

متن کامل خاطرات
آیت‌الله حسینعلی منتظری
به همراه پیوست‌ها

اتحاد ناشران ایرانی در اروپا

□ **خاطرات آیت الله منتظری**

□ اتحاد ناشرین ایرانی در اروپا

(نشر باران، نشر خاوران، نشر نیما)

□ چاپ دوم: دیماه ۱۳۷۹، ژانویه ۲۰۰۱



Baran • Box 4048 • 163 04 Spanga • Swenden
Tel : 46 (0)8 464 83 91 • Fax : 46 (0)6 464 83 92
E-mail : baran@mail.bip.net



Khavaran • 49, rue DeFrance • 94300 Vincennes • France
Tel : 33 1 43 98 99 19 / Fax : 33 1 43 98 99 17
E-mail : khavaran@wanadoo.fr



Nima Verlag • Lindenallee 75 • 45127 Essen • Germany
Tel : 49 0201 20868 • Fax : 49 0201 20869
E-mail : nimabook@gmx.de • Web site : www.nimabook.com

ISBN - 3-935249-40-3

توضیح

نسخه اصلی این کتاب را ما از روی شبکه اینترنت پیاده کردیم. هنگام آماده کردن آن برای چاپ به صورت کتاب، متوجه شدیم که متن نامه مسئولین به خمینی در باره آتش بس، در متن اصلی نیامده است. اهمیت ویژه این نامه به عنوان سندی تاریخی، از پاسخ خمینی به آن روشن می شود. از پاسخ خمینی به این نامه (پیوست شماره ۱۳۷) به روشنی می توان دریافت که نامه مسئولین تأثیری قاطع بر روی پذیرش آتش بس از طرف او داشته است.

با توجه به اهمیت این سند، در هنگام صفحه بندی کتاب ما برای آن جا گذاشتیم و فکر کردیم حتی اگر کمی انتشار کتاب به تأخیر بیفتد، این نامه ارزش آن را دارد که برای بیدار کردنش تلاش کنیم. در طول دو هفته تلاش، ما برای پیدا کردن متن این نامه با شخصیت ها و نهادهای مختلف، از جمله خانواده آیت الله منتظری، تماس گرفتیم. متأسفانه، تا لحظه ای که کتاب زیر چاپ می رفت، نتوانستیم به این نامه دسترسی پیدا کنیم. امیدواریم در چاپ آینده کتاب بتوانیم متن اصلی این نامه را هم در اختیار خوانندگان علاقمند قرار دهیم.

اتحاد ناشران ایرانی در اروپا

پیشگفتار

آگاهی از زندگی شخصیت‌های سخت‌کوش و تاریخ‌ساز و بهره‌گیری از اندوخته‌ها و تجربیات علمی عملی آنان، و نیز گزارش وقایع تاریخی آن‌گونه که به وقوع پیوسته است برای نسل‌های آینده از زبان و بیان گردانندگان و پدیدآورندگان آن، چیزی نیست که اهمیت آن بر هیچ‌خردمندی پوشیده باشد، بویژه اگر ما در شرایط و زمانه‌ای قرار گرفته باشیم که برخی تلاش‌ها بر واژگونه جلوه‌دادن، به فراموشی سپردن و سرپوش نهادن بر حقایق مسلم تاریخی متمرکز شده باشد.

بدون تردید نقش برجسته و جایگاه ممتاز فقیه مجاهد و مظلوم حضرت آیت‌الله العظمی منتظری در شکل‌گیری و پیدایش و تداوم انقلاب اسلامی ایران، و نیز مجاهدت‌های علمی فرهنگی و تلاش‌های گسترده معظم‌له در ارائه دیدگاه‌های جدید و خلق آثار ارزشمند در تاریخ فقه‌شعیه و تربیت چند هزار طلبه فاضل و خدمتگزار و دهها مجتهد مسلم در حوزه‌های علمیه، شخصیت این بزرگمرد را درخشش ویژه‌ای بخشیده است که آشنایی با زندگینامه و آگاهی از خاطرات معظم‌له مورد توجه و استفاده عموم مردم به ویژه پژوهشگران تاریخ انقلاب اسلامی می‌باشد، و بی‌تردید پژوهندگان تاریخ فقه و فرهنگ حوزه‌های علمیه نیز از آن بی‌نیاز نخواهند بود. اینک آنچه در دست دارید حاصل دهها جلسه گفتگوی صریح و صمیمانه با ایشان است که تا اوایل سال ۱۳۷۶ ه.ش انجام گرفت و پس از پیاده‌شدن از نوار و ویرایش و تنظیم و بازبینی مجدد معظم‌له ارائه می‌گردد. قابل ذکر است از آنجا که در دوران حصر غیرقانونی ملاقات‌حضور با ایشان با ممانعت نیروهای امنیتی روبرو می‌گردید، معظم‌له شخصا مطالب پیاده‌شده از نوار را مورد بازبینی قرار داده و ضمن انجام اصلاحات لازم، بخشی از خاطرات خویش را که قبلا به آن اشاره نشده بود به همراه حوادث آبان‌ماه سال ۱۳۷۶ و برخی از مسائلی که در زمان حصر ایشان اتفاق افتاده بر مطالب کتاب افزوده‌اند.

در این گفتگو زندگی و خاطرات استاد بزرگوار از ابعاد مختلف و از زوایای گوناگون مورد پرسش واقع شده است، و معظم‌له با کمال فروتنی که از خصوصیات اخلاقی ایشان است به پرسش‌های ما پاسخ گفته‌اند.

استاد بزرگوار در این گفتگو به عنوان:

”نوجوانی که دوران استبداد رضاخان را درک کرده و خاطرات فراموش‌ناشدنی و تلخی را از آن دوران سیاه در خاطر دارد”.

”طلبه خوش استعدادی که در حوزه‌های علمیه اصفهان و قم درس خوانده و با اساتید و بزرگان این دو حوزه و روش تدریس آنها آشنایی کامل یافته است”.

”شاگرد مبرز آیت‌الله العظمی بروجردی” که تقریر درس‌های ایشان را نوشته و مورد عنایت معظم‌له بوده است.

”دوست و هم مباحثه شهید بزرگوار آیت‌الله مطهری” که سالیان درازی با ایشان هم‌حجره بوده و بیش از همه با ایشان مراوده و آشنایی داشته‌است.

”مبارز و مجاهدی خمستگی ناپذیر” که در کنار استاد بزرگوارش آیت‌الله العظمی امام خمینی (قدس سره) به مبارزه با رژیم استبدادی شاهنشاهی پرداخته و اطلاعات گسترده‌ای را از نیروهای مبارز و چگونگی شکل‌گیری هسته‌های اولیه انقلاب اسلامی در خاطر دارد”. نماینده تمام‌الاختیار آیت‌الله العظمی امام خمینی (قدس سره) پس از تبعید معظم‌له به نجف اشرف” که نقش محوری مبارزه را در ایران به‌عهده گرفته و در کنار دیگر نیروهای انقلاب در زمان غربت انقلاب پرچم مبارزه را برافراشته نگاه داشته‌است.

”زندانی و تبعیدی سالهای ستم” که خاطرات تلخ و شیرین منحصر به فردی از تبعیدها و زندانهای مکرر خود دارد.

”هم‌رزم و هم‌سنگر مفسر قرآن کریم، مجاهد نستوه، مرحوم آیت‌الله طالقانی” که یکی از شعارهای اصلی مردم بپاخاسته ایران در اوج انقلاب، آزادی این دو بزرگوار از زندان بوده است”. پدر بزرگوار قهرمان مبارزات بین‌الملل اسلامی شهید حجه‌الاسلام محمد منتظری” که خاطرات ویژه‌ای از آن شهید بزرگوار و دیگر شهیدان راه آزادی همچون شهید بزرگوار آیت‌الله سعیدی دارد.

”عضو برجسته شورای انقلاب” که در روزهای نخست پیروزی از سوی رهبر انقلاب حضرت امام خمینی (قدس سره) برای جهت‌دهی و پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی برگزیده شده است”. رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران” که از سوی مردم تهران و سپس از طرف فرهیختگان و برگزیدگان ملت برای این مسئولیت خطیر انتخاب شده است”. پایه‌گذار اقامه نماز جمعه در انقلاب” که پیش از انقلاب و پس از آن بیش از هر کس بر اقامه این فریضه عبادی سیاسی تاکید ورزیده‌است.

”قائم‌مقام رهبری” که به عنوان دوم شخص انقلاب از سوی قاطبه ملت ایران و سپس از سوی مجلس خبرگان برای این منصب شناخته شد و چندین سال در این سنگر مورد مراجعه مردم بوده است.

”مظلوم‌ترین شخصیت سیاسی” که در مقطعی از زمان برای برکناری وی از صحنه سیاست، بیشترین اتهامات را متوجه وی کردند، و برای عموم مردم، این دوران از زندگی ایشان در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است.

”استاد شناخته شده فقه و اصول، فلسفه، کلام، نهج‌البلاغه و حدیث” که شاگردان بسیار و بزرگانی را در طول عمر پر برکت خود تربیت کرده‌است.

”تنها مدرسی که یک دوره کامل راجع به مساله ولایت‌فقیه و فقه دولت اسلامی تدریس کرده” که درسه‌های ایشان به صورت چهار جلد کتاب‌نقیس به طبع رسیده است و به عنوان کتاب مرجع مورد استفاده اهل تحقیق می‌باشد.

”مرجع محترمی که مورد عنایت قاطبه مردم است” و فتاوی‌ راهگشا و رساله عملیه و مناسک حج و حاشیه عروه و رساله استفتائات معظم‌له مورد استفاده مقلدین حضرتش می‌باشد. و در نهایت ”پیرمردی تلخی روزگار چشیده و فراز و نشیب‌های فراوان دیده با کوله‌باری از تجربه” که اکنون ۷۸ سال از عمر سراسر تلاش و کوشش خود را پشت سر گذاشته و در این گفتگو به راهنمایی و اندرز فرزندان فکری و معنوی خویش پرداخته است و....

اکنون این شخصیت بزرگوار با ما و با آیندگان به گفتگو نشسته است، و در این میان ما فقط گزارشگری هستیم که در حد امکانات و اطلاعات خود کوشیدیم با طرح پرسشهایی خاطرات

گذشته را در ذهن استاد زنده کنیم، و در ارتباط با نکات مفید و نقاط مبهم مورد نیاز تاریخ و جامعه‌پاسخهای معظم‌له را به رشته تحریر کشیم و آن را برای آیندگان به یادگار گذاریم. در تهیه این مجموعه دو مشکل اساسی همواره رخ می‌نمود: نخست اینکه استاد در ارتباط با کارهایی که مربوط به تعریف از خودشان می‌شد به سختی سخن می‌گفتند و به حداقل گفتار اکتفا می‌کردند، و نیز هر جا سخن به تنقیص، سستی‌ها و کارشکنی‌های برخی افراد می‌رسید لبخرو می‌بستند و با اصرار گاهی تنها به اشاره‌ای اکتفا می‌فرمودند، دیگر اینکه ما تنها در محدوده خواننده‌ها و شنیده‌های خویش از استاد پرسش می‌کردیم، و از تحلیل وقایع و مسائل پشت‌پرده حوادث و از آنچه در زوایای ذهن و زندگی استاد گذشته بود آگاهی‌های چندانی نداشتیم، از این رو آنچه در این مجموعه گرد آمده است، فقط بخشی از خاطراتی است که ارائه آن در این شرایط برای ما میسر بوده است، و «المیسور لایترک بالمعسور». امید است در فرصتهای مناسب آگاهی‌های گسترده‌تری از خاطرات و دیدگاههای این فقیه‌عالیقدر در اختیار پژوهشگران قرار گیرد.

توجه به چند نکته:

۱ پیوسته‌هایی که در ارتباط با هر فصل ارائه گردیده مدارک و اسنادی است که از سوی استاد بزرگوار تصویر آن در اختیار ما قرار گرفته و اصل آن نزد معظم‌له موجود می‌باشد.

۲ بسیاری از اسناد و مدارک در ارتباط با زندگینامه و دیدگاههای معظم‌له در کتابهای «صحیفه‌نور»، «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی»، «فقیه‌عالیقدر»، «واقعیتها و قضاوتها» و نیز «اسناد انقلاب اسلامی»، «روزنامه‌های کثیرالانتشار» به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی و دوران قائم‌مقامی معظم‌له، «مقالات»، «تکنگاریها» و «کتابهای درسی مدارس» و... آمده است که برای پرهیز از اطاله کلام از درج آنها در این مجموعه خودداری نموده‌ایم، و در حقیقت این مجموعه را می‌توان مکمل و ادامه آنها محسوب نمود.

۳ بی‌تردید اگر پرونده ساواک معظم‌له در اختیار ما می‌بود نکات جدید و مهم دیگری بر این مجموعه افزوده می‌شد که در شناخت زوایای ناشناخته تاریخ انقلاب و شخصیت معظم‌له و نقش منحصر به فرد ایشان در مبارزات ملت مسلمان ایران، و نیز درک میزان حساسیت ساواک‌شاه نسبت به ایشان افق جدیدی را روشن می‌نمود، بدین امید که در آینده مجموعه آن اسناد در اختیار پژوهندگان تاریخ انقلاب اسلامی قرار گیرد.

۴ مطلبی که لازم به ذکر است اینکه معظم‌له در پاسخ پرسشها و هم‌چنین در مورد بخش پیوسته‌ها اصرار داشتند که همه مطالب ثبت شود هر چند بسا خود ایشان را زیر سؤال ببرد و یا مخالف نظر فعلی ایشان باشد. ایشان می‌فرمودند: «واقعیتها باید حفظ شود و هیچ‌یک از ما هم معصوم نیستیم، و قبل از اینکه دیگران از ما انتقاد کنند خود ما باید از خود انتقاد کنیم و در رفع اشکالات بکوشیم، و کرارا فرموده استاد بزرگمرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی را بیان می‌فرمودند که: «انا کل یوم رجل».

۵ در این مجموعه به هیچ وجه ما در صدد قهرمان‌سازی و مطلق کردن افراد نمی‌باشیم، طبق اعتقاد ما شیعه امامیه به غیر از چهارده معصوم‌پاک که خداوند آنها را از گناه و اشتباه مصون نگاه داشته است، همه انسانها در معرض خطا و اشتباه می‌باشند، اما همواره بهترین انسانها کسانی هستند که در نیکی‌ها از دیگران پیشی گرفته و از خطاهای کمتری برخوردارند، و همین اندازه برای احترام‌نهادن و

سرمشق گرفتن از این فرزندگان کافی است.

”و من ذا الذي ترضى سجاياه كلها؟ كفى المران نبلا ان تعد معايبه“

در پایسان امیدواریم این تلاش مورد قبول مردم آگاه و صاحبان اصلی انقلاب، زجرکشیدگان، شهید دادگان و شیفتگان انقلاب اسلامی در هر گوشه از جهان قرار گیرد، و به دست ناهلان و نامحرمانی که از دور هم دستی بر آتش نداشته‌اند در فراموشخانه‌های تاریخ و انبارهای متروکیه فراموشی سپرده نگردد.

”والسلام علیکم و علی جمیع عبادالله الصالحین“
بهار ۱۳۷۹، حوزه علمیه قم چند تن از شاگردان معظمه

مقدمه فقیه عالیقدر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين، ولعنة الله على اعدائهم اجمعين

از آنجا که تاریخ هر انقلاب همچون خود انقلاب معمولا در معرض تحریف و تعرض قرار می‌گیرد لذا نسل معاصر انقلاب مسئولیت دارد تا پیش از آنکه تاریخ انقلابش توسط دیگران به گونه‌ای تحریف شده نگاشته شود خود اقدام نموده و با تعهد کامل، در حد اطلاع خویش نسلهای آینده را در متن جریانات و حوادث انقلاب قرار دهد تا به صحت و دقت قضاوت آنان کمک نموده، و از جانب دیگر لحظات حساس آن را به درستی در تاریخ ثبت نماید.

از آنجا که اینجانب از آغاز نهضت اسلامی اخیر در ایران به هدایت و رهبری روحانیت بویژه مرحوم امام خمینی (اعلی الله مقامه) در همه مراحل حضور داشته و در حد قدرت و توان از هیچ تلاش و کوششی جهت رشد و شکوفایی نهضت و نهایتا پیروزی انقلاب دریغ ننموده‌ام و پس از آن نیز جهت تحکیم نظام اسلامی و پیادشدن اهداف انقلاب و تحکیم موقعیت اجتماعی رهبر فقید با ارائه تذکرات و نظریات خیرخواهانه کوشیده و قهرا شاهد و ناظر بسیاری از حوادث و جریانات بوده‌ام، لذا توسط جمعی از دوستان و علاقه‌مندان به تاریخ انقلاب خواسته شد تا آنچه را که از خاطرات حوادث انقلاب به یاد دارم در پاسخ به پرسشهای آنان ارائه نمایم. بر این اساس پیش از حصر غیرقانونی در منزل علیرغم اشتغالات علمی و درسی و مراجعات مختلف و نداشتن فرصت کافی به دلیل آن کسبه حفظ تاریخ صحیح انقلاب اهتمام فراوان دارم پیشنهاد آنان را پذیرفته و طی دهها جلسه گفتگو آنچه را که علیرغم گذشت زمان در خاطر داشتم ارائه نمودم. کتاب حاضر تنظیم شده این جلسات است که در زمان حصر به دفعات مورد بازبینی و اضافات لازم از ناحیه اینجانب قرار گرفته و خدمت مردم شریف و هوشیار که صاحبان اصلی انقلاب و تاریخ آن هستند تقدیم می‌گردد.

قابل ذکر است در مواردی که بیان خاطره‌ای موجب تنقیص افراد می‌گردد حتی الامکان از ذکر نام خودداری شده است و در مواردی که بناچار نامی از اشخاص به میان آمده صرفا جهت حفظ امانت و قداست تاریخ بوده است نه خدای ناکرده تنقیص افراد.

ضمن تقدیر و تشکر از همه فضلا و دوستان متصدی این کار مهم تاریخی، سلامت و توفیق آنان و همه خدمتگزاران به انقلاب و فرهنگ مرفعی اسلام عزیز را از خداوند متعال خواستارم. والسلام علی جمیع اخواننا المسلمین ورحمات الله وبرکاته.

۲۹ محرم الحرام ۱۴۲۱ ۱۳۷۹/۲/۱۵
قم المقدسه حسینعلی منتظری



فصل اول

نجف آباد، اصفهان، اساتید و تحصیلات

(۱۳۲۰-۱۳۰۱ ه.ش)

از خانه تا مدرسه
 مهاجرت به قم و عنایت آیت‌الله العظمی حائری یزدی
 حوزه علمیه قم در زمان آیت‌الله العظمی حائری
 بازگشت به اصفهان
 شخصیت آیت‌الله حاج شیخ احمد حججی
 استاد بزرگوار حاج شیخ غلامحسین منصور
 شخصیت آیت‌الله حاج شیخ محمد حسن عالم نجف‌آبادی
 عالم جلیل‌القدر آیت‌الله حاج میرزا علی آقا شیرازی
 عالم بزرگوار آیت‌الله حاج آقا رحیم ارباب و حاج شیخ جواد فریدنی
 مرحوم آیت‌الله حاج سید علی اصغر برزانی
 شخصیت مرحوم آیت‌الله سید محمد مدرس نجف‌آبادی
 فقیه بزرگوار آیت‌الله سید علی آیت نجف‌آبادی
 آیت‌الله آقای حاج شیخ محمد رضا مسجدشاهی
 آیت‌الله حاج سید مهدی درجه‌ای
 وضعیت عمومی حوزه علمیه اصفهان
 مشکلات تحصیل طلبگی
 مرحوم حاج سید محمد هاشمی
 مرحوم شیخ محمد علی حبیب‌آبادی
 مرحوم آیت‌الله سید مهدی حجازی
 روش تدریس اساتید
 اوضاع سیاسی حوزه اصفهان
 مساله اتحاد شکل و کشف حجاب
 یک خاطره از حاج آقا رضا رفیع راجع به تغییر لباس روحانیت
 ایجاد ایستگاه نواقلی بر سر راههای ورودی شهرها
 دو داستان عبرت آموز

از خانه تا مدرسه

س: خدمت استاد محترم، فقیه عالیقدر، مرجع بزرگوار، حضرت آیت الله العظمی منتظری هستیم تا از تجربیات پربها و با ارزش ایشان از آغاز طلبگی تا مراحل مختلف تدریس و اجتهاد و فقاهت استفاده کنیم، به عنوان نخستین سؤال از ایشان درخواست می‌کنیم که وضعیت خانوادگی و دوران کودکی و آغاز طلبگی خود را برای ما بیان فرمایند.

ج: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین.

اولاً من از برادران تشکر می‌کنم که در صدد تحقیق یک سری مسائل مربوط به روحانیت هستند، گرچه من خودم را در آن مقامی که آقایان ذکر کردند قابل نمی‌دانم، من یک طلبه کوچک هستم، ولی تحقیقات شما راجع به روحانیت و حوادث مربوط به انقلاب اسلامی ایران قابل تقدیر است. من در خانه کوچکی در نجف آباد اصفهان به دنیا آمدم، پدرم کشاورز بود و وضعیتش از نظر مالی خیلی بد بود، البته باغ و زمین هم از خودش یکمختصری داشت ولی رعیت مردم بود، آن زمان در نجف آباد یک روحانی مسرور احترامی بود به نام "حاج شیخ احمد حججی" (اعلی الله مقامه) (۱) ایشان برخلاف سایر روحانیون، در متن اجتماع وارد می‌شد، با بازاری، با کشاورز، با ضعیف، با فقرا با همه اینها مربوط بود و اینها را تشویق به علم و دانش و آموختن مسائل دینی می‌کرد، پدر من هم در عین حال که مشغول کشاورزی اش بود در جلسات مرحوم حاج شیخ احمد شرکت می‌کرد، مرحوم حاج شیخ احمد کاری کرده بود که شاید نصف مردم نجف آباد از بازاری و کشاورز با مسائل دینی، با قرآن، با احادیث، با عربی تایک اندازه‌ای بدون اینکه به مدرسه رفته باشند آشنا شده بودند. پدر من یک روز هم به مدرسه طلبگی برای درس خواندن نرفته بود ولی در همان حد که درس خوانده بود به مسائل دینی خیلی خوب وارد بود، اغلب قرآن را از حفظ داشت، و این اواخر هم سخنرانی می‌کرد هم نماز جماعت می‌خواند، و تا آخر عمر کار کشاورزی را داشت. من در ابتدا مقداری پیش پدرم درس خواندم، به مکتبهای سابق هم چهار پنج ماهی رفتم، یکی دو ماه هم به یک مدرسه ملی رفتم، معلم آنجا یک روز به جهت بدی خط با شلاق مرا زد و من مریض شدم و از آن پس دیگر به مدرسه نرفتم، بعد پدرم مرا به یک مکتب برد، و بعد از مدتی برد در مسجد جنب منزل مرحوم حاج آقا حسین قریشی، مدتی همشها در آن مسجد یک مقدار صیغهای عربی و صرفمیر را خواندم، بعد من را فرستادند اصفهان، چند ماهی هم اصفهان نزد مرحوم حجه الاسلام حاج شیخ غلامحسین منصور ادبیات خواندم.

۱ - متوفای سال ۱۳۶۵ ه.ق، مدفون در پارک نماز نجف آباد

مهاجرت به قم و عنایت آیت الله العظمی حائری یزدی

بعد شرایط جور شد و به قم آمدم، در زمان مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری (۱) بود، سنه ۱۳۱۴ شمسی، من متولد ۱۳۰۱ هستم، آن وقت ۱۳ ساله بودم، در همان زمان از طرف دولت

طلبه‌ها را برای عمامه گذاشتن در مدرسه فیضیه امتحان می‌کردند، من دو دوره رادر دو روز امتحان دادم، یعنی یک روز امتحان دوره اول و فردای آن امتحان دوره دوم، البته من نمی‌خواستم عمامه بگذارم. حدود ده‌ماه در قم بودم، شهریه هم به من نمی‌دادند، مرحوم آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری گفته بودند به بچه‌ها شهریه ندهید، خیلی هم وضع‌مان بد بود، پدرم روزی ده‌شاهی برای من مقرر کرده بود، دوتا ده‌شاهی می‌شود یک ریال، من یادم هست در طول این ده‌ماه که در قم بودم بوی این سوهانها را از دکانها استشمام می‌کردم ولی توان خرید آن را نداشتم، خلاصه وضع طلبه‌ها خوب نبود، مرحوم حجه‌الاسلام آقای حاج شیخ ابراهیم ریاضی مقسم شهریه مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم و مورد اعتماد ایشان بود، ایشان وساطت کرده بود که برای من شهریه درست کنند، گفته بودند: نه قانونمان اجازه نمی‌دهد که به بچه‌ها شهریه بدهیم تا اینکه یک بار در همین حمام‌خان قم مرحوم حاج شیخ عبدالکریم تصادفا آمدند حمام و من هم با حاج شیخ ابراهیم رفته بودم حمام، حاج شیخ ابراهیم به حاج شیخ عبدالکریم گفت این بچه که می‌گفتم شما به او شهریه بدهید این است، بعد حاج شیخ عبدالکریم یک شعر سیوطی (۲) از من پرسید و من توضیح دادم، ایشان خیلی خوشش آمد و تعریفم را کرد، و این باعث شده بود که اجازه دهند مبلغ ده تومان را به اقساط به من بدهند.

۱. مرحوم آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در سال ۱۳۵۵ ه.ق به رحمت ایزدی پیوستند و در مسجد بالاسر در کنار حرم مطهر حضرت معصومه (س) مدفون هستند.
۲. کتاب "السهج المراضیه فی شرح لالیفیه" از کتابهای سطح میانی ادبیات عرب است که در حوزه‌ها تدریس می‌شود و به نام شارح آن "جلال‌الدین سیوطی" معروف است.

حوزه علمیه قم در زمان آیت‌الله العظمی حائری

س: در آن زمان که مرحوم آیت‌الله حائری ریاست حوزه را داشتند، چنانچه از وضعیت حوزه علمیه قم و شرایط تحصیلی طلاب خاطره‌ای بیاید دارید بیان فرمایید.

ج: آن زمان در مدرسه حاج ملاصادق زندگی می‌کردم، مرحوم حاج میرزا مهدی بروجردی همه کاره مرحوم حاج شیخ عبدالکریم بود که پول و نهریه دست او بود و اصلا او سرش شلوغتر از مرحوم حاج شیخ عبدالکریم بود، یادم هست که حاج شیخ غلامحسین منصور که استاد ما بود چقدر زحمت کشیدند که فقط حاج میرزا مهدی را بتوانند ببینند که مثلا برای ایشان شهریه قرار بدهد، اوضاع اجمالا به این شکل بود، ولی من بچه‌طلبه بودم و با مرحوم حاج شیخ عبدالکریم و علمای بزرگ سر و کار نداشتم، اما حاج شیخ ابراهیم ریاضی و حاج شیخ غلامحسین منصور و بعضی علمای دیگر را می‌دیدم، مثلا مرحوم حاج شیخ ابوالمکارم پدر مرحوم آقای ربانی املشی و از علمای املش آنجا بود و مزیک کتاب جامی از ایشان امانت گرفتم چند وقت بعد یک‌صفحه‌اش پاره شده بود، گریه می‌کردم که یک‌صفحه‌اش پاره شده چطور من این کتاب را به ایشان بدهم، امکانات طلبه‌ها خیلی کم بود، یادم هست در مدرسه حاج ملاصادق طلبه‌های رشتی نسبتا امکاناتشان خوب بود ولی طلبه‌های اصفهان خیلی وضعشان بد بود مخصوصا من که سطح زندگی‌مان در سطح خیلی نازلی بود.

س: روابط مرحوم حاج شیخ عبدالکریم با مردم عادی چگونه بود؟

ج: ایشان می‌آمدند در صحن حضرت معصومه (س) نماز جماعت می‌خواندند، مردم همه می‌آمدند نماز می‌خواندند، و همان وقت آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری هم داخل مدرسه فیضیه نماز جماعت می‌خواند، حاج سیداحمد تقریبا چهارصد پانصد طلبه پشت سرش نماز می‌خواندند، برای

نماز حاج شیخ صحن کوچک پر می‌شد ولی بیشتر مردم عادی بودند، و به محض اینکه سلام نمازش را می‌داد سوار الاغش می‌شد و می‌رفت و گرنه مردم می‌ریختند دورش، ولی اینکه منزل و بیت ایشان چگونه اداره می‌شد من خبر ندارم.

بازگشت به اصفهان

من حدود ده‌ماه در قم در مدرسه حاج ملاصادق ماندم، در این مدت هم نزد مرحوم آقای منصور ادبیات می‌خواندم و هم نزد مرحوم آقای ریاضی "شرایع" می‌خواندم، بعد دیگر نتوانستم بمانم، برگشتم اصفهان، در اصفهان دو هفته یکبار می‌رفتم نجف‌آباد، یک بقچه نان و یکمقدار ماست و سنجید و گردو و مانند اینها می‌آوردم و یکی دو هفته با اینها می‌گذراندم، اما در قم این امکانات نبود، لذا نتوانستم قم بمانم و به اصفهان رفتم، آن وقت حوزه اصفهان دایر بود، مردم هم وجوهات می‌دادند، اما مرحوم حجه‌الاسلام آقای حاج ملاحسینعلی صدیقین‌نماینده مرحوم آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی وجوهاتی را که می‌گرفت می‌فرستاد نجف، البته معروف بود که مردم در ابتدا کم‌تر وجوهات می‌دادند و مرحوم آقا سید ابوالحسن بتدریج مردم را به وجوهات دادن عادت داد، من در مدرسه جده بزرگ اصفهان ساکن بودم، با حجه‌الاسلام آقای حاج شیخ ابوالقاسم مسافری که الان در نارمک تهران مسجد دارند هم حجره بودیم، من شرح لمعه می‌خواندم و ایشان گویا سیوطی می‌خواند، در هر ماه از محل موقوفه مدرسه به هر حجره چهار قران می‌دادند، در واقع هر یک از ما دو قران شهریه داشتیم و مابقی دیگر همان نان و ماست و چیزهای دیگری بود که از نجف‌آباد می‌آوردیم. ما به این شکل زندگی می‌کردیم، این‌گونه که حالا وجوهات تقسیم می‌شود آن زمان به طلبه‌های در سطح ما داده نمی‌شد، طلبه‌های سطح بالا را نمی‌دانم، ظاهراً برای آنها هم خبری نبود، چون همه معترض بودند که چرا وجوهی را که داده می‌شود می‌فرستند نجف و به حوزه اصفهان چیزی نمی‌دهند، آن وقت چنین شیوه‌ای که به حوزه‌ها شهریه بدهند رایج نشده بود، همان موقوفات مدارس بود که بعد موقوفات را هم از طرف دولت تصاحب کردند و این چهار قران هم قطع شد.

یک مدتی هم با حجه‌الاسلام آشیخ اسدالله نوراللهی که الان در نجف‌آباد است و نیز با حجه‌الاسلام آقای حاج آقا یحیی فقیه‌ایمانی مباحث می‌کردیم، مدتی هم با آقای حاج آقا یحیی فقیه‌ایمانی تفسیر صافی را مباحثه می‌کردیم، البته در آن زمانها کسی ما را راهنمایی نمی‌کرد، الان مثلاً می‌بینیم بعضی مدارس در قم یا جاهای دیگر هست که برای طلاب برنامه می‌گذارند، آنها را راهنمایی می‌کنند که چه درسهایی را بخوانند، مثلاً قرآن، نهج‌البلاغه، تاریخ و این‌جور چیزها جزو برنامه‌هاست، ولی این برنامه‌ها آن وقت نبود، مثلاً من تا وقتی که شرح لمعه می‌خواندم حساب و عددنویسی خوب بلد نبودم، بعد مرحوم حجه‌الاسلام حاج شیخ غلامحسین منصور مقداری این‌گونه علوم را به من یاد داد. بعد من در اصفهان شروع کردم به درس گفتن، گاهی سیوطی درس می‌گفتم گاهی جامع‌المقدمات بخصوص "صرف‌میر"، بیست‌الی سی شاگرد داشتم، و این انگیزه بسیار مهمی بود برای من در مطالعه این درسها، و لذا من توصیه می‌کنم آقایان از درس گفتن غفلت نکنند، درس گفتن انسان را وادار می‌کند که مطلب را خوب درک کند، چون بالاخره می‌خواهد پیش شاگردها روسفید باشد و آبرویش نرود، این انگیزه می‌شود برای اینکه مطالعه کند، فکر کند، خلاصه اگر من چیزی یاد گرفتم به واسطه همین درس گفتن‌ها بوده است، از صرف‌میر شروع کردم بعد انموذج و صمدیه و بعد هم سیوطی، بیانم هم خیلی ساده بود، به همین جهت افراد از درس من

استقبال می کردند، چهار پنج سالی رادر اصفهان گذراندم ولی هم از نظر مادی در مضیقه بودیم هم از نظر استاد، مثلاً ما یک وقت می خواستیم منظومه منطق بخوانیم این اواخر در اصفهان یک آقای را پیدا کردیم در "مدرسه میرزا حسین نزدیک مسجد سید"، آن وقتها که ماشین و این چیزها نبود بر فرض اگر هم بود ما پولش را نداشتیم، پیاده شاید چند کیلومتر می رفتیم استاد نیامده بود، خلاصه خیلی وقتها می شد استاد گیرمان نمی آمد، استادی که نسبتاً منظم داشتیم در مدرسه جده بزرگ مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی (۱) بود، که "معالم"، یک مقدار "شرح لمعه"، یک مقدار "قوانین"، یک مقدار "رسائل" و یک مقدار "مکاسب" را خدمت ایشان خواندیم، ایشان درسش خیلی منظم بود، خدا رحمتش کند، این طور که من شنیدم ایشان شصتسال شرح لمعه را درس گفته بود، نقل می کردند که مرحوم آیت الله حاج سید احمد خوانساری پیش ایشان شرح لمعه را خوانده بوده، خیلی بعد ما هم پیش ایشان شرح لمعه را خواندیم، ضمناً نزد حضرات حجج اسلام والمسلمین آقایان حاج سید عباس صفی و حاج آقا مصطفی فقیه ایمانی و حاج آقا حسین نظام الدینی کچوری و حاج شیخ محمد تقی هرنندی نیز قسمتهایی از شرح لمعه را خواندم، غرض این است که این چهار پنج سال در اصفهان و ضعیفان این بود.

س: فرمودید در زمانی که شرح لمعه را تحصیل می کردید درسهای سطوح پایین را هم تدریس می فرمودید، از شاگردان آن دوره خود آیا کسانی را به یاد دارید؟
 ج: نه، یاد نیست، بعضی از شاگردهای قم را یاد هست ولی اصفهان را یاد نیست، در اصفهان یک پیرمردی بود از اهالی "سده" به اصطلاح این زمان "خمینی شهر"، اسمش ملا عبدالرحمن بود خدا رحمتش کند حدود هشتاد و پنج سال داشت، می آمد پیش من درس صرف می خواند، به ایشان می گفتم: ملا عبدالرحمن، تو درس برای چه می خوانی؟ می گفت من باید درس بخوانم مجتهد بشوم

س: شما از علمای خمینی شهر آقای حاج شیخ عبدالجواد جبل عاملی و آقای حاج شیخ علمی مشکوه را هم می شناختید؟
 ج: در آن زمان آنها را نمی شناختم، آن وقت که من اصفهان بودم حاج شیخ عبدالجواد و آقای مشکوه قم بودند ولی بعد در قم با آنها آشنا شدم. رفیق بودیم و آنها از بزرگان علما بودند.

س: تعداد شاگردانی که پای درس شما می آمدند چند نفر بودند؟
 ج: من در اصفهان که صرف می درس می دادم بیست و پنج تا سی نفر شاگرد داشتم، اتفاقاً پر می شد.

س: در آن زمان هنوز معمم نبودید؟
 ج: نه من در دفعه دوم که آمدم قم معمم شدم.

س: حضرتعالی در اصفهان هم حجره و یا هم مباحثه ای اگر داشتید بفرمایید چه کسانی بودند و معاشرت شما با یکدیگر چگونه بود؟

ج: من آن وقتی که به اصفهان رفتم دوازده سالم بیشتر نبود، مدتی یک هم مباحثه داشتم که از من خیلی بزرگتر بود و آدم خیلی متدینی بود هم حجره هم بودیم، پدرم به اعتبار اینکه من بچه بودم من را به ایشان سپرده بود که مثلا از من مواظبت کند، ایشان بعد از مباحثه می‌رفت بعسراغ نماز جماعت و عبادتش و کارها را می‌گذاشت بر عهده من، من باید غذا بپزم، جارو کنم، کارهای دیگر حجره را انجام بدهم، این‌گونه کارها را به من تحمیل می‌کرد، اینها را می‌گویم که بسچه‌طلبها مواظب حقوق هم حجره‌ایهای خود باشند، ایشان گاهی با من دعوا هم می‌کرد شاید سیلی هم به من می‌زد تا جایی که من خیلی دلگیر شده از اصل طلبگی هم سیر می‌شدم، بعد تصادفا یک جوری شد که ایشان را بردند سربازی، من دیگر از این جهت راحت شدم، منظور اینکه من گرفتاری این جوری هم داشتم، مربی باید همیشه روحیات و افکار طرف را ملاحظه کند و به خاطر اینکه کوچکتر است کارها را به او تحمیل نکند. از جمله هم مباحثه‌ایهای دیگر من مرحوم حاج میرزا محمود معین بود، از جمله مباحثه‌هایی که برای من خیلی نافع بود این بود که من مطول را تا اول باب قصر خوانده بودم بعد ایشان گفت بیا از اول باب قصر تا آخر مطول با هم مباحثه کنیم بدون اینکه از کسی چیزی پرسیم، آن وقت این بحث به ما خیلی فشار می‌آورد، ما ناچار بودیم با فشار مطالعه کنیم و همین کار را هم کردیم و از باب قصر به بعد یعنی معانی و بیان و بدیع تا آخر مطول همه را مجبور شدیم لغتهایش را ببینیم، جامع‌الشواهد ببینیم، بالاخره خودمان تا آخر آن را مطالعه و مباحثه کردیم و آن مباحثه برای تقویت ما خیلی موثر بود.

۱ متوفای سال ۱۳۸۴ ه.ق، مدفون در تکیه کارزونی تخت‌خولاد اصفهان.

شخصیت آیت‌الله حاج شیخ احمد حججی

س: لطفا در رابطه با افرادی که در رشد و تربیت شما موثر بودند بخصوص درباره علما و روحانیون نجف‌آباد توضیحات بیشتری بفرمایید.

ج: در آن زمان یکی از روحانیون بسیار خوب و موثر نجف‌آباد مرحوم آیت‌الله حاج شیخ احمد حججی بود، مرحوم حاج شیخ احمد به جذب و پرورش طلاب در نجف‌آباد معروف بود. در آن زمان به شوخی به کسی می‌گفتند: "حاج شیخ احمد را می‌گویم بیاید نفسش به بچجات بخورد بچجات را ببرد طلبه کند" اخلاق او این جور بود بچه‌هایی را که تشخیص می‌داد یک مقدار استعداد دارند هر جمهوری اسلامی بود می‌بردشان طلبه بشوند، گاهی اوقات یک کمک‌هایی هم به آنها می‌کرد، همیشه هم حرص می‌خورد و می‌گفت: "آخه پول را برمی‌دارد می‌فرستد نجف، ما اینجا طلبه را می‌بینیم که گرسنگی می‌خورد مگر آسیدابوالحسن این پول را می‌خواهد چه کند؟ مگر غیر از اینکه به طلبه‌ها می‌دهد" ولی خوب امکانات کم داشت، گاهی اوقات فرض بگیری می‌خواستیم برویم اصفهان وسیله که نداشتیم حاج شیخ احمد یک الاغ داشت ما را سوار می‌کرد، یا ناز و سایلمان را با الاغ تا اصفهان می‌برد، حدود پنج فرسخ (۳۰ کیلومتر) از اصفهان تا نجف‌آباد راه بود، دو هفته یک بار این برنامه ما بود کم‌بیش شنبه و جمعه از اصفهان برویم نجف‌آباد مقداری نان و وسیله برداریم و برگردیم اصفهان، منظور این است که مرحوم حاج شیخ احمد روی تربیت طلاب عنایت داشت و بچه‌های مردم را به درس خواندن و طلبه‌شدن تشویق می‌کرد، من یادم هست که پدر مرحوم آیت‌الله آقای حاج شیخ عباس ایزدی امام جمعه نجف‌آباد از متمولین نجف‌آباد بود از کسانی که می‌شد بگویی با



آخوند و روحانیت سر و کار ندارند، و مرحوم حاج شیخ احمد از حاج شیخ عباس خوشش آمده بود، به لطائف الحیل او را آورد اصفهان که طلبه بشود، در دهات هم می‌گشت و اشخاص را به طلبگی تشویق می‌کرد، می‌فرمود: "من اشخاص را می‌برم درس طلبگی بخوانند، مقید هم نیستم که اینها همه بمانند مجتهد بشوند، مردم فقط مجتهد نمی‌خواهند، بلکه اینها دو یا سه سال که بمانند یک رساله فارسی هم که بخوانند، یک معراج السعاده هم که یاد بگیرند، نمازشان را هم که بتوانند درست بخوانند، همین قدر که گلیم خود را بتوانند از آب بیرون بکشند، همین هم بسیار موثر است، اینها در دهاتشان می‌روند و این مسائل را برای مردم می‌گویند و سطح اطلاعات و معلومات دینی مردم بالا می‌آید و این در رشد مردم موثر است"، ایشان حتی به اداریهام سفارش می‌کرد، می‌گفت: "بابا صبح به صبح نیم ساعت بیایید درس بخوانید بعد هم بروید سراغ کار و زندگیتان"، خواندن رساله فارسی و معراج السعاده و یاد دادن و تشویق به حفظ کردن سوره‌های کوچک قرآن جزو برنامه‌های ایشان بود، ایشان وانعا به نجف آباد و حومه آن خیلی حق دارد، پدر من و خیلی افراد دیگر از تربیتشدگان ایشان بودند، من هم تقریباً تربیت شده ایشان هستم، ضمناً قسمتهایی از کتاب سیوطی را نیز من در "مدرسه نوریه" اصفهان نزد ایشان خواندم، بعد ایشان متأسفانه در اثر مرض قند و کفگیرک از دنیا رفت و عمر زیادی نکرد (رحمه‌الله علیه).

س: لطفاً بفرمایید مرحوم حاج شیخ احمد حجی آیا در مسائل اجتماعی سیاسی آن زمان که ظاهراً زمان رضاشاه بود دخالت می‌کرد یا خیر؟

ج: مرحوم حاج شیخ احمد بسیار عالم روشنی بود، روحانیین دیگر در نجف آباد خیلی با مردم سر و کار نداشتند، نمازشان را در مسجد می‌خواندند و می‌رفتند، حتی کسی جرأت نداشت از آقا یک مساله بپرسد، ولی برعکس مرحوم حاج شیخ احمد خانعاش یک سر نجف آباد بود و مسجدش یک سر دیگر، معمولاً یک ساعت به غروب راه می‌افتاد بروی مسجد، در بین راه به دکانهای مختلف سر می‌زد، مردم مساله می‌پرسیدند، یک کسی مساله‌ای داشت، کاری داشت، نزاعی و اختلافی داشت می‌گفت حاج آقا خواهش می‌کنم تشریف بیاورید، ایشان در همان دکان مساله‌اش را حل می‌کرد و جوابش را می‌داد، وضو یادش می‌داد، نماز یادش می‌داد، وجوهاتش را حساب می‌کرد، اختلافات را حل می‌کرد و...، من یادم هست یک زمان پنج شش ساله بودم در باغ گوسفد می‌چراندم، ایشان قدم زنان وارد باغ شدند و سراغ پدرم را از من گرفتند، من دویدم رفتم به پدرم گفتم یک کسی که یک چیزی روی سرش هست آمده با شما کار دارد، آن زمان من کلمه عمامه را نمی‌دانستم، پدرم آمد دید مرحوم حاج شیخ احمد است، ایشان خیلی با مردم خودمانی بود، در بیان مسائل و احکام خیلی خوش ذوق بود، اماراجع به مسائل سیاسی، این مسائلی که الان هست آن روزها در آنجا خیلی مطرح نبود.

از کارهایی که مرحوم حاج شیخ احمد کرد اصلاح نیلہ نجف آباد بود، هنگامی که ایشان به نجف آباد آمده در آن زمان بیست و چهار پنج سالش بیشتر نبوده به مردم گفته است این قبله شما درست نیست، در ابتدا مردم با نظر او مخالفت می‌کرده‌اند و حتی تا این اواخر بعضی از روحانیون نجف آباد نظر او را درست نمی‌دانستند، تا اینکه بالاخره ایشان مجبور می‌شود از علمای اصفهان کمک بگیرد، و مرحوم آیت‌الله حاج میرزا محمد صادق را آورده بود و ثابت کرده بود که مردم نجف آباد سالها به طرف جنوب یعنی با چهل و پنج درجه انحراف از قبله نماز می‌خوانده‌اند، ایشان از این گونه خدمات برای مردم داشت، بسیار آدم مقاوم و شجاعی بود، در اظهار عقیده و انتقاد حتی انتقاد از

روحانیت‌هراسی نداشت، می‌گفت: "روحانی باید در میان مردم باشد، این یعنی چه که مردم بترسند به یک روحانی حرفشان را بزنند."

ایشان بر عکس سایر روحانیون زندگی تشریفاتی و بیرونی و اندرونی نداشت، و تا آخر هم در یکی از خانه‌های قدیمی نجف‌آباد زندگی می‌کرد، دو تا زن هم داشت که هر کدام از آنها در یک اطاق زندگی می‌کردند، ایشان در همان خانه هم از مردم پذیرایی می‌کرد، هم مجلس تشکیل می‌داد، هم مباحثه می‌کرد، هم محل زندگی بود، برادرشان هم در آن خانه بودند، این جور نبود که مثلاً وجوهی برسد ایشان خرج زندگی خودش بکند، اصلاً در زندگی هیچ تشریفاتی نداشت، خیلی ساده زندگی می‌کرد، اینکه گاهی اوقات شعار داده می‌شود که روحانیون باید هم سطح مردم ضعیف باشند واقعا ایشان این گونه بود، به همین جهت مردم خیلی به او ایمان داشتند. ایشان در مسائل واقعا اهل نظر نبود. یادم می‌آید همان وقت می‌گفت: "آقا حسین بروجردی از آسیدابوالحسن کمتر نیست"، در آن زمان عروه‌الوثقی با چهار حاشیه چاپ شده بود از جمله آیت‌الله بروجردی هم بر عروه‌الوثقی حاشیه زده بود، ایشان می‌گفت: "من حاشیه آقای بروجردی را دیده‌ام، ایشان اگر از آسیدابوالحسن بهتر نباشد کمتر نیست"، آن زمان مرحوم آیت‌الله العظمی آقای بروجردی در بروجرد بودند. خلاصه مرحوم حاج شیخ‌احمد اهل تشخیص بود و خودش هم در مسائل اظهار نظر می‌کرد. یک بار من به ایشان گفتم: "آقا ما کتاب نداریم"، ایشان فرمود: "اگر پول گیرت آمد خرج کن، بخور، سالم باش، کتاب را برو در کتابخانه مطالعه کن یا امانت بگیر"، خودش در خانه‌اش یک دوره وسائل و تقریرات اصول شیخ‌انصاری و دو سه کتاب دیگر از این قبیل بیشتر نداشت، می‌گفت: "کتاب انبار بکنی چه فایده‌ای دارد؟ بایستی سالم باشی، کتاب را آدم از یکی امانت می‌گیرد و مطالعه می‌کند و پس می‌دهد"، می‌گفت: "سعی کنید خودتان را سالم نگه دارید که بتوانید مطالعه کنید، اگر کتاب باشد و نتوانید مطالعه کنید چه فایده‌ای دارد؟". ایشان در جمع بین روایات بسیار خوش سلیقه بود، و به افراد پر و بال می‌داد که در مسائل اظهار نظر کنند و حرف خود را بزنند، یک روز همراه ایشان به اصفهان می‌رفتیم، الاغ ایشان رسید به یک الاغ دیگر و هر دو الاغ بنا کردند به صدا کردن، گفت: "آشخ حسینعلی، انسان باید با انسان دیگر خوب برخورد کند بین این الاغ به آن الاغ که رسید چطور دارد جاق سلامتی و احوالپرسی می‌کند"، ایشان با من بچه‌طلبه این سبک برخورد می‌کرد. همین حجه‌الاسلام آقای شیخ قنبرعلی مهربانی که الان از علمای کوشک است من یادم هست که در بین راه با حاج شیخ‌احمد می‌رفتیم کوشک، ایشان در بین نماز جماعت دعا می‌خواند، مرحوم حاج شیخ‌احمد از دعا خواندن ایشان خوشش آمد، گفت: اینجاطلبه ندارد تو باید بیایی طلبه بشوی حاج شیخ قنبرعلی از من بزرگتر بود، ایشان را آورد اصفهان طلبه شد، البته یک قدری هم سنش بالا بود، می‌گفت: فرضاً دو سه سال درس می‌خواند بعد می‌آید در محل، وجودش برای مردم نافع واقع می‌شود. (پیوست شماره ۱)

س: این روش کار حاج شیخ‌احمد که افراد بیابند یکی دو سالی درس بخوانند و مجموعه‌ای از احکام اسلام را یاد بگیرند بعد به جامعه برگردند، اگر امروز در حوزه‌ها احیا بشود آیا نمی‌تواند برای گسترش احکام اسلام مفید واقع شود؟

ج: بله، خیلی چیز خوبی می‌تواند باشد، ایشان می‌گفتند اصلاً یک طلبه درس خوانده را نمی‌شود مجبور کرد که برود در یک روستا بماند معمولاً نمی‌روند بمانند، اگر ما می‌توانستیم از هر روستا چهار پنج نفر را می‌آوردیم اینها دو سه سال درس می‌خواندند بعد می‌رفتند در روستا کشاورزی می‌کردند،

دکانداری می‌کردند، در ضمن مسائل و احکام را هم برای مردم می‌گفتند کار بسیار شایسته‌ای بود، ایشان می‌گفتند معمولا افرادی که چندین سال در حوزه‌ها درس خوانده‌اند حاضر نیستند در روستاها بروند بمانند، اما اگر این برنامه پیاده بشود برنامه بسیار مفید و خوبی است.

استاد بزرگوار حاج شیخ غلامحسین منصور

س: لطفاً راجع به مرحوم حاج شیخ غلامحسین منصور هم که شما فرمودید ریاضیات را از ایشان یاد گرفته‌اید توضیحاتی بفرمایید.

ج: حاج شیخ غلامحسین منصور هم از علمای نجف‌آباد بودند، ایشان و حاج شیخ ابراهیم ریاضی هر دو تربیت شده حاج شیخ احمد بودند، در واقع حاج شیخ احمد آنها را برای طلبگی آورده بود، من بیشتر دروس ادبیاتم را پیش حاج شیخ غلامحسین منصور خواندم، چه در نجف‌آباد چه در اصفهان و چه در قم، خودش می‌گفت: من همه صمدیه را حفظ دارم و شاید پنجاه دوره این کتاب را درس گرفته‌ام، ایشان می‌گفت: «نموزج» و «سیوطی» را هم حدود بیست و پنج دوره درس گرفته‌ام. ایشان در یک ایام تعطیلی یک دوره کتاب «جامی» را در ظرف بیست و پنج روز در مدرسه حاج ملاصادق قم برای من درس گفت، خداوند رحمتش کند، ایشان خیلی مقید بود که لهجه من نجف‌آبادی نباشد، همچنین تاکید داشت که زیاد چای نخورم، خدا انشا الله همشان را رحمت کند. در همان ایام که ایشان ادبیات به من یاد می‌داد می‌دید که من ریاضیات بلد نیستم، به همین جهت درس ریاضیات هم برای من گذاشت، ایشان می‌فرمود من هم ریاضیات بلد نبودم مدتی با آقای دکتر علی پزشکی در مدرسه چهارباغ اصفهان هم حجره بودیم من پیش ایشان ریاضیات را خواندم، ایشان در ریاضیات خیلی وارد بود، جزر و کعب و... را درس می‌گفت و همه اینها را به من یاد داد، البته کتاب و متن مشخصی نداشت، مطالب را می‌گفت و من می‌نوشتیم. از جمله چیزهایی که یادم می‌داد تاریخ بود، یکماه رمضان من قم ماندم، گفت می‌خواهم برایت تاریخ بگویم، یک دوره تاریخ پیغمبر اکرم (ص) و تمام جنگهای آن حضرت را برای من گفت، و می‌گفت یادداشت کن، من هم یادداشت می‌کردم، او خودش اطلاعاتی داشت در ضمن مطالعه هم می‌کرد و برای من درس می‌گفت تا خودش هم در ذهنش تمرین کرده باشد پس به طور خلاصه کسانی که در تربیت من بسیار موثر بودند در درجه اول پدرم بود چون با علما سروکار داشت، بعد مرحوم حاج شیخ احمد بود با آن عنایتی که به تربیت طلاب داشت، با آن ساده‌زیستی و ارتسباط و علاقه‌ای که با مردم داشت، و این روحیات از همان اول در من خیلی تاثیر گذاشت، به نظر من روحانی باید با مردم سرو کار داشته باشد، اهل تشریفات و این حرفها نباشد، نخواهد برای خودش امتیاز قائل بشود. اینکه ما می‌شنیدیم که مثلا پیغمبر اکرم (ص) وقتی که با اصحاب می‌نشستند دایره‌وار می‌نشستند و جلسه‌شان امتیاز نداشت و اگر یکی از خارج می‌آمد می‌گفت: «ایکم محمد؟» (کدام یک از شما محمد (ص) است)، واقعا می‌شود گفت مرحوم حاج شیخ احمد این گونه بود، و این گونه بی‌تکلف زندگی کردن در روح من خیلی اثر می‌گذاشت، و بعد هم اساتید دیگر، خداوند درجات همه را متعالی فرماید.

شخصیت آیت‌الله حاج شیخ محمد حسن عالم نجف‌آبادی

از افراد دیگری که در زندگی من بسیار تاثیر داشت مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمد حسن عالم نجف‌آبادی بود که قبلاً عرض کردم من یکمقدار شرح لمعه و قوانین و رسائل و مکاسب را پیش

ایشان خواندم، ایشان از نظر زهد و تقوا در اصفهان خیلی معروف بود، پول وجوهات را خرج زندگی خودش نمی کرد، با اینکه مرجع وجوهات مردم بود، مع ذلک آنها را می گرفت و بین طلبه ها و نیازمندان تقسیم می کرد، اما خودش از منبر رفتن و این جور چیزها ارتزاق می کرد و تا این آخر هم که پیرمرد شده بود باز از پول منبر زندگی خود را می گذرانید.

عالم جلیل القدر آیت الله حاج میرزا علی آقا شیرازی

در این اواخر که من اصفهان بودم با مرحوم آیت الله حاج میرزا علی آقا شیرازی مانوس شده بودم، ایشان در مدرسه صدر نهج البلاغه درس می دادند، گاهی از اوقات درس ایشان می رفتم، بعد وقتی که من آمدم قم و با مرحوم شهید مطهری آشنا شدم و در تابستان با هم به اصفهان رفتیم به ایشان گفتم برویم درس نهج البلاغه، گفت مگر نهج البلاغه درس خواندنی است؟ گفتم اگر حاج میرزا علی آقا درس بگوید آری بعد به اتفاق آقای مطهری رفتیم در مدرسه صدر پای درس ایشان، مرحوم آقای مطهری خیلی مجذوب ایشان شد، و در کتاب عدل الهی خود این داستان را نقل می کند که "هم مباحثه من که اهل اصفهان بود پیشنهاد کرد که در درس نهج البلاغه حاج میرزا علی آقا شرکت کنیم و این پیشنهاد برای من طلبه کفایه خوانده سنگین بود ولی رفتم و زود به اشتباه بزرگ خود پی بردم و دانستم نهج البلاغه را من نمی شناختم، بعلاوه دیدم با مردی از اهل تقوا و معنویت روبرو هستم که خودش نهج البلاغه مجسم بود و مواعظ نهج البلاغه در اعماق جاننش فرو رفته بود." وقتی که حاج میرزا علی آقا فوت شد به دستور مرحوم آیت الله بروجردی جنازه اش را در شیخان قم دفن کردند، (۱) یک روز آقای مطهری از تهران آمده بود قم گفت: "من این دفعه به قصد زیارت قبر حاج میرزا علی آقا به قم آمدم، مخصوص زیارت قبر ایشان." خود من هم الان گاهی می روم در شیخان سر قبر حاج میرزا علی آقا شیرازی، ایشان مرد از دنیا گذشته و وارستهای بود، در طب قدیم استاد بود، ولی خیلی کم طبابت می کرد، ما یک مقدار قانون بوعلی سینا را پیش ایشان خواندیم، قسمتهایی از نهج البلاغه را هم پیش ایشان خواندیم. ایشان اواخر عمر آیت الله العظمی بروجردی آمدند قم، گاهی هم برای طلبه ها منبر می رفتند، از اول تا آخر منبر خودش گریه می کرد، دیگران هم گریه می کردند، همین طور نهج البلاغه را با یک حالی می خواند، و نوعاً از اینکه پشت سرش نماز بخوانند کراهت داشت، در خانهاش تا آخر هم برق نکشیده بود، یک روز به ایشان گفتم آقا چرا برق نمی کشید؟ فرمود: برق حسرام نیست ولی من خودم دیدم مامور شهرداری داشت روی دیوار خانه مردم تیر می کوبید و صاحبخانه می گفت من راضی نیستم، خانه مرا دزدگاه قرار می دهی، مامور می گفت من از طرف شهرداری دستور دارم اگر روی تخم چشم تو هم هست تیر را بکوبیم و این برق که این جوری می آید من در استفاده از آن شبیه می کنم، به ایشان گفتم شما کقدر آن تصرف نمی کنید، گفت چرا اگر من از برق استفاده کنم این تصرف در مسیر برق هم هست، روی این شبهه ها ایشان تا آخر هم در خانه اش برق نکشید. ایشان به آیات و روایات خیلی علاقه داشت و با آنها آشنا و مانوس بود، معنویات حاج میرزا علی آقا هم در من و هم در مرحوم شهید مطهری خیلی اثر گذاشت. یادم هست یک شب ایشان آمد قم و آقای حاج آقا رضا صدر آمده بود دیدن ایشان، در حجره آقای مطهری وارد شده بودند، آن شب تا ساعت ۱۲ نشستند و شعر خواندند، ایشان طبع شعر هم داشت، آن شب ایشان برای نماز شب بیدار نشدند، به قدری متاثر بود مثل اینکه فرزندشان فوت شده باشد، بعد می گفت: من شانزده هفده ساله که بودم یک شب برای نماز شب بیدار نشدم، آن روز را تا شب گریه می کردم، الان باز آن حادثه تکرار شده است، ایشان آن قدر

عنایت و توجه داشت که نماز شبش ترک نشود و خیلی زسندگی ساده‌ای داشت. من و مرحوم مطهری یک روز دعوتش کرده بودیم برایش پلو هم پخته بودیم، یک وقت دیدیم ساعت ده مقداری نان و چغندر گرفته و می‌آید، گفت من گرسنه‌ام الان غذا می‌خورم، گفتیم آقا برای شما پلو درست کرده‌ایم، فرمودند: "بچم (بچم) هر وقت گرسنه‌ات شد غذا بخور، خودت را معطل نکن، هر وقت هم خوابت گرفت بخواب، اما آن وقت را که سر حالی به بطالت نگذران" من گاهی اوقات خوابم می‌گرفت به مرحوم شهید مطهری می‌گفتم: حاج میرزا علی آقا گفت هر وقت خوابت گرفت بخواب، من حالا می‌خواهم بروم بخوابم مرحوم مطهری هم شوخی می‌کرد و می‌گفت: همه نصیحت‌های حاج میرزا علی آقا را که مربوط به خوردن و خوابیدن است خوب از بر کرده‌ای. یک روز در اصفهان من در حجره آن مرحوم در مدرسه صدر مهمان ایشان شدم به نان و دوغ، ایشان در ضمن نقل کردند که شبی خواب دیدم قیامت شده و هر کسی رابه جایی فرستادند و به من گفتند این باغ هم مال تو، باغ زیبایی بود ولی من در عالم خواب در باغ قدم می‌زدم و از روی حسرت می‌گفتم: علی آقا، آخر حیوان مردی و تو را روی آب و علف‌ها کردند.

۱ - مرحوم آیت‌الله حاج میرزا علی آقا شیرازی در سال ۱۲۹۲ ه. ق متولد و در سال ۱۳۷۵ ه. ق به رحمت ایزدی پیوست.

عالم بزرگوار آیت‌الله حاج آقا رحیم ارباب و حاج شیخ جواد فریدنی

س: آیا حضرتعالی در اصفهان اساتید دیگری هم داشتید؟

ج: در اصفهان این او آخر پیش مرحوم آیت‌الله حاج آقا رحیم ارباب (۱) یک مدتی پنجشنبه و جمعه‌ها منظومه منطوق می‌خواندیم، ایشان از علمای معروف اصفهان بود، معمم هم نشده بود، ایشان هم در ریاضیات خیلی وارد بود هم در فلسفه، و ما می‌رفتیم پیش ایشان منظومه منطوق را می‌خواندیم یک آقای دیگر که من الان اسمش را یادم نیست در مدرسه میرزا حسین بود یک مدتی هم خدمت ایشان منظومه منطوق خواندیم، و مدتی نیز نزد حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ جواد فریدنی قسمتی از منظومه حکمت را خواندم، ایشان در منطوق و فلسفه خیلی مسلط بود. من به همراه جناب حجه الاسلام آقای حاج آقا یحیی فقیه‌ایمانی در "مدرسه الماسیه" اصفهان نزد ایشان منظومه حکمت می‌خواندیم.

۱ - مرحوم آیت‌الله حاج آقا رحیم ارباب یکی از علمای برجسته اصفهان بودند که در جمادی‌الثانی ۱۲۹۷ ه. ق در اصفهان متولد شدند و در ۱۸ ذی‌الحجه ۱۳۹۶ ه. ق از دنیا رحلت فرمودند و در تخت‌خولاد در کنار گلزار شهدای اصفهان مدفون می‌باشند، ایشان فقط به هنگام نماز عمامه می‌گذاشتند و قائل به وجوب تعیینی نماز جمعه بودند، و خود در اصفهان نماز جمعه برقرار می‌کردند.

مرحوم آیت‌الله حاج سید علی اصغر برزانی

یسکی از اساتید من آیت‌الله آقای حاج سید علی اصغر برزانی از علمای اصفهان بود، خدمت ایشان یک مدتی رسائل خواندم، من یادم هست که صفحه اول رسائل را ده پانزده روز گفت، هر چه "قطع طریقی و موضوعی" از این طرف و آن طرف در حفظ داشت برای ما گفت، درس آقای نایینی را دیده بود و شاگرد ایشان بود. البته در اصفهان عمده درس سطح ما نزد آقای حاج شیخ محمد حسن عالم نجف‌آبادی بود.

شخصیت مرحوم آیت‌الله سید محمد مدرس نجف‌آبادی

س: در آن زمان سطح علمی حوزه علمیه اصفهان در چه حدی بود و از علمای مشهور اصفهان چه کسانی را به یاد دارید؟

ج: در آن زمان تعداد طلبه‌ها در اصفهان کم بود و تقریباً علمای بزرگ از دنیا رفته بودند، یکی از علمای مشهور اصفهان در آن زمان مرحوم آیت‌الله حاج سید محمد مدرس نجف‌آبادی بود که حاشیه بر کفایه ایشان به چاپ رسیده است، ایشان از شاگردان خوب مرحوم آخوندخراسانی بودند و در مدرسه جده بزرگ درس خارج اصول می‌گفتند، درس خارج ایشان شلوغترین درس در آن زمان بود و فضلی اصفهان در درس ایشان شرکت می‌کردند.

فقیه بزرگوار آیت‌الله سید علی آیت نجف‌آبادی

یکی دیگر از علمای مهم در آن زمان مرحوم آیت‌الله حاج سید علی آیت نجف‌آبادی (۱) بود، مرحوم حاج سید علی روزی چهار پنج‌تا درس می‌گفت، هم درس شوارق می‌گفت هم درس خارج فقه و هم درس خراج اصول، درس ایشان بعد از درس آیت‌الله مدرس نجف‌آبادی بیشترین جمعیت را داشت، البته تعداد طلبه‌ها در آن زمان زیاد نبود، مثلاً درس حاج سید محمد که بزرگترین درس اصفهان بود از نظر جمعیت شاید سی چهل نفر بودند و درس حاج سید علی حدود ده بیست نفر بودند.

۱ متوفای سال ۱۳۶۲ ه.ق، مدفون در تکیه نویسرکانی تختخولاد اصفهان.

آیت‌الله آقای حاج شیخ محمد رضا مسجدشاهی

یکی دیگر از علمای اصفهان در آن زمان آیت‌الله آقای حاج شیخ محمد رضا مسجدشاهی (۱) بودند که ایشان در نجف با مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری رفیق یا هم مباحثه بوده‌اند، وقتی که علمای اصفهان مهاجرت می‌کنند به قم حاج شیخ عبدالکریم به حاج شیخ محمد رضا خیلی اصرار می‌کند که در قم بمانند، ایشان در فقه و اصول خیلی خوب بود، کتابی هم به نام "وقایع‌الاذهان" دارد که چاپ شده است در ادبیات هم ایشان ممتاز بودند، معروف است می‌گویند هشتاد هزار شعر از حفظ بوده، خودش هم شاعر بود که هم به عربی شعر می‌سروده و هم به فارسی، در ریاضیات و هیئت هم متبحر بودند، ایشان پسری داشتند به نام "حجه‌الاسلام آقای مجدالعلماء" (۲) که در زمان حیات پدرش در اصفهان درس هیئت می‌گفت و ما به درس ایشان می‌رفتیم، هیئت فارسی و تشریح‌الافلاک شیخ‌هایی را نزد همین آقای مجدالعلماء خواندیم، آن وقت ما برای درس به منزل آنها می‌رفتیم و پدر ایشان مرحوم حاج شیخ محمد رضا را گاهی آنجا ملاقات می‌کردیم، من هیئت فارسی را جوری یاد گرفته بودم که آن را برای بعضی‌ها درس هم می‌گفتم البته الان متارکه شده است، کتاب تشریح‌الافلاک شیخ‌هایی کتابی بود مختصر و زبده در علم هیئت که به عنوان متن درسی مورد استفاده قرار می‌گرفت، من در اینجا به عنوان فکاهی یک حکایتی را بگویم که با بحث بی‌تناسب نیست، مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمد رضا از منزلشان که می‌خواستند به مسجد نو برای تدریس بروند گاهی با الاغ و گاهی پیاده می‌رفتند، آن وقتها معمولاً افراد با الاغ در بازار نمی‌رفتند ولی چون ایشان شخصیتی بود با الاغ که از بازار می‌گذشتند مردم راه باز می‌کردند و احترام می‌کردند، ایشان گفته بود من گاهی از اوقات که هوس می‌کنم پیاده بروم عبایم را روی سرم می‌کشم از



یک گوشه‌ای می‌روم و کسی هم به من توجهی ندارد، اما آن وقت که سوار الاغ هستم مردم خیلی احترام می‌کنند معلوم می‌شود احترامها مال الاغ است نه مال من.

۱ متوفای سال ۱۳۶۲ ه.ق.

۲ متوفای سال ۱۴۰۳ ه.ق، مدفون در محل مسجد نو بازار اصفهان.

آیت‌الله حاج سید مهدی درجه‌ای

یکی دیگر از علمای آن زمان مرحوم آقای آیت‌الله حاج سیدمهدی درجه‌ای (۱) بود که در "مدرسه نیم‌آورد" بود، ایشان برادر مرحوم آیت‌الله حاج سید محمد باقر درجه‌ای استاد آیت‌الله بروجردی بود.

۱ متوفای سال ۱۳۶۴ ه.ق، مدفون در تکیه کازرونی تخت‌خولاد اصفهان.

وضعیت عمومی حوزه علمیه اصفهان

زمان ما در اصفهان اینها معروف بودند، البته آن زمان حوزه سر و سامانی نداشت، از طرف حکومت آخوندها را تعقیب می‌کردند، همین‌جغلاسلام آقای حاج آقا یحیی فقیه‌ایمانی که هم مباحثه من بود اول معمم بود ولی مجبور شد عمامه‌اش را بردارد، حتی گاهی اوقات پاسبانها می‌آمدند داخل حجره رخت و لباسها را می‌گشتند و اگر عمامه‌ای بود می‌بردند یا پاره می‌کردند، و ایشان مجبور شد کلاهی بشود، به این شکل بود که طلبه‌ها را متفرق کردند، بزرگان و علما بودند ولی شاگرد کم داشتند، حوزه ورشکسته‌ای بود، پول و امکانات نداشتند. مثلاً من یادم هست که یک دفعه مرحوم حاج سیدعلی به هر یک از طلبه‌های نجف‌آباد یک تومان داد، این هم نه اینکه خودش پول بدهد حواله داد رفتند در دفتر کارخانه از آقای کازرونی که کارخانه‌دار بود گرفتند، اوضاع و احوال به این شکل بود، ولی اصل حوزه اصفهان استخوان‌بندی قدیمش خیلی محکم بود، من این مطلب را در جای دیگری هم گفتم، مرحوم آیت‌الله العظمی آقای بروجردی بعد از درس اصولشان در مدرسه فیضیه می‌رفتند در حجره‌ای می‌نشستند، آنجا هفت‌هشت نفر با ایشان بودند مرحوم امام هم بودند، یادم هست ایشان یک روز به مناسبتی خواستند از اصفهان تعریف کنند و ضمناً تعریفی هم از من کرده باشند، فرمودند: "بله وقتی ما اصفهان بودیم اصفهان علما و بزرگانی داشت، که من وقتی از اصفهان به نجف رفتم با اینکه در نجف مثل مرحوم آقای آخوند خراسانی و این بزرگان بودند می‌خواهم بگویم علمای اصفهان آن روز از علمای نجف آن روز "اوم" ...، و سری تکان دادند یعنی مثلاً بهتر بودند یا بدتر نبودند، منظور آقای بروجردی از علمای آن روز اصفهان شخصیت‌هایی مانند آیت‌الله آسید محمدباقر درجه‌ای استاد ایشان بود که آنها را از علمای نجف آن روز کمتر نمی‌دانستند، بعد ایشان شروع کردند از مرحوم آیت‌الله آخوند گزی تعریف کردن و فرمودند: "مرحوم آخوند ملا عبدالکریم گزی (۱) هم ملا بود هم محقق، هم عارف، هم به درد مردم می‌خورد، هم ساده زندگی می‌کرد، مرافعات مردم را حل می‌کرد، مشکلات مردم را حل می‌کرد و..."، ظاهر کلام ایشان این بود که می‌خواستند آینده مسرا تشبیه کنند به مرحوم آخوند گزی.

۱ متوفای سال ۱۳۳۹ ه.ق، مدفون در تکیه کازرونی تخت‌خولاد اصفهان.

مشکلات تحصیل طلبگی

غرض اینکه زمان ما زمان بحران حکومت رضاخان بود، عمامه‌ها را برمی‌داشتند، مزاحم طلبه‌ها می‌شدند، ما که عمامه نداشتیم ولی آنها که عمامه داشتند در ترس و وحشت بودند، خیلی از آنها هم کلاهی شدند و رفتند به دهات، از نظر اقتصادی هم وضع طلبه‌ها خیلی بد بود، خود آیت‌الله حاج سیدعلی نجف‌آبادی زن و بچه‌اش در نجف‌آباد بودند، با این مقام علمیش در مدرسه صدر یک حجره داشت، آن وقت گاهی در حجره این طلبه یا آن طلبه و گاهی از اوقات بعضی بازارهای اصفهان ایشان را می‌بردند در خانه یک شامی، آبگوشی به ایشان می‌دادند وضع این‌گونه بود.

س: آن زمان شما از اینکه طلبه شده‌اید احساس پشیمانی نمی‌کردید؟
ج: نه اتفاقاً، خیلی هم به حکومت بدبین بودیم و اینها را ظالم و متعدی می‌دانستیم، اصلاً آرزو هم نداشتیم یک وقت مقام آنها را داشته‌باشیم، به همین طلبگی هم خیلی دلخوش و علاقه‌مند بودیم.

س: در آن زمان آیا مشکلاتی بر سر راه تحصیل شما وجود داشت و آیا غیر از کتابهای درسی کتابهای دیگری هم مطالعه می‌کردید؟
ج: عرض کردم، در آن زمان ما نه کتاب داشتیم و نه کسی ما را راهنمایی می‌کرد که فلان کتاب را بخوانید، کتابهای متفرقه‌ای که چاپ می‌شد از آنها اطلاع پیدا نمی‌کردیم، با روزنامه هم سر و کار نداشتیم، رادیو هم که آن زمان نبود، فقط همان درس نهج‌البلاغه بود که آن هم تصادفاً یک روز برخورد کردم به مرحوم حاج آقا مرتضی ملاباشی که شاگرد حاج میرزا علی‌آقا شیرازی بود و ایشان مرا به رفتن درس نهج‌البلاغه تشویق کرد.

س: مرحوم ملاباشی چه کسی بود؟
ج: حاج آقا مرتضی ملاباشی فردی پولدار بود و زن و بچه هم نداشت، ایشان می‌گفت من ثروتمند بودم و داشتم به انحراف کشیده می‌شدم، اتفاقاً در شیراز از یک منبری یک جمله از نهج‌البلاغه شنیدم و آن جمله مرا تکان داد و از آن روز عاشق نهج‌البلاغه شدم، روحیات و لحن بیان حاج میرزا علی‌آقا انسان را تکان می‌داد، هر وقت خطبه‌های آخرت و تقوا را می‌خواند خود ایشان گریه می‌کرد، و این روحیه در ساختن روحیه ما خیلی موثر بود.

اما کتابهای متفرقه ما اصلاً نداشتیم حتی کتابهای درسی را هم نوعاً نداشتیم، من یادم هست یک کتاب معالم به دو ریال و ده شاهی خریده بودم و کتاب شرح لمعه را هم که وقفی بود از کسی به امانت گرفته بودم بعد به صاحبش برگرداندم، ما پول نداشتیم کتابهای اصلیمان را بخریم چه رسد به کتابهای متفرقه، امروز الحمدلله کتابخانه‌ها و این امکانات برای آقایان طلاب و دانشجویان هست که بساید قدر بدانند و از آنها استفاده کنند، آن وقت اصلاً این امکانات نبود، برای به دست آوردن کتاب باید آن قدر این و آن را می‌دیدیم تا یک کتاب وقفی را به امانت بدهند.



س: آیا در آن زمان مدرسه‌های دولتی دایر شده بود یا خیر؟

ج: بله، مدرسه دولتی بود اما مردم متدین خیلی به مدارس دولتی خوش‌بین نبودند، لذا در نجف‌آباد یک مدرسه ملی بود در مقابل مدرسه‌های دولتی که از دانش‌آموزان پول می‌گرفتند و سرپرست آن فردی به نام آملاحسینعلی بود که مقداری هم درس طلبگی خوانده بود و فرد متعبدی بود، من دو سه ماهی در آن مدرسه درس خواندم، یک روز من را برای بد نوشتن یک کلمه کتک زدند به حدی که مریض شدم، دیگر از مدرسه رفتن بیزار شدم و به مدرسه نرفتم، پدرم مرا به مکتب برد تا درس بخوانم، در مکتب یک جلد تفسیر منهج الصادقین خطی بود که از روی آن هم تمرین خط می‌کردم و هم درس می‌خواندم.

مرحوم حاج سید محمد هاشمی

س: از سایر علما و فضلاء آن موقع اصفهان اگر کسی را به خاطر دارید بفرمایید.

ج: از جمله کسانی که آن موقع مطرح بود و ما با ایشان مانوس بودیم مرحوم حجه‌الاسلام آقای سید محمد هاشمی (۱) پدر آقای سیدهادی هاشمی بود، ایشان از شخصیت‌های آن وقت به شمار می‌رفت و معروف بود و برای ایشان احترام قائل بودیم و ایشان هم گاهی از من احوال می‌پرسید و دلجوئی می‌کرد چون می‌دید که من بچه‌طلب‌های هستم که درس می‌خوانم و گاهی اشکالات درسهایم را از ایشان می‌پرسیدم.

۱ متوفای سال ۱۳۵۹ ه.ش

مرحوم شیخ محمد علی حبیب‌آبادی

از جمله دیگر اساتید من مرحوم حجه‌الاسلام شیخ محمدعلی حبیب‌آبادی (۱) بود، ایشان از بزرگان آن زمان بود و در "مدرسه نیم‌آورد" مغنی و حاشیه تدریس می‌کرد، مغنی ایشان مخصوصاً خیلی معروف بود، به اغراق می‌گفت "علم ما کان و ما یکون" در مغنی است، من پیش ایشان مغنی و حاشیه خواندم.

۱ متوفای سال ۱۳۹۶ ه.ق، مدفون در تختخولاد اصفهان.

مرحوم آیت‌الله سیدمهدی حجازی

از جمله شخصیت‌های دیگر آقای سیدمهدی حجازی بود که من به معیت حجه‌الاسلام آقای حاج آقا یحیی فقیه‌ایمانی یک مقداری از رسائل "مبحث اجماع" را پیش ایشان خواندیم، آدم ملا و متدینی بود، ایشان آدمی بود که زود عصبانی می‌شد، یک وقتی یادم هست آن اوایل کسب و سال من کم بود به ایشان گفتم آقا این ختم انعام دلیلی درد؟ سندی دارد؟ گفتند بله، مرحوم مجلسی می‌گوید حدیث آن معتبر است، در آن زمان من تازه در معلم خوانده بودم که اگر کسی صحنه روی حدیثی گذاشت برای ما حجت نیست ما خودمان باید برویم ببینیم که مثلاً سندش چه جوری است و اینکه ممکن است مدارک صحت نزد آن شخص با ما فرق کند... من یک دفعه گفتم حالا مرحوم مجلسی بگوید حدیث معتبر است که برای ما حجت نیست ما باید خودمان سند حدیث را بررسی کنیم، ایشان عصبانی شد تسبیحش را پرت کرد به طرف من به طوری که بند تسبیح پاره شد، گفتم حالا یک بچه

آمده است دارد به مجلسی اشکال می‌کند با اینکه به نظر می‌رسد این روحیه را نباید در بچه‌ها سرکوب کرد، بالاخره ما در معالم خوانده بودیم که صحنه گذاشتن یک فرد دیگر بر روی حدیث برای ما حجت نیست، من آنچه در ذهنم بود گفتم، ایشان نباید این‌گونه به من پرخاش می‌کرد. به فرمایش مرحوم آیت‌الله بروجردی قداست بزرگان و بزرگی بزرگان به جای خود، اما هیچ وقت بزرگی بزرگان نباید مانع از فکر کردن خود ما بشود، یک بچه هم وقتی مطلبی را می‌گوید بالاخره این را باید یک جوری قانعش کرد نه اینکه کوبیدش. این دستور امام صادق (ع) است که می‌فرماید: "تواضعوا لمن تعلمونه العلم" استاد باید نسبت به شاگردش تواضع داشته باشد و به او شخصیت بدهد، علی‌ای حال مرحوم آیت‌الله سید مهدی حجازی هم آدم ملایی بود، پیدا بود به قم هم خیلی بی‌عقیده است، برای اینکه بعدها که من آمدم قم یک بار رفتم اصفهان ایشان در این اواخر برای من احترام قائل بود مرا باسواد می‌دانست چون آن وقتی که من پیش ایشان درس می‌خواندم اشکال می‌کردم ایشان گفت قم چه می‌خوانی؟ گفتم منظومه، گفت منظومه پیش کسی؟ گفتم پیش آقای خمینی، گفت منظومه؟ مگر در قم کسی هست که منظومه بلد باشد؟ پیدا بود که در نظر ایشان سطح قم پایین است، این‌گونه تبلیغات شده بود، ظاهراً ریشماش این بود که آن زمان که علمای اصفهان با حاج آقا نورالله به قم آمده بودند در قم خیلی برخورد خوبی با آنها نشده بود، حاج آقا نورالله در قم مسموم شده بود، این مسائل مثل اینکه یک خاطر دهن سونی برای علمای اصفهان نسبت به قم ایجاد کرده بود.

روش تدریس اساتید

س: لطفاً راجع به روش تدریس اساتید برجسته حوزه علمیه اصفهان در آن زمان و تمایزی که روش آنها داشت، مثلاً خلاصه درس را قبلاً می‌گفتند یا نه، و نیز سطح فکر سیاسی اجتماعی آنان و جو سیاسی حوزه اصفهان اگر مطالبی در خاطرتان هست بفرمایید.

ج: در روش تدریس اساتید تمایز خاصی نبود، البته تفاوت‌های جزئی وجود داشت، مثلاً حاج شیخ محمد حسن که شرح لمعه می‌گفت معمولاً از روی کتاب می‌خواند و از خارج کم مطلب می‌گفت، ولی حاج شیخ محمدعلی حبیب‌آبادی مطالب را از حفظ می‌گفت و بیان او به گونه‌ای بود که اگر کسی خواب هم بود از خواب بیدار می‌شد، بقیه این‌جور نبودند، آقای حاج سید علی اصغر برزانی هم که ما پیش ایشان رسائل را شروع کردیم تقریباً بین سطح و خارج درس می‌گفت، تقریرات آقای نایینی را که آن زمان چاپ نشده بود تقریباً در درس می‌گفت و ما آن زمان تعجب می‌کردیم که این همه علم را ایشان از کجا آورده است.

اوضاع سیاسی حوزه اصفهان

در آن زمان طلبه کم بود، فشار رضاخان بر روحانیت بسیار زیاد بود، آنها را اذیت می‌کردند. عمده‌هایشان را بر می‌داشتند، مسائل سیاسی در حوزه اصفهان مطرح نبود، طلبه‌ها دنبال روزنامه و این‌جور چیزها اصلاً نبودند، یک وقت یادم هست گفتند یک رادیو آورده‌اند در خیابان چهارباغ داخل یک قهوه‌خانه، آنجا افرادی می‌روند به اسم چای خوردن رادیو گوش می‌دهند، من هم یک‌شب رفتم آنجا چای یکی‌دهم‌شاهی بود یک چای خوردم که ببینم رادیو چیه؟ یک رادیو آن وسط گذاشته بودند شاید هزار نفر آمده بودند که رادیو را ببینند، ما تازه اسم رادیو را می‌شنیدیم، خواندن روزنامه هم بین مردم و طلبه‌های حوزه مرسوم نبود، مسائل سیاسی هم مطرح

نبود، اگر هم بود در سطح بعضی بزرگان مطرح بود، در محیط ما و سطح ما اینها هیچ مطرح نبود.

مساله اتحاد شکل و کشف حجاب

س: حضرت‌تعالی فرمودید که آن زمان دستگه حکومتی رضاخان اتحاد شکل را رایج کرده بود و عمامه‌ها را برمی‌داشتند حتی می‌آمدند پستوها را می‌گشتند، راجع به قضیه اتحاد شکل و البسه که منجر به کشف حجاب و رفع عمامه علما شد اگر خاطراتی دارید بفرمایید.

ج: ببله، من در اصفهان همین اندازه یادم هست که پاسبانها طلبه‌ها را اذیت می‌کردند، یک پاسبانی بود خیلی بدخو و خشن، و نمی‌دانم روی چه جهتی طلبه‌ها اسم او را گذاشته بودند "هندل میرزا"، او هم فهمیده بود که آخوندها به او می‌گویند هندل‌میرزا، از آن دور که اینها را می‌دیدم می‌گفت: "آشیخ وایسا هندل‌میرزا آمد"، این شخص عمامه خیلی‌ها را برداشت، فحش می‌داد، اذیت می‌کرد.

یک خاطره از حاج آقا رضا رفیع راجع به تغییر لباس روحانیت

یک خاطره دیگری در نظرم هست مربوط به حاج آقا رضا رفیع که گویا در مجله دنیا عکسی از او انداخته بودند با عمامه و عکس دیگری با کلاه، در آنجا حاج آقا رضا رفیع یک مقاله‌ای نوشته بود زیر این عنوان که "چرا من کلاهی شدم"، خلاصه آن مقاله این بود که من با رضاشاه در گرگان بودم و معمم بودم، رضاشاه به من گفت ما به تهران که برگشتیم بعد از بیست و چهار ساعت به طرف خوزستان می‌رویم و شما باید در این سفر همراه ما کلاهی باشی، این امر برای من خیلی گران و سخت بود که تغییر لباس بدهم، گفتم: آقای حاج مخبرالسلطنه نخست‌وزیر می‌دانند که من معمم باشم برای دولت و مقام سلطنت بهتر است، رضاخان گفت: نخیر همین است که من می‌گویم، شما بایستی کلاهی هم‌راه ما باشی، لذا ما به تهران که برگشتیم با اکبر میرزای صارم‌الدوله رفتیم خیابان لاله‌زار یک دست کت و شلوار و پاپیون خریدیم به پانصد تومان، بعد وقتی که لباسها را پوشیدم و رفتم به دربار همین شاه فعلی محمد رضا گفت: عجب خوب این لباس به شما می‌آید، حاج آقا رضایش پر پشت و بلندی داشت، من یادم هست همین حاج آقا رضا خدمت آیت‌الله بروجردی می‌آمد پالتوی بلندی داشت یک عبا هم می‌انداخت روی دوشش با کلاه، بالاخره نوشته بود وقتی که رضاخان حرکت کرد به طرف خوزستان ما هم در رکابش بودیم به قم که رسیدیم رضاخان گفت: شنیدم که حاج شیخ عبدالکریم مریض است آقای دکتر اعلم‌الملک بروند از طرف من از ایشان عیادت و احوالپرسی کنند شما هم با او برو، آن وقت من یک قدری مشکلم بود که با کلاه خدمت حاج شیخ بروم، بالاخره رفتیم، وقتی ایشان را عیادت کردیم و برگشتیم رضاخان از دکتر پرسید: آشیخ عبدالکریم راجع به تغییر لباس آقای قائم‌مقام عکس‌العملی نشان نداد؟ دکتر گفت نه، اتفاقاً در حدود نیم‌ساعت که پیش حاج شیخ عبدالکریم بودیم از زمین و آسمان صحبت به میان آمد ولی راجع به تغییر شکل لباس حاج آقا رضا چیزی نگفت. رضاخان گفت: پس معلوم می‌شود تغییر لباس روحانیت چندان عکس‌العملی ندارد، و از خوزستان که برگشتیم دستور داد که لباس آخوندها را بردارند و تغییر شکل بدهند. قائم‌مقام این خاطره را در آن مجله نوشته بود، و من این نوشته را به مرحوم امام و آقای شریعتمداری نشان دادم و گفتم ببینید چگونه رضاخان از سکوت مرحوم حاج شیخ سواستفاده کرده است. بالاخره در زمان رضاخان برای اتحاد شکل در لباس فشار خیلی زیاد بود، البته بزرگان و آیات را گویا استثنا کرده

بودند ولی عمامه بقیه را برمی داشتند، اذیت می کردند، لباس زنها هم همین طور، من یادم هست در نجف آباد پاسبانها اذان صبح می رفتند مقابل حمام زنانه می ایستادند که وقتی زنها می خواهند بروند حمام یا بیرون می آیند روسری و چادرشان را بردارند، تا این اندازه فشار می آوردند.

ایجاد ایستگاه نواقلی بر سر راههای ورودی شهرها

یکی دیگر از کارهای رضاخان که باعث نارضایتی مردم می شد ایجاد نواقلی بر سر راههای ورودی شهرها بود، بدین شکل که هر کالایی به شهر وارد یا از شهر خارج می شد از آن مالیات می گرفتند، یک وقت این قدر سخت می گرفتند که اگر از نجف آباد با یک بقچه نان می آمدیم اصفهان همان را سر راه می گرفتند که باید برای آن مالیات بدهی، ما یک مقدار نان که از نجف آباد می آوردیم گاهی اوقات که با ماشین می آمدیم اگر پول نداشتیم بدهیم نانها را از ما می گرفتند، گاهی اوقات مجبور می شدیم از ماشین پیاده شویم و از راههای دیگر برویم که از دم دروازه و نواقلی عبور نکنیم در نجف آباد اگر می خواستیم از باغ چیزی به خانه ببریم دم نواقلی از آن مالیات می گرفتند، این یک نوع مالیاتی بود که مردم را به ستوه می آورد، معمولا آدمهای خشنی را هم برای این کار می گذاشتند، گاهی مردم را کتک می زدند و اذیت می کردند.

دو داستان عبرت آموز

دوستان که تقریبا داستانهای سیاسی هم هست به مناسبت در همین جا یاد آور می شوم چون محتمل است دیگر فرصتی مناسب پیدا نکنیم. ببینید حوزه های علمیه ما چه قم چه نجف همیشه هدف توطئه دشمنان اسلام و استعمارگران بوده است و چون می دانستند که در حقیقت حوزه ها هستند که به مردم فکر و جهت می دهند پیوسته در صدد نفوذ در آنها بوده اند، و قطعاً بدانید الان هم ایادی دارند، با اینکه ما اکنون خیال می کنیم استعمار شکست خورده اما شکست نسخورده، سبک استعمار عوض شده به قول خودشان می گویند استعمار جدید. استعمار روشهای مختلف دارد، اینها در نجف در قم همیشه ایادی داشته اند و ایادی اینها شیطنتهایی می کرده اند، و ما در عین حال که کار آخوندی و دینی مان را می کنیم بایستی توجه داشته باشیم که یک وقت آنها سر ما کلاه نگذارند، اینها بسا افرادی را می فرستادند درس طلبگی بخوانند طلبه بشوند برای اینکه رموز آخوندی را یاد بگیرند و به نفع آنها کار بکنند، من این داستانها را می گویم چون ممکن است در آینده ما یک چنین گرفتاریهایی پیدا کنیم:

۱ حاجی نوری و کتاب فصل الخطاب فی تحریف الکتاب:

آقای حاج شیخ محمدعلی گرامی از مرحوم آیت الله مرعشی نجفی داستانی را برای من نقل کرد که خیلی تکان دهنده بود، ایشان گفتند: آیت الله مرعشی یک وقت به من گفت یک داستانی برایت بگویم که هیچ جا نوشته نشده است و این داستان مهمی است. شما می دانید یکی از کتابهایی که به عالم تشیع ضربه زد کتاب "فصل الخطاب" حاجی نوری بود، (۱) در این کتاب روایات ضعیفی که راجع به تحریف کتاب (قرآن) است جمع آوری شده، با اینکه عقیده ما این است که قرآن کریم تحریف نشده است، روایات تحریف هم در کتابهای شیعه آمده هم در کتابهای اهل سنت، حتی در صحیح بخاری روایاتی هست مبنی بر تحریف کتاب، وقتی که آیات بر پیامبر اکرم (ص) نازل می شده به مناسبت آیه گاهی اوقات آن حضرت به عنوان شرح و شان نزول آیه مطلبی بیان می کردند و امکان

دارد آنها که می شنیدند خیال می کردند این هم جزو آیه است، البته این حمل به صحت آن است، منظور اینکه مرحوم حاجی نوری که این روایات را جمع کرد راه اتهام به شیعه را باز کرد و به تشیع لطمه زد. داستانی را که آیت الله مرعشی نقل کردند این است که سردار کابلی که لابد نامش را شنیده اید، از علمای بزرگ و شخصیت ملایی بود در ریاضیات و هیئت خیلی وارد بود، راجع به قبله کتاب نوشته، ترجمه انجیل برنابا هم به قلم او چاپ شده، ساکن کرمانشاه بودند و از علمای خیلی متتبع شیعه به شمار می آمدند می گفتند: من روزها می رفتم خدمت حاجی نوری شاید شاگردش بوده یا کمکش می کرده یک روز یک سید به ظاهر جلیل القدری آمد پیش حاجی نوری نشست بنا کرد با دست روی پای خود زدن و گفت خدا به جدم "علی" ظلم کرده و بسنا کرد ابراز تاسف و تاسف کردن، حاجی نوری گفت یعنی چه خدا ظلم کرده؟ گفت آخه جد من مولا امیرالمومنین این همه مصیبت دید، این همه در خانه نشست با آن سوابقی که در اسلام داشت با آن همه فداکاری، اگر خدا اسم علی را در قرآن آورده بود دیگر به این شکل حشش غصب نمی شد، به این شکل خانه نشین نمی شد، خدا به جد من ظلم کرده حاجی نوری گفت: نه خدا به جد تو ظلم نکرده، علی (ع) اسمش در قرآن آمده، این همه روایات داریم که نام علی امیرالمومنین (ع) در قرآن بوده، منتها آنان که می خواستند خلافت بکنند آمدند قرآن را تحریف کردند، گفت کجای قرآن؟ گفت در روایات هست می خواهی من برای تو آن روایات را جمع آوری کنم، بعد گفت کی؟ گفت مثلاً فردا بیا، فردا آمد پیش حاجی نوری، حاجی نوری روایاتی را جمع آوری کرده بود به او داد، او خیلی خوشحال شد و گفت باز هم هست؟ گفت بله، بالاخره حاجی نوری وقت گذاشت و روایاتی را که رجوع به تحریف قرآن است جمع آوری کرد، این سید هم می آمد اینها را می گرفت، یک نسخه از آن راهم حاجی نوری می فرستاد به تهران پیش یک کسی، این گذشت تا اینکه سردار کابلی می گوید من یک وقتی می خواستم مسافرت بکنم به خارج، رفتم به سفارت انگلیس در بغداد گذرنامه ام را ویزا کنم، دیدم یک کسی چپچپ به من نگاه می کند بعد آخر کار گفت من رامی شناسی؟ من فکر کردم یادم نیامد، گفت من آسید فلان هستم، دیدم همان سیدی است که پیش حاجی نوری آمد و الان با ریش تراشیده جزو مامورین سفارت است معلوم شد که این فرد مامور انگلیس بوده به صورت سید درآمده و حاجی نوری را تحریک کرده که چنین چیزی را گردآوری کند. اساس دین ما قرآن است، اگر بنا بشود قرآن تحریف شده باشد همه چیز فرو می ریزد، سیاست انگلیس می خواهد اختلاف درست کند و قرآن را از سندیت بیندازد. البته بعد حاجی نوری هم پشیمان شد و کسی را فرستاد به تهران که آن کتاب را چاپ نکنند، اما بعد از فوت ایشان آن کتاب چاپ شد و الان هم این کتب از مستندات مغرضان و دشمنان اسلام است، بالاخره حاجی نوری با آن قدس و تقوا یک کسی باید به صورت یک سید نزد ایشان بیاید و برای مولا امیرالمومنین (ع) اظهار تاسف کند و حاجی را تحریک کند تا یک چنین کتابی بنویسد.

۲ روضه خوانی در کنار سفارت عثمانی:

یک داستان دیگر که من آن را زیاد شنیده ام و ظاهراً مسلم است این است که در زمان حکومت عثمانی که حکومت مقتدر و مهمی بوده و انگلیسی ها می خواستند آن را متلاشی کنند و آخر هم در جنگ جهانی اول آن را متلاشی کردند، در کنار سفارت عثمانی (سفارت ترکیه) در تهران مسجدی بوده که مامورین سفارت که سنی مذهب بوده اند در آن مسجد صبحها نماز می خوانده اند، در این مسجد یک شیخی هر روز صبح روضه حضرت زهرا (س) و اینکه خلیفه دوم در را به پهلوی حضرت زهرا زد و ... می خوانده، یک کسی می گوید من گفتم این شیخ هر روز این

روضه را در اینجا می‌خواند یک چیزی باید باشد، آمدم و به او گفتم شیخنا، شما روضه دیگری بلد نیستید بخوانید هر روز صبح این روضه را می‌خوانید؟ گفت چرا، گفتم پس چرا هر روز این روضه را می‌خوانی؟ گفت من یک بانی دارم روزی پنج ریال به من می‌دهد می‌گوید این روضه را در این مسجد بخوان من هم می‌خوانم، گفتم می‌شود این بانیت را به من معرفی کنی؟ گفت بله، یک دکاندار در همین خیابان است. آن شخص می‌رود با آن دکاندار رفاقت می‌کند بعد می‌گوید شما چطور شده که هر روز در این مسجد روضه حضرت زهرا (س) می‌گویید بخوانند؟ می‌گوید یک کسی روزی دو تومان به من می‌دهد که در این مسجد روضه حضرت زهرا خوانده شود، من پانزده ریال آن را برمی‌دارم و پنج ریال را می‌دهم به این شیخ روضه بخواند، بعد تعقیب می‌کنند ببینند که بانی این روضه چه کسی است، معلوم می‌شود روزی بیست و پنج تومان از سفارت انگلیس می‌دهند که صبحها روضه حضرت زهرا (س) در این مسجد که در کنار سفارت عثمانی است خوانده شود و بازار جنگشیه و سنی هر روز گرم باشد. بالاخره باید توجه کنیم که استعمار آمریکا و انگلیس هنوز نمرده‌اند و هر روز با یک روش ممکن است سر ما کلاه بگذارند. در نوشتن و در گفتن، آقایان باید دقت کنند و به صرف اینکه کسی آمد یک چیزی گفت نباید تحریک بشوند و یک چیزی بگویند یا چیزی بنویسند، و یا اگر می‌خواهند چیزی بنویسند به شکلی بنویسند که به مبانی و به جایی لطمه نزنند یا مورد سوء استفاده قرار نگیرد.

۱ متوفای سال ۱۳۲۰ ه.ق، مدفون در نجف اشرف.



فصل دوم

قم، حوزه علمیه و آیات ثلاث

(۱۳۲۶-۱۳۲۰ ه.ش)

مهاجرت مجدد به حوزه علمیه قم
شرکت در درس آیت‌الله حاج شیخ عبدالرزاق، عمامه‌گذاری قبل از فرار رضاخان
شرکت در درس آیت‌الله داماد و آیت‌الله بها الدینی و آشنایی با شهید مطهری
ازدواج و تشکیل خانواده
شرکت در درس اخلاق و منظومه آیت‌الله خمینی
روش تدریس آیت‌الله خمینی (ره)
شرکت در درس اسفار آیت‌الله خمینی
شرکت در جلسات علامه طباطبایی و چگونگی ندوین اصول فلسفه و روش رئالیسم
تحصیل شوارق نزد آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری
تدریس شرح تجرید و باب حادی عشر در علم کلام
مساله حرکت جوهری و تجرد روح
حوزه در زمان آیات ثلاث: آیت‌الله صدر، آیت‌الله حجت و آیت‌الله خوانساری
شرکت در درس آیت‌الله حجت، آیت‌الله صدر و آیت‌الله شاهرودی
شرکت در درس آیت‌الله یشربی کاشانی

مهاجرت مجدد به حوزه علمیه قم

س: چگونگی آمدن مجدد حضرتعالی به حوزه علمیه قم برای بار دوم و علت و تاریخ آن را بیان فرمایید، و بفرمایید که این مرتبه در چه مکانی مستقر شدید و هم حجره‌ایهای شما چه کسانی بودند؟

ج: دفعه اول که به قم آمدم و حدود ده‌ماه ماندم در سنه ۱۳۱۴.ش بود، بعد رفتم اصفهان، پنج شش سال اصفهان بودم، در اصفهان شرح‌لمعه و قوانین و قسمت زیادی از رسائل و یک مقدار از مکاسب را خواندم، آقای حاج شیخ جعفر شمس گیلانی که الان امام جمعه لنگرود است با آقای حاج آقا باقر خوانساری فرزند مرحوم آیت‌الله حاج سید محمدتقی خوانساری که الان در مسجد امام تهران پیش‌نماز است آمدند اصفهان، تصادفا آمدند حجره ما و من با آنان حسابی مانوس شدم، حاج شیخ جعفر شمس فردی خوش‌ذوق و خوش‌استعداد بود شعر هم می‌گفت، یک روز صحبت شد گفتند شما چرا اصفهان مانده‌ای؟ گفتم خوب دیگر، گفتند نه شما بیایید برویم قم، شما در قم بهتر می‌توانی درس بخوانی، در اصفهان آقای حاج آقا باقر پیش من یک مقدار "شرح‌نظام" را شروع کرده بود به خواندن و از درس من خوشش آمده بود، اصرار کرد که شما حتما باید به قم بیایید، بالاخره با تشویق این دونفر من بار دیگر به قم آمدم.

شرکت در درس آیت‌الله حاج شیخ عبدالرزاق، عمامه‌گذاری قبل از فرار رضاخان در مدرسه حاج ملاصادق حجره گرفتم، آقای حاج شیخ عبدالرزاق قلننی در همان مدرسه مکاسب درس می‌گفت، در درس ایشان شرکت کردم، عمامه هم گذاشتم یعنی عمامه سرم گذاشتند، بعد اتفاقا چند روز بعد برای همین عمامه مرا گرفتند بردند شهر یانی، یک چند ساعتی نگه داشتند، و بعد با سفارش مرحوم آیت‌الله صدر تعهدی گرفتند و گفتند برو، دو سه ماه بعد هم در شهریور ۱۳۲۰ رضاخان از ایران فرار کرد. در همان زمان ما پیش حاج شیخ عبدالرزاق درس می‌خواندیم، حاج شیخ جعفر شمس هم پیش ایشان درس مکاسب و رسائل می‌خواند، حاج شیخ عبدالرزاق مرد ملایی بود اما بیانشان کمی سنگین بود.

شرکت در درس آیت‌الله داماد و آیت‌الله بها الدینی و آشنایی با شهید مطهری بعد از مدتی آمدم به مدرسه فیضیه در آنجا یک حجره گرفتم و با مرحوم آقای حاج آقا صدر کلیاسی اصفهانی هم مباحثه شدیم، با هم درس آیت‌الله آقای داماد می‌رفتیم و مباحثه می‌کردیم، آقای داماد از اول مبحث اوامر کفایه درس می‌گفت، بعد حاج آقا صدر رفت مسافرت و من بی‌هم مباحثه شدم.

بعد تصادفا با آقای مطهری آشنا شدم، ایشان هم می‌آمد درس آقای داماد، شش‌هفت نفر بیشتر نبودیم که در درس آقای داماد شرکت می‌کردیم، ایشان یک روز گفت حاضری با هم مباحثه کنیم؟

گفتم بله، و از آن روز به بعد رفاقت ما با مرحوم شهید مطهری آغاز شد و حدود یازده سال هم مباحثه بودیم و آن قدر با هم مانوس شده بودیم که یک عده خیال می‌کردند من خراسانی هستم، افرادی هم خیال می‌کردند ایشان اصفهانی است، ایشان به اصفهان و نجف آباد می‌آمد، و اصلاً هر چه داشتیم با هم می‌خوردیم، حساب جدایی نداشتیم، یک مختصرشهریه هم که می‌دادند مال دوتایی مان بود. همراه شهید مطهری سطح کفایه و یک مقدار زیادی از مکاسب را نزد مرحوم آیت‌الله آقای داماد خواندیم. مقداری از کتاب رسائل را هم نزد آیت‌الله آقای حاج آقا رضا بها الدینی (۱) خواندیم، و درسها را با یکدیگر بحث می‌کردیم. (پیوست شماره ۲)

۱ - متوفای سال ۱۳۷۶ ه. ش، مدفون در جوار حرم مطهر حضرت معصومه (س).

ازدواج و تشکیل خانواده

من چون به تحصیل علم علاقه داشتم و با وضع بد اقتصادی که داشتیم ازدواج را مانع از تحصیل می‌پنداشتم لذا به طور کلی ذهن خود را از آن منصرف می‌کردم تا اینکه پس از آشنایی و رفاقت کامل با مرحوم شهید مطهری، برای گذراندن تعطیلی تابستان به اصفهان رفتیم و در مدرسه نسیم آورد یک حجره گرفتیم و علاوه بر بحثهای رایج حوزوی، در درس نهج البلاغه مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی شرکت می‌کردیم. یک روز مرحوم مطهری صحبت از ازدواج کرد ایشان دو سه سال از من بزرگتر بود و گفت مجرد امر غلطی است، تصمیم بگیریم برای سال تحصیلی هر دو مزدوجا وارد قم شویم، من وضع بد اقتصادی را به عنوان مانع ذکر کردم، ولی ایشان گفتند خدا رزاق است. بالاخره یک صبح جمعه در مدرسه نسیم آورد من به قرآن تفال زدم، این آیه آمد: "والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا وذریاتنا قره اعین و اجعلنا للمتقین اماما" (۱)، بعد تفال زدم که آیا مانع از تحصیل من نمی‌شود، این آیه از سوره یوسف آمد: "و کذلک یجتیبک ربک و یعلمک من تاویل الاحادیث و یتیم نعمته علیک" (۲)، تفال زدم برای موردی در اصفهان این آیه آمد: "فجعلنا عالیها سافلها" (۳) و برای مورد دیگری در نجف آباد این آیه آمد: "تلک الجنه التی نورث من عبادنا من کان تقیا" (۴) که آیها همه دلگرم‌کننده بودند. بالاخره من به طرف نجف آباد و مرحوم مطهری به طرف مشهد و هر دو به قصد ازدواج حرکت کردیم، من به قرارداد عمل کردم ولی ایشان عمل نکردند و عذرهایی ذکر کردند. من پس از تاخیری دو ماهه از سال تحصیلی با همسر به قم آمدم و با زحمت زیاد یک اطاق کوچک اجاره‌ای به ماهی سستومان با زندگی خیلی ساده بساختی تهیه نمودم اصلاً همه شهریه من در ماه چهل و پنج ریال بود. مرحوم مطهری می‌گفت تو همیشه سعی می‌کنی در اردا نقاط قم اطاق اجاره کنی، و من می‌گفتم با کمبود بودجه چاره‌ای جز این نیست، و بالاخره پس از گذشت چند سال اولین فرزندم مرحوم شهید محمد را پیدا کردم، و آن هم جریان جالبی دارد: شبی در خواب دیدم صفحه اول بیع مکاسب شیخ را مطالعه می‌کنم، یک دفعه چشم راست من از حدقه خارج شد و روی کتاب افتاد و معذک چشم من می‌بیند، بسیار تعجب کردم، و بعد معلوم شد همان ایام انعقاد نطفه آن مرحوم بوده است که مسخفی نماند تناسب خواب با کلمه "قره اعین" که در آیه شریفه بود. هنگام تولد آن مرحوم خانواده من در نجف آباد و من در بروجرد بودم و از آنجا به مشهد رفتم، پس از مراجعت به نجف آباد مواجه شدم با تولد آن مرحوم. جدای دلشتم بسیار متدینه بود ولی زمین گیر شده بود و در ایوان کنار اطاق من بود، به من گفت قدر این فرزند را بدان زیرا من در شب تولد او خواب دیدم که دور اطاق

تو که بچه در آن متولد می شد چهارده معصوم پاک (سلام الله علیهم اجمعین) حاضرند و دست به دعا برداشته اند و برای بچه و خانواده تو دعا می کنند، این بود اجمال داستان و چون نقل آن ملازم با تعریف از خود است می خواستم نقل نکنم ولی برای حفظ تاریخ و مخصوصا آیه های دلگرم کننده قرآن آن را نقل کردم. خداوند درجات مرحوم شهید مطهری و مرحوم شهید محمد را عالی فرماید.

- ۱ سوره فرقان (۲۵)، آیه ۷۴
 ۲ سوره یوسف (۱۲)، آیه ۶
 ۳ سوره حجر (۱۵)، آیه ۷۴
 ۴ سوره مریم (۱۹)، آیه ۶۳

شرکت در درس اخلاق و منظومه آیت الله خمینی

در همان زمان مرحوم آیت الله خمینی عصرهای پنجشنبه و جمعه در مدرسه فیضیه درس اخلاق می گفتند، درس اخلاق ایشان خیلی جاذبه داشت هم طلبه ها می آمدند هم غیر طلبه ها، آن وقت طلبه زیاد نبود، در آن زمان می گفتند هشتصد طلبه در حوزه قم وجود دارد، آیت الله خمینی زیر کتابخانه مدرسه فیضیه عصرهای پنجشنبه و جمعه درس اخلاق می گفتند، البته در درس اخلاق ایشان عرفان هم زیاد بود چیزهایی از کلمات خواجه عبدالله انصاری می گفتند، بیان ایشان بسیار پرجاذبه و خوب بود، از توبه و انابه و معاد مطالبی را می فرمود، تا جایی که بسیاری از افراد گریه می کردند، درس ایشان برای ما جاذبه زیادی داشت و بسیار سازنده بود و آشنایی من با آیت الله خمینی از همین جاشروع شد، من هنوز درس فلسفه ایشان نمی رفتم، ایشان درس فلسفه داشت، منظومه و اسفار می گفتند، و درس فقه و اصول نداشتند ولی درس اخلاق ایشان عمومی بود. بازاریها هم می آمدند یک عده از بازاریهای بنام که شخصیت بودند اینها هم مقید بودند که بیایند، بسیاری از وعاظ و منبرهای قم هم می آمدند، از درس ایشان خیلی خوشمان می آمد، گاهی اوقات درس اخلاق که تمام می شد من و آقای مطهری می رفتیم خدمت ایشان و اگر نظریاتی داشتیم اظهار می کردیم، مثلا یادم هست که یک وقت با ایشان صحبت کردیم که این اختلافی که در قم هست الان سستا آقا هستند که مریدهایشان با هم اختلاف دارند این چیز بدی است، اگر یک جور می شد که آیت الله بروجردی را از بروجرد دعوت می کردند می آمدند قم و ایشان زعامت حوزه را به عهده می گرفتند این اختلافات کمتر می شد، مرحوم آقای خمینی گفتند: "می ترسیم سستا چهارتا بشود."

بعد ایشان تدریس منظومه را از اول شروع کردند، من و مرحوم شهید مطهری در درس منظومه ایشان شرکت کردیم، این آخرین منظومه ایشان بود و دیگر منظومه نگفتند. شاگردهای ایشان دهتا بیست نفر می شدند، ما به صورت جدی این درس را مطالعه و مباحثه می کردیم به شکلی که یک سوم منظومه را که خوانده بودیم بعضیها که می آمدند درس، من آن قسمتهایی را که خوانده بودند برای آنان درس می گفتم، از جمله آن افراد خدا رحمتش کند مرحوم حاج سید یعقوب زنجانی بود، ایشان وقتی آمدند درس آقای خمینی، به من گفت: شما اولش را برای من بگوئید، من از اول منظومه قسمتهای زیادی را برای حاج سید یعقوب درس گفتم. ما منظومه را تا اول طبیعیات نزد آقای خمینی خواندیم، برخی افراد گفتند این بهترین منظومه ایشان بوده، یعنی خلاصه مطالب اسفار را هم می گفتند.

روش تدریس آیت‌الله خمینی (ره)

س: روش ایشان (حضرت امام) در تدریس منظومه چگونه بود؟

ج: ایشان خیلی خوش‌بین بودند و اساس مطلب را برای شاگرد بازگو می‌کردند، در مساله "الفهلویون الوجود عندهم، حقیقه ذات تشکک تعم" اصل حرف کسانی را که قائلند وجود حقیقت واحده دارای مراتب است به قدری خوب بیان کردند که ما گفتیم اصلا غیر از این نمی‌شود باشد، من گفتم حاج آقا پس اینها که این همه قائلین به وحدت وجود را تکفیر می‌کنند این که تکفیر ندارد، ایشان گفتند می‌دانی سرش چیست؟ آنها فلسفه را مطالعه می‌کنند و پیش اهلش نمی‌خوانند، اگر پیش اهلش بخوانند و از زبان اهلش بفهمند دیگر تکفیر نمی‌کنند. ایشان یک صفحه منظومه را مطلبش را اول خیلی خوب بیان می‌کردند به گونه‌ای که همه نوعا می‌فهمیدند مگر کسی که استعدادش پایین بود بیان ایشان سنگین نبود و از اصطلاحات گسیج‌کننده پرهیز می‌کردند. من یادم هست یک وقتی تابستان رفتیم اصفهان، در درس مرحوم حاج شیخ محمود مفید که از علمای اصفهان بود و فلسفه می‌گفت یک روز شرکت کردیم، دیگر فردای آن روز رفتیم برای اینکه اصطلاحهای گیج‌کننده‌ای به کار می‌برد، اما مرحوم امام مطلب را در سطحی می‌گفت که همه بفهمند.

س: یعنی ایشان خلاصه درس را اول از خارج می‌گفتند بعد به عبارت متن می‌پرداختند؟

ج: بله، مطالب درس را به طور کامل از خارج توضیح می‌دادند بعد عبارت را می‌خواندند، مثلا اگر درس پنجاه دقیقه طول می‌کشید هفت‌هشت دقیقه عبارت خواندن بود و باقی وقت مطالب خارج، که مطلب چیست و رد و ایراد آن کدام است، مطالب را هم خیلی مرتب و بادست‌بندی می‌گفتند، برعکس مرحوم آقای داماد (رحمه‌الله‌علیه) با اینکه خیلی ملاحظه می‌کردند اما گاهی اوقات اصل مطلب با اشکال قاطی می‌شد، لذا گاهی اوقات انسان نمی‌فهمید که حالا دارند اشکال می‌کنند یا تایید می‌کنند.

س: با این حساب حضرت‌عالی منظومه را دو مرتبه خوانده‌اید؟

ج: نه، آنچه در اصفهان پیش آشیخ جواد فریدنی خواندیم قسمت کمی از منظومه بود ولی همه منظومه حکمت را تا اول طبیعیات پیش امام خواندیم و طبیعیات را نیز با مرحوم مطهری مباحثه کردیم.

شرکت در درس اسفار آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی یک درس اسفار هم می‌گفتند که هفت‌هشت نفر از بزرگان از جمله آقای حاج شیخ عبدالجواد (جبل‌عاملی خمینی شهری) و آقای حاج آقا رضا صدر و آقای حاج آقا عزالدین زنجانی که حالا مشهد است و چند نفر دیگر در آن شرکت می‌کردند، من و مرحوم مطهری به آقای خمینی گفتیم ما هم بیاییم در آن درس شرکت کنیم چون معمولا می‌بایست از ایشان اجازه گرفت، به بعضی افراد می‌گفتند نه صلاحتان نیست، آن وقت ما اجازه گرفتیم مبحث نفس اسفار و معاد جسمانی را شرکت کردیم، اسفاری که ما پیش ایشان خواندیم همین مبحث نفس بود بعد با مرحوم شهید مطهری اول اسفار را با هم مباحثه کردیم، یعنی الهیات بالمعنی الاعم اسفار را با مرحوم شهید مطهری مباحثه کردیم و پیش کسی نخواندیم، البته بعد آن را هم تدریس کردم.

س: در بین فضلا معروف است که حضرتعالی در حکمت هم صاحب نظر هستید، با این سوابقی که خودتان هم بیان فرمودید باید این طور باشد، اولاً اساتید دیگری که در حکمت و نیز علم کلام و متون علم کلامی که تحصیل فرموده‌اید اگر داشته‌اید بیان فرمایید، ثانیاً اگر به مطالب جدید و مبناهای تازه‌ای در فلسفه و حکمت اسلامی رسیده‌اید و در صورت امکان دورنمایی از تحولات فلسفه را تا آن زمان که شما به آن پرداختید بیان فرمایید.

ج: البته من ادعا ندارم که در فلسفه امتیاز خاصی دارم، همان‌گونه که عرض کردم فلسفه را من اول در اصفهان مقداری پیش آقای حاج شیخ جواد فریدنی خواندم، بعد پیش مرحوم امام منظومه و مباحث نفس اسفار را خواندم، منتها چیزی که هست فلسفه با ذوق من جور در می‌آمد، فلسفه بیشتر ذوقی و یافتنی است، البته تقریباً ده بیست صفحه شفای بوعلی سینا را هم با مرحوم مطهری نزد مرحوم علامه طباطبایی خواندیم، من این را بگویم که اساساً اگر من چیزی را یاد گرفتم با درس گفتن بوده است، من هم منظومه را چندین مرتبه درس گفتم هم‌قسمتهای زیادی از اسفار را، حتی مقسدار زیادی از اسفار را در زندان اوین درس گفتم و رفقای که بودند شرکت می‌کردند.

شرکت در جلسات علامه طباطبایی و چگونگی تدوین اصول فلسفه و روش رئالیسم
الان که مطلب به اینجا رسید بد نیست این مطلب را راجع به چگونگی تالیف کتاب "اصول فلسفه و روش رئالیسم" مرحوم علامه طباطبایی بگویم. چگونگی و ضرورت تالیف کتاب اصول فلسفه مرحوم طباطبایی این بود که یکی از آقایان آقای حاج شیخ عبدالکریم نیری پروجر دی رفته بود تهران، در راه با یک دکتر مارکسیست برخورد کرده بود، آمده بود به علامه طباطبایی اظهار کرده بسود که این مارکسیستها چنین و چنان می‌گویند، و ایشان تصمیم گرفته بودند که یک چیزی در این ارتباط بنویسند و در میان جمعی برای حک و اصلاح نوشته‌هایشان را بازگو کنند، شب اول مرحوم مطهری رفته بود، شب بعد به من گفت که یک چنین جلسهای شروع شده تو هم بسیا، شب دوم من هم رفتم دیدم علامه طباطبایی یک متنی نوشته و آن را می‌خواند و آقایان هم دارند آن را می‌نویسند، در آن جلسه مرحوم آقای مطهری بود آقای حاج شیخ جعفر سبحانی بود آقای امینی بود مرحوم شهید بهشتی بود خلاصه شش هفت نفر می‌شدند، من هم قلم دست گرفتم یکمقدار نوشتم، بعد دیدم اینکه ما عبارت را بنویسیم مطلب دستمان نمی‌آید، گفتم آقا این چه کاری است که شما مطالب را بخوانید و ما بنویسیم، شما بخوانید ما روی مطالب آن بحث و گفتگو می‌کنیم بعد از روی نسخه شما استنساخ می‌کنیم، آن وقتها دستگاه تایپ و فتوکپی در اختیار نبود، یک عده گفتند نه، یک عده گفتند حرف خوبی است، بالاخره تصویب شد، مرحوم علامه یک متنی می‌نوشتند و می‌آوردند روی آن بحث می‌شد بعد بعضی آن را می‌گرفتند استنساخ می‌کردند، من استنساخ هم نکردم، گفتم بعد لابد چاپ می‌شود می‌بینیم. از آن افرادی که خیلی اشکال می‌کرد یکی من بودم یکی مرحوم آقای بهشتی مرحوم آقای مطهری همیشه این اشکال را به من داشت که چرا این قدر اشکال می‌کنی خود ایشان هر وقت می‌خواست اشکال کنند فسر می‌کرد که به قول خودش یک اشکال بکری باشد ولی من مطلبی که به ذهنم می‌آمد می‌گفتم، گاهی درست در می‌آمد و گاهی استاد جواب می‌داد، اغلب این اشکالها که در اصول فلسفه هست یا مال من است یا مرحوم شهید بهشتی، این دوره اصول فلسفه را که ایشان شبهای پنج‌شنبه و جمعه درس می‌داد من مرتب بودم و این برای ما خیلی مفید بود مخصوصاً آن گفتگوهایی که انجام می‌گرفت، البته همه آن بحثها در کتاب منعکس نشده است، و مرحوم

مطهری پاورقیهایی که نوشته‌مال بعد است، متأسفانه از آن جلسات نوار گرفته نشد، البته آن وقتها نوارگرفتن خیلی معمول نبود، اگر نوار گرفته شده بود چیزهای مفیدی بود هم اشکالاتی که می‌شد نوعاً اشکالات خوبی بود و هم جوابهای علامه خیلی جوابهای قانع‌کننده‌ای بود ولی اینها جایی منعکس نیست، البته وقتی مباحثه می‌شد ایشان می‌رفتند اجمال اشکالات و پاسخ خودشان را منعکس می‌کردند اما تمام خصوصیات آن منعکس نشده است.

تحصیل شوارق نزد آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری
 ”شوارق“ را پیش مرحوم آیت‌الله آقای حاج سیداحمد خوانساری پنج‌شنبه و جمعه‌ها می‌خواندیم، البته ایشان هم از خارج خیلی نمی‌گفتند عبارت را می‌خواند گاهی اوقات ما یک سوال می‌کردیم آن وقت ایشان با یک کلمه جواب می‌دادند، حدود یک سوم شوارق را پنج‌شنبه و جمعه‌ها پیش آیت‌الله خوانساری درس گرفتیم.

تدریس شرح تجرید و باب حادی عشر در علم کلام
 س: ضمن اینکه می‌فرمایید در علم فلسفه و کلام چه تحصیلاتی داشتید بفرمایید که مبنایتان در فلسفه بر اصالت وجود است یا بر اصالت‌ماهیت و اینکه تفاوت این دو نظریه چیست، و هر یک از این دیدگاهها چه تاثیری در مبانی عقیدتی ما نظیر معاد دارد و همچنین مساله حرکت جوهری؟
 ج: در علم کلام باب حادی عشر را با بعضیها مباحثه کردم، نصف بیشتر شرح تجرید علامه را هم در مسجد عشقعلی درس گفتم، سی چهل تا شاگرد داشتم، همان وقت که شرح تجرید را درس می‌گفتم به نظرم می‌آمد که اشکالات زیادی بر آن وارد است، به نظرم می‌رسید مرحوم علامه خیلی سطحی با مسائل برخورد کرده است، از بعضیها پرسیدم گفتند: مرحوم علامه (رحمه‌الله‌علیه) این شرح را در دوران نوجوانی نوشته است، روی همین جهت اشکال خور زیاد دارد. و این مساله که وجود اصیل است و حقیقت واحده دارای مراتب می‌باشد به نظر اینجانب قابل انکار نیست، البته شرح آن در اینجا نمی‌گنجد.

مساله حرکت جوهری و تجرد روح
 اما در مساله حرکت جوهری باید گفت آنچه در مساله معاد موثر است مساله تجرد روح است، مساله تجرد روح را اگر نتوانیم ثابت کنیم در معاد به اشکال برمی‌خوریم، مساله تجرد روح از مسلمانات است، روح ظاهراً همان طری که صدرالمتألهین می‌گوید ”جسمانیه الحدوث و روحانیه البقا“ است و با حرکت جوهری به مرحله تجرد می‌رسد، به این معنا که روح محصول عالی ماده است، انسان در مقام تکامل به مرحله تجرد می‌رسد، قرآن کریم هم بر این معنا دلالت دارد: ”ثم انشأنا خلقاً آخر“ (۱) همین را که از نطفه شروع شده خلق آخر قرار دادیم، به این معنا که ماده در اثر حرکت تکاملی به اولین مرحله تجرد می‌رسد، بعد مراحل تجرد را طی می‌کند تا می‌رسد به تجرد عقلانی، و مجرد که شد مجرد دیگر باقیست. این‌گونه نیست که خداوند بدن انسان را که کامل شد یک روح مجرد از یک عالمی بیاورد در این بدن قرار بدهد، اصلاً این محال است که یک موجود مستقل مجردی جداگانه بیاید با این ماده جفت بشود، قضیه جسم و جان قضیه راکب و مرکوب نیست بلکه همین ماده است که تکامل پیدا می‌کند و به اولین مرحله تجرد که رسید مراحل بعدی تجرد را

طی می‌کند، و مساله معاد هم بر همین اساس مبتنی است اما این بحث مقدماتی دارد که اینجا جسای بحث آن نیست.

س: مساله حرکت جوهری که روی آن بحث و گفتگوهای انجام شده اگر امکان دارد مقداری راجع به چگونگی و اهمیت آن توضیحاتی بفرمایید.

ج: حرکت جوهری به این معناست که به طور کلی اعراض نموده‌های جوهرند، اعراض چیز مستقلی نیستند و این نمی‌شود که خود جوهر متحرک و متدرج نباشد اما اعراض متدرج باشند، تکامل عرض به تبع تکامل خود جوهر است، تا در ذات تدرج و تکاملی نباشد اعراض تکامل پیدا نمی‌کنند، برای اینکه اعراض وجودشان متحد با وجود جوهر است جوهر وجود جدایی ندارد، هر چه ما "نمود" آن را مشاهده می‌کنیم "بود" آن جوهر است، اگر چنانچه جوهر تدرج و تکامل نداشته باشد دگرگونی حاصل نمی‌شود، نمی‌شود وجود هر چیز سرچایش باشد و نمودش تغییر کند، سبب خودش تکامل پیدا می‌کند که رنگش و وزنش عوض می‌شود، اجمالا اعراض وجود جدایی ندارند و وجودشان از مراتب وجود جوهر است، متحد با وجود جوهر هستند، جلوه آن هستند، این یک واقعیتی است که مرحوم صدرالمتهین کشف کرده است حقیقت هم همین جور است، و اصلا اینکه یک نطفه انسان می‌شود این فقط کم و اعراضش عوض نمی‌شود بلکه صورت نوعیش عوض می‌شود، در این صورت نطفه تا برسد به مرحله انسانیت دارای یک صورت نوعیه متصله متدرجه متکامله است.

س: اکنون که فرمودید حرکت جوهری به عنوان یک واقعیت در دگرگونی پدیده‌ها نقش اصلی را دارد بفرمایید آیا از این نظریه در فلسفه تاریخ برای بررسی علل انحطاط و زوال یا رشد و تعالی تمدنها و جوامع می‌توان استفاده نمود؟

ج: این مطلبی است که باید در جای خود مورد بررسی قرار گیرد، اجمالا باید گفت در چنین مواردی که اراده انسانها و جو و شرایط خارجی در آن موثر است استفاده از این قانون جای تامل دارد که الان نمی‌توان به بررسی این مساله پرداخت.

۱ سوره مومنون (۲۳)، آیه ۱۴

حوزه در زمان آیات ثلاث: آیت الله صدر، آیت الله حجت و آیت الله خوانساری

س: لطفاً از سابقه آشنایی خودتان با مرحوم آیت الله بروجردی و همچنین وضع حوزه علمیه قم بعد از درگذشت مرحوم آیت الله حائری موسس حوزه علمیه قم و قبل از تشریف فرمایی آیت الله بروجردی و نیز در ارتباط با مراجع ثلاث (۱) آن عصر مطالبی بیان بفرمایید.

ج: در زمان مرحوم آیت الله حائری من قم نبودم در حدود ده ماهی آمدم قم بعد رفتم اصفهان و آن زمان که ایشان مرحوم شد من اصفهان بودم، من دوباره در سال ۱۳۲۰ آمدم قم و مراجع قم در آن زمان آیت الله صدر، آیت الله حجت و آیت الله حاج سید محمدتقی خوانساری بودند، آیت الله حاج سیداحمد خوانساری هم در کنار آنان معروف بود اما شهریه نمی‌داد، شاید گاهی مواقع اگر کسی به ایشان مراجعه می‌کرد ایشان هم به بعضیها کمک می‌کرد اما شهریه نمی‌داد، ما پنجشنبه جمعها پیش ایشان شوارق می‌خواندیم، ما سفر بودیم من و آقای حاج شیخ اسدالله نوراللهی (نجف آبادی) و آقای شیخ

علی اصغر شاهرودی می‌رفتیم در منزل ایشان شوارق می‌خواندیم، من با آیت‌الله خوانساری مانوس بودم، ایشان مرجع و مشارالینان بودند، در نماز جماعتشان خیلی از رجال و جوه می‌رفتند آنها که وسواسی بودند و جاهای دیگر به دلشان نمی‌چسبید می‌رفتند نماز حاج سیداحمد خوانساری، من و مرحوم آقای مطهری هم در نماز ایشان شرکت می‌کردیم، ایشان در همین مسجد اول بازار نماز می‌خواندند. بعد که ایشان رفتند تهران آیت‌الله داماد در آن مسجد نماز می‌خواندند و الان پسرشان آقای آسیدعلی محقق داماد در آنجا نماز می‌خوانند، بالاخره علما و فضلا معمولا نماز ایشان می‌رفتند، ولی آنان که حوزه را اداره می‌کردند و شهریه می‌دادند این سه بزرگوار بودند: آیت‌الله صدر، آیت‌الله حجت و آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری، آن وقت معروف بود که حوزه هشتصد طلبه دارد، هر یک از این آقایان در ماه پانزده قران (ریال) به هر طلبه شهریه می‌دادند، اما ثبت‌نامش یک مقدار مشکل بود، باید افراد مختلف را می‌دید تا شهریه درست می‌شد.

من یادم هست که آیت‌الله صدر یک وقت گفته بودند طلبه‌هایی که مثلا امتیاز دارند و خویند یک چیزی اضافه به آنها داده شود اما دیگران با ایشان همراهی نکردند، ایشان خودش حوزه امتحانی قرارداد و گفتند اگر کسی نمره خوب بیاورد غیر از آن پانزده قران مبلغی اضافه به او می‌دهند، یکی از ممتحنین آن حوزه آیت‌الله حاج سیداحمد زنجانی بود یکی از آنها نیز آیت‌الله خمینی بود، و خیلی هم با دقت امتحان می‌گرفتند، من رفتم امتحان دادم نمره ۱۶ به من دادند، آن وقت بنا بود که از ده به بعد هر یک نمره یک قران به شهریه اضافه کنند، بالنتیجه شهریه من از آقای صدر از پانزده قران به ۲۱ قران افزایش یافت.

هر یک از سه بزرگوار مریدهای خاصی داشتند، خودشان با هم گرم بودند جنگ و دعوا نداشتند، اما مریدها همان وقتها که ما تازه آمده بودیم قم یک اشعاری به نفع یا علیه هم ساخته بودند و این اشعار در دهان طلبه‌ها بود، مثلا راجع به مرحوم حجت می‌گفتند: "سیدنا الحجید والجلاله الله یشفیه من الکساله"، و یا... در آن زمان آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی اراکی ملازم آیت‌الله حاج سید محمدتقی خوانساری بود معروف بود که آنان هم مباحثه بوده‌اند ولی از بس به ایشان علاقه‌مند بود درس ایشان هم می‌آمد، حتی دخترش را با اینکه آقای حاج سیدمحمدتقی زن داشت به ازدواج ایشان در آورده بود.

۱ آیات ثلاث: آیت‌الله حاج سید محمدتقی خوانساری، متوفی در سال ۱۳۷۱ ه.ق، مدفون در حرم مطهر حضرت معصومه (س)، آیت‌الله حجت کوه‌کمره‌ای، متوفی در سال ۱۳۷۲ ه.ق، مدفون در مدرسه حجتیه قم، آیت‌الله سید صدرالدین صدر، متوفی در سال ۱۳۷۳ ه.ق، مدفون در حرم مطهر حضرت معصومه (س).

شرکت در درس آیت‌الله حجت، آیت‌الله صدر و آیت‌الله شاهرودی قبل از اینکه آیت‌الله آقای بروجردی به قم بیایند با مرحوم آقای مطهری می‌رفتیم درس آقای حجت، موضوع بحث "اقل و اکثر" بود، من این‌را توصیه می‌کنم به آقایان طلاب که درسها را "پیش‌مطالعه" کنند، پیش‌مطالعه خیلی موثر است که وقتی وارد جلسه درس می‌شوند با بصیرت‌وارد بشوند، من با مرحوم آقای مطهری کفایه را مباحثه می‌کردیم بعد می‌رفتیم درس مرحوم آقای حجت، آن وقت یادم هست ایشان در ساله "ملاقی و ملاقاتی" کفایه مرحوم آخوند بنا بود بحث کنند، آنجا چندتا ضمیر و کلمات مشابه دارد که درک عبارت را مشکل می‌کند، مرحوم آقای حجت فرمودند بله فردا بحث ملاقی و ملاقا هست و هر کسی فردا عبارت کفایه را صحیح

بخواند من ده تومان به او جایزه می‌دهم ده تومان آن وقت خیلی بود شهریه طلبه‌ها در ماه (از هر یک از مراجع) پانزده قران بود من و آقای مطهری هر دو عبارت را بلد بودیم با هم مباحثه کرده بودیم، آقای مطهری گفت: آقا گوش بدهید که من الان می‌خوانم، ایشان گفتند گوش کن، بسرو مطالعه کن، فردا بیابخوان مرحوم آقای حجت یکی از خصوصیات درسش این بود که یک مطلبی را که می‌خواست بگوید خیلی به آن جلوه می‌داد اگر مطلب کوچک هم بود خیلی به آن پر و بال می‌داد که طرف مرعوب می‌شد آقای مطهری گفت آقا من همین الان می‌توانم بخوانم، ایشان با اخم گفت خوب بخوان. آقای مطهری هم همان جا عبارت را خواند، آقای حجت به یک آقایی گفت ده تومان به ایشان بدهید ایشان درست خواند بالاخره همان وقت ده تومان به آقای مطهری دادند، ما حدود ده ماه در درس آقای حجت شرکت کردیم، بعد وقتی که مرحوم آقای بروجردی بعقم آمد رفتیم درس آقای بروجردی، البته قبل از آقای حجت من درس مرحوم آقای صدر را هم یک سالی شبها می‌رفتم اما خیلی مطالعه نمی‌کردم چون هنوز درس خارج برایم زود بود، این در همان اوایل و زمانی بود که تازه به قم آمده بودم و سطح می‌خواندم، حدود یکسال و نیم هم درس آیت‌الله آشپز عباسعلی شاهرودی رفتم (رحمه‌الله‌علیه) ایشان هم خیلی خوش‌بین بود، یک مطلب را که می‌گفت گویا برای اشکال کردن مطرح می‌کرد، یک حرف را که از آخوند (صاحب کفایه) نقل می‌کرد بعد می‌فرمود و "سود علیه اولاً و ثانیاً و ثالثاً" و گاهی دهپانزده اشکال می‌کرد، ایشان هر سه چهار ماه یک بار دهپانزده قران به شاگردهایش می‌داد، البته ما برای پولش نمی‌رفتیم برای درس می‌رفتیم ولی عرض کردم سطح را هنوز آن‌جور که باید مسلط نشده بودم، درسهای خارج می‌رفتیم از باب اینکه راهنما نداشتیم، و من به آقایان توصیه می‌کنم که سطح را خوب بخوانند که درس خارج درس اجتهاد است، درسی است که باید آنجا خودشان اهل نظر باشند، اتخاذ فتوا بکنند، و توصیه می‌کنم شاگردها به فکر خودشان اعتماد داشته باشند، در مسائل خودشان فکر کنند، مقلد استاد نباشند، خودشان در مساله اتخاذ نظر بکنند بعد بروند ببینند استاد چیز تازه‌ای دارد یا نه، خلاصه مساله پیش مطالعه و پیش‌مباحثه برای اینکه انسان خوب درس بخواند خیلی اثر دارد. علی‌ای حال علمایی که آن وقت حوزه را اداره می‌کردند همین سمنفر بزرگوار بودند، در کنارشان حاج سیداحمد خوانساری و آشپز عباسعلی شاهرودی و شاید بعضی دیگر هم بودند که یک درس خارج مختصری داشتند.

س: لطفاً بفرمایید شاگردان مشهور آیات ثلاث چه کسانی بودند و مردم در آن زمان از چه کسانی تقلید می‌کردند و بویژه حضرتعالی از چه کسی تقلید می‌کردید؟

ج: از شاگردان مشهور آیات ثلاث الان کسی را به یاد ندارم ولی هر کدام شاگردهایشان به صدنفر نمی‌رسید، آقای حجت شاید صدنفر شاگرد داشت، آقای صدر هفتاد هشتاد نفر و آقای حاج سید محمدتقی خوانساری هم چهل پنجاه نفر، درس خارج خوان آن زمان کم بود، در درس آقای صدر حاج آقا رضا پسر ایشان جزو مستشکلین بود، و اما مردم آن وقت معمولاً همه از آیت‌الله حاج سید ابوالحسن اصفهانی (۱) تقلید می‌کردند، ولی من و آقای مطهری آن وقت حاشیه‌های مرحوم آقای بروجردی بر عروه را می‌دیدیم و به نظر می‌آمد که حاشیه‌های دقیقی است، چون به مبنای مسائل اشاره داشت و به ذهنمان می‌آمد که شاید آقای بروجردی اعلم باشد، آن وقت ما احتیاط می‌کردیم بین آسید ابوالحسن و آقای بروجردی، بعد کم‌کم اسم حاج آقا حسین قمی هم که در کربلا بود سر زبانها افتاد، علی‌ای حال این سمنفر در تقلید مشارالین بودند، از علمای قم آقای حجت کمی مقلد داشت، آقای آسید

محمدتقی هم داشت اما خیلی کم، آقای صدر را من اصلاً نشنیده بودم که مقلد داشته باشد. اما کسی که در میان مردم شهرت داشت آسید ابوالحسن اصفهانی بود، آقای بروجردی هم بیشتر در بروجرد و آقای حاج آقا حسین قمی هم در کربلا مقلد داشتند، من و آقای مطهری روی این اصل در مسائل احتیاط می کردیم.

۱. متوفای سال ۱۳۶۵ ه.ق، مدفون در حرم مطهر امیرالمومنین حضرت علی (ع) در نجف اشرف.

شرکت در درس آیت الله یثربی کاشانی

س: گویا جنابعالی نزد مرحوم آیت الله آقای حاج میر سیدعلی یثربی کاشانی نیز درس خوانده‌اید، اگر خاطره‌ای از ایشان دارید بیان فرمایید.

ج: آری، مرحوم آیت الله یثربی از شاگردان خیلی خوب مرحوم آیت الله آقای حاج آقا ضیا الدین عراقی در نجف بوده‌اند، بعد از نجف به قم آمده‌اند و در زمان حیات مرحوم آیت الله حائری موسس حوزه علمیه قم یکی از مدرسین عالی‌رتبه تم بوده‌اند، ایشان خیلی به حث و خوش‌بیان و شاگردپرور بوده‌اند و مرحوم امام و آیت الله داماد از شاگردان خوب ایشان بوده‌اند، سپس ایشان ساکن کاشان شده بودند. پس از رحلت مرحوم آیت الله اصفهانی که مردم نوعاً در تقلید به آیت الله بروجردی مراجعه کردند اتفاقاً آیت الله بروجردی باقی ماندن بر تقلید از میت را اشکال می کردند، در همان زمان آیت الله یثربی به قم می آیند و در مساله بقا بر میت با آیت الله بروجردی بحث کرده و ایشان را به جواز بقای بر میت قانع می کنند و در این جریان مرحوم امام نیز نقش داشتند، و ضمناً درس اصول هم شروع کردند از اول مبحث برائت که جمع زیادی در درس ایشان و از جمله من و شهید مطهری حاضر می شدیم، پس از مدتی ایشان از ناحیه خانواده خود تحت فشار قرار گرفتند و به کاشان برگشتند و پس از چندی از ناحیه مرحوم آیت الله بروجردی جمعی از جمله من مامور شدیم به کاشان برویم و از ناحیه آیت الله بروجردی ایشان را به قم برگردانیم ولی بالاخره نتوانستند به قم برگردند. ایشان یکبار هم به اصفهان سفر کردند و من در اصفهان از ایشان دیدن کردم و ایشان هم به نجف آباد به عنوان بازدید تشریف آوردند و من از ایشان پذیرایی مفصلی کردم. گامی روی شوخی می گفتند: «آشیخ حسینعلی، من که نمک به حرام نیستم و سور نجف آباد را فراموش نکرده‌ام. ایشان نقل می کردند وقتسی که می خواستم از نجف به ایران بیایم استاد من مرحوم آقای حاج آقا ضیا عراقی به من گفتند: مرحوم آقای آخوند خراسانی بهترین شاگرد خود آقای حاج میر سیدعلی یزدی را به ایران فرستاد، من هم تو را که بهترین شاگرد من هستی به ایران می فرستم، اگر با ایشان برخورد کردی دوست دارم با ایشان بحث مفصلی انجام دهی. من در کاشان و ایشان در یزد و من مایوس بودم از اینکه ایشان را ببینم، تا اینکه تصادفاً شبی دیر وقت کسی درب خانه ما را زد و من خودم در را باز کردم دیدم سید محترمی است، گفتند اجازه می فرمایید وارد شوم، گفتم بفرمایید، پس از ورود گفتند از یزد عازم تهران بودیم ماشین ما در اینجا خراب شد، رفقا در گاراژ ماندند من هم سراغ منزل عالم محل را گرفتم منزل شما را نشان دادند، گفتم جنابعالی؟ گفتند میر سید علی یزدی هستم. پس از تعارفات معمول سخن مرحوم آقای عراقی را نقل کردم و با ایشان بحث مفصلی به راه اداختم و انصافاً ایشان را خیلی قوی یافتیم. مرحوم آقای یثربی همه سیاستها و حوادث جهان را مستند به انگلیسیها می دانستند و کوچکترین حادثه را نیز به آنها نسبت می دادند، ایشان می فرمودند در زمان توده‌بازیهای ایران، دکتر یزدی معروف که از سران

حزب توده بود برای تبلیغ به کاشان آمده بود و چون پسر خاله من بسودسری هم به خانه من زد، من به او گفتم: خدا لعنت کند انگلیسیها را که این توده‌بازها را راه انداخته‌اند، او گفت ما را که بسه شوروی نسبت می‌دهند، گفتم همه این بازیها مربوط به انگلیس است، تو هم انگلیسی هستی.

فصل سوم

آیت الله العظمی بروجردی و مرجعیت عامه

(۱۳۴۰-۱۳۲۶ ه.ش)

آشنایی با آیت‌الله بروجردی
 ویژگی‌های درسی و روش تربیتی آیت‌الله بروجردی
 چگونگی ورود و اقامت آیت‌الله بروجردی در قم
 حوزه درسی آیت‌الله بروجردی و تدریس فقه و اصول
 مشکلات زندگی طلبه‌ها در آن زمان
 مسافرت‌های تبلیغی و مرارت‌های آن
 ریاست و مرجعیت عامه آیت‌الله بروجردی
 درسها و تقریرات آیت‌الله بروجردی
 تاکید آیت‌الله بروجردی بر نوشتن و تقریر درسها توسط شاگردان
 متورم شدن اصول و ضرورت تهذیب آن
 عنایت آیت‌الله بروجردی به رجال احادیث و طبقات رجال
 ابتکار آیت‌الله بروجردی در طبقات رجال احادیث
 اصول و جوامع روایی
 احیای کتب قدما توسط آیت‌الله بروجردی در حوزه
 اهتمام به گردآوری منظم احادیث شیعه (جامع احادیث الشیعه)
 همکاری با آیت‌الله ربانی شیرازی در نگاشتن پاورقی بر وسائل الشیعه
 جایگاه فلسفه در حوزه علمیه و نظریه آیت‌الله بروجردی
 رابطه آیت‌الله بروجردی و فدائیان اسلام
 تفتین علیه امام خمینی و شهید مطهری نزد آیت‌الله بروجردی
 رفتن شهید مطهری به تهران
 اقدام آیت‌الله بروجردی برای جلوگیری از اعدام فدائیان اسلام
 به رسمیت شناختن اسرائیل توسط شاه و مخالفت طلاب با آن
 تفاوت خط مشی سیاسی آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله کاشانی
 یک نمونه از کمک آیت‌الله بروجردی به آیت‌الله کاشانی
 روابط اینجانب با آیت‌الله کاشانی
 منشا آشنایی و چگونگی ارتباط با آیت‌الله کاشانی
 انتخابات مجلس و پیشنهاد کاندیداتوری
 عنایت آیت‌الله بروجردی به اتحاد جهان اسلام
 حزب توده و موضع آیت‌الله بروجردی در برابر آنها
 نقش توده‌ای‌های نفتی در سقوط دولت دکتر مصدق
 نمونه‌ای دیگر از فعالیت‌های دربار به اسم حزب توده
 موضع آیت‌الله بروجردی در برابر دولت آقای مصدق و دربار
 دو خاطره از مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی
 نظریه آیت‌الله بروجردی درباره موضع آخوند خراسانی در انقلاب مشروطه
 اهتمام آیت‌الله بروجردی به اصلاحات حوزه
 مراقبت از وضعیت اخلاقی طلبه‌ها و رسیدگی به مشکلات آنان

تشکیل هیات حاکمه برای رسیدگی به تخلفات روحانیون
علل به سردی گراییدن روابط آیت‌الله خمینی و آیت‌الله بروجردی
تفتین علیه اینجانب نزد آیت‌الله بروجردی
نماینده‌گی آیت‌الله العظمی بروجردی در نجف‌آباد
ملاقات با دکتر اقبال (نخستوزیر)
کمک به زلزله زدگان لار و بوئین زهرا
اعضای بیت آیت‌الله بروجردی و نقش هر یک از آنان
توجه آیت‌الله بروجردی به فعالیتهای تبلیغی در خارج از کشور
تاسیس مسجد اعظم در قم
مبارزه جدی آیت‌الله بروجردی با مسلک ساختگی بهائیت
نخستین احضار اینجانب به خاطر مبارزه با بهائیت
همراهی سایر علما و مراجع با حکم آیت‌الله بروجردی
نقل سه خواب درباره آیت‌الله العظمی بروجردی

آشنایی با آیت‌الله بروجردی

من و آقای مطهری خیلی دلمان می‌خواست از نزدیک آیت‌الله بروجردی را ببینیم، در یک تابستان آقای مطهری با حاج آقا صدر کلباسی رفتند بروجرد سال بعد هم من رفتم، آن سال تابستان من حدود چهل روز در بروجرد ماندم و در درس آقای بروجردی شرکت می‌کردم، ایشان خارج مکاسب محرمه را می‌گفتند، موضوع درس "ولایت از قبل جائر" بود و تقریباً پنجاه‌شصت نفر همه ریش‌سفید از علما در درس ایشان شرکت می‌کردند، یک پیرمردی بود می‌گفت من پانزده سال از آقای بروجردی بزرگ‌ترم، می‌گفت من درسهایم را در اصفهان خوانده بودم و برگشتم بروجرد آقای بروجردی سیوطی می‌خواند. آن وقت این پیرمردها می‌آمدند درس آقای بروجردی خیلی به ترتیب می‌نشستند هر کس جایش معین بود، ما که یک بچه‌طلبه بودیم حق نداشتیم در ردیف علما بنشینیم ما وسط اتاق می‌نشستیم، یک اتاق بزرگ که وسطش ستون بود، این حوزه درس آیت‌الله بروجردی بود.

س: همشان اهل بروجرد بودند یا اینکه از شهرستانهای مختلف آمده بودند؟

ج: بروجرد سابقه حوزوی داشت، آخوندهای مسن در آن زیاد بودند، معلوم می‌شد آنجا جلوتر حوزه داشته و اینها بقایای حوزه سابق بودند درس آقای بروجردی دوسه نفر مستشکل داشت، یکی حاج شیخ‌علی خرم‌آبادی که شاید بهترین شاگرد آقای بروجردی بود و آقای بروجردی به او خیلی عنایت داشت، دیگری حاج شیخ بها الدین حجتی بروجردی بود که آقای بروجردی به ایشان هم عنایت داشت تا جایی که وقتی ایشان آمدند قم هنوز به نظرشان نمی‌آمد که در قم افرادی فاضل باشند گاهی اوقات که صحبت می‌کردند می‌فرمودند خوب است درس تقریر داشته باشد، در نجف آقای آخوند درس را که می‌گفت بعد شاگردهای خوب ایشان هر کدام یک حوزه تقریر داشتند و برای دیگران درس را تقریر می‌کردند، بعد اظهار می‌کردند که خوب است آن دو نفر از بروجرد بیایند اینجا که مثلاً درس را تقریر کنند، یک سیدی هم بود به نام آقای حاج سیداسماعیل که اشکالهای خوبی به آقای بروجردی می‌گرفت، آقای بروجردی هم برایش احترام قائل بود.

ویژگیهای درسی و روش تربیتی آیت‌الله بروجردی

ما از بیان روان و ساده آیت‌الله بروجردی خیلی خوشمان می‌آمد، درس ایشان این‌گونه بود که اولاً مطالعه کرده بود، ثانیاً یک جوری می‌گفت که طلبها بفهمند، به قول خودش می‌گفت درس نباید با عبارات گیج‌کننده همراه باشد، تکرار هم ما شا الله زیاد داشت، عبارتها را "کان‌یکون" معنا می‌کرد، خیلی معطل می‌کرد، یک مساله را گاهی روز شنبه که مطرح می‌کرد تا روز چهارشنبه به آن ور می‌رفت، مثلاً می‌دید یک نکته‌مساله مانده برای اینکه آن نکته را بگوید فردا می‌آمد آن مطلب را دوباره از سر می‌گرفت.

اگر آقایان دیده باشند در این "نهایه‌الاصول" که من از تقریرات درسی ایشان نوشته‌ام عبارت ثانیاً و ثالثاً و رابعاً همه مال ایشان است، البته آنوقت که من نهایه‌الاصول را نوشتم ابتدای کارم بود نوشتن خیلی بلد نبودم مقداری مطالب که یادم مانده بود نوشتم، و به طور کلی آن وقت که آقای بروجردی آمدم در درس نوشتن در قم معمول نبود، مرحوم آیت‌الله آقای داماد اصلاً با درس نوشتن مخالف بود و می‌گفت طلبه‌ها را بی‌سواد بار می‌آورد، آقای داماد عقیده‌اش این بود که طلبه‌ها به نوشته خود اتکا می‌کنند و بی‌سواد بار می‌آیند، ولی آقای بروجردی بر نوشتن تاکید می‌کردند و لذا وقتی من چندصفحه اوایل نهایه‌الاصول را نوشته بودم و به ایشان دادم ایشان به من یک قواره پارچه قبا و بیست‌تومان جایزه داد، نسبت به افراد دیگر هم ایشان این‌گونه بود، معمول ایشان این بود که طلبه‌ها را خیلی تشویق می‌کرد، من یادم هست همین بحث "صلوات مسافر" را که از درسهای ایشان نوشتم و چاپ شده آقای بروجردی ضمن بحث، مساله "خروج الی ما دون المسافه" را در روزهای قبیل مطرح کرده بودند، که اگر کسی در یکجا خواست ده‌روز بماند اما در نظر اوست که در این مدت به محلی که فاصله آن کمتر از چهار فرسخ است برود و برگردد نظر ایشان این بود که برای یک ساعت هم که شده جایز نیست و قصد اقامه به هم می‌خورد، من این مساله را از درسهای ایشان نوشته بودم، تا اینکه تابستان شد و بعدش هم ماه رمضان و حدود چهار ماه بین درس فاصله افتاد، ایشان پس از شروع درسهای از بس به این مساله عنایت داشت و فتوای ایشان خلاف مشهور بود پس از شروع شدن درس گفتند فردا یک مساله‌ای که خیلی مهم است یعنی مساله "خروج الی ما دون المسافه" را می‌خواهم مطرح کنم آقایان مطالعه کنند، بعد از درس من به ایشان گفتم این مساله را که شما فرمودید، گفتند نه، شاید اشاره کردیم البته گاهی اشاره هم می‌کردند گفتم آقا شما فرموده‌اید من هم نوشته‌ام، گفتند گمان نمی‌کنم، گفتم آقا من نوشته‌ام فرمودند که خوب بی‌اور ببینم، من هم نوشته را خدمت ایشان بردم، تند و قلم خورده و شکسته نوشته بودم با این حال همان دفتر را بردم داد به ایشان، شیوه نوشتن من این‌گونه بود که حرف استاد را می‌نوشتیم و خودم اگر اشکال داشتم زیر آن خط می‌کشیدم و می‌نوشتیم، فردای آن روز اتفاقاً من دیر آمدم درس، قبل از درس ایشان می‌رفتیم درس اسفار آیت‌الله خمینی، بعد از درس با خود آقای خمینی می‌آمدم درس آقای بروجردی، آقای خمینی گاهی درس را طول می‌داد یا آقای بروجردی زودتر می‌آمد و لذا گاهی دیر به درس آقای بروجردی می‌رسیدیم، بعد که آمدم دیدم طلبه‌ها می‌گویند امروز نبود آقای بروجردی برای تو خیلی معرکه کرد که: "این آقای آشیخ حسینعلی مطلب را خوب نوشته بقاعده نوشتن را خوب رعایت می‌کند، خط افقی کشیده مطالب ما را با مطالب خودش مخلوط نکرده"، بالاخره از نوشته من خیلی تعریف کرده‌بود و گفته بود پس ما این مساله را گفتم، ایشان هم نوشته حالا برویم مساله بعد، بعداً ایشان ۲۵۰ تومان روی دفتر من گذاشته بود و برای من فرستاد، آن روز ۲۵۰ تومان خیلی بود، منظور اینکه آقای بروجردی این‌جور تشویقها را داشت، نسبت به دیگران هم که درس می‌نوشتند بهمین شکل تشویق می‌کرد.

خود ایشان می‌گفتند که من در سن بیست و پنج سالگی نکاتی را از درس خارج ریاض و قوانین که در اصفهان درس می‌گفتم یادداشت کرده‌ام که حالا از آنها استفاده می‌کنم، و این حرف درستی است چون انسان وقتی که جوان است ذهنش جوال است و اگر مطالبی را که بذهنش می‌آید یادداشت کند در سنین بعد می‌تواند از آنها استفاده کند.

چگونگی ورود و اقامت آیت‌الله بروجردی در قم

س: لطفا علت و چگونگی آمدن آیت‌الله العظمی بروجردی به قم را بیان فرمایید.

ج: آیت‌الله بروجردی در بروجرد که بود مرض فتق داشت، بعداً مرض ایشان خیلی خطرناک شده بود به شکلی که ایشان را در ماشین خوابانیده بودند تا برای معالجه به تهران ببرند، معروف بود البته من این را از خودشان نشنیدم به قم که رسیده بودند حالت گریه‌ای در ایشان پیدا شده و متوسل شده بودند به حضرت معصومه (س) و حال ایشان بهتر شده بود و توانسته بودند بنشینند، بعد ایشان را برده بودند به بیمارستان فیروزآبادی تهران، شاه هم رفته بود به دیدن ایشان، و علت این‌که شاه به دیدن آقای بروجردی رفته بود این بود که آقای بروجردی در عشایر و خوانین نفوذ عجیبی داشت، اگر ایشان یک حکمی می‌کرد عشایر آنجا همه قیام می‌کردند خیلی به ایشان ایمان داشتند، پیش از محمدرضا شاه پدرش رضاخان هم این را احساس کرده بود، و یکروز وقتی آقای بروجردی از مکه برمی‌گشته دم مرز ایشان را می‌گیرند و می‌آورند تهران، خبر این قضیه به عشایر می‌رسد و نزدیک بوده قیام کنند، رضاخان می‌گوید تحقیق کنید ببینید این کیست؟ تحقیقات می‌کنند بعد معلوم می‌شود که آقای بروجردی است و در عشایر پایگاه دارد، می‌گوید او را رها کنید هر جا می‌خواهد برود، بعد ایشان به مشهد می‌رود و از مشهد به بروجرد، مرحوم حاج آقا حسین قمی هم یک زمان راجع به حجاب و این مسائل اصرار داشت که در تهران با رضاخان ملاقات کند به همه جا متوسل شده بود و علماً خیلی حمایت نکرده بودند، ایشان مرحوم آقای حاج سید کاظم کرون پسر آسید ابوالحسن کرون را که تهران بود می‌فرستد پیش آقای بروجردی، آقای بروجردی تهدید می‌کند که اگر چنانچه خواسته‌های آقای قمی اجرا نشود من هم می‌آیم تهران، مثلاً یک چنین تهدیدی، آنها می‌دانستند که اگر او راه بیفتد عشایر راه می‌افتند، روی این اصل زود با آقای قمی صحبت کردند و بالاخره ایشان را فرستادند به کربلا، منظور این است که دولت یک حساب این جور روی آقای بروجردی باز می‌کرد، چون لرها مسلح بودند و آنها اگر قیام می‌کردند بالاخره یک شورش می‌شد. محمدرضا شاه هم که دیدن آقای بروجردی رفت قدرت آقای بروجردی در لرستان و عشایر را می‌دانست، البته آن وقت دولتی‌ها با علما خیلی بد نبودند، شاه آمده بود دیدن آقای بروجردی و عکس هم گرفته بودند، بعد طلبه‌ها با آقایان در قم زمزمه کردند که یک کاری بکنند آقای بروجردی بیایند قم، حاج میرزا مهدی بروجردی که زمان حاج شیخ عبدالکریم همه‌کاره ایشان بود و در زمان آقایان ثلاث مسنولیت نداشت ایشان پدر خانم آیت‌الله گلپایگانی می‌شد رفته بود پیش آقای بروجردی و صحبت کرده بود که ایشان را بیاورد قم، بعد گفتند که آقای خمینی و دیگران هم رفتند پیش ایشان و برای آمدن به قم از ایشان دعوت کرده بودند، و بالاخره ایشان را راضی کرده بودند که بعد از بهبود کسالتشان به قم بیایند، ما هم خیلی خوشحال بودیم که ایشان به قم بیایند و با دیگران برای دعوت از ایشان برای آمدن به قم صحبت می‌کردیم، من یادم هست قبلش به آقای خمینی می‌گفتم که از آقای بروجردی بخواهید بقم بیایند و ایشان گفتند می‌ترسیم سعتا آقا چهارتا بشود، باورشان نمی‌آمد که آقای بروجردی بتواند کاری انجام دهد، ولی بعد که آقای بروجردی به قم آمده بود روزی ایشان فرمودند: "آقای بروجردی بیستسال دیر به قم آمد، درس ایشان جوری است که طلبه‌ها غیر مستقیم بدون اینکه بفهمند می‌بینند مجتهد شده‌اند"، این تعبیر آقای خمینی نسبت به درس آقای بروجردی بود، ایشان بیانش روان بود و تا جایی که احساس می‌کرد مطلب کاملاً روشن نشده آن را تکرار می‌کرد، حاج میرزا علی آقا شیرازی می‌گفت ایشان (آیت‌الله بروجردی) در اصفهان مطلبی را گفت ما

می‌گفتیم آقا ما فهمیدیم، ایشان می‌گفت من هنوز خودم نفهمیده‌ام، می‌گویم خودم بفهمم منظور این است که بزرگان دعوت کردند و ایشان از راه تهران آمدند قم، در ده فرسخی قم یعنی در علی‌آباد و کوشکنصرت از ایشان استقبال شد، علما هر یک هیاتها و افرادی را می‌فرستادند. من یادم هست یک اتوبوس هم مرحوم آیت‌الله حاج آقا مرتضی حائری گرفت، من و آقای مطهری جزو اتوبوس آقای حائری بودیم.

آنجا که آقای بروجردی پیاده شدند من جلوی ایشان ایستاده بودم، فرمودند شما مثل اینکه بروجرد بودید؟ گفتم بله آقا من تابستان در بروجرد خدمت شما بودم، البته در آن زمان ایشان هنوز اسم من را نمی‌دانستند.

حوزه درسی آیت‌الله بروجردی و تدریس فقه و اصول

بالاخره ایشان آمدند قم و در خانه‌ای که بعداً منزل آقای داماد شد وارد شدند جلوی منزل آقای شریعتمداری بعد از آنجا منتقل شدند به منزل دیگری مجاور حمام اتابک، مرحوم آقای صدر (رحمه‌الله‌علیه) جای نمازش را در صحن به ایشان داد ایشان در صحن نماز آبرومندی داشت و در حقیقت خود ایشان (آیت‌الله صدر) ایثار کرد و رفت خانه نشین شد، آقای بروجردی به نماز جماعت می‌آمد و در خانه درس هم شروع کردند، درس فقه ایشان از کتاب اجاره بود و اصول را هم از اول شروع کردند، صبحها فقه می‌گفتند عصرها اصول، پنج‌شصت نفر در درس ایشان شرکت می‌کردند اما پنج‌شصت نفر چه کسانی بودند، مثلاً آقای گلپایگانی می‌آمد آقای خمینی می‌آمد آقای داماد می‌آمد، اینها که ایشان را دعوت کرده بودند می‌آمدند، آقای مرعشی‌نجفی از آقای بروجردی خیلی تعریف می‌کرد گاهی هم پیش آقای بروجردی می‌آمد اما در درس ایشان شرکت نمی‌کرد. در آن زمان مرجع تقلید مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی در نجف بود، مردم وجوهاتشان را به ایشان می‌دادند، بعداً معلوم شد آقای بروجردی در تهران که بوده یک عده از تجار تهران در همان بیمارستان با ایشان ملاقات کرده بودند و به ایشان گفته بودند که اگر شما به قم بروید ما وجوهات را به شما می‌دهیم، لذا وقتی که ایشان به قم آمدند شهریه شروع کردند، دوسه ماه کم‌شهریه دادند دیگر نتوانستند شهریه بدهند، خوانین منطقه خرم‌آباد هم که خیلی خانهای بزرگی بودند هفتاد هشتاد نفرشان آمده بودند قم می‌گفتند ما نمی‌گذاریم آیت‌الله بروجردی در قم بماند، آبروی ما آقای بروجردی است چرا آقای بروجردی در قم است؟ می‌خواستند ایشان را ببرند، آن وقت آقای خمینی و آقای میرزا محمدتقی اشراقی آمدند که جواب لرها را بدهند، در آن مجلس من هم بودم، به آنها می‌گفتند بابا آخر آقای بروجردی در قم که باشد آقای ایران است بروجرد که بیاید آقای بروجرد است، بعد یکی از آن خوانین گفت نه ایشان تنها آقای بروجرد نیست آقای خرم‌آباد هم هست امیرزا محمدتقی اشراقی گفت بابا چون خرم‌آباد به اندازه جمکران قم هم نیست حالا توهی خرم‌آباد خرم‌آباد می‌کنی (البته ایشان اغراق می‌کرد) خود آقای بروجردی هم در جلسه بود، بالاخره خوانین را یکجوری قانعشان کردند رفتند و گرنه آنان آمده بودند آقای بروجردی را ببرند، ولی آقای بروجردی خیلی متأثر بود که شهریه نتوانسته بدهد، البته آن وقت که آقای بروجردی به قم آمد شهریه دیگر آقایان هم متزلزل و مختل شد، در آن زمان من یادم هست سه‌چهار ماه به طلبه‌ها خیلی بد گذشت، به ما هم از نظر اقتصادی خیلی سخت می‌گذشت، اما هیچ‌وقت از درس سرد نشدیم. بالاخره شهریه آقای بروجردی جور نمی‌شد و آقای خمینی و

دیگران به ایشان دلداری می دادند، می گفتند آقا طلبه‌ها که شما را برای پول نمی خواهند شما را برای درس می خواهند برای ایمان شما را می خواهند، وبه این شکل ایشان را دلگرم می کردند. البته طلبه‌ها هم در آن زمان زیاد شده بودند، معروف بود که این اواخر قم سه هزار طلبه دارد، از هشتصد نفر به سه هزار نفر رسیده بود.

مشکلات زندگی طلبه‌ها در آن زمان

یادم هست یک وقت با مرحوم شهید مطهری مباحثه می کردیم نزدیک ظهر شد ایشان گفتند: "بالاخره ما امروز نان گیرمان نیامد"، ما در آن وقت پول نداشتیم حتی نان تهیه کنیم، به ما طلبه‌های نا آشنا نسیه نمی دادند، من رفتم تا حدود مسجد امام حسن (ع) که یک طلبه‌ای را پیدا کنم از او دوریال و دهشاهی قرض بگیرم یک نان تهیه کنم، کسی را پیدا نکردم، یک نان سنگک را می دادند دوریال و دهشاهی، برگشتم در مدرسه فیضیه دیدم مرحوم حاج آقا فخر طاهری قهدریجانی آدم شوخ و خوشمزهای بود پای درخت توت مدرسه فیضیه ایستاده، گفتم حاج آقا دوریال و ده شاهی نداری به ما بدهی گفت والله من نیاز به حمام پیدا کرده‌ام آمدم از یکی دوریال و دهشاهی بگیرم بروم حمام کسی را پیدا نکرده‌ام وضع طلبه‌ها به این شکل بود اما ما در عین حال مباحثه‌مان را می کردیم، درسمان را می خواندیم و هیچ از وضعمان دلسرد نبودیم، و لذا توصیه می کنم به آقایان که به تحصیل اهمیت بدهند و بدانند در این طریقی که هستند مرضی خداوند است، پیغمبر اکرم (ص) فرمودند: "طلب العلم فریضه علی کل مسلم، الا و ان الله یحب بغاه العلم"، خداوند طالبین علم را دوست دارد، آنها مورد محبت خدا هستند بزرگان و مشایخ ما با فقر و فلاکت درس می خواندند و همانها توانستند به اسلام و تشیع خدمت بکنند، اصلا کسانی که در زرق و برق دنیا و مقام و تشریفات وارد بشوند ناچار می شوند از مسیر روحانیت و حقیقت یک قدری منحرف شوند، البته من نمی خواهم بگویم همه این گونه اند اما دنیا خیلی فریبنده است.

مسافرت‌های تبلیغی و مرارت‌های آن

س: آن زمان در ایام ماه مبارک رمضان و یا محرم و صفر آیا برنامه تبلیغی برای طلبه‌ها وجود داشت؟

ج: وجود داشت اما نه خیلی زیاد، من در اصفهان هنوز به آن حد نرسیده بودم بعد از قم جاهایی برای تبلیغ رفتم، اما عمده اش این است که یک راهنما که به ما یاد بدهد چه چیزهایی را بخوانیم مثلا نهج البلاغه ببینیم، قرآن ببینیم، اطلاعات تاریخی داشته باشیم اینها نبود، مگر این اواخر که خودمان روی بعضی مسائل کار می کردیم، اینها راهنما می خواهد که از اول افراد را بیندازند در این مسیر، به او بگویند نهج البلاغه مطالعه کن، تفسیر مطالعه کن، تاریخ مطالعه کن و... وگرنه درسهای معمولی مقدمات و سیوطی را که نمی شود برای مردم گفت.

س: آیا آیت الله بروجردی کسی را برای تبلیغ اعزام می کردند؟

ج: ایشان راجع به تبلیغ خیلی عنایت داشتند و معمولا برای ماه رمضان و محرم و صفر گروهی از فضلا و طلاب را به جاهای مختلف مخصوصا دهات می فرستادند و کمک هم می کردند.

س: شما در آن ایام مجموعاً چند مرتبه سفر تبلیغی رفتید و آیا خاطره‌ای از آن سفرها به یاد دارید؟ ج: من چندین بار برای تبلیغ مسافرت کردم، چند بار به فریدن رفته‌ام چادگان، رزوه، اسکندری، یکبار از طرف آیت‌الله بروجردی به شهریار رفته‌ام و ایشان برای من نوشته‌ای را مرقوم فرمودند (پیوست شماره ۳)، یکبار دیگر نیز جمعی از جمله من برای ماه مبارک رمضان از طرف ایشان برای تبلیغ اعزام شدیم، من به آباد رفته و پس از چند روز به شیراز رفته‌ام که در مسجد باقرآباد منبر می‌رفتم و در منزل آقای حاج سید محمد جعفر طاهری که امام مسجد بودند مهمان بودم و در آن سفر با علمای معروف شیراز از جمله مرحوم آیت‌الله محلاتی آشنا شدم. یک بار هم قبیل از آمدن آیت‌الله بروجردی به قم با آقای حاج شیخ اسدالله نوراللهی نجف‌آبادی برای دهه محرم به کاشان رفتیم و در آنجا علاوه بر منبر روزها نزد مرحوم آیت‌الله آقای حاج میر سید علی یثربی مساله ترتب را می‌خواندیم و هر روز در حدود سه ساعت بحث می‌کردیم. ایشان بسیار مرد بحاشی بودند و به شاگرد فرصت اشکال و بحث می‌دادند. در آن سفر همچنین با مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمد خالصی که در کاشان تبعید بودند آشنا شدیم.

یکبار نیز قبل از اربعین از یکی از آقایان سی‌تومان قرض گرفتم و رفتم پیشوای ورامین البته با سفارش یکی از آقایان، در آنجا به یکی از آقایان قم برخوردیم و از وضع مجالس آنجا سؤال کردم، گفت: فعلاً اینجا یک مجلس هست و حدود بیست نفر طلبه از قم آمده‌اند و همه در آن مجلس شرکت می‌کنند و هر کس نوبتش نشد صاحب مجلس هست و حدود بیست نفر طلبه از قم آمده‌اند و همه در آن مجلس شرکت می‌کنند و هر کس نوبتش نشد صاحب مجلس است. در نتیجه من اصلاً در مجلس روضه شرکت نکردم و بالاخره پس از مشاوره با آقای محقق نیشابوری اثنیه و کتابها را به دوش گرفتم و پیاده به جوادآباد رفتم. در آنجا در منزل سید پیرمرد محترمی به نام آقای حاج سید اسماعیل وارد شدیم که روضه داشتند و هر دو در روز اربعین منبر رفتیم و پیدا بود که منبر ما مطلوب واقع شد و مردم هم خیلی احترام کردند، ولی پس از ما سید پیرمردی که پیدا بود معلوماتی ندارد و روضه خوان حرفه‌ای است منبر رفت و در منبر صحبت از خمس و زکات کرد و بعد گفت همین دو شیخ را می‌بینید، هر کدام مستحق بیست تومان زکاتند که به آنها بدهید و از اینجا بروند این جمله را که گفت یک دفعه مثل اینکه طاق اطاق را بر سر من کوفتند و از همان جا تصمیم به بازگشت گرفتم، و هر چند مردم و صاحبخانه به سید اعتراض کردند ولی بالاخره من از ماندن در آنجا ابا کردم و در حقیقت وداع من بود با مسافرت‌های تبلیغی با آن وضع ناهنجار و بی‌ضابطه.

یک مرتبه نیز وقتی که در وشنوه در حضور مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی بودم و در نوشتن رجال به ایشان کمک می‌کردم جمعی از «کروگان جاسب» خدمت ایشان رسیدند و از تبلیغات و فعالیت‌های بهاییها در آنجا شکایت کردند، و بالاخره آقایان حاضرین گفتند آقای منتظری برای این امر متعین می‌باشد چون در رشته بهائیت مطالعاتی دارد، و من به معیت خانواده با آن جمع به وسیله الاغ به طرف کروگان رفتیم و مدتی در آنجا بودم و رسماً بهاییها را دعوت کردم که در مجلس شرکت کنند و با زبان لین و استدلالی از روی کتابهای خود آنان با آنان صحبت می‌کردم، و بیشتر صحبت‌های من در آنجا و همچنین قبلاً در چادگان و اسکندری فریدن در مبارزه با بهائیت بود چون بهاییها زیاد نفوذ پیدا کرده و تبلیغ می‌کردند، در چادگان خان بزرگ و ملاک آنجا بهایی شده بود و از مبلغین آنان پذیرایی می‌کرد، من هم در این رشته مطالعات زیادی داشتم، و روی این اصل نیز وقتی که آقای حاج عزیزالله روحانی نجف‌آبادی که از دوستان و مرد متدین و متعهدی می‌باشد بهائیت دین پدری خود را ترک کرده بسود و

محفل تهران اصرار داشتند او را برگردانند، از من دعوت شد شبی به تهران رفتم و در محفل آنان با سخنرانی از مبلغین آنان که خیلی هم پرحافظه و زبردست بودند مواجه شدم و بحث کردم و در همان هنگام نتیجه بحث آن شب را به صورت کتابچهای به نام "مناظره مسلمان و بهایی" چاپ و منتشر کردم.

ریاست و مرجعیت عامه آیتالله بروجردی

در این بین دو سالی طول کشید، آیتالله آقای سید ابوالحسن اصفهانی اوایل سنه ۱۳۶۵ ه.ق از دنیا رفت و کمی قبل از فوت ایشان آقای بروجردی یک مسافرت به مشهد مقدس داشتند، ایشان مشهد که رفته بود آنجا آقای حاج شیخ علی اکبر نهاوندی جای نمازش را به ایشان داده بود، بالاخره در مشهد رفت و آمد زوار سبب می شد که ایشان معروفیت بیشتری پیدا بکنند، آسید ابوالحسن که فوت شد دیگر مساله تقلید بین آقای بروجردی و آقای حاج آقا حسین قمی که در کربلا بود دور می زد، حاج آقا حسین را هم از کربلا به نجف بردند و سه ماه بعد ایشان هم فوت شد (۱) و تقریباً آقای بروجردی شاخص شد، البته در قم علمای دیگر بودند آقای حاج سید محمد تقی خوانساری و آقای حجت، و هر یک برای خود تعدادی مقلد داشتند، اما آن کسی که در سطح جهان تشیع معروف گردید مرحوم آقای بروجردی بود. آن وقت دیگر شهریه ایشان زیاد شد، کم کم پای درسشان شلوغ شد، تعداد طلبههایی که در درس ایشان شرکت می کردند به سیصد چهارصد نفر رسید، یعنی خارج خوان بیشتر از این تقریباً در حوزه نبود. ما اول که پیش ایشان شروع کردیم پنجاه شصت نفر بودیم ولی بعداً تعداد شاگردان به سیصد چهارصد نفر می رسید.

۱ متوفای سال ۱۳۶۶ ه.ق، مدفون در کنار حرم مطهر حضرت علی (ع).

درسهها و تقریرات آیتالله بروجردی

س: آیتالله بروجردی چه کتابهایی را تدریس می فرمودند و تقریراتی که از درسههای ایشان نوشته شده پیرامون چه مباحثی است؟

ج: کتابهایی که آیتالله بروجردی تدریس می کردند در فقه، اول "اجاره" بود که مبحث "غصب" را هم ضمن آن تدریس کردند، بعد مقداری از کتاب "وصیت" را گفتند، که من اینها را از درسههای ایشان نوشتم، بعد ایشان یک "صلوات" گفتند و ابتدا مبحث "نماز جمعه" و "نماز مسافر" را مطرح کردند که من آنها را نوشتم ولی در وسط آن مدتی به نجف آباد رفتم، البته قسمتهای دیگری از صلوات را هم نوشتم که خیلی مرتب نیست، صلوات ایشان را آقای فاضل لنکرانی هم نوشته و چاپ شده ولی آقای فاضل اوایل آن را نبود و مبحث "نوافل" را از من گرفت، نماز جمعه و نماز مسافر را که من نوشته بودم چاپ شده است، همچنین ایشان یک "خمس" هم گفتند که آقای حاج سید عباس ابوترابی آن را نوشته و چاپ هم شده است، ولی درس "اصول" ایشان را خیلی اشخاص نوشتند، تقریراتی که من نوشته بودم تحت عنوان "نهایه الاصول" چاپ شده است ایشان هم خیلی اصرار داشتند که چاپ بشود، آن قسمت که اول چاپ شده جلد اول اصول است، جلد دوم مبحث "قسطع و ظن" و قسمتی از "برائت" است که خیلی مرتب نیست، یک یادداشتهایی است تا اواسط برائت و احتیاط (۱)، البته دیگر ایشان نتوانستند ادامه بدهند و اصول ایشان تعطیل شد و به آخر نرسید.

س: آیت‌الله بروجردی در چه مکانی تدریس می‌فرمودند؟

ج: اوایل که شاگردان ایشان زیاد نبود در اطاق همان خانه‌ای که در آن مستقر بودند درس را شروع کردند، بعد که شاگردان ایشان زیاد شد آمدند در صحن حضرت معصومه (س) تابستانها در صحن درس می‌گفتند زمستانها در مسجد بالاسر، سر قبر مرحوم حاج شیخ عبدالکریم، منتها یک اطاق بزرگی بود در داخل مسجد بالاسر، اصولشان را هم در مدرسه فیضیه می‌گفتند، یک مدتی هم ایسن او آخر عصرها در مسجد عشقعلی درس می‌گفتند، چون این مسجد نزدیک منزلشان بود و آمدن به صحن برای ایشان مشکل بود.

س: حضرتعالی درسهای ایشان را چگونه می‌نوشتید و به هنگام چاپ آیا با مشکلی مواجه نبودید؟

ج: این سبک نوشتن که من الان می‌بینم آقایان طلبه‌ها در درسهای قلم به دست می‌گیرند و می‌نویسند آن زمان متداول نبود، شاید بعضیها بودند ولی من هیچ وقت یک روز هم در درس قلم و کاغذ به دست نگرفتم، من آن روزها حافظه‌ام خیلی قوی بود درسهای را گوش می‌کردم حتی اسامی روات را که ایشان می‌گفتند فلانی از طبقه چندم است در ذهنم می‌ماند، بعد خودم می‌رفتم مطالب را تنظیم می‌کردم و می‌نوشتم چون ایشان زیاد تکرار می‌کردند من وقتی مساله تمام می‌شد می‌نشستم می‌نوشتم، مثلا بحث "نماز جمعه" را من یادم هست ایشان گفتند من رفتم نجف آباد نوشتم، همین که الان چاپ شده است تحت عنوان "البدرا الزاهر فی صلات الجمعة و المسافر" یا مثلا مساله "اجتماع امر ونهی" را یادم هست خیلی طول کشید ایشان روز اول مبنای خودش را گفت بعد جوانب مساله را مورد بحث قرار داد، بعد که تمام شد و رفت سراغ مساله بعدی من یک پنجشنبه و جمعه به خودم فشار آوردم مطالب را جمع و جور کردم و نوشتم، سبک نوشتن من به این شکل بود. ایشان هم پیش افراد گاهی از نوشته‌های من تعریف می‌کرد، بعد صحبت چاپ آن شد، من که پول نداشتم کسی هم آن وقتها نبود که با سرمایه خودش این قبیل کتابها را چاپ کند، الان شما می‌بینید که مطبوعات و چاپ کتابها این قدر زیاد رونق پیدا کرده، آن وقت به این شکل نبود، چاپ کتاب بانی می‌خواست، تا اینکه آقای حاج آقا مهدی حائری تهرانی که سرمایه مختصری داشتند و با علامه طباطبایی در چاپ کتاب همکاری می‌کردند گفتند ما یک مقدار از هزینه آن را تامین می‌کنیم، من هم نیم‌دانگ خانه در نجف آباد داشتم فروخته بودم پولش دستم بود، بالاخره بنا شد در هزار نسخه "نهایه‌الاصول" را چاپ کنیم، مقداری از سرمایه‌اش مال من بود مقداری از علامه طباطبایی مقداری هم از آقای حائری، کتاب را برای چاپ دادیم به چاپخانه آقای برقععی، بعد بعضی می‌گفتند که ایشان در ابتدای آن چند کلمه تقریظ بنویسند، ایشان خودشان فرمودند: "فرد موجهی نظیر آقای گلپایگانی در این زمینه چیزی از من پرسد و من در جواب او چیزی در تایید این کتاب بنویسم و..." من گفتم اصلا تقریظ نمی‌خواهد چون اگر نوشته خوب باشد جای خودش را باز می‌کند و اگر خوب نباشد تقریظ هم فایده‌ای ندارد، ایشان خوشحال شدند که من گفتم تقریظ نمی‌خواهد، و جزوه به جزوه که چاپ می‌شد می‌آوردم ایشان می‌خواندند، خوشحال بودند که اولین کتابشان چاپ می‌شود، البته ایشان کستابهای دیگری هم داشتند ولی گویا مایل نبودند که آنها را به چاپ برسانند. حالا چاپ این کتاب هم داستانی دارد، و آن اینکه در وسطهای کار یک وقت دیدیم آقای حاج آقا محمد مقدس (۲) که از علمای اصفهان و وکیل آقای بروجردی بود و در ایام تحصیلی می‌آمد به قم و در درس آقای بروجردی شرکت می‌کرد و با ما هم رفیق بود آمد در چاپخانه

برقعی من را پیدا کرد و گفت آقای بروجردی می‌رفتند برای درس، جلوی مسجد عشقعلی درشکه‌اش را نگه داشته و گفتند بیا بالا من که سوار شدم فرمودند: آشیخ حسینعلی را می‌بینی؟ گفتم امری داشته باشید بفرمایید، گفتند: بلبه شما به آشیخ حسینعلی بگویید این کتاب تا هر جایش که چاپ شده همین طور بگذارید باشد هر چه هم خرج چاپش شده بیایند از من بگیرند فعلاً بگذارید به همین شکل باشد من به آقای مقدس گفتم به چه مناسبتی این مطلب را فرموده؟ گفت دیگر من نمی‌دانم، خودت بیا به آقای بروجردی بگو که حاج آقا محمد پیغام شما را رسانده، گفتم کی بیایم؟ گفت فردا صبح، فردا صبح که رفتم دیدم آقای حاج آقا محمد خودش آمده نشسته، رفتیم پیش آقا، گفتم آقا پیغام حضرتعالی را آقای حاج آقا محمد مقدس رساند ولی این چه وضعی است؟ من که خودسرانه کتاب را چاپ نکردم، شما خودتان نظر دادید، من جزوه به جزوه آوردم شما نگاه کردید، حالا می‌گویند فلانی می‌خواسته قاچاقی کتاب را چاپ بکند آقای بروجردی نگذاشته شما حیثیت اشخاص را رعایت کنید شما آقا، بزرگوار، تاج سر همه، ولی حیثیت افراد هم باید رعایت بشود، گفتند: "آخه من می‌ترسم کتاب چاپ بشود، برود نجف بعد بگویند چنینو چنان" ایشان گویا از جو نجف وحشت داشتند، گفتم آقا آیا شما از شیخ انصاری مهم‌ترید؟ شیخ انصاری با آن عظمتش مبانی‌اش را نوشته بعد مرحوم آخوند به ایشان اشکال کرده، حاج آقا رضا اشکال کرده، دیگران اشکال کرده‌اند، کتاب همین اندازه که افراد آن را بخوانند و در معرض اشکال قرار بگیرد این خیلی مهم است، وانگهی این تقریرات است، تقریرات قاعده‌اش این است که اگر خوبی داشته باشد می‌گویند مال استاد است، اگر یک جایش اشکال داشته باشد می‌گویند مقرر نفهمیده، آخر این چه وحشتی است که شما دارید گفتند خیلی خوب به جهنم، بگذارید منتشر بشود گفتم آقا به جهنم نه، به بهشت بالاخره ایشان را راضی کردیم که کتاب منتشر بشود. چند وقت بعد آقای فاضل‌لنکرانی من را دید و گفت شما خوب راه را برای ما باز کردی، ما می‌خواستیم "صلوات" را چاپ کنیم و ایشان قبول نمی‌کرد، آقای فاضل‌متاخر از من بود، شرح لعمه را پیش من خوانده بود منتهی خوشاستعداد بود، درس آقای بروجردی هم می‌آمد و آن وقتهایی که من نجف آباد می‌رفتم ایشان مباحث صلات را نوشته بود.

- ۱ یادداشتهای معظم‌له در زمینه مباحث "قطع و طن" و "بخشی از مباحث" برانت "تنظیم شده و به همراه جلد اول که قبلاً به چاپ رسیده بود در یک مجلد توسط نشر تفکر به چاپ رسیده است.
- ۲ متوفای سال ۱۳۷۸ ه.ق، مدفون در تکیه مقدس تخت فولاد اصفهان.

تاکید آیت‌الله بروجردی بر نوشتن و تقریر درسها توسط شاگردان

مرحوم آیت‌الله بروجردی وقتی که قم تشریف داشتند یکی بر نوشتن درسها و دیگری بر تقریر درس توسط بعضی از شاگردان تاکید داشتند، ایشان می‌گفتند ما در نجف که بودیم مرحوم آخوند درس که می‌گفتند بعد از درس شش هفت نفر از شاگردان ممتاز، جلسه‌ای جدا داشتند و هر کدام برای دهیست نفر از شاگردان حرف استاد را تقریر می‌کردند، و اگر شاگردها "ان قلت و قلت" هم داشتند (ایراد و اشکال داشتند) مطرح می‌کردند، چون همه نمی‌شد با مرحوم آخوند اشکالات خود را مطرح کنند، و آیت‌الله بروجردی روی این جهت اصرار داشتند.

س: شیوه تقریر درس الان در مجامع دانشگاهی به شکل دیگری به عنوان "کنفرانس" مطرح است یعنی بعضی از شاگردها راجع به موضوعی کنفرانس می‌دهند، اگر در حوزه هم این شیوه

متداول بشود یعنی فرض کنید هفته‌ای یکروز یک یا چند نفر از شاگردها بیایند برداشتها و نتیجه تحقیقات خود پیرامون آن درس را برای بقیه تقریر کنند، حال در حضور استاد یا در یک جلسه جداگانه، آیا این عامل شکوفایی استعدادها و احیای همان سیره دیرینه حوزه‌ها نیست؟

ج: البته اینکه طلبه‌ها بروند راجع به مساله مورد بحث تحقیق کنند و نتیجه تحقیقات خود را در جلسه‌ای برای دیگران مطرح کنند کار بسیار خوبی است و باعث رشد شاگردان است، اما آنچه آیت‌الله بروجردی مطرح می‌کردند این بود که اگر استاد بر فرض در هفته پنج درس می‌گوید در جلسه تقریر بدون حضور استاد همه آن پنج درس تکرار بشود و این باعث می‌شود که آن درسه‌ها پخته‌تر شود.

و اما عنایت ایشان به نوشتن درسه‌ها باعث شد که ما قسمتهای زیادی از درسه‌های ایشان را بنویسیم، مثلاً من مبحث "اجاره" می‌ایشان را نوشتم مبحث "غصب" و "وصیت" و "شرکت" ایشان را نوشتم، بعد "صلاه" را گفتند که من قسمتی از آن را نوشتم قسمت "نماز جمعه" و "نماز مسافر" را قسمتهای دیگرش را هم نوشتم اما چون آقای فاضل آن را نوشته بود و چاپ شد دیگر از چاپ آن صرف‌نظر کردم، بعد ایشان "خمس" را فرمودند که البته من ننوشتم دیگران نوشته‌اند و چاپ شده است. این اواخر ایشان مبحث "قضا" را شروع کردند من یادم هستیکی از طلبه‌ها مرتب سر درس اشکال می‌کرد، ایشان فرمودند من حالا در این سن باید استراحت کنم معذرت می‌آیم بسرای شما درس می‌گویم چون می‌بینم خواهی نخواهی دستگاه قضایی باید باشد و آقایان طلاب هم می‌روند در دستگاههای قضایی، این درس را می‌گویم که اقلاً با مبانی فقه اسلامی و قضای اسلام آشنا بشوند که قضاوت‌های ناحق نکنند، ایشان می‌خواستند بفرمایند حالا من بسا این سن و سال می‌آیم درس می‌گویم آقایان باید قدر بدانند. من جلد اول "اصول" ایشان را (خارج کفایه) نیز تقریباً به صورت کامل و جلد دوم را به صورت ناقص نوشتم، البته ایشان هم تا اواسط "برائت" و "احتیاط" بیشتر ادامه ندادند و درس اصول را که عصرها می‌گفتند رها کردند.

متورم شدن اصول و ضرورت تهذیب آن

س: حضرتعالی به عنوان فقیهی که درسه‌های اصول مرحوم آیت‌الله بروجردی را تقریر فرموده‌اید نظرتان درباره مباحث اصولی که فعلاً در حوزه تدریس می‌شود چیست؟ کدام یک از مباحث اصول در استنباط احکام فقهی لازم و مفید است و کدام مبحث غیر لازم و غیر مفید، و به‌طور کلی اگر نظر خاصی در ارتباط با مباحث اصول دارید بفرمایید.

ج: اینکه می‌فرمایید کدام یک از مباحث اصول در فقه بیشتر مورد استفاده واقع می‌شود این مطلبی است گسترده که نمی‌شود الان یک بیک مباحث را شمرد و گفت کدام یک تا چه اندازه مفید است. اما اجمالاً یک سری از مباحث اصول هست که مطالب آنها یک امور عرفی ارتکازی است و توجه داشتن به آنها ضرورت دارد، مثلاً اینکه آیا امر دلالت بر وجوب دارد یا نه، یا اینکه فوریت از آن فهمیده می‌شود یا نه، اینها را باید به ارتکاز عرف مراجعه کرد، و اصحاب ائمه (علیهم‌السلام) هم که از روایات مستطابی را می‌فهمیدند این سنخ از مسائل در ارتکاز ذهنشان بوده است، اینکه امر مولا را باید عمل کرد مگر اینکه مولا تصریح بر خلاف بکند، اینها یک چیزی است ارتکازی، اما خوب بزرگان آمدند این سنخ مسائل را بیشتر شرح و بسط دادند. و گویا اولین کسی هم که علم اصول را پایه‌گذاری کرد شافعی "یکی از پیشوایان چهارگانه مذاهب اهل سنت" بوده است، مرحوم آیت‌الله بروجردی نظرش این بود که علم اصول را شافعی پایه‌گذاری کرد. مرحوم آیت‌الله بروجردی یکوقت در

درس می‌فرمود: "اصول ما خیلی متورم شده است" و ایشان نوعاً در هر مساله اصولی به جای اینکه به نقل اقوال و مسائل حاشیه‌ای بپردازند یک راه باریکی به اصل مساله داشتند و نکته اصلی را که ماده عامله مساله است مطرح می‌کردند و به مقدمات بعیده مساله و حواشی نمی‌پرداختند، برخلاف بعضی از کتابهای اصولی که خیلی به مقدمات مساله می‌پردازند، ما با این وقت کمی که داریم و با این مسائل گسترده‌ای که در دنیای امروز مورد نیاز است باید به مسائل مهمتر توجه کنیم، یک وقت فقها و روحانیت در صحنه نبودند، نه در مسائل حکومتی بودند نه در مسائل اقتصادی و سیاسی، همه اینها دست افرادی دیگر بود و فقها سراغ این مسائل نمی‌رفتند و کسی هم در این زمینه‌ها به سراغ آنها نمی‌آمد، اما امروز مسائل پیچیده‌ای در اقتصاد و سیاست مطرح است، مسائل بانکها، مساله پول و نقش آن در اقتصاد بیع صرف و درهم و دیناری که در روایات آمده و تطبیق آن با پول رایج، این سنخ مسائل کمتر بررسی شده و مورد ابتلا هم هست و امروز پاسخ اینها را از ما می‌خواهند، وقتی ما این گونه مسائل لازم را داریم بیاییم و قمتان را صرف کنیم برسر مساله "کلی قسم ثالث" که در فقه مورد ابتلا واقع نمی‌شود، یا اگر هم بشود در یک جاهای نادر و محدودی است، یا مساله "مقدمه واجب" با آن تفصیلات می‌گویند مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله رشتی (رحمه‌الله‌علیه) چهارسال مساله مقدمه واجب را درس گفتند، بعد از چهارسال گفته بودند: ظاهراً مساله ثمره عملی ندارد یکی از طلبها گفته بود: آقا چهارسال وقت ما را تضييع کردید برای یک مساله‌ای که ثمره عملی ندارد؟ ایشان گفته بود: بنشین سر جایست، من در این چهارسال علم اولین و آخرین را برایت گفتم خوب این مقدمه واجب را در چند جلسه می‌توان بحث کرد. حالا ما بیاییم چهارسال وقت صرف کنیم، این همان چیزی است که مرحوم آیت‌الله بروجردی می‌فرمودند اصول متورم شده است. بعضیها می‌گویند این مباحث ذهن‌انسان را باز می‌کند، اما وقتی که ما از ذی‌المقدمه باز می‌مانیم و همه وقتان را باید در مقدمات صرف کنیم این چه فایده‌ای دارد. یک وقت من به مرحوم امام (ره) عرض کردم که می‌گویند توغل در فلسفه ذهن انسان را مخدوش می‌کند و عرفیت انسان را از بین می‌برد و برای فقه‌مضر است، ایشان فرمودند: تعمق در اصول این خاصیت را دارد برای اینکه مسائل فلسفه ربطی به فقه ندارد، مثل اینکه تعمق در مسائل ریاضی لطمه‌ای به فقه نمی‌زند، اما چون اصول به فقه مربوط می‌شود اگر کسی خیلی در این مقدمات بماند و مرتب تشکیک کند ذوق عرفی او از بین می‌رود، و آن‌گونه که "محمد بن مسلم" و "زراره" از روایات مطلبی را می‌فهمیدند انسان نمی‌فهمد، و حرف ایشان هم حرف بی‌راهی نیست. مسلماً "شیخ طوسی" و "محقق" از بزرگان فقه ما هستند ولی این اصول به این گستردگی در آن زمان نبوده است.

پس اجمالاً اصول لازم است ولی بسیاری از مباحث آن ارتکازی و عرفی است که فقط بساید به آنها اشاره بشود، باید اصول را جمع و جور و تهذیب کرد، مرحوم حاج شیخ محمدحسین اصفهانی هم نظرشان این بوده که باید اصول تهذیب بشود، گویا چیزهایی هم در این زمین‌نوشته بودند، به هر حال اگر افراد یا گروهی این کار را به عهده بگیرند و مسائل غیرمفید را صرفاً به عنوان یک تاریخچه یادآوری کنند و به آن‌پردازند و مسائل مورد نیاز را دست‌بندی کنند کار خوبی است، مثل مباحث "اما" و "عبید" در فقه که صرفاً به عنوان یک مبحث تاریخی باید به آن توجه کرد و لزومی ندارد در زمان ما بابها و مباحثی به این عنوان در فقه عمومی گشوده شود. مثلاً باب "تعادل و تراجیح" در فقه خیلی کاربرد دارد ولی کمتر به آن توجه می‌شود و خیلی‌ها این مبحث را چون اواخر مباحث اصول واقع شده است اصلاً نمی‌خوانند. مرحوم حاج آقا رضا صدر می‌گفت: مرحوم حاج آقا ضیا عراقی گفته

بوده ما در اصفهان با حاج میرزا محمد صادق خاتون آبادی رفیق بودیم، بعد ایشان رفتند نجف و بعد من هم رفتم نجف با ایشان صحبت کردم او گفت من می‌روم درس حاج مسیرزا حبیب‌الله رشتی، من هم رفتم وقتی به درس ایشان رفتیم ایشان گفتند: قال العزدي در آن زمان کتاب اصولی بوده است مال عضدی یک مطلب از عضدی نقل کرد و بعد گفت: فیها ولا و ثانیاً و ثالثاً و رابعاً و دهتا اشکال به حرف ایشان کرد، بعد فردا به درس ایشان رفتیم باز همین حرف عضدی را نقل کرد و دهتا اشکال دیگر به او کرد روز سوم باز به همین ترتیب... خوب حالا عضدی که یکی از اصولیین عامه است یک حرفی را زده حالا در سمرقند سی تا اشکال به حرف او مطرح می‌شود، آقای حاج آقا ضیا می‌گوید من به رفیقم گفتم این درس برای ما ثمری ندارد، بعد رفتم درس مرحوم آخوند خراسانی (صاحب کفایه الاصول) (۱) دیدم مرحوم آخوند تندتند اصول مسائل را مطرح می‌کند و می‌گذرد می‌گویند خیلی هم خوش‌بین بوده است بالاخره در درس ایشان شرکت کرده بودند. من یک بار بعد از یکی از زندانها از منزل آقای فلسفی به منزل آیت‌الله آقای حاج سید احمد خوانساری رفتم، ایشان گفتند من درس مرحوم آخوند خراسانی را درک کرده‌ام ایشان در دوره آخر از اول اصول تا "جمع بین حکم ظاهری و واقعی" یعنی همه جداول کفایه و جلد دوم تا مبحث "جمع بین حکم ظاهری و واقعی" را در سه سال تدریس کرده‌اند، اگر بقیه آن را هم می‌گفته‌اند حداکثر شش سال می‌شده است، اما آن‌گونه که مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله رشتی مثنی می‌کرده یک دوره اصول بیست‌سال هم تمام نمی‌شده. به نظر من اگر یک لجنه با صلاحیتی مباحث اصول را متناسب با روشهای آموزشی تهذیب و تدوین کنند کار خوبی است.

س: حضرت‌عالی خودتان علاوه بر طرح مباحث اصولی در کتابهای فقهیتان که به تناسب مطرح شده آیا به طور مستقل درس اصول هم تدریس فرموده‌اید؟
ج: بله من بعضی از مباحث اصول را هم گفتم، از خارج جلد دوم کفایه شروع کردم، مبحث "قطع و ظن" و قسمتهایی از "برائت" را گفتم، اینها قبل از انقلاب بود ولی به خاطر گرفتاریها وقت نکردم آنها را بنویسم.

۱ متوفای سال ۱۳۲۹ ه.ق.

عنایت آیت‌الله بروجردی به رجال احادیث و طبقات رجال
س: راجع به عنایت آیت‌الله بروجردی به طبقات رجال احادیث هم توضیحاتی بفرمایید.
ج: مسأله رجال احادیث در درسهای مرحوم آقای حجت، آقای خوانساری و آقای صدر خیلی معمول نبود، در قم معروف بود که آقای مرعشی‌نجفی در رجال مطالعاتی دارند ولی در درس ایشان هم یک عده خاصی شرکت می‌کردند، اما آقای بروجردی در درسشان خیلی عنایت به رجال داشتند و این طور که از ایشان نقل می‌کردند البته من از خودشان نشنیدم گفته بودند آن زمان که من در بروجرد درس می‌گفتم بعضی افراد را می‌دیدم که خیلی از مسائل دقیق را درک نمی‌کنند، اما رجال چون جنبه تاریخی دارد همه می‌فهمند، این سبب شد که من برای اینکه درس دایر باشد و همه عنایت داشته باشند هر روز یکی از شخصیتهای رجال را مطالعه می‌کردم و در درس خصوصیاتش را می‌گفتم، ایشان در این زمینه از بس مطالعه کرده بود یک تخصصی پیدا کردند، بعد ایشان ایانید "کافی" و

"تهذیب" و "من لایحضر" را تنظیم کرده بودند که این آخرها آقای حاج میرزامهدی صادقی تبریزی به صورت ناقص آن را چاپ کرد اما آستانه حضرت رضا (ع) بنا بود به صورت کامل آن را چاپ بکنند که آقای حاج میرزا حسن نسوری (رحمه الله علیه) متصدی آن بود چون به خط ایشان نوشته شده بود منتها ایشان تصادف کرد و از دنیا رفت، حالا من نمی دانم آستانه حضرت رضا (ع) مشغول چاپ آن هست یا نه (۱)، مرحوم آیت الله بروجردی این اسانید را به ترتیب حروف تهجی منظم کرده بود و عقیده اش این بود که مشکلات رجالی از داخل خود اسانید به دست می آید و حل می شود، عنایت داشتند که مثلا در کفای اسامی روایات به همان گونه که آمده ثبت گردد، مثلا یک جا نوشته "محمد بن عبدالجبار الصهبانی" یک جا نوشته "عن الصهبانی" یک جا آمده "محمد الصهبانی" اینها پشت سرهم که بیاید بعضی شارح بعضی دیگر می شود.

دیگر اینکه سلسله روایات تا امام معصوم که پشت سرهم قرار می گرفت در مقایسه با هم اگر سقطهایی در سلسله بعضی سندها بود مشخص می شد و به این ترتیب طبقات روایات معین می شد، مثلا می بینی پنجاه روایت پشت سرهم دارد "احمد بن ادریس عن محمد بن عبدالجبار الصهبانی عن الحسن بن محبوب عن ابی حمزه"، یک جا نوشته مثلا "عن الصهبانی عن ابی حمزه"، معلوم می شود که اینجا "ابن محبوب" از وسط افتاده است، ایشان روی همین ترتیب در "وشنوه" (۲) شروع کرده بودند یک رجالی بنویسند که "راوی" و "مروی عنه" ها را معین کند همین کاری را که رجال اردبیلی کرده، و بعد که کتاب اردبیلی چاپ شد ایشان هم آن را تمام نکرد برای اینکه می گفت تقریبا همان کاری که مامی خواستیم بکنیم انجام شده است، و خود ایشان این کتاب رجال اردبیلی را داد چاپ کردند، ایشان در شنوه که بودند گفته بودند آقایان بدلا، آمیرزامهدی صادقی و آمیرزا حسنین صادقی بنشینند فیش برداری کنند، و بعد ایشان به نوشته ای نگاه می کرد و روی اسانیدش نظر می داد و راوی و مروی عنه را مشخص می کرد، من هم آنجا نشسته بودم روز بعد رفتم پهلوی آقای بروجردی نشستم ببینم ایشان چکار می کند، در نوشته ایشان نگاه کردم فهمیدم که اینها اسانید است و ایشان آنها را تنظیم کرده و طبق آن جایگاه روایات را مشخص می کند، همان طور که نگاه می کردم یک جا دیدم یکی از چشمشان افتاد، گفتم آقا شما یکی را جا انداختید، ایشان گفتند شما خوب متوجه شدید که من چکار می کنم پس ممکن است روزهای دیگر این کار را به شما محول کنم، ولی روز بعد از کروگان جاسب تقاضای فردی کردند که بتواند علی بهاییها در آنجا تبلیغ کند و آقایان مرا برای این جهت به آیت الله بروجردی معرفی کردند و من به آنجا اعزام شده و از شرکت در آن جلسات محروم شدم، پس از مراجعت به قم روزی مشهودی رضا که در بیت ایشان خادم بود به من گفت: آقای منتظری آنها تو را دک کردند، چون دیدند داری جا باز می کنی، علی ای حال آیت الله بروجردی روی رجال زحمت کشیده بود و طبقات رجال تقریبا حفظش شده بود. در درس هم زیاد از آن استفاده می کرد و در حوزه این یک امتیازی بود برای ایشان، من یک وقت به ایشان عرض کردم خوب است اینها به چاپ برسد، گفتند: اینها یک وقت نجف می رود ایشان روی نجف حساس بودند ممکن است نکاتش را درک نکنند، من گفتم آقا ما که نکاتش را فهمیدیم خوب نجفی ها هم وقتی که خواندند نکاتش را درک می کنند، ولی بالاخره ایشان تا زنده بود کتابهایش را چاپ نکرد، حتی یک حاشیه بر کفایه داشتند که یک روز آوردند سر درس قسمتی را در مساله مقدمه واجب از روی آن خواندند و من در نهایت الاصول نقل کرده ام کمی گویند آن هم از بین رفته است.

من یک بار مسالغای را در طهارت از ایشان پرسیدم، ایشان می‌خواست مینای خودش را در مساله بگوید نوشته‌هایش را که هنگام حاشیه‌زدن بر عروه نوشته بود آورد و از روی آن خواند که من نمی‌دانم الان آن نوشته‌ها چه شده است. من توصیه می‌کنم به آقایانی که تالیف دارند تالیفاتشان را تنظیم کنند و در اختیار دیگران بگذارند، نگویند که یک وقت به یک جایش اشکال می‌کنند همه نوشته‌ها غیر از کلام خدا و معصومین (ع) قابل اشکال است ولی محسناتی هم دارد و از نوشته‌هایشان دیگران هم استفاده می‌کنند.

۱ کتاب "اسانید" به خط مرحوم آقای نوری از طرف آستانه حضرت رضا (ع) چاپ و منتشر شده است.
 ۲ "وشنوه" روستایی است بیلاقی در اطراف قم از بخش کهک که مرحوم آیت‌الله بروجردی در ایام تابستان به خاطر گرمی هوای قم به آنجا تشریف می‌بردند.

ابتکار آیت‌الله بروجردی در طبقات رجال احادیث

س: آیا مرحوم آیت‌الله بروجردی در رجال هم تالیف یا تدریس داشتند؟

ج: ایشان چیزی به عنوان درس رجال نداشتند، ولی مقید بودند که سندهای احادیث را بخوانند، مثلاً می‌گفتند این راوی طبقه چندم است بروایت ضعیف یا صحیح است، طبقات را ایشان زیاد ذکر می‌کردند، و می‌فرمودند اهل سنت رجال را طبقه‌بندی کرده‌اند و علمای ماطبقه‌بندی نکرده‌اند، ایشان به طبقه‌بندی شدن رجال عنایت داشتند، و می‌فرمودند مبدا را باید پیامبر اکرم (ص) قرار دهیم و صحابه که از پیامبر اکرم (ص) حدیث دارند طبقه اول روات محسوب می‌شوند، و تابعین که از صحابه حدیث دارند طبقه دوم می‌باشند، روی همین حساب اصحاب امام باقر (ع) مثل "زراره" و "محمد بن مسلم" طبقه چهارم می‌شوند یعنی اینها اگر بخواهند از پیغمبر (ص) حدیث داشته باشند معمولاً با سه واسطه می‌توانند حدیث داشته باشند، حالا ممکن است بعضی از رجال معمر باشند که دو طبقه حسابشان می‌کنیم مثل "حماد بن عیسی" و "حماد بن عثمان" که چون عمر اینها طولانی بوده هم طبقه پنجم می‌شوند هم طبقه شش. ایشان معمولاً هر سی سال را یک طبقه حساب می‌کردند، یعنی بین استاد و شاگرد معمولاً سی سال تفاوت سن می‌باشد، روی این اصل ایشان می‌گفتند از زمان پیغمبر (ص) که حساب کنی تا زمان شیخ طوسی دوازده طبقه می‌شود، کلینی طبقه نهم است، صدوق طبقه دهم، شیخ مفید طبقه یازدهم، شیخ طوسی طبقه دوازدهم، بدین ترتیب شیخ طوسی اگر بخواهد حدیث از پیامبر (ص) داشته باشد معمولاً به یازده واسطه می‌شود، آن وقت بعد از شیخ طوسی تا شهید ثانی هم دوازده طبقه می‌شود، پس شهید ثانی در راس طبقه بیست و چهارم است، و بعد از شهید ثانی تا زمان ما نیز دوازده طبقه است که آقای بروجردی می‌شد راس طبقه سی و ششم، و می‌گفتند: هر طبقه، صغار و کبار هم دارد، آن وقت من با آقای مطهری می‌گفتم روی این حساب ما از صغار طبقه سی و هفتم و مثل آقای خمینی و آقای گلپایگانی از کبار طبقه سی و هفتم محسوب می‌شویم چون همه ما از شاگردان آقای بروجردی بودیم، آقای بروجردی که طبقه سی و ششم باشد ما صغار سی و هفتم و اینها کبار سی و هفتم می‌شوند، و ایشان از بس اینها را می‌گفتند دیگر ما یاد گرفته بودیم که مثلاً "زراره" طبقه چهارم است، "صغار" طبقه هشتم است و

اصول و جوامع روایی

از طرف دیگر اصحاب ائمه (ع) هر کدام روایاتی را گردآوری کرده بودند که "اصل" نامیده می‌شد، بعد در زمان حضرت رضا (ع) یک عده از بزرگان مثل "صفوان بن یحیی" و "علی بن حکم" و "بزنطی" آمدند این اصول را جمع‌آوری کردند، اینها اسمش شد "جوامع اولیه"، مثلاً "جامع بزنطی"، "جامع علی بن حکم". بعد این جوامع اولیه پیش مرحوم کلینی، شیخ طوسی و شیخ صدوق بوده و اینها از آن جوامع با ذکر سند روایت نقل می‌کردند و به این شکل کتاب "تهذیب"، "استبصار"، "کافی" و "من لایحضر" را تدوین کردند که به اینها گفته می‌شود "جوامع ثانویه" که از روی "جوامع اولیه" تنظیم شده، بعد کتابهایی مثل "وسائل" و "وافی" و "بحار" را تنظیم کردند که به اینها می‌گفتند "جوامع در مرتبه سوم"، ایشان روی کتب اربعه خیلی عنایت داشتند می‌فرمودند مولفین اینها به صرف اینکه یک روایت در یک جایی آمده اعتماد نمی‌کردند بلکه اجازه روایت داشتند و پیش مشایخ و اساتیدشان این روایات را خوانده بودند مثلاً شیخ سند دارد تا کتاب بزنطی، علاوه بر اینکه جامع بزنطی نزد او بوده ولی تنها به آن اعتماد نمی‌کرده بلکه شیخ این روایات را مثلاً پیش مفید خوانده، مفید هم پیش ابن قولویه خوانده به همین شکل تا می‌رسد به خود بزنطی، بعد ایشان می‌گفتند در کتب اربعه قضیه به این شکل بوده ولی در غیر کتب اربعه اجازه روایت به این شکل نبوده لذا به کتب اربعه خیلی اعتماد داشتند، اما بعضی از کتابها نظیر "محاسن برقی" و "جعفریات" را خیلی قبول نداشتند و می‌گفتند مثلاً یک کتاب از هند آورده‌اند به نام جعفریات، ما چه می‌دانیم که این همان جعفریاتی است که از ائمه (ع) رسیده، ایشان در فقه به این کتابها اعتماد نمی‌کردند و می‌فرمودند به عنوان تایید بد نیست.

احیای کتب قدما توسط آیت‌الله بروجردی در حوزه

قبل از اینکه مرحوم آیت‌الله بروجردی به قم بیایند اصلاً کسی کتب اربعه یا کتب قدما را نگاه نمی‌کرد، فقط همین "وسائل" را نگاه می‌کردند، گاهی اوقات وسایل را هم نگاه نمی‌کردند فقط در "جواهر" بحث می‌کردند، مرحوم آقای حجت کمی این جور چیزها را داشت اما آقایان دیگر اصلاً در این وادیا نبودند.

بسیاری از کتب که الان می‌بینید در دست‌هاست از برکت مرحوم آیت‌الله بروجردی است، مثلاً "مفتاح الکرامه" را که اول چاپ کرده بودند دوره‌اش را می‌فروختند ۳۵ قران، به بعضی طلبها هم مجانی می‌دادند بعضی طلبها آن را فروخته بودند به عضاریها که در آن دارو بیچند بولی مرحوم آیت‌الله بروجردی وقتی آمدند قم به اقوال قدما خیلی عنایت داشتند و لذا مفتاح الکرامه خیلی قرب پیدا کرد. "الجوامع الفقهیه" را مرحوم آیت‌الله بروجردی زنده کرد، نه‌ایه شیخ طوسی، کتابهای صدوق، کتب قدما و اصول متلقات از معصومین (ع) را اصلاً کسی به آنها مراجعه نمی‌کرد، مرحوم آیت‌الله بروجردی کتابهای فقهی را کمیاب کرد، مفتاح الکرامه را کمیاب کرد. "خلاف" شیخ طوسی را تا زمان ایشان اصلاً چاپ نکرده بودند، این کتاب خیلی با ارزش است، مرحوم آیت‌الله بروجردی خودش آن را خطی نوشته بود بعد نسخه‌های مختلف آن را از جاهای مختلف جمع‌آوری کرد و دستور داد یک نسخه آن را چاپ کردند البته مخارجش را آقای کوشانپور داد خداوند او را رحمت کند "منتهی" و "تذکره" می‌علامه را کسی سراغش نمی‌رفت همه اینها را مرحوم آیت‌الله بروجردی در قم زنده کرد.

س: این آقای کوشانیپور که فرمودید چه کسی بود و به چه عنوان در چاپ این کتاب کمک می‌کرد؟

ج: آقای کوشانیپور آدم ثروتمندی بود که اهل وجوهات بود، منتها مقید بود که وجوه‌ساش را در این‌جور کارهای تبلیغی مصرف کند، ایشان در تهران چند خانه هم داشت که بعضی از علمای تهران در آن می‌نشستند حتی مرحوم شهید مطهری هم مدت کمی در یکی از خانه‌های آقای کوشانیپور زندگی می‌کرد، البته اجاره‌اش را به عنوان وجوهات حساب می‌کرد، این شخص مقلد آیت‌الله بروجردی بود، و در نشر این کتابها از وجوهات کمک می‌کرد، بعد که ایشان از دنیا رفت باز ماندگانش موسسه‌ای به همین نام درست کردند.

اهتمام به گردآوری منظم احادیث شیعه (جامع احادیث الشیعه)

س: نظریه آیت‌الله بروجردی در گردآوری احادیث شیعه چگونه بود و حضرت‌عالی با این طرح تا چه اندازه همکاری داشتید؟

ج: مرحوم آیت‌الله بروجردی در درسهایشان که روایات را می‌خواندند نوعاً در هر سبب به صاحب وسایل اشکال می‌گرفتند و معمولاً اشکالهایشان هم وارد بود، صاحب وسایل بسا یک قسمت از روایت را ذکر کرده و دنباله آن را ذکر نکرده است در صورتی که این دو قسمت باهم ارتباط داشته است، گاهی اوقات دو ستمت روایت که پیداست اینها یک روایت بوده ولی سندهای مختلف دارد قاعده‌اش این بود که اینها را پهلوی هم ذکر می‌کرد که این کار را نکرده، یا مثلاً روایاتی که یک مفهوم را بسا دو لحن بیان داشته قاعده‌اش این بود که هر دو را پهلوی هم ذکر می‌کرد که هر یک قسرینه دیگری می‌شد اما اینها را پهلوی هم ذکر نکرده، روی این جهت ایشان همیشه به صاحب وسایل اشکال داشتند که در تنظیم روایات این‌جور جهات را رعایت نکرده است، مثلاً بجا بود روایتی را که مشایخ ثلاث ذکر کرده‌اند پهلوی هم ذکر می‌کرد تا انسان می‌فهمید این روایت را هر سمنفیر (کلینی، شیخ طوسی و صدوق) نقل کرده‌اند، از این‌گونه اشکالها داشتند، ایشان به فکر افتادند که خودشان روایات را تنظیم کنند، یک دسته از فضلا را دعوت کردند که این کار را شروع کنند، البته این نکته را باید گفت آن‌طور که مرحوم آیت‌الله بروجردی به وضع روایت بصیر و مسلط بودند افرادی که دعوت شده بودند که یکی از آنها من بودم بصیرت لازم را نداشتیم، باید اینها تازه‌بیاوند از صفر شروع کنند، افراد هم مختلف بودند بعضیها خوب بودند، بعضیها درجهشان پایین‌تر بود، علی‌ای حال اینها آمدند، ایشان هم خیلی وقت صرف کرد، جلسهای زیادی می‌آمد می‌نشست، در کیفیت تنظیم دستوره‌های مهمی می‌دادند، خیلی هم عنایت داشتند که این کار انجام بشود، با اینکه کارهای مهمی به ایشان مراجعه می‌شد گاهی اطرافیها در بیت ایشان حرص می‌خوردند که ایشان کارهای مهم را گذاشته‌اند و دارند به این کتاب ور می‌روند ولی ایشان خیلی عنایت داشتند که این کتاب بر اسلوب صحیح پایمیزی شود، اول هم صحبت این بود که هم احادیث شیعه و هم احادیث سنی تنظیم بشود و اگر شده بود خیلی خوب بود، یعنی احادیث "صحاح‌سته" هم در هر بابی درج می‌شد، این کار زحمت طلبها را کمتر می‌کرد، خوب هم بود چون در بسیاری از مسائل روایات ما نظر دارند به روایات اهل سنت، خود مرحوم آقای بروجردی هم می‌دانستند که این کار مهمی است ولی روی بعضی جهات که ممکن است بعداً بگویند دارند کتابهای سنی‌ها را احیا می‌کنند از آن صرف‌نظر کردند، ایشان روی این جهات خیلی حساب می‌کرد که مثلاً جوی برای علمای شیعه درست نکنند، و الا خود ایشان به

این موضوع عنایت داشت و کتابهای آنها را هم داشت، بالاخره ایشان هر روز می‌آمدند یک برنامه و دستوری می‌دادند. یک روز ایشان یک فرمایشی فرمودند من به ایشان گفتم: آقا شما چند روز پیش آن جور دستور دادید حالا این جور می‌فرمایید؟ ایشان گفتند: "انا فی کل یوم رجل" من هر روز یک برداشت جدیدی دارم من عرض کردم: آقا با "انا فی کل یوم رجل" نمی‌شود کتاب نوشت، برای اینکه یک برنامه باید از اول باشد که همه روی آن برنامه کار کنند، و بالاخره گاهی نظریاتی به ذهن خود ایشان می‌آمد یا افراد تذکراتی می‌دادند، و سلیقه و متد اینکه چه جور تنظیم کنیم عوض می‌شد. علی‌ای حال شاید بیست و چهار پنج نفر می‌شدند که بنا شد هر دو نفری یک کتاب را با هم تنظیم کنند، من با آقای ابراهیم امینی تابستان رفتیم نجف آباد^۱ روایات ارث^۲ را تنظیم کردیم، البته برای ما خوب بود با روایات آشنا می‌شدیم، مرحوم آقای ربانی شیرازی با آقای حاج شیخ محسن حرمنپناهی "صلوات" را تنظیم کردند، یک عده "طهارت" را تنظیم کردند که بعد بیاورند آنها را با هم بکنواخت کنند، چون باید یک سبک باشد، ایشان عنایت داشت که در مقدمه این کتاب حدیث متواتر ثقلین بیاید، چون ما با سنی‌ها اگر چقدر مساله امامت اختلاف داریم ولی طبق این حدیث که مورد قبول آنها نیز هست پیامبر اکرم (ص) گفتار عترت را در کنار قرآن قرار داده است و فرموده اگر به این دو تمسک کنید گمراه نمی‌شوید، بنابراین ما اگر بخواهیم به دستور پیامبر (ص) عمل کرده باشیم، برای عمل کردن به دستورات فقه اسلام باید فقه عترت را به دست بیاوریم و به همان عمل کنیم، به همین جهت من یک روز رفتم خدمت ایشان، ایشان دو جلد کتاب "عبقات" را که مربوط به حدیث ثقلین بود دادند به من و فرمودند شما این کتاب را خلاصه‌گیری کنید عبقات هم خیلی شلوغ است بالاخره این توفیق برای من حاصل شد که این دو جلد کتاب را که هر جلد حدود هشتصد صفحه و همه مربوط به حدیث ثقلین است مطالعه و خلاصه‌گیری کنم، متأسفانه آن زمان دستگاههای فتوکپی و زیراکس و اینها که الان هست نبود ما متن همان چیزهایی که راجع به ارث‌نوشته بودیم و حدیث ثقلین را دادیم به آیت‌الله بروجردی و دیگر نفهمیدیم چطور شد، ولی این کار برای افراد خیلی مفید بود، همه با زیر و بم کار و نکات روایات و خصوصیات کتابها آشنا شدند و این خود در واقع تمرین یک کار دسته‌جمعی بود. ظاهراً خود مرحوم آیت‌الله بروجردی یک مقدمه‌ای مربوط به حدیث ثقلین برای آن کتاب تنظیم کرده بودند حالا نوشته ما که دادیم به ایشان اثر داشته یا نداشته نمی‌دانم، این کتابها در زمان مرحوم آیت‌الله بروجردی به چاپ نرسید، ولی آقای کوشانپور که پس از فوت آقای بروجردی به آقای شاهرودی مراجعه کرده بود از آقای شاهرودی اجازه گرفته بود که از وجوهات آنها را چاپ کند ولی ایشان هم مرحوم شد، یادم هست که همان اوایل انقلاب آقای حاج شیخ اسماعیل ملایری که ادامه این کار را به عهده گرفته بودند به من گفتند شما به آقای خمینی بگویید که حدود ده هزار تومان خرج این کار است آن را تامین کنند تا چاپ این کتابها ادامه پیدا کند، من هم به آیت‌الله خمینی گفتم ایشان هم قبول کردند، منتها بعد آقای حاج شیخ اسماعیل نیامدند، ظاهراً به آیت‌الله خوئی مراجعه کرده بودند که برای ادامه کار و چاپ کتابها از ایشان کمک بگیرد، به هر حال این کتاب خوبی است ولی کیفیت چاپ آن از جهت علامت‌گذاری و ویراستاری به شکل مطلوب نیست.

س: به نظر حضرتعالی آیا این مجموعه کتاب "جامع احادیث الشیعه" عیناً مطابق با همان طرح ایده آلی است که مرحوم آیت‌الله بروجردی در نظر داشتند؟
ج: بالاخره وقتی انسان می‌خواهد روایات یک مساله فقهی را مورد بررسی قرار دهد اگر بخواهد ده

درس اقدام کنند و الا خود آنها چنین خواهند کرد. در جلسای که عصر همان روز در مدرسه معصومیه گرفته شد گفتند که تا یک هفته دیگر که مهلت داده‌ایم آنها از آسیاب می‌افتد و لذا خودمان فردا برای تعطیلی درس خواهیم رفت و حتی تصمیم به تخریب داخل حسینیه هم در همان جلسه گرفته شده بود، و وقتی اواخر شب از این مطلب مطلع شدم نتوانستم به خود بقبولانم که آنها چنین عمل زشتی را مرتکب خواهند شد و لهذا با هیچکس در میان نهادم و چنین‌بنداشتم که لابد عدای خواهند آمد و وقتی جلسه درس و استاد و شاگردان معنون و بزرگوار و... را دیدند از خود شرم کرده و حداکثر شعاری داد و خواهند رفت. صبح شنبه ۷۳/۱۰/۳ ساعت ۸/۵۰ صبح، زشتترین روزی است که بر تاریخ انقلاب اسلامی مان گذشته است.

پس از پایان درس فقه، عدای به اصطلاح طلبه ۲۰ الی ۳۰ ساله به سرکردگی دوفر طلبه معمم شعارهای همیشگی‌شان را تکرار و ناگهان در برابر چشمان حیرت‌زده و ناباورانه شاگردان درس فقیه‌عالی‌قدر که بنا بر توصیه‌های مکسور ایشان با صبر و حلم انقلابی و توصیف ناپذیری سکوت نموده و فقط تماشاگر آنها بودند شروع به شکستن تریبون و صندلی و آینه و واژگون کردن بخاریهای روشن و... نمودند و سپس با کمال‌بیشری اعلام کردند که فردا هم خواهند آمد و مانع برگزاری درس خواهند شد و هر کس فردا برای درس حضور یابد حکم ضدانقلاب را خواهد داشت.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای خدای مستعال خود شاهد است که ارادت و علاقه و دلسوزی که اینجانب به شما و انقلاب و نظام دارم بیش از علاقه این جمع تظاهراتی است و به همین جهت است که نمی‌توانم در مقابل حرکات زشتی که در ظاهر به نام حمایت از شما و در واقع برای بدبینی و اختلاف و... از طرف عناصر معلوم‌الحال و فرصت‌طلب انجام می‌شود ساکت باشم و ناچار دست به قلم بردم، و با توجه به شناختی که از حضرتعالی دارم یقین دارم که از کلام این حقیر آزرده خاطر نخواهید شد و الا مانند گذشته و مانند بقیه فقط تماشاگر این اوضاع می‌گردیدم.

آنچه بیش از همه موجب تاجر خاطر حقیر و بسیاری از مومنین گشته است مسائلی می‌باشد که بر افراد زندانی و خانواده‌های آنان و... می‌گذرد چه اینکه به هیچ وجه توجیهی بر آن نمی‌توان یافت، و بسبب سخت است باور این مطلب که دلسوزان انقلاب و نظام به اتهامات واهی دوزندان و در معرض برخورد‌هایی باشند که مکتوب نمودن آن را هم به مصلحت نمی‌دانم.

آیا کسانی که در اطلاعات و دادگاه ویژه مسئول این اعمال هستند حتی یک لحظه به کرده خود شک نمودند؟ آیا حتی یک لحظه با مرور بر سابق این افراد با خود فکر کرده‌اند که چرا با آنان که همگی از فرزندان انقلاب و جبهه و جنگ بوده‌اند این‌گونه رفتار می‌شود؟ و اصلاً چرا کار به اینجا کشیده است؟ آیا یک لحظه با خود فکر کرده‌اند که چنین افرادی چطور می‌توانند نسبت به نظام جمهوری اسلامی مغرض باشند که البته و متأسفانه با علم به اینکه نسبت به نظام اسلامی مغرض نبودند با آنها این‌گونه معامله شده؟ آیا خودشان را دقیقی به جای این مظلومان گذاشته‌اند تا ببینند اگر به همین راحتی و با چرخش قلم (و به دلیل توبه نکردن یل عفو و عذرخواهی ننوشتن و... در مورد عسر یکنفر تصمیم بگیرند و) او را حبس کنند و کانون گرم خانواده‌ها را از هم بپاشند چه می‌کنند؟ آیا از افرادی که این چنین مورد ستم قرار گرفتند و همه اقوام و آشنایان آنها متأثر شده‌اند دیگر می‌توان انتظار اعتماد و علاقه داشتن به مسئولین را داشت؟ چرا باید با این کارها بهانه به دست دشمنان حقوق بشر بدهیم که با ادعای دروغین دفاع از حقوق بشر کشور زخم‌آلود ما را بدنام کنند و به آن خنجر بزنند؟ آیا احتمال نمی‌دهید که برخی از افراد دچار توهم شده‌اند؟ آیا احتمال نمی‌دهید جعل اخبار سری کنند؟ آیا احتمال نمی‌رود که برخی می‌خواهند در شکاف میان دلسوزان انقلاب و نظام زندگی کنند و نان و زندگی و رشد و موقعیت خود را از تشدید این فاصله‌ها به دست می‌آورند؟ آیا احتمال نمی‌رود که نوعی بدبینی افراطی بوجود آمده باشد؟ (چون در امور مهمه احتمال هم منجر است) چرا به هر نحوی کوشش می‌شود ما را از نظام و نظام را از ما دور کنند و فرزندان انقلاب را به موضع مخالف سوق دهند، و هر چه آنها بر عقیده‌شان نسبت به انقلاب و نظام پافشاری می‌کنند (که با کارنامه مبارزه و ایثار و شهادت خود و خانواده و نزدیکترین دوستانشان امضا شده) اصرار دارند آن را انکار کنند؟ چه دستی در کار است و چرا باب گفتگو را سد کرده‌اند؟ کیست که نداند پدر من ذره‌ای به فکر قدرت و مرجعیت نبوده و از گسترش آزادی و تقویت اسلام و نظام و انقلاب بدست شما و هر شخص دیگری همان اندازه و بلکه بیشتر لذت می‌برد که به دست خودش؟ آنچه اهمیت دارد هدف است و لاغیر، ایشان که بارها گفته است "اگر احساس مسئولیت نبود دوست داشتم منزوی باشم... و انسان عاقل حتی الامکان از قبول مسئولیت سنگین می‌گریزد" و حضرتعالی و حضرت حجج‌الاسلام والمسلمین آقای هاشمی و سایرین هم با شناخت دیرینه‌ای که از ایشان دارید می‌دانید که واقعیت جز این نیست، اما چرا می‌کوشند ایشان را خطری برای انقلاب و نظام جلوه دهند به گونه‌ای که آن‌ها می‌گویند امپریالیسم ما آقای منتظری است شما که حتماً بیشتر از ما از مسائل مطلع می‌باشید و می‌دانید که گسترش وحشتناک پنهان و آشکار مفاسد جنسی، مالی، اعتیاد، بی‌بندوباری و... کشور را با خطر جدی مواجه کرده و شما که می‌دانید فروپاشی اقتصاد بیمار ما در اثر توطئه‌های مرموز اجانب و ۸ سال جنگ تحمیلی و انواع و اقسام تهدیدات داخلی و خارجی چقدر جدی است، و یقیناً اوضاع اسفبار مسلمین و مستضعفین جهان را در نظر دارید، آیا این خطرات را رها کردن و این همه سرمایه‌گذاری کردن علیه کسانی که همه سولهایشان فرساده اسلام و انقلاب اسلامی را می‌زند منصفانه است؟

استاد و رهبر بزرگوار اکنون بیش از هر زمانی دریافته‌ام که تمام عمر جز لحظاتی و چشم به‌هم‌زدنی بیش نیست و ارزش جدال کردن را ندارد و آنچه به نام ما در تاریخ می‌ماند همان است که در روز جزا در برابر ما قرار می‌گیرد، و من به عنوان برادر کوچک و فرزند شما وظیفه دانستم که آنچه را در دلم می‌گذرد برایتان بازگو کنم که در روز جزا رؤسید باشم به امید روزی که ابرهای تیره کسورت کسار رود و همدلی و وفای بر ما و بر همه کشور سایه‌افکنند و یک دست و یک صدا برای پیشرفت اسلام و کشور عزیزمان بکوشیم.

دوازدهم شعبان المعظم ۱۴۱۵ ۱۳۷۳/۱۰/۲۴

فرزند شما سعید منتظری

ضمیمه نامه به آیت‌الله خامنه‌ای:

به نام خدا

جناب مستطاب حجج‌الاسلام والمسلمین آقای هاشمی رفسنجانی ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران دامت‌افاضاته
با سلام و آرزوی موفقیت برای آن جناب، با کمال تأسف به عرض می‌رساند که مامورین اداره اطلاعات قسم پیرو
دخالت‌های تحریک‌آمیز در امور مربوط به حسینیه شهدا که آخرین آن‌کنند شیروانسی جلو درب ورودی حسینیه در تاریخ
۷۲/۱۰/۱ است که صرفاً جهت جلوگیری از ریزش برف و باران در کف‌های طبله‌ها و مراجعین دیگر تهیه شده بود، کار را به جایی
رسانده‌اند که در یک اقدام بسیار زشت و رسوا و بدون اطلاع و تذکر قبلی و ارانه حکم و ... در ساعت ده صبح بیستم دی‌ماه (عید
سعید مبعث) از دیوار منزلی بالا رفتند که اصالتاً مربوط به سپاه و به‌عنوان پناهگاه بسیت ساخته شده و در طول سال‌های
گذشته در اختیار خانواده فقیه‌عالیقدر و خانواده شهید مظلوم ایشان قرار داشت، سپس با دیلم و چکش و دلو و ... که با سر و صدای
زیاد و رعب و وحشت همراه بود قلهای درب ساختمان و ... را شکسته و آن را تصرف نمودند.

جناب آقای هاشمی رفسنجانی این ساختمان و چند قطعه موکت و کمد و مختصر اثاثیه منزل چندان مهم نیست که وقت آن
جناب به خاطر آن گرفته شود، ولی پیدایش صحنه‌هایی این چنین در زمان حکومت حضرت‌عالی و در شهر مقدس و امن قم و
نه اینکه در بوسنی و فلسطین اشغالی و برای خانواده و فرزندان معصوم برادر شهیدم که افتخار سرپرستی‌شان را دارم و غم و اشکشان
را در حادثه هجوم به بیت و غارت اموال در بهمن ۷۱ و درمورد اخیر شاهد بودم شاید برای شما خوشایند نباشد و آن را قلباً محکوم
نمایید ولی خدا و آخرت و قانون و عدل و انصاف و وجدان پیش از این را می‌طلبد، هر چند نامه برادر عزیزم آقای حاج احمد منتظری
به جنابعالی راجع به حمله به بیت و بردن اموال و اثاثیه و آرشیه و ... که هنوز هم برگشت داده نشده است بی‌جواب ماند، ولی برای
اینکه نگویید بی‌اطلاع بودیم اقدام به نوشتن این یادداشت نمودم. ان‌شا الله موفق باشید.

۱۳۷۲/۱۰/۲۱

برادر شما، سعید منتظری

پیوست شماره ۲۴۶: نامه معظمله به حجج‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی در مورد ذبح در منی
تاریخ ۱۳۷۶/۱/۱۸

بسمه تعالی

تهران جناب مستطاب حجج‌الاسلام والمسلمین آقای هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور محترم دامت‌افاضاته
پس از سلام

در جراید خواندم که محتمل است به حج مشرف شوید، چنانچه ان‌شا الله موفق شدید بجا است علاوه بر مذاکرات سیاسی یک
امتیاز مذهبی نیز تحصیل نمائید:

بر حسب فتاوی فقها سنت ذبح هدی در خارج منی نیز مجزی است و آنان مشکلی ندارند، ولی بر حسب اخبار ما و فتاوی فقها ما
ذبح هدی باید در منی باشد و فعلاً اکثر شیعه به عنوان ضرورت در خارج منی ذبح می‌کنند، و جمعی نیز در ایام تشریق مخفیانه
ذبح را در منی انجام می‌دهند که بسیار بد نسما است. اگر بتوانید دوستانه از مسئولین بالای عربستان بخواهید محلی را
در گوشه‌ای از منی برای مذبح شیعه اختصاص دهند و از ناحیه خودشان یا دولت ایران به وسائل ذبح و سردخانه مجهز شود، این امر
موجب خوشنودی و امتنان علما و ملت شیعه یادگاری خوب از جنابعالی و مسئولین عربستان خواهد بود. این موضوع چون
مربوط به تکلیف متجاوز از دوست میلیون شیعه است اهتمام نسبت به آن بسیار بجا است والسلام علیکم.

قم حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۴۷: رونوشت پاسخ دفتر رئیس‌جمهور به نامه معظمله
بسمه تعالی

جناب آقای نوری شاهرودی

سفير محترم جمهوری اسلامی ایران ریاض

با سلام

نامه مورخ ۷۶/۱/۱۸ آیت‌الله حسینعلی منتظری در خصوص اختصاص محلی در گوشه‌ای از منی برای مذبح شیعه، که
تصویر آن به پیوست ارسال می‌گردد، به استحضار مقام محترم ریاست جمهوری رسید، پی نوشت فرمودند:

جناب آقای نوری

مذاکرات مقدماتی را داشته باشند تا در فرصت مناسبی مطرح شود.

محسن هاشمی

رونوشت:

جناب آقای دکتر ولایتی وزیر محترم امور خارجه، همراه با تصویر
آیت‌الله حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۴۸: نامه معظمله به حجج‌الاسلام والمسلمین خاتمی در مورد ذبح در منی

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب حجج‌الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد خاتمی رئیس‌جمهور محترم دامت‌افاضاته

پس از سلام، چون بنا دارید به عربستان سفر کنید و روابط دو کشور در سطح خوبی قرار گرفته بجا است مسأله‌ای را که سابقاً به جناب آقای هاشمی نوشتیم و ایشان از قرار مسموع مسأله را با مقامات عربستان مطرح کرده‌اند جنابعالی تعقیب کنید تا انشا الله به نتیجه مطلوب برسد. توجه دارید که حج از ارکان اسلام است، و راجع به ذبح و نحر اهل سنت مشکلی ندارند چون بسه نظر علمای آنان "جبال مکه کلها منحر" ولی مستفاد از روایات ما که فتاوی فقهای ما نیز بر آن متطابق می‌باشند جای ذبح و نحر خصوص منی است. چنانچه عمل حضرت ابراهیم (ع) نیز در منی واقع شد، و فعلاً اکثر شیعه به عنوان ضرورت در خسارح منی ذبح می‌کنند، و جمعی نیز در ایام تشریق مخفیانه در منی ذبح می‌کنند که هم مشکل و هم زنده است. لذا بجا است دوستانه از مقامات عربستان بخواهید محلی را در گوشه‌ای از منی که سابقاً مذبح بوده برای ذبح اختصاص دهند و از ناحیه خود آنان یا دولت جمهوری اسلامی ایران به وسایل ذبح و نحر و سردخانه مجهز شود، این امر موجب خوشنودی خدا و امتنان علما و ملت شیعه و یادگاری خوب از جنابعالی و مقامات محترم عربستان خواهد بود. توجه دارید که این مسأله مربوط به تکلیف شرعی متجاوز از دویست میلیون شیعه می‌باشد و اهتمام به آن در کنار مسائل سیاسی و اقتصادی از اهم واجبات است. انشا الله موفق باشید. و التمس منکم الدعاء

قم المقدسه ۲۴ محرم ۱۴۲۰ ۱۳۷۸/۲/۲۰

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۴۹: پیام تبریک معظمله به مناسبت انتخاب آقای هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری، مورخه ۶۸/۵/۱۲

بسمه تعالی

تهران جناب مستطاب حجج‌الاسلام آقای هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور محترم جمهوری اسلامی ایران دامت‌افاضاته پس از سلام و تحیت و تبریک به مناسبت انتخاب جنابعالی به مقام ریاست جمهوری از طرف ملت شریف و آگاه ایران، با توجه به اینک مقامها و پستها از نظر اسلام مسئولیت و امانت الهی است، و با شناختی که از سوابق مبارزاتی و تعهد جنابعالی نسبت به اسلام و انقلاب چاقیل از پیروزی و چه بعد از آن دارم، و اینسکه همواره مورد اعتماد رهبر فقید انقلاب حضرت امام قلس‌سره‌الشریف بوده‌اید، امیدوارم با عنایت‌خداوند قادر متعال بتوانید در این مسئولیت خطیر به اسلام و انقلاب و اقشار محسوم و مستضعف که صاحبان اصلی انقلاب و کشور می‌باشند خدمت کنید، و با قاطعیت و صراحت با استفاده از افراد با تجربه و متعهد و دلسوز به ارزشها و اهداف والاتی که شهدای عزیز ما جانهای پاک‌خود را در راه تحقق آنها تقدیم کردند عینیت بخشید و موجب عزت اسلام و مسلمین و سربلندی کشور عزیز و قطع طمع دشمنان گردید. توفیق بیشتر شما را از خدای بزرگ مسئلت می‌نمایم.

قم حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۵۰: پاسخ جناب آقای هاشمی رفسنجانی به پیام معظمله

بسمه تعالی

محضر مبارک فقیه‌عالیقنر حضرت آیت‌الله منتظری

نامه محبت‌آمیز و دلگرم‌کننده جنابعالی در خصوص انتخاب و مسئولیت جنید اینجانب واصل گردید. ضمن اعلان تشکر و دعا برای سلامتی و توفیق بیشتر وجود مبارک شما، امیدوارم که در آینده از محبت‌ها و راهنمایی و نصایح جنابعالی برخوردار باشم. تردینی ندارم که حضرت‌تعالی از حمایت و تشویق خدمتگزاران انقلاب و اسلام که عمرتان را در راه تقویت آنها صرف کرده‌اید و بزرگترین هدف و آرزوی شما در زندگیتان بوده است دریغ نخواهید نمود.

ارادتمند، اکبر هاشمی رفسنجانی

۶۸/۶/۲۰

پیوست شماره ۲۵۱: ترنمودهای معظمله راجع به هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت‌الله العظمی آقای منتظری دامت‌برکاته

پس از سلام، با توجه به وظیفه و نقش رئیس‌جمهور در اجرا احکام و اداره کشور بر اساس اسلام و قانون اساسی و اهمیت انتخابات ریاست‌جمهوری و با توجه به اینک که حضرت‌تعالی از اول همگام انقلاب بوده و همیشه در مقاطع حساس آن اظهار نظر فرموده‌اید، مستدعی است وظیفه‌شروعی سیاسی مقلدین و علاقه‌مندان خود را در مقطع حساس فعلی یعنی انتخاب رئیس‌جمهور که به سرنوشت انقلاب و کشور مربوط است تعیین فرمائید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱۳۷۶/۲/۴ جمعی از علاقه‌مندان و مقلدین حضرت‌تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستین

پس از سلام و تحیت، اهمیت و حساسیت انتخابات در جمهوری اسلامی ایران بخصوص برای تعیین رئیس‌جمهور که وظیفه‌اش اداره کشور بر اساس دستورات اسلام عزیز و قانون اساسی و آرمانهای انقلاب است بر کسی پوشیده نیست، و بر این اساس لازم است به دو موضوع مهم توجه شود:
۱ از طرف مسئولین محترم و ارگانها دادن آزادی واقعی به مردم در تشخیص و انتخاب فرد اصلح بدین نحو که همه طبقات

مردم که صاحبان اصلی انقلاب و کشور هستند احساس کنند که واقعا فردی را که تشخیص داده‌اند اصلح است می‌توانند آزادانه انتخاب نمایند، و چنین نباشد که گروهی یا جناح خاصی با تبلیغات یا اعمال نفوذ خود را قیوم و عقل منفصل مردم فرض کنند و به نام مصلحت‌خواهی مردم کسی را بر آنان تحمیل نمایند که در این صورت مردم بی‌تفاوت شده و بستنریج از صحنه انقلاب و سیاست کشور و تعیین سرنوشت خویش‌کنار می‌روند و قهرا انقلاب و کشور در برابر خطرات و تهاجمات احتمالی آسیب‌پذیر خواهد بود.

۲- مردم عزیز ما نیز توجه کنند که آرای آنان به منزله امانتهایی است که به کسی می‌سپارند، سعی کنند با دقت در شناخت و مشورت با اشخاص آگاه و متعهد امانت را به اهلس سپرده و افراد امین، متعهد، قوی‌الاراده، آگاه و باتجربه را برای مسئولیتهای حساس انتخاب نمایند. چنین نباشد که ناآگاهانه تحت تاثیر فشارها و جوسازیهای تبلیغاتی قرار گیرند، و بدانند اگر فرد غیرامین و ناصالحی با آرا آنان انتخاب شود، آنان نیز در کارهای خلافی که ممکن است به وسیله او انجام شود مسئول می‌باشند. ملاک انتخاب را صلاحیت و لیاقت و کاردانی و تعهد عملی افراد نسبت به اسلام و ارزشهای انقلاب و حقوق مردم قرار دهند. کسی را انتخاب نمایند که هدفش واقعا تامین مصالح کشور و انقلاب و مردم است و عملا پای‌بند به دین و قانون اساسی و خواستههای مشروع مردم و آزادیهای مصرح در قانون اساسی می‌باشد، و توانایی این مسئولیت سنگین را در او احراز کرده باشند.

با توجه به دو موضوع فوق، شرکت در انتخابات ریاست جمهوری وظیفه هر فرد عاقل و علاقمند به ارزشهای دینی و انقلابی خواهد بود. از خداوند قادر متعال توفیق همگان را در انجام وظائف و مسئولیتهای مستلزم ایمان و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۱۸ ذی‌الحجه الحرام ۱۴۱۷ ۱۳۷۶/۲/۶

قم حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۵۲: پیام تبریک معظم‌له به مناسبت انتخاب آقای سید محمد خاتمی به ریاست جمهوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جناب مستطاب حجج‌الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد خاتمی رئیس‌جمهور محترم دامت‌افاضاته بحق محمد و آله پس از سلام و تحیت و تبریک به مناسبت انتخاب شایسته جنابعالی از طرف مردم آگاه و متعهد ایران، و تقدیر و تشکر از ملت عزیز که با حضور در پای صندوقهای رای و دخالت در تعیین سرنوشت کشور خود مراتب رشد و آگاهی خود را به نمایش گذاشتند، به عرض می‌رساند: هرچند محتمل است بعضی از علاقمندان جنابعالی خوش نداشته باشند که من برای شما نامه بنویسم ولی با سابقه آشنائی که با خود شما و با ارادت خاصی که نسبت به مرحوم والد شما مرد فضیلت و تقوا حضرت آیت‌الله آقای حاج سید روح‌الله خاتمی (طاب‌ثراه) داشته و دارم، لازم دیدم پس از انتخاب جنابعالی به عنوان رئیس‌جمهور ایران اسلامی ضمن تبریک به شما و به مردم رشید ایران مطالبی را مختصرا یادآور شوم:

۱- می‌دانم که الان مسئولیت سنگینی به عهده جنابعالی گذاشته شده و اداره امور اجرایی کشور وسیع ایران در شرایط فعلی باقی ماندن بسیاری از خرابیهای جنگ تحمیلی، مشکلات اقتصادی و تورم، وجود برنامه‌های نیمه‌تمام، توقعات و انتظارات طبقات مختلف، وجود فشارهای خارجی و احتمال کارشکنیهای داخلی بسیار طاقت فرسا و مشکل است، ولی شما با صبر و استقامت کامل و توکل به خدا و سعصیر تصمیم بگیرید به اسلام و بندگان خدا و انقلاب و کشور خدمت کنید، ان‌شاء الله خدا پسر و پشتیبان شما خواهد بود، "ان تنصروا اللهینصرکم و یشب اقدامکم"، و از رسول خدا (ص) سؤال شد: "من احب الناس الی الله؟" قال: "انفع الناس للناس" (الکافی ۱/۱۶۴) خداوندان‌شا الله وجود شما را در هر حال نافع و مفید قرار دهد.

۲- جنابعالی به این انتخاب به عنوان یک موقعیت بالا نگاه نکنید بلکه به عنوان یک مسئولیت سنگین و یک امانت الهی و مردمی نگاه کنید، امیرالمومنین (ع) به استاندار آذربایجان نوشتند: "ان عملک لیس لک بطعمه و لکنه فی عتقک امانه" (نهج‌البلاغه، نامه ۵)، انتخاب جنابعالی در شرایط فعلی ایران یک انتخاب عادی نبود بلکه یک انقلاب مردمی بود در برابر وضع موجود، اهمیت این مسئولیت و انتظارات بجای اقشار آگاه و متعهدی که با آرا کم‌ظنیر خود جنابعالی را به قدرت رساندند بوی کسی پوشیده نیست، این انتخاب پیام‌گویی بود به همه‌متصدیان امور و مسئولین محترم کشور.

اینکه بعضی می‌خواهند وانمود کنند که خدای ناکرده مردم از اسلام و انقلاب منحرف شده‌اند چنین نیست، مردم از اسلام و دین خست‌نشده‌اند و معارف حیات بخش اسلام در اعماق دل مردم نفوذ کرده است و به شعارهای انقلاب یعنی استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی وفادارند، ولی از وعده‌های توخالی، از تبعیضات ناروا، از سوء مدیریتها و پارتی‌بازیهای اداری، از انحصارطلبی‌های جناحی و انگ‌زدنهای بی‌جولو طرد نیروهای با ارزش به بهانه‌های واهی، از محور قرار گرفتن تملق‌ها و شناختیهای مبتذل، از ایجاد محدودیتهای ناروا و سلب آزادیهای مشروع و مصرح در قانون اساسی، از اسراف و تبذیرها در بیت‌المال و انجام کارهای تشریفاتی و پر هزینه و نادیده گرفتن نیازهای ضروری جامعه رنج می‌برند.

۳- استحکام و استقرار یک نظام و یک کشور مرهون قانون‌نشدن آن و اعتبار عملی قانون اساسی و دیگر قوانین مصوبه آن کشور است در تمام عرصه‌ها و برای همه طبقات، همه اقشار و اشخاص در برابر قانون یکسان می‌باشند و حقوق و اختیارات ملت، رئیس‌جمهور و سایر مسئولین و حتی رهبر انقلاب در قانون اساسی مشخص شده است، در اصل یکصد و هفتم قانون اساسی تصریح شده که: "رهبر در برابر قوانین یا سایر افراد کشور مسأوی است" و در اصل یکصد و دهم وظائف و اختیارات او تعیین شده است، قانون اساسی را هم بنیانگذار جمهوری اسلامی مرحوم امام خمینی (قدس سره) که هم مراجع بزرگ و علمای اعلام و هم اکثریت قریب به اتفاق ملت تایید کردند و به آن رای دادند و جنابعالی برای حفظ آن سوگند یاد خواهید نمود، برای حفظ حاکمیت اسلامی و تحقق ارزشهای انقلاب باید به جای محور قرار دادن نظر و خواست اشخاص و جناحها، قانون اساسی و قوانین مصوبه بر اساس موازین اسلامی محور باشد و پشتیبان اجرایی آن نیز مردم می‌باشند، کسانی که دم از فوق

قانون بودن شخص یا اشخاص می‌زنند و یا مردم و جمهور را می‌خواهند نادیده بگیرند در حقیقت ثبات سیاسی کشور را خنثی می‌کنند، شخص یا اشخاص جزئی است و قانون امری است کلی و باقی، و من و شما در منطق خوانده‌ایم که: "الجزئی لا یکون کاسیاء لا مکتسبا".

۴ قریبانی کردن حقیقتها و واقعیتها و حقوق اشخاص و ملت در پای مصلحتهای خیالی و زودگذر که اکنون به شکل یک سنت و فرهنگ غلط در آمده علاوه بر مسئولیت الهی به ضرر استقرار نظام اسلامی است، راه انداختن یک عده افراد ناآگاه و بی‌اطلاع از حقائق را با نامهای فریب‌سندو حمله به شخصیتها و یا ارگانهای مخلص و وفادار به اسلام و انقلاب صددرصد ثبات سیاسی کشور و قانونمندان را مخدوش می‌کند، باید بهر نحو شده جلوی این قبیل بی‌نظمیها را گرفت، در وصییت مولی امیرالمومنین (ع) خطاب به امام حسن (ع) و امام حسین (ع) آمده است: "اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم و صلاح ذات بینکم". (نهج البلاغه، نامه ۴۷)

۵ جنابعالی اگر بخواهید در این مسئولیتی که پذیرفته‌اید موفق باشید و افکار عمومی را همراه داشته باشید راهی جز به کارگیری نیروهای مخلص، متعهد، مستقل، کاردان و دلسوز که در گذشته و حال عملاً به آرمانهای انقلاب پایبند بوده‌اند ندارید، چنین نباشد که تحت فشارها و جوسازیهای معمول، افراد متملق و طالب مقام که متأسفانه زمینه رشد آنها در شرائط فعلی کاملاً مساعد است بر شما تحمیل گردد و فقط شخص رئیس‌جمهور عوض شده باشد، که در این صورت جنابعالی اعتبار کنونی خود را از دست خواهید داد و در رای دهندگان به جنابعالی یعنی اکثریت قاطع کشور یاس کلی و بدبینی حکمفرما خواهد شد.

۶ جنابعالی از عوارض و عواقب خطرناک تنگ‌نظری و انحصارطلبی به خوبی مطلعید و خودتان نیز طعم تلخ آن را چشیده‌اید، هرچند جناح خاصی بیشتر به شما علاقه دارند و برای انتخاب شما فعالیت کرده‌اند ولی در تفویض مسئولیتها و به کارگیری نیروها، فراجناحی فکر کنید و ملاک انتخاب را صلاحیت، تجربه، تعهد، تخصص، لیاقت و قانونمندی اشخاص قرار دهید و با سنت سینه طرد نیروهای خوب و ترور شخصیتها با ارزش مبارزه کنید. نیروی عاقله و مغزهای متفکر و متعهد کشور سرمایه‌های معنوی کشورند که باید برای اداره کشور و سازندگی آن در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از آنان استفاده نمود و طرد نیروهای خوب و منزوی کردن آنان ظلم است هم به خود آنها و هم به ملت، و ضمناً به علاقه‌مندان خود نیز سفارش کنید که مبادا در فکر مقابله به مثل و انتقام‌جویی برآیند. گذشت و تحمل افکار و سلیقه‌های مختلف و شرح صدر نشانه بزرگ منششی انسان است، و در کلمات قصار نهج البلاغه (حکمت ۱۷۶) می‌خوانیم: "اَللهُ الرِّیاضَةُ سَعَادَةُ الصِّدْرِ" و باز می‌خوانیم: "لا یقیم امرالله سبحانه الا من لایصانع و لایضارع و لایتبع المطامع" (حکمت ۱۱۰) فرمان خدا را اجرا نمی‌کند مگر کسی که اهل سازش، بی‌اطلاع و مقلد دیگران و پیرو مطامع نباشد.

۷ مسأله تورم و هماهنگ نبودن دخل و خرج ملت و تبعیض عمیق طبقاتی و وضع نابسامان بهداشت و درمان از مشکلات فعلی کشور است، هرچند لازم است بیشترین بودجه کشور به مصرف سازندگی اساسی و زیربنایی برسد ولی کمبود ضروریات زندگی فعلی مردم نیز باید مورد توجه قرار گیرد، آدم گرسنه و مریض را نمی‌شود با وعده و وعید سرگرم کرد، بیمارستانهای عمومی باید به اقسام و سائل مورد نیاز مجهزباشند و همه طبقات محروم بتوانند از آنها استفاده کنند، باید از مخارج غیر ضروری و تشریفات کاست و نیازهای ضروری جامعه را مورد توجه قرار داد.

۸ کشاورزی علاوه بر اینکه مجرای ارتقای میلیونها جمعیت کشور می‌باشد زیربنای استقلال اقتصادی و بی‌نیازی کشور است، پس باید به نحوی برنامه ریزی شود که کشاورزان محترم دلگرم باشند و مانند در روستاها برای آنان مقرون به صرفه باشد. ما می‌بینیم جوانان آنان فوج فوج سرازیر شهرها می‌شوند و روستاها خالی می‌شود، وقتی که از مزایای بهداشت و درمان و آموزش و یارانه‌ها محروم باشند و حتی برای حفریک چاه ناچار باشند مالیات زیادی بدهند و کود و سموم را به قیمت‌های زیاد تهیه کنند قهراً روستاها را رها می‌کنند و دولت ناچار می‌شود گوشت و مواد غذایی را با دلارهای نفتی برای آنان تهیه کند.

۹ از اموری که همه ملت انتظار دارند مورد توجه واقع شود تسامین حقوق ملت و آزادیهای مصرح در قانون اساسی است، شعارهای اول انقلاب چنین بود: "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" البته آزادی در چهارچوب رعایت موازین اسلامی و حقوق یکدیگر، از نظر شرع و قانون اساسی تفتیش عقائد ممنوع است، استراق سمع، شنودگذاری و هر گونه تجسس ممنوع است، حیثیت و جان و مال اشخاص محترم است و هیچکس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم قسانون و ابلاغ کتبی موارد اتهام.

نشریات و مطبوعات باید در بیان مطالب آزاد باشند مگر در امور ضد دین یا ضد عفت عمومی، در جهان امروز روزنامه‌ها زبان گویای مردمند و طبقات مختلف می‌توانند به وسیله آنها پیام خود را به مسئولین برسانند و چنین نیست که فقط سخنگوی دولت باشند و موظف باشند فقط اخبار تکراری القا شده از طرف مسئولین را بنویسند.

تشکیل احزاب سیاسی باید آزاد باشد البته در چهارچوب موازین اسلامی تا مردم از همه طبقات با عضویت در آنها بتوانند افکار و نظریات خودشان را تبیین کنند، و در اثر تضارب و برخورد افکار مختلف هم خودشان آگاهی و رشد سیاسی پیدا کنند و هم دولت را در مواقع حساسیاری دهند و هم نسبت به رجال سیاسی و با ارزش شناخت کامل پیدا کنند تا در مواقع انتخاب نمایندگان یا رئیس‌جمهور آمادگی کامل داشته باشند و چنین نباشد که هنگام انتخابات گرفتار گروههای خلسا و تبلیغات مبتذل آنان گردند، و بالاخره شرکت مردم در انتخابات آزاد توقف به شناخت قبلی و آمادگی کامل دارد و راه آن تشکیل احزاب سیاسی آزاد است.

۱۰ در خاتمه امینوارم جنابعالی که شخصیتی متدین و متعهد و لایق و کاردان می‌باشید در پرتو توکل به خدای متعال و اقتدا بعیامیراکرم (ص) و امیرالمومنین (ع) و دعای حضرت ولی عصر (عج) در اجرای احکام اسلام و قانون اساسی و قوانین مصوبه، و در سازندگی کشور در ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی موفق باشید، و بتوانید با انتخاب افراد خوب و حذف تشریفات غیر ضروری و ادغام یا حذف ارگانهای تکراری و اختیار روشهای ساده‌زیستی موقعیت کشور و انقلاب را در برابر

دشمنان حفظ نمایند، و سعی کنید در هر حال جنبه مردمی بودن خود را از دست ندهید.

در نهج البلاغه می‌خوانیم: "الولايات مضامير الرجال" (حکمت ۴۴۱)
و بساز می‌خوانیم: "ان الله فرض على ائمة العدل ان يقنوا انفسهم بضعفه الناس كيلا يتبغ بالفقير فقره" (خطبه ۲۰۹). بوالسلام
عليكم ورحمة الله و بركاته

۱۹ محرم الحرام ۱۴۱۸ ۱۳۷۶/۳/۵
قم، حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۵۳: پیام معظمله خطاب به آقای خامنه‌ای که توسط آقای مومن فرستاده شد.
تاریخ ۱۳۷۳/۴/۲۱

بسمتعالی

- ۱ پیام من به جنابعالی پیام طلبی است به طلبی دیگر با قطع نظر از مقام و همه تشریفات.
- ۲ من شکر می‌کنم که مسئولیت سیاسی ندارم و اگر فرضاً همه کشور را به من بدهند از قبول آن امتناع می‌کنم.
- ۳ به فکر آقایی و مرجعیت هم نیستم و اگر شرعاً احساس مسئولیت نمی‌کردم به گوشه‌ای می‌خزیدم و از همه کارها کنار می‌زدم.
- ۴ فشاری که از ناحیه اطلاعات و امثال آن به من و وابستگان من وارد می‌شود بیش از فشاری است که در سابق متحمل می‌شدم.

الف جریان دو سال قبل در خاوه

ب جریان حمله چندین ساعته شبانه ارگانها به بیت و غارت اموال و آرشيو چهارده ساله و پخش دروغهای شاخدار و از جمله پنج وانتاعلامیه، و هنوز هم اموال غارت شده را ندادند، اموال برای من مهم نیست مهم رفتار حکومت اسلامی است با ملت خود آن هم با مثل من.

ج اشغال پناهگاه بیت من در روز روشن از طریق بام از ناحیه اطلاعات با اینکه قبلاً تقاضای خرید آن را کرده بودیم، در رژیم سابق این قبیل شئود گذاریها اقلاً مخفیانه انجام می‌شد.

د بازداشت جمعی از علاقمندان و شاگردان من به بهانه‌های واهی

۵ من قبلاً به وسیله نامه اجمالاً ضرر تنذیهای اطلاعات و دادگاه ویژه را حتی نسبت به شخص شما تذکر دادم و باورتان نشد.

۶ جریان نجف آباد بعد از بازداشت آقای ایزدی و حمله چماقداران به زنان و بعد حمله با اسلحه گرم و ترابیع آن.

۷ مرجعیت شیعه همواره قدرت معنوی مستقلی بوده، بجاست این استقلال به دست شما شکسته نشود و حوزه‌های علمیه جیره‌خوار حکومت نشوند که برای آینده اسلام و تشیع مضر است، و هر چند ایادی شما تلاش کنند جنابعالی اثباتاً موقعیت علمی مرحوم امام را پیدانمی‌کنید، نگذارید قداست و معنویت حوزه‌ها با کارهای دیپلماسی ارگانها مخلوط شود، به مصلحت اسلام و حوزه‌ها و جنابعالی است که دفتر شما رسماً اعلام کند: چون ایشان کارشان زیاد است و وظیفه اداره کشور را به دوش دارند از جواب دادن مسائل شرعی معذورند و از حال بعد جواب مسائل شرعی داده نمی‌شود و رسماً مراجعات علمی و دینی و حتی وجوه شرعی جزئی را کمافی‌السابق به حوزه‌ها ارجاع دهید.

"در ۱۳۷۳/۸/۱۲ به ایشان گفته شده و ابلاغ شده"

پیوست شماره ۲۵۴: متن کامل سخنان معظمله در روز ولادت باسعادت مولی‌الموحین حضرت علی(ع)،
مورخه ۱۳ رجب ۱۴۱۸ ۲۳ آبان ۱۳۷۶
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

امروز روز ولادت با سعادت مولی‌المومنین(ع) است. افتخار ما شیعیان این است که از دوستان امیرالمومنین(ع) هستیم. این را من بارها عرض کرده‌ام که بعضیها خیال می‌کنند لفظ "شیعه" که به ما گفته می‌شود لفظ مستحقی است، در صورتی که این نام را پیغمبر اکرم(ص) بر شیعیان علی(ع) اطلاق فرموده‌اند. حال من حدیث را از کتب اهل سنت می‌خوانم. در المنثور سیوطی "تفسیری است که" جلال‌الدین سیوطی "نوشته، در جلدهم چاپ سابق در تفسیر سوره بینه چند روایت نقل می‌کند، می‌گوید: "اخرج ابن عساکر عن جابر بن عبدالله"، ابن عساکر "که از علمای اهل سنت است، صاحب تاریخ دمشق، از "جابر بن عبدالله" با سند نقل می‌کند: "قال كنا عند النبي(ص) (ص) می‌گوید مانند پیغمبر اکرم(ص) بودیم،" فاقبل علی(ع) "امیرالمومنین(ع) (وآورد مجلس شد" فقال(ص) "پیغمبر فرمود: "والذي نفسي بيده ان هذا و شيعتهم الفئاضون يوم القيامة" این شخصی که علی بن ابیطالب(ع) باشد و شیعیانش، اینها هستند که روز قیامت رستگارند، تعبیر "شیعه" کرده‌اند بعد می‌گوید: "ونزلت" این آیه نازل شد: ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية یعنی آنهایی که ایمان آوردند و کارهای صالح کردند، آنها بهترین مخلوقاتند، "فكان اصحاب النبي(ص) اذا قبل علی(ع) قالوا: جا خير البرية" از آن وقت وقتی که امیرالمومنین(ع) (وآورد مجلس می‌شد اصحاب پیغمبر(ص) می‌گفتند: خير البرية یعنی "بهترین خلق" وارد شد. همچنین(ع) در حدیث دیگر: "اخرج ابن عساکر عن ابی سعید(ع) که ابی سعید الخدری است (مرفوعاً) خبرش را مرفوعاً نقل کرده‌است (علی خیر البریه" علی(ع) بهترین مخلوقات است. اینها همه را از "سیوطی" نقل می‌کنم که از علمای اهل سنت است.

همچنین(ع) در حدیث دیگر (ابن عدی از ابن عباس نقل کرده: قال لما نزلت: ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير

البریه (قال رسول الله (ص) لعلي (ع) : هم انت و شيعتك يوم القيامة راضيين مرضيين : "وقتی که این آیه نازل شد پیغمبر (ص) به علی (ع) فرمود : آنان تو و شیعیان تو هستید، در روز قیامت خدا از دست شما راضی است، شما هم از دست خدا راضی هستید. این خیلی مقام است، پیغمبر (ص) این اسم را گذاشته است.

همچنین (در حدیث دیگر : "و اخرج ابن مردويه عن علي (ع) قال قال لي رسول الله (ص) : "ابن مردويه" که از محدثین اهل سنت است از امیرالمؤمنین (ع) نقل می کند که پیغمبر (ص) به من فرمود : اسم تسمی قول الله (ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البریه) علی (ع) می فرماید : پیغمبر (ص) به من فرمود : این آیه را نشنیدی؟ "انت و شيعتك" این آیه مصداقش تو و شیعیان تو هستی" و موعده و موعدکم الحوض "پیغمبر (ص) می فرماید : وعده گاه من و شما حوض کوثر است، "اذا جئت الامم للحساب" وقتی که من می آیم سراغ امتها برای حساب، پیغمبر (ص) کبر حساب امتها دخالت دارد، "تدعون غرا محجلین" شیعیان علی (ع) افراد بارز و مشخص هستند، البته این یک اصطلاح است، عربها به اسب پیشانی سفید می گویند "غر" که جمعش "غیر" می شود، و به اسبی که دست و پایش هم سفید باشد می گویند "محجل" یعنی اسبهای بارز برجسته، می خواهد بفرماید در میان همه امتها شیعیان در روز قیامت یک درخشندگی دارند. اینها چند روایت از طرق اهل سنت است که راجع به امیرالمؤمنین (ع) کوارد شده و پیغمبر (ص) پیروان علی (ع) را تعبیر به "شيعه" کرده اند پس این اسم اسمی نیست که بعدا گذاشته باشند. البته دشمنان برای اینکه با شیعه مخالف بودند می گفتند "رافضی" هستند، یعنی رفض کردند، ترک کردند سیره سنت پیغمبر (ص) را، در صورتی که ما عقیده مان این است که سنت پیغمبر (ص) را ما اخذ کرده ایم، ولی این اخبار را دیگر نتوانستند کاری کنند. خود علمای سنت این را نقل کردند که پیغمبر (ص) پیروان علی (ع) را تعبیر به "شيعه" کرده اند. بسیار خوب روز ولادت امیرالمؤمنین (ع) را به شما برادران و خواهران شیعه و به همه شیعیان و به همه مسلمانهایی که علاقه مند به اسلام و دین هستند تبریک می گویم، و اینکه اسم شیعه را پیغمبر اکرم (ص) بر شما اطلاق کرده، این را هم به شما تبریک می گویم.

اما می دانید که به اسم تنها نمی شود قناعت کرد، خوب ما شیعه علی بن ابیطالب (ع) هستیم، "شيعه" یعنی پیرو، اگر من بگویم شیعه علی (ع) هستیم، علی (ع) اهل دفاع از اسلام بود، اهل دفاع از حق بود، تمام عمرش را صرف اسلام کرد، در زمان پیغمبر (ص) کبر همه جنگها مبارزهای علی (ع)، فداکاری های علی (ع) برای حق و حقیقت و دین، و بعد هم در زمان حکومتش چقدر علی (ع) برای دین خدا زحمت کشید، علی (ع) دل سوز فقر بود، علی (ع) اهل سخاوت بود، علی (ع) وقتی که مثلاً زنی را دید که بچه های یتیم دارد به قدری ناراحت شد که خودش در زمان خلافت و حکومتش رفت در خانه آن زن و یتیم نوازی کرد، به فقرا و ضعفا و درماندگان رسیدگی می کرد، امیرالمؤمنین (ع) در نامه ۴۵ نهج البلاغه که به "عثمان بن حنیف" می نویسد، می فرماید : "الا و ان لکل مأموم اماما یقتدی به و یستضی بنور علمه" هر مأموم یک امامی دارد که به او اقتدا می کند. بعد در ادامه می فرماید : "الا وانکم لا تقررون علی ذلک" شما قدرت ندارید که مثل علی عمل کنید، "ولکن اعینونی بورع و اجتهاد و عفه و سداد" و لکن کمک کنید علی را، اهل ورع باشید، اهل محکم کاری باشید، سراغ حرام نروید، سراغ شبهه ناک نروید.

حالا من آن نامه را نمی خواهم بخوانم، آن نامه بسیار خوبی است و به عثمان بن حنیف نوشته اند، کسب (عثمان بن حنیف) استاندار علی (ع) بوده است در بصره، یک جوانی یک مجلس عروسی یا مهمانی داشته، سران و اعیان شهر را دعوت کرده، عثمان بن حنیف را هم دعوت کرده و در آن غذاهای رنگارنگ و سفره چرب و نرمی بوده است، به امیرالمؤمنین (ع) خبر می رسد. حالا ببینید آن وقت نه تلگراف بوده، نه تلفن و نه فاکس و نه تلکس، مع ذلک حضرت می فرماید : "به من خبر رسیده" ... حتی یک مجلس مهمانی استاندار خبرش به علی (ع) می رسد و گزارش می شود، و چون مجلسی بوده است که اعیان و اشراف شرکت کرده اند و خلاصه ریخت و پاش در آن بوده و فقر از آن محروم بوده اند، امیرالمؤمنین (ع) او را تویخ می کند که تو نباید در یک چنین مجلسی شرکت می کردی. مجلسی که "غنیهم مدعو و عائلهم محفر" فقر از آن محروم و ثروتمندان به آن دعوت شده اند، حتی یک مجلس شامی که استاندار رفته خبرش به علی (ع) می رسد با وسایل کم آن روز، و امیرالمؤمنین (ع) بی تفاوت نمی گذرد، خوب این استاندار است یک شب خوش باشد نه، می گوید یک چنین مجلسی شان تو نیست، تا آخر نامه یکی از چیزهایی که امیرالمؤمنین (ع) کبر کلمات و خطب خود در نهج البلاغه زیاد روی آن عنایت دارد مساله "امر به معروف و نهی از منکر" است.

شاید بعضی از آقایان دیده باشند، یک عده از اساتید دانشگاه از من راجع به احزاب سؤال کرده اند، سؤال کتبی. اول اینجا آمدند گفتم سؤالتان را بنویسید، سؤالتان را نوشتند و من جواب دادم، جواب آن آقایان را راجع به تشکیل احزاب سیاسی از راه امر به معروف و نهی از منکر وارد شدم. در آن نامه اول من آیه شریفه قرآن را ذکر کردم که خداوند تبارک و تعالی در سوره توبه می فرماید (توالمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیا بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر)، در این سوره آیه دیگری هراجع به منافقین است که در آنجا تعبیر می کند (توالمناقون و المنافقات بعضهم من بعض)، یعنی : منافقین و منافقات بعضیهایشان از بعضیهاشان از بعضیها یعنی سرشان در یک آخور است. اما راجع به مؤمنین و مؤمنات می فرماید (توالمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیا بعض)، "ولی" در لسان قرآن و حدیث به معنای "صاحب اختیار" است، "ولایت" یعنی صاحب اختیاری، منتها ولایت مراتب دارد، (الله ولی الذین آمنوا) خدا ولایت دارد، اما ولایتش مطلقه است. درباره پیغمبر (ص) هم خدا می فرماید (النسی اولی بالمؤمنین من انفسهم)، امام (ع) هم ولایت دارد، ولی فقیه هم اگر واجل شرایط باشد ولایت دارد. در این آیه خدا یک ولایت عمومی را می گوید، آقایان اهل ادب توجه دارند، الف و لام موصوله که بر سر اسم فاعل و اسم مفعول درآید مفید عموم و استفراق است. خدا می فرماید : همه مردان مؤمن و همه زنهای مؤمن فقط منحصر به مردها نیست (بعضهم اولیا بعض) بعضیهایشان نسبت به بعضی دیگر ولایت دارند. این را اول خدا مقدم چینی می کند، چرا؟ برای اینکه اگر از اول امر به معروف و نهی از منکر را بیان می کرد ممکن بود کسی به ذهنش بیاید من

که امر بمعروف و نهی از منکر می‌کنم دخالت در کار دیگران می‌کنم، طرف هم می‌گوید به توجه؟ جهنم می‌روم خودم می‌روم به توجه؟ برای اینکه نگویید به توجه، خدا از قبل جوابش را داده.

می‌گوید خدایی که ولی همه مردم است این مومن را ولی قرار داده، پس راجع به امر به معروف و نهی از منکر، همه مردان و زنان مومن نسبت به همه مومنین و مومنات ولایت دارند، همه، از آن بالا تا پایین، نسبت به هر کس کج برود، ظلم بکنند، خلاف شرع انجام بدهد، اینجا منحصر به یک عده خاصی نیست، پس قبل از دستور امر به معروف و نهی از منکر به عنوان مقدمه ولایت عمومی را ذکر می‌کند که همه مردم ولایت دارند، کسی نمی‌تواند بگوید به توجه؟ هیچ کس نمی‌تواند از امر بمعروف و نهی از منکر جلوگیری کند. همه مردم مسئولند و هیچ کس نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد. خوب گاهی امر به معروف و نهی از منکر موارد جزئی دارد، یک وقت هم معروف و منکر یک چیز است که شخص نمی‌تواند وظیفه را به تنهایی انجام دهد، احتیاج به تجمع، تشکل و تشکیلات دارد. روزگار فرق می‌کند، در هر زمان بایستی معروف در جامعه بسط پیدا کند و جلوی منکرات گرفته شود. حالا یک فردی یک کار جزئی انجام می‌دهد که خلاف است، این را من می‌توانم نهی از منکر کنم، امامتلا یک منکری است در جامعه که این نهی را شخص نمی‌تواند انجام دهد، باید مردم متشکل شوند.

حالا شما از لفظ "حزب" ترسید، قرآن هم می‌گوید: (الا ان حزب الله هم المفلحون). من در این نامعام تذکر دادم که این دو آیه مقدر با هم تناسب دارند، یک جا می‌گوید: (ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويامرون بالمعروف وينهون عن المنكر واولئك هم المفلحون)؛ از میان شما امتی باید باشند که امر به معروف و نهی از منکر کنند و اینها رستگارانند. یکجا هم می‌گوید: (الا ان حزب الله هم المفلحون)؛ همانا حزب الله رستگارانند.

حزب الله اینهایی نیستند که یک عده تحریکشان می‌کنند، یک شعار عوضی هم به آنها می‌دهند، می‌روند یک شماری می‌دهند، جو را به هم می‌زنند، یک هیاهو راه می‌انازند، بعد هم غیب می‌شوند، این که حزب الله نیست. "حزب الله" آن است که روی مبنا متشکل بشوند، مجتمع باشند، یکی باشند و جامعه را زیر نظر بگیرند. تا جامعه به طرف خیر برود، معروف را در جامعه بسط بدهند، جلوی منکر را بگیرند. و این وظیفه است، این را خدا در سوره توبه و سوره های دیگر واجب کرده است.

علی (ع) وقتی که می‌خواهند از دنیا بروند در نامه ۴۷ نهج البلاغه که وصیتنامه امیرالمومنین هست می‌فرماید: (حسن) و حسین (ع) را و هر کسی را که نامه من به او برسد وصیت می‌کنم به "تقوی الله و نظم امرکم". تا به اینجا می‌رسد: "لا تترکوا الامر بالمعروف والنهی عن المنکر". امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، خوب اگر ترک کنیم چه می‌شود؟ فیولی علیکم شرارکم ثم تدعون فلا تستجاب لکم، اگر ترک کنیم چه می‌شود؟ اثر طبیعی این است: ملت مسلمان، شیعه علاقه مند که مشتت شد، متفرق شد، هر کس رفت سراغ کار خودش و نسبت به اموری که در جامعه می‌گذرد بی‌تفاوت شد، طبیعا نتیجه اش این می‌شود که از این صحنه خالی بدان سو استفاده می‌کنند، پستها، مقامها، تشکیلات، امتیازات به دست بدان می‌افتد، آنوقت شما بنشین هر چه می‌خواهی دعا کن، دعا مستجاب نمی‌شود، برای اینکه راهش دست خودت است. چرا بی‌تفاوتماندی نسبت به آنچه در جامعه می‌گذرد؟ تمام مردم مسئولند، به فرمایش پیغمبر اکرم (ص): (کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته).

بنابراین بایستی این وظیفه امر به معروف و نهی از منکر عمل شود. وقتی که مردم مجتمع شدند، متشکل شدند، تشکیلات درست شد، آدمهای هماهنگ، آدمهای علاقه مند، حالا اسم این تجمع را می‌گذارند "حزب"، از لفظ حزب هم ناراحت نشوید قرآن می‌گوید: (الا ان حزب الله هم المفلحون). (الا ان حزب الله هم الغالبون).

آن وقت قهرا یک حزبی که متشکل از مردم علاقه مند و هماهنگ باشد اینها کاری که می‌توانند بکنند اولاً کادرسازی کنند یعنی افرادی را در حزب بسازند، در مسائل اقتصادی، در مسائل سیاسی، در نیازهای کشور، یک آدمهای متخصص را تربیت کنند که یک روزگاری اگر سفیر کم هست، اگر کاردار کم هست، اگر وزیر کم هست، اگر استاندار کم هست، آدم حسابی ندارند اینها را بسازند، احزاب سیاسی که در دنیا هست دنیا را اینطور اداره می‌کنند. حالا دیگر در دنیا با چماق نمی‌شود کار کرد، حکومت چماقی دیگر در دنیا پیش نمی‌رود. مردم روشن شده‌اند، بیدار شده‌اند، هر کسی اهل مطالعه است، اهل کتاب خواندن است، بیدار است. در دنیا اینگونه حکومت می‌کنند، حکومت دست ملت است، ما هم که گفتیم "جمهوری اسلامی". جمهور باید خودشان کشور را اداره کنند، مردم و جمهور بایستی متشکل بشوند، نیروهای خوب را بسازند و برنامه‌های خوب داشته باشند. این انتخابات که در کشور انجام می‌شود، یک روز انتخابات ریاست جمهوری است، یک روز انتخابات مجلس است، یک روز انتخابات خبرگان، شما آقایان دیندار در وقت انتخابات یک افرادی قییم می‌شوند و آقابالاسر و یک گروههای خلق الساعه و آئی درست می‌کنند و به طور چماقی می‌خواهند پیش ببرند، برای این که یک عده می‌خواهند از ناآگاهی مردم و از اینکه مردم در صحنه نیستند سو استفاده کنند، و این یک گرفتاری است. باید مردم خودشان مجهز باشند، تشکیلات داشته باشند، نیرو و کادر ساخته باشند. یک حزب قوی حزبی است که اگر در انتخابات پیروز شد هم وزیر خوب داشته باشد، هم وکیل خوب داشته باشد، هم استاندار خوب داشته باشد، در همه قسمتها دارای نیروهای خوب باشد. در دنیای امروز که بشر پیشرفته است و به مسائل اقتصادی و سیاسی توجه دارد و به مسائل دینی هم الحمدلله روی آورده است، این مردم باید تشکیلات داشته باشند، تشکیلات که داشته باشند قهرا باید روزنامه داشته باشند، رادیو و تلویزیون در اختیارشان باشد، روزنامه‌ها، جرائد، رادیو و تلویزیون اینها که فقط مال دولت نیست، دولت را مردم روی کار می‌آورند، مردم نباید دستشان به رادیو و تلویزیون برسد؟ رادیو و تلویزیون فقط در اختیار چهار نفر که آن بالا می‌نشینند و یک دستوری می‌دهند باشد؟ مردم اگر حرفی داشته باشند باید حرفشان را رادیو و تلویزیون پخش کنند، روزنامه‌ها باید افکار و نظریات مردم را منتشر کنند. در دنیا اینگونه است و اگر ما کوتاه بیاییم پس گردنی می‌خوریم و عقب می‌مانیم. آن طور که دوسه نفر بنشینند برای کشور تصمیم بگیرند این در دنیای فعلی پیش نمی‌رود، "جمهوری" یعنی "حکومت مردم". البته این را هم ذکر کنم: در عین حالی که مردم، باید حزب داشته باشند، تشکیلات داشته

باشند، در وقت انتخابات بیدار باشند با شعور و با بینش خودشان مستقلاً افرادی را انتخاب کنند. با این همه در قانون اساسی ما یک "ولایتفقیه" ذکر شده است، اما معنایش این نیست که ولی فقیه یعنی همه کاره، آن وقت دیگر "جمهوری" معنایی نخواهد داشت ولی فقیه هم با آن شرایطی که در قانون اساسی دارد وظایفی در قانون اساسی برایش مشخص شده، عمده وظیفه‌اش که مهمتر است اینست که نظارت کند بر جریان جامعه، مشی جامعه یک وقت از موازین اسلام و حق منحرف نشود، "فقیه" به این مناسبت است. در حکومت کمونیستی شوروی وقتی که می‌خواستند حکومت را بر اساس مارکسیزم و کمونیزم اداره کنند می‌آمدند ایندولوگ حزب را راس کار می‌گذاشتند که او بتواند برنامه‌های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی کشور را بر اساس همان مرام کمونیسم تنظیم کند، خوب بایست یک چیز طبیعی است. حالا ما از باب اینکه می‌خواهیم بر اساس اسلام و شرع کشورمان اداره بشود با اینکه جمهوری است، همه مردم باید شرکت کنند، حزب باید باشد، تشکیلات باید باشد، با این همه در راس کشور باید فقیه جامع‌الشرایط باشد نظارت کند. البته مردم هستند که دولت را روی کار می‌آورند. دولت "یعنی" رئیس حکومت، رئیس جمهور، نماینده‌ها را واقعاً باید مردمی‌آورند روی کار، هیچ کس حق ندارد دخالت کند، اگر بنشینند خاصه‌خیزی (رفاقت‌بازی) کنند یک افرادی ولو شورای نگهبان ظلم کرده‌اند به حقوق مردم. کسی را که صالح باشد حق ندارند کنار بگذارند، از نظر دینی صالح باشد، در عین حال مسائل سیاسی و فرهنگی و اقتصادی را بلد باشد، متملق هم نباشد، مستقل باشد، مثل مرحوم مدوس باشد که به تنهایی در مقابل تمام حکومت رضاخان می‌ایستاد نماینده مجلس باید یک چنین شخصی باشد، نه آدم متملق خودفروخته که احياناً هزار دروغ و تملق بگوید برای اینکه بخواهند کیل مردم باشد.

علاوه بر اینکه خود مردم باید دولت را بیاورند روی کار، رئیس جمهور را بیاورند روی کار، مع ذلک در راس باید یک کسی باشد که به اسلام و دستورات شرع از همه آگاهتر است، این از باب این است که ما مذهبی هستیم، دینی هستیم. حال اگر در زمان پیغمبر (ص) بود، پیغمبر (ص) راس کار قرار می‌گرفت، اگر در زمان علی (ع) بود، علی (ع) راس کار بود. همین علی (ع) خودش می‌گرسید امر به معروف و نهی از منکر بکنید، مردم وارد شوند در کارها، اما در راس علی (ع) است. حالا اگر علی (ع) (امام معصوم) حاضر نباشد، ولی فقیه در راس است یعنی "مجتهد عادل اعلی‌الناس"، این اعلی‌ت در روایات هست، این شخص باید راس کار براس کار به این معنا که علاوه بر وظایف و حقوق مقرر در قانون اساسی، نظارت داشته باشد بر کلر دولت، نماینده دارای یک تشکیلات جدای از مردم باشد، نمی‌دانم کداچیک از شما مشرف شده‌اید نجف، خانه امیرالمومنین (ع) در کوفه پشت مسجد کوفه نزدیک دارالاماره است، من داخل آن خانه رفتم، حدود صد تا صد و پنجاه متر است، دو سقا اطاق کوچک داشته، آن وقت علی (ع) حکومت مطلقه داشته، از همین خانه یک کشوری را که شاید ده برابر ایران شما بوده اداره می‌کرده. حضرت با اینکه حاکم بودند می‌آمدند در بازار کوفه و صدا می‌کردند: "یا معشر التجار الفقه ثم المتجر، الفقه ثم المتجر" یک روز در این بازار، یک روز در آن بازار، در روایت داریم من در کتاب ولایتفقیه این روایت را نوشته‌ام نقل شده در این بازار کوفه یک عده ایرانیها هم بودند، یک ایرانی در آنجا بود تا دید علی (ع) می‌آید، گفت: "جا المرء شکبه"، علی (ع) یک مقداری شکمش بزرگ بود، امیرالمومنین (ع) فهمید، یک خند می‌کرد، نگفت بگیردش و... حضرت فرمودند: بالایا عسلم است و پایش هم غذا یعنی امیرالمومنین یک شوخی با او کردند، اینجور می‌روند در میان مردم، مردم هم می‌رفتند حاجاتشان را بایشان می‌گفتند ولایتفقیه آن طور نیست که یک تشکیلات سلطنتی و مسافرتی تشریفاتی میلیاردری و اینجور چیزها داشته باشد، اینها با ولایتفقیه سازگار نیست.

آقایان تا چیزی می‌شود به ما می‌گویند "ضد ولایتفقیه" ضد ولایتفقیه خدا پدرت را بیامرزد، اصلاً ولایتفقیه را ما گفتیم، ما علم کردیم، ما کتاب دربارش نوشتیم، حالا ما شدیم ضد ولایتفقیه؟ یک عده بچه که اصلاً وقتی که ما بودیم و این کارها را می‌کردیم اصلاً نظفشان هم منعقد نشده بود، حالا راه می‌افتند: ضد ولایتفقیه خجالت بکشید، این چه کارهایی است؟ ولایتفقیه مثل ولایت امیرالمومنین (ع) نباید نظارت بر کشور داشته باشد، نظارت بر احزاب داشته باشد، نظارت بر دولت داشته باشد، اما نه اینکه در همجا دخالت کند، در جمهوری اسلامی دولت باید مستقل باشد، یعنی دولتی که بتواند کار بکند. من یکی از اشکالاتم به آقای رئیس جمهور آقای خاتمی واقعاً این است، من پیغام هم دادم نمی‌دانم به ایشان گفتند یا نه، البته ایشان را من ارتباطی ندارم، اما من اولی که انتخاب شدند برایشان پیام دادم، بعد هم به ایشان پیام (شفاهی) دادم که این طور کمپین می‌روید نمی‌توانید کار کنید، یک نفر رئیس دولت اگر وزیرایش، استاندارهایش، با او هماهنگ نباشند یک قدم نمی‌تواند بردارد، من پیغام دادم که من اگر جای شما بودم می‌رفتم پیش رهبر می‌گفتم: شما مقامات محفوظ، احترامت محفوظ، ولی ۲۲ میلیون مردم به من رای دادند، به من هم که رای دادند این ۲۲ میلیون همه می‌دانستند که رهبر کشور به کسی دیگر نظر دارد.

دست‌رسان و خودشان و همه شخص دیگری را تایید می‌کردند، ۲۲ میلیون آمدند به ایشان رای دادند، معنایش این است که ما آن تشکیلات را قبول نداریم برای این ۲۲ میلیون معنایش این است که ما آن را که شما می‌گویید قبول نداریم، ایشان قاعده‌اش این بود می‌رفت پیش مقام رهبری می‌گفت شما احترامت محفوظ، ۲۲ میلیون به من رای دادند، از من انتظارات دارند و اگر بنا بشود که بخواهید در وزرای من، در استاندارهای من دخالت بکنید، افرادی را به من تحویل کنید من نمی‌توانم کار بکنم، بنابراین من ضمن تشکر از مردم استعفا می‌دهم، به مردم می‌گویم: ایها الناس می‌خواهند در کار من دخالت کنند. قاعده این بود که به این صورت عمل نماید. مردم از وزرا هم انتظارات دیگری داشتند. من برای آقای دری هم که وزیر اطلاعات شد، پیغام دادم که مشکل وزارت اطلاعات فقط وزیرش نبود، اصلاً بافت وزارت اطلاعات خراب است. در عین حالی که در اطلاعات آدمهای خوب، آدمهای علاقمند و متدین نیز وجود دارد. ما خودمان طرفدار تشکیل اطلاعاتیم، شما مبانی فقهی من را مطالعه کنید، در جلد چهارم یک فصلش به طور مفصل راجع به "اطلاعات" است به طور جداگانه هم چاپ شده است، آقای سراج (وقتی که رئیس کمیته بود) آن را چاپ کرد اما اطلاعات باید روی اساس باشد نه این کارهایی که می‌کنند. به ایشان پیغام دادم که اطلاعات

بافتش خراب است. اگر بناست همان معاونها و همان کادر باشند و جنابعالی فقط ماشین امضا باشی و در اطاق وزارتخانه بنشینی هر جمعاًونها و مدیرکلها آوردند زرتی امضا کنی بدان کلاهت پس معرکه است. آنچه مردم از تو می‌خواهند این است که اصلاً بافت آنجا را عوض کنی، اطلاعاتی که هماهنگ با مردم باشد، نه یک آدمهای ناجور، آدمهایی که می‌خواهند پرونده برای افراد درست کنند. من اطلاع دارم بعضی آدمهای عوضی آنجا هستند، البته آدم خوب هم در آنجا هست.

آقای رئیس جمهور به عقیده من قاعده‌اش این بود یک قدری محکمتر می‌آمد. مقام رهبری هم بایستی که همان رهبریش را می‌کرد. معنای رهبری این است که نظارت کند که در کشور کارهای خلاف شرع انجام نشود. اگر یک وقت رئیس جمهوری، وزیر سرخواست کار خلاف بکند، از مقررات شرع منحرف شود او جلوی او را بگیرد نه اینکه یک تشکیلات و یک گارد سلطنتی درست کند از پادشاهان دنیا زیادتر، و کسی هم دسترسی نداشته باشد و در وزارتخانه دخالت کنند، در استاندار دخالت کنند، در همجا دخالت کنند، خود ایشان، اینهایی که اطراف ایشان هستند، این غلط است. این طور کشور پیش نمی‌رود، کشوری که چند ارگان حکمفرما داشته باشد، دولت جدا، مجمع تشخیص مصلحت‌ها جدا، دفتر رهبری جدا، هر کدام بخواهند اعمال قدرت کنند، اینجور کشور اداره نمی‌شود، و حکومت مطلقه به این صورت که تکلیف کشور را دوسمفر معین کنند و مردم هیچ‌کاره باشند این در دنیای امروز مواجه با شکست می‌شود. گاهی از اوقات هم می‌گویند این حرفهایی که می‌زنید تضعیف نظام است، آقای هاشمی شنیدم گفته: می‌ترسیم ایران هم افغانستان شود، خوب اشتباه کرده، نظام "که شخص نیست، نظام یعنی نظام اسلامی، والله همین مردم اگر ببینند نظام اسلامی یعنی اسلام بخواهد زیرا برود قیام می‌کنند.

این مردم روی علاقه به اسلام آمدند قیام کردند، زورگویی‌های مامورین و مسئولین است که مردم را از آخوند زده می‌کند اینجور مرتب ولایت‌فقیه گفتن، این بیشتر زدگی دارد. ما آنچه از آقای دردی در این مدت که وزیر شده دیدیم هر جا رسیده در خطبه جمعه شهری و هر جای دیگر مرتب می‌گوید ولایت مطلقه، ولایت مطلقه باباجان یک چیز را اگر خیلی تعریف کردی، این بد تعریف کردن است. اصلاً مردم می‌گویند ولایت‌فقیه چیست؟ اما اگر به او بفهمانی که دولت را مردم انتخاب می‌کنند، حکومت حکومت مردم باید باشد، مردم خودشان کشور را اداره کنند.

"ولی فقیه" هم به شرط اینکه اعلم باشد، مجتهد اعلم مدیر باید نظارت کند که بر خلاف شرع و قانون کاری انجام نشود. آن وقتی که بازنگری قانون اساسی بود مشروح مذاکراتش چاپ شده در مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی آقای امینی این روایاتی را که دلالت می‌کند کسی را که انتخاب می‌کنیم، باید اعلم باشد خوانده است، آنجا آقای خامنه‌ای یک صحبتی کرده‌اند، من عین عبارت را یادداشت کردم برای برادران بخوانم. در جلد اول مذاکرات بازنگری قانون اساسی صفحه ۱۹۴ وقتی آقای امینی روایات را می‌خوانند آقای خامنه‌ای می‌گویند این عبارتی است که در بازنگری چاپ شده: "منها آن دوسروایتی که آقای امینی اشاره کردند که در ذهن ما هم این روایات همواره بود واقعا باید این روایات علاج شود. این جوابی که جناب آقای یزدی فرمودند که اعلمیت یعنی اعلمیت به اداره امر، نه این انصافاً خلاف ظاهر است، علاوه بر اینکه اقلیت، و فیه من هو افقه منه، و فیه من هو اعلم منه، این را حالا آقایان علما و فضلا فکر کنند و یا برایش علاجی بکنند." خوب جناب آقای خامنه‌ای علاجی ندارد، دوسه روایت نیست بلکه بر حسب ضبط من دوازده روایت است، صحیحه هم در آنهاست، در روایت آمده: "هر ملتی که کسی را بیاورد روی کار در صورتی که اعلم از او در مردم وجود دارد، این مردم کارشان بعسرا شیب و سقوط می‌رود، مگر اینکه برگردند به آنچه ترک کردند." در آن موقع من روایات را جمع آوری کردم و نوشتم لیکن بعضی از آقایان مانع از ارسال آنها شدند، ولی حالا بجاست آقایان آنها را ببینند. این روایات دوازده روایت است، روایتهای خیلی محکم و متقن، نوشتم: "حضرات آیات و آقایان محترم اعضای ششگانه شورای بازنگری قانون اساسی دام تبرکاتهم (و در همان نامه روایاتش را ذکر کرده‌ام یکی از روایات این است: "انهم قد سمعوا رسول الله (ص) یقول عودا وید (یعنی پیغمبر همیشه می‌فرمود: (ماولت امه رجلا قط امرها و فیه من هو اعلم منه الا لم یزل امرهم ینهب سفلا حتی یرجعوا الی ما ترکوا".

بنابراین رهبر باید اعلم باشد، شخص اعلم به کتاب خدا باید نظارت داشته باشد که مردم کج نروند. اما کشور را دولت باید اداره کند و منتخب مردم باشد، جمهوری است، قانون اساسی ما این را می‌گوید. جمهوری است، مردمی است، مردم هم باید احزاب تشکیل بدهند، خودشان حکومت تشکیل بدهند و ولی فقیه اگر واجد شرایط باشد باید نظارت بکند، البته اختیاراتی هم دارد که در قانون اساسی ذکر شده است.

و این را هم به شما بگویم اینکه می‌گویند "خط قرمز" این خط قرمز که مرتب می‌گویند، خط قرمز خدا و پیغمبر (ص) امام معصوم (ع) است، غیر از اینها خط قرمز نیست. کسی به خلیفه دوم گفت اگر کج بروی من با این شمشیر راستت می‌کنم، تا مردم به پیغمبر (ص) هم می‌آمدند نظرشان را می‌گفتند.

این را هم به شما بگویم اینکه چهارتا روزنامه را وادارند به یکی حمله کنند، یک عده بچه در قم راه بیندازند، اینها دیگر فصلش گذشته است. فرضاً ائمه جمعه را هم تحریک کنند یک چیزی بگویند، همه می‌دانند که امام جمعه بعضا حقوق بگیرند، اگر چهارتا بچه را راه بیندازند همه فهمیدند اینها دیگر برد ندارد. اگر روزنامه‌ها را وادارند بنویسند روزنامه‌ها این همه چیز نوشتند، آبروی خودشان را می‌برند. اینها دیگر برد ندارد باید روش را عوض کرد، باید حق را شنید و عمل کرد. اینجا باید به آقای خامنه‌ای گفت اینکه می‌گویند این دوسه روایت را باید علاج کرد اولاً دوسه روایت نیست بلکه من دوازده روایت را اینجا جمع کرده‌ام، ثانیاً باید عمل کرد، (اینکه می‌گویند) باید فکری کرد فکرش این است که به آنها عمل کنید.

حالا صرف نظر از مسأله رهبری، مرجعیت را چرا دیگر؟ شما که در شان و حد مرجعیت نیستید. من قبل از ایشان تذکر دادم، در شرف فوت مرحوم آیت الله اراکی بود، من به وسیله آیت الله مومن راجع به چند چیز برای ایشان پیام دادم. این صورت متن پیام است، به دست ایشان هم رسیده است، بنده هفتم آن را من می‌خوانم، به ایشان پیام دادم: "مرجعیت شیعه همواره قدرت معنوی مستقلاً بوده، بجاست این استقلال به دست شما شکسته شود و حوزه‌های علمیه جیره‌خوار حکومت نشوند

که برای آینده اسلام و تشیع مضر است، و هرچند ایادی شما تلاش کنند جنابعالی اثباتا مرقعیت علمی مرحوم امام (ره) را پیدا نمی‌کنید نگذارید قداست و معنویت حوزه‌ها با کارهای دیپلماسی ارگانها مخلوط شود. تیپ فلان چه حقی دارد بیاید در قم یک عده بچه راه بیندازد و حوزه را به هم بزند؟ به مصلحت اسلام و حوزه‌ها و جنابعالی است که دفتر شما رسماً اعلام کند: چون ایشان کارشان زیاد است و وظیفه اداره کشور را به دوش دارند از جواب دادن مسائل شرعی معذورند و از حال ببعده جواب مسائل شرعی داده نمی‌شود و رسماً مراجعات علمی و دینی و حتی وجوه شرعی جزئی را کافی‌السابق به حوزه‌ها ارجاع دهید، این پیام تاریخش ۷۳/۸/۱۲ است وقتی که تازه آقای اراکی را برده بودند بیمارستان، و خود آیت‌الله مومن به من گفت یکی از این آقایان که می‌رود در دفتر ایشان در قم می‌نشیند و مسائل را مطابق نظر آقای خامنه‌ای جواب می‌دهد به ایشان گفتم که ایشان که رساله ندارد، شما چگونه فتاوا را بر طبق نظر ایشان جواب می‌دهید؟ گفت ما روی تحریر امام جواب می‌دهیم گفتم مردم آخر مساله ایشان را می‌خواهند، گفت می‌گویند ایشان فتوایش مثل فتوای امام است، ما روی تحریر امام جواب می‌دهیم

خوب این معنایش مبتذل کردن مرجعیت شیعه نیست؟ اینکه آمدند در شب بعد از فوت آیت‌الله اراکی، عسدهای بچه راه انداختند در خیابان جلوی جامعه مدرسین، مثل همین الان که راه می‌اندازند، بعد هم سه‌چهار نفر از تهران آمدند و اصلاً کسانی که ایشان را می‌گفتند (هفت‌هشت نفر بیشتر نبودند و به زور هفت نفر را به عنوان مرجع گفتند که ایشان را هم جزو کنند، در صورتی که ایشان در حد فتوا و مرجعیت نیست. بنابراین مرجعیت شیعه را مبتذل کردند، بچه‌گانه کردند، با یک عده بچه اطلاعاتی که راه انداختند اینها مصیبت‌هایی است که ما در این کشور می‌بینیم. خدایا به حق محمد و آل محمد (ص) استقلال این کشور امامزمان (عج) را حفظ فرما. (آمین حضار) گرفتاریها بر طرف فرما. مرضها شفای عاجل عنایت فرما. به حق محمد و آل محمد (ص) تعجیل در فرج امامزمان (عج) فرما. نام ما را در طومار طرفداران امیرالمومنین (ع) کتبت و ضبط فرما. از همه شما معذرت می‌خواهم والسلام علیکم وعلی‌آلکم ورحمة الله وبرکاته.

پیوست شماره ۲۵۵: پیام معظم‌له پس از حمله به حسینیه و بیت ایشان، مورخه ۱۳۷۶/۸/۲۸
بسم الله قاصم الجبارین

انا لله و انا الیه راجعون

برادران و خواهران مسلمان و هموطنان عزیز

پس از سلام و درود بسی‌پایان بر پیامبر رحمت حضرت خاتم انبیا (ص) که ائمه هدی بخصوص حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه الشریف و بر همه پیامبران الهی سلام الله علیهم جمعین، و سلام و تعیت به شما برادران و خواهران، به عرض می‌رساند:

معمولاً آیه شریفه فوق برای اعلام رحلت یک فرد مسلمان نوشته می‌شود ولی اینک من آن را برای شکستن حریم قرآن و دیدن حوزه مقدسه علمیه قم و روحانیت شیعه و مقدسات دینی و علما و بزرگان حوزه و حتی حریم فقه و ولایت به کار بردم.

روز جمعه سیزدهم رجب ۱۴۱۸، مطابق با ۱۳۷۶/۸/۲۳ روز ولادت باسعادت مولی‌المومنین امیرالمومنین (ع) اینجانب مطالبی را که تذکر آنها را وظیفه دینی خود می‌دانستم با منطق کتاب و سنت پیامبر اکرم (ص) که ائمه معصومین (ع) بیان کردم به خیال اینکه کشور ما کشور اسلام و پایگاه ائمه معصومین (ع) می‌باشد، و ظاهراً شما کم و بیش از سخنان من مطلع شده‌اید. پس از اینکه بعضی از روزنامه‌های مزدور و متملق همچون سابق هر چه خواستند از تهمت و اهانت دریغ نکردند، در روز چهارشنبه ۱۸ رجب مطابق با ۱۳۷۶/۸/۲۸ به بهانه حمایت از ولایت‌فقیه جمعی از افراد بسی منطق را به نام حزب‌الله به راه‌انداختند و به زور و تهدید و اغفال، بعضی از محصلین بی‌گناه دبیرستانها را هم با آنان همراه کردند و ضمن راهپیمایی در خیابانهای قم آنان را به طرف حسینیه شهنا و دفتر اینجانب حرکت دادند، و با شکستن دربها و قفلها آنها را اشغال کردند و هر چه توانستند شکستند و پاره کردند و هر چه خواستند گفتند و اهانت کردند، و در این میان همکاری بعضی از افراد اطلاعاتی با حمله‌کنندگان بسیار محسوس بود. در این میان اصرار داشتند به بهانه محافظت از من مرا از اطاق و کتابخانه و منزل شخصی خارج نمایند و ببرند و همه هستی مرا در اختیار رجالتها و غارتگران قرار دهند، و معلوم نبود مرا به کجا می‌خواستند ببرند.

همین بسی‌سیم بدستها حتی می‌خواستند برای این منظور درب خانه اندرونی را با دیلم از جا بکنند تا به من دسترسی پیدا کنند و به زور ببرند. جمعی از فضلا و طلاب و برادران را بازداشت و تلفنها را قطع کردند و بلندگوهای حسینیه را در اختیار گرفتند، و مانند لشکر مهاجم پیروز شده با شعارهای انحرافی و توهین‌آمیز و به نام حمایت از ولایت‌فقیه و ولی‌فقیه خودشان هر چه خواستند گفتند و پخش کردند و موجبات ناراحتی همه همسایگان محترم را فراهم نمودند. معلوم شد در منطق آقایان ولایت‌فقیه یعنی غارت اموال و شکستن و پاره کردن کتابها و حتی قرآن کریم، ولایت‌فقیه یعنی تصرف غاصبانه در خانه و ملک دیگران، ولایت‌فقیه یعنی اهانت به حوزه‌های علمیه و علما و فقه و علم و بی‌احترامی به همه مقدسات. خوب شد نردیمو ثمره ولایت‌فقیه آقایان را برای چندمین بار لمس کردیم.

فرستادن رجالتها برای غارت هستی من سابقه دارد، در بهمن ۱۳۷۱ نیز همین عمل را انجام دادند و هستی مرا و حتی آرشیو چهارده ساله مرا بردند و پس ندادند، و بالاخره در زمان عملیات وحشیانه آقایان، من مشغول مطالعه نهج‌البلاغه بودم، ولی زنان همسایگان همه گریه و زاری می‌کردند، این ولایت‌فقیه چماقی و آمیخته با غارت و فحاشی برای آقایان مبارک باد و بر حسب اخبار واصله موقوفه آتش‌بیار معرکه رئیس قوه قضائیه که باید مظهر قانون و عدالت باشد بوده است، ایشان در شب چهارشنبه به قم آمدند و فرمان آتش را صادر کردند و به تهران بازگشتند، و با این حال مردم ما انتظار دارند قانون و عدالت در کشور حکمفرما باشد، وقتی که با مثل من که هم سابقه مبارزاتی دارد و هم استاد بسیاری از علما و مسئولین کشور بودم

این‌طور عمل می‌شود، پس وای به حال مردم بی‌گناه بی‌پناه.
 من تا حال برای رعایت نظام اسلامی که با خون شهدای عزیز ما آبیاری شده است ساکت بودم، و با تحمیل همه تعذیبات و ظلمهایی که نسبت به من و بیت من و شاگردان و علاقه‌مندان به من و زندانی کردن بسیاری از آنان انجام می‌شد می‌خواستم خدای ناکرده از ناحیه من به اسلام و انقلاب ضربه‌ای وارد نشود، ولی چه کنم که دخالت‌های ناروا در حوزه علمیه قم و شکستن حریم حوزه علمیه و از بین بردن استقلال آن و قداست مرجعیت و مراجع به وسیله راه‌نماختن بچه‌های بی‌منطق و خشن در مقاطع مختلف موجب اعلام نظر صریح اینجانب شد. الان هم به همه علمای اعلام و بزرگان حوزه‌ها اعلام خطر می‌کنم که علاوه بر خطراتی که اقتصاد و امنیت کشور با آن مواجه است حوزه‌های دینی و علمی با وضع فعلی در معرض سقوط قرار گرفته، و هر کس ساکت و بی‌تفاوت باشد باید در روز قیامت پاسخ‌گویی سکوت خود باشد. اینجانب از ابتدای شروع انقلاب اسلامی در سال ۴۲ همواره آسایش و آرامش خود و خانواده و حتی جان خود را در معرض تهاجم از خدا بی‌خبران قرار داده‌ام و فرزند عزیزم شهید محمد منتظری در همین راه توسط منافقین کوردها به شهادت رسید، هم اکنون نیز از هرگونه جان‌فشانی در راه اسلام و انقلاب و کشور دریغ ندارم.

جای تعجب است که بعضی از آقایان محترم به من اظهار می‌کردند با اینکه گفته‌های شما حق بوده ولی در شرایط فعلی و دعوت از سران کشورهای اسلامی خوب بود شما صحبت نمی‌کردید، غافل از اینکه صحبت من به جایی ضرر نمی‌زد، آنچه در شرایط فعلی صلاح نبود و صد درصد به ضرر بود حمله وحشیانه و غارت با سر و صدا و زمینسازی برای تبلیغات رادیوهای بیگانه بود، که قهرا می‌فهماند کشور ما از نظر امنیت نامساعد است، و من به سهم خود ضمن تشکر از کسانی که دعوت دولت جمهوری اسلامی ایران را پذیرفته‌اند از ریاست محترم جمهوری اسلامی سؤال می‌کنم که آیا جنابعالی توان حفظ امنیت آنان را در برابر حمله احتمالی مهاجمین دارید؟ اگر ندارید پس با چه جرأتی از آنان دعوت نموده‌اید؟ و اگر توان آن را دارید پس چرا برای حفظ امنیت مراکز فرهنگی و دانشگاهها و حوزه‌های علمیه و جاهای دیگر کاری جدی انجام نمی‌دهید و از این بی‌نظمیها جلوگیری نمی‌کنید؟ در خاتمه متذکر می‌گردد که آقایان با شعار "مرگ بر ضد ولایت‌فقیه" دست به همه خرابکاریها می‌زنند، در صورتی که من از بنیانگذاران ولایت‌فقیه می‌باشم و در این موضوع چهار جلد کتاب مفصل از من چاپ شده، آقایان عنوان کلی ولایت‌فقیه را با شخص مخلوط می‌کنند. من اگر کسی را واجد شرایط ندانم این امر به معنای ضدیت با کلی ولایت‌فقیه نیست چه کنیم که کار دست بچه‌های بی‌سواد و بی‌منطق افتاده، و بالاخره قلم اینجا رسید و سر بشکست. اللهم انا نشکو الیک فقد نبینا (ص) کو غیبه ولینا و کثره عدونا و قله عددنا و شده الفتن بنا و تظاهر الزمان علینا...

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
 والسلام علی جمیع اخواننا المسلمین و رحمات الله و برکاته

۱۳۷۶/۸/۲۸

قم، حسینعلی منتظری

نشر نیما منتشر کرده است

۸ عنوان از علی میرفطروس :

۱- رودررو با تاریخ

به همت فرخ جهانگیری، ستاره درخشش، سیما سمندریان و حسین مهری؛ مجموعه چند گفتگو در باره روشنفکری و روشنفکران ایران، تاریخ، فرهنگ، دین، سیاست، علل تاریخی عدم رشد جامعه مدنی در ایران؛ ۱۱۳ ص؛ چاپ اول ۱۹۹۹؛ ۱۲ مارک

۲- عمادالدین نسیمی شاعر و متفکر

حروفی

تحقیقی علمی و مستند در باره شاعر و متفکر جنبش حروفیان در قرن ۱۴ میلادی که به خاطر اعتقاد به "اصالت انسان" مانند حلاج به دست زاهدان و شریعتمداران عصر به قتل رسید؛ ۲۲۱ ص؛ چاپ دوم با تجدید نظر و اضافات ۱۹۹۹؛ ۲۰ مارک

۳- مقدمه‌ای در اسلام شناسی جلد ۱

نگاهی نو و مستند در باره زمینه‌های اجتماعی پیدایش اسلام؛ ۱۱۷ ص؛ چاپ دوازدهم ۱۹۹۹؛ ۱۵ مارک

۴- مقدمه‌ای در اسلام شناسی جلد ۲

بحثی در باره اسلام، "اسلام راستین" و چگونگی تعالیم آن؛ ۱۲۶ ص؛ چاپ سوم ۱۹۹۹؛ ۱۵ مارک

۵- گفتگوها - به همت ایرج ادیب زاده و

نشریه کاوه

شامل سه گفتگو در باره تاریخ اجتماعی ایران، فرهنگ، سیاست، روشنفکران، و...؛ ۱۱۹ ص؛ چاپ اول ۱۹۹۸؛ ۱۰ مارک

۶- دیدگاه‌ها - به همت بهروز رفیع

گفتگویی بلند در باره تاریخ و تاریخ اجتماعی ایران، عرفان و جلوه مدارا در فرهنگ ایران، بنیادگرایی اسلامی و انقلاب ایران؛ ۱۴۵ ص؛ چاپ دوم ۱۹۹۷؛ ۱۰ مارک

۷- ملاحظاتی در تاریخ ایران

علل تاریخی عقب ماندگی‌های جامعه ایران، نگاهی به هجوم ایل‌ها، استقرار اسلام، زمینه‌های پیدایش و فلسفه سیاسی اسلام راستین؛ ۲۰۲ ص؛ چاپ سوم با تجدید نظر و اضافات ۱۹۹۷؛ ۱۲ مارک

۸- حلاج

در میان عارفان آزاده ایران شاید هیچ‌یک به معروفیت و محبوبیت حلاج برای نسل امروز نیست. این علاوه بر شخصیت افسانه‌وار خود حلاج و نقل زیبای "عطار" از سرگذشت وی، پی آمد انتشار کتاب فوق از علی میرفطروس است که از اردیبهشت ۱۳۵۷ تا امروز بی‌انقطاع سیاه و سفید تجدید چاپ و خوانده می‌شود. ۳۱۲ ص؛ چاپ (رسمی) چهاردهم ۱۹۹۸؛ ۱۷ مارک

اسلام در ایران (از هجرت تا پایان قرن نهم هجری)؛ ایلیاپاولیچ پتروشفسکی ترجمه کریم کشاورز؛ این کتاب یکی از اولین تحقیقات تاریخی اسلام در ایران، که با دیدی غیر اسلامی و در عصر حاضر نوشته شده است. در این کتاب با تاریخ و تطورات تعالیم اسلامی، و نهضت‌هایی که مردم در بطن اسلام برپا کرده‌اند و به ویژه با تشیع در ایران آشنا می‌شویم. ۵۶۸ ص؛ چاپ اول خارج از کشور ۱۹۹۸؛ ۳۵ مارک

شیعه‌گری و امام زمان؛ دکتر مسعود

انصاری (روشنگر)

۲۰۲ ص قطع ۲۴×۱۷ سانتیمتر؛ چاپ سوم

۱۹۹۹؛ ۳۰ مارک

تاریخ مشروطه ایران؛ احمد

کسروی

۲ جلدی؛ ۳۹ مارک

پیکر فرهاد؛ عباس معروفی

رمان؛ ۱۵۲ ص؛ ۱۵ مارک

سال بلوا؛ عباس معروفی

رمان؛ ۳۴۸ ص؛ ۲۰ مارک

پیرامون یک اثر

گردآورنده فرزانه سسیانپورمجموعه

نقدهای رمان سفونی مردگان اثر عباس

معروفی؛ ۳۳۷ ص؛ ۲۰ مارک

موج؛ مورتون ری؛ ترجمه فرشته

خسروی

آزمایشی پداگوژیکی از یک معلم تاریخ در

آمریکا برای درک پیدایش و تحکم فاشیسم

در جامعه که به شیوه داستانی نگارش شده

است؛ ۱۷۲ ص؛ چاپ اول ۱۹۹۸؛ ۱۵ مارک

دیوان عشقی

همراه با شرح حال شاعر به قلم علی اکبر

سلیمی از روی نسخه سال ۱۳۲۱؛ ۲۰۰ ص

؛ ۱۸ مارک

پرنده دیگر، نه؛ مهرانگیز رسایپور (م)

بگاه)

دفتر شعر (۱۳۷۸-۱۳۷۴)؛ ۱۷۶ ص؛

چاپ اول ژانویه ۲۰۰۰؛ ۱۷ مارک

ISBN 3-9807107-2-6

از موج تا طوفان؛ باقر مؤمنی

کتاب به بررسی انقلاب ایران در طی ۸ سال

رویدادهای سیاسی قبل از آن پرداخته است:

از بهمن ۱۳۳۹ تا بهمن ۱۳۵۷. فهرست

کتاب در برگیرنده این مطالب است:

سرنوشت انقلاب ایران و مسأله حاکمیت؛

انقلاب بهمن، زمینه‌ها و هدف‌ها؛ نقش

توده‌ها در تحولات ایران؛ انقلاب لمپن‌ها و

تحقیرشده‌ها و انتقام تاریخ؛ انقلاب ایران

قربانی یک توطئه همگانی؛ جمهوری

اسلامی ایران، معجزه یا شعبده قرن بیستم

؛ درس‌های انقلاب؛ جمهوری اسلامی

ایران و اپوزیسیون سیاسی آن؛ ۴۰۶ ص؛

چاپ اول ۱۹۹۸؛ ۲۷ مارک

بازشناسی قرآن؛ دکتر مسعود

انصاری

این اثر که با دیدی 'انترپوسوفی' نگاشته

شده به شناخت و پیدایش قرآن و اسلام

می‌پردازد و به بدیعیاتی خاص می‌رسد که

قابل تأمل است؛ ۴۲۰ ص قطع ۲۴×۱۷

سانتیمتر؛ چاپ ششم ۱۹۹۹؛ ۳۵ مارک

کوروش بزرگ و محمدبن عبدالله؛

دکتر مسعود انصاری

کتاب پژوهش و مقایسه‌ای بین ویژه‌گی‌های

اخلاقی، زندگی خصوصی و اجتماعی و

کشورداری کوروش هخامنشی و محمدبن

عبدالله است؛ ۳۲۸ ص قطع ۲۴×۱۷

سانتیمتر؛ چاپ چهارم ۱۹۹۹؛ ۳۰ مارک



هنوز در برلن قاضی هست

ترور و دادگاه میکونوس

مهران پاینده، عباس خدآقلی، حمید نودری
 پروژهای از آرشیو اسناد و پژوهش‌های ایران - برلن
 کتاب حاصل تلاش جمعی است که از بدو
 ترور تا پایان دادگاه یعنی زمانی بیش از ۴
 سال با پیگیری خاص و کنجکاوانه به جمع
 آوری اسناد و یادداشت برداری از جلسات
 دادگاه پرداخته‌اند ۳۰۲ ص. قطع ۲۴×۱۷
 سانتیمتر؛ چاپ اول ژانویه ۲۰۰۰ چاپ دوم
 آوریل ۲۰۰۰؛ ۲۵ مارک

سایه سال‌ها**اسرگذاشت زاله اصفهانی**

از پیشگفتار: این سرگذاشت زنی است که در
 مسیر جزر و مدهای عظیم سیاسی -
 اجتماعی ایران و جهان در مهاجرت‌های
 ناگزیر روزگار گذرانده است. ۴۲۰ ص ؛ چاپ
 اول؛ ۲۵ مارک

یادداشت‌های مجنون‌خانه**الاهه بقراط**

مجموعه داستان با عنوان‌های: یادداشت‌های
 مجنون‌خانه، خطابه نانوخته، بتینا، سوا تفاهم،
 قاتل، اسمی هم ندارد، محسن، پرسونا. ۹۶
 ص ؛ چاپ اول؛ ۱۰ مارک

خرتوخر یا جهان بینی خر**ابوالفضل اردوخانی**

طنزنامه سیاسی - اجتماعی با ۹۲ عنوان
 ۲۵۰ ص ؛ چاپ اول؛ ۲۰ مارک

در پشت پرده های انقلاب ، اعترافات
 جعفر شفیع زاده فرمانده پیشین واحد
 مخصوص انقلاب اسلامی و محافظ آیت الله

خمینی در نوفل لوشاتو و تهران ، جعفر شفیع
 زاده، چاپ دوم ، ۲۴۰ ص ، ۲۰ مارک

فریدون سه پسر داشت ، عباس
 معروفی، ۳۰۶ ص ، ۳۰ مارک

مرگ به مرخصی می‌رود ، حبیب
 جوادی، ۱۵۶ ص ، ۱۵ مارک

نیستانی بر مرداب غربت ، منصور
 سایل شباهنگ (شاعر قزلباشی)، ۶ ص ، ۱۰
 مارک

ناگفته‌ها ... در پرونده ی قتل‌های
 زنجیره ای (جلد دوم اعترافات سعید امامی
 و قتل‌های زنجیره ای)؛ علیرضا نوری
 زاده؛ ۳۶۴ ص؛ چاپ اول - اکتبر ۲۰۰۰؛
 ۳۰ مارک

در خلوت دوست، نامه های بزرگ علوی
 به باقر مؤمنی؛

باقر مؤمنی؛ ۳۰۴ ص؛ چاپ اول - اکتبر
 ۲۰۰۰؛ ۲۵ مارک

فرخنده، دختر فرماندار؛ علی
 شیرازی؛ ۱۷۲ ص؛ ۱۲ مارک

Jenseits von Worten (ترجمه اشعار
 سیمین بهبهانی به آلمانی)، مترجم بهرام
 چوبینه و یودیت وست، 212 Seiten,
 28,90 DM

سیستم جنایتکار، اسناد ترور
 میکونوس / تصویری دقیق از ساختار
 دستگاه ترور، در جمهوری اسلامی بر اساس
 مدرک و سند ، پروژه ای از آرشیو اسناد و
 پژوهش های ایران - برلن / نیما-آلمان /
 ۳۰۰ ص / ۲۶ مارک

**بخش کتاب‌های زیر به عهده
نشر نیما است**

**آیه‌های شیطانی؛ سلمان رشدی جلد
اول و جلد دوم،**

ترجمه روشنک ایرانی؛ ۲۲۸ ص؛ ۵۰ مارک
فونکسیون اورگاسم

روانشناسی در عمق

دکتر ویلهلم رایش

ترجمه دکتر استپان سیمونیان

این بیان رایش مدخل آثار او است: عشق،
کار و دانش سرچشمه‌های حیات‌اند پس باید
فرمانروای آن نیز باشند. کتاب فوق از
کتابهای بنیادی نظریات رایش است که
عملکرد اورگاسم و اهمیت آن را در سلامت
روانی و اجتماعی انسان بررسی می‌کند.
۲۲۸ ص؛ آمریکا؛ ۲۲ مارک

مدینه فاضله ایرانی

(از امام زمان تا امام زمان)

دکتر رضا آیرملو

کتاب طرح جامعه شناسی ایران از نگاه
اتوپیا شناسی است و از آنجا به توضیح تغییر
و تحولات معاصر ایران می‌پردازد؛ ۲۷۲ ص؛
آینوند-لیت سواد چاپ دوم ۲۰۰۰؛ ۱۵
مارک، ISBN 91-630-7589-x

شیعی گری و ترقی خواهی نقش

روحانیت در نهضت ملی ایران

مهدی قاسمی

کتاب دارای سی فصل است: نقش روحانیت
در ترکیب هرم استبداد، مقابله روحانیت

شیعه با هرگونه نوگرایی، نسبت بایگیری به
مشروطه خواهان از کجا ریشه می‌گرفت؟،
اتحاد نامقدس (در بار - روحانیت -
خارجی...): ۲۹۰ ص قطع ۱۶×۲۳ سانتیمتر؛
چاپ آمریکا ۱۹۹۹؛ ۲۶ مارک - ISBN 0-
936347-74-0

گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی

پهلوی

شجاع‌الدین شفا - محمود رجاء

فهرست روز بروز (کرونولوژی) وقایع
سیاسی، نظامی، اقتصادی، و اجتماعی ایران
از ۲ اسفند ۱۲۹۹ تا ۲۰ اسفند ۱۳۵۵. کتابی
که در آستانه انقلاب آماده‌پخش بود ولی
تماماً به کوره‌های کتاب‌سوزی فرهنگ
ستیزان اسلامی سپرده شد و از روی تنها
نسخه موجود که تصادفاً نزد شجاع‌الدین شفا
بود به چاپ رسیده است؛ ۵ جلد ۲۴۶۷ ص
۱۶×۲۴ سانتیمتر؛ فرانسه؛ ۱۱۰ مارک

تولدی دیگر؛ شجاع‌الدین شفا

(ایران کهن، در هزاره‌های نو)

گفتگویی ضروری با نسل سازنده ایران فردا
در باره واقعیت‌های غالباً ناشناخته ایران
دیروز و امروز؛ ۶۲۴ ص؛ فرانسه چاپ
چهارم؛ ۳۰ مارک

کمدی خدایان (هفت خوان آخرت)

هوشنگ معین زاده

رمان تخیلی؛ آذرخش - فرانسه؛ ۲۷۶ ص؛
۲۵ مارک

در پیکار اهریمن؛ شجاع‌الدین شفا

مبارزه هزار ساله فرهنگ ایران با مکتب
دکانداران دین؛ برگزیده‌هایی از اشعار و

- نوشته‌های ۲۲۵ شاعر و نویسنده نامی ایران،
از فردوسی تا به امروز؛ ۷۸۰ ص قطع
۲۴×۱۶ سانتیمتر؛ ایرانشهر فرانسه؛ ۲۰
مارک
- حماسه سکوت؛ شروین؛ (برداشتی
داستان گونه از قیام) نقاب) که به غلط، به
کودتای نوژه شهرت یافته است)، لندن،
۲۲۶ص، ۲۱ مارک**
- شاه، مصدق، سپهبد زاهدی، نور
محمد عسگری، سوئد،
بیست داستان از مولانا جلال‌الدین
محمد بلخی (مولوی) به نثر فارسی و
انگلیسی، دکتر علی محمد اربابی،
گروه مطبوعاتی ایران پست- لندن، ۱۱۲ص
۱۵ مارک**
- آخرین شاهکار نقاش و سیزده
داستان دیگر
دکتر علی محمد اربابی، لندن، ۱۲۲ص
۱۸ مارک**
- حکومت اسلامی، آیه الله العظمی آقا
سید روح الله خمینی، چاپ خارج، ۲۰۸ ص
۱۵ مارک**
- کشف الاسرار، امام خمینی، چاپ خارج
، ۳۴۲ص، ۲۰ مارک**
- اسلام و مسلمانی، ابن وراق، دکتر
مسعود انصاری (روشنگر)، آمریکا، ۷۳۹ص،
۶۵ مارک**
- کارنامه کوروش آریامنش جلد اول، آله
دالفک، پاریس، ۴۲۲ص، ۳۵ مارک**
- زندگانی من، احمد کسروی، مهر-
آلمان، ۳۴۶ص، ۱۵ مارک**
- تشیع و قدرت در ایران
دکتر بهزاد کشاورزی؛ خاوران- فرانسه؛
۳۰۲ص؛ ۲۰ مارک**
- نگاهی دیگر به دوم خرداد
چنگیز پهلوان
گفتارهایی در شناخت تحولات کنونی در
ایران؛؛ سنبه- آلمان؛ ۱۲۰ص؛ ۱۰ مارک**
- دو گفتار- حافظ دیوانه سرسامی " یا "
فرزانه جاودانی " ما و " غرب زدگی " آل احمد؛
دلارام مشهوری؛ خاوران- فرانسه؛
۱۱۴ص؛ ۱۴ مارک**
- فرهنگ بیست هزار مثل، حکمت و
اصطلاح؛ صادق عظیمی؛ آرش- سوئد؛
۸۵۰ص؛ ۶۰ مارک**
- من ... سید اولاد پیغمبر. نواده... وزیر
جنگ آمریکا. سرگذشت شگفت آور یک
دیپلمات ایرانی؛ دکتر پرویز عدل؛ شرکت
کتاب- آمریکا؛ ۲۲۰ص؛ ۳۰ مارک**
- رضا شاه کبیر در آئینه خاطرات به
انضمام زندگینامه؛ ابراهیم صفایی؛ آمریکا؛
۴۷۰ص؛ ۴۳ مارک**
- الله اکبر؛ دکتر مسعود انصاری (روشنگر)؛
آمریکا، ۴۱۶ص؛ ۵۰ مارک**
- کارل مارکس که بود؟
شرح زندگی خصوصی "کارل مارکس؛
دکتر عبدالعلی مقبل؛ آمریکا؛ ۷۰۴ص؛
۴۰ مارک**

- گروگان خمینی: رابرت دریفوس؛
آمریکا؛ ۳۱۱ص؛ ۱۶ مارک
- پول خون؛ دکتر مسعود
انصاری (روشنگر)؛ آمریکا؛ ۳۶۸ص
۴۵ مارک
- زمین و زمان؛ نادر نادرپور؛ آمریکا؛
۱۵۲ص؛ ۲۸ مارک
- بها نیگیری؛ احمد کسروی؛ انتشارات
مرد امروز؛ ۹۵ص؛ ۹ مارک
- ستیز و مدارا- ضد حکومت اسلامی؛
رامین کامرانی؛ باران- سوئد؛ ۴۳۱ص؛
۲۵ مارک
- مادران و دختران. کتاب دوم: دده قدم
خیر؛ مهشید امیر شاهی؛ باران- سوئد؛
۳۱۲ص؛ ۲۰ مارک
- صادق هدایت هشتاد و دو نامه به
حسن شهید نورائی؛
شهید نورائی؛ مقدمه ناصر پاکدامن؛
پاریس؛ ۳۲۰ص؛ ۲۰ مارک
- سلمان رشدی و حقیقت در ادبیات؛
صادق جلال العظم؛
تراب حق شناس؛ سنبله- آلمان؛ ۱۹۴ص؛
۱۲ مارک
- پدیده شناسی بنیاد گرایی دینی؛
منوچهر صالحی؛ سنبله- آلمان؛ ۱۹۲ص؛
۱۰ مارک
- تاریخ مختصر زمان از انفجار بزرگ
تا تشکیل سیاهچالهها
استیفن هاوکینگ؛ ۱۹۸۸؛ ع.خیامی؛
۲۳۴ص؛ ۱۲ مارک
- در دفاع از دیدگاه مارکس؛ مرتضی
محیط؛ سنبله- آلمان؛ ۲۱۰ص؛ ۱۰ مارک
- شاه ایران چهرهای قرن بیستم؛
منصور؛ پاریس؛ ۱۶۲ص؛ جلدزرکوب ۴۰
مارک؛ جلد چرمی ۵۲ مارک
- تراژدی دموکراسی در ایران، باز
خوانی قتل های زنجیره ای؛ عمادالدین
باقی؛ نی؛ ۲جلدی ۲۸ مارک
- فیلم احمد شاملو (شاعر بزرگ
آزادی)/فیلم مستند بلند در باره هنر، اندیشه
و زندگی احمد شاملو/ کارگردان مسلم
منصوری / ۳۹ مارک
- توضیح المسائل / پاسخهایی به
پرسشهای هزار ساله از کلینی تا خمینی /
شجاع الدین شفا/ فرزاد/ چاپ پنجم-
۶۴۸ص / ۳۹ مارک
- آذربایجان در مسیر تاریخ جلد اول و
دوم از آغاز تا اسلام، جلد سوم در دوره
ظهور و توسعه اسلام / رحیم رئیس نیا/
مبنا/ جلد اول و دوم ۵۵ مارک، جلد سوم
۲۵ مارک

نشر نیما منتشر می کند

- 📖 تاریخ روشنفکری و کانون
نویسندگان در ایران و تبعید
مسعود نقره کار ، ۲جلدی
- 📖 سه مکتوب اثر میرزا آقا خان
کرمانی و بررسی جنبش بیداری
ایرانیان
به کوشش و ویرایش
بهرام چوبینه
- 📖 زن در دولت خیال ، نگاهی به
نقش زن در سازمان مجاهدین
نادره افشاری
- 📖 حلال و حرام در سینمای ایران ،
نگاهی به رابطه سینما و
سیاست در جمهوری اسلامی
علی امینی
- 📖 سونای زعفرانیه ، روایت "سحر"
از قتل‌های زنجیره‌ای

بسیست جلد کتاب روایت اطراف خود جمع‌کند مشکل است، کتاب جامع الاحادیث این کار را کرده که این روایات را یکجا جمع‌آوری کرده است، البته تکرار در بعضی جاها لازم است و نمی‌شود به صرف آدرس‌دادن اکتفا کرد، مثلا همین مستمسک آیت‌الله حکیم را که نگاه می‌کنیم گاهی انسان کلافه می‌شود، در یک مسأله مثلا می‌گوید: "کصحیحہ زرارہ الماضیہ" و ما چقدر باید بگردیم تا آن صحیحہ را در یک صفحه یا چند صفحه جلوتر پیدا کنیم، با اینکه خود آن صحیحہ نیم‌خط یا یک‌خط بیشتر نیست، کتاب جامع الاحادیث هم گاهی این‌گونه است که اگر در یک باب مثلا بیست عدد روایت است بسیاری از آنها را گفته "تقدم فی باب فلان" (در فلان باب این روایت آمده است) و این مراجعه به بابهای دیگر بخصوص اگر در جلدهای متعدد باشد خسته‌کننده است و بسا انسان حوصله مراجعه را پیدا نکند، و اگر چنانچه این کار می‌شد که روایات مهم هر باب چه از کتابهای شیعه چه از کتابهای سنت گردآوری می‌شد مخصوصا روایتهای صحیحی که نقطه اتکای فتواست، کار را آسانتر می‌کرد و فایده بیشتری داشت. این مطلب را هم من همین جا اضافه کنم که بسا در روایات ما نکاتی هست که به روایات اهل سنت اشاره دارد، مرحوم آیت‌الله بروجردی یکوقت مطلبی را به این مضمون می‌فرمودند که فقه ما مثل حاشیهای است بر فقه اهل سنت، چون حکومت و دولت و ملت همه سنی بودند روایات اهل سنت در آن زمان مطرح بوده، فتاوی آنها مطرح بوده و روایات ائمه ما گاهی ناظر به فتاوی آنها بوده است، اگر در یک مسأله روایاتی که در صحیح بخاری و مسلم و سایر کتب اهل سنت هست اینها را هر چند در پاورقی ذکر می‌کردیم و طالب علم اینها را با روایات خودمان تطبیق می‌کرد خیلی بهتر بود. البته ما راجع به تنظیم جامع احادیث همه زحمت خودمان را کشیدیم و آن اوایل در جلسات دسته‌جمعی همه نوشته‌ها یکنواخت می‌شد ولی بعدا همه اینها در اختیار حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ اسماعیل ملایری قرار گرفت و الان ایشان تنهاست و خودشان آنها را تنظیم می‌کنند، البته به کار خودشان مسلط هم شده‌اند خداوند به ایشان توفیق عنایت کند.

همکاری با آیت‌الله ربانی شیرازی در نگاشتن پاورقی بر وسائل الشیعه

از جمله کارهایی که در همان زمان انجام گرفت و تا اندازه‌ای مشابه کار "جامع احادیث الشیعه" بود زدن پاورقی بر کتاب "وسائل الشیعه" بود مرحوم ربانی شیرازی یک روز به بنده پیشنهاد کردند که بسیاری برای وسائل الشیعه پاورقیهایی تنظیم کنیم، البته اصل این کار را آقای محمدی کتابفروش به آقای ربانی پیشنهاد کرده بود، ایشان این پیشنهاد را با من مطرح کردند و ما بسا یکدیگر این کار را شروع کردیم، کتاب "طهارت" و "صلوات" را من فیش‌برداری کردم، آقای ربانی اول می‌گفت برای هر روایتی یک حاشیه می‌زنیم ولی من گفتم این درست نیست ما باید به صورت باب یک و باب دو نظیر آنچه در متن هست در پاورقی باب بندی کنیم و روایات پراکنده یا قطعه قطعه شده را در ارتباط با هم بیاوریم و...، آقای ربانی هم قبول کرد و کار به همان سبکی که الان چاپ شده است شروع شد، بعد این خبر به گوش آیت‌الله بروجردی رسید و این کار در واقع یک مقصدار کار جامع الاحادیث را انجام می‌داد و پایه‌های آن را سست می‌کرد، بعد ایشان ابراز ناراحتی کرده بود، وقتی من فهمیدم ایشان از این جهت ناراضی است از کار دست کشیدم، چون اول فکر نمی‌کردم که این مسأله به جایی برخورد کند، هر کدام می‌توانست کاری مستقل برای خودش باشد و کتاب وسایل هم احیا می‌شد، بالاخره مرحوم آقای بروجردی از این کار ناراحت شد و من با همه زحمتهایی که روی آن کشیده بودم به خاطر

آقای بروجردی کنار کشیدم، ولی آقای ربانی گفتند ما داریم کتاب وسایل را تنظیم و تکمیل می‌کنیم و این‌چکار به جامع الاحادیث دارد، آن برای خودش جدا این هم برای خودش جدا، بالاخره ایشان کار را ادامه دادند و الان هم پاورقیها همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید با کتاب وسایل چاپ شده است.

جایگاه فلسفه در حوزه علمیه و نظریه آیت‌الله بروجردی

س: یکی از بزرگان که خدمت شما فلسفه درس خوانده‌اند در مورد کلاسهای شما در تدریس منظومه می‌فرمودند این کلاسها خیلی شلوغ می‌شد و ظاهراً در مرکز شهر مسجد امام حسن (ع) بوده، ایشان می‌فرمودند: آن طور که من یادم می‌آید آقای بروجردی فرمودند که این درس را یک جای دورتر ببرید، و شما طبق نقل ایشان آن را برده‌اید در خیابان امام که افراد کمتر بیایند ولی بعد از دوسه روز جمعیت همچنان زیادتر شده بود.

ج: هر کس این را گفته بد نقل کرده است، مطلب این‌جوری است که درس منظومه من خیلی شلوغ می‌شد، این اواخر یکی از شبستانهای مسجد امام پر می‌شد در حدود چهارصد نفر بودند آن وقت چهارصد نفر خیلی بود، من نشسته روی زمین درس می‌گفتم و مجبور بودم خیلی بلند صحبت کنم که صدا به همه برسد منبر و بلندگو نبود، برای من در آن موقع منظومه گفتن خیلی روان شده بود، یعنی وقتی که می‌خواستم بروم درس به دو دقیقه از بالا تا پایین صفحه را یک نگاه می‌کردم و می‌رفتم، همه مطلب را از خارج می‌گفتم حافظه من آن زمان خیلی قوی بود، من بر اساس شیوه مرحوم امام درس می‌گفتم، عبارت خوانی هفت‌هشت دقیقه بیشتر طول نمی‌کشید، مرحوم علامه طباطبایی هم در آن زمان اسفار می‌گفت و می‌گفتند شاید حدود دو‌ست و پنجاه تا سیصد نفر شاگرد دارد، بعضی از بزرگان هم درس اسفار ایشان می‌رفتند، در آن موقع درسهای فلسفه معروف حوزه همین درس منظومه من بود و اسفار ایشان، البته دیگران هم می‌گفتند اما خیلی کم، یک روز مرحوم حاج آقا محمد مقدس اصفهانی به من رسید و گفت آشیخ حسینعلی گفتم بله، گفت آیت‌الله بروجردی به من گفتند به شما بگویم دیگر منظومه درس نگو گفتم چطور؟ گفت هیچ، گفتند شما دیگر منظومه درس نگیرید، تعطیل کنید. این گذشت عصر که شد مشهدی حسن گلکار که در خانه مرحوم آیت‌الله بروجردی بود آمد درب خانه من و گفت آقای حاج محمدحسین احسن گفتند شما بیایید منزل آیت‌الله بروجردی، من رفتم منزل آقای بروجردی و در این فکر بودم که چگونه به شاگردهایم بگویم آیت‌الله بروجردی گفته درس را تعطیل کنید، در این مساله مانده بودم، بالاخره رفتم دیدم حاج محمدحسین می‌گوید آقای بروجردی دستور دادند که به فلانی یعنی آشیخ حسینعلی بگو دیگر درس منظومه نگوید و شاگردهای آقای طباطبایی را اسمهایشان را بنویسد تا شهره آنان را قطع کنیم، من یکدفعه جا خوردم گفتم این چه حرفی است اصلاً این کار مشکلی است، شاگردهای آقای طباطبایی را من چه می‌دانم چه کسانی هستند مگر اینکه من بروم آنجا وقتی ایشان درس می‌گویند دم در بایستم و یکی یکی اسم طلبه‌ها را بپرسم و بنویسم این خیلی چیز بدی است، بعد گفتم یک کاری بکن برویم خدمت آقای بروجردی ببینیم ایشان چه می‌گویند و منظورشان چیست؟ راه را باز کرد و رفتیم خدمت آقای بروجردی، گفتم: آقا پیغام حضرتعالی را آقای حاج آقا محمد مقدس رساندند، این چیزی که شما راجع به درس آقای طباطبایی فرمودید اولاً من که شاگردهای ایشان را نمی‌شناسم و ثانیاً این خیلی بد است، یادم هست آن وقت به مرحوم آیت‌الله بروجردی گفتم آقا از درسهای حوزه آن قسمت که در دانشگاهها و در دنیا یک مقدار روی آن حساب می‌کنند همین فلسفه است و این برای شما هم بد

است، فردا می‌گویند آیت‌الله بروجردی فلسفه را تحریم کرده، این چیز خوبی نیست، بعد یک وقت دیدم آقای بروجردی فرمودند: "من هم می‌دانم، من خودم در اصفهان فلسفه خوانده‌ام ولی نمی‌دانید که از مشهد چقدر به ما فشار می‌آورند" بعد معلوم شد که طرفداران آیت‌الله حاج میرزا مهدی اصفهانی و شاگردهای ایشان روی آیت‌الله بروجردی برای درسهای فلسفه فشار می‌آورده‌اند بعد فرمودند: "از طرف دیگر بعضیها مسائل فلسفه را درک نمی‌کنند، فکرشان منحرف می‌شود، من در اصفهان که بودم یک طلبه‌ای از درس فلسفه آخوند کاشی که آمد گفت من الان یک تکه خدا هستم برای اینکه حقیقت وجود یکی است، من هم که وجود دارم و... کسانی که نمی‌فهمند آن وقت نتیجه برعکس می‌دهد، فلسفه باشد اما برای یک افراد خاصی در یک جای مخصوصی، این جور عمومی نباشد که چهارصد پانصد نفر پای یک درس بریزند، این درست نیست مخصوصا منظومه و اسفار، بخصوص اسفار که وقتی مرحوم صدرالمطالعهین در اسفار می‌رسد به حرفهای صوفیه و عرفا آن وقت اینجا کشش می‌دهد، اینها را خیلی افراد درک نمی‌کنند و عوضی می‌فهمند." من از فرمایشات ایشان فهمیدم که آقای بروجردی با اصل فلسفه گفتن مخالف نیست، گفتم پس آقا اجازه دهید من به جای منظومه یک اشارات درس بگویم و منشا اشارات گفتن من این شد، طالبش هم قهرا کم است، گفتند باشد من که با فلسفه مخالف نیستم آخه این جور که حالا چهارصد نفر سر یک درس فلسفه بیایند... و نمی‌دانی چقدر از مشهد فشار آورده‌اند و... دوباره مشهد را گفتند، ایشان از حرفهای مشهد خیلی ناراحت شده بود و اینکه طلبه‌ها چیزهای عرفانی و درویشی را درک نمی‌کنند، گفتم پس اجازه بدهید من خودم اشارات درس بگویم و به آقای طباطبایی هم بگویم کتاب شفا یا یک کتاب دیگر که جاذبه داشته و حرفهای درویشی نداشته باشد بگویند، گفتند ایشان اطاعت نمی‌کند، گفتم نه آقا همه مطیع شما هستند چه کسی تخلف می‌کند؟ گفتند اگر قبول کند که خیلی خوب است. بعد رفتم منزل مرحوم علامه طباطبایی خدا رحمتش کند ایشان در خانه زیر کرسی نشسته بودند اتفاقا چند روز هم بود مریض بودند اواخر ماه رجب بود جریان را به ایشان گفتم، ایشان اول ناراحت شد و فرمود: "این چه وضعی است با فلسفه که نمی‌شود مخالفت کرد من شاگردهایم را بر می‌دارم می‌روم کوشکنصرت" محلی در خارج از قم "آنجا درس می‌گویم"، گفتم آقا ببینید طلبه‌هایی که آمده‌اند قم فقط برای اسفار شما که نیامده‌اند اینها درس خارج آقای بروجردی هم می‌خواهند، شهریه هم می‌خواهند، آخر کوشکنصرت در بیابان این که عملی نیست شما عنایت بفرمایید من هم به آقای بروجردی گفتم که ایشان از نظر شما تخلف نمی‌کنند، شما حالا که مریض هستید نزدیکهای ماه رمضان هم که طلبه‌ها می‌روند، آن وقت بعد از ماه رمضان درس "شفا" بگویید، ایشان گفتند آخر انسان مطالب را چگونه... گفتم باباجان در این کتاب شفا یک جا لفظ "وجود" هست، شما در این لفظ هرچه مبنا و نظریه راجع به وجود دارید بفرمایید، بالاخره ایشان مرجع ما و رئیس حوزه علمیه است و باید با هم بسازیم، در نهایت ایشان به زور قبول کردند و به همین شکل هم عمل کردند، ایشان به عنوان مریضی تا ماه مبارک رمضان درس نگفتند، و بعد از ماه رمضان هم شفا شروع کردند و کسی هم نفهمید که منشا آن چه بود ما هم در مسجد امام کتاب اشارات را شروع کردیم یک روز یک شخصی زیر گذر خان به من برخورد کرد و گفت: آشیخ حسینعلی شنیدم در مسجد امام دوباره اشارات شروع کرده‌ای اگر به گوش آقای بروجردی برسد گفتم من از خود آقای بروجردی اجازه گرفتم، بالاخره قضیه از این قرار بود و ما مشکل را به این نحو حل کردیم و به این شکل بود که علامه طباطبایی شفا شروع کرد و من اشارات شروع کردم.

در اینجا یک نکته را یاد آور می‌شوم: ظاهراً مرحوم میرزا و شاگردان ایشان در مشهد با اصل خواندن فلسفه مخالف نبوده‌اند بلکه با بسط آن در میان کسانی که درک عمیق ندارند و ممکن است آرای فلاسفه را وحی منزل بدانند و بسا به انحراف کشیده شوند مخالف بوده‌اند، و لذا بعضی از آقایان در خود مشهد مقدس به تدریس فلسفه اشتغال داشتند. شاید نزد آقایان وانمود شده بود که در حوزه قم تدریس فلسفه عمومی و بی‌کنترل می‌باشد و نگرانی آقایان از این جهت بود، در صورتی که مرحوم امام نیز با اینکه استاد فلسفه قم بودند به همه کس اجازه شرکت در درس فلسفه خود را نمی‌دادند و شرکت در درس فلسفه ایشان متوقف بر استجازه از ایشان بود، ضمناً شرایط زمانی و مکانی نیز در این مسأله‌مانند سایر مسائل بی‌تاثیر نیست.

رابطه آیت‌الله بروجردی و فدائیان اسلام

س: بازگردیم به مسائل سیاسی اجتماعی آن زمان، لطفاً رابطه مرحوم آیت‌الله بروجردی با مرحوم نواب صفوی و جریان فدائیان اسلام و اختلاف بین آنان و مسائلی را که در این ارتباط به یاد دارید بیان فرمایید.

ج: اصل هدف مرحوم نواب صفوی و کسانی که اطراف او بودند نظیر آسیدهاشم و واحدی هدف حقی بود، منتها برای بیان هر حرف حقی انسان باید محیط و اطراف را نگاه کند که چگونه آن را مطرح کند، روش مطرح کردن حرف حق را باید در نظر گرفت، آنچه در آن زمان به نظر می‌آمد این بود که اینان پیاده کردن هدفشان را خیلی با تندی شروع کردند، جوری که تقریباً همه حوزه به هم ریخت، یادم هست جوری شده بود که آقای واحدی می‌خواست از مدرسه فیضیه برود حمام، پانصدشصد طلبه دنبالش راه می‌افتادند اصلاً درس و بحث همه به هم خورده بود، حرفها و شعارها حق بود و نوع طلبه‌های جوان از روی احساسات به ایشان ایمان آورده بودند، مرحوم آیت‌الله بروجردی هم آدمی نبود که مسائل را نفهمد، بعضیها ممکن است اصلاً مسائل را درک نکنند، ولی ایشان مسائل را درک می‌کردند، می‌دانستند اینها حق است اما روشی که این آقایان در حوزه داشتند برای بزرگان حوزه مورد پسند نبود، مثلاً به آقای بروجردی اهانت می‌کردند، به علما اهانت می‌کردند، یک‌جوری که عقلای قوم را عصبانی کرده بود، می‌شد با این تندی هم برخورد نکرد، مثلاً عده‌ای جمع بشوند بروند بعضی مسائل را از آقای بروجردی بخواهند، اینها مستقیماً مسائل را با طلبه‌های جوان و با مردم در میان می‌گذاشتند به گونه‌ای که حوزه را قبضه کرده بودند بجهت طلبه‌ها نوعاً چون احساساتی بودند دور اینها جمع بودند، من یادم هست که مرحوم مطهری خودش برای من نقل کرد و گفت: من بیش از یک ساعت رفتم با آقای نواب دنبالش رودخانه راه رفتیم و صحبت کردیم، گفتم درست است که شما حرفهای حقی دارید اما بالاخره آقای بروجردی الان رئیس مذهب است، رئیس حوزه است، باید قداست ایشان را حفظ کرد و در پرتو ریاست ایشان کار کرد نه اینکه بیایم همه اینها را با این تندبها بشکنیم و به آنان اهانت کنیم، با این شکل نتیجه‌ای نمی‌گیریم، این را آقای مطهری برای من نقل کرد، و صحبت‌های مرحوم مطهری برای این بود که آقای نواب صفوی را از آن حالت تندی یک قدری بیرون بیاورد. حتی آیت‌الله خمینی من یادم هست که در خانه ایشان ما پنجشش نفر هم بیشتر نبودیم، تازه پیش ایشان "زکات" شروع کرده بودیم، آقای مطهری هم بود، صحبت فدائیان اسلام شد، ایشان گفتند آخر این چه برنامه‌ای است که اینها دارند، چهارتا بچه حوزه را به هم ریخته‌اند، به همه اهانت می‌کنند، باید شهربانی دخالت کند، کنترل کند، آخه این تندبها یعنی چه حتی ایشان

هم نظرشان در آن شرایط این گونه بود، آن وقت کسانی مثل مرحوم ربانی شیرازی، آشیخ علی لبر و آقای حاج شیخ اسماعیل ملایری مبعوث شدند که به این غائله خاتمه بدهند و بالاخره به این جریان در حوزه علمیه قم خاتمه دادند، البته ما تدلمان از حرکت فدائیان اسلام برای مبارزه با رژیم شاهنشاهی و پیاده شدن دستورات اسلام خوشحال بودیم و حرفهای آنها را حرفهای حقی می دانستیم، منتها شیوه های آنها در حوزه شیوه های تند بود.

س: این افراد که فرمودید آیا از طرف آیت الله بروجردی مبعوث شده بودند؟
 ج: بله، ظاهراً از طرف آقای بروجردی مامور بودند، شرایط جوری شده بود که حوزه به هم خورده بود، کارها به دست بچه ها افتاده بود، آقای بروجردی تحقیر می شد، یعنی قداست ایشان و علما شکسته می شد و حرف ایشان زمین می خورد، و در صورت شکسته شدن ایشان دیگر چیزی باقی نمی ماند، حکومت هم آن چهار نفر را می گرفت می برد اعدام می کرد، واقعا آن وقت این جور شده بود، ما در عین حالی که طرفدار نواب بودیم از بی نظمی و به هم ریختگی حوزه هم رنج می بردیم، دیگر هیچ کس حرف هیچ کس را گوش نمی داد، آقای نواب که راه می افتاد هزار تا هزار و پانصد بچه طلبه دنبالش در خیابان راه می افتادند، دیگر کسی به آقای بروجردی اعتنا نداشت به آقای خمینی و دیگران کسی اعتنا نداشت، ضمناً آیت الله بروجردی مایل نبود دولت در این مساله دخالت کند. به نظر می آمد اگر آقای نواب و دیگران می آمدند جلساتی تشکیل می دادند و عقلای قم را با خود همراه می کردند و با آقای بروجردی تفاهم می کردند شاید بهتر نتیجه گرفته می شد، بالاخره کار به جایی رسید که یک شب بعد از نماز مغرب و عشا که طرفداران مرحوم نواب آمدند در مدرسه فیضیه شعار بدهند آقایان تعقیبشان کردند و آنها رفتند تهران.

س: طلبه ها تعقیبشان کردند یا شهربانی؟
 ج: نه، طلبه ها نگذاشتند شهربانی دخالت کند، امثال آقای ربانی شیرازی و آقای آشیخ علی لبر و آقای حاج شیخ اسماعیل ملایری بودند.

س: مرکزشان در آن زمان قم بود؟
 ج: البته شخص مرحوم نواب صفوی بیشتر در تهران بود، گاهی به قم می آمد، اما تعدادی از طرفداران آنها در قم بودند، صحن مدرسه فیضیه در کنترل آنها بود، البته اگر آقای بروجردی به شهربانی می گفت آنها گوش می کردند ولی آقای بروجردی نگذاشت کار به آنجا برسد.
 س: بعضی نظرشان این است که آیت الله بروجردی و بعضی اطرافیان ایشان در آن شرایط برای مقابله با کمونیستها نظرشان بر حفظ سلطنت بوده، آیا این نظریه درست است؟ ج: من از این موضوع بی اطلاعم، ولی اجمالاً می دانم که آیت الله بروجردی از شاه هم دل خوشی نداشت.

س: آیا از معاریف کسانی از آنها حمایت می کردند؟
 ج: از معاریف به عنوان حمایت من یادم نیست، اما از تندروها که بگنیم ما در دلمان از اینکه به شاه و به دولت و به نخست وزیر حمله می کردند خوشمان می آمد، بچه طلبه ها عموماً از همین شعارها که می دادند استقبال می کردند، اینها جلسات سخنرانی تشکیل می دادند در آنها را به هم

می‌زدند، اینها می‌خواستند انقلاب را از حوزه شروع کنند، اما اینکه از معارف کسی حامی اینها باشد مسن یادم نیست. البته آنزمان کسانی بودند که می‌خواستند من و آقای مطهری و آیت‌الله خمینی را در نظر آیت‌الله بروجردی به عنوان طرفداران و حمایت‌کنندگان مرحوم نواب جلوه دهند و به اصطلاح در ذهن آیت‌الله بروجردی برای ما پرونده‌سازی کنند، یکی از اینها یک وقت گفت: در آن جلسه که برای این منظور تشکیل شده بود من به آنها گفتم فلانی را استثنا کنید برای اینکه آقای بروجردی به فلانی از باب اینکه مقرر درسهایش استعلاقمند است و این حرف را نسبت به او باور نمی‌کند، او را کنار بگذارید تا نسبت به آن دونفر دیگر قبول کند، و همین کار را هم کرده بودند مرا قلم زده بودند و به آقای بروجردی تفهیم کرده بودند که آن دونفر آقای خمینی و آقای مطهری حامی نواب هستند و طلبه‌ها را علیه شما تحریک می‌کنند، تا اینکه بالاخره فدائیان اسلام از قم رفتند تهران اطراف آیت‌الله کاشانی جمع شدند.

تفتین علیه امام خمینی و شهید مطهری نزد آیت‌الله بروجردی تابستان آن سال آیت‌الله بروجردی رفتند و شنوه، من خدمت آقای بروجردی بودم یک روز آقای آمد و به آقای بروجردی گفت: آقا اینها وقتی که رفتند تهران آیت‌الله کاشانی تشویقشان کرده و نفری پنجاه تومان هم به آنها داده، پنجاه تومان آن روز خیلی پول بود، در همین اثنا که حرف می‌زد آقای بروجردی گفت: "من نمی‌دانم چرا بعضی از عقلای قم از اینها حمایت می‌کردند" بعد رو کرد به حاج محمدحسین و گفت: "حاج محمدحسین، آقای خمینی از مشهد یک نامه‌ای نوشته بودند آن نامه را بیاورید ما جواب بدهیم، یادتان باشد "تا این حرف را زد من همه چیز را فهمیدم، اینکه آقای بروجردی فرمودند تعجب است که عقلای قم با این وضع از اینها حمایت می‌کردند نظرشان به آقای خمینی بود. من فوری نامه نوشتم آن روز تلفن نبود، یعنی ما نداشتیم به آقای مطهری که فریمان بود، به این مضمون که من پیش آقای بروجردی بودم و یک چنین مسائلی مطرح شد و ذهن آقای بروجردی را نسبت به آقای خمینی مکدر کرده‌اند شما این قضیه را به آقای خمینی که الان در مشهد است بگویید تا در جریان باشد چه می‌گذرد، و آقای مطهری هم ماجرا را به ایشان رسانده بود، این قضیه گذشت ولی من هنوز باور نمی‌شود که آقای بروجردی واقعا در ذهنش رفته باشد که این دونفر علی‌رغم نظر ایشان نواب را تایید می‌کرده‌اند و از دست آنان ناراحت باشد.

رفتن شهید مطهری به تهران

آقای مطهری ناچار شد برود تهران، بیشتر به جهت مخارج زندگی، چون واقعا از جهت زندگی بر ما سخت می‌گذشت، ایشان می‌گفت بنانیت همیشه ما با فقر زندگی کنیم، به من گفت بروم به آقای بروجردی قضیه رفتنش را بگویم، و از طرف ایشان خدا حافظی کنم، می‌گفتاگر خودم برای خدا حافظی پیش آقای بروجردی بروم ممکن است بگویند چرا و بی‌اعتنایی شود، بعد یک نامه نوشتند خدمت ایشان هم به عنوان عذرخواهی و هم تقدیر و تشکر از زحمات ایشان که در این مدت از شما استفاده کردیم و...، این نامه را نوشته بود و گفت شما این نامه را به آقای بروجردی بدهید، روز پانزده شعبان بود آقای بروجردی نشسته بود و جمعیت زیادی هم اطراف ایشان بودند من رفتم خدمت ایشان و گفتم آقای مطهری این نامه را دادند خدمت شما و خدا حافظی هم کردند، آقای بروجردی نامه را نگرفت، گفتم: بالاخره ایشان...، ایشان گفته...، با ناراحتی نامه را کنار زد، من پیش دیگران

خجالتزده شدم. آقای حاج میرزا ابوالحسن به من گفت: مگر نمی‌دانی به آقای بروجردی گفته شده که آقای مطهری و آقای خمینی هستند که فدائیان و نواب را علیه شما تحریک می‌کردند، آن وقت تو آمده‌ای نامه اینها را می‌دهی به آقای بروجردی بعد من جریان را به آقای مطهری گفتم، ایشان خیلی متاثر شد. تا آن وقت من نمی‌دانستم که پیش آقای بروجردی تا این حد تفتین شده است و تا این اندازه ممکن است در ذهن بزرگان اثر گذاشت، در صورتی که خود آقای مطهری به من گفت که من رفتم با نواب صحبت کردم و گفتم با این تندى که شما دارید نتیجه نمی‌گیرید و حوزه را به هم می‌زنید و بایستی کساری کرد، حالا که یک مرجع هست ایشان را تا اندازه‌ای همراه کنید تا نتیجه بهتری به دست آید و...، خلاصه آنها کار خودشان را کردند، از این قضیه معلوم می‌شود کسانی که اهداف سونى دارند گاهی ممکن است شرایطی را فراهم کنند که نظر بزرگان را راجع به شخصی یا مسالهای برگردانند.

س: اکنون که بدین مناسبت نام شهید مطهری مطرح شد، حضرتعالی که تحقیقا یکی از نزدیکترین افراد به ایشان بوده‌اید بفرمایید ایشان از نظر فکری دارای چه خصوصیاتى بودند و از نظر علوم حوزه در چه پایه‌ای قرار داشتند؟

ج: مرحوم آیت‌الله آقای مطهری بسیار آدم خوش‌فکر و با استعدادی بود، هم ذوق فلسفیش خوب بود هم ذوق فقهی و اصولیش، در همه مسائل اهل مطالعه و دقت بود، درک و دامنه تفکرش خیلی وسیع بود. این درک وسیع خودش یک مسالهای است که انسان از یک مساله خاصی بتواند مسائل را در سطح وسیع استنباط کند و در ابواب مختلف برای آن نمونه و مصداق پیدا کند، در این جهت آقای مطهری خیلی قوی بود.

س: به نظر شما ایشان از نظر اجتهاد حوزوی در چه حدی بودند؟

ج: ایشان از این جهت خیلی خوب بودند، در مسائل فقهی اهل نظر بودند، و اگر خداوند به ایشان عمر بیشتر عنایت کرده بود و ایشان در حوزه می‌ماندند مسلما یکی از مراجع بزرگ در این زمان به شمار می‌آمدند همراه با مزایای دیگری.

س: جریان خواب جنابعالی راجع به مرحوم شهید مطهری و نماز شب چگونه بوده است؟ ج: مرحوم شهید مطهری در آن مدتی که ما با هم بودیم نسبت به نماز شب خیلی مقید بود و به من هم نسبت به انجام آن اصرار می‌کرد و من علاوه بر اینکه کمی مشکلم بود، در اثر درد چشم دکتره‌ها مرا از وضو با آبهای شور و کشیف حوضها منع کرده بودند و لذا لازم بود از آب جاری رودخانه برای وضو استفاده کنم و شب من جرات نمی‌کردم لب رودخانه بروم چون بسیاری از اوقات سگهای ولگرد وجود داشتند، تا اینکه شبی خواب دیدم که در خوابم و کسی در اطاق را زد، گفتم: کی هستی؟ گفت: من عثمان بن حنیف می‌باشم، حضرت امیرالمومنین (ع) مرا فرستاده‌اند و فرمودند پاشو نماز شب بخوان و یک نامه خیلی کوچک چهارگوش از طرف آن حضرت به من دادند که در وسط آن به خط نسخ سبز روشن نوشته شده بود: "هذه برانه لك من النار"، من در فکر بودم که عثمان بن حنیف از اصحاب امیرالمومنین (ع) و در عصر آن حضرت بودند، چگونه ممکن است سراغ من آمده باشند، و ضمنا از مشاهده نامه خیلی مشعوف بودم که ناگاه کسی درب زد و من از

خواب اول خود بیدار شدم، دیدم مرحوم شهید مطهری است با یک آفتابه آب و گفت: چون از وضو گرفتن از حوض مدرسه ابا داشتی آفتابه را از رودخانه آب کرده‌ام، پاشو نماز شب بخوان و دیگر بهانه‌ای نداری، گفتم بنشین تا جریان خوابم را برایت بگویم، خیلی خوشحال شد و گفت: پس من عثمان بن حنیف می‌باشم، گفتم پس نامه کو؟ و بالاخره پا شدم نماز شب را بجا آوردم. (پیوست شماره ۲)

برادران و خواهران محترم توجه دارند که چه مقدار در کتاب و سنت نسبت به نماز شب تاکید شده و در حدیثی در ضمن وصایای رسول خدا (ص) به امیرالمومنین (ع) به آن حضرت فرمودند: "و علیک بصلاة اللیل، و علیک بصلاة اللیل."

اقدام آیت‌الله بروجردی برای جلوگیری از اعدام فدائیان اسلام

س: آیا مرحوم آیت‌الله بروجردی برای جلوگیری از اعدام فدائیان اسلام (۱) اقدامی نمودند؟

ج: بله، وقتی سران فدائیان اسلام دستگیر شدند و قضیه اعدام آنها مطرح شد از قراری که گفتند آقای بروجردی برای آزادی آنها اقدام کرد و حاجی احمد را همراه با نامه‌ای برای ملاقات با شاه فرستاد، ولی آن وقت گفته بودند که شاه رفته است آبعلی یا جای دیگر و ایشان را معطل کرده بودند تا وقتی که فدائیان را اعدام کرده بودند بعد نامه آقای بروجردی را قبول کرده بودند، جریان فدائیان اسلام در حوزه اجمالا به این شکل بود. البته آنان هدفشان خوب بود افراد پاکی بودند، یادم هست مرحوم نواب در مدرسه فیضیه منبر رفت، سوره "الهیکم التکائر" را خواند به قدری این منبر آتشین بود که هر کسی را تحریک می‌کرد خدا رحمتش کند از روی ایمان صحبت می‌کرد و سخنانش بسیار موثر بود. مرحوم آسید عبدالحسین واحدی هم طلبه بود، من در مدرسه دارالشفای سسماه با او هم حجره بودم، ایشان مرتب پیش مرحوم نواب می‌رفت و با او رابطه داشت، اینها واقعا از روی ایمان کار می‌کردند، اما جووری بود که بزرگان را نادیده می‌گرفتند. البته شاید هم بشود گفت معمولا بزرگان نمی‌شود انقلاب کرد، انقلاب از طبقه پایین شروع می‌شود اینها هم با قطع نظر از بزرگان کار می‌کردند، به همین جهت قهرا بزرگان قهرا آنها جور نبودند، البته شاید اجمالا بیت آقای صدر با آنان موافق بودند، قرائن تا اندازه‌ای این معنا را نشان می‌داد.

س: یعنی شخص مرحوم آیت‌الله صدر از آنان حمایت می‌کرد یا فرزند ایشان مرحوم حاج آقا رضا صدر با فدائیان اسلام موافق بودند؟

ج: نه اینکه با صراحت ولی قرائن نشان می‌داد که بیت مرحوم صدر موافق باشند، حالا من مطلبی را می‌گویم تا جو آن موقع روشنتر شود.

۱ فدائیان اسلام صبحگاه روز ۲۷ دی‌ماه سال ۱۳۳۴ شمسی اعدام شده و به شهادت رسیدند.

به رسمیت شناختن اسرائیل توسط شاه و مخالفت طلاب با آن یکی از مسائلی که در آن موقع اتفاق افتاد قضیه فلسطین بود، اسرائیلی‌ها در آنجا مسلمانان را شکست دادند و از کشورشان بیرون راندند، آنوقت صحبت شد که ایران هم می‌خواهد اسرائیل را به رسمیت بشناسد، در آن زمان مرحوم آیت‌الله حاج سید محمدتقی خوانساری از کسانی بود که با آیت‌الله کاشانی علیه به رسمیت شناختن اسرائیل همراه بود و آقای حاج آقا رضا صدر هم در همین جهت

فعالیت می کرد، حاج آقارضا صدر به آقای سید جواد حسنی که اهل نجف آباد بود و طلبه خسوب و متدینی هم بود (رحمات الله علیه) گفته بود که بیاید علیه به رسمیت شناختن اسرائیل صحبت کند. ایشان آمده بود در مدرسه فیضیه روی حجرالانقلاب (۱) ایستاده بود و برای جمعیت زیادی از طلبه‌ها سخنرانی کرده بود و گفته بود الان یهودیها دارند مسلمانان را می‌کشند و ما ساکت نشستیم، از فردا من برای رفتن به فلسطین حرکت می‌کنم هر کس خواست بیاید اسم نویسی کند، در مدرسه فیضیه دفتر گذاشتند و طلبه‌ها یکی یکی برای حرکت به فلسطین می‌آمدند اسم می‌نوشتند، حالا با چه اسلحه‌ای با چه امکاناتی طلبه‌ای که پانزده قران شهریه دارد بالاخره تندتند اسم می‌نوشتند، آن وقت یک جمعیتی را انداخته بودند رفته بودند جلوی در خانه آقای بروجردی که مثلا ما می‌خواهیم برویم فلسطین، آقای بروجردی هم فرموده بودند انشا الله اقدام می‌کنیم و... بالاخره همین سبب شده بود که دولت هم به دست و پا افتاده بود، و آجودان شهربانی کل کشور تیمسار ابوالقاسم ایزدی برادر آیت الله ایزدی را فرستاده بودند پیش آقای بروجردی، البته دروغ گفته بودند ولی در ذهن آقای بروجردی القا کرده بودند که مابسه رسمیت شناختیم، بالاخره آقای بروجردی متقاعد شدند که جلوی حرکت و سروصدای طلاب را بگیرند، با آیت الله حاج سید محمدتقی خوانساری و بعضی علمای دیگر جلسه تشکیل دادند و جلوی حرکت طلاب را گرفتند. این قضیه گذشت تا اینکه یک دفعه آقای سید جواد حسنی به من گفت ما خیلی وضعمان از نظر مالی بد است، اگر می‌شد آقای بروجردی یک جای تبلیغی مرا می‌فرستاد خوب بود، حاج محمدحسین هم به من گفته بود اگر کسانی می‌خواهند به تبلیغ بروند معرفی کنید، من گفتم آسید جواد حسنی هست و خیلی طلبه خوب و متدینی است، اسمش را نوشتیم که بفرستندش به یک ده برای تبلیغ، کسی آنجا نزد آیت الله بروجردی گفته بود آقا این همان است که برای قضیه فلسطین سخنرانی کرده بود، آقایان هم از فرستادن ایشان دست نگه داشتند، این خبر به من رسید خودم را آماده کردم و رفتم در خانه آقای بروجردی که وقتی می‌خواهند بروند درس با ایشان صحبت کنم، در را که باز کردند تا چشمشان به من افتاد گفتند آشیخ حسینعلی شما در مدح و تعدیل اشخاص و این چیزها یک قدری بیشتر دقت کنید، گفتم آقا من این شخص را که معرفی کردم حالا هم می‌گویم، ایشان اگر برای قضیه فلسطین صحبت کرده از روی ایمان و اعتقاد بوده، ایشان شخص بسیار مومن و متدینی است، چون ایشان برای فلسطین صحبت کرده این شده "ذنب لایففر" که تا ابد نباید چوبش را بخورد؟ السبته من چون قاطع برخورد کردم ایشان گفت: خیلی خوب چشم، ولی عملا کاری انجام نگرفت، بعد ایشان خودش رفت بندر غازیان و در همانجا ماند تا مرحوم شد (رحمات الله علیه). منظور این است که اگر کسی راجع به اسرائیل سخنرانی می‌کرد افراد می‌رفتند و می‌گفتند که بله می‌خواسته حوزه را به هم بریزد یا از طرف چه کسی تحریک شده است و... و حاج آقا رضا صدر که از آقای حسنی حمایت می‌کرد چون پسر آیت الله صدر بود افرادی وانمود می‌کردند که لابد می‌خواهد با آیت الله بروجردی مخالفت کند، خوب این حرفها بود یک سری چیزهای جزئی را افراد می‌روند بزرگ می‌کنند. قاعده‌اش این است که بزرگان تحت تاثیر هر حرفی واقع نشوند یا اقلا اگر حرفها را می‌خواهند بشنوند فقط از اطرافها یا از آنهایی که دائما با آنان تماس می‌گیرند نشنوند. من خدمت امام هم این اواخر عرض کردم، شما در گزارشها فقط به گزارشهای مسئولین قناعت نکنید، افراد دیگری هم داشته باشید به صورت ناشناس، که حتی احمد آقا پسر شما هم آنها را شناسد احمد آقا هم نشسته بود، همیشه طیفی دور مراجع و بزرگان هستند که اصطلاحا به آنها

می‌گویند "دیوار گوشتی" که جریان‌ها را مطابق اهداف و سیاست خودشان گزارش می‌دهند و کنترل می‌کنند، و این واقعیت چه نسبت به مراجع و چه نسبت به مسئولین بزرگ ضرر دارد، و این را نباید بدی آقای بروجردی دانست، آنها گزارش می‌دادند که اینها می‌خواستند علیه آقای بروجردی قیام کنند، با اینکه صحبت آن طلبه از روی عسرق دینسی بوده است نه از باب مخالفت با آیت‌الله بروجردی، در مورد مرحوم امام هم قضیه به همین صورت است و بسیاری از تصمیمات و اشتباهاتی که اتفاق افتاد به خاطر گزارشات خلاف واقعی بوده است که برخی اطرافیان و مسئولان به ایشان ارائه می‌دادند.

۱ سنگ بزرگی که در صحن مدرسه فیضیه پهلوی حوض وجود داشت و افراد روی آن می‌ایستادند و سخنرانی می‌کردند. در جریان فدائیان اسلام و اعتراض به غصب سرزمین فلسطین و در تظاهرات و راهپیماییها که از مدرسه فیضیه شروع می‌شد و در سخنرانیهایی که به مناسبت بزرگداشت پانزده خرداد ۱۳۴۲ معمولاً هر سال در مدرسه فیضیه در زیر چتر پلیسی رژیم انجام می‌شد، چون افراد انقلابی معمولاً از این سنگبه عنوان یک کرسی خطابه استفاده می‌کردند این سنگ به عنوان "حجرالانقلاب" شهرت یافته بود.

تفاوت خط مشی سیاسی آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله کاشانی

س: با توضیحاتی که در مورد فدائیان اسلام فرمودید تقریباً دورنمایی از علت اختلاف آیت‌الله العظمی بروجردی با آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی روشن شد، منتها اگر امکان دارد توضیحات بیشتری راجع به روابط این دو بزرگوار و احیاناً اختلافاتی که با هم داشتند مشخصاً بیان فرمایید.

ج: من آن‌جور اختلافی را عرض نکردم همین اندازه بود که بچه‌های داغ و تند و احساساتی دور آیت‌الله کاشانی بودند، و بسا در ذهن ایشان این بود که آیت‌الله بروجردی هم باید بیفتند جلو و مثل همانها داغ باشد، البته شاید عقیده ایشان هم این نبود، اما از برخورد آنها با مسائل، انتزاع اختلاف در خط‌مشی می‌شد، و الا این اواخر شنیده بودم که مرحوم آیت‌الله بروجردی حتی به آیت‌الله کاشانی کمک می‌کرد و برای ایشان ماهیانه قرار داده بود، آقای بروجردی سعه صدر داشت، اما بچه‌های داغ و تند می‌رفتند اطراف آیت‌الله کاشانی و ایشان به آنها پرو بال می‌داد، سیاست ایشان این بود که در مقابل حکومت نیروهایی را اطراف خود داشته باشد، بالاخره ایشان با سیاست حکومت مخالف بود، ایشان گاهی نسبت به آیت‌الله بروجردی می‌گفتند چرا ساکت نشستماند؟ چرا در فلان مساله کوتاه آمده‌اند؟ اما اینکه اختلافهای دیگری با هم داشته باشند من چنین چیزی را احساس نکردم، خلاصه اینها در مسائل سیاسی دو سیاست یا به تعبیر دیگر دو مشرب داشتند.

یک نمونه از کمک آیت‌الله بروجردی به آیت‌الله کاشانی

در همین ارتباط بد نیست به این داستان هم توجه کنید: آیت‌الله آقای عالمی که از علمای معروف سمنان هستند چند شب پیش اینجا بودند، گفتند: من این اواخر رفتم خدمت آقای کاشانی، من با ایشان آشنا بودم، آقای کاشانی گفت: ما نسبت به آقای بروجردی بد فکر می‌کردیم، خلاف فکر می‌کردیم، بعد گفت: ببله این خانه من در گروه طرفداران آقای مصدق بود، اینها دوازده هزار و پانصد تومان به ما قرض داده بودند و می‌خواستند خانه را تصرف کنند، من هم نداشتم که پول آنها را بدهم، به یکنفر گفتم او هم نداشتم، از این جهت خیلی ناراحت بودم، یکوقت دیدم حاجی احمد از طرف آیت‌الله بروجردی آمد دوازده هزار و پانصد تومان پول برای من آورد، همان اندازه که بدهکار بودم.

آقای عالمی گفت این برای من خیلی تعجب آور بود، برای اینکه شنیده بودم روابط آقای بروجردی با آقای کاشانی خوب نیست، دوازده هزار و پانصد تومان هم آن روز خیلی پول بود. گفت: آمدم قم به حاجی احمد گفتم جریان پول بردن برای آقای کاشانی چه بوده است؟ حاجی احمد گفت یک روز آقای بروجردی مرا صدا زد و گفت برو از آن کیسه که داخل آن وجوهات است دوازده هزار تومان بردار آیتالله بروجردی یک کیسه داشت که مخصوص وجوهات بود، یک کیسه هم داشت که پولهای شخصی خودش در آن بود، آقای بروجردی خودش از وجوهات خرج نمی کرد گفت برو از آن کیسه دیگر هم که مال خودش بود و در یک اطاق دیگر بود پانصد تومان بردار، بعد گفت اینها را ببر بده به آقای کاشانی، من هم بردم دادم، این جریان را آقای عالمی نقل می کرد. البته من اجمالا کمکه های آیتالله بروجردی به آیتالله کاشانی را می دانستم ولی این جریان را به این تفصیل نمی دانستم (۱).

۱ آیتالله کاشانی در اسفندماه سال ۱۳۴۰ شمسی رحلت فرمود و در کنار مزار حضرت عبدالعظیم حسنی در شهری مدفون گردید.

روابط اینجانب با آیتالله کاشانی

من یک داستان با آیتالله کاشانی دارم نمی دانم تاکنون جایی نقل شده است یا نه؟ من با مرحوم آیتالله کاشانی رفیق بودم ایشان خیلی به من علاقه داشت، گاهی اوقات که من می رفتم تهران معمولاً شبها در مدرسه سپهسالار (شهید مطهری فعلی) منزل می کردم گاهی سری هم به آیتالله کاشانی می زدم، یک شب داشتم می رفتم منزل ایشان دیدم دوتا ماشین سواری جلوی منزل ایشان ایستاده است، گفتند آقای خواهد برود روضه، تا ایشان چشمش به من افتاد گفت شما هم بیایید برویم روضه، من نشستم توی ماشین آقای کاشانی، بعد چند نفر دیگر هم سوار شدند، رفتیم در محله آبمنگل تهران آنجا در یک خانهای روضه بود این در وقتی بود که آقای کاشانی برویایی پیدا کرده و رئیس مجلس شده بود وقتی ما اول کوچه رسیدیم دیدیم شاید دهها هزار نفر جمعیت داخل خیابان و کوچهها ایستاده اند، همه جا راجراغانی کرده اند که آقای کاشانی می خواهد بیاید روضه، آقا را با سلام و صلوات بردند، پلیسها هم اطراف آقا را گرفته بودند و من در لابلای جمعیت عقب ماندم، فکر کردم برگردم شاید به ایشان بر بخورد از آن طرف من هم که نمی توانستم خودم را بچسبانم به آقا، بالاخره ایشان را بردند و ما ماندیم، شاید تا آن خانه سیصد متر مانده بود و همه کوچه پر از جمعیت بود، من هم شاید نیمی ساعت طول کشید تا خودم را رساندم به آن خانه، وقتی به در خانه رسیدم ایشان که آن بالا روی یک ایوانچه نشسته بود بلند شد و گفت: آقای منتظری، آقای منتظری، تشریف بیاورید. سبک آیتالله کاشانی این بود که از اهل علم هر کس می خواهد باشد ولو مریدش هم نبود پیش مردم تجلیل می کرد، یک طلبه کمیک گوشه می دید بلند می شد یا الله می گفت تجلیل می کرد، مردم تا دیدند آقای کاشانی از آن بالا صدا می زدند راه را باز کردند، آن شب اصلاً مجلس روضه شده بود مجلس تجلیل از آقای کاشانی، مداحها و روضه خوانها همه شعر در مدح آیتالله کاشانی می خواندند، همان موقع که پهلوی ایشان نشسته بودم دیدم دکتر مظفر بقایی هم آمد و آن طرف آقای کاشانی نشست، من این طرف ایشان نشسته بودم آقای دکتر بقایی هم آن طرف ایشان، بعد یک دفعه دیدیم عکاسها آمدند عکس و فیلم بگیرند، من پیش خودم گفتم اگر این عکس را بگیرند لابد فردا در همه روزنامهها منعکس می شود، و در بیت آیتالله بروجردی مساله درست می شود که تو اینجا پیش آقای بروجردی هستی آنجا هم هستی تا دیدم دارند مقدمات فیلم و عکس را فراهم می کنند گفتم آقا من



باید بروم، در مدرسه را شب می‌بندند، ایشان گفتند بنشین آشیخ حسینعلی، گفتم آقا در مدرسه را می‌بندند من تا دیر نشده باید بروم، خلاصه من جلسه را ترک کردم.

منشا آشنایی و چگونگی ارتباط با آیت‌الله کاشانی

س: فرمودید که با آیت‌الله کاشانی روابطی داشتید و مورد علاقه ایشان بودید، لطفا توضیحات بیشتری راجع به این روابط و منشا آشنایی خود با ایشان بفرمایید.

ج: اولین منشا آشنایی با ایشان این بود که من می‌خواستم برای معالجه چشم بروم تهران، آقای مطهری که هم‌حجره من بود و در جریان بودمی خواست من را راهنمایی کند، من و آقای مطهری با آیت‌الله خمینی خیلی مربوط بودیم، جریان چشم درد را با آیت‌الله خمینی در میان گذاشتیم ایشان فرمودند بروید پیش آقای کاشانی یک توصیه بکنند، سلام من را هم به ایشان برسانید، در ضمن توصیه کردند که از اخلاق آقای کاشانی هم استفاده کنید. تعبیر آقای خمینی این بود: "شما بروید پیش آقای کاشانی، هم توصیه می‌کند و هم از اخلاق ایشان استفاده کنید" معلوم شد که آقای کاشانی و آقای خمینی با هم روابط دارند، من و آقای مطهری رفتیم تهران پیش آقای کاشانی گفتیم می‌خواهیم برویم دکتر، آن روز دکتر معروف برای چشم "پرفسور شمس" بود، ایشان فوری یک نامه نوشت به پرفسور شمس. آغاز آشنایی ما با ایشان از اینجا بود، بعد گهگاهی می‌رفتیم پیش ایشان، یکبار برای انتخابات نجف‌آباد رفتیم، گاهی اوقات که می‌رفتیم مسائل فقهی و علمی مطرح می‌شد، یک وقت یادم هست در دزاشیب^۱ (منزل فردی به نام آقای گرامی که ظاهراً از اقوام ایشان بود و گاهی برای اینکه از مسائل سیاسی و رفت‌وآمدها به دور باشد برای استراحت به آنجا می‌رفت در منطقه شمال تهران خدمت ایشان رفتم، اتفاقاً تا رسیدم چند نفر دیگر هم بودند یک مساله فقهی مطرح بود، ایشان از من پرسید من نظرم را گفتم، ایشان گفت: دیدید ایشان هم گفت، نگاه کنید ایشان یک‌بچه‌طلبه نیست یکی از مجتهدین است، اینجا بنا کردند از من تعریف کردن. ایشان گاهی با من بحث علمی هم می‌کرد و من چون خودمانی حرف می‌زدم و ایشان هم طبعاً آدم خودمانی بود از این جور اخلاق خوشش می‌آمد. من هر وقت می‌رفتم تهران سری به ایشان می‌زدم.

س: عبارات مرحوم آیت‌الله کاشانی در آن جلسه در ارتباط با شما چه بود؟

ج: گفتند: "شما به هیکل ایشان نگاه نکنید، ایشان یکی از علمای اهل نظر و اجتهاد می‌باشند."

س: مرحوم آیت‌الله کاشانی از نظر علمی در چه حدی بودند و تا چه میزان نسبت به مسائل فقهی تسلط داشتند؟

ج: ایشان از نظر علمی خوب بودند، البته بعضی مسائل را آن طور که باید نکاتش یادشان باشد نبود، ولی مجموعاً اهل نظر بودند، و در مقابل هر چه بخواهید شجاعت داشتند.

^۱ "دزاشیب" نام محله‌ای در شمیران است.

انتخابات مجلس و پیشنهاد کاندیداتوری

س: انتخابات نجف‌آباد که برای آن خدمت آیت‌الله کاشانی رفتید چگونه بود؟ لطفاً توضیح بفرمایید؟

ج: قضیه انتخابات نجف آباد این بود که نجف آباد برای یک دوره مجلس کاندیدا می خواست، در آن زمان آیت الله کاشانی در انتخابات دخالت می کرد که افراد خوب به مجلس بروند، مثلاً آقای "شمس قنات آبادی" را برای شاهرود معرفی کرده بود. یک روز من در منزل نشسته بودم دیدم چند نفر از رجال نجف آباد آمدند که ما برای وکالت نجف آباد فردی را می خواهیم که دینی و ملی باشد، آدم خوبی باشد، شما به عنوان معرفی بیاورید برویم پیش آیت الله کاشانی یک نفر را به ما معرفی کند، یک نامه هم از آقای شیخ ابراهیم ریاضی آورده بودند. من از دخالت در این کار اگراه داشتم و مراعات می کردم چون آیت الله بروجردی خیلی دلش نمی خواست در این مسائل دخالت کند، ولی آیت الله کاشانی صد درصد دخالت می کرد. مع ذلک نجف آبادیها آمدند مرا به عنوان معرفی بردند پیش آقای کاشانی، رفتیم همان خانه دزاشیب نامه آشیخ ابراهیم را بهایشان دادم و گفتم آقایان از حوزه "نجف آباد" اند یک کسی را می خواهند که شما به او اطمینان داشته باشید، طرفدار دین و مذهب و استقلال کشور و مخالف آمریکا و انگلیس باشد، آیت الله کاشانی هم فرمودند خیلی خوب من "دکتر محمود شروین" را مناسب می دانم، اتفاقاً من همانجا دیدم دکتر شروین نشسته پیش آقای کاشانی، نجف آبادیها گفتند شما "زیرکزاده" را به ما بدهید، مهندس زیرکزاده اهل روستاهای بالای نجف آباد و ظاهراً جزو جبهه ملی بود، آقای کاشانی گفت نه، ایشان بناست تهران کاندیدا بشود. بعداً ما برگشتیم ولی نجف آبادیها به دکتر شروین اشکالاتی داشتند و او را برای شهر مذهبی نجف آباد مناسب نمی دیدند. مرحوم آشیخ ابراهیم گفته بود این کی بوده که آقای کاشانی معرفی کرده؟ من گفتم چون آشیخ ابراهیم قبلاً نامه نوشته خود ایشان نامه ای بنویسد که آیت الله کاشانی ایشان را عوض کند و ما مجدداً نامه آشیخ ابراهیم را برداشتیم بردیم پیش آیت الله کاشانی و گفتیم بالاخره مردم نجف آباد ایشان را پذیرا نیستند. بعد مردم نجف آباد به ما فشار آوردند که خود شما یا مرحوم مطهری این کار را قبول کنید، می گفتند بالاخره یک روحانی هم به مجلس برود. من برای اینکه مسأله ای در ذهن آیت الله بروجردی ایجاد نشود خدمت ایشان رسیدم و همه مسائل را به ایشان گفتم، آیت الله بروجردی فرمود "نه شما حیفاست در این مسائل وارد شوید آقای مطهری هم حیفاست" اما از اصل قضیه و رفتن ما پیش آیت الله کاشانی بدشان نیامد.

س: علت اینکه مرحوم حاج شیخ ابراهیم ریاضی و مردم نجف آباد دکتر شروین را پذیرا نبودند چه بود؟ و دکتر زیرکزاده چه مزیتی بر او داشت؟

ج: مردم نجف آباد دکتر شروین را نمی شناختند و ظاهراً او هم متناسب با مقدسین نبود، ولی زیرکزاده از اهالی دهات نجف آباد بود و مردم او را محلی می دانستند.

عنایت آیت الله بروجردی به اتحاد جهان اسلام

مرحوم آیت الله بروجردی به وحدت مسلمانان بخصوص وحدت شیعه و سنی حساس بود و خیلی علاقه مند بود که جهان اسلام با هم مربوط باشد، آقای بروجردی از آقای شیخ محمدتقی قمی که در مصر دارالتقرب را تشکیل داد خیلی تعریف می کرد، مجله "رساله الاسلام" را که از مصر می فرستادند آقای بروجردی تمامش را مطالعه می کرد. من یک جلسه خدمت آقای بروجردی بسودم که حدود سه ساعت طول کشید، آقای شیخ محمدتقی قمی به ایشان گزارش می داد که در آنجا چه کرده ایم و آقای بروجردی راهنمایی می کرد که مثلاً این کار و آن کار را بکنید. نمونه دیگر اینکه حجه الاسلام

آقای وکیلی خدا رحمتش کند اشعاری گفته و فقه را به شعر در آورده بود که چاپ هم شده است، در اولش راجع به عمر و ابوبکر چیزهایی نوشته بود، کتاب را به آیت الله بروجردی نشان داده بود، آقای بروجردی گفته بود این کتاب از کتب ضاله است حق نداری منتشر کنی، این قسمتها را برو عوض کن، ایشان عقیده نداشت که کتابی چاپ کنیم و در آن به عمر و ابوبکر لعن کنیم. من یادم هست در همان زمانها آیت الله امینی (۱) صاحب کتاب "الغدیر" آمده بود اصفهان ما هم از او استقبال کردیم در مسجد سید اصفهان منبر می رفت و در ضمن سخنان خود مساله خلافت و عقاید شیعه را مطرح می کرد. بالاخره با سخنرانیهای ایشان در اصفهان جو ضد سنی گری و مراسم نهم ربیع داشت گل می کرد. آن وقت که آقای امینی به اصفهان آمده بودند دهه صفر بود دنبالش هم نهم ربیع بود که به عنوان عید عمر در اصفهان معرفی است. من در همان زمانها آمدم قم، یک روز پیش آقای بروجردی بودم آقای حاج سید محمد باقر ابطحی هم پدرخانمش را آورده بود آنجا به آقای بروجردی معرفی کند، یکدفعه آقای بروجردی فرمودند: "آقا این چه وضعی است در اصفهان در وقتی که اسرائیل حمله کرده کانال سوئز را دارد می گیرد، در مصر مسلمانان این طور گرفتارند، ما بیاییم جنگ شیعه و سنی راه بیندازیم؟ در اصفهان این چه وضعی است؟" خلاصه آقای بروجردی از این وضع عصبانی بود. اسم آقای امینی را نیارورد اما پیدا بود از منبرهای تند ایشان و آن جو عید عمر گرفتن اصفهان خیلی ناراحت است.

آن فتوای معروف شیخ شلتوت را هم که همه می دانند، آن فتوا که در آن شلتوت فقه شیعه را به رسمیت شناخت در اثر فعالیت آیت الله بروجردی بود، ایشان به این جور علما کمک می کرد، افراد می فرستاد با آنان ارتباط برقرار می کرد. ایشان دارالتقرب را تایید می کرد به آشیخ محمدتقی کمک می کرد، گاهی از علمای سنی مذهب خارج از کشور که به ایران می آمدند تجلیل می کرد و به آنها احترام می گذاشت، می گفتند در مسائل اسلامی شیعه و سنی باید با هم هماهنگ باشند.

س: آقای آشیخ محمدتقی قمی به ابتکار خودش دارالتقرب را تشکیل داد یا به ابتکار آیت الله بروجردی؟

ج: نمی دانم، به نظرم به ابتکار خودش بوده، شاید آیت الله بروجردی هم دخالت داشته اند. وقتی ایشان (شیخ محمدتقی) آمد قم برای طلبه ها صحبت می کرد، طلبه ها از ایشان خیلی استقبال و تجلیل کردند، ایشان هم به شکلی مسائل را مطرح می کرد که طلبه های جوان خوششان می آمد. ایشان می گفت کفار دارند با هم متحد می شوند چرا ما باید پراکنده باشیم، خود ایشان به من می گفت حوزبه باید برای تبلیغ اسلام در همه دنیا به زبانهای مختلف خود را آماده کنند. ایشان داستان قابل توجهی را برای ما نقل کرد، می گفت وقتی که اندونزی از دست هلندیها نجات یافت و مستقل شد یک نفر را از اندونزی فرستادند الازهر مصر که هزارتا مبلغ اسلام برای آنها بفرستد چون آنها سالها بود که از اسلام دور نگاه داشته شده بودند مثل کشورهای مسلمان نشین شوروی که الان آزاد شده اند. آشیخ محمدتقی می گفت من خودم را رساندم به آن شخص که از طرف سوکارنو برای این کار آمده بود گفتم خوب شما مبلغ اسلام می خواهید برای شما مذهب خاص که مهم نیست؟ گفت نه، گفتم بیایید لا اقل پنججاه نفر آنها را از مذهب شیعه انتخاب کنید، بالاخره مذهب شیعه مذهب اهل بیت و عترت پیغمبر است، آن شخص گفت من حرفی ندارم ما برای مذهب شیعه اهمیت قائلیم منتها باید پنججاه نفری که ما می پذیریم چند شرط داشته باشند: یکی اینکه زبان بلد باشند یا زبان انگلیسی که زبان

بین‌المللی است یا زبان منطقه آنجا را که بتوانیم برای تبلیغ از آنها استفاده کنیم، دیگر اینکه یک مقام‌مسئول یا مرجعی مثل آسیدابوالحسن اصفهانی ضمانت بدهد که اینها از نظر اخلاقی یا از نظر مالی در آنجا کار خلافی مرتکب نشوند. آشیخ‌محمدتقی گفت من هر چه فکر کردم دیدم الازهر هر هزار نفر را دارد که بفرستد اما ما شیعه پنجاه نفر را هم نداریم، نجف هم ندارد، چرا باید این جور باشد که ما زبانهای خارجی را که ابزار تحقیق و تبلیغ است بلد نباشیم و مسئولین ما نتوانند افرادی را زیر نظر بگیرند و ضمانت کنند که این افراد مورد تایید هستند این مربوط به یک تشکیلات است، الازهر تشکیلات دارد ولی ما فاقد آن هستیم.

س: وظیفه اصلی دارالتقرب در آن زمان چه بود و چه فعالیتهایی انجام می‌داد؟
 ج: سعی می‌کرد کدورت‌هایی را که بین شیعه و اهل سنت و بین علمای فریقین بود حتی المقدور بر طرف کند و آنان را در برابر دشمنان اسلام هماهنگ نماید و تبلیغ می‌شد که باید پنج مذهب مانند پنج انگشت تبدیل به مشت واحد شود در برابر دشمنان اسلام و مجله "رساله‌الاسلام" را نیز چاپ می‌کرد و بسه کشورهای اسلامی می‌فرستاد، و فتوای معروف شیخ شلتوت که مذهب شیعه را مذهب رسمی اعلام نمود محصول همین دارالتقرب بود.

س: بعضی می‌گویند مرحوم آشیخ محمدتقی در آن زمانها با دربار رابطه‌ای داشته و بعد از انقلاب هم ایشان به همین جهت مورد توجه واقع‌نشده، اگر توضیحی به نظرتان می‌رسد بفرمایید.
 ج: ایشان رفته بود مصر در الازهر درس بخواند بعد به خاطر برخورد با افکار گوناگون و روحیه انقلابی که داشته دارالتقرب را راه انداخته بود، و بعد که دارالتقرب سروصدایی به هم زد لابد برای ادامه کار کم‌کهایی می‌خواست، و در آن زمان اسم حکومت ایران در مصر کارساز بوده و از این طریق می‌توانسته امکاناتی فراهم کند. در آن زمان اگر کسی می‌خواست در کشورهای خارج کار بکند ناچار بود از حکومت وقت استفاده کند. آقای حاج آقا موسی صدر هم در لبنان با دولت ایران مربوط بود، خود ایشان آمد خانه ما گفت من می‌خواهم بروم پیش شاه، با شاه ملاقات دارم، و بعد از رفتن آمد و گفت راجع به حنیف‌نژاد و مجاهدین که می‌خواستند اعدامشان کنند با شاه صحبت کردم، راجع به من هم صحبت کرده بود چون مرا می‌خواستند تبعید کنند، شاه محول کرده بود به علم و گفته بود با علم صحبت بکنید، منظور این است که آقای حاج آقا موسی می‌خواست در لبنان فعالیت کند ناچار بود قدرتی پشتیبانش باشد، آن وقت حوزه علمیه ما نه امکانات مادی داشت و نه قدرتی ناچار بود که با قدرت حکومت ایران بروند آنجا، حکومت هم برای اینکه زبانی آنجا داشته باشد یک نمسایندگی داشته باشد اینها را تایید می‌کرد این یک چیز طبیعی بود، نمی‌شود همه آن را بر بدی حمل کرد، در آن شرایط که جمهوری اسلامی نبود، حکومت محمدرضا بود و اسمش حکومت شیعه بود. وقتی به مرحوم آقای حکیم اعتراض می‌کردند که چرا شما از حکومت ایران حمایت می‌کنید می‌گفت آخر تنه‌هایک کشور به نام شیعه هست که جایگاه فقه صادق آل محمد (ص) است و پادشاه آن شیعه است در مقابل حکومت‌های دیگر ما ناچاریم اینها را تایید کنیم.
 س: آیا سفارش آقا موسی صدر به شاه در مورد شما موثر بود؟ ظاهراً در مورد حنیف‌نژاد و مجاهدین بی‌تاثیر بوده است؟

ج: نه راجع به من موثر بود و نه راجع به حنیف‌نژاد و مجاهدین، شاه ایشان را به علم محول نموده بود و در حقیقت این حواله‌ها یک بازی سیاسی بود.

۱ آیت‌الله حاج شیخ عبدالحسین امینی در تیرماه سال ۱۳۴۹ شمسی در تهران از دنیا رفتند و جنازه ایشان به نجف‌اشرف منتقل گردید و در کتابخانه‌ای که در کنار مرقد مطهر حضرت علی (ع) تأسیس کرده بودند به خاک سپرده شد.

حزب توده و موضع آیت‌الله بروجردی در برابر آنها

س: اصولاً موضع آیت‌الله بروجردی و حوزه علمیه قم در برابر جریان حزب توده چه بود؟ و اینکه آیت‌الله بروجردی آن زمان تا حدودی به دربار نزدیک بوده آیا بدین علت بوده که از تجزیه ایران توسط حزب توده و شوروی‌ها وحشت داشتند یا چیز دیگری بوده است؟

ج: بالاخره حزب توده در نظر مردم تصویر حزب خلاف مذهب، حزب خلاف خدا، حزب بی‌دینی، حزب مصادره اموال و... را داشت، من یادم هست یک وقت در نجف‌آباد توده‌ایها دکانها را غارت می‌کردند، مادر من خدا رحمتش کند می‌گفت من دیدم دکان قنادی عمویده‌الله ایزدی را دارند غارت می‌کنند، کله‌قندها را پرت می‌کنند بیرون و به مردم می‌گویند مال خودتان است هرچه می‌خواهید ببرید، چهار پنج تا از این قندها را آورده بود خانه، گفت من اینها را آورده‌ام که بدهم به صاحبش، بعد که ماجرا تمام شد رفت قندها را داد به صاحبش. بالاخره اوضاع به این شکل بود و مردم آنها که مذهبی بودند ناراحت می‌شدند، البته خیلی از اینها توده‌نفتی بودند یعنی جریانهایی که انگلیسیها راه انداخته بودند به اسم توده‌ای (۱) و این تندبها را می‌کردند که مردم را ناراحت کنند. غارت کردن دکانهای نجف‌آباد را من خودم یادم هست، در یک زمان توده‌ایهای اصلی را از طرف دولت می‌گرفتند ولی این توده‌ایهای نفتی وابسته به انگلیس جلودار قضایا بودند، خود من در نجف‌آباد علیه حزب توده و کمونیستها خیلی سخنرانی کردم.

۱ حزب توده در آن زمان چنانکه از اسمش پیداست شعار حمایت از زحمتکشان و رنجبران را می‌داد و با دربار و حامیان آن مبارزه می‌کرد. برخی از افراد مسلمان هم صرفنظر از جنبه وابستگی و تفکر حزب توده به ایندولوری مارکسیستی، عضو آن بودند، چنانکه مشهور است حزب توده در سال ۱۳۳۲ بیش از سی هزار عضو در ایران داشت، و راه‌انداختن تشکیلات "توده‌ایهای نفتی" توسط رژیم و در پشت صحنه توسط استعمار پیر انگلیس برای از بین بردن و از اعتبار انداختن شعارهای مردمی حزب توده و کمونیسم در ایران از یک طرف و ترسانیدن روحانیت و مردم مذهبی از طرف دیگر بوده است، که همین امر سبب می‌شد مردم و روحانیت علیه مصدق آماده شوند، چون مصدق مسلمان و دشمن انگلیس بود ولی از آزادی قانونی همه گروهها و احزاب مذهبی و غیرمذهبی دفاع می‌کرد.

نقش توده‌ای‌های نفتی در سقوط دولت دکتر مصدق

س: در زمان مرجعیت مرحوم آیت‌الله بروجردی گویا در قم تظاهراتی علیه شخص معممی به نام "برقعی" که در ارتباط با حزب توده بود صورت گرفت، حضرتعالی اگر اطلاعاتی از جزئیات این قضایا دارید بفرمایید.

ج: بله آن وقت حزب توده یک کنگره صلحی گویا در سوئیس تشکیل دادند و از آقای حاج سید علی‌اکبر برقعی که آدم بیسوادی هم نبود فردی بود نویسنده موقر و مودب و خوب هم حرف می‌زد دعوت کرده بودند که در آن کنگره شرکت کند، اینها شعارهای ظاهرالصلاحی هم داشتند از قبیل دفاع از حقوق مستضعفین، حقوق محرومین و...، بالاخره ایشان در آن جلسه شرکت کرده بود و کمونیست هم نبود، بعد چپی‌ها و توده‌ایها از او حمایت می‌کردند و در قم به نفعش شعار می‌دادند، بالاخره در زمان

مرحوم آیت‌الله بروجردی کاری کردند که آسید علی‌اکبر برقی تبعید شد، و حامیان ایشان نیز بساطشان را از قم جمع کردند رفتند تهران و قضیه تمام شد. اصولاً آیت‌الله بروجردی روی مسأله کمونیزم خیلی حساس بودند. در قضیه مرحوم مصدق هم دربار شاه توده‌نفتی‌ها را فرستاد حتی در وشنوه که آیت‌الله بروجردی تابستانها در آنجا بودند علیه روحانیت شعار بدهند و تظاهرات کنند، تا جایی که آیت‌الله بروجردی تماس گرفت و گفت این چه وضعی است که راه‌انداخته‌اید دربار می‌خواست با دکتر مصدق مبارزه کند و با این کارها علیه مصدق جو سازی می‌کرد. دربار توده‌ایها را تحریک می‌کرد که علیه روحانیت و علیه دین شعار بدهند که وقتی آقای مصدق را می‌خواهند کنار بزنند کسی از او حمایت نکند، اوضاع جوری شده بود که وقتی در وشنوه ما داشتیم جامع‌الاحادیث را مقابل می‌کردیم و سی‌چهل نفر بودیم، خبر آوردند که مصدق سقوط کرد یکی از آقایان سجده شکر به جا آورد که الحمدلله دیگر از شرشان راحت شدیم خطر از اسلام برطرف شد درباریها با این بازیها می‌خواستند زمینه فراهم کنند که برای سقوط دکتر مصدق روحانیت با آنها همراهی کند.

نمونه‌ای دیگر از فعالیت‌های دربار به اسم حزب توده

بر اساس سیاستی که عرض کردم بعداً معلوم شد به اسم کمونیستها و به تحریک دربار نامه‌هایی به علما و آخوندها نوشته می‌شد و آنها را تهدید می‌کردند که مثلاً شما را می‌کشیم، و چنین و چنان می‌کنسیم، آقای حاج آقا حسن رضویان نجف‌آبادی برای من نقل کرد که من قبل از سقوط دکتر مصدق رفتم نزد آقای ابوالقاسم پاینده صاحب امتیاز و مؤسس مجله صبا که نجف‌آبادی بود و سابقه طلبگی داشت و گاهی در مجله‌اش به پر و پای آخوندها هم می‌پیچید و یک چیزهایی راجع به آخوندها می‌نوشت گفت: من دیدم ابوالقاسم پاینده در یک صفحه‌بزرگ اسامی بسیاری از روحانیون را نوشته، بعد منشی‌اش را صدا زد و متنی را به او داد، و گفت بیا این متن را برای این آدرسها بفرست. گفت من آن وقت نفهمیدم که آن متن چه بود، بعد که مصدق سقوط کرد شنیدم به اسم علما نامه‌هایی تهدید آمیز نوشته شده... به ابوالقاسم پاینده گفتم آن متن که تو آن روز به منشی‌ات دادی و گفتم برای آخوندها بفرست تهدید آخوندها نبود؟ خنده‌اش گرفت و گفت بله. ابوالقاسم پاینده با دربار مربوط بود، معلوم شد او را مامور کرده‌اند که چون آخوندها را می‌شناسد یک متن را به اسم کمونیستها تنظیم کند و بفرستد و با این کار آنان را مرعوب کند، توده‌نفتی‌ها با پول انگلستان و حمایت‌های دربار تحریک می‌شدند تا مردم را از دولت دکتر مصدق و چپ روی بترسانند و مردم متوسل به دربار و شاه بشوند و مثلاً بگویند صد رحمت به شاه. همین "تقی فداکار" که آن زمان از اصفهان وکیل مجلس شد، معروف بود که می‌گفتند انگلیسی است و از توده‌ایهای نفتی است. قضایای غارت دکانهای نجف‌آباد را هم همینها سازمان دادند.

موضع آیت‌الله بروجردی در برابر دولت آقای مصدق و دربار

س: راجع به دولت دکتر مصدق و سقوط آن اشاره‌ای فرمودید، اگر امکان دارد مواضع آیت‌الله بروجردی را نیز در برابر دولت آقای مصدق و کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بیان فرمایید.
ج: ظاهراً در ذهن آیت‌الله بروجردی رفته بود که دولت آقای دکتر مصدق نسبت به مذهب لایشرط است. من شنیده بودم کمی گفت حکومت نسبت به مذهب نباید لایشرط (بی تفاوت) باشد، بخصوص اینکه در آن زمان توده‌ایها پر و بال گرفته بودند، ایشان دلش می‌خواست حکومت نسبت به

مذهب لابشرط نباشد و مروج مذهب باشد.

یک وقت از طرف حکومت یک فرماندار فرستاده بودند قم، آقای بروجردی همان جا با او برخورد کرد. آیتالله بروجردی این جوری بود، گاهی از اوقات با اینها دعوا هم می‌کرد، گاهی آنها را راه نمی‌داد یا اگر راه می‌داد به آنها تشر می‌زد، دعوا می‌کرد. یک وقت دکتر اقبال آمده بود خدمت آیتالله بروجردی گزارشی داده بود راجع به قوام السلطنه که او مثلاً چکار کرده، آقای بروجردی گفته بود خدا رگ حیاتش را قطع کند. بالاخره گاهی این جور برخوردهایی می‌کرد، و آنها هم حساب می‌بردند. آیتالله بروجردی با قضیه اصلاحات ارضی نیز مخالف بود با اینکه با خانها هم موافق نبود ولی عقیده‌اش این بود که بالاخره بعضی از اینها حلال و حرام را رعایت می‌کنند و نمی‌شود بدون اجازه در زمینهای آنها تصرف کرد، از بعضی شنیدم که شاه برای ایشان پیغام داده بود که "همه دنیا این کار (اصلاحات ارضی) را انجام داده‌اند ما هم ناچاریم انجام دهیم و الا دست بر نمی‌دارند"، آقای بروجردی پیغام داده بودند به ایشان بگویید: "دنیا کارهای دیگر هم کردند، آنها سلطنت را هم کنار گذاشتند و جمهوری به وجود آوردند، کار دنیا چکار دارد به مسائل دینی؟" می‌خواست بگوید اگر می‌خواهی به جای دیگر نگاه کنی این یکی هم باید باشد و سلطنت به جمهوری تبدیل شود و به همین جهت تا وقتی که آیتالله بروجردی زنده بود شاه لوایحش گانه را اعلام نکرد.

دو خاطره از مرحوم آیتالله العظمی بروجردی

۱. ایشان گاهی خیلی عصبانی می‌شدند، نقل شد که زمانی در بروجرد نذر کرده بودند که اگر عصبانی شدند یکسال روزه بگیرند و تصادفاً روزی عصبانی شدند و یکسال روزه را گرفتند.
۲. روزی در درس فقه در قم در برابر اشکال یکی از شاگردان که مرد محترمی بود عصبانی شدند تا جایی که به طرف فرمودند برو این حرفهای لاطائل را در حاشیه امثله بنویس، فردای آن روز روی منبر از طرف عذرخواهی کردند و فرمودند: من از عصبانیت خودم بسیار عصبانی شدم، شما موا ببخشید، و شنیده شد مبلغ دوست تومان به پول آنروز برای ایشان فرستادند.

نظریه آیتالله بروجردی درباره موضع آخوند خراسانی در انقلاب مشروطه

س: مرحوم آیتالله بروجردی در ارتباط با انقلاب مشروطیت که در دوران جوانی ایشان به وقوع پیوست اگر اظهار نظر خاصی داشتند و حضرتعالی در خاطر دارید بیان فرمایید.

ج: من خاطره‌ای از مرحوم آیتالله بروجردی در این ارتباط به یاد دارم که برای شما نقل می‌کنم. ایشان یک روز در صحبت‌هایشان فرمودند: جریان مشروطه که پیش آمد من در نجف بودم، مرحوم آخوند خراسانی که در جریان مشروطه وارد شد با اینکه استاد من بود من دیگر به منزل ایشان رفتم و آمد نکردم تا اینکه یکروز ایشان مرا در کوچه دیدند و خیلی با من گرم گرفتند و حال و احوال و معانقه کردند که شما کجا بودید، تشریف نداشتید و... گفتم آقا من جایی نبودم، همین جا بودم ولی از این برخورد خیلی شرمند شدم که چرا در آن مدت به منزل آخوند نرفتم. گویا ایشان (آقای بروجردی) در آن موقع می‌خواستند از جریانات سیاسی کنار باشند و در دسته بندیهای موافقین و مخالفین مشروطه دخالت نکنند.

باز یک روز دیگر خدمت ایشان بودیم صحبت از مرحوم آخوند و جریان مشروطه پیش آمد. البته الان یادم نیست چه کسی مساله را مطرح کرد، آقای فاضل پدر همین آقای فاضل لنکرانی با

لهجه ترکی گفتند: در جریان مشروطه مرحوم آخوندقاصر بودند نه مقصر، ایشان توجه نکردند، باز آقای فاضل این جمله را تکرار کردند، ایشان فرمودند: "چه می‌گویی مرحوم آخوند نه قاصر بودند نه مقصر، مرحوم آخوند فداکاری کردند، منتها دیگران با ایشان همراهی نکردند، دنیای آن روز داشت عوض می‌شد و شرایط زمانه دیگر اجازه نمی‌داد که یک شاه قلدر و دیکتاتور بخواهد داروندار مردم را در اختیار داشته باشد و خودسرانه عمل کند، دنیا داشت عوض می‌شد و در ایران هم باید یک تحولی به وجود می‌آمد، مرحوم آخوند و علما هم فکرمی‌کردند در ایسن تحول کسه می‌خواهد به وجود بیاید آنها هم نقش داشته باشند تا بتوانند موازین اسلام را پیاده کنند، نظر آقایان این بود، اینکه اشکالاتی پیش آمد مطلب دیگری است ولی نظر آنان خدمت بود و حسن نیست داشتند."

البته در همان وقت این مطلب در ذهن من خطور کرد که از ایشان بپرسیم اگر جریان به این شکل است پس چرا شما آن روز به منزل آخوند رفتی آمد نمی‌کردی و کنار کشیدی؟ البته بعد خودمسان جواب می‌دادیم که شاید آن روز هنوز مسائل بر ایشان روشن نبوده و بعدا روشن شده است، بالاخره ایشان گفتند مرحوم آخوند نه قاصر بودند و نه مقصر بلکه ایشان فداکاری کردند.

اهتمام آیت‌الله بروجردی به اصلاحات حوزه

س: آن زمان نظر آیت‌الله بروجردی نسبت به خواندن زبانهای خارجی، تاسیس مجلات و موسسات جدید و کلا اصلاحات حوزوی چه بود و عملا در این زمینه کاری انجام دادند و تحولی ایجاد کردند یا خیر؟
ج:راجع به خواندن زبانهای خارجی که ایشان برنامه‌ای داشته باشند من یادم نیست، نسبت به مجلات هم آن زمان مجله "مکتب اسلام" بود که آقای مکارم و آقای دوانی دست‌اندرکار آن بودند با اینکه معروف بود که این مجله تقریبا مربوط به آقای شریعتمداری است، اینها مجله را که خدمت آیت‌الله بروجردی می‌آوردند ایشان تشویقشان می‌کردند، البته آن وقت انتشار مجلات و نشریات خیلی رایج نبود، ولی ایشان نسبت به وضع حوزه خیلی گله داشتند و می‌فرمودند یک کاری باید کرد و از بی‌نظمی حوزه خیلی رنج می‌بردند، گاهی در بعضی مسائل از ناراحتی داد و فریاد می‌کردند، بالاخره اشخاصی مثل آیت‌الله خمینی و عده‌ای دیگر به ایشان پیشنهاد کرده بودند که شما مثلا اختیارات بدهید تا ما از طلبها امتحان بگیریم و سر و سامان به حوزه بدهیم، نظر این آقایان این بود که با امتحان به طلبها شهریه بدهند به مشکلات طلبها رسیدگی کنند و نظم و انضباطی را در حوزه به وجود بیاورند، و بالاخره ایشان چیزی در این زمینه نوشته و به آنها داده بودند که اختیار در این گونه مسائل با آنها باشد، بالاخره در حوزه امتحان دایر شد، ایشان روی امتحان گرفتن از طلبها خیلی عنایت داشتند، حتی در نجف که تا آن وقت روی امتحان را به خود ندیده بود ایشان به مرحوم حاج شیخ نصرالله خلخالی که شهریه ایشان را در نجف می‌داد گفته بودند از طلبها امتحان بگیرند و مطابق امتحان به آنها شهریه بدهند، البته این موضوع در نجف قدری سروصدا پیدا کرده بود، آنها که می‌خواستند زیر بار امتحان نروند مخالفت می‌کردند. معروف بود که آیت‌الله سید ابراهیم اصطهباناتی امتحان را تحریم کرده بود و مخالفت با امتحان در حقیقت مخالفت با آیت‌الله بروجردی بود، و در اثر تحریم ایشان بعضی هانرفتند امتحان بدهند و شهریه هم نگرفتند، ولی این برنامه تحریم شکست خورد. آن وقت بعضی‌ها در قم به صورت مزاح می‌گفتند: معلوم می‌شود آقای اصطهباناتی درس خواندن را حرام کرده برای اینکه اگر کسی درس خوانده باشد امتحان هم می‌دهد،

بالاخره این تحریم اثر نکرد و برنامه امتحان تشییع شد، از طلبه‌های حوزه امتحان گرفته شد و کسی هم که تازه به قم می‌آمد باید امتحان می‌داد. ایشان سه حوزه امتحانی دایر کردند: یک حوزه برای شرح لمعه، یک حوزه برای رسائل و مکاسب و کفایه، و یک حوزه برای درس خارج. من از طرف آیت‌الله بروجردی جزو ممتحنین درس خارج بودم، افراد را خود ایشان مشخص می‌کردند، برای حوزه درس خارج پنج نفر بودیم، من، آقای حاج آقا علی صافی گلپایگانی، آقای حاج شیخ عبدالجواد جبل‌عاملی، آقای فکور یزدی و آقای حاج آقارضا سیدصفی (بها الدینی). امتحان خارج هم به این شکل بود که باید سطح مکاسب و کفایه را امتحان بدهند و بعد خلاصه یک روز درس خارج خود را همانجا بنشینند بنویسند. گاهی اوقات بعضی افراد می‌آمدند خود را از جهت درسی خیلی بالا می‌گرفتند و به ممتحنین بی‌اعتنا بودند، مثلاً من یادم هست یکی از آقایان از تهران تازه آمده بود مثل اینکه بخشی از مباحث فلسفه را در تهران خوانده بود و می‌خواست به قم بیاید با یکی از ممتحنین جروب‌بشش شد، بعضی می‌خواستند او را رد کنند که مثلاً این خیلی خودش را می‌گیرد و بلندپروازی می‌کند، من گفتم نه چرا به این دلیل می‌خواهید او را رد کنید در صورتی که از محسنات یک طلبه است که روحیه استقلال و اعتراض داشته باشد. بالاخره گاهی از این شکل برخوردها پیش می‌آمد. منظور این است که آقای بروجردی خیلی به امتحان علاقه‌مند بود و روی امتحان اصرار داشت و شهریه را هم بر همین اساس می‌داد.

مراقبت از وضعیت اخلاقی طلبه‌ها و رسیدگی به مشکلات آنان

یادم هست یک دفعه که خانه ایشان بودم مرا صدا زدند گفتند بیا این پول را بگیر و ببر بده به آقای صاحب‌الداری آقای صاحب‌الداری در مدرسه فیضیه بود به ایشان بگو این پول پیش شما باشد پول نسبتاً زیادی بود اگر یک وقت طلبه‌هایی را دیدی که نیازمند و بیچاره‌اند مقداری از این پول را به آنان بده. من آن پول را آوردم به آقای صاحب‌الداری دادم، ایشان گفتند شما چیزی از آن را می‌خواهید؟ گفتم نه، با اینکه نیاز هم داشتم، می‌خواستم عفت به خرج بدهم، خوب تصادفاً آن روز آقای بروجردی آن پول را به من دادند که به ایشان بدهم لابد وقت‌های دیگر هم این برنامه‌ها را داشته‌اند. از جمله اینکه به ایشان خبر داده بودند که طلبه‌ها بعضی وقت‌ها کارهای زشتی انجام می‌دهند مثلاً با مردم درگیر می‌شوند یا بدهنی می‌کنند یا گدازایی در می‌آورند، ایشان دستور داده بودند که افرادی مامور سری باشند که ضمن اینکه درسشان را می‌خوانند در حوزه بگردند و این تیپ افراد را شناسایی کنند و گزارش بدهند. آن وقت من یادم هست که مرحوم حاج آقا عبدالله که اهل تهران بودند پدر خانم آقای یثربی امام جمعه کاشان روزی جمعی را دعوت کردند که من هم یکی از آنها بودم، آقای مولایی هم که مدتی متولی آستانه حضرت معصومه (س) بود یکی از آنها بود، گفت آقا فرموده‌اند طلبه‌هایی محرمانه در میان طلبه‌ها بگردند و کسی هم نداند و اگر کارهای خلافی از آنها دیدند گزارش بدهند، من همانجا اشکال کردم که این سیاست شما با آنچه آقای بروجردی می‌خواستند جور در نمی‌آید، برای اینکه شما می‌خواهید کسی آنها را نشناسد، ما پنج‌شش نفر الان همدیگر را می‌شناسیم و "کل سر جاوز الاثنین شاع" (هر رازی که از دونفر تجاوز کرد فاش می‌شود)، و کافی است یکی از ما به رفیقش بگوید. قاعده‌اش این بود که به هر یک از ما جدا جدا می‌گفتید به نحوی که هر یک گمان کند او تنهاست و کسی دیگری نیست. آن قضیه بعد به هم خورد، اما یک چنین چیزهایی در ذهن آیت‌الله بروجردی بود.

تشکیل هیات حاکمه برای رسیدگی به تخلفات روحانیون

اگر یک وقت طلبه‌ای از ناحیه دولتی‌ها تحت تعقیب قرار می‌گرفت ایشان خیلی ناراحت می‌شد، به همین جهت خود ایشان یک هیات حاکمه‌ای مرکب از پنج‌شش نفر درست کرده بود و در مدرسه فیضیه مستقر بودند که اگر از طلبه‌ای گزارشی رسید که تخلفی انجام داده آن هیات حاکمه او را بخواند و در درجه اول نصیحتش کند و اگر موثر واقع نشد آن وقت در نهایت به قطع شهریه هم برسد. ایشان معتقد بود که دولتی‌ها نباید در کار روحانیت دخالت کنند، باید حیثیت روحانیت محفوظ باشد و تخلفات صنفی آنها را خودشان رسیدگی کنند. من شنیدم آقای حاجی احمد گفته: من یک روز دیدم آقای بروجردی عصبانی است می‌گوید دیگر زندگی برای من تلخ است زندگی برای من حرام است، گفتیم آقا چه شده؟ گفتند در تهران آشیخ مصطفی رهنما را گرفته‌اند، گفتیم شما که از روش آشیخ مصطفی رهنما خوشتان نمی‌آمد چون بعضی کارهای خلاف قاعده می‌کرد گفتند آشیخ مصطفی رهنما بالاخره یک روحانی است و اینکه بخواهند به حریم روحانیت حمله کنند برای من غیر قابل تحمل است. آیت‌الله بروجردی نسبت به شنون روحانیت تا این حد حساس بود، به همین جهت می‌گفتند حریم روحانیت در نظر مردم نباید شکسته شود، باید همیشه عظمت روحانیت محفوظ باشد. البته همین هیات حاکمه با فدائیان اسلام و مرحوم نواب و طرفدارانش درگیر شد، و من یادم هست در مدرسه فیضیه یکی از روحانیون به مناسبتی روی حجره انقلاب ایستاده بود صحبت می‌کرد و در اعتراض به برخورد با فدائیان اسلام دستش را به طرف اطاق هیات حاکمه تکان می‌داد و می‌گفت: ای هیات حاکمه ظالمه مدرسه فیضیه... و با تعبیر "ظالمه" از این هیات یاد می‌کرد. البته آیت‌الله بروجردی با هدف اصلاح و خیرخواهی این هیات را تشکیل داده بودند، و موثر هم بود و طلاب از آن حساب می‌بردند.

این بود شیوه مرحوم آیت‌الله بروجردی نسبت به روحانیت، ولی متأسفانه در جمهوری اسلامی با تشکیل دادگاه به اصطلاح "ویژه روحانیت" به بهانه حمایت از روحانیت و حفظ حریم آن به طور کلی حریم روحانیت را شکستند و حتی بیوت بزرگان و مراجع تقلید را نیز به بهانه‌های صدها مورد سیاسی مورد هجوم قرار دادند، و چه بسیار افراد غیر روحانی نیز به بهانه ارتباط با یک روحانی از حملات آنان در امان نماندند.

علل به سردی گراییدن روابط آیت‌الله خمینی و آیت‌الله بروجردی

س: کسانی که آیت‌الله بروجردی برای اصلاح حوزه به آنها حکم داده بود و بعد این حکم از آنها پس گرفته شد چه کسانی بودند، و آیا این حرکت در روابط آنان با آیت‌الله بروجردی تاثیر گذاشت یا خیر؟

ج: این افراد شخصیت‌هایی مانند آیت‌الله خمینی و آیت‌الله داماد بودند آقای صاحب‌الداری هم گویا با آنها بود، اما آیت‌الله خمینی از همان اول اصرار داشتند که ایشان اگر بخواهند ما این کار را انجام دهیم باید آن را بنویسند، و ایشان هم به صورت حکمی آن را نوشت ولی بعدا وسوسه‌گران ایشان را پشیمان کردند و نوشته را پس گرفتند، و از همانجا روابط آیت‌الله خمینی و آیت‌الله بروجردی رو به سردی رفت. آیت‌الله خمینی از کسانی بود که از همان اول که آیت‌الله بروجردی به قم آمدند تقریباً خودش را وقف ایشان کرده بود، ایشان در هر دو درس آقای بروجردی شرکت می‌کردند و خیلی هم از آن تعریف می‌کردند و می‌گفتند: "درس ایشان جوری است که طلبه‌ها غیر مستقیم مجتهد و ملا می‌شوند، ایشان

بیستسال دیر به حوزه علمیه قم آمدند. "من یادم هست ایشان درس اصول آیتالله بروجردی را هم می‌نوشتند و مرتب به منزل آیتالله بروجردی رفتوآمد می‌کردند و تقریباً در مسائل از ایشان دفاع هم می‌کردند، از باب نمونه یک روز عصر بعد از آنکه درس آیتالله بروجردی تمام شد و برای نماز می‌رفتند چند نفر هم اطراف ایشان بودند من جلو رفتم و از ایشان پرسیدم آقا اگر کسی در صحت قرائت امام جماعت شک کند می‌تواند به او اقتدا کند من مساله کلی می‌پرسیدم و نظری نداشتم آقای بروجردی یک نگاهی به من کردند و گفتند: شما به امامی که در قرائتش شک دارید اقتدا نکنید بروید به امامی که قبولش دارید اقتدا کنید من با ناراحتی گفتم آقا این مساله است می‌پرسم، گفتند بله مانعی ندارد، بعد آقای خمینی به من گفتند آخه این مساله را چرا از ایشان می‌پرسی؟ مگر نمی‌دانید بعضی‌ها شایع کرده‌اند که آقای بروجردی قرائتش درست نیست چون ایشان در نماز دندانهایش را در می‌آورد، شبیه وجود اجزای غیرماکوله در آن می‌کرد، آن وقت قرائتش یک‌جور مخصوص می‌شد گفتم من چه می‌دانستم که چنین چیزی را شایع کرده‌اند من می‌خواستم مساله پرسم. منظورم این است که آقای خمینی خیلی دنبال ایشان بود، آنوقت به دنبال جریان پس گرفتن نوشته یک مقدار ایشان سرد شدند، بعد در جریان مرحوم نواب صفوی و فدائیان اسلام هم در ذمه آیتالله بروجردی القا کرده بودند که آقای خمینی محرک و موید فدائیان اسلام است با اینکه این‌گونه نبود، و لذا ایشان دیگر به منزل آیتالله بروجردی کمتر رفتوآمد می‌کرد، البته درس می‌آمدند ولی به منزل ایشان رفتوآمد نمی‌کردند، آقای حاج سید محمدصادق لواسانی که از دوران نوجوانی رفیق آیتالله خمینی بود و کاملاً از جهت قیافه شبیه یکدیگر بودند و ازوکلای آیتالله بروجردی در تهران بود برای من نقل کردند که یکبار من می‌خواستم بروم منزل آیتالله بروجردی آقای خمینی گفتند من هم مدتی است نرفتم خوب است شما که می‌روی من هم به دنبال شما باشم و خیلی با ایشان قهر نباشیم، آقای لواسانی گفت: دوتایی رفتیم منزل آقای بروجردی، اتاق بیرونی آقای بروجردی نشستیم اصحاب آقای بروجردی داخل بودند، بعد از یک مدتی که ما نشستیم آقای آقا محمدحسن آقازاده آن مرحوم آمد یک نگاهی کرد و رفت، بعد حاج میرزا ابوالحسن آمد یک نگاه و سلام علیکی کرد و رفت، خلاصه هیچ کس به ما نگفت بفرمایید بروید پیش آقای بروجردی با اینکه می‌دانستند آقای لواسانی گاهی پول و وجوهات می‌آورد خلاصه ما تا مغرب نشستیم خبری نشد، آقای خمینی به من گفت: بلند شو برویم شما هم امروز چوب ما را خوردی ایشان می‌گفت آقای خمینی در دالان ایستاد و گفت من دیگر پایپرا دم این خانه نمی‌گذارم و شاید تا آن وقت که آقای بروجردی زنده بود ایشان به آنجا رفتوآمد نکرد، منظور این است که کار به اینجا کشید، ولی برای اینکه کسی سو استفاده نکند در درس ایشان تا این اواخر شرکت می‌کردند.

تفتین علیه اینجانب نزد آیتالله بروجردی

س: گویا علیه حضرتعالی هم یک زمانی نزد آیتالله بروجردی تفتین کرده بودند، در این مورد اگر توضیحی بفرمایید بجااست.

ج: این قضیه برمی‌گردد به جریان آقای صاحب‌الداری که با یک طلبه‌ای برخورد بد کرده بود و من با او برخورد کردم و این قضیه را آیتالله بروجردی هم مطلع شدند، رداستان آن هم به این شکل بود که یک طلبه‌ای بود اهل کهک، طلبه درسخوانی بود با آقای محمدفاضل لنگرانی هم مباحثه بود،

ایشان با یک طلبه خرم‌آبادی که قدری خوشاوندی هم با آقای صاحب‌الداری داشت در حجره بر سر یک مساله جزئی نزاع کرده بودند، طلبه خرم‌آبادی به آقای صاحب‌الداری شکایت این طلبه را کرده بود، آقای صاحب‌الداری گفته بود از مدرسه بیرونش کنید، به شهریانی هم بگوسید که از قم بیرونش کند. حالا اگر یک مساله اخلاقی یا چیزهایی از این قبیل بود می‌شد پذیرفت که یک طلبه را از قم بیرون کنند ولی سر یک مساله جزئی که نمی‌شود آبروی یک‌طلبه را برد و او را از قم بیرون کرد، بالاخره حکم تندی بود، من در جریان قرار گرفتن رفتم پیش آقای صاحب‌الداری گفتم شما که این حکم را کرده‌اید آیا آن شیخ را خواسته‌اید از او چیزی پرسید؟ گفت نه، من متولی هستم ایشان باید برود، خلاصه یک‌مقدار با ایشان حرفمان شد، ایشان هم رفته بود خدمت آقای بروجردی و گفته بود من استعفا می‌دهم، ما آمده‌ایم در حوزه می‌خواهیم اصلاحاتی بکنیم فلانی آمده علیه ما رجاله راه انداخته است، و خلاصه خیلی علیه من با آقای بروجردی صحبت کرده بود، تا اینکه چند روز بعد من رفتم خدمت آقای بروجردی که جواب یک مساله را بپرسم دیدم ایشان خیلی ناراحت است، در جلوی جمع رو به من کرد و گفت: آشیخ حسینعلی من چقدر از شما تعریف کرده بودم، من به تو علاقه داشتم، شما به طور کلی از اعتبار پیش من ساقط شدید، شما رجاله راه می‌اندازید می‌روید تهدید می‌کنید، من گفتم آقا کی من تهدید کردم؟ کی رجاله انداختم؟ خلاصه دیدم ایشان خیلی ناراحت هستند گفتم خیلی خوب شما فرمایشتان را فرمودید جواب مساله من را بفرمایید، بالاخره ایشان جواب مساله را گفتند و من از خدمت ایشان آمدم بیرون و تصمیم گرفتم که دیگر به منزل ایشان نروم، تا اینکه یک روز در کوچه آیت‌الله خمینی به من رسیدند و گفتند که بله علیه شما به ناحق پیش آیت‌الله بروجردی مطالبی را گفته‌اند و من رفته‌ام با ایشان صحبت کرده‌ام، این جریان قبل از سرد شدن روابط آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله خمینی اتفاق افتاده بود بعد شنیدم که پدر آقای فاضل هم که در تشکیلات آقای بروجردی بود در مورد من با آقای بروجردی صحبت کرده بود که فلانی در این جریان تقصیر نداشته و می‌خواسته است از یک طلبه‌ای که مظلوم واقع شده دفاع کند. من این مطلب کلی را همینجا عرض کنم که قدرت وقتی یک جا متمرکز می‌شود گاهی افراد انحصارطلب که فقط منافع خودشان را می‌خواهند از روی حسادت یا انگیزه‌های دیگر شروع می‌کنند نزد آن فرد قدرتمند از افراد دیگر بدگویی و مذمت کردن، در اینجا است که افراد صاحب قدرت باید به صرف شنیدن مطالبی علیه اشخاص به آن ترتیب اثر ندهند و تحقیق بیشتری بکنند، با خود طرف صحبت نکنند، حتی این قبیل افراد هنگامی که اسلام پیشرفت کرد اطراف پیامبر(ص) اراهم گرفته بودند، در اطراف پیامبر(ص) علی(ع)، سلمان و ابوذر بودند، عمر و ابوبکر و عبدالرحمن بن عوف هم بودند پیامبر اکرم(ص) آنها را هم طرد نمی‌کرد اما این‌گونه نبود که اگر مثلاً عایشه می‌آمد علیه علی(ع) چیزی به او می‌گفت به گفته‌ی ترتیب اثر دهد بلکه یک مقدار بیشتر هم احترام امیرالمومنین(ع) را رعایت می‌کرد، خلاصه ممکن است افراد روی جهاتی علیه یکدیگر حرفهایی بزنند ولی آن قدرتمند باید روی اعصابش مسلط باشد و به گفته هر کس ترتیب اثر ندهد و با مسائل عاقلانه برخورد کند، بالاخره آیت‌الله بروجردی هم بشری بود مثل سایر انسانها و این گفته‌ها در ایشان اثر گذاشته بود.

نماینده‌ی آیت‌الله العظمی بروجردی در نجف‌آباد

من مدتی خدمت آیت‌الله بروجردی رفتم تا اینکه مرحوم حجه‌الاسلام آقای آشیخ‌ابراهیم ریاضی که

عالم معروف نجف آباد بودند به رحمت خدا رفتند، تعدادی از رجال و شخصیت‌های نجف آباد با یک اتوبوس آمده بودند خدمت آیت‌الله بروجردی که مرا ببرند نجف آباد، البته من درس می‌رفتم ولی منزل آقای بروجردی نمی‌رفتم، آقای بروجردی پیش آنها خیلی از من تعریف کرده بود که ایشان چنین و چنان است و برای نجف آباد زیاد است و حیف است ایشان در نجف آباد بمانند و از این حرفها، بعد آنها اصرار کرده بودند آقای بروجردی فرموده بودند پس بروید ایشان را بیاورید تا من با او صحبت کنم، آنها آمدند به من گفتند، گفتیم من تعهد کرده‌ام که منزل آقای بروجردی بروم، آقای بروجردی فرموده بودند خیر به هر شکل هست بروید ایشان را بیاورید، خلاصه مرا بردند منزل آیت‌الله بروجردی ایشان با شوخی فرمودند قهر کرده بودید؟ تعهد کرده بودید که به اینجا بیایید؟ بالاخره خیلی دلجویی کردند و فرمودند شما فعلا مدتی به نجف آباد بروید و کارهای مردم و حوزه علمیه آنجا را زیر نظر داشته باشید، و در همین ارتباط بود که من مدتی به نجف آباد رفتم، من گاهی قم بودم و گاهی نجف آباد، و بعد مرحوم حاج شیخ نصرالله قضایی را در آنجا ترویج و تقویت کردم و پس از مدتی کارها را به دست ایشان سپردم و خودم دوباره به قم برگشتم.

ملاقات با دکتر اقبال (نخستوزیر)

س: جناب عالی که از طرف مرحوم آیت‌الله بروجردی به نجف آباد رفتید با مسئولین دولتی نیز تماس داشتید؟

ج: در آن زمان تماس علما با مسئولین دولتی امر رایج و لازمی بود، البته آنها هم ناچار بودند احترام علما را حفظ کنند. از جمله اتفاقاتی که یاد دارم اینکه در یک سالی هیات دولت وقت به نخستوزیری آقای دکتر اقبال تصمیم گرفته بودند جمعا به نقاط مختلف کشور سفر کنند و از نزدیک با مشکلات مناطق مختلف آشنا شوند. در تابستان که من در نجف آباد بودم اتفاقا به استان اصفهان آمده و یک روز هم به نجف آباد آمدند، در آن زمان استاندار اصفهان آقای سرلشگر گرزن بود و می‌گفتند مرد خوبی است، او هم همراه مقامات به نجف آباد آمده بود. بنا شد علمای نجف آباد در ساختمان شهرداری با هیات دولت ملاقات کنند، حدود دوازده نفر از آقایان علما بودند و من و مرحوم حاج آقا عطا مرتضوی در دو طرف دکتر اقبال قرار گرفتیم. آقای حاج شیخ نعمت‌الله صالحی نیز بنا شد سخنگو باشد و خیرمقدم بگوید. ایشان پس از سخنانی مشتمل بر خیرمقدم و تذکرات گفتند که من از نامه مولا امیرالمومنین (ع) به مالک‌کاشتر هدیعی به شما تقدیم می‌کنم، حضرت می‌فرمایند: "و لیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق و اعماها فی العدل و اجمعها لرضا الرعیه فان سخط العامه یجحف برضا الخاصه، و ان سخط الخاصه یغتفر مع رضا العامه" (۱) دکتر اقبال خیلی خوشش آمد. بعد من به دکتر اقبال گفتم که به نمایندگی از طرف حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی متصدی حوزه علمیه نجف آباد هستم و ما از دولت برای حوزه‌ها چیزی نمی‌خواهیم ولی انتظار داریم جاهایی را که برای سکونت طلاب علوم دینییه وقف کرده‌اند دولت آنها را تصاحب نکند، در نجف آباد مکانی هست که برای سکونت طلاب و عزاداری حضرت سیدالشهدا (ع) وقف شده و سالهاست که آموزش و پرورش آن را تصرف کرده است و هرچه اقدام کرده‌ایم نتیجه‌ای گرفته نشده است. در همان جلسه آقای دکتر اقبال به آقای دکتر مهران وزیر آموزش و پرورش دستور داد اقدام کنید و او هم یادداشت کرد و با یک مرتبه رفتن من بمعیت مرحوم شهید مطهری نزد وزیر آموزش و پرورش در تهران او دستور داد محل را تخلیه و تحویل دهند و در پیچ و خم اداری گرفتار نشدیم، هرچند

مسئولین آموزش و پرورش نجف آباد در آن وقت نمی خواستند تحویل دهند و کارشکنی می کردند. در همان جلسه کمبودهای نجف آباد و خواسته های مردم نیز به نخست وزیر تذکر داده شد. بعد دکتر اقبال گفت که نجف آباد را از بخشداری به فرمانداری ارتقا دادیم و من به او گفتم "انشا الله کل الصید فی جوف الفراء"، امیدواریم سایر خواسته ها نیز انجام شود. بعدا شنیدم دکتر اقبال گفته بود علمای اصفهان به ما زیاد تملق گفتند و تنها جایی که به ما تملق نگفتند و خواسته های خودشان را مطرح نمودند و ما را نیز نصیحت کردند نجف آباد بود.

۱ نهج البلاغه، نامه ۵۳

کمک به زلزله زدگان لار و بوئین زهرا

همچنین هنگامی که در نجف آباد بودم زلزله معروف لار رخ داد، در آن زلزله چندین هزار نفر کشته شدند و قسمت زیادی از لار قدیم خراب شد. خانه های اطراف مسجد جامع شهر به طور کلی در هم کوبیده شده بود و بسیاری از ساختمانهای مدرن جدیدالاحداث نیز شکافهای عمیق برداشته بود. من کمکهای مردمی را که به صورت نقد بود جمع آوری کردم و به همراهی مرحوم پورنمازی و مرحوم سید روح الله کشفی که رئیس اوقاف نجف آباد و مرد فاضل و متعهدی بود به لار رفتیم. آن هنگام بسا اینکه اردیبهشت بود هوا در لار بسیار گرم بود، ورود ما در باغ آقای حاج سید عبدالعلی آیت اللهی بود که توزیع کمکهای مردمی در آنجا انجام می شد. در زلزله بوئین زهرا نیز کمکهای مردمی مردم خیر نجف آباد را جمع آوری کردم و به همراهی آقای لسقمانی شهردار وقت نجف آباد که مردم متعهد و باکفایتی بود و مرحوم پورنمازی و مرحوم حاج شیخ غلامرضا سلطانی اشتهاردی که در جریان سقوط هواپیمای عازم جبهه باجمعی از آقایان دیگر به شهادت رسید به بوئین زهرا رفتیم و کمکهای مردمی را به مستحقین آنها رساندیم.

اعضای بیت آیت الله بروجردی و نقش هر یک از آنان

س: اعضای بیت مرحوم آیت الله بروجردی مشخصا چه کسانی بودند و چه کسانی در تخریب روابط میان ایشان و دیگران نقش داشتند، آیا حاج احمد را می توان در ایجاد این جو موثر دانست؟ ج: من شخصی را نمی توانم متهم کنم حتی حاج احمد را، در بیت آیت الله بروجردی آقای حاجی احمد در ایشان موثر بود، حاج میرزا ابوالحسن موثر بود، حاج محمدحسین احسن (رحمه الله علیه) که مقسم شهریه بود موثر بود، دیگران نیز موثر بودند، حاج محمد حسین احسن امین بیت المال و نامه های ایشان بود خیلی هم در بیت ایشان کار می کرد، ایشان اوایل در بروجرد کاسب بود و بعد از نماز آقای بروجردی مسالمتی گفت، داستانی را هم در همینجا به مناسبت از اخلاق آقای بروجردی بگویم بد نیست، آن وقت که من بروجرد بودم همین آقای حاج محمدحسین احسن در مسجد پس از نماز آیت الله بروجردی مساله می گفت، آیت الله بروجردی هم گاهی پای صحبت ایشان می نشست و اتفاقا آن شب نشسته بود، آقای حاج محمدحسین شروع کرد به مساله گفتن، ایشان فتوای مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی را می گفت فتوای آقای بروجردی را هم می گفت، اتفاقا در مساله ای فتوای آسید ابوالحسن را گویا ناقص نقل کرد، آیت الله بروجردی با اینکه رقیب آسید ابوالحسن بود بدون اینکه تکبر کند با صدای بلند

خیلی با احترام از همانجا که نشسته بود فرمودند نه خیر آیتالله اصفهانی با این قید می‌فرمایند. بالاخره آقای حاج محمدحسین آدم بسیار مقدس و امین و متدینی بود، بعد که آقای بروجردی آمدند قم و سر ایشان شلوع شد از ایشان خواستند که به قم بیاید. ایشان به عنوان محرر در بیت بود، نامه‌ها را می‌خواند و جواب می‌داد، وجوهات را می‌گرفت و به مقسمین برای پرداخت شهریه تحویل می‌داد، بالاخره خیلی کار می‌کرد و شبانه‌روز مشغول بود، و واقعا مرد بی‌آزار و متدینی بود.

حاج احمد بیشتر کارهای بیرونی آقای بروجردی را انجام می‌داد، مثل وزیر خارجه ایشان بود، آقای بروجردی به شاه می‌خواست پیغام بدهد یا با علمای شهرستانها کاری داشت یا پیش کسی می‌خواست پیغامی بفرستد آقای حاج احمد را می‌فرستاد، در بیت ایشان هم تنظیم‌کننده امور بیت بود. افراد دیگری که بودند: حاج میرزا ابوالحسن اشعری شیرازی که الان مرحوم شده است، حاج شیخ محمود اردکانی که مدتی هم مباحثه من بود شوهر خواهر آقای فاضل‌لنکرانی، حاج شیخ محمدعلی کرمانی که خودش درس می‌گفت، آسیدمصطفی خوانساری، دوتایرادرهای صادقی آ میرزامهدی صادقی و آ میرزا حسین صادقی اینها تقریبا جزو حواریین آیتالله بروجردی بودند، البته افراد دیگر هم کم و بیش در کارهای ایشان موثر بودند، اما اینکه چه کسی در ارتباط با آقای این‌گونه مسائل در ذهن ایشان موثر بوده من کسی را نمی‌توانم متهم کنم.

س: رساله توضیح المسائل فارسی را هم در ابتدا آقای حاج محمدحسین احسن تنظیم کردند؟
ج: نه، توضیح المسائل را آقای حاج شیخ علی اصغر علامه کرباسچیان که در تهران است و مدارس علوی را به راه انداخت تنظیم کرد، البته از سایر افراد هم کمک می‌گرفت، حتی گاهی اوقات به من می‌گفت این عبارت چطور است.

توجه آیتالله بروجردی به فعالیت‌های تبلیغی در خارج از کشور
س: تا آنجا که ما اطلاع داریم مرحوم آیتالله بروجردی به خارج از کشور هم مبلغانی اعزام می‌کردند و در آنجا موسساتی به وجود می‌آوردند نظیر مرکز اسلامی هامبورگ، آیا در آمریکا و فرانسه و سایر کشورها هم اقدام مشابهی انجام دادند؟ آیا هدف ایشان صرفا جنبه‌های تبلیغی بود یا در نظر داشتند پایگاههایی را برای آینده درست کنند؟

ج: آیتالله بروجردی در این جهت فکرش خیلی فکر وسیعی بود، همین جهت که باید با دنیا مربوط بود باید به مسلمانهای جاهای دیگر هم رسید. با طرح مساله شیعه و سنی هم خیلی مخالف بود، ایشان معتقد بود که باید کاری کرد که اصل اسلام مطرح باشد، منتها آن وقت امکانات کم بود، کسی که زبان بلد باشد کم بود، مثلا آقای محقق از باب اینکه یک مقدار علوم جدید می‌دانست آدم روشنفکری محسوب می‌شد، ما پنج‌شنبه و جمعه‌ها پیش ایشان هندسه می‌خواندیم، شاید چندتا کلمه انگلیسی هم بلد بود آدم خوبی هم بود، در میان طلبه‌ها این جور افراد کم بودند. در همان زمان صحبت شد که مرحوم آیتالله بروجردی مرحوم آیتالله بهشتی را به خارج بفرستند، اما نظر ایشان این بود که ایشان جوان است، عقیده آقای بروجردی این بود که از افرادی که سن بیشتری دارند استفاده شود، در این رابطه مرحوم مطهری می‌گفت آقای بروجردی پیر پرست است، به هر حال اشخاصی را که بشود به خارج فرستاد کم بودند و الا فکر ایشان این بود که باید در این زمینه‌ها کار کرد. مسجد

هامبورگ را در آلمان ایشان بنا کرد و آقای حاج شیخ محمد محققى را که علاوه بر علوم حوزوى به علوم جدید نیز آشنا بود به آنجا فرستاد، آقای محققى در آنجا نماینده ایشان بود و از تایید و کمک به ایشان هم دریغ نمى کرد. آیت الله بروجردى نسبت به وحدت شیعه و سنى هم خیلی عنایت داشت. من قبلاً عرض کردم که آشیخ محمدتقى قمى که در مصر بود در حقیقت پایگاهش در ایران آیت الله بروجردى بود، رابط بین شیخ شلتوت و آیت الله بروجردى آشیخ محمدتقى بود و ظاهراً آیت الله بروجردى برای آنها کمک پولى مى فرستاد، فتواى معروف شیخ شلتوت در حقیقت به واسطه فعالیت آیت الله بروجردى صادر شد. بالاخره ایشان روی این جهات خیلی عنایت داشتند، آقای حسینعلی محفوظ را که در اول کتاب اصول کافی نامش دیده مى شود من دیده بودم، یک فرد متتبع بود که در خارج از کشور در نشر معارف اسلامى فعالیت مى کرد، آیت الله بروجردى خیلی از ایشان تجلیل مى کرد، و از این گونه کارهاى تتبعى و تحقیقى خوشش مى آمد.

س: مگر آیت الله بهشتى نماینده آیت الله بروجردى در آلمان نبودند؟

ج: ظاهراً ایشان پس از رحلت مرحوم آیت الله بروجردى از طرف آیت الله میلانى و آیت الله خوانسارى به آلمان رفتند.

تاسیس مسجد اعظم در قم

س: انگیزه آیت الله بروجردى از تاسیس مسجد اعظم چه بود، آیا ضرورت ویژه‌ای را در تاسیس آن مى دیدند یا به خاطر سالمسازى اطراف حرم و تخریب خانهها و مقبره‌های قدیمی اطراف آن بود؟ شنیده شده که به هنگام خراب کردن این خانهها و مقبرهها بعضی به ایشان اعتراض کردند که به چه مجوزی این کار را مى کنند، فرموده بودند پس استفاده از ولایت فقیه کجا رفته؟ آیا این کلام صحت دارد یا نه؟

ج: تاسیس مسجد اعظم در این مکان در آن زمان واقعا لازم بود، چون مى خواستند نماز جماعت بخوانند جا نبود، درس مى خواستند بگویند جان بود، البته مسجد اعظم بانى داشت هر قسمت از مخارج آن را افرادی به عهده مى گرفتند، ولی موسس آن ایشان بود. در مکان این مسجد مقبره بود چند خانه بود مدرسه باقریه بود همه اینها را خراب کردند و جزو مسجد انداختند. من هم این جمله را که ایشان در اعتراض بعضی افراد به تخریب این مکانها فرموده "پس ولایت فقیه کجا رفته، یا ولایت فقیه برای کجاست" مانند شما از بعضی افراد شنیده‌ام ولی اینکه آیا دقیقاً این جمله را فرموده یا نه نمى دانم. من یادم هست اگر کسی از بیرون مى آمد و توالی مى خواست برود اطراف حرم جایی وجود نداشت، ایشان این توالیها را در کنار مسجد اعظم ساخت. ما یک وقت در زمان شاه مى رفتیم برویم اصفهان در بین راه در ماشین دیدم کسی که قیافه مخصوصی به خودش گرفته بنا کرد به آخوندها و به آقای بروجردى بدگفتن، که این پولها را برداشته اینجا مسجد مى سازد، مى خواست به جای این مسجد مثلاً یک کارخانه‌ای تاسیس کند که تولیدات کشور بالا رود مردم هم به حرفهای او گوش مى دادند، من گفتم: جنابعالی مثل اینکه در این کشور نیستی؟ همه مسجد اعظم را که بگذاریم کنار، همین مستراحهای مسجد اعظم چقدر مشکل مردم را حل مى کنند، همین مستراحهای مسجد اعظم از آن مجلس سنای شما در تهران که این همه پول خرجش کرده‌اید که شصت آدم خائن بروند آنجا بنشینند و کشور را بفروشند و خارجیها را بر کشور مسلط کنند بسیار با ارزشتر است، مردم با تعجب نگاه مى کردند که این بچه طلبه چه مى گوید، یک کسی آمد گفت این آقا سرهنگ است که

لباس شخصی پوشیده، گفتم هر کس می‌خواهد باشد، تازه بهتر. بالاخره این مسجد برای نماز خواندن، برای درس گفتن، برای برگزاری مجالس و عبادت زوار در کسناز حرم مطهر حضرت معصومه (س) بخصوص در آن زمان خیلی لازم بود و خدمت بزرگی محسوب می‌شد.

مبارزه جدی آیت‌الله بروجردی با مسلک ساختگی بهائیت
س: در ارتباط با نقش آیت‌الله بروجردی در مبارزه با مسلک بهائیت و فعالیتهایی که حضرت‌عالی در این زمینه داشتید اگر خاطره‌ای دارید بیان فرمایید.

ج: مرحوم آیت‌الله بروجردی خیلی ضد بهایی بود، مثلاً در طرفهای یزد یک بهایی را کشته بودند و بنا بود قاتل را اعدام کنند، آن هم در روزیازده شعبان، آقای بروجردی در این قضیه خواب نداشت و می‌خواست به هر قیمتی که هست از اعدام او جلوگیری کند، دائماً حاجی‌احمد را به‌این طرف و آن طرف می‌فرستاد، گویا این شخص پس از قتل فرار کرده بود به عراق و دولت عراق او را گرفته بود و به دولت ایران تحویل داده بود و بالاخره آن شخص ظاهراً اعدام نشد. خلاصه آیت‌الله بروجردی با بهاییها خیلی بد بود، گویا یکسال ماه رمضان که آقای فلسفی از رادیو صحبت می‌کرد آقای بروجردی به او گفته بود که علیه بهائیت صحبت کند، آیت‌الله کاشانی هم با این معنا موافق بود، آقای فلسفی در آن‌ماه رمضان شروع کرد علیه بهاییها صحبت کردن، صحبت آقای فلسفی در آن سال خیلی گل کرد و مردم همه اطراف رادیوها جمع می‌شدند صحبت‌های آقای فلسفی را گوش کنند، بعد یک‌دفعه دولت به دستور شاه جلوی سخنرانی آقای فلسفی را گرفت، در همان زمان مشخص بود که مشوق آقای فلسفی آیت‌الله بروجردی است و مخالفت شاه با پخش سخنرانی آقای فلسفی مخالفت شاه با آیت‌الله بروجردی تلقی می‌شد. در همان ایام من برای نماز و تبلیغ دینی می‌رفتم به نجف‌آباد چون نجف‌آباد بهایی زیاد داشت، من از آیت‌الله بروجردی راجع به معاشرت و خرید و فروش و معامله با بهاییها سوالی کردم و ایشان در جواب مرقوم فرمودند: "بسم‌تعالی، لازم است مسلمین با این فرقه معاشرت و مخالطه و معامله را ترک کنند، فقط از مسلمین تقاضا دارم آرامش و حفظ انتظام را از دست ندهند، حسین الطباطبائی"، بعد برای اینکه این نوشته اثر عمیقتری در میان مردم بگذارد آقای حاج‌انصاری را از قم دعوت کردیم که بیایند نجف‌آباد چند جلسه صحبت کنند و مقدمه‌چینی کنند بعد حکم و نظریه آیت‌الله بروجردی را برای مردم بخوانند. اعلامیه در سطح شهر پخش شد و تبلیغات زیادی در مساجد و جاهای دیگر انجام گرفت که حاج‌انصاری برای سخنرانی به نجف‌آباد می‌آید و حکم مهمی هم از آیت‌الله بروجردی به همراه دارد، جمعیت زیادی پای‌منبر حاج‌انصاری می‌آمدند، البته حاج‌انصاری خودش این حکم را نخواند او منبر رفت و زمینه را فراهم ساخت و آقای حاج‌شیخ ابوالصمصطفایی حکم را خواند، با خوانده شدن این حکم جو گسترده‌ای علیه بهائیت در نجف‌آباد ایجاد شد. آن وقت کاری که من کردم این بود که تمام طبقات و اصناف نجف‌آباد را دعوت کردم و همه علیه بهائیت اعلامیه دادند، مثلاً نانوایان نوشتند ما به بهاییها نان نمی‌فروشیم، راننده‌ها امضا کردند که ما دیگر سوارشان نمی‌کنیم، از همه علمای نجف‌آباد و افرادی که با صنفهای مختلف مربوط بودند کمک گرفتیم، خلاصه کاری کردیم که از نجف‌آباد تا اصفهان که کرایه ماشین یکتومان بود یک بهایی التماس می‌کرد پنجاه تومان بدهد و او را نمی‌بردند، البته همه این‌بردها هم از روی ایمان نبود خیلی‌ها از دیگران و از جو عمومی جامعه می‌ترسیدند که آنها را سوار کنند، بالاخره با این حرکت آنها در نجف‌آباد متلاشی شدند. پیش از این قضیه، بهاییها در نجف‌آباد خیلی قدرت داشتند،

تاجرهایشان در بازار همه‌کاره بودند، تبلیغات آنان وسیع شده بود، اما بعد از این قضیه متفرق شدند و در همه جا از چشم مردم خود را مخفی می‌کردند و در حقیقت این اتحاد و هماهنگی مردم نجف آباد تقویت آیت‌الله بروجردی و روحانیت بود در مقابل دولتیها، بعد این قضیه را مسا به اصفهان هم کشاندیم و خطاب به مردم اصفهان در جهت مبارزه با بهائیت اعلامیه دادیم و حکم آیت‌الله بروجردی را پخش کردیم، تعدادی از علمای اصفهان هم با ما همراهی کردند، در آنجا هم سروصدای گسترده‌ای علیه بهائیت برپا شد.

نخستین احضار اینجانب به خاطر مبارزه با بهائیت

بالاخره پس از مدتی مشخص شد که موسس و محرک این جریان من هستم، روی این اصل مرا از استانداری اصفهان احضار کردند. استاندار اصفهان در آن زمان شخصی بود به نام "محمد ذوالفقاری" اهل زنجان، به بخشدار نجف‌آباد گفته بود به این شیخ بگویید بیاید اینجا، حالا در آن موقع من به اصطلاح مجتهد نجف‌آباد و نماینده آیت‌الله بروجردی بودم، من پیش از رفتن به استانداری رفته اصفهان منزل آقای حاج سیدحسن روضاتی که از علمای معروف اصفهان بود و با دستگاہ هم مربوط بود و نفوذ هم داشت، به او گفتم استاندار مرا احضار کرده شما در جریان باشید ببینید قضیه از چه قرار است، بعد از آنجا رفتم به استانداری، گفتند: استاندار الان کمیسیون دارند همه روسا هستند، گفتم بالاخره به من گفته‌اند بیا، به او بگویید فلانی آمده، رئیس دفترش رفت و برگشت و گفت بفرمایید داخل، من وارد اطاق شدم دیدم اطاق "غاص باهله" گوش‌تاگوش همه نشست‌اند، استاندار هم آن بالا نشسته بود، تا مرا دید شروع کرد به صحبت کردن و تهدید کردن که آقا کشور نظام دارد کشور امنیت دارد شما آمده‌اید اینجا اخلال کرده‌اید می‌خواهید کشور را داغون کنید امنیت مردم را از بین ببرید دولت قدرت دارد و از این‌گونه صحبت‌ها، بعد بنا کرد توپ و تشر رفتن، من گفتم: "صبر کن آقا خیال کردی من یک بچه‌طلبه هستم که مرا تهدید می‌کنی، من آدمی نبودم که با گفتن شما بیایم اینجا، اینکه می‌بینید من حاضر شده‌ام که به اینجا بیایم به خاطر این است که من خدمت آیت‌الله بروجردی بودم ایشان فرمودند که محمد ذوالفقاری آمده است برو اصفهان آمده پیش من و از من خواسته که سفارش او را به علمای اصفهان بکنم، از فرمایش آیت‌الله بروجردی نتیجه گرفتم که در شما یک رگ مذهبی وجود دارد روی این اصل حاضر شدم اینجا بیایم و الا من آدمی نیستم که اینجا بیایم، بزرگتر از تو هم از من دعوت کند من نمی‌روم، چهارتا بهایی آمده‌اند بیخ گوش شما چهارتا کلمه حرف زده‌اند، فکر می‌کنی من امنیت کشور را به هم زده‌ام، از ماه رمضان که آقای فلسفی سخنرانی کرده مردم خونشان به جوش آمده و تا حالا هم امنیت این منطقه و نجف‌آباد را من حفظ کرده‌ام و الا مردم می‌خواستند بریزند خانهای بهاییها را خراب کنند همه را بکشند امنیت آنها را من حفظ کرده‌ام، اصلاً من دیگر به نجف‌آباد نمی‌روم از همین جا می‌روم به قم، از این به بعد امنیت آن منطقه با شما اگر توانستید با هم نیروها و قوای مسلحتان امنیت آن منطقه را حفظ کنید خدا حافظ شما" این را گفتم و بلند شدم که بیایم بیرون. با این برخورد یکدفعه او جا خورد، انتظار چنین برخوردی را نداشت، گفت آقا من که غرضی نداشتم، من مخلص شما هستم، بفرمایید بنشینید و خلاصه کوتاه آمد. بعد گفتم چهارتا بهایی آمده‌اند اینجا برای شما جو درست کرده‌اند شما هم باورتان آمده است، اگر من نبودم مردم تا حالا خانهای آنها را خراب کرده بودند، هر تکه گوشت بهاییها دست یک کسی بود، من جلوی آنها را

گرفتم، حالا عوض اینکه از من تقدیر و تشکر بکنید این جور برخورد می‌کنید بالاخره جلسه جالبی بود. در آن زمان بیشتر افراد در مقابل اینها خاضع بودند، آن جلسه جلسه مهمی بود چندتا سرهنگ و سرتیپ در آن جلسه بودند، گویا سران شهر اصفهان در آنجا کمیسیون داشتند، بالاخره در نهایت معذرت‌خواهی کردند گفتند ما می‌خواهیم یک وقت آشوب و خونریزی نشود، گفتیم ما هم همین را می‌خواهیم، ما در حفظ امنیت از شما سهم بیشتری داریم، اگر شما دزدها را می‌گیرید ما راهی را به مردم یاد می‌دهیم که کسی دزدی نکند. البته بعدا معلوم شد سران بهاییها در ارتباط با جریان نجف‌آباد خیلی اعتراض کرده بودند و بعضی از سران و امرای ارتش کبهای بودند به شاه نامه نوشته بودند که فلانی اوضاع نجف‌آباد را به هم زده است. (پیوست شماره ۴)

س: مرحوم آیت‌الله بروجردی از فعالیت‌های شما در اصفهان تا چه اندازه آگاهی یافت و حمایت نمود؟
ج: ایشان کاملا در جریان بودند و از فعالیت‌های من خوشحال بودند.

س: حظیره‌القدس بهاییها در نجف‌آباد را چه کسانی و در چه تاریخی آتش زدند؟
ج: من یادم نیست حظیره‌القدس را دقیقا کی آتش زدند، بالاخره در همان روزها بود، شب رفته بودند آنجا را آتش زده بودند، تعدادی از بچه‌ها تحریک شده بودند رفته بودند آنجا را شبانه آتش زده بودند، خود بهاییها بیشتر این جریان را بزرگش کردند تا مظلوم‌نمایی کنند.

همراهی سایر علما و مراجع با حکم آیت‌الله بروجردی
س: در آن زمان سایر علما و مراجع چه موضعی نسبت به بهائیت داشتند، عکس‌العمل یا همراهی آنان نسبت به حکم آیت‌الله بروجردی در این زمینه چگونه بود؟
ج: پس از اینکه حکم آیت‌الله بروجردی در نجف‌آباد به اجرا گذاشته شد من به اصفهان آمدم و با علمای اصفهان صحبت کردم، آقای حاج شیخ محمدحسن نجف‌آبادی همراهی کردند و با چند نفر دیگر از علما یک متن کوتاهی علیه بهائیت صادر کردند، بعد از علمای نجف استفتا کردم، در میان آنها مرحوم آیت‌الله آقای حاج سیدجمال گلپایگانی خیلی خوب جواب داده بودند. متن جواب ایشان چنین بود:
”بسم‌الله الرحمن الرحیم، معاشرت و مخالطه و معامله با این طائفه ضاله مضله که ضرر آنها به دین و ملت و دولت و منحرف کردن آنها مردم را از طریق حق بیان کردنی نیست، به انواعها و اقسامها حرام است و اجتناب از آنها لازم است کما اینکه حضرت آیت‌الله بروجردی متعناالله و جمیع المسلمین بطول بقانه مرقوم فرمودند، و حکم آن بزرگوار لازم‌الاتباع و مخالفت ایشان حرام و در حد شرکبانه است،
۱۳۷۵/۱ع ۲۶ الاحقر جمال الموسوی الگلپایگانی.”

این متن از کسی که خودش مرجع تقلید و معاصر آیت‌الله بروجردی بود خیلی متن جالبی بود و از خلوص و هضم نفس آن بزرگوار حکایت می‌کرد، و این متن را من به آیت‌الله بروجردی نشان دادم خیلی خوشحال شدند. آیت‌الله حاج سید محمود شاهرودی هم چیزی نوشته بودند ولی به این استحضام نبود، آیت‌الله آسیدعبدالهادی هم پاسخ نوشته بودند که پاسخ بدی نبود. من همه این استفتانات را جمع کرده بودم ولی یک آقایی از من گرفت که در جایی درج کند متاسفانه دیگر به من برنگردانید و من هم شخص او را فراموش کرده‌ام. یک روز هم به ما گفتند مرحوم آیت‌الله آقای حاج شیخ‌مهدی مسجدشاهی با بعضی از علما روزهای پنجشنبه جلسه دارند، با امیدزادی من در جلسه آنها

شرکت کردم و حکم آیت‌الله بروجردی را برای آنها خواندم و جریانهای نجف‌آباد را نقل کردم و گفتم بجاست شما هم در اصفهان اقدام کنید، یکوقت مرحوم حاج شیخ‌مهدی گفت مگر نجف‌آباد بهایی دارد؟ گفتم بله گفت آقا موعظشان کنید، جمعشان کنید به آنها بگویید میرزا حسینعلی نمی‌تواند خدا باشد و بالاخره از برخورد ایشان بی‌اعتنایی به مساله انتزاع می‌شد، بعد هم عصایش را برداشت و رفت. ضمناً در این رابطه با کمی امکانات یک اعلامیه جامع و بلندبالا خطاب به مردم اصفهان در سطح وسیعی پخش کردیم بدین مضمون که مگر فقط مردم نجف‌آباد مقلد و پیرو آیت‌الله بروجردی هستند، چرا شهر اصفهان پناهگاه بهاییان فراری نجف‌آباد شده، و مرحوم پورنمازی آن را در سطح وسیعی در اصفهان پخش کرد، و در این رابطه مدتها مامورین دولت در صدد پیدا کردن عاملین پخش این اعلامیه بودند و ذهنشان روی نجف‌آباد و اینجانب منعطف شده بود.

نقل سه خواب درباره آیت‌الله العظمی بروجردی

من سه بار مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی را در خواب دیده‌ام:

۱ شبی ایشان را در خواب دیدم که در باغ بزرگی مملو از درختهای نوجه بودند، با حالت ذوق و شغف به من فرمودند: آشیخ حسینعلی، ببین چقدر من در این باغ درخت کاشتم؟ ظاهراً تعبیر خواب شاگردان زیادی است که ایشان تربیت کردند و در قم و سایر بلاد متفرق می‌باشند.

۲ شبی ایشان را در خواب دیدم که به عنوان تدریس روی یک صندلی نشسته‌اند و حدود پنجاه نفر حضور داشتند از جمله مرحوم امام خمینی، من در عالم خواب توجه داشتم که آیت‌الله بروجردی فوت کرده‌اند و مشل اینک دوباره زنده شده‌اند، من به مرحوم امام گفتم: آقای بروجردی شانزده سال در قم تدریس کردند و متأسفانه یک نوار درسی به عنوان یادگار از ایشان گرفته نشد، خوب است ضبط صوتی تهیه کنیم درس ایشان را ضبط کنیم، مرحوم امام فرمودند: خوب گفتم، سریع ضبطی تهیه کن و بیاور، که من دویدم و ضبطی حاضر کردم و درس ایشان را ضبط نمودم.

۳ شبی ایشان را در خواب دیدم که در منزلشان به دیوار تکیه کرده بودند و دامن ایشان پر بود از اسکناس، چشم ایشان که به من افتاد فرمودند: آشیخ حسینعلی، بیا به تو پول بدهم، گفتم: نه آقا من لازم ندارم، بالاخره اصرار کردند و یک مشت پر به من پول دادند، و ظاهراً پولها شماره نداشت و درهم بود.

فصل چهارم

امام خمینی و نهضت روحانیت

(۱۳۴۰-۱۳۴۵ ه.ش)

وفات آیت‌الله العظمی بروجردی و عزاداری چهل روزه مردم
 تعدد مرجعیت پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی
 چاپ رساله و ترویج مرجعیت آیت‌الله خمینی
 توطئه شاه برای انتقال مرجعیت به خارج از کشور
 سابقه آشنایی با آیت‌الله خمینی و مقام علمی معظم‌له
 آمیختگی عرفان با فلسفه در درسهای فلسفه آیت‌الله خمینی
 اهمیت طرح مسائل کلام جدید در حوزه‌ها
 جریان آب کشیدن ظرف حاج آقا مصطفی خمینی
 انس و الفت خصوصی اینجانب و شهید مطهری با آیت‌الله خمینی
 دوستان و هم‌مباحثهای آیت‌الله خمینی
 تلاش برای تثبیت مرجعیت و پرداخت شهریه آیت‌الله خمینی
 سختگیری آیت‌الله خمینی در مصرف وجوهات
 لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی و قیام روحانیت در برابر آن
 خودداری شاه و دولت از پاسخ به تلگراف آیت‌الله خمینی
 طرح لوایح شش گانه و رفراندوم از مردم
 مخالفت آیت‌الله خمینی با اصل رفراندوم نه با لوایح شش گانه
 عقب نشینی آیت‌الله خوانساری
 تشکیل جامعه مدرسین در حوزه علمیه قم
 یک نکته تاریخی
 جلسه یازده نفره تحت عنوان اصلاح برنامه‌های حوزه
 تاسیس "دارالترویج" از طرف حکومت برای مقابله با روحانیت
 تاسیس "دارالتبلیغ" توسط آیت‌الله شریعتمداری
 مجله مکتب اسلام
 ماجرای یورش کماندوهای شاه به مدرسه فیضیه
 شایعه فرار شاه
 کمک دکتر واعظی رئیس بهداری قم به مجروحان مدرسه فیضیه
 تبلیغات علیه روحانیت و به سربازی بردن طلاب
 ارباب متولی مسجد اعظم برای تعطیلی درس مراجع در این مسجد
 جمع‌آوری کمکهای مردمی برای بازسازی مدرسه فیضیه
 تحصن در مسجد بازار نجف‌آباد در اعتراض به بزداشت امام
 قیام مردم در پانزده خرداد
 دستگیری علمای شهرستانها
 مهاجرت علمای شهرستانها به تهران در اعتراض به بزداشت امام
 تنظیم اعلامیه برای چهارم شهدای پانزده خرداد و بزداشت اینجانب
 اعلامیه مراجع تقلید در تایید مرجعیت آیت‌الله خمینی
 ملاقات برخی علما با دکتر بقایی و امتناع اینجانب

تلاش رئیس ساواک برای ترتیب ملاقات علما با شاه
 ملاقات آیت‌الله خوانساری با آیت‌الله خمینی در زندان
 آزادی آیت‌الله خمینی از زندان و محصورشدن در خانه آقای نجاتی
 انتقال آیت‌الله خمینی به خانه آقای روغنی
 دیدار با آیت‌الله میلانی و نقشه کودتای سرلشکر قرنی
 بازگشت آیت‌الله خمینی به قم و بازدید اقشار مختلف از ایشان
 تاثیر واقعه پانزده خرداد بر روند جنبش
 تدریس خارج کتاب صوم و کتاب خمس
 ماجرای کاپیتولاسیون و قیام مجدد آیت‌الله خمینی
 سخنرانی آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله نجفی در ارتباط با کاپیتولاسیون
 تبعید امام خمینی به ترکیه و ادامه مبارزه در ایران
 سخنرانی اینجانب در مدرسه فیضیه
 تلاش برای تعطیلی دروسهای حوزه
 اعلامیهها و نامه‌های سرگشاده اقشار مختلف
 تماس با آیت‌الله حکیم برای رفع شبهات نسبت به آیت‌الله خمینی
 نامه‌های گسترده علیه آیت‌الله خمینی به آیت‌الله حکیم
 انتقال آیت‌الله خمینی از ترکیه به نجف اشرف
 نامه امام به اینجانب و تفویض اختیارات تام
 مسافرت مجدد به نجف اشرف
 اعلامیه دوازده نفری در تایید مرجعیت امام خمینی
 صدور اعلامیه به عنوان حوزه علمیه قم
 بازدید آیت‌الله حاج آقا حسن قمی از اینجانب در قم
 یادى از شهید محمد منتظری

وفات آیت‌الله العظمی بروجردی و عزاداری چهل روزه مردم
س: از درگذشت مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی و تحولاتی که در حوزه در ابعاد اجتماعی، فرهنگی
و سیاسی مخصوصا در مساله مرجعیت‌پیش آمد چنانچه خاطراتی دارید بفرمایید.

ج: مساله وفات مرحوم آیت‌الله بروجردی خیلی عجیب بود ایران یکپارچه عزا شد، (۱) در خارج از
کشور هم برنامه عزاداری بود، اما در ایران عزاداری به این گستردگی را کسی پیش‌بینی
نمی‌کرد. در همه شهرها دسته‌جات راه افتاد، شعرا در عزای ایشان نوحه‌های سینغزنی و
عزاداری می‌سرودند. من یادم هست از نجف آباد یک دسته دو سه هزار نفری به طرف قم راه افتاد، یک
حسن آقا نساج داشتیم که الان هم حیات دارند، ایشان این شعر را می‌خواند و همه می‌خواندند: ما
نجف‌آبادیان با ناله و آه آمدیم از برای درک فیض آیت‌الله آمدیم

مردمان شهر قم کوسید و سالار ما از برای دیدنش ما این همه راه آمدیم در آن زمان افکار مارکسیستی
کمونیستی در جامعه زیاد مطرح بود. شرکت مردم در این جلسات و برگزاری این عزاداری گسترده و اقبال
مردم به روحانیت در واقع یک نوع توده‌نی به تبلیغات مارکسیستی کمونیستی آن وقت بود. مردم
می‌فهمیدند که آنها چیزی نیستند و جنبه‌های مذهبی خیلی در مردم نمود پیدا کرد. البته این
تجلیل و ابراز تاسف و تأثر مردم از فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی یک چیز طبیعی و خودجوش بود،
این‌گونه نبود که تصنعی و ساختگی باشد، مردم بی‌اختیار راه می‌افتادند، دسته‌جات درست می‌کردند،
به سر و سینه می‌زدند، گریه می‌کردند و مرثیه می‌خواندند. تقریبا چهل‌روز ایران ماتم داشت و در
جاهای مختلف مراسم فاتحه برگزار می‌شد. بعضی افراد در آن زمان می‌گفتند فوت مرحوم آیت‌الله
بروجردی در واقع چهل‌سال دین و مذهب را جلو آورد و مرام کمونیستی چهل‌سال عقب رفت.

س: عکس‌العمل شاه و دستگاه حاکمیت در مقابل درگذشت آیت‌الله بروجردی چگونه بود؟
ج: آنان نیز به حسب ظاهر تجلیل کردند، ولی شاه به مرحوم آیت‌الله حکیم تلگراف زد تا مرجعیت به
نجف منتقل شود و آنان در ایران مزاحم‌نداشته باشند.

۱ آیت‌الله العظمی بروجردی در دهم فروردین ماه ۱۳۴۰ شمسی (شوال ۱۳۸۰) به رحمت ایزدی پیوستند و در مسجد اعظم قم
مدفون گردیدند.

تعدد مرجعیت پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی

پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی مرجعیت از حالت تمرکز خود خارج شد و میان چند نفر از
علمای پخش گردید. در آن زمان کسانی که در قم مطرح بودند آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله
شریعت‌مداری و آیت‌الله مرعشی‌نجفی بودند ولی بیاری از خواص به آیت‌الله خمینی نظر

داشتند، ما نظرم آن به مرجعیت ایشان بود. رساله توضیح المسائل و حاشیه عروه ایشان هنوز چاپ نشده بود و ایشان ابا داشت از اینکه رساله‌شان چاپ بشود.

یادم هست در همان وقت من رفتم منزل آقای گلپایگانی منزل ایشان در بازار بود مردم زیادی آنجا اجتمع کرده بودند، و ایشان را با دست‌جات زیادی آوردند برای فاتحه آیت‌الله بروجردی، کوچها پر از جمعیت بود و با تشریفات و اسکورت ایشان را آوردند در مجلس، ولی شب همان روز من رفته بودم منزل آیت‌الله خمینی نماز مغرب و عشا را با ایشان خواندم و حدود یک ساعت و نیم نشستیم با ایشان در دلدل کردیم و راجع به فوت آیت‌الله بروجردی و مسائل آن روز صحبت کردیم حتی یک نفر نیامد آنجا سر بزند من راجع به مرجعیت با ایشان صحبت می‌کردم و اینکه چه کسی برای این موضوع مناسب است، مثلاً نظر ایشان را راجع به آیت‌الله حکیم پرسیدم ایشان گفتند من آیت‌الله حکیم را ندیده‌ام ولی اگر آیت‌الله حکیم فقط همین مستمسک (العروه الوثقی) باشد چیز مهمی نیست، به نظر ایشان مستمسک خیلی مهم نمی‌آمد.

منظور این است که بسیاری از خواص فضلا و طلبه‌ها به آیت‌الله خمینی نظر داشتند اما جو موجود در حوزه با آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله شریعتمداری بود و جمعی از مردم قم نیز به آیت‌الله مرعشی نظر داشتند، ولی خوب آیت‌الله حکیم و آیت‌الله خونی و آیت‌الله شاهرودی هم کم و بیش در جسامعه مطرح بودند، مرحوم آسیدعبدالهادی زیاد مطرح بود. من یادم هست در نجف آباد اکثریت به مرحوم آیت‌الله حاج سیدعبدالهادی شیرازی مراجعه کردند، و احتیاط‌های ایشان را از آیت‌الله خمینی تقلید می‌کردند، خلاصه مرجعیت آسیدعبدالهادی در سطح وسیعی مورد توجه واقع شد، آیت‌الله حکیم و آیت‌الله خونی و آیت‌الله گلپایگانی هم مقلد داشتند ولی به طور پراکنده، در منطقه خراسان بیشتر آیت‌الله شاهرودی مطرح شد، در منطقه آذربایجان بیشتر آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله خونی مطرح بودند. بالاخره مرجعیت پراکنده و منطقه‌ای شد. اما بیشتر مقدسین از آیت‌الله آسیدعبدالهادی تقلید می‌کردند با اینکه ایشان چشم‌هایشان نابینا بود، ایشان بعد از مرحوم آیت‌الله بروجردی یکی دو سال بیشتر زنده نبودند و از دنیا رفتند. پس از فوت آیت‌الله بروجردی از روزنامه‌ها آمده بودند با طلبه‌ها راجع به مراجع مصاحبه می‌کردند. ما آیت‌الله خمینی را هم مطرح کردیم و روزنامه‌ها نام ایشان را هم جزو مراجع نوشتند. همه مراجع برای آیت‌الله بروجردی فاتحه گرفتند و هر کدام به تناسب موقعیت خود زودتر اعلام فاتحه می‌کردند. آیت‌الله خمینی شاید نفر پانزدهم شانزدهم بود که اعلام فاتحه کردند. البته این جلسه را هم شاگردان ایشان ترتیب دادند، ایشان در این‌گونه مسائل خودش را جلونی انداخت، و می‌فرمود الان بحمدالله "من به الکفایه" "به میزان کفایت" هست و خودش را از سروصداها کنار می‌کشید، رساله ایشان هم با اصرار و پیگیری ما به چاپ رسید.

س: مرجعیت آیت‌الله میلانی تا چه اندازه مطرح بود؟ همچنین مرجعیت آیت‌الله سیداحمد خوانساری یا آیت‌الله داماد؟

ج: آیت‌الله داماد به عنوان مرجع تقلید مطرح نبودند، ولی آیت‌الله خوانساری و آیت‌الله میلانی نسبتاً مطرح بودند البته بیشتر در تهران و مشهد. در تهران جمعی از آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری تقلید می‌کردند و آیت‌الله میلانی هم در مشهد مورد توجه بودند.

س: شنیده شده است آیت‌الله شیخ عبدالکریم زنجانی هم در آن زمان حتی از زمان آیت‌الله بروجردی به عنوان مرجع تقلید مطرح بوده‌اند، آیا این مطلب صحت دارد؟

ج: ایشان به عنوان یک رجل سیاسی مطرح بودند. وقتی مرحوم آشیخ عبدالکریم زنجانی از عراق به ایران آمد دولت ایران از او استقبال و تجلیل کرد، بعد که می‌خواست به قم بیاید آیت‌الله بروجردی به عنوان مسافرت از قم بیرون رفت تا مجبور نشود با او ملاقات کند. البته خدارحمش کند می‌گویند آدم خوبی بوده ولی آن زمان مارک وابستگی به دولت به او خورده بود.

س: در اهواز و خوزستان هم آیت‌الله بهبهانی به عنوان مرجع مطرح بود؟

ج: بله مرحوم آیت‌الله بهبهانی هم در اهواز و آن منطقه مطرح بودند، البته ایشان در رامهرمز بودند و بعد به اهواز آمدند و یک عده‌ای هم اطرافشان بودند، آیت‌الله نبوی هم در دزفول بودند و تعدادی مقلد داشتند و می‌گفتند یک تعدادی هم در العماره عراق از ایشان تقلید می‌کنند. در جاهای دیگر هم افراد صاحب رساله وجود داشتند. البته در آن زمان و در آن شرایط این پراکندگی مرجعیت هم تا اندازه‌ای طبیعی بود، از طرف دیگر رژیم شاه هم از پراکندگی مرجعیت و پیشگیری از تمرکز آن در یک مرجع قوی بدش نمی‌آمد، خصوصیات قومی و روحیات ناسیونالیستی هم به این قضیه کمک می‌کرد، مثلاً یادم هست این داستان را مرحوم امام برای من نقل کردند، ایشان فرمودند: مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی که فوت شد علمای مشهد جمع شدند که مرجع معین کنند، یکی از آقایان در آن جلسه می‌گوید آقای حاج آقا حسین قمی برای مرجعیت خوب است ولی ریشش دست پسرش آسید مهدی است، آقای بروجردی هم خوب است اما ریشش دست حاج آقا روح‌الله است، ما بیاییم آسید محمود شاهرودی را معین بکنیم که در اختیار خودمان باشد این را یکی از آقایان در مجلس علمای مشهد گفت. مرحوم آیت‌الله آقای حاج میرزا مهدی اصفهانی (رحمه‌الله‌علیه) در آن جلسه گفته بودند پس این جلسه ما از جلسه سقیفه کمتر نیست ما آمده‌ایم ببینیم چه کسی اعلم و لایق است یا اینکه ببینیم چه کسی ریشش دست ماست؟ آخه این چه جور برخوردی است که شما می‌کنید این داستان را مرحوم امام برای من نقل کردند.

چاپ رساله و ترویج مرجعیت آیت‌الله خمینی

س: چگونگی چاپ رساله آیت‌الله خمینی را اگر در نظر دارید بفرمایید.

ج: همین اندازه من یادم هست که ایشان مایل نبود رساله‌اش به چاپ برسد. آقای مولایی آمد به من متوسل شد که بالاخره باید کاری کرد که رساله ایشان به چاپ برسد. ایشان هم حاشیه بر "عروه" داشت هم حاشیه بر "وسیله" و هم رساله فارسی ظاهرا به اسم "نجاه العباد" که آن وقت از ایشان گرفته شد و به همراه حاشیه عروه به صورت جداگانه به چاپ رسید. بعد از رحلت مرحوم آسید عبدالهادی، در نجف آباد تقریباً مرجعیت آیت‌الله خمینی تعیین پیدا کرد. ظاهراً در آن موقع در شهرهایی که مرجعیت ایشان به صورت گسترده مطرح بود یکی در نجف آباد بود و دیگری در رفسنجان، اما در شهرهای دیگر از ایشان خیلی تقلید نمی‌کردند. پس از فوت مرحوم آسید عبدالهادی در نجف آباد یک جلسه فاتحه گرفتیم و آقای حاج آقا باقر تدین در آن جلسه منبر رفت و به طور رسمی اعلام کرد که نظر ما برای تقلید به آیت‌الله العظمی حاج آقا روح‌الله خمینی است و بالاخره مرجعیت ایشان در میان مردم نجف آباد تثبیت شد. ما عنایت داشتیم که آیت‌الله خمینی به طلبه‌ها شهریه بدهند اما ایشان

می فرمود ما چه داعی داریم که پول قرض بگیریم و شهریه بدهیم ولی ما عنایت داشتیم که شهریه ایشان همیشه پا برجا باشد، چه در همان اوایل مرجعیت ایشان و چه در زمان زندان و زمان تبعید ایشان که بعداً پیش آمد.

آقاسی غیسوری می گفت ما یک مقدار از تهران راه می اندازیم، ما هم از نجف آباد و جاهای دیگر مستداری جور می کردیم و به هر شکلی بود شهریه ایشان را راه می انداختیم، عقیده ما این بود که شهریه ایشان باید محفوظ باشد.

توطئه شاه برای انتقال مرجعیت به خارج از کشور

س: حضرتعالی اشاره فرمودید که شاه پس از فوت آیتالله بروجردی به آیتالله حکیم تلگراف زد تا مرجعیت ایشان را به رسمیت بشناسد، بعین معنا که می خواستند مرجعیت را از ایران و قم به نجف منتقل کنند و به عقیده خودشان از شر اینها خلاص شده باشند، و کسانی که آگاه بودند خلاف این را می خواستند عمل کنند. حضرتعالی و دیگران چه نقشی در تثبیت مرجعیت در قم به ویژه در حضرت امام داشتید؟

ج: بله واقعه این بود که چون مرحوم آیتالله بروجردی راجع به تقسیم اراضی و بعضی کارهای شاه و مساله اسرائیل یک برخوردهایی با شاه و دولت داشت اینها نمی خواستند که در قم و در ایران مزاحم داشته باشند این را همه فهمیده بودند، اینکه شاه به آقای حکیم تلگراف زد می خواست بگوید مرجعیت بروند نجف که اینها اینجا فارغالبال باشند. آن وقت امثال ما این جهت را توجه داشتیم و حتی المقدور کاری می کردیم که این توطئه خنثی بشود. من یادم هست در فاتحه مرحوم آیتالله بروجردی در نجف آباد دولتیها هم شرکت کردند و رئیس شهربانی اصرار داشت که شما در منبرها اسم آیتالله حکیم را بیاورید. معلوم بود که چون شاه تلگراف زده رئیس شهربانی هم از آیتالله حکیم ترویج می کند. من گفتم: وظیفه شما نیست که در این مسائل دخالت کنید این وظیفه علماست که در این مسائل نظر بدهند. البته از سوی دیگر شاه از تمرکز مرجعیت در یکنفر هم واهمه داشت، چون در این صورت قدرت مرجعیت متمرکز می شد و ممکن بود برای حاکمیتشاه مشکل آفرینی کند، بنابراین سیاست شاه و اطرافیانش این بود که اولاً مرجعیت پراکنده و منطقه ای شود و ثانیاً حتی الامکان از ایران خارج و به نجف منتقل گردد.

سابقه آشنایی با آیتالله خمینی و مقام علمی معظم له

س: آشنایی حضرتعالی با حضرت امام (ره) دقیقاً از چه زمانی شروع شد و چه کتابها و درسهایی را خدمت ایشان خوانده اید؟

ج: همان گونه که قبلاً عرض کردم من قبل از اینکه آیتالله بروجردی به قم بیایند با درس اخلاق ایشان مانوس بودم، بعد به همراه شهید مطهری و جمعی دیگر از اول منظومه تا آخر الهیات را پیش ایشان خواندیم، آن دوره از درس منظومه ایشان از بیست نفر تجاوز نمی کرد، مدتی هم در درس اسفسار ایشان شرکت می کردیم. بعد چون از بیان ایشان خوشمان می آمد به ایشان اصرار کردیم که یک درس اصول شروع کنند.

من و مرحوم شهید مطهری دونفری جلد دوم کفایه را پیش ایشان شروع کردیم، ایشان در ابتدا فکر می کردند که ما می خواهیم سطح کفایه را بخوانیم، مقداری از عبارات کفایه را خواندند و

گذشتند ما بنا کردیم به اشکال کردن، ایشان گفتند به این شکل مطلب پیش نمی‌رود، ما گفتیم پیش نرود، گفتند مگر سطح کفایه را نمی‌خواهید بخوانید، گفتیم نه، سطح آن لازم نیست، بالاخره به این شکل ایشان خارج کفایه را شروع کردند و این دوره درس ایشان از اول جلد دوم تا آخر آن هفتسال طول کشید، فکر و استعداد ایشان خیلی خوب بود ولی حافظه ایشان خیلی قوی نبود.

من و مرحوم شهید مطهری پیش مطالعه می‌کردیم و مرتب سر درس اشکال می‌کردیم و ایشان ناچار می‌شدند بیشتر مطالعه کنند و مطالب بکر و مفیدی را برای ما بیاورند، درس به این شکل کم پیش می‌رفت ولی برای ما خیلی مفید بود. یک عده ما را تخطئه می‌کردند و می‌گفتند این درس سیاسی است. در ابتدا من و مرحوم شهید مطهری بودیم، ولی بعد آقای شیخ اسدالله نوراللهی آمد، آقای علی اصغر شاهرودی هم آمد البته او بعد از مدتی به نجف رفت، بالاخره تا آخر دوره هفت‌هشت نفر بیشتر نشده بودیم. مرحوم شهید بهشتی هم قسمتی از استصحاب را می‌آمد، آقای حاج شیخ عبدالحمید شریانی تبریزی که در مسجد گوهرشاد نماز می‌خواند کمی آمد، آقای شیخ جعفر سبحانی و مرحوم آقای علی کاشانی که استاد آقای هاشمی‌نژاد بود و شعر هم خوب می‌گفت نیز شرکت می‌کردند. افراد باورشان نمی‌آمد که ایشان درس اصول بگویند، می‌گفتند ایشان در فلسفه واردند نه در فقه و اصول و ما را تخطئه می‌کردند. در همان ایام روزی یکی از آقایان گفت شما پیش آقای خمینی چه می‌خوانید؟ گفتم اصول، گفت: اصول؟ گفتم بله، گفت خوب بیا پیش من بخوان. گفتم من خودم بهتر از شما بلدم. منظور این است که آقایان قضاوتشان این بود، ولی آقای مطهری می‌گفت درس حاج آقا روح‌الله در حوزه جا باز می‌کند چون هم خوش‌فکر است و هم خوش‌بیان. ایشان حرفهای مرحوم نائینی را مطرح می‌کردند و به رد و ایراد آن می‌پرداختند، بعضی از نجفیها که شنیده بودند ایشان به حرفهای نائینی ور می‌رود از دست ایشان عصبانی بودند، چون مرحوم نائینی از نظر علمی برای آنان خیلی اهمیت داشت. بالاخره این دوره اصول ایشان تمام شد و ما دیگر در درس اصول ایشان شرکت نکردیم. ایشان در دوره بعد کفایه جلد اول را شروع کردند، و این درس ایشان یک‌دفعه شلوغ شد، تعداد شاگردان ایشان به پانصدشصد نفر هم رسید، آقای سبحانی هم که تقریرات درس ایشان را نوشته است همین قسمت جداول را نوشته است، من از درسهای ایشان مباحث استصحاب و تعادل و تراجیح را نوشته‌ام ولی به صورت خطی است و چاپ نشده است. بعد من و آقای مطهری و سه‌چهار نفر دیگر در منزل ایشان کتاب "الزکات" را شروع کردیم، البته حدود دو ماه بیشتر طول نکشید، در این درس آقای احمدی میانجی و آقا موسی صدر هم شرکت می‌کردند، محل این درس همان اطاقی بود که ایشان قبلاً درس اسفار می‌گفتند. من یکبار با ایشان شوخی کردم گفتم آقا این اطاق از بس از کفریات فلسفه به درگاه خدا نالید عاقبت به‌خیر شده و الان فقه‌آل‌محمد (ص) در آن تدریس می‌شود گاهی از این شوخیها با ایشان می‌کردیم و ایشان می‌خندیدند. من مبحث زکات ایشان را هم نوشته‌ام که پنجاه‌صفت صفحه است و مربوط است به اوایل زکات، البته بعداً این درس تعطیل شد. ما از مباحث فقه پیش ایشان همین قسمت از مباحث زکات را خواندیم.

آمیختگی عرفان با فلسفه در درسهای فلسفه آیت‌الله خمینی

س: حضرتعالی که طی سالها ارتباط علمی نزدیکی با حضرت امام داشتید جنبه عرفانی ایشان را

چگونه یافتید، آیا درس عرفان نیز پیش ایشان خواندید یا نه؟

ج: چنانکه قبلاً گفتم من پیش امام منظومه را خواندم تا اول "طبیعیات"، مبحث "نفس" اسفار را هم تا آخر پیش ایشان خواندم، ولی درس مرحوم امام به شکلی بود که فلسفه را با عرفان با هم می‌گفت مخصوصاً در اسفار که فلسفه و عرفان با هم مخلوط است، و چون ایشان ذوق عرفانی داشت طبیعتاً به مناسبت مسائل عرفانی هم مطرح می‌شد، اما من مستقیماً پیش ایشان درس عرفان نخواندم، البته من خیلی عقیده به عرفان مصطلح نداشتیم، حتی یکبار به کتاب فتوحات احتیاج پیدا کردم در ارتباط با قضیه بهائیت من این کتاب را نداشتیم رفتیم از مرحوم امام به امانت گرفتیم، که آن هم داستان جالبی دارد.

س: چه ارتباطی بین قضیه بهائیت و فتوحات وجود داشت؟

ج: من کتابهای بهاییها را به خاطر اینکه با آنها درگیر بودم زیاد می‌دیدم، در کتاب "فراند" گلپایگانی مطلبی را از کتاب "الیواقیت و الجواهر" شعرانی به نقل از "فتوحات مکیه" ابن عربی نقل کرده بود، در عبارتی که آنجا درباره امام زمان (عج) نوشته یک جمله "مرج عکا" آمده است و بهاییها از این کلمه خواستماند استفاده کنند که چون میرزا حسینعلی بها در عکا بوده این جمله ابن عربی در ارتباط با بها الله است

حساس شدم که بروم کتاب الیواقیت و الجواهر را پیدا کنم، از هر کس سراغ گرفتم کسی این کتاب را نداشت. رفتم خدمت مرحوم آیتالله مرعشی نجفی که در کتابشناسی و کتابداری معروف بودند، ایشان گفتند من اصلاً اسم این کتاب را هم نشنیده‌ام از آیتالله بروجردی هم سراغ گرفتیم ایشان هم اظهار داشتند که این کتاب را ندارند، تا اینکه یک کتابفروشی بود در کنار پلنهای بازار قم به نام حاج شیخ حسینعلی کتابفروش، من از ایشان پرسیدم شما کتاب الیواقیت و الجواهر دارید؟ گفت بله، گفتم چقدر می‌شود، گفت بیست و پنج تومان آن وقت بیست و پنج تومان خیلی پول بود من هم این پول را نداشتیم، رفتم از مرحوم آیتالله بروجردی این مبلغ را به عنوان اینکه کتاب را برای ایشان خریداری کنم گرفتم. بالاخره کتاب را خریداری کردم پس از مراجعه معلوم شد در همانجا که "مرج عکا" را می‌گوید، نام و خصوصیات امام زمان (عج) را به تفصیل به نقل از باب سیصد و شصت و شش فتوحات نقل می‌کند که مهدی (ع) در سامرا در سنه ۲۵۵ هجری به دنیا آمده می‌نویسد: "هو: م، ح، م، د، ابن الحسن العسکری، ابن علی النقی، ابن محمد التقی و ... دوازده امام را می‌شمارد، بعد این انگیزه را پیدا کردم که بروم فتوحات را پیدا کنم، از مرحوم امام پرسیدم که شما فتوحات را دارید؟ گفتند بله، گفتم می‌شود یک شب به من امانت بدهید، گفتند بله فتوحات را آوردم مقابله کردم با کمال تعجب دیدم این فتوحات را که در مصر چاپ کرده‌اند راجع به امام زمان (ع) دارد ولی این قسمت نام امام زمان و دوازده امام را حذف کرده‌اند و به صورت تحریف شده چاپ کرده‌اند بعد این دو کتاب را بردم خدمت آیتالله بروجردی، اتفاقاً آیتالله خمینی هم کنار آیتالله بروجردی نشسته بود، کتابها را به ایشان نشان دادم و ماجرا را نقل کردم، ایشان خیلی تعجب کردند که اینها چه تحریفهایی می‌کنند. از اوایل کتاب الیواقیت استفاده می‌شود که اعتماد شعرانی بر نسخه‌ای از فتوحات بوده که از روی نسخه مصنف موجود در قونیه استنساخ شده است.

بعد کتاب الیواقیت را به آیتالله بروجردی و فتوحات را به آیتالله خمینی تحویل دادم، البته بعداً این کتاب الیواقیت را دوباره چاپ کردند، والان من آن را دارم و دوازده امام (ع) در آن آمده است. البته

به نظر من به محی‌الدین با توجه به چیزهایی که علیه شیعه دارد اعتراض‌های زیادی وارد است، بعضی از عرفا هم گاهی حرفهایی می‌زنند که با ظواهر کتاب و سنت مطابق نیست، مگر اینکه باب تاویل را باز کنیم.

اهمیت طرح مسائل کلام جدید در حوزه‌ها

س: با توجه به پدید آمدن مکاتب جدید فلسفه و کلام در غرب و سرآزیر شدن شبهات تازه علیه معتقدات دینی و کافی نبودن فلسفه و کلام قدیم برای پاسخگویی به شبهات، حضرت‌عالی برای تدریس فلسفه و کلام در زمان کنونی چه پیشنهادی دارید؟

ج: در زمینه فلسفه به نظر من این‌گونه نیست، مسائل فلسفه قدیم هنوز هم زنده است و در دانشگاه‌های دنیا مورد توجه است، منتها چیزی که هست یک مسائل جدیدی به آن ضمیمه شده است، متأسفانه در حوزه‌های ما به طور کلی به این مسائل کمتر توجه می‌شود، کلام و فلسفه در حوزه‌ها بسیار غریب واقع شده است و ریشه آن هم از مشهد شروع شد، حتی بعضی افراد که با آیت‌الله خمینی هم خوب بودند به گرایش ایشان به فلسفه اعتراض داشتند. یک زمانی در تهران به همراه مرحوم شهید مطهری رفته بودیم پای منبر آقای حاج شیخ محمود حلبی، ایشان روی منبر به مرحوم صدرالمتألهین توهین کرد، پس از منبر ما با ایشان درگیر شدیم که این چه تعبیرهایی است که می‌کنید. من یک بار خدمت آقای خمینی بودم به مناسبت گفتیم: ملاصدرا، ایشان ناراحت شدند که چرا می‌گویید ملاصدرا، گفتند: آیا شما به آیت‌الله آخوند خراسانی (صاحب کفایه) می‌گویید ملاکاظم؟ ما باید اسم بزرگان را با احترام ببریم.

به نظر من مسائل عقلی باید مورد توجه قرار گیرد ولی متأسفانه مورد مخالفت و بی‌مهری برخی بزرگان واقع گردید و با آن مخالفت کردند به گونه‌ای که این‌گونه علوم در حوزه‌ها غریب ماند، از جمله کسانی که با فلسفه میانه خوبی نداشتند مرحوم آیت‌الله داماد بودند. واقعاً بعضی از خطبه‌های نهج‌البلاغه را اگر انسان اطلاعی از مسائل فلسفه نداشته باشد نمی‌تواند درک کند، از برخی آیات قرآن هم مسائل فلسفی استفاده می‌شود، اگر در دنیا مسائل جدیدی هم مطرح می‌شود زیربنای آن همان مسائل قدیم است. البته در مسائل کلامی این‌گونه نیست و مسائل خیلی عوض شده است، دیگر مسائل معتزله و اشاعره مطرح نیست، امروز باید مسائل و شبهات کلامی جدید مورد بررسی حوزه‌ها باشد.

جریان آب کشیدن ظرف حاج آقا مصطفی خمینی

س: در جریان مخالفت‌هایی که در حوزه با حضرت امام می‌شد، شنیده‌ایم کسانی گفته بودند استکان حاج آقا مصطفی را آب بکشند، اینها چه کسانی بودند و جو ضدیت با فلسفه از طرف چه کسانی دامن زده می‌شد؟

ج: این جریان در ارتباط با درس‌های فلسفه امام بود، ایشان در درس حرف‌های محی‌الدین عربی و سایر عرفا را هم نقل می‌کردند، و در مقابل بعضی با فلسفه و این‌جور مباحث مخالف بودند و حتی گاهی فلاسفه را کافر می‌دانستند، من آن آقای را که گفته بود ظرف حاج آقا مصطفی را آب بکشند می‌شناسم، بعد هم گفته بود: خوب مادرش که فینسوف نیست و انشا الله فرزند تابع اشرف ابوبین است.

س: لطفا بفرمایید این شخص چه کسی بود؟
ج: یک آقای بود، یک شیخی بود.

س: می‌خواهیم برای تاریخ معلوم بشود.

ج: چه لزومی دارد نام او معلوم بشود، یک شیخ مقدسی بود و اتفاقاً مرحوم امام هم از او خوشش می‌آمد و می‌فرمود من از این آقا خوشم می‌آید چون از روی عقیده‌اش حرف می‌زند، فسرده حق‌بازی نیست.

انس و الفت خصوصی اینجانب و شهید مطهری با آیت‌الله خمینی

س: در طول سالها روابط فکری و ارتباط علمی حضرتعالی با امام خمینی(ره)، آیا در زمینه‌های مسائل سیاسی اجتماعی هم تبادل نظر داشته‌اید؟ اگر در این زمینه هم مطلبی به خاطر دارید بفرمایید.
ج: بله من و آقای مطهری تا اندازه‌ای مغزمان سیاسی بود، گاهی می‌نشستیم در مسائل سیاسی با هم بحث می‌کردیم، آن وقت با آقای خمینی هم خیلی خودمانی شده بودیم، ویژگی آقای خمینی این بود که در جلسات خیلی رسمی برخورد می‌کرد و اشخاص نوعاً جرات نمی‌کردند با ایشان حرف بزنند، و اگر هم کسی چیزی می‌پرسید ایشان در یک کلمه جواب می‌داد و ساکت می‌شد، اما من و آقای مطهری با ایشان خصوصی شده بودیم. گاهی می‌رفتیم دو ساعت با ایشان کلنجار می‌رفتیم، گاهی روزهای عید که ایشان برای دید و بازدید می‌نشست ما می‌رفتیم چیزی می‌گفتیم یک شوخی می‌کردیم یک فرع فقهی مطرح می‌کردیم و آن ابهت جلسه را می‌شکستیم. من یادم هست یکوقت با آقای مطهری راجع به مساله چگونگی رهبری در زمان غیبت امام‌زمان(عج) مباحثه می‌کردیم، بحث بدینجا رسید که اهل سنت می‌گویند امامت در اسلام با انتخاب مردم است و ما شیعیان می‌گوییم انمه دوازده‌گانه(علیهم السلام) از سوی خداوند متعال و توسط پیامبر اکرم(ص) مشخص و معین شده‌اند ولی در زمان غیبت امام‌زمان(عج) چگونه باید باشد؟ بالاخره ما به این نتیجه رسیدیم که در عصر غیبت، امامت و رهبری جامعه بر اساس ضوابط و ملاکهای مشخص شده از سوی اسلام توسط انتخاب مردم صورت می‌گیرد، و این خلاف مذهب تشیع هم نیست. تا وقتی که امام منصوب هست، امام منصوب، ولی هنگامی که دستان از امام منصوب کوتاه است شایسته‌ترین فرد برای رهبری در چهارچوب ضوابط شرعی توسط مردم انتخاب می‌شود، بالاخره ما در بحث به این نتیجه رسیدیم. بعد این نظر را با مرحوم امام مطرح کردیم، گفتیم نظر ما این است که این قول ثالثی است، اهل سنت می‌گویند خلافت به انتخاب است، شیعه می‌گوید به نصب است، ما می‌گوییم با هر دو است، تا مادامی که امام منصوب هست، امام منصوب، وقتی که نیست و غایب است امام منتخب، و امام منتخب باید مجتهد جامع‌الشرایط باشد.

آن وقت مرحوم امام گفتند نه این جور نیست گویا ایشان می‌خواستند با ما جدل کنند گفتند: مذهب تشیع این است که امام باید معصوم منصوب باشد. در زمان غیبت تقصیر خود مردم است که امام غایب است، خواجه هم می‌گوید: "وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه مننا" (۱) حالا ما هم لایق نبوده‌ایم که امام غایب است، ما باید شرایط را فراهم کنیم تا امام‌زمان(عج) بیاید. ما گفتیم پس در زمان غیبت باید هر چه مخرج باشد، فرمود این تقصیر خود مردم است، خداوند نعمت را تمام کرده ما باید لیاقت آمدن امام‌زمان(عج) را در خود فراهم کنیم،

نظرشیهه این است که امام فقط باید منصوب و معصوم باشد، این بود اظهارات ایشان در آن وقت، و اشاره‌ای هم به ولایت‌فقیه نکردند.
بعدها که ایشان به نجف رفتند در آنجا دوازده جلسه راجع به ولایت‌فقیه و حکومت اسلامی بحث کردند و همان نوارها پیاده شد و مقدمه‌ای برای تشکیل حکومت اسلامی در ایران گردید.

۱ تجرید الاعتقاد، مقصد پنجم، مساله امامت.

دوستان و هم مباحثه‌های آیت‌الله خمینی

س: آن‌گونه که شنیده‌ایم مرحوم امام معاشرینی داشتند که تقریباً محدود بودند، افرادی مانند آیت‌الله حساج آقا روح‌الله کمالوند و آیت‌الله حاج سیداحمد زنجانی، اگر حضرت‌عالی افسراد دیگری را می‌شناسید و یا خاطره‌ای از جلسات و محافل و هم مباحثه‌ایهای ایشان دارید بیان فرمایید.
ج: حاج آقا روح‌الله کمالوند در خرم‌آباد بود، بعد که آیت‌الله بروجردی آمدند قم ایشان هم آمدند و با مرحوم امام دوست شدند و از معاشرین امام محسوب می‌شدند. ولی آنچه یادم هست این است که مرحوم امام با آقای حاج سیداحمد زنجانی پدر آقای حاج آقاموسی زنجانی و مرحوم آقای داماد یک مباحثه سفرفری داشتند، و حاج میرزاهمدی بروجردی پدر خانم آیت‌الله گلپایگانی هم گاهی در مباحثه آنان شرکت می‌کرد، این مباحثه عصرها در مدرسه فیضیه بود یکی دو ساعت هم طول می‌کشید، مباحثه بیشتر بین مرحوم آقای داماد و مرحوم امام بود، گاهی اوقات صدایشان در همه مدرسه می‌پیچید. از دیگر کسانی که با ایشان رفیق بودند حاج آقا رحمان‌الله گلپایگانی بود، حاج شیخ حسن فرید گلپایگانی بود که او هم آدم فاضلی بود، حاج داداش برادر خانم آیت‌الله مرعشی بود، آشیخ محمدحسین بروجردی پسر حاج میرزاهمدی بروجردی بود، اینها با مرحوم امام رفیق و هم‌مجلس بودند و گاهی با هم به گردش می‌رفتند.

س: حاج آقا بها الدینی چطور؟

ج: ایشان در آن زمان هم مباحثه امام نبودند، ایشان در حوزه تدریس می‌کردند، من و شهید مطهری خدمت ایشان یک مقدار از رسائل را خوانده بودیم.

تلاش برای تثبیت مرجعیت و پرداخت شهریه آیت‌الله خمینی

س: همان‌گونه که فرمودید حضرت امام از ورود به عرصه مرجعیت و پرداخت شهریه در حوزه پرهیز داشتند و بر همین اساس پس از رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی دفتر شهریه‌ای به نام ایشان دایر نگردید، ولی سرانجام با تلاش گسترده حضرت‌عالی و جمعی از یاران امام مرجعیت ایشان تثبیت گردید و در اوج مبارزات روحانیت بر ضد انجمنهای ایالتی و ولایتی اقبشار مختلفی از مردم به ایشان مراجعه نمودند. حضرت‌عالی به عنوان شخصیتی که در این زمینه نقش اصلی و اساسی را ایفا نمودید درباره چگونگی تثبیت مرجعیت امام و پرداخت شهریه از سوی ایشان چنانچه خاطراتی به یاد دارید بیان فرمایید، و نیز بفرمایید از چه تاریخی شهریه ایشان آغاز شد و مقدار آن در مقایسه با مراجع دیگر چه میزان بود؟

ج: همان‌گونه که قبلاً گفتم بعد از وفات آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله

شریعتمداری و تا اندازه‌ای آیت‌الله مرعشی در قم مرید و سلام و صلواتی داشتند اما آیت‌الله خمینی نه، من عرض کردم شب بعد از وفات آیت‌الله بروجردی من رفتم منزل امام مغرب و عشا را بنا هم خواندیم و حدود یک ساعت و نیم نشستیم با ایشان گپ زدیم، یکنفر هم نیامد آنجا، در صورتی که من صبح همان روز رفتم منزل آیت‌الله گلپایگانی جمعیت زیادی آنجا بود و ایشان را با سلام و صلوات آوردند به مجلس فاتحه آیت‌الله بروجردی. غرض اینکه ایشان به طور کلی در این وادیها نبودند، حتی رساله چاپ شده هم نداشتند من و آقای مولایی با اصرار رساله ایشان را گرفتیم و دادیم چاپ کردند، من یادم هست حتی خانه ایشان تلفن هم نداشت، برای ایشان یک خط تلفن لازم بود، ما با ایشان صحبت کردیم، ایشان می‌گفتند تلفن می‌خواهم چه بکنم، بالاخره بعضی از تهرانیها با مخارج خودشان یک خط تلفن در منزل ایشان کشیدند. ایشان اصلا در وادی مرجعیت نبودند و طبعا کسی پول هم به ایشان نمی‌داد، اما در جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی ایشان از همه تندتر و داغتر بسه صحنه آمدند و اعلامیه‌های ایشان همه جا تهران و جاهای دیگر حسابی پخش شد. کم‌کم مردم به ایشان روی آوردند بخصوص از تهران جمعیت زیادی به خانه ایشان می‌آمدند و کم‌کم پول هم به ایشان می‌دادند. در همان ابتدا من و آقای غیوری که الان در هلال احمر هستند به ایشان اصرار کردیم که شهریه بدهند، ایشان می‌گفتند من پول ندارم، می‌گفتیم ما می‌دانیم چون آن وقت من دستم به نجف آباد بند بود و آقای غیوری هم تعهد کرد که از تهران قسمتی از آن را جور کند، ایشان گفتند ماههای بعد چی؟ گفتیم قرض می‌کنیم، گفتند خیر من قرض نمی‌کنم، از هیچ کس قرض نمی‌کنم. گفتیم خوب قرض نکنید، بگذارید ما این ماه را بدهیم تا بعد... بالاخره به زور شهریه را گردن ایشان گذاشتیم، مقداری از آن را من تامین کردم مقداری را هم آقای غیوری، بعد از کاشان داماد مرحوم آیت‌الله آقای حاج میرزا سیدعلی‌یثربی آمدند یک دستمال پول آوردند دادند به آقای خمینی و کم‌کم اوضاع خوب شد، شهریه ایشان تثبیت شد و ماههای دیگر هم رسید. وقتی هم ایشان را بازداشت کردند من مصر بودم که هم فتوای ایشان گفته شود و هم شهریه ایشان ادامه پیدا کند، لذا به افرادی که می‌ترسیدند اسم ایشان را ببرند یا برای آزادی ایشان دعا کنند می‌گفتیم: بابا نمی‌خواهد اسم ایشان را ببری و دعا کنی فقط مساله کمی گویی فتوای ایشان را هم نقل کن، این کار اثر خودش را دارد. وقتی که ایشان را گرفتند من رفتم تهران با همین آقای عسگر اولادی و یک‌عده از بازاریهای تهران صحبت کردم و گفتم به هر قیمتی که هست باید شهریه ایشان در غیاب ایشان هم داده شود.

سختگیری آیت‌الله خمینی در مصرف وجوهات

مرحوم آیت‌الله خمینی در مصرف وجوهات خیلی احتیاط می‌کردند، مثلا اگر به ایشان می‌گفتی پول تلفن را بدهد مشککش بود. بعضی اعلامیه‌ها و این جور چیزها را اصلا پول نمی‌دادند، رساله مجانی به کسی حاضر نبودند بدهند.

من یادم هست، کشف الاسرار ایشان چاپ شده بود، ناشری که چاپ کرده بود چهل نسخه به عنوان حق‌التالیف به ایشان داده بود، ایشان این چهل نسخه را می‌فروختند، یکی از آنها را به من فروختند به ده تومان، با اینکه خیلی وضعمان بد بود ولی چون به آقای خمینی ارادت داشتیم خریدیم، از این جور سختگیرها ایشان خیلی داشت. مثلا یک طلبه‌ای بعد از ماه رمضان هزار تومان برای ایشان آورده بود، ایشان چهل تومان به او داده بود، آن طلبه آمد پیش من گله کرد، من رفتم به ایشان گفتم آقا خیال کردید

این طلبه سوار ماشین که شده می‌آمده قمپکی به او گفته این هزار تومان را بگیر بده به آقای خمینی، که شما چهل تومان به او می‌دهید این بیچاره از اول تا آخر ماه رمضان ایسن قسدرگفته مردم وجوهات بدهید، حوزه خرج دارد، آیت‌الله خمینی چنین و چنان، که حنجره‌اش پاره شده تا این هزار تومان را جمع کرده، اقلا مبلغ بیشتری به ایشان بدهید خرج کند، آخه این چه جور برخوردی است که دارید؟ البته فقط من بودم که با آقای خمینی این جور حرف می‌زدم، کسی دیگر جرات این را نداشت، ایشان هم از من ناراحت نمی‌شدند. من با مرحوم آیت‌الله بروجرودی نیز صریح و روشن صحبت می‌کردم و ایشان تحمل می‌کرد، چنانکه اصحاب پیامبر و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) نیز با آنان صریح و روشن صحبت می‌کردند و آنان علاوه بر تحمل با افراد متملق و ثناگو برخورد می‌کردند.

لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی و قیام روحانیت در برابر آن

س: در باره انجمنهای ایالتی و ولایتی و موضع‌گیری مراجع و روحانیون در برابر آن، چنانچه خاطره‌ای دارید بیان فرمایید.

ج: بعد از رحلت آیت‌الله بروجرودی شاه که زمینه را آماده دیده بود در سال ۱۳۴۰ مجلسین سنا و شورای ملی را منحل کرد، و در همان سال توسط علی امینی که نخست‌وزیر بود لایحه‌ای درباره تشکیل چیزی به نام "انجمنهای ایالتی و ولایتی" در هیات دولت مطرح گردید. بعد این لایحه در دولت علم دولت امینی سقوط کرده بود در ۹۲ ماده و ۱۷ تبصره به تصویب رسید که از جمله مواد آن حذف قید سوگند به قرآن مجید برای نمایندگان و به جای آن سوگند به کتاب آسمانی ذکر شده بود و نیز حذف قید اسلام برای نمایندگان و نیز حذف ذکریت بود که روحانیت در برابر آن قیام کرد که به "نهضت دو ماهه روحانیت" معروف شد. در این زمینه آقای دوانی یک کتابی نوشته به نام "نهضت دو ماهه روحانیون" که این جریان را اجمالا نوشته و آن کتاب به چاپ رسیده است، نقش عمده را در این جریان مراجع داشتند و مدرسین و فضلاء حوزه هم با آنها همراهی می‌کردند، مدرسین و فضلا رابط بودند بین مراجع و شهرستانها، در آن زمان شهرستانها خیسلی مهم بود، من یک شب رفتم منزل امام حالا یادم نیست در این جریان بود یا در جریان رفراندوم امام فرمودند من دیشب خوابیده‌ام، نشستم تا صبح صدا تا نامنوشتام برای علمای شهرستانها، آن وقت مساله فتوکپی و این جور چیزها نبود، ایشان خودشان با دست نوشته بودند، با پست هم نمی‌شد این نامه‌ها را فوری برای شهرستانها بفرستی، به همین جهت بعضی از فضلا این نامه‌ها را می‌گرفتند راه می‌افتادند در شهرستانها تا به دست علما برسانند. آنها را هماهنگ می‌کردند و برنامه‌ریزی می‌کردند که آنها هم به مراجع تلگراف بزنند، بعد ما مدرسین را هماهنگ می‌کردیم که بروند منزل آیت‌الله خمینی، آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله شریعتمداری و از آنها پیگیری مسائل را بخواهند. تقریبا هسته اولیه جامعه مدرسین همان وقت تشکیل شد.

خودداری شاه و دولت از پاسخ به تلگراف آیت‌الله خمینی

س: در ارتباط با ضدیت با لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی، مراجع تقلید قم خطاب به شاه و نخست‌وزیر وقت تلگرافهایی فرستادند، شاه نیز در تاریخ ۲۴ مهرماه همان سال برای همه آنان بجز امام پاسخ فرستاد، به نظر حضرتعالی که در متن جریانات آن زمان بودید دلیل این عمل چه می‌توانست باشد، آیا این به معنای ضدیت و ناراحتی شاه از امام خمینی نبود؟

ج: بله تلگراف آیت‌الله خمینی خیلی تند بود، ولی تلگراف سایرین تقریباً محترمانه و در بعضی از آنها تعبیر "خداالله ملکه" و "مقام رفیع" نیز وجود داشت در حالی که تلگراف ایشان به نخست‌وزیر با جمله "جناب آقای علم نخست‌وزیر" شروع می‌شد و حتی دعا هم به او نکرده بود، بهمین جهت به آنها برخوردی بود، تازه آنها هم به سایر مراجع که پاسخ داده بودند تعبیر "حجه الاسلام والمسلمین" نوشته بودند، "آیت‌الله" نوشته بودند. شاه با این کار گویا می‌خواست آیت‌الله خمینی را از سایرین جدا کند و بقیه را برای خود نگه دارد، ولی همین کار دقیقاً آیت‌الله خمینی را به مردم معسرفی کرد. من در ملاقاتی که با آیت‌الله حکیم داشتم همین معنا را به ایشان گفتم که به طور کلی ایشان در وادی مرجعیت نبود ولی همین که ایشان در جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی علیه رژیم با تندی برخورد کرد مردم ایشان را شناختند و به سراغ ایشان آمدند، ایشان انصافاً این جور بود، از ناحیه ایشان فعالیت برای مرجعیتشان صورت نمی‌گرفت.

س: اگر از بازتاب و آثار نهضت روحانیت در مخالفت با لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی در حوزه علمیه قم، اصفهان یا شهرهای دیگر حضرتعالی خاطره جالبی دارید بفرمایید، و اینکه در آن مقطع فعالیت‌های شما در رابطه با نهضت چه بوده است؟

ج: همان‌گونه که عرض کردم وقتی این لایحه مطرح شد مراجع قم اعتراض کردند اما خیلی دست به عصا و با احتیاط، کسی که خیلی تند و تیز مطرح می‌کرد آقای خمینی بود، روی همین اصل هم ایشان از همان روز معروف شد، اصلاً شناخت نسبت به ایشان در بازار تهران و در مردم به واسطه همان اعلامیه بود، علمای شهرستانها هم انصافاً خوب آمدند در نتیجه دولت‌ها عقب زدند و حرفشان را پس گرفتند، تقریباً دو ماه این نهضت طول کشید بعد مردم در تهران و قم و جاهای دیگر چراغانی کردند و این یک پیروزی برای روحانیون محسوب می‌شد، علما اول خیلی با دل‌سردی وارد کار شده بودند ولی وقتی این پیروزی را دیدند خوشحال شدند و دیدند که اگر هماهنگی باشد خیلی می‌شود کار کرد و علما و روحانیون نزد مردم بسیار محترم شدند. بعد مدتی گذشت و جریان رفراندوم و لوایح شش‌گانه مطرح شد.

طرح لوایح شش‌گانه و رفراندوم از مردم

هنگامی که لوایح شش‌گانه مطرح شد بعضی از آقایان مثل اینکه با سستی می‌خواستند وارد بشوند، می‌خواستند بگویند آن دفعه ما پیروز شدیم ولی اگر این دفعه شکست بخوریم خیلی بد می‌شود و دیگر اینکه آن روز علم مطرح بود حالا شاه مطرح است چون خود شاه لوایح شش‌گانه را مطرح کرده بود می‌گفتند نخست‌وزیر حرفش را پس می‌گیرد اما شاه حرفش را پس نمی‌گیرد، شاه در ذهنشان خیلی عظمت داشت، ولی در عین حال بنا شد نماز جماعتها را در شهرها تعطیل کنند، قم تعطیل شد، من و مرحوم آیت‌الله قدیری رفتیم اصفهان مسنزل یکی از علمای مهم اصفهان که مثلاً نماز جماعت را تعطیل کنند، ایشان می‌گفت اگر من نماز نروم یک وقت می‌آیند می‌گویند چرا نماز نرفتی؟ گفتیم خوب بگو نمی‌خواهم بروم بگو اعتراض دارم... می‌گفت آخه یک وقت یک پاسبانی از شهربانی می‌آید ما را می‌گیرد می‌برد شهربانی از پاسبان خیلی وحشت داشتند. بالاخره زیر بار نرفتند و ما رفتیم نجف آباد خودمان جماعتها را تعطیل کردیم ولی در اصفهان نتوانستیم همه علما را موافق بکنیم. بالاخره دولت‌ها برای لوایح رای گیری کردند و علما

هم تقریبا رای دیزی را تحریم کردند، ولی مع ذلک آنها سعی کردند که رای حسابی بگیرند. یادم هست که فرماندار نجف آباد در یک جلسه می گفت در نجف آباد فلان مقدار رای گرفته شد. من گفتم نجف آباد این قدر جمعیت دارد که تو این قدر رای گرفتی؟ می گفت دارد، گفتم من نجف آبادیم می دانم که نجف آباد این قدر رای ندارد پیدا بود که همین طور در صندوقها رای ریخته اند.

س: شما به فرمانداری رفته بودید؟

ج: نه، ماه رمضان بود در منزلی افطاری رفته بودیم فرماندار هم آمده بود، در نجف آباد موقعیت من جوری بود که اگر یک کسی به عنوان فرماندار می آمد خواهی نخواهی مجبور بود ولو در جای ثالثی بیاید اظهار ارادت کند، چون مردم با ما بودند.

مخالفت آیت الله خمینی با اصل رفراندوم نه با لوایح شش گانه

س: در قضیه لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی آیا روحانیت احساس می کردند که سرخ این قضیه به آمریکا و یا خارج از کشور مربوط است یا اینکه شخص شاه و دولت را مقصر می دانستند؟

ج: در قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی اینکه آمریکا دست داشته باشد مطرح نبود خود شاه هم مطرح نبود، علم نخست وزیر وقت را مقصر می دانستند، البته نخست وزیر بدون نظر شاه کاری انجام نمی داد، ولی در رفراندوم تقریبا برای همه مسلم بود که دست آمریکا در کار است. مطرح بود که آمریکاییها از این راه می خواهند شاه را محبوب کنند، چون مثلا تقسیم اراضی ظاهرا به نفع قشر کشاورز بود و لذا خیلی هاشمی گفتند چرا روحانیت با این جهت مخالفت می کند، اینها می گویند از این اربابهای ظالم می خواهیم زمین را بگیریم بدهیم به یک عده کشاورز بدبخت این کار بدی نیست و مخالفت ندارد، یا مثلا سپاه دانش که می خواهند سربازها را بفرستند در دهات بچه های مردم را درس بدهند خوب این چه بدی دارد؟ یا مثلا سپاه بهداشت که برای تامین سلامتی مردم است، و این جور چیزها یک قدری برای افراد روشنفکر جاذبه داشت، به یاد دارم در آن وقت از آیت الله حاج میرزا محمد باقر کمره ای جزوه ای در تایید لوایح شش گانه گرفته بودند و به چاپ رساندند و مورد تعجب ما شده بود. لذا من یادم هست که آیت الله خمینی هم روی این جهت اصرار داشت که اصل لوایح را نبایستی زیر سؤال برد و به آن اعتراض کرد، و مرحوم آیت الله آقای حاج سید احمد خوانساری هم که در یک صحبت یا نوشته که حالا دقیقا یادم نیست گفته بود این اصلاحات ارضی غلط است و زمینها غصب است و نمی شود در آن نماز خواند و از این راه وارد شده بودند، آیت الله خمینی خیلی ناراحت شدند و در یک شب که ما پنج شش نفر منزل ایشان بودیم گفتند بروید هر جوری هست به آقای حاج سید احمد بگویید این چه وضعی است، ایشان با این کار خود به این نهضت ضربه زد برای اینکه فردا کشاورزان را علیه ما می شورانند، اینکه ما بگوییم اصلاحات ارضی خلاف شرع استواره مبارزه نیست، اینکه می خواهند بروند بچه های مردم را درس بدهند ما نباید بگوییم بروید درس بدهید، ما باید با اصل رفراندوم مخالفت کنیم برای اینکه کشور ما قانون دارد مجلس دارد، باز کردن باب رفراندوم صحیح نیست چون ممکن است اینها فردا بیایند بگویند مامی خواهیم مذهب را لغو کنیم و یک رفراندوم ساختگی راه بیندازند و از این طریق بخواهند مقاصد خود را عمل کنند، ما با اصل رفراندوم مخالفتیم زیرا یک بدعت تازه است، آیت الله خمینی تاکید داشتند که روی این جهت نباید

تاکید کرد و مواد لوایح را هیچ نباید مورد حمله قرار داد، و الا اینها با این شعارها کشاورزان و مردم را علیه ما می‌شورانند.

عقب نشینی آیت‌الله خوانساری

س: این نکته که حضرت‌تعالی فرمودید مرحوم امام در قضیه رفتارندوم نظرشان راجع به اصل اصلاحات ارضی منافی نبوده است یک خاطره جالبی بود، اکنون سؤال این است که آن زمان عده‌ای از علما مثل حاج آقا محسن اراکی یا آیت‌الله بنی‌صدر در همدان یا کسان دیگری بودند که در واقع خود یا بچه‌های اینها جزو بزرگ مالکها محسوب می‌شدند آن وقت این شایعه بوده که علما چون خودشان ملاکند یا با مالکها زد و بند دارند با اصلاحات ارضی مخالفند، این معنا تا چه اندازه در حوزه مطرح بود؟ دیگر اینکه راجع به آزادی زنان و حق شرکت در انتخابات که حضرت امام در تلگرافشان به شاه آن را مطرح کرده بودند اصولاً نظر ایشان و سایر مراجع چگونه بود، با اینکه خود ایشان بعد از انقلاب موافقت فرمودند که زنان در مجلس به عنوان نماینده شرکت کنند؟

ج: این جهت که بعضی از علما خودشان ملاک بوده‌اند یا اینکه آیت‌الله بنی‌صدر ملاک بوده‌اند و تاثیر آن در مخالفتها را من خبر ندارم، آشنایی من با آیت‌الله بنی‌صدر پس از این بود که آیت‌الله خمینی را گرفته بودند و علمای شهرستانها به عنوان اعتراض مهاجرت کرده بودند به تهران، من در آنجا با ایشان آشنا شدم، در مسائل هم وارد بود و شجاعانه برخورد می‌کرد ولی در این مسائل عمدتاً مراجع قم مطرح بودند، مراجع قم هم چون شاه مطرح بود برای شرکت در مبارزه خیلی تمایل نشان نمی‌دادند و می‌گفتند شاه حرفش را پس نمی‌گیرد و ما شکست می‌خوریم، و آیت‌الله خمینی اصرار داشتند که نخیر اگر ما درست عمل کنیم موفق می‌شویم، البته پس از اینکه مرحوم آیت‌الله حاج سید احمد خوانساری مساله اصلاحات ارضی را در تهران مطرح کرده بودند مزاحمتی برای ایشان ایجاد شده بود، عده‌ای در بازار ایشان را هل داده بودند و عمده ایشان افتاده بود و به ایشان اهانت شده بود و تقریباً ایشان در همان جریان دیگر عقب زدند و به این نتیجه رسیدند که نمی‌شود کاری کرد، و برای خیلی افراد این جور مطرح شده بود که وقتی با آیت‌الله خوانساری با آن موقعیت که در جامعه داشت و دستگاه و دولت هم با ایشان بد نبود این گونه عمل بشود و عمده ایشان بیفتند و به ایشان اهانت بشود، دیگر تکلیف ما روشن است و ما زورمان نمی‌رسد و ... ولی آیت‌الله خمینی عقیده‌اش این بود که هر چه از این کارها بکنند ما بایستی محکمتر بشویم. اما در مورد چگونگی و محدوده فعالیت اجتماعی زنها این خود یک مساله مشکلی است، در آن زمان نمنف از علما اعلامی امضا کردند که زنها نباید انتخاب شوند و نظر امام هم همین بود و خود ایشان هم اعلامیه دادند، ولی بعداً چون شرایط عوض شد شاید به این جهت نظر ایشان هم عوض شده باشد. (پیوست شماره ۵)

تشکیل جامعه مدرسین در حوزه علمیه قم

س: حضرت‌تعالی به تشکیل هسته اولیه جامعه مدرسین در جریان مبارزه علیه انجمنهای ایالتی و ولایتی اشاره فرمودید، لطفاً درباره چگونگی تشکیل این جامعه و اهدافی که در این زمینه دنبال می‌کردید توضیح بفرمایید.

ج: تلاش ما در آن زمان این بود که مراجع را از یک طرف و مدرسین را از طرف دیگر هماهنگ کنیم، و این هماهنگی علما در آن زمان خیلی مهم بود. من یادم هست آقای وحید خراسانی که آن زمان تازه از نجف آمده بود یک روز من را دید و گفت: "من در یک مجلس دیدم آیت‌الله گلپایگانی آمد، آیت‌الله شریعتمداری آمد، آیت‌الله نجفی آمد، آیت‌الله خمینی آمد همه این مراجع در یکجا جمع شدند، من بهتم زد، در نجف که بودم اصلا محال بود که مثلا آیت‌الله حکیم یا آیت‌الله سید محمود شاهرودی یا آیت‌الله خوئی در یک مجلس جمع شوند، حتی در یک مجلس فاتحه وقتی آن یکی می‌آمد آن دیگری می‌رفت و این خیلی نعمت بزرگی است که این بزرگان در یک جلسه می‌نشینند و با هم تفاهم می‌کنند."

روی این اصل ما منزل مراجع می‌رفتیم و از آنها درخواست می‌کردیم که هفته‌ای یکبار هرچند برای جای خوردن هم که شده کنار یکدیگر بنشینند و همین تجمع باعث می‌شد که شاه و دولت روی آنها حساب کنند.

ما به آقایان می‌گفتیم وقتی شما متفرق باشید آنها می‌گویند اینها نیرویی نیستند ولی وقتی جلسه هفتگی داشته باشید یک قدرتی می‌شوید و آنها مجبورند روی شما حساب کنند و از بعضی تصمیم‌های خطرناک صرف‌نظر کنند. ما در جلسه مدرسین تصمیم می‌گرفتیم و تقسیم کار می‌کردیم و مثلا بنا می‌شد هر پنج نفر منزل یکی از مراجع بروند و کارها را با هم هماهنگ بکنند و نظرات و اعلامیه‌های آنها را پیگیری کنند و انصافا در جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی مراجع خیلی خوب آمدند، مدرسین هم خیلی خوب فعالیت کردند و این تلاشها سبب شد که دولت شکست بخورد و عقب نشینی کند، و مردم در آن وقت که دولت لایحه را پس گرفت احساس پیروزی کردند، در قم جشن گرفتند و چراغانی کردند تهران همه جا را چراغانی کردند، و این محکی بود برای آمادگی مردم و زمینه‌ای بود برای مبارزات و حرکتهای روحانیت در آینده. البته مدرسین هم مختلف بودند بعضی‌ها در این جریانات خیلی هماهنگ بودند، بعضی‌ها هم ملاحظه‌کار بودند و محافظه‌کاری می‌کردند می‌آمدند در جلسه و چیزی نمی‌گفتند، من الان اسم نمی‌خواهم بیاورم، بعضی اصلا یک کلمه حرف نمی‌زدند حتی یک چیزی را کمی خواستیم امضا کنند به زحمت امضا می‌کردند. از کسانی که در امضا گرفتن خیلی نقش داشت مرحوم محمد ما بود با اینکه آن وقت جوان بود این اعلامیه‌ها را بر می‌داشت می‌برد در خانه آقایان و به عناوین مختلف از آنها امضا می‌گرفت و به خاطر همین امضاگرفتنها یکی دو مرتبه بازداشت شد و یک مرتبه سی و دو روز در زندان ماند و بعد آزاد شد (۱).

۱ - حیدرآباد اسلام والاسلمین مرحوم حاج شیخ محمد منتظری در روز هفتم تیرماه ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی بمشاهدات رسید و در حرم حضرت معصومه (س) در قم به خاک سپرده شد.

یک نکته تاریخی

من یک نکته را در همین جا به عنوان اینکه در تاریخ بماند بگویم: البته به عنوان تنقیص نمی‌گویم به عنوان اینکه یک واقعیت است عرض می‌کنم و آن اینکه در جلسه مدرسین حوزه علمیه قم نوعا آقای امینسی، آقای خامنه‌ای، آقای هاشمی رفسنجانی، آقای آذری، آقای ابطحی، آقای مکارم، آقای سبحانی و دیگر آقایان شرکت می‌کردند، مرحوم آقای قدوسی

هم شرکت می‌کرد، ولی آقای قدوسی از طرح مسائل انقلاب در مدرسه حقانی که یک مدرسه با برنامه محسوب می‌شد و مسئولیتش به عهده ایشان بود به شدت پرهیز می‌کرد و اجازه نمی‌داد مسائل انقلاب و حرفهای آقای خمینی به آنجا راه پیدا کند و اینها را به ضرر مدرسه می‌دانست و گاهی حتی از تدریس رساله آیتالله خمینی و نقل فتوای ایشان در مدرسه جلوگیری می‌شد، و این از چیزهایی بود که ما را زجر می‌داد. البته مدرسه رضویه هم که زیر نظر آقای شرعی اداره می‌شد تقریباً به همین شکل بود و طلبه‌هایی را که در مسائل سیاسی وارد می‌شدند و یا حتی روزنامه می‌خواندند بسا از مدرسه اخراج می‌کردند، و به طور کلی در تمام دوران قبل از انقلاب آقایان نوعاً با طرح این مسائل و شرکت طلبه‌ها در مسائل مربوط به مبارزه و انقلاب مخالف بودند، لایند نظرشان این بوده که دولت روی مدرسه آنها حساس نشود، ولی الان جمعی از طلاب آن دوره‌های مدرسه حقانی شده‌اند صددرصد انقلابی و اکثر پستهای حساس انقلاب را به عنوان انقلاب و به عنوان طرفداری از امام خمینی در دست گرفته‌اند. در حقیقت مسئولین مدرسه حقانی در آن زمان به مرحوم آیتالله میلانی بیشتر توجه و عنایت داشتند و با امام خمینی و حرکت‌های ایشان نوعاً موافق نبودند.

س: اساساً تشکیل جامعه مدرسین به ابتکار چه کسی بود و کدام یک از آنان نقش اصلی را به عهده داشتند؟

ج: تشکیل جامعه مدرسین احساس مسئولیتی بود که کردیم و کسی ما را به این کار امر نکرد، منتها ما اطراف آقای خمینی بودیم و با موضوع‌گیری‌های ایشان موافق بودیم و احساس می‌کردیم به سهم خود کاری باید انجام بدهیم، همه از روی اخلاص و احساس وظیفه در این کار وارد شده بودند، خودمان پول روی هم می‌گذاشتیم و افراد را به این طرف و آن طرف می‌فرستادیم یا اعلامیه‌ها را چاپ می‌کردیم، حتی خود آقایان مراجع می‌گفتند اگر فعالیت شماها نبود این کار به نتیجه نمی‌رسید، بلکه یک جلسه یازده نفری هم که بعداً تحت عنوان "اصلاح برنامه‌های حوزه" تشکیل شد تا اندازه‌ای مستثنا از تشکیل جامعه مدرسین بود که می‌خواستیم یک کارهای اساسی‌تری انجام بدهیم.

س: آیا فعالیتهایی که حضرتعالی و دیگر آقایان برای هماهنگی مراجع و مدرسین حوزه انجام می‌دادید با نظر امام خمینی انجام می‌گرفت و یا اینکه ابتکار خودتان بود؟

ج: فعالیت جامعه مدرسین در قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی و بعدش در فرزندوم بود که می‌خواستیم کمک مراجع باشیم، به اصطلاح نامه‌هایشان را برسانیم یا خودمان در تولید و پشتیبانی از آنها اعلامیه بدهیم و آنها را چاپ و توزیع کنیم و از این نوع کارها که آن وقت خیلی هم مشکل بود، چون آن وقت چاپخانه یا دستگاه تکثیر در اختیار ما نبود تا بخواهیم مخفیانه چاپ یا تایپ و تکثیر کنیم و به افراد مطمئن بدهیم آنها را به دست افراد دیگر برسانند. همه این کارها نیرو می‌خواست و نیروهای مدرسین حوزه و افراد مرتبط با آنها بودند و تشکل آنان به ابتکار خودشان بود.

س: چه کسانی آن وقت جامعه مدرسین را تشکیل می‌دادند، از آن میان چه کسانی فعالیت بیشتری داشتند؟

ج: البته الان همه آنها یاد من نیست ولی من بودم، آقای ربانی شیرازی و آقای آذری قمی، آقای هاشمی رفسنجانی و آقای خامنه‌ای بودند، آقای سلطانی و حاج آقا مرتضی حائری بودند که گاهی از آنها می‌خواستیم شرکت می‌کردند. اعضای دیگر آن آقای حاج شیخ محسن حرمپناهی، آقای حاج آقا مهدی حائری تهرانی که الان ظاهراً در مسجد ارک نماز می‌خوانند، آقای حاج شیخ ابوالفضل خوانساری، آقای ابطحی کاشانی، آقای سید مهدی روحانی، آقای مشکینی، آقای احمدی میانجی، آقای امینی، آقای مکارم شیرازی، آقای سبحانی، آقای فاضل لنکرانی، آقای محمد شاه‌آبادی، آقای تقدیری، آقای محفوظی، آقای ربانی املشی، آقای نوری همدانی، آقای گرامی، آقای طاهری خرم‌آبادی، آقای طاهر شمس، آقای محمدی گیلانی، آقای خزعلی، آقای جنسی، آقای محصلی و افراد دیگری بودند، منتها بعضی‌ها مقید و فعال بودند و مرتب می‌آمدند و بعضی‌ها همین که در جلسه شرکت می‌کردند و راضی می‌شدند امضایشان در ورقه باشد ما خوشحال می‌شدیم و گاهی اوقات هم برای اینکه از آنها تجلیل شده باشد امضایشان را در اول امضاها می‌گذاشتیم، من و آقای ربانی شیرازی و آقای آذری و آقای هاشمی تقریباً از بقیه فعالتر بودیم، و بالاخره تشکیل جامعه مدرسین به خاطر پیشبرد اهداف حوزه و مراجع بود و انصافاً ارگان فعالی بود، ولی پس از پیروزی انقلاب بتدریج تقریباً استقلال خود را از دست داد و به صورت یک ارگان نیمه‌وابسته به دولت درآمد و چنین نیست که صد درصد جنبه حوزوی داشته باشد.

جلسه یازده نفره تحت عنوان اصلاح برنامه‌های حوزه

س: حضرت‌عالی در بیانات خود به جلسه یازده نفره‌ای اشاره داشتید که تحت عنوان "اصلاح برنامه‌های حوزه" تشکیل شده بود، بفرمایید آیا این همان جلسه جامعه مدرسین بوده یا با آن تفاوت داشته است؟ همچنین بفرمایید این یازده نفر چه کسانی بودند و چه اهدافی را در نظر داشتید؟

ج: آن جلسه یازده نفره به طور کلی غیر از جلسه جامعه مدرسین و یک کار دیگری بود، ما در حقیقت احساس می‌کردیم که کار اساسی باید کرد، در حقیقت جلسه یازده نفری یک جلسه سری بود برای اهداف بزرگ، و زیر پوشش اینکه می‌خواهیم برنامه‌های حوزه و کتابهای درسی را اصلاح و بررسی کنیم تشکیل داده بودیم در حالی که جنبه سیاسی داشت، البته خود اصلاح حوزه هم یک قسمت از برنامه بود. برنامه‌هایش را باید تنظیم کرد، کتابهای درسی باید تغییر کند و اینکه هر کس به حوزه می‌آید باید کنترلی بر کارهای او باشد، پرونده درسی و اخلاقی داشته‌باشد، جاسوس ممکن است بیاید، کمونیست ممکن است بیاید، این فکرها در مغز ما بود می‌گفتیم حوزه خودش را باید اصلاح کند تا جامعه را اصلاح کند، اسلام باید همه جا پیشرفت کند و این نیاز به برنامه دارد. بالاخره بر اساس این مسائل این جمع را تشکیل داده بودیم که تعدادشان به یازده نفر می‌رسید: من، مرحوم آقای ربانی شیرازی، آقای مشکینی، آقای آذری قمی، آقای امینی، مرحوم آقای قدوسی، آقای هاشمی رفسنجانی، آقایان خامنه‌ای (آسید علی آقا و آسید محمد آقا)، آقای مصباح یزدی، و مرحوم آقای حیدری نهاوندی یا حاج آقا مهدی حائری تهرانی (تردید از من است) که مجموعاً یازده نفر می‌شدیم، آقای مصباح یزدی منشی جلسه بود. آقای محمد خامنه‌ای با افرادی همفکری کرده و یک اساسنامه خیلی مفصل با سیستم تشکیلاتی چهل‌پنجاه صفحه نوشته بود و به عنوان پیش‌نویس برای طرح در جلسه آورده بود که بعد از لورفتن قضایا و افتادن این اساسنامه به دست‌سواک برای ما خیلی در دست

کرد. در این اساسنامه کمیته‌های مختلف، کمیته شهرستانها، کمیته‌های امور درسی و کتابهای حوزه، کمیته اطلاعات و ضداطلاعات و از این قبیل موارد آمده بود و با خط خیلی زیبا و خطکشی شده هم نوشته شده بود، چند نسخه از آن را تکثیر کردند و در اختیار افراد گذاشتند، اتفاقاً بعداً که از طرف ساواک آمدند منزل ما را گشتند یکی از آنها هم در خانه ما بود ولی پیدا نکرده بودند، بعد از مدتی یک نسخه از آن را در مغازه کتابفروشی آقای آذری (دارالعلم) پیدا کرده بودند و به خاطر این قضیه ما را بازجویی کردند و با آقای آذری مواجهه دادند و در دادگاه هم یک نسخه از آن را روی پرونده ما گذاشته بودند.

س: الان متن آن نزد شما موجود است؟

ج: الان من متن آن را ندارم، جزوه جالبی بود، حدود چهل پنجاه صفحه بود شاید در پرونده‌های سلواک موجود باشد یا بعضی آقایان داشته باشند. مرحوم آقای قدوسی نقل می‌کرد آن را با سنجاق طلا نزد شاه برده‌اند و روی آن معرکه گرفته‌اند.

تاسیس "دارالترویج" از طرف حکومت برای مقابله با روحانیت

س: در همان زمانها در حوزه علمیه قم موسسه‌ای به نام "دارالترویج" از طرف رژیم شاه تاسیس شده بود، چه کسانی از علما در ارتباط با آن فعال بودند و آیا "دارالتبلیغ" مرحوم آیتالله شریعتمداری هم به این قضیه مربوط می‌شد با توجه به تشابه اسمی بین آنها، و آیا حضرتعالی در خنثی کردن دارالترویج فعالیتی داشتید یا خیر؟

ج: "دارالسترویج" اصلاً خیلی چیز مبتدلی بود، این را همه می‌دانستند متکی به یک مرجع و یا پایگاهی در روحانیت نبود، چهارتا آخوند را راه‌انداخته بودند که ببرندشان تهران نشان بدهند که آخوندها هم با ما هستند، چهارتا آخوند را پیدا می‌کردند که به استقبال شاه ببرند و در مراسم شاه شرکت کنند، دارالترویج پیش همه بدنام بود حتی آقای شریعتمداری هم با آن موافقت نداشت، از اوقاف یک کمکی به آنها می‌کردند و بعد هم چون بی‌ریشه بود از بین رفت.

تاسیس "دارالتبلیغ" توسط آیتالله شریعتمداری

اما "دارالتبلیغ" خیلی آبرومند بود سر و صورت خیلی خوب داشت، مخالفت آیتالله خمینی هم با دارالتبلیغ به این معنا که موسسه‌ای برای تربیت مبلغ وجود داشته باشد نبود، ایشان عقیده‌اش این بود که طرح آن در شرایط فعلی یک کانال انحرافی است، در وقتی که ما داریم با نظام شاه و دولت مبارزه می‌کنیم مطرح کردن این معنا که ما می‌خواهیم مبلغ تربیت بکنیم سبب می‌شود که افکار یک عمده در این مسیر قرار بگیرد و از اصل مبارزه غفلت بکنند. نظیر مساله انجمن حجتیه که آن هم همین اشکال را داشت و آنهایی که در مبارزه بودند می‌گفتند وقتی داریم با نظام و با رژیم شاه مبارزه می‌کنیم مساله عمده کردن مبارزه با بهاییها یک خط انحرافی است، می‌خواهند افکار جوانها را بیندازند در یک کانال انحرافی و سرشان را بند کنند به اینکه حالا داریم با فلان بهایی مبارزه می‌کنیم و دیگر با رژیم کاری نداشته باشند و همین طور هم بود بسیاری از این جوانهای داغ و تنیدی که افکار انقلابی داشتند و دنبال این بودند که کاری انجام بدهند افتادند در مسیر مبارزه با بهاییها و بالنتیجه در مخالفت با رژیم کوتاه آمدند، و بلکه به آنها تلقین می‌شد که اگر می‌خواهیم در راهمان پیروز بشویم

بایستی حالا با رژیم کاری نداشته باشیم تا اینکه بتوانیم ریشه بهائیت را بکنیم، آیت‌الله خمینی هم نظرشان به دارالتبلیغ یک چنین چیزی بود، آن وقت در افتتاح دارالتبلیغ از قرار منقول رئیس ساواک وقت هم شرکت کرده بود. روی این جهت آقای خمینی مخالف بود و ما هم که در مسیر مبارزه قرار داشتیم با آن مخالفت می‌کردیم. البته دارالتبلیغ سر و صورتش خیلی خوب بود، آقای شریعتمداری می‌گفتند ما از همه جای دنیا، از آفریقا، از آمریکا، از اروپا می‌خواهیم طلبه بیآوریم تربیت کنیم و به آنجاها مبلغ بفرستیم، جوری بود که یک عده که می‌خواستند کاری کرده باشند از علما و مدرسین قم افتادند در مسیر تدریس در دارالتبلیغ، می‌گفتند عمل مثبت این است، مخالفت با رژیم شاه به جایی نمی‌رسد، شکست می‌خوریم، مبارزه با شاه مشت روی سندان کوبیدن است. ما می‌گفتیم این افکار انقلابی که در جوانها ایجاد شده است باید در مسیر مبارزه با شاه و رژیم فاسد او جهت پیدا کند، با این قضیه طلبه‌ها و مدرسین و فضلا و علمای قم دو دسته شدند، یک عده طرفدار آقای شریعتمداری بودند که در دارالتبلیغ تدریس می‌کردند و در حقیقت از مبارزه با رژیم جدا شدند، و عده‌ای دیگر در مسیر مبارزه با شاه و دستگاه حاکم قرار گرفته و از آقای خمینی جانبداری می‌کردند، در صورتی که در قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی همه اینها با هم بودند. به هر حال دارالتبلیغ سبب شد که حوزه دو دسته شود، کسانی که می‌خواستند سرشان را درد نیاورند و اسمش هم این باشد که دارند کاری اسلامی می‌کنند و مبلغ تربیت می‌کنند، دلشان به همین جهت خوش بود، در حقیقت می‌شد بگویی که این کار ضربه‌ای به مبارزه با رژیم بود.

مجله مکتب اسلام

س: حضرتعالی که فرمودید علت مخالفت شما با دارالتبلیغ این بوده است، چطور شد که همفکر شما یعنی مرحوم آیت‌الله مطهری و افراد دیگری از این قبیل در بعضی از برنامه‌های دارالتبلیغ شرکت می‌کردند و در مجله "مکتب اسلام" مقاله می‌نوشتند؟

ج: مساله مجله "مکتب اسلام" یک مساله جدا بود، این مجله مربوط به دارالتبلیغ نبود اگر چه آقای شریعتمداری موسس آن بودند، آقای شریعتمداری یک سنخ کارهای روشنفکری داشتند، ذاتا اصلاح طلب بودند، اما شجاعت آن معنا را که بخواهند با شاه در بیفتند نداشتند ولی دلشان می‌خواست کار اصلاحی بکنند، مکتب اسلام را آقای مکارم و آقای سبحانی و بعضی دیگر از فضلا اداره می‌کردند و آقای شریعتمداری پشتیبانی می‌کرد، مجله ارتباطی به دارالتبلیغ نداشت، مجله‌ای بود که در آن وقت که اصلا طلبه‌ها در کار مقاله نوشتن و این جور چیزها نبودند از حوزه منتشر می‌شد و در آن زمان این کار تازگی داشت و یک چیز جالبی بود که حوزه علمیه هم یک مجله تبلیغی دارد. مکتب اسلام آن وقت یک چیز آبرومندی به نظر می‌آمد و به نفع حوزه بود. این مجله در زمان آقای بروجردی شروع شده بود و ایشان نیز آن را تایید می‌کردند، ولی دارالتبلیغ همان گونه که عرض کردم وقتی آغاز به کار کرد که مبارزه شروع شده بود و قضیه لوایح شش‌گانه و فراندوم مطرح بود و به نظر می‌رسید در این شرایط یک کانال انحرافی است، اما ظاهرش خیلی خوب بود، اسمش این بود که ما می‌خواهیم مبلغ تربیت بکنیم، ما باید کار زیر بنایی بکنیم، ما باید در همه جا مبلغ و ایادی داشته باشیم و تبلیغ اسلام بکنیم، اگر طلبه‌های مبلغ خوب داشته باشیم بالنتیجه قدرت پیدا می‌کنیم و می‌توانیم کاری بکنیم. آقای مطهری هم از وقتی رفته بود تهران دیگر خیلی در جریان مبارزات به صورت مستقیم نمی‌توانست باشد، در دانشگاه اگر چه استقلال

خودش را حفظ کرده بود اما نمی‌توانست مثل ما در مبارزات شرکت کنند، ایشان عقیده‌اش این بود که باید کارهای علمی و تربیتی کرد، ایشان در دانشگاه کارهای تریستی می‌کرد می‌گفت باید کج‌دار و مریز رفت که بتوانیم خودمان را حفظ کنیم و کار کنیم. دارالتبلیغ هم برای تربیت مبلغ و پیاده‌کردن اسلام و رساندن صدای اسلام به آفریقا و اروپا و سایر کشورها یک اساسی راپی‌ریزی می‌کرد و آقای خمینی هم با اصل این کار مخالف نبودند ما هم مخالف نبودیم، ولی می‌گفتیم چرا حالا که ما دستمان به یک کار اساسی بند شده اینها کاتال انحرافی درست کرده‌اند و نیروها را به آن مسیر سوق می‌دهند؟ البته آقای شریعتمداری این جور نبود که با رژیم پاپا شاه ساخته باشند، اما آن شجاعتی را که مثل آقای خمینی بخواهد با رژیم در بیفتد نداشت.

ماجرای یورش کماندوهای شاه به مدرسه فیضیه

در همین جا بجاست برای روشن‌شدن تفاوت دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی و آیت‌الله شریعتمداری و روحیات آنها، به ماجرای ریختن کماندوها به مدرسه فیضیه اشاره کنم. ایام عید نوروز و روز وفات امام صادق (ع) (سال ۱۳۴۲) بود من صبح زود داشتم می‌رفتم منزل آیت‌الله خمینی روضه، دیدم از دبیرستان حکیم نظامی قم شاید حدود هزار نفر آمدند بیرون و آمدند منزل آقای خمینی و منزل دیگری را که کنار منزل ایشان بود پر کردند، کوچه و اطراف پر از جمعیت شد مشخص بود که اینها آمده‌اند اینجا برنامه‌ای را اجرا کنند، کاملاً مشخص بود که اینها افراد عادی نیستند، افسر و کماندو بودند که کلاه‌هایشان را برداشته بودند و خط کلاهها به جلوی سرشان پیدا بود، همه آنها سر برهنه بودند. من در آنجا کنار آقای خمینی نشسته بودم، به ایشان گفتم گویا اینها منظوری دارند، ایشان گفتند بله علی‌القاعده آمده‌اند جلسه را به هم بزنند. آن وقت ایشان آقای خدخالی و آقای موحدی کرمانی را ظاهراً فرستادند که در منبر آنها را تهدید کنند و فرمودند: اعلام کنید اگر چنانچه اینجا کسی صلوات بیجا بفرستد یا کاری بکند که بخواهد مجلس را به هم بزند من راه می‌افتم می‌آیم در صحن حرف‌هایم را می‌زنم، خیال نکنید که من از این چیزها وحشت دارم، من به جای اینکه اینجا حرف بزنم بلند می‌شوم می‌آیم در صحن حضرت معصومه (س) و در جامعه حرف‌هایم را می‌زنم، مواظب باشید دست از پا خطا نکنید و کسی صلوات بیجا نفرستد. با این تهدیدها آنها در آنجا نتوانستند کاری بکنند، بعد که روضه تمام شد این عده بلند شدند رفتند مدرسه حجتیه، آقای شریعتمداری در آنجا روضه داشت روز وفات امام جعفر صادق (ع) بود آنجا هم برنامه اجرا نکرده بودند تا اینکه عصر رفتند مدرسه فیضیه و برنامه خودشان را که ایجاد رعب در روحانیت بود در آنجا اجرا کردند و آن فاجعه مدرسه فیضیه را به بار آوردند. یکی از مسائلی که در ذهن من خلجان دارد این است که روضه آیت‌الله گلپایگانی در روز وفات امام صادق (ع) در مدرسه فیضیه را که آن فاجعه در آن به وجود آمد چه کسی پیشنهاد کرده بود، روضه آیت‌الله گلپایگانی در مدرسه فیضیه تا آن سال سابقه نداشت، ایشان صبحها در خانه‌اش روضه می‌گرفت همان سال هم در خانه‌اش روضه گرفت، آقای خمینی در خانه‌اش روضه می‌گرفت آقای شریعتمداری هم در مدرسه حجتیه روضه می‌گرفتند، آقای گلپایگانی هم صبح طبق معمول در خانه‌اش روضه گرفته بود، اما تشکیل روضه عصر در مدرسه فیضیه به چه انگیزه‌ای بوده و چه کسی آن را پیشنهاد کرده بود نمی‌دانم بالاخره تا آن سال ایشان در مدرسه فیضیه روضه نگرفته بود، در آن روز عصر از طرف ایشان مجلس روضه برقرار شده بود و خود ایشان هم شرکت کرده بودند و مجلس خیلی مفصلی بود، و آقای حاج انصاری منبر رفت و بالاخره کماندوها که حدود

هزار نفر بودند به فرماندهی سرهنگ مولوی در مدرسه فیضیه مجلس را به هم زدند و آن صحنه فجیع و تاسفبار را درست کردند، جمع کثیری از طلبه‌ها را کتک زدند و عده زیادی مجروح شدند، واموال و کتب را آتش زدند و گفته شد بعضی کشته شدند، به مراجع و علما و طلاب و حوزه علمیه زیاد اهانت کردند. آقای شریعتمداری از این قضیه حسابی ترسیده بود، در همان ایام من رفتم منزل آقای شریعتمداری ایشان گفتند شما آقای خمینی را می‌بینید؟ گفتم بله، گفت من شنیده‌ام که ایشان می‌خواهند صحبت کنند یا اعلامیه بدهند، شما از قول من به ایشان بگویید اینها برنامه‌شان این است که شما و من را از میان بردارند، اینها دستور دارند، برای من از تهران اطلاع آمده که اینها برای این کارها دستور دارند، و بالنتیجه همه چیز خراب می‌شود، شما به ایشان بگویید که یک بار تند رفتند یک بار هم ملاحظه بکنند، اینها الان که با این وضع آمدند و این جور طلبه‌ها را زدند و به این شکل کتک کاری کردند دستور داشتند و الان جای صحبت و اعلامیه نیست بایستی یک قدری صبر کنیم تا مشورت کنیم ببینیم چه باید کرد شما این پیغام را از من به ایشان برسانید. من رفتم به آقای خمینی مطالب ایشان را گفتم، آقای خمینی گفتند ایشان ترسیده است تازه الان وقت کار است، اینها فاجعه مدرسه فیضیه را درست کردند، الان وقت بهره‌برداری و روضه‌خوانی است ما بیاییم ساکت بنشینیم آن وقت ایشان یک اعلامیه دادند خطاب به علمای تهران با عنوان شاه‌دوستی یعنی غارتگری شاه‌دوستی یعنی ضرب‌زدن به پیکر قرآن و اسلام شاه‌دوستی یعنی کوبیدن روحانیت...، که خیلی اعلامیه تندی بود، در همان وقت مرحوم آقای لواسانی هم از تهران آمده بود قم و گفته بود برای پیشگیری از تهاجم کماندوها به منزل آقای خمینی در منزل ایشان را ببندید که آقای خمینی خیلی ناراحت و عصبانی شده بودند و گفته بودند چه کسی گفته در خانه من را ببندید؟ نخیر در خانه من همیشه باز است، هر که می‌خواهد بیاید من مهیا هستم، ضمناً فاجعه مدرسه فیضیه روز بعد نیز تکرار شد و هدف آنان به خیال خودشان مرعوب کردن مراجع و علما بود ولی با اعلامیه مرحوم امام آبروی شاه و دولتیان رفت.

شایعه فرار شاه

س: ظاهراً بعد از این قضایا حضرتعالی با اصرار مانع رفتن مرحوم امام به حرم مطهر شده‌اید و به این وسیله توطئه‌ای را خنثی نمودید؟

ج: جریانی که به آن اشاره کردید از این قرار است: سر شب من در خانه نشسته بودم که کسی آمد و گفت: شایع است که شاه فرار کرده من بلافاصله به سرعت از منزل به قصد منزل آیت‌الله خمینی حرکت کردم، در راه نیز شایعه شنیده می‌شد، به منزل ایشان که رسیدم دیدم جمعی از جمله آقای امینی، آقای حاج سسید محمد حسین لال‌مزاری و سرهنگ اشرفی در حالی که لباس شخصی به تن داشت نشسته‌اند و همان شایعه مطرح بود و گفته می‌شد که از شهربانی قم سوال شده آنها هم اظهار تردید و بی‌اطلاعی کرده‌اند، ایام هم ایام زیارتی بود و قم شلوغ نبود، در این اثنا بعضی مصر بودند که آیت‌الله خمینی به حرم مشرف شوند و غرض در حقیقت شعار و تظاهرات بود ولی به نظر، مساله مشکوک و مورد شبهه بود و احتمال توطئه می‌دادیم، من و آقای امینی با تشرف ایشان به حرم مخالفت کردیم و گفتیم در این شرایط و شلوغی صحیحاً حرم تشرف شما صلاح نیست، ایشان اول قبول نمی‌کردند ولی بالاخره با اصرار ما منصرف شدند، آقای امینی می‌گفت من به قدری ناراحت بودم که تصمیم داشتم اگر ایشان منصرف نشوند قبای ایشان را بگیرم و بکشم ولو موجب پرتشدن ایشان باشد.

کمک دکتر واعظی رئیس بهداری قم به مجروحان مدرسه فیضیه در اینجبا یک جریان را نقل کنم که داستان شنیدنی است و آن اینکه یک روز من با مرحوم آقای حاج شیخ عبدالجواد جبل عاملی در منزل آن مرحوم مشغول بحث بودیم که شخصی آمد و گفت من "محمدعلی واعظی" هستم، مرا وزیر بهداری فرستاده برای بهداری قم و دستور داده‌ام که می‌روی چون پایگاه روحانیت است به دیدن مراجع برو، به ترتیب اول منزل آیت‌الله شریعتمداری، دوم منزل آیت‌الله گلپایگانی، سوم منزل آیت‌الله مرعشی و چهارم منزل آیت‌الله خمینی، حالا چون من آشنا نیستم شما مرا ببرید و به آقایان معرفی کنید. من ایشان را بردم به آقایان معرفی کردم ولی چون من با آقای خمینی مربوط بودم ایشان هم در حقیقت مرید آقای خمینی شد.

س: چطور شد ایشان خدمت شما رسیدند و این امر چه تاثیری در حوادث سیاسی قم داشت؟
ج: ایشان یک آدم مذهبی بود، آخوندزاده هم بود اهل سده اصفهان (خمینی‌شهر) پسر مرحوم حاج شیخ حسن و باجناب دکتر وحید بود و لابد از جایی شنیده بود که ما با آقایان بخصوص با آقای خمینی مربوط هستیم، خلاصه آن روز که کماندوها ریختند در مدرسه فیضیه این آقای دکتر واعظی مسئول بهداری قم بود، پنجاه شصتتا طلبه شاید هم بیشتر مجروح شده و در بیمارستان بستری بودند، ما هم به دیدن آنها رفتیم و مردم هم گروه گروه به دیدن آنها می‌آمدند، مرحوم آقای دکتر واعظی می‌گفت سازمان امنیت به من فشار می‌آورد و مرا مورد عتاب و خطاب قرار می‌دهد کسه چرا اینها را از بیمارستان بیرون نمی‌کنی؟ چون مردم دسته دسته از قم و تهران و جاهای دیگر به عیادت آنها می‌آمدند و به دولت و سرهنگ مولوی بد و بیراه می‌گفتند و این وسیله تبلیغاتی عجیبی شده بود، آقای دکتر واعظی رفته بود تهران در وزارتخانه و گفته بود من دیگر به قم نمی‌روم این چه برنامه‌ای است که سازمان امنیت به من فشار می‌آورد که این همه مجروحین را از بیمارستان بیرون کنم همیشه در جهان بهداشت و درمان از سیاست جداست، باید هر کس مجروح است ولو اینکه او را از جبهه جنگ بیاورند معالجه شود، من با این کار تا اندازه‌ای مردم را از ناراحتی بیرون می‌آورم، من اگر بخواهم اینها را از بیمارستان بیرون کنم مردم من را تکه تکه می‌کنند. بالاخره با اصرار به او گفته بودند تو برگرد برو سر کارت ما برای تو تقدیرنامه هم می‌فرستیم، خلاصه مرحوم دکتر واعظی در این جریان خیلی شجاعت به خرج داد و در مقابل فشار سازمان امنیت ایستاد.

س: آقای دکتر واعظی همان کسی است که بعد از انقلاب مدتی استاندار اصفهان شد؟
ج: بسله ایشان بعد از انقلاب استاندار اصفهان شد. رابطه ما با ایشان خیلی صمیمی بود، آقای خمینی هم به ایشان علاقه داشت و تقریباً محرم‌السرار ایشان هم بود، قبل از پیروزی انقلاب مرحوم محمد ما هر وقت می‌رفت تهران پاتوق او منزل دکتر واعظی بود، ما هر وقت می‌رفتیم تهران می‌رفتیم منزل دکتر واعظی، منزل ایشان شده بود مرکز سیاست و انقلاب، خانم ایشان هم خدا خیرش بدهد اگر اعلامیه داشتیم اعلامیه‌ها را می‌گرفت و در خانه‌ها می‌انداخت و در جریان انقلاب فعال بود. یک وقت مرحوم محمد یک بقیچه اعلامیه به پشت انداخته بود و ساعت یک و نیم بعد از نصف شب رفته بود خانه دکتر واعظی، دکتر واعظی گفته بود من چیزی نیست اما این چه وضع آمدن است من نمی‌گویم نیا اما یک جوهری بیا که موجب سو ظن پلیس نشود

تبلیغات علیه روحانیت و به سربازی بردن طلاب

س: از آمدن شاه به قم و تحریم بیرون آمدن طلاب از خانه و حضور در صحنه استقبال توسط مراجع، و نیز از جریان سربازی بردن طلاب به دستور شاه پس از قضیه مدرسه فیضیه، اگر حضرتعالی خاطراتی دارید یا فعالیت خاصی داشته‌اید بفرمایید.

ج: در جریان مبارزات علیه لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی کار روحانیت رونق پیدا کرده بود و دولتیها شکست خورده بودند، وضعشان خوب نبود، بر این اساس در جریان لوایح شش‌گانه شاه شخصا وارد صحنه شد، و از آنجا که مرکز مبارزه در قم بود شاه به این نتیجه رسید که خودش بیاید قم و روحانیت را له کند و آن را تحت الشعاع قدرت خود قرار دهد، برای اینکه زمینه آمدن شاه فراهم شود یک عده از لاتها را جمع کرده بودند و در ماشینها نشاندند و در خیابانها علیه روحانیت شعار می‌دادند، من یادم هست جلوی مسجد امام حسن قم هفت‌هشت نفر از همین اوباش به آخوندها متلک می‌گفتند و فحش می‌دادند، آدمهایی که خوب و با شخصیت بودند رفته بودند درون خانه‌هایشان، در خیابانهای مسیر شاه برای استقبال یک عده از آنهايي که می‌خواستند دستشان به دم گاو بند باشد چون برای ثوابش که نیست اینها می‌خواهند کاسبی کنند طاق‌نصرت‌های زیادی زده بودند، اتفاقا شاه از یک طرف دیگر آمد و یکدفعه در میدان آستانه پیدایش شد، همه طاق‌نصرتها هم هدر رفت تیمسار اویسی هم کارگردان قضیه بود، و ما نشنیدیم که آخوندها برای تماشا یا استقبال دور و برش رفته باشند همه آخوندها رفته بودند درون خانه‌هایشان، بالاخره شاه برای اینکه اظهار قدرت کرده باشد و آن قدرت و صولتی را که برای روحانیت پیدا شده بود بشکند یک چنین مسافرتی به قم کرد، ولی آمدن شاه خیلی به نفعشان نشد. بعد از رفتن شاه بود که حوادث بعدی اتفاق افتاد و به مدرسه فیضیه حدود دو ماه بعد حمله شد و بعد از آن هم طلبه‌ها را برای سربازی گرفتند، و این آخرین تیری بود که در ترکش داشتند، هر آخوندی را که می‌دیدند به درد سربازی می‌خورد می‌گرفتند می‌بردند، از جمله همین آقای هاشمی رفسنجانی را هم بردند سربازی، بعد ما یکوقتی پیش آیت‌الله خمینی نشستیم بودیم، گفتم طلبه‌ها را به سربازی می‌برند، ایشان گفتند اتفاقا چیز بدی نیست برای اینک این آخوندجماعت تا می‌بیند یک کسی یک اسلحه به دوشش است وحشت می‌کند، اینها بروند آنجا با سلاح و با این جور چیزها سروکار داشته باشند شجاع و ورزیده می‌شوند، آدم باید تیراندازی بلد باشد، یک وقت اگر چیزی پیش آمد باید جنگ بلد باشد، بعد خود ایشان به مناسبت گفتند من تیراندازی خوب بلدم، جنگ هم کرده‌ام، یک وقتی خوانین آمدند خمین را غارت کنند من از آنهايي بودم که اسلحه دست گرفتم و رفتم با آنها مبارزه کردم، این درست نیست که آخوندها با اسلحه و با سلاح روز آشنا نباشند، بگذار طلبه‌ها هم بروند دستشان با سلاح آشنا بشود شجاع و ورزیده بشوند، خلاصه یک عده را گرفتند بردند ولی بعضی از آنها از جمله آقای هاشمی رفسنجانی از سربازی فرار کردند.

س: انعکاس این عمل در بین مردم چگونه بود؟

ج: مردم حمل بر مظلومیت آخوندها می‌کردند، آن وقتها مردم به نفع روحانیت قضاوت می‌کردند.

ارعاب متولی مسجد اعظم برای تعطیلی درس مراجع در این مسجد

س: پس از هجوم به مدرسه فیضیه و ارعاب حوزه علمیه قم گویا مدتی درب مسجد اعظم را به روی

حضرتعالی و مرحوم امام و آیتالله شریعتمداری بسته بودند، علت آن چه بود؟
 ج: در آن زمان هم درس آقای خمینی و هم درس آقای شریعتمداری در مسجداعظم بود، از جمله کارهایی که آنها کرده بودند ترساندن متولی مسجداعظم بود، بعد ایشان هم گفته بود که بروند درهای مسجد را ببندند که آقایان نروند درس و در نتیجه وقتی درهای مسجداعظم بسته شد آقایان درس را در صحن حضرت معصومه (س) شروع کردند، هم آقای خمینی و هم آقای شریعتمداری، در آن زمان من خودم برای تشجیع و ترغیب دیگران در درس آقای خمینی شرکت می کردم و دیگران را هم تشویق می کردم که در درس ایشان و درس آقای شریعتمداری که در صحن کوچک برگزار می شد شرکت کنند. اتفاقاً یک روز در همان ایام آقای خمینی داشت مساله "قصر و اتمام" را مطرح می کرد که مثلاً کسانی که کاسب هستند و هفته ای یکبار یا دوبار می روند تهران و می آیند نمازشان شکسته است، و من اشکال کردم که نماز آنها تمام است و مقداری سر این مساله بحث شد. البته بعد حاجی احمد یا آقای آقا محمدحسن رفته بود پیش آقای خمینی که خلاصه اشتباه شده و عذرخواهی کرده بود و آقای خمینی گفته بودند من جایی که کسی اختیار دارش باشد نمی روم درس بگویم، من جایی می روم که مال خدا باشد، بعد بالاخره با اصرار زیاد ایشان را راضی کرده بودند که در همان مسجداعظم درس بگویند. بر سر ما هم یکبار این بازی را در آوردند، در سالن مسجداعظم را بر روی ما بستند، من هم آمدم بیسرون پشت در سالن مسجد درس گفتم یکی دو روز همین شکل بود بعد در را بر روی ما باز کردند، خوب متولی مسجداعظم را گاهی تهدید می کردند گولش می زدند، خدا ایشان را هر رحمت کند.

جمع آوری کمکهای مردمی برای بازسازی مدرسه فیضیه

س: گویا قرار بود مدرسه فیضیه پس از حمله رژیم در دوم فروردین ۱۳۴۲ به این مدرسه توسط امام بازسازی بشود و مبالغی نیز جمع آوری شده بود، کم و کیف این قضیه را اگر یادتان هست بفرمایید.
 ج: بله، این بیشتر جنبه شعاری و مبارزه تبلیغاتی داشت، البته آن روز اسم امام و آقای شریعتمداری با هم بود، بنا شد کسانی که می خواهند کمک بکنند اقلاً دوتومان (بیستریال) بدهند، اول از طرف دولت و از طرف ساواک یک تهدیدی شده بود که بانکها حساب باز نکنند ولی معذک بانکها مقاومت کردند و به عنوان کمک به بازسازی مدرسه فیضیه حساب باز کردند، هم تهران هم قم و هم جاهای دیگر، افراد کمی آمدند نقل می کردند گاهی اوقات دو سصد نفر مردم در صف ایستاده بودند پول به حساب بریزند، یک جنبه شعاری پیدا کرده بود و به حساب این دونفر یعنی به حساب امام و آقای شریعتمداری پول زیادی جمع شده بود، خلاصه هر کس می خواست به رژیم دهن کجی بکند به این حساب پول می گذاشت، حتی در تهران زنهای بدحجاب و بی حجاب هم داخل صف بودند و پول به حساب بازسازی مدرسه فیضیه می گذاشتند، این خودش یک وسیله همبستگی ملی بود.

س: آیتالله گلپایگانی چرا کنار بودند؟

ج: ایشان وارد این صحنه نمی شدند، در آن زمان محور امام بود بعدش هم آقای شریعتمداری، وقتی که امام را بازداشت کردند دیگر محور آقای شریعتمداری شده بود.

تحصن در مسجد بازار نجف آباد در اعتراض به بازداشت امام

س: ظاهراً در اعتراض به بازداشت امام در خرداد سال ۱۳۴۲، به پیشنهاد حضرتعالی مردم و علمای نجف آباد تحصن هفت روزه‌ای را ترتیب دادند، اگر ممکن است جزئیات آن را توضیح دهید.

ج: آیت‌الله خمینی در عاشورای همان سال "سیزدهم خرداد ۴۲" در مدرسه فیضیه سخنرانی کوبنده‌ای علیه دستگاه انجام دادند. آن زمان در ایام محرم و صفر و ماه رمضان من می‌رفتم نجف آباد، در نجف آباد شنیدم که ایشان در مدرسه فیضیه سخنرانی داغ و تنیدی کرده و ایشان را بازداشت کرده‌اند، بلافاصله رفتم در مسجد بازار، انجمن جماعت را خبر کردم آمدند، گفتیم اینها به حریم مرجعیت اهانت کرده‌اند ما از این مسجد تکان نمی‌خوریم تا اینکه خبری از آقای خمینی و علمای دیگر که گرفته‌اند به دست بیاوریم، آقای قمی را هم از مشهد گرفته بودند، آقای محلاتی را هم از شیراز گرفته بودند، بعضی از علما و فضلاء دیگر را هم گرفته بودند، بالاخره ما در مسجد بازار نجف آباد متحصن شدیم و مردم هم به دنبال ما آمدند، همه طبقات حتی اداریها و فرهنگیها هم در آن تحصن شرکت کردند و اجتماع عجیبی بود، هفت‌شنبه‌نروز ما در مسجد بودیم، مسجد پر از جمعیت بود، همه چیز می‌گفتیم، منبرها منبر می‌رفتند و به عنوان نصیحت خطاب به دستگاه می‌گفتند شما اشتباه می‌کنید روحانیت و مرجعیت است که همیشه کشور را حفظ کرده اسلام را حفظ کرده، و الان به حریم مرجعیت اهانت شده است، آقای حاج آقا باقر تدین آن روز یک منبر داغ رفت، یک روز هم من مشغول صحبت بودم از اصفهان حدود صد نفر یا بیشتر کماندو آمدند یکدفعه داخل مسجد شدند، من دیدم مردم دارند وحشت می‌کنند و به آنها نگاه می‌کنند، فوراً گفتم مردم اینها هم مسلمانند، اینها هم ایرانی هستند، اینها هم از اینکه می‌بینند کشور به اینجا رسیده و روحانیت و دین دارد زیر پا گذاشته می‌شود ناراحتند، اینها هم مثل شماعزادار امام حسین (ع) هستند، و با این صحبتها ترس مردم را ریختم، آنها هم مقداری نشستند و جرات نکردند چیزی بگویند و رفتند. برای مردم این تحصن آن قدر قداست پیدا کرده بود که یسکی از رعیتها آمد و گفت آقا آب کشاورزی من هرز می‌رود بروم آبیاری بکنم؟ من گفتم حالا یک جوری که کسی نفهمد برو باغت را آب بده و برگرد. تمام مغازه‌ها بسته بودند، مسجد بازار با پشت‌بامش پر از جمعیت می‌شد، ما شام و ناهارمان را همان‌جا می‌خوردیم، چند حلب خرما می‌خریدیم با نان و پنیر و چیزهای ساده و همان‌جا می‌خوردیم، بعضی‌ها می‌رفتند منزل چیزی می‌خوردند و برمی‌گشتند، سروصدای این تحصن در اصفهان و خمینی‌شهر (سده) و سایر شهرستانهای اطراف پیچید تا جایی که استاندار اصفهان به تعبیر خودشان گفته بود تحصن نجف آباد استان اصفهان را آلوده کرده است. رئیس شهربانی به طور پنهانی و سری می‌گفت ما را تحت فشار گذاشته‌اند که این قضیه را تمام کنیم، بعد گفت در استانداری اصفهان کمیسیون امنیت تشکیل دادند و هم‌منظرشان این بود که بایستی فلانی را بازداشت کرد، بعد می‌گفت من گفتم: من این قدر به متانت فلانی عقیده مندم که اگر بخواهد خونریزی هم بشود خود ایشان جلسوی خونریزی را می‌گیرد، اما اگر بخواهید او را بازداشت کنید اقلاً صد نفر کشته می‌شوند، من این کار را نمی‌کنم من از ریاست شهربانی استعفا می‌دهم و بعد شما هر کاری که می‌خواهید بکنید. این را به من گفت، من تحقیق کردم دیدم راست می‌گفته، آدم خوبی بود، فسامیلی او "کشمیری" بود، درجه او سرگرد و اهل شیراز بود. در مسجد صحبت می‌شد بعضی‌ها می‌گفتند برویم محله بهاییها را آتش‌پزیم، من گفتم این کار انحرافی است، الان اگر یک چنین کاری بکنید بهانه پیدا می‌کنند می‌آیند همه را بازداشت می‌کنند، ما باید کاری بکنیم که خون از دماغ کسی

ریخته نشود، کتک کاری و دعوا و جنگ نشود، فقط حرفمان این است که چرا به حریم مرجعیت و روحانیت حمله شده؟ و بالاخره با آقای شریعتمداری تماس گرفتیم، من به وسیله فرستادن آقای احمدآقا دری از نجف آباد جریان را به ایشان اطلاع دادم و چون خانه ایشان هم محاصره و کنترل بود و افراد را تفتیش می کردند ایشان نامه ای را زیر کتابی صحافی کرده فرستاده بودند بدین مضمون که ما داریم با رژیم صحبت می کنیم و قول مساعد دادند که متعرض مراجع نشوند، شما مردم را دلگرم کنید و به تحصن خاتمه دهید، بالاخره ما مردم را در جریان گذاشتیم و گفتیم چون آقایان مراجع از ما خواسته اند فعلا ما تحصن و اعتصابمان را تعطیل می کنیم و اگر خواسته هایمان عملی نشد دوباره از نو تحصن خود را شروع می کنیم و به این شکل پس از هفت روز تحصن را ختم کردیم. این قضیه در همه جا صدا کرد، من نشنیدم جای دیگر این کار را کرده باشند، من در این هفت شبانه روز از مسجد بیرون نرفتم و علما هم با مریدهایشان بودند، من کارم این بود که راه می افتادم در مسجد می رفتم احوال علما را می پرسیدم و با آنها صحبت و گفتگو می کردم، در آن مدت هر چه به من اصرار کردند آنجبرای همه نماز جماعت بخوان نخواندم، برای اینکه همه پیش نمازها آمده بودند و من نمی خواستم تصور شود که من می خواهم بر آنها آقایی کنم. البته در همان زمان یک اعلامیه هم نوشتیم و آن را چاپ کرده و در میان مردم منتشر کردیم و اهداف خودمان از این تحصن را در آن نوشته بودیم که تاثیر بسیار خوبی داشت، و بالاخره در آن تحصن از دین و روحانیت و علما و شخص امام خیلی ترویج شد.

قیام مردم در پانزده خرداد

س: از حوادث پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ و کشتار مردم در شهرهای مختلف ایران از جمله قم، تهران، ورامین، کاشان و... اگر خاطره ای دارید بفرمایید.

ج: آن زمان که آقای خمینی را بازداشت کردند و به دنبال آن حادثه پانزده خرداد بوجود آمد من در نجف آباد بودم و همان گونه که گفتم ما در آنجا هفتروز در مسجد بازار تحصن کردیم و مردم سفارزه ها را و کشاورزان کار را تعطیل کردند. من آن وقت قم نبودم اما جریان را شنیدیم کسبه این شکل بوده، از پایین شهر قم مردم حرکت کردند بخصوص زنها خیلی نهضتشان عجیب بوده، یسکی از آقایان به نام آقای حاج آقاعلی چهل اخترانی سردسته آنها بود، مردم را به حرکت در آورده و همه را آورده بودند در صحن، مامورین تیراندازی کرده و داخل کوچها بعضی را گیر انداخته بودند، قیام قم خیلی عجیب بود بخصوص قیام زنها قم، کسانی که تعریف می کردند می گفتند زنها به سر و سینه خودشان می زدند و شعر و نوحه می خواندند. حاج آقاعلی بعد مورد تعقیب قرار گرفت و فرار کرد و مدتها در نجف بود، آقایان مراجع هم در نهضت قم نقش داشتند. تهران هم که جریانش معروف است، آنجا هم عده زیادی را کشتند، هم در قم افرادی را کشتند هم در تهران. سر پل باقرآباد ورامین جمعیت زیادی را که برای استقبال از مردم ورامین آمده بودند به رگبار بستند، بالاخره خیلی شهرها تکان خوردند، پانزده خرداد نهضت عجیبی بود.

س: قضیه مرحوم طیب و اعدام شدنش در محافل چگونه توصیف می شد؟

ج: همه مردم دستگاہ را محکوم می کردند، می گفتند طیب جلوتر با شاه بوده ولی بعدا توبه کرده، در حقیقت به آنها بستند که یک فردی به نام "توفیق قیسی" آمده به اینها پول داده که

شورش کنند، ولی با اینکه روزنامه‌ها همه می‌نوشتند در ذهن مردم جا نمی‌افتاد، می‌فهمیدند که اینها بازی است و دارند پرونده‌سازی می‌کنند. مرحوم طیب و حاج اسماعیل رضایی را کشتند، مردم از این قضیه خیلی ناراحت بودند، یک عده زیادی را گرفتند، ما که بعد به زندان قصر رفتیم با بعضی از آنها بودیم، اینها از میدانهای تهران و طرفداران طیب بودند افرادی مثل "حسین شمشاد" و "محمد باقریان" و دوتا برادر بودند به نام "عباس شیرزاد" و "حسین شیرزاد" که در میدان بارفروش بودند و در جریان طیب دستگیر شده بودند و بعضی از آنها بچه‌های خوبی بودند، روی علاقه و ایمان راه افتاده بودند. در زندان قصر با بعضی از آنها مانوس شدیم، آن وقت که ما اینها را دیدیم سال ۴۷ بود، محمد ما هم آنجا بود، آقای انواری و متهمین به قتل منصور در بند سه بودند و ما در بند چهار.

دستگیری علمای شهرستانها

س: در جریان پانزده خرداد سال ۴۲ آیت‌الله محلاتی را در شیراز و آیت‌الله قمی را در مشهد دستگیر کرده بودند، آیا بازداشت اینان با بازداشت آیت‌الله خمینی رابطه‌ای داشت و به صورت یکجا تصمیم‌گیری شده بود؟

ج: این نهضت یعنی نهضت روحانیت جا افتاده بود، مردمی هم بود، اگر از روحانیون افرادی هم مخالف بودند فوقش ساکت بودند، کسی علیه‌این نهضت آن وقت حرفی نمی‌زد، در آن زمان آقای محلاتی خودش در شیراز محور بود، آقای قمی هم در مشهد محور بود، منبرهای آقای قمی از منبرهای آقای خمینی هم داغتر بود، در حقیقت استان خراسان را آقای قمی رهبری می‌کرد، آقای محلاتی هم در شیراز همین طور بود، در همان وقتی که اینها تصمیم گرفتند آقای خمینی را بازداشت کنند احتمال می‌دادند که جاهای دیگر هم سروصدا شود، به همین جهت در دو شب تعداد زیادی را بازداشت کرده بودند، حدود شصت نفر از علما را از سراسر ایران بازداشت کرده بودند منحصر به آقای محلاتی و آقای قمی نبود، در همان شیراز حاج آقا مجدالدین پسر آقای محلاتی را هم بازداشت کرده بودند، آقای قاضی طباطبایی را در تبریز گرفته بودند، افرادی مثل آقای مطهری و آقای مکارم و آقای خلخالی و آقای فلسفی و کسانی دیگر را هم از تهران و شهرستانها گرفته بودند، به نظر خودشان افرادی را گلچین کرده بودند، من را هم بنا بود بازداشت کنند اما همان‌گونه که عرض کردم چون من در نجف آباد بودم و در مسجدتحصن کردیم و جمعیت زیادی هم آنجا بود برای آنها گران تمام می‌شد، و چنانکه گفتم کمیسیون امنیت تشکیل داده بودند و گفته بودند اگر فلانی را بخواهیم در این وضعیت بازداشت کنیم حداقل صد نفر کشته خواهند شد و رئیس شهربانی نجف‌آباد تهدید به استعفا کرده بود و گفته بود اگر فلانی آزاد باشد خودش مسائل را کنترل می‌کند و خون از دماغ کسی بیرون نمی‌آید، و بالاخره بازداشت من در کمیسیون امنیت استان تصویب نشده بود. منظور این است که آن سنفر در راس بودند و الا تعداد زیادی از علما را هم دستگیر کرده بودند، از رشت آقای ضیابری و علم‌الهدی را گرفته بودند و همه اینها را برده بودند در زندان شهربانی تهران، آقای مطهری می‌گفت در زندان این قدر جای ما تنگ بود که بپشت نمی‌توانستیم بخوابیم مجبور بودیم به پهلو بخوابیم، همه اینها را در ظرف دو شب گرفته بودند، تعدادی را در همان شب پانزده خرداد و تعداد دیگری را در شب بعد، هر کس را که ممکن بود حرفی بزند دستگیر کرده بودند، البته حدود دو ماه بعد همه را آزاد کردند، آن روزی که آقای مطهری را آزاد کردند من تهران بودم و به دیدنش رفتم.

س: از خاطرات زندان ایشان که در دیدار با حضرتعالی بیان داشتند اگر چیزی را به یاد دارید بفرمایید.
 ج: آقای مطهری (۱) می گفت در آنجا ما خوش بودیم، یکی از آقایان تهرانی که آدم خوشمزهای بود، در آنجا معرکه می گرفت و ما را می خندانند، این شعر را با صدای بلند می خواند و بقیه دم می گرفتند: "گفتی که نان ارزان شود کو نان ارزانت عممات به قربانت... گفتی که گوشت ارزان... و...". ایشان می گفت: یکی از برکات این زندان این بود که ما آقای حاج شیخ حسین لنکرانی را شناختیم، اول فکر می کردیم او آدم بی دینی است بعد دیدیم خیلی آدم متعبد و فهمیده ای است و خلاصه مرید حاج شیخ حسین لنکرانی شده بود. آقای فلسفی می گفت در آن زمان که ما آنجا بودیم و نمی گذاشتند اخبار بیرون به دست ما برسد آقای محمدتقی مطهری برادر آقای مطهری در بیرون یک قسمت از هندوانه را می برید و اعلامیه و اخبار بیرون را داخل هندوانه می گذاشت و آن را در پلاستیکی گذاشته و برای ما می آورد. آقای مطهری می گفت من مرتب می گفتم تابستان است ما اینجا تشنه می شویم برای ما هندوانه بیاور و ایشان از آن هندوانه ها برای ما می آورد آقای خلخالی هم که در همین جریان بازداشت شده بود می گفت: وقتی ما را به زندان بردند مامور شروع کرد لباسهای مرا گشتن، گفتم اصل کاری را نگشتی، گفت چطور گفتم این گوشه قبای من را، من در اینجا چند تا بمب ساعتی جاسازی کرده ام گفت آشیخ ما را دست نینداز، روحیه آنها به این شکل بود.

۱ - مرحوم آیتالله شهید مرتضی مطهری در روز دوازدهم اردیبهشت سال ۱۳۵۸ توسط گروه فرقان به شهادت رسیدند و در حرم مطهر حضرت معصومه (س) به خاک سپرده شدند.

مهاجرت علمای شهرستانها به تهران در اعتراض به بازداشت امام

س: پس از جریان پسانزده خرداد و دستگیری حضرت امام و خوف از محاکمه و اعدام ایشان، بزرگانی از شهرستانها به تهران مهاجرت کردند، لطفاً حضرتعالی جزئیات کامل این قضیه و نتایجی که از آن حاصل شد و اینکه طراح این فکر چه کسی بود و حضرتعالی چقدر در آن نقش داشتید را بیان فرمایید.

ج: من از اولین کسانی بودم که با آقای امینی از نجف آباد رفتیم به تهران و جزو کارگردانان بودیم، به این معنا که اعلامیه تنظیم کنیم، بعد از آقایان امضا بگیریم. آن وقت اول صحبت بود از قم آیتالله گلپایگانی، آیتالله شریعتمداری و آیتالله نجفی به تهران بیایند، بعد گفتند آقای شریعتمداری رفته است، آن وقت ما به آقای شریعتمداری اعتراض کردیم که آقای گلپایگانی گله کرده و گفته ما بنا بود با هم به تهران برویم چطور ایشان تک روی کرده و خودشان به تنهایی رفته اند، ایشان گفتند: "من حرکت خودم را به ایشان اطلاع دادم، با هم بیاییم یعنی در یکماشین بنشینیم؟" بعد هم آیتالله مرعشی آمدند منزل آیتالله خوانساری، آیتالله میلانی هم از مشهد یک دفعه آمده بود که ایشان را برگردانده بودند بعدا بی سروصدا آمد، از اصفهان آیتالله خادمی آمده بود، از رشت آقای ضیابری به همراه آقای علم الهدی که چند روز قبل از زندان آزاد شده بودند آمده بودند، آقای کفعمی از زاهدان آمده بود، آقای حاج سید نصرالله بنی صدر به همراه آخوند همدانی از همدان آمده بودند، از تبریز آقای حاج سید احمد خسروشاهی و آقای مجتهدی و هفت هشت نفر دیگر آمده بودند که اطراف آقای شریعتمداری بودند، آقای شریعتمداری در "باغ ملک" شهرری با

اطرافیان خود بودند، آقای حاج آقا مرتضی حائری از قم و آقای کمالوند از خرم‌آباد، از شیراز آقای سیدمحمد امام و آقای سید محمود علوی و آقای سیداحمد پیشوا که الان در شیراز است آمده بودند البته ایشان از کازرون آمده بود سابقا ایشان کازرون بود، آقای صدرالدین حائری برادر آقای محی‌الدین حائری آمده بود، آقای صدوقی از یزد و آقای خاتمی از اردکان، آشیخ‌محمد‌هاشمیان از رفسنجان، آقای سید ابوالحسن رفیعی از قزوین، آقای نبوی از دزفول، آقای جزایری و آقایان علم‌الهدی پدر و پسر (حاج آقا مرتضی و حاج آقا مصطفی) از اهواز آمده بودند، آسید حسین رودباری از علمای رشت، آقای صالحی از کرمان و بالاخره چهل پنجاه نفر از علمای شهرستانها آمده بودند، البته همه اینها آمده بودند و یک کسی لازم بود که از وجود اینها استفاده کند، در این میان من و آقای امینی و آقای حاج آقا مرتضی تهرانی به مناسبت چهل شهدای پانزده خرداد یک چیزی را تنظیم کردیم که از آقایان امضا بگیریم.

تنظیم اعلامیه برای چهل شهدای پانزده خرداد و بازداشت اینجانب

س: جریان این اعلامیه چه بود؟ آیا آقایان آن را امضا کردند؟

ج: جریانش از این قرار بود که ما دیدیم آقایان مرتب با علمای تهران جلسه می‌گیرند، دید و بازدید می‌کنند اما بی‌فایده است و نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود و آمدن و هدفشان منعکس نمی‌شود، من و آقای امینی آمدیم منزل آقای حاج آقا مرتضی تهرانی حاج آقا مرتضی و حاج آقا مجتبی پسرهای مرحوم حاج میرزا عبدالعلی تهرانی هستند ما تا وقتی که تهران بودیم گاهی می‌رفتیم منزل ایشان و گاهی می‌رفتیم مدرسه فیروزآبادی، بالاخره نشستیم و یک اعلامیه به مناسبت چهل شهدای پانزده خرداد تنظیم کردیم، اعلامیه داغ و تندی بود، گفتیم اینرا بدهیم علما امضا کنند و منتشر کنیم، و خودمان احتمال دادیم این اعلامیه به این تند و تیزی را علما امضا نکنند، لذا برای درجه بعدتلاگرافی تنظیم کردیم به عنوان احوالپرسی خطاب به آقای خمینی و آقای قمی و آقای محلاتی، گفتیم اگر آن اعلامیه امضا نشد برای این تلاگراف امضا می‌گیریم، بعد رفتیم مجلسی که بنا بود در منزل آقای حاج سید نورالدین طاهری در قلهک تشکیل شود، اکثر علما آمدند، گفتیم: شما علما از شهرستانهای مختلف آمده‌اید به تهران و مشخص نیست برای چه منظوری آمده‌اید، در میان مردم درست منعکس نیست که شما به عنوان اعتراض به بازداشت آقایان در اینجا جمع شده‌اید با توجه به اینکه بعضی‌ها را ساواک تهدید کرده بود و گفته بود چرا به تهران آمده‌اید؟ گفته بودند مثلا چشممان درد می‌کرد برای معالجه آمده‌ایم بعضی می‌گویند آن یکی آمده چشمش را معالجه کند دیگری آمده گوشش را معالجه کند دیگری می‌خواهد برود مشهد در راه مشهد است، باید معلوم بشود جمع شما که آمده‌اید تهران به عنوان اعتراض به عمل دولت آمده‌اید، گفتند خوب حالا چکار کنیم؟ گفتیم ما یک اعلامیه تنظیم کرده‌ایم برای چهل شهدای پانزده خرداد آقایان اینرا امضا بکنند تا پخش شود. خدا رحمتش کند، مرحوم آیت‌الله حاج آقا مرتضی حائری (طسابع‌شاه) گفتند: ما آمده‌ایم اینجا کار کنیم، مانسیا آمده‌ایم اینجا اعلامیه بدهیم گفتیم: کار شما چیست؟ شما که نه تفنگ دارید نه مسلسل دارید، با دولت که نمی‌خواهید جنگ بکنید کار شما همین است که اعلامیه بدهید تا حداقل بفهمند برای چه به تهران آمده‌اید. بالاخره من اعلامیه را خواندم، گفتند: نه این تند است و نمی‌شود آنرا منتشر کرد ما همان را که می‌گفتند تند است بعداً بردیم خدمت مرحوم آیت‌الله مرعشی‌نجفی ایشان خودش تنها آنرا امضا کرد و خودش هم آنرا منتشر کرد. بعد ما گفتیم

پس یک تلگراف بزنیم، گفتند خیلی خوب است، من متن تلگراف را خواندم که با این عنوان شروع شده بود: "محضر مبارک آیت الله العظمی آقای خمینی مرجع عالیقدر تقلید، رونوشت: حضرت آیت الله محلاتی و حضرت آیت الله قمی دام تبرکاتهم"، یکی از آقایان گفت ایشان که مرجع تقلید نیست، چه کسی از ایشان تقلید می کند؟ گفتم من من از ایشان تقلید می کنم بعد گفتند: این تلگراف که به دست ایشان نمی رسد، گفتم: غرض رسیدن به دست ایشان نیست غرض این است که انعکاس پیدا کند و دستگاه بفهمد که اینها بی صاحب نیستند، کمک و همراه دارند. در آن جلسه آقای حاج سید نصرالله بنی صدر خدا بیامرز دوش نیز از ما حمایت کرد و گفت چیز خوبی است، اما مرحوم آخوند ملاعلی همدانی (طاب ثراه) یک دفعه دست به عصا شد و گفت: "پاشیم برویم" یعنی دیگر جلسه به هم بخورد من جلوی در را گرفتم از این سه دریها بود، دو درب آن بسته بود گفتم من نمی گذارم بروید آقا، تا بگویید که کجای این تلگراف اشکال دارد؟ اگر می خواهید آن را اصلاح کنید. بالاخره ایشان را نشانیدیم و امضا گرفتیم، اول هم ایشان امضا کرد: "الاحقر علی بن ابراهیم همدانی" خدا رحمتش کند. البته در این جلسه علمای تبریز نیامده بودند با اینکه قاعدتا باید می آمدند هفت هشت نفر بودند و باید از شهرری می آمدند، ما اینجا امضاها را گرفتیم و گفتیم عصر می رویم منزل آقای شریعتمداری از علمای تبریز هم امضا می گیریم.

عصر همان روز با آقای امینی رفتیم باغ ملک در شهرری که از آنها امضا بگیریم، حدود صد و پنجاه نفری آنجا دور آقای شریعتمداری بودند. از قیافهها پیدا بود که ساواکی هم در بین آنها هست، آنجا نزدیک ساواک شهرری بود، من رفتم جلوی آقای شریعتمداری نشستم گفتم: آقای چینی چیزی را ما تنظیم کرده و متنش را امضا کرده ایم (احتراما به ایشان گفتم چون مراجع خودشان جداگانه اعلامیه می دادند)، گفتند خوب است، گفتم اجازه بفرمایید من به آقایان بگویم امضا کنند، گفتند مانعی ندارد. من رفتم جلوی آقای حاج سید احمد خسروشاهی نشستم، صدای ایشان بلند بود "جمهوری الصوت" بود، گفت: آخر چطور این به آقای خمینی می رسد؟ من گفتم یواش صحبت کنید، ولی فهمیدم که تقریبا قضیه لو رفت، خلاصه ما از آقای حاج سید احمد خسروشاهی و بعضی آقایان دیگر امضا گرفتیم که مجموعا سی و دو یا سی و سه امضا شد در بعضی از جاها دیدم نوشته است بیست و دو امضا که غلط است، ظاهرا سی و سه امضا بود بعد یواشکی به آقای امینی گفتم: "من جلوی هفت هشت نفر نشستم امضا گرفتم و این قضیه لو رفت ممکن است متن تلگراف با امضاها از دستمان برود، ما را بگیرند به جهنم اما ما با زحمت و خون دل این امضاها را گرفتیم"، یواشکی که کسی نفهمد آن را گذاشتم در جیب آقای امینی و گفتم از من فاصله بگیرد. اتفاقا پیشینی من درست درآمد، از جلسه که بیرون آمدیم از هم جدا شدیم، من جلوتر رفتم در صحن حضرت عبدالعظیم، آنجا مرا گرفتند، بردند ساواک گفتند: شما در منزل شریعتمداری اعلامیه پخش می کرده اید، مرا تهدید به شلاق کردند، البته شلاق نزدند، توپ و تشر و فحش و این جور چیزها زساده بود، بعد با همان لباسهای مرا به داخل یک حمام داغ بردند، یک سرهنگ به نام "سرهنگ رحمانی" بازجوی من بود اول گفت حمام را داغ کردند، آن قدر بخار کرده بود که تمام لباسهایم به بدنم خیس شد مرا به آن حمام برد و رفت، پسری آنجا بود درسوراخی را باز کرد، یک ظرف آب آورد، گفت این ظرف آب را بگیر تشنهات می شود، آب را داد. حدود یک ساعت و نیم بعد دوباره سرهنگ آمد مرا زیاد تهدید کرد و گفت آن رفیق تو را گرفتیم آوردیم، گفتم رفیقم کیه؟ گفت او همه چیز را گفته و تو هم باید بگویی گفتم من چیزی ندارم بگویم می دانستم اینها یک دستی می زنند گفت او

همه چیز را گفته، گفتم ما چیزی نداشتیم که بگویید، اگر هم گفته بیخود گفته و به مزبیطی ندارد. گفت خانه شریعتمداری با چه کسی سلام و علیک می کردی؟ گفتم همه آخوندها با هم سلام و علیک می کنند، گفت هفت هشت هزار جمعیت همه با هم سلام و علیک می کنند؟ همه همدیگر را می شناسند؟ گفت رفیقت همه مطالب را گفته، من ته دلم گفتم نکند آقای امینی را گرفته باشند اما منکر شدم، خلاصه دیدند چیزی به دست نیاوردند من را با مقدمات و گفتگوهای آزاد کردند. آقای امینی بعدا گفت من تا دیدم تو را گرفتند رفتم داخل مدرسه لاله زاری و تلگراف را لابلای یکی از درختهای شمشاد مدرسه مخفی کردم، ما رفتیم آن تلگراف را از زیر شاخه های شمشادها برداشتیم، متاسفانه آن زمان یک دستگاه فتوکپی نداشتیم که اقلا آن را فتوکپی کنیم. متن آن را دادیم به آقای حاج شیخ عبدالجواد جبل عاملی سدهی (خمینی شهری) خدا رحمتش کند، گفت من می برم تلگرافخانه، پنجشش نفر از جوانهای علاقمندسده هم با ایشان بودند. آنها آقا را بردند تلگرافخانه که جرات نکنند تلگراف را قبول نکنند و تلگراف را قبول کردند.

س: سرانجام آن اعلامیه چه شد و آیا موفق به انتشار آن شدید؟ اثرات آن پس از انتشار در جامعه چگونه بود؟

ج: در آن وقت ما برای انتشار آن امکانات نداشتیم و منظور فقط انعکاس آن در بین مسئولین بسالای کشور بود، و دارای سی و دو یا سی و سه امضا از علمای بزرگ آن وقت البته غیر از مراجع تقلید بود. (پیوست شماره ۶)

اعلامیه مراجع تقلید در تایید مرجعیت آیت الله خمینی

س: فرمودید مراجع تقلید هم جدا اعلامیه دادند؟ آن را خودشان تنظیم کرده بودند؟

ج: بله، آنها به عنوان خودشان اعلامیه دادند، آنها در تهران چهار نفر بودند، چون صحبت بود که می خواهند آیت الله خمینی را محاکمه کنند و مطابق قانون اساسی آن زمان مرجع تقلید را نمی توانستند محاکمه کنند، لذا بر حسب آنچه گفته شد حضرات آیات آقای شریعتمداری، آقای میلانی، آقای مرعشی نجفی و آقای حاج شیخ محمدتقی آملی یک چیزی نوشتند و آیت الله آقای خمینی را به عنوان مرجع معرفی کردند تا از اعدام ایشان پیشگیری کنند.

س: چرا آیت الله گلپایگانی و آیت الله سید احمد خوانساری در میان امضا کنندگان نبودند؟

ج: آیت الله گلپایگانی در قم بودند و به تهران نیامدند، آیت الله خوانساری هم چیزی را در آن وقت امضا نمی کردند. به یاد دارم در آن وقت رفقا از باب متلک می گفتند اگر در یک ورقه فقط "لا اله الا الله" را بنویسید مع ذلک ایشان حاضر نیستند امضا کنند.

ملاقات برخی علما با دکتر بقایی و امتناع اینجانب

س: اگر خاطره دیگری از آن دوران دارید بفرمایید.

ج: از جمله خاطرات آن زمان این است که یک شب آیت الله خادمی اصفهانی به من گفتند: امشب ساعت یازده بناست یک جایی برویم شما هم با من بیا، من گفتم کجا؟ گفت یک جایی است، گفتم من تا نفهمم کجاست نمی آیم، گفت منزل آقای دکتر بقایی، گفتم من نمی آیم، گفت چرا؟ گفتم

اینها الان دنبال هستند که یک بهانه و سوژه‌ای از ما بگیرند، ما کارمان کار آخوندی است، دکتر بقایی یک فرد سیاسی و حزبی است و ظاهرا با شاه و دولت بد است و ملاقات ما با او یک بهانه می‌شود، گفت اینها هم حرف دارند، گفتم حرفهایشان را به صورت مستقل مطرح کنند، گفت ما که قول داده‌ایم و می‌رویم، گفتم من نمی‌آیم، ایشان یک مقدار ناراحت شد، بالاخره ایشان آیت‌الله اصفهان بود ولی معذرت من آن شب با آقای خادمی منزل آقای دکتر بقایی نرفتم. البته بعدا دکتر بقایی جسزوه خوبی راجع به آقای خمینی و مرجعیت‌ایشان نوشت. ولی به هر حال آن شب من حاضر نشدم به منزل ایشان بروم، چون مثل مور و ملخ دور و بر ما ساواکیها بودند. یک روز هم علما منزل مرحوم آقای حاج شیخ محمدرضا صالحی کرمانی نزدیک میدان امام حسین (ع) جلسه داشتند، تقریبا سی نفری می‌شدند و من هم بودم، آنجا را محاصره کردند و می‌خواستند علما را بگیرند که بالاخره نگذاشتیم جلسه تشکیل شود و همه متفرق شدیم، یکی دو دفعه هم بعضی علما را بردند ساواک ولی چیزی طول نکشید و زود رها کردند.

تلاش رئیس ساواک برای ترتیب ملاقات علما با شاه

یک روز پاکروان (رئیس ساواک وقت) به یکی از جلسات علما آمده بود البته من در آن جلسه نبودم خیلی توپ و تشر رفته و علما را تهدید کرده بود، تا جایی که بعضی می‌گفتند آقای میلانی و آقای شریعتمداری در مقابل تهدیدهای او جا خورده بودند، در آن جلسه آقای حاج سید نصرالله بنی‌صدر خیلی حسابی جلوی او ایستاده بود. پاکروان می‌خواست آنها را به ملاقات شاه ببرد، به آنها گفته بود شما این همه آمده‌اید تهران بیایید با اعلیحضرت صحبت بکنید و حرفهایتان را به اعلیحضرت بزنید، منظورش این بوده که آنها را ببرد و یک قداستی برای شاه درست کند و بگوید علما آمدند خدمت شاه و شاه مثلا آقای خمینی را مورد عفو قرار داد و با این نقشه علما را به دربار بکشاند، گفته بود: اعلیحضرت شاه مملکت است و شما بیایید حرفتان را با او بزنید. آن طور که برای من تقریبا به صورت متواتر نقل کردند در آن جلسه آقای میلانی و آقای شریعتمداری از برخورد با او طفره رفته بودند، ولی آقای حاج سید نصرالله بنی‌صدر گفته بود ما با اعلیحضرت قهریم، گفته بود چرا قهرید؟ او شاه مملکت است، گفته بود: "اعلیحضرت در نطق کرمانش گفته "اینها حیوانات نجسند" و نسبت به روحانیت یک چنین تعبیری کرده و کسی که نسبت به روحانیون و بزرگان بگوید حیوانات نجس ما بیاییم با او ملاقات بکنیم؟ اعلیحضرت باید اولاً عنذرخواهی کند و بگوید من اشتباه کردم، ثانیا علما منحصر به ما نیستند همین آقای خمینی از علمای مهم است، آقای قمی و آقای محلاتی از علمای بزرگند، اینها را آزاد کند و اگر بناست بیاییم با هم بیاییم و بنشینیم مسائل کشور را حل کنیم."

س: یک سوال که جوابش داده نشد این است که قضیه مهاجرت علما از شهرهای مختلف به تهران را چه کسی سازمان‌دهی کرد؟ چه کسی به آنان خبر داد که در یک روز معین به تهران بیایند؟ کی برای آنها جا و امکانات فراهم می‌کرد؟

ج: من پیش از این گفتم، در اوایل کار ما در نجف‌آباد بودیم و تقریبا این حرکت خودجوش بود، همه احساس می‌کردند باید کاری بکنند. در همان اوایل که ما شنیدیم بعضی رفته‌اند به تهران با آقای امینسی خودمان را رساندیم به تهران، علما هم یکدفعه نیامدند بتدریج آمدند، ولی می‌شد بگویی از پیش‌قدمها آقای شریعتمداری و آقای میلانی بودند، منتها آقای میلانی را

اول برگردانند و ایشان دوباره آمدند، آقای گلپایگانی هم بنا بود بیایند ولسی نیامدند، آقای سرعشی نجفی هم دیرتر آمدند، علما هم وقتی شنیدند که آقای شریعتمداری از قم و آقای میلانی از مشهد و سایر علما به تهران آمده‌اند آنها هم طبعاً می‌آمدند، البته بعضی‌ها را هم دعوت می‌کردند بیایند، آقای شریعتمداری جمعاً را دعوت کرده بود، طبعاً مراجع هر جا باشند باید کسانی دور و برشان باشند تا قدرتی به شمار آیند، از جمله کسانی که دیر آمد آقای خادمی از اصفهان بود که از ایشان دعوت کردند بعد آمد، اینها بتدریج جمع شدند. از سوی دیگر مردم واقعا از اینکه علما را گرفته بودند ناراحت بودند و طرفدار این معنا بودند که بالاخره یک کاری بشود، مثلاً یک روز من یک اعلامیه بردم پیش مرحوم آیت‌الله حاج سید ابوالحسن رفیعی گفتم این را امضا بفرمایید، ایشان گفتند پس مراجع دیگر چی؟ گفتم آنها مثل اینکه برای خودشان اعلامیه می‌دهند. شاید می‌خواست بگویند من هم جزو مراجع هستم، گفتم خوب شما امضا نکنید، گفت آخه شما فردا این را چاپ می‌کنید بعد می‌رود در قزوین مردم به من فشار می‌آورند که تو چرا امضا نکردی؟ گفتم خوب شما خودتان جدا یک اعلامیه بدهید ما چاپ می‌کنیم بالاخره مردم به علما فشار می‌آوردند و از آنها انتظار داشتند که حرکتی انجام بدهند.

ملاقات آیت‌الله خوانساری با آیت‌الله خمینی در زندان

س: پس از بازداشت آیت‌الله خمینی بنا بود آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری از طرف علما به دیدن ایشان برود، آیا این ملاقات صورت گرفت؟ چگونه آن را بیان فرمایید.

ج: بله، مردم و علما فشار می‌آوردند و دستگاه هم موافق بود یک نفر به دیدن ایشان برود و خبر سلامتی آقایان را برای مردم بیاورد، بنا شده بود آقای خوانساری به دیدن ایشان بروند. خود آقای خمینی بعداً به من گفتند: "وقتی سر و کله آقای حاج سیداحمد پیدا شد من خیلی اوقاتم تلخ شد گفتم ایشان الان می‌رود احساسات مردم را خاموش می‌کند و آنها از آسیاب می‌افتند." آقای خوانساری تقریباً دو سه دقیقه رفته بود ایشان را دیده بود، در حد سلام و احوالپرسی. ایشان به دیدن آقای محلاتی و آقای قمی هم رفته بود چون این سفر شاخص بودند. آنها را برده بودند زندان عشرت‌آباد، بعدها آقای خوانساری آمد خبر سلامتی امام را آورد، آقای خمینی وقتی که آزاد شد می‌گفت: "من را در یک اطاق حبس کرده بودند و آقای قمی و آقای محلاتی را هم در اطاقهای دیگر، من صدای دعا خواندن آقای قمی را می‌شنیدم، در همین یک اطاق صبحها مقید بودم که نیمساعت قدم بزنم، یک حوض هم بود که در آن خودمان را شستشو می‌دادیم، یک رادیو هم برای ما آورده بودند که جریان فراندوم و تبلیغاتی را که به نفعشان بود بشنویم، و راجع به جریان حوادث بیرون به من گفتند یک پاسبان کشته شده و بیش از این خبردار نشدیم."

آزادی آیت‌الله خمینی از زندان و محصور شدن در خانه آقای نجاتی

س: پس از آزاد شدن حضرت امام از زندان و محصور شدن در منزل شخصی به نام آقای روغنی در منطقه قیطریه تهران، شنیده‌ایم که حضرت تعالی در اولین فرصت با معظم‌له در آن منزل ملاقات کردید و اوضاع و اخبار جدید کشور و کشتاری را که توسط شاه صورت گرفته بود به ایشان رساندید، در این رابطه اگر مطلبی در خاطر دارید بفرمایید.

ج: این جور که شما بیان کردید نیست، همان وقت که علما در تهران بودند من گاهی در تهران منزل آقای دکتر واعظی و گاهی به جاهای دیگر می‌رفتم، آن روز منزل دکتر واعظی بودم یکدفعه تلفن کردند گفتند آقای خمینی الان آزاد شده و منزل عباس نجاتی است، آقای عباس نجاتی پسر مرحوم حاج آقا حسین قمی بود، و معروف بود که آقای نجاتی با آقای هندی (برادر آقای خمینی) و پاکروان با هم رفیقند. آقای نجاتی در تهران دفتر داشت و یک منزل در داودیه داشت نه در قیطریه، و احتمالاً منزل مال آقای نجاتی هم نبوده است. آقای دکتر واعظی گفت الان تلفن کردند و گفتند آقای خمینی را آزاد کردند، منزل آقای نجاتی است و مردم دارند به دیدن ایشان می‌روند، من تعجب کردم فوری دویدم خودم را به آنجا رساندم. ساواک آقای قمی و آقای محلاتی و آقای خمینی را آورده بود در آن خانه و رفتوآمد مردم را آزاد گذاشته بود، بعد از یکی دو ساعت دیده بودند که مردم خیلی رفتوآمد می‌کنند تصمیم آنها عوض شده بود، و شروع کرده بودند به کنترل کردن. سرهنگ وثیق رئیس پلیس تهران را مأمور کنترل ایشان کرده بودند و گفته بودند کسانی که مثلاً شخصیتی هستند مثل آقای شریعتمداری اینها بروند، اما از رفتوآمد بقیه مردم جلوگیری کنند. وقتی من رسیدم دو سه ساعتی گذشته بود، وثیق آنجا ایستاده بود و افراد خاصی را که آیت‌الله بودند می‌گذاشتند بروند و چون قیافه من آیت‌اللهی نبود نگذاشتند وارد منزل شوم، پاسبانها مردم را متفرق می‌کردند، من آنجا کنار یک درخت ایستادم و تعدادی از طلبه‌ها که مرا می‌شناختند اطراف من جمع شدند، یکی از پاسبانها آمد گفت آشیخ برو گفتم کجا بروم؟ گفت چرا اینجا ایستاده‌ای؟ گفتم خیابان است کنارش ایستاده‌ام، گفت من می‌گم برو، گفتم خوب بگی، بعد دید یک عده اطراف من هستند، خلاصه سروصدا شد، خود سرهنگ وثیق آمد و گفت بروید، گفتم خیابان مال توست یا مال کشوره؟ تو نمی‌گذاری برویم خانه آقای خمینی من می‌خواهم همین‌جا بایستم، گفت چکار داری؟ گفتم هیچی می‌خواهم اینجا بایستم تماشا کنم. خلاصه دید من اینجا باشم یک عده دیگر را هم تحریک می‌کنم، گفت آشیخ تو هم بیا برو تو، من وارد منزل شدم و دو سه روز آنجا ماندم. در آنجا یکی از پذیرایی‌کنندگان شخصی بود به نام "سروان حسین عصار" که در بازداشت امام راننده ایشان از قم به تهران بوده است می‌گفت: "وقتی که ما آقای خمینی را گرفتیم با یک فولکس داشتیم می‌آمدیم تهران، من یک گوسفند نذر کردم برای حضرت عباس که این ماموریت را بتوانم خوب انجام بدهم و آقای خمینی را تا تهران بتوانم برسانم" می‌گفت: "در بین راه آقای خمینی اصرار می‌کرد که برای نماز صبح نگه دارم ولی من نمی‌توانستم فقط یک جا نگه داشتم ایشان دستش را روی خاک زد و تیمم کرد و راه افتادیم."

در این چند روز که ما آنجا بودیم غذا از بیرون می‌آوردند، و هر دفعه سی چهل نفر بودیم، در آن مدت آقای نجاتی مرتب از طرف پاکروان برای آیت‌الله خمینی پیام می‌آورد.

انتقال آیت‌الله خمینی به خانه آقای روغنی

آنها مرتب پیغام می‌دادند که خودتان یک جا پیدا کنید، تا اینکه یک تاجر اصفهانی که طرفدار آقای خمینی بود به نام آقای حاج غلامحسین روغنی اصفهانی پیشنهاد داد که منزل خود را که در قیطریه بود در اختیار آقای خمینی بگذارد، برای هر یک از آقایان قمی و محلاتی هم یک منزل پیدا شد و آقایان به آن خانه‌ها انتقال پیدا کردند و از آن به بعد دیگر محدودتر شدند و فقط خانواده‌های آنها

می‌توانستند با آنها ملاقات کنند و گاهی تکتک افرادی هم به آنجا می‌رفتند، البته من به منزل آقای روغنی نرفتم.

س: در آن چند روزی که با امام بودید آیا ایشان از چگونگی برخورد خود با بازجوها و برخورد آنها با ایشان چیزی برایتان تعریف نکردند؟

ج: هنگامی که ما خدمت ایشان رسیدیم معلوم شد ایشان به طور کلی در جریان کشتارهای پانزده خرداد و مسائل خارج زندان نبودند، فقط به ایشان گفته بودند مردم مقداری سروصدا کردند و یک پاسبان کشته شده است. من جریانات و اخبار بیرون و جریان کشتارهای قم و تهران و جاهای دیگر را برای ایشان گفتم، البته بعضی از نزدیکان ایشان هم ناراحت می‌شدند و می‌گفتند این اخبار ناراحت کننده را به ایشان ندهیدولی من در ظرف این دو سه روز همه جریانات و مسائل را که گذشتسته بود برای این سه بزرگوار گفتم. در این چند روز لحظه به لحظه حلقه محاصره تنگتر می‌شد، مثلاً یک روز آقای شریعتمداری به دیدن آقای خمینی آمد، فردای همان روز که با چند نفر از علمای تبریز آمده بودند اجازه ملاقات به ایشان داده بودند، و اینکه مرتب پیغام می‌دادند که خانهای برای خود پیدا کنید هدفشان این بود که دایره محاصره را تنگتر کنند. آقای خمینی می‌گفتند: "من در آنجا بازجویی پس نمی‌دادم، به آنها می‌گفتم من شما را قبول ندارم، تشکیلات شما را تشکیلات حق و قانون نمی‌دانم، شما هر کاری می‌خواهید بکنید، فو قش می‌خواهید اعدام کنید، اعدام کنید من یک کلمه هم جواب نمی‌دهم، می‌گفتند خیر باید جواب بدهید، گفتم خیر من جواب نمی‌دهم برای اینکه قانون و عدالتی در کار نیست، گفتم چرا قانون در کار نیست؟ گفتم آیا وزارت دادگستری این وظیفه را نداشت که در حادثه مدرسه فیضیه لاقبل بیاید یک پرونده درست بکند، بگوید یک عده آمدند اینجا طلبها را زدند و آن فجایع را به بار آوردند، چطور شما از کنار این قضیه گذشتید؟ پس معلوم می‌شود این همه تشکیلات دادگستری شما همماش تشریفات است، هیچ عدالت و قانون در آن نیست، چرا شما جریان مدرسه فیضیه را تعقیب نکردید ولو به قول شما کشاورزان بودند بالاخره یک مسالهای در این کشور اتفاق افتاده است، تا جواب مرا ندهید من به شما جواب نمی‌دهم، بساز هم اصرار کرد من با تشر گفتم پاشو برو او هم برخاست و رفت."

باز ایشان پس از آمدن به قم می‌گفتند: "در منزل آقای روغنی یک روز پاکروان آمد پیش من و گفت: آقا شما یک آقایی، یک مرجع تقلیدی یک بزرگواری، یک روحانی هستی، سیاست و اینها را بگذارید مال ماها، سیاست یعنی پدر سوختگی، دروغ، تزویر و...، شان شما نیست که خودتان را به سیاست آلوده کنید من به او گفتم: اگر سیاست به این معناست که تو می‌گویی البته ما اهل آن نیستیم آن مسال خودتان باشد، اما اگر سیاست معنایش اداره امور اجتماعی و رسیدگی به کارهای مردم است این اصلا جزو برنامه اسلام است و جزو قانون مشروطه است، مواظب باش این حرف را جایی نگویی، اگر به کسی بگویی در سیاست دخالت نکند این جرم است، زیرا بر خلاف حکومت مشروطه است، الان یک دستگاه عادلانه می‌تواند تو را محکوم کند برای اینکه معنای مشروطه این است که تمام مردم در سیاست کشور دخالت کنند، نماینده معلوم کنند که برود مسائل سیاسی اجتماعی مردم را بررسی کند، اینکه تو داری می‌گویی خلاف مشروطه است و کسی را که خلاف مشروطه مقدم بردارد باید محاکمه کرد." ایشان می‌گفتند این حرفها را به پاکروان گفتم.

دیدار با آیت‌الله میلانی و نقشه کودتای سرلشکر قرنی

س: گویا هنگامی که حضرتعالی در تهران بودید با آیت‌الله میلانی هم ملاقاتی داشته‌اید و ایشان در ارتباط با کودتای سرلشکر قرنی مطالبی را به شما گفته بودند، لطفاً در این باره هم توضیحاتی بفرمایید.

ج: البته من در مدتی که تهران بودم مرتباً با آیت‌الله میلانی ملاقات داشتم، ولی پس از اینکه آیت‌الله خمینی از زندان آزاد شدند و مامی خواستیم به اصفهان برگردیم رفتیم با بعضی از علمایی که برای آزادی آقای خمینی به تهران مهاجرت کرده بودند و هنوز در تهران بودند خدا حافظی کنیم، از جمله برای خدا حافظی به منزل آیت‌الله میلانی رفتیم، هنگامی که ما بلند شدیم ایشان فرمودند من با شما یک کاری داشتم، گفتم بفرمایید، گفتند همین روزها یک حوادث و اتفاقاتی پیش می‌آید، شما مواظب استان اصفهان باشید، گویا می‌خواستند بگویند آن منطقه در اختیار شماست، ما این طور استنباط کردیم که ایشان از یک برنامه کودتا مطلع هستند و به این شکل دارند به ما توصیه می‌کنند که نظم آن منطقه را کنترل کنیم. البته پس از مدتی به ما خبر رسید که سرلشکر قرنی و آقا مرتضی جزایری و خبازان را بازداشت کرده‌اند و بعداً شنیدیم که پاکروان رئیس ساواک به مشهد رفته و با آیت‌الله میلانی صحبت کرده، در واقع از ایشان بازجویی کرده، بالاخره معلوم شد که برنامه‌ای بوده است که سرلشکر ولی‌الله قرنی کودتایی را ترتیب بدهد. همین سپهبد قرنی که پس از پیروزی انقلاب نخستین رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران شد و بعداً توسط گروه فرقان ترور شد و به شهادت رسید (۱) و آیت‌الله میلانی هم در جریان این کودتا بوده است و بنا بوده در صورت موفقیت از ایشان حمایت و پشتیبانی بکند، که بعداً جریان این کودتا لو رفته است. آن وقت قرنی را گرفتند و به سه سال زندان محکوم کردند، آن زمان معروف بود که آمریکاییها از قرنی حمایت می‌کرده‌اند و به همین جهت فقط به او سه سال زندان داده‌بودند، آقا مرتضی جزایری را هم به یک سال زندان محکوم کرده بودند، خبازان هم مدتی در زندان بود، ولی جزئیات این جریان برای ما خیلی روشن نشد که چگونه بوده است.

۱ - مرحوم سپهبد ولی‌الله قرنی در روز سوم اردیبهشتماه ۱۳۵۸ شمسی توسط گروه فرقان به شهادت رسید و در صحن مطهر حضرت معصومه (س) به خاک سپرده شد.

بازگشت آیت‌الله خمینی به قم و بازدید اقشار مختلف از ایشان

س: آزادی امام خمینی از حصر قیصریه چگونه بود، و آیا آزادی ایشان نتیجه فشار افکار عمومی در داخل بود یا اینکه از خارج هم توسط مخالفین شاه تلاشی در این زمینه صورت می‌گرفت و یا عوامل دیگری در این قضیه موثر بوده است؟

ج: من از تسلیحات خارج اطلاعی ندارم ولی افکار عمومی داخل شدیداً علیه دستگاه بود، مردم همه ناراحت بودند، شاید رژیم هم خیال می‌کرد چندین ماه که ایشان را آنجا نگاه داشته است ایشان قانع شده باشند و دیگر به مبارزه ادامه ندهند، و از طرف دیگر دستگاه با آزادی ایشان افکار عمومی را به طرف خود جلب کرده باشد. بالاخره شبانه ایشان را به قم آوردند، در آن شب من و جمعی از دوستان در صفائیه مهمان یکی از رفقا بودیم که خبر رسید ایشان را به قم آورده‌اند، همه از خوشحالی رفتیم و دیدیم جمعیت سرازیر منزل ایشان شده‌اند. به محض اینکه ایشان را "پس از ده ماه حبس و حصر در مورخه ۴۳/۱/۱۸" آوردند یادام هست دکتر صدر که وزیر کشور بود آمد قم، تقریباً به دنبال ایشان

آمده بود و دستور داد آن منطقه و کوچه‌های اطراف را چراغهای نورانی نصب کنند، بعد هم خودش جلوی آقای خمینی نشسته بود و می‌گفت آقا شما هر امر و نظری داشته باشید بفرمایید تا نظر شما اجرا شود، گویا می‌خواست دلجویی بکند دکتر صدر پسر صدرا لاشراف بود و اینها از اطراف محلات بودند و با خمینی‌ها نزدیک بودند، آقای خمینی هم خانواده آنها را می‌شناخت، صدرا لاشراف نسبتا آدم خوش نامی هم بود، آن وقت این دکتر صدر مثل اینکه تازه وزیر کشور شده بود بالاخره او دنبال امام آمد قم خیلی تواضع می‌کرد و شاید در ذهنشان این بود که آقای خمینی مدتی آنجا مانده خسته شده و حالا اگر مقداری تواضع و کرنش بکنند ایشان دیگر دنبال قضایا را رها می‌کند، تا اینکه ایشان پس از ملاقات با خانواده شهدای پانزده خرداد و شنیدن فجایعی که دولت‌ها به بار آورده بودند آن سخنرانی کوبنده را راجع به پانزده خرداد کردند و این سخنرانی تقریبا تمام رشته‌های آنها را پنبه کرد و این خلاف انتظار آنان بود و حتی شنیدم که پاکروان گفته بود بنا نبود که ایشان این جور تندی بکنند. علمای شهرستانها گروه گروه به دیدن ایشان می‌آمدند، نه فقط علما بلکه مردم هم در اکیپهای پانصد نفری، هزار نفری از همه شهرهای می‌آمدند، از مشهد از تهران از اصفهان، یک بار یادم هست مرحوم آقای خادمی با مرحوم گازر که از تجار اصفهان بود آمده بودند به دیدار آیت‌الله خمینی و بنام بود آیت‌الله خمینی بیایند بازدید ایشان، منزل ما را معین کردند، منزل ما طرف خاکفرج بود، شب آمدند آنجا منزل مابازدید ایشان...، خلاصه آن روزها فعالیت خیلی زیاد بود، به مناسبت‌های مختلف اعلامیه صادر می‌شد. من و مرحوم آقای ربانی شیرازی و بعضی از افراد جامعه مدرسین در این مسائل فعال بودیم، بخصوص مرحوم محمد ما برای امضا گرفتن خیلی جسور بود، من متاسفانه این چیزها را نگهداری و یادداشت نکردم، شاید کسانی باشند که اعلامیه‌های آن روزها را جمع‌آوری و آن جریانات را یادداشت کرده باشند.

تاثیر واقعه پانزده خرداد بر روند جنبش

س: در مجموع حادثه پانزده خرداد چه تاثیری منفی و یا مثبت در روند مبارزات در حوزه‌های علمیه و روحیه مردم گذاشت؟ به نظر حضرتعالی آیا این حادثه توانست آن‌گونه که ایادی رژیم می‌خواستند در وحدت بین امام و سایر مراجع خللی ایجاد کند؟

ج: این قضیه روی هم رفته مردم را خیلی از دستگاه متنفر کرد. مردم در پانزده خرداد شهید دادند، هم در تهران شهید زیاد بود هم در قم و هم جاهای دیگر، و این باعث تنفر و جدایی مردم از رژیم شد و تقریبا روحانیون نوعا با امام و با جنبش انقلابی از لحاظ فکری همراه شده بودند، البته یک عده هم مخالف بودند و تا این اواخر می‌گفتند این خونهای پانزده خرداد تقصیر چه کسی است؟ چرا خونریزی شده؟ روحانیون از آن اول باورشون نمی‌آمد که به خونریزی بکشد، وقتی که به خونریزی کشید بعضی‌ها از روی ترس یا دلایل دیگر یک مقدار عقب کشیدند، اما نوع مردم از رژیم متنفر شدند و روی هم رفته واقعه پانزده خرداد به ضرر رژیم شد. مردم به خانواده‌های شهدای پانزده خرداد محبت می‌کردند، از آنها دلجویی می‌کردند، این جور نبود که مردم حالا که شهید دادند عقب بزنند. من یادم هست آن وقت خانواده‌های شهدا خیلی مورد احترام مردم بودند، خیلی از آنان دلجویی می‌شد، مردم به خانم‌هایشان می‌رفتند، ما خودمان در صحنه بودیم از کسانی پول می‌گرفتیم به خانواده‌های نیازمند شهدا می‌دادیم، بالاخره جوری نبود که مردم مرعوب بشوند و عقب بزنند، مردم امتحان خوبی در پانزده خرداد پس‌دادند.

تدریس خارج کتاب صوم و کتاب خمس

س: در فاصله قیام پانزده خرداد و قیام بر ضد کاپیتولاسیون، حضرتعالی به چه نوع فعالیتهایی مشغول بودید؟

ج: من در آن زمان درس می‌گفتم مدرس حوزه بودم، قبلاً هم مدت‌ها بود که دروس سطح را می‌گفتم و تازه درس خارج شروع کرده بودم، اولین درس خارج من کتاب صوم بود بعد خمس را شروع کردم که بعداً کتاب خمس چاپ شد.

ماجرای کاپیتولاسیون و قیام مجدد آیت‌الله خمینی

س: لطفاً بفرمایید ماجرای کاپیتولاسیون (۱) چه بود، چگونه خبر آن با اینکه یک مساله سری بود به امام و حوزه‌های علمیه رسید؟

ج: یک شب من و آقای خزعلی دوتایی رفتیم پیش امام، راجع به مسائل انقلاب صحبت بود و کارهایی که رژیم می‌کند، یک‌دفعه دیدم آیت‌الله خمینی گفتند مساله تازه‌ای که هست این است که اینها یک وامی می‌خواهند بگیرند دویست میلیون دلار و آمریکاییها شرط کرده‌اند که مستشاران نظامی آمریکا در ایران باید مصونیت سیاسی داشته باشند و این خیلی چیز بدی است، بعد ایشان گفتند معمولاً همیشه قوانین اول در مجلس تصویب می‌شد بعد می‌رفت به مجلس سنا، ولی این دفعه برعکس کرده‌اند، آمده‌اند شب در مجلس حدود شصت سناتور را حاضر کرده‌اند و گفته‌اند اعلیحضرت امر کرده این لایحه تصویب بشود، و این پول را گرفته‌اند که بیشتر صرف مخارج نظامی بکنند و قرار گذاشته‌اند که ظرف ده سال بتدریج سیصد میلیون دلار پس بدهند. آقای خمینی گفتند یکی از سناتورها متن لایحه را که قرار شده موضوع راملحق کنند به "قرارداد وین" با جزوه قرارداد وین برای من فرستاده و این خیلی مساله مهم و تازه‌ای است و ممکن است دستمان را بند کند. اتفاقاً فردا یا پس فردای آن شب آن جزوه را یک نفر برای من هم آورد و از مضمون آن اطلاع پیدا کردم (۲).

س: آن جزوه چه بود؟ و بفرمایید "قرارداد وین" چه قراردادی بود؟

ج: "قرارداد وین" قراردادی بود بین همه کشورها که تمام رجال سیاسی از سفرا و کنسولها مصونیت سیاسی دارند، آن وقت اینها آمدند گفتند مستشاران نظامی آمریکا که بناست به ایران بیایند هم ملحق به قرارداد وین باشند و نظیر کنسولها و سفرا مصونیت سیاسی داشته باشند، کمدر این صورت حتی یک گروهبان نظامی آمریکا هم در حکم یک دیپلمات بود (۳). در این رابطه آیت‌الله خمینی هم اعلامیه داد و هم سخترانی کرد، اعلامیه‌های ایشان به وضع خوبی پخش شد، آن روز شصت هزار از اعلامیه ایشان چاپ شد، شصت هزار آن روز خیلی بود، و اکیپهایی آنها را در همه جا پخش کردند، در تهران شبانه در همه خانه‌های کله‌گندها، سرهنگها و سرلشکرها و سرتیپها و همه امرای ارتش انداختند، آن روز رژیم خیلی وحشت کرده بود، برای هر محله اکیپهایی تعیین شده بودند. آقای حاج مهدی بهادران (۴) از افرادی بود که در این جریان خیلی فعال بود، و این‌گونه نبود که به یک نفر مثلاً صدتا اعلامیه بدهند، به یک نفر پنج تا می‌دادند بعد که آنها را پخش می‌کرد تعداد دیگری به او می‌دادند. در این سخترانی آمده بود اگر چنانچه یک گروهبان آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد مصونیت سیاسی دارد، اما اگر شاه ایران یک سگ آمریکایی را زیر بگیرد مصونیت ندارد. خلاصه این اعلامیه خیلی اعلامیه جامعی بود، و آنچه مهمتر بود این که در یک شب در همه

خانمهای کله‌گنده‌ها اعلامیه آقای خمینی پخش شده بود، این کار حکایت از یک تشکیلات خیلی وسیع می‌کرد که آنها خیلی از آنوحشت داشتند، روی این اصل دیگر آنها نتوانستند تحمل کنند و آقای خمینی را به ترکیه تبعید کردند.

س: وقتی این‌بار آیت‌الله خمینی را دستگیر کردند قم و جاهای دیگر شلوغ نشد؟
ج: نه، چندان شلوغ نشد حتی آقای خمینی را هم که گرفتند مثل آن دفعه مردم قیام نکردند، البته مردم خیلی ناراحت بودند اما به آن معنا کمدر خیابانها بریزند نشد.

س: محل سخنرانی امام(ره) کجا بود؟ در مدرسه فیضیه بود یا در منزلشان و یا در حرم مطهر؟
ج: سخنرانی در منزلشان بود منتها بلندگو گذاشتند در کوچه، و یک باغ اناری کنار منزل ایشان بود که همه اینجاها پر از جمعیت شده بود، آنوقت که ایشان سخنرانی می‌کردند من در منزل کنار ایشان بودم.

س: حضرت امام در این رابطه فقط سخنرانی کردند یا علاوه بر آن پیام هم دادند؟ ج: امام در این رابطه هم اعلامیه دادند و هم سخنرانی کردند، همان روز که امام اعلامیه دادند من و آقای هاشمی رفسنجانی صبح زود خدمتایشان رسیدیم، گفتند من دیشب این اعلامیه را نوشتم و متن آن را برای ما خواندند و بعدا آن اعلامیه پخش شد.

۱۱ کاپیتولاسیون "به همه پیمانهای حقوق قضای کنسولی و یا حقوق قضای برون مرزی داخل یک کشور به کشور اطلاق می‌شود. مطابق این پیمان اتباع بیگانه از شمول قوانین جزایی و مدنی کشور میزبان مستثنی می‌شوند، و رسیدگی به دعاوی حقوقی و محاکمه آنها در موارد اتهام یا دادگاههای کشور خودشان می‌باشد. به موجب قانون کاپیتولاسیون و طبق پیمان وین، علاوه بر ماموران سیاسی و دیپلماتها و مستشاران و ماموران نظامی آمریکایی، خانواده‌های آنان نیز از مصونیت سیاسی و قضایی برخوردار گردیدند.

حضرت امام خمینی(ره) در سخنرانی مورخ ۱۳۴۳/۸/۴ در رابطه با کاپیتولاسیون(قضاوت کنسولی) پرده از رسواییهای شاه و اعمال نظر آمریکا برداشتند.

لازم به یادآوری است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی(از دیهشت ۱۳۵۸) دولت موقت بر اساس ماده واحده‌ای که به تصویب شورای انقلاب رسید استفاده مستشاران نظامی آمریکا در ایران را لغو کرد.

۲ لایحه "کاپیتولاسیون" در سوم مرداد ماه ۱۳۴۳ به تصویب سناتورهای مجلس سنا رسید و در تاریخ ۱۳۴۳/۷/۲۱ به تصویب نمایندگان مجلس شورای ملی رسید. متن لایحه به این صورت بود: "ماده واحده: با توجه به لایحه شماره ۱۸ - ۲۲۹۱ - ۲۱۵۷ - ۲۵ - ۱۱ - ۱۳۴۲ دولت، و ضمائم آن که در تاریخ ۲۲/۱۱/۲۱ به مجلس سناتقدیم شده، به دولت اجازه داده می‌شود که رئیس و اعضای هیاتهای مستشاری نظامی ایالات متحده را در ایران که به موجب موافقتنامه‌های مربوطه در استخدام دولت شاهنشاهی می‌باشند، از مصونیتها و معافیتهایی که شامل کارمندان اداری وقت، موصوف در بند و ماده اول قرارداد وین که در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ مطابق ۲۹ فروردین ماه ۱۳۴۰ به امضا رسیده است، می‌باشد برخوردار نماید."

۳ پس از جنگ دوم جهانی، سازمان ملل متحد کمیسیون حقوق بین‌الملل خود را مامور تهیه و تنظیم یک قرارداد عمومی و جهانی در خصوص روابط سیاسی بین دول جهان نمود. پس از سالها بحث و بررسی، طرح پیشنهادی این کمیسیون مشتمل بر یک مقدمه و ۵۳ ماده و ۲ پروتکل(نحوه اجرای عهدنامه) از طریق مجمع عمومی شرکت کننده در کنفرانس وین، با عنوان "پیمان وین" به تصویب اعضا رسید و از تاریخ پنجم مارس ۱۹۶۵ مطابق با ۱۳۴۳/۱۲/۱۴ در مورد ایران لازم‌الاجرا گردید. کاستیهای پیمان وین در سال ۱۹۶۷ با حفظ طرح کلی مرتفع گردید و در ۷۹ ماده از جانب سازمان ملل متحد پیشنهاد داده شد و به تصویب رسید. دو ماده از این پیمان جدید مورد اعتراض حضرت امام خمینی(ره) قرار گرفت.

۴ مرحوم حاج مهدی بهادران از چهره‌های فعال هیاتهای مؤتلفه اسلامی در سال ۱۳۴۳ بود که بعد از اعدام انقلابی حسنعلی منصور منتهامتواری شد. ایشان در سال ۱۳۷۶ پس از یک دوره طولانی انزوا از دنیا رفت و حضرت آیت‌الله العظمی منتظری نیز برای خانواده ایشان پیام تسلیتی ارسال داشتند.

سخنرانی آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله نجفی در ارتباط با کاپیتولاسیون

س: در رابطه با همین قضیه کاپیتولاسیون و موضع قاطع مرحوم امام و سخنرانی ایشان و تاثیر آن بر روند مبارزه و نیز موضع سایر مراجع و مدرسین حوزه و نیز بازداشت و تبعید امام به خارج کشور اگر چیزی به یاد دارید یک مقدار مفصلتر بیان بفرمایید.

ج: پس از اینکه آیت‌الله خمینی در منزلشان راجع به این موضوع صحبت کردند شرایط جوری بود که آقای شریعتمداری و آقای مرعشی نجفی هم باید صحبت می‌کردند، وقتی صحبت امام تمام شد من داشتم می‌رفتم دیدم آقای شریعتمداری هم در خانمشان دارد صحبت می‌کند، بلندگو گذاشته بودند و مردم در کوچه داشتند گوش می‌کردند، جمعیت مثل خانه امام نبود و صحبت ایشان هم نرمتر از امام بود و به عنوان نصیحت می‌گفتند: استقلال کشور را بایستی حفظ کرد، این لایحه خلاف استقلال کشور است و... آقای مرعشی را هم گفتند صحبت کرده اما آقای گلپایگانی را من یادم نیست صحبت کردند یا نه. در آن زمان مجلس هم با یک قیام و قعود این لایحه را تصویب کرده بود البته بسا یک اکثریت خیلی کم، خیلی از نمایندگان حتی آنها هم که با روحانیت نبودند با این لایحه مخالف بودند، گویا با زور و تهدید امضا گرفته بودند، شاید بعضی هم متوجه مضار و نتایج و عواقب خطرناک آن نشده بودند.

س: رای‌گیری در مجلس بعد از صحبت امام بود یا قبل از آن؟

ج: نه، قبلش بود، همان وقت که مجلس سنا تصویب کرده بود، خبر به امام رسید و تا رفت قضیه پخته شود و امام اعلامیه را مهیا کنند مجلس شورای ملی هم تصویب کرده بود.

س: اعلامیه امام غیر از تهران در جاهای دیگر هم پخش شد؟ چه کسانی آنها را پخش می‌کردند؟

ج: بله در جاهای دیگر هم پخش شد، اما پخش این اعلامیه در تهران بخصوص در شمال شهر خیلی مهم بود، در آن زمان اعلامیه برای شهرستانها به وسیله اشخاص فرستاده می‌شد، یک نفر به مشهد می‌رفت و تعدادی می‌برد، یکی به شیراز و اصفهان می‌رفت تعدادی می‌برد و در آنجا توسط افراد علاقه‌مند پخش می‌شد، جامعه مدرسین در آن روز بازوی اجرایی امام و مراجع محسوب می‌شد و در پخش این اعلامیهها نقش فعالی داشت.

تبعید امام خمینی به ترکیه و ادامه مبارزه در ایران

س: پس از قضیه کاپیتولاسیون که امام به ترکیه تبعید شدند (۱) چه نوع اقدامات و عکس‌العملهایی نظیر: ارسال پیام، تلگراف یا احیانا تظاهرات از طرف حوزه علمیه و مراجع یا از طرف شخص حضرتعالی صورت گرفت، و آیا قضیه امام در ترکیه مسکوت ماند یا از طرف روحانیون و مردم روی آن کار می‌شد؟

ج: وقتی که امام را گرفتند برای اینکه خانه امام خالی نباشد شاگردان ایشان وظیفه خود می‌دانستند که اطراف حاج آقا مصطفی جمع شوند و خانه امام را خلوت نگذارند، بالاخره ایشان پسر امام بود و بعلاوه مرد فاضل و عاقل و متدینی بود و اهل هوی و طالب مقام نبود، حاج آقا مصطفی هم با اسکورت راه افتاد خانه آقای گلپایگانی و آقای مرعشی به عنوان استمداد که آنها را به حرکت بیندازد، من او را بر این کار تشویق می‌کردم. دستگاه دید حاج آقا

مصطفی دارد فعالیت می‌کند، ما خانه امام را پر می‌کردیم، می‌گفتیم حالا لازم است خانه امام خالی نماند که آنها بگویند اینها را شکست دادیم، خانه امام از آن وقت که خود امام بودند بیشتر شلوغ می‌شد، ما وظیفه‌مان می‌دانستیم برویم آنجا، بالاخره حاج آقا مصطفی را هم بازداشت کردند و بردند گویا زندان قزل‌قلعه تهران و پس از ۵۷ روز ایشان را موقتا آزاد کردند تا با خانواده‌اش خداحافظی کند و برگردد و چون برنگشت دوباره او را بازداشت کردند و فرستادند ترکیه نزد والدشان. آن وقت پرداخت شهریه امام‌پرای ما خیلی مهم بود، سعی کردیم به هر شکل شده شهریه امام را تامین کنیم، راه افتادیم این طرف و آن طرف تهران و جاهای دیگر از افراد مختلف پول می‌گرفتیم که شهریه ایشان داده شود. آقای حاج آقا شهاب اشراقی (داماد امام) و آقای حاج شیخ محمدصادق تهرانی و آقای حاج شیخ علی‌اکبر اسلامی تربتی (پدر خانم آقای مروارید) خانه امام می‌نشستند و آنجا را اداره می‌کردند. در این اثنا آقای اشراقی را هم‌به‌همدان تبعید کردند، آنها می‌خواستند خانه امام از هم بپاشد ولی ما نمی‌گذاشتیم، ما حتی المقدور سعی خودمان را می‌کردیم.

۱ امام خمینی در شب سیزده آبان ۱۳۴۳ توسط صدها کماندو که از در و دیوار وارد خانه ایشان شده بودند بازداشت و سپس به ترکیه تبعید شدند.

سخنرانی اینجانب در مدرسه فیضیه

پس از اینکه مدتی از تبعید امام گذشت کم‌کم نام و یاد ایشان هم داشت متروک می‌شد، ما برای زنده نگاه داشتن قضیه و نیز به عنوان اعتراض به دستگاه پیشنهاد کردیم یک جلسه‌ای در مدرسه فیضیه گرفته شود، در آن جلسه اول بنا بود بعضی از فضلا منبر بروند که گویا رای آنها را زدند، در نتیجه آقای حسین نوری و آقای مشکینی و من منبر رفتیم. تا آن موقع من مدرس بودم و در حوزه کسی مرا به عنوان منبری نمی‌شناخت، جمعیت زیادی هم جمع شده بودند و در تسبیح صلوات می‌فرستادند، پشتبام مدرسه فیضیه هم از نیروهای شهربانی پر شده بود، اسلحه‌های خود را طوری گرفته بودند مثل اینکه می‌خواستند الان ما را به رگبار ببندند، آنها با این کارها می‌خواستند رعب و وحشت ایجاد کنند. ابتدا آقای نوری یک منبر کوتاه رفت، آقای مشکینی هم یک منبر عربی، فارسی و ترکی رفت، چون در حوزه قضیه ترک و فارس مطرح شده بود و فارسها به آقای شریعتمداری اعتراض می‌کردند که شما کوتاهی می‌کنید و تقریبا داشت جنگ ترک و فارس شروع می‌شد، ظاهرا آقای کروبی و بعضی دیگر در اعتراض به آقای شریعتمداری نقش داشتند و در حوزه عکس‌العمل پیدا کرده بود، آقای مشکینی می‌خواست در این اثنا جنگ ترک و فارس راه نیفتد و یک ارتباطی بین افراد ایجاد نماید و دفاعی هم از آقای شریعتمداری شده باشد، بالاخره آقای مشکینی هم یک منبر این‌جوری رفت. بعد من رفتم منبر و خطبه امام حسین (ع) در تحف‌العقول را خواندم، گفتم من منبری نیستم اما به عنوان وظیفه این خطبه را برای شما می‌خوانم، آن وقت به مناسبت مضامین خطبه راجع به امر به معروف و نهی از منکر صحبت کردم و گفتم: "حوزه علمیه قم که روح‌الله در آن نباشد روح ندارد، اکنون حوزه یک پی‌کر بی‌روح است، روح خدا باید در حوزه باشد، چراساکت نشسته‌اید، خمینی باید برگردد" جمعیت هم صلوات می‌فرستادند، بعد گفتم: "وظیفه همه است که ساکت مانند،" مجاری‌الامور بیدالعلما بالله الامنا علی حرامه و حلاله" و شما وظیفه خود را ترک کرده‌اید و برای همین است که شکست می‌خورید." خلاصه منبر را تمام کردم و آمدم پایین، جمعیت

اطراف مرا گرفت و از طریق کتابخانه مدرسه فیضیه مرا فراری دادند، چند شب هم به منزل ترفتم تا بعدا آنها از آسیابافتاد البته آن وقت مرا نگرفتند ولی این منبر جزو پرونده من شد و بعدا که مرا بازداشت کردند از انگیزه تشکیل این جلسه و مطالب آن سخنرانی بازجویی می کردند.

تلاش برای تعطیلی درسهای حوزه

س: پس از تبعید آیتالله خمینی به ترکیه علاوه بر برگزاری این جلسه سخنرانی که فرمودید آیا اقدام دیگری برای بازگرداندن ایشان صورت گرفت؟ اگر مطلبی در این زمینه در خاطر دارید بفرمایید.

ج: به عنوان اعتراض به تبعید ایشان تصمیم گرفتیم چند روز حوزه را تعطیل کنیم، در همین رابطه جلسه گرفتیم که جلسه اول آن منزل من بود، جلسه بعد منزل آقای مشکینی بود. در این جلسات بعضی با تعطیل درسهای مخالف بودند و بعضی موافق، ما میخواستیم حوزه را تعطیل کنیم و منعکس کنیم که این تعطیلی به عنوان اعتراض به تبعید امام است. در این جلسات اکثر مدرسین حوزه بودند، شب دوم که منزل آقای مشکینی بودیم بنا بر این شد که برویم منزل مراجع و از آنها بخواهیم درسهای خود را تعطیل کنند. آن شب بنا شد من و آقای فاضل لنکرانی و آقای محمدی گیلانی و حاج آقا مهدی حائری تهرانی برویم منزل آقای شریعتمداری، ما چهار نفر رفتیم منزل آقای شریعتمداری. هفت هشت نفر از علمای تبریز هم دور آقای شریعتمداری بودند، من هم به عنوان سخنگو تعیین شده بودم، پس از سلام و احوالپرسی به آقای شریعتمداری گفتم: "آقای خمینی در تبعید است بالاخره بایستی یک اقدامی کرد، حالا کاری از ما بر نمی آید ما به نظرمان آمده که چند روز حوزه را به عنوان اعتراض تعطیل کنیم." در آن ایام علیه دارالتبلیغ آقای شریعتمداری اعلامیههایی پخش شده بود و در ذهن ایشان این بود که محمد ما در این اعلامیهها دست دارد، بالاخره با اینکه ایشان مرد حلیمی بود آن شب یکدفعه عصبانی شد و گفت: "بله آنجا نشستهاید برای خودتان تصمیم می گیرید، می خواهید بیایید عقایدتان را به ما تحمیل کنید، آن زمان گذشت که آقایان مدرسین می آمدند عقایدشان را به ما تحمیل می کردند مثل اینکه میخواستند بگویند ما آن وقت مجبور بودیم نظرات شما را اجرا کنیم، حالا دیگر اجباری نداریم مناصلا این جور چیزها را حرام می دانم، این کارها که نظم را به هم بزنند من حرام می دانم." گفتم: "ما که نیامده ایم از شما استفتا کنیم که حرام می دانید یا حلال، این درسهایی که شما خواندهاید ما هم خوانده ایم، ما که از پشت کوه نیامده ایم، این چه برخوردی است که می کنید؟" حاج آقا مهدی حائری هم یکی دو کلمه گفت، بعد آقای شریعتمداری گفت: "شما اگر راست می گویی جلوی پسرت را بگیر، این پسر شما علیمدارالتبلیغ ما اعلامیه می دهد"، گفتم: "من خبر ندارم، بر فرض هم پسر من اعلامیه داده باشد ربطی به من ندارد، آنچه ما می خواهیم به شما بگوییم این است که آقای خمینی بالاخره مرجع تقلید است از قم تبعید شده و شما با ایشان هم دوره هستید بالاخره یک اعتراضی بکنید، و تعطیلی حوزه یک نوع ابراز انزجار از این کار است ما چیز دیگری نخواستیم."

بالاخره آن شب ایشان تند شد ما هم تند شدیم و زمینه بازداشت من هم تقریباً از همین جا شروع شد، یکی از آقایان تبریز که آنجا بود نیز بمن می گفت مزاحم آقا نشوید فسر دای آن شب آقای شریعتمداری رفته بودند برای درس و روی منبر گفته بودند: "بله آمده اند به من تحمیل کنند که حوزه را تعطیل کنیم." ساواکیها هم مرتب اطراف خانه آقای شریعتمداری بودند و اوضاع بحرانی بود. دولتیها می دانستند که خبری هست، جلسه خانه ما و جلسه خانه آقای مشکینی به آنها گزارش

شده بود. اینکه می‌دیدند مثلاً بیست و سه‌چهار نفر از مدرسین جمع می‌شوند در منزل یک‌کنفسر، برای آنها مساله بود رفتن ما به منزل آقای شریعتمداری هم از دید ساواک پنهان نبود، آقای شریعتمداری هم که با صحبت کردن خود سر درس مساله را آفتابی کرد و تقریباً خود را کنار کشید، ایام نزدیک عید نوروز بود و بالاخره روز عید آمدند مرا بازداشت کردند و پرونده من از اینجا شروع شد که شما می‌خواستاید حوزه علمیه را به هم بزنید.

ضمناً یادآور می‌شود آن شب برای رفتن به منزل آیت‌الله شریعتمداری من و آقایان فاضل‌لنکرانی و حائری تهرانی و محمدی‌گیلانی، و برای منازل دیگر آقایان دیگری تعیین شدند، و اینکه در برخی نوشته‌ها برای منزل آقای شریعتمداری نام آقای هاشمی هم ذکر شده صحیح نیست و ممکن است وقتی دیگر بوده است.

س: در جلساتی که منزل حضرتعالی و آقای مشکینی تشکیل شده بود گویا بعضی افراد اعتراض داشتند که قضیه کاپیتولاسیون یک چیز مردمی نیست و مردم چیزی از آن نمی‌فهمند و نمی‌توان به عنوان یک شعار مذهبی روی آن تکیه کرد، آیا این مطلب صحت دارد؟

ج: بله، بعضی صحبت می‌کردند که این یک چیز مذهبی نیست، بنا شد اگر راجع به دین و مذهب کوتاهی و اهانتی شد ما اقدام کنیم و این مسائل مربوط به دین نیست. من از این مطلب خیلی عصبانی شده بودم و می‌گفتم اینها استقلال کشور ایران را زیر پا گذاشته‌اند و شما می‌گویید این امر مذهبی نیست آنها می‌گفتند دولت می‌خواهد به مستشاران آمریکا مصونیت بدهد این چه ربطی به اسلام و دین دارد؟ مسائل مربوط به انجمنهای ایالتی و ولایتی مربوط به مذهب بود اما این یک مساله سیاسی است و هیچ ربطی به ما آخوندها ندارد، حتی شنیده می‌شد بعضی از مراجع هم این حرف را می‌زدند.

اعلامیه‌ها و نامه‌های سرگشاده اқشار مختلف

س: از قرار اطلاع به دنبال تبعید آیت‌الله خمینی نامه‌های اعتراضیه‌ای به صورت سرگشاده و به شکل طومار و با امضاهاى مختلف اصناف و اقشار مردم و طلاب برای سفارتخانه‌های کشورهای اسلامی در تهران ارسال گردید و گویا مرحوم شهید محمد هم در این قضیه فعال بود، اگر چیزی از جزئیات آن به یاد دارید بفرمایید.

ج: اجمالاً بعد از تبعید آیت‌الله خمینی اعلامیه زیاد داده شد، حتی شهر به شهر هم اعلامیه می‌دادند مثلاً مشهدی‌ها، اصفهانی‌ها، قمی‌ها، فضلای هر جا به طور مستقل امضا می‌کردند، مرحوم محمد ما هم در امضا گرفتن خیلی نقش داشت، برای سفارتخانه‌های کشورهای مختلف فرستاده می‌شد و اثر خوبی هم داشت، اما جزئیات آن الان یادم نیست می‌توانید از کسانی که مطلع هستند بپرسید، من شنیدم اعتراضیه‌هایی به سفارت ترکیه در تهران فرستاده شده است.

تماس با آیت‌الله حکیم برای رفع شبهات نسبت به آیت‌الله خمینی

س: گویا حضرتعالی در ارتباط با مرجعیت امام خمینی مسافرتی به نجف اشرف داشته و با آیت‌الله حکیم ملاقات و گفتگو نمودید، لطفاً مشروح این ملاقات را بیان فرمایید.

ج: بله، من یک مسافرت به نجف داشتم، آن وقت که آقای خمینی در ترکیه تبعید بود، می‌خواستم بروم خدمت آیت‌الله حکیم راجع به آیت‌الله خمینی با ایشان صحبت کنم، چون می‌دانستم ذهن ایشان را نسبت به آیت‌الله خمینی خراب کرده‌اند، در نجف آقای عمید زنجانی که با همرفیق بودیم و قسمتی از اسفار را پیش من خوانده بود گفت من شما را پیش ایشان می‌برم، آقای عمید مرا نزد آیت‌الله حکیم برد و معرفی کرد که ایشان از مدرسین قم و از فضلا هستند و... من گفتم: آقا من مسائلی راجع به انقلاب ایران و آقای خمینی دارم که وظیفه خود می‌دانم خدمت شما عرض کنم، به ایشان گفتم: درس آقای خمینی در زمان آیت‌الله بروجردی از مهمترین درسها بود و حدود پانصدشصد نفر شاگرد داشت و بعد از فوت آیت‌الله بروجردی ایشان یکقدم هم برای مرجعیت خودش برداشت، به اصرار به او می‌گفتند رسالتان را بدهید چاپ کنند ایشان حاضر نبود، تا اینکه مساله انجمنهای ایالتی و ولایتی پیش آمد و مراجع برای مقابله با آن احساس تکلیف کردند و آیت‌الله خمینی در این امر از همه فعالیت بیشتری داشت و اعلامیه‌های مهمی داد، در نتیجه مردم ایشان را شناختند و به سراغ ایشان آمدند و این‌دیگر ظاهرا برای ایشان گناه نیست چون ایشان وظیفه شرعی‌شان را انجام داده، بعد به آقای حکیم گفتم: "جمعیت نهضت آزادی که آقای مهندس بازرگان در راس آنان آمده بودند قم نزد علامه طباطبایی اصرار کرده بودند که شما یک وقت خصوصی برای ما بگیرید که برویم نزد آقای خمینی، در همان زمان من رفتم خدمت علامه طباطبایی، ایشان به من گفتند آقای خمینی چرا این‌جور می‌کنند؟ گفتم چه کرده‌اند؟ گفتند بله آقای مهندس بازرگان و سران نهضت آزادی آمدند اینجا به من گفتند برای صحبت کردن با آقای خمینی برای ما وقت بگیر، من هم به آقای خمینی گفتم، ایشان گفتند: "نه من وقت خصوصی نمی‌دهم، اگر می‌خواهند مثل بقیه مردم بیایند همراه با دیگران ملاقات کنند." آخر این چه اخلاقی است که آقای خمینی دارد من به آقای خمینی گفتم که علامه طباطبایی گله داشتند، آقای خمینی گفتند ایشان بیخود گله داشتند، برای اینکه مبارزات ما مبارزات دینی و اسلامی است و این آقایان حزبی هستند و خلاصه یک جنبه سیاسی دارند و اگر ما بنهضت‌مان جنبه سیاسی و حزبی بدهیم ما را می‌کویند و زمین می‌خوریم، من با اینکه این آقایان را می‌شناسم و آدمهای خوبی هستند اما چون جنبه سیاسی و حزبی دارند ما نمی‌خواهیم بگویند نهضت ما وابسته به یک حزب خاصی است، ما از آن جهت که عالم دینی هستیم می‌خواهیم وظیفه دینی‌مان را انجام داده باشیم، لذا من گفتم اگر ما خصوصی با اینها ملاقات کنیم یک بهانه می‌شود برای دستگاه و ما را می‌کویند و می‌گویند اینها یک حزب سیاسی هستند که می‌خواهند در مقابل حکومت قیام کنند، من گفتم بسا آقایان نظریاتی قابل استفاده دارند، ایشان فرمودند نظریاتشان را بنویسند یا به شما بگویند و شما به من منتقل کنید، بالاخره من این قضیه را برای آیت‌الله حکیم گفتم، آقای حکیم با تعجب گفتند عجیب، ایشان این جهات را هم رعایت می‌کردند؟ گفتم بله. این معنا برای آقای حکیم خیلی تازگی داشت چون به ایشان گفته بودند که تیپ "نهضت آزادی" و "کمونیستها" هستند که آقای خمینی را تحریک می‌کنند و کار اینها جنبه دینی ندارد. بالاخره من سه ربع ساعت با آقای حکیم صحبت کردم و ایشان هم دقیقا گوش می‌داد، بعد آقای حکیم بلند شد رفت، آقای عمید گفت خیلی خوب شد که شما صحبت کردید، بالاخره آقای خمینی را در ذهن آقای حکیم جا انداختیم و به او شناساندیم. چند دقیقه بعد یک سیدی که از علما و از حواریون آیت‌الله حکیم بود آمد نشست، ایشان آقا زاده یکی از علما بود و از اطرافیان آقای حکیم به حساب می‌آمد، آقای عمید من را به او معرفی کرد که بسلسه



ایشان آقای منتظری از شاگردان آقای بروجردی و آقای خمینی هستند، یک دفعه دیدم سید گفت: "خدا لعنت کند انگلیسیها را خدا لعنت کند انگلیسیها را، یکروز یک سید جمالالدین افغانی درست می‌کنند می‌اندازند جلو یک روز هم یک سید خمینی می‌آید و روحانیت و دین و اینها را..." من گفتم سید این چه حرفهایی است که می‌زنی؟ گفت نخیر شمانمی‌دانید، بالاخره دیدیم اصلاً نمی‌شود بسا او مباحثه کرد، به آقای عمید گفتم پاشو برویم. این‌جور افراد پیش آقای حکیم بودند و ذهن ایشان را مشوب می‌کردند، بالاخره دستهای مختلف این‌گونه جوسازی می‌کردند، ولی من تا اندازه‌ای ذهن آقای حکیم را روشن کردم.

س: حضرتعالی چه مدت در نجف اشرف حضور داشتید و آیا با علمای دیگر هم دیدار فرمودید؟
ج: من چند روز در نجف و در منزل آیتالله آقای حاج میرزا حسن صافی جلسوس داشتم ایشان از علماست و آدم ملایی است و در اصفهان درس خارج می‌گویند، ما از دوران طلبگی با هم آشنا و رفیق بودیم و در نجف به دعوت ایشان به منزل ایشان وارد شدم و خود و خانواده ایشان جدا مرا شرم‌منده کردند (۱). در مدتی که در منزل آقای صافی بودم علما به دیدن من می‌آمدند، آیتالله خونی هم آمدند، ولسی از بیت آقای حکیم یک نفر هم نیامد، با اینکه آن شب آقای حکیم خیلی حرفهای مرا گوش دادند، معلوم می‌شود باز دوباره مطالبی را به ایشان گفته بودند. به آقای صافی گفتم باز دیدم علما برویم به منزل آیتالله حکیم هم برویم، ایشان گفتند: نه من هرگز نمی‌آیم اینها بد کردند حتی یک نفر را هم برای دیدن شما نفرستادند، گفتم با اینکه نفرستادند ولسی من به عنوان وداع می‌روم. بالاخره شب آخر که می‌خواستم به ایران برگردم رفتم منزل آقای حکیم، یادم هست جلسه "خاص باهله" گوش تا گوش مجلس افراد نشسته بودند ایشان هم آن بالا نشسته بود، ما از در که وارد شدیم ایشان بلند شد و فرمود بفرمایید اینجا، به اصرار مرا پهلوی خودش نشاند و یک بحث فقهی مطرح شد بعد من گفتم فردا می‌خواهم برگردم به ایران برای خدا حافظی آمده‌ام، ایشان گفتند چقدر زود و خیلی احترام کردند و تا دم در ما را همراهی کردند.

س: حضرتعالی با آیتالله حکیم کدام فرع فقهی را مطرح کردید؟
ج: راجع به نماز و روزه دانشجویان یا طلبه‌هایی که برای سه چهار سال می‌آیند در حوزه یا دانشگاه درس می‌خوانند، که در این مدت آیا این محل مانند وطن آنان محسوب می‌شود و باید نمازشان را تمام بخوانند یا نه، به ایشان گفتم بعضی‌ها می‌خواهند بگویند نمازشان تمام است، ایشان گفتند عقیده من هم همین است، گفتم چرا؟ ایشان گفتند به نظر من "ان بیوتهم معهم" شامل اینها هم می‌شود، من گفتم به نظر می‌رسد "ان بیوتهم معهم، کسانی که خانه به دوش هستند" مربوط به کسانی می‌شود که جای معینی ندارند، مانند کشتی‌بانها و چوپانها، ولی اینها جل و پوستشان را پهن کرده‌اند و در محل تحصیل خود زندگی می‌کنند. بعد به ایشان گفتم که خوب است این‌گونه استدلال کنیم که اصل در نماز، تمام خواندن است مگر اینکه مسافر و "ضارب فی الارض" بودن صدق کند، و آدمی که سه چهار سال در یک جا اطاق گرفته و جلو پوست انداخته و زندگی می‌کند به او ضارب فی الارض نمی‌گویند و مسافر به او اطلاق نمی‌شود، و همین که کسی مسافر و ضارب فی الارض نباشد برای تمام خواندن نماز کافی است، لازم نیست صدق وطن بکند، مساله تمامیت نماز

دائرمدار صدق وطن نیست بلکه دائرمدار مسافرنبودن است، ایشان از این استدلال خوشش آمد و در رد آن هم چیزی نگفتند.

۱- مرحوم آیتالله حاج میرزا حسن صافی در مهرماه ۱۳۷۵ شمسی در اصفهان دارفانی را وداع گفتند و در کنار علامه مجلسی به خاکسپرده شدند.

نامهای گسترده علیه آیتالله خمینی به آیتالله حکیم
 س: حضرتعالی آن زمان که نجف تشریف بردید برای تقویت مرجعیت امام غیر از آیتالله حکیم بسا مراجع دیگر هم صحبتی داشتید؟
 ج: صحبت راجع به مرجعیت امام نه، آیتالله حکیم آن وقت تقریبا مرجع عمده ایران بود و با توجه به تسلط حکومت ایران با ایشان ذهن ایشان را نسبت به آقای خمینی مغشوش کرده بودند، من یادم هست یکبار آقای حاج شیخ عبدالجلیل جلیلی کرمانشاهی که از طرفداران آقای خمینی بود گفت: من رفتم به آقای حکیم اعتراض کردم که آقا شما چرا نسبت به آقای خمینی موضع همکساری و همراهی ندارید؟ آقای حکیم گفت نامها را بیلورید، ۲۷ تا نامه از ۲۷ نفر از علمای مهم شهرستانها پیش آقای حکیم بود که در آنها نوشته بودند شما گول حرفهای آقای خمینی را نخورید، اینها یک عده نهضتیهها و بچهها هستند که اطراف ایشان را گرفتهاند و آن وقت که من با آقای حکیم صحبت می کردم این صحبت آقای جلیلی در ذهنم بود که قضیه برخورد آقای خمینی با نهضت آزادی را برای آقای حکیم نقل کردم. آقای جلیلی بعد از تبعید امام به ترکیه اولین کسی بود که از ایران به دیدن ایشان رفت و وقتی هم برگشت ما به دیدن ایشان رفتیم و خیلی خوشحال شدیم که خبر سلامتی امام را آوردند.

انتقال آیتالله خمینی از ترکیه به نجف اشرف
 س: لطفا بفرمایید علت انتقال آیتالله خمینی از ترکیه به نجف اشرف چه بود؟ شنیده ایم که دولت ترکیه نسبت به اینکه کشورش تبعیدگاه ایران باشد حساسیت نشان داده بود، این مساله درست است یا نه؟
 ج: آنچه ما شنیدیم این بود که نمایندگان پارلمان ترکیه پس از اینکه فهمیده بودند آیتالله خمینی در ایران موقعیت دارد و مردم به وی علاقه مند هستند به دولت ترکیه اعتراض کرده بودند که مگر کشور ترکیه تبعیدگاه ایران است؟ و دولت ترکیه وقتی دیده بود که این قضیه به صلاح آن کشور نیست به دولت ایران گفته بود ما دیگر نمی توانیم ایشان را نگه داریم، لذا ناچار شدند آقای خمینی را فرستادند نجف (۱). آنوقت من یادم هست که مرحوم شهید مطهری می گفتند که دکتر اقبال گفته بوده پیشنهاد فرستادن آیتالله خمینی به نجف از ناحیه من بود، من گفتم ما ایشان را می فرستیم نجف توی دهان اژدهاها و افعیها، هم ما از دست او نجات پیدا می کنیم هم چون آنجا فحول علما هستند ایشان شکست می خورد و در حوزه نجف هضم می شود. (پیوستهای شماره ۷ الی ۱۰)

س: آیا بردن ایشان به عراق با هماهنگی دولت وقت عراق انجام گرفت؟
 ج: در آن زمان روابط دولت ایران و عراق خوب بود، دولت ایران می گفت ما ایشان را آزاد کردیم، نمی گفتند به آنجا تبعید است، هدف آنها این بود که ایشان در نجف در مقابل آیتالله حکیم و

آیت‌الله شاه‌رودی و آیت‌الله خونی شکست بخورد و هضم بشود ولی اشتباه کرده بودند، چون‌اولا استقبال شایانی در کربلا از ایشان شد و آیت‌الله آقای حاج سید محمد شیرازی در کربلا جای نمازش را به ایشان داده بود، در نجف هم درس ایشان گل کرد، بعد کم‌کم شهریه هم شروع کردند، و در آنجا به عنوان یکی از آیات عظام مورد توجه قرار گرفتند.

۱ حضرت امام خمینی (ره) به همراه مرحوم حاج آقامصطفی (ره) در سیزده مهرماه ۱۳۴۴ از ترکیه به عراق منتقل شدند.

نامه امام به اینجانب و تفویض اختیارات تام

در همان ایام نبودن امام در قم یک نامه از طرف امام برای من آمد که این نامه خیلی مهم بود، مضمون این نامه این بود که شما صاحب اختیار تام منزل من هستید، شما در منزل من بنشینید و هر جور مصلحت می‌دانید حوزه و سایر مسائل را اداره کنید، نامه بلندبالایی بود. این نامه را وقتی که ایشان از ترکیه به نجف رفتند برای من فرستاده بودند. این نامه اتفاقاً تازه رسیده و در جیب من بود و من داشتم در مسجد امام درس می‌گفتم که مرا بازداشت کردند و بردند ساواک قم، من دیدم اگر این نامه را بگیرند خیلی بد می‌شود، به عنوان دستشویی رفتم بیرون و آن را پاره کردم ریختم دور و خیلی ناراحت بودم که این نامه از بین رفت.

مسافرت مجدد به نجف اشرف

س: حضرت‌عالی گویا مسافرتی هم به نجف داشتید؟

ج: من دو دفعه از ایران به طور قاچاق مسافرت به نجف داشتم، مسافرت اول که با مرحوم آیت‌الله حکیم ملاقات کردم همان وقت بود که امام در ترکیه تبعید بودند و پیش از این جریان آن را به طور کامل نقل کردم، سفر بعدی وقتی بود که آقای خمینی در نجف بودند، و در سفر دوم علاوه بر زیارت عتبات عالیات با آیت‌الله خمینی دیدار داشتم و چند روز در کربلا و نجف با ایشان بودیم.

اعلامیه دوازده نفری در تایید مرجعیت امام خمینی

س: مطرح است که یکی از علل زندانی نمودن حضرت‌عالی تلاش شما برای تثبیت مرجعیت آیت‌الله خمینی و تنظیم اعلامیه دوازده‌امضایی بود، بفرمایید چه کسانی در گرفتن این امضاها جدیت به خرج می‌دادند و چه کسانی بانی این قضیه بودند؟

ج: آن کس که پایه‌گذار این برنامه بود من و آقای ربانی شیرازی بودیم، البته در این امضاها بعضی محکم و قاطع می‌نوشتند بعضی با احتیاط و ترس و لرز، مثلاً آقای ربانی شیرازی با اینکه قبلاً از طرفداران آیت‌الله گلپایگانی بود و از ایشان ترویج می‌کرد و به من هم اصرار می‌کرد که به طرف آیت‌الله گلپایگانی بروم ولی چون انقلابی بود وقتی موضع‌گیری‌های آیت‌الله خمینی را دید آمد به طرف آیت‌الله خمینی و خیلی محکم دنبال مسائل راه می‌افتاد. البته من و شهید مطهری از همان ابتدای فوت آیت‌الله بروجردی نظرمان به آیت‌الله خمینی بود و ایشان را از نظر علمی از دیگران قوی‌تر می‌دانستیم مرحوم آقای ربانی شیرازی (رحمه‌الله‌علیه) (۱) خیلی در مسائل محکم می‌آمد، گاهی ما دوازده نفر به اسم حوزه علمیه قم اعلامیه می‌دادیم، مرحوم محمد ما و آقای غروی علیاری که در قم

بودند خیلی در امضا گرفتنها نقش داشتند، مرحوم محمدبه شکلی برخورد می‌کرد که بسا آنها جرات نمی‌کردند امضا نکنند.

البته یک اعلامیه دیگر هم در این زمینه صادر کردیم، اعلامیه‌ای بود که من و مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی راجع به اعلامیت مرحوم امام نوشتیم (پیوست شماره ۱۱) و منتشر نمودیم. به علاوه من راجع به مرجعیت معظم‌له به برخی از علمای بلاد نیز نامه‌هایی نوشتم و از جمله به آیت‌الله خادمی در اصفهان و آیت‌الله اشرفی اصفهانی در کرمانشاه (پیوستهای شماره ۱۳ و ۱۴)

۱ آیت‌الله ربانی شیرازی در سال ۱۳۶۰ به رحمت ایزدی پیوست و در حرم مطهر حضرت معصومه (س) به خاک سپرده شد.

صنور اعلامیه به عنوان حوزه علمیه قم

یک بار من و مرحوم آقای ربانی شیرازی تصمیم گرفتیم برای شب نیمه شعبان در مسجد اعظم به عنوان "حوزه علمیه قم" جشنی را اعلام کنیم و در آن جشن از آیت‌الله خمینی تجلیل بشود، یک اعلامیه هم به همین نام پخش کردیم. اتفاقاً جمعیت زیادی آمدند ما هم در یک گوشه نشسته بودیم، مرحوم آقای آقا محمدحسن فرزند مرحوم آیت‌الله بروجردی هم شرکت کردند. ساواکیها هم خیلی در اطراف پرسه می‌زدند. یکدفعه آقای سید محمود دعایی و جمعی از طلاب در حالی که یک عکس بزرگ از آیت‌الله خمینی دستشان بود وارد مجلس شدند، جمعیت یکدفعه از جا کنده شد و صلوات فرستادند، همه دنبال این قضیه بودند که "حوزه علمیه قم" که اعلامیه را امضا کرده چه کسانی هستند و مساله انعکاس عجیبی پیدا کرد. فردای آن روز ما در منزل مرحوم آقای حاج شیخ عبدالجواد جبل‌عساملی مباحثه داشتیم، ایشان گفت: "حوزه علمیه قم" چه کسانی هستند؟ گفتم: مگر شما در مجلس نبودید همین کسانی که وقتی عکس آقای خمینی آمد همه از جا بلند شدند و صلوات فرستادند، اینها همه حوزه علمیه قم هستند.

یک دفعه دیگر نیز به منظور تجلیل از ایشان و ذکر نام ایشان مجلس یادبود مرحوم آیت‌الله حکیم را به نام "حوزه علمیه قم" در مسجد اعظم اعلام کردیم و بنا بود آقای گرامی منبر برود ولی ایشان عذر آورد چون واقعا خطرناک بود و ساواک تعقیب می‌کرد، اتفاقاً در همان لحظه آیت‌الله شریعتمداری وارد شدند و چون دیدند مجلس ساکت است به آقای حاج سید صالح طاهری خرم‌آبادی گفتند منبر برود و مجلس ختم شد. بالاخره ما با این کارها تلاش می‌کردیم اسم آیت‌الله خمینی در زمان تبعید ایشان در حوزه علمیه قم به فراموشی سپرده نشود.

س: در مورد اعلامیه‌ها و نامه‌هایی که در آن زمان توسط علما و فضلاء حوزه امضا می‌شد علی‌رغم این‌که حضرت‌عالی شخصاً بسیاری از آنها را تنظیم و افراد را به امضا کردن آن تشویق می‌کردید، اما در اکثر موارد مشاهده می‌شود نام حضرت‌عالی بعد از نام دیگران ذکر شده و در ابتدا قرار ندارد، حتی در مواردی نام کسانی که از نظر علمی در رتبه‌های پس از شما قرار دارند یا جزو شاگردان شما محسوب می‌شوند جلوتر از شما آمده است، لطفاً بفرمایید علت این امر چه بوده است و آیا در این زمینه انگیزه خاصی داشته‌اید یا به طور اتفاقی بوده است؟

ج: من اساساً تعمد داشتم که امضای من به عنوان نفر اول نباشد، و این دلایل مختلفی داشت، از جمله اینکه عنایت داشتم برخی افراد برای اینکه تشویق شوند و به آنها احترام شده باشد اسمشان در اول قرار گیرد، مثلاً سعی می‌کردیم امضای آقای حاج شیخ ابوالفضل نجفی خوانساری حتی الامکان در ابتدا باشد. گذشته از این ساواک نسبت به من حساسیت زیادی داشت و اگر امضای من در اول اعلامیه قرار می‌گرفت ساواک خیلی زود متوجه می‌شد که کار از کجا سرچشمه گرفته و به سرعت به سراغ من می‌آمد و در نتیجه کار ادامه پیدا نمی‌کرد یا روند آن کند می‌شد، ولی نسبت به برخی افراد چنین حساسیتی وجود نداشت و ساواک می‌دانست آنها اهل این قبیل کارها نیستند، البته با همه این احتیاطها عاقبت ساواک همه این کارها را زیر سر من و آقای ربانی شیرازی می‌دانست و در بازجویی‌ها مسئولیت آنها را متوجه مامی کرد، ولی ما دیگر کار خود را به انجام رسانده بودیم.

اما اینکه گفتید برخی از امضاکننده‌ها از نظر علمی در رتبه‌های پایین‌تری بودند، آن وقت اصلاً این مسائل مطرح نبود، قصد ما فقط خدا بود و می‌خواستیم کارها به خوبی پیش برود، علاوه بر اینکه عده‌ای وقتی امضای من را می‌دیدند ترغیب می‌شدند و این اعلامیه‌ها را امضای کردند.

بازدید آیت‌الله حاج آقا حسن قمی از اینجانب در قم
س: گویا آیت‌الله قمی پس از بازگشت از تبعید در زمان رژیم شاه سفری به قم داشتند و حضرت‌عالی ایشان را به منزل دعوت فرموده بودید؟
ج: ببله، آیت‌الله قمی در کرج تبعید بودند، بعد به ایشان اجازه داده بودند که یک سفری به قم بیایند. ایشان در منزلی در محله صفائییه جلوس داشتند، در آنجا ما به دیدن ایشان رفتیم. بعداً آقای حاج احمد آقا فرزند امام به ما پیغام داد که بجاست شما از طرف امام از ایشان تجلیل کنید، من ایشان را دعوت کردم که یکروز برای ناهار به منزل ما تشریف بیاورند. وقتی آقای قمی آمدند آقای حاج آقا رضا صدر هم با ایشان بود چون آقای قمی دایی حاج آقا رضا صدر بود، چنانکه حاج آقا رضا صدر هم دایی خانم احمد آقا خمینی بود. مرحوم حاج میرزا علی‌محدثزاده پسر مرحوم حاج شیخ عباس قمی (صاحب مفاتیح‌الجنان) هم همراه آنان آمده بود.

س: در این جلسه چه چیزهایی مطرح شد؟
ج: عمده راجع به مسائل عمومی انقلاب بود، البته من شنیدم آقای قمی از من و مرحوم آقای ربانی هم خیلی دل خوشی نداشت و گفته بود که آقایان فقط به آقای خمینی توجه دارند و آقایان دیگرا را در نظر نمی‌گیرند. این جلسات بیشتر برای تفاهم و ایجاد جو دوستانه بین نیروهای انقلاب بود.

یادی از شهید محمد منتظری
به همین مناسبت در اینجا مناسب است نامی از فرزند شهید مرحوم محمد منتظری نیز برده شود، ایشان خیلی به زندگی ساده و بی‌تشریفات مقید بود. صبح روز دعوت از آیت‌الله قمی من به او گفتم ایشان امروز مهمان ما هستند شما ظهر زودتر به خانه بیایید. بعداً مادرش گفت: محمد قبل از ظهر به خانه آمد و دید علاوه بر خورش سبزی به سفارش حاج احمد آقا خمینی دو عدد مسرغ هم تهیه

کرده‌ایم، گفته بود: "این زیاده‌روی است و من در سر چنین سفره‌ای حاضر نمی‌شوم"، و به مدرسه برگشته بود.

موضوع دیگر اینکه در همان منزل سابقمان در محله عشقعلی ما یک حمام ساده ساخته بودیم، مرحوم محمد به آن حمام نمی‌رفت و می‌گفت: "حمام در منزل جنبه اشرافی دارد و همه مردم تمکن آن را ندارند که در منزل حمام داشته باشند و لذا من از آن استفاده نمی‌کنم، زیرا در روح من اثر سو دارد." من می‌گفتم حالا که ساخته شده از نظر اقتصادی به نفع است که از آن استفاده کنی ولی او نظر دیگری داشت و مقید بود به ساده زیستن و حذف تشریفات به طور کلی، و در این جهت بسیار مصر بود، رحمه الله علیه و حشره مع اولیائه المقربین. محمد عاشق اسلام و انقلاب و مبارزه در راه حق و عدالت بود، و در این راه بیشترین مراحل عمر خود را در زندانها و غریت و آوارگی سپری نمود و آخر الامر در حادثه دلخراش انفجار حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیرماه سال ۱۳۶۰ به معیت هفتاد و دو تن دیگر از شخصیت‌های ارزنده انقلاب از جمله مرحوم آیت‌الله دکتر بهشتی به دست کجاندیشان منحرف به شهادت رسید و ما عزادار شدیم، در این رابطه مرحوم امام برای من پیام تسلیتی فرستادند که من هم جوابیه‌ای برای ایشان ارسال کردم، (پیسوستهای شماره ۱۵ و ۱۶)، و باید گفت تنها چیزی که تا اندازه‌ای موجب تسلیت بازماندگان است:

۱. اجر و ثوابی است که خداوند کریم برای شهدای راه حق وعده داده است.

۲. دو یادگار و فرزندان خوب و با ارزش آن مرحوم، وحیده‌خانم و آقازهیر منتظری، که وحیده هنگام شهادت پدر یکساله بود و زهیر پس از شهادت آن مرحوم به دنیا آمد، حفظهما الله تعالی و رزقهما خیر الدارین بحق محمد و آله الطاهیرین.

فصل پنجم
خاطرات تبعید
(۱۳۵۴-۱۳۴۶ ه.ش)

نخستین تبعید در آستانه تاجگذاری شاه
 حادثهای عجیب در تبعیدگاه مسجد سلیمان
 درگذشت میزبان و سکونت در مسجد شهر
 یک حادثه دیگر
 بازدید از آیتالله حاج شیخ محمدتقی شوشتری
 اعلامیه از تبعیدگاه برای کمک به محرومان و بیچارگان
 تبعید به نجف آباد
 وکالت تامه از طرف امام خمینی
 فوت مادر و تشریف به مکه مکرمه
 اقامه نماز جمعه در نجف آباد
 تشکیل نماز جمعه با تحریک ساواک برای مقابله با نماز جمعه
 توطئه ساواک برای وابسته نشان دادن نیروهای مبارز
 تلاش ساواک برای اصلی جلوه دادن مسائل فرعی
 تشکیل کلاس عربی برای بانوان
 خواندن نماز استسقا و بارش باران
 کسالت شدید و مسافرت به شمال
 طبس سومین تبعیدگاه
 چگونگی و علت تبعید بیست و پنج نفر از علما و مدرسین
 ورود به طبس و سکونت در مدرسه علمیه
 شروع نماز جماعت و نماز جمعه در طبس
 تعویض رئیس شهربانی و شدت گرفتن اوضاع
 صدور اعلامیه از طبس در باره اختلافات داخلی
 احضار به مشهد و بازداشت سه روزه
 بازگشت به طبس و استقبال عظیم مردم
 ماجرای کتاب شهید جاوید و تحریکات پیرامون آن
 جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل و تلگراف به انور سادات
 خلخال چهارمین تبعیدگاه
 تلاش در جهت ایجاد ارتباط با علما و مردم
 ملاقات آیتالله مطهری و آیتالله موسوی اردبیلی
 ملاقات آقای هاشمی و کسب اجازه برای مصرف بخشی از وجوهات در مصارف انقلاب
 سقز آخرین تبعیدگاه
 تماس با روحانیون اهل سنت
 تلگراف اعتراض از سقز به وزیر دادگستری
 سرمای زمستان و یخبندان در سقز
 بازداشت و ضبط کتاب و نوشتنها

نخستین تبعید در آستانه تاجگذاری شاه

س: برای اینکه صحبت یک مسیر منظمی داشته باشد چنانچه صلاح بدانید در اینجا بپردازیم به جریان تبعیدهای متعددی که حضرتعالی داشتید و بعد خاطرات دوره زندانها را مورد گفتگو قرار دهیم، لطفاً بفرمایید نخستین تبعید حضرتعالی به کجا و به چه مناسبت انجام گرفت؟

ج: اولین تبعید من در ارتباط با تاجگذاری شاه بود، شاه در چهارم آبان ماه ۱۳۴۶ تاجگذاری کرد، در ورقهای که در ساواک قم به من نشان دادند مطلبی قریب به این مضمون آمده بود: "چون ایام تاجگذاری اعلیحضرت است و احتمالاً وجود فلانی در قم مضر به امنیت است مدت سه ماهه مسجد سلیمان تبعید می‌گردد و..."

من آن وقت تازه از زندان آزاد شده بودم، مرا اول بردند ساواک بعد تحویل دوتا مامور دادند، از این استوارهای ژاندارمری، که مرا با قطار ببرند مسجد سلیمان تحویل دهند، وقتی مرا سوار قطار کردند آقای حاج رستم رستمی که همانجا اطراف ساواک مواظب بوده که مرا کجا می‌برند دیده بود که مرا سوار قطار کردند محل ساواک قم کنار ایستگاه قطار است خلاصه به یک زحمتی خودش را رساند و یک مقدار پول به من داد، من هم به او گفتم بنیاست مرا به مسجد سلیمان ببرند. در بسین راه ژاندارمها خیلی بد رفتاری می‌کردند، برای نماز هر چه من اصرار کردم پیاده شویم گفتند نه، می‌ترسیدند فرار کنم، مجبور شدم همانجا در قطار وضو بگیرم و نماز بخوانم، وقتی به دستشویی می‌رفتم می‌آمدند با تفنگهایشان پشت در دستشویی می‌ایستادند. گاهی با من بحث می‌کردند، می‌گفتند آقا شما از آب و هوای این کشور استفاده می‌کنید چرا به اعلیحضرت دعا نمی‌کنید، گفتم مگر آب و هوای کشور مال اعلیحضرت است، می‌گفت بله، من گفتم اگر امنیت را بگویی یک چیزی است ولی آب و هوا که مال اعلیحضرت نیست، خلاصه خیلی بد عمل می‌کردند. به اهواز که رسیدیم از قطار پیاده شدیم آنها می‌خواستند برای رفتن به مسجد سلیمان اتوبوس بگیرند من معمم بودم و آنها هم با دوتا تفنگ به همراه من، دیدم خیلی زنده است حالا مردم فکر می‌کنند که این آشپخ دزدی کرده است، من به آنها گفتم یک ماشین سواری بگیرید، گفتند ماشین سواری پولش زیاد است، گفتم پول آن را من می‌دهم، بالاخره یک ماشین سواری گرفتند و کرایه آن را من دادم، خیلی خوشحال شدند که حالا بر می‌گردند پول کرایه را هم می‌گیرند، مرا بردند در فرمانداری مسجد سلیمان تحویل بدهند، وقتی وارد فرمانداری شدیم دیدم یک نفر آمد جلو و گفت: "آقای منتظری به شهر ما خوش آمدی من "جلیلی کرمانشاهی" بخشدار اینجا هستم، فرماندار هم خیلی مرد خوبی است الان می‌آید"، به آنها هم گفت ایشان را تحویل بدهید و بروید. مامورین با آن بداخلاقیهایی که با ما کرده بودند خیلی جا خوردند، بعد آقای جلیلی که از جلیلی‌های کرمانشاه بود تلفن کرد فرماندار هم آمد، شخصی بود به نام "منوچهر تفضلی"، او هم خیلی احترام کرد و گفت من پسر خواهر دکتر اقبال هستم، بعد گفت شما اینجا کسی آشنا ندارید؟ گفتم یک قوم و خویشی اینجا داریم اما معلوم نیست خوششان بیاید من با این شرایط به خانمشان بروم، گفت نه شما باید منزل یک اهل علم باشید. ماشین لوکسی هم

داشت، مرا سوار ماشین کرد و برد خانه مرحوم آقای حاج سید فخرالدین آل محمد که یک سید محترمی بود و آقا و روحانی شرکت نفت هم بود، از طرف شرکت نفت در خانه اش گاز و آب کشیده بودند. آنجا کسی از افراد عادی در خانه اش لوله کشی آب نداشت اما ایشان را چون عضو شرکت حساب می کردند در خانه اش آب لوله کشی کرده بودند، آدم بدی نبود، بالاخره به ایشان گفت آقا برایتان مهمان آورده ام. بعد یک روز رفت تهران وقتی برگشت آمد به دیدن من و گفت من در اول ملاقاتی که با شما داشتم به شما اراادت پیدا کردم و الان من خیلی ارادتم زیادتر شد چون آقای مهاجری داماد آقای محمدی گیلانی که از دوستان من می باشد گفتند من شاگرد آقای منتظری هستم و...، خلاصه فرماندار هر روز یا یک روز در میان می آمد از من احوال پرسسی می کرد و مساله می پرسید، یک روز باریس ساواک آنجا آمد، شخصی بود به نام "سرهنگ سالاری"، او یک مقدار توهین کرد ولی ایشان مانع شد و گفت شما قدر این آقا رانمی دانید، خلاصه همه جا از من دفاع می کرد.

آقای حاج سید فخرالدین آل محمد یک اطاق بیرونی داشت، من در اطاق بیرونی ایشان بودم، البته حالا فوت شده خدا رحمتش کند روزهای آمد بحث طلبگی می کرد و مسائل ارث را می پرسید چون مراجعات این جویری زیاد داشت، گاهی از شرح لمعه یک جایی را می پرسید، مرد فاضلی بود. ایشان یک پسر برادر داشت به نام آقای حاج آقائقی که در شرکت نفت پست بالایی داشت، او هم ماشین سواری داشت گاهی مراسم سواری می کرد می برد این طرف و آن طرف می گرداند و خیلی گرم می گرفت، خدا خیرشان بدهد. کم کم ماه رمضان شد، افراد دعوت می کردند علما و بزرگان می آمدند و ما هم جزو مدعوین بودیم.

رئیس شهربانی آنجا خیلی آدم خشنی بود، در همان روز اول آمد و گفت: "آشیخ اینجا آخوندبازی در نیآوری مقررات این است که هر روز باید بیایی شهربانی دفتر را امضا کنی"، من هم جلوی فرماندار با او برخورد کردم و گفتم: "این قدر نمی خواهد تند بروی من اگر بچه حرف شنوی بی بودم به اینجا نمی آمدم من پام را دم شهربانی نمی گذارم" و بالاخره هیچ وقت به شهربانی آنجا نرفتم. خلاصه رئیس شهربانی و رئیس ساواک آنجا تند بودند، اما فرماندار آنجا خیلی گرم می گرفت.

حادثای عجیب در تبعیدگاه مسجد سلیمان

در همین ایام که من منزل آقای حاج سید فخرالدین آل محمد بودم یک شب حادثه عجیبی پیش آمد و آن این بود که در اتاقی که من بودم لوله کشی گاز بود، یک روز اینها می خواستند لوله ای را درست کنند گاز را قطع کرده بودند، گویا نقص فنی بوده، بعد نصف شب گاز وصل می شود و چون گاز کشی آنجا روی اصول فنی نبود لذا اطاق من پر از گاز می شود من هم در اطاق خوابیده بودم. آقای حاج سید فخرالدین در این دو ماه که من آنجا بودم هیچ شبی نیامد سراغ من، ولی آن شب یک ساعتی بعد از نصف شب آمد در را باز کرد و گفت آقا پاشو پاشو ببینم چه خبر است گفت: من بی خوابیم افتاد ناراحت بودم آمدم در را باز کردم دیدم اتاق پر از گاز شده، اگر من تدری دیرتر آمده بودم تلف شده بودی من خواب بودم و اتاق پر از گاز شده بود ایشان می گفت این از جانب خدا بود که من بی خوابیم بیفتد و بیایم سری به شما بزنم و حادثه ناگواری اتفاق نیفتد.

در گذشت میزبان و سکونت در مسجد شهر

باز حادثه دیگری که چند شب بعد اتفاق افتاد فوت آقای حاج سید فخرالدین بود. یک شب فرماندار و چند تن دیگر در منزل حاج سید فخرالدین به دیدن ما آمده بودند، ایشان هم بود، فرماندار گفت شما راجع به ریش تراشی دلیلی دارید، من از روی مزاح گفتم بله، به یک طلبه ای گفتند چه دلیلی داریم که آدم باید ریشش را بگذارد؟ گفت قرآن می گوید: "وریشا و لباس التقوی" بعد دیگری گفت خدا می گوید: "ذلک خیر" یعنی لازم نیست ریش بگذارید، خدا رحمتش کند حاج سید فخرالدین آن شب خیلی خندید، و برحسب ظاهر سالم بودند ولی دو ساعت بعدش بیچها آمدند گفتند ایشان سگته کرد، همان شب در خانه شان ایشان سگته کرد و از دنیا رفت، تشییع جنازه مفصلی از ایشان کردند، ایشان سید محترمی بود از اهواز و جاهای دیگر زیاد آمدند. من هم خیلی ناراحت شدم که در خانه ایشان بودم و ایشان از دنیا رفت.

بعد از این جریان دیگر من در خانه ایشان نماندم، اناشم را جمع کردم رفتم در مسجد، مسجد یک اطاق کوچک داشت، گفتم من در همین جامی مانم، در آن وقت آقای حاج شیخ محمد باقر رفیعی اراکی از طرف آیت الله گلپایگانی آنجا بود و آقای مسجد سلیمان محسوب می شد، آقای حاج سید محمد علم الهدای خراسانی هم به مناسبت ماه رمضان از طرف آیت الله گلپایگانی آمده بود آنجا منبر می رفت، آقای حاج سید محمد به آقای رفیعی گفته بود که فلانی آمده است در مسجد و درست نیست که ایشان آنجا باشد، بالاخره آمدند و اصرار کردند که مرا به منزل ببرند، من گفتم نه مزاحمت است و من در همین مسجد می مانم. شام و ناهارمان را با آقای علم الهدی در منزل آقای رفیعی می خوردیم و برای استراحت و خواب در مسجد بودم. البته یک همشهری هم آنجا داشتم آقای حسن خزائلی پسر مرحوم حاج قنبر که قبلا همسایه خانه ما بود و در شرکت نفت مقام بالایی داشت، ایشان هم گاهی اوقات می آمد مرا دعوت می کرد و به منزل خود می برد و خیلی با محبت برخورد می کرد، خلاصه حدود بیست روزی به این شکل بودم تا آمدند گفتند مدت تبعید شما که سه ماه بوده تمام شده و می توانید برگردید. جالب این که من در همان اول به تبعید خود اعتراض و به دستگاه قضایی آن روز شکایت کردم ولی پس از انقضای مدت تبعید و گذراندن آن نامه ای آمد که شما برای رسیدگی به شکایت خودتان به تهران بیایید و وکیل تعیین کنید، که فرماندار با خنده و تعجب این موضوع را به من ابلاغ کرد. عجبا به این قبیل دستگاههای قضاوت عادلانه که البته الان هم متأسفانه بر همان روال می باشد اگر نخواهیم بگوییم که بدتر شده است.

یک حادثه دیگر

یک شب من در منزل آقای حاج سید فخرالدین خوابیده بودم، ماموری از شهربانی آمد و سراغ آقای حاج سید محمود دعایی را که از دوستان و از افراد مبارز و فعال بود از من گرفت، گفتم من از ایشان اطلاعی ندارم، گفت: "ایشان فراری است و آمده است نزد شما"، گفتم: "شخص فراری چگونه ممکن است بیاید نزد من تبعیدی که زیر نظر شما هستم؟"

بالاخره آنان رفتند و بعد از مدتها من این داستان را برای مرحوم آقای قائمی که عالم آبادان بود تعریف کردم، ایشان گفتند این نان را من برای شما پختم، آقای دعایی در حال فرار آمده بود آبادان که من ایشان را به عراق بفرستم و ایشان در مدرسه ما بود و جریان نزد دولتیها لورفته بود، مامورین آمدند در مدرسه و از من سراغ ایشان را گرفتند در حالی که ایشان در مدرسه بودند و من

برای اینکه ذهن آنان را منصرف کنم و به نقطه خاصی متوجه کنم و ایشان را فراری دهم گفتم ایشان اینجا بودند ولی رفتند مسجد سلیمان نزد آقای منتظری و بعد فوراً ایشان را به عراق فرستادم.

بازدید از آیت الله حاج شیخ محمدتقی شوشتری

در همان ایام آقای حاج غلامعلی رستمی داماد من آمده بود برای دیدن من که خبر پایان یافتن دوران تبعید را به ما دادند، من به همراه ایشان حرکت کردم برای قم، در بین راه رفتیم شوشتر بازدید آیت الله آقای حاج شیخ محمدتقی شوشتری، چون ایشان یک روز برای دیدن من آمده بودند مسجد سلیمان اتفاقاً من آن روز برای گردش رفته بودم بیرون و موفق نشدم ایشان را ببینم، وقتی برگشتم آقای آل محمد گفت: "آقای آشیخ محمدتقی از شوشتر بلند شده آمده بود برای دیدن شما"، و من از اینکه در آن وقت در شهر نبودم و نتوانستم ایشان را زیارت کنم خیلی متأسف شدم، بر همین اساس وظیفه بود که به بازدید ایشان می‌رفتم، ایشان با دیدن ما خیلی خوشحال شد و از ما پذیرایی کرد بوفتیم در مسجد پشت سر ایشان نماز خواندیم، مدرسه شوشتر هم رفتیم آقای آل طیب آنجا بود خدمت ایشان رسیدیم، ناهار پیش آقای حاج شیخ محمدتقی بودیم، بعد از ظهر هم رفتیم دزفول منزل آیت الله حاج سید اسدالله نبوی از علمای دزفول، ایشان صاحب رساله بود. ایشان هم خیلی احترام کرد پسرشان را فرستادند برایمان بلیط قطار گرفت و بعد از آنجا با حاج غلامعلی آمدیم قم.

س: اکنون که اسمی از آیت الله شوشتری به میان آمد بجاست مطالبی هم در رابطه با شخصیت علمی ایشان بفرمایید.

ج: ایشان شخصیت معروف و آدم ملایی هستند، صاحب کتاب "قاموس الرجال" است، نسبت به مسائل اسلامی محیط و مطلع می‌باشند در عین حال آدم متدین و صریحی است، کتاب "الخبیر الدخیله" را در چهار جلد نوشته‌اند، کتاب "قاموس الرجال" را نوشته‌اند، کتابی در شرح نهج البلاغه نوشته‌اند به نام "بهج الصباغه" در چهارده مجلد، آن وقت که من آنجا بودم خطی آن را به من نشان می‌داد و می‌گفت: این قسمت را وقتی من مشهود می‌رفتم در قطار نوشتم، این قسمت را وقتی به مکه می‌رفتم مثلاً در هواپیما نوشتم خیلی آدم پرکاری بود و مرتب در حال نوشتن بود، ترتیب شرح نهج البلاغه ایشان به این صورت است که خطبه‌ها را به ترتیب موضوع آورده‌اند، مثلاً اول خطبه‌های توحیدی را آورده‌اند بعد خطبه‌های موعظه را و به همین ترتیب سایر موضوعات را (۱).

۱ آیت الله حاج شیخ محمدتقی شوشتری در ۲۹ اردیبهشت‌ماه ۱۳۷۴ در سن ۹۵ سالگی به رحمت ایزدی پیوست. ایشان بیش از ۵۰ جلد کتاب از خود به یادگار گذاشتند.

اعلامیه از تبعیدگاه برای کمک به محرومان و بیچارگان

س: گویا حضرت تعالی از تبعیدگاه مسجد سلیمان به مناسبت فرارسیدن فصل سرما اعلامیه‌ای جهت کمک به مستمندان و فقرای شهرستان نجف آباد فرستادید، در مورد این اعلامیه هم توضیح بفرمایید.

ج: من هر سال ایام ماه مبارک رمضان برای تبلیغ و ارشاد می‌رفتم نجف آباد، آن سال قبل از ماه رمضان مرا تبعید کردند، فصل زمستان هم فرا رسید و در منطقه اصفهان و نجف آباد سرما شدید بود، ما هر سال از مردم کمکهای زیادی برای محرومان و بیچارگان جمع می‌کردیم، آن سال هم یک نامه نوشتم

از طریق آقای حاج آقا مجتبی آیت که فردی است کتابفروش در بازار نجف آباد و نماینده ما در نجف آباد بود و الان هم هست، با جناب مرحوم آیت الله ایزدی و پسر برادر مرحوم آیت الله حاج سیدعلی نجف آبادی است و از محترمین و از فضلاء نجف آباد و مورد توجه مردم می باشند خطاب به علمای نجف آباد که بجاست در این فصل سرما مردم به مستمندان و مستضعفان کمک کنند. این نامه تقریباً حالت یک اعلامیه را داشت که تاثیر خوبی هم در آن زمان در ارتباط با کمک به بیچارگان و مستمندان داشت.

تبعید به نجف آباد

س: از قرار معلوم حضرتعالی بعد از آزادی از تبعیدگاه مسجد سلیمان و تشریف آوردن به قم مجدداً به نجف آباد تبعید شدید، مدت آن تبعید دوم و مناسبت سیاسی آن از نظر دستگاه چه بود و بفرمایید در نجف آباد در آن مرحله تبعید چه کارهایی را انجام می دادید؟

ج: در مسجد سلیمان که بودیم وقتی فرماندار خبر تمام شدن تبعید را به من داد گفت: "نوشته اند که در قم نباید بمانید و باید به جای دیگری بروید"، من گفتم: "بیخود می گویند، درس و بحث و زندگی من در قم است"، گفت: "من از خودم چیزی نمی گویم حرف آنها را می گویم." بالاخره از مسجد سلیمان آمدم قم، درس و بحث را هم شروع کردیم، چند روزی که درس گفتم یک دفعه دیدم دوتا ماشین آمدند در خانه ما مرا سوار کردند خیلی محترمانه بردند اصفهان، یکی می گفت ببریم ساواک اصفهان تحویل بدهیم دیگری می گفت نه ببریم نجف آباد، من دیدم قضیه از این قرار است گفتم خوب ببرید نجف آباد بعد بروید به ساواک اصفهان یا هر جای دیگر که می خواهید گزارش بدهید، اینها هم گفتند همین کار را می کنیم، شما را اول می ببریم نجف آباد بعداً می رویم به ساواک اصفهان گزارش می دهیم. بالاخره مرا محترمانه بردند نجف آباد در خانه خودمان پیاده کردند، از فردای آن روز هم سر کوجه مامور گذاشتند و افرادی که به دیدن من می آمدند اسم و مشخصات آنها را می پرسیدند و در یک دفتر می نوشتند. یک بار مرحوم آقای سعیدی آیت الله شهید سید محمدرضا سعیدی آمده بودند، همان پاسبان به ماو گفته بود: "جناب عالی کی باشند؟" آقای سعیدی جواب داده بود: "شما آیت الله خراسانی را اسمش را نشنیدی؟ آیت الله سید محمدرضا خراسانی؟" پاسبان جاخورده و گفته بود: "بله آیت الله خراسانی بفرمایید بفرمایید." آقای سعیدی خودش را جا زده بود به عنوان "آیت الله سید محمد رضا خراسانی" که یکی از علمای معروف اصفهان بود، البته مرحوم آقای سعیدی هم اهل خراسان بود و هم اسمش سید محمدرضا بود، بعد خودش آمد تعریف می کرد و ما می خندیدیم.

گاهی مردم مرا میهمان می کردند، آنها (مامورین) اجرات نمی کردند بیایند توی ماشین، جداگانه خودشان با یک موتور یا دوچرخه ای دوره دور می آمدند ببینند کجا می روم، تقریباً زیر نظر بودم، در نجف آباد درس و بحث را شروع کردم، یک درس تفسیر عمومی و یک درس خارج فقهی گفتم.

وکالت تامه از طرف امام خمینی

در همان ایام که در نجف آباد بودم به قصد زیارت عتبات عالیات و ملاقات با امام خمینی (ره) محرمانه به عراق سفر کردم و در ملاقاتم با مرحوم امام پیشنهاد کردم که ایشان نیز مانند سایر مراجع بعثای را به مکه بفرستند که ایشان قبول نکردند، در همین سفر امام اجازه نامه ای برای من مرقوم

فرمودند، البته من قبلا هم از طرف آیتالله بروجردی و آیتالله سید عبدالهادی شیرازی و آیتالله حکیم و آیتالله شاهرودی اجازه داشتم. (پیوستهای شماره ۱۸ الی ۲۱)

در همان زمانی که در عتبات عالیات بودم به فکر افتادم اگر میسر شد از همان جا از راه زمینی به مکه مکرمه مشرف شوم که میسر نشد و بهایران بازگشتم، در راه بازگشت در آبادان به همراه آقایان حاج آقا تقی درچمائی و حاج شیخ عبدالله صالحی نجفآبادی بازداشت و روانه زندان قزلقلعه شدیم.

فوت مادر و تشریف به مکه مکرمه

مادرم هم در همان ایام از دنیا رفت خدا رحمتش کند در نجفآباد برایش مجلس ختم گرفتیم، یک عده‌ای از قم آمده بودند، اتفاقا مرحوم آقای حاج غلامرضا قدیری هم همراه آنان بود. ایسام نزدیک ذی‌الحجه بود و حاجیه‌ها برای مکه ثبت نام می‌کردند، مرحوم آقای قدیری در جلسه ختم مرا به نام "حاج آقا" صدا زد، من گفتم تا به حال مکه نرفتم، گفت چرا؟ گفتم امکانات نداشتم، آقای حاج قدیری گفت من بانی شما هستم که امسال بروید مکه، گفتم به من گفته‌اند حق نداری از نجفآباد بیرون بروی شاید گذرنامه ندهند. گویا این خبر به گوش آنها (ساواک) رسیده بود، یک هفته بعد دیدم یک سرهنگی آمد پیش من و گفت: "از طرف تیغسار مقدم آمده‌ام، ایشان گفته‌اند که به شما بگوییم اگر بخواهید به مکه بروید از طرف ما مانعی نیست"، گویا با این کار می‌خواستند امتیازی داده باشند.

بالاخره آن سال با خانواده که مستطیع بود مشرف شدیم به مکه، البته بعدا در مدینه متوجه شدم که کارهای من زیر نظر است و برای من مأمور گذاشته‌اند، جریان کشف آن نیز به این صورت بود که در مدینه متوجه شدم که یک نفر نجفآبادی که در نجف ساکن بوده و ظاهرا در مدرسه ایرانیها در نجف دبیر بوده به او گفته بودند برو مکه در فلان کاروان و مواظب فلانی باش، او با ساواک مریوط بوده و از همان جا او را برای کنترل فرستاده بودند، اتفاقا او در مدینه خودش را خیلی به من نزدیک می‌کرد و با من گوم می‌گرفت و خودش را معرفی نمود، من به حاج اسدالله شریفی مدیر کاروان گفتم: چرا این آقا را پذیرفتی؟ به عربی گفت: "اجبرونی علی ذلک" "مرا مجبور کرده‌اند که او را بپذیرم" گفتم: او از مکه آمد در کاروان شما؟ گفت: بله ولی خوب چون کاروان دوستانه بود و هنوز من افراد را خوب نمی‌شناختم در مکه متوجه حضور او نشده بودم. البته دفعه بعد هم که مرا بازداشت کردند از غندی بازجوی ساواک گفت: من در چندین جای مکه تو را دیدم ولی برای اینکه ناراحت نکنم به سراغت نیامدم، بعد گفت: "من آقای ناصری را که الان امام جمعه شهر کرد است در رمی جمرات بازداشت کردم، او در رمی جمرات داشت اعلامیه پخش می‌کرد"، او را در حج تحویل یکی از کاروانها داده بودند و بعد که اعمالش تمام شده بود در همان کشور عربستان به یکسال زندان محکوم کردند و یکسال در آنجا زندانی بود. آقای مروارید هم به من گفت که من در مکه از غندی را دیدم که چفیه و عقاب و لباس عربی پوشیده بود و یک ریش بزی هم گذاشته بود و در میان حاجیه‌ها می‌گشت.

ما در این سفر یک اعلامیه‌هایی را هم همراه خود برده بودیم که پیش حاج غلامعلی داماد من بود و در مسجد الحرام و جاهای دیگر پخش شد، مقداری از آن در کیف ایشان بود و به هنگام رمی جمرات آن کیف را سرقت کرده بودند، گذرنامه و چیزهای دیگر او هم در آن کیف بود و ما خدا را می‌کردیم که دست ایرانیها نیفتد چون ممکن بود جریان لو برود و چون حاج غلامعلی

رستمی داماد من بود و ما در یک کاروان بودیم امکان ایجاد در دسر وجود داشت که الحمدلله به خیر گذشت.

س: بازگشت شما از مکه چگونه بود و آیا در آن مقطع اثر سیاسی هم داشت؟
ج: به هنگام بازگشت، بسیاری از مردم نجف آباد برای استقبال آمده بودند، در محلی نرسیده به خمینی شهر که به آن "انوشیروان" می گفتند جمعیت زیادی جمع شده بود و ما با سلام و صلوات وارد نجف آباد شدیم، مردم هم به طور گسترده به دیدن من می آمدند. در آن سال پدرم هم به مکه مشرف شده بود منتها او در یک کاروان دیگر بود.

بجاست در اینجا یک نکته را یاد آور شوم: در رژیم سابق طاغوتی با اینکه مرا به نجف آباد تبعید کرده بودند، وقتی که شنیدند من مایلیم به حج بروم خودشان آمدند به سراغ من و اجازه سفر به حج را دادند، ولی در جمهوری اسلامی پس از مساله برکناری و پس از اینکه من مرحوم امام را در خواب دیدم که در ایوان باغی هستند چنانکه در جای خود نقل شده یکی از آقایان تعبیر کرد که زیارت مرجع تقلید در خواب تشرف به زیارت پیغمبر (ص) است، و چون آقای قدیری شنیده بود باز مبلغ یکصد هزار تومان داد و گفت این پول را به مصرف حج خود و دو فرزندتان برسانید در آن هنگام پول حج بیست و هفت هزار تومان بود من به آقای قاضی خرم آبادی گفتم: "شما جویا شوید که آیا اجازه می دهند من به حج بروم"، پس از چند روز گفتند: "من سوال کردم اجازه نمی دهند". "چند سال بعد نیز یک نفر در تهران اصرار کرده بود مرا با دو پسر به حج فرستند و گفته بود من سه میلیون تومان برای این جهت می دهم، بدون اینکه من تقاضا کنم، آقای برقی فهمیده بود و به آقای رضایی رئیس سازمان حج و زیارت مراجعه کرده بودند که آیا اجازه می دهند؟ برحسب منقول ایشان گفته بود: "از ناحیه من مانعی نیست ولی من جرات اجازه دادن را ندارم و بایست از شخص آقای خامنه ای استجازه شود" و من هم که اهل این قبیل استجازه ها نبودم.

اقامه نماز جمعه در نجف آباد

س: حضرتعالی در نجف آباد مدتی نماز جمعه اقامه می فرمودید، بفرمایید آیا شروع آن در همین زمان بود یا در موقعیتی دیگر، و اصولاً فلسفه شروع این فریضه سیاسی عبادی بر اساس چه ضرورت و چه مبنایی بود؟

ج: من در نجف آباد در مسجد جامع (مسجد میدان) نماز جماعت می خواندم، برای طلبه ها هم در مدرسه درس و بحث داشتم. نماز من بخصوص در ماه رمضان خیلی شلوغ می شد. به نظر رسید اکنون که شرایط هر چند در حد محدود فراهم است بی شبهه نیست که نماز جمعه اقامه نکنیم، به همین جهت با شروع ماه رمضان در مسجد جامع نجف آباد نماز جمعه را شروع کردم، خطبه ها داغ و تند بود و مسائل و مشکلات جهان اسلام را در آن مطرح می کردم، افراد علاقه مند و انقلابی از اصفهان و جاهای دیگر در این نماز شرکت می کردند، روزهای جمعه ماشین سواری و موتور و دوچرخه سواران می شد به طرف نجف آباد. در آن زمان سرهنگ صدقی رئیس ساواک اصفهان به مرحوم پوپورنمازی گفته بود: "منتظری به اسم نماز جمعه یک پایگاه سیاسی در نجف آباد درست کرده است." یک دفعه نیز مرا به ساواک اصفهان احضار کردند و با سرهنگ صدقی مواجه شدم و سئوالاتی از من داشت.

یک روز نیز با علمای اصفهان یک جلسه گرفتیم، ده بیست نفر از روحانیون بودند، در آن جلسه راجع به ضرورت تشکیل نماز جمعه صحبت کردم و گفتم تشکیل نماز جمعه باعث عظمت و شوکت اسلام است، بالاخره با اصرار من آقای حاج سید جلال‌الدین طاهری قبول کردند که ایشان هم در اصفهان نماز جمعه را شروع کنند. آقای طاهری هم هر وقت به مشکلی برخورد می‌کرد می‌گفت: "این نماز جمعه را شما به گردن من گذاشتید."

بالاخره این دو نماز جمعه اثر بسیار خوبی در آگاهی و رشد سیاسی مردم آن منطقه داشت، البته در آن زمانها افراد دیگری نظیر آقای حاج آقا رحیم ارباب و آقای غروی هم نماز جمعه می‌خواندند اما به این شکل شلوغ نمی‌شد، نماز جمعه مرحوم ارباب در قریه "گورتان" اقامه می‌شد، ایشان نماز جمعه را واجب تعیین می‌دانست و خطبه‌ها را به عربی می‌خواند و مردم متوجه مضمون آن نمی‌شدند، آقای غروی هم می‌رفت خارج از شهر نماز جمعه می‌خواند و یک قشر و افراد خاصی در نماز جمعه او شرکت می‌کردند، اما من خطبه‌ها را مفصل می‌خواندم و مسائل روز را مطرح می‌کردم و فقط جملات: "الحمد لله والصلاة على رسول الله، عباد الله اتقوا الله" را برای رعایت احتیاط به عربی می‌گفتم.

تشکیل نماز جمعه با تحریک ساواک برای مقابله با نماز جمعه

س: در ایام اقامت اجباری شما در نجف آباد که شما در آنجا نماز جمعه برگزار کردید و نماز جمعه شما مورد استقبال مردم قرار گرفت چنانکه شنیده شده ظاهراً ساواک بعضی از روحانیون را مستقیم یا غیرمستقیم تشویق کرد که در مقابل نماز جمعه شما نماز جمعه درست کنند، جزئیات این قضیه چه بود و آن شخص که بود؟ مشروح آن را بیان فرمایید.

ج: من یادم نیست که نماز جمعه خوانده شد یا نه، اما اعلام کردند و بنا شد بخوانند، یک سید بود که حالا فوت شده است و ایشان قبلاً از شاگردان من بودند، ایشان را تحریک کرده بودند که به عنوان مبارزه با "شهید جاوید" در مقابل نماز جمعه من نماز جمعه شروع کند، اتفاقاً یکروز آمد خانه من با لحنی خیلی تند و تهدیدآمیز که: "من با شیخ نعمت آقای حاج شیخ نعمت‌الله صالحی که آبروی اسلام را برده مبارزه می‌کنم و تو الان باید از او تبری بجویی، باید یک چیزی علیه او بنویسی" خیلی تهدیدآمیز و از موضع بالا، گفتم: "من چیزی علیه او نمی‌نویسم." بعد همین شخص درس خارج شروع کرد، از طرف آیت‌الله گلپایگانی هم شهریه می‌گرفت و به بعضی طلبه‌ها می‌داد، به ایشان گفته بودند که طلبه‌های نجف آباد و وضعشان خوب نیست و یک شهریه‌ای درست کرده بودند چهارتا طلبه را دور خودش جمع کرده بود به عنوان درس خارج، بعد هم صحبت این شده بود که ایشان در مسجد بازار نماز جمعه بخواند. مرحوم حاج سید ابراهیم ابطحی به من گفت بله بناست نماز جمعه بخواند، دیگر من یادم نیست که خواند یا نه، مثل اینکه نخواند فقط تهدید و صحبتش بود که ایشان بیاید و نماز جمعه بخواند بعد دیدند زمینه ندارد، (۱) خلاصه کار آنها نگرفت، اینها مسائل آخوندی بود منتها ساواک از اینها بهره‌برداری می‌کرد.

۱. نماز جمعه قرار بود برگزار شود، اذان آن را هم در مسجد بازار گفتند، اما چون دعوت‌شدگان اکثراً کارمندان دولت بودند و می‌بایست از اصفهان بیایند هیچ کس نیامد و لذا نماز برگزار نشد. ضمناً آیت‌الله منتظری هم گفته بودند اگر نماز برگزار شود ما می‌رویم یک فرسخ آن طرفتر نماز جمعه را می‌خوانیم که در این صورت برای رژیم خیلی بد می‌شد.

توطئه ساواک برای وابسته نشان دادن نیروهای مبارز

س: طبق بعضی اسناد در زمان اقامت حضرتعالی در نجف آباد ساواک هر چند مدت یکبار مأمورین خود را به سراغ حضرتعالی می فرستاده تا مردم را نسبت به شما بدبین کند، و گویا یک مرتبه هم تعدادی رساله و حواشی عروه امام خمینی را آورده بودند که شما آنها را پخش کنید، در این زمینه توضیح بفرمایید که قضیه از چه قرار بوده است.

ج: بعد از اینکه مدتی در نجف آباد ماندم، دیدم سیاست آنها عوض شده و هر دوسه هفته یکبار تعدادی از مأمورین و مسئولین ساواک به عنوان دیدن به منزل من می آمدند، خیلی هم گرم می گرفتند و راجع به اوضاع کشور حرف می زدند، می گفتند جناب سرهنگ صدقی (رئیس ساواک اصفهان در آن زمان) سلام رسانده، جناب تیمسار مقدم (رئیس اداره سوم ساواک) سلام می رسانند، یک روز عید یک تابلویی به عنوان هدیه آورده بودند که در وسط آن "یا الله" نوشته شده بود، من از این رفت و آمدها خوشم نمی آمد اما خوب آنها می آمدند. من هم از فرصت استفاده کرده و مرتب آنها را نصیحت می کردم، می گفتم: "شما کارهایی می کنید که عاقلانه نیست مثلا شما رساله آقای خمینی را که قیمت آن ده بیست تومان بوده قاچاق کرده اید الان قیمت آن به سیصد چهارصد تومان رسیده، ولی مقلدهای ایشان به هر وسیله ای که شده آن را تهیه می کنند و از ایشان تقلید می کنند." من موضع نصیحتی در مقابل آنها می گرفتم چون احتمال اثر می دادم، یک بار هم در تهران به تیمسار مقدم گفتم: "شما کسانی را که برای سلامتی آقای خمینی صلوات فرستاده اند گرفته اید و اذیت کرده اید، آخو این چه کاری است خوب آنها هم لج می کنند و با شما درمی افتند، اصلا کارهای شما یک جور است که مردم را تحریک می کند، شما باید وسعت نظر داشته باشید بالاخره آیت الله خمینی یک مرجع تقلید است، تقلید از او جرم نیست که مردم را به این شکل اذیت می کنید."

آن وقت که در نجف آباد بودم یک روز دیدم که یک کارتن پر از رساله های امام و حاشیه عروه و تحریر الوسیله آوردند درب منزل، گفتند: "این را جناب تیمسار مقدم فرستاده که بدهیم خدمت شما و گفتند شما می گفتید رساله آقای خمینی در دسترس مردم نیست اینها را بگیرید در اختیار افرادی که علاقه مندند بگذارید"، پیدا بود اینها را از یک نفر گرفته اند و برداشته اند آورده اند، من یکدفعه به ذهنم خطور کرد که برنامه ای در این قضیه است، گفتم: "مگر من رساله پخش کن هستم؟ حالا بگوئید اینها را از چه کسی گرفته اید؟" گفتند: "نه اینها را جناب تیمسار برای شما فرستاده اند، گفتم من احتیاجی به اینها ندارم، آنها باز اصرار کردند که اینها را جناب تیمسار فرستاده اند"، گفتم: "من احتیاجی به اینها ندارم"، آنها باز اصرار کردند که بد است برگردانیم، آقای پورنمازی هم آنجا بود، گفت: "خوب من اینها را بر می دارم"، گفتم: "پس به اسم من نباید برداری من احتیاجی به اینها ندارم"، بالاخره آقای پورنمازی آنها را برداشت. اتفاقا بعد از یک مدتی از شهربانی آمده بودند به خانم مرحوم پورنمازی که آن رساله ها را که پیش تو بود چه کردی؟ گفته بود: "آنها را ساواک به من داده"، گفته بودند: "الان ما را فرستاده اند که آنها را ببریم"، بعد یک رسید به او داده و رساله ها را گرفته و برده بودند.

س: حضرتعالی در آن وقت احساس نمی کردید که اینها می خواستند شما را به این بهانه بازداشت کنند؟
ج: احتمال توطئه می دادم به همین جهت قبول نکردم، بعد هم با مراجعه شهربانی به منزل آقای پورنمازی مشخص شد که قطعاً توطئه بوده است.

س: شاید آنها می‌خواستند غیرمستقیم به جامعه القا کنند که شما سر و سری با ساواک دارید و مردم کم‌کم اعتمادشان را به شما از دست بدهند.

ج: بعید نیست، گاهی اینها می‌آمدند در مسجد پشت سر من نماز هم می‌خواندند، بعضی وقتها این حرکات را انجام می‌دادند که وانمود کنند این فرد از خود ماست، مثلاً یک فردی بود داروفروش به اسم آقای حاج حسین شایگان خدا بیامرز در مرحوم شد او را به خاطر پخش نوار مرحوم امام بازداشت کردند و مدتی در قزل‌قلعه بود و سپس آزاد شد. آنها پس از آزاد کردن او از زندان مرتب می‌رفتند در مغازه او می‌خواستند بدنامش کنند که بله این هم ساواکی شده است، ولی من می‌دانستم که او ساواکی نشده است، آنها از این حربه گاهی استفاده می‌کردند.

تلاش ساواک برای اصلی جلوه‌دادن مسائل فرعی

یکی دیگر از برنامه‌هایی که در آن زمان ساواک داشت این بود که ذهن و فکر مردم را مشغول کند و مسائل کوچک را بزرگ جلوه بدهد، مثلاً یک وقت به طور گسترده در جامعه مطرح شد که بعضی‌ها در عراق حرم امیرالمومنین (ع) را خراب کرده‌اند حال اصل قضیه این بود که در آنجا یک سنگی قرار داشت که روی آن نوشته شده بود که برای ساختمان فلان جا شاه ایران فلان کمک را کرده است و بعضی‌ها این سنگ را تراشیده بودند، در همه جای ایران در این رابطه یک موجی درست شده بود، در اصفهان هم در مسجد شاه جلسه مفصلی گرفته بودند و همه‌علما را دعوت کرده بودند، در تهران هم آقای فلسفی منبر رفت و بالاخره خیلی معرکه گرفته بودند که حرم امیرالمومنین (ع) را خراب کرده‌اند. در همین جریان بود که یک روز سرهنگی آمد پیش من و گفت: "من سرهنگ نوربخش هستم از تهران از طرف تیمسار مقدم آمده‌ام ایشان سلام رساند و گفت: این بعضی‌ها مرقدم مطهر امیرالمومنین (ع) را خراب کرده‌اند، شما هم اگر عکس‌العملی نشان بدهید خیلی بجاست، بالاخره اینها حکومت ظالمی هستند و شیعیان را در عراق اذیت می‌کنند و..." و شروع کرد راجع به این قضیه صحبت کردن، من از جاهای دیگر شنیده بودم که قضیه تراشیدن سنگ است و خراب کردن در کار نبوده است، برای همین در جواب او گفتم: "خیلی ناراحت نباش مساله مهمی نبوده، دو سه خط روی یک سنگ را تراشیده‌اند، آنها جرات نمی‌کنند حرم امیرالمومنین (ع) را خراب کنند، این چه حرفهایی است که شما می‌زنید"، بعد که دید از این قضیه نتیجه‌ای نگرفت گفت: "آقای مهندس سجادی به نجف آباد نمی‌آیند؟"، مهندس سجادی از مبلغین انجمن حجیه و تشکیلات مبارزه با بهائیت بود گفتم: "گاه گاهی می‌آیند و سخنرانی می‌کنند ولی من خدمتشان نرسیده‌ام"، گفت: "اینها کارشان کار اساسی است با بهاییها مبارزه می‌کنند"، گفتم: "بر فرض که اینها کارشان اساسی باشد شما این را نگویند چون شما که می‌گویید آنها را خراب می‌کنید" البته من نمی‌خواهم بگویم آنها وابسته بودند ولی در آن شرایط کارهای آنها به یک شکلی بود که دولتیها بدان نمی‌آمد نیروهای فعال جامعه در آن رابطه فعال باشند، یک جنبه تخدیری داشت برای اینکه جوانهایی که احساسات مذهبی دارند یک خوراکی داشته باشند بیایند با بهاییها مبارزه کنند و از فکر مبارزه با شاه و دستگاه منصرف شوند. من یادم هست یکبار با خود مقدم در تهران صحبت می‌کردم می‌گفت: "ما این بهاییها را زیاد گرفتیم کتابهایشان را جمع کردیم"، گفتم: "این چه مبارزه‌ای است؟ سبب اسدالله صنیعی وزیر جنگ که همیشه دنبال شاه است و به او خط می‌دهد

بهایبی است، سپهبد ایادی پزشک مخصوص شاه بهایی است، بسیاری از پستهای مهم مملکت دست بهاییهاست، حالا شما می‌گویید ما با بهاییها مبارزه می‌کنیم، خوب کتابهایشان را جمع کرده‌اید باز دوباره چاپ می‌کنند اگر راست می‌گویید پستهای حساس مملکت را از دست بهاییها بیرون بیاورید.”

تشکیل کلاس عربی برای بانوان

یکی از کارهایی که من در نجف آباد انجام دادم و قبلا سابقه نداشت تشکیل کلاس عربی و ادبیات عرب برای زنان و دختران بود که نسبت به آن استقبال عجیبی شد، هر چند با انتقاد برخی از آقایان مواجه شدم. پس از مراجعت به قم نیز در منزل آقای اسلامی که دختران در آنجا کلاس عقائد و اخلاق داشتند کلاس عربی و ادبیات عرب برای آنان تشکیل دادم و همین امر زمینه شد که در قم کلاسهای عربی برای بانوان تاسیس شد و توسعه یافت و بتدریج به سایر شهرستانها نیز سرایت نمود که ثمرات زیادی بر آن مترتب است، زیرا عربی کلید فهم قرآن و سنت است و تربیت و ساختن دختران در آینده اسلامی خانواده‌ها و احاطه آنان به مبانی اسلامی را تضمین می‌کند.

خواندن نماز استسقا و بارش باران

س: گویا حضرتعالی یک نماز استسقا هم در نجف آباد خوانده‌اید و به دنبال آن باران آمده، جریان آن چگونه بوده است؟

ج: آن وقتی که ما تازه به قم آمده بودیم مرحوم آیت الله حاج سید محمدتقی خوانساری در قم نماز استسقا خواندند، در آن زمان متفکین در ایران بودند، آمریکاییها و انگلیسیها در شهرهای ایران پراکنده بودند، در قم هم زیاد بودند، همین چاه خاکفرج قم هم دست آمریکاییها بود، آن وقت پایین خاکفرج داخل رودخانه حدود ده بیست هزار نفر جمع شدند و ایشان نماز استسقا خواندند و آمیزرا محمدتقی اشراقی هم بعد از نماز ایشان سخنرانی کردند، آمریکاییها وقتی این جمعیت را دیده بودند وحشت کرده بودند و همه آنها مسلح شده بودند که مبادا مردم به آنها هجوم ببرند و زندگی آنها را به هم بریزند. بالاخره ایشان نماز استسقا را خواندند ولی باران نیامد، ما در روایات داریم که اگر نماز استسقا خواندند و باران نیامد آن را تکرار کنند، به همین جهت روز بعد ایشان بعد از درس فرمودند امروز دیگر مردم را خیر نمی‌کنیم خودمان برویم نماز را بخوانیم. از طرف مدرسه حرکت کردند و نزدیک خط آهن طرفهای قم نو که آن وقت کشت و زرع بود ایشان با پانصد ششصد نفر طلب نماز را برگزار کردند، من هم در نماز استسقا اولی بودم و هم دومی. بعد وقتی برگشتیم شب باران آمد، یک باران بسیار زیادی آمد که همه مردم شگفتزده شده بودند، و متفکین هم وقتی فهمیده بودند که آقایان برای باران نماز خوانده‌اند و باران هم آمده خیلی تعجب کرده بودند و این جریان را به کشورهایشان مخابره کرده بودند و در روزنامهها درج شده بود.

سالها بعد که من در نجف آباد بودم، یکسال در ماه رمضان شب هجدهم ماه بود که در منزل حاج حیدرعلی ستاری مهمان بودیم، مرحوم آقای ربانی شیرازی هم به دیدن من آمده بود، در آنجا صحبت از کمبود آب و نیامدن باران شد. در آن جلسه مرحوم پدرم هم حضور داشت و مطرح کردند که نماز باران خوانده شود و من ابا داشتم و می‌گفتم اگر نماز بخوانیم و باران نیاید گرفتار شمامت و استهزا دشمنان می‌شویم، مرحوم آقای ربانی پشت قضیه را گرفتند و گفتند شما نماز باران بخوانید قطعاً باران می‌آید، بالاخره من از صحبتهای آنها دلگرم شدم که نماز باران را بخوانیم البته آن

وقت در نجف آباد بهاییها زیاد بودند و ما وحشت داشتیم که مسلمانان نماز باران بخوانند باران هم نیاید و بهاییها علیه مسلمانان دست بگیرند در میان مردم اعلام شد که فردا اجتماع کنند تا نماز باران بخوانیم، صبح روز بعد با پای پیاده با جمعیت راه افتادیم به طرف خارج شهر، چند هزار نفر شرکت کردند، مرحوم آقای ربانی هم شرکت کرد، بعضی پیرمردها مثل باران گریه می کردند، خشکسالی شده بود و وضع مردم خیلی بد بود، ما نماز استسقا را با دستسورات و خطبه اش اجرا کردیم، روزه دار هم بودیم چون یکی از دستورات نماز استسقا روزه دار بودن است وقتی برگشتیم بهاییها مسخره می کردند و می گفتند بینید لباسهای اینها همه خیس شده است ولی همان روز آسمان ابری شد و شب باران مفصلی شروع به باریدن کرد، در آن شب باران بسیار زیادی آمد و خداوند آبروی مسلمانان را در برابر بهاییها حفظ کرد. بعد از انقلاب هم یکبار تعدادی از علمای سنی مذهب بلوچستان گویا از منطقه نگور و چابهار به دیدار من آمده بودند و از خشکسالی آن منطقه می نالیدند من به آنها توصیه کردم که نماز استسقا بخوانند، و بعد پیغام دادند که ما به دستور شما عمل کردیم و باران مفصلی آمد، بهر حال این یک چیزی است که در زمان پیامبر (ص) و ائمه (علیهم السلام) بوده است که مردم با توجه نماز استسقا می خوانده اند و خدا هم به آنها ترحم می کرده و باران می آمده است، روایات هم در این زمینه زیاد داریم و دستوراتی هم برای انجام آن گفته شده است.

کسالت شدید و مسافرت به شمال

یک وقت در نجف آباد به آسم شدید و همچنین به تشنج مبتلا شدم و مدتی گرفتار بودم، مرحوم آقای حاج علی بابایی در تهران شنیده بود و در نجف آباد به دیدن من آمد و اصرار کرد برای معالجه به تهران بروم، بالاخره با اصرار ایشان به تهران آمدم و ده روز در بیمارستان آریابستری شدم، طبیب معالج من در این مدت مرحوم دکتر سامی بود.

در آن هنگام مرحوم محمد تازه فراری شده بود و ما از او هیچ خبری نداشتیم و قهرا برای او هم ناراحت بودیم، پس از بهبودی نسبی آقایان دکترها سفارش کردند مدتی به جاهایی که تا به حال نرفتم مسافرت کنم، به معیت آقای آقامرطبی اخوی زاده از تهران به قزوین و سپس زنجان و تبریز و اردبیل و رشت حرکت کردیم و شهرهای شمال را تا گرگان شهر به شهر با اتوبوس دور زدیم، و چون ساواک روی من حساس بود شناسنامه همراه نبردیم و قهرا مهمانخانه ما را نمی پذیرفتند، در بعضی شهرها که آشنا داشتم در منزل آنان وارد می شدیم، از جمله در تبریز منزل آقای شریانی، در اردبیل منزل مرحوم حاج سید غنی، در بندرغازیان منزل مرحوم حاج سید جواد حسنی و در ساری منزل آقای نظری وارد شدیم، و در شاهی قائم شهر فعلی تقریباً همه علمای آنجا، آقایان محمدی، دارایی، نوریان، گرجی، صبوری و روحانی پذیرایی شایانی از ما کردند و یک هفته آنجا ماندیم، و بعد ساواک ساری فهمیده بود و بنا بر آنچه برای من نقل شد مزاحم آقایان شده بود، و در بعضی شهرها هم در اثر نداشتن جا و آشنا خیلی صدمه خوردیم. بالاخره آن مسافرت برای من خیلی جالب و جذاب بود و بسیاری از رفقا و دوستان حوزوی را زیارت کردم، از جمله در تبریز مرحوم آیت الله قاضی طباطبایی و آیت الله حاج شیخ عبدالله مجتهدی را زیارت کردم، در آن اوان مرحوم آیت الله کوهستانی تازه وفات کرده بودند که در کوهستان به مجلس ختم

ایشان نیز رفتیم، در رستم کلا نیز با اوضاع حوزه علمیه آنجا که زیر نظر آقای ایازی اداره می‌شد آشنا شدیم.

پس از مراجعت به نجف آباد تلگرافی از نجف اشرف به امضای آقای حاج شیخ عبدالعلی قره‌سی رسید بدین مضمون: "مسافر کم سالم وارد" "مسافر شما سالم است و به اینجا وارد شده است"، که معلوم شد مرحوم محمد پس از آوارگیهای زیاد در افغانستان و پاکستان بالاخره وارد نجف شده است.

طبس سومین تبعیدگاه

س: گویا حضرتعالی پس از اقامت اجباری در نجف آباد به طبس تبعید شدید، بفرمایید علت این تبعید که سومین تبعید شما محسوب می‌شده بود و چه مدت طول کشید و در آنجا به چه کارهایی اشتغال داشتید و روابط شما با مردم و روحانیت منطقه چگونه بود؟

ج: در نجف آباد که بودم ایام تابستان بود یک روز دیدم از طرف شهربانی چند نفر آمدند مرا سوار ماشین کردند و آوردند شهربانی نجف آباد، در آنجا دیدم آقای آشیش نعمت‌الله صالحی را هم آورده‌اند، ما دونفر را سوار ماشین کردند و همراه یک افسر آوردند در ساواک قم، ساواک قم دستور داد بسبب‌ریشان به شهربانی تحویل بدهید، ما را آوردند در شهربانی قم، در شهربانی متوجه شدیم که بیست و پنج نفر از فضلا و مدرسین حوزه علمیه را تصمیم گرفته‌اند تبعید کنند، از نجف آباد من و آقای صالحی، و از قم آقای ربانی شیرازی، آقای مشکینی، آقای فاضل‌لنکرانی، آقای خلخالی، آقای ربانی املشی، آقای تهرانی، آقای مومن، آقای یزدی، آقای مولانا و افرادی دیگر را که مجموعاً با ما بیست و پنج نفر می‌شدیم گرفته بودند و بنا بود به شهرهای مختلف تبعید کنند. از قراری که نقل شد حکم تبعید را طبق قاعده باید فرماندار قم امضا می‌کرد، منتها آن وقت فرماندار قم در قم نبود، بعضی می‌گفتند تعدد داشته که در قم نباشد تا این حکم تبعیدها را امضا نکند و قهراً معاون او امضا کرده بود، مدت تبعید من سه سال تعیین شده بود. برحسب منقول، معاون فرماندار که احکام را امضا کرده بود آقای محمود هاشمی رفسنجانی بوده که قبلاً طلبه و معلم بود و نزد من هم درس خوانده بود، منتها شرایط به نحوی بود که جرات تخلف نداشته است، بعد از انقلاب آقای خلخالی می‌خواست او را تعقیب کند، ولی من به او گفتم نمی‌توانی چون پشتش محکم است، و ذاتاً محمود مرد خوبی بود، منتها در آن شرایط زور حاکم بود و ساواک مافوق همه دستگاههای دولتی محسوب می‌شد.

چگونگی و علت تبعید بیست و پنج نفر از علما و مدرسین

س: علت تبعید شما بیست و پنج نفر چه چیزی بود؟

ج: البته علت اصلی همان طرفداری از آیت‌الله خمینی و مبارزه با نظام شاهنشاهی بود ولی ظاهراً اینها چیزهای دیگر را بهانه می‌کردند، مثلاً در همان ایام گروهی در نهایند به نام "گروه ابوذر" اقدام به خلع سلاح پاسبانی کرده بودند و گویا افرادی هم کشته شده بودند، من در ساواک قم از محمدی رئیس اطلاعات شهربانی قم پرسیدم که برای چه ما را تبعید می‌کنید، او جریان گروه ابوذر را گفت. البته من بعداً در زندان با فردی به نام "محمد طالبیان" که مرد خوبی بود و از گردانندگان این گروه بود آشنا شدم ولی در بیرون ارتباطی با آنها نداشتم. به هر حال آنها قضیه "گروه ابوذر" را بهانه کرده بودند، بالاخره از اوج‌گیری قیام اسلامی وحشت داشتند و به این بهانه مرا به طبس فرستادند و دیگران را به جاهای دیگر. در آنجا گفتند یک وکیل بگیرید و برای خود یک دفاعیه بنویسید و بفرستید، در آن زمان آقای احمد

صدر حاج سیدجوادی حفظه الله تعالی بدون آنکه چشم داشت مالی داشته باشد وکالت ما و چند نفر دیگر را به عهده گرفت، من هم یک دفاعیه از طبس نوشتم فرستادم که دفاعیه نسبتاً تندی بود و در آن به جریان گروه ابوذر هم اشاره کرده بودم که این قضیه چه ربطی به ما دارد و این شعر را هم در آن نوشته بودم که:

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشتر زدند گردن مسگری

و البته در دفاعیه من هیچ مطلبی دال بر تضعیف گروه ابوذر نبود، اما لازمه دفاع حقوقی این بود که من ارتباط را تکذیب کنم و واقعا هم ارتباط نداشتم و نام آنان را ننشیده بودم. فکر می‌کنم این دفاعیه در بعضی جاها آمده باشد. (پیوست شماره ۲۳)

ورود به طبس و سکونت در مدرسه علمیه

س: چگونه شما را به طبس بردند و در آنجا به کجا یا به چه کسی تحویل دادند؟

ج: از قم یک ماشین سواری کرایه کردند به یک هزار و دویست تومان و مرا با دو تا مامور به طبس فرستادند، گویا آنها نمی‌دانستند که از طریق یزد راه نزدیکتر است مرا از راه تهران مشهد بردند، در راه با سرعت می‌رفتند و کمتر جایی توقف می‌کردند، در مشهد برای زیارت حضرت رضا (ع) هم نگه نداشتند هرچه اصرار کردم قبول نکردند، رفتند آن طرف تربت حیدریه در یک قهوه‌خانه نگه داشتند، شب را مختصری در آنجا استراحت کردیم و صبح راه افتادیم، بعد از ظهر بود که رسیدیم به طبس. مرا مستقیم بردند به شهربانی، یک افسری بود به نام "شیخ الاسلامی" اهل نیشابور بود یسا سبزواری، آمد با من صحبت کرد، خیلی احترام گذاشت و گفت: "من کوچکتر از این هستم که برای شما تعیین وظیفه کنم که چرا شما با آیت الله خمینی مربوط هستید ولی خوب ما هم ناچار هستیم مقررات خودمان را رعایت کنیم، طبق مقررات شما حق ندارید از شهر بیرون بروید ولی در شهر هر جا خواستید بروید آزادید، هر جا دوست دارید می‌توانید زندگی بکنید"، بعد پرسید: "کجا دوست دارید باشید؟" گفتم: "اگر یک مدرسه طلبگی باشد خوب است"، او فرستاد سراغ "آقای زجاجی" که رئیس مدرسه علمیه آنجا بود، ایشان آمد. گفتم: "این آقا مهمان ما هستند و ما ایشان را می‌سپاریم به دست شما که در مدرستان از ایشان پذیرایی کنید"، انصافاً آدم خوش‌برخورد و مردم‌داری بود. در راه مدرسه به آقای زجاجی گفتم: "تعجب است شما به محض احضار رئیس شهربانی آمدید"، گفتم: "مگر می‌شود رئیس شهربانی احضار کند و انسان نیاید؟". بالاخره آقای زجاجی مرا برد در مدرسه "دومنار"، البته آقای زجاجی در زلزله طبس در سال ۱۳۵۷ فوت شد، خداوند ایشان را مشمول رحمت خود قرار دهد، مناره‌های مدرسه هم در آن زلزله خراب شد، مناره‌های آن مثل منار جنبان اصفهان می‌جنبید. این مدرسه آب لوله‌کشی نداشت، در عوض یک حوض بزرگی داشت، به آقای زجاجی گفتم چرا آب لوله‌کشی نکشیده‌اید؟ گفت چون پول نداریم، گفتم خرجش چقدر می‌شود؟ گفت چهار صد و پنجاه تومان، گفتم من این پول را می‌دهم اینجا را لوله‌کشی کنید، ایشان خیلی خوشحال شد. بعد یک طلبه‌ای آنجا بود به نام آقای "حسامی" سیوطی می‌خواند، گفتم بیا من برایت نهج البلاغه درس بگویم، من یک نهج البلاغه به همراه خودم برده بودم که هر جا فرصت شد آن را مطالعه کنم. سایر آقایان را هم در شهرهای مختلف پخش کرده بودند، آقای مشکینی را به "ماهان" کرمان فرستاده بودند، ایشان از آنجا یک نامه برای من نوشته بود، نامه خوشمزه‌ای بود در آن به شوخی نوشته بود: "گویا بناست شما همیشه پهلوی یک منار جنبان باشید، از کنار منار جنبان اصفهان شما را می‌گیرند و می‌آورند کنار منار جنبان

طبس ” در سقز هم که بودیم ایشان یک نامه نوشته بود، در آن نامه هم به شوخی نوشته بود: ”بالاخره شما را هم بردند در منطقه سنی ها معلوم می شود یک سنخیتی هست ” البته من هم در پاسخ ایشان نامهای نوشتیم که: ”بله شما را از اردبیل که مقرر قطب الاقطاب شیخ صافی بود بردند ماهان مرکز در اویش، لابد در این انتقال شما هم سنخیتی هست ” خلاصه این گونه شوخیها و مکاتبهها بین افراد بود، و بالاخره بین افراد کمال صمیمیت بود، خدا لعنت کند شیاطین انس و جن را که چگونه بین افراد مبارز و همفکر تفرقه افکنند.

شروع نماز جماعت و نماز جمعه در طبس

کم کم ماه رمضان شد، مسجد جامع طبس روبروی مدرسه دومنار بود و آقای زجاجی در آنجا نماز جماعت می خواند، من هم می رفتم پشت سر ایشان نماز می خواندم، ایشان صبحها برای نماز نمی آمد، گفتم چرا شما صبحها نمی آید؟ گفت من حال ندارم صبحها بیایم. بنا شد من صبحها به جای ایشان نماز جماعت بخوانم، بعد از نماز هم شروع کردم به صحبت کردن، کم کم افراد جمع شدند. مردم سحرها سحریشان را می خوردند و اول اذان می آمدند برای نماز، از چهارینج کیلومتر اطراف سا چرخ و موتور در نماز شرکت می کردند، کم کم جمعیت نماز خیلی زیاد شد. یک روز راجع به فضیلت نماز جمعه صحبت کردم و روایات آن را خواندم، بعد با آقای زجاجی صحبت کردم که ایشان نماز جمعه شروع کنند، ایشان گفتند من تابه حال نماز جمعه نخوانده ام خود شما بخوانید، شیخ سالم و سلیم النفسی بود، بالاخره نماز جمعه را شروع کردیم، کم کم خیلی شلوغ شد، سه چهار هزار نفر از شهر و دهات اطراف می آمدند، یک عصایی دستم می گرفتند و در خطبهها هم مسائل سیاسی روز را می گفتم و این برای مردم خیلی جالب بود و تازگی داشت، پلیسها هم لباس شخصی می پوشیدند و در نماز شرکت می کردند، پلیسهای آنجا اکثرا افراد سالمی بودند. گاهی افراد برای دیدن من می آمدند راه را بلد نبودند شب و نصف شب می رسیدند پلیسها آنها را راهنمایی می کردند، آنها را سوار موتور می کردند تا منزل می رساندند، خلاصه افراد مختلف و از قشرهای مختلف به این نماز جمعه علاقه مند شده بودند و در آن شرکت می کردند، افراد مختلف در طول روز می آمدند مساله می پرسیدند. آن ماه رمضان خیلی پربرکت بود، من آنجا خیلی با مردم خودمانی شده بودم، صبحها می رفتم نان می گرفتم در شهر قدم می زدم، گاهی پیاده تا باغ گلشن که دوسه کیلومتری شهر بود می رفتم و در آنجا با جوانها صحبت می کردم و گرم می گرفتم. در مدرسه علمیه درس خارج شروع کردم، هفت هشت نفر از روحانیون آنجا که سوادشان هم بد نبود در آن درس شرکت می کردند، به طلبهها هم شهریه می دادم، میهمان هم برای من زیاد می آمد، شاید در این مدت که آنجا بودم ده بیست هزار نفر برای من میهمان آمد، معمولا اینها در مدرسه می خوابیدند، برای مدرسه زیلو خریدم که هم برای مدرسه بود و هم میهمانها استفاده می کردند.

اولین مهمانی که برای من به طبس آمد آقای حاج شیخ علی آقا تهرانی بود از مشهد، بعدا دوستان و رفقا از مشهد، تهران، قم، اصفهان و نجف آباد زیاد آمدند، از جمله آقای مطهری از تهران و آقای خامنه ای با خانواده از مشهد.

تعویض رئیس شهربانی و شدت گرفتن اوضاع

دستگاه دید اوضاع خیلی دارد عوض می شود، برای اینکه اوضاع را تحت کنترل خود قرار دهد

رئیس شهربانی آنجا را عوض کرد، یکنفر را به اسم "سرهنگ غفاری" از مشهد فرستادند، او خیلی آدم خشن و سخت گیری بود، اصلاً به همین منظور آمده بود. از همان اول که آمد فشار را شروع کرد، مرتب خرده فرمایشی می کرد من هم اعتنا نمی کردم، از همسایه های ما برای ما مراقب گذاشتند، نماز جمعه را تعطیل کردند، مامورین از دو ساعت به ظهر می آمدند اطراف خانه ما و اطراف مسجد را کنترل می کردند نمی گذاشتند مردم به مسجد بیایند، نمی گذاشتند در این ساعات کسی به خانه من بیاید و یا از آن خارج شود، افرادی هم که از شهرستانها به دیدن من می آمدند اسم آنها را یادداشت می کردند، مثلاً یکبار چهل پنجاه نفر با اتوبوس به سرپرستی حاج غلامعلی رستمی داماد ما از نجف آباد آمده بودند، آنها شب را در مدرسه بودند پلیس رفته بود سراغ آنها که اسمشان را بنویسد به یکی گفته بود اسمت چیست؟ گفته بود مثلاً "قدمعلی فرزند عوضعلی"، به دیگری گفته بود اسمت چیست آن هم یک اسم الکی گفته بود، این مامور به حاج غلامعلی گفته بود من می دانم که اینها اسمهایشان را عوضی می گویند ولی به اینها بگو این اسمها یادشان باشد که اگر دوباره پرسیدند همین را بگویند و برای ما در دست نکنند. یک روز پدر آقای کروی آمده بود، ما شا الله هیکل بزرگی داشت چند برابر آقای کروی بود عمامه بزرگی هم داشت، با هم در خیابان می رفتیم مامور آمد و به من گفت این آیت الله کی هستند؟ گفتم از خودشان بپرسید رفت جلو و اسم ایشان را پرسید، ولی خوب مامورین نوعاً با ما خوب بودند، یادم هست پس از یکسال که آنجا بودیم وقتی مرا می خواستند از آنجا ببرند سفر از این پاسانها آمده بودند اشک می ریختند و گریه می کردند و می گفتند آقا ما چطور فراق شما را تحمل کنیم؟

صنور اعلامیه از طبرس در باره اختلافات داخلی

این مدت که من در تبعید بودم ساواک مرتب روی اختلافات داخلی روحانیت و مساله کتاب "شهید جاوید" کار می کرد و مرتب افرادی را تحریک می کرد و پیش مراجع و جاهای دیگر می فرستاد تا این مسائل را مطرح کنند و در درون روحانیت و جامعه صف بندیهای مختلف بوجود بیاورند، مارک سنی گری و وهابگری و طرفداری از عربستان سعودی و ضدیت با امام حسین (ع) ... این قبیل برچسبها را به نیروهای مبارز می زدند، بخصوص در قم و اصفهان این جو تشدید شده بود، اطراف آیت الله گلپایگانی، آیت الله شریعتمداری و آیت الله نجفی مرعشی و دیگران را گرفته بودند تا از آنها نوشته هایی علیه شهید جاوید بگیرند، بعضی ها در اصفهان منبر رفته و می گفتند: "عربستان پول چاه نفت شماره فلان را به اینها اختصاص داده که در ایران تبلیغ وهابیت کنند" یا اینکه می گفتند: "آقای منتظری و آقای مشکینی و آقای صالحی علیه امام حسین (ع) کتاب نوشتند، امام حسین اینها را آواره کرد" و....

من احساس کردم این یک توطئه خطرناکی است که طراح آن ساواک است و ناآگاهانه از سوی بعضی ها به آن دامن زده می شود به همین جهت از همان جا یک نامه نوشتم و برای شخصیت های مختلف از جمله مراجع فرستادم. (پیوست شماره ۲۴)

احضار به مشهد و بازداشت سه روزه

س: این نامه هنگامی که منتشر شد چه عکس العملی را به دنبال داشت؟

ج: این نامه را فرستادم نجف آباد تکثیر کردند و به جاهای مختلف فرستادند، در جاهای دیگر از جمله تهران و مشهد هم تکثیر و پخش شده بود. در همین رابطه از ساواک مشهد مرا احضار کردند، یعنی آمدند مرا گرفتند بردند در شهریانی مشهد، بعد از آنجا بردند به ساواک، در آنجا شخصی به نام "دبیری" از من بازجویی کرد، گفت: "شما چطور شد که تبعید شدید؟" گفتم: "از شما باید پرسید"، گفت: "شما در آنجا نماز جمعه خوانده‌اید؟" گفتم: "نماز جمعه حکم اسلام است بنا نیست حالا که من تبعید هستم نماز جمعه نخوانم"، گفت: "شما از آنجا اعلامیه‌ای داده‌اید؟" گفتم: "اعلامیه نبوده یک نامه‌ای است که برای بعضی افراد نوشتام و برای آنها فرستاده‌ام"، گفت: "چه کسی آن را تکثیر کرده؟" گفتم: "من نمی‌دانم کی آن را تکثیر کرده"، گفت: "به چه کسی این نامه را دادی برد؟" گفتم: "افراد مختلف به دیدن من می‌آمدند می‌گفتم مثلا شما که به مشهد می‌روید این نامه را بدهید به آیت‌الله میلانی"، گفت: "اسم آن اشخاص چه بود؟" گفتم: "شما خودتان می‌دانید که هر روز بیش از پنجاهشصت نفر به دیدن من می‌آیند بالاخره یکی از اینها بوده شما چه کار به اسم اشخاص دارید این نامه را من نوشتام، می‌خواستام از اختلافات داخلی جلوگیری بکنم، در آن مسائلی را تذکر داده‌ام، نصیحت کرده‌ام، من وظیفه خودم می‌دانستم این نامه را بنویسم و بعضی افراد از این نامه خوششان آمده آن را تکثیر کرده‌اند، تکثیر آن چه ربطی به من دارد." بالاخره ساواک خیلی از این نامه ناراحت بود، چون نقشه و برنامه‌های آنها را که می‌خواستند بین روحانیت اختلاف بیندازند و طرفداران انقلاب را بدنام و منزوی کنند خنثی می‌کرد.

بازگشت به طبس و استقبال عظیم مردم

فردای آن روز دوباره مرا با اتوبوس به طبس برگرداندند، رفت و برگشت من سه روز طول کشید، وقتی برگشتیم استقبال مردم طبس از من خیلی عجیب بود، تقریباً یک ساعت و نیم از شسب رفته بود که رسیدیم به طبس، بین طبس و مشهد ۹۵ فرسخ راه است، دو سه هزار نفر جمعیت آمده بودند استقبال، اسپند دود می‌کردند، گوسفند قربانی می‌کردند، خود پلیسها که مرا آورده بودند خجالتزده شده بودند، من خودم تعجب می‌کردم که در آن شرایط این همه آدم از کجا جمع شده بودند و آمدن مرا کی به آنها خبر داده بود، البته مردم طبس نوعاً مردم متدین و خونگرمی بودند و نسبت به من اظهار علاقه و محبت می‌کردند و در پذیرایی از مهمانها و واردین به ما کمک می‌کردند، مخصوصاً همسایه مامرحوم آقای حاج سید محمد موسویان و خانواده و فرزندان ایشان محمود آقا و جعفر آقا در همه مراحل یار ما بودند، خداوند به همه آنان خیر دنیا و آخرت عطا فرماید.

ماجرای کتاب شهید جاوید و تحریکات پیرامون آن

س: اکنون که سخن به کتاب شهید جاوید و اختلافات برانگیخته شده اطراف آن رسید، بفرمایید که این کتاب چه بود و چطور شد شما و آقای مشکینی بر آن تقریظ نوشتید و تحریکاتی که در آن زمینه بود از ناحیه چه کسانی بود؟

ج: کتاب شهید جاوید کتابی بود تحلیلی راجع به زندگی و شهادت امام حسین (ع) که حجة الاسلام والمسلمین آقای شیخ نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی آن را نوشته بود، پیش از انتشار یک نسخه از آن را من مطالعه کردم، از آن کتاب به عنوان یک کار تحقیقی در این زمینه خوشم آمد، آقای مشکینی هم مطالعه کرده بود، بالاخره ایشان از ما خواست که چند کلمه تقریظ بر



آن بنویسیم، اول آقای مشکینی چیزی بر آن نوشته بود، من هم چند سطر نوشتم، البته جمعی از علما و دانشمندان دیگر نیز جداگانه از کتاب تعریف و تمجید کرده بودند، از همان جاتحریرات شروع شد و کار را به جایی رساندند که آقای مشکینی تحت فشار یک چیزی تقریبا به عنوان توبهنامه نوشت ولی من چیزی ننوشتم، با اینکه اینها دنبال بودند که از من هم یک چیزی بگیرند. منبرهای قم را تحریک کرده بودند که فشار بیاورند به مراجع و آنها را وادار کنند که مطلبی در این رابطه بگویند یا چیزی بنویسند. یک وقت من یادم هست دهه آخر صفر بود آمدم قسم مرحوم حاج آقا مصطفی طباطبایی را که از منبرهای معروف تهران بود دعوت کرده بودند بیاید قسم سخنرانی کند، یکی از فامیل‌های ایشان آقای حاج آقا محمود طباطبایی که در بازار قم معروف است و گاهی برای سادات و فقرا پول جمع می‌کند آمد منزل ما و گفت: "وقتی من فهمیدم حاج آقا مصطفی می‌خواهد بیاید قم رفتم به دیدنش و به او گفتم مواظب باش که در دعوی کتاب شهید جاوید نیفتی، او هم در جواب من گفت: بله من هرگز خودم را به این مسائل آلوده نمی‌کنم مگر من بچه هستم؟ اتفاقا آمد قم منزل آیت‌الله گلپایگانی منبر می‌رفت همان روز دوم شروع کرد علیه شهید جاوید صحبت کردن " حاج آقا محمود گفت: "من رفتم به او گفتم مگر تو نگفتی در این مسائل نمی‌افتی؟ گفت: بله ولی وقتی آمدم قم دیدم تشیع دارد از بین می‌رود ولایت از بین می‌رود، احساس وظیفه کردم که صحبت کنم."

در همان ایام یک‌گنفر آمد به من گفت: "من در یکی از محله‌های دوردست قم رفته بودم مجلس روضه، پنج‌شش نفر پیرمرد و پیرزن هم‌بیشتر در جلسه نبودند دیدم یک شیخی آمد و رفت منبر و گفت: اگر چه مجلس مقتضی نیست اما چون توصیه شده که ما راجع به این کتاب منحوس صحبت کنیم چند کلمه‌ای می‌گوییم، و بعد شروع کرد به بد و بیراه گفتن و لعن و نفرین کردن"، خلاصه یک چنین جوی درست کرده بودند.

باز در همان ایام یک بار مرحوم پدرم با حاج غلامحسین مویندی که از اخیار نجف آباد بود و آقای حاج آقا مجتبی آیت آمده بودند قم، من به آنها گفتم امروز جمعه است برویم نماز جمعه، چون من به نماز جمعه علاقه‌مند بودم، آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی اراکی در مسجد امام حسن (ع) نماز جمعه می‌خواند، ما به اتفاق هم رفتیم نماز جمعه در همان صف سوم و چهارم هم نشستیم به شکلی که ایشان به خوبی ما را می‌دید، بعد ایشان شروع کرد به خطبه خواندن در وسط خطبه چشمش به ما افتاد شروع کرد راجع به مسائل روز بحث ولایت و امام حسین (ع) را مطرح کردن، بعد گفت: "خاک بر سر آنها که این کتاب را نوشتند، خاک بر سر آنها که بر این کتاب تفریط نوشتند" بالاخره ایشان هم احساس وظیفه کرده بود که در این رابطه مطلبی بگوید، بعد که نماز تمام شد و آمدیم به خانه، همراهان به من گفتند: "این چه جایی بود که امروز ما را بردی" البته من چند روز بعد رفتم منزل آقای اراکی با ایشان صحبت کردم ایشان خیلی آدم با صداقت و خربسی بسود شروع کرد به معذرت‌خواهی که آقا مرا ببخشید، خیلی معذرت می‌خواهم، خلاصه خیلی ابراز ناراحتی کرد و هنگام خدا حافظی تا دم در مرا همراهی کرد.

باز آقای حاج شیخ محمد حسین مسجد جامع آمده بودند منزل ما می‌گفت: "این شیخ صالحی مسلهون در کتابش از امام حسین (ع) تبری کرده" گفتم: "شما کتابش را خوانده‌ای؟" گفت: "نه، موثقین گفته‌اند"، گفتم: "نه، این مسائل نیست شما خودتان این کتاب را بخوانید بعد قضاوت کنید." باز داستانی را آقای حاج محمدرضا رجایی نقل می‌کرد می‌گفت: "چند نفر از همکاران قالی فروش ما

که اصفهانی بودند از آقای صالحی بدگویی می کردند و می گفتند مخالف امام حسین (ع) است، از باب اتفاق روزی از اصفهان آمده بودند نجف آباد، روز هشتم محرم بود و آقای صالحی در مسجد بازار نجف آباد منبر می رفت، آنان گفتند برویم روضه، به اتفاق آنها رفتیم روضه ولی به آنها نگفتم چه کسی منبر می رود، آقای صالحی منبر رفت و اتفاقاً روضه خوبی خواند و خیلی مردم گریه کردند خودش هم معمولاً روی منبر گریه می کرد آنها خیلی از این منبر خوششان آمد گفتند: عجب روضه خوبی خواند این کی بود منبر رفت؟ گفتم: این همان کسی است که شما لعنتش می کنید.

خلاصه جو جامعه را به این شکل تحریک کرده بودند. مرحوم آقای شمس آبادی را مرتب می بردند این طرف و آن طرف عملیه من و آقای مشکینی و آقای صالحی صحبت می کرد که بلبه اینها با امام حسین (ع) در افتادند و امام حسین (ع) اینها را پرت و پلا کرد "به زندان و تبعید گرفتار کرد." در مشهد و جاهای دیگر هم همین مسائل بود. ساواک هم مرتب این قضایا را تعزیه گردانی می کرد، چون ما سفر از جمله کسانی بودیم که مرجعیت آیت الله خمینی را امضا کرده بودیم، آنها دستشان که به آیت الله خمینی نمی رسید چون آن وقت ایشان در نجف بودند، به گمان خودشان بهانه خوبی را گیر آورده بودند. ساواک یک جزوه چهل پنجاه صفحه ای از نظرات افراد مختلف علیه شهید جاوید درست کرده بود و مرتب این طرف و آن طرف پخش می کرد (۱۰). آقای شیخ حسین لنکرانی خیلی تلاش داشت از من علیه کتاب شهید جاوید نوشته ای بگیرد، حتی یک بار در منزل آقای حاج سید صادق روحانی جلسهای گرفته و کسی را فرستاده بود که مرا به آنجا ببرد و در آنجا نوشته ای از من بگیرد که من نرفتم.

س: آقای شیخ حسین لنکرانی که بود و با این کار چه هدفی را دنبال می کرد؟

ج: ایشان یک زمان از طرفداران آقای خمینی بود، در یک زمان که آیت الله خمینی در تابستان رفته بودند منزل آقای حاج آقا حسین رسولی در امامزاده قاسم، در آنجا آقای شیخ حسین لنکرانی رفته بود پیش آقای خمینی و با هم رفیق شده بودند، بعد از اینکه آقای خمینی را گرفتند در تهران پسنسگاه شصت نفر را گرفتند که آقای مطهری، آقای فلسفی، آقای خلخالی و آقای شیخ حسین لنکرانی هم جزو آنها بودند، حدود دو ماهی این جمع در بازداشت بودند، وقتی آقای مطهری از زندان آزاد شد می گفت: "یکی از برکات این زندان این بود که ما با آقای شیخ حسین لنکرانی آشنا شدیم ما اول خیال می کردیم او کمونیست است چون قبلاً کاندیدای حزب توده بود ولی در زندان فهمیدیم که او آدم متدین و خوبی است." در اثر تعریف مرحوم مطهری من با ایشان رفیق شده بودم و در مسائل مربوط به انقلاب و امام با یکدیگر صحبت می کردیم و در جلسات راجع به این مسائل با هم شرکت می کردیم، ولی یک دفعه عوض شده بود، در جریان کتاب شهید جاوید ایشان کسی را فرستاده بود که من بروم منزل آقای روحانی که من نرفتم، بعد بنا شد برویم منزل آقای مشکینی، من به اتفاق مرحوم آقای ربانی شیرازی رفتیم آنجا و بر سر مساله کتاب شهید جاوید و اختلافات بحث شد، آقای لنکرانی از موضع بالا شروع کرد به صحبت کردن که شما باید بردارید یک چیزی بنویسید و تکذیب کنید شاید از آقای صالحی تبری کنید، و شروع کرد باید بایست گفتن و تهدید کردن، آقای ربانی شیرازی افتاد به جان او که این چه حرفهایی است که می زنی، مساله مساله امام حسین (ع) نیست مساله کتاب شهید جاوید نیست اینها بازیهایی است که ساواک راه انداخته، هدف ساواک ایجاد دو دستگی و اختلاف است، اینها می خواهند نیروهای مبارز را به این بهانه بکوبند. بالاخره ما دو سه ساعتی با او جر و بحث کردیم و او با

عصبانیت بلند شد رفت و شروع کرد علیه ما کارشکنی و جوسازی کردن، تا آنجا که نقل کردند گفته بود چون اینها با امام حسین (ع) مخالف هستند و مبدع در دین می‌باشند می‌توانید به آنها تهمت بزنید، و این طرف و آن طرف در دهانها انداخته بود که روایت داریم کسانی که مبدع در دین هستند می‌توانیست یعنی از نظر شرعی مجاز هستید به آنها تهمت بزنید و آبرویشان را ببرید که در بین مردم موقعیت نداشته باشند او با این شیوه شروع کرد جو را مسموم کردن و نسبتهای دروغ و بی‌اساس به افراد دادن.

۱ از اسناد ساواک که پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شده مدارکی مبنی بر دست داشتن ساواک در دام زدن به این اختلافات بدست آمده که نمونه‌هایی از آن در کتاب "فقیه‌القدر" جلد ۱ صفحات ۱۳۲ تا ۱۳۸ بیان شده است. جناب آقای دکتر فضل‌الله صلواتی از انقلابیون بنام اصفهان نیز نقل می‌کنند که در سالهای ۵۱ تا ۵۳ که در زندان ساواک اصفهان بوده‌اند، هریک از طلبها و روحانیون را که در این شهر دستگیر کرده و به زندان می‌آوردند در بازجویی از آنها از کتاب "شهید جاوید" پرسش می‌کردند. یکی از بازجوهای ساواک به نام "سیرزاقا رضوی" از خود ایشان کتاب سوال می‌کند که آیا کتاب شهید جاوید را خوانده‌ای؟ آقای صلواتی می‌گوید مقدار زیادی از آن را خوانده‌ام. می‌نویسد که نظرت را درباره این کتاب بنویس؟ ایشان می‌نویسد: "کتابی بوده تحقیقی و بیشتر در روند حاکمیت اسلامی و اینکه ارسال رسل و انزال کتب و قیام حضرت اباعبدالله (ع) برای حاکمیت اسلام و اجرای عدالت است، چه با پیروزی و چها شهادت، در هر صورت حضرت امام حسین (ع) هدفی والا و برتر و عالی داشته‌اند که دست به این حرکت انقلابی زده‌اند، همانکه فرموده‌اند: "آری ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر" و یا "انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی" و اصلاح به هر صورتی ممکن است و نویسنده کتاب شهید جاوید یک بعد آن را گرفته و کار عمیق کرده و این دلیل نفی کار دیگران نیست، و البته هیچ کتابی خالی از اشکال نیست و جز قرآن و حدیث، همه گفته‌ها و نوشته‌ها امکان خطا دارند، در هر صورت تاریخ اسلام احتیاج به مطالعه و تحقیق و کار بیشتری دارد."

آقای بازجو وقتی نوشته را می‌خواند عصبانی می‌شود و همراه با فحش و ناسزا می‌گوید: "همه شما سنی و وهابی هستید، از خمینی تا منتظری و صالحی و شریعتی و امثال تو و هم طویل‌های هابی که همراه تو در زندان هستند." آقای صلواتی از بازجو می‌پرسد: "آیا شما خودتان کتاب شهید جاوید را خوانده‌اید؟" رضوی می‌گوید: "مگر من احمق هستم که امثال این مزخرفات را بخوانم، وقتم را صرف یک ترانه و یا آهنگ موسیقی شاد می‌کنم، ما فقط ماموریت داریم این کتاب را پیش علما ببریم و بگویم که با نوشته شدن این کتابها اصل دین، اصل تشیع از بین می‌رود، حسین (ع) را از دست مردم می‌گیرند، دستمالان را از جیبمان درمی‌آوریم و اشکهای دروغیمان را پاک می‌کنیم، و یا بعضی از افراد ظاهرالصلاح را وادار می‌کنیم که نزد علما و منسب‌ها بروند و آنها را تحریک کنند تا به جای حمایت از خمینی و طرفدارانش، به شهید جاوید و نویسنده و مقدم نویس هایش توهین کنند، و الحمدلله هم موفق بوده‌ایم."

جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل و تلگراف به انور سادات

س: بازگردیم به دنبال جریان تبعید در طبس، گویا حضرت تعالی از طبس تلگرافی در ارتباط با جنگ اعراب و اسرائیل مخابره کردید، بفرمایید مضمون آن چه بود؟

ج: در همان زمان که من در طبس تبعید بودم جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل (۱۹۷۴ م ۱۳۵۳ هـ.ش) شروع شد، چون زمزمه‌های صلح هم بود، من رفتم به تلگرافخانه طبس گفتم یک متن را می‌خواهم به مصر تلگراف کنم، این متن به زبان عربی بود، گفتم این متن باید به خط لاتین باشد، من آن را به خط لاتین تبدیل کردم که الان متن اصلی آن را که به عربی و لاتین است دارم، تلگراف خطاب به انور سادات بود (پیوست ۲۵) پول آن هم در آن زمان نسبتاً زیاد شد، البته آن وقت انور سادات جزو افسران انقلابی مصر محسوب می‌شد و جانشین جمال عبدالناصر بود و به مواضع سازش با اسرائیل و ماجرای کمپ دیوید کشیده نشده بود.

خلخال چهارمین تبعیدگاه

س: علت انتقال حضرت تعالی از طبس به خلخال چه بود؟ شنیده‌ایم در آن هنگام یکی از فرزندان

کوجک شما در طبس بوده و ساواک ملاحظه‌این را نکرده که آن بچه آنجا تنها می‌ماند، لطفا در این باره توضیح بفرمایید.

ج: قضیه به این شکل است که هم آن موقع که مرا از طبس می‌خواستند ببرند و هم آن زمان که از سقز مرا بازداشت کردند خانواده ما اتفاقاً آنجا نبودند، درست پس از یکسال که ما در طبس بودیم در یک روز تسابستان که هوا بشدت گرم بود و خانواده به نجف‌آباد رفته بودند و فقط یکی از فرزندانم پیش من بود بدون اینکه قبلاً مرا در جریان بگذارند یکدفعه آمدند و گفتند که ما مامور هستیم شما را ببریم، من گفتم: "باید این بچه را دنبال خودم بیاورم، من چطور این بچه را در شهر غربت تنها بگذارم، اثاثیه ما هم اینجا است"، گفتند: "نه نمی‌شود تو خودت تنها باید به همراه ما بیایی"، من خیلی اصرار کردم که بچه را ببرم ولی قبول نکردند، بعد من به همسایگان و یک نفر به نام "جعفر آقا موسویان" قضیه را گفتم و بچه را به آنها سپردم. بچه همین پسر ما "سعید" بود که آن وقت پیش من مانده بود.

بالاخره مرا به دست دوتا ژاندارم خشن دادند که ببرند در گاراژ سوار اتوبوس کنند، به هنگام خداحافظی، چند نفر از پلیسها را دیدم که دارند گریه می‌کنند مردم طبس خیلی به من علاقه پیدا کرده بودند بدون سروصدا مرا بردند گاراژ سوار اتوبوس کردند به سمت تهران، البته نگفته بودند کجا می‌خواهیم برویم، به فردوس که رسیدیم از طبس تا فردوس حدود ۳۲ فرسخ است اتفاقاً اتوبوس که دم قهوه‌خانه نگه داشتیدم آقای ربانی‌املشی از این طرف خیابان دارد به آن طرف خیابان می‌رود مرحوم آقای ربانی‌املشی به فردوس تبعید شده بود من به ژاندارمهایی که همراه بودند گفتم: "اجازه بدهید من پیاده شوم و با این آقا یک سلام علیک بکنم"، گفتند: "نه نمی‌شود"، گفتم: "مگر نمی‌خواهید چای بخورید؟" گفتند: "نه، چای نمی‌خوریم"، هر چه اصرار کردم بی‌فایده بود، مسافران اتوبوس همه اهل طبس بودند و از اینکه مرا می‌بردند خیلی ناراحت بودند.

بالاخره رسیدیم به مشهد، در مشهد گفتم برویم زیارت امام رضا (ع)، گفتند نه نمی‌شود، و دیدند یک ماشین گرفتند برای تهران، باز هم یک اتوبوس، از طبس تا مشهد حدوداً ۹۵ فرسخ است، از مشهد تا تهران هم بدون استراحت آمدیم، خسته و کوفته رسیدیم به تهران از جاده سبزوآر آمدیم گفتم: "ناهار بخوریم"، یکی از آنها گفت: "نه برویم ماشین بگیریم" گفتم: "مرا کجا می‌خواهید ببرید؟ الان گرسنه هستیم" گفتند: "می‌خواهیم برویم به خلخال"، گفتم: "پس ناهار بخوریم بعداً حرکت کنیم". بالاخره رفتند نان سنگک گرفتند رفتیم در گوشه مدرسه مروی تهران، در آنجا چندتا از طلبه‌ها مرا می‌شناختند ولی وقتی دیدند دو تا ژاندارم مسلح آنجا نشسته‌اند جرات نکردند نزدیک شوند بالاخره گوشه ایوان نشستیم نان و خربزه خوردیم، بعد یکی از آنها گفت: "خوب برویم ماشین بگیریم"، گفتم: "آخر چه عجله‌ای دارید" گفتند: "ما ماموریم شما را ببریم خلخال"، گفتم: "آقا جان تا اینجا آمده‌ایم خسته و کوفته، من در تهران رفیق دارم که ماشین سواری دارد، شبمی‌رویم در منزل او بعد هم با ماشین سواری محترمانه می‌رویم آنجا"، یکی به دیگری نگاه کرد، بالاخره قبول کردند. حتی آنها راه خلخال را هم بلد نبودند می‌خواستند بروند زنجان و از آنجا مرا ببرند که اگر به آن طرف می‌رفتند باید می‌رفتیم طرف طارم که راه آن خیلی بد بود. بالاخره با اصرار قبول کردند شب را بمانند، تا کسی گرفتیم و رفتیم منزل آقای حاج حسن آقا معینی که اهل نجف‌آباد و از دوستان است، منزل آقای معینی هم چسبیده بود به خانه مرحوم حاج شیخ

فضل الله محلاتی (رحمہ اللہ علیہ)، به آقای معینی گفتم ما امشب مهمان شما هستیم، اتفاقاً یکی از این ژاندارمها اهل بیم بود و حاج آقا معینی در آنجا صحبت از فردی به نام "حاج ببران" کرد، حاجی یکی از حاجیهای مهمبم بود و آقای معینی خرماهای ایشان را در تجارتخانه خود می فروخت، آن ژاندارم تا نام حاجی ببران را شنید گفت: "عجب شما با حاجی ببران آشنا هستید؟" گفت: "بله"، خیلی خوشحال شد و دیگر با ما خودمانی شد، و به آقای معینی گفتم: "خوب من دیگر آقا را سپردم دست شما، ما خویش و قوم در آمدیم" بعد شب پشت سر ما نماز خواندند، آنها هم نماز خواندند، تا آن موقع این قدر خشونت به خرج می دادند و حالا این اندازه گرم شده بودند. بعد من گفتم: "یکی از رفقا اینجا همسایه است یک سری به ایشان بزنیم"، گفتند: "مانعی ندارد"، بسا آخره با مرحوم حاج شیخ فضل الله محلاتی یک ساعت و نیم صحبت کردیم و اوضاع و احوال را گفتیم و اخبار را مبادله کردیم و گفتم دارند مرا می برند به خلخال.

صبح زود با آقای مرآتی داماد آقای معینی و پسر ایشان حسین آقا با یک ماشین سواری راه افتادیم، صبحانه را رفتیم کرج در باغ آقای معینی، نزدیک ظهر رسیدیم به رودبار، گفتم ما در رودبار رفیق داریم برویم ناهار آنجا، گفتند مانعی ندارد، ناهار را رفتیم خانه آقای یزدی که با آقای خلخال آنجا تبعید بودند، هنوز ژاندارمها نمی دانستند آقای یزدی هم تبعیدی است، وقتی فهمیدند گفتند: "ما را بردید خانه تبعیدی؟ اگر بفهمند پدر ما را در می آورند" آقای یزدی ناهار درست کرد، بعد کسی را فرستاد آقای خلخال هم آمد، آنها در دو محل بودند، جای شما خالی ناهار را در کنار هم خوردیم، واقعا چه روزهایی بود و چه صفایی داشت، همه با هم گرم بودند، ولی حالا به کجاها رسیده ایم؟ آدم حسرت آن صفا و آن صمیمیتها را می خورد اصلا نمی فهمیدیم در تبعیدیم، با هم خوشحال بودیم، اخبار می گفتیم حمایت از یکدیگر می کردیم، آقای یزدی و خانواده اش خیلی خوشحال شدند که ما آنجا رفتیم، آقای خلخال گفت: "باید محله ما هم بیایید"، آنجا هم رفتیم یک جای خوردیم، بعد رفتیم به طرف انزلی، لب دریا پیاده شدیم مقداری شنا کردیم، بعد حرکت کردیم به طرف خلخال. غروب آفتاب بود که رسیدیم به گردنه اسالم، من تابه حال آنجاها را ندیده بودم، خیلی برای من جالب و دیدنی بود، همه جا پوشیده از جنگل و درخت، دو ساعتی از شب رفته بود که رسیدیم به خلخال. گفتم برویم خانه آقای مروارید آقای مروارید هم آنجا تبعید بود آقای مرآتی پیاده شد نشانی خانه آقای مروارید را گرفت، چون "هرو آباد خلخال" خیلی کوچک است و مردم همدیگر را می شناسند، آقای مروارید تا ما را دید گفت: "رعایت کنید چون هر کس می آید دیدن تبعیدی اسمش را می نویسند"، من گفتم: "بابا ما خودمان تبعیدی هستیم" گفت: "پس اهلا وسهلا، بفرمایید تو". شب را در منزل آقای مروارید ماندیم، فردا ژاندارمها مرا تحویل کلانتری دادند و خیلی عذرخواهی کردند که ببخشید ما اول شما را نمی شناختیم و به شما بد کردیم.

س: فرزند شما سعید آقا چگونه آمد؟

ج: سعید همان جا در طبس مانده بود، بعد داماد ما حاج غلامعلی رستمی با ماشین یکی از دوستان خانواده را به طبس برده بود، و از طبس خانواده و سعید را با اثاثیه برده بود مشهد، و از آنجا آمدند خلخال.

خلاصه اینکه مرا بردند کلانتری، بعد گفتند: "شما هر روز باید بیایید کلانتری امضا کنید"، گفتم: "اگر من می خواستم این مقررات را عمل کنم در قم می ماندم و به اینجا نمی آمدم"،

بالاخره یک مقدار با آنها مشاجره کردم. چند روز خانه آقای مروارید بودم تا یک مسنزل اجاره‌ای پیدا کردیم، یک پاسبان هم مقابل خانه ما بود که طبقه دوم خانه‌اش را به یکنفر اجاره داده بود و بعد گفته شد مستاجر او ساواکی است و از آنجا منزل ما را کنترل می‌کند و مامورها مرتب به آنجا رفت‌وآمد می‌کنند.

چهار یا پنج ماه بیشتر خلخال نبودیم، هوا خیلی سرد بود، من یک نامه نوشتم به وزیر دادگستری وقت به عنوان اعتراض، به این مضمون که ما گرمای تابستان طبرس را گذرانده بودیم و زمانی که گرمای تابستان تمام شده بود ما را آوردند در سرمای خلخال هوا آن قدر سرد بود که واقعا طاقت‌فرسا بود. (پیوست ۲۶)

تلاش در جهت ایجاد ارتباط با علما و مردم

س: حضرت‌عالی که در خلخال تشریف داشتید بفرمایید ارتباط شما با علمای منطقه و نیز مردم چگونه بود؟ گویا مردم آن منطقه چون‌ترک‌زبان بودند بیشتر مقلد آیت‌الله شریعتمداری بودند.

ج: در طبرس که بودم ارتباط من با مردم و علمای منطقه خیلی گرم بود، اما خلخال روحانی زیاد نداشت، دونفر روحانی سرشناس داشت که اینها با هم خوب نبودند، یکی آقای "عابدی" بود که مقلد و مروج آیت‌الله شریعتمداری بود و به طور کلی می‌ترسید با من تماس بگیرد، یک بار فقط در کوچه با او برخورد کردم که البته خیلی گرم گرفت ولی از مقام و موقعیت خودش می‌ترسید، دیگری آقای "یکتایی" بود که ایشان هم از مروجین آیت‌الله خمینی نبود ولی با ایشان مخالف هم نبود، بیشتر به علمای نجف نظر داشت، ولی من از قبل آقای یکتایی را می‌شناختم آن زمان که ایشان قم بود در خاکفرج همسایه ما بود و با من گرم می‌گرفت، در خلخال با ایشان رفت‌وآمد داشتم و به مسجد ایشان می‌رفتم سه‌چهارتا طلبه هم در آنجا داشت که من او را تشویق می‌کردم که در آنجا مدرسه‌ای بسازد و به سر و وضع طلبه‌ها برسد. ایشان به من پیشنهاد کردند که در یک مسجد نماز بخوانم، در آن مسجد نماز جماعت شروع کردم، چهارپنج نفری در آن نماز شرکت می‌کردند، تا اینکه یک روز عید بود بنا شد نماز عید بخوانم، آقای مروارید هم بود، صدنفری در مسجد جمع شده بودند، بعد وسط خطبه‌ها یکنفر که ساواک او را تحریک کرده بود بلند شد و گفت: "آقا ما اینجا خودمان آقا داریم"، این فرد جزو هیات امنای مسجد بود، گفتم: "آقا من که خودم نیامده‌ام مرادعوت کرده‌اند که به این مسجد بیایم و نماز بخوانم"، گفت: "نه ما آقای خودمان را می‌خواهیم بیاوریم نماز بخواند"، بالاخره جلسه به هم ریخت، عده‌ای هم از من طرفداری کردند بعضی‌ها هم از او می‌ترسیدند، من دیدم الان دعوا درست می‌شود گفتم: "نه اصلا ما نماز عید نمی‌خوانیم" و از مسجد آمدیم بیرون، بالاخره او کار خودش را کرد و جلسه را به هم زد، البته آن روز شخص دیگری هم در آنجا نماز عید خواند.

ملاقات آیت‌الله مطهری و آیت‌الله موسوی اردبیلی

مردم آنجا بر خلاف مردم طبرس خیلی اهل مسجد نبودند، ولی خوب از اطراف خیلی افراد به دیدن من می‌آمدند، آقای موسوی اردبیلی به دیدن من آمدند که با آقای یکتایی هم رفیق بود، آقای مطهری به دیدن من آمدند ایشان هم در طبرس و هم در خلخال به دیدن من آمدند اتفاقا وقتی که ایشان آمدند یک اتوبوس هم از نجف‌آباد آمده بودند، ایشان می‌گفت: "من دلم برای خانواده شما می‌سوزد که از این مهمانها باید پذیرایی کند"، چون ما خدمتکاری نداشتیم، خودمان باید نان می‌گرفتیم خودمان

باید غذا می‌پختیم و این قبیل مشکلات را هم داشتیم، ولی در عین حال آمدن آنها در آن منطقه خوب بود، با آقای سروارید یک مباحثه گذاشته بودیم، کتاب خمس را من در آنجا و سقز تنظیم و تکمیل کردم که بعداً از سقز برای فتوکپی فرستادم.

ملاقات آقای هاشمی و کسب اجازه برای مصرف بخشی از وجوهات در مصارف انقلاب
س: گویا آن زمان که حضرتعالی در خلخال اقامت اجباری داشتید آقای هاشمی رفسنجانی هم به دیدار شما آمدند، اگر در این ارتباط هم خاطره‌ای دارید بفرمایید.

ج: بله یک روز ما مسقذاری لباس برای شستن جمع کرده بودیم، چون شستن لباس در منزل مشکل بود، با خانواده و بچه‌ها لباسها را برده بودیم کنار نهر آب که یک مقدار با منزل فاصله داشت، خانواده ما لباسها را می‌شست من هم آنها را آب می‌کشیدم و پهن می‌کردم، اتفاقاً همان روز آقای هاشمی آمده بود آنجا برای دیدن ما، مردم گفته بودند رفتانند به طرف رودخانه، ایشان هم سراغ به سراغ آمده بود تا ما را پیدا کرد، گفت: "به به کارت به لباس شویی کشیده" ایشان آمده بود راجع به کمکهایی که به خانواده بعضی از زندانیها می‌شد از من اجازه بگیرد چون دسترسی به امام نبود و این مسائل را معمولاً از من اجازه می‌گرفتند، ما با آقای هاشمی خیلی رفیق بودیم چون ایشان گذشته از اینکه شاگرد من بود با ما رفتوآمد و روابط دوستانه داشت، یک وقت در نجف آباد آمده بود گفت می‌خواهم منبر بروم، به حاج میرزا ابوالقاسم کوپایی اصفهانی پیغام دادم که برای ایشان در اصفهان منبر پیدا کند، در نجف آباد هم برایش دوتا مجلس درست کردم، عصرها در مسجد بازار نجف آباد و شبها هم در جای دیگر، ایشان آن وقت هم در اصفهان و هم در نجف آباد منبر می‌رفت، آقای هاشمی این جور رفتوآمدها را با من داشت.

س: ایشان (آقای هاشمی رفسنجانی) با مجله حوزه یک وقت مصاحبه‌ای داشتند، در آنجا گفته‌اند ما با حضرت آیت‌الله منتظری در نجف آباد به کوه هم می‌رفتیم غذای یکی دو روز را می‌بردیم و دسته‌جمعی می‌رفتیم، به این مناسبت این خاطره را هم بفرمایید.

ج: بله یک بار آقای ربانی شیرازی، آقای ربانی املشی، آقای ابراهیم امینی، آقای سعیدی و آقای هاشمی رفسنجانی آمدند آنجا، احمد ما هم کوچک بود، محمد پسر آقای سعیدی هم بود، اینها آمده بودند با هم برویم تفریح این هم یک سفر یادگاری است من آقای حاج مهدی حجتی را که یک ماشین جیب داشت دیدم و بنا شد با جیب ایشان برویم کوه‌رنگ، گوشت و خربزه و وسایل دیگر تهیه کردیم برای یک سفر سه‌چهار روزه، از نجف آباد حرکت کردیم، تا دوسه روز اول که گوشت و کباب و خربزه بود آقای هاشمی می‌گفت: "حضرت آیت‌الله العظمی منتظری"، بعد که گوشتها تمام شد و افتادیم به نان و پنیر خوردن می‌گفت: نه حالا دیگر ایشان "آیت‌الله" نیست "حجه‌الاسلام والمسلمین" است آخر سفر که همه چیز ته کشیده بود می‌گفت: حالا تا به نجف آباد برسیم، می‌رسید به "مروج الاحکام" در آن سفر ما رفتیم کوه‌رنگ و از راه شهر کرد برگشتیم و در زیر پل زمانخان هم آقای هاشمی شنای مفصلی کرد، یک سفر سه چهار روزه خیلی باصفایی بود. الان از آن چند نفر آقای سعیدی، آقای ربانی شیرازی و آقای ربانی املشی مرحوم شده‌اند، من و آقای هاشمی و آقای امینی زنده هستیم، خداوند گذشتگان را بیامرزد و عاقبت ما را هم ختم به خیر کند. ضمناً وقتی در کوه‌رنگ بودیم یک نفر تقاضا کرد یکی از ما برود و عقد دخترش را بخواند، مرحوم آقای ربانی شیرازی قبول کرد و رفت، وقتی که

برگشت گفت: "پس از خواندن عقد دختر، پدرش گفت: یکباره عقد مادرش را هم بخوان چون تا به حال کسی پیدا نکردیم عقد مادرش را بخواند با وجود چهار بچه." از اینجا معلوم می‌شود در روستاهای دور دست و عشایر چادر نشین چقدر فقر دینی حکم فرما بود و متأسفانه اکنون نیز وضع خوب نیست. وظیفه حوزه‌های علمیه و سازمان تبلیغات اسلامی است که برای آن مناطق فکر اساسی بکنند. سازمان تبلیغات با امکاناتی که دارد باید منطقی‌های دور دست را زیر پوشش قرار دهد و اعزام مبلغ فقط برای اغراض سیاسی نباشد.

سقز آخرین تبعیدگاه

س: بفرمایید مجموعاً چه مدت در خلخال ماندید و علت انتقال شما از خلخال به سقز چه بود؟
ج: در خلخال چهار ماه و ده روز ماندیم، بعد آمدند گفتند باید برویم به سقز، دونفر ژاندارم مرا در ماشین نشاندند بردند تبریز، در تبریز نگذاشتند لاستیک بخرند، یک دکانداری بود به او گفتم: "شما آقای حاج شیخ عبدالحمید شریانی را می‌شناسی؟" گفت: "بله با هم رفیق هستیم، ما مرید ایشان هستیم"، گفتم: "سلام مرا به ایشان برسانید و بگویید منتظری گفت من را از خلخال دارند می‌برند به سقز"، این ژاندارمها که مرا به سقز می‌بردند آدمهای بدی نبودند. اتفاقاً آقای شریانی هم چندتا مرید تبریزی در سقز داشت و سفارش مرا به آنها کرده بود، اینها آمدند دیدن من و گفتند اگر به پول یا چیزی نیاز هست بفرمایید، گفتم خیلی ممنون، گفتند ما در خدمت شما هستیم و ابراز محبت کردند.

س: سابقه آشنایی حضرتعالی با آقای شریانی از چه زمانی است؟

ج: در قم با ایشان مانوس بودیم، مدت کمی درس امام آمد و دیگر نیامد، ایشان در نجف آباد به منزل ما آمده بود من هم در تبریز منزل ایشان رفته بودم.

س: برای انتقال حضرتعالی از طبرستان به خلخال و از خلخال به سقز از کجا تصمیم گیری می‌شد؟

ج: گویا از تهران و قم تصمیم گیری می‌شد، جریانات ما را به بالا گزارش می‌دادند که مثلاً فلانی اینجا نفوذ پیدا می‌کند و این برای آنها سنگین بود (۱۰).

س: آیا با فرستادن شما به سقز قصد ایذای حضرتعالی را نداشتند؟

ج: شاید بوده، بسا به این وسیله می‌خواستند مرا از مبارزه خسته کنند یا از فعالیتهای دینی و سیاسی من جلوگیری نمایند، ولی هر چه فشار آنها بیشتر می‌شد ما آبدیده‌تر می‌شدیم و در مبارزه مصمم‌تر، لذا تلاشهای آنان در این زمینه بی‌ثمر بود و ما راه خودمان را ادامه می‌دادیم.

س: محل سکونت حضرتعالی در سقز کجا بود و آیا در این زمینه با مشکلی مواجه نبودید؟

ج: در سقز مرا بردند در هتل پارک تا چهار پنج روز در هتل بودم، یک مقدار برنج بوداده با مغز گردو همراه بود که در این چهار پنج روز خوراک من بود، در هتل یک تخت گرفتم و آنجا می‌خوابیدم، و چون آنجا مرکز تسنن بود سراغ گرفتم گفتند اینجا یک حسینیه هست مال شیعیان برفتم آنجا، خادم این حسینیه هم سنی مذهب بود. من همان جا در حسینیه نماز می‌خواندم، چند نفر از شیعه‌ها هم که عموماً مهاجر بودند می‌آمدند آنجا، کم‌کم من برای آنها

تفسیر شروع کردم، بعد کم‌کم نماز جماعت شروع کردم و افراد مختلفی از بازاری، ارتشی و اداری در آن شرکت می‌کردند. بعد از چند روز خانواده را آوردند و یک خانه پیدا کردیم که آب درستی هم نداشت و از این جهت صدمه می‌خوردیم.

هفت ماهی در سقز ماندیم تا اینکه جریان مدرسه فیضیه اتفاق افتاد، ۱۷ خرداد سال ۵۴، در آن جریان یکی از طلاب به نام آقای عبدالله سیابانی کرمانشاهی در ماجرای مدرسه فیضیه فرار کرده بود و خودش را به سقز رساند و جریان را به من گفت. اتفاقاً بعد که مرا بازداشت کرده بودند او را از من می‌خواستند.

۱ در اسنادی که پس از پیروزی انقلاب از پرونده‌های ساواک به دست آمده این اسناد به چشم می‌خورد: سری، رمز شود: شماره ۳۱۲/۶۲۶۸، تاریخ ۵۲/۶/۲۸ فرد مورد نظر یکی از روحانیون افراطی و طرفدار خمینی می‌باشد که طبق رای کمیسیون امنیت اجتماعی قم به سمسال اقامت اجباری در طبس محکوم و اعزام گردیده، با توجه به اینکه یادشده فرد ناراحتی بوده و امکان‌داره مخفیانه منطقه را ترک نماید لذا با همکاری مقامات انتظامی محل دقیقاً از وی مراقبت به عمل آید، ضمناً دستورالعمل کلی متعاقباً اعلام می‌گردد. امضا: رئیس ساواک وقت "و نیز آمده است: خیلی محرمانه، به ساواک قم، از مرکز رمز شود بازگشت به شماره... بنا بر ملاحظات امنیتی، اقامت شیخ حسینعلی منتظری در شهرستان طبس به مصلحت نمی‌باشد. ضمن تشکیل مجدد کمیسیون امنیت اجتماعی محل اقامت او به شهرستان سقز استان کردستان تغییر نتیجه اعلام. امضا: ح. ثابتی
مجموعه این اسناد در کتاب فقیه‌الیقین، جلد ۱، صفحات ۱۵۰ تا ۱۷۰ آمده است.

تماس با روحانیون اهل سنت

س: در این مدت که در سقز بودید به چه فعالیت‌هایی اشتغال داشتید؟

ج: به کارهای طلبگی اشتغال داشتم، با روحانیون اهل سنت هم در تماس بودم، در بین روحانیون آنجا یک آقای به نام "شیخ حسن ادیبی" بود که نماز جمعه می‌خواند و وابسته به دولت بود، فرد دیگری هم به نام "شیخ الاسلام" بود که او هم دولتی بود. وقتی که مرا بردند آنجا من بفرماندار گفتم: "روحانیون اینجا چه کسانی هستند؟" گفت: "یکی آقای شیخ الاسلام است که عازم مکه می‌باشد و دیگری آقای شیخ حسن ادیبی امام جمعه". اتفاقاً خانم‌ای که ما گرفته بودیم مقابل خانه آقای شیخ الاسلام بود، ایشان وقتی از مکه آمد من به دیدنش رفتم چون همسایه ما بود، بعد بازدید من هم آمد، ولی خیلی با شیعه بد بود. یک روز هم من رفتم مسجد جامع، دیدم چند نفر از طلبه‌ها هستند و آقای مسن به نام آقای "آشیخ عبدالله محمدی" که بعد از انقلاب امام جمعه آنجا شد استادشان بود، ایشان در مذهب خودش مورد متعبدی بود، اتفاقاً آن روز که من رفتم داشت تفسیر سوره "هل اتی" را می‌گفت، گفت: "این آیات راجع به خمسه طیبه است"، گفتم: "شما قبول دارید که این آیات مریوط به حضرت علی (ع) و خمسه طیبه (ع) است؟" گفت: "بله ما هم قبول داریم"، روی این اساس من با آقای محمدی خیلی گرم می‌گرفتم.

در آنجا رسم این بود که این هفت هشت تا طلبه که ایشان داشت، هر کاسبی متصدی خرج یکی از آنها بود، البته پول که نمی‌دادند، بلکه شب‌باید این طلبه کاسه‌اش را بردارد برود در منزل آنها و هرچه پخته‌اند مقداری هم به او بدهند. ناهار هم همین طور من ناراحت شدم و گفتم آخر این چه برنامه‌ای است، گفت اینها به عنوان زکات می‌دهند، من یکی دو سه مرتبه به شاگردهایش کمک کردم. پسرش هم کتابفروش بود کتابهای اهل سنت را بیشتر می‌فروخت، گاهی کتابهای مرحوم دکتر شریعتی را هم می‌فروخت، کتاب انفال آقای گلزاده غفوری را هم داشت. یک روز آقای محمدی با شاگردهایش آمدند

دیدن من، اتفاقاً آن روز آقای شیخ محمدعلی هادی که تا چندی پیش سفیر ایران در عربستان بود با آقای بنکدار که داماد مرحوم شهید مدنی است به دیدن من آمده بودند و آنجا بودند، راجع به شیعه و سنی و مسائل شهر صحبت شد، ایشان از امام جمعه آنجا خیلی انتقاد می کرد که خیلی آدم متملقی است، الان رفته است تهران دیدن علم و با دربار رابطه دارد و مشروب هم می خورد و...، گفتم: "پس چرا شما می روید پشت سر او نماز جمعه می خوانید؟" گفت: "نماز جمعه واجب است پس ما چکار کنیم؟" گفتم: "در مذهب تشیع امام جمعه و جماعت باید عادل باشد"، گفت: "نه ما عدالت را شرط نمی دانیم، و من با اینکه از او خوشم نمی آید ولی چون نماز جمعه واجب است می رویم پشت سر او نماز می خوانیم"، گفتم: "اینکه درست نیست"، گفت: "پس چرا حضرت علی (ع) پشت سر شیخین نماز می خواند؟" گفتم: "مگر شیخین به نظر شما فاسق بودند؟" گفت: "چه فسقی بالاتر از غصب خلافت؟" می گفت: "آخر من نمی دانم مگر شما شیعهها تاریخ نخواندهاید؟ می گوید علی خلیفه بلافصل پیغمبر بود، این را که همه مورخین دنیا حتی یهودیها و مسیحیها نوشته اند که بعد از پیغمبر اسلام ابوبکر خلیفه شد، بعد عمر بعد عثمان بعد علی. علی نفر چهارم بود، پس چرا شما می گوید علی خلیفه بلا فصل پیغمبر بوده است؟ این یک دروغ است که شما می گوید، اگر می خواهید بگویند علی احق بود ما هم قبول داریم، علی هم احق بود هم اصلح بود هم اعلم ولی علی را خانه نشین کردند، او خلیفه بلا فصل پیغمبر نشد."

این آقای محمدی یک کتاب شرح لعمه داشت می گفت: "من این کتاب را از اول تا آخر ده دفعه مطالعه کرده ام"، شما یک طلبه شیعه را سراغ دارید که ده بار شرح لعمه را مطالعه کرده باشد؟ آن وقت من تذکره علامه و کتاب خلاف شیخ طوسی را به او دادم خیلی از این کتابها خوشش آمد، و اجمالاً ایشان بین علمای اهل سنت که من دیده ام از جمله افراد متدین و متعهد است.

تلگراف اعتراض از سقز به وزیر دادگستری

س: حضرتعالی از سقز نیز تلگرافی به صادق احمدی وزیر دادگستری وقت داشته اید، بفرمایید متن آن تلگراف چگونه بود؟

ج: حکم تبعید من سه سال بود یکسال را در طبرس گذراندم، بعد منتقل شدم به خلخال حدود چهار ماه هم در خلخال ماندم، بعد از آنجا مراتب تبعید کردند به سقز، از سقز یک تلگراف به صادق احمدی داشتم پیرو نامه قبلی. (پیوست ۲۷)

سرمای زمستان و یخبندان در سقز

س: جریان به زمین خوردن شما هنگام بازگشت از شهربانی چه بود؟

ج: چند دفعه آمدند به من گفتند باید بیایی کلانتری امضا کنی، گفتم من نمی آیم، تا بالاخره آمدند مرا بازداشت کردند بردند شهربانی. در آنجا یک سرهنگ بود با تشر گفت: "چرا نیامدی؟" گفتم: "خوب نیامدم"، گفت: "نخیر باید بیایی"، گفتم: "مگر من نوکر شما هستم؟ من اگر بچه حرفش نوی بودم همان جا در قم می ماندم، معلوم می شود بچه حرفش نوی نبوده ام که مرا آورده اند اینجا، من زیر بار گنده ها نرفتم زیر بار حرف شما می روم؟ من همینم که هستم" گفت: "پس باید دفتر را بیاورند در خانه امضا کنید"، گفتم: "من در خانه هم امضا نمی کنم، معنای امضا کردن صحه گذاشتن روی کار شماست، من هرگز روی کار شما صحه نمی گذارم"، گفت: "پس ما می فرستیم مراقب

باشند، گفتم: "آن دیگر دست من نیست من در خانام نشستام مطالعه می‌کنم هر وقت هم گردش می‌کنم در همین شهر است، مطمئن باشید من از این شهر بیرون نمی‌روم"، آخر کار دید من قبول نمی‌کنم و تند شدم نرم برخورد کرد و گفت: "آخر از ما خواستماند، ما هم مامور هستیم." بالاخره گفت شما مرخصید و می‌توانید بروید مرا به هنگام رفتن با ماشین بردند ولی برای برگشتن بسایه پیاده برمی‌گشتم، جاده سرازیر بود، برف هم آمده بود، ناگهان پایم لیز خورد افتادم زمین چهل پنجاه متر سر خوردم آمدم پایین یک مشکل دیگر ما این بود که من در آب کشیدن دست و لباس احتیاط می‌کردم، آب هم درست و حسابی نبود، گاهی اوقات روزها آب نبود می‌رفتیم از یک چشمه آب می‌آوردیم، مثلاً یک ماشین اتوبوس افراد از نجف آباد برای دیدن ما می‌آمدند، سطل را برمی‌داشتم می‌رفتم صبح برای وضوی آنان و مصارف دیگر آب بیاورم گاهی از سرما سطل به دست من می‌چسبید.

در سقز از سرما و کمبود آب خیلی اذیت می‌شدیم، آنجا هوا خیلی سرد بود گاهی آب هم قطع می‌شد و این برای من دردسر بود که باید می‌رفتم در حسینیه برای وضو، آن منزل که اجاره کرده بودیم فقط قسمتی از شب را آب داشت، همان‌گونه که عرض کردم گاهی صبحها مجبور بودیم برویم از یک چشمه‌ای که در آن نزدیکی بود آب بیاوریم، گاهی مهمان داشتیم برای وضو گرفتن مهمانها یا برای احتیاجات دیگر به زحمت می‌افتادیم و مجبور بودیم این مسیر را طی کنیم و آب بیاوریم، بالاخره این هفت‌هشت ماه خیلی به ما سخت گذشت. کوچهایش خیلی پست و بلند بود و یسج بسته بود، گاهی انسان می‌لغزید. از نجف آباد مرحوم حاج یدالله انتشاری که خدا رحمتش کند آمد در منزل یک حوض برای ما ساخت شبها که آب می‌آمد آن حوض را آب می‌کردیم که روزها از آن استفاده کنیم. آن محل که ما بودیم بلند بود فقط شبها یک ساعت تا یک ساعت و نیم آب به آن منطقه می‌رسید.

بازداشت و ضبط کتاب و نوشتهها

همان‌گونه که قبلاً گفتم در خلخال و سقز کتاب خمس را که قبلاً درس گفته بودم مرتب کردم، و اتفاقاً در آن روزها آقای سیدهادی هاشمی داماد ما به دیدنمان آمده بود، من این نوشته را به ایشان دادم که در نجف آباد یک فتوکپی از آن بگیرد، ایشان کتاب را به همراه خود به نجف آباد برد، خانواده ما نیز همراه ایشان رفتند، دو تا صبیهای کوچک ما ماندند طاهره و دختر کوچکمان سعیده فکر می‌کنم که اینها در آن زمان به مدرسه می‌رفتند.

یکدفعه دیدیم از طرف ساواک ریختند در منزل، پنج‌شش نفر بودند، تمام کتابها را زیر و رو کردند، از جمله دو جلد کتاب اصول کافی را بردند به‌عنوان اینکه دو جلد تحریرالوسیله امام است، چیزهای نوشته و خطی زیادی داشتیم بردند، نوارهای انگلیسی را که گاهی گوش می‌کردم چون من تمرین زبان انگلیسی می‌کردم بردند، من در آنجا نوشته خیلی داشتم که همه آنها را بردند و این کار خدا بود که من کتاب خمس را روز قبلش داده بودم برده بودند، و اگر آنجا بود به دست آنها می‌افتاد و از بین می‌رفت. بعداً آن نوشتهها را از آنها مطالبه کردم ولی به دست ما نرسید و از بین رفت، می‌گفتند آتش زده‌اند و چیزی نیست که به شما برگردانیم، من یادم هست یک بار هم به مقدم (رئیس وقت ساواک) این مطلب را گفتم ولی باز هم خبری نشد.

س: آیا این نوشتهها را جلوی خود شما سوزاندند؟ چون ما شنیده‌ایم که حضرتعالی یک کتاب هم به نام "تاریخ بیست‌ساله" داشته‌اید که جلوی خود شما در بخاری انداخته‌اند؟

ج: نه جلوی خود من نسوزانند، البته من "تاریخ بیستساله" داشتم ولی تالیف من نبود و آن را جلوی من در بخاری نینداختند، من در آن نوشتهها چیزهای خوبی داشتم و به خاطر از دست رفتن آنها خیلی ناراحت شدم، نوارهای مختلفی بود از افراد و شخصیتها که در جاهای مختلف سخنرانی کرده بودند و آنها را آورده بودند که من گوش بدهم، نوارهایی که بچهها در سن کوچکی شعر خوانده بودند و به عنوان یادگار از آنها ضبط کرده بودند آنها را بردند، یادداشتهایی که در زمینهای مختلف داشتم، تمام این وسایل را جمع کردند و گفتند: "آقا بفرمایید برویم شما را شهرستانی خواسته است." مرا بردند شهرستانی، خیلی محرمانه، در آنجا هم نگفتند که شما بازداشت هستید. کتاب "الام" شافعی را هم آنجا خریده بودم رئیس شهرستانی می گفت: "این کتاب "الام" چیست؟" گفتیم: "این الام نیست این کتاب "الام" شافعی است"

بالاخره مرا بردند شهرستانی، بعد گفتند: "بله دستور آمده شما را ببریم سنندج"، گفتیم: "ما اینجا غریب هستیم، دوتا دختر کوچک در منزل داریم مرا ببرید در منزل یک پولی به آنها بدهم"، گفتند: "نمی شود"، هر چه من به آنها اصرار کردم قبول نکردند، گفتیم: "من اصلا از ماشین پیاده نمی شوم، شما این پول را بگیرید به آنها بدهید اینها در این شهر غریبند و کسی را ندارند"، بالاخره قبول نکردند و می گفتند ما فقط از بالادستور داریم شما را ببریم سنندج تحویل بدهیم. متأسفانه این فرهنگ غلط در ذهن مامورین دولتها رسوخ کرده که "المامور معذور" و به این بهانه در انجام ماموریتها تمام اخلاق و عواطف انسانی را نیز زیر پا می گذارند.

بالاخره مرا شبانه بردند سنندج، تقریبا نصف شب بود که به سنندج رسیدیم، مرا بردند در یک زیرزمین، چندتا زندانی از این لات و دزدها هم آنجا بودند، در آن زیرزمین ماندیم تا صبح شد، نماز را خواندم، البته برای نماز هم هر چه اصرار کردم در را باز کنند وضو بگیرم باز نکردند، من تیمم کردم و با تیمم نماز خواندم، خیلی زندان افتضاحی داشت. بالاخره فردا مرا با دونفر مامور در یک ماشین نشانندند بردند به طرف کرمانشاه که بیرند تهران. وقتی به کرمانشاه رسیدیم وقت نماز ظهر و عصر بود نزدیک یک مسجد به نام مسجد صاحب الزمان (عج) نگه داشتند کنار یک میدان بزرگ بود به مسجد رفتیم تا نماز بخوانیم، بعد در خارج مسجد یکی از طلبه های قم که در سقز هم به دیدن من آمده بود مرا دید با تعجب و خوشحالی گفت: "آقای منتظری سلام علیکم"، یکدفعه یکی از آن پاسبانها دست گذاشت به سینه او پرتش کرد آن طرف، این بیچاره ماتش برده بود که این چه جریانی است متوجه قضایا نبود، بعد مرا باز سوار ماشین کردند و آوردند به طرف تهران. بالاخره نصف شب بعد از بیست و چهار ساعت مرا آوردند تهران و بردند در کمیته مشترک تحویل دادند، در آنجا فوری لباسهای مرا درآوردند و لباس زندان به من دادند و بردند در سلول مرحوم شهید رجایی که جریان آن مفصل است و در جای خود توضیح خواهم داد.

فصل ششم

خاطرات زندان

(۱۳۴۵ - ۱۳۵۷ ه.ش)

احضار و بازداشت در فروردین ماه ۱۳۴۵
 زندان قزلقلعه و شکنجه‌های وحشیانه
 بازجویی مجدد و مواجهه با آیت‌الله آذری قمی
 دادگاه فرمایشی و محکومیت
 تلاش آیت‌الله حکیم و آیت‌الله خوانساری برای رهایی ما از زندان
 شکنجه‌های طاقت فرسای ساواک به مرحوم محمد
 صدور اعلامیه از زندان
 ارتشبد نصیری: ما نمی‌گذاریم یک خمینی دیگر پیدا بشود
 کمک به خانواده زندانیان
 حساسیت ساواک نسبت به پرداخت شهریه امام
 دوستان هم‌بند در زندان قزلقلعه
 یک خاطره از شهید آیت‌الله سعیدی
 اقدام مجدد آیت‌الله خوانساری برای استخلاص ما از زندان
 مروری بر مواضع آیت‌الله خوانساری در جریان انقلاب
 آزادی از زندان
 پیام تشکر برای آیت‌الله نجفی مرعشی و آیت‌الله سمنانی
 جریان حزب ملل اسلامی و جمعیت موتلفه اسلامی
 تلاش برای جلوگیری از اعدام مرحوم بخارایی و دوستانش
 تلاش در جهت ایجاد ارتباط بین آیت‌الله میلانی و آیت‌الله قمی
 نامه به حاج آقا مجتبی آیت و بازداشت دو روزه
 مسافرت به کربلا و بازداشت مجدد در سال ۱۳۴۶
 محاکمه فرمایشی و انتقال به زندان قصر
 آشنایی با مرحوم تولیت
 همراه با سران نهضت آزادی در زندان قصر
 آشنایی با رهبران حزب توده
 اعتراض به تعویض کاشی کتابخانه مدرسه الحجه نجف‌آباد از زندان
 بازداشت در ارتباط با سرمایه‌گذاری آمریکا در ایران
 شهادت آیت‌الله سعیدی
 آخرین بازداشت و محکومیت
 آشنایی با مرحوم شهید رجایی در سلول
 شکنجه‌های روحی و جسمی
 روزهای سخت در سلول انفرادی
 انتقال به زندان عمومی
 تدریس فقه و فلسفه در زندان
 خاطراتی راجع به زندگی آیت‌الله طالقانی
 شبی به یاد ماندنی

تلاش ساواک برای تفرقه‌انگیزی بین نیروهای مبارز
اقامه نماز جمعه در زندان
زندگی مشترک با کمونیستها و مشکل نجس و پاکی
موضع مرحوم محمد منتظری درباره مجاهدین
صدور فتوا در ارتباط با نجاست و پاکی
بازتاب تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق در زندان
تایید مشی مبارزه مسلحانه
اصولی شدن مبارزه با مارکسیسم برای بعضی افراد
بازدید نمایندگان صلیب سرخ از زندانهای ایران
فاجعه هفده شهریور و اعلام روزه سیاسی
ملاقات سران مجاهدین در آخرین روزهای زندان
آزادی از زندان اوین
دادگاه و دفاعیات
اثر مثبت زندان در سازندگی انسان



احضار و بازداشت در فروردین ماه ۱۳۴۵

س: حضرتعالی در دفعات متعدد توسط رژیم شاهنشاهی دستگیر و زندانی شدید، لطفا بفرمایید نخستین بازداشتی که حضرتعالی در آن محکوم به زندان شدید به چه علت و چگونه بود؟

ج: اولین بازداشت مربوط است به آن زمان که مرحوم محمد را به اتهام پخش اعلامیه در صحن مطهر حضرت معصومه همراه چند نفر دیگر از طلاب بازداشت کردند، یعنی در روز عید نوروز ۱۳۴۵، در عصر همان روز محمد را با چند مامور آوردند دم منزل و گفتند این پسر شماست؟ گفتیم بله گفتند: جناب سرهنگ بدیعی گفتند که ایشان اعلامیه پخش کرده، حالا شما اگر حاضر باشید بیایید از پسران ضمانت کنید تا ایشان را آزاد کنند، گفتیم: ضمانت یعنی چه؟ ضمانت که دیگر آنجا آمدن نمی‌خواهد اگر می‌خواهید من همین جا ضمانت می‌کنم، گفتند: نه، جناب سرهنگ گفته‌اند: باید بیایید آنجا ضمانت کنید "من یک بویی بردم که احتمالا کلکی در کار است، به محمد گفتیم: می‌خواهی من بیایم از تو ضمانت کنم؟" گفت: "خودت می‌دانی"، محمد که نمی‌توانست در آن شرایط چیزی به من بگوید، ما هم بنا نداشتیم با آنها کلنجار برویم. بالاخره با آنها رفتیم، آنها پنج‌شش نفر بودند، آن شب اتفاقا آقای شریعتی که اهل دیزبچه لنجان اصفهان است در خانه ما مهمان بود، آن بیچاره را هم بعد آمده بودند برده بودند، بالاخره در آنجا معلوم شد که این برنامه‌ها حقه بوده تا بدون سروصدا مرا به آنجا بکشانند. بعد آقای ربانی شیرازی را هم آوردند، من و ایشان را در یک اتاق در ساواک قم بازداشت کردند و تا صبح با یکدیگر بودیم و حرفهایمان را با همدیگر زدیم و خودمان را برای بازجویی آماده کردیم، البته هفت‌هشت روز قبل از عید مرحوم آقای آشیخ‌نصیرالله بهرامی که در قم دبیر بود به من گفتند که سرهنگ بدیعی رئیس ساواک قم سراغ تو را می‌گرفت و می‌گفت آقای منتظری آدم خوبی است و ما می‌خواهیم به سراغ او برویم اما او دست‌بردار نیست، مرتب در رابطه با او ما را تحت فشار می‌گذارند، تقریبا توسط او خواسته بود قضیه را به من برساند. سرهنگ بدیعی رئیس ساواک قم بود و نسبتا آدم با اخلاق و خوش‌برخوردی بود. آمدند مرا بازجویی کنند، یک نفر بود به نام "بکایی" معاون سرهنگ بدیعی، آمد مرا بازجویی کند به من گفت: "پاشید وضو بگیرید"، گفتیم: "برای چی؟ نماز نمی‌خواهم بخوانم" گفت: "کاری به این حرفها نداشته باشید، پاشید وضو بگیرید"، پس از وضو گفت: "شما به این قرآن قسم بخورید که خلاف واقع نمی‌گویید و هر چه از شما سنوال کنند واقع را می‌گویید"، گفتیم: "خیلی خوب، به این قرآن قسم که خلاف واقع نمی‌گویم"، او غافل بود از اینکه قسم با اکره شرعا الزام‌آور نیست. آن وقت نشست از من بازجویی کرد، در ضمن سئوالهای بازجویی می‌نوشت "آقای خمینی"، من گفتم: "اگر این جور بنویسی من جواب نمی‌دهم، برای اینکه یک نفر دکتر را اگر نگوید "دکتر" این توهین به اوست، یک نفر آیت‌الله را هم اگر به او "آیت‌الله" نگوید به او توهین است و شما با این کار قصد اهانت دارید، بنویس آیت‌الله خمینی تا من جواب بدهم"، آن وقت ناچار شد نوشت آیت‌الله خمینی، و آخر بازجوییها نوشت که نوشتن آیت‌الله به اصرار متهم بود. بالاخره راجع به آیت‌الله

خمینی و مسائل مختلف سنوالاتی از من کرد و من جوابهایی دادم. بعد رفته بودند خانه را تفتیش کرده بودند، مرحوم محمد یک دستگاه تایپ و نوشته‌هایی در منزل داشت و من نگران آن بودم که آنها را بیه دست آورند و مشکلاتی برای من و مرحوم محمد درست شود، اما خانواده ما تا متوجه شده بود که مرا بردند رفته بود به آقای آشیخ ابوالقاسم ابراهیمی گفته بود، او هم آمده بود اینها را جمع و جور کرده بود و برده بود. می‌پرسیدند شما اعلامیه‌های خود را کجا تکثیر می‌کردید؟ من می‌گفتم من اعلامیه‌ها را امضا می‌کردم ولی اینکه کجا تکثیر می‌شد من خبر ندارم. راجع به کارهای محمد خیلی از من سوال می‌کردند، و من می‌گفتم از همه کارهای او با خبر نیستم. من و آقای ربانی مدتی با هم بودیم بعد آمدند ما را ببرند، داخل ماشین، من و آقای ربانی را از هم جدا کردند، بین ما یکی از آنها نشست، آقای ربانی یک جمله گفت: "ناراحت نباش داریم می‌رویم هتل ساقی"، که همین جمله را گزارش کرده بودند و دعوا می‌کردند که با همدیگر حرف‌زنیم. ما را بردند به اداره سوم که محل تیمسار مقدم بود تا از آنجا کسب تکلیف کنند که به کجا ببرند. باز در آنجا من و آقای ربانی را در یک‌اطاق جای دادند، آقای ربانی گفت: "ببین اینها چقدر کارهایشان احقانه است، در بین راه آن‌جور ما را از هم جدا می‌کنند و اجازه حرف‌زدن نمی‌دهند و در اینجا ما را در یک اطاق کنار هم می‌گذارند." حدس ما این بود که جلسای که آن شب منزل آقای مشکینی داشتیم لو رفته و قضیه رفتن منزل آقای شریعتمداری را هم می‌دانند. اعلامیه‌هایی را که محمد در صحن مطهر پخش می‌کرد در بین امضاکنندگان اسم من هم بود و چون محمد پسر من بود در این ارتباط لابد من را موثر می‌دانستند.

زندان قزل‌قلعه و شکنجه‌های وحشیانه

اینها چیزهایی بود که ما حدس می‌زدیم، بالاخره ما را از آنجا بردند زندان قزل‌قلعه که چون فودی به نام "ساقی" رئیس این زندان بود افراد مبارز از آنجا به عنوان "هتل ساقی" یاد می‌کردند. آقای ربانی را در یک قسمت بردند و مرا در جای دیگر، آنجا که آقای ربانی را برده بودند محمد هم در آن قسمت بوده، محمد را خیلی شکنجه کرده بودند به طوری که آقای ربانی اعتراض کرده بود. در نتیجه محمد را از دیگران جدا کرده بودند و برده بودند در پاسدارخانه کنار مامورین، من هم از این قضایا خبر نداشتم تا اینکه یک روز سربازی آمد سر من را اصلاح کند اسم من را پرسید، گفتم من منتظری هستم، گفت یک منتظری هم در پاسدارخانه است، بعد که نشانی داد من فهمیدم که محمد آنجاست.

یک روز هم مرا بردند به عنوان بازجویی دیدم محمد هم در آن اطاق است، بازجو شروع کرد به محمد فحش دادن فحشهای چارواداری و رکیک، بعد شروع کرد با سیلی بر گوشهای او کوبیدن، بسا این کار می‌خواستند روحیه مرا بشکنند. محمد را در قزل‌قلعه خیلی شکنجه کردند یک بار او را برهنه روی بخاری روشن نشانده بودند، البته نه آن روز جلوی روی من بلکه یک روز دیگر، خود محمد می‌گفت: "وقتی من را روی بخاری نشانده من گفتم یا امام‌زمان، از غندی بازجو شروع کرد نعوذ بالله به امام‌زمان (عج) فحش دادن، من این آیه را خواندم: "یا نار کونی برد او سلاما علی ابراهیم" در همان حال احساس کردم درد آرامش پیدا کرد. "یک روز هم خود مرا بردند بازجویی راجع به این موضوع که من در تقویم یک شعر علیه رضاشاه یادداشت کرده بودم، گفت: "این شعر چیه نوشتی؟" گفتم: "از آن خوشم آمد نوشتم"، گفت: "این جرم است"، گفتم: "چرا جرم است؟" گفت: "او شاه بوده است"، گفتم: "او در گذشته شاه بوده الان که شاه نیست"، بعد از بس جوسازی کرد گفتم تقویم را بده ببینم،

تقویم را به دست من داد، من از روی عصبانیت فوری آن صفحه را کندم و ریزریز کردم و به زمین ریختم، گفتم: "اگر اشکال بر سر این نوشته است این دیگر تمام شد" آن روز بازجو که "دکتر جوان بود" خیلی ناراحت شد، شروع کرد با شلاق به من زدن، شلاق سیسی بود من هم بایک پیراهن بودم چون هوا گرم بود وقتی که شلاق را می زد پیراهن به بدنم می چسبید. گفتم: "این مدرک بود تو پاره کردی"، گفتم: "دفتر خودم بود و کاغذ خودم، به تو چه که من آن را پاره کردم، رضاخان مرد و رفت، تو الان به خاطر یک شاه مرده در یک شعری که دیگری آن را گفته مرابازجویی می کنی و کتک می زنی؟" خلاصه آن روز من عصبانی شدم و آن کاغذ را پاره کردم و او هم عصبانی شد و کتک مفصلی به من زد. در بازجوییها بیشتر مرا تهدید می کردند و شکنجه روانی می دادند، من در بازجویی سنوالها را خیلی کوتاه جواب می دادم، و بیشتر با یک کلمه "نمی شناسم" یا "نمی دانم" پاسخ می دادم. یک روز دکتر جوان یک ورقه بازجویی را به من نشان داد که بیست سی تا سنوال را نمی دانم یا نمی شناسم پاسخ نوشته بودم، گفتم: "آقای منتظری" افضا "یعنی چه؟" معنای آن را گفتم، گفتم: "تو چطور این را یادت هست ولی همه این سنوالها را به این شکل جواب نوشته ای؟" گفتم: "من یک فقیه هستم و فقیه به موضوعات فقهی وارد است، ولی اینکه کی کجا رفته و چکار کرده چه ربطی به من دارد؟" ضمنا می گفتم: "این جرمهای زیاد، شما را تا سر حد اعدام می برد و راه خلاص شما فقط به این است که هر چه راما می خواهیم بگویید و با ما همکاری کنید"، من از آن خنده های کذایی تحویل او دادم و گفتم: "اعدام چیزی نیست من عمرم را کرده ام، تازه اگر اعدام شوم از مسئولیتها خلاص می شوم"، و بالاخره تهدید او کارساز نشد. البته گاهی با بازجوها خوش و بش می کردیم و متلک می گفتیم، گاهی هم با آنها کلنجار می رفتیم، مثلاً یک روز "دکتر جوان" مرا سوار ماشین کرده بود می برد پیش مقدم، در بین راه گفت: "شما ما را غیرمسلمان و مهدورالدم می دانید"، گفتم: "غیرمسلمان نه ولی مهدورالدم می دانم، چون پیامبر (ص) فرمود: "الدار حرم فمن دخل علیک حرمک فاقتله" و شما به ناحق در نصف شب به منزل من وارد شدید پس مهدورالدم می باشید."

از جمله کسانی که در ایام عید آن سال ۱۳۴۵ از قم بازداشت کردند و به قزلقلعه آوردند علاوه بر من و مرحوم محمد، آقای ربانی شیرازی، آقای آذری قمی، آقای قدوسی، آقای حیدری نهایندی، آقای غلامرضا گل سرخی کاشانی، آقای علی حجتی کرمانی و آقای سید قاسم دامغانی بودند، منتها بعضی زودتر آزاد شدند، همچنین آقای حاج میرزا حسین نوری همدانی را نیز در آن ایام بازداشت و به قزلقلعه آوردند ولی زود آزادش کردند.

س: عکس العمل حضرتعالی در برابر شکنجه های آنان چه بود؟ یا زمانی که شهید محمد را در برابر شما شکنجه می کردند شما و مرحوم محمد چه واکنشی از خود نشان می دادید؟
ج: تحمل می کردیم و به یاری خدا هیچ ضعف نشان نمی دادیم.

بازجویی مجدد و مواجهه با آیت الله آذری قمی

پس از آنکه مدتی از بازداشت من گذشت و بازجوییها تقریباً تمام شده بود باز یک روز مجدداً مرا برای بازجویی خواستند و آن وقتی بود که آقای آذری قمی را گرفته بودند و اساسنامه جلسه یازده نفری را که به عنوان اصلاح برنامه های درسی حوزه بود به دست آورده بودند، من در بازجوییهای قبلی اهداف سیاسی آن جلسه را لو نداده بودم، و گفته بودم در آن جلسه

یازدهمفتری هدف ما اصلاح برنامه‌های درسی حوزه بود. همین حرفهایی که الان می‌گویند حوزه‌ها اصلاح باید گردد، اما در پوشش آن مسائل سیاسی را هم در نظر داشتیم، ما می‌گفتیم اگر در سطح کشور فرهنگ اسلام بخواهد پیاده شود الزاما حوزه‌ها باید خود را اصلاح کنند و کتابهای درسی باید مطابق با نیازهای جامعه باشد، در این جلسه آقای مشکینی، آقای هاشمی، آقایان آسید علی خامنه‌ای و آسید محمد خامنه‌ای، آقای امینی، آقای ربانی‌شیرازی، آقای مصباح‌یزدی، آقای قدوسی، آقای آذری‌قمی و آقای حیدری نهاوندی یا آقای حاج آقا مهدی حائری تهرانی (تردید از من است) و من شرکت داشتیم، در آن جلسه قرار بود هر یک از اعضا ماهی پنج تومان برای این جلسه بدهند. آقای آسید محمد خامنه‌ای برادر بزرگ آقای خامنه‌ای یک اساسنامه‌ای با همفکری برخی از دوستانش در تهران تنظیم کرده بود در حدود چهل پنجاه صفحه، تقریبا مثل این که بخواهیم یک دولت جهانی تشکیل بدهیم، سازمانها و کمیته‌های مختلف داشت، کمیته شهرستانها، سازمان اطلاعات، سازمان ضد اطلاعات و ... خلاصه خیلی مفصل و پر محتوا بود، این اساسنامه را تکثیر کرده بود و یک نسخه آن را به عنوان پیش‌نویس به هر یک از اعضا داده بود که مطالعه کنند و در جلسات روی مواد آن بحث شود. آن وقت که خانه ما را گشته بودند آن را پیدا نکرده بودند و لسی بعدا که آقای آذری‌قمی را گرفته بودند در میان کتابهایش آن را پیدا کرده بودند. گفته بودند این اساسنامه کجا بوده؟ گفته بوده بله ما یک جلسه یازدهمفتری داشتیم، گفته بودند چه کسانی هستند، ایشان اسامی را گفته بود، از آن وقت به بعد نحوه بازجوییها عوض شد، از غنندی بازجوی ساواک به من گفت: "این تشکیلات شما از حزب ملل اسلامی که پنجاه و پنج نفر بودند کمتر نیست"، گفتم: "آنها اسلحه داشتند"، گفت: "تاراحت نباش اسلحه هم در پرونده شما می‌گذارم" آقای قدوسی می‌گفت: "این اساسنامه را سنجاق طلا زده بودند و برده بودند پیش شاه و او گفته بود این تشکیلات مهمی است خطر اینها از حزب ملل کمتر نیست."

من در بازجوییها این جریان را به طور کلی منکر شدم و گفتم از وجود چنین اساسنامه‌ای اطلاع ندارم، بعد یک روز آقای آذری را برای مواجهه آوردند، هفت‌هشت نفر از بازجوها نشسته بودند، دکتر جوان بود، ظاهرا سرهنگ افضلی بود، از غنندی بود، گفتند: "آقای منتظری شما حق‌نداری به عقب نگاه کنی"، بعد به آقای آذری گفتند جریان را تعریف کن، گفت: "بله یک جلسهای بوده افرادی یازدهمفتر به این اسامی بودند و ایشان هم جزو این جلسه بود و اساسنامه هم برای این جلسه بود و ...، بعد به من گفتند: شما ایشان را می‌شناسی"، من هم فوری برگشتم بی پشت سرم نگاه کردم، با عتاب و تندی گفتند: "چرا نگاه کردی؟" گفتم: "آخه تا من کسی را نبینم نمی‌شناسم"، گفتند: "مگر از صدایش نشناختی؟" گفتم: "اتفاقا حدس زدم فرد دیگری باشد"، بالاخره گفتم: "بله ایشان آقای آذری هستند، ایشان از فضلالی حوزه علمیه قم هستند حافظ قرآنند"، گفت: "فرمایشات ایشان را قبول داری؟" گفتم: "یک قسمت از آن را بله یک قسمت را نه"، گفت: "یعنی ایشان دروغ می‌گویند؟" گفتم: "البته ایشان معصوم نیست، آدم خوبی است ولی معصوم نیست، ما جلسه داشتیم ولی برای اصلاح حوزه و کتابهای حوزه بوده است، اما این اساسنامه که ایشان می‌گویند من اصلا خبر ندارم"، گفتند: "چطور در جلسه بوده‌ای و خبر نداری؟" گفتم: "بالاخره خبر ندارم"، آقای آذری وقتی دید من اصل جلسه را قبول کردم و اساسنامه را قبول نکردم گفت: "بله همه اساسنامه در جلسه خوانده نشد، یکی دو ماده‌اش یکی دو ساعت خوانده شد و رفقا گاهی در جلسه نبودند گاهی دیر می‌آمدند، ممکن است آن وقت که این را می‌خواندیم ایشان غایب بوده یا هنوز نیامده بود، اساسنامه در جلسه خوانده شده اما در وقتی که خوانده شد ایشان هم بوده یا نه، من این



را نمی‌توانم بگویم” در اینجا از غندی برگشت به آقای آذری که من در بازجویی از تو اقرار گرفته بودم. بالاخره ما به این شکل این قضیه را گذرانیدیم، بعد با آقای ربانی شیرازی هم‌همین مواجهه را داشتند، شنیدم که آقای ربانی آنجا عصبانی شده و برگشته به آقای آذری گفته این چه حرفهایی است که می‌زنی، و خلاصه ما به طور طبیعی گفتیم این برنامه معمولی بوده و ما اصلاً از این اساسنامه و تشکیلات و سازمان فلان و سازمان بهمان سر در نمی‌آوریم، اتفاقاً بعداً آقای فلسفی می‌گفت: “مقدم گفته ما می‌دانیم مغز آقای منتظری مغز این چیزها نیست، اما ما دنبال این هستیم که این اساسنامه از چه مغزی تراوش کرده و کی این را نوشته، ما دنبال او می‌گردیم”، آخرش هم آقای آسیدمحمد خامنه‌ای را آن زمان نگرفتند، آن زمان از افراد این جلسه پنج نفر یعنی من و آقای ربانی شیرازی و آقای آذری و آقای قدوسی و آقای حیدری را گرفتند، اگر بازداشت آقای حیدری بر این اساس بوده است.

دادگاه فرمایشی و محکومیت

بعداً در محاکمه من و آقای ربانی شیرازی هم‌همین اساسنامه و این جلسه یازده نفره و جلسات خانه آقای مشکینی را به عنوان اتهام مطرح می‌کردند، من و آقای ربانی را با هم محاکمه کردند، آقای ربانی به دو یا سه سال و من به یکسال و نیم زندان محکوم شدیم.

س: جلسه محاکمه به چه صورت انجام شد؟ آیا به صورت علنی بود یا محرمانه؟ و آیا شما حق انتخاب وکیل داشتید یا خیر؟ اگر در این باره خاطره‌ای به یاد دارید بفرمایید.

ج: محاکمات در دادگاه نظامی و به صورت مخفی بود و خودشان وکیل تسخیری معین می‌کردند، هرچند به ما اظهار می‌کردند می‌توانید از بین افراد خاصی وکیل معین کنید ولی پول زیاد می‌خواست، در حالی که وکیل گرفتن فقط صورت‌سازی بود و حکمها قبلاً از طرف ساواک تعیین شده بود.

تلاش آیت‌الله حکیم و آیت‌الله خوانساری برای رهایی ما از زندان

در اوایل که ما را بازداشت کردند به ما ملاقات نمی‌دادند، در بیرون شایع شده بود که ما را شکنجه کرده‌اند و در این رابطه بسیاری از فضلا و طلاب حوزه علمیه قم در منازل مراجع قم اجتماع کرده بودند و اقدام آنان را خواستار شده بودند، از ناحیه مرحوم آیت‌الله حکیم نیز نامه‌ای نوشته شده بود (پیوست شماره ۲۸) و آقای ابراهیم امینی پدرم را برده بود پیش مرحوم آیت‌الله آقای حاج سیداحمد خوانساری و ایشان تلفن کرده بودند به آقای فلسفی که با مقامات صحبت کند که اجازه دهند افرادی بسا من ملاقات کنند، آنها گفته بودند: “به پدر و اقوامش اجازه ملاقات نمی‌دهیم ولی شما یک نفر را معین کنید تا با او ملاقات کند”، آقایان هم آقای امینی را معین کرده بودند، چون آقای امینی پدر مرا برده بود خانه آقای فلسفی و آقای خوانساری، لذا آنها گفته بودند خوب خودت برو بسا او ملاقات کن و خبر سلامتی او را بیاور، وقتی آقای امینی آمد دکتر جوان گفت ایشان به ملاقات شما آمده‌اند، و من وحشت کردم و پیش خود گفتم آقای امینی خودش از آن یازده نفر است و تحت تعقیب است چطور به اینجا آمده بالاخره ایشان آمد، حال و احوال کرد و گفت: “پدرتان ناراحت بوده است”، گفتم: “بگویید ناراحت نباشند من سالم خوب است”، حالا دکتر جوان هم نشسته بود، بعد دکتر جوان رفت در اتاق دیگر تلفن کرد که جناب تیمسار ملاقات انجام شد حالا بگذارم برود، او هم لابد گفته بود بگذار برود، بعد گفت آخه این هم از همانهاست، من صدای جوان را شنیدم و به آقای امینی

کنمی دانست قضیه از چه قرار است فهماندم که خلاصه تو هم اسمت اینجا هست، بعد گویا گفته بودند که چون ایشان را به عنوان ملاقات‌فغانی فرستاده‌اند اگر او را نگه دارید درست نیست، فعلا بگذارید برود و بعد تعقیب و دستگیرش کنید. خلاصه آقای امینی رفت بعد بلافاصله می‌ریزند در مدرسه فیروزآبادی که آقای امینی را بگیرند بیاورند، ایشان هم چون گوشی را دستش داده بودم به دست آنها نمی‌افتد، بالاخره آقای امینی فراری شد، آقای مشکینی، آقایان خامنه‌ای (سید محمد و سیدعلی) و آقای هاشمی هم فراری شده بودند و در این رابطه کسی دیگر گرفتار نشد.

بعد از پنج‌شش ماه که من در زندان ماندم یک روز من و آقای ربانی و آقای آذری را خواستند وقتی به دفتر رفتیم دیدیم آقای فلسفی و آقای قائمی آبادان و آقای آسیدصادق لواسانی و آقای علوی بروجردی و چند نفر از آقایان دیگر آمده‌اند ملاقات ما و گفتند: "ما آمده‌ایم شما را یعنی من و آقای ربانی شیرازی و آقای آذری قمی را از اینجا ببریم و حرف آقایان این است که شما از اینجا که می‌روید شش‌ماه قم نروید" ما گفتیم: "نه ما چنین التزامی نمی‌دهیم، ما اگر آزادیم می‌خواهیم برویم قم، ما طلبه قم هستیم می‌خواهیم برویم قم، ما جایی نداریم که برویم"، بالاخره ما آن روز التزام ندادیم و وساطت آقایان به نتیجه نرسید، بعد صحبت محمد شد گفتیم: "محمد چگونه؟" گفتند: "محمد هم بعدکارش را درست می‌کنند"، من و آقای ربانی و آقای آذری آن روز سرسختی کردیم و آقایان رفتند بعد هم محمد را بردند برای محاکمه و به‌سسهال محکومش کردند، آقای آذری را زودتر از ما آزاد کردند و من و آقای ربانی بیشتر ماندیم.

شکنجه‌های طاقت فرسای ساواک به مرحوم محمد

س: آن روزها شایع بود که مرحوم شهید محمد (فرزند شما) او جلوی چشم حضرتعالی شکنجه کردند، آیا این صحت دارد؟

ج: البته جلوی چشم من نبود در اطاق بغلی بود که تنها یک در بین ما فاصله بود، از گوشه در او را می‌دیدم و صدای کتکها و سیلی‌هایی را که به او می‌زدند می‌شنیدم، و آنها عمدا این کار را می‌کردند که روحیه مرا خرد کنند.

س: غیر از سیلی شکنجه دیگری هم بود؟

ج: من صدای کتک و سیلی را می‌شنیدم، ولی خود محمد می‌گفت که من را روی بخاری برقی که سرخ شده بود نشاندهند، من فریاد زدم: "یا امام‌زمان"، ولی از غندی به امام‌زمان نعوذ بالله فحش داد، او می‌گفت: "من آیه" یا نار کونی بردا و سلاما "را قرائت کردم و احساس کردم که آتش مرا خیلی اذیت نمی‌کند و تحمل آن برایم آسان شد"، مرا زود بردند، لابد این کارها بعد از بردن من یا روز دیگری بوده است.

س: اکنون که مرحوم محمد به رحمت ایزدی پیوسته است اگر شما شکنجه‌های دیگری را به یاد دارید که بر سر ایشان آورده باشند بفرمایید.

ج: شکنجه‌ها مختلف بود، مثلاً مدتی روی یک پا نگه داشتن، بی‌خوابی، شب‌بیداری (که شکنجه بسیار سختی است)، سیلی و کتک سوزاندن و چیزهای دیگر، فقط در یک مورد چهارمصد سیلی به او زده بودند که چشم و گوش او دچار مشکل شد.

صدور اعلامیه از زندان

س: شنیده شده که حضرتعالی با مرحوم آیتالله ربانی شیرازی از زندان نامه‌ای خطاب به مراجع تقلید و مجامع بین‌المللی در جهت اعتراض به ادامه تبعید امام منتشر ساختید، اگر از جزئیات این اطلاعیه مشترک چیزی یادتان هست بفرمایید.

ج: بله آن آخری که ما در زندان قزل‌قلعه بودیم با آقای ربانی یک اعلامیه به عنوان اعتراض خطاب به مراجع نوشتیم و در آن اعلامیه مراجع نجف و قم و مشهد و علمای مهم شهرستانها را با ذکر نام طرف خطاب قرار دادیم، این اطلاعیه خیلی اطلاعیه جامع و تندی بود، در آن زمان آقای داریوش فروهر هم زندان بود و ما با او خیلی گرم بودیم، این نامه را به او هم نشان دادیم، گفت: "این نامه را اگر پخش کنید یک قمار سیاسی است، یا اینکه شما را ده سال نگه می‌دارند یا اینکه فوری آزادتان می‌کنند، چون با این کار جو وسیعی را در خارج درست می‌کنید." نامه خطاب به مراجع قضایی و بیش از سی نفر از علما بود، در نامه به کارهایی که دولت می‌کند اعتراض شده بود، خیلی تند و در عین حال مستدل بود، مسائل زیادی از جمله اعتراض به تبعید امام و چگونگی دستگیری آقای ربانی که به صورت وحشیانه انجام گرفته و همسرش بچه سقط کرده بود و مسائلی از این قبیل در آن بود.

این نامه را در دوسه صفحه نوشتیم و چون فتوکپی نداشتیم در چند نسخه نوشتیم که یک نسخه آن را به بیرون بدهیم و یک نسخه آن را هم برای اینکه رسمی باشد بدهیم به دادستانی. روز ملاقات هنگامی که خانواده ما به ملاقات آمدند آقای شیخ حسن ابراهیمی که آن زمان بچه کوچولو و زرنگی بود با آنها آمده بود، من یواشکی این نامه را دادم به آشیخ حسن و گفتم: "این را در جیب بگذار و بده به آسیدمهدی یا آسیدمهدی تا آن را تکثیر و پخش کنند." خلاصه این نامه خیلی صدا کرد، بعد یک روز من این نامه را بردم در اطاق بازجویی دادم به دکتر جوان و گفتم می‌خواهم بدهم به دادستانی، او نامه را خواند و گفت: "چی نوشتی؟ چرا نوشتی؟ نامه یک وقت بیرون نرفته باشد" گفتم: "حالا بیرون رفته باشد" خیلی عصبانی شد و فرستاد مامورین آمدند تمام اطاق من و آقای ربانی را زیر و رو کردند اما چیزی پیدا نکردند، با اینکه یک نسخه از آن هنوز در اطاق آقای ربانی بود، آقای ربانی می‌گفت: "چقدر اینها احمقند همه چیز را ریختند بیرون اما نامه را پیدا نکردند" بعد یک روز دکتر جوان مرا احضار کرد و گفت: "آقای منتظری این نامه را کی نوشته؟" گفتم: "من و آقای ربانی"، گفت: "کدام یک از شما به ذهنتان رسید؟" گفتم: "هر دو"، گفت: "هر دو نمی‌شود، تو اول مطرح کردی یا ربانی؟" گفتم: "هر دو". "پرسید: "به وسیله کی فرستادی بیرون؟" گفتم: "به وسیله هر کی"، گفت: "من دارم بازجویی می‌کنم، باید بگویی به وسیله کی" گفتم: "اگر چنانچه سرم را هم جدا کنی نمی‌گویم، ما این نامه را نوشتیم و دادیم بیرون، ما که حاشانداریم، منتها اینکه چه کسی برده تو به واسطه چکار داری؟ نامه مال من و آقای ربانی است هر کار می‌خواهی بکن." خیلی ور رفت، تهدید کرد، توبیخ کرد، گفتم: "همین است که گفتم، نامه مال من و آقای ربانی است بیرون هم فرستاده‌ایم، گفتیم برای علمای مختلف بفرستند." اینها خیلی ناراحت شدند چون این نامه به نجف رسیده بود، پیش همه علما سروصدا کرده بود. بالاخره همین نامه و جوی که در جامعه ایجاد کرده بود باعث آزادی ما شد و ما هفتماه بیشتر در زندان نماندیم، البته بعدا ما را محاکمه کردند. در این نامه قضیه صهیونیسم هم مطرح شده بود. (پیوست شماره ۲۹)

ارتشبد نصیری: ما نمی‌گذاریم یک خمینی دیگر پیدا بشود

س: بفرمایید در چه مواردی حضرت‌عالی بیشتر مورد بازجویی قرار گرفتید؟ شنیده‌ایم که بیشتر فشار بر حضرت‌عالی در موارد زیر بوده:

- ۱ ترویج از امام خمینی و حمایت از مرجعیت و اداره امور مالی و حوزوی ایشان .
- ۲ حمایت از مبارزه ملت مسلمان ایران و حمایت مادی و معنوی از خانواده‌های زندانیان سیاسی که کمک می‌فرمودید.
- ۳ نگرانی دستگاه از بالا رفتن موقعیت حضرت‌عالی در حوزه که در این رابطه گویا نصیری یا مقدم گفته بودند: "ما نمی‌گذاریم خمینی دیگری در کشور درست شود."
- ج: این جریان را من هم شنیده بودم که نصیری گفته بود "ما نمی‌گذاریم یک خمینی دیگر پیدا بشود"، اما در بازجوییها یکی اینکه مرا دست‌آقای خمینی می‌دانستند و می‌گفتند اگر آقای خمینی را تبعید کردند ولی کارهای ایشان نخواهیید است و مرا در این جهت موثر می‌دانستند، و واقعا هم این جور بود، شهریه ایشان را راه می‌انداختیم، اشخاص را تشویق می‌کردیم که فتوای ایشان را بگویند. من یادم هست به طلبه‌های گفتم شما اگر فتوای ایشان را روی منبر بگویید از صدتا شعار که در خیابان بدهید اثرش بیشتر است، اشخاص را تشویق می‌کردیم که مسائل ایشان را روی منبر بگویند. تلاش می‌کردیم رساله و تحریرالوسیله ایشان چاپ شود و به دست اشخاص برسد، اینها را تا اندازه‌ای می‌دانستند .

کمک به خانواده زندانیان

یکی هم اینکه به خانواده‌های زندانیان و تبعیدیان کمک می‌کردم، روی این جهت به من خیلی فشار می‌آوردند که تو چرا کمک می‌کنی؟ یکبار به ازغندی (بازجوی ساواک) در این ارتباط گفتم: "شما به زندانی نان می‌دهید؟" گفت: "بله"، گفتم: "چرا می‌دهید؟" گفت: "برای این که مبادا آخره یک بشر است"، گفتم: "خوب زن و بچه زندانی بشر نیست؟ حالا یک کسی را گرفتید و بردید زندان، زن و بچه او نان نمی‌خواهند؟ اگر به نظر شما خود آن فرد مجرم است زن و بچه او که گناه نکرده‌اند." من در آن زمان به خانواده بعضی از مجاهدین خلق هم کمک می‌کردم، در آن وقت اینها هنوز راهشان جدا نشده بود و جزو مبارزین مسلمان به حساب می‌آمدند، ولی من چند روز پیش در روزنامه یک چیزی دیدم که آقای خلخالی در خاطرات خود گفته بود: "آقای منتظری و آقای هاشمی به امام پیغام دادند که مجاهدین خلق را بپذیرد"، من یادم ندارم چنین پیغامی داده باشم، البته فکر می‌کنم آن وقت که می‌خواستند چند نفر از سران اولیه آنها را اعدام کنند برای پیشگیری از اعدام آنها نامهای به امام نوشتم (پیوست شماره ۳۰)، ولی برای پذیرفتن آنها یاد ندارم چیزی نوشته باشم. اتفاقا پیش من زیاد می‌آمدند که شما به آقای خمینی چیزی بنویس و من ابا می‌کردم، البته بعد شنیدم که "تراب حق‌شناس" رفته پیش آقای خمینی مدتی صحبت کرده که آقای خمینی اینها را تایید بکند، آقای هاشمی رفسنجانی اجمالا با آنان ارتباط داشت، حتی یکروز آقای هاشمی گفت: "من جزوه" شناخت" آنها را خوانده‌ام"، ولی من جزوه شناخت را ندیده بودم تا آنکه در زندان آن را مطالعه کردم و دیدم افکار کمونیستی در آن زیاد بود، در زندان کتاب "راه تکامل" و کتاب "امام حسین" را هم که نوشته مرحوم رضایی بود خواندم، ولی از جزوه شناخت آنها خوشم نیامد. ولی خوب من به خانواده افراد مسلمانی که نیازمند بودند و به عنوان انقلاب زندان بودند کمک

می‌کردم، به تبعیدیه‌ها هم کمک می‌کردم، افراد را می‌فرستادم بیرون دیدنش‌شان برایشان چیزی می‌فرستادم، در آنجا مرا تحت فشار می‌گذاشتند که چرا شما کمک می‌کنید، من می‌گفتم این یک وظیفه عاطفی انسانی است، شما کمک بکنید تا من نکنم شما به زن و بچه آنها نان بدهید تا من ندهم

س: کمکهای حضرتعالی به خانواده‌های زندانیان سیاسی را چه کسی یا چه کسانی به ساواک لو داده بودند و آیا شما از زندان نیز این کمکها را کم و بیش ادامه می‌دادید، و اگر ارتباطی با بیرون داشتید این ارتباط به چه شکلی و توسط چه کسانی بود؟

ج: کمکها را بیشتر همان کسانی که به آنها کمک شده بود لو داده بودند، هنگام بسازجویی و در زیر کتک و شکنجه می‌گفتند از طرف فلانی به ما کمک می‌شده است. همان‌گونه که گفتم من نوعاً هم به خانواده‌های زندانیان و هم تبعیدیان کمک می‌کردم، من با اینکه خودم تبعیدی بودم عده‌ای را می‌فرستادم از تبعیدیه‌ها دلجویی کنند، می‌گفتم برایشان گز ببرند، عسل ببرند، بسرای خانواده‌هایشان پول ببرند، کمکشان بکنند مثلاً رفته بودند به ایرانشهر دیده بودند یکی از آقایان فرش ندارد برایش یک فرش خریده بودند و از این کارها، پولش را من می‌دادم، در بازجویی منکر هم نمی‌شدم، می‌گفتم من به فقرا، طلاب و هر بیچاره‌ای که نیازمند باشد در حد امکاناتم کمک می‌کنم. اخبار و جریان‌ها هم توسط ملاقاتیها رد و بدل می‌شد و نمونه‌اش جریان نامهای است که گفتم در زندان قزل‌قلعه توسط آشیخ‌حسن ابراهیمی که آن وقت بچه بود و همراه با خانواده ما به ملاقات آمده بود بیرون فرستادم.

حساسیت ساواک نسبت به پرداخت شهریه امام

س: شهریه امام را چگونه تامین می‌کردید؟

ج: دفعه اول که ایشان را گرفتند من رفتم تهران آقای عسکراولادی و جمعی دیگر را دیدم و گفتم: "شما اگر می‌خواهید این نهضت نخواهد، این انقلاب نخواهد، یکی اینکه باید شهریه امام داده شود یکی هم فتوای ایشان گفته شود"، آنها هم همت کرده و در این جهت کمک کردند. از نجف آباد هم مقداری جمع می‌کردم، افراد دیگر را هم تشویق می‌کردیم به آقای اشراقی (داماد امام) هم بعضی‌ها پول می‌دادند، ما هم پولها را می‌دادیم به آقای اشراقی که در آن زمان نماینده ایشان بود تا شهریه طلاب را بدهد روی همین جهت وقتی که دفعه اول من را گرفتند هشت هزار تومان و خرده‌ای چک از من گرفتند، از غنندی گفت: "اینها کجا بوده؟" گفتم: "اینها وجوهات است به من دادند"، گفت: "شما برای آقای خمینی چیزی می‌فرستید نجف؟" گفتم: "من یک قران هم به نجف فرستادم، اما اینجا ما به طلبه‌ها کمک می‌کنیم." او می‌گفت: "آنهايي که این پولها را به تو داده‌اند، داده‌اند بفرستی نجف برای آقای خمینی؟" گفتم: "نه این جور نیست من خودم یک مرجع هستم، موقعیتی دارم، به خود من این پولها را می‌دهند"، فردای آن روز آمد و گفت: "ما آن فردی که این چکها را به تو داده احضار کرده‌ایم و او گفته منتظری کیه، ما این پولها را داده‌ایم بفرستد نجف برای آقای خمینی"، گفتم: "اتفاقاً همه این چکها را یک‌خبر به من داده او هم حالا مکه است و شما به او دسترسی ندارید"، از غنندی یک دستی می‌زد که از من حرف بکشد.

یک چیز دیگری که در بازجوییها مطرح شد این بود که یکی دو شماره روزنامه مردم (ارگان حزب

تسوده) در منزل ما گیر آورده بودند که اینها را بایک مقدار روزنامه و مجلات دیگر مانند ایران آزاد، آقای آشیخ مصطفی رهنما برای مرحوم محمد آورده بود، اتفاقاً آنها را نه محمد خوانده بودند من، لابلای کتاب و نوشتهها ریخته بود، اینها را دست گرفته بودند که شما با کمونیستها ارتباط دارید. آن وقتها رژیم خیلی تلاش می کرد یک چیزی به اسم مارکسیستهای اسلامی درست کند، مقدم (رئیس ساواک) به آقای فلسفی گفته بود: "روزنامههای کمونیستی در خانه اینها بوده اینها با کمونیستها مربوط هستند." آقای فلسفی هم خیال می کرد حالا یک انبار روزنامه کمونیستی در منزل ما بوده است، من جریان را برای آقای فلسفی توضیح دادم، چون آقای فلسفی تقریباً رابط روحانیت با دستگاه بود و برای آزادی ما با اینها تماس می گرفت و آنان برای ایشان احترام قائل بودند.

دوستان همپند در زندان قزلقلعه

س: زمانی که شما در زندان قزلقلعه محبوس بودید در بند انفرادی و عمومی با چه کسانی همپند بودید؟ اگر خاطره‌ای از آنان دارید بفرمایید.

ج: دفعه اول که مرا گرفتند و در زندان قزلقلعه بودم من در یک طرف قزلقلعه در سلول و آقای ربانی شیرازی و محمد ما در یک طرف دیگر بودند و ارتباط ما با یکدیگر میسر نبود، ولی آقای دکستر حبیب‌الله پیمان در بند عمومی بود، و از کمونیستها دکتر علی خاوری که از سران حزب‌توده بود سلولش کنار سلول من بود. چون من در سلول چیزی نداشتم آقای دکتر پیمان از بند عمومی کتاب "تاریخ ادیان" ترجمه علی اصغر حکمت را مخفیانه به من رساند و من در آنجا از اول تا آخر آن را خواندم، خیلی هم با علاقه خواندم، مولف راجع به ادیان مختلف مطالبی نوشته بود اما به اسلام و شیعه که رسیده بود دیدم چیزهایی را بهم بافته است و به همین جهت من نسبت به همه آن شک کردم، مثلاً نوشته بود: "امام نهم شیعیان قبرش در قم معروف است" و اشتباهات فاحشی از این قبیل داشت. بالاخره با اینکه در انفرادی کتاب ممنوع بود مخفیانه این کتاب را به من رسانده بودند. جلد اول اصول کافی را نیز پیغام دادم از قم آوردند و در آن سلول مطالعه کردم. آشیخ مصطفی رهنما یادش بخیر در همان زمان رفته بود کربلا و در آنجا جریان بازداشت ما را برای آیت‌الله خمینی تعریف کرده بود، بعد از کربلا که آمده بود در آبادان او را گرفته بودند و آورده بودند همانجا قزلقلعه. ساقی رئیس زندان قزلقلعه گفته بود این شخص حق دارد در همین راهرو قدم بزند و داخل حیاط نرود، وقتی فهمید که من در این سلول هستم می خواست اخبار را بگوید، شروع می کرد بلند بلند سوره "یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض" را خواندن و بعد ضمن آن عربی بلغور می کرد و اخبار را می گفت، نگهبان می گفت: "آشیخ عربی بلغور نکن"، می گفت: "به من گفته اند اینجا می توانی قدم بزنی"، گفت: "تو چیزهایی می خوانی"، می گفت: "من قرآن می خوانم"، می گفت: "تو به خیالت من نمی فهمی، تو داری لابلای قرآن خبر می دهی". "یک روز من در سلول بودم، دکتر پیمان و آشیخ مصطفی رهنما بیرون غذا می خوردند، من گفتم: "یک پیاز به من بدهید"، آشیخ مصطفی گفت: "به خیالت اینجا خانه خالته، قزلقلعه است، پیاز کجا بود؟" آدم خوشمزهای بود می گفت: "این دفعه شانزدهم است که من را آورده اند اینجا." بعد که آمدم بند عمومی با آقای دکتر پیمان هم غذا شدیم، گاهی چندتا کلمه انگلیسی هم با هم صحبت می کردیم و من کمی انگلیسی نزد او خواندم، خیلی اهل مطالعه بود تا ساعت یازده شب می نشست مطالعه می کرد، انگلیسی می خواند، عربی می خواند، تاریخ مطالعه می کرد، فقه مطالعه می کرد با اینکه ایشان طلبه نبود، من طلبه‌ای ندیدم این قدر مطالعه کند، خیلی آدم متعبدی بود. در همان زمان

آقای داریوش فروهر هم آنجا در بند عمومی بود، آقای فروهر نیز در مسائل اسلامی خیلی مقید و متعبد بود، در نجاست و پاکی وسواس هم داشت.

یک خاطره از شهید آیتالله سعیدی

در هسمان زمان که من در سلول بودم مرحوم آیتالله سید محمدرضا سعیدی را هم آوردند، آن وقت من سه چهار ماه بود که در سلول بودم و می توانستم در راهرو بروم و بیرون را نگاه کنم، وقتی ایشان را می آوردند من دیدم خیلی ناراحتند و سرشان را پایین انداخته اند، گفتم: "السلام علیک یا ذالذحیه الطویلہ" ایشان یکدفعه سرش را بلند کرد و دید من هستم خیلی خوشحال شد و گفت: "وعلیکم السلام"، بعد با لحن شوخی گفت: "و لحنه طویلہ عریضه، الضرط فی امثالها فریضه" و بکلی از گرفتگی بیرون آمد. بعد ایشان را به سلول بردند و در را بستند. یک کتاب دعای خواست به او دادیم، بنا کرد دعا خواندن و گریه و زاری کردن، آقای ربانی فهمید خودش را یک جور رسالت پست سلول و گفت: "باباجون اگر ملائکه و جنود خدا بخواهند تصمیم بگیرند یک شبه که تصمیم نمی گیرند، آخه این قدر اینجا دعا و گریه ندارد اینجا باید خندید." "ما اصلا سیاستمان همین بود، چون می دیدیم اگر بخواهیم خیلی دعا و گریه راه بیندازیم اینها خوشحال می شوند و تصور می کنند ما خود را باختیم. آن روز من به آقای ربانی گفتم آقای سعیدی چنین شعری خواند، آقای ربانی گفت: "آقای سعیدی کجایی برای انجام فریضه آمده ام." "این صدا به گوش آقای فروهر رسید، او هم گفت: "آقای سعیدی، ما هم برای انجام فریضه حاضریم"، آقای سعیدی هم معطل نکرد و گفت: "البتسبیل بلند هم همان ملاک ریش بلند را دارد."

اقدام مجدد آیتالله خوانساری برای استخلاص ما از زندان

س: چنانچه برای استخلاص حضرتعالی و آقای ربانی از زندان از سوی علما و مراجع تقلید اقدامی صورت گرفته آن را توضیح بفرمایید، مثلاً شنیده ایم که مرحوم ابوی شما یکبار پیش آیتالله خوانساری رفتند و ایشان هم اقداماتی کردند.

ج: مرحوم آقای خوانساری چندین مرتبه برای ما اقدام کرد، دفعه اول که من را گرفتند آقای ربانی شیرازی و آقای آذری قمی و آقای قدوسی و آقای آشیخ علی حیدری نهایندی و محمد ما و جمعی دیگر هم بودند. آشیخ علی حیدری را زودتر آزاد کردند، برای آقای قدوسی هم برادرش اقدام کرد، نوزده روز بیشتر در زندان نبود، اما من و آقای ربانی و آقای آذری و مرحوم محمد مدتی ماندیم تا اینکه من با آقای ربانی آن نامه سرگشاده را نوشتیم که جریان آن را قبلاً گفتم. آقای خوانساری هم اقداماتی کرده بود تا بالاخره من و آقای ربانی را آزاد کردند ولی محمدمانند و به سه سال زندان محکوم شد، بعد از آزادی به دیدن آقای خوانساری رفتیم و از ایشان تشکر کردیم. ایشان گفتند: "پس آقا زاده تان کو؟" گفتم: "آزادش نکردند"، گفتند: "بنا بود او هم آزاد بشود"، گفتم: "بالاخره آزادش نکردند"، معلوم شد به ایشان دروغ گفته اند و کلاه سرمان گذاشته اند، گویا می خواستند یک ریش پهلوی خودشان داشته باشند. بعد آقای خوانساری به من گفتند: "شما درس بگویید، مشغول باشید بمبانی تان را هم یادداشت کنید مورد استفاده دیگران واقع بشود"، خلاصه خیلی تشویق کردند. یک دفعه هم بعد از اینکه مرا از سقز گرفته بودند آورده بودند، دوسه ماه بود از من هیچ خبری نبود،

شایع کرده بودند که من را کشته‌اند، در این مورد هم پدر من رفته بود پیش آقای خوانساری، ایشان هم توسط آقای فلسفی اقدام کرده بود و به این شکل به پدر من اجازه دادند که بملاقات من بیایند.

س: چرا آقای فلسفی را واسطه قرار می‌دادند؟ مگر ایشان با دربار هم رابطه داشت؟
 ج: نه به آن معنا که درباری باشد، مثلاً با تیمسار مقدم یا دیگران تماس می‌گرفت، تلفن می‌کرد، آقای موسوی شاه‌عبدالعظیمی هم بود، اما آقای فلسفی بیشتر فعالیت می‌کرد، مقدم هم دلش می‌خواست از همین راهها روحانیت را جذب کند و چنین کانالی را حفظ کند. بسر آقای فلسفی شرایط مختلفی گذشته، یک وقت که کمونیستها و توده‌ایها خیلی ادا درمی‌آوردند منبر می‌رفت و از سلطنت و دولت علیه کمونیستها حمایت می‌کرد، یک وقت علیه بهاییها سخنرانی کرد، در اوایل شروع نهضت و در جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی منبرهای مهمی در انتقاد به دولت و حمایت از نهضت داشت، در جریان قیام پانزده خرداد هم ایشان را دستگیر کردند، این آخرها هم که نهضت آقای خمینی خیلی گل کرد آقای فلسفی در تهران یک منبر رفت که وقتی این منبر را برای آقای خمینی نقل کردند ایشان خیلی خوشحال شدند. آقای فلسفی نمی‌گفت من با انقلاب مخالفم، با انقلاب همراه هم بود ولی در عین حال با آنها هم مربوط بود. به وزیر بهداری تلفن می‌کرد برای اینکه مثلاً کسی را ببرند بیمارستان، به وزیر آموزش و پرورش تلفن می‌کرد، به تلفنهای او هم تقریباً ترتیب اثر می‌دادند، در واقع آنها می‌خواستند یکحلقه ارتباطی با روحانیت داشته باشند، در زمان آقای بروجردی هم اگر ایشان با دستگاه کاری داشت آقای فلسفی انجام می‌داد، حتی من شنیدم گاهی آقای فلسفی از طرف آقای بروجردی پیش شاه هم می‌رفت. روی همین جهت آقای فلسفی با تیمسار مقدم راجع به همین کارهای سیاسی تماس می‌گرفت، مقدم هم متقابلاً می‌خواست حتی المقدور این رابطه را با خوانندها حفظ کند. آنها می‌خواستند حتی المقدور کارها با خشونت حل نشود، آنها از اینکه کسی در زندان بمیرد ناراحت می‌شدند و انعکاس جهانی آن را در نظر می‌گرفتند، می‌گفتند در دنیا آبرویمان می‌رود، مثلاً در زندان اوین یک نفر به اسم "عباس اشراقی" جزو مجاهدین خلق بود، این شخص غش می‌کرد، یکروز از غندی آمدو او را آزاد کرد، با اینکه محکوم به حبس ابد بود، گفت: "یک وقت اینجا می‌میرد برایمان در دنیا معرکه می‌گیرند." این جور بودند و نمی‌خواستند در این رابطه‌ها در دنیا برایشان معرکه گرفته شود.

مروری بر مواضع آیت‌الله خوانساری در جریان انقلاب

س: با توجه به آنچه در رابطه با آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری فرمودید، برای اینکه تحلیلی از مواضع ایشان در رابطه با انقلاب و رژیم سلطنتی داشته باشیم و نیز درباره اینکه مجموعاً از چه شخصیتی برخوردار بودند لطفاً اگر مطالب بیشتری از ایشان در خاطر دارید بفرمایید.
 ج: آیت‌الله خوانساری اول علیه لوايح شش‌گانه اعلامیه‌ای دادند و در آن اشاره داشتند که این زمینها که از مالکها گرفته می‌شود غصبی است و کار درستی نیست، بعد دولتیها تعدادی از لاتنها و چاقوکشها را فرستاده بودند در مسیر ایشان تظاهرات کرده بودند و به ایشان توهین شده بود بوقتی ایشان دیده بود که به این شیوه‌های چماقی دارند متوسل می‌شوند از همان جا ادامه مبارزه را مصلحت ندانست و عقب‌نشینی کرد، البته اینک ترسیده باشند، عقیده‌شان این بود که دیگر

فایده‌ای ندارد، مخصوصاً وقتی که در پانزده خرداد خونریزی در کنار آمد و تعدادی کشته شدند ایشان دیگر تکلیف را ساقط می‌دانستند.

من یادم هست در همان زمانها که آیت‌الله خمینی را دستگیر کرده بودند و علما مهاجرت کردند به تهران، آیت‌الله مرعشی‌نجفی هم آمدند تهران در منزل آیت‌الله خوانساری وارد شدند، تعدادی از علما هم در منزل ایشان بودند، در آنجا آقای خوانساری آهسته به من گفتند: "این‌خونها به عهده کیست؟" نظرشان این بود که در این کار مثلاً آیت‌الله خمینی اشتباه کرده، ایشان می‌گفتند: "اینها رحم ندارند و به اندک چیز افراد را می‌کشند باید با زبان خوش و نصیحت با آنها سخن گفت، اگر اثر نکرد دیگر نباید ادامه داد"، خود ایشان هم وقتی دیدند که اینها به این شکل عمل می‌کنند ادامه کار را صلاح ندانستند.

البته راجع به همان اعلامیه اصلاحات ارضی ایشان هم آقای خمینی حرف داشتند، یک شب ما چند نفر بودیم خانه آقای خمینی، ایشان فرمودند: "آقای خوانساری کار را خراب کرد، برای اینکه عمده اشکال ما به اصل فراندوم است، چون در قانون اساسی فراندوم پیش‌بینی نشده، اسم اصلاحات ارضی را نباید بیاوریم، چون فردا کشاورزها را می‌ریزند به جان ما، و آنها را در مقابل ما قرار می‌دهند، آقای خوانساری اشتباه کرد و مسیر را عوض کرد، اینکه زمینها غصب است و نمی‌شود در آنها نماز خواند حرف درستی است اما فعلاً ما نباید این حرف را بزنیم"، آقای خمینی می‌گفتند: "بروید به آقای خوانساری بگویید که اشتباه کردید که این جور اعلامیه دادید، ما متهم شدیم که با اربابها ساخته‌ایم، ما باید بگوییم این کار از ریشه غلط است و اصلاً در قانون اساسی فراندوم پیش‌بینی نشده است."

وقتی که آقای خمینی تبعید بودند گویا هنوز به نجف نرفته بودند و در ترکیه بودند ما هفت‌هشت نفر بودیم به آقای حاج آقا مرتضی تهرانی گفتیم از آقای خوانساری برای ما وقت بگیرد که خدمت ایشان برسیم و راجع به تبعید امام صحبت کنیم، آقای ربانی و آقای مطهری هم جزو افراد ما بودند، وقتی ما از قم بلند شدیم رفتیم در منزل ایشان گفتند: "آقای خوانساری در منزل نیستند" ما خیلی تعجب کردیم، آقای تهرانی گفت حاج آقا جعفر (فرزند ایشان) به ما قول داده است، خلاصه گفتند ایشان نیستند، باران هم می‌آمد و جمع کردن این افراد در آن زمان هم مشکل بود. ما می‌خواستیم به ایشان بگوییم که یک اقدامی بکنند، یک کاری انجام بدهند، چون تبعید آیت‌الله خمینی طول کشیده بود و کسی هم در این رابطه اقدام موثری انجام نداده بود. بالاخره ما یک مقدار صبر کردیم تا ایشان همراه با حاج آقا جعفر آمدند، یک پیرمرد هم همراه آنها بود، ما رفتیم داخل منزل در اطاق بالا نشستیم، پسر ایشان خدا حافظی کرد و رفت، ولی ما دیدیم آن پیرمرد آنجا نشسته است، مانمی‌خواستیم پیرمرد بفهمد که یک کار سیاسی داریم، من به آن پیرمرد گفتم: "شما با آقا فرمایشی دارید، این آقایان شاید بخواهند احتیاجات و نیازهایشان را مطرح کنند و ممکن است خجالت بکشند." من عمداً مساله را به این شکل گفتم که او متوجه نشود ما برای چه منظوری آمده‌ایم، آقای خوانساری فرمودند: "ایشان از خود ما هستند"، ولی پیرمرد گفت: "اگر من مزاحم می‌روم خدا حافظ شما"، آقای خوانساری گفتند: "پس بیرون که می‌روی در منزل را ببند"، او هم گفت چشم و رفت، ما در اطاق بالا بودیم و درب منزل پایین بود، بعد از لحظه‌ای صدای به هم خوردن محکم در خانه آمد، ما هم مطمئن شدیم که او در خانه را بسته و رفته است. بعد ما صحبت‌هایمان را کردیم و داشتیم می‌رفتیم تا در اطاق را باز کردیم دیدیم این پیرمرد ما را فریب داده، در خانه را

محکم به هم زده و آمده است بالا پشت در اطاق ایستاده تعجب است که آقای خوانساری هم این صحنه را دیدند ولی چیزی به او نگفتند، البته حمل به صحتش این است که او ترسیده ما بلایی به سر آقای خوانساری بیاوریم خلاصه آن روز ما خیلی جا خوردیم که این پیرمرد چطور کلاه سر همه ما گذاشت.

س: مرحوم آقای خوانساری کتابی فقهی دارند که در آنجا اجرای حدود و تعزیرات را در زمان غیبت مشروع نمی‌دانند، شما احساس نمی‌فرمایید که مواضع سیاسی ایشان هم ناشی از مبانی فقهیشان بوده است؟

ج: البته راجع به مسأله حدود و تعزیرات من به کتاب ایشان مراجعه نکرده‌ام. ولی در مبحث زکات از ایشان نقل کرده‌ام که ایشان ولایت فقیه را قبول ندارند، روی همین جهت عقیده‌شان این بود که باید دستگاه را نصیحت کرد ولی نباید با آنها درگیر شد، البته ایشان خیلی آدم ملایی بود، در مسائل فقهی دقیق بود و اصلاً اهل هوی و هوس نبود، خداوند رحمتشان کند (۱).

۱ آیت‌الله حاج سید احمد خوانساری در بیست و هفتم ربیع‌الثانی سال ۱۴۰۵ ق به رحمت ایزدی پیوستند و در حرم مطهر حضرت معصومه (س) به خاک سپرده شدند.

آزادی از زندان

س: آزادی شما از زندان به چه شکلی صورت پذیرفت؟ و آیا آنها خواستار پیش شرطهایی بودند یا اینکه بدون قید و شرط و در اثر فشارهای خارج از زندان انجام می‌گرفت؟

ج: آنان قبلاً پیش شرطهایی داشتند از جمله اینکه فعلاً به قم نروید، ولی ما قبول نکردیم، و آزادی ما هم معلوم شد موقت بوده است چون بعداً ما را محاکمه و محکوم کردند. زمانی که می‌خواستند ما را آزاد کنند من و آقای ربانی را با اثاثیه‌مان در یک ماشین لوکس سوار کردند و بردند منزل آقای فلسفی تحویل دادند، آقای فلسفی هم یک ناهار مفصل برای ما درست کرده بود. اتفاقاً آن روز آقای رشید ترابی که تقریباً فلسفی پاکستان محسوب می‌شد از منبرهای درجه یک منطقه کراچی بود، پسرش هم عقیل ترابی الان هست آنجا بود. ما چند روز منزل آقای فلسفی بودیم و علماً و فضلا به دیدن ما می‌آمدند. در آنجا آقای فلسفی می‌گفت: "شنیده‌ام شما در زندان اعتصاب غذا کرده‌اید"، گفتیم: "نه ما اعتصاب غذا نکردیم، فقط تهدید کردیم و گفتیم اگر تکلیف ما را روشن نکنید اعتصاب غذا می‌کنیم."

پیام تشکر برای آیت‌الله نجفی مرعشی و آیت‌الله سمنانی

س: شنیده شد حضرتعالی پس از آزادی از زندان پیامهایی به عنوان تشکر برای عده‌ای از علما از جمله آیت‌الله نجفی مرعشی و آیت‌الله سمنانی فرستاده‌اید، علت ارسال این پیامها چه بوده است؟

ج: من الان به طور دقیق در خاطر نیست که برای چه افرادی پیام فرستادم، ولی اجمالاً به یسار دارم زمانی که پس از آزادی از زندان در منزل آقای فلسفی جلوس داشتیم برای کسانی که برای آزادی ما اقداماتی کرده بودند پیامهای تشکری فرستادیم، به منزل آیت‌الله سید احمد خوانساری هم برای تشکر رفتم، گویا برای آیت‌الله نجفی مرعشی و آیت‌الله سمنانی هم پیامهایی فرستادم. (پیوست ۳۱)

س: آیت‌الله سمنانی چه کسی بود؟

ج: ایشان در سمنان سکونت داشتند و به "حائری سمنانی" معروف بودند، آدم ملایی بود، فلسفه را هم خوانده بود و در فلسفه برخلاف دیگران اصاله‌الماهیتی بود، ایشان از کسانی بود که او را در زمان رضاخان به سمنان تبعید کرده بودند، ولی بعد روابط آنها با حکومت خوب شده بود یک وقت مریض شده بود علم برای او دکتر فرستاده بود و این زمینه خوش بینی او به حکومت شده بود، پسرش هم یک وقت در زمان آیت‌الله بروجردی فرماندار قم شد. خلاصه ایشان آدم ملایی بود و در آن منطقه یک وزنه محسوب می‌شد، با اینکه اول خودش تبعیدی بود ولی کم‌کم به دستگاه خوش‌بین شده بود و دولت‌ها هم زرنگی می‌کردند و به او احترام می‌گذاشتند و به حرفش ترتیب اثر می‌دادند، و روی هم‌پس برنامه‌ها تقریباً یک نقش واسط بین دولت و روحانیت را داشت و برای آزادی ما هم اقدام کرده بود، و از قراری که گفته شد مرحوم آیت‌الله حاج آقا رضا صدر به ایشان نامه نوشته بود که اقدام کند.

جریان حزب ملل اسلامی و جمعیت موتلفه اسلامی

س: قبل از اینکه به سایر مبارزات حضرتعالی بپردازیم دوتا جریان بوده که قبل از این حوادث پیش آمد: یکی جریان حزب ملل اسلامی که تشکیلات مسلحی بود و در جریانهای بعدی ایران نقش داشت، یکی هم جمعیت‌های موتلفه اسلامی که همان گروه شهید بخارایی و دوستانش بودند که دستگیر شدند و چهار نفرشان اعدام شدند و حوزه هم حرکت‌هایی در این ارتباط داشت از جمله اعلامیه‌هایی نوشته بود به‌عنوان اعتراض به عله و هویدا و اعلامیه‌ای هم از شما هست که اسم شاه هم در آن آمده و به اعدام اینها اعتراض کرده‌اید و خواستار بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران شده‌اید، اگر در این رابطه چیزی در خاطرتان هست بفرمایید.

ج: من این مسائل را یک مقدار فراموش کرده‌ام، حزب ملل برنامه مبارزه مسلحانه داشتند و پنجاه و پنج نفر بودند که قبل از ما بازداشت شده بودند و آن وقت که ما را گرفتند از غنسی (بازجوی ساواک) می‌گفت: "تشکیلات شما با این اسانامه از حزب ملل کمتر نیست"، من گفتم: "آنها مبارزه مسلحانه داشتند ولی ما اسلحه نداشتیم"، گفت: "اسلحه هم در پرونده شما می‌گذارم"، من از خصوصیات آنها اطلاعی نداشتم و با افراد آنان نیز آشنایی نداشتم، اجمالاً می‌دانستم بچه‌های خوبی هستند و یکی از آنان آقای آقا کاظم بجنوردی آقا زاده آیت‌الله بجنوردی است و یکی هم آقای محمدجواد حجتی کرمانی است و من در زندان قصر چند روزی با آنان بودم. اما جریان موتلفه اسلامی که منصور را هم آنها ترور کردند، آن وقت ماه رمضان بود و من در نجف آباد بودم، وقتی آقایان را دستگیر کردند من در مسجد یک صحبت کلی و جامع و تنیدی کردم، بعد که آمدم بیرون جمعی به دنبال من تا در خانه آمدند، بیرون خانه یک کسی ایستاده بود یک بچه بسته هم دستش بود، تا مرا دید گفت: "آقا من با شما کاری دارم"، گفتم: "خوب بفرما"، گفت: "نه می‌خواهم تنها بیایم"، گفتم: "ماسری با کسی نداریم"، جمعیت هم از مسجد تا دم خانه دنبال من آمده بودند، دیدم اصرار می‌کند بردمش در دالان خانه، در دالان شروع کرد به گریه کردن، مثل باران اشک می‌ریخت، نمی‌دانم این اشکها را از کجا ذخیره کرده بود، گفت: "آقا فکری بکنید یک کاری بکنید، یک سگ را ما کشتیم حالا پنجشش نفر از بچه‌های ما را گرفتند، اینها را می‌کشند"، گفتم: "چه کسی را کشتند؟" گفت: "همین سگ، همین منصور را کشتند"، گفتم: "من نه منصور را می‌شناسم نه اینها را که تو می‌گویی"، گفت: "آخر بچه‌های خودمانند"، گفتم: "من که آنها را نمی‌شناسم." البته من می‌دانستم چه کسانی را گرفته‌اند،

خبرش آمده بود، اما تقریباً مطمئن شدم که این مامور است و می‌خواهد از من حرف بکشد که آیا من هم جزو آن پرونده هستم یا نه من گفتم: "من اطلاعی ندارم"، گفت: "آخه اینها از بچه‌های خوب هستند"، گفتم: "از بچه‌های خوب هستند به جای خود ولی من آنها را نمی‌شناسم، من اینجا در نجف آبادم، منصور در تهران بوده است، من خبر ندارم"، هر چه ور رفت چیزی عایدش نشد. فردی به نام "نوری‌نژاد" مامور اطلاعات در شهربانی نجف آباد بود من به کسی گفتم به نوری‌نژاد بگو اگر می‌خواهید یکنفر را بفرستید یکنفر آدم عاقل را بفرستید این "بقچه به دست" کسی بود فرستاده بودید؟ من حدس زدم این بقچه که دستش است یک ضبط صوتی در آن گذاشته‌است، همین طور این بقچه را بالا نگاه داشته بود، من به او گفتم: "ما امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه خودمان می‌دانیم، دولت هم باید به حرف روحانیت و علما گوش بدهد، برای اینک که مردم تابع دین و روحانیت هستند و دولت ناچار است که به حرف علما توجه کند." بالاخره هرچطور رفت من طفره رفتم و نتوانست از حرفهای من نتیجه‌ای را که می‌خواست بگیرد.

تلاش برای جلوگیری از اعدام مرحوم بخارایی و دوستانش

البتّه من در همان ایام در مسافرتی که به نجف رفتم خدمت آیت‌الله حکیم رسیدم و ضمن صحبتها به ایشان گفتم: "آقا اینها می‌خواهند قتل‌منصور را اعدام کنند یک کاری بکنید، اگر قتل‌منصور را بکشند روحانیت شکست می‌خورد چون اینها در بازار آدمهای موجهی هستند و حامی روحانیت بوده‌اند، اگر اینها را اعدام کنند روحانیت در تهران و در ایران ضربه بزرگی می‌خورد"، آقای حکیم گفتند: "مطمئن باشید اینها را اعدام نمی‌کنند"، گفتم: "آقا صحبت اعدامشان است"، گفتند: "تخیر مطمئن باشید، پیراسته به من قول داده است که اینها را اعدام نکنند" پیراسته قبلاً وزیر کشور بود و آن وقت سفیر ایران شده بود در عراق، من به آقای حکیم گفتم: "آقا گاهی اوقات اینها دروغ می‌گویند، اینها راجع به فداییان اسلام به مرحوم آیت‌الله بروجردی دروغ گفتند، آیت‌الله بروجردی مخالف اعدام مرحوم نواب بود، وقتی فهمیدند که آیت‌الله بروجردی کسی را برای این جهت به ملاقات شاه فرستاده دیگر رو نشان ندادند و گفتند شاه رفته است آبلعی، و بعد که آنها را اعدام کردند فرستاده آیت‌الله بروجردی را راه دادند." یادم هست آن وقت که من اینها را برای آقای حکیم نقل کردم ایشان گفتند: "تخیر به من دروغ نمی‌گویید، پیراسته به من قول داده که اینها را اعدام نکنند، من اقدام کرده‌ام." من از خدمت ایشان آمدم بیرون، پس فردای آن روز اتفاقاً رفتم بودم زیارت دو طفلان مسلم، می‌خواستم برگردم ماشین گیر نیامد یک ماشین سواری آمد که از بچه‌های تهران بود و مرا سوار کرد، گفتم چه خبر؟ گفت: "قتل‌منصور را اعدام کردند"، گفتم: "من دو شب پیش خدمت آیت‌الله حکیم بودم ایشان گفتند به من قول داده‌اند که آنها را اعدام نکنند"، گفتم: "بالاخره اعدام کردند"، بعد در روزنامه‌های عراق دیدم که نوشته‌اند: "بخارایی، امانی، صفار هرنندی و نیک‌نژاد را اعدام کردند"، معلوم شد آنها آیت‌الله حکیم را هم فریب داده بودند (۱).

س: آیا افرادی از آنها با شما مربوط بودند؟

ج: من با آقای عسکراولادی از قبل مربوط بودم، در ارتباط با تهیه شهریه امام در تهران با ایشان تماس داشتیم، ایشان و مرحوم حاج مهدی عراقی و حاج صادق امانی از افراد موجه بازار تهران

بودند، آقای هاشمی گویا با آنها مربوط بود، اما در رابطه با این جریان من با آنها ارتباطی نداشتم. البته آنها در ارتباط با پخش اعلامیه‌ها هم در تهران نقش داشتند.

س: اثر و بازتاب حرکت آنها در حوزه علمیه قم چگونه بود؟

ج: در همان زمان که صحبت اعدام آنها بود در حوزه علمیه قم اقداماتی در جهت حمایت از آنها صورت می‌گرفت. مدرسین قم اعلامیه دادند شاید ما هم اعلامیه‌هایی را امضا کردیم، ولی من فکر می‌کردم که تماس و صحبت با آیت‌الله حکیم در این ارتباط موثر باشد که تماس گرفتیم ولی نتیجه‌ای حاصل نشد.

۱- حسنعلی منصور نخست‌وزیر به فتوای حضرت آیت‌الله میلانی در تاریخ اول بهمن ۱۳۴۳ توسط هیات مرتلفه اسلامی هنگام ورود به مجلس شورای ملی کشته شد. محمد بخارایی، ضارب منصور پس از دستگیری در بازجویی‌هایش می‌گوید: "بازداشت یا اعدام یا تبعید یا شکنجه عده‌ای مشکلی را حل نمی‌کند، نما می‌خواهید با معلول مبارزه کنید. اسلام به ما این آگاهی را داده که باید با علت مبارزه کرد و ما هم برای مبارزه با علت درخواستیم، شما علت کشته شدن منصور را دریابید، علت کشته شدن او تبعید آیت‌الله العظمی خمینی است. اگر مرا کشتیدامثال من فراوانند، یقین بدانید تا ایشان به ایران باز نگردند آسایش نخواهید داشت." رئیس دادگاه از او می‌پرسد، آیا عامل اصلی را منصور می‌دانستید؟ بخارایی می‌گوید: "عامل اصلی شاه بود و ما سه بار به دنبال او رفتیم و روی اسلحه‌مان نوشته شده که اولین کسی که باید کشته شود شاه است، ولی موفق نشدیم، ولی بعد از او آدمی ردتر از این پیدا نمی‌شد که رهبر اسلامی یک ملت را تبعید کند و از تبعید دفاع کند." رئیس دادگاه سؤال می‌کند که چرا بر خلاف قرارتان که باید تیر اول را به شکم و تیر دوم را به مغز بزنید، به حنجره‌اش زدید؟ پاسخ داد: "من تیر اول را به شکم او زدم، در مغز خطور کرد که حنجره‌ای که به آیت‌الله العظمی خمینی توهین کرده باید دریده شود، این بود که تیر سوم را به مغزش زدم." وقتی رئیس دادگاه می‌پرسد چه فتوایی برای قتل داشتی؟ می‌گوید: "تنها سخنرانی آیت‌الله خمینی در روز چهارم آبان فتوایی بود برای فرد فرد ملت، برای هرکسی که از اسلام و ایمان و عقل برخوردار بود که این خائنین به سزای خیانتشان برسند." در نتیجه رای دادگاه اعدام چهار نفر و حبس‌های سنگین برای دیگران بود که در تاریخ ۱۳۴۴/۳/۲۶ حکم اعدام انجام شد. رحمة الله علیهم اجمعین.

تلاش در جهت ایجاد ارتباط بین آیت‌الله میلانی و آیت‌الله قمی

س: از قرار مسموع در شرایطی که حضرتعالی توسط ساواک از ماندن در قم ممنوع بودید مسافرتی به مشهد داشتید و در آنجا با آیت‌الله میلانی و آیت‌الله قمی ملاقاتهایی داشتید، و در ارتباط با مسائل نهضت، آقایان هاشمی‌نژاد، خامنه‌ای و واعظ طبسی را تشویق می‌کردید کعبه آیت‌الله میلانی نزدیک شوند، اگر مطالبی در این ارتباط به یاد دارید بفرمایید.

ج: تا آنجا که من یادم هست آن وقت که من به مشهد رفتم یک شب با آقای خامنه‌ای بودیم در آنجا با این تیب یعنی آقایان خامنه‌ای، هاشمی‌نژاد و طبسی که با آیت‌الله قمی مربوط بودند صحبت می‌کردیم که به آیت‌الله میلانی (۱) نزدیک شوند، یکی از آقایان می‌گفت: "شمالین قدر میلانی میلانی می‌کنید، میلانی در مشهد مثل شریعتمداری در قم است"، خلاصه اینها با آیت‌الله میلانی جور نبودند ولی من و آقای ربانی نظرم آن این بود که باید با آیت‌الله میلانی گوم گرفت. در آن سفر من با مرحوم شهید سعیدی رفته بودیم مشهد و آیت‌الله میلانی آمدند به دیدن ما، و بعد از ما دعوت کردند که شب به خانه ایشان برویم ما هم شب به منزل ایشان رفتیم، دیدیم رجالی را دعوت کرده‌اند، در میان آنها آقای طاهر احمدزاده بود، مرحوم آقای محمدتقی شریعتی پدر مرحوم دکتر شریعتی بود، حاج شیخ مجتبی قزوینی بود، از بازارها زیاد بودند، بنا بود آقای آقامرترضی جزایری از تهران برای ایشان خبر بیاورد. هر وقت با آقای میلانی صحبت می‌شد ایشان می‌گفتند: "بله

بحمدالله هستند کسانی که قضایا را برای ما کاملاً خبر می‌دهند، منظور ایشان همان آقای مرتضی جزایری بود که قوم و خویش ایشان بود و دست ایشان در تهران محسوب می‌شد، و به قم و تهران رفت و آمد می‌کرد و جریان‌ها را به ایشان گزارش می‌داد.

یک روز دیگر باز ایشان (آیت‌الله میلانی) ما را برای ناهار دعوت کردند آن روز هم علمای زیادی آنجا بودند، از جمله خدا بیامرز دیش حاج آقا رضا زنجانی برادر حاج سید ابوالفضل زنجانی در آنجا حضور داشت. روزی هم آیت‌الله قمی من و آقای ربانی را دعوت کرد و در آنجا صحبت‌هایی شد. خلاصه ما سعی می‌کردیم این دو بزرگوار را با یکدیگر نزدیک کنیم و دید و بازدیدهایی با همدیگر داشته باشند که تا اندازه‌ای این تماس‌های ما موثر بود. ما می‌گفتیم چون آقای میلانی شخصیتی است و از بزرگان است آقایان ایشان را نادیده نگیرند، انقلابیون داغ مشهد گویا از ایشان مایوس شده بودند.

س: آیا اختلافات بین شخص آیت‌الله میلانی و آیت‌الله قمی بود یا میان طرفداران ایشان؟ و اساساً در چه چیزی اختلاف داشتند؟

ج: در مسائل نهضت اختلاف نظر بود، آقای قمی خیلی صریح و تند بود و رفتار آقای میلانی با کمی دیپلماسی توأم بود.

۱ آیت‌الله میلانی در بیست و نهم ماه رجب سال ۱۳۹۵ ه. ق مطابق با ۱۷/۵/۱۳۵۴ شمسی دارفانی را وداع گفتند و در حرم مطهر حضرت امام رضا (ع) به خاک سپرده شدند.

نامه به حاج آقا مجتبی آیت و بازداشت دو روزه

س: شنیده شد در زمانی که ساواک نسبت به وجوهاتی که از سوی اقشار مختلف مردم به دست شما می‌رسید حساسیت زیادی نشان می‌داد، حضرتعالی توسط فرزند خود آقای حاج احمد آقا نامه‌ای را خطاب به آقای حاج آقا مجتبی آیت فرستادید ولی این نامه به دست مقامات ساواک افتاد و مسنجر به بازداشت حضرتعالی و فرزندتان حاج احمد آقا گردید، لطفاً جزئیات این حادثه را بیان بفرمایید.

ج: آقای حاج آقا مجتبی آیت نماینده من در نجف آباد در مورد وجوهات بود و الان نیز هست، ایشان دفاتری داشت که نام اشخاص در آنها ثبت بود، آن وقت چون در بازجویی‌ها گاهی به من فشار می‌آوردند که چه کسانی وجوهات می‌دهند فکر کردم اگر این دفاتر به دست ساواک بیفتند مزاحم افراد می‌شوند. نامه‌ای نوشته بودم به حاج آقا مجتبی که آن دفاتر را پنهان کنید و در دسترس نباشد، احمد منتظری پسر من خواست برود نجف آباد من نامه را به او دادم که در آنجا بدهد به حاج آقا مجتبی، بعد احمد تصادفاً همراه خانواده رفته بود به ملاقات محمد، احمد آن وقت بچه بسود ملاقات هم حضوری نبود ولی افراد را بازرسی بدنی می‌کردند، خلاصه در جیب او این نامه را پیدا کرده بودند او را بردم و قزل‌قلعه، در آن زمان جای ما در تهران منزل آقای سعیدی بود، آن روز ایشان یک مهمان آبادانی داشت، در قزل‌قلعه به احمد فشار آورده بودند که بابات کجاست؟ گفته بود خانه آقای سعیدی است، اینها از احمد پرسیده بودند دیگر چه کسانی خانه آقای سعیدی بودند؟ گفته بود یک نفر دیگر که اهل آبادان بود، اتفاقاً آن شب من رفته بودم خانه مرحوم دکتر واعظی، مامورین رفته بودند منزل آقای سعیدی به سراغ من ولی نگفته بودند که می‌خواهیم او را بازداشت کنیم. بلکه برای راه گم کردن به آقای سعیدی گفته بودند: "این مرد که اهل آبادان بود ظهر منزل شما بوده؟" گفته بود:

بله، گفته بودند: "چه کسانی دیگر می‌دانند که او ظهر در منزل شما بوده؟" ایشان گفته بود: "آقای منتظری هم می‌داند که این شخص منزل ما بوده." "حالا مرحوم آقای سعیدی متوجه نشده که اصلا اینها دنبال من می‌گردند و قضیه آن مرد آبادانی یکبهبانه بوده است، خودش چون اهل مکر و حيله نبود باورش نمی‌آمد که آنها اهل مکر باشند، خلاصه آقای سعیدی آنها را آورده بود در خانه دکتر واعظی که من شهادت بدهم که این مرد آبادانی ظهر منزل ایشان بوده است ساعت حدود یک بعد از نصف شب بود ما خوابیده بودیم دیدم آقای دکتر واعظی آمد مرا بیدار کرد و گفت: "آقای سعیدی است همراه با سه چهار نفر" "من بلند شدم آمدم، دیدم آقای سعیدی گفت: "ببخشید اینها آمده‌اند می‌گویند آن مرد آبادانی ظهر منزل ما بوده است یا نه؟ من اینها را پیش شما آورده‌ام که شهادت بدهید که ایشان ظهر منزل ما بوده است" "من گفتم: "بله آن مرد ظهر منزل ایشان بوده است"، گفتند: "نه شما چند دقیقه تشریف بیاورید در سازمان امنیت شهادت بدهید که این مرد آنجا بوده است"، گفتم: "من همین جا دارم شهادت می‌دهم"، گفتند: "نه شما تشریف بیاورید در آنجا شهادت بدهید"، خلاصه مرا سوار ماشین کردند و بردند، ما در دلمان به آقای سعیدی می‌خندیدیم که آخر بنده خدا ساعت یک بعد از نصف شب اینها را می‌آوری در خانه مردم که من شهادت بدهم، خوب خودت گفتم ظهر منزل ما بوده، وقتی دیدی اینها اصرار دارند فکر نمی‌کردی که اینها یک نقشه دیگری دارند. خلاصه یکی دو روز در ارتباط با این نامه در قزل‌قلعه مرا نگه داشتند و احمد هم در قزل‌قلعه بود و راجع به او و نامه از من سوال کردند، بعد آزاد شدیم.

س: ساواک در این ارتباط چه سئوالاتی را مطرح کرد و شما چه پاسخهایی دادید؟ و آیا افشای این نامه برای حاج آقا مجتبی آیت و کسانی که به شما و جرهات می‌دادند مشکلی بوجود نیاورد؟
ج: سئوال و جوابها زیاد بود و من احتمال می‌دادم مزاحم آقای آیت شوند، ولی ظاهرا مزاحمت مختصر بوده است.

مسافرت به کربلا و بازداشت مجدد در سال ۱۳۴۶

س: حضرتعالی مجددا در چه تاریخی زندانی شدید و به کدام زندان و بند انتقال یافتید؟
ج: من وقتی از زندان آزاد شدم قاجاقتی رفتم کربلا، در بازگشت من و آقای حاج آقا تقی درجهای و آقای حاج شیخ عبدالله صالحی را گرفتند و آوردند زندان، این بازداشت در تیر ماه ۱۳۴۶ بود، پنج ماه ما را نگه داشتند، آقای حاج شیخ غلامحسین جعفری را هم از تهران گرفته و آورده بودند، ایشان آدم خیلی سرسخت و مبارزی بود، حالا پیرمرد شده است، آشیش غلامحسین جعفری همدانی برادر همان آقای جعفری بود که در کوچه رهبر در قم دکان داشت، و در مدت همین زندان پنج‌ماهه بود که مرحوم آقای حاج احمد آقا خمینی را هم از مرز بازداشت و به زندان قزل‌قلعه نزد ما آوردند و حدود دو ماه در زندان بود و روحیه‌اش خیلی خوب بود و با افسران والیبالی و فوتبالی بازی می‌کرد و شاد و خرم بود.

محاكمه فرمایشی و انتقال به زندان قصر

بعد از پنج ماه مرا آزاد کردند و پس از مدتی با آقای ربانی شیرازی برای محاکمه احضار کردند و پس از محاکمه و محکوم شدن به یکسال و نیم زندان برای باقیمانده زندان مرا بردند در بند سه زندان

قصر، آقایان انواری و عسکراولادی و حاج هاشم امانی و محمدجواد حجتی کرمانی و سید کاظم بجنوردی و جمعی دیگر در بند سه بودند و می خواستند من نزد آنها بمانم، ولی مرحوم تولیت آستانه مقدسه حضرت معصومه (س) و محمد ما و جمعی از آقایان نهضت آزادی و جمعی از افسران کمونیست در بند چهار بودند و علاقه داشتند که من بروم پیش آنها، و بالاخره بعد از فعالیتها و موافقت سرهنگ کورنگی رئیس زندان که نسبتاً مرد ملایمی بود مرا به بند چهار زندان قصر بردند.

آشنایی با مرحوم تولیت

س: مرحوم تولیت برای چه زندانی شده بود؟

ج: آقای تولیت متولی آستانه حضرت معصومه (س) و از شخصیت‌های معروف قم بود ولی روحانی نبود، ایشان قبلاً با شاه خیلی رفیق بود، حتی شاه به منزل او رفت و آمد داشت، ولی در جریان فراندوم آقای مصدق از مرحوم مصدق حمایت کرده بود و از آنجا بین او و شاه شکر آب شده بود، بعد از جریان نهضت روحانیت تولیت خیلی خوب می آمد، بعد از تبعید آیت الله خمینی طلبه‌ها می رفتند در مسجد بالاسر برای بازگشت ایشان دعای توسل می خواندند و تولیت کاری به کار آنها نداشت و به خدام سفارش کرده بود مزاحم طلاب نشوند، دستگاه خیلی اصرار داشت که ایشان مانع برگزاری این جلسات بشود ولی ایشان می گفت: "اینجا آستانه حضرت معصومه (س) است و من نمی توانم این کار را بکنم." در ایام زیارتی این مراسم مرتب در مسجد بالاسر اجرا می شد و دستگاه از این قضیه خیلی ناراحت بود، چون زوار از شهرهای مختلف می آمدند و این منظره را می دیدند، بالاخره خیلی به تولیت فشار آورده بودند که اینها را بیرون کن ولی قبول نکرده بود، به همین جهت برایش پرونده درست کرده و بازداشت و محکومش کرده بودند، بعد بنا شده بود تولیت آستانه را هم از او بگیرند با اینکه خانواده اینها تولیت حضرت معصومه (س) را از زمان شاه عباس در دست داشتند. شاه آقای مشکوه را که یکی از استادان دانشگاه تهران بود به عنوان تولیت فرستاده بود قم، اما خدام آستانه هیچ کدام زیر بار او نرفتند، حتی یادم هست یک مجلس در مدرسه فیضیه گرفتند علماً همه بودند، همین آقای مشکوه آمد اصلاً هیچ کس جلوی پایش بلند نشد و به او اعتنا نکردند، با اینکه طلبه‌ها قبلاً از تولیت خوششان نمی آمد برای اینکه از شاه حمایت می کرد اما حالا دیگر پس از مقاومت او در برابر دستگاه همه طرفدار تولیت شده بودند، تمام این کارمندان و کارگران آستانه هم که سالها نان تولیت را خورده بودند زیر بار آقای مشکوه نرفتند، او هم یکی دو ماهی ماند و بعد دید کسی پشیمی به کلاهش نمی بیند رها کرد و رفت. بالاخره در آن زمان تولیت خودش یک قدرتی بود و در ارتباط با این جریان او را گرفته و آورده بسودند زندان قصر، ایشان با آقای احمدعلی بابایی و آقای دکتر عباس شیبانی و مرحوم محمد در بند چهار بودند و من بعد از اینکه دو سه روز در بند سه با آقای انواری و رفقای ایشان بودم به بند چهار رفتم.

س: مگر اختیار اینکه در چه بندی باشید با خود شما بود؟

ج: در آن وقت رئیس زندان سرهنگ کورنگی اهل شهرضا (شهر قمشه واقع در ۷۰ کیلومتری اصفهان) بود و او می خواست رعایت حال من را کرده باشد، به من گفت: "به هر کدام از این بندها که دوست داری برو"، در واقع می خواست احترام کرده باشد. با آقای دکتر وحید دستجردی و آقای دکتر واعظی

هم رفیق بود و ارتباط من را با آنها می دانست، در همان زمانها هم روزی که می خواست به خارج برود آمد در زندان با من خداحافظی کرد.

همراه با سران نهضت آزادی در زندان قصر

س: گویا سران نهضت آزادی هم در همان بند زندانی بودند؟

ج: بله آقای مهندس بازرگان بوده که به ده سال زندان محکوم شده بود، آقای علی بابایی و آقای دکتر شیبانی بودند که هر یک به پنج یا شش سال زندان محکوم بودند، ولی به مرحوم مهندس بازرگان در آن هنگام عفو خورده و آزاد شده بود، اما دکتر شیبانی شش سال زندانش را کشید، آقای علی بابایی هم همین طور، اینها افراد مذهبی بودند که من در بند چهار زندان قصر با آنها هم نشین بودم، آقای مولایی و آقای اسدالله بنکدار نیز بودند.

س: اگر از مرحوم مهندس بازرگان خاطره ای به یاد دارید بفرمایید؟

ج: وقتی مرا به زندان قصر بردند ایشان آزاد شده بودند و من با ایشان هم بند نبودم ولی مرحوم محمد در قصر با ایشان بود، روزی من به ملاقات محمد رفتم، مرحوم مهندس از پشت میله ها شکایت جدل و جر و بحث مرحوم محمد را کرد، و مرحوم محمد گفت در بعضی مباحث تفسیری من با ایشان جر و بحث می کنم چون نوعا آقایان متن قرآن را بدون ملاحظه روایات آورده تفسیر می کنند.

س: حضرتعالی با آقای دکتر شیبانی نیز هم بند بودید، اگر از ایشان هم خاطره ای یادتان هست بفرمایید.

ج: آقای دکتر شیبانی خیلی آدم پر مطالعه ای بود، دانا مشغول مطالعه بود، تفسیر مجمع البیان را شاید از اول تا آخر خوب مطالعه کرده بود، عربی را خوب می دانست و از کتابهای عربی استفاده می کرد، ایشان مرد متدین و متعهدی است، من در زندان آخر در اوین نیز مدتی با ایشان بودم و اجمالا ایشان در بین زندانیان مسلمان از افراد با ستقامت و متعبد به احکام اسلامی بود.

آشنایی با رهبران حزب توده

البته در آن زمان افسرهای توده ای و کمونیستها هم آنجا بودند که جدا بودند ولی در عین حال ما با آنها هم بحث و گفتگو داشتیم، افرادی مثل کی منش، عمویی، حجری و شلتوکی. چند نفر دیگر هم از کمونیستهای عراق بودند مانند سعید و مهندس عادل که دستگیر شده بودند و چیزی طول نکشید که آزاد شدند، سعید مدتی در نجف طلبه بوده بعد کمونیست شده بود، خویشان ایشان از بغداد به دیدن آنها می آمدند. یکی از سران حزب توده به نام کی منش بود که گویا بعد در زندان جمهوری اسلامی از دنیا رفت، محمد ما با آنها خیلی کلنجار می رفت و بحث می کرد. ما در این زندان خیلی رنج می بردیم، یک حمام کوچک داشتیم که کمونیستها هم از آن استفاده می کردند، دستشوییها و آفتابها و وسائل دیگر مشترک بود و طبعاً آنان مسائل اسلامی و احکام طهارت و نجاست را رعایت نمی کردند، خلاصه ما از این برنامهها اوقاتمان تلخ می شد.

اعتراض به تعویض کاشی کتابخانه مدرسه الحجه نجف آباد از زندان

س: گویا هنگامی که حضرتعالی در زندان قصر دوران محکومیت خود را می‌گذرانید ساواک و اوقاف اصفهان به کاشیکاری کتیبه کتابخانه "مدرسه الحجه" نجف آباد دستبرد زده و نام شما را پاک کرده بودند و اسم شاه را به جای آن نوشته بودند، شما از این عملشان به دادستانی ارتش شکایت کرده بودید، مشروح این ماجرا چگونه بوده است؟

ج: در مدرسه علمیه نجف آباد یک کتابخانه بود که توسط مرحوم حجه الاسلام آقای حاج شیخ ابراهیم ریاضی تاسیس و به وسیله من تکمیل شده بود و بالای آن اسم مرحوم آقای ریاضی به عنوان موسس و همچنین اسم من کاشیکاری شده بود، بعد در همان زمان که من زندان بودم یک روز رئیس اوقاف اصفهان با فرماندار نجف آباد و رئیس شهربانی برنامه‌ریزی کرده بودند که کاشیهای سر در این کتابخانه را عوض کنند برنامه هم برحسب آنچه نقل شد از این قرار بوده که فرح (همسر شاه) در مسافرتی که به اصفهان داشته بود جای را اختصاص داده بود که مراکزی را در سطح استان از جمله یک کتابخانه در نجف آباد تاسیس کنند، بعد مسئولین محلی چنانکه ما شنیدیم در نظر داشته‌اند که همین کتابخانه را با تعویض کاشیهای آن به نام آن کتابخانه که بنا بوده بسازند تغییر نام دهند و بودجه پیش‌بینی شده را بخورند یا در جای دیگری مصرف کنند، پیش خودشان هم گفته بودند فلانی زندان است و نمی‌تواند اعتراض یا سروصدایی بکند و ما با یک تیسر دو نشان می‌زنیم بعد کاشیهایی ساخته بودند که مثلاً: این کتابخانه در زمان سلطنت اعلیحضرت شاهنشاه ساخته شد و...، در روز روشن آمده بودند آن کاشیهای قبلی را خراب کرده و این کاشیهای اعلیحضرت را به جای آن چسبانده و رفته بودند.

من در زندان این قضیه را فهمیدم و از همان جا نامه‌هایی به سازمان بازرسی شاهنشاهی نوشتم، نامه‌های تندی بود، مرتب قضیه را تعقیب می‌کردم، تا اینکه بالاخره از طرف بازرسی شاهنشاهی مامورینی برای تحقیق می‌روند نجف آباد، یک سرهنگی مسئول این بازرسی بوده رفته بوده است در محل و اعلام کرده بوده که افراد بیابند چگونه قضیه را شهادت بدهند، چنانکه بعداً برای من نقل کردند این سرهنگ که حالا هر که بوده خدا پدرش را بیامرزد به مردم گفته بوده: "حالا آقای منتظری زندان است به جای خود، ولی حق ایشان نباید پایمال شود، ایشان فعلاً شکایت کرده است اگر کسی اطلاعی از این قضیه دارد بیاید شهادت بدهد." تعداد زیادی از مردم شهادت داده بودند که فرماندار نجف آباد و رئیس اوقاف و رئیس شهربانی در فلان روز آمدند و از فلان جا نردبان آوردند و فلانی را به عنوان بنا آوردند کاشیها را شکستند و این کاشیها را به جای آنها چسباندند، و چون اندازه‌گیریهای آنها دقیق نبوده یک قسمتی از آن هم خالی مانده بود، بالاخره آنها یک گزارش مفصلی از مردم تهیه کرده بودند و برای بازرسی شاهنشاهی تهران آورده بودند. یک روز روز ششم یا هفتم عید بود از زندان مرا خواستند و گفتند: "دادستان کل ارتش شما را می‌خواهد"، آن وقت دادستان کل ارتش شخصی بود به نام تیمسار "ضیا فرسیو" همان که مجاهدین خلق بعداً او را ترور کردند مرا بردند پیش او، یک سرهنگ دیگر هم نشسته بود، وقتی من وارد شدم بلند شد خیلی احترام کرد، بعد شروع کرد از خودش تعریف کردن که شما خیال نکنید که ما به دین علاقه‌مند نیستیم، من خودم چند سفر رفته‌ام مکه و امسال هم مادرم را فرستاده‌ام مکه و ما به روحانیت علاقه‌مندیم و...، بعد گفت این جریان کتابخانه نجف آباد چه بوده است؟ من در یکی از آن نامه‌های نوشته بودم: "ما در کشور دزدی همه چیز دیده بودیم ولی کتابخانه دزدی ندیده بودیم

اعلیحضرت اگر میخواستند کتابخانه بسازند مگر پول نداشتند که می‌آیند یک کتابخانه‌ای را که با خون دل ساخته شده به نام اعلیحضرت می‌کنند "این مطالب در نامه‌های من آمده بود، خیلی نامه‌های تندی بود، بعد ایشان شروع کرد با من صحبت کردن، شاید حدود دو ساعت با من صحبت کرد، گفت: "آقای منتظری، کار اشتباهی شده ما همه کسانی را که در این جریان دست داشتند توییح کرده‌ایم، اما کاری است که شده حالا دیگر چون کاشیها به اسم اعلیحضرت است صلاح نیست که این کاشیها را بکنیم، شما اجازه دهید این کاشیها به همین صورت باشد، هرچه خسارت به شما وارد شده است می‌دهیم تمام مخارج شما را ما می‌دهیم" گفتم: "مساله خسارت نیست، اگر کار خلاقی شده است باید اصلاح شود، بالاخره باید حق را به صاحبش برگردانید"، گفت: "آقای منتظری چند روز دیگر از زندان شما باقی مانده است؟" گفتم: "بیست و شش یا بیست و هفت روز"، گفت: "پس اجازه دهید که ما شما را از همین جا بفرستیم بروید خانه، شما شخصیت بزرگوار و جلیل‌القدر درست نیست در زندان باشید"، گفتم: "نه، کسی که یکسال و نیم در زندان مانده این چند روز را هم می‌ماند" بالاخره صحبت به نتیجه‌ای نرسید و برابر گرداندند به زندان قصر.

س: بالاخره کاشیها را عوض کردند یا نه؟

ج: نه، کاشیها را عوض نکردند، و تا پیروزی انقلاب به همان صورت بود. من متن آن نامه را در دفترهایم در زندان داشتم ولی وقتی می‌خواست از زندان بیرون بیایم بسیاری از نوشته‌های مرا گرفتند.

بازداشت در ارتباط با سرمایه‌گذاری آمریکا در ایران

س: گویا حضرتعالی در ارتباط با سرمایه‌گذاری آمریکا در ایران و مخالفتی که در این زمینه صورت می‌گرفت برای چندمین بار از سوی رژیم شاه بازداشت شدید و هنگام شهادت مرحوم آیت‌الله سعیدی در زندان قزل‌قلعه بسر می‌بردید، اگر اطلاعاتی راجع به چگونگی و جزئیات این قضیه دارید بفرمایید.

ج: قضیه به این شکل بود که ۳۵ نفر از سرمایه‌داران آمریکا بنا بود بیایند در ایران سرمایه‌گذاری کنند، در آن زمان اختناق در ایران خیلی شدید بود و آیت‌الله خمینی در تبعید بسر می‌بردند، من و آقای ربانی شیرازی زیر کرسی خانه ما در خاکفرج نشسته بودیم، گفتیم اینکه نمی‌شود آمریکاییها بیایند در ایران سرمایه‌گذاری کنند و هیچ کس هیچ چیز نگوید، ما با هم نشستیم یک اعلامیه تنظیم کردیم به اسم حوزه علمیه، خیلی اعلامیه خوبی هم بود، نمی‌دانم الان نسخه‌هایی از آن جایی هست یا نه، خیلی چیز خوبی بود، بعد آن را با یک دستگاه خیلی ابتدایی پلی‌کپی کردیم، با دستگاهی که مرحوم محمد درست کرده بود در ۵۰۰ نسخه در خانه یکی از همسایه‌ها پلی‌کپی کردیم و به جاهای حساسی فرستادیم و خواص از آن مطلع شدند و اثر خوبی هم داشت. یک وقت دیدیم آقای سعیدی از تهران آمد و گفت: "این اعلامیه شما خیلی چیز خوبی بود اما حیف امضا نداشت، اعتبار اعلامیه به امضای آن است، خوب بود زیر آن را امضا می‌کردید." گفتم: "آقای سعیدی، من آدمی نیستم که بترسم ولی اگر من به تنهایی امضا کنم اثرش کم است، اگر امضای ده نفر از اساتید زیر این اعلامیه باشد خیلی بیشتر موثر خواهد بود، شما برو با چند نفر دیگر صحبت کن تا حاضر شوند امضا کنند آن وقت اعلامیه را با امضا منتشر می‌کنیم"، گفت: "من الان می‌روم امضایم بگیرم." خلاصه ایشان رفت، اما گویا کسی امضا نکرده بود، بالاخره خود ایشان رفته بود و یک چیز کوتاهی در هفت‌هشت سطر در

این ارتباط نوشته بود و خودش به تنهایی امضا کرده بود و با پست برای جاهای مختلف فرستاده بود، یک نسخه از آن هم برای من آمد، در همین ارتباط ایشان را دستگیر کردند و به شهادت رساندند.

ج: در زندان عمومی اول تعداد ما کم بود، بعد آقایان گرامی، کروی، معادیخواه و بعضی دیگر را هم آوردند پیش ما، در روزهای اول حوصله‌مان سر می‌رفت کتاب و نوشتن در اختیار نداشتیم، بعد دوتا درس خارج بدون کتاب شروع کردیم، یکی درس فقه بود که من مباحث خمس را شروع کردم و چون قبلاً روی آن کار کرده بودم و مباحث آن را نوشته بودم آیات و روایات و مبانی آن در ذهنم بود، آقای طالقانی هم تفسیر شروع کردند، بعد فشار آوردیم کتاب هم به ما دادند، در همان وقت آقای محمد محمدی گرگانی را هم آوردند آنجا، او هم می‌نشست و ایدئولوژی سازمان مجاهدین را می‌گفت که اینها راجع به مسائل مختلف دیدگاه‌هایشان چگونه است، آدم خوش‌بین و خوش‌برخوردی بود و عرق مذهبی‌اش هم خیلی خوب بود، در همان ایام بود که خبر به او دادند که همسرش در زندان زنان به مارکسیستها متمایل شده چون همسرش هم زندان بود، خیلی ناراحت شد و این طرف و آن طرف دست و پا کرد که او را با همسرش ملاقات بدهند تا با او صحبت کند و او را برگرداند، همسر او را هم به این عنوان گرفته بودند که با عده دیگری اشرف دهقان را که یکی از سران کمونیستها بود از زندان فراری داده بودند، بالاخره چند جلسه رفت با همسرش صحبت کرد و او را از گرایشات کمونیستی نجات داد. آقای محمدی خیلی آدم مذهبی و متعبدی بود، ولی آقای ربانی چون با مجاهدین خیلی بد بود با این آقای محمدی خوب برخورد نمی‌کرد اما من و آقای انواری و آقای مهدوی و آقایان دیگر با او بد برخورد نمی‌کردیم. بعد کتاب که آوردند داخل زندان آقای طالقانی تفسیر می‌گفتند، من هم کتاب طهارت حاج آقا رضا را شروع کردم، بعد درس اسفار هم شروع کردم، یعنی دوتا درس می‌گفتم، در درس اسفار من آیت‌الله طالقانی هم شرکت می‌کردند، البته همان اول در مباحث خمس هم شرکت می‌کردند ولی بحث طهارت نمی‌آمدند، با آقای گرامی و آقای ربانی هم یک مباحثه فلسفه از مبحث حرکت اسفار گذاشته بودیم، و من مباحثه فلسفه اسفار را درس می‌گفتم، این قسمتها را با مبحث معاد قبلاً پیش آیت‌الله خمینی خوانده بودم، در درس من آقای هاشمی رفسنجانی، آقای محمود مروی سماورچی، آقای محمدباقر فرزانه، آقای حسین غزالی، آقای محسن دعاگو و بعضی افراد دیگر شرکت می‌کردند. ضمناً آقای هاشمی این اواخر شروع کرده بود روی قرآن کار می‌کرد، آیه‌ها را یک به یک بررسی می‌کرد که چه چیزهایی از این آیه استفاده می‌شود و فیهایی هم برمی‌داشت که گویا الان هم داده است به بعضی افراد روی آن کار کنند.

از جمله افراد دیگری که آنجا بودند آقای جلال رفیع بود که اهل تربت‌حیدریه است و خیلی خوش استعداد بود و الان در روزنامه‌ها گاهی چیزهایی می‌نویسد، ایشان فلسفه و تحف‌العقول را پیش آقای گرامی می‌خواند، آشیخ‌قدرت علیخانی و آقای قریشی اهل خمین هم بودند، و باز از جمله کسانی که در آن ایام آنان را نزد ما آوردند و تا مدتی بودند آقایان اسدالله بادامچیان، سید اسدالله لاجوردی، محمد کچوی، مرحوم حاج مهدی عراقی، وحید فرزند مرحوم لاهوتی، سیدهادی هاشمی داماد من، سید رحیم خانیان، محسن رفیق‌دوست، نفیسی داماد دکتر محمد صادقی، سیداحمد هاشمی نژاد، موحدی ساوجی، مرحوم شیخ غلامحسین حقانی، سید عباس سالاری، مرحوم علوی خوراسگانی، مرحوم حسینی رامشهای، مروی سماورچی، حسین غزالی، محمدباقر فرزانه و محسن دعاگو بودند.

خاطراتی راجع به زندگی آیت‌الله طالقانی

س: اکنون که شما خاطراتتان را راجع به مرحوم آیت‌الله طالقانی فرمودید بی‌مناسبت نیست شما که در شرایط سخت و دشوار با ایشان بوده‌اید یک تحلیلی از شخصیت ایشان داشته باشید، چون شخصیت ایشان در عین شهرت از جهات گوناگون خیلی مبهم است، هر کس یک داوری خاصی نسبت به شخصیت ایشان دارد، بد نیست ما ایشان را از زبان شما بشناسیم.

ج: آقای طالقانی (رحمه‌الله‌علیه) مرد بسیار وارسته‌ای بود، ذوق تفسیر و حدیث ایشان خیلی خوب بود، آدم بسیار متعبدی بود، اهل تهجد بود شبها بلند می‌شد نماز شب می‌خواند، مقید بود نمازش را اول وقت بخواند، در زندان که نماز جماعت راه انداختیم ایشان مرتب شرکت می‌کرد، من در زندان نماز جمعه هم می‌خواندم که ایشان شرکت می‌کرد، خیلی با نظام و حکومت شاه و دولت‌ها بد بود، حتی ساعت را که تغییر داده بودند ایشان ساعتش را تغییر نداده بود با اینکه ساعت طبق احتیاج است یک روز ما یواشکی ساعت ایشان را تغییر دادیم ایشان پا شد سر ساعت نمازش را خواند، بعد به ایشان گفتیم نمازتان را قضا کنید، ایشان ناراحت شد که چرا ساعتشان را تغییر داده‌ایم، ایشان هم بسیار متعبد بود هم خیلی انقلابی، روحیه سلحشوری داشت با دستگاه واقعا مخالف بود، حاضر نبود به هیچ وجه به آنها امتیاز بدهد، با همه نیروهای مبارز بر اساس "اما لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق" گرم می‌گرفت، با آنها راه می‌رفت و قدم می‌زد، آنها هم آقای طالقانی را قبول داشتند، ایشان در عین حال انسانی متواضع و خوش مشرب بود، یادم هست در زندان ما به نوبت کارگری می‌کردیم، محوطه بند را نظافت می‌کردیم، غذا را می‌کشیدیم، ظرفها را می‌شستیم و... ولی آقای طالقانی را چون یک مقدار ناراحتی داشتند از این کارها معاف کرده بودند به ایشان گفته بودند بنشینند سبزی پاک کنند، ایشان به شوخی می‌گفتند گشتید یک کار مشکل را به من دادید بعد من داستانی را از مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی نقل کردم که ایشان می‌گفت: "یک عده‌ای می‌خواستند به مسافرت بروند کارها را تقسیم کردند، یک آدم افسلح (لبشکری) هم در بین آنها بود به او گفتند: آتش فوت کردن هم کار تو، او گفته بود گشتید در میان همه کارها آنچه از همه سخت‌تر بود را به من دادید" البته آقای طالقانی درست هم می‌گفتند، چون کارگری حداکثر هفت‌م‌ای یک روز بود ولی سبزی پاک کردن هر روز بود

شبی به یاد ماندنی

حالا در قسمت مربوط به زندان این مطلب را هم عرض کنم که هم یک خاطره است و هم تنوعی باشد، گاهی اوقات در زندان دور هم می‌نشستیم و به قول معروف گعده داشتیم، شب نیمه شعبان بود دور هم جمع شده بودیم بنا شد هر کس با آواز یک بیت شعر بخواند، الزامی بود که همه باید می‌خواندند برای تفریح، آقای طالقانی خیلی بد می‌خواند، من هم خیلی بد می‌خواندم، آقای هاشمی بدتر از هر دوی مامی خواند، آقای لاهوتی نسبتا بد نمی‌خواند، آقای جلال رفیع هم بد نمی‌خواند، ایشان خیلی جوان خوشمزه و با استعدادی بود، او ضمن صحبت‌هایش گفت: "یک داستان برایتان بگویم بخندید، در کرج یک طلبه ترک‌زبان منبر می‌رفت، به او گفتند حاج آقا کمونیست‌ها خیلی زیاد شده‌اند شما روی منبر یک چیزی علیه آنها نمی‌گویید؟ گفت انشا الله فردا شب می‌گویم، فردا شب منبر رفت و با همان لهجه ترکی گفت: کمونیسم نمنده؟ مارکسیسم نمنده؟ ایسلام ایسلام کمونیسم تف مارکسیسم اه، ایسلام، انسان از اسمش چیف می‌چند. بعد از منبر آمد پایین و گفت خوب منبری رفتم؟ گفتند آره خیلی خوب ردشان کردی" از این برنامه‌ها هم گاهی داشتیم.

تلاش ساواک برای تفرقه انگیزی بین نیروهای مبارز

س: در همین زمان که حضرتعالی در بازداشت آخری در زندان اوین بودید گویا آقای عبدالرضا حجازی به همراه ازغندی (بازجو) به ملاقات شما آمده و نامه‌ای را که از امام خمینی در ارتباط با وهابیت صادر شده بود به شما دادند، اولاً بفرمایید که آیا این قضیه درست است یا نه؟ ثانیاً در صورت صحت هدف آنها از این کار چه بوده؟ ثالثاً در آن شرایط مبارزه هدف حضرت امام از صدور این نامه چه بوده است؟

ج: در آن زمان مساله شهید جاوید و مباحث پیرامون آن مطرح بود و ما و دوستانمان تقریباً متهم بودیم به طرفداری از وهابیت و این گونه مسائل، من الان تفصیل نامه امام یادم نیست منتها در آن شرایط به نظر من چیز خوبی نبود، آقای اشراقی (داماد امام) هم زیر آن چیزهایی حاشیه زده بود، و جریان این بود که یک روز مرا صدا زدند که ملاقات داری، من رفتم دیدم ازغندی (بازجوی ساواک) نشست و گفت: "آقای حجازی آمده اند ملاقات شما" بالاخره ما نشستیم و حال و احوال کردیم، بعد آقای حجازی گفت: "شنیدی که اخیراً آقای خمینی نامه‌ای نوشته راجع به مسائل وهابیت؟"، بعد آن را از جیبش در آورد و به ازغندی گفت: "اجازه می‌دهید بدهم به ایشان؟" ازغندی گفت بسبینم حالا مثل اینکه تمام اینها بازی بود ازغندی گرفت و خواند و گفت: "خوب مانعی ندارد بده"، خلاصه او نامه را به من داد و من آن را بردم داخل بند، گویا هدف آنها این بود که این نامه توسط من در زندان پخش بشود. بالاخره بوی فتنه و تفرقه از آن می‌آمد، من هم جریان را به هیچ کس نگفتم، نامه را گذاشتم زیر تشک و آن را به هیچ کس بروز ندادم و تعجب کردم که آیت‌الله خمینی چطور در این شرایط این نامه را نوشته‌اند.

اقامه نماز جمعه در زندان

س: چنانکه اشاره فرمودید حضرتعالی گویا در زندان اوین نماز جمعه اقامه می‌فرمودید، لطفاً جزئیات آن را بیان نمسایید و بفرمایید چه کسانی شرکت می‌کردند و معمولاً در خطبه‌ها چه مطالبی را بیان می‌کردید؟

ج: معمولاً ما در ایام هفته ظهرها و شبها نماز جماعت می‌خواندیم، پیشنهاد من بودم سایرین هم اقتدا می‌کردند، بعد صحبت شد که نماز جمعه هم بخوانیم چون حداقل افراد نماز جمعه هفت نفر بلکه پنج نفر است، بالاخره نماز جمعه هم شروع کردیم، روز اول تا من بین دو خطبه نشستم آقای لاهوتی خنده‌اش گرفت و گفت: "این دیگه چه بازی است که وسط سخنرانی می‌نشینی و بعد بلند می‌شوی" گفتیم: "قاعدده‌اش این است که باید بین دو خطبه نشست"، در خطبه‌ها مسائل مختلف روز را می‌گفتم، اینکه اسلام در همه مسائل نظر دارد و نباید به مسائل عالم اسلام بی‌توجه بود و از این قبیل مسائل. بالاخره پنج‌شش جمعه نماز خواندیم، گویا یک نماز عید فطر هم خواندیم ولی بعد از طرفه‌مسئولین زندان این برنامه را تعطیل کردند.

زندگی مشترک با کمونیستها و مشکل نجس و پاکی

س: از مشکلات داخلی زندان برایمان بگویید.

ج: یکی از مشکلاتی که ما در زندان داشتیم مشکل نجس و پاکی بود، چون این اواخر در بندی که زندگی می‌کردیم تعدادی کمونیست هم بودند، بعضی از اعضای مجاهدین مثل "عباس



مدرسی فر "که اول جزو حزب ملل یا موثق بود و بعدا جذب مجاهدین شده بود و جزو گروه مابود مساله نجس و پاکی و نجاست آنها را قبول نداشتند. بالاخره برای ما در آن محیط بسیار مشکل بود چون آنها همه چیز را قاطی می کردند و طبعاً ملتزم به موازین اسلامی نبودند، یکبار در زندان آب قطع شده بود در یک بشکه آب ریخته بودند، اینها آفتابه را می زدند در این بشکه حتی با یک ظرف بر نمی داشتند، و این امر مشکلاتی را برای ما ایجاد می کرد. از جمله افرادی که در آن بند مدتی با ما بودند آقای عزت شاهی بود، مدتی هم آقای حاج سید رحیم خانیان و آقای حاج محسن رفیق دوست آنجا بودند، چون چراغ نداشتیم شیرها را گرم کنیم آقای رفیق دوست شیرها را می گذاشت زیر شیر آب گرم بعد که مقداری شیرها گرم می شد به آنها ماست می زد و به این شکل ماست درست می کرد. آقای رفیق دوست را همراه با آقای نفری و آقای خانیان در ارتباط با مرحوم شهید شیخ عباس تهرانی (اندرزگو) به آنجا آورده بودند.

موضع مرحوم محمد منتظری درباره مجاهدین

س: آیا این آقای نفری همان کسی نیست که مدتی در لبنان اقامت داشت؟

ج: بله ایشان داماد آقای دکتر محمد صادقی است و مدتی در لبنان بود، عربی هم خوب می دانست، یک دستش هم آسیب دیده بود، گویا مواد منفجره در دستش منفجر شده بود، ایشان با محمد خسیلی مربوط بود، ایشان اول در بند دو بود بعد از آنجا آوردندش بند یک، یک روز من داشتم مطالعه می کردم دیدم یک نفر آمد پیش من و گفت: "آیت الله منتظری که جاست؟" گفتم: "با ایشان چکار داری؟" و بالاخره بعد از اصرار گفتم من هستم، گفت: "تویی؟" گفتم: "مگر من شاخ دارم؟" گفت: "نه، من خیال کردم الان با یک آقای با یک وضع و قیافه و تشکیلاتی مواجه می شوم" بالاخره با ما رفیق شد، مدتی آنجا بود، آقای نفری می گفت: "قدر محمد را حالا آدم می فهمد، برای اینکه وقتی کتاب شناخت مجاهدین آمد در نجف همه افسراد با اعجاب به آن می نگریستند اما محمد می گفت اینها درست نیست اینها افکارشان انحرافی است، اینها مطالب مادیگری در نوشته هایشان زیاد هست"، ایشان می گفت: "ما همه از محمد عصبانی شده بودیم ولی حالا می فهمیم محمد درکش از ما خیلی بیشتر بوده و ما آن وقت نمی فهمیدیم"، این را آقای نفری در زندان برای من تعریف کرد، راستش من نگران بودم که مبادا محمد در خارج از کشور در دام اینها افتاده باشد، بعد که این مطلب را شنیدم خیلی خوشحال شدم.

س: آیا شهید محمد نزد حضرتعالی فلسفه هم خوانده بود؟

ج: بله، فلسفه را مقداری پیش من و مقداری پیش آقای محمد شاه آبادی خوانده بود، یادم هست یک بار برای ایشان و آقای سیدهادی هاشمی به طور خصوصی در منزل درس اسفار می گفتم، مطلبی پیش آمد مرحوم محمد به یکی از علما توهین کرد، من عصبانی شدم و گفتم: "باباجون تو به کسی کار نداشته باش تو کار خودت را بکن". محمد خیلی باهوش بود، گاهی اوقات راجع به بعضی مسائل فلسفه با من بحث می کرد، راجع به مسائل و جریانات سیاسی هم خیلی تیز و سریع الانتقال بود.

صدور فتوا در ارتباط با نجاست و پاکی

س: در طول سالهای زندان مخصوصاً دوره آخر مباحث عقیدتی و مجادله های سیاسی در

زندندان پیش می‌آمد، در این اواخر گویا یک اعلامیه‌ای از طرف بند یک زندان اوین که حضرتعالی در آنجا بودید در ارتباط با نجاست و پاکی و ضرورت پرهیز از مارکسیستها صادر شد، همان‌گونه که مستحضر هستید این اعلامیه هم قبل از انقلاب در میان نیروهای سیاسی بازتاب زیادی داشت و هم بعد از پیروزی انقلاب خیلی مطرح بود و در بعضی کتابها و جزوات از آن سخن به میان آمده است، چنانچه درباره این اعلامیه، خاطره‌ای به یاد دارید بفرمایید؟

ج: البته اعلامیه نبود، این بیان یک فتوا یا به عبارت بهتر یک تصمیم بود، در زندان اوین صحبت بود که در زندان قصر زندگی مذهبی‌ها و کمونیستها با هم مخلوط است، البته این بیشتر نظر مجاهدین بود که با مارکسیستها با هم باشند و با آنها هم‌غذا شوند، ما این کار آنها را محکوم می‌کردیم و می‌گفتیم باید نجاست و پاکی رعایت شود و حاضر نیستیم با آنها هم‌کاسه و هم‌غذا شویم، آنها مساله وحدت همه‌مبارزین را مطرح می‌کردند، ما می‌گفتیم وحدت به جای خود، اما ما باید در عین حال جنبه مذهبی خودمان را حفظ کنیم، کمونیستها از نجاست قطعی نیز اجتناب نمی‌کردند، روی این جهت مجاهدین با ما مخالف شدند و ما را به اصطلاح بایکوت کردند، ما هم هفتنفر بودیم که این تصمیم را گرفته بودیم و الا اعلامیه‌ای در کار نبود، ما فقط می‌گفتیم نباید با کمونیستها هم‌کاسه و هم‌غذا شد این در شرایطی بود که هر روز خبر می‌آمد تعدادی از سازمان مجاهدین مارکسیست شده‌اند ولی مجاهدین سروصدا کردند و به عنوان ارتجاع و ... روی آن تبلیغات می‌کردند، و بالاخره این یک تصمیم خصوصی بود از طرف جمع ما برای رعایت پاکی و نجسی ولی مجاهدین آن را بهانه‌ای علیه ما تشخیص دادند و جوسازی کردند، وگرنه مطلب مهمی نبود.

س: این هفتنفر که این تصمیم را گرفتند چه کسانی بودند؟ اگر ممکن است جزئیات آن را بیشتر توضیح بفرمایید، گویا در بندهای دیگر زندان این مساله به عنوان فتوای حضرتعالی مطرح می‌شد و در بیرون از زندان و بعد از انقلاب هم آن را یکی از اقدامات شما در مبارزه با انحراف به حساب می‌آوردند.

ج: این هفتنفر من و آقای طالقانی، آقای ربانی شیرازی، آقای مهدوی‌کنی، آقای انواری، آقای هاشمی و آقای لاهوتی بودیم، البته این تصمیم فقط در رابطه با کمونیستها بود که علاوه بر مساله نجاست کفار از نجاست مثل ادرار هم خیلی پرهیز نمی‌کردند. آن وقت مجاهدین خلق هم که پاکی و نجسی را مسخره می‌کردند و با کمونیستها معاشرت می‌کردند ما می‌گفتیم مجاهدین خلق مسلمان هستند و باید از آنها جدا شوند و با آنها هم سفره و هماهنگ نشوند، آنها این را مسخره می‌کردند، لذا ما گفتیم مادامی که شما از کمونیستها اجتناب نمی‌کنید باشما حاضر نیستیم زندگی کنیم، اتفاقاً دستگاه هم برای اینکه می‌خواست سر به سر ما بگذارد و ما را اذیت کند بعضی از افراد مجاهدین را می‌آورد بند ما، مثلاً همین عباس مدرسی‌فر را مدتی آوردند آنجا، بالاخره این تصمیم را ما هفتنفر گرفتیم.

س: آیا این تصمیم مکتوب هم شد یا نه؟ در زندان قصر و بندهای دیگر می‌گفتند آقای طالقانی در این جریان دخالتی نداشته است.

ج: این جریان مکتوب نشد فقط یک تصمیم بود و این تصمیم هر هفتنفر ما بود، آقای طالقانی و آقای

ربانی و آقای مهدوی‌کنی و همبودند، ما در طبقه بالا و کمونیستها در طبقه پایین بند یک زندگی می‌کردیم و مجاهدین عموماً در بند دو بودند.

س: زوی این حساب پس معاشرتی با هم نداشتید؟
 ج: در عین حال که جدا بودیم ولی رفتوآمد می‌شد، ما از بالا کمتر پایین می‌رفتیم ولی از طبقه پایین خیلی می‌آمدند بالا، افراد را مرتب‌جایجا می‌کردند.
 یک وقت به عنوان تبعید و ایذا یک عده از مجاهدین خلق را از بند دو آوردند در بند یک، آنها سی‌چهل نفر بودند و در اطاقهای پایین جادادند، ما گفتیم چون اینها را به شکل تبعید آورده‌اند اینجا و می‌خواهند اذیتشان کنند از جهت اخلاقی درست نیست که به سراغ آنها نرویم بالاخره مسلمانند شاید احتیاج به پول و چیزی داشته باشند، تصمیم بر این شد که آقای لاهوتی که یک زمان با آنها مربوط بود و جزو آنها محسوب می‌شد از طرف جمع ما برود سراغ آنها و احوالپرسی کند، بالاخره واداشتیم ایشان عبا و عمامه پوشید و گفتیم تو برو آنجا و بگو آقایان همه سلام رساندند، ما در خدمت شما هستیم و متاثریم که این وضع برای شما پیش آمده، اگر پولی یا امکاناتی می‌خواهید ما اینجا داریم در اختیارتان بگذاریم، آقای لاهوتی رفت و برگشت و گفت: "من رفتم پایین آقایان سی‌چهل نفر بودند یکی دراز کشیده بود یکی آواز می‌خواند تعدادی در یک اطاق جمع بودند، به آنها گفتم آقایان سلام علیکم، آنها همین‌طور در چشمان من نگاه کردند، گفتم حالتون خوبه؟ همین‌طور در چشمهای من نگاه کردند، گفتم من از طرف آقایان آمده‌ام از شما احوالپرسی کنم که یک وقت متاثر نباشید، همین‌طور به من نگاه کردند بالاخره هرچه با آنها صحبت کردم همین‌طور به من نگاه می‌کردند، نه حرفی زدند و نه جواب سلام دادند من هم برگشتم"، به قول خودشان ما را بایکوت کرده بودند، این قضیه اتفاق افتاد ولی دوسه ساعت بعد یک وقت من دیدم یکی از همانها به نام "حسینعلی ایزدی نجف‌آبادی" که بعدها گویا کشته شد و از سران محسوب می‌شد آمد دم اطاق ما و گفت: "سلام علیکم حال شما خوبه" و با ما خیلی گرم گرفت، ما تعجب کردیم که آقای لاهوتی از طرف ما رفته آن‌طور برخورد کرده‌اند حالا این آمده به این شکل گرم می‌گیرد، خیلی تعجب کردیم بعد مشخص شد که اینها به یک شکلی با مسعود رجوی که در بند دو بود تماس گرفته‌اند چون کارهای آنها تشکیلاتی بود و قضیه آقای لاهوتی را گفته‌بودند و مسعود رجوی با آنها دعوا کرده بود که چرا به این شکل برخورد کرده‌اند، بعد حسینعلی ایزدی را فرستاده بودند که قضیه را به یک شکلی از دل ما بیرون بیاورند، بعد هم وقتی می‌خواستند آنها را از بند یک ببرند یکی یکی آمدند با ما خداحافظی کردند.

س: آیا افرادی از سازمان مجاهدین خلق در زندان درگیری و برخوردی هم با شما داشتند؟
 ج: این اواخر در بند یک زندان اوین ما ده‌نفر روحانی در یک بند زندگی می‌کردیم، اول هفت‌نفر بودیم بعد آقایان گرامی و معادیخواه و کروب‌نیز اضافه شدند، بعد دوفتر از سازمان مجاهدین یعنی علی‌محمد تشید و عباس مدرسی فر را یک مدتی به آنجا آوردند و اینها به یک شکلی کارهای ما را که از کمونیستها اجتناب می‌کردیم مسخره می‌کردند، احساس کردیم که اینها را عمداً آورده‌اند که ما را اذیت کنند و به اصطلاح تضاد ایجاد کنند، یک جوان دیگری هم آورده بودند به نام "لولاچیمان"، اتفاقاً یک روز من کارگر بودم، یعنی مسئولیت آوردن و قسمت کردن غذا و شستن ظرفها و سایر کارهای زندان با من بود، وقتی رفتم غذا بگیرم دیدم یکی از این کمونیستها ملاقاش

را آورد و زد در ظرف غذا، آنروز غذا خورش بادمجان بود، من خورش بادمجانها را نیاوردم، آمدم تخم مرغ یا چیز دیگری درست کردم و به همراه برنج آوردم سر سفره، عباس مدرسی فر خیلی اصرار داشت که امروز غذا خورش بادمجان بوده و باید خورش بادمجان بیآوری، من گفتم حالا غذای بهتری برای شما درست کرده‌ام، من نمی‌خواستم علت قضیه را بگویم ولی او اصرار داشت که نخیر ما باید بفهمیم علتش چیست، خلاصه نزدیک بود کبر سر این مساله یک درگیری درست شود، او می‌خواست از این مساله یک استفاده سیاسی بکند.

بازتاب تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق در زندان

س: تغییر ایدئولوژی سران مجاهدین خلق مثل وحید افراخته و خاموشی و شهادت مجید شریفواقفی به دست آنها چه بازتابی در زندان به‌ویژه در بند شما داشت؟ آیا تصمیم اعلام جدایی شما از مارکسیست‌ها در این ارتباط بود، و بفرمایید در آن زمان برخورد ساواک با این قضیه چگونه بود؟

ج: در اینجا لازم است یک نکته را تذکر دهم: در مبارزات سیاسی فعالیت‌های فردی کمتر به نتیجه می‌رسد و لازم است نیروهای مختلف متراکم و متمرکز شوند و فعالیت‌ها به صورت جمعی و تشکیلاتی انجام شود، و چنانچه فعالیت‌ها بر اساس ایدئولوژی خاصی متکی باشد قهراباید متخصصین آن ایدئولوژی بر آن تشکیلات نظارت کامل داشته باشند، وگرنه ممکن است تشکیلات از مسیر صحیح منحرف شود. سازمان مجاهدین خلق در ابتدا بر اساس اسلام و مذهب تشیع تشکیل یافت، ولی نه آنان به سراغ اهل علم و متخصصین مسائل اسلامی رفتند و نه اهل علم به آنان توجه کردند و قهرا کار به دست افراد فرصت‌طلب و ناوارد افتاد و به انحراف کشیده شد و بسیاری از نیروهای جوان و فعال کشور متأسفانه به هدر رفت. در اوین به جوانی برخورد کردم به نام "آخوندی" گفتم: "تو هم از خانواده علم هستی و هم برحسب آنچه از بچه‌های نجف آباد شنیدم دم از قرآن و نهج البلاغه می‌زدی، حالا چرا یکدفعه مارکسیست شده‌ای؟" گفت: "ما صددرصد تابع سازمانیم و چون سازمان تصمیم به تغییر ایدئولوژی گرفت من هم قهرا پیروی کردم."

بالاخره مساله تغییر ایدئولوژی مجاهدین خلق و کمونیست شدن بعضی از افراد آنها تقریباً سبب شده بود که دستگاہ در ما طمع کند و فکرمی‌کرد آن چیزی که سالها می‌گفت یعنی "مارکسیست اسلامی" تحقیق پیدا کرده است، لذا عضدی خیلی می‌آمد آنجا می‌نشست صحبت می‌کرد، می‌گفت: "ما می‌گفتیم زیربنای فکری اینها از اول کمونیستی بوده اینها به افراد خودشان رحم نکردند" و بعد ماجراها را تعریف می‌کرد که وحید افراخته چه کرده، خاموشی چه کرده، بهرام آرام چه کار کرده، چه کسانی مارکسیست شده‌اند، بعد می‌گفت: "مگر شما مروج اسلام نیستید؟ بیان‌کننده احکام خدا نیستید؟ بیایید ما یک منبر می‌گذاریم اینجا شما منبر بروید و مارکسیست‌ها و مجاهدین را محکوم کنید." ما هم با او کلنجار می‌رفتیم، می‌گفتیم ما شما را قبول نداریم آنها را هم قبول نداریم، مخصوصاً من با عضدی خیلی کلنجار می‌رفتم، می‌گفتم: "من اگر آزاد باشم در مسجد نجف آباد یا هر جای دیگر منبر می‌روم، هم مارکسیسم و کمونیسم و هم شما را محکوم می‌کنم، اما اینجا اگر حرف‌بزنم سخنگوی شما می‌شوم و حاضر نیستم سخنگوی شما بشوم."

همسین عضدی گاهی اوقات می‌آمد و ناهار را با ما می‌خورد، به خیال خودش می‌خواست ما را این‌جوری جذب کند. یک دفعه آمده بود آنجا ناهار هم آنجا ماند، آن روز کباب آوردند چون

می‌دانستند عضدی اینجاست نهار آن روز را چربتر آوردند اتفاقاً آن روز تشنج من خیلی شدید بود مرتب رعشه‌های شدید به من دست می‌داد و از جا می‌پریدم، عضدی خیلی وحشت کرده بود، آقای طالقانی گفتند: "آخه ببین چه جور شده" عضدی گفت: "باید بگویم دکتر اعصاب بیاید"، بعد تیمسار فاطمی را که دکتر اعصاب بود آوردند، از من معاینه کرد، بعد مرا بردند بیمارستان ۵۰۶ ارتش می‌خواستند عکس و نوار مغز بگیرند، اتفاقاً یک دختری آمد به پیشانی من یک چیزی که برای نوار مغز می‌بندند ببندد که یکدفعه تشنج من را گرفت، پرستار بنده خدا دو متر پرید آن طرفتر گفت: "آقا مرا ترساندی حداقل خبر کن" گفتم: "خبر کردنی نیست که خبر کنم، بی‌اختیار اتفاق می‌افتد، اصلاً به خاطر همین مرا به اینجا آورده‌اند." بالاخره این عضدی خیلی آنجا می‌آمد که به اصطلاح ما را با خودش هماهنگ کند، مرتب از خطر کمونیستها می‌گفت، ولی ما می‌دانستیم که او به دنبال چیست، ایجاد اختلاف علنی در داخل زندان.

تایید مشی مبارزه مسلحانه

س: آن زمان دوتا قضیه وجود داشت، یکی بحران ایدئولوژیک بود که با مارکسیست شدن تعداد زیادی از اعضای سازمان مجاهدین خلق بخصوص برای اعضا و هواداران این سازمان پیش آمده بود، و دیگری تردید در مشی مبارزه مسلحانه که بعضی‌ها می‌گفتند باید به شیوه‌سیاسی مبارزه کنیم و بعضی‌ها معتقد بودند با خشونت و به طور قهرآمیز، نظر شما در این ارتباط چگونه بود؟

ج: در آن وقت ما اصلاً با اصل مبارزه مسلحانه تحت شرایط خاصی مخالف نبودیم، و با مجاهدین قبل از اینکه تغییر ایدئولوژی بدهند اصلاً مخالفتی نداشتیم، حتی وقتی بعضی از آنها به عناوین مختلف دستگیر می‌شدند ما به خانواده‌های آنها کمک می‌کردیم، و یک بار خانواده‌های آنها زمانی که می‌خواستند مرحوم حنیف‌نژاد و رفقای او را اعدام کنند آمدند در منزل مرحوم آقای شریعتمداری متحصن شدند زن و بچه‌های ما هم رفتند قاطی آنها شدند و با آنها همدردی کردند، حتی همسر من بازداشت شد و به همراه خانواده‌های آنها او را برده بودند شهربانی، بعد از او پرسیده بودند شوهرت چه کاره است، گفته بود کفش دوز است، او را آزاد کرده بودند.

اما ما با برخی بی‌احتیاطیها و تندبهای آنان موافق نبودیم، چنانکه با گرایش آنها به مارکسیستها و تغییر ایدئولوژی مخالف بودیم، آقای لاهوتی یک مدتی عضو آنها شده بود، بعضی دیگر پشت سر علی‌رضا زمریدیان نماز می‌خواندند، زمریدیان بعداً مرتد و مارکسیست شد، او از کسانی بود که سه‌سال بود مارکسیست شده بود و از رده‌های بالای سازمان به او دستور داده بودند که به صورت تاکتیکی نماز بخواند، خلاصه مادر آن شرایط اصلاً از مبارزه مسلحانه خوشمان می‌آمد و برای پیشرفت کار هم آن را لازم می‌دانستیم، اما برای حفظ حقوق و در چهارچوب اسلام و اهداف انقلاب اسلامی.

اصلی شدن مبارزه با مارکسیسم برای بعضی افراد

س: در آن زمان در بندها و زندانهای مختلف برای بعضی این شبهه پیش آمده بود که الان خطر اصلی کمونیستها هستند و باید با رژیم و ساواک به نوعی سازش کرد تا امکان آزادی از زندان برای مبارزه بسا مرتدین و کمونیستها به دست آید، در بند شما این نظریه تا چه اندازه رواج داشت؟

ج: در آنجا هم این زمزمه سازش بود، بعضی داشتند به این معنا تمایل پیدا می‌کردند که ما برای دین و مذهب داریم با این رژیم مبارزه می‌کنیم و الان کمونیستها خطرشان زیاده‌تر است، باید با اینها مبارزه کرد، این کم‌کم در مغز بعضی افراد جا می‌گرفت، در همین ارتباط بود که آقای کسروبی و آقای عسکراولادی و آقای انواری و بعضی افراد دیگر حاضر شدند با انجام مقدماتی آزاد شوند، ما با این نظریه مخالف بودیم اما آنها نظرشان این بود که بالاخره باید از بند نجات پیدا کنند بعد بروند بیرون آزادانه مبارزه کنند، در واقع این یک عکس‌العمل در برابر آن افتضاح مجاهدین بود، تغییر ایدئولوژی آنها بعضی‌ها را از مبارزه دل‌سرد کرده بود، در واقع یک راه توجیهی باز شده بود، اما یک عده‌ای با این نظریه مخالف بودند و من هم با این رویه مخالف بودم، آقای طالقانی و آقای ربانی هم مخالف بودند، اما این آقایان و حتی بعضی از اعضای حزب توده و کمونیستها حاضر شدند یک چیزی بنویسند و آزاد شوند، بعد آقایان را بردند در یک جلسه‌ای که ابراز وفاداری به شاه بکنند و عکس و فیلم از آنها گرفتند و در تلویزیون نشان دادند و در مطبوعات چاپ کردند و بالاخره آنها را به این شکل آزاد کردند.

س: شما آنها را از این کار نهی نکردید؟

ج: آنجا مساله امر و نهی نبود مساله رفاقت بود، یکی می‌گفت مصلحت این است یکی می‌گفت مصلحت آن است، شما خودتان زندان بوده‌اید می‌دانید، آنجا هرکس خودش را صاحب‌نظر می‌داند و برای زندگی خود تصمیم می‌گیرد، گاهی اوقات آقای ربانی عصبانی می‌شد و می‌خواست با عصبانیت یک چیزهایی را بگوید منتها خوب این شیوه پیش نمی‌رفت، مساله این بود که شما یک رای و نظر دارید من هم یک رای و نظر.

س: نظر آقای هاشمی رفسنجانی در این مورد چه بود؟

ج: ایشان هم موافقت نکردند، اما مساله این است که افرادی امثال آقای انواری و آقای عسکراولادی عمرشان را در زندان گذرانده بودند و واقعا خسته شده بودند و فکر می‌کردند و تشخیص داده بودند به شکلی بروند بیرون بلکه کاری انجام بدهند و بهتر بتوانند خدمت کنند، و بالاخره نیت آقایان خیر بود و شرایط هم شرایط سختی بود.

س: ولی این کار خیلی تاثیر بدی در روحیه بجهای مذهبی سایر زندانها و حتی بیرون از زندان داشت.

ج: بله همین طور است، البته از کمونیستها هم بودند، فقط از میان مذهبی‌ها نبودند.

بازدید نمایندگان صلیب سرخ از زندانهای ایران

س: در آن اواخر بعد از روی کار آمدن دموکراتها در آمریکا از طرف صلیب سرخ جهانی بازدیدهایی از زندانهای ایران صورت گرفت و بازندان سیاسی صحبت‌هایی داشتند، آیا با حضرتعالی نیز این ملاقات صورت گرفت یا نه، و اگر صورت گرفت جزئیات آن را بیان فرمایید.

ج: از طرف صلیب سرخ و سازمان عفو بین‌الملل همیشه افرادی به قسمتهای مختلف زندان می‌آمدند، منتهای گاهی با مامورین زندان می‌آمدند گاهی تنها بودند، آن وقت‌هایی که تنها می‌آمدند و مامورین دنبالشان نبودند ما خیلی چیزها را به آنان می‌گفتیم، من یک مقدار انگلیسی هم



یاد گرفته بودم گاهی به انگلیسی چیزهایی به آنها می‌گفتم، البته بعضی‌ها می‌گفتند اینها از خودشان هستند و مطالب را می‌روند به آنها می‌گویند و لذا چیزی به آنها نمی‌گفتند ولی من و آقای هاشمی و دیگران مطالب و شکنجه‌ها و مسائل زندان را به آنها می‌گفتم. یک بار با من شخصا ملاقات داشتند که جریان آن به این صورت بود که از غندی مرا خواست و گفت: "افرادی از عسفو بین‌الملل یا حقوق‌بشر (تردید از من است) آمده‌اند پیش اعلیحضرت و گفته‌اند ما با دونفر از زندانیان می‌خواهیم مصاحبه کنیم، یکی گویا یوسفی از کمونیستهای کردستان و دیگری شما از مذهبی‌ها، بالاخره مواظب باشید حیثیت کشور را حفظ کنید، مصلحت کشور را رعایت کنید و..." خیلی هم باخوشرویی و با التماس می‌گفت. من گفتم: "من دروغ نمی‌توانم بگویم، شما بگویید آنها با فردی دیگر مصاحبه کنند"، گفت: "نه آنها دونفر را مشخص کرده‌اند و اعلیحضرت خودش دستور داده با این دونفر صحبت کنند و من از طرف اعلیحضرت برای شما پیام آورده‌ام"، البته آنها خودشان از خارج کشور اسم ما دونفر را داشتند و عنایت داشتند که با ما مصاحبه کنند.

در ابتدا من فکر کردم اینها خودشان تنها می‌آیند ولی فردای آن روز که مرا خواستند دیدم از غندی، دکتر جوان، ثابتی و چند نفر دیگر از کله‌گنده‌های ساواک نشستماند، همه جلوی پای من بلند شدند، فردی هم که از خارج آمده بود اهل بلژیک بود، او یکی یکی سوال می‌کرد مترجم هم داشتم مثلاً شما را برای چی گرفتند؟ من جواب می‌گفتم، آیا این اتهامات مورد قبول شما بوده یا نه؟ و...، یکی یکی هم مسائل را پرسید تا بالاخره رسید به این سوال که در بازجویی‌ها آیا شکنجه هم وجود دارد یا نه؟ من به انگلیسی گفتم: "زخخژ زحسؤژچ ژرڈ ذچح پ" ذرؤژحسؤژ (من این سوال را نمی‌توانم جواب بدهم)"، یکدفعه او و بقیه خندیدند، از غندی گفت: "آقای منتظری شما انگلیسی بلد بودید؟ چطور ما نمی‌دانستیم" گفتم: "حالا من یک کلمه گفتم"، گفت: "چرا به انگلیسی گفتی؟"، گفتم: "برای اینکه به مترجم اعتماد نداشتم، احتمال دادم مترجم یک جور دیگتر ترجمه کند"، بعد هم به آنها گفتم: "من که پرده‌داری نکردم چیزی نگفتم"، بالاخره این آخرین سوال او بود.

البته یک بار دیگر هم از صلیب سرخ آمدند در زندان سنوالهایی کردند، این بار تنها آمده بودند و مسئولین زندان همراه آنان نبودند، بعد که آنها رفتند آمدند ما را بردند بازجویی که آنها چه سنوالهایی می‌کردند و شما چه جواب دادید؟ ما هم گفتیم آن چیزهایی را که می‌دانستیم گفتیم.

س: از صلیب سرخ همین یک دفعه آمدند؟

ج: نه، صلیبها چهار پنج مرتبه آمدند، یکی دو دفعه با مامورین زندان بودند، یک دفعه هم یادم هست که وقتی مامورین زندان آنجا بودند اینها اعتراض کردند و آنها مجبور شدند بیرون بروند. آن وقت ما همه چیز را به آنها می‌گفتم، آقای هاشمی هم انگلیسی کمی بلد بود می‌گفت، من هم کمی انگلیسی بلد بودم می‌گفتم، ما می‌گفتم ما را گرفتند بعد زدند و انواع شکنجه‌ها را شرح می‌دادیم، می‌گفتم الان وضع زندان چگونه است، غذایش چه جوری است، ایراد می‌گیرند سخت می‌گیرند، ملاقات چه جوری است، همه اینها را می‌گفتم.

س: آنها از جای شکنجه‌ها عکس هم می‌گرفتند؟

ج: عکس یادم نیست، اما یادداشت می‌کردند، همیشه دوسه نفر بودند یادداشت می‌کردند.

فاجعه هفده شهریور و اعلام روزه سیاسی

س: مساله روزه زندانیان چه بود و چه کسی آن را پیشنهاد کرد؟

ج: پس از اینکه قضیه هفده شهریور ۱۳۵۷ پیش آمد و تعدادی در میدان ژاله به شهادت رسیدند، ما در زندان می‌خواستیم در این ارتباط با ملت ایران ابراز همدردی کنیم، روی همین جهت اعلام کردیم که در این ارتباط سه روز روزه می‌گیریم و ثوابش را به روح شهدای هفده شهریور اهدا می‌کنیم و به همین جهت غذای آشپزخانه زندان را نمی‌گیریم، این روزه سیاسی به پیشنهاد من بود و سایر دوستان هم قبول کردند، کم‌کم این قضیه بخصوص غذا نگرفتن ما منعکس شد، کمونیست‌ها در این جریان جا خورده بودند و ما در این قضیه خیلی با آنها بحث می‌کردیم. مجاهدین خلق اول این کار را مسخره می‌کردند و ابراز همدردی با شهدای هفده شهریور را قبول نداشتند اما بعد که دیدند این کار در بندها و زندانهای مختلف جا افتاد و خانواده‌ها از بیرون هم انتظار حرکتی از زندانیان را داشتند آنان برای اینکه از قافله عقب نمانند یک حرکت محدودی انجام دادند، گویا آنها هم یک روز روزه گرفتند، بالاخره جریان روزه چیزی بود که در خارج از زندان انعکاس پیدا کرد، بعدیک سرهنگی آمد خیلی عصبانی که چرا غذا نمی‌گیرید؟ چرا اعتصاب کرده‌اید؟ ما گفتیم: "ما اعتصاب نکرده‌ایم ما روزه گرفته‌ایم ثوابش را هدیه کنیم به روح شهدای هفده شهریور."

س: در آن زمان در زندانهای دیگر نظیر بندهای مختلف زندان قصر هم زندانیان سیاسی مذهبی با جریان هفده شهریور اعلام همبستگی کردند منتها بعضی با روزه و بعضی با اعلام یک دقیقه سکوت، در همان جا هم اعضای سازمان مجاهدین خلق تلاش می‌کردند با بهم زدن قاشق و بشقابها این سکوت را به هم بزنند، آیا در زندان اوین چنین مسائلی وجود داشت؟

ج: در آنجا مساله سکوت مطرح نبود، همین روزه بود که عرض کردم.

ملاقات سران مجاهدین در آخرین روزهای زندان

س: گویا در آخرین روزهای زندان، مسعود رجوی و موسی خیابانی ملاقاتی با حضرتعالی و آقای لاهوتی داشتند، در این ملاقات چه مطالبی مطرح شد و چگونه زمینه این ملاقات فراهم گردید؟

ج: در این اواخر آقای طالقانی را برده بودند در بهداری زندان قصر، آقایان کربسی و انواری و عسکراولادی و تعدادی دیگر هم در آن جریان با عفو شاه آزاد شدند، آقای هاشمی و آقای مهدوی‌کنسی را هم به مناسبت چهارم آبان آزاد کردند، فقط من مانده بودم و آقای لاهوتی، یکوقت دیدیم شب چهارم آبان در بند باز شد و مسعود رجوی و موسی خیابانی و بیست سی نفر دیگر دنبالش آمدند در بند یک که ما بودیم، از جمله آنها آقای سیداحمد هاشمی‌نژاد که قبلا پیش ما بود و به تقاضای خودش رفته بود پیش آنها، و علی عرفا که از طلبه‌های مدرسه حقانی بود و جزو حواریون مسعود رجوی شده بود، اینها آمدند پیش ما، البته چند نفر افراد غیر مجاهدین خلق هم در بین آنها بودند، این در وقتی بود که امام از نجف رفته بودند به پاریس و زمینهای پیروزی آشکار شده بود، مسعود رجوی کنار من نشست و موسی خیابانی کنار آقای لاهوتی، بعد مسعود رجوی شروع کرد به صحبت کردن، شاید حدود دو ساعت طول کشید، خلاصه صحبت‌های او این بود که الان آقای خمینی رفته پاریس و مثل اینکه زمینه هست که انقلاب پیروز شود حالا ایشان می‌خواهد چه کند؟ حکومت را به دست چه کسی می‌خواهد بدهد؟ گفتیم من چمی‌دانم من

که پیش آقای خمینی نیستم می‌گفت: "بالاخره اداره کشور نیاز به نیروی منظم و کارکشته‌ای که آماده باشند دارد و تنها دسته‌ای که هم مذهبی هستند و هم تشکیلاتی دارند و می‌توانند کشور را اداره کنند ما هستیم، و شما که پیش آقای خمینی نفوذ داری یک جوری بهایشان پیغام بده که اگر چنانچه انشا الله پیروز شدید آن دسته و تشکیلاتی که می‌توانند کشور را اداره کنند و اهداف شما را پیاده کنند و آدمهای مذهبی هستند این تیپ مجاهدین هستند." یک قسمت عمده از صحبت آنان پیرامون این مساله بود، باز گفت: "بالاخره آقای خمینی حالا می‌خواهد چکار کند؟" گفتم: "من چه می‌دانم، ایشان یک آدم عاقلی است، لابد فکرش را کرده، من خبر ندارم من اینجا مثل شما در زندان هستم."

بعد وقتی رفتند من از آقای لاهوتی سؤال کردم، آقای لاهوتی گفت موسی خیابانی هم عین همین مطالب را به من گفت، البته در آخر گفتند که ما الان آمده‌ایم دیدن شما و هر دیدنی یک بازدید هم دارد، بقیه هم همین طور نشسته بودند و صدای صحبت‌های ما را غیر از دوسه نفر که آن جلو بودند کسی نمی‌شنید. واقعه این است که رفتن بازدید آنها برای من سنگین بود و خدا خدا می‌کردم که یک جوری بشود که نروم، اتفاقاً همان فردا درها را بستند و گفتند برنامه رفتوآمد بین بندها همان یک‌شبه بوده است.

آزادی از زندان اوین

ما هم چند روزی بیشتر در آنجا نماندیم، یک روز گفتند تیمسار مقدم شما را خواسته است، مرا سوار ماشین کردند و آوردند در مرکز ساواک سلطنت آباد سابق ساختمان خیلی بزرگی بود، مرا نشاند و خیلی احترام کرد و گفت: "من پنج‌سال است که در ساواک نبوده‌ام رفته بودم رکن دوم ارتش (سازمان اطلاعات و اطلاعات ارتش) الان دوباره از من خواست‌اند که برگردم ساواک، من خبر نداشتم که شما زندان هستید، بعد که فهمیدم شما در زندان هستید رفتم خدمت اعلی حضرت و گفتم فلانی و آیت‌الله طالقانی دو شخصیت بزرگوار هستند و صحیح نیست در زندان باشند، من اگر بودم نمی‌گذاشتم شما زندان باشید، وجود شما برای کشور لازم است و..." خلاصه بعد از این مقدمه چینی‌ها گفت که شما آقای طالقانی را قرار است آزاد کنیم. البته توجه دارید این در آن شرایط بود که علانم پیروزی انقلاب آشکار شده بود و شاه دست به عقب‌نشینی‌های پی در پی می‌زد و امثال مقدم هم از آینده خود بیمناک بودند که این حرفها را می‌زدند، من همان روز یک چیزهایی را به عنوان نصیحت به او گفتم، اشاره به جریان هفده شهریور کردم و گفتم: "این نوع برخوردها عکس‌العمل دارد و به ضرر شماست و از این کارها نتیجه نمی‌گیرید، این همه افراد را سالهای سال در زندان نگه داشتید چه نتیجه‌ای گرفتید" گفتم: "متأسفانه این اشکالات هست من هم با نظرات شما موافقم، ولی در این مسائل من تصمیم گیرنده نیستم"، بعد مساله آقای لاهوتی را مطرح کردم که ما چند نفر روحانی با هم بودیم، همافراد رفت‌مانند و الان آقای لاهوتی تنها می‌ماند، گفت: "مگر آقای لاهوتی هم زندان است؟" به شکلی که گویا مسائل را نمی‌داند گفتم: "بله مادونفر با هم هستیم"، دستور داد پرونده لاهوتی را بیاورید، و او را هم آزاد کردند، و بالاخره مرا خیلی محترمانه سوار ماشین کردند و آوردند قم تحویل دادند و رفتند، آیت‌الله طالقانی را هم از زندان قصر آزاد کردند (۱).

۱ حضرات آیات طالقانی و منتظری در هشتم آبان‌ماه ۱۳۵۷ از زندان آزاد شدند.

دادگاه و دفاعیات

س: بفرمایید حضرتعالی چند مرتبه در دادگاههای شاه محاکمه شدید، و دفاعیات شما آیا کتبی بود یا شفاهی، ایدئولوژیکی بود یا حقوقی، یا اینکه به صورت مصلحت‌آمیز برخورد می‌کردید، آیا وکیل می‌گرفتید یا نه، وکیل شما تسخیری بود یا تعیینی، و به طور کلی چگونگی دادگاههایی را که برای شما تشکیل می‌شد توضیح بفرمایید.

ج: من روحاً از تملق گفتن بدم می‌آید و هیچ وقت تملق کسی را نگفتم، از طرف دیگر در دادگاهها برخورد های تند هم نمی‌کردم، عموماً دفاعیات من به عنوان نصیحت و خیرخواهی بود، من می‌گفتم: "روحانیت خدمتگزار کشور و ملت است و شما دارید با این کارهایتان این نیروی خوب را از دست می‌دهید"، من از اسلام و جامعه مسلمین و ملت دفاع می‌کردم، می‌گفتم: "این روحانیت است که مردم را نگه می‌دارد، اگر مردم دزدی نکنند اگر خیانت نکنند به خاطر تبلیغات روحانیت است، این کارها که شما می‌کنید خلاف قانون اساسی است قانون اساسی آن وقت تکیه‌گاه بود قانون اساسی حاصل مشروطیت است، مشروطه معنایش این است که مردم حق اظهار نظر دارند و آنان باید سیاست کشور را تنظیم کنند، شاه فقط باید سلطنت بکند نه حکومت"، این تکیه کلام من در آن شرایط بود، می‌گفتم: "شاه انگلستان فقط سلطنت می‌کند اما کارهای کشور را مجلس تصویب و نخست‌وزیر انجام می‌دهد و مردم به کارهای نخست‌وزیر اعتراض می‌کنند و در صورتی که خلاف نظر مردم عمل کند او را عوض می‌کنند، انتقاد در کشور باید آزاد باشد، اگر انتقاد آزاد نباشد کسانی که حرف حق می‌زنند منزوی می‌شوند و یک عده متملق پیش می‌آیند"، از این سنخ حرفها می‌زدیم. هیچ وقت هم خودم را کوچک نکردم و نگفتم مثلاً ممنون اعلیحضرت هستم، هیچ وقت تقاضای عفو نکردم، آن قدر به من گفتند که شما یک کلمه تقاضای عفو کنید، من می‌گفتم من مجرم نیستم که تقاضای عفو کنم، چند دفعه خواستند مرا آزاد کنند اصرار داشتند که شما یک کلمه یک چیزی بنویسید، می‌گفتم من اصلاً مجرم نیستم که تقاضای عفو کنم من خودم را طلبکار هم می‌دانم، آنها می‌خواستند ما را بشکنند ولی ما همیشه خودمان را طلبکار آنها می‌دانستیم.

به طور رسمی مرا دو دفعه در دادگاه محاکمه کردند، یک بار با آقای ربانی هم پرونده بودیم همان پرونده یازدهم فری، آن دفعه مرا در دادگاه بدوی به سه سال زندان محکوم کردند و رئیس دادگاه سرهنگ آگهیان بود، اما در دادگاه تجدیدنظر به یک سال و نیم تقلیل یافت، تمام روسا و قضات هر دو دادگاه ارتشی بودند، ما در دادگاه خیلی خوب دفاع کردیم به شکلی که وقتی برمی‌گشتیم استوارهایی که همراه ما بودند می‌گفتند احسنت شما خیلی شجاع هستید. من در این دادگاهها خدماتم را گفتم که مثلاً در زلزله چقدر کمک کردم فلان جا را که سیل برده بود چقدر خدمت کردم، شما با آدمهایی که خدمتگزارند به این شکل برخورد می‌کنید رئیس دادگاه تجدیدنظر سرلشگری بود به نام "تاج‌الدینی" اهل کرمان، بعد از دادگاه آمد نشست و گفت اصلاً شما چه می‌گویید؟ من هم یک مقدار برای او در مورد استقلال کشور و اینکه الان آمریکاییها در ایران دارند چه می‌کنند و چقدر مستشار نظامی دارند و این یک تحقیر است برای ما و عواقب سو این سیاستها را برای او توضیح دادم، دیدم اشک در چشمانش جمع شد و گفت آقا ما اینجا زندان هستیم و از این چیزها خبر نداریم، یک پرونده را جلوی ما می‌گذارند و ما مجبور هستیم روی آن نظر بدهیم، بعد شروع کرد به معذرت‌خواهی از اینکه ما را محکوم کرده‌اند. خلاصه اینکه ما همیشه خیلی محکم حرفهای خودمان را می‌زدیم، در دادگاه بدوی هیات قضات سفیر

بودند در دادگاه تجدیدنظر پنج نفر می شدند، راجع به وکیل هم می گفتیم ما پول نداریم وکیل بگیریم. آنها خودشان وکیل معین می کردند ما خودمان بهتر از وکیل دفاع می کردیم.

س: اسم وکیل شما چه بود و چگونه از شما دفاع کرد؟
ج: یک بار سرهنگ خلعتبری وکالت ما را به عهده گرفت و اتفاقا خوب هم دفاع کرد.

س: در مرتبه دوم حضرتعالی در دادگاه بدوی به چند سال زندان محکوم شدید، و آیا این محکومیت در دادگاه تجدیدنظر کاهش پیدا کرد؟

ج: در دفعه بعد من به ده سال زندان محکوم شدم، هم در دادگاه بدوی و هم در تجدیدنظر. من در محکومیت اول همه یکسال و نیم زندان را کشیدم، در محکومیت دوم هم تقریبا سه سال و نیم زندان کشیدم که به اوج مبارزات قبل از انقلاب خورد و آزاد شدیم.

اثر مثبت زندان در سازندگی انسان

س: به عنوان آخرین محور در این موضوع بفرمایید حضرتعالی از دوران زندانهای خود چه تجربه مثبت و دست آورد فکری و معنوی داشتید، آیا مجموعا تجربه زندان را در زندگی خود موثر می دانید؟ یا برعکس از اینکه قسمتی از عمر خود را در زندان گذراندید احساس غبن و خسران می کنید؟

ج: به عقیده من در شرایطی مثل زمان شاه زندان یک کلاس بود، اگر کسی بخواهد ورزیده و پخته بشود جایش در زندان است. خیلی از افرادی را که انسان در زندان می تواند ببیند در بیرون دسترسی به آنها ندارد و امکان دیدن و گفتگو و همنشینی با آنها فراهم نیست، در زندان تبادل فکری می شود، انسان با روحيات مختلف برخورد می کند، با زندانیان سرو کله می زند، افراد جوهره خود را می شناسانند، یک کسی را که در بیرون خیلی ادعا دارد می آورند آنجا با دوتا تهدید و شلاق همه چیز را لو می دهد و بعضی بر عکس مثل فولاد آبدیدمتر می شوند. زندان رعب را از انسان می گیرد، بخصوص در سلول که از جاهای دیگر بریده می شود و توجهش به انگیزه های درونی خود و به خدا بیشتر می گردد. من الحمدلله روحیام یک جوری بود که اصلا از اینها ترس نداشتم.

یادم هست در قزل قلعه که بودم یک بار دکتر جوان (بازجوی ساواک) مرا سوار ماشین کرد می برد پیش تیمسار مقدم، در راه که می رفتیم گفت: "شما آخوندها اصلا ما را غیر مسلمان و مهدورالدم می دانید"، گفتم: "غیر مسلمان نه ولی مهدورالدم هستید"، گفت: "چرا؟" گفتم: "برای اینکه پیامبر (ص) فرمود: "الدار حرم فمن دخل علیک حرمک فاقتله" و شما به زور می ریزید در خانه ما و ما را می گیرید، اگر من قدرت داشتم شما را می کشتم، منتها ساواکی هستید زور نمی رسد." من هیچ وقت چاپلوسی آنها را نمی کردم، نصیحتشان می کردم می گفتم: "این کار هایتان اشتباه است آخرش محکوم به سقوطید، آخرش حق پیروز است."

خلاصه زندان آدم را می سازد، هم انسان با افراد و روحيات مختلف برخورد می کند هم یک شجاعت و ساختگی به انسان می دهد، انسان اگر چنانچه بخواهد در جامعه وجودش موثر باشد و در مسیر زندگی تکلیفش را بداند بایستی این صحنهها را دیده باشد تا از خامی بیرون بیاید نه، ما ضرری نکردیم، البته ما قصدمان خدا بود، واقعا قصدمان خدا و دفاع از اسلام بود، اهداف بزرگی داشتیم، روی

این اصل هم اگر ما را می‌کشتند باکی نداشتیم. بارها مرا تهدید می‌کردند که چنین و چنان می‌کنیم و این کار اعدام دارد، من می‌گفتم: "انسان که همیشه نمی‌ماند من هم عمرم را کرده‌ام و بهره‌ام را از دنیا برده‌ام چه بهتر که انسان زودتر برود و مسئولیتش کمتر باشد"، من این‌جوری به اینها جواب می‌دادم. اینها فکر می‌کردند که وقتی می‌گویند اعدام می‌کنیم من وحشت می‌کنم.

س: بالاخره از اینکه محبوس بودید احساس محدودیت نمی‌کردید؟

ج: البته یک مقدار انسان بی‌کاری دارد، اما اگر به کتاب بر می‌خوردم از آن استفاده می‌کردم، منتها یک مدتی را بی‌کتاب گذراندم، یک مدتی وقتم بی‌خود تلف شد، شما می‌دانید مثلاً یک محاکمه که می‌خواستند برگزار کنند ساده که نیست، یک روز می‌بردند برای تعیین وکیل، یکروز می‌بردند برای پرونده‌خوانی، یک روز می‌بردند برای دادگاه، هر کدام از اینها هم تشریفات داشت که واقعا وقت آدم گرفته می‌شد، صبح زود می‌بردند برای تعیین وکیل تا ظهر باید آنجا معطل می‌ماندیم، همان طور آدم باید آنجا بنشیند تا یک وقت بیایند بگویند مثلاً وکیل معین کن، ما هم بگوییم نه ما وکیل نمی‌خواهیم هر که را می‌خواهید معین کنید و ...

س: شما از دوران زندان یادداشت یا مکتوبی ندارید؟ آیا درسهای شما توسط خودتان یا بسه وسیله شرکت‌کننده‌ها نوشته نمی‌شد؟

ج: همان‌گونه که عرض کردم من بیشتر در آنجا به تدریس اشتغال داشتم، ولی متأسفانه از آن درسهای مکتوبی به جا نمانده است، البته در آنجا عروه را حاشیه می‌زدیم، قسمتهایی از کتاب طهارت عروه را در آنجا حاشیه زدیم، با آقای ربانی هم کتاب جواهر را مباحثه می‌کردیم که من یادداشت‌هایی می‌نوشتیم و بعضی از دفترهای آن را هنوز دارم. در ضمن یک کتابچه مناظره‌ای نوشتیم، بدین صورت که یک نفر مادی دارد بایک نفر مذهبی راجع به خدا و مسائل دین مناظره می‌کند، به نام "مناظره حسن و بیژن" و آن را پاک‌نویس کرده بودم، حدود پنجاه یا شصت صفحه شده بود، خدا رحمت کند مرحوم محمد این جزوه را از من گرفت و برد در ساتاجا (نخستین مرکز تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) متأسفانه در آنجا از بین رفت ولی پیش‌نویس آن را دارم، و الان در ایام حصر در منزل مطالب زیادی را بر آن اضافه کرده‌ام و نام "بیژن" را به ناصر تبدیل نمودم که امید است به اتمام آن موفق شوم. من در زندان وقتم را تلف نمی‌کردم، هر جا کتاب بیه دست می‌آورد مطالعه می‌کردم، انگلیسی مطالعه می‌کردم، عربی مطالعه می‌کردم.

س: شما انگلیسی را در زندان یاد گرفتید یا در بیرون از زندان؟

ج: من در بیرون یک کمی خوانده بودم، اما در زندان بیشتر روی آن کار کردم، اولش پیش مرحوم محمد کتاب اسپیکر (دچرث) را خواندم و خودم چون علاقه داشتم مطالعه می‌کردم، از نوارهایی که برای آموزش زبان انگلیسی بود گاهی استفاده می‌کردم، کتابهای داستان و بیوگرافیها را مطالعه می‌کردم و از این طریق تا اندازه‌ای یاد گرفتم، البته الان خیلی از آنها از یادم رفته است.

فصل هفتم

انفجار نور

(۱۳۶۳ - ۱۳۵۷ ه.ش)

آزادی از زندان و استقبال مردم قم
 نامه امام خمینی به آیت‌الله طالقانی و اینجانب پس از آزادی از زندان
 پیام به ملت ایران
 مسافرت به پاریس برای ملاقات با امام
 پیام تیمسار مقدم به امام
 استقبال کم نظیر دانشجویان و ایرانیان در فرودگاه پاریس
 نزدیکان امام در پاریس
 ملاقات و گفتگو با آقای حسنین هیکل
 بازگشت به ایران برای انجام یک ماموریت
 سفر به سوریه و عراق در مسیر بازگشت
 استقبال عظیم مردم هنگام بازگشت
 گفتگو با دکتر سنجابی برای تصدی وزارت خارجه
 مسافرت به اصفهان و نجف‌آباد و استقبال بی نظیر مردم
 ترکیب شورای انقلاب و چگونگی کار
 اصرار امام نسبت به عضویت اینجانب در شورای انقلاب
 تحصن در دانشگاه تهران
 استعفای رئیس شورای سلطنت و گفتگو درباره استعفای بختیار
 ورود امام خمینی (ره) به ایران
 کمیته‌های خودجوش برای حفاظت از انقلاب
 ملاقات با شخصیت‌های خارجی علاقمند به انقلاب اسلامی
 پیگیری قضیه امام موسی صدر و مخالفت با دشمن تراشی برای انقلاب
 تاکید بر اقامه نماز جمعه در سراسر کشور
 تصدی امامت جمعه تهران
 پیشنهاد انتصاب آقای خامنه‌ای برای امامت جمعه تهران
 اقدام به سو قصد توسط گروه فرقان
 بازدید امام خمینی از اینجانب در اوایل انقلاب
 برخوردهای شهید محمد منتظری در اوایل انقلاب
 حزب جمهوری اسلامی و اختلافات در برخی از شهرستانها
 مجلس خبرگان قانون اساسی
 معرفی مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور
 گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی
 چگونگی کار و اداره مجلس خبرگان
 ملاقات با دانشجویان و مذاکره با امام در مورد آزادی گروگانها
 برگزاری اولین انتخابات ریاست جمهوری
 انتخاب اعضای شورای عالی قضایی و نصب قضات

آزادی از زندان و استقبال مردم قم

س: ما راجع به دوران زندان حضرتعالی گفتگو کردیم، اکنون بپردازیم به ادامه قضایا، لطفاً بفرمایید آزادی حضرتعالی از زندان چگونه بود و در آن فضای انقلاب در تهران و قم چگونه از شما استقبال شد؟

ج: همان طور که قبلاً هم اشاره کردم مرا در تهران آزاد نکردند، بلکه شبانه با یک ماشین مدل بالا خیلی با احترام آوردند قم در منزل، و احتمالاً این برنامه ساواک بود که به یک شکلی مرا بیاورند که با مردم برخورد نکنم، اما در قم وقتی فهمیدند که مرا آورده‌اند هر روز جمعیت زیادی برای دیدن من می‌آمدند، در یکی از این روزها من آمدم در خیابان چهارمردان تا برای مردم صحبت کنم، از تهران هم جمعیت زیادی آمده بود، در آن روز آقای حاج سید حسین موسوی تبریزی و آقای دکتر شیبانی از طرف من صحبت کردند، بعداً خود من هم مقداری صحبت کردم از حضور مردم تشکر کردم، در منزل برای دیدار من جمعیت خیلی زیادی از طبقات و اقشار مختلف مردم می‌آمدند، از گروه‌ها و دسته‌جات هم افرادی به نمایندگی می‌آمدند، خلاصه استقبال خوبی از سوی مردم صورت گرفت و در سخنرانیها و نشستها در جهت تداوم نهضت و راههای تسریع در پیروزی آن صحبت می‌شد.

شبی مادر رضاییها که سه فرزندش به نامهای احمد، حسین و مهدی رضایی در اثر درگیری با رژیم شاه شهید شده بودند با چند نفر از طرف سازمان مجاهدین خلق آمدند، در همان جا من یک نصیحتی دوستانه به آنها کردم که خوششان نیامد، من به آنها گفتم: "دوستانه یک حرف به شما بزنم و آن اینکه الان در شرایط کنونی صحبت از سازمان و گروه کردن در جامعه بردی ندارد، شما بیایید خودتان را با ملت و نهضت امام خمینی پیوند بزنید، اگر بخواهید خودتان را به عنوان یک گروه و دسته جدا کنید جامعه شما را نمی‌پذیرد، چون تندیهایی شده که این تندیها افراد را زده کرده و هضم شدن در جامعه به نفع شماست"، یکدفعه مادر رضاییها ناراحت شد و گفت: "شما دارید خون بچه‌های ما را پایمال می‌کنید"، گفتم: "من از راه خیرخواهی دارم این نصیحت را به شما می‌کنم، با توجه به اینکه یک تعداد از افراد سازمان کمونیست شده‌اند و جوی که در جامعه علیه گروه و سازمان به وجود آمده برای مردم جاذبه ندارد، اگر به انقلاب عمومی ملت پیوندید به نفع شماست."

در همان ایام یک بار هم آقای علی بابایی که در زندان قصر با هم بودیم تلفن کرده بود که می‌خواهم بیایم آنجا، بعد گفتند با یک نفر دیگر آمده با آقای خلیل رضایی پدر رضاییها گفتم: "نسه خود ایشان تشریف بیاورند، ولی من با اعضای سازمان به عنوان سازمان نمی‌خواهم ملاقات داشته باشم"، با توجه به آن برخوردهای تندی که اعضای سازمان در زندان با ما و نیروهای مذهبی داشتند کلاً دوست نداشتم با آنها ملاقات کنم، آقای علی بابایی هم گفته بود من تنها نمی‌آیم و برگشته بودند، تا در حیاط منزل آمده بودند ولی بعد از آنجا برگشتند و رفتند، یکروز هم ابوذر ورداسبی با آقای کبیریان آمده بودند که ملاقات کنند، من گفتم هر مطلبی دارند بنویسند بدهند، بالاخره شرایط جوری بود که من دوست نداشتم با آنها خصوصی ملاقات کنم، آنها از ملاقاتهایی که به نام

سازمان و گروه خود انجام می‌دادند سو استفاده می‌کردند و من به‌خاطر همین قضیه بود که اگره داشتم. گاهی آنها با روحانیونی که مورد اعتماد مردم بودند دیدار می‌کردند، بعد آن را در نشریه خودشان منعکس می‌کردند و این افراد را به نحوی به خودشان می‌چسبانند، البته من آنان را از زندان می‌شناختم.

نامه امام خمینی به آیت‌الله طالقانی و اینجانب پس از آزادی از زندان س: پس از آزادی حضرتعالی از زندان گویا حضرت امام (ره) نامه‌ای برای شما نوشتند و از خدمات حضرتعالی در تحمل زجرها و زندانها تقدیر کردند، این نامه را چه وقت ایشان برای شما فرستادند؟ ج: این نامه الان موجود است، در آن زمان ایشان یک نامه برای من و یک نامه برای مرحوم آقای طالقانی فرستادند، این نامه‌ها را ایشان از پاریس فرستاده بودند چون ما در زندان بودیم که شنیدیم در اخبار گفتند آیت‌الله خمینی وارد پاریس شدند، (۱) من جواب نامه ایشان را هم در همان موقع فرستادم. (پیوستهای شماره ۳۲ و ۳۳)

۱ حضرت امام خمینی (ره) در تاریخ ۵۷/۷/۱۴ وارد پاریس شدند.

پیام به ملت ایران

س: حضرتعالی پس از آزادی از زندان پیام مهمی خطاب به ملت ایران ارسال داشتید، همچنین به مناسبت کشتار مردم در مراسم عید قربان خرمشهر توسط رژیم در سال ۱۳۵۷ پیام دیگری فرستادید، محتوای این دو پیام چه بود؟ در همان زمان در اصفهان و نجف‌آباد هم در تاسوعا و عاشورای سال ۱۳۵۷ راهپیمایی گسترده‌ای علیه رژیم داشتند و تعداد زیادی در این ماجرا شهید شدند، حضرتعالی باز پیامی برای مردم اصفهان و نجف‌آباد فرستادید، از آن شرایط هم اگر چیزی به خاطر دارید بفرمایید.

ج: آن وقت هر مسالهای در هر گوشه از کشور به وقوع می‌پیوست در جریان آن قرار می‌گرفتیم و در صورت لزوم پیام می‌فرستادیم، منتها هم‌این پیامها را من جمع‌آوری نکرده‌ام، الان معمولاً در دسترس و در خانه علما زیراکس و فتوکپی وجود دارد و هرچه می‌نویسند یکی دو نسخه از آن را نگهداری می‌کنند، آن وقت این مسائل مطرح نبود، ما یک چیزی می‌نوشتیم می‌دادیم به یک نفر آن را برمی‌داشت می‌برد، خیلی از آنها را حتی یک فتوکپی هم نمی‌گرفتیم، حالا به فکر باشیم که یک نسخه از آن را برای تاریخ نگه داریم آن وقت خیلی به فکر این مسائل نبودیم، ما می‌گفتیم خدا که می‌داند فرشته خدا هم که در نامه عمل می‌نویسد، همین خودش کافی است، و علاوه بر آن امکانات هم نداشتیم. (پیوستهای شماره ۳۴ الی ۴۷)

مسافرت به پاریس برای ملاقات با امام

س: حضرتعالی پس از آزادی از زندان تا هنگام پیروزی انقلاب چه نوع فعالیتهایی داشتید و جریان مسافرت شما به پاریس برای ملاقات با امام و انگیزه اصلی شما از این مسافرت چه بود، بفرمایید که در چه محورهایی با امام مذاکره کردید و چه نتایج مشخصی از این ملاقات گرفتید؟ ج: من که از زندان آزاد شدم خواهی‌نخواهی افرادی که طرفدار امام و انقلاب بودند منزل من

محور کارهای آنان شده بود و همه طبقات از تهران و سراسر کشور به منزل من می آمدند و دستور از من می خواستند، پول به من می دادند، پول از من می گرفتند، در حقیقت من به عنوان نماینده امام خمینی در ایران بودم و اصولاً در تمام مدتی که امام در ترکیه و نجف تبعید بودند من جیب خودم را جیب ایشان می دانستم، و اگر یک فرد روحانی یا غیر روحانی یا یک تشکیلاتی از دست آیتالله خمینی و انقلاب احساس ناراحتی می کردند من خودم را می رساندم و در حد توان استمالت خاطر می کردم، به او کمک می کردم و سعی می کردم به هر شکلی شده ناراحتی او را برطرف کنم، در حقیقت هر چه پول به دست من می رسید سعی می کردم در جهت انقلاب و در جهت اهداف آیتالله خمینی مصرف شود، در مصاحبه ها هم به عنوان سخنگوی امام از من سؤال می کردند و من جواب می دادم، آیتالله خمینی هم از این مسأله راضی بودند، و چون امام در پاریس بودند من برای ملاقات با ایشان و هماهنگی بعضی مسائل لازم بود که به دیدن ایشان بروم، گذرنامه ما را آقای میناچی زحمت کشید درست کرد.

پیام تیمسار مقدم به امام

بعد که می خواستیم برویم رئیس ساواک قم که شخصی بود به نام "باصری نیا" آمد و گفت: "آقای تیمسار مقدم رئیس کل ساواک گفته چون شنیده ام که شما می خواهید بروید پاریس لازم است شما را ببینم"، گفتم: "چه لزومی دارد؟" گفت: "ایشان تاکید داشته اند"، گفتم: "خوب وقتی مامی آییم تهران شب در منزل آقای مطهری هستیم و بعد از آنجا می رویم"، گفتم: "پس اجازه بدهید که در آنجا خدمت شما برسد"، گفتم: "مانعی ندارد"، بعد در همان منزل آقای مطهری تیمسار مقدم با یک نفر به نام "طباطبایی" آمدند حدود سه ساعت صحبت کردند، آقای مطهری هم نشسته بود و بالاخره سه پیام برای آیتالله خمینی داشتند، وقتی من صحبت های او را برای آیتالله خمینی گفتم ایشان تعجب کردند. خلاصه صحبت های او در چند محور بود، یکی اینکه به آقای خمینی بگویید شما فرموده اید شرکت نفت اعتصاب کنند، آنها هم اعتصاب کردند ولی نفت هم مصرف داخلی دارد و هم مصرف خارجی، پس فردا زمستان اگر نفت نباشد در روستاها مردم خودمان از سرمای میزند، آن وقت مردم به شما و روحانیت بدبین می شوند، مصلحت این است که شما تولید نفت را خودتان زیر نظر بگیرید و به اندازه مصرف داخلی تولید کنید که مردم از همین اول به شما و روحانیت و انقلاب بدبین نشوند، دوم اینکه ما در این مدت تجربه خیلی داشته ایم، مواظب باشید کمونیست ها در کار شما رخنه نکنند، شما به خاطر دین و مذهب دارید فعالیت می کنید همان نیروهای مذهبی را داشته باشید کافی است، قیام شما یک قیام مقدس است ما هم به آن احترام می گذاریم ولی این کمونیست ها از پشت خنجر می زنند مواظب آنها باشید پیشنهاد دیگری که داشت این بود که می گفت: شما آخوندها چرا پول را صرف اشخاص می کنید، با این پول هایی که از وجوهات به دست شما می رسد موسسات مذهبی، دینی و اقتصادی درست کنید، با این کار هم اصل سرمایه محفوظ می ماند و هم با درآمد آن می توانید حوزه ها را اداره کنید. این خلاصه کلام مقدم بود در آن جلسه، البته خیلی با احترام و مودب حرف می زد و خیلی دوستانه این حرفها را بیان کرد. هنگامی که در پاریس خدمت امام رسیدم (۱) صحبت های مقدم را برای ایشان نقل کردم ایشان خیلی تعجب کردند، گفتند: "عجب مقدم این حرفها را گفت" بعد در همان جا به آقای مهندس بازرگان و آقای هاشمی پیغام دادند که به کار شرکت نفت نظارت بکنند و به اندازه مصرف داخلی تولید کنند (۲).

س: به نظر شما انگیزه مقدم که در آن زمان ریاست ساواک را به عهده داشت از این ملاقات چه بود؟
 ج: البته خوب این روشن است که انقلاب داشت به پیروزی می‌رسید، از طرف دیگر تیپهای اینها فسق می‌کرد، مثلاً نصیری یک خصوصیتی داشت مقدم یک جور خصوصیات دیگری، مقدم خودش می‌گفت من سابقاً طلبه بوده‌ام، از صحبت‌هایش هم پیدا بود که مقداری درس طلبگی خوانده، یک عرق مذهبی هم داشت، با کمونیستها خیلی بد بود و برای روحانیت احترام قائل بود، یک داستان را آقای قاضی خرم‌آبادی نقل می‌کرد و می‌گفت: "قبل از انقلاب که من در خرم‌آباد بودم یکی از علمای لرستان که نفوذ محلی هم داشت مقداری در رابطه با ترویج از امام و مسائل انقلاب فعالیت می‌کرد و با ما همراه بود، ساواک لرستان از طریق شنود تلفنهای او کشف کرده بود که گویا با زنی مربوط است او را صیغه کرده یا بنا بوده صیغه کند، خلاصه ساواک خرم‌آباد برای مقدم که رئیس ساواک بود گزارش کرده بود که این سوژه خوبی است و ما می‌توانیم با افشای این قضیه آبروی فلانی را ببریم، مقدم گفته بود نه این کار را نکنید، برای اینکه اصل روحانیت که محفوظ باشد ما مردم را حفظ کرده‌ایم، اگر در امور دینی بدبینی در جامعه درست شود این به ضرر است و باعث می‌شود که مارکسیستها و کمونیستها در منطقه تقویت شوند"، بالاخره بعضی از آنها که افراد فهمیده‌ای بودند روی این مسائل حساب می‌کردند، خود مقدم در زندان هم که با ما صحبت می‌کرد می‌گفت من با مشی نصیری و پاکروان مخالفم، ولی بالاخره آقای خلخالی مقدم را نیز اعدام کرد.

۱ آیت‌الله منتظری در تاریخ بیست و هفتم آذرماه ۱۳۵۷ برای دیدار امام (ره) به پاریس رفتند. ۲ امام خمینی (ره) در تاریخ هشتم دی‌ماه ۱۳۵۷ آقای مهندس بازرگان را طی حکمی برای نظارت بر تولید و صدور نفت مأمور کردند.

استقبال کم نظیر دانشجویان و ایرانیان در فرودگاه پاریس

س: شما به تنهایی به پاریس عزیمت کردید یا افراد دیگری نیز شما را همراهی می‌کردند؟
 ج: آقای امینی هم همراه ما بود، به علاوه در آن وقت محمد در پاریس همراه امام بود و مادرش چندین سال بود که او را ندیده بود مادرش را هم بردم که او را ببیند چون پیش‌بینی نمی‌شد که انقلاب به این سرعت پیروز شود و محمد به ایران بیاید، دختر کوچکم سعیده هم بود، تاهوایمای ما در فرودگاه پاریس به زمین نشست دیدیم آقای قطب‌زاده پهلوی هواپیما پیدایش شد، بعد هم محمد را دیدیم و بعد دیدیم حدود دوهزار نفر دانشجو و ایرانیهایی که آنجا بودند به استقبال ما آمده‌اند.

س: خبر عزیمت حضرتعالی به پاریس را چه کسی به دانشجویان داده بود؟ و برخورد پلیس فرانسه با شما چگونه بود؟

ج: تسلفنها در آن وقت مرتب برقرار بود، آقای شجاع‌فرد و آقای شریعتی اردستانی (محمدحسین) مرتب در کنار تلفن بودند و با پاریس تماس می‌گرفتند و مسائل انقلاب رد و بدل می‌شد، در همان فرودگاه پاریس بی‌بی‌سی با من مصاحبه کرد و گفت تعداد زیادی با علم و کتل آمده‌اند به استقبال ایشان، در آنجا هم هر جا می‌رفتیم افرادی از پلیس به دنبال ما بودند، در آن منزلی هم که بودیم به عنوان یک شخصیت اطراف آن را پلیس مراقبت می‌کرد، حتی ما می‌خواستیم برویم کساح ورسای یا کلیسای نوتردام دوپاچی در پاریس را ببینیم پلیس ما را همراهی می‌کرد، گاهی هم من با آنها به انگلیسی صحبت می‌کردم ناراحت می‌شدند چون فرانسویها ذاتاً با انگلیسیها خوب نیستند.

س: البته این سؤال ممکن است مقداری خارج از موضوع باشد ولی حضرتعالی اولین بار که رو در رو و مستقیم چهره تمدن غرب را دیدید آنرا چگونه یافتید؟

ج: من خیلی چیز تازه‌ای ندیدم، خیلی بی‌بند و بارتر از تهران آن روز خودمان نبودند، تمدنش هم خیلی چیز تازه‌ای نداشت فقط بعضی چیزها را من هنوز ندیده بودم که آنجا می‌دیدم، مثلاً متروی پاریس در نظرم ما چیز جالبی بود، کاخ ورسای در پنج فرسخی پاریس هم دیدنی بود، معروف بود کار ساختمان آن در زمان لویی چهاردهم شروع شده و در زمان لویی شانزدهم به پایان رسیده است، در آنجا جهانگرد هم از همه‌جا زیاد آمده بودند و رفتن ما هم به پیشنهاد پلیسها بود، و بالاخره در نظام و زندگی مردم پاریس هم که ما با آنها محسوس نبودیم که بینیم چگونه زندگی می‌کنند، ما خودمان آنجا اطاق جدایی داشتیم، یکی از اقوام آقای بنی‌صدر گویا پسر عمه‌اش بود به نام آقای فاتح در یک آپارتمان دوتا اطاق داشت، او دوتا اطاقش را با تلفن و تشکیلات در اختیار ما گذاشته بود.

نزدیکان امام در پاریس

س: رابطه‌ی من و مشاورین امام در پاریس چه کسانی بودند و بیت ایشان توسط چه افرادی اداره می‌شد؟

ج: در پاریس آقایان بنی‌صدر و قطب‌زاده و دکتر مکرری که پس از انقلاب سفیر ایران در شوروی شد و آقای دکتر حسن حبیبی و جمعی دیگر هر روز پیش امام می‌آمدند، و آنها که منزل امام را آن وقت می‌گرداندند می‌شود گفت آقای دکتر ابراهیم یزدی و احمد آقا پسر امام و آقای اشراقی بودند، شاید دکتر یزدی بیشتر از همه موثر بود، در آنجا همه‌کاره امام دکتر یزدی بود و امام خیلی به ایشان اعتماد داشت، در همان جا بودیم که امام به آقای دکتر یزدی گفتند تلفن بزیند به دکتر رضا صدر که سابقاً شاگرد منظومه ما بود در آمریکا و بگویند سفارت ایران در آمریکا را از زاهدی تحویل بگیرد. هرچه امام مصاحبه می‌کردند آقای دکتر یزدی مترجمش بود، حتی یک بار من می‌خواستم با امام خصوصی صحبت کنم دیدم آقای دکتر یزدی هم آنجا نشسته‌اند گفتم می‌خواهم خصوصی صحبت کنم، امام گفتند: "ایشان هم از خودمان است" و من با بودن ایشان صحبت کردم، خلاصه همه‌کاره آنجا ایشان بود، چون زبان می‌دانست و به اوضاع و احوال آنجا و دانشجویان وارد بود.

ضمناً رابط تلفنی امام به ایران هم نوعاً آقای اسماعیل فردوسی پور و مرحوم محمد و آقای محمدعلی هادی بودند، و مرحوم حاج مهدی عراقی و آقای محمد منتظر و جمعی دیگر هم از مهمانان پذیرایی می‌کردند، و دانشجویان اروپا زیاد رفت‌وآمد داشتند، مرحوم امام هم ظهرها نماز جماعت می‌خواندند و صحبت هم می‌کردند.

همان جا در پاریس بودیم که از ایران زنگ زدند که بناست جمعی از علما اعلامیه بدهند و شاه را از سلطنت خلع بکنند و از آنجا تلفنی امضای مرا هم گرفتند. (پیوست شماره ۴۸)

ملاقات و گفتگو با آقای حسنین هیکل

در همان زمان آقای حسنین هیکل نویسنده و روزنامه‌نگار برجسته مصری آمد ملاقات امام و به انگلیسی صحبت می‌کرد، من به هیکل گفتم: "شما عرب هستی، آقای خمینی هم که عربی می‌فهمند، چه داعی داری که اینجا با امام به انگلیسی صحبت بکنی؟ اینجا مترجم عرب‌هم

هستند، چرا ما باید این قدر غریزه باشیم ” گفتم ” زبان عربی زبان اسلام است، چرا زبان عربی را ترویج نمی‌کنید؟ چرا در کشورهای عربی تاریخ مسیحی رواج دارد و از تاریخ اسلامی کمتر استفاده می‌شود؟ ” ایشان هم این مطلب را تایید می‌کرد، من گفتم: ” چرا بعضی از کشورهای اسلامی تعطیلی‌هایشان روزهای یکشنبه است؟ شما باید تاریخ اسلام را زنده کنید، روز جمعه را زنده کنید، و این ننگ است که در مصر تاریخ مسیحی رواج داشته باشد.”

بازگشت به ایران برای انجام یک ماموریت

س: لطفاً بفرمایید محور مذاکرت شما با امام در پاریس چه بود و چقدر در آنجا ماندید و چگونه به ایران بازگشتید؟

ج: محور صحبتها کلیه مسائل گذشته و مسائل آن وقت کشور بود، جریانات گذشته را برای امام تعریف کردم، جریانات زندان و مجاهدین و رجوی را برای امام گفتم، صحبتهای مقدم را برای امام نقل کردم، ولی عمده مساله آن زمان راجع به تشکیل دولت بود که امام اصرار داشتند هر چه زودتر دولت انقلاب تشکیل بشود، ایشان عنایت داشتند که آقای مهندس بازرگان نخست‌وزیر بشوند و برخی افراد را هم به عنوان هیات دولت مشخص کرده بودند، فقط در وزیر خارجه مانده بودند که نظرشان این بود که آقای دکتر کریم سنجابی این مسئولیت را قبول کند، و ایشان (آقای سنجابی) قبول نکرده بود، امام به من گفتند شما هر چه زودتر به تهران بروید و آقای سنجابی را راضی کنید که این مسئولیت را قبول کنند، لابد در آن شرایط ایشان را متعین می‌دانسته‌اند، به همین جهت چون امام این مسئولیت را به من داده بودند بسرعت از آنجا حرکت کردیم.

سفر به سوریه و عراق در مسیر بازگشت

ما می‌خواستیم سوریه و عراق هم برویم، آقای حاج شیخ محمدعلی هادی کار رفتن به سوریه را درست کرد و بنا شد به سوریه برویم و بعد اقداماتی بشود که به عراق هم برویم که آن هم انجام شد، بالاخره ما حرکت کردیم، چند روز سوریه بودیم چند روز هم عراق و بعد از آنجا آمدیم به ایران، در کرمانشاه و قصرشیرین و همه شهرهای بین راه از ما استقبالهای شگفت‌انگیزی می‌کردند و اصرار داشتند که ما آنجا بمانیم، ولی ما با عجله می‌آمدیم تا به تهران برسیم.

س: حضرتعالی در پاریس چند روز ماندید؟ در عراق و سوریه هم آیا با مراجع و دیگران ملاقاتی داشتید؟

ج: در پاریس هفت هشت روز بیشتر ماندیم، بعد آمدیم سوریه، در سوریه من یک مصاحبه مطبوعاتی کردم که از خبرگزاریهای مختلف شرکت داشتند، آقای آسیدصادق شیرازی نوه مرحوم آیتالله حاج سید عبدالله طاهری شیرازی مترجم ما بود، و بعد همه روزنامه‌ها به عنوان سخنگوی آیتالله خمینی مصاحبه مرا پخش کرده بودند، بعد تازه مسئولین سوریه فهمیده بودند که من در سوریه هستم و مقامات امنیتی خواسته بودند که با من صحبت کنند و آدرس اداره امن را داده بودند و خواسته بودند که من به آنجا بروم ولی من همان روز خاک سوریه را ترک کردم.

س: لطفا جزئیات بیشتری راجع به بازگشت خود از پاریس و چگونگی استقبال مردم در بین راه، و همچنین از مرحوم محمد که به هنگام بازگشت همراه شما بود بفرمایید.

ج: این از مواردی است که من خیلی تاسف می‌خورم که چرا آن زمان فرصت بیشتری نداشتم که از آن مسافرت استفاده بیشتری ببریم هنگامی که می‌خواستیم از پاریس برگردیم به امام گفتم اجازه بدهید محمد را همراه خودمان ببریم، امام قبول کردند، از کارهای محمد در آنجا این بود که با آقای دکتر هادی و گاهی آقای فردوسی‌پور صحبت‌های امام را ضبط می‌کردند و با تلفن به شهرهای مختلف ایران و جاهای دیگر منتقل می‌کردند، دکتر یزدی مترجم انگلیسی بود و آقای هادی مترجم عربی، بعد ما با محمد آمدیم سوریه، در سوریه با آقای جلال‌الدین فارسی تماس گرفتیم و چند روزی که آنجا بودیم با ایشان به جاهای مختلف می‌رفتیم چون تا آن وقت به سوریه نرفته بودم و در آن وقت آقای علی جنتی با خانواده خود در سوریه بودند و در اثر سابقه رفاقت در مدت اقامت در سوریه ایشان با اتومبیل خود بسیار به ماکمک کردند، بعد آمدیم عراق وارد کاظمین که شدیم نمازمان را خواندیم، من شنیده بودم که آقای سید محمود دعایی یک ماشین قراضه خریده، در حرم کاظمین که رفتیم گفتم با این عجله‌ای که ما داریم کاش آقای دعایی را پیدا می‌کردیم با همان ماشین قراضه ایشان می‌توانستیم به کارها و زیارت‌مان برسیم، اتفاقاً در همان وقت که در فکر این مساله بودیم یکدفعه دیدیم یک کسی گفت سلام علیکم، نگاه کردیم دیدیم آقای دعایی است گفتم ای کاش از خدا یک حاجت بزرگتر خواسته بودیم، گفتم تو اینجا چه کار می‌کنی؟ گفت: "یک نفر می‌خواسته است برود بغداد او را رسانده‌ام و آمدم اینجا یک زیارت بکنم و برگردم"، قصه را برای او گفتم، ایشان هم خوشحال شد و با همان ماشین آقای دعایی کاظمین و کربلا و نجف و سامرا و همه اماکن متبرکسه را زیارت کردیم، فقط یک روز نجف ماندیم، تا علما آمدند بفهمند کعبه دیدن ما بیایند از آنجا رفته بودیم، فقط در کربلا در منزل آیت‌الله خمینی با دهیست نفر از فضلا ملاقات کردیم بعد رفتیم سامرا و طفلان مسلم، بعد هم ایشان با ماشین خودش ما را آورد تا مرز ایران، همه اینها را سه‌چهار روزه انجام دادیم.

استقبال عظیم مردم هنگام بازگشت

بعد در مرز خسروی رفتیم مسجد، اول صبح یکدفعه دیدیم حجه الاسلام آقای غروی پیش‌نماز قصر شیرین که آقای مطلق آنجا بود و منزلشان محل رفت و آمد علما بود به سراغ ما آمد، ایشان ما را به منزل خود در قصر شیرین برد، کم‌کم مردم قضیه را فهمیدند، آقای غروی گفت مردم در مسجد اجتماع کرده‌اند که بیانات شما را بشنوند، خوب آن روز زمزمه انقلاب همه جا بود و مردم دنبال یک چنین چیزهایی می‌گشتند، مردم چه امیدها به روحانیت داشتند ولی حیف که روحانیت نتوانست به وعده‌هایی که به ملت داده بود عمل نماید. بالاخره با سلاطین صلوات ما را بردند مسجد در آنجا صحبت مفصلی کردم، ایشان می‌گفت: "اینجا اهل حق (۱) هم دارد شما یک چیزی کسه به آنها بر خورد کنند گویید"، آنها هم یکی یکی می‌آمدند دست می‌دادند و احترام می‌کردند، بعد ما را با چندین دستگاه ماشین بدرقه کردند تا شهر بعد در بین راه من نمی‌دانم مردم از کجا در جریان قرار می‌گرفتند از هر شهر و روستایی که می‌گذشتیم جمعیت بسیار زیادی از ما استقبال می‌کردند، در سرپل ذهاب مردم بسیار اصرار کردند که آنجا توقف کنیم و برای آنها صحبت کنیم ولی ما چون عجله داشتیم عذر خواستیم و حرکت کردیم به طرف کرمانشاه، در بین

راه مرتب من و محمد به وسیله بلندگو از ابراز احساسات مردم تشکر می‌کردیم. در کرمانشاه همعلما آمده بودند برف هم می‌آمد، در مسجد برای مردم سخنرانی کردم و نماز مغرب و عشا را در همان جا خواندیم بعد حرکت کردیم به طرف همدان، در همدان مردم و مرحوم شهید آیت‌الله مدنی که آن وقت آقای مطلق همدان بود به استقبال آمده بودند، (۲) خیلی اصرار کردند کمپیاده شویم ولی ما به خاطر مأموریتی که داشتیم توقف نکردیم تا رسیدیم به ساوه، تقریباً شهر ساوه در دست مردم بود و بچه‌های حزب‌الله در خیابانها نگهبانی می‌دادند، چند ساعتی آنجا ماندیم و استراحت مختصری کردیم و باز راه افتادیم برای قم (پیوست شماره ۴۹)

۱. اهل حق دستهای از صوفیان غرب ایران هستند که عقاید ویژه‌ای دارند.
 ۲. آیت‌الله شهید سید اسدالله مدنی از جمله شهدای محراب هستند که در بیستم شهریور ۱۳۶۰ در محراب نماز جمعه تبریز توسط منافقین به شهادت رسیدند.

گفتگو با دکتر سنجابی برای تصدی وزارت خارجه

بالاخره من خودم را با عجله به تهران رساندم و با آقای دکتر سنجابی صحبت کردم و با اصرار ایشان قبول کرد که پست وزارت خارجه آقای مهندس بازرگان را بپذیرد، حالا چه نکته‌ای در کار بوده که آقای سنجابی در ابتدا نمی‌خواست بپذیرد من نمی‌دانم، شاید می‌دانسته که دوامی ندارد یا اختلاف سلیقه در کار بوده است.

مسافرت به اصفهان و نجف‌آباد و استقبال بی‌نظیر مردم

س: شما بعد از آزادی از زندان مسافرتی هم به اصفهان و نجف‌آباد داشتید، اگر ممکن است در این مورد مطالبی را بفرمایید.

ج: بعد از آزادی از زندان لازم بود که مسافرتی هم به اصفهان داشته باشم ولی شرایط برای این کار مهیا نمی‌شد، هم کثرت رفت و آمد بود و هم از نظر سلامت جسمی به خاطر مسائل زندان و ... در این کار تاخیر بوجود می‌آمد. به همین جهت طی نامه‌ای به مردم از آنها عذرخواهی کردم (پیوست شماره ۳۶) و این کار را به فرصت مناسبی موکول کردم که تا بعد از مراجعت از پاریس تاخیر افتاد.

بعد از آمدن به قم و چند روزی توقف به طرف اصفهان حرکت کردیم، در اصفهان استقبال عجیبی از ما شد، آیت‌الله سید جلال‌الدین طاهری و بسیاری از علمای اصفهان تا چند کیلومتری شهر به استقبال آمده بودند، به قدری جمعیت زیاد بود که اصلاً به ماشینها اجازه حرکت نمی‌دادند، اصفهان از جمعیت جاکن شده بود. بعد در میدان امام سیل جمعیت از شهر اصفهان و بخشهای اطراف متراکم شده بود و ما رفتیم بالای عالی‌قاپو برای مردم صحبت کردیم، آن روز هم من صحبت کردم و هم مرحوم محمد، و شام را هم در منزل مرحوم آیت‌الله خادمی طاب‌بشراه دعوت شدیم و آنجا با جمعی از بزرگان و علمای اصفهان ملاقات داشتیم، بعد از اصفهان به نجف‌آباد رفتیم، آنجا هم غلغله جمعیت بود، در همان مدخل ورودی شهر یک تریلی آورده بودند و ما را روی آن سوار کردند و دستگاه بلندگو و انتظامات و تشکیلاتی درست کرده بودند و آقای حسینی رامش‌های برای مردم صحبت کرد، مردم بعضی از روستاها که قبلاً از چماقداران و طرفداران شاه بودند الان به مردم پیوسته بودند و هر کدام یک عکس امام در دست

گرفته بودند و مرتب تکان می دادند و صلوات می فرستادند، بدون اغراق از اصفهان تانجف آباد در کنار خیابانها جمعیت ایستاده بود، واقعا مردم از دل و جان شعار می دادند و در استقبال شرکت کرده بودند، هنگام بازگشت از نجف آباد از مسیر خمینی شهر رفتیم در آنجا هم جمعیت بی نظیری بود، در مدخل ورودی شهر برای مردم صحبت کردیم، و این همه استقبال مردم از ما در حقیقت استقبال از انقلاب و اهداف آن بود، حیف که روحانیت ما نتوانست آن طور که می بایست پاسخگوی این همه شور و شوق مردمی باشد و به وعده هایی که به آنان داده بود عمل نماید.

ترکیب شورای انقلاب و چگونگی کار

س: حضرتعالی فرمودید که در دیدارتان با حضرت امام در پاریس در باره مسائل مختلف سیاسی صحبت داشته اید، یکی از مسائل مهم در آن زمان مساله شورای انقلاب و ترکیب اعضای آن می باشد، بفرمایید آیا در این رابطه نیز با ایشان صحبتی داشته اید؟

ج: در باره ترکیب اعضای شورای انقلاب کسی را که من به امام معرفی کردم آقای خامنه ای بود، امام گفتند آخر ایشان مشهد هستند، گفتم خوب مشهد باشند می آیند به تهران، در آن زمان آقای موسوی اردبیلی هم در پاریس بود امام به ایشان هم گفته بودند که در شورای انقلاب باشند.

س: عضویت آقایان بازرگان و دکتر یزدی و قطب زاده و بنی صدر در شورای انقلاب به پیشنهاد چه کسی بود؟ به نظر حضرتعالی افراد دیگری همانند مرحوم آیت الله ربانی شیرازی با اینکه هم سابقه حوزوی داشتند و هم اهل سیاست و مبارزه بودند چرا در شورای انقلاب شرکت نداشتند؟

ج: همان گونه که قبلا گفتم آن وقت که امام در پاریس بودند از جمله افرادی که خیلی به ایشان نزدیک بود آقای دکتر یزدی بود و ایشان هم بعد دکتر یزدی خیلی اعتماد داشتند و مسلما دکتر یزدی در تصمیم گیری های آن مقطع خیلی موثر بوده اند، به گونه ای که عرض کردم وقتی من می خواستم خیلی خصوصی با امام صحبت کنم آقای دکتر یزدی هم آنجا بود امام گفتند ایشان از خودمان است، و من تا آن وقت با ایشان سابقه ای نداشتم ولی شنیده بودم در آمریکا جلسات دینی دانشجویان و مهاجرین را اداره می کند. مساله دولت موقت هم در همان پاریس صحبت و تصمیم گیری شده بود و بهترین دلیلش اینکه راجع به وزارت خارجه که نتوانسته بودند خودشان مساله را حل کنند و دکتر کریم سنجابی قبول نکرده بود امام این ماموریت را به من دادند که با ایشان صحبت کنم و او را راضی کنم، فقط آقای خامنه ای را من برای شورای انقلاب مطرح کردم که امام گفتند ایشان در مشهد هستند و من گفتم اشکال ندارد به تهران می آیند، با آقای موسوی اردبیلی هم در همان پاریس صحبت شده بود، و اما اینکه آقای ربانی شیرازی در شورای انقلاب نبودند احتمالا به این جهت بوده که ایشان می خواستند در قم باشند یا اینکه افرادی مخالف شرکت ایشان در شورای انقلاب بوده اند، زیرا بعضی ها بسا روحیه ایشان جور نبودند، چون قاطع بود و خیلی روی حرفهای خودش پافشاری می کرد.

س: لطفا در رابطه با شورای انقلاب توضیح بیشتری بفرمایید که نحوه اداره جلسات آن چگونه و اعضای آن چه کسانی بودند، شروع و پایان جلسات چگونه بود و چگونه تصمیم گیری می شد؟

ج: اعضای آن آقایان: موسوی اردبیلی، بهشتی، مهدوی کنی، بازرگان، خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، بنی‌صدر، قطب‌زاده، شیبانی، معین‌فر، حسن حبیبی، عزت‌الله سحابی و بعضی افراد دیگر بودند، البته افراد شورا چند مرتبه متغیر شدند ولی کارگردان مرحوم آیت‌الله بهشتی بود و کارها هم بیشتر بین افراد بخصوص تقسیم می‌شد که من به این‌گونه برخوردها اعتراض داشتم و خیلی از کارها هم انجام نمی‌شد، دستور جلسات هم مسائلی بود که برای انقلاب و کشور پیش می‌آمد، متناسب با ضرورتها روی مسائلی صحبت می‌شد، من هم در جلساتی که شرکت می‌کردم نظرس خودم را می‌گفتم، البته مصوبات شورای انقلاب در پنج جلد چاپ شده که در دسترس می‌باشند و می‌توان به آنها مراجعه نمود.

اصرار امام نسبت به عضویت اینجانب در شورای انقلاب

س: آیا حضرت‌عالی نیز در شورای انقلاب شرکت داشتید؟

ج: البته در آن وقت بنا نبود در شورای انقلاب باشم چون من بنا داشتم در قم باشم، ولی بعدا که من برای مجلس خبرگان قانون اساسی در تهران بودم امام پیغام دادند که شما در جلسات شورای انقلاب شرکت کنید، ابتدا برای من مشکل بود که در شورای انقلاب شرکت کنم چون اولاً قصد داشتم به قم برگردم، ثانياً کار و گرفتاری من در مجلس خبرگان قانون اساسی زیاد بود، به همین جهت به وسیله یک نامه از ایشان عذرخواهی کردم. (پیوست شماره ۵۰)

بعد از این قضیه من شبها می‌رفتم در جلسات آقایان شرکت می‌کردم به عنوان مستمع آزاد اما نظر هم می‌دادم، یک شب من یادم هست برای یک موضوعی صحبت شد دیدم همه کارها را بین خودشان تقسیم می‌کنند، در آن وقت تقریباً مرحوم آیت‌الله دکتر بهشتی سخنگو و کارگردان بود، آقایان مهندس بازرگان، دکتر یزدی، قطب‌زاده، بنی‌صدر و آیت‌الله طالقانی هم جزو شورای انقلاب بودند، البته آقای طالقانی در جلسات کم شرکت می‌کردند، آقای طالقانی در مجلس خبرگان هم کم شرکت می‌کرد، عضو رسمی بودند ولی مرتب شرکت نمی‌کردند، شبی من به مرحوم آقای بهشتی گفتم: "مگر شما ده‌دوازده نفر فقط مغزهای متفکر این کشور هستید، دیگر در این کشور آدم نیست که همه مسائل را به یکدیگر محول می‌کنید که در نتیجه کارها متراکم می‌شوند و بسا بعضی زمین می‌مانند" گفتند: "آخه چه کسی هست؟" گفتم: "من برای شما می‌شمارم"، ایشان گفتند: "ما چند نفر مهندس برای فلان کار می‌خواهیم"، من بیست و هفت نفر مهندس به ایشان اسم دادم کمی توانستند در انجام آن کار کمک کنند.

مرحوم محمد ما به مناسبتی می‌گفت بعضیها خیال می‌کنند در کشور آدم نیست و قحطالرجال است، ولی در کشور قحطالرجال نیست در کشور جهل‌الرجال است، در کشور ما این همه نیروهای انقلابی و فهمیده وجود دارد آخر محصور کردن همه کارها در چهارپنج نفر کار درستی نیست.

تحصن در دانشگاه تهران

س: جریان تحصن در دانشگاه تهران به هنگام نخست‌وزیری بختیار که در اعتراض به تاخیر ورود امام به ایران صورت گرفت به ابتکار چه کسی بود و چه پیامدهایی به دنبال داشت؟ لطفاً جزئیات این قضیه را بیان فرمایید.

ج: به طور کلی این جریان به پیشنهاد من بود، چون بنا بود که امام به ایران بیایند و مقدمات کار هم

فراهم شده بود ولی بعداً معلوم شد که دولت بختیار از آمدن امام جلوگیری به عمل آورده، ما این تحصن را راه انداختیم تا دولت بختیار را تحت فشار بگذاریم که به امام اجازه ورود به ایران را بدهد، ما اعلام کردیم که در اینجا می‌مانیم تا فرودگاهها باز شود و امام به ایران بیاید، این تحصن را به خاطر اهمیت دانشگاه در مسجد دانشگاه تهران گذاشتیم، جمعیت بسیار زیادی هم از آن استقبال کرد، سرهنگ عزیزالله رحیمی هم جزو کارگردانها بود، طبقات مختلف مردم در این تحصن شرکت کردند، مرحوم محمد هم در برگزاری آن نقش موثری داشت، در مسجد دانشگاه گاهی من صحبت می‌کردم، گاهی مرحوم آقای ریانی شیرازی صحبت می‌کرد و گاهی مرحوم آقای بهشتی، و به همین شکل علی‌التناوب افراد صحبت می‌کردند، در این جلسه مشاهیر علما از شهرستانهای مختلف شرکت کرده بودند، البته شخصیت‌های سیاسی هم شرکت کرده بودند، از وکلای مجلس آن زمان هم بعضی‌ها شرکت کرده بودند، خبرنگارها هم آنجا جمع بودند با من و چند نفر از افراد دیگر از جمله آقای دکتر بهشتی در آنجا مصاحبه کردند، شاید حدود سیصد خبرنگار از خبرگزاریهای مختلف آنجا بودند و ما مسائل را با آنها مطرح می‌کردیم، به طور کلی کنترول از دست دولت بیرون رفته بود، آقای دکتر صالح‌خو از مترجمین بود، ایشان مدتی در صندوق بین‌المللی پول بود، آقای دکتر غلامعباس توسلی که مدتی وکیل مجلس و استاد دانشگاه بود نیز از مترجمین بود. غرض اینکه شخصیت‌های مختلف در جریان کار شرکت داشتند و این حرکت در روحیه دانشگاهیان خیلی تاثیر خوبی داشت، در واقع یک نوع پیوند حوزه و دانشگاه محسوب می‌شد، در این مدت دست‌های مختلف مردم از شهرستانها می‌آمدند، خیابانهای اطراف دانشگاه همیشه پر از جمعیت بود، یادم هست آقای شیخ علی تهرانی روی دوش مردم در دانشگاه تهران برای مردم سخنرانی می‌کرد، بعد گفتند خانمهای فاحشه‌خانه‌های تهران هم می‌خواهند توبه کنند و به انقلاب بپیوندند و صحبت شد که یک نفر برود برای آنها سخنرانی کند، بسا شد آقای حاج شیخ علی تهرانی برود برای آنها صحبت کند، آنها هم چادر سرشان کرده بودند و گریه و زاری می‌کردند و به انقلاب می‌پیوستند، من نمی‌دانم آیا کسی از آن صحنه‌ها فیلم هم گرفته است یا نه؟

در همان ایام هم اعلامیه‌های خطاب به برادران ارتشی نوشتم و در مورد جنایات شاه و لزوم پیوستن آنان به مردم نکاتی را یادآور شدم. (پیوست شماره ۵۱ و ۵۲)

استعفای رئیس شورای سلطنت و گفتگو درباره استعفای بختیار

بعد صحبت شد که مسائل دارد حل می‌شود و آقای سید جلال‌الدین تهرانی که جزو شورای سلطنت و رئیس آن بود رفته است پاریس با امام صحبت کند و امام گفته‌اند تا استعفا ندهد من او را قبول نمی‌کنم و او از سمت خود استعفا داده و با امام ملاقات کرده است، بختیار هم بناست به ملاقات امام برود، به همین مناسبت من رفتم در جلسهای که در مدرسه رفاه تشکیل شده بود و بعضی از علما هم حضور داشتند مساله را بررسی کنیم، در آنجا صحبت شد که بناست بختیار در پاریس به ملاقات امام برود و امام به ایران بیاید، من گفتم یعنی بختیار استعفا می‌دهد؟ بعضی‌ها گفتند نه، بعضی‌ها هم گفتند بله استعفا می‌دهد، در همین زمان مرحوم آقای بهشتی وارد شد و گفت بسا شد آقای بختیار به ملاقات امام بروند و امام به ایران بیایند، من گفتم: "یعنی آقای بختیار استعفا می‌دهد؟" ایشان گفتند: "نه صحبت استعفای بختیار نیست" من گفتم: "پس امام ایشان را نمی‌پذیرند"، آقای بهشتی گفتند: "این چه حرفی است می‌زنید، خود امام پذیرفته‌اند شما می‌گویید تا استعفاندهد امام او را"



نمی‌پذیرند، من گفتم: امام سید جلال‌الدین تهرانی را تا استعفا نداد قبول نکردند، حالا چطور بختیار را بدون استعفای پذیرند؟ ایشان گفتند: امام قبول کرده است، بعد آقای ربانی‌شیرازی و آقای طاهری اصفهانی هم به کمک من در آمدند که بله امام بدون استعفای بختیار او را نمی‌پذیرد، آقای مطهری بینابین بودند، گفتم: بالاخره تماس بگیرد ببینید امام چه می‌گویند چون آقای بختیار به پاریس برود و امام هم ایشان را نپذیرد اوضاع وخیم‌تر می‌شود، بالاخره تلفنی با پاریس تماس گرفتیم، در آن وقت امام خودشان با تلفن صحبت نمی‌کردند، قاعده این بود که تلفن‌ها را ضبط می‌کردند برای امام می‌گذاشتند بعد صحبت‌های امام را ضبط می‌کردند و تلفنی برای مامی فرستادند، بختیار هم در همین اثنا برای ما تلفن کرد و با عصبانیت به ما گفت: شما دارید در کارها اختلال می‌کنید و کارها را به هم می‌زنید، گویا جریانات از همان جلسه به بختیار گزارش شده بود، من گفتم: آقای بختیار امام این کار را قبول نمی‌کنند آخر من روحیات و اخلاق ایشان را می‌دانم من می‌خواهم کاری بکنم که جریانات خراب نشود، جلال‌الدین تهرانی را هم امام بدون استعفا نپذیرفت، بختیار گفت: شما دارید کارشکنی می‌کنید، گفتم: ما چطور کارشکنی می‌کنیم من می‌خواهم کار به گونه‌ای باشد که با متانت مسائل حل شود، اگر شما آنجا بروی و ایشان شما را نپذیرد که بدتر است، شما را امام قبل از استعفا نمی‌پذیرند و اگر غیر از این به شما گفته‌اند اشتباه کرده‌اند. ظاهراً نظر بختیار و هواداران ایشان این بود که پستش باقی باشد و حکومت در اختیار ایشان باشد و امام به عنوان یک مرجع تقلید محترم‌جنای از حکومت و دولت وارد کشور شوند، البته بعضی می‌گویند آقای دکتر یزدی در پاریس با این مساله موافق بوده و پشت‌پرده می‌خواست بهر نام‌ها را به این سمت پیش ببرد ولی من از این امر بی‌اطلاعم ولی نظر امام را می‌دانستم، به هر حال مرحوم آقای بهشتی هم باورش آمده بود که امام ایشان را بدون استعفا می‌پذیرد.

بالاخره من به وسیله تلفن از امام سوال کردم که آیا بدون استعفا بختیار را می‌پذیرد یا نه. تلفن مرا ضبط کرده بودند و برای امام گذاشته بودند، امام در جواب گفته بودند: بیخود گفته‌اند، من بدون استعفا بختیار را نمی‌پذیرم و از قول من این قضیه را تکذیب کنید. البته رادیو هم در آن زمان این خبر را که بختیار بناست به پاریس برود اعلام کرده بود، بعد کم‌کم جو مردم در حمایت از امام و انقلاب قویتر و اوضاع بحرانی‌تر شد و در اثر فشار مردم فرودگاهها باز شد و پیش از اینکه بختیار به پاریس برود امام به ایران آمدند.

س: تحصن شما در دانشگاه تهران چه مدت طول کشید؟ اگر از آن ایام و وقایع پراشتها ب آن خاطره‌ای به یاد دارید بفرمایید.

ج: تحصن چندین روز طول کشید و زمینه خوبی بود برای تبلیغات، و مصاحبه‌های خوبی هم از ناحیه آقایان و از جمله اینجانب با خبرگزاریهای خارجی انجام شد.

ورود امام خمینی (ره) به ایران

س: راجع به ورود امام خمینی به ایران و استقرار ایشان در مدرسه رفاه هم اگر خاطراتی در ذهن دارید بفرمایید.

ج: در ابتدا سایر رفقا مدرسه رفاه را برای ملاقاتهای امام مشخص کرده بودند ولی من گفتم اینجا

مناسب نیست چون جای کوچکی بود و از همان در که جمعیت می آمدند از همان در هم باید بیرون می رفتند، من گفتم جمعیت زیاد می آیند و این جمعیت زیاد در این جای کوچک مناسب نیست، بالاخره هر چه می گفتیم اینجا مناسب نیست مرحوم آقای دکتر بهشتی می گفت نه همین جا خوب است، بعد من با آقای معینی نجف آبادی رفتیم در همان نزدیکی یک جای دیگری پیدا کردیم و آنجا را آماده کردیم، وقتی آقای خمینی را آوردند بنا بود ایشان را ببرند در مدرسه رفاه ولی ما ایشان را بردیم در آن محل که در خروجی و ورودی داشت، جمعیت از یک در می آمدند و از در دیگر می رفتند بیرون، آنجا که ما تهیه کرده بودیم چهار پنج برابر مدرسه رفاه بود، پله هم نداشت، یک منزلی هم پشت همین خانه بود که برای استراحت امام آنجا را آماده کردیم، بسرعت بنا آوردند و این دوتا خانه را به هم راه دادند و امام برای استراحت به آن منزل می رفتند، البته ما به هنگام آمدن امام به ایران به فرودگاه هم رفتیم اما من خیلی خوشم نمی آمد که خودم را جلو بیاندازم و در هواپیما بروم اما مرحوم آقای مطهری با آقای صباغیان تا داخل هواپیما رفتند، من به آقای پسندیده (برادر بزرگ امام) گفتم شما هم بروید، و خودمان ایستادیم پایین و بعدا با امام دیدن کردیم، آن وقت از طرف اقلیت‌های مذهبی هم نمایندگان برای استقبال از امام آمده بودند، شخصیت‌های مختلف آمده بودند همه هم اطراف ما می چرخیدند اما من خیلی نمی خواستم مطرح باشم، بعد امام رفتند بهشتی‌ها و من برگشتم به دانشگاه.

س: فکر تاسیس کمیته استقبال از امام چگونه و توسط چه کسانی مطرح شد و حضرتعالی چه نقشی در تشکیل آن داشتید؟

ج: این یک ضرورت و محصول فکر همه بود، مرحوم شهید مفتاح در این زمینه خیلی فعالیت می کرد، مرحوم محمد ما، مرحوم آقای بهشتی و مرحوم آقای ربانی و افراد دیگری هم بودند، اما در بعضی مسائل که من احساس ضرورت می کردم مستقیم دخالت می کردم مثل مثل هم‌ن قضایه عوض کردن منزل که آنها می گفتند فلانی علیه ما کودتا کرده است.

کمیته‌های خودجوش برای حفاظت از انقلاب

س: این تشکیلات کمیته‌های انقلاب اسلامی که بعدا حفاظت شهرها را به عهده داشت چگونه شکل گرفت، آیا این همان تشکیلات کمیته استقبال از امام بود؟

ج: اینها قبل از اینکه امام به ایران بیاید به صورت خودجوش شروع شده بود و کاری به کمیته استقبال از امام نداشت، همان گونه که گفتم در بازگشت از پاریس وقتی ما به ساوه رسیدیم دیدم شهر دست بچه‌های انقلابی است، در قم همین بچه‌ها شهر را کنترل می کردند، مسردم هم با آنان همکاری می کردند و از کار این بچه‌ها خوشحال بودند و خیلی هم بچه‌ها خوب اداره می کردند، در آن وقت یک صفا و صمیمیتی بین مردم حاکم بود، هیچ کس به فکر مقام و قدرت نبود و کسی نمی خواست برای خودش چیزی دست و پا کند، همه به فکر این بودند که انقلاب به پیروزی برسد و اسلام پیاده شود، یکی منزل خود را در اختیار می گذاشت، یکی از وقت خود شب و روز مایه می گذاشت، یکی پول خرج می کرد، مردم واقعا فداکاری می کردند، مردم برای ملاقات امام سر و دست می شکستند، در همین چهار پنج روزی که من در تهران نزد امام بودم قبل از اینکه به قم بیایم از نزدیک شاهد بودم که افراد از زن و مرد تلاش می کردند به یک شکل خودشان را به امام برسانند، من

یادم هست یکروز آقای حاج سید کاظم اخوان مرعشی از مشهد آمده بودند، ایشان در بدو انقلاب در مشهد خیلی فعالیت کرده بودند بعد آمده بودند تهران برای ملاقات امام، یک عده از مریدهایشان ایشان را بر روی دوش خود گرفته بودند و تا مقابل جایگاه امام آورده بودند و از بس جمعیت زیاد بود آوردن ایشان خدمت امام میسر نشد. از جمله جمعیت زیادی از زنها می آمدند، آن هم بعضی از زنهای تهران با آن وضع حجاب و زینت آلاتی که داشتند من به امام گفتم آخر اینها با این وضع می آیند، امام یک سری تکان دادند می خواستند بگویند مثلا اینها معفو است، بادیدن آن وضعیت انسان به یاد این جمله امیرالمومنین (ع) می افتاد که در جریان بیعت مردم با ایشان می فرمود: "و حسرت الیها الکعاب" (۱): "زنها با سینههای برآمده و روی باز از روی شوق می دویدند که بیایند با من بیعت کنند"، معلوم می شود که آن زمان هم در لابلای جمعیت این جور مسائل بوده است.

البته پس از آمدن امام خمینی به ایران من نمی خواستم خیلی در مسائل سیاسی دخالت کنم و لذا آمدم قم که به درس و بحث و حوزه برسم، اما بعدا مجلس خبرگان قانون اساسی دوباره مرا به تهران کشاند.

س: در باره نخستوزیری مرحوم مهندس بازرگان و چگونگی انتخاب ایشان از سوی حضرت امام اگر مطلبی به یاد دارید بیان نمایید، و بفرمایید آیا بجز ایشان افراد دیگری نیز برای این پست مطرح بودند یا خیر، و اساسا مرحوم بازرگان انتخاب شخص حضرت امام بود یا کسی به ایشان پیشنهاد کرده بود؟

ج: در آن زمان تقریبا آقای مهندس بازرگان متعین بودند و صحبت از دیگری در بین نبود، چون ایشان به سیاست و تقوا و تعهد معروف بودند و همه به پاکی و دیانت و امانت ایشان ایمان داشتند، و سابقه مبارزاتی ایشان و استقامتشان زبانزد خاص و عام بود.

۱ نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹

ملاقات با شخصیت‌های خارجی علاقه‌مند به انقلاب اسلامی

س: در اوایل پیروزی انقلاب شخصیت‌های زیادی از علاقه‌مندان انقلاب اسلامی از خارج کشور اعم از شخصیت‌ها و نمایندگان سازمانها و تشکلهای انقلابی خدمت حضرتعالی می رسیدند، افرادی نظیر سرگرد جلود، یاسر عرفات و سران انقلاب فلسطین، اسقف کاپوچی و...، لطفا بفرمایید تقاضا و توقعات آنها از انقلاب اسلامی چه بود و تا چه حد مرحوم شهید محمد در ایجاد این ارتباطها نقش داشت؟

ج: در اوایل انقلاب افراد زیادی به ایران می آمدند، اول کسی که به ملاقات امام آمد آقای یاسر عرفات بود که به سرپرستی یک هیات فلسطینی به ایران آمد، من آن وقت تهران بودم، یاسر عرفات به بعضی از شهرهای ایران از جمله خوزستان هم سفر کرد و استقبال عجیبی از او شده بود، گفته بود دیگر فلسطین فتح شد، خیلی خوشحال بود، در بیت امام با من ملاقات مفصلی داشت، در ضمن صحبت‌هایش مرتب می گفت "ابواحمد، ابواحمد" بعد معلوم شد که منظورش مرحوم محمد است، گفت ما در آنجا محمد را "ابواحمد" صدا می کردیم. بعد سرگرد جلود نخستوزیر لیبی از طرف قذافی آمد، گویا مسئولین با او خوب برخورد نکرده بودند. در آن وقت یک حالت غروری برای بعضی از مسئولین پیش آمده بود، فکر می کردند که دنیا را

۲۴۲

گرفته‌اند، با افرادی که می‌آمدند خیلی خوب برخورد نمی‌کردند و من شخصا با این معنا مخالف بودم، از جمله یک وقت من در منزل آقای حاج شیخ محمد یزدی که وقتی امام به قم آمدند در منزل ایشان بودند به امام عرض کردم: "آقا حالا که انقلاب کرده‌ایم قاعده‌اش این است که هیاتهای حسن نیت به کشورهای همجوار بفرستیم و مواضع خودمان را برای آنها تشریح کنیم که آنها احساس وحشت نکنند و با ما هماهنگی کنند"، ایشان فرمودند: "ما کاری با آنها نداریم"، من گفتم: "آقا ما که نمی‌خواهیم دور کشورمان رادیوار بکشیم" ایشان در آن زمان فرمودند: "ما می‌خواهیم دور کشورمان دیوار بکشیم، ما کاری با آنها نداریم." ضمناً شعارهای تند نیز علیه آنان دادیم و دم از صدور انقلاب زدیم و آنان را علیه خود تحریک کردیم و بسا همین شعارها زمینه‌ای برای تحریک عراق و وقوع جنگ هشتساله شد.

خلاصه، جلود که آمده بود من در قم بودم و در تهران او را به بازی نگرفتند، من این را شنیدم که گفته بودند حالا این آمده اینجا می‌خواهد یکپایگاه کمونیستی هم اینجا درست کند، به هر حال جلود را در تهران تحویل نگرفتند، بعد مرحوم محمد به خاطر سوابق آشنایی که با آنها داشت ایشان را آورد قم در منزل ما، و افرادی مانند ابوشریف هم اطراف آنها بودند، بعد آقای حاج احمد آقا خمینی هم در منزل ما به دیدن آنها آمد، البته مرحوم حاج احمد آقا با مرحوم محمد هم یک مقدار حرفشان شد، من یادم نیست به خاطر چی بود، بالاخره ما از او تجلیل کردیم. بعد وقتی که من در مجلس خبرگان بودم وزیر شهرداریهای لیبی یعنی به اصطلاح ما وزیر کشور آنها هم در تهران آمده بود که با من ملاقات کرد، بعد از طرف من به بیت امام زنگ زدند که او را تحویل بگیرند، یک آقایی از بیت امام گفته بود: "حالا یک سفور آمده است اینجا آقای منتظری ناراحت است که چرا از او استقبال نمی‌کنند و بسا او گرم نمی‌گیرند" شاید عدم پیگیری قضیه آقای حاج آقا موسی صدر هم در این برخورد سرد با لیبیاییها موثر بوده است، بعدها که آقای هاشمی و آقای خامنه‌ای مسئولیت گرفتند در جریان جنگ عراق و ایران با لیبی خیلی گرم می‌گرفتند، ولی من نظرم این بود که ما باید با کشورهای اسلامی به طور کلی گرم برخورد می‌کردیم، آقای اسقف کاپوچی هم به ملاقات من آمد، ولی وقتی به منزل من آمده بود که من در منزل نبودم و در منزل از او پذیرایی شده بود و بالاخره من ایشان را ندیدم. خلاصه آن روزها افراد مختلفی از جاهای مختلف می‌آمدند، خیلی از خبرنگارها برای مصاحبه می‌آمدند، و نوعاً از ما سؤال می‌کردند که اهداف شما از انقلاب چیست؟ برنامه‌های شما کدام است؟ من بعضی چیزها را که به نظرم می‌رسید و آرمانهای ما محسوب می‌شد می‌گفتم، من بر این معنا تاکید داشتم که ما نمی‌خواهیم چیزی را بر دیگران تحمیل کنیم، پیروان مذاهب دیگر در حکومت اسلامی محترم هستند، ما می‌خواهیم جلوی ظلم و زور را بگیریم، ما با طاغوتهایی که می‌خواهند با زور بر مردم مسلط باشند مبارزه داریم، ما از مستضعفین جهان حمایت می‌کنیم و در کنار آنها هستیم، و لذا افرادی از نهضت‌های آزادیبخش که در داخل کشورهاشان مشکل داشتند در همان وقتها رو به ایران آوردند و گاهی کمکهایی هم به آنها می‌کردیم، اما خوب کمکهای ما محدود بود، دولت در این زمینه باید به آنها کمک می‌کرد که آنها هم چندان اعتقادی به این‌گونه کارها نداشتند، لذا هم من و هم مرحوم محمد روی جریان نهضتها حساس بودیم و من به اندازه امکاناتم به آنها کمک می‌کردم، و در بانک ملی یک حساب به عنوان نهضت‌های آزادیبخش باز کردم که مورد استقبال مردم قرار گرفت و به آن حساب پول می‌ریختند. بالاخره اینها به انقلاب ایران چشم دوخته بودند و انتظار هم داشتند. من یادم هست همین آقای صادق‌المهدی نخست‌وزیر سودان آن روز که من در پاریس به دیدن امام

رفته بودم او هم آنجا بود بعد هم به تهران آمد، ما با هم دوست شده بودیم، روزی با آقای میرحسین موسوی نخست‌وزیر آمدند خانه ما و او خیلی انتظار همکاری و کمک داشت و در اینجا از طرف دولت وعده‌هایی به او داده شد اما به آن وعده‌ها عمل نشد تا اینکه این او را خبر به صدام روی آورد و از طرف صدام کمکهایی به او شد، در همان وقتها گله هم کرده بود که این وعده‌های جمهوری اسلامی هم‌ماش حرف بود، یک هیات فلسطینی به ریاست ابوجهاد هم که به تهران آمده بودند روزی در جلسه چهل و پنجم مجلس خبرگان وارد شدند و من به ایشان در نطق مفصلی خیر مقدم گفتم و حجه الاسلام آقای حاج سیدهادی مدرسی صحبت مرا به عربی ترجمه کرد، سپس ابو جهاد نیز صحبت مفصلی راجع به فلسطین انجام داد که همه اینها در صورت مشروح مذاکرات مجلس خبرگان ثبت شده است.

پیگیری قضیه امام موسی صدر و مخالفت با دشمن تراشی برای انقلاب

س: بعضی افراد به شما نسبت می‌دادند که شما با پیگیری قضیه ناپدیدشدن امام موسی صدر مخالف بوده‌اید و می‌گفتند در این ارتباط روابط ما با کشور اسلامی لیبی تیره می‌شود، آیا حضرتعالی در این زمینه نظری داشته‌اید و در این مورد چیزی فرموده‌اید یا خیر؟

ج: من هنگامی که در پاریس خدمت امام بودم پسر مرحوم آقای حاج آقا موسی صدر که نام ایشان "صدرالدین" است خدمت امام رسیدند و از ایشان استمداد می‌کردند که قضیه پدرشان پیگیری شود، امام هم از ایشان دلجویی کردند و به ایشان وعده دادند که این قضیه را ان‌شا الله پیگیری می‌کنند. بعد که آمدیم به ایران و انقلاب پیروز شد آقای صادق طباطبایی (پسر مرحوم آیت‌الله آقای سلطانی) خیلی علیه لیبی فعالیت می‌کرد، مرحوم محمد ما هم با قذافی از زمان مبارزات در خارج کشور مربوط بود و او را یک فرد انقلابی و ضد آمریکا می‌دانست و معتقد به گسترش ارتباط با لیبی بود، ما می‌گفتیم حالا که تازه انقلاب به پیروزی رسیده در سیاست خارجی کمک می‌خواهیم، دولت عربستان و سران بسیاری از کشورها که با ما مخالفند ولی قذافی از اینکه انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسیده ابراز خوشحالی می‌کند، عقیده من این بود که قضیه ناپدیدشدن آقای صدر را باید اقدام کرد ولی باید دوستانه از قذافی خواست و چگونگی ماجرا را جویا شد نه اینکه در رادیو و تلویزیون و سخنرانیها علیه قذافی سخنرانی بکنیم، آقای صادق طباطبایی که از قوم و خویشهای آقای صدر بود در بیروت سخنرانی و یا مصاحبه کرده بود و علیه قذافی حرف‌هایی زده بود که ما با این معنا مخالف بودیم و می‌گفتیم نباید مرتب علیه خود و انقلاب جوانان دشمن تراشی بکنیم، البته من با آقای حاج آقا موسی صدر سابقه آشنایی و رفاقت داشتم و ایشان مدتی هم پیش من درس خوانده است، در درس مطول و قوانین من شرکت می‌کرد، آدم فاضل و خوش فکر و با استعدادی بود، ایشان به همراه مرحوم آقای بهشتی و آقای حاج آقا موسی زنجانی از شاگردان خوب مرحوم آقای داماد بودند و گویا با هم مباحثه هم می‌کردند. بعد از این حادثه‌ای که برای ایشان اتفاق افتاد یکبار حاج احمد آقا خمینی آمد پیش من که مادر آقا موسی ابراز بی‌تابی می‌کند و شما یک نامه‌ای به قذافی بنویسید که این قضیه را پیگیری کند من یک نامه مفصلی به زبان عربی به قذافی نوشتم و شخصیت آقا موسی و ارزش او را برای جهان اسلام یادآور شدم و اینکه ایشان به لیبی آمده و در آنجا مفقود شده است مقتضی است که شما به صورت جدی پیگیری کنید و این مشکل را حل کنید، و نامه را به حاج احمد آقا دادم و نمی‌دانم ایشان آن را فرستادند یا نه، متأسفانه من از آن نامه کپی نگرفتم ولی شاید خود نامه در آرشیو حاج

احمد آقا موجود باشد، مرحوم امام هم گویا اقدام کرده بودند ولی عاقبت قضیه مشخص نشد که چگونه بوده است. خلاصه من با اقدام در این زمینه مخالف نبودم ولی بادشمن‌تراشی در آن جو و شرایط که انقلاب نویای ما دشمنان زیادی داشت مخالف بودم، من این مطلب را در همان اوایل انقلاب که امام در خانه آقای حاج شیخ محمد یزدی در قم بودند در مورد ضرورت تحکیم روابط با کشورهای اسلامی و بخصوص کشورهای همسایه به ایشان هم گفتم.

تاکید بر اقامه نماز جمعه در سراسر کشور

س: پیش از این حضرت‌عالی فرمودید که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نماز جمعه اقامه می‌فرمودید و پس از انقلاب نیز اقامه آن را به امام‌پیشنهاد دادید، در این مورد اگر توضیح بیشتری در خاطر دارید بفرمایید، و بفرمایید آیا در تشکیل اولین نماز جمعه تهران توسط دوست و هم‌رزم دیرین شما مرحوم آیت‌الله طالقانی حضرت‌عالی نقشی داشتید یا خیر؟ (۱)

ج: قبل از انقلاب من در درس‌هایی که در نجف‌آباد داشتم چند روز راجع به نماز جمعه صحبت کردم و گفتم زیر بنای حکومت اسلام نماز جمعه است، پیغمبر اکرم (ص) تا در مکه بودند چون قدرت نداشتند نماز جمعه مطرح نبود اما بعداً که مسلمانان در مدینه تشکیل پیدا کردند پیامبر اکرم (ص) قبل از آمدن خودشان به مدینه اسعد بن زراره و مصعب بن عمیر را مأمور کردند که در مدینه نماز جمعه تشکیل دهند. در اولین نماز جمعه‌ای که آنها خواندند چهل نفر شرکت داشتند، روی همین اصل عقیده شافعیه این است که حداقل افراد برای اقامه نماز جمعه چهل نفر است چون اولین نماز جمعه با چهل نفر تشکیل شد، تا اینکه پیامبر اکرم (ص) مهاجرت کردند به مدینه، روز دوشنبه آن حضرت وارد محله قبا شدند، بعد در محله قبا تا روز جمعه برای دید و بازدید ماندند، بعد حرکت کردند برای مرکز مدینه، هنگام ظهر رسیدند به جایی که اکنون به اسم "مسجد الجمعة" یا "مسجد الماه" معروف است، پیامبر (ص) در آنجا به همراه صد نفر نماز جمعه را اقامه فرمودند و از آنجا پایتخت نماز جمعه گذاشته شد، در حقیقت زیربنای حکومت اسلام نماز جمعه بود و تشکل مسلمین از همین جا شروع شد. من در نجف‌آباد به ذهنم آمد که برای تشکیل حکومت اسلامی چرا ما از چنین مسأله مهمی غفلت داریم، بعد با رفقا مشورت کردیم که شروع آن را بگذاریم برای ماه مبارک رمضان که توجه مردم به مساجد بیشتر است، بالاخره اولین جمعه ماه مبارک رمضان نماز جمعه اقامه کردیم، خیلی اثر خوبی هم داشت، این نماز جمعه آن قدر جای خود را باز کرد که همه نیروهایی که به انقلاب علاقه‌مند بودند از اصفهان و شهرستانهای اطراف می‌آمدند سرهنگ صدقی رئیس ساواک اصفهان گفته بود: "منتظری در نجف‌آباد یک پایگاه مخالفت با رژیم درست کرده به اسم نماز جمعه"، راست هم می‌گفت و از این مسأله خیلی ناراحت بودند، و چون من دیدم این مسأله خیلی موثر است یک نامه نوشتم به مرحوم امام در نجف که شما با آیت‌الله خوئی توافق کنید و دستور دهید که در شهرستانهای مختلف ایران توسط افراد مسوجه نماز جمعه تشکیل شود که فواید بسیاری دارد بدین‌گونه که در هر شهری علمای آن شهر با توافق خودشان موجهترین فرد را برای امامت جمعه تعیین کنند و همه در نماز جمعه او حاضر شوند، بعد ایشان به این مضمون جواب دادند که: "مثل اینکه شما به آوندها خیلی خوشبین هستید و هنوز آنها را نشناخته‌اید" اگر چه به نظر من اگر ایشان با آیت‌الله خوئی اقدام می‌کردند در همان شرایط هم زمینه تشکیل آن بود، حتی ما در زندان و تبعید هم وقتی شرایط فراهم می‌شد و مانع نمی‌شدند نماز جمعه را می‌خواندیم.

بعد از انقلاب هم من به مرحوم امام گفتم الان که قدرت دست شماست دستور بفرمایید که نماز جمعه شروع شود، البته من اسم مرحوم آقای طالقانی را به عنوان یکی از افرادی که می‌توانند در تهران اقامه نماز جمعه کنند خدمت امام آوردم، گویا امام بعدا پیغام داده بودند که ایشان در تهران نماز جمعه را شروع کنند، البته در همان وقت امام به من گفتند شما راجع به تعیین و نصب ائمه جمعه خودتان این کار را شروع کنید کدر ابتدا من برای شهرها امام جمعه تعیین می‌کردم و به برخی از آنان ماهیانه مختصری هم می‌دادم، ایشان مسائل خارج از کشور را هم به من محول کردند که اگر قاضی یا امام جمعه و یا روحانی می‌خواهند نسبت به آن اقدام کنم پس از رحلت آیت‌الله طالقانی مرحوم امام مرا به امامت جمعه تهران نصب فرمودند و پس از انتقال من به قم نیز من و آقای مشکینی علی‌التناوب نماز جمعه قم را اقامه می‌کردیم، بعد بنا شد در شهرهای سنی‌نشین هم نماز جمعه شروع شود. یکی از مسائلی که آن زمان مطرح بود مساله حقوق ائمه جمعه بود و تا مدتی من به بسیاری از ائمه جمعه کمک مختصری می‌کردم، بعد ما سمینار ائمه جمعه تشکیل دادیم در مدرسه فیضیه، و من رئیس هیات رئیسه بودم، کم‌کم مساله دبیرخانه ائمه جمعه مطرح شد، من می‌گفتم دبیرخانه باید در قم باشد این کار مربوط به روحانیت است و بجاست در قم باشد تا قداست نماز جمعه محفوظ بماند ولی آقای خامنه‌ای که در آن وقت رئیس جمهور بود نظرش این بود که باید این تشکیلات در تهران و در اختیار دولت و حکومت باشد، بعد شورای مرکزی ائمه جمعه تشکیل شد و از ائمه جمعه‌استانها به قم دعوت شد، به یاد دارم در یک جلسه مرحوم حاج آقا عطا الله اشرفی امام جمعه کرمانشاه را برای شرکت در این جلسه دعوت کرده بودیم، و از همان جلسه بود که وقتی برگشتند ایشان را شهید کردند، خداوند رحمتش کند.

۱ نخستین نماز جمعه تهران پس از پیروزی انقلاب اسلامی به امامت آیت‌الله طالقانی در تاریخ ۱۳۵۸/۵/۵ برگزار گردید.

تصدی امامت جمعه تهران

س: نصب حضرت‌عالی به امامت جمعه تهران پس از درگذشت مرحوم آیت‌الله طالقانی به چه صورت انجام پذیرفت؟ آیا مستقیما از سوی حضرت امام (ره) بود و یا با هماهنگی شما صورت گرفت؟ اگر مطلبی در این زمینه به یاد دارید بفرمایید.

ج: پس از رحلت آیت‌الله طالقانی مرحوم امام مستقیما مرا به امامت جمعه تهران نصب کردند چون در آن وقت من برای مجلس خبرگان در تهران بودم ولی پس از تمام شدن مجلس خبرگان چون من عازم قم بودم و رفت‌وآمد مشکل بود من از ایشان خواستم کسی را به جای من نصب فرمایند و ایشان نصب را به خود من محول کردند، من هم آقای خامنه‌ای را تعیین کردم و یک نماز هم پشت سر ایشان خواندم. پیوسته‌های شماره ۵۳ و ۵۴)

پیشنهاد انتصاب آقای خامنه‌ای برای امامت جمعه تهران

س: حضرت‌عالی فرمودید هنگام عزیمت به قم و عدم پذیرش ادامه امامت جمعه تهران، برای تصدی این مسئولیت آقای خامنه‌ای را به حضرت امام معرفی کرده‌اید، لطفا جزئیات آن را بیان فرمایید.

ج: همان‌گونه که عرض کردم در آن وقت پس از رحلت مرحوم آیت‌الله طالقانی (۱) من امامت جمعه را به دستور و حکم مرحوم امام به عهده گرفتم، وقتی می‌خواستم به قم بیایم رفتم خدمت امام و گفتم

کار مجلس خبرگان قانون اساسی تمام شده و من عازم قم هستم فردی را برای امامت جمعه تهران مشخص کنید، گفتند: "شما خودتان مشخص کنید من کسی را در نظر ندارم"، من گفتم: "فکر می‌کنم آقای خامنه‌ای برای این مسئولیت مناسب باشد"، ایشان فرمودند: "من در این موضوع دخالت نمی‌کنم". حاج احمد آقا هم آنجا بود گفت: "شما آقای گلزاده غفوری را برای این مسئولیت معرفی کنید"، حالا من نمی‌دانم ایشان به چه مناسبت روی ایشان نظر داشت، البته ما هم با آقای غفوری رفیق بودیم در خبرگان هم بود و خیلی روحیه انتقادی داشتند و این روایات آخر قانون اساسی را هم ایشان خیلی اصرار داشتند که در آخر قانون اساسی آورده شود. من به احمد آقا گفتم: "آقای خامنه‌ای برای امامت جمعه مناسبترند چون رکن نماز جمعه خطبه است و ایشان در خطبه تسلط دارند"، بعد در نماز جمعه هم صحبت کردم و گفتم رکن نماز جمعه خطبه است و آقای خامنه‌ای بهتر از من خطبه می‌خوانند، احمد آقا می‌گفت وقتی امام از تلویزیون این صحبت شما را شنیدند که می‌گویند ایشان بهتر از من خطبه می‌خواند گفتند "این را می‌گویند آدم بی‌هوا"، بالاخره من آقای خامنه‌ای را معین کردم، یک نماز هم پشت سر ایشان خواندم و بعد آمدم قم.

س: حضرتعالی پس از عزیمت به قم مدتی نیز اقامه نماز جمعه در قم را به عهده داشتید، در این رابطه نیز توضیح بفرمایید.

ج: نماز جمعه را در قم از قدیم مرحوم آیت‌الله اراکی اقامه می‌کردند، ولی چون در اثر کهولت سن این امر برای ایشان مشکل شده بود به دستور مرحوم امام، من و آیت‌الله مشکینی علی‌التناوب نماز جمعه را در قم اقامه می‌کردیم و این امر تا سالها طول کشید، یک هفته من و یک هفته ایشان اقامه می‌کردیم و به نماز یکدیگر نیز حاضر می‌شدیم.

۱ مجاهد نستوه مرحوم آیت‌الله طالقانی در تاریخ ۵۸/۶/۱۹ دارفانی را وداع گفتند و در بهشت‌زها به خاک سپرده شدند.

اقدام به سو قصد توسط گروه فرقان

س: چنانکه در کتاب فقیه‌عالیقدر هم آمده است گویا در سال ۱۳۵۸ افرادی به منظور سو قصد به منزل حضرتعالی وارد شده‌اند که بحمدالله توطئه آنان کشف و خنثی می‌شود، اگر در خاطر دارید بفرمایید که به طور کلی قضیه چگونه بوده است و این افراد چه کسانی بودند؟

ج: اجمالا بعد از آنکه انقلاب به پیروزی رسید افراد مختلفی برای ملاقات من می‌آمدند، یک روز چند نفر جوان به ملاقات آمدند و در بین صحبت‌هایشان گفتند ما از گروه فرقان هستیم و از من رهنموسود می‌خواستند و خیلی گرم می‌گرفتند، بعد صحبت از مجاهدین خلق شد، من از مجاهدین خلق انتقاد کردم، گفتم ما در زندان که بودیم آنها روش خوبی نداشتند، آنها که مارکسیست شده‌اند و تغییر ایدئولوژی داده‌اند به جای خود، اینها هم که مذهبی مانده‌اند برخورد‌های درستی ندارند، من کتاب‌هایشان را خوانده‌ام اشکال در آنها زیاد هست، اینها گفتند ما هم‌پا مجاهدین مخالفیم می‌خواهیم اسلام اصیل را پیاده کنیم، گفتم ما که شما را درست نمی‌شناسیم باید ببینیم رفتار و کارهای شما چگونه است، البته بی‌احترامی به آنها نکردم ولی بسهایی هم به آنها ندادم. چند شب بعد پاسدارها گفتند که چند نفر روی پشت‌بام منزل بوده‌اند و یکی از آنها را هم دستگیر کرده بودند

که می‌گفتند از گروه فرقان بوده است. خیلی برای من روشن نشد که قضیه چه بوده، گروه فرقان همینها بودند که مرحوم آیت‌الله مطهری را به شهادت رساندند حالا از دست من ناراحت شده بودند یا برنامه دیگری بوده من نمی‌دانم.

بازدید امام خمینی از اینجانب در اوایل انقلاب

س: گویا مرحوم امام خمینی در ابتدای پیروزی انقلاب در قم از حضرت‌عالی بازدید داشتند و حضرت‌عالی راجع به حیف و میل اموالی که مصادره شده بود مطالبی را با ایشان مطرح فرموده‌اید، مشروح جریان این دیدار چگونه بوده است؟

ج: بسله ایشان در همان اوایل انقلاب که من در کوچه عشقعلی ساکن بودم به منزل من آمدند، اما من راجع به حیف و میل اموال مصادره‌ای در آنجا با ایشان صحبت نکردم، بعداً در یکی از ملاقاتهایی که در تهران با ایشان داشتم این مطلب را با ایشان به تفصیل مطرح کردم که این مصادره‌ها به این شکل حرکت درستی نیست، بسیاری از باغات و کارخانه‌ها را از دست صاحبانش گرفتند و درست به آنها رسیدگی نشد، خیلی از باغات خشکید، چنانکه من شنیدم شش‌هزار باغ در همین اطراف تهران مصادره کردند که خیلی از آنها خشکید، و بعضی از آنها به اسم بنیاد مستضعفان حیف و میل شد، یک روز من از راه دلسوزی به ایشان گفتم: "متأسفانه ما برای مستضعفین خیلی شعار دادیم ولی کاری برای آنها نکردیم" ایشان از این صحبت من خیلی ناراحت شدند، گفتند: "چطور برای مستضعفین کاری نشده است؟" لابد به ایشان گزارش شده بود که نان مستضعفین در روغن است، یکبار هم آیت‌الله آقای حاج آقا باقر سلطانی به ایشان این سنخ حرفها را زده بودند و ایشان خیلی ابراز ناراحتی کرده و گفته بودند معلوم می‌شود شما را هم بازی داده‌اند، یک بار نیز مرحوم آقای حاج سید محمدصادق لوانسانی که خیلی هم با آقای خمینی رفیق بودند و نمایندگی ایشان را هم داشتند برخی از این‌گونه مشکلات و مسائل را برای ایشان بیان کرده بودند که ایشان گفته بودند معلوم می‌شود شما هم بازی خورده‌اید، ایشان روی انتقاد از کارها خیلی حساسیت داشتند، ظرفیت انتقادپذیری ایشان نسبت به مشکلات نظام کم بود و بیت ایشان عنایت داشتند به جهت حال ایشان خبرهای خوش و خوشحال‌کننده به ایشان داده شود تا ایشان همیشه دلگرم و خوشبین باشند، و قهرای خبرهای انتقادی تحت‌الشعاع قرار می‌گرفت.

برخوردهای شهید محمد منتظری در اوایل انقلاب

س: در اوایل پیروزی انقلاب مرحوم شهید محمد مخالفتهای شدیدی با دولت موقت و برخی از چهره‌های انقلاب نظیر مرحوم شهید بهشتی داشتند و حضرت‌عالی نیز در رد مواضع ایشان اعلامیه نسبتاً تنیدی صادر فرمودید، به نظر حضرت‌عالی علت این مخالفتها چه بود؟

ج: پس از پیروزی انقلاب من به قم آمده بودم و مشغول کارهای طلبگی بودم ولی مرحوم محمد در متن مسائل سیاسی کشور بود، روح مطلب‌این بود که محمد انقلابی فکر می‌کرد و معتقد بود که باید در رابطه با مسائل انقلاب انقلابی عمل کرد و کارهای کشور و نیز افرادی را که از خارج به ایران می‌آیند با معیارهای انقلاب مورد توجه قرار داد، دولت موقت نظرش بیشتر روی نظم داخلی و نظم جهانی و ارتباط با دولت‌ها و اینکه حکومت تثبیت بشود بود، مرحوم آیت‌الله بهشتی خدا رحمتش کند یکی از ارکان نظام بود و مردی مجتهد و متدین و عاقل و خوش‌فکر بود ولی آن وقت که

مساله انقلاب و زندان و تبعید و شکنجه و این حرفها بود آقای بهشتی در این وادیهها نبودند، البته آقای مطهری هم تقریباً همین‌گونه بودند و بیشتر مشغول کارهای علمی بودند و وارد مسائل حاد سیاسی نمی‌شدند. آقای بهشتی در آلمان در مسجدها مبورگ فعالیت می‌کردند، آدم روشنفکری بسود، فکر ایشان خوب بود هوشش خوب بود آدم خوبی بود اما آن‌جور روحیه انقلابی که دل به دریا بزند نداشت، و مرحوم محمد چون خیلی انقلابی فکر می‌کرد خیلی نظمها را به هم می‌زد تا اندازه‌ای هم حق با مرحوم محمد بود اما به نظر ما این‌جور که ایشان می‌خواست پیش برود عملی نبود، همه علیه ایشان موضع می‌گرفتند. مرحوم آقای ربانی املشی به همراه مرحوم آقای قدوسی که آن وقت دادستان انقلاب بود در مجلس خبرگان آمدند پیش من و از کارهای محمد اظهار ناراحتی می‌کردند. البته محمد واقعا داشت اعصابش را از دست می‌داد چون می‌دید که بخصوص دولت موقت در آن جهتی که آرمانهای انقلاب را عملی کند نیست و این روی اعصاب او خیلی اثر گذاشته بود، الان هم ما می‌بینیم که خیلی از خواسته‌هایی که داشته‌ایم عملی نشده است اما ما یا ظرفیتمان زیادتر است یا بی‌تفاوت شده‌ایم، بالاخره تحمل می‌کنیم، اما محمد طاقت این مسائل را نداشت چون می‌دید که خواسته‌ها و توقعاتی را که از انقلاب داشته است عملی نشده و این مسائل او را ناراحت می‌کرد، و آنچه که من نوشتم همین بود که ایشان اعصابش ناراحت است، من یک چیز بینابین نوشتم، یک عده از جوانهای انقلابی هم به دنبال محمد بودند، من می‌خواستم بگویم محمد درست می‌گوید اما تند می‌گوید چون بر اعصابش مسلط نیست، حرف حقش را به تندی می‌زند و این باعث رنجش برخی افراد از ایشان می‌شود، واقع قضیه هم همین است که انسان وقتی اهداف انقلابی هم داشته باشد باید با یک شیوه مناسب حرفش را بزند چون همه یک جور فکر نمی‌کنند، محمد یک جوری شده بود که واقعا نمی‌توانست خودش را کنترل کند، من می‌خواستم به یک شکلی قضیه را ختم کنم که فشار هم روی او نیآورند تا بر اعصاب خودش مسلط شود، البته بعد مرحوم محمد خودش تعدیل شد، در حزب جمهوری هم شرکت کرد و با مرحوم آقای بهشتی هم در یک جا شهید شدند.

در اوایل تاسیس حزب خود محمد هم شرکت داشت، در آن اوایل من یادم هست که حزب آن قدر همگانی شده بود که آمدند به من گفتند آقای حاج شیخ علی‌پناه^(۱) آمده و در حزب اسم نوشته است، من گفتم این آقای حاج شیخ علی‌پناه که از آب شب مانده اجتناب می‌کرد الان آمده است در حزب اسم نوشته است این خیلی مهم است؟ من یکبار به آنها گفتم آخر این چه حزبی است افراد یک تشکیلات باید مرتب و منضبط و تشکیلاتی باشند، این‌جور ثبت‌حوالی که شما دارید اسم افراد را می‌نویسید این فایده‌ای ندارد، بالاخره آقایان به همین مساله خوشحال بودند که مردم دارند در حزب اسم می‌نویسند. بعداً من در تهران که بودم در مجلس خبرگان آقای بنی‌صدر می‌گفت بیا تا ما هم یک حزب تشکیل بدهیم و روی این جهت خیلی مصر بود، من گفتم من اهل حزب و این مسائل نیستم من همان کارهای طلبگی خودم را می‌کنم این کارها از من نمی‌آید، اصلاً روحیه من روحیه این‌جسوری نبود، او می‌خواست در مقابل مرحوم آقای بهشتی و آقای باهنر و آقای خامنه‌ای و آقای هاشمی که حزب داشتند با همراهی من یک قدرتی درست کند، من گفتم این کارها از من نمی‌آید و اهل این مسائل نیستم.

۱ آیت‌الله آقای شیخ علی‌پناه اشتهاردی در حوزه به تقدس مشهور بودند و به شدت از ورود در مسائل سیاسی پرهیز داشتند.

حزب جمهوری اسلامی و اختلافات در برخی از شهرستانها

س: آیا حضرتعالی در تاسیس و یا تقویت حزب جمهوری اسلامی نقش داشتید، و آیا به هنگام تاسیس حزب موسسین آن که نوعاً یا با شمار فائق بودند یا از شاگردان شما محسوب می‌شدند با شما مشورت نکردند؟ چنانکه شنیده شده در اثر عملکرد حزب در برخی از شهرستانها تنشهایی در ارتباط با حزب ایجاد گردید، در این زمینه اگر مطلبی به نظرتان می‌رسد بفرمایید.

ج: من در تاسیس حزب نقشی نداشتم، رفقای که در تهران بودند بیشتر پایه‌گذار حزب بودند، من در قم مشغول طلبگی بودم، نظر امام هم در ابتدا همین بود که پس از پیروزی انقلاب ما طلبه‌ها به طلبگی خودمان پردازیم و کارها را به دست افراد صالح بسپاریم، البته بعداً نظر ایشان عوض شد، من در آن وقت بیشتر نظرم این بود و در این وادیها نبودم، بعد که حزب در قم تاسیس شد افراد با من مشورت می‌کردند که در آن شرکت کنند یا نه، من مخالفتی نداشتم و می‌گفتم اشکالی ندارد، حتی پسر خودم احمد آقا که مطیع من هم بود در حزب فعالیت می‌کرد هم خودش و هم خانمش و حتی مشوق افراد هم بودم، بعد دیدیم بخصوص پس از شهادت آقای بهشتی و بیشتر در شهرستانها افراد ناجور در حزب راه پیدا کردند و مسائل خطبازی در حزب شروع شد، از حزب به عنوان یک پایگاه قدرت استفاده می‌کردند و اغراض دیگری هم داشتند، من این‌ها را از حزب زده شده بودم و ناراحت هم بودم و شاید آقای خامنه‌ای و آقای هاشمی هم که یک مقدار از بیت من اوقاتشان تلخ بود به خاطر این بود که بیت من از حزب ترویج نمی‌کرد، کم‌کم کار به جایی رسید که این‌ها را از امام هم موضعگیری کرده بودند و به آقای خامنه‌ای گفته بودند فتیله حزب را پایین بکشید، ائمه جمعه هم خیلی‌ها با حزب مخالف بودند، بعضی از شعبه‌های حزب خیلی بد عمل می‌کردند یکی از شعبه‌های حزب که خیلی خطی و بد عمل می‌کرد حزب اصفهان بود که منجر به درگیری و اختلاف شدید با روحانیون مبارز اصفهان و آیت‌الله طاهری شده بود و موضوع اختلاف به اطلاع امام رسیده بود و ایشان خیلی ناراحت شده بودند و از من خواستند اقدامی نکنم. من هم جلسه‌ای در تهران در منزل آقای ربانی املشی با حضور آقایان طاهری اصفهانی، ناطق‌نوری، طاهری خرم‌آبادی، شیخ‌عباس‌علی روحانی، شیخ عبدالله نوری، پرورش و حاج احمد آقا تشکیل دادم و با طرفین صحبت کردم و به آنها تذکراتی دادم و بعداً نامه‌هایی به آقای طاهری و آقای پرورش نوشتم و گزارش کار را به اطلاع امام هم رساندم. (پیوستهای شماره ۵۵ الی ۵۷)

س: در زمان دولت موقت گویا انتظار آقای شریعتمداری این بود که امام جمعه تبریز و استاندار آذربایجان شرقی با نظر ایشان تعیین بشود و شنیده شد که آقای بازرگان در زمان نخست‌وزیری این‌ها را برای اینکه شما به امام برسانید با شما مطرح کرده و حضرتعالی برخورد تندشان دادید، این قضیه از چه قرار بوده است؟

ج: اینکه مرحوم آقای شریعتمداری نظرش این بوده است نمی‌دانم، ولی یادم هست که در شورای انقلاب یک شب صحبت از آذربایجان شد گویا آنجا سروصدایی شده بود، مرحوم آقای مهندس بازرگان گفتند: "بالاخره آذربایجان استان آقای شریعتمداری است، استاندار و کارهای دیگر آن استان باید زیر نظر آقای شریعتمداری باشد، بالاخره ایشان این حق را دارد که بگویم راجع به آذربایجان نظر بدهند." من گفتم: "این چه حرفی است که شما می‌زنید، مگر ما می‌خواهیم کشور را پاره‌پاره کنیم و اینجا کشور فدرال درست کرده‌ایم پس کردستان را هم بگذاریم در اختیار عزالدین حسینی و بگویم راجع به

آن استان او نظر بدهد، سیستان و بلوچستان را بگذاریم در اختیاریار مولوی عبدالعزیز بالاخره ایران یک کشور واحد است و یک سیاست واحد دارد و این معنا ندارد که این استان و آن استان را در اختیار این و آن بگذاریم، بالاخره با طرح ایشان مخالفت شد.

مجلس خبرگان قانون اساسی

س: در اوایل پیروزی انقلاب صحبت از این بود که برای تدوین قانون اساسی مجلس موسسان تشکیل شود، بعد این نظر تبدیل شد به مجلس خبرگان قانون اساسی، آیا در این عنوان چه کسی نقش داشت، شخص امام یا دیگران؟ و علت اعلامیه امام مبنی بر عدم انحلال مجلس خبرگان چه بود؟ مگر کسی میخواست آن را منحل کند؟

ج: سابقاً در سیاست ایران هنگامی که میخواستند قانون اساسی را عوض کنند مجلس موسسان تشکیل می دادند، لذا پس از پیروزی انقلاب هم که میخواستند یک قانون اساسی تدوین بشود همین مجلس موسسان در مغزها بود، بعد کم کم شد مجلس خبرگان قانون اساسی، حالا چه کسی این نام را گذاشت من یادم نیست، ظاهراً آقای دکتر حسن حبیبی در همان زمان که در پاریس بودند به دستور امام یک پیش نویس قانون اساسی نوشته بودند و بنا بود این پیش نویس را خبرگان منتخب مردم مورد بحث و بررسی قرار دهند. مرا از استان تهران کاندیدا کرده بودند، آقای مهندس صباغیان هم وزیر کشور بود که انتخابات را برنامه ریزی می کرد، آقایان برنامه ریزی کرده بودند که یک ماهه ایسن برنامه تمام شود، ده میلیون تومان هم برای آن بودجه تصویب کرده بودند، از جمله تصمیمات آنها این بود که جلسات در همین مجلس که الان مجلس شورای اسلامی هست برگزار شود و اعضا برای شام و ناهار بروند به یک هتل، و یک هتل برای این منظور رزرو کرده بودند، روز اول بهما گفتند بفرمایید برویم برای ناهار، من گفتم من که از اینجا تکان نمی خورم، عبایم را گذاشتم زمین و گفتم اگر بقیه می خواهند بروند بروند من همین جا یک نان و پنیری می خورم، بالاخره یک عده دیگر هم ماندند، روز اول ده بیست نفر رفتند روزهای بعد همانها هم نرفتند چون در هتل مثل زندانها محدود بودند، بالاخره در همان جا شام و ناهاری تهیه دیدند، آنها برای یک ماه ده میلیون تومان بودجه پیش بینی کرده بودند و ما با اینکه سه ماه هم طول کشید حدود یک میلیون و هفتصد هشتصد هزار تومان خرج کرده بودیم، با این کار ما خرج اتوبوس و خرج هتل و مخارج تهیه غذا در هتل و... برداشته شد، برای من یک پتو و بسالت از منزلمان آورده بودند شبها همان جا می خوابیدم، بقیه هم همین طور بودند، بعضی ها هم که در تهران خانه داشتند شبها به منزل خود می رفتند.

در همان روز اول آقای صباغیان آمد پیش من و گفت ما فکرش را کرده ایم که آقای طالقانی را به عنوان رئیس قرار بدهیم و آقای بنی صدر را به عنوان معاون و جلسات را ایشان اداره کنند، من چیزی به او نگفتم ولی بعداً هنگامی که هیأت رئیسه سنی مشخص شد در آن جلسه از همه مسن تر مرحوم آقای خادمی اصفهانی بود برای تعیین رئیس دائم رای گیری به عمل آمد و مرا به عنوان رئیس معین کردند و مرحوم آقای بهشتی را به عنوان نایب رئیس، آقای صباغیان چون از گروه نهضت آزادی بود دوست داشت مجلس را آقای بنی صدر اداره کند، بالاخره من شدم رئیس و مرحوم آقای بهشتی شد نایب رئیس، البته بیشتر روزها جلسه را آقای بهشتی اداره می کردند و روزهایی که مسائل حساسی مطرح می شد خود من جلسه را اداره می کردم. (پیوست شماره ۵۸)

معرفی مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور

از جمله چیزهایی که در تصویب آن من نقش موثر داشتم یکی اصل دوازدهم بود که در آن مذهب تشیع مطرح شده بود، و دیگر اصل یکصد و پانزدهم که رئیس جمهور باید از رجال دارای مذهب تشیع باشد، مرحوم آقای بهشتی صبح که جلسه را اداره می‌کردند اصل ۱۱۵ به نحوی که تنظیم شده بود رای نیاورد، بعد ما دیدیم این درست نیست و عده‌ای از آقایان از جمله مرحوم آقای حاج آقا مرتضی حائری را ناراحت کرد و به صورت قهر از مجلس بیرون رفتند و لذا چون در آیین نامه مجلس یک ماده داشتیم که اگر هیات رئیسه یک چیزی را لازم دیدند می‌توانند تغییر متن سابق در مجلس مطرح کنند، من و آقای ربانی شیرازی و آقای ربانی املشی بقیه اعضای هیات رئیسه را دیدیم و متن فعلی را تنظیم کردیم، و در جلسه عصر خود من اداره جلسه را به عهده گرفتم و افرادی را که صبح قهر کرده بودند به جلسه دعوت کردم و در جلسه گفتیم صبح موافق و مخالف صحبت‌های خودشان را کردند و دیگر مجال صحبت نیست، الان من این متن را می‌خوانم هرکس موافق است به آن رای بدهد، بعد من متن اصل یکصد و پانزدهم را که همین الان در قانون اساسی هست خواندم و رای آورد، بعد به قم که رفتیم آیت‌الله گلپایگانی از من تشکر کردند و خوشحال بودند که این اصل در قانون اساسی تصویب شده است.

س: آیت‌الله گلپایگانی شخصا از حضرتعالی تشکر کردند؟

ج: بله بعد از اینکه قانون اساسی تمام شد من خدمت مرحوم امام و نیز آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله گلپایگانی به عنوان احترام یک نسخه از آن را بردم، بعد هنگامی که من نسخه را خدمت آیت‌الله گلپایگانی بردم ایشان گفتند: "من خیلی از شما تشکر می‌کنم، آقای حاج آقا لطف‌الله صافی از شما خیلی ممنون بوده‌اند."

خدا بیامرزدش یکی از اعضای هیات رئیسه آقای عضدی بود، صبح که مدیر جلسه آقای بهشتی بودند ایشان گفتند: "شش میلیون سنی در ایران است و شما چگونه آنها را از این حق ممنوع می‌کنید"، البته ما به سنی‌ها احترام می‌گذاشتیم ولی از این طرف هم بعضی‌ها مثل مرحوم آیت‌الله حاج آقا مرتضی حائری بودند که می‌گفتند بنویسید "مذهب حقه اثنی‌عشریه"، و بالاخره اکثریت ملت ایران چون دارای مذهب تشیع هستند طبعاً قانون باید مطابق مذهب آنان باشد، البته با حفظ حقوق اقلیتها.

س: در آن زمان که رسمیت مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی ایران در قانون اساسی به تصویب رسید گویا در گوشه و کنار از جانب برخی از علمای اهل سنت مخالفت‌هایی صورت گرفته بود، امام و حضرتعالی چه برخوردی با این نوع مخالفتها داشتید؟ و چطور آنها را قانع می‌کردید؟

ج: در خود مجلس خبرگان چند نفر از اهل سنت بودند مثل مولوی عبدالعزیز و دیگران، و افرادی مثل آقای حاجتی کرمانی آن وقت عنایت داشتند که از آقای احمد مفتی‌زاده که از علمای معروف و متحرک کردستان بود دعوت کنیم و در این خصوص با او صحبت کنیم، ما از آقای مفتی‌زاده دعوت کردیم و او آمد نظراتی داد، علاوه بر این در قانون اساسی سابق مذهب رسمی کشور مذهب حقه اثنی‌عشریه بود ما که نمی‌توانستیم در جمهوری اسلامی بگوییم که مذهب اثنی‌عشریه نیست، بالاخره اکثریت مردم ایران شیعه مذهب بودند روحانیون هم در مجلس بودند، آیت‌الله آقای حاج آقا مرتضی

حائری(ره) سر کلمه "حقه" معرکه گرفت که چرا این کلمه حقه را می‌خواهید نیاورید، بالاخره ما استدلالمان این بود که وقتی اکثریت مردم ایران شیعه‌مذهب هستند باید مذهب رسمی تشیع باشد، در عین حال در مناطق سنی‌نشین باید آنها آزاد باشند و بتوانند در احوال شخصیه به فقه خودشان عمل کنند و همان را تدریس کنند و حتی قاضی هم از خودشان باشد و احوال شخصیه مربوط به خودشان است، می‌گفتیم اگر یکبار مثلاً در پاکستان بخواهند قانون اساسی بگذارند آن وقت آنجا بر طبق فقه ابوحنیفه قانون می‌گذارند. بعضی‌ها هم می‌گفتند اصلاً نگویید تشیع بگویید اسلام، در دو طرف قضیه نظراتی مطرح می‌شد و هر کدام برای خود استدلالهایی می‌آوردند.

یکی دیگر از چیزهایی که در قانون اساسی بحث‌انگیز شد این بود که رئیس جمهور باید ایرانی باشد، بعضی‌ها می‌گفتند این چه اصلی است مساله اسلام مطرح است ایرانی بودن چه ضرورتی دارد، و شاید هم تا حدی از جهت موازین حق با آنها بود، منتها ما می‌دانستیم که این عملی نمی‌شود، یک چیزهایی از مسائل ملی را هم باید به آن توجه نمود، در قانون اساسی سابق هم این مساله آمده بود، مساله استقلال کشور و ایرانی بودن از چیزهایی است که در فرهنگ مردم رسوخ کرده و نمی‌شود به آن بی‌توجه بود، علاوه بر اینکه در مجلس فقط روحانیون نبودند افراد مختلف داشتیم افراد ملی و لیبرال هم داشتیم کسانی که جور دیگر هم فکر می‌کردند وجود داشتند، و بالاخره همه چیز باید حساب می‌شد.

گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی

س: با اینکه موضوع ولایت فقیه در پیش نویس قانون اساسی نبود چگونه و توسط چه کسانی این اصل در قانون اساسی مطرح شد، و حضرتعالی آن موقع راجع به اصل ولایت فقیه و چهارچوب اجرایی آن چه تصویری داشتید؟

ج: آن موقع مساله ولایت فقیه در جامعه مطرح بود، کتاب ولایت فقیه آیت الله خمینی چاپ شده بود و نوعاً افراد کتاب ایشان را خوانده بودند و اجمالاً این معنا در ذهن همه بود که عالم بر غیر عالم مقدم است. خود من قبل از تشکیل مجلس خبرگان و رفتن به تهران، پیش نویس قانون اساسی را که آقای دکتر حبیبی تنظیم کرده بودند در قم مطالعه کردم و به عنوان مناقشه کتابچه‌ای را به عنوان "مجموعه دو پیام" در تاریخ ۱۳۵۸/۴/۱ چاپ و منتشر کردم و در آن جزوه مساله ولایت فقیه و ادله آن و ضرورت آوردن آن را در قانون اساسی متذکر شدم، و این امر صد درصد محصول مطالعات و نظر خود من بود، منتها در مجلس خبرگان مرحوم آیت الله بهشتی و بعضی دیگر با من هماهنگ شدند، البته نظر من به لحاظ سایر اصول قانون اساسی اشراف ولی فقیه بسر روند قانون گزاریها و اداره کشور بود تا جهت اسلامیت نظام تامین گردد، و حدود اختیارات او نیز در قانون اساسی تعیین شده است و کلمه "مطلقه" را در بازنگری به آن اضافه کردند. (پیوست شماره ۵۹)

یادم هست یک روز که ما می‌خواستیم برای همین اصل استدلال کنیم مرحوم آقای طالقانی مخالف بودند و گفتند آقای شریعتمداری هم مخالف است، من گفتم آقای شریعتمداری موافق است برای اینکه من خودم یک نوشته از آقای شریعتمداری در یکی از مجله‌هایی که در قم منتشر می‌شد گویا مجله الهادی بود دیدم که آنجا آقای شریعتمداری گفته بودند ما دستوراتی در اسلام داریم که خطاب به همه است مثل: "السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما" "یا الزانیه و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما ماه جلد" "یا این آیه شریفه": "و ان طائفان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت

احدهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی“، این سنخ از دستورات خطاب به جامعه است و هر یک از افراد که نمی‌توانند آن را اجرا کنند پس باید یک کسی که در راس جامعه است آنها را اجرا کند، و آن کسی که در راس جامعه است باید به مسائل اسلام آگاه باشد تا مجری این سنخ از دستورات اسلام باشد و آن عبارت است از فقیه، من این مطلب را از آقای شریعتمداری در آن مجله دیده بودم و لذا همان وقت برای آقای طالقانی استدلال کردم که نظر آقای شریعتمداری به این شکل است و ایشان با این نظریه موافق است، و به ایشان گفتم اگر آقای شریعتمداری الان مخالف شده باشد مساله دیگری است، ولی آن نوشتن من از ایشان دیدم ایشان روی این جهت اصرار هم داشته است که کسی که آگاه به دستورات اسلام و منتخب جامعه است باید مجری این احکام باشد، این آیات عام استغراقی (فراگیر همه افراد، هر فردی به صورت مستقل) نیست بلکه خطاب به جامعه یا به تعبیر بهتر خطاب به منتخب یا مدیریت جامعه است که در حقیقت جامعه در او متبلور شده است.

من و مرحوم دکتر بهشتی در مجلس خبرگان استدلال می‌کردیم که مثلا در شوروی که می‌خواهند حکومتی را اداره کنند چون می‌خواهند مرام کمونیستی را پیاده کنند کسی را که ایندولوگ باشد و در مسائل کمونیستی وارد باشد او را برای حکومت انتخاب می‌کنند و در راس قرار می‌دهند تا او با آگاهی آن مرام را پیاده کند، ما در مسائل اسلامی همین حرف را می‌زنیم که وی (منتخب) نه تنها باید در مسائل اسلامی وارد باشد بلکه باید در این زمینه اعلم از دیگران باشد، و آن کس که اعلم به مسائل اسلام است در واقع سه وظیفه دارد: یکی اداره شئون مسلمین بر اساس موازین اسلامی، یکی هم مرجعیت تقلید و یکی هم ولایت قضا، روی این جهت هم باید اعلم باشد هم اتقی هم آگاه به مسائل جامعه، من و مرحوم آقای بهشتی و آقای ربانی شیرازی و بعضی افراد دیگر از جمله آقای دکتر سید حسن آیت روی این قضیه اصرار داشتیم، البته بعضی‌ها هم مثل آقای طالقانی و آقای بنی‌صدر با آن مخالف بودند، بعد راجع به مسائل اسلام که صحبت می‌شد آقای بنی‌صدر می‌گفت: ”من اصلا این مجتهدین را مجتهد نمی‌دانم من خودم را از همه اعلم می‌دانم چون اجتهاد یکصد و شصت علم لازم دارد که فقها فاقد آن هستند و من همه یکصد و شصت علم را دارا هستم“ البته من نفهمیدم که آن یکصد و شصت علم چیست که ایشان داراست و دیگران دارا نیستند باید از خودشان پرسید.

البته من این نکته را همین جا اضافه کنم که وقتی من یک نسخه از قانون اساسی را پس از پایان یافتن مجلس خبرگان پیش آقای شریعتمداری بردم ایشان راجع به اصل حکومت اسلامی و ولایت فقیه حرفی نداشتند، اما از صحبت‌هایشان چنین استفاده می‌شد که در چگونگی اجرای آن اشکالهایی دارند.

س: این ولایت فقیه که حضرتعالی عنایت داشتید که در قانون اساسی گنجانده شود مبنای اعتقادی و جایگاه اجرایی آن چگونه است، آیا ولی فقیه از طرف خداوند منصوب است و مردم موظف به اطاعت از وی هستند یا اینکه این مردمانند که در چهارچوب شرایطی او را به ولایت می‌گمارند؟ آیا ولی فقیه مادام‌العمر باید باشد یا اینکه مردم می‌توانند برای زمان معینی مثلا چهار سال یا پنج سال به او ولایت دهند؟ آیا ولایت او در چهارچوب قانون اساسی یا فراتر از قانون اساسی است؟ تبیین حضرتعالی از این مسائل چگونه است؟

ج: من این مسائل را به طور مفصل در چهارجلد کتاب ”دراسات فی ولایه الفقیه“ که تاکنون

قسمتهایی از آن تحت عنوان "مبانی فقهی حکومت اسلامی" توسط حجج اسلام آقایان حاج شیخ محمود صلواتی و حاج شیخ ابوالفضل شکوری به فارسی ترجمه شده است به تفصیل مورد بحث قرار داده‌ام، همان‌گونه که من پیش از این نیز گفتم ما از همان زمان که با مرحوم آقای مطهری مباحثه می‌کردیم به این نظر رسیده بودیم که در زمان حضور امام معصوم برای تشکیل حکومت، امام معصوم احق است و مردم موظفند که از او اطاعت و تبعیت کنند، اما در زمان غیبت که افراد معصوم نیستند این وظیفه مردم است که در چهارچوب شرایطی که خداوند مشخص فرموده فرد صالحی را از میان‌واجدین شرایط برای این مسئولیت انتخاب نمایند، و شرایط امام منتخب برحسب آنچه از کتاب و سنت استفاده می‌شود هشت شرط است، غیر از دوازده امام معصوم هیچ کس از طرف خداوند منصوب نیست. ولی فقیه هم ولایت مطلقه به این معنا که هرکار دلش خواست انجام دهد ندارد، بلکه باید طبق موازین اسلامی و تعهدی که داده عمل نماید، و در حقیقت حکم مخصوص خداست "ان الحکم الا لله"، و او مجری احکام خدا می‌باشد، خداوند به پیامبر اکرم (ص) نیز فرموده است: "و ان احکم بینهم بما انزل الله": "حکم کن بین آنان به آنچه خدا نازل فرموده است"، اساساً فقیه از آن جهت که کارشناس احکام خداست ولایت از آن او می‌باشد. ما در قانون اساسی وظایفی را برای ولی فقیه مشخص کرده‌ایم که تخطی از آنها جایز نیست و این معنایش این است که او فراتر از قانون نیست، و مردم هم در چهارچوب قانون اساسی با ولی فقیه‌واجد شرایط بیعت می‌کنند، مردم می‌توانند برای ولایت او زمان هم مشخص کنند مثلاً برای چهار یا پنج سال او را انتخاب کنند، می‌توانند این مسئولیت را به چند نفر به صورت شورایی یا غیر شورایی (تفکیک قوا) واگذار کنند، می‌توانند اگر او فاقد شرایط شد او را عزل کنند بلکه در برخی موارد قهراً منزل است، ما در قانون اساسی دست مردم را باز گذاشته‌ایم و این حق مردم است. حتی در زمان امام معصوم هم اگر چه حاکمیت او به عقیده ما از طرف خداست ولی اگر پشتیبانی و حمایت مردم نباشد امام معصوم هم عملاً نمی‌تواند حکومت به معنای مصطلح تشکیل دهد، و بالاخره اصل ولایت فقیه بدین معنا که برحسب کتاب و سنت در حاکم اسلامی شرایطی معتبر است که یکی از آنها فقاهت است ظاهراً قابل تردید نیست. اخیراً مرحوم مهندس بازرگان در انجمن اسلامی مهندسين یک سخنرانی داشتند که متن آن را به ضمیمه یک نامه برای من فرستادند و در آن سخنرانی اظهار نظر کرده بودند که وظیفه و هدف انبیا و ادیان الهی تزکیه مردم است و راجع به مسائل حکومتی برنامه‌ای ندارند و اینجانب در جواب ایشان یک نامه یک صفحه‌ای نوشتم (پیوست شماره ۶۰)، و سال بعد هم نامه‌ای فرستادند که متأسفانه نتوانستم جواب بدهم. (پیوست شماره ۶۱)

س: بعضی می‌گویند که پیش‌نویس قانون اساسی را آقای حبیبی از قانون اساسی فرانسه گرفته است. ج: من خبر ندارم، ظاهراً آیت‌الله خمینی وقتی که در پاریس بودند به آقای حبیبی گفته بودند که این پیش‌نویس را ایشان بنویسد و ایشان هم با کمک برخی آقایان دیگر آن را در ۱۵۱ اصل تنظیم کرده بودند، ممکن است که ایشان چون سالها در فرانسه بوده است اصلهایی از آن را بالهام از قانون اساسی فرانسه نوشته باشد، اگر آنها یک چیز خوبی هم داشته باشند مگر عیبی دارد ما از آنها استفاده کنیم.

مستن این پیش‌نویس را دولت موقت چاپ کرد و به ما داد و اصرار هم داشت که همان متن را در مدت یکماه بنشینیم تصویب کنیم، و حتی مامی گفتیم کلماتی از آن را عوض کنیم می‌گفتند نه عیناً همین

متن را تصویب کنید ما گفتیم اینکه نمی‌شود ما باید نظر خودمان را مطرح کنیم .

س: در آن پیش‌نویس اصل ولایت‌فقیه مطرح نبود، امام هم آن متن را قبلاً دیده بودند، آیا در ارتباط با کل اصول این قانون و یا اصل ولایت‌فقیه که بعداً به آن اضافه شد مرحوم امام نظر موافق و یا مخالفی ابراز نداشتند؟

ج: در ارتباط با قانون اساسی امام هیچ چیز نفرمودند، من رئیس خبرگان بودم امام حتی یکبار هم نگفتند که شما چنین کنید یا یک جا اعتراض کنند که شما چرا چنان کردید، من از امام چیزی در این رابطه نشنیدم، گویا ایشان می‌خواستند دخالتی در این مساله نداشته باشند، وبعد ایشان به قانون اساسی تصویب شده رای دادند. (پیوست شماره ۶۲)

چگونگی کار و اداره مجلس خبرگان

س: کیفیت کار روی مواد قانون اساسی در کمیسیونها چگونه بود و حضرتعالی به عنوان رئیس مجلس خبرگان چه نقشی در تنظیم و تقسیم کار بین کمیسیونها داشتید؟

ج: اینکه افراد در چه کمییونی باشند متناسب با اطلاعات و تخصص و علاقه آنها تنظیم شده بود و برای تقسیم آنها رای گیری می‌شد، ماهم نظر می‌دادیم، اصول قانون اساسی هم تقسیم شده بود که هر کمیسیون چند اصل را مورد بررسی قرار بدهند، تقریباً سنخیت را هم رعایت می‌کردیم که آن اصول که جنبه فقهی در آنها مورد نظر است در آن کمیسیون کسانی باشند که فقیه باشند، آنها که جنبه اقتصادی داشت در آن کمیسیون کسانی باشند که در آن رشته وارد باشند، ما خودمان هم یک کمیسیون داشتیم، در کمیسیون ما آقای حاج شیخ ابوالحسن شیرازی امام جمعه قسلی مشهد، آقای محمد رشیدیان، آقای رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای و افراد دیگری بودند، یکبار آقای مراغه‌ای می‌گفت من قبل‌افکر می‌کردم که شما از مسائل دور هستید ولی الان می‌بینم که شما خوب در مسائل واردید، در کمیسیون تنظیم کننده خود من بودم افراد دیگر خیلی وقت صرف نمی‌کردند کارهای جنبی زیاد داشتند، من می‌دیدم در مجلس بعضی افراد دارند چرت می‌زنند یا مثلاً آقای بنی‌صدر روزنامه می‌خواند، گاهی این بی‌اعتناییها بود، اما من وقت صرف می‌کردم و آن را یک مسئولیت می‌دانستم، اما باز این معنا در ذهن بود که اگر می‌توانستیم قانون اساسی سایر کشورها را به وقت مطالعه کنیم و وقت بیشتری بگذاریم می‌توانستیم چیزی بهتر ارائه بدهیم، منتها وقت محدود بود و فشار بود که همان پیش‌نویس را در مدت یکماه تصویب کنیم چون نظام در حال شکل‌گیری بود، با این وصف سه‌ماه طول کشید، افراد در آن زمان عموماً روحیه انقلابی داشتند یعنی جو عمومی جامعه به این شکل بود، مثلاً امام آن روزها فرموده بودند نمایندگان مجلس سابق حقوقی که از دستگاه گرفته‌اند برای آنها حلال نیست و بساید بیاورند تحویل بدهند، یک نفر هم در مجلس پولهای آنها را تحویل می‌گرفت، این آقا یک روز آمد به من گفت صد و هفتاد میلیون تومان پول پیش من جمع شده است من اینها را به چه کسی بدهم، من گفتم من نمی‌دانم برو خدمت امام و به ایشان بده، البته اگر من می‌گفتم پولها را به من بده به توریسید می‌دهم اشکالی نداشت، اما ما وقت این چیزها را نداشتیم، از این طور چیزها در آن زمان فراوان بود، ماشینهای زیادی آنجا در مجلس بود که گرد و خاک و آفتاب می‌خورد، یک ماشین کوچک لوکس بود که می‌گفتند این را "نیکپی" شهردار تهران خریده برای ولیعهد، می‌گفتند چقدر طلا در آن به کار رفته است، که هنوز به دست ولیعهد نرسیده بوده است، از این

چیزها خینی آن وقت گفته می‌شد، کسی گرشتر بدشکار نبود، به امام هم گاهی می‌گفتند امام هم به اطرافیان محول می‌کردند چون کارها خیلی زیاد بود و به این مسائل توجهی نمی‌شد. چند سال بعد از تنظیم قانون اساسی که بنا بود مشروح مذاکرات مجلس خبرگان را منتشر کنند این بزرگ پیام مفصلی داشتیم که بخصوص در آن بر اجرای صحیح قانون اساسی زیاد تاکید شده بود. (پیوست شماره ۶۳)

س: درباره ترکیب هیات رئیسه مجلس خبرگان، آیا افراد دیگری نیز کاندید یا مطرح بودند؟ همچنین علت سلی یکی اینکه حضرتعالی اداره بسیاری از جلسات را به مرحوم آیت‌الله بهشتی واگذار کرده بودید چه بود؟ با توجه به اینکه در بعضی جلسات که توسط آیت‌الله بهشتی اداره می‌شد حضرت سلی نیز حضور داشتید.

ج: در شرایط آن روز تقریباً ریاست مجلس بین من و آقای طالقانی دور می‌زد و بالاخره پس از رای گیری مخفی، من به عنوان رئیس و مرحوم آقای بهشتی به عنوان نایب رئیس معین شدیم و انتخابات خیلی عادی و طبیعی بود، مرحوم آیت‌الله بهشتی از نظر قاطعیت و مدیریت خیلی قوی بودند و لذا بیشتر جلسها را ایشان اداره می‌کردند و من طبعاً به کارهای مطالعاتی بیشتر علاقه داشتم تا کارهای اجرایی و اداری، در ضمن مدتی هم کسالت داشتم و در آن مدت اداره جلسه را به آقای بهشتی سپرده بودم.

ملاقات با دانشجویان و مذاکره با امام در مورد آزادی گروگانها

س: در ارتباط با تسخیر سفارت آمریکا در ایران توسط دانشجویان پیرو خط امام که شهید محمد هم در آن نقش داشت گویا حضرتعالی ملاقاتی با دانشجویان داشتید و با مرحوم امام هم گفتگویی داشتید، نظر حضرتعالی در این زمینه چگونه بود؟

ج: آن وقت که سفارت آمریکا در ایران تصرف شد و "انقلاب دوم" نامیده شد من به خاطر مجلس خبرگان قانون اساسی در تهران بودم. یکروز برای دیدن آنها به آنجا رفتم، هم دانشجویان را تشویق کردم و هم با گروگانها صحبت کردم، یکی از آنها بود که خیلی خشن و طلبکار بود که چرا این صحنه برای آنها پیش آمده است، یکی دیگر از آنها فارسی می‌دانست و قبلاً در مجلس خبرگان برای مصاحبه پیش من آمده بود، من با او صحبت کردم که نگویید چرا با ما این‌گونه برخورد می‌شود این گناهی به گردن روسای شماست که با ایران بد عمل کردند، حمایتهایی که از شاه داشتند، سرمایه‌های ایران را که بلوکه کردند و صحبتهایی از این قبیل. بعد یک مدت که گذشت من یک ملاقات با امام داشتم زمانی که انتخابات آمریکا داشت نزدیک می‌شد، مدت زمان ریاست کارتر به پایان می‌رسید و پیش‌بینی می‌شد که یک نفر از حزب جمهوری خواه آمریکا به سر کار بیاید، من به امام گفتم یکی از عوامل پیروزی انقلاب ما این بود که یک فضای باز سیاسی با فشارهای دموکراتها بر نظام شاه در ایران به وجود آمد و کارتر در به وجود آمدن این فضا خیلی نقش داشت. من نمی‌خواهم بگویم کارتر آدم خوبی است ولی ما همان وقت که در زندان بودیم یکی از زندانیان با خوشحالی می‌گفت جیمی جون (جیمی کارتر) می‌آید و مشکلات حل می‌شود و ما از زندان آزاد می‌شویم. بالاخره همین ایجاد زمینه باعث شد که نیروها بتوانند فعالیت کنند و حداقل انقلاب به سرعت و با خونریزی کمتر به پیروزی برسد، من به ایشان گفتم بالاخره ما یک روز باید قضیه گروگانها را حل کنیم، اگر در زمان کارتر و با ابتکار خود ما این کار حل بشود خیلی بهتر است. بالاخره دموکراتها در آمریکا بهتر از جمهوری خواهها هستند، جمهوری خواهها بیشتر با اسرائیل نزدیکند و سرمایه‌دارهای یهودی

بیشتر در آنها نفوذ دارند. امام گفتند: "از این غیبیهایی که شما می‌گویید ما خبر نداریم." گفتم: "این یک مساله واضحی است ما باید روی مسائل مختلف دنیا حساب کنیم و مطابق منافعمان حرکت کنیم، اگر یک امتیازی به اینها داده بشود بهتر از آن است که تحت فشار مجبور شویم در زمان جمهوری خواهها این مساله را حل کنیم، ممکن است به خاطر همین مساله دموکراتها شکست بخورند و جمهوری خواهها سر کار بیایند"، که ظاهرا ایشان مساله را به مجلس شورا محول کرده بودند و در مجلس مذاکره با آمریکا تصویب نشده بود.

برگزاری اولین انتخابات ریاست جمهوری

س: درباره اولین دوره ریاست جمهوری بفرمایید علت اصلی رویکرد عده‌ای از شخصیت‌های انقلاب از جمله دفتر امام به آقای بنی‌صدر چه بود، با توجه به اینکه شخصیت‌های بزرگی در آن زمان در قید حیات بودند؟

ج: مرحوم امام در آن وقت مخالف بودند روحانیین در کارهای اجرایی وارد شوند، وگرنه مرحوم بهشتی برای این جهت لیاقت کافی داشتند، و از میان غیرروحانیین ابتدا بیش از همه آقایان جلال‌الدین فارسی و بنی‌صدر مطرح بودند، بعد که آقای فارسی کنار رفتند آقای حسن حبیبی به جای ایشان مطرح شد البته آقای مدنی هم در آن زمان مطرح بود ولی آقای بنی‌صدر جاذبه‌اش بین روشنفکران بیشتر شده بود و شاید در اثر تبلیغات زیاد بوده است، و آقای حبیبی با اینکه مرد سزاوار و پخته‌ای است ولی خود ایشان کمتر خودشان را در معرض مقامها قرار می‌دهند.

انتخاب اعضای شورای عالی قضایی و نصب قضات

س: در اوایل انقلاب گویا انتخاب قضات نیز از سوی رهبر انقلاب به حضرتعالی واگذار شد، در این رابطه نیز توضیحاتی بفرمایید.

ج: در مرحله اول تعیین قضات به عهده رهبر انقلاب بود و آقای خلخالی را خود ایشان نصب کردند، ولی ایشان با توجه به گرفتاریهای زیاد بمن و آقای مشکینی فرمودند از طرف من شما دونفر این کار را انجام بدهید، آن وقت مراجعات و گرفتاریهای ما هم زیاد بود. در همان ایام بود که هم من و هم آقای مشکینی برای شرکت در مجلس خبرگان قانون اساسی انتخاب شدیم و در تهران بودیم، به همین جهت به آقای مومنی و آقای شرعی گفتیم شما شناخت بیشتری نسبت به طلاب و فضایی حوزه دارید افراد خوب را برای این کار گزینش کنید، آقایان افرادی را گزینش می‌کردند و برای ما می‌نوشتند که فلانی برای این مسئولیت صلاحیت دارد و ما هم حکم قضاوت برای آنها صادر می‌کردیم، آن وقت هنوز تشکیلات مرتب نبود حتی مخارج آنها را هم من می‌دادم، مخارج بسیاری از ائمه جمعه را هم من می‌دادم چون حقوق و بودجه‌ای برای این کار مشخص نشده بود و ما از وجوهات شرعی این‌گونه امور را اداره می‌کردیم، البته با وجه مختصری، و این امر واقعا مشکل نظام ما بود وقتی که انقلاب ما پیروز شد اقلا هزار قاضی مجتهد عاقل عادل و آگاه به موازین حقوقی لازم داشتیم در صورتی که حتی ده نفر واجد شرایط و مهیا در اختیار نداشتیم و چقدر از این ناحیه به نظام لطمه خورد.

بعدا مرحوم امام طی حکمی احراز مقام اجتهاد قضاتی را که داوطلب برای شرکت در شورای عالی قضایی بودند در هر دو دوره به اینجانب واگذار کردند که هر دوره پنج‌سال بود، و من در حد توان برای

سر و سامان یافتن امور قضایی تلاش می‌کردم و در فرصتهای مختلف به آنها توصیه‌هایی داشتم تا بتدریج با شکل گرفتن تشکیلات قضایی کشور کارها به آنها محول گردید، و بعداً به تشکیلات دادگاه عالی قضات و هیات‌اعضای زندانیان و کارهای دیگر اقدام شد که در جای خود در مورد هر یک توضیح خواهم داد.

س: در همان زمان که حضرت‌عالی و آقای مشکینی متصدی نصب قضات بوده‌اید، دستورالعمل جامع و کاملی را در یازده بند خطاب به دادگاه‌های انقلاب سراسر کشور صادر نمودید که در آن به نکات ارزشمندی اشاره شده بود، نویسنده و پیشنهاددهنده این متن حضرت‌عالی بودید یا آقای مشکینی؟

ج: معمولاً این قبیل دستورات در بیت اینجانب تنظیم می‌شد و ایشان هم امضا می‌کردند، در آن زمان صددرصد تفاهم وجود داشت. (پیوست شماره ۶۴ و ۶۵)

فصل هشتم

دوران قائم مقامی

(۱۳۶۸-۱۳۶۴ ه.ش)

موضوع قائم مقامی رهبری
 نامه به آیت الله مشکینی رئیس مجلس خبرگان
 اعتراض به برخورد با آیت الله سید صادق روحانی
 مخالفت با حصر آیت الله قمی
 اعتراض به برخورد با آیت الله شریعتمداری
 صحبت با حضرت امام راجع به خلافت‌کاریه‌های اطلاعات
 ماجرای کودتا و انتساب آن به آیت الله شریعتمداری
 گسترش توقعات و انتظارات مردم
 ارجاع مسائل فقهی و سیاسی از سوی امام خمینی (ره)
 تاسیس دانشگاه امام صادق (ع)
 پیشنهاد تاسیس دانشکده قدس
 دانشکده پزشکی قم
 تاسیس مدارس تحت برنامه در حوزه علمیه قم
 تاسیس مرکز جهانی علوم اسلامی در مدرسه حجتیه
 تاسیس مرکز بزرگ اسلامی در کردستان
 تاسیس مرکز فرهنگی در لندن
 تاسیس مرکز تربیت مدرس برای دانشگاهها
 بازسازی مدرسه دارالشفاء
 سرنوشت مدرسه دارالشفاء
 تولیت شرعی و قانونی دانشگاه امام صادق (ع)، دارالشفاء و...
 تاسیس دادگاه عالی
 هیات عفو و تعیین نماینده برای رسیدگی به امور زندانیان
 طرح برخی از مسائل انتقادی و نصیحت‌آمیز در سخنرانیها
 طرح اشکالات و تذکرات به امام و مسئولین یا مردم؟
 کودتای خزنده یا خطر انزوای نیروهای انقلاب
 نظام عرضه و تقاضا با نظارت حکومت
 کشاورزی ریشه استقلال و رشد اقتصادی
 هیاتهای واگذاری زمین و مساله بند "ج"
 تعیین نماینده در دانشگاهها
 تعیین نماینده در انجمن‌های اسلامی معلمان و دانش‌آموزان
 اعلام راهپیمایی میلیونی برای آزادسازی قدس
 مساله افغانستان
 آزادی مطبوعات و رسانهها
 آزادی احزاب سیاسی
 انتخابات آزاد
 شورا و مشورت

ضرورت برخورد صحیح با جریان روشنفکری
اعلام هفته وحدت و هفته ولایت و روز جهانی مستضعفین و...
جذب مغزها و سرمایه‌های معنوی کشور
جریان کتاب "الخمینی فی میزان الشرعیه"
جریان کتاب "وارث ملک کیان"

موضوع قائم مقامی رهبری

س: مجلس خبرگان حضرتعالی را به عنوان قائم مقام رهبری انتخاب کردند، لطفا بفرمایید جزئیات این قضیه از چه قرار است و چه کسانی و با چه مقدماتی آن را به اجرا در آوردند؟ آیا شما از این تصمیم مطلع بودید؟ آیا با آن موافق بودید؟ آیا شما علانمی بر این مساله که احیاناً امام با آن مخالف است احساس کرده بودید؟ آیا خبرگان قانونا چنین حقی را داشتند که برای رهبر قائم مقام معین کنند؟ لطفا در این زمینه توضیحاتی بفرمایید.

ج: اصل قضیه را بدون اطلاع من اقدام کرده بودند. خبرگان جلسه ای تشکیل داده بودند و خودشان این را پیشنهاد کرده بودند، گویا آقای هاشمی و آقای خامنه ای و بعضی افراد دیگر کارگردان بوده اند، این طور هم نبوده که بیایند رای بدهند که ما فلانی را انتخاب کردیم، ظاهراً چنین حقی هم نداشتند، چون خبرگان برای این بوده که در صورتی که برای رهبر پیش آمدی بشود رهبر معین بکنند، به عنوان قائم مقام در قانون اساسی چیزی پیش بینی نشده بود، کار آنها هم به عنوان تعیین و نصب نبوده، آنها گفته بودند همان طور که امام مورد توجه ملت بود و ملت به ایشان علاقه داشتند بعد از امام هم آن کس که ما اطلاع داریم مورد توجه ملت است و ملت به او علاقه دارند فلانی است، بنابراین عملاً ایشان به عنوان رهبر آینده مشخص است، (۱) در واقع خبر داده بودند از اینکه ایشان همان محبوبیت امام را در میان مردم دارند و مورد علاقه و تایید مردم هستند، و مضمون مصوبه و اطلاعیه مجلس خبرگان در این مورد نیز همین بود، گفته بودند ایشان این مزایا را دارند، و هر کس صحبت هایی کرده بود، از نظر علم، از نظر سیاست و...، و بنا بوده که این تصمیم مخفی باشد، من هم از این جریان خبر نداشتم، اما امام جمعه قزوین آقای باریسکین در نماز جمعه قزوین قضیه را فاش می کند و بعد از ایشان آقای هاشمی هم در نماز جمعه تهران مطرح می کند، من واقعا با این معنا مخالف بودم برای اینکه باید می گذاشتند که این مساله مسیر طبیعی خود را طی می کرد، گذشته از اینکه این مطلب چه بسا توهین به امام تلقی می شد و شاید هم باعث تحریک مراجع و بزرگان می گردید، و این کار درستی نبود که ما عده ای را تحریک کنیم و نسبت به ما مخالف شوند، همان گونه که آقای حاج سید صادق روحانی دوازده روز در جلسه درسشان راجع به این موضوع صحبت کرده بودند که چرا مثلاً خبرگان این تصمیم را گرفتند، دیگران هم اگر اعتراضی نکردند در ذهنشان لابد چنین چیزهایی بوده است.

۱ هر چند حضرت آیت الله العظمی منتظری در سال ۱۳۶۴ توسط مجلس خبرگان به صورت رسمی به عنوان رهبر آینده ای که مورد تایید مردم است معرفی گردیدند اما از قبل از پیروزی انقلاب نیز معظم له به عنوان برجسته ترین فرد برای جانشینی امام خمینی و کسی که توان ادامه این راه حساس و خطیر را دارد نزد مردم و حضرت امام (ره) مطرح بوده است. اسناد به دست آمده از ساواک (پیوست شماره ۶۶) بحساسیت ویژه نسبت به ایشان مبین این نکته است. از همان اوایل پیروزی انقلاب شعار: "قائم مقام رهبری آیت حق منتظری" یکی از شعارهای رایج مردم ایران محسوب می شد. حتی اکثر کسانی که با مطرح شدن اصل "ولایت فقیه" در قانون اساسی مخالف بودند به طور ضمنی شایستگی و رویکرد عمومی مردم به آیت الله منتظری را می پذیرفتند. به قول یکی از بزرگان که به اصل ولایت فقیه منتقد بود: "ولایت فقیه قبایی است که تنها به قامت آیت الله"

خمینی می‌برازد و اگر کمی اغماض کنیم و این قبا را گشادتر نماییم به قامت آیت‌الله منتظری نیز می‌برازد. "مرحوم حاج سیداحمد خمینی نیز در رنجنامه خود به این واقعیت اذعان می‌کند که قائم‌مقامی آیت‌الله منتظری در سال ۵۸ مطرح بوده است، گرچه او چنین بیان می‌کند که خودش در آن سال این موضوع را مطرح کرده است. پذیرش جانشینی آیت‌الله منتظری برای رهبری انقلاب اسلامی در حالی از سوی مردم صورت پذیرفت که شخصیت‌های بزرگوارى همچون آیت‌الله مطهری و آیت‌الله بهشتی در قید حیات بودند، بلکه خود آنان نیز موید این اقبال عمومی بودند، چه، آنجا که آیت‌الله بهشتی در نامه خود به امام خمینی (ره) دلایل مخالفت خود با لیبرالها را برمی‌شمرد، یکی از آن دلایل را مخالفت آنان با رهبری آینده آیت‌الله منتظری می‌داند. از همین روست که مجلس خبرگان رهبری اول هم هنگام اعلام رسمی قائم‌مقامی ایشان، این نکته را مورد نظر داشته و در مصوبه خود آن را با صراحت بیان می‌دارد.

نامه به آیت‌الله مشکینی رئیس مجلس خبرگان

در همین رابطه من در همان زمان که زمزمه این مسائل بود یعنی در مورخه ۱۳۶۴/۶/۳۰ نامه‌ای به آیت‌الله مشکینی که رئیس مجلس خبرگان بود نوشتم، به مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عباس ایزدی ام‌سام جمعه نجف‌آباد و آیت‌الله طاهری امام جمعه اصفهان نیز مخالفتم را ابراز داشتم و جدا از آنان خواستم با دوستان صحبت کنند، من واقعا با تعیین خود مخالف بودم، این سبب شد که توقعات بیشتری متوجه من شود و از آن طرف کاری هم که دست من نبود، برای بعضی آقایان هم ممکن بود این سؤال پیش بیاید که آخر به چه ملاکی؟ و با چه مجوزی؟ بالاخره خوب بود مسائل به شکل طبیعی پیش می‌رفت، بعد هم که خبرگان بودند هر چه را که مصلحت می‌دانستند عمل می‌کردند، به نظر من تعیین قائم‌مقام کار درستی نبود و به ضرر من و ضرر کشور هم تمام شد. (پیوست شماره ۶۷ و ۶۸) آیت‌الله مشکینی هم جواب مفصلی برای این نامه من نوشتند، و گرچه ایشان قاعدتاً نظرشان نبوده که نامه پخش شود ولی چون زمان زیادی از آن گذشته و همچنین برای ثبت در تاریخ بد نیست که آورده شود. (پیوست شماره ۶۹)

س: احساس می‌فرمایید کسی روی این قضیه عنایتی داشته است؟

ج: من نمی‌دانم، می‌گویند آقای هاشمی رفسنجانی و آقای خامنه‌ای خیلی دنبال قضیه و مصر بوده‌اند، ظاهراً آقایان حسن‌نیت داشته‌اند و نظرشان احتیاط برای آینده نظام بوده است و اکثر آقایان تعریف و تمجید کرده بودند، ولی همان وقت بعضی می‌گفتند احتمالا توطئه‌ای در قضیه بوده، من اگر بدبینانه تحلیل کنم می‌گویم اصلا شاید آن قضیه مقدمه جریانات بعد بوده که مساله را سر زبانها بیندازند و بعد زمینه را از بین ببرند، برای اینکه اگر قضیه به صورت طبیعی پیش می‌رفت مسائل به اینجایها کشیده نمی‌شد و این همه بدبینی به روحانیت به وجود نمی‌آمد و دشمنان هم سسوا استفاده نمی‌کردند، از قدیم می‌گفتند اگر می‌خواهید کسی را خراب کنید به طور غیر طبیعی او را بالا ببرید و بعد مقدمات سقوط او را فراهم کنید. بالاخره مرا سر زبانها انداختند، توقعات و حسادت‌ها و حساسیتها شروع شد و در نهایت جریانات مرموز ذهنیتی برای امام و دیگران درست کردند، البته من که الحمدلله اصلا انتظار مقام و موقعیت را نداشتم و ندارم، ولی این کار غلطی بود، هم‌به‌ضرر من بود هم به ضرر انقلاب، و اصلا خبرگان حق نداشتند که قائم‌مقام تعیین کنند، این در قانون اساسی پیش‌بینی نشده بود، بالاخره من مخالف بودم، خیلی از کسانی هم که به من علاقه‌مند بودند با این قضیه مخالف بودند.

س: آن وقت آیا احساس می‌شد که حضرت امام هم مخالفتی دارند؟
 ج: من نمی‌دانم، اگر ایشان در آن وقت مخالف بودند لازم بود همان وقت ولو با کنایه یا پیغام به من یا دیگری و یا به خبرگان می‌فرمودند، زیرا مصلحت نظام از همه چیز مهمتر بود، بلکه بعضی از آقایان نقل کردند پس از تعیین شما از طرف خبرگان خدمت ایشان رسیدیم و به ایشان گفتیم ایشان خیلی خوشحال شدند (۱۰). البته در یک مورد هم که من با امام صحبتی داشتم ایشان می‌فرمودند: "شما خودتان یک رهبر هستید شما برج بلند اسلام هستید، در صحبت‌هایتان دقت بیشتری بکنید، من خبر دارم رئیس جمهور آمریکا وقتی که می‌خواهد صحبت بکند ششصد نفر صحبت او را بررسی می‌کنند بعد صحبت می‌کند." من گفتم: "آقا شما خودتان هم همین کار را می‌کنید؟" گفتند: "نه، من هم بدمی کنم." (پیوست های شماره ۷۰ و ۷۱)

۱ کتاب "بیعت یا حماسه قرن" صفحه ۷۴ به بعد.

اعتراض به برخورد با آیت‌الله سید صادق روحانی

س: آیا قضیه برخورد با آیت‌الله سید صادق روحانی در ارتباط با همین صحبتی بود که در مورد قائم مقامی رهبری شما کرده بودند؟
 ج: بله آقای حاج سید صادق روحانی دو روز در این رابطه سر درس صحبت کرده بودند، بعد بدون اطلاع من رفته بودند در خانه ایشان و مزاحشان شده بودند و درس ایشان را نیز تعطیل کردند و ایشان را محصور نمودند، آقای ری شهری که آن وقت وزیر اطلاعات بود آمد اینجا، من به او گفتم: "آقای ری شهری این کار درست نیست و به ضرر من هم هست، ممکن است آقای آسید صادق روحانی فکر کند که از ناحیه من این کار صورت گرفته، من با این کار مخالفم." گفتم: "آخه ایشان نباید این حرفها را بزنند." گفتم: "ایشان یک آدم ملایبی است و حق اظهار نظر دارد، برای صد یا دویست نفر از شاگردانش یک مطلبی را گفته روز بعدش هم همان حرفها را تکرار کرده، اگر ایشان راه می‌افتاد می‌آمد در صحن و سخنرانی می‌کرد و مردم را راه می‌انداخت و تظاهرات و سروصدا می‌کرد آن وقت می‌گفتند خلاف نظام کار کرده است، اما این اندازه باید به ایشان حق داد که نظرش را در درسش بگوید." من فکر می‌کنم الان هم آقای روحانی فکر می‌کند من باعث شدم که جلوی درس ایشان گرفته شود، با اینکه من با این کارها جدا مخالف بودم، و با آقای ری شهری هم سر این قضیه دعوا کردم منتها او به حرف من گوش نداد.

مخالفت با حصر آیت‌الله قمی

اصلا مساله حصر علما و مراجع از بدعتهای جمهوری اسلامی است و قدرت روحانیت و مرجعیت را شکست. من نسبت به حصر آیت‌الله قمی نیز اعتراض داشتم، از جمله یک شب سران و مسئولین در منزل من بودند، به وسیله آقای حاج احمد آقا به مرحوم امام پیغام دادم که حصر آقای قمی و آقای روحانی به ضرر اسلام و انقلاب و نظام است، آقای قمی با این همه مبارزات در حصر باشند به حساب حضرتعالی گذاشته می‌شود و بد است، احمد آقا هم ظاهرا قبول کرد ولی در عمل کاری صورت نگرفت و حصر ایشان ادامه یافت.

اعتراض به برخورد با آیت‌الله شریعتمداری

من به بازداشت و زندانی کردن آقای رستگار هم که در منزلش برای مرحوم آقای شریعتمداری فاتحه گرفته بود و او را به این خاطر زندانی کرده بودند اعتراض کردم، بالاخره آیت‌الله شریعتمداری یک مرجع بود که از دنیا رفته بود و قاعده‌اش این بود که خود امام خمینی برای ایشان فاتحه می‌گرفت، من این مطلب را به آقای ری شهری آن وقت که وزیر اطلاعات بود گفتم، یکروز آمده بود اینجا گفت: "من الان منزل آقای گلپایگانی بوده‌ام، این مطلب را به آقای گلپایگانی گفتم به شما هم می‌گویم، آقای شریعتمداری همین دوسه روزه رفتنی است، مبادا عکس‌العملی از خودتان نشان بدهید"، در حقیقت آمده بود تهدید کند، من به او گفتم: "بالاخره آقای شریعتمداری یک مرجع است که تعداد زیادی از ترکها به ایشان علاقه دارند، من اگر جای امام بودم در صورتی که آقای شریعتمداری فوت می‌شد در مسجد اعظم یک فاتحه برای او می‌گذاشتم، با این کار مردم خوشحال می‌شدند و احساس می‌کردند که مسائل شخصی در کار نیست، به نظر من فاتحه گرفتن برای ایشان یک کار عقلایی است." گفت: "این نظر شما را به بالا بگویم؟" گفتم: "بگو"، این قضیه تمام شد، آقای ری شهری رفت، بعد هم آقای شریعتمداری از دنیا رفت، جنازه او را که شبانه آورده بودند آقای حاج آقا رضا صدر خواسته بود بر او نماز بخواند نگذاشته بودند، بعد از چند روز من رفتم جماران دیدم آقای شیخ حسن صانعی و احمد آقا این مطلب را دست گرفته‌اند که بله، منتظری می‌گوید امام برای شریعتمداری فاتحه بگذارد، و این کار را مسخره می‌کردند تا اینکه یک شب که ما با امام جلسه داشتیم در آن جلسه همه مسئولین، آقای هاشمی، آقای خامنه‌ای، آقای موسوی اردبیلی، آقای موسوی نخست‌وزیر و احمد آقا هم بودند، در ضمن صحبتها من این مطلب را به امام گفتم که: "چالشکال داشت طبق وصیت آقای شریعتمداری که به آقای صدر گفته بودند تو بر من نماز بخوان در آن نیمه‌شب اجازه می‌دادند آقای صدر بر آقای شریعتمداری نماز بخواند، این به کجای انقلاب لطمه می‌زد؟ ولی حالا که نگذاشته‌اند آقای صدر همه این جریانات و جریان بازداشتش در یک جزوه هفتاد هشتاد صفحه‌ای نوشته است، خیلی هم محترمانه نوشته به کسی هم توهین نکرده است، اما این نوشته در تاریخ می‌ماند و بعد در آینده حضرتعالی را محکوم می‌کنند، می‌گویند آقای خمینی نگذاشت به یک نفر مرجعی که رقیبش بود نماز بخواند"، وقتی من این حرف را زدم امام ناراحت شدند و جمله تسندی راجع به آقای شریعتمداری گفتند که من خیلی تعجب کردم و حکایت از این داشت که ذهن ایشان را نسبت به آقای شریعتمداری خیلی مشوب کرده‌اند، گفتم بالاخره ایشان وصیت کرده بودند که این شخص بر او نماز میت بخواند و مانع شدند. مرحوم آیت‌الله گلپایگانی نیز راجع به جلوگیری از تشییع و احترامات لازمه نسبت به جنازه آن مرحوم اعتراض کردند. (پیوست شماره ۷۲)

در همان جلسه من راجع به بازداشت و زندانی کردن آقای مفتی‌زاده نیز با ایشان صحبت کردم و گفتم او در بین مردم کردستان مورد توجه است و به انقلاب هم خدمت کرده است و زندانی بودن او سوژه‌ای است که علمای اهل سنت در کشورهای دیگر نیز آن را به رخ ما می‌کشند و ما را محکوم می‌نمایند و می‌گویند: "این چه وحدتی است بین شیعه و سنی که شما آن را مطرح می‌کنید؟" ایشان از صحبت من بسیار عصبانی شدند و جمله‌ای را نسبت به آقای مفتی‌زاده فرمودند.

صحبت با حضرت امام راجع به خلافت‌های اطلاعات

باز من در همان جلسه بعضی از خلافت‌های اطلاعات را برای امام گفتم، گفتم: "آقا من می‌ترسم کار به جایی برسد که یک روزگاری برای اینکه امتیاز به ملت بدهیم مجبور شویم اطلاعات را منحل کنیم، همان طور که رژیم شاه آخر کار با انحلال ساواک می‌خواست این کار را انجام دهد ولی دیر شده بود"، گفتم: "وقتی که گفتم" در" سیا" نفوذ می‌کند و یا" سیا" در" کگب" نفوذ می‌کند" که دو سازمان جاسوسی فوق‌العاده پیچیده و مجرب و کهنه‌کارند "احتمال بدهید که عوامل خارجی در اطلاعات ما نفوذ پیدا کنند و کارهای خودشان را بکنند و آبروی اسلام و انقلاب را ببرند"، البته افراد مخلص و بجهای خوب هم در اطلاعات بوده و هستند، ولی یک عده فقط کار خودشان را می‌کردند و آگاهانه یا ناآگاهانه به انقلاب لطمه می‌زدند. واقع مطلب این است که اطلاعات چون با اسرار جامعه سر و کار دارد باید در انتخاب کارمندان آن بسیار دقت شود و به دست افراد متدین و عاقل و دلسوز و با تجربه و آگاه به مسائل اسلامی و در عین حال با عاطفه و سرنگمدار سپرده شود، در صورتی که پرسنل اطلاعات فعلی بسیار متفاوتند، بعضی واقعا واجد شرایط مذکوره می‌باشند، ولی برخی از رده‌های پایین افراد جوان و خام و بی‌اطلاع و تلقین‌پذیر می‌باشند، به آنان گفته می‌شود "سربازان گمنام امام‌زمان" و این جمله در آنان ایجاد غرور می‌کند، و بسط در این میان بعضی رده‌های بالا از خامی آنان سو استفاده می‌کنند و به آنان دستورات غلطی می‌دهند و آنان هم دستورات را وحی منزل می‌دانند و در نتیجه بسا به اسلام و انقلاب و حیثیت اشخاص محترم و بی‌گناه ضربه می‌زنند، بدون اینکه با توییح و مجازاتی مواجه شوند.

ماجرای کودتا و انتساب آن به آیت‌الله شریعتمداری

س: جریان آمدن آقای حاج احمد آقا خمینی نزد شما راجع به قضیه آقای شریعتمداری و قطب‌زاده چیست؟

ج: وقتی که آقای قطب‌زاده را بازداشت کردند ما شنیدیم که ایشان سو قصدی راجع به مرحوم امام داشته و در چاهی نزدیک محل سکونت ایشان موادی کار گذاشته‌اند که کشف شده و آقای شریعتمداری هم از این موضوع اطلاع داشته‌اند.

روزی آقای حاج احمد آقا در قم به منزل ما آمد و در حالی که آقای حاج سیدهادی نیز حضور داشت به نحو تهدیدآمیز گفت: "امشب قطب‌زاده در تلویزیون مطالبی را راجع به آقای شریعتمداری می‌گوید، شما مواظب باشید حرفی نزنید و چیزی نگویید." بعد شب مصاحبه آقای قطب‌زاده از تلویزیون پخش شد و در این راستا بود که به سراغ آقای شریعتمداری رفتند، و من از صحت و سقم قضایای بی‌اطلاع بوده و هستم. بعدا شنیدم آقای حاج احمد آقا در زندان سراغ آقای قطب‌زاده رفته و به او گفته است شما مصدحتا این مطالب را بگویید و اقرار کنید و بعد امام شما را عفو می‌کنند، ولی بالاخره او را اعدام کردند، و باز بعدها از طریق موثقی شنیدم که جریان ریختن مواد منفجره در چاه نزدیک محل سکونت مرحوم امام بکلی جعلی است و واقعیت نداشته است و منظور فقط پروندسازی برای مرحوم آقای شریعتمداری بوده است، والعم عندالله.

گسترش توقعات و انتظارات مردم

س: بعد از اعلام رسمی مساله قائم مقامی توسط مجلس خبرگان و تبلیغات وسیعی که به دنبال آن

صورت گرفت ارتباطهای مردمی با شما و نیز حجم ملاقاتها و سخنرانیهای شما خیلی گسترده شد، بخصوص در مسائل سیاسی و تضادهای اجتماعی، آیا احساس نمی‌فرمودید که اینها یک نوع تنشهایی را در داخل نظام ایجاد کند و حساسیتهایی را برانگیزد؟

ج: این‌گونه نبود که وقتی خبرگان این مساله را اعلام کرد مراجعات زیاد شده باشد بلکه توقعات و انتظارات زیاد شد، از همان ابتدا که انقلاب پیروز شد مراجعات به منزل من خیلی زیاد بود، طبقات مختلف مردم می‌آمدند، من برای آنها صحبت می‌کردم و صحبت‌های من هم در مطبوعات منعکس می‌شد، گاهی مثلا در یک روزنامه دوسه قسمت از من مطلب آمده بود، منتها وقتی که خبرگان مساله قائم‌مقامی را به صورت رسمی مطرح کرد توقعات از من زیادتر شد، مرحوم امام هم وقتی انقلاب پیروز شد در همین قم گروهی را مشخص کرده بودند که به کارهای مردم رسیدگی کنند، ولی بعد حاج احمد آقا و دیگران این برنامه را جمع کردند و گفتند هر کس کاری دارد به ادارات و نهادها مراجعه کند، اما خانه من به شکلی بود که همه می‌آمدند، افرادی که مشکل داشتند کار می‌خواستند یا ظلم به آنها شده بود، چند نفر را گذاشته بودم که مسئول این کار بودند به حرف‌های آنها گوش می‌کردند و به کار آنها رسیدگی می‌کردند و خیلی گرفتاریها هم از این طریق حل می‌شد. من وقتی می‌دیدم توقعات هست، اشکالات هم به گوش من می‌رسید حتی خود مسئولین می‌آمدند اشکالاتی را مطرح می‌کردند، احساس وظیفه و تکلیف می‌کردم و به عنوان عمل به وظیفه تذکرات و راهنماییهایی را که به نظرم می‌رسید می‌گفتم، خیلی از آنها هم منعکس می‌شد، بعضی از آنها را هم طی نامه‌هایی سری به مرحوم امام می‌نوشتم، هدفم این بود که مشکلات برطرف شود و آنها که خلاف کرده‌اند تنبیه شوند بالاخره من خودم را از مسردم منقطع نکردم. گاهی خلافکارهای بزرگی از کسانی که به خارج می‌رفتند به من گزارش می‌کردند که در جریان آن قرار می‌گرفتم.

یک روز آیت‌الله موسوی اردبیلی آمدند در حالی که نامه‌های زیادی جلوی من بود و من مشغول مطالعه آنها بودم، گفت: "شما همه اینها را می‌خوانید؟" گفتم: "بله"، گفت: "پس کی مطالعه می‌کنید و درس می‌خوانید؟" گفتم: "مگر شما که راس شورای عالی قضایی هستید نامه‌های مردم را نمی‌خوانید؟" گفت: "نه، کی می‌تواند همه این نامه‌ها را بخواند" بالاخره من نامه‌ها را می‌خواندم با اقبال مختلف مردم ملاقات می‌کردم و در نتیجه مشکلات و اشکالات را مطرح می‌کردم.

س: ارتباطهای حضرتعالی در آن دوره با مسئولین کشور چگونه بود؟

ج: آنها زیاد می‌آمدند اینجا، روسای سه قوه می‌آمدند، نخست‌وزیر می‌آمد، وزرا می‌آمدند، گاهی هیات دولت همه می‌آمدند اینجا ناهار می‌خوردند، صحبت می‌کردند، خیلی چیزها را هم من به آنها پیغام می‌دادم، تلفنی با آنها صحبت می‌کردم.

گاهی اوقات هم به ملاقات امام می‌رفتم، ولی خوب چون اشتغالات داشتم این ملاقاتها زیاد نبود، آقای دکتر رستمی (۱) به من می‌گفت: "شما که الان قائم‌مقام رهبری هستید باید رختخوابتان را همان جا در کنار رختخواب امام بیندازید و همیشه آنجا باشید"، گفتم: "آخر من طلبه‌هستم درس و اشتغالات دارم، من که نمی‌توانم همیشه آنجا باشم"، بالاخره من در قم بودم و ایشان در تهران و بعضی افراد هم در مورد من هرچه می‌خواستند به امام می‌گفتند و این یک اشکال قضیه بود. از طرف دیگر من در

ملاقاتهای خود با امام خیلی صریح صحبت می‌کردم برخلاف دیگران که خیلی ملاحظه‌کاری می‌کردند، من خودمانی با ایشان حرف می‌زدم، گاهی می‌گفتم آقا من حرفهایی را می‌زنم که ممکن است شما را ناراحت کند بعد مشکلات و اشکالات را مطرح می‌کردم، احمد آقا هم گاهی نشسته بود، بعضی‌ها می‌آمدند دست امام را می‌بوسیدند و عقب‌عقب می‌رفتند ولی من با امام بحث می‌کردم به خاطر اینکه احساس وظیفه می‌کردم، می‌گفتم این نانی است که ما برای ملت پخته‌ایم ما بساید اشکالها را بگوییم بلکه برطرف شود، من خودم را مسئول می‌دانستم برای اینکه جزو افرادی بودم که در انقلاب دخالت داشتم و اگر چنانچه حقی از کسی تضییع می‌شد من خودم را مسئول می‌دانستم. از آقای شنیدم که از قول احمد آقا می‌گفت: "آقای منتظری باید از آقای... بیاد بگیرد، آقای... می‌آید دست امام را می‌بوسد و عقب‌عقب برمی‌گردد ولی آقای منتظری می‌آید با امام یک‌دو می‌کند" بالاخره من تذکر دادن را وظیفه شرعی خود می‌دانستم.

من از بساب اینکه از اول در انقلاب همگام با مرحوم امام بوده و در غیاب معظم‌له مورد مراجعه انقلابیون بودم همه توقع داشتند که در مسائل و مشکلات اظهار نظر کنم، و بعد از پیروزی انقلاب هم همیشه بیت و دفتر من مورد مراجعه طبقات مختلف مردم بود و مسئولین هم نوعاً با مراجعه به من و طرح مشکلاتشان تقاضای پیام و رهنمود می‌کردند، و ضمناً برخی از درسهایم هم از رادیو و تلویزیون پخش می‌شد و مورد توجه قرار می‌گرفت، و اما بعداً معلوم شد همه این امور بر خلاف میل آقای حاج سید احمد خمینی است که در این رابطه ایشان نامه‌ای به من نوشتند. در این نامه بالصراحه عنوان نموده بود که باید من در کناری باشم و در مسائل اظهار نظر نکنم و یا لابد طبق میل آنان عمل نموده و کارهای آنان را توجیه نمایم، و اما اینکه حتی با پخش درسهای من هم مخالفت کرده بود چه هدفی داشت خدا می‌داند. (پیوست شماره ۷۳)

س: فکر نمی‌کنید لازم بود بیشتر با امام ملاقات داشته باشید و کارها را با ایشان هماهنگ کنید؟
ج: یعنی من هر روز بلند شوم بروم تهران همین اندازه را هم که می‌رفتم بعضی‌ها ناراحت بودند و پیش امام جوسازی می‌کردند. از یک طرف مرا انداخته بودند سر زبانها و توقعات مردم، از آن طرف گوش هم نمی‌دادند.

۱ از اساتید با سابقه دانشگاه و از بستگان آیت‌الله منتظری.

ارجاع مسائل فقهی و سیاسی از سوی امام خمینی (ره)

س: حضرت امام در مسائل سیاسی و اجرایی کشور ارجاعاتی را به حضرتعالی داشتند، همان‌گونه که در مسائل فقهی احتیاطات و بعضی مسائل مشخص فقهی را به حضرتعالی ارجاع فرموده بودند، اگر مواردی از آنها را در نظر دارید بفرمایید.

ج: البته چون فاصله زمانی زیاد شده بعضی از آنها در نظرم نیست ولی اجمالاً آنچه یادام هست یکی مساله شورای انقلاب بود، آن وقت که من برای شرکت در مجلس خبرگان در تهران بودم ایشان پیغام داده بودند که من هم در شورای انقلاب شرکت کنم، آن زمان دهیازده نفر از جمله آیت‌الله بهشتی، آقای هاشمی، آقای مهندس بازرگان و دیگران در شورای انقلاب بودند، و من به ایشان نوشتم چون در تهران به صورت موقت هستم و می‌خواهم برگردم به سراغ درس و بحثم، نمی‌توانم عضو باشم اما

تا وقتی که در تهران باشم شرکت می‌کنم، به همین جهت تا وقتی که در تهران بودم در جلسات شورای انقلاب شرکت می‌کردم (پیوست شماره ۵۰)

مورد دیگر در مساله احتکار بود، فتوای ایشان در تحریر این است که فقط در همان پنج‌شش چیز یعنی گندم و جو و صویز و خرما و روغن و زیتون احتکار حرام است ولی نظر من مطلق بود، و من نظر خودم را پیش از اینکه کتاب ولایت‌فقیه چاپ شود به صورت جدا چاپ کرده بودم، ایشان آن را خواننده بودند، بعد حاج احمد آقا به من گفت از آقای محمدی گیلانی هم شنیدم که ایشان گفته بودند: "نظر ایشان از ما اوسع است و مجلس می‌تواند طبق نظر ایشان عمل کند"، واقع مطلب این است که ایشان خیلی خوش استعداد و خوش فکر و دقیق بودند اما از حافظه خوبی برخوردار نبودند، این یک واقعیت است، من یادم هست آن وقت که ما پیش ایشان درس می‌خواندیم ایشان یک مبنایی داشتند و می‌گفتند، دوسه ماه بعد مبنای خودشان را فراموش می‌کردند، از طرف دیگر ایشان در این سن حوصله اینکه دوباره به مبنای مراجعه کنند رانداشتند، مساله هم مورد ابتلا بود، چیزهایی در جامعه وجود دارد که الان جزو ضروریات زندگی مردم است و آن زمانها نبوده، مثلاً آیا می‌شود گفت روغن زیتون جزو ضروریات است ولی دارو جزو ضروریات نیست؟ بالاخره نظر من در باب احتکار اوسع بود و ایشان مجلس را به نظر من ارجاع داده بودند.

مورد دیگر در مساله تعزیرات بود، تعزیرات را می‌گویند به نظر حاکم شرع بستگی دارد، بعد اینها در مجلس مشکل داشتند که ما چه بکنیم آیا بنویسیم که هر حاکم شرعی هر کار دلش خواست بکند و هرگونه به نظرش آمد تعزیر کند؟ به این شکل یک نوع هرج و مرجی لازم می‌آید، از طرف دیگر حاکم شرعهای ما اغلب مجتهد نبودند، به همین جهت خواسته بودند یک حدودی برای آن معین بکنند، این مساله را هم ایشان به من ارجاع داده بودند، مدتی آقای یزدی و دیگران برای تنظیم قانون آن پیش من می‌آمدند و از نظریات من در آن کمیسیون که مربوط به این کار بود نوشته‌هایی را در این زمینه تنظیم کردند، و نوشته و امضای مرا گرفتند. باز در مناسک حج که مسائلی پیش آمده بود، آقای حاج سید جعفر کریمی به من گفتند: "ما این مسائل را از امام پرسیده‌ایم و ایشان گفته‌اند نظر شما را بپرسیم و هر چه نظر شما باشد بر طبق آن عمل کنیم."

یکی هم راجع به حکم مفسد فی الارض بود، که به نظر من نفس مفسد فی الارض بودن در حکم اعدام موضوعیت دارد و ایشان این را کافی نمی‌دانستند، به همین جهت گفته بودند این مساله را طبق فتوای فلانی عمل کنید، من عقیده‌ام این است که محارب هم از مصادیق مفسد است، منتها مفسد نه به این وسعت که هرکس هر کار خلاقی کرد بگوییم مفسد فی الارض است، بلکه مفسد کسی است که به طور کلی وضع اجتماعی جامعه را به هم می‌زند، بالاخره در این مورد هم گفته بودند به فلانی مراجعه کنید.

اوایل انقلاب هم رسیدگی به اموال جزیره کیش را که می‌گفتند دارد حیف و میل می‌شود ایشان به من محول کردند، و همین باعث شد که مایک سفر به جزیره کیش برویم و بعد چند نفر را برای رسیدگی به کارهای آنجا گذاشتیم.

دیگر مساله تعیین قضاوت بود، که به طور کلی به من و آقای مشکینی واگذار کرده بودند، فقط آقای خلخالی را در اول انقلاب ایشان خودشان نصب کردند ولی بعدا که در مجلس خبرگان قانون اساسی بودیم و سراسر کشور به قاضی نیاز داشتند مرحوم امام آقای قدوسی را به عنوان دادستان انقلاب نصب کرده بودند و در رابطه با تعیین قضاوت فرموده بودند فلانی و آقای مشکینی هر کس را تعیین کردند کافی است، ما هم آقای مومن و آقای شرعی را مسئول شناسایی طلاب در قم

قرار دادیم، اینها شناسایی می‌کردند و به ما می‌نوشتند که به نظر ما آقای فلانی برای این منصب صلاحیت دارد، ما هم بر اساس گواهی آنان حکم آنها را امضا می‌کردیم، بعد برای اینکه کار دقیق‌تر شود بنا شد از آنها امتحان بگیریم و آقای حاج شیخ یحیی سلطانی برای این کار معین شد تا اینکه بتدریج کار قضاوت سیستم مشخصی به خودش گرفت.

تعیین صلاحیت اعضای شورای عالی قضایی را هم امام به من محول کرده بودند، من هم پنج‌شش نفر از جمله آقای مشکینی، آقای سید جعفر کریمی، آقای فاضل‌لنکرانی و آقای خاتم‌یزدی را معین کرده بودم که قضاتی را که می‌خواهند برای عضویت در شورای عالی قضایی کاندیدا شوند امتحان کنند و در صورت قبولی می‌توانستند برای شرکت در این شورا کاندیدا بشوند و سایر قضات به آنها رای بدهند، چون طبق قانون رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور را امام نصب می‌کردند و سمنفر دیگر از میان قضات و بر اساس رای آنان مشخص می‌شدند و نتیجه هم از طریق رادیو و تلویزیون و مطبوعات اعلام می‌شد.

تعیین صلاحیت ائمه جمعه را هم به من ارجاع داده بودند، چون از همان اول روی تشکیل نماز جمعه من عنایت داشتم و تاکید داشتم که ایشان برای شهرستانهای مختلف امام جمعه نصب کنند، و ایشان فرمودند: "خود شما این کار را انجام بدهید"، من به ایشان عرض کردم "تعیین امام جمعه از شئون رهبری است و خود حضرتعالی اقدام فرمایید"، ولی بالاخره من از طرف ایشان تعیین می‌کردم.

مورد دیگر تعیین نماینده ولی فقیه در سپاه بود که این مساله هم از سوی ایشان به من محول شد، من اول آقای طاهری خرم‌آبادی را برای این کار معین کردم، بعد از مدتی ایشان آقای محمد رضا فاخر را به جای خودش معین کرده بود.

باز تعیین ائمه جمعه و قضات خارج از کشور را به من محول کرده بودند، که تا این آخر هم به عهده من بود، مثلاً برای شیعیان افغانستان من از طرف ایشان امام جمعه و قاضی معین می‌کردم. مورد دیگر مساله عفو زندانیان بود، که برای این منظور از طرف من چهار نفر معین شده بودند: آقایان سید محمد ابطحی کاشانی، محمدی گیلانی، قاضی خرم‌آبادی و سید محمد موسوی بجنوردی، این چهار نفر افرادی را در زندانها داشتند که تحقیق می‌کردند و به آقایان گزارش می‌شد که فلانی صلاحیت عفو دارد و اینها نتیجه را به من می‌نوشتند و من می‌نوشتم که از طرف حضرت آیتالله العظمی امام خمینی مورد عفو واقع شد، این کار خیلی مفید بود و بسیاری از افراد از همین طریق از زندان نجات پیدا کردند.

در مورد تعیین نمایندگان ولی فقیه در دانشگاهها هم با امام صحبت کرده بودند و امام گفته بودند من در این مسائل دخالت نمی‌کنم و به من ارجاع داده بودند، بعداً اعضای ستاد انقلاب فرهنگی آقایان دکتر عبدالکریم سروش و دکتر علی شریعتمداری و دو نفر دیگر آمدند پیش من که شما برای دانشگاهها نماینده معین کنید و من این کار را انجام می‌دادم، بعد کم‌کم یک هیاتی را معین کردیم به عنوان هیات مرکزی که بر کار نمایندگان در دانشگاهها نظارت داشته باشند، آنها سمنفر بودند: آقای احمدجنتی، آقای عباس محفوظی و آقای محمدی گیلانی، و کم‌کم این جهت در دانشگاهها تثبیت شد، البته بعضی از نمایندگان موفق بودند بعضی هم نتوانستند کاری انجام دهند.

کار دیگر، تعیین شورای مدیریت حوزه علمیه قم بود، بدین صورت که من یک روز خدمت امام رفتم و به ایشان عرض کردم: "سابقاً شما می‌فرمودید ما قدرت نداریم که حوزه را تنظیم کنیم ولی الان که قدرت

دست شماست بجاست این کار انجام شود، حوزه یک مدیریت می‌خواهد یک نظمی می‌خواهد اینک می‌گویند حوزه نظمش در بی‌نظمی است درست نیست، ایشان فرمودند: "پیش آقای گلپایگانی بروید ایشان هم حاضر شوند." من رفتم منزل آیت‌الله گلپایگانی و جریان را مطرح کردم و گفتم امام فرموده‌اند که خدمت شما بیاییم، بالاخره بنا شد سفر را آیت‌الله گلپایگانی معین کنند، سفر را هم من از طرف امام معین کنم، آیت‌الله گلپایگانی سفر خودشان را معرفی کردند و ما قبول کردیم ولی سفر که من معین کرده بودم یکی از آنها آقای مشکینی بود که آیت‌الله گلپایگانی نپذیرفتند، بعد ایشان را عوض کردم که آیت‌الله گلپایگانی راضی بشوند، این سفر آقای دوزدوزانی، آقای راستی و آقای کریمی بودند و سفر آیت‌الله گلپایگانی آقایان صابری همدانی، افتخاری و طاهرشمس بودند، بعد آقایان جامعه مدرسین نیز سفر ضمیمه کردند.

از جمله امور دیگری که مرحوم امام به من محول نمودند رسیدگی به شکایت ورثه مرحوم آقای حسین همدانیان در رابطه با موقوفات آن مرحوم بود که گفته می‌شد بر خلاف نظر آن مرحوم عمل می‌شود، و من پس از بررسی کامل نتیجه کار را طی نامه‌ای به ایشان نوشتم و نظر من مورد توجه ایشان قرار گرفت و آن را تایید کردند. (پیوست های شماره ۷۴ الی ۷۹)

تاسیس دانشگاه امام صادق(ع)

س: حضرتعالی پس از انقلاب در سال ۱۳۵۹ دانشگاه امام صادق(ع) را که می‌توان گفت نخستین قدم عملی در راه وحدت حوزه و دانشگاه بود تاسیس فرمودید، لطفاً بفرمایید هدف از تشکیل این دانشگاه در تهران چه بود، و در مورد چگونگی تشکیل و افرادی که از طرف شما برای هیات امنای آن مشخص شدند و وضعیت فعلی آن توضیحاتی بفرمایید.

ج: یک روز آقای حاج سید رحیم خانیان و آقای محمدعلی نوید و آقای مهدیان آمدند پیش من، من آقای خانیان را از زندان اوین می‌شناختم، آدم متعهد و اهل دعا و نماز شب بود، آقای نوید هم از رفقای مرحوم آقای مطهری بود من از آن زمان با ایشان آشنا بودم، آقای مطهری گاهی جلسات را در منزل ایشان می‌گذاشت، اینها آمدند و گفتند ما یک زمینی داریم ده هزار متر، نبش خیابان طالقانی ولی عصر و دلمان می‌خواهد با این زمین یک کار اسلامی فرهنگی انجام گیرد، ما این زمین را می‌گذاریم در اختیار شما و هرگونه که نظر شما باشد انجام می‌دهیم، و اوراق سهامش را که به منزله سند مالکیتش بود به من دادند، من به آقایان گفتم: "یکی از مسائل مهم و لازم پس از انقلاب ساختن کادر است برای سفارتخانه‌ها و خانه‌های فرهنگ در خارج به نحوی که هم به مسائل سیاسی آگاه باشند و هم به مسائل اسلامی، تا هم نماینده دولت اسلامی باشند و هم زبان گویای اسلام در خارج از کشور، پس بجاست در این مکان دانشگاهی بدین منظور تاسیس کنیم" و بنا بود دانشگاه در آن مکان ساخته شود، و من برای هیات امنای آنجا افرادی از جمله آقای مشکینی، آقای مهدوی‌کنی، آقای امامی‌کاشانی، آقای امینی و آقای خامنه‌ای را معرفی کردم، آقای خانیان و آقای نوید و آقای مهدیان هم جزو هیات امنای بودند چون سرمایه اصلی مال آنها بود. بعد آمدند و گفتند برای دانشگاه محل ساختمانی را پیدا کردیم برنامه را در آنجا اجرا می‌کنیم و این زمین را به عنوان پشتوانه مالی آن قرار می‌دهیم، بالاخره با نامه‌ای که من نوشتم آقایان آن محل را در اختیار گرفتند (پیوست شماره ۸۰)، بعد صحبت شد که یک کارخانه نساجی هم در مشهد تاسیس کنند که پشتوانه مالی این کار باشد، آقای نوید خیلی این طرف و آن طرف رفت من هم به آنها کمک کردم، با

وزارت صنایع تماس گرفتیم با آقای طبسی تماس گرفتیم تا بالاخره این کارخانه را که یک کارخانه مفصلی هم بود برای این منظور تاسیس کردند.

ما در ابتدا روی سیاست خارجی زیاد نظر داشتیم، چون در اوایل انقلاب می‌دیدیم افرادی که توسط وزارت خارجه یا جاهای دیگر به خارج فرستاده می‌شوند معمولاً با شئون اسلامی هماهنگ نیستند و عموماً همان نیروهای قبل از انقلاب بودند. عمده هدف ما از تاسیس دانشگاه امام صادق (ع) این بود که افرادی در این دانشگاه تربیت شوند که با زبانهای مختلف آشنایی داشته باشند و مبانی و مسائل اسلام را بدانند و با علوم جدید و مسائل روز دنیا هم آشنا شوند، به همین خاطر در برنامه‌های آنها هم زبان و مسائل سیاسی و هم مسائل فلسفی و عقاید اسلامی برنامه‌ریزی شده بود، هدف ما این بود که این افراد با تربیت صحیح اسلامی تربیت شوند تا از آنها در سفارتخانه‌های مختلف جمهوری اسلامی، خانه‌های فرهنگ و کارهای تبلیغی خارج از کشور استفاده شود، خلاصه هدف ما این بود که اینها در حقیقت مبلغ اسلام در خارج از کشور باشند، روی همین اصل هم ما به آنها خیلی کمک کردیم، این تشکیلات یک اساسنامه‌ای داشت و در آن اساسنامه ریاست‌عالیه آن به عهده من گذاشته شده است، من هم جزو هیات موسس بودم و هم ریاست عالییه را داشتم، آیت‌الله مهدوی‌کنی هم از طرف من برای ریاست آنجا منصوب شد.

ضمناً وقتی که من در پاریس بودم مرحوم تولیت خدمت مرحوم امام آمده بود و اصرار داشت اموال خود را در اختیار ایشان قرار دهد و بعد معلوم شد شرکتی به نام "شرکت طاهر" تاسیس کرده و اموال خود را برای مصارف فرهنگی و خیرات در اختیار هیات امنای آن قرار داده است، بعد ظاهراً بین هیات امنای و همسر مرحوم تولیت مناقشاتی پیدا شده بود و به راهنمایی آقای حاج سید رحیم خانیان که یکی از امنای جامعه امام‌الصادق (ع) است پیش من آمدند و اظهار کردند اموال در اختیار جامعه امام‌الصادق (ع) قرار گیرد. در آن جلسه من این امر را قبول کردم و چیزی نوشتم (پیوست شماره ۸۱) ولی گفتم: "اولاً بجاست اموال تخمیس شود چون من بعید می‌دانم ایشان اموال را تخمیس کرده باشند و ثانیاً نظر مرحوم تولیت به کارهای فرهنگی در قم بود، باید اقلاده مدرسه در قم ساخته شود چون مدارس برای بچه‌ها در قم بسیار کم است"، آقایان هر دو شرط را پذیرفتند ولی بعد آقایان امیرحسینی نسبت به اموال ادعای وراثت کردند و شکایت نمودند و بالاخره نه خمسی داده شد و نه مدرسه‌ای در قم بنا شد، و من فعلاً از جریان امر اموال بکلی بی‌اطلاعم، البته می‌دانم که آقای مهدوی‌کنی باغ زنبیل‌آباد (سالاریه) را با وسعتی که داشت به قیمت خیلی نازل فروخته‌اند در صورتی که بجا بود اقلاده من استفسار می‌شد. جای تعجب است که اخیراً در خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی (جلد ۱، صفحه ۲۸۵) ذکر شده که من خمس آن اموال را برداشتم در صورتی که این مطلبی استخلاف واقع، زیرا اموال عبارت بود از باغات و املاک و سه میلیون پوند در بانک لندن، و توجه نشده که من خمس اموال را از پولهای لندن برداشتم یا از باغات زنبیل‌آباد و سالاریه و املاک موجود؟ (پیوست شماره ۸۲)

پیشنهاد تاسیس دانشکده قدس

من عنایت داشتم که دانشکده قدس هم به عنوان یک بخش از همین دانشگاه تاسیس شود و برای مسئولیت این بخش آقای دکتر فضل‌الله صلواتی را که فردی تحصیل کرده و از نیروهای مبارز

سابقه‌دار در انقلاب بود پیشنهاد کردم، چون آقای یاسر عرفات چندین مرتبه برای من پیغام داده بود که ما جوانهای فلسطینی را برای تحصیل به کشورهای مختلف می‌فرستیم، بعضی از آنها به کشور رومانی و جاهای دیگر که کشورهای کمونیستی است می‌روند و از آنجا کمونیست برمی‌گردند، شما در ایران امکاناتی فراهم کنید که جوانهای فلسطینی به ایران بیایند و در ایران درس بخوانند و با تربیت اسلامی تربیت شوند، روی این اصل من اصرار داشتم که یک دانشکده به این منظور اختصاص داده شود ولی این موضوع عملی نشد.

دانشکده پزشکی قم

س: گویا حضرتعالی در تاسیس دانشکده پزشکی قم هم نقش داشتید، در این رابطه هم اگر چیزی در خاطرتان هست بفرمایید.

ج: بله کلنگ آنجا را من به زمین زدم و به آقای محمد محمدی آهن‌فروش گفتم بیست میلیون تومان به آنجا کمک کرد، البته آن وقت بیست میلیون تومان خیلی ارزش داشت. درختهای خیابانهای محل را نیز آقای حاج غلامعلی رستمی بنا به گفته من از نجف آباد آورد و در آنجا کاشتند.

س: آقای محمدی چه کسی بود؟

ج: ایشان یک مهندس بود اما در کار صادرات و واردات آهن کار می‌کرد، خیلی ثروتمند بود و خیلی هم آدم خیری بود، هر جا می‌گفتی احتیاج به پول هست کمک می‌کرد، وجوهات مالش را هم می‌داد، یکبار آمد حساب کرد شصت و سه میلیون تومان وجوهات داد، خودش می‌گفت: "من تمام اموال را حساب کرده‌ام به همه بچه‌هایم نیز به اندازه کفافشان داده‌ام و الان سیصد و هفتاد میلیون تومان سرمایه دارم کمی خواهم در امور خیریه مصرف کنم." نظرش این بود که بیاید نزدیک امامزاده شاه‌جمال قم یک زمینی را برای آسایشگاه معلولین و سالمندان و افراد بیچاره بسازد، می‌گفت: "من پیرمرد هستم زحمت کشیده‌ام و این پولها را جمع کرده‌ام و می‌خواهم آخر عمرم یک خدمتی کرده باشم"، در مسائل اقتصادی هم وارد و متخصص بود، می‌گفت: "من رفته‌ام از خارج آهن تنی دوست و شش دلار وارد کرده‌ام ولی از طرف وزارت بازرگانی رفته‌اند تنی دوست و سی و نه دلار قرارداد بستند، من به آنها می‌گویم من متخصص این کار هستم، پول هم از شما نمی‌خواهم، حداقل با من که در این کار متخصص هستم مشورت می‌کردید نه اینکه یکنفر بی‌تجربه و ناوارد را بفرستید و این همه ارزشمندی را به جیب آنها بریزید"، خلاصه بر سر این مسائل و رقابتهایی که برخی افراد با او داشتند دادستانی را واداشتند که با او برخورد کرد، او هم ناراحت شد و همه چیزش را برداشت و رفت خارج، البته بعد هم از خود دادستانی گفتند اشتباه شده و سو تفاهم بوده و حق با اوست، ولی خوب دیگر چه فایده‌ای داشت. ایشان حدود بیست میلیون تومان نیز برای کمک به مسجد مصلائی قم (محل برگزاری نماز جمعه) داد، سه میلیون تومان برای بازسازی و توسعه مسجد امام حسن عسکری (ع) داد و کمکهای دیگری از این قبیل، و متأسفانه با بعضی از ندانم‌کارها این قبیل افراد رنجیده خاطر می‌شوند.

تاسیس مدارس تحت برنامه در حوزه علمیه قم

س: حضرتعالی پس از پیروزی انقلاب مدارس با برنامه منظم در حوزه علمیه قم برای تعلیم و تربیت طلاب تاسیس فرمودید، مدارس مثل مدرسه رسول اکرم (ص)، امام باقر (ع)، بعثت و مدرسه عالی تخصصی علوم اسلامی، لطفا بفرمایید چه ضرورتی را برای تاسیس این مدارس احساس می‌فرمودید؟

ج: ضرورت این بود که ما می‌خواستیم طلبه وقتش تلف نشود و درسهایی مثل تفسیر و تاریخ و حتی زبانهای خارجی که در حوزه معمول نبود و برای طلاب ضرورت داشت در این مدارس با برنامه آموزش داده شوند، در ابتدا یکی دو مدرسه بود بعد تعداد آنها به پنج شش مدرسه رسید برنامه این بود که وقتی طلاب مقداری درس خواندند در رشته‌های تخصصی علوم اسلامی شرکت کنند تا در یک رشته از علوم اسلامی متخصص شوند، به شکلی که اگر ما یک مبلغ برای آفریقا و جاهای دیگر خواستیم طلاب آمادگی داشته باشند. من خودم وقتی که طلبه بودم چون راهنما نداشتم و برنامه درستی نبود عمرم خیلی تلف شد و الان چون توجه به این معنا داشتم می‌خواستم جوانهای مردم که به حوزه‌های آیند وقتشان تلف نشود و عمرشان بازدهی بیشتری داشته باشد، هدف میدان‌دادن به نیروهای انقلاب بود که پیش از انقلاب در حوزه‌ها مثل جاهای دیگر در اقلیت بودند، و ایجاد تحولی در آموزش و پرورش حوزه‌های علمیه بود، اما متأسفانه افرادی که به ضرورت این مسائل توجه نداشتند و یا مصالح و منافع خود را در خطر می‌دیدند با آن شروع به مخالفت کردند و دست به تفتین و جوسازی زدند. وزیر اطلاعات وقت در رسانه‌ها گفت که امام از این مدارس ناراحتند، در صورتی که این مدارس از بهترین مدارس حوزه بود و اگر ایشان ناراحت بودند خوب بود یکبار از من می‌پرسیدند که جریان این مدارس چیست ولی بالاخره کردند آنچه کردند، جزاهم الله تعالی.

تاسیس مرکز جهانی علوم اسلامی در مدرسه حجتیه

س: حضرتعالی برای تربیت طلاب خارج از کشور در حوزه علمیه قم هم اقداماتی فرموده‌اید، لطفا بفرمایید در این زمینه چه کارهایی انجام دادید و مدرسه حجتیه که اکنون به طلاب خارجی اختصاص دارد آیا به پیشنهاد حضرتعالی بود و یا پیشنهاد متولیان مدرسه یعنی فرزندان مرحوم آیت الله حجت؟

ج: موسس این برنامه من بودم، نه تنها در ایران بلکه در خارج، مثلاً در نایروبی آقای حاج سید مرتضی مرتضی از طرف من مدرسه تاسیس کرد و برای طلاب آنجا شهریه و مدرس می‌فرستادم، در سیرالئون مدرسه تاسیس کردم، در غنا هم آقای حاج سید محمدتقی طباطبایی از طرف من مسئول بود، آقای حاج شیخ حسن ابراهیمی هم از طرف من در مدرسه حجتیه بود، ریاست عالییه تشکیلات مدرسه حجتیه با من بود، چند نفر هم به عنوان هیات امنای مشخص شده بودند، بعد که جریانات اخیر راه افتاد دیگر عملاً از بالا کارهای اینها را حل و فصل نمی‌کردند، این کارها هم که احتیاج به دلار و ارز و رفت و آمد به خارج داشت، آنها به من فشار آوردند که استعفا بدهم تا کارها درست شود و بالاخره هدف سلب اختیار من بود، من هم برای اینکه کار متوقف نشود نوشتم که هر چه هیات امنای تصویب کند من قبول دارم (پیوست شماره ۸۳). در ارتباط با مدرسه حجتیه متولی آن آقای حاج سید حسن حجت فرزندان مرحوم آیت الله حجت با آقای ابراهیمی در کارهای مدرسه‌ها همکاری می‌کرد.

تاسیس مرکز بزرگ اسلامی در کردستان

س: حضرتعالی برای تقویت فرهنگی و قطع روابط علمای اهل سنت ایران با مراکز خارج از کشور اقدام به تاسیس مرکز بزرگ اسلامی در کردستان فرمودید، آیا برای سایر مناطق سنی نشین کشور مثل بلوچستان و جاهای دیگر هم اقدام مشابهی انجام دادید؟

ج: برنامه این بود که علمای سنت برای درس خواندن و گذراندن مدارج عالی حوزوی به مصر، عربستان، پاکستان و جاهای دیگر می‌رفتند، و اینها بخصوص به دانشگاه مدینه که می‌رفتند افکار وهابیت به آنها القا می‌شد، من گفتم این یک واقعیتی است که ما حدود شش هفت میلیون سنی در ایران داریم، اینها را که نمی‌توانیم نادیده بگیریم، به اندازه یکی از کشورهای عربی در ایران سنی مذهب داریم، اینها وقتی می‌روند به خارج اولاً مقداری ارز از کشور بیرون می‌رود ثانیاً در آنجا اینها را می‌سازند وقتی برمی‌گردند می‌خواهند افکار وهابیت را در ایران ترویج کنند، ما در همین جا دانشکده‌هایی برای آنها درست کنیم که علوم خودشان را به آنها آموزش بدهند، در ضمن نظرات فقهی شیعه هم برای آنها گفته شود که با نظرات شیعه آشنا شوند، و حتی من پیشنهاد کردم که اگر استاد هم کم دارند از کشورهای دیگر اساتیدی دعوت شوند که به آنها فقه خودشان را تعلیم بدهند، البته من این نظر را راجع به دانشگاههای خودمان هم داشتم که به جای اینکه دانشجو بفرستیم برای تحصیل به لندن و آمریکا، از آنجاها اساتید برجسته را دعوت کنیم که برای تدریس به ایران بیایند. بالاخره ما این را در کردستان راه انداختیم، مرحوم امام هم موافقت کردند و قرار شد بودجه آن را که سالی پنجاه شصت میلیون تومان می‌شود دولت بپردازد، ما با هزار زحمت این پول را از دولت وصول می‌کردیم و برای آنها می‌فرستادیم، آقای حاج آقا موسی موسوی نماینده من در آنجا بود، البته آنچه نظر ما بود نشد ولی بالاخره کارهای مفیدی در آنجا صورت گرفت، با علمای سنت ارتباط برقرار شد و برای کمک به طلبه‌های آنجا شهریه‌ای در نظر گرفته شد، در سیستان و بلوچستان و تربت‌جام و جاهای دیگر هم اقداماتی صورت گرفت.

تاسیس مرکز فرهنگی در لندن

مسورد دیگری که مناسب است در اینجا عنوان شود اینکه مدتها حج‌الاسلام آقای فاضل‌هرندی نماینده من در اروپا بودند، به کمک من و تصدی ایشان یک کلیسا در لندن که در معرض فروش بود خریده شد برای اینکه کانون فرهنگیان و مرکز تجمع دانشجویان ایرانی در لندن باشد، و اینک در اختیار دانشجویان می‌باشد.

تاسیس مرکز تربیت مدرس برای دانشگاهها

س: حضرتعالی در مدرسه دارالشفاء مرکزی برای تربیت استاد در دانشگاهها تاسیس فرمودید، لطفاً راجع به جزئیات این مساله توضیح بفرمایید.

ج: نمایندگانی که من در دانشگاهها داشتم چون دانشکده‌های متعدد وجود داشت برای تهیه استاد مناسب در زمینه‌های معارف اسلامی با مشکل مواجه بودند، برای تدریس در دانشگاهها به افراد باسواد و همه‌جانبه‌ای نیاز بود که باید یک سری معلومات دیگری هم به غیر از معلومات حوزه داشته باشند، لذا گفتیم افرادی در حوزه برای این کار تربیت شوند و برای آنها متناسب با رشته‌هایی که می‌خواهند در دانشگاهها تدریس کنند کلاسهای گذاشته شود، روی این اصل این مرکز را تاسیس

کردیم، اتفاقاً همین دیروز آقای دکتر احمد احمدی (عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی و مسئول فعلی همین مرکز تربیت مدرس) آمده بود پیش من و می‌گفت من به شما بشارت بدهم کسه در میان روحانیونی که برای تدریس در دانشگاهها معرفی شده‌اند بهترین افرادشان همین افرادی هستند که از این مرکز فارغ‌التحصیل شده‌اند.

بازسازی مدرسه دارالشفاء

س: راجع به چگونگی بازسازی و مخارج ساختمان دارالشفاء هم توضیحاتی بفرمایید.

ج: یک روز یک آقای آمد به من گفت ما یک زمین داریم هفت هزار متر طرف راه کاشان، مسا این زمین را داده‌ایم به آقای حاج سیداحمد کلانتر به عنوان اینکه مدرسه بسازد، ایشان یک گوشه آن را گود برداشته و به همان شکل رها کرده است، برای ساختن امکاناتی ندارد، ما آمده‌ایم به شما پیشنهاد کنیم که این زمین در اختیار شما باشد و برای تاسیس مدرسه علمیه روی آن اقدامی انجام دهید، من گفتم ما که امکاناتی نداریم باید برای آن یک بانی پیدا کنیم، بعد به آقای حاج حسن آقا معینی نجف‌آبادی که در تهران است گفتم، به بعضی دیگر هم گفتم که آیا می‌توانند یک بانی پیدا کنند که بیاید و این زمین را بسازد چون آن وقت جاذبه قم زیاد بود، طلبه‌ها مراجعه می‌کردند و جا هم نداشتیم، بالاخره آقای معینی شخصی به نام آقای حاج یوسف زمردیان را پیدا کرده بود، ایشان گفته بود اگر فلانی جایی را تصمیم دارد بسازد من حاضر هستم مخارج آن را به عهده بگیرم.

یک روز آقای معینی آقای زمردیان را آوردند، ما با هم رفتیم سر زمین و ایشان هم حاضر شد که آنجا را بسازد، بعد از چند روز از طرف آقای کلانتر پیغام آوردند که این زمین در اختیار من است و شما حق ندارید این زمین را تصرف کنید، البته آقای کلانتر قبلاً به من گفته بود که من می‌خواهم این زمین را بسازم و شما و آقای مشکینی را به عنوان هیأت امنای آن قرار دهم. بالاخره ما از آن زمین منصرف شدیم، بعد به ذهنمان آمد که مدرسه دارالشفاء را که به صورت نیمه مخروبه در آمده است بازسازی کنیم، آقای زمردیان را بردم و گفتم بیا این مدرسه را بساز، ایشان خیلی خوشحال شد و گفت اینجا از آنجا خیلی بهتر است اینجا در کنار حرم حضرت معصومه (س) و وسط شهر است، آنجا یک جای پرتی بود در بین راه کاشان فکر می‌کنم هنوز هم روی آن زمین کاری صورت نگرفته است زمین مدرسه دارالشفاء حدود دو هزار و پانصد متر بیشتر نبود و یک طرف آن خانهای بود که از قدیم آنجا بود، مرحوم آیت‌الله بروجردی هم یادم هست یک وقت می‌خواست آن خانه‌ها را بخرد و بیندازد جزو مدرسه ولی صاحبان آنها نفروختند، بالاخره من به آقای زمردیان گفتم بلکه کم‌کم اسباب آن فراهم شود که خانه‌ها را هم بخریم، بتدریج ما شروع کردیم به خریدن خانه‌ها، خیلی صدمه خوردیم تا این خانه‌ها را خریدیم، بعضی‌ها حاضر به فروش نبودند بعضی مال چند نفر و ارث یا ارث اندر و ارث بود، بعضی پول زیادتر از معمول می‌خواستند، یک سیدی بود ما خانه او را خریده بودیم او تا این اواخر می‌گفت من وضعم خوب نیست و ما به او کمک می‌کردیم، بالاخره با زحمتهای زیادی ما اینها را خریدیم، یادم هست یک خانه بود که آن را سه میلیون قیمت کرده بودند صاحب آن گفته بود که من پول نمی‌خواهم اینجا مسافرخانه است من یک مسافرخانه می‌خواهم، خودش رفته بود یک مسافرخانه را پسندیده بود آن طرف پل آهنچی گفته بود اگر این را برای من خریداری کردید من حاضرم خانم را به شما بدهم، آنجا را چهار میلیون قیمت کرده بودند بالاخره ما آنجا را خریدیم، دوباره گفته بود من مسافرخانه نمی‌خواهم پول می‌خواهم، به او گفته شد تو خودت

گفتی من اینجا را می‌خواهم ما رفتیم خریدیم حالا می‌گویی نمی‌خواهم بالاخره با پول، خانه او را خریداری کردیم، خلاصه هفت‌هشتتتا خانه را با هزار زحمت خریداری کردیم، خیلی اوقات مرا گرفت، مرتب اینها را پیش من می‌آوردند و بعضی از آنها را موعظه می‌کردم، حدیث برایشان می‌خواندم، پول روی پولشان می‌گذاشتیم تا بالاخره راضی می‌شدند که خانه خود را بفروشند، واسطه این معاملات نیز حجه‌الاسلام آقای دیباجی بود، یک دفعه آقای زمردیان گفت ما اول فکر می‌کردیم که حدود چهل میلیون تومان خرج ساختمان اینجا می‌شود ولی تا حالا صد میلیون تومان خرج کرده‌ایم البته چند سال پیش ایشان این حرف را می‌زد، بعدها خیلی بیش از اینها خرج شد آقای زمردیان می‌گفت من نمی‌خواهم نامم جایی مطرح باشد من پول را می‌گذارم در دفتر شما و از طرف شما افسرادی ساختمان اینجا را پیگیری کنند ولی عملاً ما همیشه از ایشان طلبکار بودیم پول را خرج این امور می‌کردیم بعد آقای حاج تقی رجائی (مسئول امور مالی دفتر) صورت می‌داد به ایشان که مثلاً یک میلیون دو میلیون خرج شده است. همچنین آقای زمردیان با تشویق من هفت میلیون و پانصد هزار تومان هم برای آهنهای مدرسه معصومیه کمک کرد.

بالاخره من خیلی وقت صرف مدرسه دارالشفای کردم، مهندسه‌های آنجا مرتب پیش من می‌آمدند هر کدام را به یک زبانی تشویق می‌کردم، عنایت داشتیم مدرسه دارالشفای را از وجوهات نسازیم، الان هم در حدود چهارده میلیون تومان برای پول خانه‌ها خودم را بدهکار می‌دانم که اجباراً از وجوه مصرف کرده‌ام و باید بانی پیدا کنیم و آن را پرداخت کنیم. من این حسینیه شهدا را هم که محل درس و بحثمان است از وجوه نساختم، یکی از افراد خیر آمد ده میلیون تومان داد و گفت این هبه است در اختیار شماست به هر شکل که می‌خواهید مصرف کنید، با این پول من این حسینیه را ساختم. آقای زمردیان در مورد مدرسه دارالشفای گفته بود من فقط پول ساختمان را می‌دهم، پول زمین را اصلانمی‌دهم، لذا این خانه‌هایی که خریداری شد پول آن را من دادم، یعنی برای هر کدام بانی‌هایی پیدا می‌کردم، یک قسمت از آن را آقای حاج حسین واحد (عموی آقای حاج شیخ محمود واحد) که اهل نجف آباد بود داد (رحمه‌الله‌علیه).

س: سند این خانه‌ها به نام حضرت‌عالی است یا به نام دیگری یا اینکه وقف است؟
ج: سند این خانه‌ها به نام من است منتها نوشته شده که برای مدرسه دارالشفای خریداری شده است، و بالاخره زمین دارالشفای را که حدود دوهزار و پانصد متر بود به حدود هفت هزار متر رساندیم، جناب حجه‌الاسلام آقای حاج سید حسن دیباجی که واسطه معاملات زمینها بوده اند در جریانند که ما چقدر برای خرید آنها زحمت کشیده و وقت صرف کردیم.

سرنوشت مدرسه دارالشفای

و بالاخره مرکز تربیت مدرس برای دانشگاهها هم بر اساس ضرورتی که وجود داشت در این مدرسه شروع به کار نمود، یک روز آقای خامنه‌ای که آمده بود اینجا من راجع به رسمیت‌یافتن این مرکز از نظر شورای عالی انقلاب فرهنگی صحبت کردم، ایشان آن وقت علاوه بر ریاست جمهوری سمت ریاست شورای عالی انقلاب فرهنگی را هم به عهده داشت، گفت: «اینکه کاری ندارد، شما آقای دکتر احمدی را بفرستید ما در شورای عالی انقلاب فرهنگی این را تصویب می‌کنیم»، چند روز بعد از آن، جریان برکناری من پیش آمد، بعد آقای دکتر احمدی رفته بود پیش آقای خامنه‌ای و ایشان

گفته بود برو پیش امام و از ایشان سؤال کن حالا نمی دانم از قبل برنامه ای بوده یا نه ایشان رفته بود نزد مرحوم امام و راجع به برنامه های تدریس معارف در دارالشفای سؤال کرده بود و امام در جواب مرقوم فرموده بودند:

”از این پس مدرسه دارالشفای قم در صورت توافق شورای مدیریت حوزه علمیه قم زیر نظر شورای عالی انقلاب فرهنگی اداره گردد، و در صورت توافق حق لغو با شورای مدیریت قم می باشد. انشا الله موفق باشید. والسلام علیکم. روح الله الموسوی الخمینی ۶۸/۲/۱۹. (پیوست شماره ۸۴)

بعد از این جریان آقای فاضل لنگرانی به نام شورای عالی مدیریت حوزه یک نامه به آقای وافی می نویسد که برحسب واگذاری امام ایشان متصدی قسمت تربیت مدرس شود (پیوست شماره ۸۵)، و یک نامه هم به آقای ملکا می نویسد که برحسب واگذاری امام ایشان با آقای صباحی ساختمان و تاسیسات و لوازم دارالشفای را تحویل بگیرند (پیوست شماره ۸۶)، در صورتی که اولاً: چنانکه قبلاً گفته شد اسناد مدرسه دارالشفای به نام من است و من شرعاً از محجورین که نیستم و موسس تربیت مدرس نیز من بوده ام و پول بسیاری از لوازم را اعم از کتاب و ماشین و ... من داده ام، و ثانیاً از سؤال آقای دکتر احمدی و جواب امام معلوم می شود ایشان نظر به ساختمان دارالشفای نداشته اند بلکه نظرشان به تشکیلات تربیت مدرس بوده و آن را هم به شورای عالی انقلاب فرهنگی محول کرده اند نه به شورای مدیریت حوزه، از اینجا معلوم می شود آقای فاضل نامه مرحوم امام را ندیده و تحت تاثیر جو ایجاد شده و شایعات، دو حکم مذکور را صادر کرده است. البته یک بار آقای دکتر احمدی در مقام عذرخواهی می گفت این سنگ را به دست من در چاه انداختند، بعد خلاصه با زبان بی زبانی گفت: می گویند تافلانی اسمش هست این تشکیلات رسمی نمی شود من هم برای مدرسه یک هیات امناء درست کردم و تولیت آن را به جناب حجت الاسلام آقای حاج شیخ صادق کامران واگذار کردم (پیوستهای شماره ۸۷ و ۸۸) که فعلاً هم به همین شکل نیم بند باقی مانده است، ولی عملاً من هیچ کاره هستم و بدون نظر من و متولی آن هر نحو تصرفی انجام می شود، و آن روزی که آقای خامنه ای آمده بود قم و در دارالشفای وارد شده بود پس از مراجعت ایشان آقای کامران از قول آقای ملکا نقل کرد که از دفتر ایشان آقای محمدی گلیپایگانی تلفن کرده است به آقای ملکاسرپرست مدرسه فیضیه که آقا فرموده اند نمایندگان فلانی را در مدرسه دارالشفای راه ندهید. ایشان وقتی که به قم آمدند و در دارالشفای وارد شدند با اینکه اطلاعات و دادگاه ویژه ساخته ایشان دانما مزاحم شاگردان درس من بودند و از بسیاری تعهد گرفتند که در درس من شرکت نکنند و جمعی از آنان به خاطر حمایت از من محکوم و زندانی شدند معذک من احتراماً و به خاطر رعایت مصالح روحانیت هیاتی را مرکب از آقایان رازینی، ایزدی، دری و احمد فرزندم به ملاقات ایشان فرستادم ولی ایشان علاوه بر اینکه کسی را به عنوان بازدید نفرستاد طبق گفته آقایان دستور داده بود نماینده مرا در دارالشفای راه ندهند، و پیداست این امور عادی نیست، لابد کسانی در این میان به دنبال جدا کردن نیروها از یکدیگر و یا انتقامجوییهای عوامانه بوده اند.

و بالاخره مدرسه و لوازم آن عملاً در دست آنهاست ولی شرعاً مدرسه دارالشفای مثل خانه من است و اقلاً خانمهایی را که من خریدم متعلق به من می باشد، و بدون اجازه من تصرف در آنها جایز نیست، اما هیچ وقت هم برای به دست آوردن آن یقه پاره نمی کنم و به دنبالش هم راضی افتم، من اگر همه هستی ام را هم بگیرند به دنبالش راه نمی افتم، نه به مال دنیا علاقه دارم و نه به مقام آن، اما تاریخ باید نوشته شود و حفظ شود.

شنیدم آقای امینی با آقای مسعودی یک بار رفته بودند نزد آقای زمردیان که برای کنگره شیخ مفید(ره) می‌خواستند از مدرسه دارالشفاء استفاده کنند، آقای زمردیان گفته بود آخر فلانی در اینجا حق دارد آقای امینی گفته بوده خوب ما بعداً با ایشان صحبت می‌کنیم، ولی آقای مسعودی گفته بود: "نخیر اصلاً تولیت آستانه مقدسه را رهبر به من داده است و اینجا هم جزو آستانه مقدسه است و باید زیر نظر من باشد" در صورتی که اصل مدرسه حدود دو هزار و پانصد متر بود و آن وقت هم زیر نظر آستانه نبود و من آن را با چه مشکلاتی به حدود هفت هزار متر رساندم. البته همان طور که قبلاً هم عرض کردم این قبیل امور برای من مهم نیست آنچه مهم است عدم توجه آقایان به موازین شرعی و حقوق اشخاص است، البته کنگره شیخ مفید بعداً در جای دیگر تشکیل شد، و بالاخره جریان کار ساختمان مدرسه دارالشفاء و قسمت تربیت مدرس را من در یادداشتی نوشتم که به نظر مرحوم امام برسانند. (پیوست شماره ۸۹)

تولیت شرعی و قانونی دانشگاه امام صادق(ع)، دارالشفاء و...

س: حضرتعالی اکنون که قائم مقامی و مسئولیت رهبری را بر عهده ندارید آیا از نظارت شرعی بر تاسیسات دارالشفاء و دانشگاه امام صادق(ع) و تشکیلات مرکز جهانی علوم اسلامی (طلاب خارج از کشور) و مدرسه‌های رسول اکرم(ص) و امام باقر(ع) و بعثت که همه با همت حضرتعالی تاسیس شد و تولیت شرعی و قانونی آنها با حضرتعالی است منصرف شده‌اید و تولیت آن را به دیگران محول فرموده‌اید یا اینکه خود را متولی شرعی اینها می‌دانید؟

ج: آن روزها می‌گفتند "ما را از مدرسه بیرون رفتیم"، حالا هم "ما را از مدرسه بیرون رفتیم" جریان چگونگی تاسیس و اهداف ایجاد اینها را من پیش از این گفتم، و عرض کردم که دانشگاه امام صادق(ع) از نظر حقوقی به ثبت رسیده و در اسناد آن رئیس و یکی از افراد هیات موسس آن من هستم، من برای اداره آنجا به آقای مهدوی کفی حکم دادم که کارهای آنجا را اداره کنند و افرادی را هم به عنوان هیات امنای معرفی کردم که یکی از آنها آقای خامنه‌ای بود، و هنگامی که ایشان رئیس جمهور بود آقای یزدی به جای ایشان در جلسات شرکت می‌کرد، یکی از مواد اساسنامه این تشکیلات این بود که جلسات هیات امنای در حضور ریاست عالی تشکیل شود که قبل از این حوادث معمولاً می‌آمدند قم و در منزل من جلسات تشکیل می‌شد، تا اینکه وقتی این حوادث اتفاق افتاد آقایان رفته بودند پیش آقای خامنه‌ای و جلسهای تشکیل داده بودند، در این جلسه گفته بودند به آقای مهدوی اختیاراتی داده شود که دیگر لزومی نداشته باشد مرتب با هیات امنای جلسه تشکیل شود، چون طبق اساسنامه باید جلسات در حضور من تشکیل می‌شد ولی چون آمدن آنها به خانه من برای آنها محذور داشت این راه را مطرح کرده بودند که هیات امنای اختیاراتی به آقای مهدوی بدهند که خود ایشان دانشگاه را اداره کند، همچنین گفته بودند اگر از این راه نشود ما از راه دیگری مساله را درست می‌کنیم، لابد منظور این بوده که ما با اختیارات ولایت فقیه این قضیه را درست می‌کنیم یعنی آقای خامنه‌ای به عنوان ولی فقیه به آقای مهدوی اختیارات می‌دهند آقایان و آقای نوید که زمین خود را برای این منظور داده بودند و از بانیان اصلی این دانشگاه بودند و خودشان را مالک می‌دانستند خیلی اوقاتشان تلخ شده بود چون عملاً اینها را هم گذاشته بودند کنلر، و آقای مهدوی اختیار داشتند، و گفته بودند برای این کار از هیات امنای بگیریم، از بعضی‌ها امضا گرفته بودند اما آن دو نفر امضا نکرده بودند، آقای مهدوی فرستاده بود پیش من که حالا جریان به این شکل شده

است شما این را امضا کنید که ما اختیاردار باشیم، من گفتم یعنی چه این خلاف اساسنامه‌ای است که تنظیم شده، حالا من عنوان ندارم و به اصطلاح دارای مقام نیستم ولی این یک امر حقوقی است نه به عنوان مقام بلکه به عنوان شخص و این چه حرفی است که مطرح می‌شود، خلاصه واسطه چندبار رفت و آمد کرد و گفت آقای مهدوی هم به شما علاقه‌مند است اما باید کار دانشگاه بگردد، البته آقای مشکینی و آقای امامی کاشانی هم جزو هیات امنای بودند و در واقع ما اینها را در آنجا گذاشته بودیم، این رفت و آمدها در شرایطی بود که مرا تحت فشار قرار داده بودند، مقالات روزنامه‌ها و رنجنامه و خاطرات سیاسی و غیر اینها در بورس بود، اینها هم فشار می‌آوردند که بالاخره دانشگاه نباید تعطیل شود، آمدن آقایان هم به خانه من عملاً غدغن شده بود، بالاخره هیات امنای یک چیزی خطاب به من نوشته بودند من هم زیر آن نوشتم: "آنچه که اکثریت هیات امنای تایید کنند مورد قبول اینجانب است"، بعد شنیدم که آقای مهدوی گفته بودند ما انتظار داشتیم ایشان ریاست عالی را هم محول می‌کردند. آقای زمریدیان که واسطه قضیه بود گفته بود اینکه کاری ندارد، ما می‌خواهیم کارهای دانشگاه متوقف نشود، اگر یک مسأله‌ای تصویب شد من می‌برم می‌دهم ایشان امضا کند. در واقع من به عنوان رئیس هیات امنای امضا کردم که هر چه هیات امنای تایید کنند مورد تایید اینجانب است. بالاخره من هنوز قانونا و شرعا رئیس هیات امنای آنجا هستم و فعلا آقای مهدوی آنجا را اداره می‌کند، ولی عملاً هیچ نحو دخالتی ندارم، و از جریانات آن هم بی‌اطلاعم. و اما مدرسه حجتیه و مرکز جهانی علوم اسلامی هم تقریباً به همین شکل است که ریاست عالی آن با من است، به آنجا خیلی امید داشتم که طلابی از خارج بیایند در اینجا تربیت شوند، وقتی ما می‌بینیم که مثلاً پاپ در خصوص آفریقا یکصد و ده هزار مبلغ دارد که حقوق آنها برعهده واتیکان است، ما هم گفتیم که یک چنین مدرسه‌ای داشته باشیم و مدارسی هم در خارج تاسیس کنیم، که آقای حاج شیخ حسن ابراهیمی دنبال این قضیه بود، از جمله کارهایی که آقای ابراهیمی کرد این بود که در نجف آباد یک کارخانه‌ای را که مصادره کرده بودند ایشان حکم آن را از امام گرفت که پشتوانه این مرکز باشد، البته من خیلی دل خوشی از این کار نداشتم برای اینکه صاحب آن کارخانه را که فردی یهودی بود اعدام کردند و اموال او را مصادره کردند و این کار صحیح و خوشایندی نبود، برای اینکه در فقه ما هست که اگر کسی فرضاً از ذمه خارج شود مال او از ذمه خارج نمی‌شود، و یادم هست که در مصادره آن آقای مومن و دادگاه عالی قم هم اشکال کرده بودند، ولی خوب این کار را کرده بودند، یکی دیگر از کارهایی که حاج شیخ حسن ابراهیمی کرد این بود که زمینهای زیادی را در مقابل بیمارستان شهید بهشتی قم خریداری کرد، اینها را به بیست و هفت میلیون تومان از بودجه مدرسه خرید، همچنین طلابی که از خارج می‌آمدند برای رفت و آمد نیاز به دلار و ارز داشتند که ما آن وقت با هماهنگی نخستوزیری و آقای میرحسین موسوی تهیه می‌کردیم. بعد که این جریانات پیش آمد گویا رفت‌بوند پیش آقای خامنه‌ای، حالا یا ایشان یا کسانی که در دفتر ایشان بوده‌اند، چنانکه نقل شد، گفته بودند: "اگر به اسم آقای منتظری و زیر نظر ایشان باشد ما این پولها و مخارج را نمی‌دهیم باید اسم فلانی نباشد." بعد هیات امنای آنجا آقای محفوظی را که خودش عضو بودند واسطه کرده بودند که بیایند با من صحبت کنند، آقای محفوظی آمد اینجا و گفت: "شما مسئولیت این تشکیلات را واگذار کنید، شما بنویسید اصلاً من موسس این تشکیلات نبوده‌ام و ریاست عالی اینجاست را نداشتم"، من گفتم: "آخر این چه حرفی است من که همه کاره این تشکیلات بوده‌ام و ریاست عالی اینجاست را نداشتم، این چه حرف دروغی است که بنویسم" گفت: "پس

شما اینجا را محول کنید، چون اگر ارزشناشد اینجا می‌خواهد، اینجا باید پشتوانه و اعتبار دولت را داشته باشد و آنها هم گفته‌اند تا اسم فلانی هست ما همکاری نمی‌کنیم. "آقای محفوظی گفت: شما که از قائم‌مقامی رهبری استعفا داده‌اید از این مدرسه هم صرف‌نظر کنید"، گفتم: "من چه استعفایی داده‌ام؟ کسی به من مقامی نداده بود که به او استعفا بدهم، خبرگان گواهی داده بودند که مردم بعد از امام خمینی به فلانی علاقه دارند، خوب مردم اگر علاقه دارند که این مقام هست و اگر علاقه ندارند که این مقام نیست، کسی مرا نصب نکرده بود که از آن استعفا بدهم، من نه استعفا داده‌ام و نه الان داعیه‌چیزی را دارم که دنبال آن بدم و اصلاً مقامات دنیوی برای من بی‌ارزش است." این مطلب خیلی برای آقای محفوظی تازگی داشت، بعد از طرف هیات امنای یک نوشته آوردند و من زیر آن متن نوشتم: "آنچه اکثریت هیات امنای مرکز مذکور به مصلحت آن تشخیص دهند با حفظ استقلال و موقعیت آن مورد تایید اینجانب می‌باشد" (پیوست شماره ۸۳)، و این را هم برای این نوشتم که این تشکیلات متوقف نشود، البته آنها آن وقت به دنبال این هدف بودند که برای حل مشکل خودشان به صورت رسمی مرا از ریاست عالی‌ه آنجا خلع کنند، بالاخره در اساسنامه این تشکیلات من هم مؤسس بودم و هم ریاست عالی‌ه هیات امنای را داشتم و الان نیز مطابق قانون ریاست عالی‌ه آنجا به عهده من می‌باشد.

اما مدرسه امام محمدباقر (ع) از نظر وقفنامه تولیتش با آقای حاج سید حسن دیباجی است فقط نظارتش با من است، من چندتا مدرسه در قم داشتم بعد که دیدم در این بحرانها افتاد گفتم من اصلاً دخالت نمی‌کنم هر کار خواستند بکنند و آنها را به آقای امینی تحویل دادم (پیوست شماره ۹۰)، با اینسکه پایگاه انقلاب در قم همین مدارس بود. مدرسه رسول اکرم (ص) هم اصلاً ملک من بود، پول آن را من دادم و سند آن هم به اسم من و آقای مشکینی بود.

تاسیس دادگاه عالی

س: گویا حضرتعالی دادگاهی در قم تاسیس فرمودید به عنوان "دادگاه عالی" تا برخی از پرونده‌های سنگین از مراکز استانها و شهرستانها برای صدور حکم نهایی به این دادگاه فرستاده شود، انگیزه و هدف از تشکیل این دادگاه را بفرمایید.

ج: این جمله معروف است که می‌گویند "مهم‌تر از انقلاب نگهداری از آن است"، آنها که می‌خواهند انقلابی را به ثمر برسانند از قبل نیروها و برنامه‌هایی را برای پس از پیروزی تدارک می‌بینند، سازندگی پس از انقلاب خیلی مهم است اما ما به عنوان روحانیت برای این مرحله برنامه‌ریزی را آماده نکرده بودیم، انقلاب اسلامی به سرعت پیروز شد و عظمت انقلاب همه را غافلگیر کرده بود، تشکیلات قضایی هم یکبخش عمده از کارهای پس از پیروزی انقلاب بود. من بارها این مطلب را گفتم که وقتی انقلاب ما به پیروزی رسید ما حداقل هزار نفر قضای مجتهد عادل و مهم‌تر از آن عاقل لازم داشتیم که تشکیلات قضایی آن زمان را اداره کند و متأسفانه با این خصوصیات دهنفر هم آماده نداشتیم، کسانی که از روی شرع و عقل و منطق مشکلات را حل کنند و دچار عوامزدگی هم نباشند.

تنها در آن اوایل انقلاب مرحوم امام به آقای خلخالی یک حکم قضاوت داده بودند ولی تنها آقای خلخالی که نمی‌توانست به همه آن پرونده‌ها رسیدگی کند، و نحوه کار ایشان هم بی‌اشکال نبود. بعد از مدتی مرحوم آقای قدوسی را به عنوان دادستان کل انقلاب معین فرمودند، ایشان هم رفته بود

بعضی از مسائل را به صورت کلی از امام پرسیده بود، یک نمونه از آن را که من دیدم یازده مساله بود در ارتباط با بعضی از جرمهای قضایی که حکم فلان جرم و فلان جرم چیست و امام به طور کلی به آن جواب داده بودند و بعد آقای قدوسی همان صفحه کاغذ را کپی گرفته بود و به دست قضات داده بودند که طبق آن عمل کنند، این پرسش و پاسخها خیلی کلی و متشابه بود، هر قاضی طبق برداشت و نظر خود به یک شکل حکم می کرد، قضات بسیار بی تجربه بودند، مثلاً یک پرونده را پیش من آوردند که قاضی زیر آن نوشته بود: "بسم الله الرحمن الرحيم، اعدام" حالا برای چی اعدام چه کسی اعدام؟ اینکه علت و دلیل حکم را بنویسد به جای خود، حتی اسم متهم را ننوشته بود، فقط خودش زیر آن امضا کرده بود، خوب با این حکم می شود هر کس را گرفت اعدام کرد خلاصه وضع قضایی به این شکل بود، افراد را تندتند می گرفتند و هر کسی را که می گرفتند بعضی افراد و جریانها تظاهرات و سروصدا می کردند که اعدام باید گردد

آقای حاج سید جعفر کریمی به من می گفت من یک پرونده را دیدم که یک قاضی به او شش ماه زندان داده بود و پرونده مشابه آن را دیدم که قاضی دیگر آن را به اعدام محکوم کرده بود. ناهماهنگی تا این حد بود

من یک وقت در همان زمانها در اطراف نجف آباد بودم آمدند به من گفتند دو نفر حکم اعدام آنها صادر شده است، یکی دختر خواهر آقای حاج تقی رجایی، دختر سیزده ساله ای که من خانواده او را به خوبی می شناختم و از افراد متدین نجف آباد بودند، و دیگر آقای لسانی که با مرحوم محمد ما خیلی رفیق بود و از افراد فعال انقلابی بود، گفتند مجاهدین خلق اینها را تحت تاثیر قرار داده اند و بسا آنها همکاری داشتند و لذا با اعدام محکوم شده اند.

من این نکته را همین جا بگویم که یکی از کارهایی که باید پس از پیروزی انقلاب می شد این بود که افسرادی می بایست این نیروهای انقلابی را جمع و جور و آنها را راهنمایی می کردند. مجاهدین خلق به صورت تشکیلاتی این افراد را شناسایی و جذب می کردند، ماهیت مجاهدین خلق بخصوص سران آنها برای مردم روشن نشده بود، مردم به آنها حسن نظر داشتند و جوانها فریب شعارهای فریبنده آنها را می خوردند، و لذا در ارتباط با افرادی که در رابطه با آنها دستگیر و بازداشت می شدند باید خیلی پخته و عاقلانه برخورد می شد، آنها همان طور که از روی احساسات به طرف مجاهدین رفته بودند اگر برخورد درست با آنها می شد خیلی زود هم برمی گشتند. بالاخره آمدند گفتند این دو نفر محکوم به اعدام شده اند، گفتم جرم اینها چه بوده؟ گفتند به آن دختر سیزده ساله در زندان گفتند: "مگر امام را قبول نداری که این حرفها را می زنی؟" و او هم روی همان غرور نوجوانی گفته بوده: "نه، من امام را هم قبول ندارم"، خوب در جدل و جر و بحث این حرفها پیش می آید. یک روز من به مرحوم امام گفتم: "اگر فرضاً کسی بگوید من از مسعود رجوی خوشم می آید و از آخوند جماعت حتی آقای خمینی خوشم نمی آید ولی با سیاست کار ندارم و می خواهم به کسب و کار مشغول باشم، و می دانیم راست می گوید آیا باید او را زندانی کرد؟" ایشان فرمودند: "نه، چرا او را زندانی کنیم؟" و بالاخره از من انتظار داشتند که برای پیشگیری از اعدام آن دو نفر اقدامی انجام دهم، من فکر نمی کردم که آنها را به همان زودی بخواهند اعدام کنند، چون در زمان سابق اگر کسی را می خواستند اعدام کنند، دادگاه اول، دادگاه دوم، حق فرجام خواهی، دیوان عالی کشور و گاهی تا شخص شاه امضا نمی کرد کسی را اعدام نمی کردند. در ذهن من این بود که فرصت هست و مابعداً مساله را پیگیری می کنیم، فردای همان روز آمدند گفتند: "آن دو نفر را دیشب اعدام کرده اند" من خیلی تعجب کردم، خدا شاهد است همان

طور خشکم زد جاهای دیگر هم مانند این موارد بود و ما کم و بیش از آن اطلاع پیدا می‌کردیم. من احساس تکلیف کردم و بلافاصله بلند شدم رفتم تهران خدمت امام عرض کردم: "آقا این وضع خیلی بد است تندتند دارند اعدام می‌کنند، هر کس به عنوان قاضی در یک گوشه‌ای دارد حکم اعدام صادر می‌کنند، اجازه بدهید ما در قم یک دادگاه عالی تشکیل بدهیم و پرونده‌هایی که در آن حکم اعدام است به این دادگاه ارجاع داده شود و تصمیم نهایی در این دادگاه گرفته شود"، امام فرمودند: "خوب شما این کار را بکنید." آن موقع دادستان کل کشور مرحوم آیت‌الله ربانی‌املشی بود، من با ایشان صحبت کردم ایشان قبول کرد، بعد با آیت‌الله آقای موسوی اردبیلی که آن موقع رئیس شورای عالی قضایی بود صحبت کردم شورای عالی قضایی مرکب از پنج‌نفر بود: رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور که از سوی امام منصوب می‌شدند و سنفر دیگر هم با انتخاب قضات زیر نظر من معین می‌شدند آقای موسوی اردبیلی گفت: "آخر چطور یک پرونده‌ای را که یک قاضی در مورد آن حکم کرده بدهیم به دست یک قاضی دیگر درباره آن حکم کند؟"، چون در بین فقها این مساله مطرح است که اگر یک قاضی راجع به مساله‌ای حکم کرد قاضی دیگر نمی‌تواند آن را نقض کند یا حکم دیگری درباره آن بدهد، من گفتم: "این حکم در مورد قاضی مجتهد عادل عاقل کارگشته است، نه این قاضی‌های ما که از روی ناچاری برای رتق و فتق کارهای قضایی به این طرف و آن طرف فرستاده‌ایم"، خلاصه ایشان مشکلش بود که این مساله را بپذیرد تا اینکه من آمدم قم و منتظر موافقت ایشان ماندم، چند روز بعد ایشان آمدند منزل ما و گفتند می‌خواهم با آقای کرمی دادستان قم راجع به بعضی از پرونده‌ها صحبت کنم، از دفتر ما زنگ زدند و آقای کرمی آمد در منزل من و ما برای استراحت رفتیم به معصومه کهک (امامزاده‌ای در چند فرسخی قم)، آقای موسوی اردبیلی و آقای کرمی در منزل ماندند بعد از چند ساعتی آقای اردبیلی آمد معصومه کهک و بنا را راحتی گفت: "ای وای، ای وای فاجعه است" گفتم چطور؟ گفت: "آقای کرمی در ضمن گزارش کار پرونده‌ها پرونده پسر دکتر شریعت را خواند که او را اعدام کرده بودند، این بچه شانزده‌هفته‌ساله از افراد تند انقلابی بود که جزو مجاهدین خلق و این گروه‌ها هم نبوده، او یک دفترچه خاطرات داشته که هر روز خاطرات خود را در آن نوشته، مثلاً نوشته امروز فلان جافلان کار شده و این اشکال به آن وارد است، و روی فهم خودش انتقاد و اشکالهایی به کارهای حکومت داشته، خلاصه این دفترچه به دست تشکیلات قضایی می‌افتد و به خاطر نوشتن همین خاطره‌ها او را اعدام کرده‌اند" آقای موسوی اردبیلی می‌گفت سر من سوت کشید بالاخره ایشان گفت: "بله برای رای نهایی در مورد اعدامها لازم است یک دادگاه عالی تشکیل شود." ما با هماهنگی قوه قضائیه دادگاه عالی را تشکیل دادیم که اعضای آن از علمای سطح بالایی بودند و به همه جا اعلام شد که از این به بعد پرونده‌هایی را که اعدامی دارد به این دادگاه ارجاع بدهند، حقوقی هم به اعضای دادگاه عالی داده نمی‌شد و فقط من گاهی کمک مختصری می‌کردم. مشکل مصادره‌ها هم یکی دیگر از مشکلات اوایل انقلاب بود، بعضی اموال مصادره می‌شد که نباید مصادره می‌شد، خیلی اموال مصادره‌ای حیف و میل می‌شد، آقای قاضی خرم‌آبادی به نقل از یکی از قضات می‌گفت: "اموال خانواده ضرغامی‌ها را می‌خواستند مصادره کنند هرچبررسی کردند که راهی برای مصادره آن پیدا کنند پیدا نشد، چون همه اموال از اجدادشان به آنها به ارث رسیده بود، بالاخره در پشت پنجم آنها یک یهودی پیدا کردند و گفتند تحت این عنوان اموال آنها را مصادره کنید و من پذیرفتم، ولی بالاخره اموال آنان مصادره شد." به چه ملاکی؟ نمی‌دانم. بعد ما گفتیم پرونده‌های

مصادرها هم زیر نظر و با تایید این دادگاه انجام شود، (پیوست شماره ۹۱) البته در همان زمان رئیس یکی از این بنیادها برای ما پیغام داده و از این کار ابراز ناراحتی می نمود ولی ما با مرحوم امام صحبت کردیم و بنا شد که روی این مسائل یک کنترلی انجام بگیرد. (پیوستهای شماره ۹۲ الی ۹۵)

هیات عفو و تعیین نماینده برای رسیدگی به امور زندانیان

س: حضرتعالی گویا برای بررسی امور زندانها و رسیدگی به مشکلات زندانیان هم نمایندگان به زندانها می فرستادید، در این ارتباط هم بجاست توضیح بیشتری بفرمایید.

ج: مشکلات زندانها هم یکی از مشکلات ما در اوایل انقلاب بود و سروصدهایی را ایجاد کرده بود، مرحوم امام چند نفر را فرستاده بودند که بروند راجع به امور زندانیان تحقیقاتی را انجام بدهند از جمله آنها آیت الله سید جعفر کریمی بود، یکروز ایشان آمد به من گفت: "ما رفتیم در زندان حصارک (یا قزل حصار) نزدیک مردآباد در آنجا دیدیم جلوی یک اطاق یک گلیم و پتوی سیاه زده اند و داخل آن به قدری تاریک است که روز و شب تشخیص داده نمی شود و حدود ده نفر را در آن زندانی کرده اند"، بعد گفت: "رفتیم به یک دختر برخورد کردیم که نجاست خودش را می خورد، از بس اذیتش کرده بودند دیوانه شده بود و باز او را در زندان نگه داشته بودند." من از این قضایا خیلی متاثر شدم، رفتم خدمت امام به ایشان عرض کردم: "آقا امروز آمده ام بر خلاف روزهای دیگر حضرتعالی را ناراحت کنم و مطالب ناراحت کننده ای را بگویم در زندانهای ما دختر دیوانه را به عنوان زندانی سیاسی نگه داشته اند، یک فکری برای این مسائل بکنید آخر این چه جور زندانهایی است در جمهوری اسلامی"، بعد به امام گفتم: "البته کسانی که پارتی داشته باشند وضع آنها به این جاها نمی کشد، مثلا بر حسب منقول مریم اسدی که عضو موثر مجاهدین بوده و نوه مرحوم آیت الله آقای سید محمد تقی خوانساری است و دوستان سیصد نفر را جذب مجاهدین کرده است چون او نوه آقای خوانساری بوده به آقای آیت الله حاج شیخ محمدعلی اراکی متوسل شده اند و ایشان به شما متوسل شده و شما فرموده اید او را آزاد کنند، اما دوستان سیصد نفر دختر را که او جذب کرده و به آنها اعلامیه داده و بعضی از آنها فقط یک اعلامیه خوانده اند آنجا نگه داشته اند، و بعضی از آنها دیوانه شده اند." احمد آقا فرزند امام هم در آن جلسه حضور داشت، من با ناراحتی این مسائل را به امام گفتم، امام فرمودند: "خیلی خوب شما یک هیاتی را مشخص بکنید که بررسی کنند اگر نماینده اطلاعات و رئیس زندان و نماینده دادستانی تایید کردند که فردی صلاحیت عفو دارد شما از طرف من او را مورد عفو قرار بدهید"، گفتم: "من این مسئولیت را قبول می کنم به یک شرط و آن اینکه اگر گفتند فلانی دارد تندتند افراد را آزاد می کند شما مبادا یک چیزی در بین جمعیت بگویید یا بنویسید، شما اگر نظری و مطلبی دارید به خود بفرمایید"، ایشان پذیرفتند، چون من می دانستم افرادی که تند هستند می روند خدمت امام و یک حرفهایی را می زنند و بسا ایشان در سخنرانی خودشان چیزی بگویند، چنانکه اتفاق افتاد بعد من چهار نفر را به عنوان هیات عفو مشخص کردم، آقای محمدی گیلانی که خودش قاضی القضاات اوین بود، آقای ابطحی کاشانی، آقای قاضی خرم آبادی و آقای سید محمد موسوی بجنوردی، بعد افرادی را مامی فرستادیم در زندانها از جمله آقای شیخ حسینی علی انصاری و آقای محمدی یزدی و آقای سید رحیم خلخالی که با زندانیان صحبت کنند و آنان را راهنمایی کنند و حرفهای آنها را گوش کنند، بعد اگر تشخیص می دادند که افرادی متنبه و آگاه شده اند می آمدند با رئیس زندان و نماینده اطلاعات و دادستانی هماهنگ می کردند و بعد به آن چهار نفر هیات

عفو گزارش می‌شد و بعد طی نامه‌ای هیات عفو اسامی آنها را برای من می‌فرستاد و من از طرف رهبر انقلاب با عفو آنها موافقت می‌کردم.

یک وقت آقای محمدی گیلانی به من گفت: "من آن وقت که در اوین بودم و شما دادگاه عالی را تشکیل دادید ناراحت شدم که چگونه پرونده‌ای که ما در آن نظر داده‌ایم ارجاع شود به کسانی که بسا در حد شاگردان ما هستند، ولی حالا می‌فهمم حق با شما بوده است، بسا کسانی که ما در آنجا حکم اعدام داده بودیم و دادگاه عالی حکم ما را نقض کرده بود الان داریم آنها را عفو می‌کنیم، حداقل شش هزار نفر که قبلاً حکم اعدام داشتند ما الان آنها را عفو کرده‌ایم و یقین هم دارم که اینها هیچ جا به اسلام و انقلاب ضربه نمی‌زنند." (پیوست های شماره ۹۶ الی ۹۸)

طرح برخی از مسائل انتقادی و نصیحت‌آمیز در سخنرانیها

س: سوال دیگری که مطرح است اینکه حضرتعالی در زمان قائم‌مقامی نوعاً سخنرانیهایی داشتید که جنبه انتقادی و نصیحت‌آمیز نسبت به مسائل و مسئولین کشور داشت، در آن زمان چه احساسی داشتید؟ بعضی افراد این‌گونه صحبتها را موجب تضعیف نظام می‌دانستند. نظر حضرتعالی چگونه بود؟

ج: واقع مساله این است که در آن زمان افراد زیادی با من ملاقات داشتند، بسیاری از مسئولین کشور که جرات نمی‌کردند برخی مسائل را پیش امام مطرح کنند با من مطرح می‌کردند، واقعیات قضایا به من گزارش می‌شد، از سپاه و ارتش و از وزارتخانه‌ها می‌آمدند اشکالات را می‌گفتند، خود مردم می‌آمدند مشکلاتشان را می‌گفتند، علاوه بر اینها ما نامه‌های زیادی داشتیم که من به آقای حاج آقا مرتضی منتظری داماد من که در آن زمان مسئول بخش نامه‌ها در دفتر بود و هنوز هم هست گفته بودم هرچه نامه هست بدهید به من بخوانم، حتی نامه‌فحش هم اگر هست بدهید من بخوانم، برای اینکه خیلی از فحشها هم بیانگر بعضی دردها در جامعه است، شاید روزی دو ساعت و بعضی اوقات بیشتر وقتم را صرف خواندن نامه‌ها می‌کردم. یک وقت به مرحوم امام گفتم: "آقا من این نامه‌های مردم را می‌خوانم"، ایشان گفتند: "ما هم اطلاع داریم"، گفتم: "یعنی شما نامه‌ها را می‌خوانید؟" امام گفتند: "خیر، گزارش می‌دهند به ما و می‌گویند که مثلاً امروز دوستان نامه‌داشتید، پنجاه مورد آن استفتا بوده، بیست مورد آن فحش بوده، سی مورد آن کمک می‌خواسته و..." به این شکل به امام گزارش می‌دادند اما من متن نامه‌ها را می‌خواندم و به مشکلات واقف می‌شدم، خود مسئولین رده‌بالا می‌آمدند گزارشهایی می‌دادند، آن وقت من حساب این را می‌کردم که انقلاب ما بر دوش مردم است و پشتیبان آن مردم هستند، اگر مردم زده شوند و از روحانیت ناامید شوند همه چیز این انقلاب از بین می‌رود، من این صحبت‌کردنها را به مصلحت نظام می‌دانستم، من همین حالا هم عقیده‌ام این است که گفتن اشکالها و انتقاد از کارهای خلاف، تضعیف نظام نیست، در اروپا که نظامهایشان معمولاً نظامهای محکمی است به این خاطر است که روزنامه‌ها انتقاد می‌کنند از شخص اول انتقاد می‌کنند، از دولت انتقاد می‌کنند، تمام مطالب را می‌نویسند و همین نوشته‌ها سبب می‌شود که هم مسئولین بالاچشمشان را باز کنند و اشکالات را برطرف کنند و هم مردم دلگرم شوند، دنیای امروز جوری نیست که این چیزها را بتوانیم مخفی کنیم، چپ‌سازها را روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون نمی‌گویند اما رادیو لندن یا صدای آمریکا مثلاً می‌گویند، و این باعث می‌شود که مردم به آنها گوش بدهند و از رسانه‌های داخلی ناامید و دل‌سرد شوند، در نظام اسلامی باید مردم آزادانه بتوانند

حرفشان را بزنند، اگر یک نفر هم در جایی اشتباه کرد بتوانند بگویند در این مساله اشتباه کرده، چون به غیر از چهارده معصوم (ع) هیچ کس معصوم نیست، تازه پیغمبر (ص) با اینکه معصوم بود خدا به او می فرماید: "و شاورهم فی الامر" یعنی کارها را با مشورت انجام بده، و خود حضرتش بارها می فرمودند: "اشیروا علی" مراراً و تکراراً کنید. این آقایان در جنگ گاهی اشتباه داشتند ولی همیشه می گفتند نخیر کارهایی که ما انجام دادیم درست بوده است، تا این اواخر هم که امام با پذیرش قسطنطنیه ۵۹۸ فرمودند جام زهر را نوشیدم باز هم می گفتند کارهای ما درست بوده است نه، به این شکل صحیح نیست. در خیلی موارد در جنگ ما اشتباه کردیم و همان اشتباهات باعث شد که کار به اینجا بکشد، مردم ما خیلی مسائل را می فهمند، مرتب سرپوش گذاشتن روی اشکالات دردی را دوا نمی کنند، یک دفعه خدای نکرده منفجر می شود و هیچکس هم کاری نمی تواند انجام دهد، باید به همه مردم احترام گذاشت و آنها را در انقلاب شریک دانست، فقط ما چهارتا آخوند که انقلاب نکرده ایم و قیم مردم که نیستیم، این طور نیست که ما بگوییم در هر صورت مردم باید به دنبال ما بیایند و اگر اشتباه هم کردیم بگویند درست است و به دنبال اشتباه ما بیایند این عقیده من بود که باید مردم را که صاحبان اصلی انقلاب و حکومت و کشور هستند در جریان گذاشت، به همین خاطر هم من تذکراتی می دادم، گاهی به امام تذکر می دادم گاهی به مسئولین تذکر می دادم، این را وظیفه خودم می دانستم و هیچ هدفی نداشتم جز اینکه خون شهدا هدر نرود و مردم در صحنه بمانند، حالا هم اگر احساس کنم که حرفم اثر دارد می گویم، به نظر من در جمهوری اسلامی باید صداقت، قاطعیت و صراحت لهجه در کار باشد و این به نفع کشور است. اینکه می بینیم مردم عموماً در مسائل سکوت می کنند به این معنا نیست که مسائل را نمی فهمند بلکه به این جهت است که مردم ایران عموماً مردم متهتکی نیستند، از طرف دیگر مگر ما در شعارهایمان نمی گفتیم: "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی؟" پس جلوی آزادیهای مردم را که خلاف اسلام نباشد نباید بگیریم، اگر ما هر کسی که نظری یا حرفی برای گفتن دارد در صورتی که مخالف نظر ما باشد او را بشویم و کنار بگذاریم و بگوییم تو ضد اسلام و ضد نظام هستی، پس این چه آزادی است که ما برای به دست آوردن آن این همه مشکلات را تحمل کردیم و این همه شهید دادیم؟ من از اول عقیده ام این بود، حالا هم عقیده ام این است که انقلاب خوبی به رهبری آیت الله خمینی انجام گرفت، روحانیون در انقلاب نقش خوبی داشتند، اما چه ضرورتی دارد روسای سه قوه و عمده کارهای اجرایی به دست روحانیون باشد و کسی هم حق نداشته باشد انتقاد کند، اگر امور اجرایی به دست افراد غیر روحانی متعهد و آگاه به مسائل سیاست و اقتصاد و مدیریت بود ما می توانستیم به کارهای طلبگی خود برسیم، و ضمناً در مسائل نظارت کنیم، انتقاد کنیم، رهنمود بدهیم، طلبکارشان هم باشیم، و این خیلی بهتر بود تا الان که روحانیون افتاده اند در مسائل اجرایی و تمام اشکالات متوجه آنهاست، از آنها انتظارات هست و همه انتظارات را هم که نمی شود برآورده کرد و قهراً نارضایتی ها و بدبینی هایی را نسبت به اصل اسلام و روحانیت به وجود می آورد، خلاصه من از اینکه کارهای اجرایی بخواهد در دست روحانیت متمرکز باشد از اول مخالف بودم، مرحوم امام هم نظرشان از اول همین بود، ولی چرا نظرشان تغییر کرد من نمی دانم. بالاخره بساید اشکالات و اشتباهات مطرح می شد و در حد امکان از تکرار آن جلوگیری بعمل می آمد.

طرح اشکالات و تذکرات به امام و مسئولین یا مردم؟

س: یک نکته ای که اینجا بعضی ها مطرح می کنند این است که شما آن زمان در مقام مسئولیت

بودید و امکان داشت این مشکلات و مسائل را در جلسات خصوصی که با مسئولین داشتید مطرح کنید یا اینکه خدمت امام برسید و از طریق ایشان جلوی بعضی از خلافت‌کارها و اشتباهات را بگیرید، اما طرح بعضی از مسائل در سخنرانیهای عمومی شایسته نبود و تلقی تضاد از آن می‌شد، در این رابطه چه می‌فرمایید؟

ج: اولاً من در قم بودم و امام در تهران، آن زمان که ایشان در قم بودند امکان دسترسی به ایشان بیشتر بود اما در تهران بخصوص این اواخر که وضع جسمی ایشان هم چندان مساعد نبود فووش چند ماه یکبار می‌توانستم خدمت ایشان برسم و همه مسائل را هم نمی‌شد مطرح کنم، و اما با مسئولین خیلی صحبت می‌کردیم مثلاً با آقای خامنه‌ای در همین ایوان نشسته بودم راجع به موضوعی گفتم من احساس خطر می‌کنم، ایشان گفتند: "من هم احساس خطر می‌کنم شما درست می‌گویید، حق با شماست." منتها آقایان به همان گفتن خصوصی قناعت می‌کردند و دیگر خدمت امام یا به صورت علنی مشکلات را نمی‌گفتند، اما من چون مسئولیت خیلی از مسائل را به عهده خودم می‌دیدم در جاهای مختلف و به شکل‌های مختلف مطرح می‌کردم بلکه اشکالات برطرف شود. ما حکومت عدل علی (ع) را به مردم وعده داده بودیم و انتظار این بود که به حرفهایمان عمل کنیم، به همین جهت اگر من تخلفاتی از قضات و دادگاهها می‌دیدم واقعاً ناراحت می‌شدم، ممکن است بعضی افراد این مسائل را چیزی نمی‌گرفتند و از آن می‌گذشتند ولی گاهی من شبها برای موضوعی تا صبح خوابم نمی‌برد، من نمی‌خواستم شریک در ظلم باشم و اگر می‌خواستم چیزی نگویم خودم را شریک در ظلم می‌دانستم، در همان زمان هم بعضی‌ها به من می‌گفتند: "تو قائم مقام رهبری هستی، مسئولیت که الان متوجه شما نیست چرا این قدر خودتان را ناراحت می‌کنید و...؟" ولی من چطور می‌توانستم خودم را قانع کنم و بگویم من کاره‌ای نیستم ما به مردم وعده حکومت اسلامی داده بودیم، حالا به مردم بگویم به من کاری ندارد شما به هر کسی می‌خواهید مراجعه کنید؟ مخصوصاً اینکه اسم مرا قائم مقام گذاشته بودند و با این کار انتظارات مردم و وظیفه من بیشتر شده بود، این گونه نبود که من فکر نکرده سخن بگویم بلکه معمولاً اشکالات و پیشنهادهایی که به نظرم می‌رسید یادداشت می‌کردم و در ملاقات با امام و مسئولین و هم چنین در سخنرانیها و ملاقاتهای عمومی از آن استفاده می‌کردم که مورد توجه قرار می‌گرفت. (بیوستهای شماره ۹۹ الی ۱۱۰)

س: اشکالی که به حضرتعالی گرفته می‌شود همین است که چرا به خاطر مسائل جزئی این قدر ناراحت می‌شدید و شب خوابتان نمی‌برد، خوب در اداره یک حکومت وجود یک سری مشکلات جزئی طبیعی است.

ج: مسائل جزئی نبود، مثلاً فرض کنید چند نفر را دارند می‌کشند یا اینکه بجا نیست، یا اینکه اموالی را مصادره می‌کنند و راه بهتری برای برخورد با قضیه وجود دارد، یا در یک عملیات به خاطر بعضی از خودسریها که من از آن خبر داشتم عده‌ای از جوانهای مردم را دارند به کشتن می‌دهند که می‌توان از آن جلوگیری نمود، آیا اینها مسائل جزئی است؟ آیا این فرمایش امیرالمومنین (ع) در خطبه بیست و هفتم نهج البلاغه نیست که برای اینکه یک دستبند را از دست یک زن ذمی یا خلخال را از پای او درآورده‌اند برآشفته می‌شود و می‌فرماید: "فلسو ان امرا مسلمامات من بعد هذا اسفا ما کان به ملوما بل کان به عندی جدیراً": "اگر یک فرد مسلمان از این غصه بمیرد من او را مذمت نمی‌کنم"، آن وقت اگر می‌دیدیم یک قاضی هشتنفر را بیجا اعدام

می‌کند، یا اموالی را بیجا مصادره می‌کند، آیا من که جزو مسئولین و پایه‌گزاران انقلاب بودم می‌توانستم بی‌تفاوت باشم؟ می‌گویند عمر که خلیفه شد نصف‌شب آمده بود در کوچمهای مدینه می‌گشت، داروغه گفت: "حضرت خلیفه روزاین همه زحمت می‌کشند شب را استراحت کنند"، عمر گفت: "تو چه می‌گویی؟ اگر گوسفندی را در کنار شط فرات از یک کشاورزی به غصب بگیرند روز قیامت باید جواب بدهم" خوب این حکومت عمر است، ما که داعیه حکومت علی (ع) را داریم چه باید بکنیم؟

س: جریان صحبت شما با آقای محتشمی در آن موقع چه بوده است؟

ج: وقتی که ایشان وزیر کشور شدند شروع کردند استانداران و فرمانداران را تعویض کنند و پیدا بود برای انتخابات این عمل انجام می‌شود و خطی برخورد می‌شود شبی آقای محتشمی از اراک برگشته بود و شب نماز مغرب و عشا را در منزل با من خواندند و من راجع به تعویض بعضی از استانداران اعتراض کردم و به ایشان گفتم: "مردم به ولایت‌فقیه رای دادند نه به ولایت حاج احمد آقا"، تا اینکه در جریان قضایای سیدمهدی، روزی که حاج احمد آقا نزد من آمدند و ملاقاتی سه‌ساعته با من داشتند و در حقیقت از من بازجویی می‌کردند از جمله گفتند: "شما به آقای محتشمی گفته‌اید مردم به ولایت‌فقیه رای داده‌اند نه به ولایت احمد آقا"، و باز می‌گفت: "شما به آقای خامنه‌ای هم گفته‌اید من حاضریم با امام تا لب جهنم بروم ولی حاضر نیستم به جهنم بروم"، معلوم شد هر دو نفر صحبت مرا منتقل کرده‌اند من به احمد آقا گفتم: "واضح است که مردم به ولایت‌فقیه رای دادند نه به ولایت شما"، احمد آقا گفت: "آیا امام می‌خواهند جهنم بروند؟" من گفتم: "ایشان نمی‌خواهند جهنم بروند ولی این کارها که در زندانها به نام امام انجام می‌شود به عقیده من جهنم دارد و من نمی‌توانم روی آنها صحبت‌گذارم."

کودتای خزنده یا خطر انزوای نیروهای انقلاب

س: حضرتعالی مکرراً در صحبت‌هایتان به دستهای مرموز و کودتای خزنده برای کنار زدن نیروهای انقلاب اشاره داشتید، لطفاً بفرمایید در آن زمان چه خطری را در این زمینه احساس می‌کردید؟

ج: همین که الان هم احساس می‌کنیم و گوشه‌ای از آثار آن را داریم می‌بینیم، افرادی که اصلاً انقلاب را مسخره می‌کردند و حاضر نبودند یکقدم بردارند، کسانی که می‌گفتند مگر می‌شود با شاه مبارزه کرد، و به ما می‌گفتند شما دیوانه‌اید که دارید این کارها را می‌کنید، اینها کم‌کم داشتند صاحب قدرت می‌شدند و بچه‌های انقلابی را به بهانه‌های واهی کنار می‌گذاشتند، به قول امروزیها اپورتونیست‌ها و فرصت‌طلب‌های آمدند سر کار و افراد خوب کنار گذاشته می‌شدند، این اسمش "کودتای خزنده" است که در همه انقلابها به یک شکلی تکرار می‌شود، این بیان همان جمله معروف است که می‌گویند: "انقلاب فرزندان خود را می‌خورد"، البته مرحوم محمد با این تعبیر مخالف بود، او می‌گفت که: "این افراد فرصت‌طلب هستند که پس از به ثمر رسیدن انقلاب می‌آیند بچه‌های انقلاب را داغون می‌کنند و گناه آن را به گردن انقلاب می‌اندازند."

بالاخره این یک واقعیتی بود که ما می‌دیدیم بچه‌های خوب به بهانه‌های واهی کنار گذاشته می‌شوند و افرادی که اصلاً انقلاب را قبول نداشتند و همین حالا هم قبول ندارند می‌آیند سر نخ کارها را به دست می‌گیرند و انقلابی شش‌آتشه و طرفدار امام می‌شوند، این چیزی بود که ما از آن می‌ترسیدیم و متأسفانه تا حد زیادی هم الان عملی شده است.

نظام عرضه و تقاضا با نظارت حکومت

س: مطلب دیگری که در آن زمان مطرح بود مخالفت حضرت تعالی با تمرکز اقتصاد در دست دولت و نظام کوپنی کردن کالاها بود، بیشتر احساس می‌شد که حضرت تعالی از بازار آزاد اقتصاد و نظام عرضه و تقاضا در جامعه حمایت می‌فرمایید، مبنای این برداشت چگونه بود؟

ج: اینکه من می‌گفتم یک چیز طبیعی است، در دنیا همیشه اقتصاد بر مبنای عرضه و تقاضا بوده و تقاضا که باشد فعالیت زیادتر می‌شود، افراد برای اینکه درآمد بیشتری داشته باشند فعالیت بیشتری می‌کنند، البته بایستی روی موازین شرع و قانون کنترل هم باشد تا حقوق کسی تضییع نشود، دولت هم نظارت داشته باشد، اما مساله اقتصاد در شرایط عادی باید بر اساس عرضه و تقاضا باشد، ما روایات زیادی در این زمینه داریم، من در کتاب حکومت اسلامی در باب احتکار روایاتی را آورده‌ام از جمله اینکه پیامبر اکرم (ص) خبردار شدند که فردی گندمها را احتکار کرده، فرمودند بروید گندمها را بیاورید به فروش برسانید، عرض کردند شما نرخ آن را مشخص بفرمایید، فرمودند نرخش را خدا معین می‌کند. معنایش این است که عرضه و تقاضا خودش قیمتها را تعدیل می‌کند، مگر در یک شرایطی بند و بستنی در کار باشد و ضرورت داشته باشد که موقتا دولت دخالت کند، بالاخره بایستی آن کسی که جنس را تولید یا تهیه می‌کند ضرر نکند، اگر ضرر کند انگیزه ندارد که باز برود جنس بیاورد.

من یادم هست در طبس که تبعید بودم مریضی زیاد شده بود و در شهر لیموشیرین نبود، یک نفر رفته بود از جای دیگر لیموشیرین آورده بود و کیلویی پنج تومان می‌فروخت، مسئولین محل به او فشار آورده بودند که باید کیلویی سی و پنج ریال بفروشی، من به آنها می‌گفتم اگر او راحت فشار بگذارد دفعه دیگر برای شما لیمو نمی‌آورد، اتفاقا همین طور هم شد. وقتی دخالتهای بیجا بشود دیگر کسی انگیزه برای کار پیدا نمی‌کند، باید کاری کرد که فعالیت اقتصادی همیشه در گردش باشد، هم تولید، هم توزیع، هم صادرات، هم واردات کالا از شهرهای دیگر بالاخره افراد بسایند دلگرمی داشته باشند، مردم باید در این زمینه آزادی داشته باشند و رقابت و عرضه و تقاضا خیلی چیزها را حل می‌کند منتها اگر یک کسی یا افرادی خواستند زیاد بروی کنند، احتکار کنند، بازار سیاه درست کنند و سودهای خلاف شرع به دست آورند باید جلوی آنها گرفته شود، نظام کوپنی و جیره‌بندی ممکن است برای زمان جنگ و شرایط اضطراری ضرورت داشته باشد ولی این یک حرکت قسری است، دائم و طبیعی نیست، فلاسفه می‌گویند "القسر لایدوم" حرکت با نیروی فشار از خارج همیشگی نیست، حرکت طبیعی همان اقتصاد عرضه و تقاضاست که جلوی افراد برای پیشرفت اقتصادی باز است و مردم می‌توانند با تلاش و مشارکت خود اقتصاد جامعه را شکوفا کنند.

س: با این مطلبی که حضرت تعالی می‌فرمایید مشکل سرمایه‌داری و ایجاد سرمایه‌های کلان را چگونه باید حل کرد؟ همیشه منافع اشخاص اقتضا می‌کند که به فکر انباشتن ثروت بیشتر باشند و به قول معروف با پول، پول پارو کنند.

ج: من عرض کردم نظارت دولت باید در کار باشد، دولت می‌تواند از آنها مالیات بگیرد، آنها موظفند خمس و زکات بپردازند، حتی دولت می‌تواند در یک شرایطی که احتیاج دارد تا هشتاد درصد از آنها مالیات بگیرد، در دولت اسلامی باید مالیات بر درآمد و ثروت باشد نه بر اشخاص، دولت به جای اینکه از اشخاص ضعیف مالیات بگیرد از صاحبان ثروت باید مالیات بگیرد، در این

رابطه هم او تلاش و فعالیت خود را کرده و هم دولت غنی شده است، ابن خلدون در کتاب مقدمه خویش بر تاریخ (مقدمه ابن خلدون) حرف بسیار خوبی در این زمینه دارد، او می‌گوید: "دولت تاجسر و صنعتگر و کشاورز خوبی نیست، این کارها باید به دست مردم باشد، دولت باید بر کار آنها نظارت کند و از آنها مالیات بگیرد"، حضرت امیرالمومنین (ع) هم در عهدنامه مالکاشتر به مالک سفارش می‌کنند که در عمران و آبادانی کشور بکوشد و زمینه را برای رونق اقتصادی جامعه فراهم کند تا مردم تحمل پرداخت مالیات را داشته باشند، و مالیات را با رضا و رغبت و طیب نفس بپردازند و از این طریق مملکت آباد گردد. بالاخره آزادی تجارت و نظام عرضه و تقاضا بستر طبیعی نظام جامعه است و دولت نباید با دخالت‌های بیجا این بستر طبیعی را ناهماهنگ کند.

کشاورزی ریشه استقلال و رشد اقتصادی

س: سوال دیگر اینکه حضرتعالی بر توسعه کشاورزی و توجه به روستاها عنایت خاصی داشته و در مناسبت‌های مختلف بر این معنا تأکید می‌فرمودید، آیا در این زمینه برنامه خاصی را در نظر داشتید؟

ج: خوب این یک چیز بدیهی است که پایه و مایه اقتصاد و در نتیجه استقلال کشور مواد طبیعی است و این امر بیشتر به کشاورزی و دامداری متکی است، مردم نان می‌خواهند، گوشت می‌خواهند، لباس می‌خواهند و همه اینها از کشاورزی و دامداری به دست می‌آید، وقتی عمده‌مایحتاج مردم در داخل تامین باشد استقلال اقتصادی پیدا می‌کنند و استقلال سیاسی هم تابع استقلال اقتصادی است، محصولات کشاورزی مثل جریان خون در اقتصاد جامعه است، چرخ صنایع هم با گسترش کشاورزی به کار می‌افتد، ما باید مواد اولیه را داشته باشیم تا بتوانیم برای صنایعمان برنامه‌ریزی کنیم، در یک جایی خواندم که یکی از جهانگردان فرانسوی راجع به ایران گفته بود: "در مسافرتم به سرزمینی برخوردیم که دست طبیعت سفره‌ای را گسترده که می‌تواند دوست میلیون نفر را سیر کند ولی بیست میلیون گرسنه بر سر این سفره نشسته بودند." واقعا ایران بیش از دوست میلیون جمعیت را می‌تواند سیر کند، برای اینکه ما الان تقریباً از یکسوم زمین‌های قابل کشت‌مان استفاده می‌کنیم و دو سوم آن بدون استفاده مانده است. هشتاد درصد آب‌های رو زمینی و نزولات جوی ما هرز می‌رود، اگر چنانچه ما آبها را مهار کنیم و زمینها را احیا کنیم و کشاورزی ما بر اساس اصول و روش علمی باشد نه تنها نیاز به خارج نداریم بلکه می‌توانیم محصولات کشاورزی را صادر کنیم، فرانسه بیشتر از ایران جمعیت دارد و وسعت آن حدود سه چهارم ایران است مع‌ذک الان گوشت صادر می‌کنند، مواد غذایی صادر می‌کنند، عربستان گندم صادر می‌کند، آن وقت ما گندم از خارج باید بیاوریم، این برای این است که به کشاورزی آن‌گونه که شایسته است بها نمی‌دهیم.

هیات‌های واگذاری زمین و مساله بند "ج"

س: تصمیم‌گیری برای واگذاری زمین به کشاورزان توسط هیات‌های هفت‌نفره واگذاری اراضی که از طرف حضرتعالی منصوب می‌شدند چگونه بود؟ بند "ج" چه بود؟ هدف از این مصوبه را بیشتر توضیح دهید. چرا اجرای این بند متوقف شد؟

ج: آنچه در مورد زمین مورد نظر ما بود این بود که زمین‌های بایر که ملک کسی نیست و جزو انفال محسوب می‌شود در زمان حکومت صالح توسط امام مسلمین برای استفاده در اختیار مردم قرار

گیرد، اما در مورد بند "ج" که یک بند از یک ماده قانون مصوب شورای انقلاب بود نظر ما این نبود که اگر کسی زمین زیاد دارد بروند از او بگیرند، این شرعا هم وجهی ندارد. آنچه در مورد بند "ج" در نظر ما بود و در فقه هم مطرح است این بود که اگر کسی زمینهایی را تصرف کرده است و یکی دو سال روی آن کار کرده و بعد آن را رها کرده است و زمین را معطل گذاشته و قدرت بر احیای آن ندارد یا عملا احیا نمی‌کند چنانکه از بعضی روایات هم استفاده می‌شود که زمین را تا بیش از سه سال نمی‌توان معطل گذاشت به او ابلاغ شود که یا خودش احیا کند و یا از او سلب مالکیت شده و به دیگری برای احیا واگذار شود، هدف اصلی این بود که زمینهای حاصلخیز معطل نباشد و لسی خوب این هدف ما خوب اجرا نشد، البته من یک نظر کلی هم در فقه داشتم و الان هم نظرم همین است که به طور کلی رقبه ارض به ملکیت کسی در نمی‌آید، افراد حیثیت احیا را مالک می‌شوند و ما بحث فقهی آن را در جلد چهارم ولایت فقیه توضیح داده‌ایم، از شیخ طوسی و ابوالصلاح حلبی و برخی از بزرگان هم همین نظر استفاده می‌شود، در روایت صحیح ابو خالد کابلی هم دارد که اگر زمین را صاحب آن متروک گذاشت امام مسلمین آن را از او می‌گیرد و به دیگران می‌دهد. نظر من بر این اساس بود منتها خوب اجرا نمی‌شد، بعضی افراد هرچند با حسن نیت می‌رفتند اگر کسی مثلا ده هکتار زمین هم داشت از او می‌گرفتند، خدا رحمتش کند مرحوم آقای کرمی که شهید شد یکی از نمایندگان ما در مساله زمین بود، رفته بود اطراف کرمانشاه و آنجا بعضی از زمینهای مردم را گرفته بود و به دیگران داده بود، سروصدای مردم را در آورده بود، من هم به او اعتراض کردم که چرا این گونه عمل کرده‌ای؟ نظر من این نبود که یک قطعه بزرگ زمین را از کسی بگیریم و قسمت قسمت کنیم و بین چند نفر تقسیم کنیم، اصولا قطعه قطعه شدن زمین کشاورزی به صلاح هم نیست، چون دیگر الان کشاورزی سنتی مطلوب و به صرفه نیست، در دنیای امروز اگر کشاورزی به صورت مدرن و مکانیزه نباشد اصلا صرف نمی‌کند و زمینها حتی الامکان نباید قطعه قطعه شود، باید زمین به همان حال باقی بماند، دولت امکانات در اختیار صاحب آن بگذارد یا اینکه چند نفر با هم مشارکت کنند و روی مجموعه زمین برنامه‌ریزی کنند، و حتی یکبار خود دولت هم متوجه این قضیه شده بود که آنهایی که زمینهای کوچکتری دارند چند نفر با هم یک تعاونی تشکیل بدهند و مجتمعهای کشاورزی درست کنند و از امکاناتشان به صورت مشترک استفاده کنند، که اگر این کار بشود مناسبتر است، بالاخره هدف ما به این شکل بود ولی در مقام اجرا خوب عمل نشد، ضابطه و برنامه مدون و مشخصی برای آن طرح‌ریزی نشده بود، به همین جهت مرحوم امام هم گفتند در ارتباط با قانون اراضی اجرای این بند (بند ج) متوقف کنید.

س: آیا نظریه شما شامل زمینهای شهری هم می‌شد؟

ج: نه، ما به زمینهای شهری کاری نداشتیم، بند "ج" مربوط به زمینهای کشاورزی بود که به صورت متروکه در آمده بود و باید آباد می‌شد، به طور کلی کار هیاتهای هفت نفره زمین مریوط به اراضی کشاورزی بود، حالا اگر این اواخر زمینهای شهری را هم جزو برنامه قرار داده باشند این جزو برنامه ما نبود، بلکه در نامهای به ریاست و نمایندگان مجلس شورای اسلامی مخالفت خود را با لایحه اراضی شهری اعلام نمودم. (پیوست شماره ۱۱۱)

تعیین نماینده در دانشگاهها

س: حضرتعالی نمایندگان در دانشگاهها و انجمن اسلامی معلمان و انجمن اسلامی دانش آموزان داشتید، بفرمایید هدف از این نمایندگیها چه بود و چه انتظاراتی از آنان داشتید؟ آیا در جریان کارهای آنها قرار می گرفتید؟ سیستم اجرایی این تشکیلات چگونه بود؟

ج: برای گسترش مسابانی و مسائل اسلامی در این مراکز معمولا افرادی از خودشان مراجعه می کردند و درخواست می کردند که افرادی را در این مراکز داشته باشیم، در ارتباط با دانشگاهها یکبار آقای دکتر سروش، آقای دکتر شریعتمداری و دو نفر دیگر از آقایان به عنوان ستاد انقلاب فرهنگی به من مراجعه کردند و می گفتند اگر بخواهیم دانشگاههای ما اسلامی باشد باید یک نظارتی بر آنها باشد، گفتند ما خدمت امام همرفته ایم ایشان به شما محول کرده اند، شما افرادی را به عنوان نماینده ولی فقیه در دانشگاهها بگذارید که دانشگاه بر اساس موازین اسلامی اداره شود. من هم افرادی را برای این منظور مشخص کردم، بعد کم کم کنار آنها توسعه پیدا کرد، آقایان محمدی گیلانی، جنتی و محفوظی به عنوان شورای مرکزی مشخص شدند، آقایان نمایندگان جلسات سالانه داشتند و گاهی به صورت دسته جمعی از دانشگاههای مختلف به اینجا می آمدند و من تذکراتی به آنها می دادم، البته گاهی در کار دانشگاه دخالت می کردند یا در کار رئیس دانشگاه دخالت می کردند که سعی می کردم جلوی این تندروها را بگیرم (پیوست شماره ۱۱۲)، خلاصه پیشنهاد آن توسط ستاد انقلاب فرهنگی بود، مرحوم امام به من محول کردند و من افرادی را برای دانشگاهها معین می کردم، و البته بعد از قضایای برکناری طی نامه ای از آقایان فوق خواستم که از بیت امام استفسار کرده و کارشان را با صلاحدید و با هماهنگی آنها انجام دهند. (پیوست شماره ۱۱۳)

تعیین نماینده در انجمن های اسلامی معلمان و دانش آموزان

در انجمن های اسلامی معلمان و انجمن اسلامی دانش آموزان نیز به همین شکل بود که خود آنها درخواست می کردند و من افرادی را مشخص می کردم، مثلا در انجمن اسلامی معلمان حجه الاسلام شیخ جعفر سعیدیان فر نماینده ما بود (پیوست شماره ۱۱۴)، و در انجمن اسلامی دانش آموزان حجه الاسلام سیدهادی خامنه ای، افراد دیگری هم در جاهای دیگر بودند، هدف این بود که از کانال این تشکیلات به گسترش مسائل اسلامی در این مراکز کمکی کرده باشیم.

اعلام راهپیمایی میلیونی برای آزادسازی قدس

س: در یک زمان حضرتعالی طرحی را مطرح فرمودید که یک راهپیمایی چند ده میلیونی از مسلمانان جهان برای آزادی قدس انجام شود، به طور مشخص منظور شما از این طرح چه بود؟ آیا این طرح می توانست در مقام عمل هم اجرا شود؟

ج: این یک طرح سمبلیک بود برای وحدت جهان اسلام، اگر ما می توانستیم نیروهای چند صد میلیونی جهان اسلام را بر سر قضیه فلسطین متحد کنیم و مسلمانان از هر کشوری به صورت میلیونی در یک روز مشخص راه می افتادند و دولتها با آنها همکاری می کردند، می توانست نقش کسار سازی در آزادی بیت المقدس و فلسطین داشته باشد، این حرفی بود که امام خمینی هم می زدند و می گفتند: "اگر یک میلیارد مسلمان هر یک، یک سطل آب بر روی اسرائیل بریزد اسرائیل در میان آب غرق می شود"، اگر هماهنگی در کار بود و انحصار طلبی نبود و ما با مسلمانان

جهان همدلی می‌کردیم این قدرت را داشتیم که این کار را انجام بدهیم، این یک نقطه مشترک بود برای هماهنگی عملی مسلمانان در سراسر کشورهای اسلامی، مگر اسرائیل چقدر جمعیت را می‌توانست بکشد؟ مگر الان مسلمانان را قتل‌عام نمی‌کند؟ اگر در یک روز معین دویست میلیون جمعیت از سراسر جهان راه می‌افتادند و دولت‌ها آنها را تدارک می‌کردند اگر بیست هزار نفر آنها هم از بین می‌رفت بقیه کار را به انجام می‌رساندند، البته هر چیزی مقدمات و هماهنگی می‌خواهد، به نظر من در ارتباط با مساله قدس و هر مساله دیگر مربوط به جهان اسلام آنچه در درجه اول اهمیت است وحدت و همدلی و اقدام عملی هماهنگ همه مسلمانان است، و این همان چیزی است که دشمنان اسلام با القای دشمنی‌ها و بدبینی‌های مختلف سخت می‌کوشند که ایجاد نشود، به نظر می‌رسد آنها اهمیت آن را بیشتر از خود مادرک کرده‌اند.

مساله افغانستان

همچنین از جمله مسائلی که من زیاد نسبت به آن اهتمام داشتم و از باب احساس وظیفه شرعی اوقات خود را صرف آن می‌کردم و برای آن‌دل می‌سوزاندم مساله افغانستان و کوشش در رفع اختلافات گروه‌های افغانی بود و از جمله هیاتی را زیر نظر حجه‌الاسلام آقای حاج شیخ‌هاشم جواهری به افغانستان فرستادم و برحسب اعتراف خود گروه‌ها، آن هیات در رفع بسیاری از اختلافات و جلوگیری از خونریزی‌های بی‌رویه بسیار موثر بود، و برای امور نهضت‌ها بخصوص افغانستان یک حساب نیز در بانک ملی افتتاح کردم (حساب ۷۱۰۰) که نسبتاً از آن استقبال شد و کمک‌های زیادی از این طریق به دست آمد و در موارد لازم صرف شد، و نسبت به مسائل قضایی و تعیین قضات و ائمه جمعه برای آنان نیز به دستور مرحوم امام اقدام می‌کردم، و در مراحل مختلف نیز پیگیری قضایا بوده و صحبت می‌کردم و پیام می‌دادم (پیوست شماره ۱۱۵)، تا اینکه یک روز آقای خامنه‌ای پیشنهاد کردند که مساله افغانستان را شما به من محول کنید و من هم چون می‌دیدم که در کار ماکارشنکی‌هایی می‌شود حکمی برای ایشان نوشتم و از خودم سلب مسئولیت نمودم. (پیوست شماره ۱۱۶)

آزادی مطبوعات و رسانه‌ها

س: حضرت‌عالی در سخنان خود راجع به نظام مطبوعاتی کشور و لزوم آزاد بودن آنها و انعکاس افکار و نظرهای گوناگون و حتی نظرات مخالف‌تاکید داشتید، و این مساله در آن هنگام که کمتر کسی به آن توجه داشت از اهمیت خاصی برخوردار بود، بجاست در اینجا اشاره‌ای به مبنای فکری خودتان در این زمینه بفرمایید.

ج: من در همان زمانها یک بار مسئولین مطبوعات را خواستم و با آنها صحبت کردم، به آنها گفتم مطبوعات باید سخنگوی ملت باشند نه توجیه‌گر کارهای دولت، شما جریان‌ات کشور و اخبار دولت و سخنان مسئولین را برای اطلاع مردم بنویسید ولی در عین حال نظرات و انتقادات و درخواستهای مردم را هم باید بنویسید، این طور نباشد که همه روزنامه‌ها از یکدیگر کپی شده باشد، اخبار را از یک منبع به همه روزنامه‌ها بدهند و همه فقط همان را در روزنامه‌های خود درج کنند، اگر این طور باشد پس مردم حرف‌هایشان را کجا بزنند؟ اگر مردم نسبت به مسائل سیاسی اقتصادی کشور نظراتی داشته باشند اینها در کجا باید منعکس شود؟ در کشورهای دیگر اگر دولت برای خودش روزنامه‌هایی دارد احزاب و جمعیت‌های مختلف و مردم هم

روزنامه‌هایی دارند و آزادانه نظرات خودشان را می‌نویسند، البته هتاک‌ها نباید باشد، توهین نسبت به افراد نباید باشد، اما اگر کسی روی سیاست خارجی دولت حرف دارد یا روی بعضی از برنامه‌های داخلی کشور انتقاداتی دارد، نباید جوری باشد که نتواند حرف و نظر خودش را مطرح کند. روزنامه‌ها باید بتوانند اخباری را که در کشور اتفاق می‌افتد درست و صحیح بنویسند، اگر به کسی در مسائل اجتماعی ظلمی شده این امکان باید برای او فراهم باشد که از خودش دفاع کند، اگر روزنامه‌ها حرف دل مردم را نتوانند بنویسند در کشور اختناق به وجود می‌آید، در زمان شاه اوضاع به همین شکل بود، مطبوعات فقط سخنگوی دولت بودند و روزنامه‌نگاران هر چه را که دولت می‌خواست مجبور بودند بنویسند و تفسیر و تحلیل کنند، در نتیجه اگر کسی به دولت اعتراض داشت نمی‌توانست نظر خودش را درجایی منعکس کند و حال اینکه این روش اشتباهی است، معنای دموکراسی و آزادی و آزادی بیان و قلم این است که افراد در اظهار نظر خودشان آزاد باشند و وسایل و امکانات برای آنها مهیا باشد که بتوانند نظرات خودشان را در چهارچوب قانون اساسی که همه ما به آن رای داده‌ایم مطرح کنند، آخر در زمان ما این چه مطبوعاتی است که مثلاً احمدآقای خمینی یک سری حرف‌های بی‌اساس و دروغ به اسم رنجنامه به هم بافت و همه مطبوعات هم از اول تا آخر آن را نوشتند و من نمی‌توانستم و الان هم نمی‌توانم یک کلمه از خودم دفاع کنم که حداقل مردم حرف‌های مرا هم شنیده باشند، کاری کرده‌اند که روزنامه‌ها جرات ندارند نامی از من ببرند تا چه رسد به چاپ کردن نظریات من، در نظام جمهوری اسلامی مطبوعات به این شکل درست نیست.

س: پایه و چهارچوب فقهی آزادی مطبوعات که حضرتعالی می‌فرمایید چیست؟
 ج: اساس کار و اصل اولی بر این است که انسانها آزاد هستند نظرات خود را مطرح کنند مگر در جایی که خلاف موازین دینی یا مستلزم هتک حرمت اشخاص باشد، که هتک حرمت هیچ مسلمانی و حتی هیچ انسانی جایز نیست، نه فقط هتک حرمت مقامات بلکه هتک حرمت یک فرد معمولی هم جایز نیست، اگر از ناحیه دولت کوچکترین ظلمی به شخصی بشود بایستی آن شخص بتواند حرفش را بزند، امیرالمومنین (ع) در نهج البلاغه در نامه ۵۳ از قول پیامبر اکرم (ص) روایتی را دارد، "سنن ابن ماجه" هم که از کتب اهل سنت است این روایت را از پیامبر اکرم (ص) آورده است که آن حضرت فرمود: "لن تقدس امه لایؤخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر متعتع" (۱) "امتی که افراد ضعیف آن در برابر افراد قوی حرف خود را آزادانه نتوانند بزنند امت مقدس و منزهی نیست." قرآن کریم هم می‌فرماید: "لایحب الله الجهر بالسو من القول الا من ظلم" (۲) "کسی که مظلوم است باید بتواند حرفش را بزند، مطبوعات باید این آزادی را داشته باشند که حرف مظلومین را به گوش مسئولین برسانند، این همه مطبوعات متعدد با حرف‌های تکراری چه فایده‌ای دارد؟ وقتی همه ثناگو و متملق باشند و هر یک نماینده یک جریان و فکر و مسائل بخصوص نباشند فقط اتلاف وقت و اسراف در بیت‌المال است، روزنامه باید کم حجم و پرمحتوا باشد و تلاش کند حقایق جامعه را منعکس کند ولی اگر به تملق‌نامه و وسیله نقل حرف‌های تکراری یا دروغ و خلاف واقع تبدیل شد تعطیل بشود بهتر است.

۱ صحیح صالح، نهج البلاغه / ۴۳۹، نامه ۵۳

۲ سوره نسا (۴)، آیه ۱۴۸

آزادی احزاب سیاسی

س: سئوال بعدی راجع به آزادی احزاب سیاسی است که در قانون اساسی نیز مطرح شده و حضرتعالی نیز بر ضرورت وجود آن همواره تاکید داشته‌اید، لطفاً بفرمایید در نظامی که مبتنی بر ولایت‌فقیه است حدود آزادی احزاب چگونه است و به چه شکل می‌توانند در سرنوشت سیاسی جامعه نقش داشته باشند؟

ج: دنیای امروز دنیای پیچیده‌ای است و اداره امور جامعه نیاز به برنامه مشخص و نیروهای کارکشته و با تجربه دارد، امروز یک شخص تنها نمی‌تواند کشور را اداره کند، ضرورت وجود احزاب آزاد و سالم در جامعه برای این است که افراد را برای اداره کارها پرورش دهند، هر حزب یکاستراتژی و برنامه مخصوص دارد، یک اساسنامه دارد و افراد بر اساس اهداف اعلام شده در آن جمع می‌شوند، در جلسات حزبی مسائل کشور مورد بحث واقع می‌شود و روی برنامه‌ها کار می‌کنند، یک حزب سالم حزبی است که برای همه مسائل داخلی و خارجی و امور اقتصادی جامعه برنامه دارد و افراد ورزیده‌ای را برای اداره امور جامعه تربیت کرده است، و اگر این حزب در انتخابات به پیروزی رسید آمادگی لازم برای اداره جامعه را دارد، وجود چنین احزابی در جامعه لازم است، دیگر آن زمان گذشت که یک نفر به اسم شاه یا غیر شاه بر جامعه حکومت کند و بگوید این را بکشید، این را زندان کنید و هر کاری را خودش صلاح دید انجام دهد، یک زمان در غرب به این شکل بود ولی آنها متوجه این معنا شدند که نمی‌شود جامعه امروز را به این شکل اداره کرد، روی این جهت آن برنامه را به هم زدند و دموکراسی را حاکم کردند، ممکن است در برخی کشورهای اروپایی الان شاه و ملکه هم باشد ولی به صورت تشریفات است، احزاب سیاسی می‌توانند به صورت کانالهایی برای رشد سیاسی و حاکمیت نظرات مردم باشند، مثلاً در انگلستان حزب محافظه‌کار یا حزب کارگر می‌آید آن قدر کادر تربیت می‌کند که می‌تواند با آنها کشور را اداره کند، برای خودش نخست‌وزیر دارد، وزیر آموزش و پرورش دارد، وزیر امور خارجه دارد و... برنامه‌های خود را از قبل اعلام می‌کند و مردم به آن برنامه‌ها رای می‌دهند، در کشور جمهوری اسلامی ایران هم معنای ولایت‌فقیه این نیست که احزاب نباید باشد و مردم نباید در سرنوشت خود دخالت کنند، برای "ولی فقیه" یک کارهای مشخصی در قانون اساسی معلوم شده که صرفاً همان کارها به عهده اوست، حتی پیامبر اکرم (ص) هم که بر اساس "ما انزل الله" حکومت می‌کرد موظف بود که امور مسلمانان را با مشورت و نظر آنان اداره نماید، "ولی فقیه" چون کارشناس مسائل اسلامی است و جامعه نیز بناست بر اساس دستورات اسلام اداره شود وظیفه اوست که نظارت داشته باشد که جریان‌کسل امور جامعه مخالف دستورات اسلام نباشد، ولی اگر احزابی در چهارچوب قانون اساسی و موازین اسلامی در جامعه فعالیت کنند و مردم به آنها رای دهند و افرادی از آنها به مجلس و ریاست جمهوری و مقامات اجرایی راه پیدا کنند مقام ولایت‌فقیه نباید معارض کار آنها باشد زیرا اینها نیروهای مناسبی برای پیشرفت امور جامعه هستند. در همان اوایل که انقلاب به پیروزی رسید نهضت آزادی با اینکه یکتشکیلات قوی‌ای نبود ولی باز امام خمینی اداره حکومت را به دست آنان سپرد چون در آن موقع یک تشکیلات دیگر مذهبی و آشنا به اداره امور کشور وجود نداشت، بالاخره آنها از خودشان وزیر امور خارجه داشتند، وزیر دادگستری داشتند، وزیر کشور داشتند، با آدمهای با تجربه‌ای در امور کشور در ارتباط بودند، ولی جناحهای دیگر در آن موقع کادر مناسب نداشتند یا حداقل شناخته شده نبودند، و در آن اوایل به خاطر همین مساله ضایعات زیادی متوجه انقلاب شد. به عنوان مثال برای امر قضاوت ما

قاضی تربیت نسکرده بودیم، برای امر قضاوت ما حداقل به هزار نفر قاضی مجتهد عادل عاقل نیاز داشتیم که ده‌تای آن هم وجود نداشت، مساله تربیت نیروهای مومن و لایق و کاردان برای اداره کشور یکچیز ضروری است، و احزاب اگر آزاد باشند و دستشان باز باشد و افراد درستی در راس آنها باشند و هر یک روزنامه و نشریه‌ای برای انعکاس افکارشان داشته باشند برای رشد سیاسی جامعه بسیار مفید است، در جامعه تضارب افکار می‌شود، احزاب مختلف با هم رقابت می‌کنند و هر یک سعی می‌کند برنامه بهتر و عملی‌تری ارائه دهد و افراد بیشتری را با خود همراه کنند، و این رقابت باعث می‌شود که تحرک و نشاط سیاسی در جامعه به وجود بیاید و نیروهای بیشتری در مسائل سیاسی ورزیده شوند و از آنها برای اداره کشور استفاده شود، اگر بنا شود کارها فقط دست دوسه نفر باشد و جلوی رشد افکار و افراد گرفته شود نتیجه این می‌شود که کارها پیش نرود و کشور به عقب برگردد. متأسفانه در افکار بعضی از ما ایرانیها این معنا هنوز وجود دارد که فقط یک نفر باید کارها را اداره کند و افراد نسبت به امور کشور بی‌اطلاع و بی‌تفاوت باشند، و یا فقط کارهای او را مورد تایید قرار دهند، در حالی که این درست نیست، یک نفر اگر خودش هم آدم وارد و کار آزموده‌ای باشد ولی ممکن است افرادی که کارها را به آنها محول می‌کند آدمهای کار آزموده‌ای نباشند و از پیش امتحانشان را پس نداده باشند، و تا زمانی که افراد باتجربه متدین مشخص شوند لطمه‌های جبران‌ناپذیری به جامعه می‌خورد، ولی اگر حزب باشد افراد در طول کارهای تشکیلاتی و عملی آزمایش خود را پس می‌دهند و نظرات آنها از قبل منعکس شده و شناخته شده است و مردم با شناخت کامل به آنان رای می‌دهند. وقتی که احزاب سیاسی آزاد نداشته باشیم مردم نسبت به رجال سیاسی مذهبی شناخت کامل پیدا نمی‌کنند و قهراً هنگام انتخاب نمایندگان مجلس یا رئیس جمهور گرفتار گروههای خلق‌الساعه و تبلیغات مبتذل آنان می‌گردند. (پیوست شماره ۱۱۷)

انتخابات آزاد

س: یکی از مواردی که در قانون اساسی بیان شده است مساله نظارت شورای نگهبان بر انتخابات ریاست جمهوری، مجلس خبرگان رهبری، مجلس شورای اسلامی و همپرسی است، حضرتعالی به عنوان رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی لطفاً توضیح بفرمایید که منظور از این نظارت چیست و آیا مقصود "نظارت استصوابی" است؟

ج: عبارت اصل ۹۹ قانون اساسی "نظارت بر انتخابات" است نه نظارت بر کاندیداها و تعیین صلاحیت آنان، و این کار به عهده وزارت کشور است که شرایط انتخاب شوندگان را که قانون معین کرده بر آنان منطبق نماید. وظیفه شورای نگهبان در این زمینه فقط جلوگیری از تقلبات است، و نظارت استصوابی بدین گونه که شورای نگهبان افراد را انتخاب نماید و مردم ناچار باشند از میان انتخاب شدگان آنان افرادی را انتخاب نمایند خلاف ظاهر اصل ۹۹ می‌باشد و هیچ‌گاه مورد نظر خبرگان قانون اساسی نبوده، چنانکه با مراجعه به مشروح مذاکرات مجلس خبرگان (جلد ۲، صفحه ۹۶۵ و جلد ۳، صفحه ۱۷۶۲) روشن می‌گردد، و عمل فعلی آقایان شورای نگهبان بر خلاف ظاهر اصل ۵۶ و ۶۲ می‌باشد که محور حکومت و نظام را آرای مردم معرفی می‌کنند. در این رابطه می‌توانید به فصل هفتم از کتابچه "حکومت مردمی و قانون اساسی" که نگارش اخیر اینجانب می‌باشد مراجعه نمایید. (پیوست شماره ۱۱۸)

شورا و مشورت

س: در مورد اصل مشورت و تشکیلات شوراهای اسلامی که در قانون اساسی هم آمده توضیحی بفرمایید.

ج: اصل ضرورت شورا در قرآن کریم آمده: "و امرهم شوری بینهم"، و مراد از "امر" همین مسائل اجتماعی و حکومتی است. خود پیامبر اکرم (ص) در کارهای عمومی مشورت می کردند، خداوند متعال می فرماید: "وشاورهم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله"، در مسائل مهم باید مشورت باشد حتی در یک ده اگر یک کدخدا بخواهد چماقی عمل کند امور ده سامان نمی گیرد، در یک کشور به طریق اولی، تضارب افکار به روشن شدن مسائل کمک می کند. در روایت آمده: "من شاور الرجال شارکها فی عقولها": "کسی که با دیگران مشورت می کند در عقل آنان شرکت جسته است." "وقتی عقلها روی هم ریخته شود کار پخته تر می شود"، "من استبد برایه هلك": "هر کس فقط تشخیص و نظر خود را درست بداند خود را در معرض هلاکت قرار داده است"، روایات در این زمینه زیاد داریم.

بالاخره کارهای عمومی یک روستا، یک بخش، یک شهر و یک کشور اگر بر اساس مشورت و مشارکت عمومی انجام گیرد مطلوبتر پیش می رود، هم درصد اشتباه آن کمتر می شود و هم مشارکت و همیاری و همکاری عمومی را به دنبال دارد، کارهای عمومی از جمله مساله حکومت یک امر عمومی است که متعلق به همه افراد جامعه است و هر چه افراد بیشتر در تصمیم گیریهای آن مشارکت داشته باشند مطلوبتر است و مردم با علاقه همراهی می کنند، البته در هر شورایی احتیاج به یک رئیس است که همه حرفها و نظرات را جمع آوری کند و انجام آنها را پیگیری نماید، خداوند متعال هم به پیامبر (ص) می فرماید: "در کارها با آنان (مسلمانان) مشورت کن و آنگاه که تصمیم گرفتی برای اجرا به خداوند توکل نما." این مبحث را در جلد دوم کتاب ولایت فقیه (جلد سوم مبانی فقهی حکومت اسلامی) به طور مفصل مورد بحث قرار داده ایم (۱).

۱. دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه ۳۱/۲ و ترجمه آن، مبانی فقهی حکومت اسلامی ۷۸/۳.

ضرورت برخورد صحیح با جریان روشنفکری

س: در رابطه با حرکت روشنفکران در ایران دوفتر بیشتر از دیگران مطرح هستند که در مورد آنها اظهار نظرهای متناقض شنیده می شود یکی مرحوم دکتر شریعتی در گذشته و دیگری آقای دکتر سروش که اخیراً گویا برخوردهایی هم با او شده است، اگر امکان دارد بفرمایید نظر حضرتعالی در این مورد چیست؟

ج: به نظر من این برخوردهایی که به عنوان روحانیت جلوتر با مرحوم دکتر شریعتی و اخیراً با آقای دکتر سروش شده به این شکل است که گویا ما خودمان را معصوم و آگاه به تمام مسائل شرع می دانیم و آنها را یک آدمهای منحرف، و این اساساً یک برخورد غلطی است. اولاً دکتر شریعتی حق زیادی به گردن فرهنگ و انقلاب ایران دارد، تیپ جوان و دانشگاهی کشور را ایشان از دامان مارکسیسم نجات داد و به طرف اسلام و انقلاب متوجه کرد، کتابهای ایشان بسیار سازنده و تحول آفرین بود، البته من نمی خواهم بگویم اشتباه نداشت، مگر ما روحانیت اشتباه نداریم، مگر مراجع ما اشتباه نداشتند، اشتباه خواهی نخواهی هست، این درست نیست که ما خودمان را

مطلق فرض کنیم و بگوییم اسلام را صددرصد ما فهمیده‌ایم و آنها از اسلام بیگانه هستند. ما باید به اندیشه‌های مختلف اجازه دهیم حرفشان را بزنند و اگر جایی هم به نظرمان می‌رسد که حرفشان درست نیست محترمانه جواب آنها را بنویسیم. تکفیر و تفسیق با بحث علمی سازگار نیست بلکه نتیجه معکوس می‌دهد، برای اینکه "الانسان حریص علی ما منع"، باید محترمانه حرفها حلاجی بشود، هیچ یک از ما معصوم نیستیم، آنها یک برداشتی از مسائل اسلام داشته‌اند گفتمان افراد دیگری هم اگر برداشتی دارند می‌گویند شنوندگان هم مختلف هستند، اگر یک جا اشکالی به نظر رسید باید ضمن بیان نقطه قوتها آن اشکالات را هم گوشزد کرد، اما تکفیر و تفسیق درست نیست. خیلی از علما و بزرگان ما بر سر همین مسائل به شهادت رسیدند، علمای سنی علمای شیعه را تکفیر می‌کردند، علمای شیعه علمای سنی را تکفیر می‌کردند. مریدهای آنها می‌ریختند علما را به عنوان اینکه کافر هستند می‌کشتند، حکومتها آنها را بازداشت می‌کردند و می‌کشتند. شهید اول و شهید ثانی چگونه به قتل رسیدند من از همان اول با این نوع برخوردها مخالف بودم، هم دکتر شریعتی آدم متدین و متعهد و با شعوری بود، هم دکتر سروش آدم متدین و فاضلی است و اهل مطالعه است، هم دکتر شریعتی قصد خیر داشت و هم ایشان قصد خدمت دارد، دکتر سروش از طرف مرحوم امام در ستاد انقلاب فرهنگی بود، یک وقت ایشان با سه نفر دیگر اعضای ستاد انقلاب فرهنگی در قم پیش من آمدند و گفتند امام به شما محول کرده که نمایندگانی روحانی در دانشگاهها داشته باشید و من افرادی از روحانیون را به دانشگاهها می‌فرستادم و همه اینها باز مینمایی و تلاشهای این آقایان بود که هنوز هم این برنامه به عنوان نمایندگانی ولی فقیه در دانشگاهها ادامه دارد، آقای دکتر سروش اهل وجوهات و متعبد به موازین اسلامی است، به نظر من باید به این گونه شخصیتها احترام گذاشت، از نظراتشان استفاده کرد در عین حال اگر اشکال و اشتباهی هم به نظر می‌رسد باید با آنها مطرح کرد و حتی در روزنامهها و مجلات و کتابها نوشت، اما تکفیر و تفسیق و برخورد فیزیکی و بهم زدن جلسات به هیچ وجه کار عاقلانه‌ای نیست بلکه بر خلاف شرع است، برخوردهای تند سبب می‌شود که قشر دانشجو از روحانیت زده شود و روحانیت هم از دانشجو جدا شود، مخصوصا در این زمان که زمان فرهنگ و منطق است، افراد درس خوانده و باسواد هستند و با چماق نمی‌شود با جامعه برخورد کرد. اینکه یک عده جوان احساساتی خام را تحریک کنیم که علیه بزرگان و دانشمندان شعار بدهند یا برخورد فیزیکی انجام دهند علاوه بر اینکه خلاف شرع است، این همان فتنه و هرج و مرج است که همه عقلای جهان از آن بیزارند، از امیرالمومنین (ع) نقل شده: "اسد حطوم خیر من سلطان ظلوم، و سلطان ظلوم خیر من فتن تنوم" (۱): "شیری درنده بهتر است از حاکم ستمگر، و حاکم ستمگر بهتر است از فتنه و هرج و مرج."

۱ بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۳۵۹

اعلام هفته وحدت و هفته ولایت و روز جهانی مستضعفین و...

س: حضرت تعالی به مناسبتهای مختلف روزها و هفته‌هایی را اعلام داشته‌اید که کم و بیش اذهان مردم با آنها آشناست، از جمله هفته وحدت و هفته ولایت، روز جهانی مستضعفین، روز وحدت حوزه و دانشگاه و...، بجاست در این رابطه برای روشن شدن چگونگی آن توضیحاتی بفرمایید.

ج: "هفته وحدت" به خاطر این بود که ما می‌دیدیم در خارج مساله شیعه و سنی را علیه انقلاب ایران

مطرح می‌کنند و در تلاشند که انقلاب اسلامی را از جهان اسلام جدا کنند، از طرف دیگر در ایران مساجد حدود شش هفت میلیون سنی مذهب در کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا و جاهای دیگر داریم، من با این کار می‌خواستم یک ارتباط و الفتی بین شیعه و سنی ایجاد کنم و یک جبهه واحدی در برابر کفر و دشمنان اسلام داشته باشیم، بعد به ذهنم رسید که تولد پیامبر اکرم (ص) نقطه عطف مناسبی است، تولد پیامبر اکرم (ص) را اهل سنت می‌گویند و از دهم ربیع الاول است، ما می‌گوییم هفدهم است، البته از علمای ما هم بعضی‌ها از جمله مرحوم شیخ کلینی دوازدهم را گفته‌اند، بالاخره من دیدم این هفته برای این منظور مناسب است که همه مسلمانان در این هفته برای تولد پیامبر اکرم (ص) برنامه‌های جشن و سرور برگزار کنند و در مجالس یکدیگر شرکت نمایند و این نقطه عطف تاریخی مشترک را مبنای تحکیم وحدت و اتحاد خودشان در برابر کفار قرار دهند به همین مناسبت این هفته را به عنوان "هفته وحدت" اعلام کردم و در همین رابطه مطالبی را نوشتم و گفتم که در تمام کشورهای اسلامی منعکس شد و خیلی هم اثر مثبتی در هندوستان و پاکستان و افغانستان و لبنان و جاهای دیگر داشت، مرحوم امام از این پیشنهاد استقبال و حمایت کردند و وزارت خارجه هم در این ارتباط همکاری می‌کرد، من در سال اول و دوم در این هفته درسه‌ایم را تعطیل کردم و افرادی از قم به کردستان و ارومیه و جاهای دیگر رفتند و در جلساتی که از طرف اهل سنت ترتیب یافته بود شرکت کردند، از طرف آنها هم هیات‌هایی بقم و تهران آمدند و این رفت و آمدها باعث برطرف شدن کدورتها و زمینه هماهنگی گسترده‌تر مسلمانان و شکوه و جلوه بیشتر اسلام می‌شد. پیوست شماره ۱۱۹) اما "روز مستضعفین" روز پانزده شعبان بود که این هم انعکاس گسترده‌ای داشت، البته متأسفانه ما خیلی شعار مستضعفین دادیم اما برای مستضعفین کمتر کار شد، ما خیال کردیم با تشکیل "بنیاد مستضعفان" مستضعفان به نوایی می‌رسند ولی متأسفانه به این شکل نبود، با اموال مصادره‌ای بنیاد خیلی‌ها به خیلی جاها رسیدند اما مستضعفین واقعی فراموش شدند، یک وقت در مقام تعریف "مستضعف" می‌گفتند: "مستضعف کسی است که همه به نام او بهره می‌برند اما خود او همیشه در استضعاف باقی خواهد ماند"، و این یک واقعیت است، بالاخره روز پانزده شعبان هم به نام "روز مستضعفین" اعلام شد، با الهام از آیه شریفه: "و نريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمه ونجعلهم الوارثين".

اما "هفته ولایت" بر این پایه بود که دیدم با این همه سفارشی‌هایی که پیامبر اکرم (ص) راجع به اهل بیت کرده ائمه معصومین (علیهم السلام) در طول تاریخ مظلوم واقع شده‌اند، خلفای بنی امیه و بنی عباس اسلام را از راه خودش منحرف کردند و مقام و منزلت ائمه (ع) مجهول مانده است، برای توجه به این قضیه از روز هجدهم تا بیست و پنجم ذی‌الحجه را به عنوان "هفته ولایت و امامت" مطرح کردم، و مناسبت آن هم به این جهت بود که روز هجدهم ذی‌الحجه روز عید غدیر است که پیامبر اکرم (ص) در غدیر خم در بین جمعیت زیادی که تعداد آنها را از نود هزار تا یکصد و بیست و چهار هزار یا بیشتر نوشته‌اند امیرالمومنین (ع) را به ولایت منصوب کردند، روز بیست و چهارم ذی‌الحجه هم روز مباحله است که پیغمبر (ص) خواست با نصاری نجران مباحله کند که آیه شریفه: "قل تعالوا ندع ابنا نا و ابنا کم و نسا نا و نساکم و انفسنا و انفسکم" (۱) در این رابطه نازل شده، و سنی و شیعه نقل کرده‌اند که پیغمبر اکرم (ص)، امیرالمومنین علی (ع)، حضرت فاطمه (ع)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را برای مباحله آوردند، آیه تطهیر "انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیراً" (۲) نیز در این روز نازل شده است، باز طبق نوشته مفسرین، آیه شریفه: "انما وليکم الله

و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوٰه و یوتون الزکوٰه و هم را کعون(۳) که در شان امیرالمومنین(ع) تفسیر شده و مربوط به دادن انگشتر به فقیر در حال نماز است در همین روز نازل شده، البته نه در سالی که مباحلوقوع شد بلکه در سالی دیگر، و همه اینها مربوط به ولایت حضرت علی(ع) است. باز روز بیست و پنجم همین ماه ذی الحجه سوره "هل اتی" در شان اهل بیت عصمت و طهارت نازل شده است که به خاطر واقع شدن این چند موضوع در این یک هفته، من این هفته را به عنوان "هفته امامت و ولایت" مطرح کردم، بسیاری از اهل سنت هم اگر چه امامت را قبول ندارند ولی دوستدار اهل بیت(علیهم السلام) هستند. "روز وحدت حوزه و دانشگاه" را هم من در تهران که بودم (برای تدوین قانون اساسی) پیشنهاد دادم که در این زمینه جلساتی بین افرادی از حوزه و دانشگاه برگزار شود و یک روز به عنوان سمبل این وحدت مشخص شود، آن روز هنوز مرحوم آیت الله دکتر مفتح به شهادت نرسیده بودند و ایشان این موضوع را تعقیب کردند، بعد که ایشان به شهادت رسیدند(۴) (روز شهادت ایشان به عنوان روز وحدت حوزه و دانشگاه مشخص شد.

۱ آل عمران(۳)، آیه ۶۱

۲ احزاب(۲۳)، آیه ۳۳

۳ مائده(۵)، آیه ۶۱

۴ مرحوم آیت الله دکتر محمد مفتح در روز ۲۷ آذرماه ۱۳۵۸ به همراه دو پاسدار همراهش در محل درب ورودی دانشکده الهیات دانشگاه تهران توسط گروه فرقان به شهادت رسید و در یکی از حجره های صحن مطهر حضرت معصومه(س) که خاک سپرده شد.

جذب مغزها و سرمایه های معنوی کشور

س: حضرت عالی کرا را راجع به بازگرداندن و جذب مغزهای ایرانی که به دلایلی در خارج از ایران زندگی می کردند فرمایشاتی داشتید، لطفا توضیح بفرمایید که منظور شما از اینها چه تیپ افرادی بودند و بازگشت آنها چه فایده ای برای کشور داشت؟

ج: من نظرم الان هم همین است، مغزهای متفکر کشور سرمایه های یک کشور هستند، افرادی که در رشته های مختلف متخصص هستند و هر یک قسمتی را می توانند اداره کنند، ولی با تندهایی که آن اوایل بود خیلی از بی تفاوتها هم فرار کردند، من چند دفعه به امام گفتم که ماسه چهار میلیون آواره در خارج از ایران داریم که بسیاری از آنها علاقه مندند به ایران بیایند و بسیاری از اینها در رشته های مختلف تخصص دارند، اگر تعدادی از اینها ضدانقلاب باشند همه که ضدانقلاب نیستند، خارجیها به نفع خودشان دارند از اینها استفاده می کنند، من نظرم این بود که برای آن افرادی که ضدانقلاب نیستند و می توان از تخصصهای آنها استفاده نمود زمینه های فراهم شود که محترمانه به ایران بیایند.

آقای دکتر احمد رستمی می گفت: "من در آمریکا که بودم دیدم در کمتر شهری است که در بیمارستانهایش، در تخصصهای مختلف و حتی رئیس بخشها از ایران نباشند، آن هم از ایرانیهای خوب که نماز خوان و روزه گیر هم بودند"، یک وقت فردی به من می گفت: "یکی از مجلاتی که در پاریس منتشر می شود مربوط به یکصد و چهل نفر از اساتید ایران است که اینها قبلا در دانشگاه تهران و جاهای دیگر تدریس می کرده اند و الان انقلاب را قبول دارند منتها اشکالات و اعتراضاتی هم دارند و اینها در خارج از کشور تدریس می کنند"، آن وقت ما بچه هایمان را از ایران می فرستیم بروند در خارج با آن جو آنچنانی درس بخوانند، آیا این استادهای ما از آن استاد انگلیسی که مثلا در منچستر درس

می‌دهد بدتر هستند؟

من به مرحوم امام می‌گفتم شما یک عفو عمومی بدهید و برای اینکه خیلی هم بی‌حساب نباشد سفارتخانه‌های ما در کشورهای مختلف بررسی کنند و دفتری در آنجاها تشکیل دهند و زمینه را فراهم کنند که افراد علاقه‌مند بی‌مساله به ایران برگردند و این‌جور نباشد که وقتی اینها به ایران آمدند از همان دم فرودگاه آنها را ببرند به زندان اوین و سوال و جواب کنند، چون خود این کار ایجاد وحشت می‌کند و خوبطبیعی بود که اگر کسی در آن وقت به زندان اوین می‌رفت به این زودی بیرون نمی‌آمد. پیشنهاد من این بود که وزارت خارجه و سفرا در سفارتخانه‌هایشان بررسی لازم را بکنند که هنگامی که افراد به ایران آمدند دیگر احساس وحشت نکنند که از آمدن خود پشیمان شوند و در ارتباط با دیگران هم تاثیر سو بگذارد.

من راجع به این مساله چندین بار با مرحوم امام و وزارت خارجه صحبت کردم و ضرورت این عفو عمومی را گوشزد کردم اما متاسفانه به آنچندان توجهی نشد و الان هم نمی‌شود، سه چهار میلیون ایرانی که در خارج باشند ممکن است به تدریج به یک نیروی عظیم مخالف جمهوری اسلامی مبدل گردند و قدرتهای مخالف نظام در خارج از آنان در راه تضعیف اسلام و جمهوری اسلامی بهره‌کشی کنند.

س: البته بعضی برگشتن اینها را با ارزشهای اسلامی در تضاد می‌دانستند، الان هم در بعضی مطبوعات و جاهای دیگر مطرح می‌شود که بازگشت این افراد احیاناً زمینه سقوط ارزشها را در ایران فراهم می‌کند، این مطلب را چگونه تبیین می‌فرمایید؟

ج: مگر اینهایی که در ایران هستند صددرصد ارزشهای اسلامی را رعایت می‌کنند؟ و مگر بسیاری از این کارهایی که در داخل به اسم اسلام و انقلاب و دفاع از نظام می‌شود با ارزشهای اسلام و انقلاب سازگار است؟ من نگفتم همه آنها به ایران بیایند، افراد مختلفی هستند، من گفتم افرادی که قابل جذب هستند و ماندن آنها در خارج زیان بیشتری متوجه جمهوری اسلامی می‌کند به ایران بیایند، من نگفتم بی‌حساب و کتاب بیایند، بلکه در سفارتخانه‌ها دفتر و کمیته‌هایی باشد که ابعاد این مسائل را بررسی کند و با برنامه‌ریزی صحیح به ایران بیایند، ولی پس از ورود به ایران احترام آنان محفوظ باشد. علاوه بر این باید به این نکته توجه داشت که کشور ایران متعلق به همه ایرانیهاست و هر کس کتایبیت این کشور را پذیرفته و به قوانین آن پایبند است حق دارد در این کشور زندگی کند و از حقوق و مزایای آن برخوردار باشد، در کشور قانون و موازین هست و نباید ما دیدگاهها و تصورات خودمان را ملاک قرار دهیم و دیگران را با آن بسنجیم و هر کس که آن را نپذیرفت حق زندگی در کشورش را هم از او سلب نمی‌کنیم.

جریان کتاب "الخمينی فی میزان الشرعیه"

س: ضداً انقلاب در سال ۱۳۶۳ کتابی به نام "الخمينی فی میزان الشرعیه" به چهار زبان ترکی، عربی، انگلیسی و فارسی به نام حضرتعالی علیه‌السلام (قدس سره) چاپ و منتشر کرده بود که ظاهراً دفتر حضرتعالی در آن موقع با ارسال نامه‌ای به وزارت امور خارجه انتساب این کتاب به حضرتعالی را تکذیب و این توطئه را محکوم کرده بود، جریان این کتاب را بفرمایید چگونه بوده است؟

ج: این کتاب الان پیش من هم هست، البته اینکه فرمودید به چهار زبان منتشر شده من این را نمی‌دانم ولی عربی آن را در مکه معظمه در سطح وسیع پخش کرده بودند و الان متن عربی آن هم پیش من هست، روی آن نوشته است "تالیف آیت‌الله حسینعلی منتظری"، نسخه اصلی این کتاب را به خط مولف یک نفر برای من فرستاده بود که گویا من آن را برای بیت امام فرستادم و الان پیش من نیست، روی آن نسخه اصلی نام من نیست و کتاب به نام شخص دیگری بود، و نقل شد که نویسنده گفته بود ما این کتاب را به نام فلانی منتشر می‌کنیم تا میان آنها اختلاف بیندازیم، فرستنده نسخه خطی از پاریس گفته بود والعهدہ علیہ این کتاب را آقای شیخ عیسی خاقانی که یک زمانی هم شاگرد کفایه من بود نوشته، این اواخر درس مرحوم امام هم می‌رفت و یک تابستان هم که امام مسائل مستحدثه را درس گفته بودند تقریرات درسهای امام را هم نوشته بود، یکبار هم امام نوشته ایشان را دیده بودند و گفته بودند ایشان این مباحث را خوب نوشته است شیخ عیسی برادر همان آیت‌الله شبیر خاقانی معروف بود، آدم خوش استعدادی بود و از طرف آیت‌الله شریعتمداری در یکی از کشورهای حاشیه خلیج فارس دبی یا ابوظبی از کشور امارات بود، بعد وقتی انقلاب پیروز شد آمده بود ایران، من در منزل سابقمان در محله عشقعلی که بودم منزل من هم آمده بود، بعد گویا چنانکه نقل شد رفته بوده است به بیت امام و می‌خواسته است برای بعضی از مسائل اجازه نامه بگیرد، و آنجا به عنوان اینکه از طرف آقای شریعتمداری در امارات بوده است به ایشان اجازه نداده بودند گویا اجازه ملاقات با امام هم به ایشان نداده بودند و این بساعت رنجش او شده بود، بالاخره این هم یکی از اشتباهات بود که ما به خاطر اینکه کسی طرفدار آقای شریعتمداری است با او برخورد نامناسب کنیم، بالاخره در آن زمان که امام در تبعید بودند آقای شریعتمداری آیت‌الله بودند و کسانی از طرف ایشان به جاهایی می‌رفتند، شیخ عیسی هم عرب بود و در آن منطقه موقعیتی پیدا کرده بود، این شکل برخوردها برخوردهای درستی نبود، وقتی به ملاقات من هم آمد در باره اجازه چیزی به من نگفت، بالاخره وقتی به منزل مرحوم امام رفته بود بر حسب آنچه نقل شد با ایشان برخورد خوبی نشد و طردش کرده بودند، ایشان هم عصبانی شده بود و رفته بود، بعد شنیدم که رفته است پاریس و از طرف دولت عراق هم برای او جایی در پاریس تهیه دیده بودند و کم‌کم به موضع مخالفت با جمهوری اسلامی ایران کشیده شده بود و چنانکه شنیدم این کتاب را هم همان جا در پاریس نوشته بود و آن را به جاهای مختلف فرستاده بود، وقتی یک نسخه از این کتاب به دست من رسید من یک نامه روی آن گذاشتم و برای اینکه در جریان باشند برای بیت امام فرستادم، نامهای هم برای وزارت خارجه و همچنین سازمان تبلیغات اسلامی نوشتم که یک چنین چیزی به نام من نوشته شده و این یک توطئه است و رسماً آن را تکذیب کنید (پیوست شماره ۱۲۰ و ۱۲۱)

جریان کتاب "وارث ملک کیان"

ضمناً فردی ایرانی به نام دکتر حمید خواجه‌نصیری (پرنده) نیز کتابی به نام "وارث ملک کیان" تالیف کرده و در لوس آنجلس آمریکا در ژانویه ۱۹۸۳ میلادی آن را به چاپ رسانده که سرتاسر کتاب عبارت است از اکاذیب و تهمت‌های ناروا و نسبت‌های رکیک و وقیح نسبت به مرحوم امام و خانواده ایشان و نیز نسبت به من و مرحوم محمد و بعضی دیگر، و چنین وانمود کرده که من شوهر خواهر مرحوم امام می‌باشم، و برادر ایشان آقای پسندیده بر حسب اختلاف با ایشان و اختلاف مالی با من

به پاریس فرار کرده و تصادفاً به آقای پرند که با یکدیگر در شهر محلات مسابقه داشته‌اند برخورد نموده و همه دروغهای شاخدار و اراجیف و نسبت‌های وقیح از زبان آقای پسندیده تراوش کرده، در صورتی که هم‌می‌دانیم نه آقای پسندیده به پاریس فرار کردند و نه من شوهر خواهر ایشان می‌باشم، و این امر بسیار ننگ است که مبارزه سیاسی بر اساس دروغ و تهمت‌های ناروا و نسبت‌های وقیح و رکیک پایعریزی شود، و چون بر حسب تقریظی که بر کتاب نوشته شده کتاب آقای پرند به عنوان یک شاهکار ادبی معرفی شده، باید به ایشان گفت که حیف است زبان شیرین فارسی و ادبیات نغز را انسان به فحاشی و نسبت‌های رکیک و ناروا آلوده کند. متأسفانه ایشان در ضمن کتاب به خدا و مقدسین و مقدسات دینی نیز اهانت کرده است، بجاست اگر ایشان در قید حیات است آخر عمر توبه کند و این گناه بزرگ خود را جبران نماید.

فصل نهم

دفاع مقدس

(۱۳۶۷ - ۱۳۵۹ ه.ش)

تجاوز نظامی عراق به ایران
عزیمت به جبهه‌های جنگ
انعکاس مسائل جنگ و پیگیری مشکلات جبهه‌ها
اعتراض به تفویض فرماندهی کل قوا به آقای بنی‌صدر
تعیین نماینده برای هدایت کمک‌های مردمی
حضور پدر و فرزندان و نوه‌ها در جبهه‌های جنگ
پیشنهاد تشکیل هسته‌های کوچک برای عملیات چریکی در خاک عراق
جنگ ملت عراق علیه حکومت بعث
یک پرسش فقهی در ارتباط با عملیات چریکی
طرح ادغام نیروهای مسلح به دو نیروی نظامی و انتظامی
گزارش مشکلات جنگ به حضرت امام
ماجرای مک فارلین
پیشنهاد خاتمه جنگ و وارد نشدن در خاک عراق
پیشنهاد خاتمه جنگ با وساطت کشورهای اسلامی نه توسط سازمان ملل
جنگ هشت ساله و خسارت‌های فراوان
یادی از حجه‌الاسلام حاج سید عباس قوچانی

تجاوز نظامی عراق به ایران

س: در دنباله جریانات پیردازیم به حوادث مربوط به جنگ، حضرتعالی که از نزدیسک در جریانات و حوادث کشور بودید بفرمایید علت شروع جنگ ایران و عراق چه بود، و آیا در آن ایام امکان نداشت از وقوع جنگ جلوگیری شود؟

ج: عقیده بعضی این است که واقعیات را نباید گفت، ولی من عقیده‌ام این است که همیشه واقعیات را باید گفت ولو به ضرر خود انسان باشد بیاد مزاحی از مرحوم آیت‌الله حاج سیدعلی نجف‌آبادی افتادم، ایشان راجع به متلک می‌گفت: "اگر متلک به ذهن انسان آمد بساید بگوید و لسو به ضرر خودش باشد اگر نگوید به عالم متلک خیانت کرده است"، واقعیات تاریخ را اگر انسان نگوید به تاریخ و در حقیقت به نسل آینده خیانت کرده است، وقتی که انقلاب پیروز شد یک غرور مخصوصی هم بیت امام (رحمه‌الله‌علیه) هم ما و هم دیگران را فرا گرفت، اصلاً در ذهن همه این بود که گویا عالم را مسخر کرده‌ایم، ما می‌گفتیم مساله مساله اسلام است و ایران و عربستان و سایر کشورها ندارد، انقلاب اسلامی است و امام هم رهبر جهان اسلام است، ما هم حامیان اسلامیم، البته پیامبر اکرم (ص) هم در زمان خود به همه دنیا و سران کشورها نامنوشت اما در موقع و زمان خاص خودش این کار را انجام داد. در ایران وقتی شاه فرار کرد و انقلاب پیروز شد و کشور در اختیار انقلابیون قرار گرفت این حالت غرور را برای همه ایجاد کرد و لذا در بعد سیاست خارجی شعارها همه بر اساس صدور انقلاب و اینکه انقلاب مرز نمی‌شناسد و این قبیل مسائل متمرکز بود، این شعارها کشورهای همجوار را به وحشت انداخت و این فکر برای آنها ایجاد شد که اینها به این شکل کسپیش می‌روند فردا نوبت ماست، وقتی یاسر عرفات در آن زمان به ایران آمد و این حالت و روحیه مردم ایران را دید گفت فلسطین فتح شد برای او این حالت و احساسات مردم ایران خیلی فوق‌العاده بود، کشورهای همجوار واقعا به وحشت افتادند و در برابر جمهوری اسلامی موضع گرفتند و کشورهای غربی نیز آنان را تحریک کردند، روی همین اصل آن واقعه "قیام جهیمان" که در عربستان پیش آمد دولت عربستان خیلی خشونت به خرج داد، مسجد الحرام را به توپ بست، دیوارهای مسجد را خراب کرد، این کار کوچکی نبود چون آنها دو سه هزار نفر بودند که در مسجد الحرام متحصن شده بودند، دولت عربستان تعداد زیادی را در مسجد الحرام کشت حالا ما می‌گوییم اینها چرا حاجیه‌های ما را در خیابانهای مکه کشتند؟ اینها در خود مسجد الحرام مسلمانان را به قتل رساندند برای اینکه دیدند اگر یک مقدار مماشات کنند کم‌کم عربستان مثل ایران می‌شود، من یادم هست آن وقتها در رابطه با دولتها وقتی با امام صحبت می‌شد ایشان متغیر می‌شدند، اصلاً به دولتها اعتنایی نداشتند، و اشکال این بود که هم حساب همه دولتها را یکی کردند و هم مواضع اصولی علیه دول ارتجاعی را بدون احتساب عوارض آن و آمادگی لازم برای آن عوارض به صورت خیلی حادی مطرح می‌کردند. جوی که در ایران بود این بود که عراق کی هست؟ عربستان کی هست؟ شیوخ خلیج کی هستند؟ قذافی کی هست؟ عرض کردم وقتی جلود از طرف قذافی به ایران آمده بود اصلاً کسی اعتنایی به او نداشت تا اینکه مرحوم



محمد او را در قم به منزل من آورد و ما از او پذیرایی کردیم، و مجموعاً این جو ایران، سایر کشورها را به وحشت انداخته بود عراق هم به دنبال بهانه می‌گشت که از این به هم ریختگی کشور پس از انقلاب استفاده کند، لذا آن قرارداد مرزی الجزایر را که زمان شاه به امضا رسیده بود (۱) در تلویزیون عراق پاره کرد و شاخ و شانه جنگ می‌کشید، امارات و عربستان هم تقریباً یک چنین موضعهایی داشتند و رادیو تلویزیونهایشان علیه ایران تبلیغات را شروع کرده بودند، من احساس می‌کردم که ما مورد تهاجم قرار می‌گیریم، البته شاید دیگران هم این احساس را داشتند ولسی من به سهم خودم یکروز رستم منزل آقای شیخ محمد یزدی در قم، آن وقت هنوز امام قم بودند و در منزل آقای یزدی سکونت داشتند، به امام عرض کردم: "هر انقلابی که در دنیا به پیروزی می‌رسد معمولاً هیاتهای حسن نیتی را برای کشورهای مجاور می‌فرستد و خط مشی خود را برای آنها توضیح می‌دهد و با آنها تفاهم می‌کند، و این‌گونه که امروز عراق و دیگران تحریک شده‌اند و دائماً بر علیه ما تبلیغات می‌کنند خطرناک است، بجاست هیاتهای حسن نیت به کشورهای مجاور فرستاده شود تا یک مقدار این تشنجه‌ها کاهش پیدا کند"، ایشان فرمودند: "ول کن ما کاری به دولتها نداریم"، من عرض کردم: "ما که نمی‌توانیم دور کشورمان دیوار بکشیم بالاخره اینها دولتهایی هستند در مجاورت ما و وحشت اینها را فرا گرفته"، ایشان فرمودند: "نخیر ما می‌خواهیم دور کشورمان را دیوار بکشیم". اصلاً ایشان هیچ حاضر نبودند که اسم دولتها به میان بیاید، همان که در مغز ما بود که ملتها ملاک هستند در نظر امام همین مساله بود و می‌فرمودند ملتها با ما هستند به نظر من اگر ما یک مقدار تفاهم می‌کردیم شاید بهانه به دست آنها نمی‌آمد، بالاخره این زمینه برای آنها فراهم شد، دولتهای استعماری هم با توجه به همین احساس وحشت به آنها نزدیکتر شدند و آنها را تحریک و تطمیع کردند تا بالاخره عراق به ما حمله کرد، در آنوقت ما سر مرزها نه نیروی درست و حسابی داشتیم نه سنگر بندی کرده بودیم، آقای ظهیرنژاد می‌گفت ما یکدفعه دیدیم نیروهای عراق دارند در کارون شنا می‌کنند، در فکه بیست و دوتا دختر را گرفته بودند به آنها تجاوز کرده و کشته بودند بعد جنازه‌های آنها هم پیدا شد، اسیرهای زیادی گرفته بودند اموال را مصادره کرده بودند، گوسفندهای مردم را می‌کشتند و می‌خوردند (۲).

۱ قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر (۱۳۵۴ شمسی)

۲ رژیم عراق در تاریخ ۱۳۵۹/۶/۳۱ رسماً ایران را مورد حمله قرار داد.

عزیمت به جبهه‌های جنگ

در همان بحر آنها بنا شد من به جبهه بروم، مرحوم احمد آقا فرزند امام و همچنین خود امام عنایت داشتند که من از طرف امام به جبهه بروم، ایشان پنج میلیون تومان هم در اختیار من گذاشتند که آنجا دست خالی نباشم، با آقای ابراهیمی از طرف کرمانشاه رفتیم به طرف پادگان ابوذر و از آنجا رفتیم به طرف سرپل ذهاب، آنجا یک گردان بود با افسران گفتگویی داشتیم و مشکلات آنها را بررسی کردیم، برای آنها نماز جماعت خواندیم در همان حال نماز هم توپخانه‌های دو طرف مرتب کار می‌کرد، در پادگان ابوذر هم آقای حاج شیخ احمد زمانیان و آقای ابوشریف آنجا بودند از ما استقبال کردند، همه می‌نالیدند که یک هماهنگی کامل بین نیروها نیست، در آن وقت آقای بنی‌صدر رئیس جمهور بود، بنی‌صدر با ارتش بیشتر هماهنگ بود ولی ارتش هنوز توان جنگیدن به صورت منظم در برابر ارتش عراق را نداشت، در همین رابطه اختلافهایی بین سپاه و ارتش وجود داشت، آقای ظهیرنژاد ارتشی

بود و خیلی به سپاهیها بها نمی‌داد، ما در پادگان ابوذر این اختلاف را احساس کردیم و سعی کردیم که در همان جا بین سران ارتش و سران سپاه یک تفاهمی ایجاد کنیم، آقای زمانیان که روحانی آنها بود شروع کرد به گریه کردن که ما چه بکنیم، اینها دارند با هم دعوا می‌کنند، بالاخره من صحبت‌هایی در جهت هماهنگی آنها کردم و جلساتی با آنها داشتیم، بعد از آنجا رفتیم به ایلام، آقای حیدری که از علمای آن منطقه بود و الان مرحوم شده است خدا رحمتش کند در مجلس خبرگان هم با ما بود ایشان خودش تفنگ به دست گرفته بود و مرتب به جبهه‌ها می‌رفت و نیروها را تشویق می‌کرد، ما از آنجا به جبهه میمک رفتیم در جاهای مختلف با نیروهای رزمنده صحبت می‌کردیم، در آن وقت بچه‌های سپاه بیشتر شور جنگ داشتند اما امکاناتشان خیلی کم بود، عمده مساله این بود که نیروهای مردمی ما از قبل برای این مساله آماده نبودند، دشمن غافلگیرانه به کشور ما هجوم آورده بود و ما می‌خواستیم آنها را بیرون کنیم و این آمادگی را نداشتیم، بعد از آنجا رفتیم به طرف خوزستان، در پادگان وحدتی نزدیک دزفول دوسه شبی ماندیم، قبل از دزفول هم به دوکوهه که قبلاً مرکز مهمات بود رفتیم، آقای سرهنگ صالحی که اهل نجف‌آباد بود مسئول آن قسمت بود آنجا را موشکیاران کرده بودند و من دیدم که آقای سرهنگ صالحی خودش داشت مهمات را به این طرف و آن طرف می‌برد و جابجا می‌کرد، خیلی از ساختمانهای آنجا در اثر شلیک موشکها خراب شده بود، شب در پادگان وحدتی آقای سرلشگر ظهیرنژاد داشت تعریف می‌کرد که عراقیها تا کجا آمده‌اند و به چه شکل دارند پیشروی می‌کنند، من به او گفتم: "پس چرا شما جلوی آنها را نمی‌گیرید؟" می‌گفت: "بله آقا صبرداشته باشید، شما ناراحت نباشید، انشا الله درست می‌شود، آخر ما وسایل و امکانات نداریم"، به یک شکلی داشت ما را دلداری می‌داد شنیدم یکبار همین صحبتها را آقای ظهیرنژاد پیش امام می‌کرده، محسن رضایی فرمانده سپاه پاسداران هم در آن جلسه بوده، آقای محسن رضایی به امام می‌گفته انشا الله ما با نیروی ایمان پیشروی می‌کنیم و چنیسن و چنان می‌کنیم، ظهیرنژاد دیده بود که محسن خیلی دارد رجز خوانی می‌کند به امام گفته بود: "آقا نه پسر من زرتشتی بوده نه مادرم مادرم مسلمان است پدرم هم مسلمان است خودم هم والله مسلمان هستم زنم هم مسلمان است بچه‌هایم هم مسلمان هستند اما سی تا تانک در مقابلش سی تا تانک می‌خواهد" این داستان را مرحوم حاج احمد آقا فرزند امام برای من نقل می‌کرد، بالاخره در آنجا با اینکه وضع جبهه‌ها خوب نبود نظامیها تلاش داشتند با این حرفه‌ادل ما را خوش کنند، در همان ایام مرحوم آقای محمدعلی رجایی هم آمد پایگاه وحدتی، آن وقت ایشان نخستوزیر بود، بعد به اتفاق ایشان با هواپیما آمدیم تهران.

انعکاس مسائل جنگ و پیگیری مشکلات جبهه‌ها

در همان ایام آیت‌الله طاهری امام جمعه اصفهان هم از اصفهان برای سرکشی به جبهه‌ها به آن مناطق رفته بود، بالاخره من در تهران به اتفاق آقای طاهری رفتیم خدمت امام و جریانات را برای ایشان گفتیم، به ایشان گفتیم اوضاع جبهه‌ها خیلی ناچور است، عراقیها دارند پیشروی می‌کنند، اینها گمرک خرمشهر را تخلیه کرده‌اند و هر چه در آن بوده است برده‌اند و به سرعت دارند پیشروی می‌کنند باید یک فکری برای این مساله بشود، ایشان گفتند: "شما این مطالب را بروید به آقای بنی‌صدر بگویید"، من و آقای طاهری دونفری رفتیم ستاد مشترک که آقای بنی‌صدر آنجا بود، در آنجا نشستیم با ایشان به صحبت کردن، هفت هشتتا از افسرهای ارتشی هم آنجا بودند، به او

گفتیم: "آخر این چه وضعی است چرا جلوی عراقیها را نمی‌گیرید؟ شما که می‌دیدید صدام دارد رجز می‌خواند چرا مرز را سنگربندی نکردید و آماده نشدید؟" آقای بنی‌صدر گفت: "همه اینها تقصیر آقای خمینی است، ایشان می‌گفت صدام جرات نمی‌کند به ایران حمله کند" گفتیم: "این چه حرفی است که می‌زنید، امام کجا چنین حرفی گفته‌اند، چرا تقصیر را می‌خواهی به گردن ایشان بیندازی؟" یک مقدار آقای طاهری عصبانی شد یک مقدار من عصبانی شدم، بالاخره به نظر من امکان داشت جلوی جنگ گرفته شود ولی خوب دیگر این جنگ پیش آمد، کشورهای دیگر همه به صدام کمک می‌کردند، عربستان و کویت و امارات با دلارهای خودشان خیلی به صدام کمک کردند، صدام آن وقت که جنگ با ایران را شروع کرد حدود دوازده لشکر داشت ولی این اواخر می‌گفتند حدود صد لشکر سازماندهی کرده است، البته بعد نیروهای ارتشی و سپاهی خوب فعالیت کردند و نیروهای مخلص وارد صحنه شدند تا بالاخره نیروهای مهاجم را از خرمشهر بیرون کردند.

س: طبق آنچه در روزنامه‌های آن زمان مندرج است در اوایل جنگ از طرف کسانی مانند بنی‌صدر سیاست وقت کشی در دفع دشمن پیش گرفته شده بود و اصطلاحاً می‌گفتند زمین می‌دهیم و زمان می‌گیریم، و همین امر موجب بروز اختلاف در جبهه‌ها و نگرانی نیروهای انقلابی شده بود، حضرتعالی در اعتراض به این قضیه و نیز شهادت نیروهای مردمی در منطقه خوزستان پیام تسلیتی فرستادید، اگر جزئیات این قضیه را به یاد دارید بفرمایید.

ج: متأسفانه جزئیات آن یادم نیست ولی احساس می‌شد که آقای بنی‌صدر دفع‌الوقت می‌کند، بعضی‌ها هم سو ظن پیدا کرده بودند که نکنند باطناً یک بند و بستی باشد، ولی مساله عمده اختلاف سپاه و ارتش بود، نیروهای جنگنده هم عمدتاً از نیروهای سپاه و بچه‌های مخلص بودند ولی امکانات نداشتند و ارتشها می‌خواستند سلسله مراتب و نظم پادگانی را رعایت کنند و طبیعاً چون هنوز پس از انقلاب انسجام خود را به دست نیاورده بودند یک ناهماهنگی بین آنها وجود داشت، بالاخره ما احساس کردیم که در امر جنگ کوتاهی می‌شود، در همین رابطه من تلگرافی کردم که موثر هم بود و الان چیزی از آن یادم نیست، لابد در روزنامه‌های آن زمان منعکس است. (پیوست شماره ۱۲۲)

اعتراض به تفویض فرماندهی کل قوا به آقای بنی‌صدر

س: آیا حضرتعالی با تفویض فرماندهی کل قوا به آقای بنی‌صدر موافق بودید یا مخالف، و چه اقداماتی در این زمینه انجام دادید؟

ج: در رابطه با فرمانده کل قوا بودن آقای بنی‌صدر کسی با من مشورت نکرد و من از آن اطلاع نداشتم، من در قم بودم بعضی از مسائل را مانند دیگران از مطبوعات و رادیو تلویزیون می‌شنیدم منتهی بعضی‌ها بی‌تفاوت بودند ولی من نسبت به آنچه به نظر من درست نبود عکس‌العمل نشان می‌دادم، یا به امام می‌گفتم یا نامه می‌نوشتم یا به مسئولین پیغام می‌دادم، اما این‌گونه نبود که ریز قضایا را به من بگویند، تعیین فرماندهی کل قوا در اختیار امام بود ولی کی و چگونه این مسئولیت را به ایشان (بنی‌صدر) واگذار کردند من خبر ندارم، تقریباً برای ما مسلم شده بود که آقای بنی‌صدر مساله جنگ را دارد سنبل می‌کند و این باعث شکست ما می‌شود، در همان زمان هم آقای بنی‌صدر رفته بود گویا به ایلام و در آنجا با او بد برخورد کرده بودند، در همان ایام یک روز من رفته بودم خدمت امام، به ایشان گفتم: "شما فرماندهی کل قوا را چرا به آقای بنی‌صدر دادید؟" ایشان

گفتند: "پس به چه کسی باید می‌دادم؟" گفتیم: "خودتان فرماندهی کل قوا را در دست داشتید، بر فرض هم می‌خواستید به کسی بدهید این مسئولیت را به یکنفر نمی‌دادید، در اختیار یک شورایی می‌گذاشتید یا در اختیار روسای سه قوه، تا دستیکنفر متمرکز نباشد که هر کار خواست بکند"، امام گفتند: "نسه، آقای بنی‌صدر خیلی آدم خوبی است"، این تقریباً بیست روز یا یکماه قبل از آن وقتی بود که آقای بنی‌صدر را عزل کردند، منظور اینکه از فرمانده کل قوایی آقای بنی‌صدر در اول من اطلاع نداشتم بعداً هم که به ایشان اعتراض کردم به این شکل جواب دادند، البته در همان زمان من نامه تندی هم به آقای بنی‌صدر نوشتم و ایشان هم آن را جواب داد که این نامه خیلی تعیین‌کننده بود که گویا در کتاب آقای ایزدی "کتاب فقیه‌عالی‌قدر" هم آمده است. در روزنامه‌های آن زمان از جمله روزنامه انقلاب اسلامی که مربوط به خود آقای بنی‌صدر بود منعکس شد و مورد قضاوتها و تحلیلهایی قرار گرفت. (پیوست شماره ۱۲۳)

تعیین نماینده برای هدایت کمکهای مردمی

س: وقتی مردم شهرهای اشغالی خوزستان نظیر مردم خرمشهر و آبادان آواره شدند حضرتعالی چه اقدامی برای یاری‌رساندن به آنها انجام دادید؟

ج: من روضه جبهه‌ها را زیاد می‌خواندم، روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون تا حدی در اختیارمان بود، مردم هم پولهای زیادی می‌آوردند، هم برای آوارگان و هم برای کمک به جبهه‌های جنگ، مردم طلا می‌آوردند پول می‌دادند، گاهی من به آقای حاج شیخ محمدعلی رحمانی (که مسئول سیج و هدایت کمکهای مردمی به جبهه‌های جنگ بود) بیست میلیون، سی میلیون تومان پول می‌دادم که با توجه به ارزش ریال در آن زمان مبلغ سنگینی بود، به افراد دیگر و سایر مسئولین جبهه‌ها هم پول می‌دادم، یک روز مثلاً آقای علی شمخانی با یک عده از افسران آمده بودند اینجا که هر کدام مسئول قسمتهایی بودند من آن روز به هر یک مقداری پول برای مخارج نیروهای تحت‌نظرشان و وسایلی که احتیاج داشتند دادم، خدا بیامرزدش مرحوم آقای حاج شیخ غلامرضا گل‌سرخی هم در این مسائل نماینده من در جبهه‌ها بود، پولهایی به او می‌دادم می‌رفت در جبهه‌ها هم به ارتش و هم به سپاه کمک می‌کرد، بعداً آقای حاج شیخ محمدعلی رحمانی نماینده من در جبهه‌ها شد که برای این کار ستادی تدارک دید و برای جبهه پولهای زیادی به ایشان می‌دادم. ضمناً در زمان جنگ از جمله افرادی که زیاد با من رفت‌وآمد داشت و خبرهای جبهه و اوضاع نیروهای طرفین را گزارش می‌داد آقای صیادشیرازی بود، ایشان برای هماهنگی بین ارتش و سپاه خیلی تلاش می‌کرد. آن وقت دفتر امام کمتر به این‌گونه مسائل جبهه توجه داشت بیشتر این کمکها را پیش من می‌آوردند، حتی یک وقتی در دفتر امام مقداری دلار و پسون جمع شده بود ایشان آنها را فرستاده بودند اینجا که در میان جبهه‌ها توزیع شود، البته افراد دیگری هم برای جبهه‌ها پول و امکانات می‌فرستادند ولی خوب شاید چون مردم اعتماد داشتند یا در رادیو تلویزیون بیشتر مطرح می‌شد کمکهای خود را از این طریق می‌فرستادند، و برای تشویق آنها اخبار آن هم گفته می‌شد که مثلاً برای کمک به جبهه از طرف اهالی فلان جا یا فلان فرد مثلاً این مقدار پول در اختیار دفتر فلانی قرار گرفت، البته برای آوارگان هم می‌آوردند. اول جنگ ما به صورت موردی کمک می‌کردیم ولی بعد توسط ستادی که برای این منظور تشکیل دادیم و مرکز آن در تهران بود به جبهه‌های مختلف از ارتش و سپاه و جهاد کمک می‌شد و نیازهای آنها را در حد مقدور برطرف می‌کرد.

حضور پدر و فرزندان و نوه‌ها در جبهه‌های جنگ

س: علاوه بر کمک‌های مادی و معنوی که از سوی حضرت‌عالی به جبهه‌های جنگ صورت می‌گرفت حضور داوطلبانه بستگان و نزدیکان حضرت‌عالی در جبهه‌ها و در کنار رزمندگان و بسیجیان بیش از همه موجب دلگرمی و تقویت روحیه آنان می‌گردید، از جمله حضور مرحوم حاج‌علی منتظری والد بزرگوار شما و نیز جناب آقاسعید فرزندان و دیگر بستگان و نزدیکان حضرت‌عالی، لطفا در این باره مقداری توضیح بفرمایید.

ج: علاوه بر اینکه خود من به جبهه‌های غرب و جنوب رفتم مرحوم پدر من نیز مکررا به جبهه‌های جنگ تحمیلی می‌رفت و مدتها در آنجا می‌ماند و به تبلیغ و تشویق رزمندگان عزیز اشتغال داشت. سعید فرزند اینجانب نیز مدتها در جبهه فعالیت داشت و یک چشم خود را در اثر اصابت ترکش به طور کلی از دست داد و گوش او هم آسیب دید، البته با کوشش پزشکان محترم در بیمارستانی در تهران "لبافی‌نژاد" صورت‌ظاهر چشم محفوظ ماند و تخلیه نشد، و احمد آقا فرزند دیگر من نیز مدتی در جبهه بود و تبلیغ می‌کرد. همچنین نوه‌ها و بسیاری از بستگان و از جمله یاسر نوه دختری من نیز مدتها در جبهه بود و آخر الامر به شهادت رسید، و به دنبال شهادت او از ناحیه حوزه علمیه قم جلسه مفصلی در مدرسه فیضیه تشکیل شد و آقای فلسفی منبر رفتند و تلگرافها و نامه‌های بسیاری که متضمن تسلیت از ناحیه بزرگان و ارگانهای مختلف کشور بود برای اینجانب فرستاده شد، چنانکه برای شهادت فرزند عزیزم مرحوم محمد نیز تلگرافات و نامه‌های زیادی فرستاده شده بود، که متأسفانه در تهاجم وسیعی که در بهمن‌ماه ۱۳۷۱ به منزل و حسینیه اینجانب انجام گرفت تلگرافات و نامه‌های گوناگون و کتابهای مختلف و ابزار و وسایل صوتی و تصویری و نوارها و بسا لایحه آرشیو چهارده‌ساله‌ای که از اینجانب موجود بود به غارت برده شد و تلگرافات و نامه‌های تسلیت نیز به غارت رفت، جز یکی دو نامه که باقی مانده است. (پیوست شماره ۱۲۴)

پیشنهاد تشکیل هسته‌های کوچک برای عملیات چریکی در خاک عراق

س: آیا حضرت‌عالی استراتژی ویژه‌ای برای پیشرفت جنگ در نظر داشتید؟ چنانکه شنیده‌ایم حضرت‌عالی در یک مرحله پیشنهاد می‌کردید هسته‌های کوچکی تشکیل و به داخل خاک عراق فرستاده شود تا عملیات چریکی انجام دهند.

ج: بله البته این بعد از مدتی بود که از جنگ گذشته بود تقریباً اواسط جنگ بود، می‌دیدیم که بسیاری از نیروها و امکانات ما بسیج می‌شود ولی در هر عملیات تلفات بسیاری متوجه نیروهای ما می‌شود، من می‌گفتم شما این قدر سرمایه‌گذاری می‌کنید از مدتها قبل امکانات و تدارکات فراهم می‌کنید تا عملیاتی را برنامه‌ریزی کنید بعد نوعاً این عملیات لو می‌رود و ما پنج‌شش هزار نفر تلفات می‌دهیم، حالا اگر شما بیایید از قبل این نیروها را آماده کنید و همین پنج‌شش هزار نفر را در دسته‌های عملیاتی پنج‌شش نفره سازماندهی کنید و به صورت گروه‌های چریکی مستقل در داخل خاک عراق برای عملیات بفرستید نتیجه بهتری می‌گیریم و ضربه‌های کاری‌تری به آنها می‌توانیم بزنیم، مثلاً ما می‌توانیم پلها را خراب کنیم، بر سر راه‌های آنها کمین بگذاریم، راه‌های تدارکاتی آنها را ببندیم، بعضی مراکز مهم را منفجر کنیم و کارهای دیگری به این شکل، اگر بر فرض آنها نصف نیروهای ما را هم کشف می‌کردند و از بین می‌بردند همان نصف دیگر که کار می‌کردند بازدهی‌اش برای ما خیلی زیادتر بود و ضربه‌های

کاری می‌توانستند وارد کنند، در صورتی که آن طرح عملی می‌شد نیروهای حزب‌اللهی عراق هم با ما همکاری می‌کردند و حاضر بودند در این جهت سرمایه‌گذاری کنند، من این طرح را با خیلی‌ها مطرح کردم آنها هم قبول می‌کردند اما عملاً کاری صورت نمی‌گرفت.

جنگ ملت عراق علیه حکومت بعث

س: آیا تشکیلات سپاه بدر که از عراقیها در رابطه با مجلس اعلی شکل گرفت در همین رابطه درست شد؟
ج: بله، در رابطه با عراقیها هم همین نظر را داشتم، می‌گفتم الان یکی از شعارهای صدام علیه ما این است که با مجوس می‌جنگد، ما می‌گفتیم جنگ عراق و ایران و آنها می‌گفتند جنگ عرب و مجوس، من گفتم بیاییم این شعار را از آنها بگیریم ما باید به عراقیها بگوییم که ما عراق را نمی‌خواهیم تصرف کنیم، ما با حکومت جابر و متجاوز عراق مخالفیم، من به عراقیهایی که در ایران بودند می‌گفتم شما بیایید از این نیروهای عراق که در ایران و خلیج فارس و سایر کشورهای عربی آواره هستند یک سپاهی را تشکیل بدهید و اگر همه آنها جمع آوری شوند بیست‌سی هزار نیسرو می‌شوند، رادیو تلویزیون هم در اختیار داشته باشند و خود اینها با دولت صدام بجنگند، در عراق هم نیروهای انقلابی و ناراضی بخصوص در بین شیعیان زیاد هستند، آنان نیز به شما ملحق می‌شوند و بدین وسیله جنگ را از حالت جنگ ایران و عراق در آوریم و بشود جنگ ملت عراق با حکومت بعث، و در حد امکان ما به آنها کمک و از آنها پشتیبانی کنیم، این سنخ مطالب را من در آن زمان به مرحوم امام و مسئولین گفتم و لشکر بدر هم که تشکیل شد در همین رابطه بود، آقای حاج سید محمد باقر حکیم و دیگران خوشحال شدند، ولی واقع مطلب این است که بعضی از افراد سپاه دوست نداشتند این طرح عملی شود چون می‌دیدند اگر این عملی شود دیگر قدرت خیلی دست آنها نیست، برخی از اینها می‌خواستند به عنوان فاتح و قهرمان جنگ شناخته شوند و اگر اختیار جنگ دست عراقیها می‌افتاد برای آنها خیلی خوشایند نبود، در این اواخر هم من نامه‌ای به امام نوشتم و برای چگونگی پایان جنگ طرحی داشتم ولی امام متأسفانه قبول نکردند، این نامه را من دوسه ماه قبل از قبول قطعنامه نوشتم. بعداً من به آقای خامنه‌ای که آن وقت رئیس‌جمهور بود گفتم که من یک چنین نامه‌ای به امام نوشتم شما آن را دیده‌اید؟ گفتند نه من ندیده‌ام (پیوست شماره ۱۲۵)

یک پرسش فقهی در ارتباط با عملیات چریکی

س: یک سؤال فقهی مطرح است و آن اینکه حضرت‌تعالی پیش از این فرمودید که نظر شما این بود که در زمان جنگ گروههای چریکی تشکیل شود و برای عملیات و ترور به داخل خاک عراق فرستاده شود، آیا این شیوه برخورد از نظر فقهی اشکال ندارد و شما ترورهای به این شکل را تایید می‌کنید؟
ج: البته این ترور نیست و گروههای چریکی می‌توانستند در اهداف نظامی مانند صنایع نظامی آنها انفجار ایجاد کنند یا راههای تدارکاتی آنها را مختل کنند، یعنی در درون جبهه دشمن عمل می‌کردند نه در پشت جبهه و نسبت به مردم بی‌دفاع عراق، و عملیات این نیروی چریکی با عملیات گسترده فرقی نمی‌کرد الا آنکه اصل مسلم در آن غافلگیری دشمن بود، و به همین خاطر عملیات در ابعاد کوچک انجام می‌شد. بالاخره وقتی دشمن در خاک ما به ما ضربه می‌زد چه به صورت جنگ رو در رو و چه به صورت جنگ چریکی باید او را دفع می‌کردیم، و اینها از مصادیق ترور محسوب نمی‌گردد و عنوان دفاع دارد.

طرح ادغام نیروهای مسلح به دو نیروی نظامی و انتظامی

س: حضرتعالی در مورد ادغام نیروهای مسلح انتظامی و نظامی کرارا اظهاراتی داشتید و حتی شنیده‌ایم طرحی در این رابطه تنظیم و به سران سه قوه داده‌اید، تفصیل این موضوع را بیان بفرمایید.

ج: اجمالا از جبهه پیش من زیاد شکایت می‌آوردند، بسیاری از شکایتها مربوط به این بود که ارتش با سپاه یک درگیریهایی با هم داشتند، گاهی ارتشها می‌خواستند زیر بار سپاه نروند، گاهی سپاهها تندیهایی داشتند، بالاخره تضاد بین این دو مانع از این بود که جنگ پیش برود، این یک اشکال بود، در داخل کشور هم کمیته و سپاه و شهربانی و ژاندارمری بودند اینها هم بینشان رقابتهایی بود، لذا روی این جهت من اصرار داشتم که این نیروها در هم ادغام شوند، طرح من این بود که ما یک نیروی نظامی و یک نیروی انتظامی داشته باشیم، این موضوع در جلد دوم کتاب ولایتفقیه هم در ضمن یک فصل آمده است، (۱) و در جلساتی که با مسئولین کشور معمولاً هر ماه یک بار داشتیم این موضوع را در میان گذاشتم و چون روش من این بود که قبل از جلسه مطالب مهم را برای طرح در جلسه یادداشت می‌کردم مطالب مربوط به این موضوع را در چند محور یادداشت کرده بودم. (پیوست شماره ۱۲۶)

۱. رک: دراسات فی ولایتالفقیه و فقه الدوله الاسلامیه ۷/۲، و نیز ترجمه فارسی آن: مبانی فقهی حکومت اسلامی ۳۲۰/۵

البته من پیش از این هم در ارتباط با مسائل جنگ در نامهای که به امام در مورخه ۶۴/۷/۱۶ نوشته بودم مسائلی را در این زمینه و نیز در زمینه فرمان امام مبنی بر تشکیل قوای سه‌گانه در سپاه یادآور شدم، در قسمتی از آن نامه آمده بود:

۳۳ در مورد حکم اخیر حضرتعالی به تاسیس قوای سه‌گانه در سپاه به نظر می‌رسد در شرایط جنگی و آمادگی بسیاری از افراد ارتش برای اخلاص و فرار و عصیان این تصمیم بسا عوارض نامطلوبی را به دنبال داشته باشد. از اول ممکن بود ارتش را بتدریج و بدون سروصدا تصفیه و با سرمایه‌گذاری فکری و تربیتی جاذب و صحیح (نه با این سیاسی عقیدتی فعلی) اصلاح و آماده کرد و به افراد جوان و فعال آن آموزشهای دینی و انقلابی داد، با حفظ بافت و نظامی که از مزایای ارتش است، ولی متأسفانه همه تشویق و تقدیرها متوجه سپاه با همه خطبازیها و جنگهای سیاسی موجود در آن شد، و ارتش روز به روز تحقیر شده، و حکم اخیر حضرتعالی علاوه بر مشکلات اقتصادی آن و نداشتن ارز کافی و تجربه پنجاه ساله به منزله تیر خلاصی بود که آخرین امید ارتش را از جمهوری اسلامی قطع نمود، و فعلاً در این شرایط سخت نه ارتش دلگرم داریم و نه سپاه مجهز قوی، زمانی مخلص به عرض رساندم که وجود دو نیروی مسلح مستقل قوی ممکن است در آینده در اثر رقابت برای کشور مشکلات ایجاد کند، باید برای آینده ارتش را تصفیه و تربیت و مستعد نمود و حفظ مرزهای کشور در قبال هجوم اجانب را به آن محول نمود، و بسیج هم نیروی مستقل ذخیره باشد که در مواقع ضرورت به کمک ارتش بشتابد، و سپاه باید بتدریج به داخل کشور باز گردد و از انقلاب پاسداری کند، و کمیته بتدریج در سپاه ادغام شود، ولی با دستور فعلی حضرتعالی مساله تراحم و رقابت ارتش و سپاه به کجا می‌انجامد خدا می‌داند. اینکه بارها افسران ما بخصوص خلبانان با

هوایما یا هلی کوپتر به عراق یا جاهای دیگر فرار کرده‌اند ولی تا حال یک افسر عراقی با همه مشکلات آنجا به ایران فرار نکرده حکایت از دلسردی و عدم اعتماد ارتش ما و دلگرمی ارتش عراق دارد.” (پیوست شماره ۱۲۷) البته بعداً یک قسمتی از این طرح عملی شد و نیروهای شهربانی و ژاندارمری و کمیته‌های انقلاب اسلامی در یکدیگر تحت عنوان ”نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران“ ادغام شدند، همین اواخر آقای حاج شیخ عبدالله نوری که وزیر کشور بود آمد پیش من، کتاب ولایت‌فقیه را آورده بود و می‌گفت نظر شما در رابطه با شکل اجرایی این ادغام چیست و راجع به چگونگی اجرای آن مشورت می‌کرد.

گزارش مشکلات جنگ به حضرت امام

س: گویا در مراحل مختلف جنگ به ویژه در سالهای آخر آن عده زیادی از دست‌اندرکاران امر جنگ از طریق حضرت‌عالی بن بست‌ها و مشکلات پیچیده جنگ را با حضرت امام (رضوان‌الله‌علیه) مطرح می‌کردند، لطفاً اگر خاطره‌ای در این زمینه دارید بفرمایید.

ج: اجمالاً در آن اوایل آقای خامنه‌ای با اینکه رئیس جمهور بود ولی کمتر در جریان مسائل جنگ بود، بیشتر آقای هاشمی در امور جنگ دخالت می‌کرد، مثلاً آقای محسن رضایی از جبهه به آقای هاشمی تلفن می‌کرد آقای هاشمی هم دستور می‌داد که فلان کار را بکنید یا فلان‌جا بروید، حالا یا امام این اختیارات را به آقای هاشمی داده بودند یا اینکه آقای هاشمی خودش کارها را به دست می‌گرفت نمی‌دانم، من در چند جلسهای که در بحرانهای جنگ در تهران بودم گاهی راجع به بعضی مسائل تلفن زده می‌شد آقای هاشمی خودش تصمیم می‌گرفت که این کار را بکنید یا نکنید، از طرف دیگر مشکلات و مسائل را چه نیروهای رزمنده و چه فرماندهان آنها نوعاً به من مراجعه می‌کردند، من می‌گفتم بروید به مسئولین بگویید، می‌گفتند گفته‌ایم به حرفمان گوش نداده‌اند، بعد من همه این مسائل را جمع می‌کردم و یک وقت خدمت‌امام می‌رسیدم و این مسائل را مطرح می‌کردم، گاهی بعضی از فرماندهان در کارشان شبهه می‌کردند و می‌گفتند ما داریم زمینه کشته‌شدن بعضی از این جوانها را فراهم می‌کنیم، امکانات به ما نمی‌دهند، به جای امکانات ما از نیروهای مخلص استفاده می‌کنیم، فرماندهی قوی نیست، برنامه‌ریزیها قوی نیست، برنامه‌هایمان لو می‌رود، خیلی از برنامه‌هایی که تنظیم شده بود لو رفت و بچه‌های مردم شهید شدند، من این چیزها را به امام منتقل می‌کردم، فرماندهی جنگ خیلی خوب نبود، ارتش و سپاه با هم اختلافهایی داشتند و زیر بار هم نمی‌رفتند، سپاه می‌خواست ارتش را یدک بکشد ارتش هم می‌خواست زیر بار سپاه نرود، نیروهای سطح پایین و متوسط سپاه هم از دست بعضی مسئولینشان گسله داشتند، مثلاً یکروز چهل نفر از اینها آمدند منزل ما و اشکالاتی داشتند که اشکالاتشان هم وارد بود، از امام هم وقت گرفته بودند که خدمت ایشان بروند اما مخالفان آنها این وقت را لغو کرده بودند، با اینکه از طرف امام به آنها قول داده شده بود ولی به آنها اجازه نمی‌دادند بروند حرفشان را بزنند، بعد اینها برگشتند رفتند به جبهه و خیلی از آنها شهید شدند، دل پر خونی داشتند از بی‌برنامگی‌ها، از خطبازها و مشکلات دیگری که وجود داشت، در همان نامه‌ای که من به امام نوشتم قسمتی از آن این بود:

... اشکال مهم این است که کارهای اساسی کشور خلاصه شده در چند نفر با مشاغل و گرفتاریهای زیادی که دارند، و ای‌کاش کارهای مهم رابه افراد قوی و اهل محول می‌کردند... ۵. بالاخره فعلاً مساله جنگ تحمیلی مهمترین مساله است و من مطلعم که بین ارتش و

سپاه‌ها هم‌انگي وجود ندارد و هيچيك زير بار فرماندهي ديگري نمي‌رود و يكديگر را قبول ندارند و فعلا اثر موعظه و نصيحت هم موقت است، و جنگ بيش از هر چيز نياز به فرماندهي واحدي كه مورد پذيرش باشد دارد و الا تلفات زياد و بازده بسيار كم خواهد بود، به نظر مي‌رسد چون آقاي خامنه‌اي تا اندازه‌اي از وضع جنگ و جبهه و ارتش با اطلاع است چه مانعي دارد فرماندهي حملات را ايشان عهده‌دار شوند، و چنانچه بندي صدر مدتي در جبهه بود ايشان هم در وقت حملات كارهاي تشريفاتي را رها و با رعايت تستر و احتياط در جبهه باشند و مستقيما نظارت و فرماندهي كنند و بلكه در آنجا با مشاهده اوضاع از نزديك بتوانند بسياري از مشكلات را نيز حل نمايند، قدرت فرماندهي ايشان از آقاي هاشمي بيشتر است، باشد خداوند تبارك و تعالي كمك كند و پيروزي را نصيب لشكر اسلام نمايد، انشا الله تعالي. (”پيوست شماره ۱۲۷“)

در آن وقت صدام خودش مي‌آمد در جبهه فرماندهي مي‌كرد، اما ما فرماندهي نداشتيم، بسا تلفن مي‌خواستند كارها را حل كنند، از جبهه تلفن مي‌زدند به آقاي هاشمي و ايشان هم گاهي بسا تلفن مي‌خواستند جنگ را فرماندهي كنند، من در ادامه آن نامه اين مطالب را هم نوشته بودم كه: ”در حال حاضر شايد راهي جز تحمل وضع دلخراش موجود نباشد ولي اگر دوسال قبل با وسعت نظر به تذكرات و درد دل فرماندهان متعهد و رزمندگان عزيز كه متاسفانه اكثر آنان بسا دلي پر درد به شهادت رسيدند توجه شده بود فرصتها از دست نمي‌رفت و امروز راههاي پيشرفت بر مامسود نمي‌شد، ولي چه كنيم كه غرور بعضي مسئولين بالا و بي‌اعتنايي آنان به نظرات ديگران كار را به اينجا رساند، از حدود دوسال پيش تا حال بسياري از افراد مخلص ارتش و سپاه و نمايندگان مجلس و افراد روشن و بصير و متعهد نسبت به تحولات سپاه و ارتش و روش جنگ و اشكالات كار گفتند و نوشتند كه از حد خارج بود و ممكن بود كه از افكار آنان استفاده كرد ولي كسي به آنان توجه نكرد و نتوانستند درد خود را كه از نزديك در جبهه مشاهده کرده يا از زبان فرماندهان بالا و پايين شنیده بودند به اطلاع حضرت تعالي برسانند، و هر وقت تصميمي مي‌گرفتند مسئولين كه حيثيت خود را نزد حضرت تعالي و مردم در مخاطره مي‌ديدند جوي مي‌ساختند كه آنان موفق نشوند، و گذشت آنچه گذشت و باز هم مي‌گذرد.

دو نامه مختصر ضميمه، نمونه كوچك از نامه‌هاي زيادي است كه بعد از هر حمله و شكست فرماندهان رده دو و سه جبهه‌ها به اينجانب مي‌نويسند و با نگراني شديد و شك در مشروعيت كار خود به اينجانب مراجعه مي‌كنند، و من آنچه توانستم با صحبتهاي خصوصي و عمومي خطاها و اشتباهات و سهل انگاريهاي آقايمان و فرماندهان بالا را توجيه کرده‌ام، ولي هنگامي كه مي‌گويند واقعيات تلخ و سهل انگاريها را عينا براي آقايمان گفتيم و تذكر داده‌ايم ولي توجه نکرده‌اند يا اينكه گناهان را به گردن يكدیگر انداخته‌اند در اين صورت چه بايد كرد، و در جواب آنان چه بايد گفت؟ وقتي كه بعضي از افراد سابقه‌دار و متعهد از مسئولين سپاه مي‌آيند و مي‌گويند به داد سپاه برسيد كه سپاه در حال انفجار است جواب آنان چيست؟

... معمولاً بعد از هر شكستی كه بالاخره همه مي‌فهمند، به جاي بررسي دقيق شرايط و عوامل آن و استفاده از تمام نظريات و انتقادات فرماندهان جز و رزمندگاني كه شاهد قضايا و مصائب بوده‌اند، ييك سري خلاف واقعه‌ها و پيروزيهاي خيالي و تهديدهاي تو خالي در رسانه‌هاي گروهی و نماز جمعها تحويل خلق الله داده مي‌شود كه باعث تعجب حاضرین در جبهه‌ها مي‌شود، و تمام قصورات و تقصيرات زيرپوشش تبليغات قرار مي‌گيرد و افراد مقصر يا خاطي هيچ‌گونه احساس ترس

یا نگرانی نمی‌کنند و یا به گردن یکدیگر می‌اندازند و مرتباً خطاروی خطا و شکست روی شکست نصیب انقلاب و مردم می‌شود. (پیوست شماره ۱۲۷)

مثلاً در یک عملیات صدام گفته بود ما چهار هزار از ایران را کشته‌ایم، بعد در رادیو تلویزیون ما گفتند اصلاً ما چهار هزار نفر بیشتر نیرو در آن قسمت نداشته‌ایم، اتفاقاً همین مطلب را به امام گزارش داده بودند و ایشان در سخنرانی خود گفته بودند که صدام ادعا کرده که ما چهار هزار نفر از ایرانیها را کشته‌ایم در حالی که ما اصلاً چهار هزار نفر در آن منطقه نیرو نداشته‌ایم بعد از خود جبهه از بعضی فرماندهان و کسانی که حضور داشتند آمدند به من گفتند: "این مطلب خلاف واقع است، ما هفتاد هشتاد هزار نفر نیرو در آن قسمت داشته‌ایم و چهار هزار نفر از آنها شهید شده‌اند"، من دیدم این مساله در روحیه بعضی از نیروها اثر خیلی بدی داشته است لذا رفتم تهران و به امام گفتم: "آقا این گزارشها را بدون تحقیق نگویند، شما می‌فرمایید ما چهار هزار نفر بیشتر نیسرو نداشته‌ایم در حالی که این مطلب خلاف واقع است"، ایشان گفتند: "بله معلوم می‌شود اینها گزارش غلط به من داده‌اند."

نمونه دیگر اینکه وقتی نیروها را از فاو بیرون کشیدند فرستادند طرف حلبچه، نتیجه کار این شد که فاو خالی شد و صدام آمد به راحتی فاو را گرفت، بعد به شلمچه حمله کرد و چندین هزار نیرو را هم در آنجا از بین برد. تصرف حلبچه کار خوبی نبود و باعث شد که صدام به آنجا حمله کند و مردم آنجا را با شیمیایی قتل‌عام نماید. چنانکه گفته شد حدود پنج هزار نفر از مردم محلی در حلبچه کشته شدند، و من در آن هنگام برای همدردی با آنان یک مجلس سوگواری به نام شهدای حلبچه در مسجد اعظم قم تشکیل دادم و از همه طبقات و حتی از دفتر مرحوم امام در آن شرکت کردند. اصلاً خالی کردن فاو و فرستادن نیروها به حلبچه کار پخته‌ای نبود، و بیشتر از همه قضیه انتخابات قضایا را لو داد، در همان وقت انتخابات بود، در رسانه‌ها اعلام کردند که فاو هزار و هفتصد نفر رای داشته، و پیدا بود که این نیروهایی که در فاو هستند همه رای می‌دهند و این اعلام لو داد که در فاو هزار و هفتصد نفر نیرو بیشتر نیست و باعث شد که صدام حمله کرد و فاو را گرفت بعد آمد به شلمچه هم حمله کرد و دوباره تا نزدیکی اهواز آمد، ما میلیاردها تومان در فاو خرج کرده بودیم که همه به دست صدام افتاد، من در خاتمه آن نامه نوشتم...: "در خاتمه با کمال معذرت از اظاله کلام به عرض می‌رساند در اثر حساسیت وضع فعلی و پیچیدگی مسائل کشور و انقلاب و بالاتر از همه مشکلات جهان اسلام و مسلمین از یک طرف و از طرف دیگر کثرت توقعات و انتظارات جهان اسلام از حضرتعالی، سران سه قوه کشور هم کارشان زیاد است و هم در برخی مسائل تخصص ندارند و نمی‌شود همه امور به آقایان محول باشد، می‌گویند پیامبر اکرم (ص) ده نفر مشاور از قبایل مختلف داشتند، لذا بسیار مناسب است ده نفر از صاحبان فکر و بصیرت در زمینه مسائل مختلف از جنگ و اقتصاد و سیاست با رعایت تعهد بتدریج شناسایی و انتخاب شوند، ضمناً یکی دونه‌ای از کسانی که به انقلاب و اسلام اعتقاد دارند و از جهاتی مخالف‌خوانی می‌کنند در میان آنان باشند تا افکار در اثر برخورد پخته شود و سعی شود از افسراد غیر شاغل فارغ‌البال که فرصت بحث و فکر داشته باشند انتخاب شوند و کار آنان فقط فکر در مسائل کشور و ارائه طرح و خطوط کلی در زمینه مسائل اجرایی باشد. (پیوست شماره ۱۲۷)

علی‌ای حال در آن وقت اشکال مهم این بود که صدام در هر حمله‌ای اطاق جنگ داشت و افسران عالی‌رتبه حضور فعال داشتند و خودش هم می‌آمد در جبهه، ولی در کشور ما مسائل با تلفن

می خواست حل شود، آقای خامنه‌ای که رئیس جمهور بود چندان در مسائل جنگ دخالت نداشت، آقای میرحسین موسوی نخست‌وزیر هم عملاً صاحب رای نبود و هر چه می‌گفتند باید انجام می‌داد، عملاً آقای هاشمی و احمدآقا هر چه تصمیم می‌گرفتند عملی می‌شد، حتی گاهی آقای موسوی نخست‌وزیر از سوی خودش کاری می‌کرد آنها به او تشر می‌رفتند، گاهی اوقات که ارتش و سپاه با هم درگیر بودند یا فرمانی می‌آمد که آمادگی اجرای آن را نداشتند یا به نظر آنها درست نبود افراد سپاه و ارتش به من متوسل می‌شدند، مثلاً یکی از فرماندهان سپاه در همان بحران از شلمچه به من تلفن کرد که ما در فاو شکست خورده‌ایم، به ما می‌گویند در شلمچه عمل کنید، ما امکانات نداریم اینجا هم شکست می‌خوریم، شما به تهران بگویید، اتفاقاً در شلمچه هم عمل کردند و شکست خوردند. منظور اینکه این جور چیزها را به من می‌گفتند من هم گاهی خودم اقدام می‌کردم و به بیت امام و مسئولین منتقل می‌کردم و گاهی می‌گفتم خودتان با مسئولین مطرح کنید.

س: راجع به این مسائل حضرتعالی مکاتبه می‌کردید یا اینکه خدمت امام می‌رفتید و مسائل را مطرح می‌کردید؟

ج: راجع به این مسائل هم خدمت امام می‌رفتم و از نزدیک مسائل را می‌گفتم و هم نامه می‌نوشتیم. (پیوستهای شماره ۱۲۸ و ۱۲۹)

س: آیا این مسائل به غیر از امام به بقیه مسئولین هم منعکس می‌شد؟
ج: سران کشور خودشان در تهران جلساتی داشتند ولی با من یکماه یا دو ماه یک بار جلسه داشتند که بعضی وقتها آنها به قم می‌آمدند و بعضی وقتها که جلسه پیش امام و در منزل ایشان تشکیل می‌شد من به تهران می‌رفتم و در آن جلسات این مسائل را مطرح می‌کردم.

ماجرای مک فارلین

س: یکی از مسائلی که در ارتباط با جنگ ایران و عراق در رسانه‌های داخلی و خارجی انعکاس وسیعی یافت ماجرای سفر محرمانه مقامات آمریکایی به ایران و پیامدهای پس از آن بود، لطفاً بفرمایید آیا حضرتعالی از این سفر اطلاع داشتید یا خیر؟ چه کسانی در این ماجرا نقش داشتند و چگونه خبر آن فاش گردید؟

ج: این ماجرا یک جریان سری بود، شخصی به اسم "منوچهر قربانی فر" اهل ایران دلال و واسطه خرید اسلحه و آدم ثروتمندی بود، این شخص رفته بود خارج و با همه اینها مربوط بود، با آمریکا و کشورهای خارج ارتباط داشت. این شخص با مکفارلین نماینده ریگان آمده بود ایران، این طور که من شنیدم دکتر محمدعلی هادی هم از طرف مسئولین با آنان تماس می‌گیرد، من اینها را خبر نداشتم، مأمور خرید اسلحه هم یک نفر به اسم "محسن کنگرلو" یکی از اعضای سپاه بود، او واسطه بوده که منوچهر قربانی فر برای آنها اسلحه و قطعات خریداری کند، این اسلحه و قطعات را آمریکا داشته، و آمریکا می‌خواسته بدین وسیله با ایران رابطه برقرار کند. قربانی فر به ضمانت کنگرلو پول اجناس را داده بوده و کنگرلو در وقتی که می‌بایست پول را بدهد نداده بود و کار آنان به مشاجره کشیده بود. بعد آقای قربانی فر دوتا نامه به آقای کنگرلو می‌نویسد که یکی ده صفحه و دیگری نوزده صفحه بود و فتوکپی آنها را خود آقای قربانی فر به عنوان اینکه من قائم مقام رهبری هستم بوسیله مرحوم آقای امید نجف‌آبادی

برای من فرستاد و در واقع با نوشتن این دو نامه جریان را لو داد، چون آقای محسن کنگرلو به وعده‌هایی که به او داده بود عمل نکرده بود، البته محسن کنگرلو هم یک واسطه بوده، بعد از اینکه این نامه‌ها دست من رسید تازه فهمیدم که یک چنین جریان و قرارداد و ارتباطی بوده است و مکفارلین و هیات آمریکایی با قربانی فر به تهران آمده‌اند و سلاح آورده‌اند. بالاخره چون اینها حرفشان شده بود من فهمیدم که چنین قضیه‌ای هست و در این میان معلوم شد پای اسرائیل هم در میان بوده است و اصلاً اشکال من این بود که چرا باید کار به جایی برسد که ما خواسته باشیم با اسلحه اسرائیلی با عراق بجنگیم. بعد آقای هاشمی رفسنجانی که پیش من آمد من به او اعتراض کردم که چرا قضیه مکفارلین را به من نگفتید؟ خیلی تعجب کرد و گفت: "شما این قضیه را از کجا فهمیدید؟" گفتم: "از هر کجا فهمیدم، چرا این قضیه را به من نگفتید؟" گفت: "قصد داشتیم این قضیه را بعداً به شما بگوییم"، بالاخره من اعتراض کردم که چرا خودسرانه این کارها را می‌کنید، و آنها ناراحت بودند که چرا من این مسائل را فهمیده‌ام. پیوسته‌های شماره ۱۳۰ و ۱۳۱

س: آیا در جلسات سران، این مساله مطرح نشده بود؟
ج: در آن جلسات که من بودم مطرح نشده بود، ماجرا را از دو نامه اعتراض منوچهر قربانی فر به محسن کنگرلو که فتوکپی آنها را برای من فرستاده بود باخبر شدم.

س: آیا مرحوم امام(ره) در جریان این معامله بودند یا نه؟
ج: من درست نمی‌دانم که مرحوم امام(ره) در جریان این مساله بودند یا نه، ولی من پس از آنکه این جریان را شنیدم رفتم به بیت مرحوم امام و جریان را برای حاج احمد آقا گفتم، او خیلی تعجب کرد که شما از کجا در جریان قرار گرفتید؟ گفتم: "از هر جا، بالاخره اجنه به من خبر داده‌اند"، گفتم: "خوب گاهی این اجنه که برای شما خبر می‌آورند این خبرها را بنویسید و برای امام هم بفرستید" گفتم: "بالاخره این گونه نیست که من در جریان قرار بگیرم"، ولی آقایان از اینکه من به طور کامل همه این جریان را می‌دانم خیلی ناراحت بودند.

س: به نظر شما آیا میان جریان مکفارلین و جریان سید مهدی هاشمی و دستگیری آقای امید نجف‌آبادی ارتباطی وجود نداشت و این جریان یک تصفیه حساب جناحی نبود؟
ج: همه چیز محتمل است، والاحتمال خفیف المونه، و بعضی اخبار پشت‌پرده و بعضی تلکس‌هایی که در آن وقت روی تلکس منزل ما منعکس می‌شد حکایت از این ارتباط می‌کرد، و قضیه آوردن اسلحه از اسرائیل برای ایران هم در یکی از این تلکسها منعکس شده بود بوالعلم عندالله. پیوسته‌های شماره ۱۳۲ الی ۱۳۵

س: چند وقت پیش از اینکه آقای هاشمی رفسنجانی در مقابل مجلس سخنرانی کند و این مساله را برای مردم افشا کند شما در جریان آن قرار گرفتید؟
ج: به طور دقیق مدت آن را یاد ندارم. البته بعد از مدتی هم همان آقای منوچهر قربانی فر برای من پیغام فرستاد که قرار است شما را از قائم‌مقامی عزل کنند مدتی قبل از جریانات برکناری و

مسائل آن بود معلوم می‌شود که او یک ارتباطی با جاهایی داشته و اطلاعاتی داشته است و ما بی‌خبر بودیم، و این نشان می‌داد که آقایان مدتها پیش از نامه ۱/۶ و ۱/۸ که در فروردین ماه ۶۸ اتفاق افتاد تصمیم خود را گرفته بودند و در تلاش بودند که زمینه ذهنی برای امام هم فراهم کنند، حتی تحرکات آنها قبل از جریانات سال ۶۸ علنی شده بود، از جمله در همان ایام بود (۶۷/۱۱/۲۹) که بعضی از دوستان قدیمی ما یعنی آقایان مهدی کروبی و امام‌جمارانی و زیارتی را هم تحریک کردند که آن‌نامه تند و سرپا کذب و تهمت را خطاب به اینجانب بنویسند، و چنانکه شنیدم بعضی از افراد منسوب به بیت اینجانب را هم که با احمد آقارقیق و مرتبط بودند به ملاقات مرحوم امام برده بودند تا مطالب دروغی را علیه من و بیت من به امام گزارش بدهند، و شنیده شد که بعضی از آقایان به عنوان اعتراض علیه من عمامه خود را نزد امام به زمین زده و با حالت گریه و انابه معظم‌له را تحت‌تاثیر قرار داده‌اند.

پیشنهاد خاتمه جنگ و وارد نشدن در خاک عراق

س: حضرت‌سعالی از چه وقت نظر داشتید که جنگ خاتمه پیدا کند و از چه وقت مرحوم امام نظرشان بر این قرار گرفت که قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرند؟

ج: آن زمان که صدام کشور ایران را اشغال کرد ما نظرمان مثل همه این بود که باید جنگید و آنها را از کشور بیرون کرد، ولی وقتی که خرمشهر را فتح کردیم و اینها را بیرون راندیم احساس کردیم که نیروها بخصوص ارتش انگیزه داخل شدن در خاک عراق را ندارند، خودشان می‌گفتند: ما تا حالا جنگ کردیم که دشمن را از کشورمان بیرون کنیم ولی حالا اگر بخواهیم در خاک عراق برویم این کشور گشایی است و انگیزه نداشتند، روی همین اصل هم من همان وقت پیغام دادم که هر کاری می‌خواهید بکنید حالا وقتش است و حمله کردن به عراق درست نیست، آن روز حسابی برای غرامت به کشور ما پول می‌دادند و منت ما را هم می‌کشیدند و شرایط آماده بود، ولی آقایان فکر می‌کردند که الان می‌رویم عراق را می‌گیریم، صدام را نابود می‌کنیم. بالاخره من از همان وقت نظرم این بود که جنگ را به یک شکلی خاتمه دهیم، ولی خوب رهبری با امام بود و نظر ایشان مقدم بود، من هم کمک به جبهه‌ها می‌کردم و همکاری هم داشتم، ولی وقتی که فو را گرفتند من یک نامه پنج صفحه‌ای به امام نوشتم و باز ضرورت توقف جنگ را یاد آور شدم، این نامه دوسه ماه قبل از پذیرش قطعنامه بود، (پیوست شماره ۱۲۵) من معتقد بودم که ادامه جنگ به عهده خود عراقی‌های معارض گذاشته شود، بعد که ما شلمچه را از دست دادیم و جریان قطعنامه مطرح شد مورد آیت‌الله موسوی اردبیلی به قم آمدند و راجع به پذیرش قطعنامه صحبت کردند و گفتند برای امام ثابت کرده‌اند که ما قادر به ادامه جنگ نیستیم و ایشان بناست قطعنامه را بپذیرند. من گفتم این که صد و هشتاد درجه عقب‌گرد است و پیشنهاد دادم که به جای پذیرش قطعنامه خوب است سران کشورهای اسلامی از ما بخواهند که آتش‌بس را قبول کنیم و بعد آنان وساطت کنند و به دست آنها قضیه حل شود نه به دست سازمان ملل، قذافی هم توسط سعدم‌جبر سفیر سابق لیبی به من پیغام داده بود که ما حاضر هستیم برای خاتمه جنگ وساطت کنیم نظر من این بود که کشورهای اسلامی خودشان این مساله را حل کنند، و بعد از این قضایا دیدیم که صدام چقدر از موضع بالا با مساله برخورد می‌کرد و خودش را فاتح جنگ می‌دانست و ما را شکست خورده قلمداد می‌کرد. بالاخره من همان موقع که خرمشهر فتح شد به مسئولین پیغام دادم که اگر می‌خواهید صلح کنید و یا معامله کنید و پول و غرامت بگیرید

الان وقت آن است، شنیدم بعضی گفته بودند: "فلانی بوی دلار به مشامش خورده است"، بعد عراقیها رفتند یک مثلثی‌هایی درست کردند و آقاسیان هم به این عنوان که ما می‌خواهیم برویم به بصره، از امام (ره) یک پیام گرفتند برای مردم بصره که ای مردم بصره از نیروهای ما استقبال کنید و...، من بعدا به امام گفتم آخر این پیام چه بود که شما دادید، آنها به ما می‌خندند، و امام پذیرفتند که پیام اشتباه بوده است.

بالاخره ما بعد از فتح خرمشهر مرتب شهید دادیم، مرتب از طرفین کشته شد، کاری هم از پیش برده نشد، و متاسفانه عراقیها هم نوعا جوانان شیعه را از کربلا و نجف می‌گرفتند و به زور به جبهه‌ها می‌آوردند اگر هم نمی‌خواستند بیایند آنها را تیرباران می‌کردند، از دو طرف شیعه‌ها کشته می‌شدند، سه چهارم عراق شیعه هستند و همین بچه‌ها را می‌آوردند که با ما بجنگند. بعد از فتح خرمشهر هشت نفر از سران کشورها آمدند پشت سر امام در تهران نماز خواندند، یاسر عرفات بود، احمد سکوتوره بود، ضیا الحق بود، اینها اصرار داشتند که امام جنگ را پایان‌دهند ولی امام قبول نکردند، همان وقت اگر وساطت آنها قبول شده بود ما در موضع بالا بودیم و می‌توانستیم خسارت بگیریم و عراق را محکوم کنیم، ولی متاسفانه آن فرصت را از دست دادیم تا آن وقتی که به امام گفتند ما دیگر هیچ امکانات و نیرویی نداریم و ایشان مجبور شدند آن قطعنامه را بپذیرند، البته قولی هم هست که خود امام مایل به ختم جنگ بودند ولی طرفداران ادامه جنگ نظر خودشان را به ایشان تحمیل کرده بودند. (پیوستهای شماره ۱۳۶ و ۱۳۷)

پیشنهاد خاتمه جنگ با وساطت کشورهای اسلامی نه توسط سازمان ملل
س: جریان پیشنهاد خاتمه جنگ توسط سران کشورهای اسلامی چه بود؟ مقتضی است تفصیل آن را بیان فرمایید.

ج: در این اوایل روز آیت‌الله موسوی اردبیلی آمدند اینجا پیش من، گفتند برای امام ثابت شده که ما نمی‌توانیم جنگ را ادامه بدهیم و بناست قطعنامه را قبول کنیم و در جلسه مسئولین صحبت شده است که فلانی را در جریان بگذاریم چون آن موقع من هنوز قائم مقام رهبری بودم حالا ما آمده‌ایم که شما را در جریان بگذاریم، من یکدفعه جا خوردم گفتم: "آقای موسوی تقریبا یکسال است که صدام مرتب می‌گفت قطعنامه قطعنامه و ما قبول نمی‌کردیم و مسخره می‌کردیم، حالا ما یکدفعه بیاییم قطعنامه را بپذیریم این صد و هشتاد در جمع‌بگرد است، به نظر من به جای قبول قطعنامه این کار را بکنیم تاکنون چند دفعه قذافی برای من پیغام داده است، حافظ اسد هم قطعاً بدش نمی‌آید نمایندگان از لیبی و سوریه و الجزایر در سازمان ملل جریان هواپیمای مسافربری ما را که توسط آمریکا در خلیج فارس سرنگون شده و دوست و نود نفر مسافر آن شهید شده‌اند و جریان موشک‌بارانهای تهران را مطرح کنند و از ما بخواهند که برای پیشگیری از این حوادث آتش‌بس را بپذیریم و خود این سه کشور نمایندگانشان را بفرستند برای نظارت بر آتش‌بس و در این وسط مصلح بشوند، و به این ترتیب کشورهای اسلامی بین ما و عراق را صلح داده باشند و ضمنا ما به کشورهای اسلامی بها داده باشیم، ولی اگر ما قطعنامه را بپذیریم و قیچی دست سازمان ملل است، به هر شکل که خواستند عمل می‌کنند"، این را من برای آقای موسوی اردبیلی گفتم، ایشان گفت: "پیشنهاد خوبی است، من می‌روم این پیشنهاد را مطرح می‌کنم." یکی دو روز بعد اعلام شد که قطعنامه پذیرفته شده است من به آقای هاشمی تلفن کردم گفتم: "آقای هاشمی پس پیشنهاد من چطور شد؟"

گفت: "دیگر کار از این حرفها گذشته بود." اتفاقاً بعد از چند روز فاروق‌الشرع به تهران آمده و اصرار کرده بود که با من ملاقات داشته باشد، آقای علی محمد بشارتی (قائم‌مقام وزیر خارجه) تلفن زد که ایشان را بیاورد، من گفتم آخر چه فایده‌ای دارد، بعد باز تلفن زدند، بالاخره ایشان با آقای ولایتی (وزیر خارجه) آمد، من جریان قطعنامه و پیشنهاد خودم را گفتم، ایشان خیلی خوشش آمد و بعد رفته بود سوریه گویا جریان را به حافظاسد گفته بود، از آنجا گفته بودند نوار آن جلسه را برای ما بفرستید بیاورند که توسط وزارت امور خارجه برای آنها فرستاده شد.

جنگ هشت ساله و خسارتهای فراوان

س: حضرت‌عالی اگر راجع به خسارتهای جنگ هشت ساله ایران و عراق مطلب دیگری دارید خواهشمندیم بیان فرمایید.

ج: خسارتهای مالی جنگ هشت ساله بسیار زیاد بود، و علاوه بر تلف شدن ابزار و ادوات جنگی به اغلب شهرهای غربی و در این اواخر بمبارانی دیگر از شهرها و کارخانجات و پالایشگاهها خسارتهای فراوانی وارد شد و چنانکه گفته شد خسارات بیشتر از دویست میلیارد دلار بوده است، البته متصدیان جنگ لابد خسارتهای دقیقاً تخمین زده‌اند، ولی آنچه مهم است خسارتهای انسانی جنگ است، صدها هزار شهید و معلول و اسیر ثمره جنگ ناخوانده بود، آن هم چه جوانهای با ایمان و اخلاصی که ساخته شده‌های انقلاب اسلامی بودند، و چه نیروهای حوزوی و دانشگاهی و اساتیدی که ارزش انسانی هیچ یک از آنها به پول و دلار قابل تقویم نیست. البته تا دو سال اول جنگ که قسمتهایی از کشور ما در تصرف عراق قرار گرفته بود جنگ یک ضرورت بود و چاره‌ای جز جنگ نداشتیم، ولی پس از فتح خرمشهر بسیاری از افراد و از جمله خود من مخالف ادامه جنگ بودیم و مطالبه خسارتهای جنگ نیز میسر بود و این معنا را تذکر می‌دادیم، ولی با ذهنیتی که برای مرحوم امام درست کرده بودند جنگ ادامه یافت و بیشترین خسارتهای مربوط به این قسمت از جنگ است البته من شنیده‌ام خود امام هم مخالف جنگ بوده‌اند ولی دیگران مصر بر ادامه آن بوده‌اند و همان‌گونه که گفتم خسارتهای انسانی جنگ مهمتر از خسارتهای ابزاری و مالی آن بود.

بالاخره وقتی به مرحوم امام ثابت شد که ما قدرت بر ادامه جنگ نداریم و ایشان نامه ۲۵ تیرماه ۱۳۶۷ را در رابطه با ختم جنگ مرقوم فرمودند و به تعبیر ایشان نوشیدن کاسه زهر بود، من به عنوان حمایت و تجلیل از معظم‌له از مردم دعوت کردم در راهپیمایی بیعت مجدد با ایشان در روز عید غدیر خم که روز ولایت بود شرکت نمایند و از ناحیه مردم راهپیمایی عظیمی در این روز انجام گرفت. (پیوست شماره ۱۳۸)

در اواخر جنگ تحمیلی هم که از طرف نیروهای آمریکایی مستقر در خلیج فارس هواپیمای مسافری جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس مورد حمله قرار گرفت و همه دویست و نود سرنشین آن به شهادت رسیدند، در این رابطه من پیامی خطاب به مرحوم امام فرستادم و معظم‌لهم جواب دادند و هر دو در رسانه‌های آن زمان پخش شد. (پیوستهای شماره ۱۳۹ و ۱۴۰)

یادی از حجه‌الاسلام حاج سید عباس قوچانی

در اینجا مناسب است یادی از مرحوم حجه‌الاسلام آقای حاج سید عباس قوچانی بکنم. آن مرحوم یکی از فضلا و مبارزین حوزه علمیه مشهد بود و هنگامی که من در طبس تبعید بودم به دیدن من آمد و در

طَبَس منبر رفت، منبر ایشان جذاب و جالب بود، و لذا مردم نجف آباد کعبه طَبَس آمده بودند خیلی به ایشان علاقه پیدا کردند و ایشان را به نجف آباد دعوت کردند، از آن زمان من دیگر ایشان را ندیدم تا اینکه انقلاب شد و ایشان از قرار مسموع با آقای طبسی در ارگانهای جدید انقلاب همکاری می کرد ولی پس از مدتی بین آنان اختلافی پیدا شده بود. ایشان تصمیم گرفته بود به جبهه برود، به قم که آمده بود خواسته بود با من ملاقات کند و معمولاً زمان ملاقاتهای من عصرها بود، یکروز قبل از ظهر آمدند و به من گفتند سیدعباس نامی تقاضای ملاقات کرده است و من برحسب معمول گفتم بگویند عصر تشریف بیاورند پس از ساعتی آمدند و به من گفتند ایشان رفتند و گفتند من عازم جبهه می باشم و این کاغذها را دادند که به شما بدهیم، وقتی که من نامهها را ملاحظه کردم متوجه شدم ایشان آقای حاج سید عباس قوچانی بوده اند و خیلی ناراحت و متاسف شدم که قبلاً ایشان را نشناختم و ملاقات نکردم، پس از چندی خبر شهادت ایشان از جبهه آمد و بر تاجر من افزوده شد. بیشتر نامههایی که ایشان آورده بود فتوکپی پرونده آقای ... درسواک بود که من دیدم مطالب ناجوری در آنها هست که به ضرر آقای ... است و بالاخره من برای حفظ حیثیت ایشان آنها را پاره کردم، زیرا توجه داشتم این قبیل امور در پرونده و بازجوییهای بسیاری از افراد وجود دارد، ولی متأسفانه آقایان کوچکترین چیزی را که در پرونده اشخاص پیدا می کنند افراد را از هستی ساقط می کنند.

فصل دهم

غوغای برکناری

(۱۳۶۸ ه.ش)

تبلیغات یکسویه در دو کتاب رنجنامه و خاطرات سیاسی
 بهره برداری از قضیه سیدمهدی هاشمی
 نامه مرحوم امام و بازداشت سید مهدی هاشمی
 مصاحبه سید مهدی و چگونگی اقرار و اعترافات
 تبعید آقای سید هادی هاشمی
 جریان اعدام آقای امید نجف آبادی
 ولایت بر فقیه هدف جوسازیها
 ملاقات آقای سیدهادی هاشمی با مرحوم امام
 اتهام حمایت از منافقین و لیبرالها
 تاکید بر پرهیز از اعدام زنان و دختران محارب
 اعتراض به اعدامهای بی رویه
 اجبار به گزارش غلط به امام
 امام خمینی: شما برج بلند اسلام هستید.
 آخرین دیدار با حضرت امام(ره)
 خط تعادل
 سخنرانی بهمن ۱۳۶۷ و مصاحبه با ستاد دهه فجر
 برکناری از قائم مقامی رهبری
 نامه های مورخه ۱/۳ و ۶۸/۱/۴
 نامه مورخه ۶۸/۱/۶ منسوب به امام
 نویسنده نامه ۶۸/۱/۶
 زمینهای صدور نامه ۶۸/۱/۶
 اصرار برای گرفتن توبه نامه
 نامه ۶۸/۱/۷ در پاسخ به نامه ۱/۶
 نامه ۶۸/۱/۸ منسوب به امام
 بقای بر وکالت
 انتشار گسترده رنجنامه حاج احمد آقا خمینی
 آخرین نامه به امام
 سیاست یک بام و دو هوا
 اعتراضات پنهان و آشکار مردمی
 موضعگیری نمایندگان مجلس
 بطلان نظریه ولایتعهدی
 وصیتنامه حضرت امام(ره)
 رحلت حضرت امام خمینی(ره)
 ارسال پیام تبریک برای آقای خامنه ای
 بازنگری قانون اساسی
 نامه به اعضای شورای بازنگری قانون اساسی
 اتهام جدایی از امام و نظام

تبلیغات یکسویه در دو کتاب رنجنامه و خاطرات سیاسی

س: در دو کتاب رنجنامه و خاطرات سیاسی نوشته آقایان سیداحمد خمینی و ری شهری اتهاماتی علیه شما مطرح شده و در سطح وسیع انتشار یافته است ولی در مقابل اجازه هیچ‌گونه دفاعی به حضرتعالی داده نشده است به گونه‌ای که مردم از پاسخهای شما بی‌اطلاعند، به نظر شما علت اصلی این‌گونه برخوردها چیست و گردانندگان این قضایا چه اهدافی را دنبال می‌کنند؟

ج: حالا که مساله رنجنامه و خاطرات سیاسی را مطرح کردید من این مطلب را عرض کنم: در هیچ جای دنیا یک چنین چیزی سراغ ندارید که بیایند دوتا کتاب علیه کسی بنویسند و منتشر کنند و همه روزنامه‌ها را و ادارند رنجنامه را چاپ کنند و در تیراژ زیاد تکثیر کنند، دفتر تبلیغات برحسب آنچه نقل شد صد هزار نسخه چاپ کند، کمیته انقلاب جدا چاپ کند و هر چه می‌خواهند در روزنامه‌های کشور بنویسند و آن فرد مورد اتهام حتی یک کلمه نتواند بگوید حتی نتواند بگوید اینها دروغ است و هیچ جریده‌ای جرات نکند نامی از او ببرد و اگر کسی یک چیزی هم بنویسد قاچاق باشد و مورد تعقیب قرار گیرد حالا من قائم مقام رهبری نه، یک عالم نه، آیا یک انسان عادی و شهروند در این کشور نیستیم؟ این از ظالمانه‌ترین کارهاست که در این جمهوری اسلامی شد، اسمش هم حکومت عدل است، هنوز هم ما نتوانیم بگوییم که بسیاری از این حرفها دروغ و شانتاژ است و پشت صحنه اغراض دیگری در کار بوده است، در صورتی که حضرتعلی (ع) چنانکه در نهج البلاغه (۱) آمده است می‌فرماید پیغمبر (ص) فرمود: "لن تقدس امسه لایوخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر متعتع"؛ "امتی که نتواند فرد ضعیف در آن از حق خود در مقابل قوی بدون لکننت دفاع کند مقدس نخواهد بود"، به همین دلیل هم اگر جمهوری اسلامی بر این منوال بخواهد پیش برود عاقبت خوبی نخواهد داشت، دیروز من در روزنامه خواندم که آقای جنتی در خطبه‌های نماز جمعه گفته بود: "رهبر انقلاب آیت‌الله خامنه‌ای با ظلم و ظالم مخالفند و با ظالم جدا مبارزه می‌کنند"، در صورتی که در بهمن ۱۳۷۱ حدود هزار نفر به فرماندهی آقای روح‌الله حسینیان شبانه آمدند اینجا، بیش از پنج ساعت منطقه و خانه ما را محاصره کردند، همه چیز را غارت کردند، هستی ما را غارت کردند، رعب و وحشت در همه محله ایجاد کردند، هنوز هم که هنوز است وسایلی که از اینجا برده‌اند نداده‌اند، و آن کسی هم که فرمانده این عملیات بوده به جای اینکه به عنوان ظالم با او مخالفت کنند روز به روز به او مقام و قدرت می‌دهند آقای یزدی که رئیس قوه قضائیه است دائم می‌گوید: "هیچ جا در دنیا مثل کشور ما آزادی نیست، محاکمات علنی است و افراد وکیل می‌گیرند و هیات منصفه هست"، خوب ما که می‌بینیم افراد را سری محاکمه می‌کنند بعد هم به هرچه می‌خواهند او را محکوم می‌کنند، آقایان چرا حرفهایی می‌زنند که خودشان می‌دانند دروغ است؟

در همان ایام که اتهامات و دروغهای بی‌اساس را با چاپ کتاب و جزوه و به وسیله روزنامه‌ها و تریبونها در جامعه القا می‌کردند احمد آقا فرزند من نامهای به آقای یزدی نوشت که طبق معمول نامه‌اش

بی جواب ماند (پیوست شماره ۱۴۱)

من گناهم این بود آنچه را که درک می کردم و می دانستم که شعارهای دروغی است و کارهای غلطی است برای اینکه قداست جمهوری اسلامی و قداست امام و روحانیت باقی بماند اینها را می گفتم و به مرحوم امام می نوشتم بلکه از آن جلوگیری شود، ولی متأسفانه آقایان این حرفهای دلسوزانه را طور دیگری تفسیر می کردند، من بنا را بر این گذاشته بودم که جمهوری اسلامی است و صداقت و رفاقت در کار است، نه اینکه اغراض و دستها و اهداف دیگری در کار است، حالا می خواهند اسمش را سادگی بگذارند، بگذارند

مدارس ما را که از بین بردند از بهترین مدارس قم بود، آقای ری شهری آمد در تلویزیون مصاحبه کرد که بله امام از دست این مدارس ناراحت بوده است، در حالی که این قدر مدارس مخالف انقلاب یا بی تفاوت در قم بود که اصلاً اسم آقای خمینی هم در آنها قدغن بود و حاضر نبودند افرادی را به جبهه بفرستند، به نظر آقایان آنها مدارس خوبی بود اما مدارس ما با آن همه برنامه های خوب و اعزام به جبهه و شهید که داشتیم اشکال امام بود؟ من یک نامه به امام نوشتم که در آن آمده بود: شما اگر روی مدارس ما نظر داشتید خوب بود یک بار به من می گفتید یک کلمه از من می پرسیدید، خوب بود احمدآقا وضعیت آنها را از من می پرسید اصلاً مدارس ما جایی بود که از اهداف و نظرات امام دفاع می کردند. الان هم به نظر می رسد این برنامه ها را که راه می اندازند دادگاه ویژه در راس آن است و یک خط مهمی هم در اطلاعات با آنها همراهی می کند و گویا همه اینها از خارج از این تشکیلات هدایت می شوند، و هدف تمام آنها هم انتقام گرفتن از انقلاب و انقلابیون می باشد.

در همین روزها می بینیم که دانشجویان خط امام که سفارت آمریکا را به تصرف خود درآوردند همه اینها را به یک بهانه ای داغون می کنند بعضی از آنها را بازداشت و زندان کردند، افراد دیگری که در انقلاب نقش اساسی داشتند، و پیش از پیروزی انقلاب محکوم به زندان ابد بودند، کتک خورده بودند، به بهانه های مختلف برای اینها پرونده سازی می شود، از کار برکنار می شوند، آخرش هم بسا معلوم خواهد شد که دستهای دیگری در این قضایا بوده است، می خواهند به دست کسانی که در انقلاب نقشی نداشتند از نیروهای انقلاب انتقام بگیرند.

این حرفی که اینها می زنند که شما با کل اطلاعات مخالف بوده اید حرف بی اساسی است، من خودم در کتاب ولایت فقیه یک فصل مستقل راجع به مبحث استخبارات که همان اطلاعات است آورده ام، اصل تشکیلات اطلاعات یک چیز ضروری است، بچه های خوب هم در اطلاعات هستند. اطلاعاتی که ما توقع داریم اینکه از روی اسلوب صحیح باشد، اطلاعاتی که گردانندگان آن عاقل و متدین و با تجربه و دلسوز باشند، موازین شرع را رعایت کنند و با آبروی افراد بازی نکنند، نه این اطلاعاتی که آقایان درست کرده اند و به عنوان یک ابزار بچه های خوب و نیروهای انقلاب را بسا آن می کوینند و به بهانه های واهی برای بزرگان پرونده سازی می کنند، اطلاعات باید کمارش فقط اطلاعاتی باشد نه دخالت در همه شئون کشور. اطلاعات یک سازمان در بسته مخوف و پیچیده ای شده بود که هیچ نیرویی از خارج آن حتی مرحوم امام بر آن نظارت نداشت و از داخل آن بی اطلاع بودند، و علاوه بر بودجه بی حسابی که از بیت المال کشور در اختیار آنان گذاشته می شد دست به تجارت و معاملات کلان می زدند، و در حقیقت اطلاعات دولت مستقلاً شده بود که به هیچ مقامی پاسخگو نبود، و متأسفانه الان هم به همین صورت عمل می کنند و مجلس برخلاف وظیفه ای که به عهده دارد بر کار آن نظارت نمی کند.

در آن زمان هم قضیه سیدمهدی بهانه بود و می‌خواستند به بهانه او نیروهای خوب را سرکوب کنند. آنها می‌گفتند می‌خواهیم سیصد نفر را بازداشت کنیم و من با همین نامه‌هایی که به امام و دیگگران نوشتم یک مقدار آن را محدود کردند، من می‌دانستم که قضیه از چه قرار است یک بار امام فرمودند: "شما افرادی را بفرستید در زندان با اینها ملاقات کنند"، من به آقای کروی گفتم شما برو و با اینها ملاقات و صحبت کن که حق این افراد ضایع نشود ولی ایشان نرفت، البته آنها هم نمی‌گذاشتند که این قضایا روشن بشود، خود آقای ری شهری و دیگران پشت‌تقصیه بودند. بالاخره این مسائل هست تا خداوند عالم یک روزی به این حسابها رسیدگی کند، بالاخره خداوند افرادی را که با آبروی مردم‌سازی می‌کنند حالا در این دنیا یا در آخرت رسوا می‌کند و از آنها انتقام می‌گیرد.

۱ نهج البلاغه، نامه ۵۳

بهره برداری از قضیه سیدمهدی هاشمی

س: از قضیه سیدمهدی هاشمی و اتهام قتل مرحوم شمس‌آبادی بهره‌برداری زیادی علیه شما شده است و می‌شود، سئوالی که مطرح است این است که حضرتعالی از چه زمانی سیدمهدی هاشمی را می‌شناختید و چگونه به وی اعتماد کردید؟ چرا در مراحل مختلف از وی دفاع می‌کردید و به طور کلی اصل قضیه چه بوده و چرا این مساله این قدر بزرگ شد و به عنوان محور تبلیغات علیه شما و دیگر منسوبین به شما مطرح گردید؟ اگر امکان دارد توضیح بیشتری در این زمینه بفرمایید.

ج: آقای سیدمهدی هاشمی برادر آقای سیدهادی هاشمی است که داماد من می‌باشد و اینها فرزندان مرحوم حجج‌الاسلام آسید محمدهاشمی قهدریجانی بودند. آن موقع که من در سنین نوجوانی در اصفهان در مدرسه جده بزرگ بودم حجره‌ام نزدیک حجره ایشان بود، و ایشان مرد فاضل و موجهی بودند، من به ایشان احترام می‌گذاشتم و ایشان هم به من لطف و عنایت داشتند، من معمولاً اشکالهای درسهایرا از ایشان می‌پرسیدم، حق استادی به گردن من دارند، من خیلی از ایشان استفاده علمی می‌کردم، من از آن زمان با ایشان آشنایی و رفت‌وآمد داشتم، بعدها برای فرزند ایشان آقای سیدهادی از دختر من خواستگاری کردند و فرزند ایشان داماد من شد. سیدمهدی هم برادر کوچکتر آقاها دی بود، او بسیار جوان زرنگ و خوش استعدادی بود، خوب سخنرانی می‌کرد، خوب مقاله می‌نوشت. این دو برادر از مقلدین مرحوم امام بودند و پس از سال ۴۲ و شروع نهضت روحانیت بسیار فعال وارد قضایای انقلاب شدند، گاهی اعلامیه‌هایی که در آن روزها به امضای "حوزه علمیه" یا "روحانیون مبارز" پخش می‌شد به قلم سیدمهدی بود. سیدمهدی با اینکه وضع مالی و اقتصادی هم خوب نبود گاهی شهریه‌اش را می‌گرفت و با آن اعلامیه‌های مرحوم امام و دیگران را تایپ و تکثیر می‌کرد و به عناوین مختلف آن را به دست مردم می‌رساند. انصافاً برای پیشبرد انقلاب خیلی فعالیت می‌کرد، کتابهای انقلابیون دنیا را می‌خواند، در محل خودش قهدریجان فعالیت می‌کرد و روی مردم منطقه تاثیر داشت. گاهی مثلاً مرحوم آیت‌الله بهبهانی در اصفهان می‌خواست اعلامیه بدهد ایشان متن آن را می‌نوشت، یکبار هم در ارتباط با همین مسائل انقلاب بازداشت شد و بعد از مدتی آزاد شد. تا اینکه قضیه مرحوم آقای شمس‌آبادی پیش آمد، من در زندان بودم که شنیدم مرحوم شمس‌آبادی به قتل رسیده است، واقعاً مطلب این است که مرحوم شمس‌آبادی در ماجرای کتاب شهید جاوید سردمدار قضیه شده بود و اصل قضیه بزرگ کردن

ماجرای کتاب شهید جاوید هم توسط ساواک برنامهریزی شده بود، الان مدارک آن به دست آمده کماکان در تلاش بود با بزرگ کردن این قضیه به حرکت امام و نیروهای انقلاب ضربه بزند و از پیوستن روحانیت به این جریان جلوگیری کند. ساواک میخواست به این بهانه من و آقای ربانی شیرازی و آقای مشکینی و آقای صالحی و ده دوازده نفری را که مرجعیت امام را امضا کرده بودیم بکوبد. ساواک از حرکت مجموعه روحانیت به دنبال امام خیلی وحشت داشت به همین جهت کتاب شهید جاوید را بهانه قرار داده بود، در کتابی هم که آقای ایزدی نوشته "فقیه عالیقدر" قسمتی از مدارک و اسناد ساواک در این رابطه آمده است. ساواک هم در قم و هم در اصفهان و هم در دیگر حوزههای علمیه علما را تحریک می کرد. مرحوم آقای شمس آبادی بعد از تبعید ما و دیگر فضلاء حوزههای علمیه گفته بود: "اینها با امام حسین در افتادند، امام حسین اینها را لت و پارشان" پراکندهشان "کرد". در همان زمان مرحوم امام هم در یکی از صحبتهايشان در نجف گویا در همین درسهای حکومت اسلامیشان بود گفته بودند که این آخوندهایی که مخالف نهضت هستند و با دربار همکاری می کنند عمماشان را بردارید، اینها را باید رسوا کرد و از این قبیل تعبیرات (۱). بعد این گونه تعبیرهای مرحوم امام باعث شد افرادی که تند و تیز بودند و روحیه انقلابی داشتند یک مقدار مسائل را چریتر بکنند و به عنوان یک همکار رژیم به این گونه روحانیون نگاه کنند. هنگام قتل مرحوم آقای شمس آبادی من در زندان اوین بودم و آنچه را من در زندان شنیدم این بود که آقای شمس آبادی تبلیغات زیادی علیه مرحوم امام و شهید جاوید و ... انجام می دهد و ایادی ساواک هم به آن دامن می زنند و این کار در نجف آباد و قهدریجان زیاد انجام می شد قهدریجان از نظر جمعیت مانند یک شهر است و دارای دو محله می باشد و بین دو محله از قدیم رقابتهایی وجود داشته، محله آسیدهای و آسیدمهدی نوعاً طرفدار انقلاب و مرحوم امام بودند و محله دیگر نوعاً مقلدین آیت الله خونی بودند، در آن محله معمولاً مرحوم شمس آبادی را دعوت می کردند و ایشان راجع به کتاب شهید جاوید و مولف آن و تقریظ نویسندگان که یاران مرحوم امام بودند تبلیغات سو می کرد و مبلغینی را نیز در این زمینه به آنجا می فرستاد و طبعاً یک جو متشنج ایجاد شده بود و بچههای انقلابی تند خواسته بودند او را گوشمال دهند و بترسانند ولی برخلاف میلشان به قتل رسیده بود، و متأسفانه این قبیل تندروییها الان هم به وسیله گروههای فشار غیرمسئول در مناطق مختلف انجام می شود و برخی از بزرگان نیز محرک و پشتیبان آنان می باشند و بسا جنبه مالی آنان را نیز تامین می کنند، در صورتی که همه اینها برخلاف عقل و شرع و مصلحت به امنیت عمومی است، و چنین نیست که تندروییها و مزاحمتها نسبت به اشخاص اگر در قهدریجان باشد خلاف است ولی اگر در مناطق دیگر باشد مجاز بلکه لازم و مرضی امام باشد. ترور و خشونت و تندروی در هر حال و از هر کس باشد محکوم است و در همه جا قانون باید رعایت شود.

و بالاخره من شخصا با آقای شمس آبادی رفیق بودم و پیشتر من ایشان را به آیت الله بروجردی معرفی کردم، ایشان در نجف که بودند از اطرافیان مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی بودند، بعد از فوت ایشان آمدند ایران، در آن موقع مرجعیت در دست آیت الله بروجردی بود یک روز من رفتم منزل آیت الله بروجردی دیدم یک سید بزرگوار آنجا نشسته است، به من گفتند: "ما در نجف که بودیم افراد را خدمت آیت الله سید ابوالحسن می بردیم و مشکلات آنها را حل می کردیم، حالا دو ساعت است که اینجا نشسته ایم و کسی به ما اعتنا نمی کند"، گفتم: "حضرت عالی؟" گفتند: "ابوالحسن شمس آبادی اصفهانی"، من فوراً کسی را فرستادم خدمت آیت الله بروجردی که اجازه دهند ایشان

خدمت آیت‌الله بروجردی بروند، ایشان خودشان به بیرونی تشریف آوردند، آیت‌الله بروجردی ایشان را شناختند، با پدر ایشان در اصفهان آشنا بوده‌اند، خلاصه آیت‌الله بروجردی ایشان را خیلی تحویل گرفتند، بعد که بیرون آمدیم ایشان خیلی از من تشکر کردند، بعد با هم رفیق شدیم، ایشان گاهی به منزل من می‌آمد گاهی من منزل ایشان می‌رفتم، اما این مساله کتاب شهید جاوید که پیش آمد وسیله‌ای شد که ایشان را تحریک کردند و ایشان منبرهای خیلی تند و تیزی می‌رفتند، کار به جایی رسید که یک روز من در بازار اصفهان با ایشان از باب‌اتفاق برخورد کردم، گفتم آقا سلام‌علیکم، ایشان همان طور که سرشان پایین بود جواب سلام دادند، گفتم حالتان خوب است، چیزی نگفتند و این نشان می‌داد که این قدر پیش ایشان علیه ما گفته بودند که ایشان حاضر به احوال‌پرسی با من نبود، من آنروز ناراحت شدم که با آن هم‌مراقبت خوب بود حداقل از من می‌پرسیدند که این قضیه کتاب شهید جاوید و تقریظ نوشتن شما چیست؟ اتفاقاً در همان ایام هم آقای برهانی‌یک مسجد در افسر فریدن ساخته بود و مقداری از پولش را هم من داده بودم، چون بهاییها در آن منطقه نفوذ کرده بودند و لازم بود که یک مسجد در آن منطقه ساخته شود، بعد برای افتتاح آن یک عده از علمای اصفهان را دعوت کرده بود از جمله آقای شمس‌آبادی را، به من هم اصرار کرد شما هم در آن شرکت کنید، من و مرحوم پورنمازی و مرحوم آیت‌الله ایزدی در آنجا شرکت کردیم، خوب در آن منطقه هم مرا بیشتر می‌شناختند و هم برای ساخت مسجد من کمک کرده بودم، به هنگام ظهر انتظار داشتند که من نماز را بخوانم ولی من با اصرار آقای شمس‌آبادی را فرستادم در محراب و پشت سرش نماز خواندم و این خیلی باعث تعجب علما شده بود که مثلاً من ایثار کرده‌ام و ایشان را بر خودم مقدم داشته‌ام، این بود برخورد من با ایشان، خلاصه این اواخر ایشان خیلی تند شده بود، ایشان را در قهدریجان و جاهای دیگر دعوت می‌کردند و علیه ما و شهید جاوید و مرحوم امام (ره) سخنرانیهای تندی می‌کرد و همه اینها به تحریک ساواک بود، این مسائل بعضی بچه‌های تند را تحریک کرده بود که ایشان را بخواهند تهدید کنند و آن مساله اتفاق افتاده بود، البته این کار درستی نبود، ولی بالاخره این اتفاق افتاده بود، بعد سید مهدی را با بعضی افراد دیگر بازداشت کرده بودند، حالا بعضی افراد می‌گویند که آن مدتی که در زندان بوده به ساواک قول همکاری داده بوده ولی من بعید می‌دانم که ساواکی شده باشد، نظیر این قول همکاریهایی که آقایان می‌گویند به ساواک داده من می‌دانم بسیاری از این شخصیتهایی که الان سر کار هستند و مطرحند در دوران زندان و زیر بازجویی داشته‌اند، این اعلان وفاداری به اعلیحضرت و بی‌زاری از فلان کس از چیزهایی بود که خیلی افراد داشته‌اند و من الان نمی‌خواهم اسم بیاورم و پرده‌داری کنم، او هم لابد مثل دیگران به خیال خودش می‌خواست کسلا سر ساواکیها بگذارد و به اسم همکاری با آنها کارهایش را پیش ببرد.

بعد از انقلاب هم هیچ موردی نبوده که من سفارش کرده باشم به سید مهدی کاری واگذار کنند و هیچ‌گاه نیز عضو دفتر من نبود، بعد از انقلاب سید مهدی به سپاه رفت و پست بالایی هم داشت "عضو شورای مرکزی سپاه"، چند وقت بعد یکبار آقای خامنه‌ای به عنوان یکی از خدمات خود نزد من و آقای هاشمی گفت: "من سید مهدی را معرفی کردم که در سپاه باشد." این مطلب را هم که می‌گویند امام از همان اول مخالف سید مهدی بودند ثابت نیست، هیچ وقت مرحوم امام یک کلمه‌ای راجع به سید مهدی با من صحبت نکردند، سید مهدی پس از پیروزی انقلاب حدود پنج سال در شورای فرماندهی سپاه بود و کرارا با امام و سایر مسئولین بالا ملاقات می‌کرد و از کارهای سپاه و نهضتها به آنان گزارش می‌داد ولی این مسائل مطرح نبود، چطور شد که این اواخر عمر مرحوم امام این

مسائل مطرح شد؟

یک وقت این اواخر بود که آقای هاشمی رفسنجانی در یک جلسهای در منزل ما مطرح کردند که روی سیدمهدی هاشمی حساسیت هست خوب است ایشان را بفرستیم در خارج از کشور در یک سفارتخانه‌ای باشد و در ایران نباشد، من با تعجب به ایشان گفتم آخر این چه مطلبی است به زور که نمی‌شود فردی را به جایی فرستاد. من فکر می‌کنم ریشه قضیه هم این بود که برخی افراد برای بعد از امام نقشه می‌کشیدند و گمان می‌کردند در بیت من سیدمهدی و سیدهای کارگردان اصلی قضایا می‌باشند و با وجود اینها دیگران نمی‌توانند به من خط بدهند، آنان می‌خواستند همان وضعیتی را که زمان امام در بیت امام داشتند در بیت من هم داشته باشند و اینها را مزاحم کار خودشان می‌دیدند، این بود که این مسائل را علم کردند در صورتی که سیدمهدی اصلاً جزو دفتر من نبود. در آن نامه نصفه‌های هم من این مطلب را به مرحوم امام نوشتم که اگر سیدمهدی را پیش من تکمیل هم بکنند من اختیار بیت را دست کسی نمی‌دهم. اینها خودشان با سیدمهدی قبلاً کار می‌کردند و اصلاً این مسائل مطرح نبود، وزارت اطلاعات، آقای فلاحیان و دیگران در فعالیتهای خارج از کشور با افراد سیدمهدی فعالیت داشتند، خانه و امکانات در اختیار اینها می‌گذاشتند، به اینها برای فعالیتهای خارج از کشور حکم مأموریت می‌دادند، آقای حسنی از رفقای سیدمهدی که بعداً او را بازداشت کردند و بازداشتها و سروصداها از خانه ایشان شروع شد از افراد مورد اعتماد وزارت اطلاعات بود. در آن جلسهای که آقای فلاحیان و آقای ری‌شهری در منزل من با من داشتند من به آقای فلاحیان گفتم مگر همین آقای حسنی مورد اعتماد شما نبود، مگر با او فعالیت نمی‌کردید، مگر عمده این امکانات را شما در اختیارشان نگذاشته‌اید؟ گفتند چرا، گفتم پس چطور شد که حالا این خانه‌شد خانه تیمی و این امکانات خلاف مقررات شد. به نظر من اینها می‌خواستند مرا خلع سلاح کنند و همه امکانات و نیروهایی که به یک‌شکل به من مربوط می‌شد زیر سوال ببرند تا بعد بتوانند برنامه‌های بعدی خود را به راحتی اجرا کنند، البته من نمی‌خواهم بگویم سیدمهدی یک آدم قدیمی بود ولی مساله اینها هم مساله سیدمهدی نبود. این اختلاف نظر همیشه بین نیروهای مختلف بوده همان‌گونه که الان هم بین جناحهای مختلف این اختلاف نظرها هست ولی دلیل نمی‌شود که همدیگر را قلع و قمع کنند، و من باور نمی‌کردم در جمهوری اسلامی این قبیل حق‌کشیها انجام شود. البته افشای قضیه مکفارلین هم در مجله الشراع لبنان که به وسیله سیدمهدی انجام شد در تشدید این قضایا نقش داشت. آقایان برای خرید اسلحه روابط مخفیانه‌ای با آمریکایی‌ها برقرار کرده بودند و مکفارلین مشاور رئیس جمهور آمریکا و همراهم او به طور مخفیانه به ایران آمده بودند و مذاکراتی صورت گرفته بود که با نامه‌های آقای منوچهر قربانی فر (پیوستهای شماره ۱۳۰ و ۱۳۱) این مسائل برای ما کشف شد، آقای قربانی فر فتوکپی نامه‌های خود به آقای کنگرلو را به وسیله آقای امید برای من فرستاده بود و طبعاً جریان مکفارلین در بیت ما مطرح شد و موجب تعجب هم شد، تا اینکه یک روز آقای هاشمی رفسنجانی به قم آمد، به او گفتم چرا جریان مکفارلین را به من نگفتید؟ آیا من نامحرم بودم؟ یکدفعه ناراحت شد و گفت شما از کجا مطلع شدید؟ گفتم جن‌ها خبر دادند گفت بنا داشتیم بعداً به شما بگوییم بعداً حاج احمد آقا خمینی هم از من پرسید شما جریان مکفارلین را از کجا مطلع شدید؟ به او هم گفتم از راه جن‌ها البته من قربانی فر را اصلاً ندیده‌ام و نامه‌های قربانی فر را ظاهراً سیدمهدی توسط یکی از دوستانش به الشراع رسانده بود، و آقایان با علم کردن این مسائل می‌خواستند به طرفهای آمریکایی خود بفهمانند که ما با

طرفداران صدور انقلاب به قول آمریکایی‌ها تروریسم و با مخالفان این مذاکرات وافشاکنندگان آن برخورد کرده‌ایم، در همان زمان بسیاری از تلکس‌هایی که روی تلکس منزل ما می‌آمد از این امور حکایت می‌کرد. (پیوستهای شماره ۱۳۲ الی ۱۳۵)

آقای قربانی فر با مرحوم امید نجف‌آبادی از پیش از انقلاب مربوط بود، مرحوم امید می‌گفت من قبل از انقلاب می‌خواستم تحریر الوسیله و حکومت اسلامی امام را چاپ کنم و پول نداشتم دویست هزار تومان به پول آن وقت همین آقای قربانی فر به من داد که برای این کار خرج کردم، آقای امید هم بسا در همین ارتباط اعدام شد، والعلم عندالله.

۱ حضرت امام خمینی (ره) در کتاب حکومت اسلامی، در این زمینه می‌فرماید: "مبلفیسی که در حوزه‌های روحانیت درست کرده‌اند و عملی که در دانشگاهها و موسسات تسلیفات دولتی یا بنگاههای انتشاراتی داشتند... همه دست به دست هم داده در تحریف حقایق اسلام کار کردند به طوری که بسیاری از مردم و افراد تحصیل کرده نسبت به اسلام گمراه و دچار اشتباه شده‌اند. اسلام دین افراد مجاهدی است که به دنبال حق و عدالتند، دین کسانی است که آزادی و استقلال می‌خواهند، مکتب‌بازان و مردم ضد استعمار است، اما اینها اسلام را طور دیگری معرفی کرده‌اند و می‌کنند. تصور نادرستی که از اسلام در اذهان عامه بوجود آمده و شکل ناقصی که در حوزه‌های علمی عرضه می‌شود برای این منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلام را از آن بگیرند و نگذارند مسلمانان در کوشش و جنبش و نهضت باشند، آزادخواه باشند. (...صفحات ۷ و ۸)"

"آخوندهایی که اصلاً به فکر معرفی نظریات و نظامات و جهان‌بینی اسلام نیستند و عمده وقتشان را صرف کاری می‌کنند که آنها می‌گویند وسایر کتابهای "فصول" اسلام را فراموش کرده‌اند باید مسوره چنین اشکالاتی و حملاتی قرار بگیرند. آنها هم تقصیر دارند. مگر خارجیا تنها مقصودند؟ البته بیگانگان برای مطامع سیاسی و اقتصادی که دارند از چند سال پیش اساساً را تهیه کرده‌اند و به واسطه اهمالی که در حوزه‌های روحانیت شده مرفق گشته‌اند. کسانی در بین ما روحانیون بوده‌اند که ندانسته به مقاصد آنها کمک کرده‌اند تا وضع چنین شده است. (...صفحه ۱۱)" (اینها نقشه‌هایی است که دامناش حتی به حوزه‌های دینی و علمی رسیده است به طوری که اگر کسی بخواهد راجع به حکومت اسلام و وضع حکومت اسلام صحبتی بکند باید با تقيه صحبت کند و با مخالفت استعمارزده‌گان در حوزه‌های علمی "روبرو شود". (...صفحه ۱۸)" شما که فعلاً قدرت ندارید جلوی بدعتهای حکام را بگیرید و این مفساد را دفع کنید اقلاً ساکت ننشینید... داد و فریاد کنید، اعتراض کنید، انظلام نکنید. انظلام "تن به ظلم دادن" بدتر از ظلم است، اعتراض کنید، انکار کنید، تکذیب کنید، فریاد بزنید... این مطالب باید گفته شود تا مردم مستوجه باشند و نسل آینده سکوت این جماعت را حجت قرار ندهد و نگوید لابد اعمال و رویه ستمکاران مطابق شرع بوده است. (...صفحه ۱۵۸)" ما باید جلوی این غارتگریها و حرام‌خواریها را بگیریم. همه مردم موظف به این کار هستند ولی علمای دینی وظیفشان سنگین‌تر و مهم‌تر است. (...صفحه ۱۶۰)"

"آیا علمای اسلام نباید این مطالب را بگیرند... چرا فریاد نمی‌زنند؟ چرا از این غارتگریها هیچ سخنی نمی‌گویند." (صفحه ۱۶۱)

"عمده وجوب امر به معروف و نهی از منکر برای این امور است. ما امر به معروف و نهی از منکر را در دایره کوچکی قرار داده و به مواردی که ضررش برای خود افرادی است که مرتکب می‌شوند یا ترک می‌کنند منحصر ساختیم. (...صفحه ۱۶۳)"

"شما نسل جوان حوزه‌های روحانیت باید زنده باشید و امر خدا را زنده نگه دارید. (...صفحه ۱۷۶)" معرفی و ارائه اسلام مستلزم این است که حوزه‌های روحانیت اصلاح شود... افکار جماعت مقدس نما که مردم را از داخل حوزه‌های روحانیت از اسلام و اصلاحات اجتماعی باز می‌دارند اصلاح شود، آخوندهای درباری که دین را به دنیا می‌فروشند از این لباس خارج و از حوزه‌ها طرد و اخراج شوند. (...صفحات ۱۸۷ و ۱۸۸)

"این‌گونه افکار ابلهانه که در ذهن بعضی وجود دارد به استعمارگران و دولتهای جائر کمک می‌کند که وضع کشورهای اسلامی را به همین صورت نگه دارند و از نهضت اسلامی جلوگیری کنند. اینها افکار جماعتی است که به مقدسین معروفند و در حقیقت مقدس‌نما هستند نه مقدس. بسایند افکار آنها را اصلاح کنیم و تکلیف خود را با آنها معلوم سازیم چون اینها مانع اصلاحات و نهضت ما هستند و دست ما را بستند. روزی مرحوم آقای بروجردی، مرحوم آقای حجت، مرحوم آقای صدر، مرحوم آقای خوانساری رضوان‌الله‌علیهم برای مذاکره در یک امر سیاسی در منزل ما جمع شده بودند به آنان عرض کردم که شما قبل از هر کار تکلیف این مقدس‌نماها را روشن کنید. بسا وجود آنها مثل این است که دشمن به شما حمله کرده و یک‌طرفه هم محکم دستهای شما را گرفته باشد. (...صفحات ۱۹۶ و ۱۹۷)"

"این جماعت را ابتدا باید نصیحت و بیدار کرد... هرگاه بعد از تذکر و ارشاد و نصیحت‌های مکرر بیدار نشده و بسا انجام وظیفه برخواستند معلوم می‌شود قصورشان از غفلت نیست بلکه درد دیگری دارند، آن وقت حسابشان طور دیگری است." (صفحات ۱۹۸ و ۱۹۹)

”فقهای اسلام باید در موردی که برای دیگران تقیه است تقیه نکنند.“ (صفحه ۲۰۰) در روایت است که از این اشخاص بد دین بترسید، اینها دین شما را از بین می‌برند، اینها را باید رسوا کرد تا اگر آبرو دارند در بین مردم رسوا شوند، ساقط شوند... باید جوانهای ما عمامه اینها را بردارند، عمامه این آخوندهایی که به نام فقهای اسلام، به اسم علمای اسلام این طور مفسده در جامعه مسلمین ایجاد می‌کنند باید برداشته شود. من نمی‌دانم جوانهای ما در ایران مرده‌اند؟ کجا هستند؟ ما که بودیم این طور نبود؟ چرا عمامه‌های اینها را بر نمی‌دارند؟ من نمی‌گویم بکشند، اینها قابل کشتن نیستند لکن عمامه از سرشان بردارند، مردم موظف هستند، جوانهای غیور ما در ایران موظف هستند که نگذارند این نوع آخوندها، جل‌جلاله‌گوها، معمم در جوامع ظاهر شوند و با عمامه در بین مردم بیایند، لازم نیست آنها را خیلی کتک بزنند لیکن عمامه‌هایشان را بردارند.“ (صفحه ۲۰۲)

نامه مرحوم امام و بازداشت سید مهدی هاشمی

بالاخره مرحوم امام نامهای در رابطه با سید مهدی به من نوشتند و من هم یک نامه نصف‌صفحه‌ای در جواب ایشان نوشتم (پیوستهای شماره ۱۴۲ و ۱۴۳)، پس از چند روز آقای احمد حسینی نماینده سید مهدی را در تهران در خانهای به قول آقایان خانه تیمی بازداشت کردند و بعد سید مهدی را احضار کردند، او به عنوان مشورت آمد نزد من و من گفتم برو و حقایق را بگو که او هم رفت سپس دستگیرها در سطح وسیع شروع شد و بیت من و نزدیکان و علاقهمندان به من مورد حمله قرار گرفتند و حتی گفته شد بنیاد سید نفیر بازداشت شوند. پس از بازداشت سید مهدی و بازداشت‌های وسیعی که نسبت به آقایان طلاب و دوستان صورت گرفت خانواده‌های آنان معترضان و متوقعان به خانمن هجوم آوردند، و من برای خلاصی از این مخصه موقتا ملاقاتهای خود را به طور کلی قطع کردم البته درس خود را تعطیل نکردم ولی آقایان تعطیلی ملاقاتها را نیز حمل بر اعتراض و مخالفت با امام و نظر ایشان کردند و گفتند آنچه خواستند، و حتی گفتند درس خود را به‌عنوان اعتراض به امام تعطیل کرده است در صورتی که فقط تعطیل ملاقاتها بود و آن هم برای فرار از توقعات خانواده‌های بازداشت‌شدگان.

س: حضرت امام در آن نامهای که به آقای ری شهری وزیر اطلاعات وقت نوشتند فرمودند این کار دامان بزرگانی را از اتهامات پاک می‌کند، آیا افرادی که این پرونده را دنبال می‌کردند همان هدف امام را دنبال می‌کردند یا اینکه با دستگیری افراد مختلف و گسترش قضیه به دنبال همان هدفی می‌گشتند که حضرتعالی به آن اشاره فرمودید؟

ج: آقایان هدف امام را دنبال نمی‌کردند آنها هدف خودشان را دنبال می‌کردند، آنها هدف امام را نمی‌خواستند دنبال کنند، من این موضوع را به امام هم نوشتم که آنچه شما می‌خواستید انجام نشد و اینها به دنبال چیزهای دیگری هستند. همه نامه‌ها و تذکرات من در این زمینه به مرحوم امام موجود است. (پیوستهای شماره ۱۴۴ الی ۱۴۷)

س: نکته دیگری که شاید در تشدید این قضایا نقش داشته این بوده که چندی قبل از این جریانات آقای سید عبدالرسول حجازی برادر سید عبدالرضا که اعدام شد در سپاه اصفهان و خمینی شهر به اتهام مواد مخدر و فساد بازداشت می‌شود و در بازجوییهای خود علیه آقای سید احمد خمینی اعترافهایی داشته که این اوراق از کیف آقای میرزایی که نماینده قه‌دریجان در مجلس بوده توسط وزارت اطلاعات به سرقت می‌رود و بعدا در بازجوییهای وی این مسائل مورد پرسش واقع می‌شود است، به نظر شما آیا مرحوم حاج سید احمد خمینی وحشت داشته که این اوراق توسط سید مهدی منتشر بشود؟

ج: من این قضیه آقای سید عبدالرسول حجازی را خیلی اطلاع ندارم، ولی آقای سید عبدالرضا

حجازی با مرحوم حاج سید احمد آقا خیلی رفیق و به اصطلاح هم‌پیماله بودند و با ماشین سید عبدالرضا به تفریح می‌رفتند، قبل از انقلاب هم که آقای سید احمد خمینی را از مرز گرفته بودند و به زندان قزل‌قلعه آوردند در آنجا آقای سید عبدالرضا حجازی هر روز برای او ناهار می‌آورد، خوب این خیلی مهم بود که کسی از خارج زندان هر روز برای یک زندانی ناهار بیاورد. بعد از انقلاب هم اینها روابطشان محفوظ بود. بعد یک‌دفعه دیدیم سید عبدالرضا را گرفتند و بعد از چند روز اعدامش کردند و سید احمد هم برای او کاری نکرد این یک مساله سنوالبیرانگیزی بود. البته من از جزئیات این جریانات خبر ندارم و نمی‌خواستم وارد این مسائل بشوم.

س: حضرتعالی در یکی از نامه‌های خود خطاب به آقای ری‌شهری نوشته‌اید: "برحسب اطلاع از بعضی منابع موثق مسائل مهمتری پشت‌این صحنه وجود دارد و محتمل است جنابعالی وجه‌المصالحه شده باشید" (پیوست شماره ۱۴۸)، به نظر حضرتعالی آن مسائل پشت‌پرده چه چیزهایی بوده است؟

ج: همین مطالبی که عرض کردم، هدف اصلی من بودم نه سید مهدی، شاید هدف اصلی تشبیه موقعیت آینده احمد آقا بود، هدف اصلی تعقیب‌کنندگان داستان سید مهدی لوٹ کردن دامن بزرگان بود نه پاک کردن دامن بزرگان، هدف اصلی "ولایت بر فقیه" بود نه "ولایت فقیه". یکی از کارهایی که آقایان کردند این بود که گفتند امام فرموده: "فلانی اگر می‌خواهد یکنفر را بفرستد برود در جریان پرونده باشد که به این افرادی که بازداشت شده‌اند ظلمی صورت نگیرد"، من به آقای کروبی گفتم شما از طرف من بروید در جریان مسائل باشید، ولی آقای کروبی نرفت، شاید احمد آقا اجازه نداده بود در این مساله وارد شود.

مصاحبه سید مهدی و چگونگی اقرار و اعترافات

س: همان‌گونه که مستحضر هستید مدتی پس از بازداشت سید مهدی، مصاحبه‌ای جنجالی از وی گرفتند و همراه با تبلیغات وسیع از طریق صدا و سیما پخش کردند، و آن‌گونه که معلوم شد هدف اصلی آن مصاحبه تضعیف بیت و دفتر و مدارس و بلکه زیر سوال بردن شخص حضرتعالی بوده است، به نظر شما سید مهدی چگونه و در چه شرایطی حاضر شد آن مطالب خلاف واقع را بیان کند؟ و اساساً به نظر حضرتعالی اقرار و اعترافات یکنفر زندانی در زندان و زیر بازجویی تا چه اندازه می‌تواند سندیت داشته باشد؟

ج: هر کس پایش به زندان و شکنجه کشیده شده باشد می‌داند که در بازجوییها چه خبر است و بازجوها با چه شیوه‌ها و فشارهای روحی و روانی تلاش می‌کنند متهم را به اقرار و اعتراف بکشانند. به نظر من و نظر همه فقهای اسلام و مطابق اخبار وارده از اهل بیت عصمت (علیهم‌السلام) اقرار و اعتراف یکنفر زندانی آن هم در آن جو و شرایط که همه می‌دانیم، اقرار و اعتراف شرعی نیست و ارزش حقوقی ندارد، البته اگر یک متهم در جوی آزاد و در دادگاه صالح اقرار و اعتراف کند در این صورت مسموع است. یک وقت آقای علی‌اصغر کیمیایی مسئول مدرسه بعثت که جزو همین افراد بازداشت‌شده در سال ۶۵ بود گفت: "دو نفر از طلاب مدرسه بعثت را بازداشت کرده و به زندان آوردند و آن قدر روی آنها فشار آوردند که مجبور شدند مصاحبه کنند و متنی را که بازجوها تنظیم کرده بودند و به طور کلی کذب و افترا بود بخوانند و اظهار ندامت کنند و از امام طلب عفو کنند." آقای کیمیایی از

قول آقای رحیمی حاجی آبادی داماد آقای شیخ‌نصرالله صالحی که او هم مدتی بازداشت بود نقل می‌کرد که در سلول با این دونفر طلبه هم سلول بوده و می‌دیده آنها خیلی گریه و زاری می‌کنند و از خدا طلب عفو می‌کنند، می‌پرسد مگر شما چه کرده‌اید که این قدر ناراحتید؟ می‌گویند: ما را مجبور کردند که علیه مسئولین مدارس (آقای کیمیایی و آقای صلواتی) مصاحبه کنیم، آنها یک نوشتن را که خودشان تنظیم کرده بودند جلوی ما گذاشتند و گفتند باید همین‌ها را جواب بدهید و از ما بر دروغها اقرار و مصاحبه گرفتند، حالا نمی‌دانیم آیا توبه ما قبول می‌شود یا خیر؟ آقای کیمیایی می‌گفت من این دونفر را بعداً در بیرون از زندان دیدم و ماجرا را پرسیدم، آنها ضمن معذرت‌خواهی ماجرا را همان طور که آقای رحیمی تعریف کرده بود نقل کردند.

باز همین آقای کیمیایی نقل می‌کرد که در سال ۱۳۶۶ که برای بررسی پرونده‌ام چند روزی در زندان اوین بودم، در جلسهای که با حضور آقایان زازینی حاکم شرع دادگاه و فلاحیان دادستان دادگاه ویژه و سیدمهدی هاشمی برگزار شد، من دو مورد از مواردی را که سیدمهدی در باره مدارس گفته بود مطرح کرده و از او توضیح خواستم که چرا چنین مطلب خلاف واقعی را گفته‌ای؟ سیدمهدی با تعجب از من سؤال کرد: مگر این قسمت از مصاحبه من پخش شد؟ به او گفتم آری، گفت: عجب قرار نبود این قسمت از مصاحبه پخش شود. برادران اطلاعات به من گفتند اینها را بگو، ما پخش نمی‌کنیم. همچنین آقای حسن ساطع مسئول اطلاعات سپاه اصفهان و از افرادی که در ارتباط با پرونده سیدمهدی هاشمی بازداشت شده بود وقتی از زندان آزاد شد برای من نقل کرد که این اواخر من دو سه روز با سیدمهدی در یک سلول بودم، من به او گفتم آخر این حرفهای بی‌اساس چیست که شما در مصاحبه خود گفته‌ای؟ گفت: امان از فریب ری شهری آمد به من گفت مگر تو امام را قبول نداری، گفتم چرا، گفت من از طرف امام برایت پیغام آورده‌ام که شما این حرفها را بزنید مصلحت نظام این است و بعد ما شما را آزاد می‌کنیم، و بنا شد ما دوتا مصاحبه داشته باشیم یکی مخصوص که فقط برای امام و آقای منتظری بگذارند و دیگری برای مردم که آن را پخش نکنند. بعد آن مصاحبه‌ای که از من گرفتند برای پخش کردن پخش نکردند و آن که فقط بنا بوده امام و آقای منتظری ببینند و بنا بوده در آن چیزهایی که آنها می‌خواستند گفته شود آن را با تقطیع و سانسور پخش کردند. آنها می‌گویند که با سیدمهدی آشنایی داشتند می‌دانند که او علاقه شدیدی به مرحوم امام داشت و ظاهراً آقای ری شهری با سو استفاده از این رابطه عاطفی و با فشارهای روحی و روانی او را فریب داده است.

علاوه بر این آقای محمود صلواتی مسئول مدرسه رسول اکرم (ص) امام محمدباقر (ع) که ایشان هم در ارتباط با مدارس بازداشت شد نقل می‌کرد: دو روز پیش از اعدام سیدمهدی هاشمی در جلسه دادگاه صوری که برای ما گرفته بودند آقای فلاحیان به عنوان دادستان و آقای زازینی به عنوان حاکم شرع شرکت داشتند و سیدمهدی را هم در آن جلسه آوردند، من به سیدمهدی گفتم تو آخر چکاره مدارس بودی که در مصاحبهات گفتی ما به مدارس آیت‌الله منتظری می‌خواستیم خط بدهیم، مدارس چند سال پیش از آمدن تو به قم تاسیس شده بود، تو آیا یک استاد بودی، یک برنامه درسی یا یک کاری برای مدارس کرده‌ای، حتی طلبه‌ها قیافه تو را نمی‌شناسند که خودت را همه‌کاره مدارس معرفی کرده‌ای؟ و او در جواب گفته بوده که مرا فریب دادند و مجبور کردند که این حرفها را بزنم قرار نبوده این مصاحبه‌ها پخش بشود. و بالاخره مصاحبه‌های سیدمهدی هاشمی علاوه بر اینکه در شرایط سخت زندان و فشار بوده و قهراً اعتبار شرعی و قانونی ندارد متضمن تهمت‌ها و دروغهای شاخدار نیز می‌باشد و معلوم نیست در آن شرایط چه انگیزه‌های خیالی برای بافتن آن همه دروغ داشته

است و عجب آنکسواماندگان سیاسی این دروغهای شاخدار را تکیه‌گاه سیاستهای غلط خود قرار داده‌اند و قیامت و مجازاتهای اخروی را از یاد برده‌اند.

همچنین مصاحبه کامل او را اصلاً به من نشان ندادند و پس از پخش قسمتهایی از مصاحبه کذایی سیدمهدی که متضمن دروغهای شاخداری بود هوچیگری‌ها علیه من و بیت من شروع شد، و من پیش از مصاحبه سیدمهدی از ارتباط او با قتل‌های قه‌دریجان هیچ اطلاعی نداشتم، و در عین حال در نامه‌ای به مرحوم امام نوشتم: "به جرائم و اتهامات سیدمهدی بدون اغماض مطابق موازین عدل اسلامی ولو بلغ مابلغ رسیدگی شود." (پیوست شماره ۱۴۹)

ضمناً یکی دیگر از کارهای ناجوانمردانه‌ای که در آن هنگام انجام شد اینکه سپاه در وقت حج برای انتقال مواد انفجاری به عربستان از ساکهای حدود صد نفر از حجاج بدون اطلاع آنان سو استفاده کرد و پس از کشف آن به وسیله مامورین عربستان و رفتن آبروی ایران، در همانجا زمزمه راه می‌اندازند که خوب است بگویم این کار از طرف سیدمهدی هاشمی بوده است. یکی از افراد سپاه که از متصدیان این کار غلط بود آمد نزد من و گفت: "مسئول من در سپاه اصرار می‌کند که بگویم از طرف سیدمهدی این کار انجام شده و در مجلس و هیات دولت و محافل دیگر این تهمت را شایع کردند." ملاحظه کنید بی‌تقوایی تا چه حد؟

تبعید آقای سید هادی هاشمی

س: در همان زمان مسئول دفتر حضرتعالی آقای سید هادی هاشمی را بازداشت و مدتی به سمنان تبعید کردند، به نظر حضرتعالی این حرکت در راستای چه هدفی انجام پذیرفت؟

ج: پس از مصاحبه کذایی سیدمهدی هاشمی که ضمناً نام عده‌ای را برده بود و قسمتهایی از آن را در تلویزیون پخش نمودند، داماد من آقای سید هادی هاشمی را نیز بازداشت کردند و پس از مدتی بازجویی از ایشان با گرفتن حکم از مرحوم امام او را به سمنان تبعید کردند و پس از گذشت چندین ماه از تبعید او از طرف دادگاه ویژه برای دادگاه به تهران احضار نمودند و وقتی او برای دیدار ما به قم آمد من او را از برگشت به سمنان منصرف کردم چون می‌دانستم او در مسائل مربوط به سیدمهدی دخالتی نداشته و بیگناه است، تا اینکه شبی آقایان فلاحیان و رازینی آمدند نزد من و گفتند بالاخره پرونده سید هادی مفتوح است و ایشان باید بیاید که پرونده‌اش را رسیدگی کنیم، گفتم بگذارید پرونده مفتوح باشد.

همان طور که گفتم ظاهراً در ذهن آقایان این بود که پس از امام کارها به من محول می‌گردد و باید دفتر و جریان فکری من در اختیار آقایان باشد و تا سید هادی و سید مهدی هستند این موفقیت برای آنها حاصل نمی‌شود، می‌خواستند این دونفر را به هر شکل شده کنار بزنند و بیت مرا هم مانند بیت امام در اختیار بگیرند، و وقتی از در اختیار گرفتن بیت من و تاثیرگذاری در شخص من مایوس شدند به فکر برکناری من افتادند و شروع کردند به جوسازی علیه من نزد امام، و شایعه قرار گرفتن بیت من در اختیار منافقین و باوراندن این موضوع به حضرت امام نیز دروغ شاخداری بود که بر همین اساس جعل شده بود، و گرنه همه می‌دانند که من از همان زمان که در زندان بودم با برخی افراد مربوط به مجاهدین خلق درگیر بودم و این آقای حاج احمد آقا بود که بسیاری از اوقات با آنها سر و کار داشت و گاهی بعضی از آنان را به محضر امام نیز می‌رساند، البته شاید نظر او جذب آنان بوده است ولی بالاخره هیچ وقت بیت من در اختیار آنها نبود، آقایان این قدر منافقین منافقین گفتند که شنونده خیال کند منافقین در

خانه من صف کشیده‌اند و متصدی کارهای بیت من می‌باشند. بالاخره در این جریان‌ات به افراد مختلف خیلی ظلم شد و آن افرادی که این برنامه‌ها را راه انداختند باید پیش خداوند پاسخگوی آن باشند. همین آقای سیدهادی را در زمان شاه پس از شکنجه‌های زیاد به دوازده سال زندان محکوم کردند و مدت‌ها در زندان بود تا اینکه قبل از انقلاب آزاد شد و چقدر به انقلاب خدمت کرد ولی بالاخره مزد خود را گرفت. در این بحرانه‌ها روزی آقای حاج سیداحمدآقا نزد من آمد و حدود سه ساعت نشست و برای راضی کردن من و توجیه کارهای خودشان حرفهایی می‌زد که مورد قبول نبود و بالاخره گفت که خواسته‌های شما از امام و گله‌های شما چیست؟ من مطالبی را گفتم. گفت من فراموش می‌کنم لذا من گفته‌های خود را که به صورت یادداشت و نه به صورت نامه در همان جلسه نوشته بودم به او دادم (پیوست شماره ۱۵۰) ولی در رنجامه یادداشت مزبور را به عنوان نامه بی‌امضا و بی‌تاریخ قلمداد کرده و روی آن معرکه گرفته است.

س: حضرتعالی برای پیشگیری از اعدام سیدمهدی در مورخه ۶۶/۷/۶ نامهای به مرحوم امام خمینی نوشتید، آیا این نامه به دست ایشان رسید؟ چرا این نامه تاثیر نداشت؟

ج: آن وقت که سیدمهدی را احضار کرده بودند ایشان آمد پیش من و قضیه را مطرح کرد، من روی حساب خوشبینی که به آقایان داشتم گفتم مسأله‌ای نیست شما بروید بالاخره اگر اتهامی هست بررسی می‌شود، ایشان تقریباً با دلگرمی به من رفت خودش را معرفی کرد، بعد مادرش و بستگانش از من انتظار داشتند که برای او کاری انجام دهم و مرتباً به من مراجعه می‌کردند، مادرش می‌گفت بچه من به دستور شما رفته و خود را معرفی کرده است و من بچم را از شما می‌خواهم. بعد که حکم اعدام سیدمهدی صادر شد من نامه به امام ننوشتم بلکه چندخط به عنوان یادداشت نوشتم و به آقای سید سراج‌الدین موسوی دادم که به امام و دفتر امام منتقل کند، من در آن یادداشت نوشته بودم که بالاخره سیدمهدی از علاقه‌مندان به شماست و خدماتی به انقلاب کرده است و خود او قاتل نیست و از کشتن او هم چیزی به دست نمی‌آید، اگر بشود مورد عفو قرار بگیرد.

(پیوست شماره ۱۵۱)

بالاخره هرچه بود اینها زحماتی برای انقلاب کشیده بودند، ولی متصدیان این کارها که حتی یک سرفه هم برای انقلاب نکرده بودند حالا سرنوشت مسائل به دستشان افتاده بود. یکی از رفقا می‌گفت پیش از انقلاب ما رفته بودیم ظاهراً خرم‌آباد برای منبر، همین آقای که الان در راس این کارهاست هم برای تبلیغ به آنجا آمده بود ما گاهی از امام چیزهایی نقل می‌کردیم این آقا به ما می‌گفت: "این قدر اینجا خمینی خمینی راه نیندازید ما اینجا آمده‌ایم کاسبی کنیم"، خوب حالا اینها شده بودند انقلابی دوآتشه و طرفدار خط امام، و سیدمهدی شده بود ضدامام و ضدانقلاب و ساواکی. من نمی‌دانم که آن وقت آن یادداشت به دست امام رسید یا نه ولی همین چند وقت پیش من دیدم درمجلسه الشراعی (۱) چیزی از قول آقای ری‌شهری چاپ شده بود به این مضمون: "پیش از حکم اعدام سیدمهدی، احمدآقا از دفتر امام به من زنگ زدند که نظر امام این است که سیدمهدی اعدام نشود و به یک جایی تبعید شود، من گفتم باید دستور به خط امام باشد، گفتند بفرستید بگیری و من نفرستادم و سیدمهدی اعدام شد، بعد پیام را خودشان فرستادند ولی جوری وانمود شد که پیش از آنکه این پیام برسد او اعدام شده است." این اعتراف آقای ری‌شهری اگر درست باشد نشان می‌دهد که آن یادداشت به دست امام رسیده و موثر بوده است ولی آقایان بعدنیال اجرای نظر خود بوده‌اند.

جریان اعدام آقای امید نجف‌آبادی

خوب این اقرار و اعترافها که در زندان و با تهدید انجام می‌شود چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟ مرحوم آقای امید را نیز در زندان متهم به اعمال منافی عفت کردند و او را به این اتهام اعدام کردند، آیا آقای امید که سنی از او گذشته بود اهل این مسائل بود؟ نقل می‌کنند در همان ایام که این مصاحبه‌ها پخش می‌شد و این مسائل مطرح بود، مرحوم آیت‌الله آقای حاج میرزاهاشم آملی (رحمه‌الله‌علیه) پدر همین آقایان لاریجانیها به ملاقات مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی (رحمه‌الله‌علیه) رفته بودند، بعد خادم منزل برای آنها چای آورده بود، سینی چای را گذاشته بود و می‌خواست برود مرحوم آیت‌الله نجفی به شوخی به ایشان گفته بودند نخیر تو هم بیای همین جا بنشین می‌ترسم اگر تو نباشی بعد بگویند آقای نجفی با آقای آملی فلان عمل را انجام دادند. و بالاخره برحسب اخبار معتبره و فتاوی بزرگان اقرار و اعتراف در زندان و یا در حال تهدید هیچ ارزش شرعی ندارد، و بخصوص در امور جنسی از پیامبر خدا (ص) نقل شده که شخص مرتکب توبه کند و اصلاً بروز ندهد، و اگر فرضاً اقرار کرد و سپس انکار نمود نسبت به حدی که رجم یا قتل باشد انکار او مسموع است و رجم و قتل اجرا نمی‌شود. حکم شرع این است ولی متأسفانه شنیده می‌شود گاهی افراد را به زور وادار به اقرار کرده‌اند و بر اقرار زوری او ترتیب اثر هم داده‌اند، و آقای امید را نیز به همین اتهامها و با همین اقرارها اعدام کردند، در صورتی که آن ایام او در زندان بود و بر فرض اقرار، اقرار در آن شرایط اعتبار ندارد و بسیار بعید است آقای امید انکار نکرده باشد، و عجیب اینکه این اتهام در یک واقعه به چند نفر متوجه شد که چون بقیه متعلق به برخی بیوت بودند به مرحوم امام متوسل شدند و فوراً آزاد شدند و امید را اعدام کردند. تعقیب من نسبت به این قبیل امور اولاً به واسطه مراجعه وابستگان زندانیان و توقعاتشان بود (پیوست شماره ۱۴۴) ثانیاً من می‌دیدم به نام حمایت از دستورات امام کارهای خلافی را انجام می‌دهند و من سکوت در برابر ظلم را بزرگترین گناه می‌دانستم، حالا این قبیل انجام وظیفه‌ها چماق کرده‌اند علیه من و لا حول و لا قوه الا بالله. البته من با برخی قضاوت‌های آقای امید در اصفهان و مصادره کردن بعضی اموال توسط او مخالف بودم ولی بازداشت و اعدام او برای این امور نبود و ظاهراً آقای امید هم قربانی قضیه مکفارلین شد.

۱ مجله الشراع، شماره ۷۷۷، مورخه ۱۹۹۷/۴/۲۱ مطابق با ۱۳۷۶/۲/۱

ولایت بر فقیه هدف جوسازی‌ها

س: همان‌گونه که در جریان هستیید علیه بیت حضرتعالی شدیداً جوسازی شده است، هم در رسدنامه و کتاب خاطرات سیاسی و هم در جاهای دیگر، آیا به نظر حضرتعالی افراد ناصالحی در بیت و دفتر حضرتعالی بودند یا اینکه اهداف دیگری پشت سر این جوسازیها بوده است؟
ج: به قول معروف همه دعواها سر لحاف کهنه ملانصرالدین بود. به هیچ وجه من نمی‌خواهم بگویم افرادی که در بیت من بودند ملک و معصوم بودند، در خانه ما باز بود و همه افراد رفت و آمد می‌کردند. اما افرادی که منافق باشند یا با خارج مربوط باشند یا افراد ناجور و وابسته‌ای باشند در بیت من نبودند، حتی قضیه سیدمهدی هاشمی هم بهانه بود، از همان اول هدف اصلی من بودم و همه اینها زمینبرای برکناری من بود، در صورتی که مرحوم امام اگر دوستانه به من می‌گفتند شما کنار بروید من می‌رفتم و مشغول درس و بحث خود می‌شدم ولی کسانی که طراح و پشت صحنه این قضیه بودند

بنایشان بر تخریب و شکستن حیثیت من بود، و گرنه هیچ‌گاه بیت من در اختیار منافقین نبود، برعکس در بیت مرحوم امام مسائلی پیش آمده بود، افرادی را می‌گفتند در آنجا نفوذ کرده‌اند و روی دستگاہها وسایلی را گذاشته بودند و گزارشهایی را به خارج فرستاده‌اند، منتها نگذاشتند سروصدایش بلند شود. اینها با این سروصداها و جوسازیها می‌خواستند افرادی را در بیت من بگذارند و به وسیله آنها مرا کنترل کنند، اینها برای بعد از امام به دنبال "ولایت بر فقیه" بودند نه به دنبال "ولایت فقیه"، من این مطلب را صریحا در نامه صفحهای مورخه ۱۳۶۵/۷/۱۷ (پیوست شماره ۱۴۳) به مرحوم امام نوشتم که آقایانی که مدتهاست در پشت این صحنه هستند و متاسفانه آخر الامر از عنوان حضرتعالی خرج کرده‌اند، بدانند که اگر سیدمهدی هاشمی را پیش من تکلم کنند من خودم را به کسی نمی‌فروشم و استقلال فکری و ارادی خود را حفظ می‌کنم و خانه من فعلا که منشا اثری نیستم قیم لازم ندارد.

اصلا این همه آقایان علما در قم و جاهای دیگر دارای بیوت بوده و هستند و هر کدام مطابق سلیقه خود اعضای دفتر خود را انتخاب می‌نمایند، و هیچ‌گاه معمول نبوده کسی نسبت به اعضای دفتر دیگری علنا نظر بدهد و امر و نهی کند و در این رابطه افشاگری نماید، این کار را می‌گویند تصرف در امور دیگران با هتک حیثیت آنان، اگر جایی لازم باشد باید دوستانه به خود طرف تذکر دهند.

ملاقات آقای سیدهادی هاشمی با مرحوم امام

س: با اینکه می‌گویند حضرت امام نسبت به افراد بیت و دفتر جنابعالی حساس بوده‌اند شنیده شد که پس از جریان سیدمهدی، مرحوم امام به آقای سیدهادی هاشمی سفارش بیت شما را کرده‌اند، مستدعی است این موضوع را بیان فرمایید.

ج: به دعوت آقای حاج سیداحمد خمینی در تاریخ ۲۷/۷/۶۷ آقای سیدهادی هاشمی با مرحوم امام ملاقات می‌کند و معظم له پس از تعارفات متداوله و استفسار از حال من و ابلاغ سلام، مطالبی را می‌فرمایند که من آن را عینا از بولتن کمیته انقلاب اسلامی که گزارش این دیدار را نقل کرده بود می‌خوانم. ایشان می‌فرمایند:

"ایشان انشا الله از مراجع بزرگ می‌شوند و از آنجا که امروز قدرت تدریس هم دارند مفید فایده هستند، روی این جهت آقای منتظری برای مرجعیت باید حفظ شوند و صدمه‌ای به ایشان وارد نشود، من احساس می‌کنم دستهایی در غیر معممین نظیر نهضت آزادی و بیشتر در معممین هست که می‌خواهند مرجعیت آقای منتظری صدمه بخورد و ایشان ملکوک شوند و بساید گذاشت اینها چنین کاری نکنند. در بین معممین افرادی هستند که حسادت می‌ورزند و روی آقای منتظری و مرجعیت ایشان حساسیت دارند. شما در بیت آقای منتظری هستید بساید نگذارید این‌گونه افراد به مرجعیت ایشان صدمه‌ای بزنند و موجب ناراحتی بشوند چرا که شکی نیست این‌گونه افراد به آینده ایشان ضربه می‌زنند." (۱) البته آقای آسیدهادی می‌گفت: "امام در این ملاقات تعبیر بالاتری به کار برده بودند که من دیدم ممکن است به برخی از مراجع بزرگ برخورد کند و برای همین بعد از ملاقات به احمد آقا گفتم اگر به این صورت منتشر کنید مراجع دیگر از امام ناراحت می‌شوند، و احمد آقا هم قدری لحن آن را تغییر داد و به صورت فعلی آن را منتشر کرد"، هر چند من نمی‌دانم چه گزارشهایی به امام رسیده بود که ایشان فکر می‌کردند برخی آقایان نهضت آزادی مثلا با مرجعیت من مخالف هستند و در این ملاقات به آن اشاره داشتند.

نکته‌ای که قابل توجه است اینکه ملاقات آقاهادی با امام در اواخر مهرماه ۶۷ انجام شده، یعنی مدت‌ها بعد از قضیه سیدمهدی و اعدام او و حتی بعد از جریان اعدام زندانیان که موجب اعتراض شدید من شده بود، حالا در این دوسه ماه آخر چه مسائلی پیش آمده بود و چه گزارشهایی به ایشان داده بودند که ذهن امام را ملوکوک کرده و ایشان را عصبانی کرده بود و زمینه شد برای نامه ۶۸/۱/۶، من نمی‌دانم.

۱ بولتن خبری کمیته انقلاب اسلامی، شماره ۵۵، تاریخ انتشار ۱۳۶۷/۸/۸

اتهام حمایت از منافقین و لیبرالها

س: مساله دیگری که به شما نسبت داده شده این است که شما از منافقین و لیبرالها حمایت می‌کرده‌اید، اصولاً مبنای این نسبت چیست؟ آیا حضرتعالی موضعگیری خاصی داشتید که اینها چنین نسبتی را به شما داده‌اند؟

ج: بعد از جریان مرصاد نامه‌ای از امام گرفته بودند که منافقین سرموضع را در زندانها اعدام کنند و پس از تعطیل کردن ملاقاتهای زندانیان به‌طور کلی با این نامه چنانکه نقل شد حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر را تردید از من است اعدام کردند، من راجع به این موضوع دوتا نامه به امام نوشتم که ظاهراً همینها زمینه این اتهام شده است. من همیشه زندانبانها و مسئولین زندان را از برخورد غیر اسلامی با زندانیان برحذر می‌داشتم، من به زندانها نماینده می‌فرستادم که زندانها رابازرسی کنند که اخلاق اسلامی در آنها رعایت شود و به زندانیان ظلم نشود و حقوق آنها پایمال نگردد، درست است که یک کسی زندانی ماشده ولی نباید به او ظلم بشود هر چند به قول آقایان از منافقین باشد، آقایان انصاری نجف‌آبادی و محمدی یزدی مدت‌ها نماینده من در زندانها بودند و به شکایات زندانیان رسیدگی می‌کردند، خلاصه من با تندروها مخالف بودم نسبت به هر کسی که می‌خواست باشد، حتی تعبیر به "منافق" هم صحیح نیست. این حدیث در کتاب جهاد وسائل الشیعه است: "ان علیاً (ع) لم یکن ینسب احدا من اهل حربه الی الشرک ولا الی النفاق و لکنه کان یقول: هم اخواننا بغوا علینا" ("۱"): حضرت علی (ع) هیچیک از کسانی را که با او می‌جنگیده‌اند به شرک و نفاق متهم نمی‌کرد بلکه می‌فرمود: اینان برادران ما هستند که بر ما طغیان کرده‌اند، حالا ما با اندک چیزی افراد را به انواع برجسبها متهم می‌کنیم.

درباره حمایت از نهضت آزادی هم یک روز خود این آقایان از امثال آقای مهندس بازرگان تعریف و تمجید می‌کنند و آنها را تا عرش بالامی‌برند و امام می‌گوید هر کسی با آنها مخالفت کند از ولایت خدا دور است، یک روز هم به این شکل برخوردهای ظالمانه می‌کنند که در مجلات و روزنامه‌های خودشان علیه آنها مرتب چیز بنویسند، من با این افراط و تفریطها مخالف بودم، همین نهضت آزادی خیلی افراد متدینی در بین آنها هستند، خود امام یکروز به من گفتند که من می‌شناسم خیلی افراد متدین در بین اینها هست. مثلاً همین آقای مهندس بازرگان واقعا آدم مستعبد و متدینی بودند، ما یک وقت در یک جلسهای در حسینیه ارشاد ناهار دعوت داشتیم، ده بیست نفر بودیم، مرحوم شهید مطهری هم بود، اول ظهر که شد دیدیم آقای مهندس بازرگان نیست، بعد دیدیم در یک گوشهای سجاده‌اش را انداخته دارد نمازش را می‌خواند، آقای مطهری گفت برای ما آخوندها همین ننگ بس که ایشان مهندس است اول وقت نمازش را می‌خواند و ما اینجانشسته‌ایم داریم حرف

می‌زنیم. خوب در بین اینها از این افراد بسیار هستند و به این شکل هم نیستند که حالا چشم‌پسته حرف یکی را قبول کنند، بالاخره خودشان فکر و نظر دارند، و باید با منطق صحیح با آنها گفتگو کرد یا اگر در مواردی حرف آنان صحیح است باید پذیرفت، متأسفانه در این اواخر یک برنامه به نام "هویت تنظیم کردند و در تلویزیون با آبروی بسیاری از بندگان خدا بازی کردند، در صورتی که آبروی مسلمان همچون مال و جان او محترم است، و هتک او از گناهان بزرگ است. بالاخره من با این شکل افراط و تفریطها که با این قبیل افرادی می‌شد مخالف بودم و نظرم هم این بود که به حیثیت انقلاب و شخص امام خدشهای وارد نشود. من یک بار به احمد آقا هم این مطلب را گفتم که شما حالای امام را نگاه می‌کنید من می‌خواهم تا پنجاه سال تا صد سال دیگر هیچ سوژه‌ای نسبت به امام نباشد، برای اینکه یک چنین چهره‌ای که در موقعیت مرجعیت آمده است و یک انقلاب به این عظیمی را رهبری کرده است نباید در اذهان ملکوک شود، در آخرین ملاقاتم هم من به امام گفتم: "حضرتعالی با آن چهره ملکوتی و نورانیتهای که وارد کشور شدید و همه طبقات نسبت به شما علاقه داشتند ما دوست داریم همان چهره برای شما باقی بماند و کارهای خلاف به شما نسبت داده نشود، در زمان پیغمبر (ص) امیرالمومنین (ع) نیز بسا خلافهایی انجام می‌شده ولی بدون اطلاع آنان و هیچ وقت به آنان نسبت داده نمی‌شد، ولی الان در زندانها با زندانیان با خشونت برخورد می‌کنند و می‌گویند نظر امام این است."

۱ وسائل الشیعه، کتاب الجهاد، باب ۲۶ از ابواب "جهاد العدو و ما یناسبه"، حدیث ۱۰

تاکید بر پرهیز از اعدام زنان و دختران محارب

س: در نشریات منافقین خارج از کشور نوشته‌اند که حضرتعالی فتوا داده‌اید که دختران محکوم به اعدام منافقین را قبل از اجرای حکم صیغه‌کنند و بعد حکم را در مورد آنان اجرا کنند، بفرمایید منشا این نسبت دروغ چه بوده است؟

ج: این قضیه نظیر آن قضیه است که کسی در مقام داستان‌سرایی گفت: "امامزاده یعقوب را در شهر مصر در بالای منار شغالی درید"، یک‌کشونده به او گفت: "امامزاده نبوده پیغمبرزاده بوده، یعقوب نبوده یوسف بوده، مصر نبوده کنعان بوده، منار نبوده چاه بوده، شغال نبوده گرگ بوده و تازه اصل قضیه هم دروغ بوده" حالا داستان از این قرار است، تمام تلاش من بر این بود که زنان و دختران را اعدام نکنند، چون در آن وقت بسیاری از کسانی که در ارتباط با مجاهدین خلق دستگیر می‌شدند دختر بودند و اینها را به عنوان محارب اعدام می‌کردند، من یکروز به امام عرض کردم: "آقا همین طور که در فتاوی فقها آمده که مرتد زن اعدام نمی‌شود در مورد محارب هم بعضی از فقها گفته‌اند که محارب زن نباید اعدام شود و این مساله در بین فقها خلافتی است، بلکه اگر قاتل باشد حکم قاتل اعدام است چه مرد باشد و چه زن فرقی نمی‌کند، ولی در مورد غیر قتل، در محارب و مرتد زن به این شکل نیست، شما دستور بدهید که این دختران را اعدام نکنند، اینها معمولاً فریب خورده‌اند، یک اعلامیه به آنها داده‌اند خوانده‌اند، شعارهای تندی یاد آنها داده‌اند و اینها هم که اکثراً اهل تشخیص نیستند، تحت‌تاثیر قرار گرفته‌اند، مدتی زندان به اینها بدهند بلکه مستوجه اشتباهات خود بشوند و بعد آزاد شوند." امام فرمودند: "خوب به آقایان بگویید دختران را اعدام نکنند." من هم از قول امام به مسئولین تشکیلات قضایی، به مسئولین اوین و جاهای دیگر گفتم دختران منافقین را اعدام نکنید، به قضات هم گفتم دیگر حق ندارید برای دختران حکم اعدام بنویسید، این حرفی بود که من گفتم، بعد آمدند این طرف

و آن طرف این‌طور وانمود کردند که فلانی گفته دخترها را اعدام نکنید اول آنها را صیغه کنید بعد اعدام کنید در خارج از کشور هم منافقین این را دست گرفته بودند، اصل جریان همین بود که من عرض کردم. ما تلاش داشتیم که زنان و دختران غیر از آنان که مرتکب قتل شده‌اند اعدام نشوند، من در همان زمان هم این دروغ تبلیغاتی مجاهدین خلق را تکذیب کردم، اما خوب آنها به تایید یا تکذیب من کاری نداشتند، حرف خودشان را می‌خواستند بزنند، و بالاخره نظر من این بود که زنان اعدام نشوند و چون نوعاً در رابطه با مجاهدین دختران در زندان بودند تعبیر به دختران کردم، ولی شیاطین کلام مرا تحریف کردند.

اعتراض به اعدام‌های بی‌رویه

س: حضرت‌عالی گویا نامه‌ای به امام خمینی (رضوان‌الله‌علیه) در ارتباط با اعدام منافقین در زندانها پس از حمله منافقین به جمهوری اسلامی ایران در عملیات مرصاد فروغ جاویدان نوشتید، در این ارتباط بفرمایید که قضایا چگونه بود و چه ضرورتی ایجاب می‌کرد که این نامه را بنویسید؟

ج: بله همان‌گونه که فرمودید پس از اینکه مجاهدین خلق با پشتیبانی عراق به کشور جمهوری اسلامی ایران حمله کردند عملیات مرصاد انجام گرفت و تعدادی از آنها در درگیری کشته شدند، تعدادی هم اسیر شدند که لابد محاکمه شدند و صحبت ما در مورد آنها نیست، اما آنچه باعث شد من آن نامه را بنویسم این بود که در همان زمان بعضی تصمیم گرفتند که یکباره کلک مجاهدین را بکنند و به اصطلاح از دست آنها راحت شوند، به همین خاطر نامه‌ای از امام گرفتند که افرادی از منافقین که از سابق در زندانها هستند طبق تشخیص دادستان و قاضی و نماینده اطلاعات هر منطقه، با رای اکثریت آنان اگر تشخیص دادند که آنها سرموضع هستند اعدام شوند، یعنی این سه نفر اگر دونفر از آنها نظرشان این بود که فلان فرد سرموضع است ولو اینکه به یکسال یا دو سال یا پنج سال یا بیشتر محکوم شده باید اعدام می‌شد، این نامه منسوب به امام تاریخ ندارد، اما این نامه روز پنجشنبه نوشته شده بود، روز شنبه توسط یکی از قضات به دست من رسید و آن قاضی بسیار ناراحت بود، من نامه را مطالعه کردم خیلی نامه تندی بود که در عکس‌العمل عملیات مجاهدین خلق در مرصاد نوشته شده بود و شنیده شد که به خط حاج احمد آقا است، البته چون این نامه برای همه قضات فرستاده شده بود اشکال ندارد که برای شما هم بخوانم تا واقعیت قضایا آن‌گونه که اتفاق افتاده روشن شود، متن این نامه به این شکل است (پیوست شماره ۱۵۲)

بعد من به آیت‌الله موسوی اردبیلی که آن زمان رئیس شورای عالی قضایی بودند پیغام دادم: "مگر قاضیهای شما اینها را به پنج یا ده سال زندان محکوم نکرده‌اند مگر شما مسئول نبودید آن وقت تلفنی به احمد آقا می‌گویی که اینها را مثلاً در کاشان اعدام کنند یا در اصفهان؟ شما خودت می‌رفتی با امام صحبت می‌کردی که کسی که مثلاً مدتی در زندان است و به پنج سال زندان محکوم شده و روحش هم از عملیات منافقین خبردار نبوده چطور ما او را اعدام کنیم؟ مگر اینکه جرم تازه‌ای مرتکب شده باشد که بر اساس آن جرم او را محاکمه کنیم."

بالاخره مدتی ملاقاتهای زندانیان را تعطیل کردند و برحسب گفته متصدیان با استناد به این نامه حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر زندانی تردید از من است از زن و مرد را در کشور اعدام کردند، حتی افرادی که نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، طرف‌رامی آوردند به او می‌گفتند

بگو غلط کردم، او هم به شخصیتش برمی خورد نمی گفت، می گفتند پس تو سر موضوع هستی و او را اعدام می کردند در همین قم یکی از مسئولین قضایی آمد پیش من و از مسئول اطلاعات قم گله می کرد که می گوید تندتند اینها را بکشیم از شرشان راحت شویم، من می گویم آخر پرونده های اینها را بررسی کنیم یک تجدیدنظری در حکم اینها بکنیم، می گوید حکم اینها را امام صادر کرده ما فقط باید تشخیص موضوع بدهیم، به بعضی افراد می گویند تو سر موضوعی؟ او هم نمی داند که قضیه از چه قرار است می گوید بله، فوری او را می برند اعدام می کنند.

بالاخره من احساس کردم که این شیوه درستی نیست تصمیم گرفتم یک نامه به امام بنویسم، اتفاقاً آقای آسیدهادی هاشمی و آقای قاضی خرم آبادی اینجا بودند با آنها مشورت کردم، گفتند این کار را نکنید چون امام از دست منافقین پس از جریان مرصاد عصبانی هستند و اگر شما یک چیزی بنویسید ایشان ناراحت می شوند، آنها بلند شدند رفتند ولی من همین طور ناراحت بودم، نماز ظهر و عصر را خواندم، فکرمی کردم که بالاخره به من می گویند قائم مقام رهبری، من در این انقلاب سهیم بوده ام، اگر یک نفر بی گناه در این جمهوری اسلامی کشته شود من هم مسئولم، بالاخره با قرآن مجید استخاره کردم این آیه شریفه آمد: "و هدوا الی الطیب من القول و هدوا الی صراط الحمید" (۱)؛ به گفتار نیکو هدایت شدند و هدایت شدند به راه پسندیده، پس از این بود که نشستیم این نامه را نوشتیم. (پیوست شماره ۱۵۳)

۱ - سوره حج (۲۲)، آیه ۲۴

و منظور من از زنان بچه دار زنان آبستن نبود که احمدآقا در رنجنامه اش سوژه و معرکه علیه من گرفته بلکه منظور زنانی بود که دارای چندبچه بودند و با کشتن آنها بچه های آنها بی سرپرست می شدند، و بالاخره این نامه را نوشتم و دو نسخه از آن فتوکپی گرفتم، نسخه اصل را فرستادم برای امام و یک نسخه را هم برای شورای عالی قضایی، چون شورای عالی قضایی مسئولیت این قضیه را به عهده داشت و می بایست می رفتند با امام صحبت می کردند، بعد که نامه ها را فرستادم به آقای سیدهادی تلفن زدم و گفتم: "من نامه ای نوشتم و خدمت امام فرستادم، شما به آقای محمدعلی انصاری در دفتر امام تلفن بزنید که آن نامه را بگیرند بدهند خدمت امام"، ایشان گفت: "مگر بنا نشد شما چیزی ننویسید؟" گفتم: "بالاخره من نوشتم و فرستادم." حالا اینکه می گویند بیت ایشان بخصوص آقای سیدهادی در این قضیه نقش داشته حرف بی اساسی است چون بیت من با نامه نوشتن من مخالف هم بودند.

چند روز بعد هم یکی از قضات خوزستان به نام حجه الاسلام آقای محمدحسین احمدی پسر آیت الله آقای آشیخ علی اصغر احمدی شاهرودی آمد پیش من خیلی ناراحت بود می گفت: "در آنجا تندی داشتند دارند اعدام می کنند، به یک شکلی نظر اکثریت درست می کنند، خوب تشخیص نمی دهند، اینها از عملیات منافقین ناراحت هستند و افتاده اند به جان زندانیان"، من عین مطالب ایشان را نیز در نامه ای بدین شکل برای امام منعکس کردم. (پیوست شماره ۱۵۴)

این نامه دوم من راجع به این موضوع بود، بعد من دیدم آنها دارند کارشان را ادامه می دهند، اول محرم شد من آقای نیری که قاضی شرع اوینو آقای اشراقی که دادستان بود و آقای رئیسی معاون دادستان و آقای پورمحمدی که نماینده اطلاعات بود را خواستم و گفتم الان محرم است حداقل در محرم از اعدامها

دست نگه دارید، آقای نیری گفت: "ما تا الان هفتصد و پنجاه نفر را در تهران اعدام کرده‌ایم، دوستان را هم به‌عنوان سرموضع از بقیه جدا کرده‌ایم کلک اینها را هم بکنیم بعد هر چه بفرمایید و ... من بسیار ناراحت شدم و رئوس مطالبی را که یادداشت کرده بودم در این جلسه با آنها صحبت کردم و بعد یک نسخه از آن را به آنها دادم که برای شما می‌خوانم، و این همان چیزهایی است که حاج احمد آقا در رنجنامه روی قسمتهایی از آن معرکه گرفته است، در صورتی که این نامه نیست بلکه یادداشت است. (پیوست شماره ۱۵۵)

حاج احمد آقا در رنجنامه روی بند دهم خیلی معرکه گرفته که چرا گفته‌ای کار منافقین یک نحو منسطق است، در صورتی که کسانی که فریبشعارهای منافقین را خورده‌اند و فرضاً چند اعلامیه پخش کرده‌اند با کسانی که در عملیات مرصاد شرکت داشتند فرق دارند، و اصل آن هم یادداشت است نه نامه رسمی.

بالاخره این مطالب را من برایشان خواندم بعد یک نسخه از آن را هم به آنها دادم و شفاهی به آنها گفتم: "الان دهه محرم است، یک مقدار دست نگه دارید"، بعد به آنها گفتم: "اگر امام هم اصرار دارند شما یک عده از آنها را که در زندان شیطنت می‌کنند و تبلیغ و فعالیت دارند مجدداً با روش صحیح بازجویی کنید و آنها را درست محاکمه کنید و پس از محاکمه اگر محکوم به اعدام شدند اعدامشان کنید، در این صورت لااقل کسی نمی‌گوید کسی را که به پنج سال زندان محکوم شده است جمهوری اسلامی اعدام کرده است"، و طبیعی بود که این مسائل به آقای‌ری شهری و احمد آقا منتقل می‌شد و آنها از این برخوردها و بازخواستهای من ناراحت بودند. بالاخره در آن جریان طبق گزارشهایی که به من دادند حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر را اعدام کردند.

یادم هست آقای اسلامی که دادستان انقلاب فارس بود یک پرونده‌ای را آورده بود پیش من مربوط به دختری که می‌خواسته‌اند او را اعدام کنند، می‌گفت من با اعدام او مخالف بودم اما با اکثریت آرا او را اعدام کردند، در این پرونده دختر قبل از اعدامش وصیت کرده بود و خطاب به پدر و مادرش گفته بود: طوری نیست این پیش آمده‌ها هست شما نسبت به انقلاب بدبین نباشید قرآن و نهج‌البلاغه را بخوانید و...، که خود آقای اسلامی از اعدام شدن او خیلی متأثر بود. حجه‌الاسلام آقای حسینعلی انصاری که نماینده من در زندانها بود می‌گفت شش یا هفت برادر بودند که اینها نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، خیلی هم متعبد بودند، می‌گفتند ما با منافقین هم مخالف شده‌ایم، اما به اینها می‌گویند باید مصاحبه کنید، اینها می‌گویند ما حاضر نیستیم مصاحبه کنیم ما حاضریم چیزی بنویسیم ولی مصاحبه تلویزیونی نمی‌کنیم این برای ما شکست است، و اینها را به این بهانه گفتند که سرموضع هستند و پنج یا شش نفر آنان را اعدام کردند و فقط یک نفر از آنان را که فلج شده بود باقی گذاشتند، به این شکل کار می‌شد. بالاخره این جریان گذشت بعد از مدتی یک نامه دیگری از امام گرفتند برای افراد غیر مذهبی که در زندان بودند، در آن زمان حدود پانصد نفر غیر مذهبی و کمونیست در زندان بودند، هدف آنها این بود که با این نامه کلک آنها را هم بکنند و به اصطلاح از شرشان راحت بشوند، اتفاقاً این نامه به دست آقای خامنه‌ای رسیده بود، آن زمان ایشان رئیس جمهور بود، به دنبال مراجعه خانواده‌های آنان ایشان با متصدیان صحبت کرده بود که این چه کاری است که می‌خواهید بکنید دست نگه دارید، بعد ایشان آمد قم پیش من با عصبانیت گفت: "از امام یک چنین نامه‌ای گرفته‌اند و می‌خواهند اینها را تندتند اعدام کنند"، گفتم: "چطور شما الان برای کمونیستها به این فکر افتاده‌اید؟ چرا راجع به

نامه‌ایشان در رابطه با اعدام منافقین چیزی نگفتید؟ ”گفتند: ”مگر امام برای مذهبها هم چیزی نوشته؟ ”گفتم: ”پس شما کجای قضیه هستید، دو روز بعد از نوشتن آن نامه به دست من رسید و این همه مسائل گذشته است، شما که رئیس جمهور این مملکت هستید چطور خبرنگارید؟ ” حالا من نمی‌دانم ایشان آیا واقعا خبر نداشت یا پیش من این صحبتها را می‌کرد.

س: پس در واقع هدف شما از این برخوردها و نوشتن این نامه‌ها یک اقدام انسانی و نوعی مصلحت بینی برای نظام و انقلاب و بیان یک حکم شرعی بوده است.

ج: بله، دقیقا همین طور است، هدف من دفاع از مجاهدین خلق نبود، هدف من پایداری بر ارزشهایی بود که خودمان آنها را قبول داشتیم و نباید حب و بغضها باعث خدشه دار شدن آنها می‌شد، هدف من محفوظ ماندن شخصیت امام و چهره ولایت فقیه بود که نباید به نام آن بعضی کارها انجام می‌شد، مجرد هواداری از مجاهدین شرعا مجوز اعدام نیست و در جمهوری اسلامی حقوق همه طبقات باید حفظ شود.

نکته دیگری را که من همین جا می‌خواهم عرض کنم این است که چه کسی باعث شد که این نامه من (نامه مسورخه ۶۷/۵/۹) به دست رادیویی بی‌سی برسد و حدودا پس از هشت ماه از گذشتن قضیه، در ایام عید نوروز یعنی شب پنجم عید یک روز قبل از نامه ۶۸/۱/۶، از بی‌بی‌سی پخش شود بدون اینکه هیچ توضیحی راجع به کل جریان داده شود و جو احساسات را به عنوان دفاع فلانی از منافقین بالا ببرد و زمین نوشتن نامه ۶۸/۱/۶ منسوب به امام را فراهم نماید، با اینکه من آن نامه را فقط برای امام و شورای عالی قضایی فرستاده بودم و در این مدت آن را به احدی نداده بودم، البته بعضی آن نامه را در همان زمانها در دانشگاه تهران در دست آقای سید حمید روحانی دیده بودند من حدس می‌زنم دستهایی در کار بوده که زمینه را برای نتیجه گیری نهایی آماده می‌کرده است.

(پیوست شماره ۱۵۶)

بالاخره آقای شیخ محمدحسین احمدی به جماران رفت ولی موفق به زیارت امام نشد و لذا مطالب خود را به صورت نامه‌ای به امام نوشت و به احمد آقا سپرد که به اطلاع امام برساند و البته حسب قرائن چه بسا مانند خیلی دیگر از نامه‌ها به امام نرسیده باشد. بعد از چندی که قضایای برکناری پیش آمد و رنجنامه احمد آقا منتشر شد مانند بقیه موارد مندرج در آن مطلبی سراپا کذب هم در مسورد ملاقات آقای احمدی آورده بود که ایشان علیرغم شرایط بد آن موقع تکذیبهای خطاب به احمد آقا نوشت و بالصراحه حرفهای او را رد کرد. (پیوستهای شماره ۱۵۷ و ۱۵۸)

س: اصولا چرا حضرتعالی به مرحوم امام نامه می‌نوشتید و چه انگیزه‌ای از این کار داشتید؟
ج: افراد زیادی از من این سوال را کرده‌اند، بالاخره در ایران ما انقلابی به نام اسلام و به منظور پیاده شدن عدالت و جلوگیری از ظلم و تعدیات رخ داده بود، و هر چند ایشان رهبر انقلاب بودند ولی انقلاب همگانی بود و من هم به سهم خود در آن نقش داشتم و نسبت به هر کار خلافی که انجام می‌شد تا اندازه‌ای خود را مسئول می‌دانستم، و بخصوص مردم مرا از طرفداران نزدیک به معظم له می‌دانستند و انتظار داشتند در مقابل کارهای خلاف یا اشتباه ساکت نباشم، به علاوه امر به معروف و نهی از منکر و جلوگیری از کارهای خلاف بر همه واجب است، مرحوم امام هم که علم غیب نداشتند و چه بسا در ارگانها و ادارات و بخصوص در زندانها و بازجوییها کارهای خلاف و تندروها انجام می‌شد،

و هم‌اینها به حساب اسلام و نظام گذاشته می‌شد، تماس تلفنی هم با مرحوم امام میسر نبود و رفتن خدمت ایشان هم با بعد و فاصله مکانی مشکل بود، لذا ناچار بودم برای انجام وظیفه شرعی به وسیله نامه نظرم را به ایشان منتقل کنم و گاه پس از گذشت چندماه حضورا نیز مطالبی را یادآور می‌شدم، و اما مخالفت عده‌ای نسبت به این تذکرات یا برای این بوده که خودشان یا دوستانشان زیر سؤال می‌رفتند، و یا می‌گفتند مرحوم امام ناراحت می‌شوند، و یا خیال می‌کردند تذکر به ایشان اعتراض به ایشان و زیر سؤال بردن ایشان تلقی می‌شود.

آقای سیدهادی هاشمی در آن اواخر که حاج سیداحمد خمینی به گفته خودش مشغول نوشتن رنجامه بوده با او ملاقاتی داشته که او به آقای سیدهادی اصرار می‌کند که آقای منتظری را وادار کن به امام بنویسد: "همه نامه‌هایی که از من به شما نوشته شده جعلی است و دیگران به اسم من نوشته‌اند" در صورتی که توجه دارید که تذکر دادن به رهبر جامعه به منظور رفع مشکلات و جلوگیری از خطاها، زیر سؤال بردن ایشان نیست و وجهی ندارد که اطرافیان ایشان ناراحت شوند، بلکه طبیعا باید خوشحال هم می‌شدند. پیغمبر اکرم (ص) در مسائل سیاسی و اجتماعی می‌فرمودند: "اشیروا علی" و خداوند هم دستور می‌دهد: "و شاورهم فی الامر" و اصل انتقاد و تذکر دادن در زمان پیامبر (ص) (و امیرالمومنین (ع) و همچنین در زمان شیخین امر معمول و مستداولی بود، و بالاخره من از معظّم له دور و آقایان هم هر چه می‌خواستند به ایشان القا می‌کردند، انشا الله قصد خیر داشته‌اند. و الی الله اشکو و هو حسبی و نعم الوکیل، من از انجام وظیفه شرعی خوشحالم و هیچگاه طالب مقامی نبوده‌ام تا به خاطر فقدان آن ناراحت باشم.

س: در همین ارتباط نظر عده‌ای این است که در آن زمان که رهبری انقلاب و کشور به دست مرحوم امام (قدس سره) بود چه ضرورتی داشت که شما با سخنرانی یا نوشتن نامه‌های انتقاد آمیز و گاهی تند زمینه‌هایی را برای بدخواهان و فتنه‌انگیزان فراهم کنید، آیا بهتر نبود که حضرتعالی سکوت می‌کردید و هر وقت که مسئولیت انقلاب و کشور به دوش شما قرار می‌گرفت شما دیدگاه‌ها و نظرات خود را ابراز و اجرایی فرمودید تا از این حوادثی که پیش آمد و ضربه آن به کل نیروهای انقلاب و مردم خورد جلوگیری می‌شد؟

ج: همان‌گونه که عرض کردم در یک کشور تنها یک نفر مسئول نیست و همه کارها را هم یک نفر انجام نمی‌دهد و نمی‌تواند هم انجام بدهد تمام وزارتخانه‌ها و نمایندگان مجلس و استانداران و فرمانداران و دیگر نیروهای موثر هستند که یک کشور را اداره می‌کنند. مرحوم امام هم در این اواخر بشدت بیمار بودند و کمتر با بیرون ارتباط داشتند، در این اواخر آن قدر که به من مراجعه می‌شد و مشکلات و نارسایی‌ها مطرح می‌شد شاید یک‌دهم آن هم خدمت امام مطرح نمی‌شد. ایشان هم که خبر نداشتند که در کشور چه می‌گذرد، بالاخره یک کسی باید ایشان را در جریان می‌گذاشت، احمدآقا و دیگران هم از باب اینکه مراعات حال ایشان را می‌کردند و نمی‌خواستند که ایشان ناراحت بشوند خیلی از مسائل را به ایشان نمی‌گفتند. من هم از باب اینکه افراد مختلف به من مراجعه می‌کردند و بسا من می‌توانستم از خیلی از نارسایی‌ها جلوگیری کنم خودم را موظف به اقدام می‌دیدم، من گاهی فکر می‌کنم که نکنند وظیفه‌ام بیشتر از اینها هم بوده است و من عمل نکرده‌ام. در حکومت اسلامی افرادی که از مسائل آگاهی دارند وظیفه دارند که نظرات خود را به حاکم اسلامی منعکس کنند، نارسایی‌ها را به او بگویند در عین حال دست و بازوی او هم باشند.

از همین آقای آشتیانی که امام جمعه آشتیان است نقل شد که گفته‌اند یک وقت من از بس مشکلات را دیدم بلند شدم رفتم دفتر امام که این مسائل و مشکلات را برای ایشان مطرح کنم، بعد هنگامی که به دفتر امام رفتم یکی از آقایان دفتر امام به من گفتند شما خدمت امام می‌روید ملاحظه حال امام را بکنید و یک چیزهایی بگویید که ایشان خوشحال شوند مبادا یک چیزهایی بگویی که ایشان ناراحت بشوند، اگر هم امام از شما چیزی پرسید، بگویید الحمدلله اوضاع خیلی خوب است و مردم دعا گو هستند و راضی‌اند و مشکلی وجود ندارد و...، ایشان گفته بود من اصلا بلند شده‌ام اینجا آمده‌ام که مشکلات را بگویم، بعد بدون اینکه چیزی بگویم برگشته بود، اوضاع به این شکل بود. شاید تنها کسی که جرات می‌کرد بعضی از مشکلات و نارسایی‌ها را به امام بگوید من بودم، من از همان اول هم اگر چیزی به نظر می‌آمد به طور صریح مطرح می‌کردم، برخورد من با آیت‌الله بروجردی هم به این شکل بود، من با آیت‌الله بروجردی هم به طور صریح صحبت می‌کردم مردم با پیغمبر اکرم (ص) و بسا امیرالمومنین (ع) هم صریح حرفشان را می‌زدند، چرا ما باید یک جوی ایجاد کنیم که اگر کسی اشکال و ایرادی به نظرش رسید نتواند حرفهایش را بزند؟ من این را وظیفه خود می‌دانستم، به نظر من آنها که در برابر نابسامانی‌ها و بی‌عدالتی‌ها سکوت می‌کنند گناهکارند نه آنها که از راههای صحیح و برای خیرخواهی حرفشان را می‌زنند.

س: البته الان که قضیه گذشته است، ولی اگر همان وقت حضرتعالی به جای نامه نوشتن با امام (ره) حضوری ملاقات می‌کردید یا با تماس با مسئولین قضیه را پیگیری می‌کردید بهتر نبود؟
ج: البته همان وقت من به آقای موسوی اردبیلی پیغام دادم که جریان آن را پیش از این گفتم، بعضی مسئولین جرات نمی‌کردند با امام حرفی بزنند می‌آمدند به من متوسل می‌شدند، صحبت حضوری هم در آن وقت میسر نبود و فایده‌ای هم نداشت چون بعد از عملیات مرصاد جو خیلی داغ و تند بود، البته الان دیگر اگر و مگرها بی‌فایده است.

س: سؤال دیگری که در بسیاری از اذهان وجود دارد این است که این نامه منسوب به حضرت امام در ارتباط با اعدامها آیا واقعا از سوی ایشان صادر شده است و به خط خود ایشان می‌باشد یا اینکه این نامه هم همچون برخی دیگر از نامه‌هایی است که در اواخر عمر امام به نام ایشان منتشر شده و در صحت انتساب آن به معظم‌له تردید شده است؟ و بر فرض اینکه این نامه از سوی ایشان صادر شده باشد به نظر جنابعالی چه گزارشها و زمینه‌هایی باعث صدور این نامه گردید؟

ج: واقع امر این است که با توجه به شناختی که من از مرحوم امام دارم و سالهای زیاد با ایشان معاشر بوده‌ام به هیچ وجه نمی‌توانم قاطعانه بگویم که این نامه از ایشان است، من سالها با ایشان محشور بوده‌ام و ایشان فردی باتقوا و عارف بودند و در این گونه مسائل احتیاط می‌کردند و حاضر نبودند به کسی ظلم شود، بعد از پیروزی انقلاب هم ایشان در سخنرانی‌های خود نسبت به رعایت حقوق زندانیان تاکید داشتند و حتی پس از حادثه هفتم تیر که طبعا اوضاع خیلی داغ بود ایشان در سخنرانی خود نسبت به حقوق زندانیان تاکید می‌کردند که مبادا مسئولان به فکر انتقام از آنها باشند، اما اینکه چه شد این اواخر این نامه از ایشان منتشر شد یا اینکه اصلا نامه به خط خود ایشان است یا نه، من قضاوت نمی‌کنم و این مساله برای من هم تعجب و مبهم است. البته باید توجه کنیم که مرحوم امام هم یک انسان جایز الخطا بودند و این اواخر با آن کهولت سن و بیماریهای مختلف به طور کلی از مردم منزوی شده

بودند و بعضیها هم هر طور که می‌خواستند به ایشان گزارش می‌دادند. اساساً این سیستم اداره کشور که همه قدرت در یک نفر خلاصه شود هر چند آن فرد باتقواترین افراد باشد روش صحیحی نیست و منجر به اشتباهات بزرگ می‌شود. من فکر می‌کنم اگر بر فرض این نامه را امام شخصاً نوشته باشند یقیناً گزارشهای غلط و خلاف واقع از ناحیه افراد خاص در صدور آن موثر بوده است.

اجبار به گزارش غلط به امام

س: حضرتعالی در صحبتهای اخیرتان در بیست و یکم بهمن هفتاد و یک به داستانی از قول یکی از علمای تهران اشاره فرمودید مبنی بر اینکه چند نفر از اعضای اطلاعات به ایشان اظهار داشته بودند در جریان سالهای ۶۷ و ۶۸ آنان را مجبور کرده بودند گزارشهایی مربوط به نفوذ منافقین در بیت حضرتعالی و مشورت شما با آنان تنظیم و به مرحوم امام ارائه دهند، اگر صلاح می‌دانید توضیحاتی در ارتباط با این جریان و نام آن عالمی که این جریان را نقل کرده فرمایید.

ج: اصل جریان به این شکل بود که آقای حاج شیخ غلامحسین ایزدی یکشب در تهران در جلسه مهمانی خانوادگی بوده‌اند، آقای ایزدی نقل کردند که در آن جلسه آقای محمدی‌گیلانی که در آن جلسه حضور داشته به ایشان می‌گوید ما دلمان خیلی برای فلانی تنگ شده‌است ما مدتی شاگرد ایشان بوده‌ایم، بعد می‌گوید: "چند نفر از افراد اطلاعات که از رده‌های بالای آنها بودند به من گفتند در آن جریانات ما را مجبور کردند که به دروغ شهادت بدهیم که خانه فلانی در اختیار منافقین است و منافقین به فلانی خط می‌دهند و ما الان از این گزارشها خیلی ناراحت هستیم" این مطلب را آقای حاج شیخ غلامحسین ایزدی از قول آقای محمدی‌گیلانی برای من نقل کرد، همچنین از قول آقای محفوظی هم نقل شد که آقای محمدی‌گیلانی این مطلب را در جای دیگر هم گفته است. بعد ما از کانال دیگر هم شنیدیم که آن چند نفر را که ظاهراً سنفر بوده‌اند در اطلاعات از کار برکنار کرده‌اند و می‌خواستند یک پرونده سنگینی برایشان درست کنند و آنان را مورد توبیخ قرار داده‌اند که چرا این مطلب را گفته‌اند، حتی قصد بازداشت و زندانی کردن آنها را داشته‌اند که بعضی از رفقای ایشان در همان اطلاعات مانع این کار شده‌اند، ولی آنان را از کارشان برکنار کرده‌اند، بالاخره برحسب آنچه نقل شد یک چنین قضیه‌ای بوده است. البته شاید آقای محمدی‌گیلانی خیلی خوشش نمی‌آمد که نام ایشان در این جریان ذکر می‌شد و لذا من هم در آن صحبت به طور کلی از قول یکی از علمای تهران این قضیه را نقل کردم. (پیوست شماره ۱۵۹)

امام خمینی: شما برج بلند اسلام هستید.

س: گویا حضرتعالی در دیدار مهمی که در حضور سران سه قوه و نخست‌وزیر با مرحوم امام داشتید ایشان از شما تجلیل زیادی فرموده بودند، لطفاً جزئیات این ملاقات را توضیح فرمایید.

ج: در یکی از ملاقاتها که شخص من با ایشان بودم فرمودند: "من شنیده‌ام وقتی رئیس جمهور آمریکا می‌خواهد صحبت کند ششصد نفر صحبت او را چک می‌کنند وقتی ما یک کلمه حرف می‌زنیم در دنیا منعکس می‌شود"، می‌خواستند فرمایند در سخنرانیها دقت بیشتری بشود، من گفتم: "شما صحیح می‌فرمایید ولی خود حضرتعالی این کار را انجام می‌دهید؟" گفتند: "نه، من هم اشتباه می‌کنم."

در یکی دیگر از ملاقاتها که مسئولین هم بودند من راجع به کارهای آقای ری شهری و مصاحبه‌ای که

انجام داده بود صحبت کردم و به ایشان گفتم: "ایشان مدارس ما را که همه طلبه‌های درس‌خوان و جبهه‌رفته و مقلدین شما هستند کانونهای فساد معرفی کرده است و..." خلاصه من ناراحت بودم و اعتراض کردم که چرا این کارها به این شکل صورت گرفته، ایشان شروع کردند به عذرخواهی کردن که: "شما برج بلند اسلام هستید، شما مرا ببخشید، اشتباه شده است و..." بعد از همین ملاقات بود که احمد آقا گفت: "امام تا به حال از هیچکس عذرخواهی نکرده" من گفتم: "چه فایده‌ای دارد؟ آقای ری شهری در تلویزیون و مطبوعات کار خودش را کرده، مدرسه‌های ما را کوبیده، حیثیت افراد را از بین برده، افراد زیادی از دوستان و شاگردان مرا تحت عنوان ارتباط با سیدمهدی بازداشت و زندان کرده و الان امام در اینجا می‌فرمایند ببخشید اشتباه شده، این چه فایده‌ای دارد؟"

باز در یکی از این ملاقاتها بود که به امام گفتم: "اجازه دهید من مشغول طلبگی و درس و بحثم شوم، هدف آقایان من هستم سیدمهدی بهانه‌است"، به ایشان گفتم: "لایکلف الله نفسا الا وسعها، من نمی‌توانم در کارها باشم و توجیه‌کننده کارهای آقای ری شهری و دیگران باشم و هیچ چیز نگویم و ساکت باشم"، ایشان فرمودند: "نه، شما در کارها باشید و کنار نروید." گویا بنای عده‌ای بر این بود که خودم محترمانه کنار نروم بلکه بعد با توطئه دیگران مرا با آبروریزی کنار بگذارند، نقل می‌کنند که آقای جوادی آملی گفته بود یک وقت ما می‌خواستیم از شورای عالی قضایی استعفا بدهیم نگذاشتند بعد از چند روز خودشان ما را کنار گذاشتند، هر چه می‌گوییم که می‌خواهیم برویم می‌گویند نه، بمانید تا ما شما را بیرون کنیم. گویا در جمهوری اسلامی کسی حق ندارد خودش کنار برود باید با آبروریزی او را کنار بگذارند.

آخرین دیدار با حضرت امام (ره)

س: آخرین دیدار حضرتعالی با حضرت امام که در اواخر سال ۱۳۶۷ صورت گرفت چگونه بود؟ چه مسائلی مطرح شد؟ و چه خاطره‌ای از آن دارید؟

ج: در آخرین ملاقاتم با امام که آقایان سید احمد خمینی و سیدهادی هاشمی هم حضور داشتند چند موضوع مطرح شد، یکی مساله استقراض از خارج بود که آن زمان مطرح بود، من به ایشان گفتم این چیز خطرناکی است خیلی از کشورها که قرض گرفته‌اند الان وابسته شده‌اند، حضرتعالی هم که با این کار مخالف بودید. ایشان فرمودند: "بله، آقای موسوی نخست‌وزیر هم مخالف استقراض است"، و بعد از یکی دو روز احمد آقا به دفتر من زنگ زد و گفت: بعد از نماز ظهر و عصر بود که امام مرا صدا زدند و فرمودند: "من فکرش را کردم، در مساله استقراض حق با آقای منتظری است و به مصلحت کشور نیست، به آنان بگویید قرض نکنند." مساله دیگری که مطرح شد جریانی بود که در ملایر پیش آمده بود، در آنجا هفت نفر متهم شده بودند که کارهای خلافی مرتکب شده و کارهای منافی عفت انجام داده‌اند، از آنها اقرار گرفته بودند و بر اساس اقرار می‌باید سنگسارشان می‌کردند اما بعد انکار کرده بودند و طبق فتوای امام خمینی و همه فقها اگر کسی نسبت به چیزی که حکمش رجم (سنگسار) است اقرار داشت و بعد انکار کرد انکارش مسموع است و رجم نمی‌شود، به علاوه بر فرض حکم آن رجم باشد جایز نیست او را تیرباران کنند چون در صورت اقرار حق فرار دارند، ولی دادستان آنجا با انکار آنان، آنان را تیرباران کرده بود، و آقای قاضی خرم‌آبادی به او تلفن کرده بود که چرا آنان را تیرباران کردی، و او در جواب گفته بود روز برفی بود و مردم برای سنگسار جمع نمی‌شدند من به عنوان اعتراض این موضوع را خدمت امام ذکر کردم و شفاها فتوای

فعلی امام در این مساله راجویا شدم، ایشان فرمودند من فعلا یادم نیست. بعد نامه‌ای را به ایشان دادم مربوط به یکنفر که شش یا هفتتا پسرهایش را گرفته بودند و در همان جریان اعدام زندانیها پنج یا شش نفر از آنها را اعدام کرده بودند و یکی از آنها هم معلول بود کسه در زندان بود، یک نامه نوشته بود به آقای موسوی اردبیلی که حالا که بچه‌های من را که محکوم به پنج سال یا ده سال زندان بوده‌اند اعدام کرده‌اید حداقل این یکی را که مجروح و معلول است به من بدهید تا مداوا و معالجه‌اش بکنم، پدرشان یک پیرمرد هشتادساله بود خیلی نامه دلسوزانه‌ای نوشته بود، من این نامه را هم به امام دادم نمی‌دانم آن یکی را آزاد کردند یا نه. مساله دیگر در رابطه با جنگ داخلی لبنان بود، به ایشان گفتم: "خیلی بجاست حضرتعالی راجع به جنگ داخلی لبنان اظهارنظری بکنید، مسلمانان لبنان از شما انتظار دارند، یک پیامی اعلامیه‌ای بدهید، شما رهبر جهان اسلام هستید، یک هیاتی بفرستید تا به این مسائل خاتمه بدهند." بعد هم راجع به مسائل مربوط به خودم صحبت کردم گفتم: "آقا این مطالبی که راجع به من و بیت من برای شما گفته شده درست نیست، بیت من بیت شماست، من از طرف شما آنجا هستم، من اگر هم چیزی می‌گویم به عنوان حمایت از اسلام و حمایت از انقلاب است و کسی هم به من خط نمی‌دهد." در این ملاقات آقای سیدهادی هاشمی هم همراه من بود. بعد از این ملاقات احمدآقا خیلی گرم گرفت و خبر این ملاقات را هم به رادیو تلویزیون و مطبوعات داد، و این آخرین ملاقات ما بود. (پیوست شماره ۱۶۰)

خط تعادل

س: نسبت به موضوع گیریهای سیاسی حضرتعالی در گذشته قضاوتهای مختلف وجود دارد، بعضی شما را متمایل به جناح راست کشور، جامعه مدرسین و خط بازار، و عده دیگری شما را طرفدار و حامی جناح چپ، خط سه و انجمنهای اسلامی دانشگاهها و دفتر تحکیم وحدت می‌دانند و هر کدام حمایتهایی که حضرتعالی در مقاطع گوناگون انقلاب به مناسبتهایی از هر کدام از جناحهای حاکم نموده‌اید به عنوان دلیل ذکر می‌کنند، به نظر حضرتعالی چه چیزی موجب این تفاوت قضاوت و برداشت شده است؟

ج: واقع مطلب این است که هر خطی فقط می‌خواست جناح خودش را تقویت کند چه حق و چه باطل، افراط و تفریط در کار بود، من هم با افراط مخالف بودم هم با تفریط، من آنچه را به نظرم حق بود تقویت می‌کردم، البته من نمی‌خواهم بگویم من معصوم هستم ولی آنچه را به نظرم حق می‌آمد می‌گفتم، حالا گاهی با مذاق جناح چپ جور در می‌آمد گاهی با مذاق جناح راست، مثلاً یادم هست یک بار که امام از دولت آقای موسوی حمایت شدید کردند چون جامعه مدرسین مخالف دولت بود یک عده می‌خواستند بروند دفتر روزنامه رسالت را آتش بزنند و علیه جامعه مدرسین راهپیمایی کنند، من سر درس صحبت کردم که این کارها را نکنید به تحریک احمدآقا بنا بود این کار بشود بعد رئیس دفتر تبلیغات آمد و خیلی ناراحت بود می‌گفت: "شما همه چیز را خراب کردید بنا بود بچه‌ها راهپیمایی کنند، تشکیلات روزنامه رسالت را داغون کنند، عمامه آقای راستی و آقای آذری را بردارند"، من دیدم این یک جنگ آخوندی است و چیز بدی است لذا سر درس صحبت کردم و گفتم امام هم با این کارها مخالف است، بعدا جامعه مدرسین آقای ابطحی کاشانی را فرستادند تشکر کردند و در یک ملاقات هم آقایان فاضل لنکرانی و سید مهدی روحانی جداگانه تشکر نمودند، من هم دل خوشی از روزنامه رسالت نداشتم ولی این کار را که بیاینده راهپیمایی کنند و به آقای آذری و یا آقای راستی توهین کنند کار

غلط و بدی می‌دانستم، من دیدم این‌گونه حرکت‌ها کار درستی نیست به‌همین جهت با آن مخالف بودم، من نه طرفدار این خط بودم نه طرفدار آن خط، هیچ‌کدام از خط‌ها نه تعریف روشن و حد و مرز مشخصی داشتند و نه معصوم بودند، هر دو اشتباهات داشتند، من آنچه را حق تشخیص می‌دادم عمل می‌کردم، من خودم را اهل نظر می‌دانستم، هم در مسائل اسلامی و هم در مسائل سیاسی، بی‌مطالعه هم نبودم و از کانال‌های مختلف در جریان مسائل قرار می‌گرفتم.

س: اما در عین حال در جریاناتی که بعداً پیش آمد اینها حق‌شناسی نکردند و همین روزنامه رسالت بیشترین جوسازی را علیه شما داشت.
ج: آنها قدرشناسی کردند یا نکردند مساله دیگری است ولی در آن مقطع من وظیفه خودم را انجام دادم، من با توهین به افراد و عمامبرداری و جنگ آخوندی مخالف بودم.

سخنرانی بهمن ۱۳۶۷ و مصاحبه با ستاد دهه فجر

س: حضرت‌عالی در بهمن‌ماه سال ۱۳۶۷ یک سخنرانی و یک مصاحبه داشتید که موجب ناراحتی وابستگان به بیت مرحوم امام شده بود و ظاهراً ایشان نیز ناراحت شده بودند، مضمون آن سخنرانی و انگیزه جناب‌عالی چه بود؟

جمهوری اسلامی: هنگامی که ما تازه از زیر بار هشت‌سال جنگ تحمیلی با آن وضع رقت‌بار نجات یافته بودیم و از نظر اقتصادی نیز کاملاً در فشار بودیم برنامه‌های زیاد و پرهزینه‌ای را به عنوان جشنهای ۲۲ بهمن اعلام کرده بودند که به نظر من بسیاری از آنها مبتذل و تبذیر بیت‌المال بود. من از باب تذکر در یک سخنرانی گفتم: "اگر جشن برای یادآوری اهداف انقلاب و توجه به کارکرد گذشته و جبران اشتباهات باشد بسیار خوب است، ولی اگر فقط تشریفات و کارهای مبتذل و پرهزینه باشد کار خلافی است... ما بسا در جنگ و برخی از کارها اشتباهاتی داشتیم و هرکار خلافی توبه دارد". پیوست شماره ۱۶۱ (سخنرانی مرا با سانسور شدید پخش کردند، و در همان ایام مصاحبه مفصلی نیز با ستاد دهه فجر داشتم) پیوست شماره ۱۶۲ (بظواهر نزد مرحوم امام جوسازی زیادی شده بود و ایشان گویا انتقاد مرا حمل بر چیزهای دیگری کرده بودند و در یک پیام به گفته‌های من نظر داشتند، و نامه آقایان کرویسی و امام‌جمارانی و سید حمید روحانی به من نیز به دنبال همین جریان بود، در صورتی که همان‌گونه که سابقاً تذکر دادم ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر بیجا بوده و گویا خود مرحوم امام نیز مخالف بوده‌اند، منتها به ایشان تحمیل کرده بودند. پس از فتح خرمشهر ما در حال پیروزی بر دشمن بودیم و به ما غرامت می‌دادند ولی شش‌سال جنگ بعد از آن متضمن شکست‌هایی بود با تلفات بسیار زیاد افراد و خرابی شهرها و منابع مهم اقتصادی و حیاتی و همه هم ما را محکوم می‌کردند چون وارد کشور عراق شده بودیم، و بالاخره مرحوم امام نیز به فرمایش خودشان ناچار به نوشیدن جام زهر شدند.

برکناری از قائم‌مقامی رهبری

س: با اجازه حضرت‌عالی اکنون بپردازیم به مساله استعفا یا عزل حضرت‌عالی، لطفاً بفرمایید جریان عزل یا استعفای حضرت‌عالی چگونه بود تا ابهامات برطرف شود که اولاً اصل جریان عزل بود یا استعفا، دیگر اینکه آیا حضرت‌عالی مسئولیت شرعی یا قانونی داشتید که از آن استعفا بدهید و اگر

داشتید آیا شرعا حق استعفا داشتید یا نه؟ اگر عزل بود آیا حضرتعالی منصوب امام یا خبرگان بودید که آنها شما را عزل کرده باشند، با توجه به اینکه در ماده واحده مصوب خبرگان که راجع به قائم مقامی حضرتعالی است حضرتعالی را به عنوان کسی که مورد تایید اکثریت مردم مسلمان ایران است اعلام نموده بودند و اسمی از نصب امام یا خبرگان در آن ماده واحده نبوده، لطفا در این باره توضیح بفرمایید؟

ج: این سوال شما با این طول و تفصیلی که داشت جواب آن هم در آن هست، از یکی پرسیدند که "هیچ کدام" به کسر کاف است یا به فتح کاف، گفت: "هیچ کدام"، حالا واقعا این است که نه عزل بوده از ناحیه امام و نه استعفا بوده از ناحیه من، در نامه من لفظ استعفا وجود ندارد و امام مرا نصب نکرده بودند تا از ایشان طلب عفو کنم یا مرا عزل کنند، "استعفا" از باب استفعال و به معنای طلب عفو است. از اول که خبرگان مرا مطرح کرده بودند بدون اطلاع من بود و وقتی که من اطلاع پیدا کردم واقعا ناراحت شدم، یک نامه هم در همان وقت به رئیس مجلس خبرگان آیت الله مشکینی نوشتم که این کار درستی نبوده است (پیوست شماره ۶۸)، به نظر من اعلام رسمی قائم مقامی هم خلاف سیاست انقلاب بود هم خلاف سیاست روحانیت و هم به ضرر شخص من، انتظارات مردم را نسبت به من افزایش داد و مرا مورد حساسیت بدخواهان قرار داد از طرف دیگر کاری هم دست من نبود و بی جهت موجب ناراحتی یک عده ای شد، بالاخره من از اصل مطرح کردن چنین موضوعی ناراحت بودم، خبرگان هم مرا به عنوان قائم مقامی نصب نکردند بلکه آنان مصداق اصل یکصد و هفتم قانون اساسی را مشخص کرده بودند و در واقع آنها توجه و علاقه مردم به من را منعکس کرده بودند و گفته آنان اخبار بود نه انشا، بعد هم خبرگان در جلسهای نشستند مرا عزل کردند، البته تحت این عنوان که استعفای فلانی را پذیرفتیم من منصوب آنان نبودم تا حق داشته باشند مرا عزل نمایند، خبرگان فقط می توانستند گواهی بدهند که مقام علمی فلانی در چه مرتبهای است و صلاحیت دارد یا ندارد، خبرگان در واقع تعیین اعلم واجد شرایط می کنند، از باب اینکه در قانون اساسی آمده که رهبر باید فلان خصوصیات را دارا باشد، یا آنچه در روایات آمده است که رهبر باید اعلم مردم و عدل مردم و دارای تدبیر و... باشد، کسانی باید فردی را که واجد شرایط است تشخیص بدهند، خبرگان باید تشخیص خودشان را بیان کنند و اصل معنای خبره همین است که آنچه را تشخیص داده خبر می دهد، انتخاب حق مردم است بعد از تشخیص خبرگان و خبرگان فقط نظر مردم را راجع به من بیان کرده بودند، من هم در نامهای که به امام نوشتم کلمه استعفا در آن نبود.

نامه های مورخه ۱/۳ و ۶۸/۱/۴

س: در همین زمینه گویا جناب عالی در تاریخ ۶۸/۱/۴ نامهای به امام خمینی مبنی بر اعلام آمادگی خود برای اجرای نظریات ایشان نوشتید، آیا این نامه به دست مرحوم امام رسیده است؟
ج: چون من از نامپرانیهها و لحن بعضی از روزنامهها احساس کردم خبرهایی در کار هست و احتمالا بخواهند تصمیماتی در مورد من بگیرند در تاریخ ۱/۳ و ۶۸/۱/۴ نامه هایی به مرحوم امام خمینی نوشتم تا این کار راحت انجام شود و بدون اینکه نیازی به آن کارها و نامپرانیهها باشد من در مسائل سکوت کنم و عملا کنار بروم، چون چنانکه بارها گفتم من همیشه از قدرت و مقام دوری می کردم و علاقه ای به آن نداشتم، این نامه ها را نوشتم، نامه ۶۸/۱/۳ را آقای قاضی خرم آبادی مانع شد بفرستم و نامه ۶۸/۱/۴ را مثل بقیه نامه ها به بیت و دفتر مرحوم امام فرستادم اما

اینکه به دست خود امام خمینی دادند یا نه، من نمی‌دانم ولی با این نامه زمینه‌ای برای نامه ۶۸/۱/۶ منسوب به ایشان باقی نمی‌ماند. (پیوست شماره ۱۶۳)

منظور من از پیام اخیر ایشان پیام به مهاجرین جنگ تحمیلی است که پخش شد و در آن اشاره‌ای به بیت من داشتند، و به نظر می‌رسد با وجود ذیل این نامه زمینه‌ای برای نامه ۱/۶ باقی نمی‌ماند اگر این نامه از ایشان باشد، و کافی بود ایشان محترمانه پیغام دهند که شما از این به بعد در هیچ کاری دخالت نکن و یا اینکه مرا بخواهند و این مطلب را شفاها بگویند، من بسیار خوشحال می‌شدم و اوقات خود را صرف امور علمی می‌کردم. من یک ساعت انس با کتاب را بر همه مقامات اعتباری دنیا ترجیح می‌دهم، الا ان اقیم حقا او اذفع باطلا.

من نامه‌هایم را معمولا برای آقای محمدعلی انصاری می‌فرستادم که به امام بدهد اما این اواخر من سه چهارتا نامه به امام نوشتم که یکی از آنها نامه ۶۸/۱/۴ و یکی نامه پنج‌صفحه‌ای مورخه ۶۸/۲/۱۸ می‌باشد (پیوست شماره ۱۶۵)، و نامه پنج‌صفحه‌ای در حقیقت جواب رنجنامه احمد آقا است، این را من شنیدم که احمد آقا این اواخر ابراز تاسف می‌کرده که من نامه‌های اخیر فلانی را به امام نداده‌ام و از این جهت ابراز ناراحتی می‌کرده است، و ظاهرا این نامه‌ها را به امام نداده بودند چون در امام مسلما اثر می‌کرد و ایشان بر بسیاری از امور واقف می‌شدند. این نکته را هم بگویم که من یک مرتبه به حاج احمد آقا گفتم: "شما فکر می‌کنید که من می‌خواهم خدای ناکرده امام طوری بشود و من بر سر کار بیایم، من همیشه دعا می‌کنم که خداوند به امام طول عمر بدهد و ما هم در کنار ایشان اگر خدمتی از دستمان برمی‌آید انجام بدهیم، من اگر گاهی حرفی می‌زنم به خاطر این است که در این کشور یک انقلاب عظیمی صورت گرفته است با فداکاری مردم و به رهبری روحانیت و مرجعیت و ما می‌خواهیم این قداست همچنان محفوظ باشد و خدشای به آن وارد نشود، امام وقتی انقلاب کردند که روزی شش میلیون پشکه نفت می‌فروختیم و پول ما هم سقوط نکرده بود و شهرهای ما هم خراب نشده بود و گرفتار محاصره اقتصادی هم نشده بودیم، الان با اوضاع فعلی هرگز من آرزو ندارم سر کار بیایم و دعا می‌کنم خداوند به امام طول عمر بدهد تا ضمنا مشکلات نیز حل شود."

نامه مورخه ۶۸/۱/۶ منسوب به امام

س: بعد از نامه ۶۸/۱/۴ حضرتعالی، گویا نامه تندی منسوب به امام در تاریخ ۶۸/۱/۶ برای شما ارسال شده بود که هیچ تناسبی با نامه حضرتعالی نداشت، بفرمایید مضمون این نامه چه بود و آیا اکنون اصل آن را در اختیار دارید؟

ج: نامه مورخه ۶۸/۱/۶ منسوب به امام نامه تندی بود، اگر چه خود آنها بعد از دفتر امام تلفن کردند و از قول امام گفتند که به هیچ وجه منتشر نشود و آقای نوری پشت تلفن گفت که بیست امام می‌گویند: "ما این نامه را پاره کردیم شما هم پاره کنید، اگر این نامه به دست کسی افتاد از بیست شما به دست افراد رسیده است" ولی بعد به چند نحو بین افراد منتشر شد که هیچ‌کدام جز یکی از آنها مطابق اصل نامه نبود، البته اگر این نامه منتشر می‌شد این طور نبود که فقط به ضرر من باشد، ضرر آن برای خود امام بیشتر بود، اشتباه بعضی افراد این است که نظرشان نسبت به اشخاص یا به نحو تفریط است یا به نحو افراط، آیت‌الله خمینی مجتهد بودند، فیلسوف بودند، عارف بودند، رهبر انقلاب بودند، شجاع بودند، باتقوا بودند اما ایشان هم مثل بقیه یک انسان بودند، مخصوصا در آن

شرایطی که آخر کار ایشان پیدا کرده بودند، در این اواخر ایشان بیمار بودند، سرطانی داشتند، اعصابشان ناراحت بود و تقریباً از مردم منززل شده بودند، یکی از افرادی که با من مربوط است و با آقای فلاحیان قائم مقام وقت وزیر اطلاعات هم مربوط بود نقل می‌کرد که آقای فلاحیان گفت: «این یکی دو سال آخر ما هر کاری با امام داشتیم با احمد آقا حل می‌کردیم و به اسم امام منعکس می‌کردیم، ما اصلاً دسترسی به امام نداشتیم می‌دقتیم با احمد آقا مطرح می‌کردیم و بعد می‌آمدیم به عنوان امام مطرح می‌کردیم.» واقع مطلب این بود و بسیاری از مواقع از نام امام سو استفاده می‌شد.

نویسنده نامه ۶۸/۱/۶

س: یکی از مسائل جنجالی و بحث‌برانگیز که در سالهای اخیر مطرح بوده این است که آیا نامه ۱/۶ واقعا از امام است و به خط ایشان نوشته شده است یا اینکه مانند بعضی دیگر از نامه‌ها، دیگران آن را با اطلاع یا بدون اطلاع امام نوشته‌اند، نظر حضرت‌عالی در این باره چیست؟

ج: البته در این زمینه صحبت زیاد شده است و افراد مختلف در تایید یا تکذیب انتساب این نامه به امام نظرات خود را گفته‌اند، اما واقع مطلب این است که ما در اینکه دستخط این نامه و همچنین برخی از نامه‌هایی که این اواخر به نام امام منتشر شد از شخص امام باشد تردید داریم، آنها هم که اهل خط و خطشناس هستند تشخیص می‌دهند که این خط از امام نیست و متن آن هم با واقعیات جور در نمی‌آید و مضطرب است، ما اول احتمال این معنا را نمی‌دادیم چون به دستگاه امام اعتماد داشتیم ولی بعدا که دستخط این نامه را با سایر دستخطهای امام مقایسه کردند مشخص شد که خط نامه ۱/۶ که در اواخر عمر امام نوشته شده بسا خط امام نباشد (پیوست شماره ۱۶۶)، و چنانکه چندین نفر به نقل از جمعی از خصیصین بیت امام گفتند، نامه یا به خط آقای حاج احمد آقا است و یا خط آقای رسولی، ولی آقای انصاری به عنوان نامه امام آورد و به من تحویل داد، البته ممکن است املائی ایشان باشد، (۱) و اگر املائی ایشان باشد آن وقت در چه شرایطی بوده است که این مطالب را گفته‌اند با اینکه چهل و هشت ساعت بعد مطالبی را گفته‌اند که تقریباً مناقض با آن مطالب است، خدا می‌داند؟

اشکال دیگری که به این نامه هست همان‌گونه که گفتم گذشته از دستخط اضطراب متن آن است، به عنوان مثال در این نامه آمده است که من از اول با نخست‌وزیری مهندس بازرگان و رئیس جمهوری بنی‌صدر مخالف بودم، در حالی که این حرف درست نیست و امام نعتها با آنان مخالف نبودند بلکه از آنان حمایت هم می‌کردند، در همین اواخر کمتر از یک‌ماه به برکناری آقای بنی‌صدر مانده بود که من با امام ملاقات کردم، در این ملاقات من به ایشان گفتم: «شما چرا فرماندهی کل قوا را به آقای بنی‌صدر محول کردید؟» فرمودند: «پس به کی محول کنم؟» گفتم: «خودتان به عهده بگیرید و یا اقلاً به قوای ثلاث محول کنید»، ایشان فرمودند: «آقای بنی‌صدر آدم خوبی است»، و در مورد مهندس بازرگان هم همه حمایت‌های شدید امام را از ایشان به یاد داریم و اگر با ایشان مخالف بودند چرا ایشان را تعیین نمودند و یک کشور را در اختیار ایشان قرار دادند، و چرا دولت موقت را دولت امام‌زمان نامیدند؟ پس این‌گونه نبوده که ایشان از اول با آقای مهندس بازرگان یا آقای بنی‌صدر مخالف باشند.

از طرف دیگر امامی را که چهل سال بود من می‌شناختم و با او معاشر بودم کسی نبود که به خود اجازه دهد مسلمانی را علناً تهمت زند، و با خداهمکاری نموده حکم قهر جهنم برای افراد صادر نماید و تهمتهای ناروا و شاخداری را که دیگران برای اغراض سیاسی خود به هم می‌یافتند بازگو نماید. لحن نامه به قدری تند و مشتمل برخلاف واقع بود که با آن تقوا و روحیه عارفانه‌ای که

چهل سال بود ما از ایشان شناخته بودیم هیچ گونه تناسب نداشت.

در این نامه به من نوشته شده: "در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید" در حالی که: اولاً: ایشان در بحث نماز جمعه از تحریر الوسیله مساله ۹ نوشته اند: "فمن توهم ان الدین منفک عن السیاسه فهو جاهل لم يعرف الاسلام ولا السیاسه" هر کس توهم کند که دین از سیاست جداست او جاهل است، نه اسلام را شناخته و نه سیاست را. "بنابراین اگر ایشان به کسی بنویسد در سیاست دخالت نکن بدین معناست که به کسی بگوید دین نداشته باش. چهارتا بچه سیوطی خوان ساکن یک مدرسه در قم با یک نام عوضی که روی آنان گذاشته اند حق دارند در سیاست دخالت کنند و حوزه علمیه قم را با عظمتی که داشت بازیچه سیاستهای غلط خود قرار دهند، و من که چهل سال است در متن سیاست هستم با همه سوابق مبارزاتی که دارم حق ندارم در سیاست دخالت کنم؟" ان هذا لشیی عجاب"

و ثانیاً: مگر ایشان چهل و هشت ساعت بعد از نامه ۶۸/۱/۶ در نامه ۱/۸ که به نام ایشان از رسانهها پخش شد ننوشتند: "همه می دانند که شما حاصل عمر من بوده اید و من به شما شدیداً علاقه مند... شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظریات شما استفاده کنند"، آیا مقصود ایشان این بوده که نظام در شکایات و سهویات نماز از من استفاده کند؟ یا اینکه به مناسبت حکم و موضوع به دست می آید که مقصود استفاده نظام در مسائل مربوط به سیاست داخلی و خارجی کشور و مطابقت آنها با موازین اسلامی می باشد.

و ثالثاً: من یک فرد عامی نیستم که بخواهم از ایشان تقلید کنم، الحمدلله از نظر معلومات به حدی رسیده ام که نخواهم تقلید کنم، و خود آن مرحوم با وجود فقها و مراجع بزرگ تقلید، مرا "فقیه عالیقدر" خطاب کردند، و تقلید بر شخص مجتهد عالم به وظیفه خود حرام است، این مساله ای است که هر کس بویی از علم و فقاہت به مشامش رسیده باشد آن را می داند.

۱ در این صورت با وصیتنامه صریح حضرت امام که مرقوم فرمودند تمام نامه ها و اعلامیه های من باید به خط و امضای من باشد چه باید کرد؟

زمینه های صدور نامه ۶۸/۱/۶

س: با توجه به اینکه سابقه آشنایی حضرت امام با حضرتعالی به بیش از چهل سال می رسد و به اعتراف همه آگاهان اعم از دوست و دشمن هیچ یک از یاران امام به اندازه شما به ایشان نزدیک نبوده و هیچ کس همچون شما برای ایشان فداکاری نکرده است، صدور این نامه بر فرض صحت انتساب آن به امام از ناحیه ایشان موجب تعجب بسیاری از یاران انقلاب شد و این سؤال مطرح گردید که در آن زمان چه زمینه هایی به وجود آمده بود که سرانجام به این حادثه منتهی گردید، و اساساً به نظر حضرتعالی نقش واسطه ها و عوامل داخلی و خارجی در این جریان چگونه بود و تا چه اندازه در بوجود آمدن این حادثه نقش داشتند؟

ج: همان گونه که شما در سئوالتان بیان کردید و همه کسانی که در جریان انقلاب بوده اند می دانند در بین علمای زنده و علمای معاصرین که شهید شدند احدی را نمی توانید پیدا کنید که مانند من به مرحوم امام نزدیک بوده باشد و به اهداف ایشان خدمت کرده باشد، و با اینکه خود نسبتاً موقعیتی داشت همه زندگی خود را وقف ایشان کرده باشد، من حتی از مصارف زندگی خود می زدم و در راه اهداف ایشان، پخش اعلامیه های ایشان، رساله های ایشان، شهریه ایشان و

رفع نیازهای متوقعین از ایشان کمک می‌کردم، و در بازجویی‌های کذایی ساواک نام ایشان را با احترام و به عنوان "آیت‌الله" می‌نوشتیم، هرچند با خشونت بازجوها مواجه می‌شدم، و هیچ‌گاه خود را از ایشان جدا نمی‌دانستم و حتی نامه‌هایی را که به ایشان می‌نوشتیم برای رفع مشکلات نظام و حفظ حرمت و قداست ایشان بود، من آن نامه‌ها را از مفاخر خود می‌دانم چون برای حفظ اسلام و انقلاب بوده، من به واسطه نمایندگان خود در زندانها از کارهای خلاف و شکنجه‌های قسرون وسطایی که متأسفانه به نام اسلام و امام انجام می‌شد اطلاع داشتم و برای حفظ اسلام و حرمت امام به ایشان خبر می‌دادم، ولی جمعی اعتراض داشتند که چرا به ایشان اطلاع می‌دهید، و شنیدم حاج احمد آقا گفته بود: "آقای منتظری باید از آقای... یاد بگیرد که از قم می‌آید و دست امام را می‌بوسد و عقب‌عقب می‌گردد، ولی آقای منتظری می‌آید با امام یک و دو می‌کند"، غافل از اینکه مردم برای اجرای اسلام و عدالت انقلاب کردند، و اگر بناست همان کارهای رژیم سابق انجام شود آن هم به نام اسلام انقلاب نمی‌کردیم بهتر بود، برای اینکه اقلای قداست اسلام محفوظ بود. در عین حال من هیچ‌گاه به فکر مقام نبودم و هدفی جز خدمت به اسلام و انقلاب اسلامی نداشتم، بر کسی هم منت ندارم چون به وظیفه شرعی عمل می‌کردم.

و بالاخره به شخص امام خدمت می‌کردم چون ایشان را مظهر اسلام و انقلاب اسلامی می‌دانستم، البته مانند برخی از افراد نسبت به ایشان غلو نمی‌کردم، ایشان را باتقوا و بی‌هوا و شجاع و باادرایت می‌دانستم ولی معصوم نمی‌دانستم و خودشان هم ادعای عصمت نداشتند. ایشان راهمان گونه که بودند می‌شناختم، نه آن‌گونه که متملقین و فرصت‌طلبان می‌خواستند، به قول شاعر عرب: "و من ذالذی ترضی سجایاه کلها کفی المرأ نبلان تعد معایبه کیست که همه خصلتهای او پسندیده باشد؟ برای بزرگواری مرد همین بس که عیبهای او شمارش شود.

اما اینکه چه زمینیهایی بوجود آمد که در روزهای آخر ایشان چنین واکنش تندی نشان دهند از زوایای مختلف می‌توان بررسی کرد همان‌گونه که عرض کردم من همان ابتدا نسبت به برخی تندروها و کسارهای خلاف که متأسفانه به نام اسلام و امام انجام می‌گرفت اعتراض داشتم و اعتراض خودم را هم پنهان نمی‌کردم، یا به امام یا به مسئولین و گاه برای مردم بیان می‌کردم. در قضیه جنگ با اینکه من خود در صحنه بودم و به جبهه هم رفتم و از محل کمکهای مستمر مردمی زیاد به جبهه کمک می‌کردم، و نمایندگان من در جبهه آقایان محمدعلی رحمانی و مرحوم گل‌سرخی بودند، و با اینکه پدر و فرزند و نوه‌های من در جبهه حضور داشتند و فرزند من در جبهه یک چشم خود را از دست داد و یکی از نوه‌هایم به شهادت رسید ولی معذرت‌را جع به مشکلات جنگ چندین نامه به مرحوم امام نوشتم، و پس از فتح خرمشهر به دفتر ایشان پیغام دادم که ارتش انگیزه ورود به خاک عراق را ندارد و به علاوه ما را متجاوز به حساب می‌آورند و تجاوز از هر که باشد محکوم است پس بجاست مقدمات صلح فراهم گردد، این در حالی بود که کشورهای عربی زیاد بر صلح اصرار داشتند و حاضر بودند خسارتهای ایران را تا اندازه‌ای جبران نمایند. پس از پیغام من، شنیدم برخی گفته بودند فلانی بوی دلار به مشامش خورده، در صورتی که از قرار مسموع خود امام نیز با ادامه جنگ موافق نبوده‌اند ولی بالاخره با اصرار دیگران جنگ را ادامه دادند تا کار به جایی رسید که ایشان ناچار شدند قطعنامه سازمان ملل را بپذیرند. بالاخره از همان ابتدا احساس می‌شد که بعضی افراد از این مسائل سوء استفاده می‌کنند و انتقادهای مرا به گونه دیگری نزد امام جلو می‌دهند. تا اینکه قضایای سال ۶۵ و ۶۶ پیش آمد و من احساس کردم عده‌ای تحت عناوین دیگر و به بهانه

سیدمهدی هاشمی دست به یک تصفیه حساب سیاسی گسترده زده‌اند و مشخص بود که هدف اصلی آنان من بودم، آنها می‌خواستند بیت مرا که قرار بود در آینده مثلارهبی انقلاب به عهده‌اش باشد در اختیار بگیرند و مثل زمان امام هر کاری که می‌خواستند انجام دهند، و متأسفانه مرحوم امام را در این قضیه وارد کردند و با سرمایه‌گزاری از ایشان برنامه‌های خودشان را پیش بردند که تفصیل آن را قبلاً بیان کرده‌ام. اما بعید به نظر می‌رسد که اختلاف‌نظرها و اصطکاک‌ها که در آن سالها به وجود آمد علت حوادث سال ۶۸ باشد، زیرا پس از خاتمه یافتن قضایای مربوط به سیدمهدی و حتی پس از اعدام او در تاریخ ۶/۷/۶۶، من ملاقات‌هایی با امام داشتم و هیچ مشکل و کدورتی در بین نبود، ایشان در تیر ماه سال ۶۷ پس از فاجعه سقوط هواپیمای مسافربری ایران به دست ناوگان آمریکا، در پاسخ به نامه من، نامه ستایش‌آمیزی نوشتند که از رسانه‌ها پخش شد (پیوست شماره ۱۳۹ و ۱۴۰)، حتی چندماه پس از داستان اعدام‌های سال ۱۳۶۷ که به نام ایشان انجام شد و با اعتراض شدید من روبرو شدم من با ایشان ملاقات داشتم و مساله خاصی در بین نبود، یک ملاقات هم آقای سیدهادی هاشمی داماد من در تاریخ ۲۷/۷/۶۷ جداگانه با ایشان داشت که در آن ملاقات امام ضمن ستایشهای زیاد از من، از آقاهادی تفقد کرده بودند و ایشان را مامور کرده بودند که در بیت من حضور داشته باشد و نگذارد که مخالفان در گوشه و کنار بر علیه من کاری انجام دهند، که آن زمان در بین خواص آقاهادی را به عنوان نماینده امام در بیت من می‌شناختند، بنابراین تا آن زمان مساله خاصی مطرح نبود و احتمالاً در این دوسه ماه آخر مسائل دیگری رخ داده است.

السبتہ در ایام دهه فجر سال ۶۷ من دیدم مسئولین دارند یک جشن مفصل را تدارک می‌بینند، من در ضمن انتقاد از خرجهای زیاد و اسراف‌کاریها از بیت‌المال گفتم: "گناهان سیاسی نیز توبه دارد و ما باید از کارهای خلاف و اشتباهات گذشته خویش توبه کنیم، و اگر فرضاً در جنگ اشتباهاتی کرده‌ایم از آنها عبرت بگیریم تا تکرار نشود" و یک مصاحبه نیز به مناسبت دهه فجر داشتم که متن کامل آن همان موقع چاپ شد ولی سخنرانی مرا با سانسور پخش کردند (پیوستهای شماره ۱۶۱ و ۱۶۲)، و معلوم شد که این سخنرانی و مصاحبه خوش آیند مسئولین نبوده و ظاهراً به مرحوم امام نیز چیزهایی گفته شده بود و ایشان در ضمن یک پیام متعرض مساله جنگ شدند و اشاره‌ای بسختان من داشتند، اما با این همه آن سخنرانی و مصاحبه به گونه‌ای نبود که تا این اندازه مساله ایجاد کند، چرا که در سالهای قبل از آن من انتقادات تندتری داشتم ولی هیچ وقت تا این اندازه مساله حاد نشده بود. اگر امام از اول مرا شایسته رهبری نمی‌دانستند چنانکه آقایان مدعی آن هستند لازم بود در همان سالها اقدام می‌کردند، چون ایشان که نمی‌دانستند چه زمانی از دنیا می‌روند و اگر اتفاقی رخ می‌داد ورهبری به دست من می‌افتاد به قول آقایان کشور به دست منافقین می‌رسید و انقلاب از بین می‌رفت، اما در آن سالها با وجود آن انتقادات و اعتراضهایی که من نسبت به عملکردها داشتم امام نه تنها اقدامی نکردند و نه تنها یک کلمه به من چیزی نگفتند بلکه گاهی از من حمایت و ترویج هم می‌کردند. روی این حساب قاعدتاً باید در این چند روز آخر مسائل دیگری اتفاق افتاده باشد.

السبتہ نباید نقش واسطه‌ها و کسانی را که در این بین فتنه‌گری می‌کردند از نظر دور داشت، مرحوم امام به اطرافیان خود و به مسئولین بالای نظام اعتماد داشتند و برخی از این اعتماد سو استفاده می‌کردند، افرادی از روی اغراض سیاسی یا خطی و جناحی چیزهایی به ایشان می‌گفتند و برای ایشان ذهنیت درست می‌کردند، من از امام دور بودم و آنها هرچه

می‌خواستند می‌گفتند، حتی شنیدم برخی از مسئولین پیش‌امام رفته بودند و علیه من مطالبی گفته بودند بعد برای اینکه امام را تحت‌تاثیر قرار دهند شروع به گریه کرده و عمامه به زمین کوبیده بودند، که من نمی‌خواهم پرده دری کنم و از آنان نام ببرم. وزارت اطلاعات هم در این بین نقش موثری را ایفا می‌کرد، از ناحیه مسئولین وزارت اطلاعات گزارشهای مختلفی به ایشان داده می‌شد که برخی از آنها حدسیات و تحلیلهای غلط و برخی اکاذیبی بود که به عنوان واقعیات به‌ایشان گزارش می‌شد، و ایشان گزارشهای آنان را وحی منزل می‌پنداشتند، چون خدماتی از آنان دیده بودند احتمال خلاف در گفته‌های آنان را نمی‌دادند. از طرف دیگر مرحوم امام فردی بودند که در برابر کارهایی که خلاف می‌پنداشتند نمی‌توانستند خونسرد و بی‌تفاوت باشند، به انقلاب اسلامی اعتقاد و علاقه مفرط داشتند و آن را همچون فرزند خود به حساب می‌آوردند و کوچکترین مخالفت و حتی انتقاد نسبت به آنرا تحمل نمی‌کردند، در این اواخر هم در اثر سرطان مزمن کمتر بر اعصاب خویش مسلط بودند، آن مرحوم با اینکه با خدا و بی‌هوا بودند ولی معصوم نبودند، و غیرمعصوم مخصوصاً اگر نسبت به یک موضوع بمباران تبلیغاتی شود بسا تحت‌تاثیر تبلیغات غلط قرار می‌گیرد، بالاخره مجموع این عوامل سبب شده بود که ایشان نسبت به من که از صحنه بیت ایشان دور بودم یک حالت استثنایی و غیرعادی پیدا کرده بودند. البته درباره نقش عوامل خارجی که سوال کرده بودید، گرچه من آدمی نیستم که بخواهم در مسائل مختلف همه سرنخها را به خارج مرتبط کنم و به اصطلاح مدافع "تنوری توطئه" باشم، اما در این جریان بعید نمی‌دانم عوامل خارجی هم موثر بوده باشند، ظاهراً مساله برکنار کردن من از مدتها قبل مطرح بوده ولی من بی‌اطلاع بوده‌ام و شواهدی بر این امر گواه است، از جمله چنانکه در جریان مکه‌خارلین به آن اشاره شد آقای قربانی فر به آقای امید گفته بود تصمیم دارند فلانی را برکنار کنند، نظیر همین مطلب را آقایان ایروانی و کیمیایی که از ظرف مرکز جهانی علوم اسلامی به کشور سیرالئون رفته بودند نقل می‌کردند که در مراسم سالگرد انقلاب اسلامی بیست و دوم بهمن ۱۳۶۷ در مجلس جشنی که از طرف سفارت جمهوری اسلامی برپا شده بود سفیر فلسطین در سیرالئون به ایشان می‌گوید: "بزودی آقای منتظری را از قائم‌مقامی برکنار می‌کنند"، و بعد از این سوال که آیا تحلیل می‌کنید یا خبر دارید، سفیر فلسطین می‌گوید: "ما خبر دقیق داریم که بزودی این کار انجام خواهد گرفت." جالب است بدانیم که همین آقای سفیر فلسطین چندی قبل از پذیرش قطعنامه توسط امام خمینی (ره) به سفیر مادر سیرالئون گفته بود که کار جنگ تمام است و بزودی امام خمینی قطعنامه را خواهد پذیرفت. حالاً سفیر فلسطین از کجا این اخبار را به دست آورده بود معلوم نیست

بالاخره همه این عوامل دست به دست هم داد تا ذهن امام را نسبت به من ملوکوت کنند و زمینهای حوادث سال ۶۸ پدید آید، در این اواخرگاهی از برخی پیامهای مرحوم امام که از رسانها پخش می‌شد استفاده می‌شد که ایشان به من و دفتر من اشاره دارند و پیدا بود نزد ایشان راجع به من و دفتر من صحبت‌هایی شده و شنیدم به ایشان گفته بودند منافقین در بیت فلانی نفوذ کرده‌اند و او سخنگوی آنان شده است. بهر حال ایشان در تهران بودند و من در قم مشغول درس و بحث، دور از ایشان و بی‌خبر از خیلی چیزها. از نامهای هم که آقایان کرویسی و امام‌جمارانی و سید حمید روحانی در اواخر بهمن ۱۳۶۷ به من نوشته بودند کاملاً مشخص بود که مقدمات برکناری من فراهم شده است، زیرا آنان بدون نظر بیت امام کاری انجام نمی‌دادند. البته در جواب نامه آقایان خود من چند کلمه‌ای نوشتم و بعد از اینکه آنها نامه دیگری نوشتند فرزندم سعید برای آنان جوابی ارسالی نمود. (پیوستهای شماره ۱۶۷ الی ۱۷۱)

مطلب دیگر اینکه در همان اوایل که مرحوم امام در اثر کسالت به تهران منتقل شدند روزی آقای حاج سید سراج‌الدین موسوی یک نام‌سریسته از مرحوم امام برای من آورد که روی پاکت آن نوشته بودند: "بعد از مرگ من این نامه را باز کنید"، من بدون اطلاع از محتوای نامه آنرا حفظ کردم تا اینکه در تاریخ ۱۳۶۷/۱۲/۲۸ آقای محمدعلی انصاری از بیت امام به قم آمد و گفت: "امام فرموده‌اند نامه مرا بدهید"، من همپک رسید از ایشان گرفتم و نامه را دادم و فهمیدم مطلبی در میان هست، تا اینکه در تاریخ ۶۸/۱/۲ اعلامیه‌ای به نام امام در رسانه‌ها خوانده شد تحت عنوان "پیام به مهاجرین جنگ تحمیلی" و در آن اشاره‌ای به بیت من شده بود، در قسمتی از آن آمده بود که من با هیچ کس عقداخت نبستم و میزان ارادت من به افراد پایبندی آنان به اسلام و انقلاب است. من وقتی این قبیل نامه‌ها و لحن تند امام را دیدم فهمیدم که بزودی تصمیماتی درباره من گرفته خواهد شد و برای اینکه بعضی شبهات را از ذهن امام برطرف کرده باشم و چنانچه امام تصمیمی دارند این کار را راحت انجام دهند دو نامه برای امام نوشتم، یکی به تاریخ ۱/۳ و دیگری ۶۸/۱/۴ که همان‌گونه که قبلاً گفتم نامه اول را آقای قاضی خرم‌آبادی مانع شد بفرستم و فقط نامه دوم را برای بیت امام ارسال کردم، و با وجود این نامه زمینهای برای نامه ۱/۶ باقی نمی‌ماند بولی با کمال تعجب مشاهده شد فردای آن روز که من نامه ۱/۴ را برای بیت امام فرستادم نامه محرمانه من خطاب به مرحوم امام که در باره اعدامها بود و مربوط به هشتم ماه قبل می‌شد از طریق بخش فارسی رادیو بی‌بی‌سی خوانده شد و پیدا بود که اگر امام این قضیه را می‌فهمیدند بشدت عصبانی می‌شدند، بخصوص اگر به ایشان بگویند این نامه از طریق بیت من برای بی‌بی‌سی فرستاده شده است.

این قضیه گذشت تا اینکه روز ۶ یا ۶۸/۱/۷ تردید از من است صبح زود که من برای درس به طرف حسینیه می‌رفتم آقای دری‌نجف‌آبادی که آن زمان در دفتر من بود به من گفت: "بناست از دفتر امام نامه‌ای برای شما فرستاده شود، بهتر است شما در درس چیزی نگویند"، گفتم: "من از نامه خبر ندارم تا بخواهم چیزی بگویم"، معلوم شد آقای دری از نامه اطلاع داشته و من بی‌اطلاع بودم حالا ایشان از کجا خبر داشته نمی‌دانم. به همین جهت من منتظر بودم، نزدیک ظهر دیدم آقای محمدعلی انصاری آمد منزل من و نامه سرریسته‌ای را به من داد و گفت: "این نامه را امام دادند خدمت شما" و رفت. من نامه را با تعجب زیاد خواندم و دیدم خیلی نامه تندی است، و از طرف دیگر در آن وقت احتمال اینکه این نامه از امام نباشد در ذهنم خطور پیدا نکرد و فکر نمی‌کردم سیاست‌بازان تا این حد در حریم ایشان نفوذ پیدا کنند. (پیوست شماره ۱۷۲)

اصرار برای گرفتن توبه نامه

بالاخره پس از ادای نماز ظهر و عصر و صرف نهار مختصر، حدوداً یکی دو ساعت از ظهر گذشته بود که آقای حاج شیخ عبدالله نوری از تهران وارد شدند و شروع کردند به اظهار ناراحتی زیاد که قرار بوده این نامه را در رادیو تلویزیون بخوانند و اگر نامه پخش شود چه می‌شود، خیلی بد شده و امام خیلی ناراحت هستند و شما باید چیزی بنویسید که ایشان قانع شوند و...، من گفتم: "توکل من به خداست و من کار خلافی نکرده‌ام تا بخواهم عنرخواهی یا توبه کنم، به علاوه در این نامه نوشته‌اند دیگر برای من نامه ننویسید، و من بنا دارم یک تابلو در دفتر نصب کنم که دیگر کسی به عنسوان و کالت از ایشان به من و دفتر من مراجعه نکند"، ایشان گفتند: "نه این کار درستی نیست"، گفتم: "خودایشان در این نامه نوشته‌اند که شما دیگر وکیل من نیستید، و مردم از ناحیه من نباید به اشتباه بیفتند"، و پس از ساعتی

آقای دری هم وارد شد. آقای نوری با حالت گریه متنی را از جیبشان درآوردند و گفتند: "من در ماشین این متن را نوشتم که شما این مضمون را به امام بنویسید." نامه مفصلی بود و در ضمن آن این جملها وجود داشت: "زهبر عزیز، امروز من اعتراف می‌کنم که از ورطای هولناک که در آن قرار گرفته بودم توسط پتکی آهنین بیدار شدم، امروز می‌بایم که به خوابی عمیق فرو رفته و بسیاری از آنچه را باید می‌دیدم نمی‌دیدم... اینجانب که از تربیت یافتگان فقه و اصول و فلسفه و مبارزه آن جناب بودم نیز در دام این اهریمنان گرفتار آمدم و نتوانستم مسیر صحیح را بروم..." در حقیقت یک چیزی متضمن اعتراف به گناه و همکاری با منافقین و توبه‌نامه بود و می‌خواستند از من امضا بگیرند. آقای دری هم یک متنی مشابه این را آماده کرده بود، که البته متن آقای نوری خیلی تندتر بود ولی مشخص بود که هر دوی آنها به یک هدف بود و به خیال خودشان می‌خواستند بیت امام را راضی کنند تا نامه ایشان در رسانهها پخش نشود، البته آقایان ظاهراً قصد خیر داشتند و می‌خواستند جلوی فتنه گرفته شود.

من گفتم: "آخر این چه حرفهایی است که شما می‌زنید، من گناهکار نیستم که توبه کنم، اعتراف به امر دروغ گناه است"، و بعد از دوسه ساعت مشاجره آقای نوری گفت: "اگر شما بنویسید منافقین در بیت من نفوذ داشتند امام خوش می‌آید"، من گفتم: "امام از دروغ خوشش می‌آید؟" ایشان گفتند: "لابد چیزی بوده است" آقای نوری که این جمله را گفت من خیلی عصبانی شدم و گفتم "... خورده است هر که می‌گوید منافقین در خانه من نفوذ کرده‌اند و آنها به من خط می‌دهند، بلند شوید بروید."

این گفته من که با تندی بیان شد موجب گردید که آنها ساکت شوند و دیگر به اصرار خود ادامه ندهند، بعد از مدتی گفتم: "حالا که اصرار دارید من خودم سرفرصت یک چیز مناسبی با فکر خودم می‌نویسم که خیال همه شما را راحت کنم"، بالاخره آنها بلند شدند رفتند و من به فکر خودم آن نامه ۱/۷ را که از رسانهها منتشر شد نوشتم و به وسیله آقای نوری برای دفتر امام فرستادم. بعد آقای نوری زنگ زدند که بالاخره آن چیزی را که ما می‌خواستیم شما ننوشتید، گفتم: "دیگر همین است که نوشتم."

به یاد دارم فردای آن روز در همان بحران آقای حاج شیخ حسن ابراهیمی به من گفت: "شما که زندگی خودتان را وقف امام کرده‌اید الان هم چون ایشان نوشته‌اند اداره منزل شما در اختیار منافقین است شما این را قبول کنید و بنویسید که حرف امام زمین نخورد و در راه ایشان فداکاری کرده باشید" من از این پیشنهاد خیلی تعجب کردم، من حرف دروغ و تهمت را به خود بخرم تا حرف ناصحیح دیگری زمین نخورد، این چه منطقی است؟

س: حضرتعالی فکر می‌کنید آقای حاج شیخ عبدالله نوری یا افراد دیگر در این قضایا نقش یکی از عوامل توطئه را ایفا می‌کردند یا اینکه واقعا قصد و نیت خیر داشته‌اند؟

ج: آقای حاج شیخ عبدالله نوری از افراد خوش استعداد و باهوش و فاضل و علاقه‌مند به اسلام و انقلاب می‌باشد و تا حال پستهای حساسی را در انقلاب متصدی شده و خوب اداره کرده است، و به نظر می‌رسد در جریان نامه ۱/۶ ایشان از بیت امام مبعوث بودند و ظاهراً قصد اصلاح داشتند. شنیدم ایشان گفته بودند آقایان تصمیمات حادی داشتند و من با این اقدام می‌خواستم از انجام کارهای حاد جلوگیری کنم، حالا آن تصمیمات چه بوده و چه کسانی تصمیم داشته‌اند، نمی‌دانم. یکی از آقایان معروف

به من گفت من اطلاع دارم که آقایان بالا می‌خواستند از شما اقرار بگیرند که با منافقین همکاری داشتید و شما را به این اتهام بازداشت و محاکمه و شاید اعدام نمایند تا خیالشان برای همیشه راحت شود، و در همان زمان در یکی از روزنامه‌ها خواندم که امام جمعه رفسنجان گفته بود چرا فلانی را بازداشت و محاکمه نمی‌کنید، و همچنین شنیدم گفته شده بود منتظری بینابین به ضرر ماست، یا باید رهبر در اختیار ما باشد و یا اصلاً نباشد.

نامه ۶۸/۱/۷ در پاسخ به نامه ۱/۶

س: همان‌گونه که اشاره فرمودید حضرت‌عالی با اصرار برخی از افراد در تاریخ ۶۸/۱/۷ نامهای را به حضرت امام نوشتید که از رسانه‌ها نیز پخش شد، لطفاً بفرمایید مفاد آن نامه چه بود و آیا چنانکه در رسانه‌ها اعلام شد حضرت‌عالی در آن نامه رسماً از قائم‌مقامی رهبری استعفا کردید؟

ج: من از باب اینکه امام استادم بوده‌اند با اینکه نامه ۱/۶ منسوب به ایشان تند بود روی همان اعتمادی که به دستگاه امام داشتم و با اصرار آقایان خیلی محترمانه نامهای برای ایشان نوشتم، این نامه تقریباً پاسخ مطالبی بود که در نامه ۱/۶ آمده بود، و در آن نوشتم: "راجع به تعیین اینجانب به عنوان قائم‌مقام رهبری، خود من از اول جدا مخالف بودم، و با توجه به مشکلات زیاد و سنگینی بار مسئولیت، همان وقت به مجلس خبرگان نوشتم که تعیین اینجانب به مصلحت نبوده است و اکنون نیز عدم آمادگی خود را صریحاً اعلام می‌کنم"، در آن شرایط من مایل نبودم چیزی بنویسم چون آن را حاکی از ضعف می‌دانستم ولی در مقابل اصرارهای زیاد و جلوگیری از وقوع فتنه ناچار شدم این تعبیرات را بنویسم، و معنای این جمله استعفا نیست چون کسی به من مقام نداده بود تا بخواهم از آن استعفا بدهم. هر چند من از اول هم به مقام علاقه نداشتم، این مقامها جز مسئولیت و گرفتاری برای انسان چه ارزشی دارد؟ این عباس می‌گوید بر امیرالمومنین (ع) در "ذی‌قار" وارد شدم در حالی که کفششان را وصله می‌کردند، حضرت فرمودند: "ما قیمة هذه النعل" این کفش چقدر ارزش دارد؟ گفتم ارزش ندارد، حضرت فرمودند: "والله لاهی احب الی من امرتکم الا ان اقیم حقا او ادفع باطلا" (۱) به خدا سوگند این کفش از امارت و حکومت شما نزد من محبوبتر است مگر اینکه بتوانم حقی را بپا دارم یا باطلی را برطرف کنم. اگر انسان نتواند حق را به پا دارد یا از باطلی جلوگیری کند فقط اسم باشد چه‌فایده‌ای دارد جز مسئولیت سنگین؟ بر اساس فرمایش حضرت، کفش نیاز انسان را برطرف می‌کند اما حکومتی که انسان نتواند توسط آن به اسلام و به مردم خدمت کند فقط مسئولیت است و برای انسان وزر و وبال دارد، این یک واقعیتی است. نظر من نسبت به مرجعیت هم به همین شکل است، مرجعیت هدف نیست وسیله است برای خدمت به اسلام و حوزه‌های علمیه، حالا بعضی‌ها می‌آیند به من می‌گویند باید برای جلب نظر بعضی افراد این کارها را کرد که مرجعیت شما تثبیت شود، من می‌گویم چه داعی داریم؟ ما یک طلبهای هستیم که مشغول درس و بحثان هستیم اگر کسی آمد از ما مسالهای پرسید جواب می‌دهیم، نیامد هم بروند جای دیگر مسالشان را بپرسند، ما بیاییم راهبیتیم بگوییم از ما مسائلتان را پرسید؟ ما در سابق از روی مزاح می‌گفتیم: اگر در یک زمان دکترها زیاد بشوند آیا باید وسایلشان را در یک‌زنبیل بگذارند و راه بیفتند مانند دستفروشان که ایها الناس ما کار دکتری می‌کنیم؟ حالا ما راه بیفتیم بگوییم با مرجعیت کار دارید یا نه؟ ما مشغول درس و بحثان هستیم، کسی هم مساله پرسید جواب می‌دهیم، ما داعی نداریم که خودمان را در معرض این مسائل قرار بدهیم، منظور این است که این‌گونه کارها غیر از مسئولیت و گرفتاری و اینکه در روز

قیامت انسان باید جواب بدهد فایده‌ای ندارد. بالاخره من استعفا ندادم، و کسی به من مقام نداده بود تا بخواهم استعفا بدهم، آنچه در مصوبه مجلس خبرگان آمده بود این بود که برای رهبری بعد از امام مردم به ایشان علاقه دارند، این امر یک خبر بود نه جعل مقام برای من، و اگر فرضاً من مقامی داشتم آنها حق عزل مرانداشتند. خبرگان اساساً حق نداشتند مرا نصب یا عزل نمایند، آنها فقط به عنوان خبره نظر خودشان را ابراز می‌کنند، و اگر بناست مجتهد از طرف ائمه (علیهم‌السلام) منصوب باشد چنانکه آقایان می‌گویند رهبر هم حق ندارد مجتهدی را عزل یا او را به رهبری نصب کند، من از طرف مرحوم امام منصوب نبودم تا ایشان بخواهند مرا عزل کنند. یک مجتهد یک مجتهد دیگر را نمی‌تواند عزل کند چون هر دو از نظر مشروعیت در عرض هم هستند (۲). من به خاطر رعایت حال امام و اینکه آقای نوری و دیگران آمدند اینجا اصرار داشتند که یک چیزی بنویس یک نامه محترمانه به ایشان نوشتم فقط برای رعایت حال ایشان و کاستن بحرانی که ایجاد شده بود، وگرنه مایل نبودم چیزی بنویسم و از روی ضرورت چنین چیزی نوشتم، و این نامه از رسانه‌ها پخش شد. (پیوست شماره ۱۷۳)

۱ نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳

۲ همین مطلب را حضرت امام (قدس سره) در کتاب حکومت اسلامی صفحه ۵۷ چنین بیان داشته‌اند...: "لکن فقها "ولی مطلق" به این معناییستند که بر همه فقهای زمان خود ولایت داشته باشند و بتوانند فقیه دیگری را عزل یا نصب نمایند، در این معنا مراتب و درجات نیست کمیکی در مرتبه بالاتر و دیگری در مرتبه پایین‌تر باشد، یکی وائی و دیگری وائی‌تر باشد."

نامه ۶۸/۱/۸ منسوب به امام

بعهد هم نامه ۱/۸ ایشان به وسیله رسانه‌ها منتشر شد که لابد آقایان دیده‌اند، بعضی از آقایان می‌گفتند: "ما در جواب کسانی که به نامه ۱/۶ تمسک می‌کنند می‌گوییم آقای منتظری مصداق نامه ۱/۸ امام است نه نامه ۱/۶"، من به آنها گفتم: "به فرض که این هر دو نامه از امام باشند من نه مصداق نامه ۱/۶ هستم و نه مصداق نامه ۱/۸، شخصیت و هویت افراد به نامه‌های امام نیست، با اینکه من بیش از شما به امام ارادت دارم ولی این هویت‌های اعتباری منتسب به غیر هیچ ارزش ندارد، هر کس خودش خودش است با خصلتهای ذاتی و اکتسابی که واجد است، منتظری در حد خودش فردی است مستقل و دارای فکر و نظر، و استاد برخی مسئولین بالای نظام و علمای حوزه علمیه قم و شهرستانها بوده است."

منتظری بحمدالله و منته نه دین خود را از دست داده و نه عقل خود را و نه معلومات خود را، و معمرین حوزه علمیه قم همه به یاد دارند زمانی که مرحوم امام فقط چند شاگرد منظومه و اسفار داشتند من به همراه مرحوم شهید مطهری بودیم که ایشان را وارد صحنه فقه و اصول حوزه کردیم و به افراد معرفی می‌کردیم و در این رابطه با مخالفتها و استهزا بسیاری از افراد مواجه شدیم، و هر چند من طبعاً خوش ندارم کسی از من تعریف کند تا چه رسد به خودم، ولی هنگامی که یک بسیج عمومی ناجوانمردانه از ناحیه افراد و ارگانها و رسانه‌ها علیه من انجام شده و می‌شود اگر من سکوت کنم در حقیقت اعتراف به گناه است، مرحوم مدرس وقتی دیدند همه علیه او هماهنگ شده و می‌گویند: "زنده‌باد رضاخان، مرگ بر مدرس" ایشان خودشان گفتند: "زنده باد خودم". من خودم در آن زمان در حوزه موقعیت داشتم، من یکی از مدرسین حوزه بودم، بعهد هم در انقلاب فعالیتهایی داشتم هم زندان رفتم هم دفاع کردم هم برای آقای خمینی در زندان کتک خوردم، برای یک کلمه "آیت‌الله" که در بازجویی می‌نوشتند به من اعتراض می‌شد که چرا اسم آقای خمینی را با آیت‌الله می‌نویسی، معذک ما

این کارها را وظیفه خودمان می‌دانستیم، منتی هم بر هیچ کس نمی‌خواهم بگذارم. آن وقتی که من را به طبس تبعید کرده بودند مرحوم آقای حاج غلامرضا قدیری آمد به دیدن من گفت می‌خواهم بعضی جاها بروم، گفتم هیچ جا نمی‌خواهد بروی، بلند شو برو برنامهریزی کنید شهریه امام را جور کنید که شهریه ایشان تعطیل نشود. همان وقتی هم که امام را بازداشت کردند من رفتم تهران آقای عسکراولادی و دیگران را دیدم، یکلیست از افراد بازاریها تهیه کردم و به آنها گفتم اگر می‌خواهید انقلاب محفوظ بماند الان شهریه امام باید پرداخت شود. خلاصه کیسه گدایی را برداشتیم این طرف و آن طرف رفتیم که شهریه امام تعطیل نشود، برای اینکه ایشان محور انقلاب بودند می‌خواستیم این علم پا برجای باشد، آن کسانی که در انقلاب بوده‌اند و راجع به مسائل شناخت دارند می‌دانند. حالا چه مسائلی پیش آمده، باید از دیگران که مصدر این کارها هستند سؤال کرد؟ البته گفتم من آدمی نیستم که به دنبال مقام باشم و الا با توسل به این شیوه‌هایی که این آقایان عاقلانه می‌دانند خیلی خوب می‌توانستم موقعیت خودم را حفظ کنم، من هیچگاه مایل نبودم که وجود تبعی ظلی کسی باشم و شخصیت من وابسته به غیر باشد، در نامه امیرالمومنین (ع) به امام حسن (ع) می‌خوانیم: "لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا". شخصیت‌های اعتباری نزد خدا همی ارزش است مگر اینکه مقدمه خدمت به اسلام و مردم باشد، "ان اکرمکم عندالله اتقیکم".

من حساب همه کسانی را که در این جریان دست داشتند و این همه جوسازیهای ظالمانه یک طرفه را انجام دادند من البدو الی الختم به خدای بزرگ و روز جزا محول کرده‌ام، الحمدلله به حساب کتاب و روز جزا اعتقاد دارم. (پسیوست شماره ۱۷۴)

س: در نامه ۶۸/۱/۸ به حضرتعالی سفارش شده است که: "بیت خود را از افراد ناصالح پاک نمائید و از رفتن و آمد مخالفین نظام که به اسم علاقه به اسلام و جمهوری اسلامی خود را جا می‌زنند جدا جلودگیری کنید"، آیا افراد ناصالحی در بیت حضرتعالی بودند یا اینکه مثلاً مخالفان نظام در آنجا رفتن و آمد می‌کردند؟

ج: آقایانی که به هر جهت با من مخالف بودند بیشترین تبلیغات خودشان را متوجه بیت و دفتر من کرده بودند، و به مرحوم امام نیز چنین القامی کردند. یکروز داستان سیدمهدی را علم کردند در صورتی که او یکروز هم جزو دفتر من نبود، البته او همه جا می‌رفت و حتی دفتر امام هم می‌رفت، و بالاخره او هر چه بود در سال ۶۵ بازداشت و در سال ۶۶ اعدام شد، ولی مساله بیت و دفتر من هر روز سوژه آقایان بوده است، در حالی که:

اولاً: همه علما در قم و جاهای دیگر برای پاسخگویی به مراجعین دفتر دارند، مگر همه مجبورند دفترشان را مطابق میل شما تنظیم نمایند؟ هر کس مطابق کار و نیاز و سلیقه خودش افرادی را که به آنان اعتماد دارد انتخاب می‌کند، شما قبول ندارید مراجعه نکنید ولی حق تبلیغات سو ندارید. و ثانیاً: از قرار گفته‌های آقایان فقط دفتر من مرکز تجمع شیاطین است ولی دفتر علمای دیگر و بالاتر از آنها دفتر مرحوم امام مرکز تجمع ملائکه الله بوده است، قضاوت این امر با کرام الکاتبین و با آنهایی است که از نزدیک رفتن و آمد داشته‌اند.

بقای بر وکالت

س: بفرمایید پس از کنار رفتن از قائم مقامی، همچنان مانند سابق در وکالت امام باقی بودید یا خیر؟

ج: قبلا این مساله را عرض کردم که پس از نامه ۱/۶، من به آقای حاج شیخ عبدالله نوری که اینجا آمده بود گفتم می‌خواهم یک چیزی بنویسم بزنم درب دفتر که من دیگر از طرف ایشان وجوهات را نمی‌پذیرم، ایشان یک کمی جا خورد و گفت نه این درست نیست، بعد هم بانامه من به تهران رفت و روز بعد به فاصله نیم‌ساعت دوبار تلفن زد، اول اینکه امام گفته‌اند: "شما همچنان که سابق وکیل من بودید از حالا بعد نیز وکیل من هستید"، و من هم تا آن وقت که ایشان به رحمت خدا رفتند به عنوان وکیل ایشان عمل می‌کردم، نیم ساعت بعد باز آقای نوری زنگ زد که بیت امام می‌گویند: "ما نامه ۱/۶ را پاره کردیم و آن نامه از ما نیست، اگر این نامه به دست کسی افتاد از بیت شما به دست‌افراد افتاده است"، این حرفی است که آقای نوری در تلفن از بیت امام گفت، و بعد نامه ۱/۸ را از رادیو پخش کردند و روزنامه‌ها هم نوشتند، حالا نامه ۱/۶ از خود ایشان (مرحوم امام) بوده و ایشان بعدا پشیمان شده‌اند یا از کسی دیگر من نمی‌دانم، البته این نامه برای چند نفر هم در همان بیت امام توسط حاج احمد آقا خوانده شده بود، می‌گویند در حضور امام هم خوانده شده، برای من هم یک نسخه به وسیله آقای محمدعلی انصاری فرستادند، اما مطمئنا این نامه به خط امام نیست، ممکن است حداکثر املائی ایشان باشد، و بالاخره نامه ۱/۶ را در آنوقت پخش نکردند و در صحیفه‌نور نیز آن را نیاورده‌اند و فقط نامه ۱/۷ من و ۱/۸ مرحوم امام را پخش کردند و از تلفن آقای نوری و از نحوه عمل آقایان معلوم شد که ایشان به پخش نامه ۱/۶ راضی نیست و اگر فرضا اول هم راضی بوده‌اند بعدا پشیمان شده‌اند، و روی این اصل من از آن نسخه‌ای نگرفتم و هر کس نسخه‌ای از آن را طلب کرد ندادم، هر چند دیگران که مدعی علاقه و ارادت به ایشان هستند بر خلاف نظرایشان آن را به صورتهای مختلف و از قبیل نقل بسه معنا منتشر کردند و منتشر می‌کنند و آخرالامر خود آن را با یک قلم‌خوردگی منتشر کردند، جزاهم‌الله خیرا. جای تاسف است که آقایان نوعا امام بلکه اسلام و دین را صرف مقاصد سیاسی خود می‌کنند و حمایت از امام هم بهانه است و من تصمیم داشتم نامه را در این کتاب نیاورم ولی چون آقایان آن را منتشر کردند به ناچار من هم آن را ذکر کردم.

انتشار گسترده رنجنامه حاج احمد آقا خمینی

پس از جریان نامه ۶۸/۱/۶ و ۶۸/۱/۸، آقای حاج احمد آقا نامه مفصلی مشتمل بر دروغها و اتهامات به نام "رنجنامه" خطاب به اینجانب نوشت و در سطح وسیع هم مستقلا چاپ و منتشر کردند و روزنامه‌ها هم آن را مفصلا منتشر نمودند، و بتدریج روزنامه‌ها شروع کردند اراجیف و تهمت علیه من بسهم بیافند، البته حجم تبلیغات و جوسازی‌ها بعد از رحلت امام بود که شدت پیدا کرد ولی آغاز آن از زمان حیات ایشان بود، حالا امام مطلع بودند و یا در اثر کسالت از این مسائل بی‌اطلاع بودند نمی‌دانم.

آخرین نامه به امام

بالاخره من در این رابطه نامه پنج‌صفحه‌ای مورخه ۶۸/۲/۱۸ را خطاب به ایشان نوشتم (پیوست شماره ۱۶۵) که ظاهرا آن را به امام ندادند و گرنه بعید بود ایشان عکس‌العملی نشان ندهند، و این هم یکی از مظاهر عدالت آقایان است که آنان حق داشته باشند در جراید و مطبوعات در سطح وسیع کسی را ناجوانمردانه مورد حمله و هجوم قرار دهند و او توان و حق دفاع نداشته باشد و هیچ جریده‌ای جرات نکند نامی از او ببرد، و الی‌الله‌المشتکی.

لحن نامه جو و شرایطی را که مرا وادار به نوشتن چنین نامه‌ای کرده نشان می‌دهد، خداوند از

مفتنین نگذرد، و خدا را شکر که آنان نیز به خواسته‌های دنیوی خود نائل نشدند، و من نیز از مسئولیتهای سنگین نجات یافتم. من هیچ‌گاه طالب مقام نبوده و نیستم، و خدا را شکر که برای تحصیل مقام تا حال قدمی برنداشتم.

سیاست یک بام و دو هوا

آقایانی که ادعای پیروی از امام را دارند با وجود نامه ۱/۸ چرا از پخش درسهای من که خودشان هم استفاده می‌کردند جلوگیری کرده و می‌کنند، و چرا هر روز به بهانه‌های واهی مزاحم درس و شاگردان می‌شوند؟ چرا از ناحیه اطلاعات و دادگاه ویژه بسیاری از شاگردان مرا که از مخلصین امام و انقلاب هستند بازداشت می‌کنند و در آخر از آنان تعهد می‌گیرند که در درس من شرکت نکنند؟ چرا از ناحیه اطلاعات کتابهای مرا از قبیل رساله عملیه یا خطبه حضرت فاطمه زهرا (س) و حتی کتاب ولایت‌فقیه که کتاب سال شناخته شد (پیوستهای شماره ۱۷۵ الی ۱۷۷) و ترجمه آن را از کتابفروشیها جمع می‌کنند و به فروشندگان خسارت وارد می‌آورند؟ من فراموش نمی‌کنم که یکروز آقای خامنه‌ای می‌گفت: "من شبهای جمعه که درس نهج‌البلاغه شما از تلویزیون پخش می‌شود کتاب را باز می‌کنم و مثل یک شاگرد مقابل تلویزیون می‌نشینم و گوش می‌دهم، چون ما خراسانی‌ها مخصوصا به ادبیات اهمیت می‌دهیم و شما نکات ادبی را خوب بیان می‌کنید." آیا صحیح است که ما فقه و علم را فدای اغراض سیاسی کنیم؟ جوی درست کرده‌اند که افراد قهرا از حضور در درس من وحشت می‌کنند و گاهی افرادی را که در درس حاضر می‌شوند از برخی حقوق و مزایای اجتماعی محروم می‌کنند، یا اگر در جایی مشغول به کار هستند آنان را اخراج می‌کنند تا افراد بترسند و در درس و منزل و جماعت من حاضر نشوند (۱)، و جو آنقدر تند بود که حتی آقای خاتمی نیز آن اوایل وقتی که وزیر ارشاد بودند به قم می‌آیند و شاید مبعوث بوده‌اند و یک شب وقت خود را صرف می‌کنند که طلاب و فضلاء خراسانی را از آمدن به درس من منصرف کنند، هر چند آنان نپذیرفتند، البته شنیدم بعدا آقای خاتمی از این کار خود اظهار پشیمانی کرده‌اند.

حالا فرضا در من اشکالاتی وجود داشته باشد خویشان و بستگان من چه گناهی مرتکب شده‌اند؟ از بساب مثال و نمونه یاد آور می‌شوم: صبیحاخیر من سعیده خانم منتظری که دارای فوق‌لیسانس ادبیات می‌باشد در پی اعلام استخدام اداره آموزش و پرورش قم به آنجا مراجعه کرده بود و آنان پس از طی مراحل گزینشی و استفسار از همسایگان راجع به خصوصیات او، وی را به دبیرستانی معرفی کرده بودند و چند وقتی مشغول بود تا اینکه یک روز مدیر دبیرستان اظهار می‌کند که دیگر شما نیاید، و در جواب سؤال از علت این دستور می‌گوید چرا ندارد. وقتی به اداره آموزش و پرورش مراجعه می‌کند و علت را جویا می‌شود آنان نیز در جواب طفره می‌روند و حتی حقوق او را هم نمی‌پردازند، تا اینکه روزی یکی از شاگردان او را می‌بیند و به او نسبت به مرگ پدر تسلیم می‌گوید دختر من می‌گوید پدر من که نمرده است و معلوم می‌شود که وقتی شاگردهای کلاس علت نیامدن معلمشان را از خانم مدیره سؤال می‌کنند او گفته است که پدرش فوت شده و عزادار است و دیگر نمی‌تواند بیاید. بعد از این ماجرا دختر من به دبیرستان رفته و به هر صورت شده در کلاس حاضر می‌شود و به شاگردان می‌گوید: "من در این مدت غیر از مسائل درسی صحبتی با شما نداشتم و خودم را هم معرفی نکردم ولی حالا ناچارم بعضی مسائل را به شما بگویم، من فرزند فلانی هستم و پدرم نیز در قید حیات است"، و چند کلمه‌ای برای آنان صحبت می‌کند که پس از خروج از کلاس مورد عتاب مدیر دبیرستان قرار می‌گیرد که

چرا بدون اجازه سر کلاس رفتی؟ وی سپس راجع به این موضوع خیلی محترمانه نامهای به آقای هاشمی رئیس جمهور و نامهای به آقاسای دری نجف آبادی که مسئول گزینشهاست نوشت که متأسفانه یا خوشبختانه هیچ کدام نه جواب دادند و نه اقدام کردند. این است نمونه حکومت عدل علی (ع) که آقایان مدعی پیروی از آن می‌باشند؟ و این است مزد کسی که سالها خود و خانواده‌اش را وقف اسلام و انقلاب کرده است، و سالهای خوب عمر خود را در زندانها و تبعیدها سپری کرده است. البته من اگر خدمتی کرده‌ام به عنوان انجام وظیفه بوده‌ام برای مزد ولی اخلاق اسلامی اقتضا می‌کند سابقه اشخاص و خدمات آنان رعایت شود. حاطب بن ابی بلتعنه با اینکه در اثر گزارش دادن اجتماع مسلمین مدینه برای جهاد به کفار مکه گناه بزرگی مرتکب شده بود پیامبر اکرم (ص) به سبب سابقه خوب او در جنگ بدر از گناه او صرف نظر نمود (۲۰) چند سال پیش هم که من برای ناراحتی قلب و کلیه به بیمارستان لقمان حکیم تهران مراجعه کردم، با اینکه اول پزشکان اصرار بر لزوم مراقبت پزشکی داشتند ولی در اثر ایجاد جورعب و وحشت از طرف بعضی بچه‌های اطلاعاتی که در بیمارستان حضور پیدا کرده بودند یکدفعه لحن آنان عوض شد و ما را به قم برگرداندند. همه اشکال این است که بچه‌های تند بی‌اطلاع از مسائل مصدر بعضی امور شده‌اند و بدون توجه به عکس العمل بعضی تندپها کارهایی را انجام می‌دهند و بزرگان با اطلاع یا ساکتند و یا خودشان تحریک هم می‌کنند، که البته اینها نمونه‌هایی بود که عرض کردم و گرنه مطالب گفتنی در این باب بسیار است.

۱ هرچند با وجود این آزار و اذیتها و محدودیتها درس معظمه یکی از پرجمعیتترین درس حوزه علمیه قم به شمار می‌آید.
۲ دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، ج ۲، ص ۷۴۰

اعتراضات پنهان و آشکار مردمی

س: با وجود اینکه حضرتعالی در نامه ۶۸/۱/۷ همگان را به حفظ آرامش دعوت فرمودید گویا در گوشه و کنار به صورتهای مختلف اعتراضاتی از سوی مردم انجام پذیرفت که اوج آن در نجف آباد و به صورت تظاهرات و اعتراضات خیابانی بوده است، در این زمینه اگر مناسب می‌دانید توضیحاتی بفرمایید.

ج: من با اینکه در نامه خود به مردم تذکر داده بودم که در مقابل تصمیم امام (ره) عکس العمل نشان ندهند شنیدم مردم نجف آباد تظاهرات کرده‌اند و چنانکه نقل شد برخی از مسئولین و از جمله استاندار وقت اصفهان نظر داده بودند که سپاه به مردم حمله کند که در نتیجه جمعی کشته می‌شدند، لذا من به مردم نجف آباد نامهای نوشتم و به وسیله آقای دری که در آن زمان رئیس دفتر من بود به نجف آباد فرستادم و آقای دری گفتند من به زحمت آنان را از تصمیمی که داشتند منصرف کردم و به وسیله خواندن نامه مردم را قانع کردم. بعدا شنیدم که آیت‌الله موسوی اردبیلی در سمت امامت جمعه تهران اهمیت نامه مرا یاد آور شده‌اند. (پیوست شماره ۱۷۸)

موضعگیری نمایندگان مجلس

س: پس از حوادث فروردین ۱۳۶۸ ظاهرا تنشها و موضعگیریهایی از سوی نمایندگان مجلس شورای اسلامی به صورت پنهان و آشکار صورت گرفت و حتی یکی از جلسات علنی مجلس به

تشنج کشیده شد و متعاقب آن بلافاصله نامه‌ای منسوب به حضرت امام خطاب به نمایندگان مجلس به تاریخ ۶۸/۱/۲۶ منتشر گردید، لطفاً بفرمایید علت اصلی این تنشها چه بود و آیا اشکالات و ایراداتی که به نامه ۶۸/۱/۶ وارد است درباره این نامه هم صدق می‌کند؟

جمهوری اسلامی: ببله، پس از سروصداها در مجلس، نامه‌ای به نام مرحوم امام به تاریخ فوق خطاب به نمایندگان مجلس منتشر شد، ولی آقایانی که کارشناسی کرده و خط امام را با خط حاج احمد آقا مقایسه کرده‌اند اظهار می‌دارند که خط نامه، خط حاج احمد آقا می‌باشد، حالا با نظر امام بود یا نه، العلم عندالله. در کتاب "واقعیتها و قضاوتها" هم راجع به جعلی بودن و مخدوش بودن نامه‌هایی که این اواخر به نام حضرت امام صادر شده بود مطالب قابل توجهی آمده است. در همان ایام در جمع آقایان شاگردان درس سخنانی در مورد روند قضایای پیش آمده بیان کردم که مورد توجه قرار گرفت. (پیوست شماره ۱۷۹)

س: گویا پس از درگذشت والد حضرتعالی هم بیش از ۲۰۰ نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی با ارسال نامه‌ای که از تریبون مجلس قرائت شد درگذشت ایشان را به حضرتعالی تسلیت گفتند (۱)، لطفاً بفرمایید محتوای این نامه چه بود و چه کسانی آن را امضا کرده بودند؟ ظاهراً در سال ۶۹ نیز عده‌ای از نمایندگان با ارسال نامه‌ای سالگرد درگذشت پدر حضرتعالی را تسلیت گفتند، در این باره نیز توضیح بفرمایید.

ج: ببله، در آن زمان نمایندگان مجلس نامه تسلیتی برای من فرستادند و بیشتر از دوستان آن را امضا کرده بودند، شاید الان این نامه باشد. در سال ۱۳۶۹ هم به مناسبت اولین سالگرد درگذشت پدر من عده‌ای از نمایندگان پیام تسلیت دیگری برای من فرستادند که البته به خاطر شرایط آن روز و افزایش محدودیتها تعداد امضاکنندگان آن کمتر از نامه اول بود، شاید حدود هفتاد هشتاد نفر آن را امضا کرده بودند. (پیوست شماره ۱۸۱)

۱ - مرحوم حاج علی منتظری والد بزرگوار فقیه عالیقدر در تاریخ اول خرداد ۱۳۶۸ به رحمت ایزدی پیوست. مراسم تشییع جنازه آن مرحوم باشکوه فراوان انجام و در گلزار شهدای شهرستان نجف آباد به خاک سپرده شد. آیتالله العظمی منتظری در پیامی که همان موقع انتشار یافت از همه تشکر کردند. (پیوست شماره ۱۸۰)

بطلان نظریه ولایتعهدی

س: به نظر حضرتعالی آیا مساله ولایتعهدی در اسلام معهود است و در بحث ولایتفقیه آیا ولی فقیه می‌تواند بعد از خود را مشخص کند؟

ج: نه، این ولایتعهدی از خصوصیات نظام شاهنشاهی است، ما در قانون اساسی چیزی به عنوان ولایتعهدی نداریم، حتی دوازده امام ما هم که یکی پس از دیگری امامت را به عهده داشتند از طرف خدا و پیامبر (ص) مشخص شده بودند و مشروعیت هر یک به دست دیگری نبوده است، ما چنین چیزی در شریعت اسلام نداریم، این تز نظام شاهنشاهی و سلطنت طلبهاست، در زمان غیبت مردم هر زمان بر اساس ملاکهای اسلامی حق دارند از بین افراد واجد شرایط رهبر خود را مشخص کنند. دوتا مجتهد هم که از نظر علم و سایر شرایط مساوی باشند در عرض هم هستند منتها اگر مردم بر اساس رای و نظر واقعی خود مجتهدی را که شرعاً واجد شرایط باشد به عنوان رهبری انتخاب کردند در همان زمان او مقدم بر دیگران است ولی او حق نصب برای بعد از خود را ندارد.

س: همان‌گونه که می‌دانید در این اواخر از سوی افراد مختلف تلاشهایی صورت می‌گرفت تا مرحوم امام در این زمینه دخالت کرده و رسماً رهبر بعد از خود را مشخص نمایند، و برای رسیدن به این هدف اولین اقدام آنان ملوک‌کردن ذهن ایشان نسبت به حضرت‌عالی بود، به نظر شما چه کسانی نقش اصلی را در این زمینه به عهده داشتند و هدف نهایی آنان چه بود؟

ج: من نمی‌خواهم درباره افراد و مقاصد آنها قضاوتی کنم، همه اشکالها بر سر این است که امام در این یکی دو سال آخر از مسائل منقطع شده بودند، همان‌گونه که عرض کردم قائم‌مقام وزیر وقت اطلاعات آقای فلاحیان چنانکه از او نقل کردند می‌گوید در این سالهای آخر کارهایی را که با امام داشتیم با احمد آقا حل و فصل می‌کردیم، بقیه مسائل هم همین‌طور بود، سایر وزرا هم همین‌طور بودند، امام در این اواخر مریض بودند و با سفارش پزشکها ایشان را حتی المقدور از مسائل دور نگه می‌داشتند، ما هم اینجا در قم مشغول طلبگی بودیم و فرصت اینکه هر روز بلند شویم برویم خدمت ایشان را نداشتیم و اگر هم می‌خواستیم مکرر به دیدن ایشان برویم باز هم مسائل دیگری درست می‌شد و حرفهای دیگری مطرح می‌شد. لابد کسانی بوده‌اند که در این قضایا نقش داشته و آنها را بوجود آورده‌اند، ایشان مجتهد بود فقیه بود عالم بود اما معصوم نبود بشر هم بود، بشر ضعف اعصاب هم پیدا می‌کند، پیرمرد هم می‌شود، ایشان در این اواخر بیماری سرطان هم داشتند، خوب اینها یک واقعیاتی است، اینها را که نمی‌شود منکر شد، در این روزهای آخر معلوم شد کسانی به فکر بوده‌اند که مرحوم امام را وادار کنند آقای حاج احمد آقا را برای بعد از خود تعیین کنند، از جمله استناددار وقت اصفهان طوملری خطاب به امام تهیه کرده بود بدین مضمون که در مسالرهبری شایستگی ملاک است و همان‌گونه که امام محمدتقی (ع) در نسالگی با وجود سن کم به امامت رسید و شایستگی آن را داشت آقای حاج احمد آقا هم شایستگی آن را دارند و خوب است شما ایشان را برای رهبری به مردم معرفی کنید. بعد از درگذشت امام نیز نقلهای متفاوتی از قول ایشان درباره آقای خامنه‌ای منتشر شد که بر فرض صحت شرعاً نمی‌تواند حجیت داشته باشد، زیرا نظر فرد غیر معصوم راجع به افسراد از حجت‌های شرعی نیست، البته فتوای او در مورد احکام برای مقلدهایش حجت است ولی قول او راجع به افراد از حجت‌های شرعی نیست. متأسفانه ما ایرانیها معمولاً از شخصیتها یا بت می‌سازیم و یا دیو، اما این را که کسی بزرگوار و خدمتگزار باشد ولی اشتباهاتی هم داشته باشد تصور نمی‌کنیم.

س: پس اینکه گفته می‌شود حکم ولی فقیه در یک مساله‌ای حتی برای سایر مجتهدین هم حجت شرعی است چیست؟

ج: آن یک مساله دیگری است، اینکه بگویند این آدم خوبی است یا آدم بدی اینکه حکم نیست، حداکثر اینکه قول او در حکم یک شاهد باشد نه بیشتر از آن، عمده این است که انسان نباید یک نفر غیر معصوم را بت بکنند، "الجاهل اما مفراط او مفراط" و متأسفانه بسیاری از افراد گرفتار افراط و تفریط هستند.

وصیتنامه حضرت امام (ره)

س: در جریان وصیتنامه معروف حضرت امام از حضرت‌عالی دعوت شد که در جلسه‌ای که بدین منظور تشکیل شده بود شرکت کنید، لطفاً مشروح این قضیه را توضیح بفرمایید، و نیز شنیده شده که وصیتنامه‌ای از مرحوم امام نزد حضرت‌عالی بوده است، آیا چنین چیزی صحت دارد یا نه؟

ج: من قبلا از مضمون وصیتنامه الهی سیاسی ایشان که الان چاپ شده است اطلاعی نداشتم، یک روز مرا دعوت کردند که بیایید آنجا، من رفتم یک عده دیگر هم بودند، بعضی از اعضای شورای نگهبان هم بودند، مثلا آقای حاج آقا لطف‌الله صافی بودند، آقای مهدوی‌کنی بودند، آقای هاشمی و آقای خامنه‌ای بودند، من هم نمی‌دانستم قضیه از چه قرار است، امام گفتند: این وصیتنامه من است و یک نسخه از آنرا ببرید در مجلس، یک نسخه از آن را هم ببرید مشهد، آقای مهدوی‌کنی را مسئول کردند که آن را ببرند مشهد که در کتابخانه حضرت (ع) حفظ شود، بعد امام فرمودند: شما چند نفر هم این نسخه را ببرید در مجلس. "من گفتم: البته بدون من چون من معذورم"، ایشان گفتند: ببله افسراد دیگر بروند، البته هیچکس نمی‌دانست که در آن وصیتنامه چه چیزهایی نوشته شده و اگر دیگران هم می‌دانستند من نمی‌دانستم، این راجع به آن وصیتنامه معروف.

اما یک بار دیگر در آن خانه محله عشقعلی که بودیم یک روز آقای سید سراج‌الدین موسوی یک پاکتی از امام خطاب به من آورد که در آن هم چسبانده و لاک و مهر شده بود و روی آن هم نوشته بودند: "این نامه را پس از مرگ من باز کنید"، و من از محتوای آن اطلاع نداشتم تا اینکه آقای محمدعلی انصاری در تاریخ ۶۷/۱۲/۲۸ یکی دو شب قبل از عید آمد اینجا و گفت: امام فرموده‌اند شما آن نامه را بدهید، البته اینکه آیا واقعا امام فرموده بودند یا نه خدا می‌داند، ولی طبع من این بود که به سبب اعتمادی که آن موقع به بیت امام داشتم گفته‌های آنان را حمل بر صحت می‌کردم. ولی بالاخره از همان جا معلوم شد که اینها برنامه کنار گذاشتن مرا تدارک می‌بینند، من به آقای انصاری گفتم شما یک رسید بدهید، او یک رسید نوشت و داد و من آن نامه را به او دادم. البته بعد شنیدم در یکجا گفته شده تنها کسی که در امانت خیانت‌نکرده فلانسی است، چسبون نامه امام پیش چند نفر بوده آنها باز کرده بودند ولی فلانی آن را باز نکرده است. بالاخره من اطلاع نداشتم که در آن نامه چه نوشته شده است.

یک نامه دیگر هم من از ایشان داشتم که الان هم آن را دارم که در آن نوشته‌اند پس از مرگ من پولهای من در اختیار چهار نفر باشد: یکی از آنها من هستم و دیگران آقایان پسندیده و حاج آقا باقر سلطانی و حاج آقا مرتضی حائری می‌باشند. (پیوست شماره ۱۸۲)

س: با توجه به این نامه و وصیت حضرت امام مبنی بر اینکه پولهای ایشان در اختیار شما چهار نفر قرار گیرد، آیا پس از رحلت ایشان به این وصیت عمل شد و پولهای ایشان در اختیار شما قرار گرفت؟ ج: خیر، پس از رحلت ایشان نه به من مراجعه شد و نه پولی در اختیار من قرار گرفت و ظاهرا در اختیار شورای مدیریت حوزه قرار گرفت.

رحلت حضرت امام خمینی (ره)

س: آیا حضرت تعالی به هنگام بیماری حضرت امام به ملاقات و عیادت ایشان رفتید، و اگر رفتید چه دلیلی داشت؟

ج: می‌دانید که پدر من تقریبا ده روز پیش از امام فوت شدند، من برای فوت پدرم نجف‌آباد بودم، رفته بودم برای تشییع جنازه و فاتحه، بعد رادیو گفت که امام را عمل جراحی کرده‌اند، در آنجا بعضی افسراد می‌گفتند که شما همین الان یک تلگراف بزنید، من گفتم پدر من فوت شده‌است و هیچ‌کدام از آقایان به روی مبارکشان نیاوردند، در عین حال من از نجف‌آباد یک تلگراف به امام زدم بدین مضمون که

الحمد لله عمل شما موفقیت آمیز بوده است و خدا شفای کامل عنایت کند که متن آن ممکن است باشد. بالاخره من با اینکه مصیبت زده بودم تلگراف زدم بعد هم که آمدم قم دوبار توسط آقای دری که آن وقت مسئول دفتر من بود پیغام دادم که برویم به عیادت ایشان، آقای دری گفت: گفته اند، گفتیم حالا برویم و راهمان ندهند این چیز خوبی نیست. بعد هم وقتی ایشان فوت شدند پیام تسلیتی نوشتم که بخشی از آن در روزنامه کیهان آن زمان چاپ شد، و فردای آن روز فرزندم احمد را با آقای دری و آقای ایزدی فرستادم جماران که تسلیت بگویند و آنان رفتند و تسلیت گفتند، بعد هم خودم چندروز بعد با احمد آقا و آقاسعید رفتیم مرقد ایشان و از آنجا رفتیم جماران، صبح زود بود، به ما گفتند فعلا بمانید تا فلان کس بیاید، باران هم به شدت می بارید، گفتند احمد آقا خوابند و در حسینیه زنها هستند، شما حالا بروید در دفتر آقای توسل و از این حرفها که ظاهرا برای طفره رفتن بود، ما هم برگشتیم قم، بعد گویا به آقای هاشمی خبر داده بودند که فلانی آمده و برگشته است، ایشان هم گفته بود تحقیق کنید ببینید که فلانی کجا رفته خوب نیست ایشان بیاید و برگردد، بالاخره وقتی ما آمدم قم گفتند آنجا می گشته اند که شمارا پیدا کنند. بعد یک روز من به آقای طاهری خرم آبادی گفتم: "حالا که آقای هاشمی آن روز گفته که فلانی چرا برگشته شما به آقای هاشمی بگویید فلانی گفته من حاضریم به عنوان وظیفه اخلاقی چون شاگرد امام بوده ام در بیت امام بیایم و به خانواده ایشان تسلیت بگویم و هیچ نظر سیاسی هم ندارم، شما هم باشید، خبر آن هم نمی خواهم جایی گفته شود، اما اگر خواستند خبرش را بدهند من نباید متن خبر را ببینم"، برای اینکه من احتمال می دادم که بگویند بله فلانی آمد و گفت من توبه کردم دل امام را به درد آوردم و از این دروغها که درست کرده بودند، آقای طاهری خرم آبادی گفت: "من به آقای هاشمی این مطلب را رساندم، آقای هاشمی گفت خیلی خوب"، بعد امسروز و فردا کردند تا اینکه آقای هاشمی رفت شوروی و این کار را به آقای طاهری خرم آبادی محول کرده بودند. بعد آقای طاهری گفت من با حاج احمد آقا صحبت کردم او گفت: "رفقای ما صلاح ندانستند که ایشان بیایند"، گفتیم خوب حالا که صلاح ندانستند ما دیگر تکلیفی نداریم. (پیوست شماره ۱۸۳)

س: گویا حضرتعالی در قم هم مجلس ختمی برای ایشان برگزار کردید.
ج: بله جامعه مدرسین و دیگران ستادی برای مراسم ایشان تشکیل داده بودند ما به آنها گفتیم یک وقت هم برای من بگذارند، امروز و فردا کردند تا اینکه در اواخر برای من وقت گذاشتند، در مسجد اعظم قم مجلس گرفتیم و من شخصا اطلاعیای دادم و از همه دعوت کردم که در مراسم شرکت کنند (پیوست شماره ۱۸۴)، بعد هم افرادی که از جاهایی تحریک شده بودند آمدند مجلس را به هم زدند و به ناچار آیت الله صانعی برای ختم غائله منبر رفتند و من هم از مجلس خارج شدم، البته سردسته آنان که از مسئولین آموزش سپاه بود بعدا آمد و از من عذرخواهی کرد و از دست حاج احمد آقا می نالید. برای سالگرد امام هم مجلسی در همین حسینیه شهدا گرفتم باز هم افرادی را فرستادند بهم زدند، لذا برای سال بعد که به من گفتند مراسمی بگیرید گفتم نه، من دیگر جلسه نمی گیرم "لا یلدغ المؤمن من جحر مرتین" مومن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی شود، وظیفه ما بود که نسبت به امام احترام کرده باشیم حالا که نمی خواهند ما هم اصراری نداریم. پس از رحلت ایشان روزنامهها و مجلات راجع به ایشان با افراد مصاحبه می کردند، و از جمله از طرف نشریه کیهان فرهنگی با من مصاحبه کردند، ولی

مصاحبه‌کنندگان مورد توییح قرار گرفتند و بالاخره نگذاشتند کیهان فرهنگی مصاحبه را چاپ کند و در نتیجه دفتر ما آن را پیاده و منتشر نمود. (پیوست شماره ۱۸۵)

ارسال پیام تبریک برای آقای خامنه‌ای

س: حضرتعالی پس از انتخاب آقای خامنه‌ای به رهبری جمهوری اسلامی، پیام تبریکی برای ایشان ارسال داشتید، علت ارسال این پیام چه بود و چه ضرورتی در این باره احساس می‌شد؟

ج: یکی از آقایان معروف که با من آشنا بود آمد اینجا و مصر بود که شما به ایشان پیام بدهید و صلاح نیست شما بی تفاوت باشید و قاعدتاً ایشان هم جواب خواهند داد و بسیاری از چالش‌ها برطرف می‌شود و مخالفین شما در اهداف شومی که دارند و شما را برای رسیدن به آنها کنارزدند شکست خواهند خورد، و بالاخره من برحسب مصلحت‌اندیشی‌ها و حفظ وحدت پیامی دادم ولی جواب ایشان را در تلویزیون نخواندند و گفته شد ایشان گفته‌اند به من تلفنهای زیادی شده که چرا جواب دادی و من استخاره کردم بد آمد که جواب را بخوانند، و العهده علی‌الراوی. (پیوست های شماره ۱۸۶ و ۱۸۷) پس از وفات مادرشان هم به ایشان و هم به برادرانشان تلگراف کردم هیچ کدام جواب ندادند (پیوست شماره ۱۸۸)، و پس از حمله به حسینیه غارت اموال و... به ایشان نامه‌ای نوشتم آن را هم جواب ندادند (پیوست شماره ۱۸۹)، و بعدها به وسیله آقای مومن پیامی مشتمل بر هفت بند و همچنین نوار سخنرانی آقای فلاح‌زاده را برای ایشان فرستادم که آن هم بی جواب ماند با اینکه به آقای مومن گفته بودند جواب می‌دهم (۱).

۱ - اجرای حمله به حسینیه و غارت اموال در بهمن‌ماه ۱۳۷۱ و نیز پیام معظمله به آقای خامنه‌ای توسط آقای مومن، به صورت مشروح در فصل یازدهم بیان شده است.

بازنگری قانون اساسی

س: حضرتعالی که ریاست مجلس خبرگان قانون اساسی را به عهده داشتید آیا در جریان تعویض برخی از قسمتهای قانون اساسی نیز نقشی داشتید؟ آیا با شما مطرح شد که چنین تغییراتی بناست انجام شود؟ شنیده شده که حضرتعالی با این اقدام موافق نبودید، دلیل آن چه بوده است؟ نظرتان در مورد مواد فعلی از قانون اساسی که تغییر داده شده چیست؟

ج: در اینسکه قانون اساسی یک نواقصی داشت حرفی نیست، ما از همان اول چند اصل هم تنظیم کرده بودیم که یک اصل آن مربوط به این بود که اگر خواستند یکروز متممی برای قانون اساسی نوشته شود چگونه باید باشد، آیا لازم است دوباره خبرگان جمع شوند؟ آیا از مردم رای گیری شود یا به صورت دیگری باشد؟ شاید من متن آن اصل را هم داشته باشم، ولی آن وقت بنای دولت آقای مهندس بازرگان بر این بود که یکماه تصویب قانون اساسی تمام بشود با این حال سه ماه طول کشید و حوصله خیلی‌ها سر رفته بود، لذا هر چند پیش‌نویس چند اصل را کمیکی از آنها مربوط به چگونگی تنظیم قانون اساسی بود من به عنوان رئیس خبرگان آماده کرده بودم ولی مرحوم امام فرمودند: "بس است قضیرا جمع کنید"، ما هم سر و ته آن را جمع کردیم. اما بعدا برای تغییراتی که می‌خواستند بدهند یک روز آقای حاج احمد آقا آمد اینجا و گفت: "بناداریم اصلهایی را تغییر بدهیم و بناست شورای مصلحت نظام هم در قانون اساسی گنجانده شود، و شما به عنوان اینکه رئیس

مجلس خبرگان قانون اساسی بوده‌اید بیایید یک نامه به امام بنویسید که قانون اساسی نواقصی دارد و امام هم به شما بنویسند که شما جلسه‌ای تشکیل بدهید و این تغییرات را انجام بدهید، من گفتم: "من می‌دانم که قانون اساسی نقصهایی دارد اما در شرایط فعلی که ترازه قسط‌نام‌پذیرفته شده بود به عقیده من پهن کردن سفره قانون اساسی به مصلحت نیست، چون یک مشکلی که ما آن وقت به هنگام تصویب قانون اساسی داشتیم مشکل اهل سنت بود که آنان می‌گفتند شما چرا با ما مثل اقلیتها رفتار کرده‌اید، باید در مناطق ما آزادیهایی باشد، راجع به اصل مذهب رسمی کشور که باید تشیع باشد و راجع به رئیس جمهور که باید شیعه مذهب باشد آنان حرف داشتند، و الان سروصدا راه می‌اندازند و طلبکارمان می‌شوند چون آن زمان به آنان وعده داده شده بود که اگر یکروز بنا شد متممی برای قانون اساسی نوشته شود به این مسائل هم توجه می‌شود"، در عین حال من یک نامه‌ای هم به امام نوشتم که الان این تغییر را به مصلحت نمی‌دانم، قداست قانون اساسی از بین می‌رود و آن استقبالی که آن روز مردم برای رای دادن داشتند الان به آن شکل نخواهد شد، به قانون اساسی فعلی مراجع تقلید و عموم مردم رای داده‌اند و به مصلحت نیست قداست این قانون اساسی شکسته شود و دست‌کاریهایی در آن صورت گیرد. (پیوست شماره ۱۹۰)

بعد، از ما که مایوس شدند رفتند آقای مشکینی و دیگران را دیدند و بعد بعضی از آقایان تعیین شدند و آنان این تغییرات را صورت دادند بعد هم از مردم رای‌گیری شد، که البته من به این تغییرات رای ندادم، بعضی افراد دیگر هم رای ندادند.

س: قید مرجعیت برای رهبری هم در همین تغییرات برداشته شد؟

ج: ببله، و در همین تغییرات بود که یک قید "مطلقه" هم برای ولایت فقیه اضافه کردند، در حالی که ولایت مطلقه به این معنا که ولی فقیه هر کار دلش خواست بکند به نظر من درست نیست، خود خداوند سبحان در ارتباط با پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: "و ان احکم بینهم بما انزل الله" حکم مال خداست، پیامبر مجری دستورات خداست ولی فقیه هم باید مجری دستورات خدا باشد، آن هم بخصوص در زمان فعلی و بر اساس قانون اساسی ما که تعیین او بر اساس انتخاب است، مردم ولی فقیه را انتخاب می‌کنند که بر اساس قانون اساسی و دستورات اسلام عمل کند و هیچ حق ندارد خلاف قانون اساسی عمل کند، برای ولی فقیه هم در قانون اساسی اختیارات بخصوصی مشخص شده است. البته ممکن است مقصود از ولایت مطلقه ولایت عامه باشد، چون بعضی از فقها ولایت فقیه را در امور جزئی زمین مانده مانند تصرف در اموالیتامی و قاصرین می‌دانند، اما ما می‌گوییم چنین نیست بلکه در همه امور لازم‌الاجرا که قابل تعطیل نیست و از جمله اداره امور بلاد و حفظ نظام مسلمین و اجرای حدود الهی جاری است ولی در چهارچوب احکام و مقررات الهی چنانکه ولایت پیامبر (ص) و ائمه (علیهم السلام) نیزه همین نحو است، اینکه ولایت امت در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به فقیه عادل محول شده برای این است که اداره امور مسلمین باید بر اساس احکام خدا انجام شود و فقیه کارشناس و متخصص احکام خدا می‌باشد، اگر بخواهند کشوری بر اساس ایدئولوژی خاصی اداره شود قهراً باید زیر نظر ایدئولوگ آن انجام شود، هر چند در امور لازم‌الاجرا اگر فقیه عادل نبود و یا متصدی نشد عدول مومنین باید انجام دهند و اگر آن هم میسر نشد فساق مومنین باید انجام دهند، پس در نتیجه فقیه عادل قدم‌متیقن است و انجام امور مذکوره از باب تکلیف است و این قبیل امور لازم‌الاجرا را که نباید زمین بمانند" امور

حسبیه "می نامند. البته تفصیل مساله در اینجا نمی گنجد، و اگر بنا باشد که ولایت فقیه به نصب از طرف ائمه (علیهم السلام) باشد چنانکه آقایان اصرار دارند در این صورت منحصر به کسی که خبرگان او را تعیین می کنند نمی باشد، بلکه هر مجتهد واجد شرایط مخصوصا اگر اعلم باشد دارای آن مقام خواهد بود و خبرگان حق ندارند منصوب از طرف امام معصوم را عزل نمایند.

س: حضرت تعالی به اعتراض اهل سنت نسبت به برخی از اصول قانون اساسی اشاره کردید، لطفا در این باره بیشتر توضیح دهید و بفرمایید تا چه اندازه اعتراض آنها را وارد می دانید؟

ج: همان گونه که عرض کردم هنگام تصویب قانون اساسی ما در این زمینه مشکل داشتیم، از یک طرف اهل سنت اعتراض داشتند که با ما نباید مثل سایر اقلیتها رفتار شود و ما باید در مناطق خودمان آزادیهایی داشته باشیم، و نیز نسبت به اینکه مذهب رسمی کشور تشیع باشد یا رنیس جمهور شیعه مذهب باشد حرف داشتند، و از طرف دیگر حساسیتهایی از سوی برخی از نمایندگان مجلس خبرگان نسبت به آنان وجود داشت. ما برای اینکه فعلا به طور موقت مشکل را برطرف کنیم به اهل سنت وعده دادیم که اگر یک روز بنا شد متمدنی برای قانون اساسی نوشته شود به خواستههای آنان توجه می شود، که البته هنگام بازنگری به این وعده عمل نشد. اما اینکه تا چه اندازه خواستههای آنان وارد بود، به نظر من حق آنان است که آزادیهای مذهبی در مناطق خودشان که اکثریت دارند داشته باشند، ولی چون اکثریت مردم ایران شیعه هستند حق شیعیان هم هست که مذهب رسمی کشور تشیع باشد، همان گونه که در بسیاری از کشورهای مذهبی دیگر اکثریت مردم آن کشور به عنوان مذهب رسمی پذیرفته شده است، و من شخصا در آن زمان از مدافعان این اصل بودم و در تصویب آن نقش داشتم.

نامه به اعضای شورای بازنگری قانون اساسی

س: شنیده شد حضرت تعالی پس از رحلت حضرت امام نامه ای برای خبرگان نوشته اید، اگر ممکن است بفرمایید مضمون آن نامه چه بود؟

جمهوری اسلامی: آن نامه برای خبرگان نبود برای افرادی بود که مسئول بازنگری قانون اساسی بودند، البته این نامه را هم نفرستادم چون بعضی فضلا از جمله آقای امینی آمدند اینجا برای آنسها خواندم نظرشان این بود که ممکن است در ذهن بزنند که شما دارید برای خودتان چانه می زنید، چون بعد از تعیین آقای خامنه ای برای رهبری بود. در عین حال من نظراتی داشتم که چون نقش اساسی برای رهبری جمهوری اسلامی داردمی خواستم مشخص شود و به این مسائل توجه شود، متن این نامه به این شکل است. (پیوست شماره ۱۹۱) بعد دیدم در کتاب مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی در جلد اول آمده است که این روایات را آقای حاج شیخ ابراهیم امینی در جلسه خواند و آقای خامنه ای هم گفته است: "واقعا باید این روایات علاج بشود، این جوابی که جناب آقای یزدی فرمودند که اعلمیت یعنی اعلمیت به اداره امر، نه این انصافا خلاف ظاهر است، علاوه بر اینکه افقهیت و فیهم من هو افقه منه و فیهم من هو اعلم منه، این را حالا آقایان علما و فضلا فکر کنند و یا برایش علاجی بکنند حالا یا از لحاظ دلالت یا از لحاظ سند یک کاری برایش بکنند." (۱)

باید گفت علاجش این است که آقایان بر طبق این روایات مستفیضه عمل کنند، اگر این روایات متواتر نباشد اقلا مستفیض (۲) می باشد، البته نظر آیت الله خمینی هم پیش از این جریانات همین بود،

استفتائی از ایشان هست که ایشان فرموده‌اند مرجعیت و رهبری با هم هست چون هر دو باید اعلم و افقه باشند. استفتائی لبنانیها از ایشان کرده‌اند: "هل تفصلون بین المرجعیه الدینیّه و القیاده السیاسیه و ان یکون المقلد غیر القائد" و ایشان در جواب نوشته‌اند: "بسم الله الرحمن الرحیم، لا تفصیل بینهما و لیست ولایه القیاده السیاسیه الا للمجتهد الجامع لشرائط التقلید (۳۰۰)"

۱ مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی، ج ۱، ص ۱۹۴

۲ "روایت مستفیض" روایتی است که حداقل از سه طریق از معصوم نقل شده است، ولی به حدی نرسیده است که موجب یقین و اطمینان شود. روایت متواتر "روایتی است که طرق نقل آن، به حدی است که موجب اطمینان می‌شود.

۳ مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی، ج ۱، ص ۱۷۶

اتهام جدایی از امام و نظام

س: پیش از ماجرای برکناری حضرتعالی، برخی رسانه‌های تبلیغاتی که در داخل و خارج کشور فعالیت داشتند به طور مستقیم و غیرمستقیم خط جدایی و فاصله حضرتعالی از امام و از نظام تبلیغ می‌کردند و القا می‌کردند که یک چنین روندی وجود دارد و گویا جو را برای این توهّم آماده می‌کردند، به نظر شما چه انگیزه‌ای از القای این خط وجود داشت و چرا حضرتعالی شخصا و یا دفتر شما این القا را تکذیب نمی‌کردید؟

ج: بله آنها مساله را به این شکل منعکس می‌کردند ولی من هیچ وقت خودم را از امام و انقلاب جدا نمی‌دانستم، من خودم را جزو انقلاب می‌دانستم، من هیچ وقت نه مقامی می‌خواستم و نه آرزو داشتم که خدای نکرده امام طوری بشود و من بیایم جای ایشان بنشینم، آنها و ایادی آنها که در این فکرها بودند لابد یک چنین تصویری داشتند که هنوز هم این حرفها را دارند می‌زنند، من هیچ وقت خودم را از امام جدا نمی‌دانستم. همان‌گونه که گفتم وقتی که ایشان در ایران نبودند اگر کسی می‌آمد کاری داشت من به عنوان ایشان و به جای ایشان آن کار را انجام می‌دادم، من اصلا خودم را از ایشان جدا نمی‌دانستم و حتی احتمال هم نمی‌دادم که شیاطین این قدر بتوانند نفوذ کنند که امام خیال کنند من در مقابل ایشان ایستاده‌ام، جدا من این احتمال را هم نمی‌دادم برای اینکه می‌گفتم چهل سال است که ایشان مرا می‌شناسند و من هم ایشان را می‌شناسم، حالا اینکه شیاطین چقدر توانستند با سو استفاده از برخی اختلاف نظرهای ما کار خودشان را بکنند آن مطلب دیگری است. من احتمال نمی‌دادم در جمهوری اسلامی که این قدر برای آن تلاش شده شیاطین تا این حد بتوانند در کارها نفوذ کنند، غافل از اینکه در انقلابی هم که پیامبر اکرم (ص) انجام داد باز شیاطین کار خودشان را کردند، ما خیال می‌کردیم حالا مردم روشن و آگاه شده‌اند و آن مسائل تکرار نمی‌شود.

السببه این مطلب را هم بگویم که الحمد لله از این جریانها هیچ ناراحت نیستم برای اینکه من حالا دیگر مسئولیتی ندارم از باب اینکه قدرتش را ندارم، گناه آن به عهده آنها که این مسائل را انجام داده‌اند. من الان به کارهای علمی و شخصی اگر بگذارند اشتغال دارم و بسیار هم از وضع خودم راضی هستم، و اینکه می‌گویم "اگر بگذارند" برای این است که از یک طرف به بهانه‌های واهی شاگردان مرا بازداشت یا احضار می‌کنند و به آنان فشار می‌آورند و یا تعهد می‌گیرند که در درس من حاضر نشوند، و از طرف دیگر اینکه سابقا دوبار به حسینیه شهدا محل درس هجوم آوردند. در مرتبه اول پس از محاصره منطقه اشیا دفتر و حسینیه و لوازم صوتی و تصویری و آرشیو و نامه‌ها و تلگرافات مردم را بردند و بسیاری از درها و لوازم را شکستند، و در مرتبه دوم بعضی از لوازم محل را شکستند و رسماً اعلام کردند که درس هم

نباید باشد، و در این رابطه بعضی از دوستان اصرار داشتند که صلاح نیست در درس حاضر شوید ولی من گفتم هرگز درس را تعطیل نمی‌کنم و فردای آن روز نیروهای انتظامی حاضر شدند و دخالت کردند و جلوی آنان را گرفتند و درس برگزار شد (پیوست شماره ۱۹۲)، و اخیراً نیز پس از سخنرانی سیزده رجب ۱۴۱۸ ۲۳ آبان ۱۳۷۶ به دفتر و حسینیه و منزل هجوم آوردند و پس از شکستن درها و وسایل و پاره کردن کتابها و غارت اموال و بازداشت جمعی از فضلا که در دفتر بودند موا در خانه محصور و حسینیه را در اختیار گرفتند که پس از گذشت حدود دو سال و نیم هنوز ادامه دارد.

و اما اینکه می‌گویید چرا فاصله گرفتن از امام را تکذیب نکردیم، من خودم در مناسبت‌های مختلف این کار را کرده‌ام، از جمله در روز ۱۳ آبان سال ۶۵ در سخنرانی عمومی که داشتم و از صدا و سیما پخش شد و همه مطبوعات منعکس کردند سخنان من در مورد امام و رهبری ایشان در پاسخ به همین خطی بود که می‌کشید نوعی تعارض میان من و امام را القا کند، به علاوه من عنایت داشتم و وظیفه خود می‌دانستم در هر سخنرانی عمومی که از صدا و سیما نیز منتشر می‌شد از امام تجلیل و برای سلامتی و طول عمر ایشان دعا کنم، و حتی پس از این جریان‌ها همواره سعی داشتم این القائات را پاسخ دهم و از شخصیت امام تجلیل می‌کردم، اما به نظر می‌رسد یک خط مشخصی در داخل کشور که از ناحیه بعضی صاحبان قدرت حمایت می‌شد مصلحت و بقای خود را در القای تعارض میان من و امام می‌دید و به این مساله بیش از رسانه‌های خارجی دامن می‌زد، و شاید بعضی از سیاست‌های خارجی نیز محرک این جریان بوده است، و من فکر می‌کنم این جریان هنوز هم در داخل فعال است و عده‌ای می‌خواهند با استفاده ابزاری از امام، اهداف و مقاصد خودشان را دنبال کنند.

”

فصل یازدهم

در راه انجام وظیفه

(۱۳۶۸ تا ۱۳۷۸ ه.ش)

اشتغالات فعلی در حوزه
 مسائل مختلف جهان اسلام
 دخالت در امور سیاسی
 موضعگیری درباره استقراض خارجی
 اعتراض به برگزاری کنفرانس مادرید
 ملاقات نمایندگان مجلس در ارتباط با حمایت از مردم مظلوم فلسطین
 رد تقاضای ملاقات گالیندویل (نماینده سازمان ملل)
 سخنرانی سال ۷۱ و حمله نظامیان به بیت
 تاکید بر ضرورت عمل به قانون اساسی
 اعتراض به تشکیل دادگاه ویژه روحانیت
 نامه به آیت الله گلپایگانی در ارتباط با استقلال حوزهها
 دیدار با آیات عظام گلپایگانی و اراکی
 انتقام از نیروهای انقلاب به اتهام دفاع از اینجانب
 چگونگی مواضع مرحوم حاج احمد آقا خمینی در اواخر عمر
 نقل چند خواب در رابطه با مرحوم امام (ره)
 ماجرای بیمارستان لقمان حکیم و دخالت نیروهای اطلاعات
 در گذشت آیت الله اراکی، سخنرانی آقای خامنه‌ای و حمله به بیت
 وحدت یکسویه
 نامه به آقای هاشمی رفسنجانی در مورد ذبح در منی
 پیام تبریک به مناسبت انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری
 پیام به آقای خامنه‌ای درباره استقلال حوزه و حفظ حریم مرجعیت
 مرجعیت شورایی یا شورای افتا
 آزادی اجتهاد و استقلال مرجعیت شیعه
 تعیین مرجع توسط حکومت یا مردم؟
 سخنرانی ۱۳ رجب در رابطه با مرجعیت شیعه
 حمله گسترده به حسینیه، دفتر و داخل بیت
 تلاش برای خارج کردن اینجانب از منزل
 حمایت برخی از مسئولان از مهاجمان
 پیام اهانت آمیز آقای خامنه‌ای به مردم اصفهان
 مشارکت واقعی مردم در حکومت، رمز تداوم انقلاب
 پخش قدرت و نظارت مردم
 آخرین پرسش

اشتغالات فعلی در حوزه

س: پس از جریان کنار رفتن حضرتعالی از مسئولیتهای سیاسی کشور اکنون به چه کارهایی اشتغال دارید؟

ج: همان کار طلبگی خودمان، صبحها درس می‌گویم، درس خارج فقه، عصرها هم افرادی که می‌آیند برای ملاقات یک مدتی تحفالعقول را می‌خواندیم، یک مدتی هم کلمات قصار نهج البلاغه را خواندیم، الان هم اصول کافی را می‌خوانیم، و این توفیقی است برای من که اصول کافی را دیده باشم، برای افراد هم جنبه موعظه دارد، مسائل اخلاقی و توحیدی و معارف در آن مطرح می‌شود. در وقتهای دیگر هم مسائلی را که از دفتر می‌پرسند جواب می‌دهم، علاوه بر این هر روز سعی می‌کنم روزنامه‌ها و مطبوعات مختلف را هم مطالعه کنم و از مسائل سیاسی روز مطلع باشم، البته بیشتر به همین کارهای طلبگی مشغول هستم، فرصت هم برای کارهای دیگر ندارم، سن هم که بالا می‌رود انسان طبیعتاً کارش کمتر می‌شود، حالا همین درس را هم که می‌گویم اگر بگذارند باز یک توفیقی است، ولی بعضی‌ها دلشان نمی‌خواهد که همین درس هم برقرار باشد. به بعضی از طلبه‌ها می‌گویند چرا درس فلانی می‌روید؟ حتی بعضی را برده‌اند در اطلاعات یا دادگاه ویژه و تعهد گرفته‌اند که درس فلانی نرو و بیشتر نظرشان این است که طلاب مرعوب شوند و بتدریج درس تعطیل یا خلوت شود. خوب حالا تا وقتی که افرادی می‌آیند وظیفه من است که درس برای آنها بگویم، هر وقت هم که نگذاشتند بیایند راحت می‌نشینم و مطالعه می‌کنم.

س: حضرتعالی پس از اینکه مبحث مهم ولایت‌فقیه (مبانی فقهی حکومت اسلامی) کو کتاب زکات را به اتمام رساندید بحث مکاسب محرمه را شروع فرمودید، چه ضرورتی احساس می‌فرمودید که این مبحث را شروع کردید؟

ج: مباحث مفید و مورد ابتلا در این بحث زیاد است مثلاً مبحث غنا و موسیقی، مساله خرید و فروش اشیای نجس مثل خون، مساله صور مجسمه، مساله شطرنج و مباحث دیگر که مورد ابستلاست، علاوه بر اینکه اینها از مباحث طلبگی است که همه به آن توجه می‌کنند و ما هم باید به آن پردازیم.

مسائل مختلف جهان اسلام

س: از جنابعالی در سالهای اخیر بعد از جریان فروردین ۶۸ که مسئولیتی نداشتاید به مناسبتهای مختلف نسبت به مسائل و حوادث گوناگون سخنرانیها یا پیامهایی منتشر شده است، از باب مثال پیرامون مسائل فلسطین، لبنان، کشمیر، چین، جنگهای داخلی افغانستان، قیام مردم در عراق، تخریب مسجد بامری در هند، کنفرانس اسلامی در داکار، کنفرانس صلح خاورمیانه، کنفرانس صلح مادرید، سالگرد ۲۴ بهمن، حوادث خونین الجزایر، بمب‌گذاری در حرم حضرت امام رضا (ع) در روز عاشورا، حوادث بوسنی و هرزگوین، انتخابات ایران و سایر مسائل و اتفاقات، با اینکه جنابعالی مسئولیت رسمی نداشتاید انگیزه شما از این سخنرانیها و پیامها چه بوده است؟ و بفرمایید چه انگیزه‌ای موجب می‌شود علیرغم همه این بی‌مهریها و حق‌کشیها، حضرتعالی هنوز هم از اصول و اهداف

انقلاب اسلامی و قانون اساسی بیش از دیگران دفاع نمایند؟

جمهوری اسلامی: پست رسمی نداشتن غیر از مسئولیت نداشتن است، همه افراد مسلمان نسبت به همه مسائل جهان اسلام به اندازه شناخت و قدرت خود مسئولیت شرعی و وجدانی دارند و حق ندارند بی تفاوت باشند. خدای دانا و توانا در آیه ۷۱ سوره توبه می فرماید: "والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیا بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر" همه مردان و زنان مؤمن نسبت به یکدیگر ولی و صاحب اختیارند تا امر به معروف و نهی از منکر نمایند. خداوند کریم این فریضه الهی را بر عهده همه مؤمنین و مؤمنات قرار داده، و معروف و منکر در دید وسیع شامل همه موارد فردی و اجتماعی و سیاسی می شود. آنچه به نفع اسلام و مسلمین باشد معروف، و آنچه به ضرر و زیان آنان باشد منکر است. هیچ کس حق ندارد نسبت به آنچه در جامعه می گذرد بی تفاوت باشد. بر مردم لازم است تذکر دهند، کمک نمایند، و بر مسئولین لازم است به تذکرات توجه نمایند و به اندازه قدرت ترتیب اثر بدهند. در حدیث معتبر از رسول خدا (ص) نقل شده: "من اصبح لایهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم" (۱) هر کس صبح کند در حالی که به امور مسلمانان اهتمام ندارد مسلمان نمی باشد. امور "جمع" امر "است و جمع مضاف مفید عموم است، و معمولاً کلمه "امر" به کارهای مهم اجتماعی و سیاسی اطلاق می شود. این وظیفه ای است که بر عهده مسلمانان گذاشته شده و هیچ کس و هیچ مقامی حق ندارد مردم را از عمل به این وظیفه اجتماعی باز دارد. و باز از رسول خدا (ص) نقل شده: "کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة" (۲)، و نسبت به این وظیفه اجتماعی، علمای و دانشمندان مسئولیت سنگین تری دارند. در خطبه شقشقیه نهج البلاغه (۳) از کلام امیرالمؤمنین (ع) می خوانیم: "و ما اخذ الله علی العیلم ان لا یقاروا علی کظمه ظالمو لا یسغب مظلوم" و آنچه خدا پیمان گرفته بر عهده علما که در برابر شکم خوارگی ستمکاران و گرسنگی ستمدگان ساکت و بی تفاوت نباشند. ظاهراً این شکم خوارگی و گرسنگی کنایه از مطلق تعدیات و تجاوز به حقوق است که از ناحیه قشری از جامعه نسبت به دیگر از ضعفاء مظلومین انجام می شود و علما در برابر این بی عدالتیها مسئولیت دارند. بالاخره ما باید میان "ما بالذات" و "ما بالعرض" فرق بگذاریم، هر چه باشد این انقلابی است که همه مردم در آن شرکت داشتند و بسیار برای آن سرمایه گذاری و مجاهدت شده است و مردم این همه در راه آن شهید و جانباز داده اند و چقدر به مردم وعده داده شده است، و لذا همه در برابر آن مسئولیت داریم، از طرف دیگر من همه زندگیم را وقف این انقلاب کرده ام و کسی که برای به ثمر رسیدن چیزی زحمت کشیده باشد و در رشد و پرورش آن خون دل خورده باشد همواره برای حفظ آن دلسوزی می کند. بالاخره من این بی مهریها و اجحافها را به حساب اشخاص می گذارم نه به حساب اصل انقلاب، دفاع از اساس اسلام و جمهوری اسلامی و حقوق مردم را وظیفه خود می دانم. مسائل جهان اسلام هم چیزی نیست که فقط من در آنها مسئولیت داشته باشم، این وظیفه همه مسلمانان است که نسبت به مسائلی که در جهان اسلام می گذرد بی تفاوت نباشند و از مسلمانان و مظلومان جهان حمایت کنند، و روی همین اساس است که هر وقت احساس می کنم حرف من ممکن است موثر باشد در باره مسائل و مشکلات جهان اسلام موضعگیری می کنم و تذکراتی را که به نظر من لازم می رسد بیان می دارم. (پیوستهای شماره ۱۹۳ الی ۲۱۶)

۱ کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب "الاهتمام بامور المسلمین والنصیحه لهم و نفعهم"، حدیث ۱

۲ بخاری، جلد ۱، صفحه ۱۶۰، کتاب الجمعة

۳ خطبه سوم نهج البلاغه

دخالت در امور سیاسی

س: بر اساس آنچه می‌گویند در نامه ۶۸/۱/۶ آمده، مرحوم امام حضرتعالی را از دخالت در امور سیاسی نهی کرده‌اند، بفرمایید آیا چنین نهی وجود داشت یا نه؟

ج: در این نامه بر فرض صحت انتساب آن به امام به من توصیه شده که در هیچ کار سیاسی دخالت نکنم، در حالی که همان‌گونه که در فصل دهم گذشت آیت‌الله خمینی در تحریر الوسیله در باب صلات جمعه راجع به خطبه جمعه می‌گویند: "اگر کسی بگوید دین از سیاست جداست نه دین را شناخته نه سیاست را". سیاست بر مبنای آنچه معمول دنیاست یعنی حقه و تزویر و اینکه عواطف انسانی و همه چیز را انسان کنار بگذارد، این سیاست جزو دین نیست، ولی عقیده ما این است که دین اسلام مشحون از سیاست است و حکومت و سیاست جزویافت اسلام است، اگر به کسی بگویند در سیاست دخالت نکن معنای آن این است که تو دین نداشته باش، و اصولاً دفاع از مظلوم و امر به معروف و نهی از منکر جزو دین است و نمی‌شود به کسی گفت شما دین نداشته باش، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه همه افراد است و هر کس هم ساکت و بی‌تفاوت باشد گناه کرده است.

گذشته از اینکه این گفته با آنچه در نامه ۱/۸ آمده و توصیه شده که "نظام و حوزه از نظرات شما استفاده کنند" در تعارض است، زیرا قرار نیست که نظام در شکایات و سهویات نماز یا در مسائل حیض و نفاس از نظرات من استفاده کند.

از طرف دیگر من مقلد ایشان نبوده‌ام که بخواهم تکالیفم را از ایشان تبعیت کنم، الحمدلله در حدی هستم که نخواهم تقلید کنم، و اساساً این‌گونه مسائل تقلیدی نیست و هیچ کس حتی مقلدین را هم نمی‌توان از دخالت در مسائل سیاسی و اجتماعی منع کرد. بنابراین من وظیفه دینی و اجتماعی خود می‌دانم در مواردی که تشخیص می‌دهم ساکت و بی‌تفاوت نباشم و در این زمینه از کسی اجازه نمی‌گیرم.

موضوعگیری درباره استقراض خارجی

س: حضرتعالی در اواخر سال ۱۳۶۸ سخنرانی مهمی راجع به مساله استقراض خارجی بیان فرمودید که واکنشهای متفاوتی را به دنبال داشت و تبلیغات وسیعی علیه شما صورت پذیرفت، بفرمایید مبنای حضرتعالی برای این صحبت و موضوعگیری چه بود؟

ج: مساله استقراض خارجی را در زمان حیات امام می‌خواستند انجام بدهند و در همان وقت من در آخرین ملاقاتم با حضرت امام صحبت کردم (پیوست شماره ۱۶۰) ایشان به حاج احمد آقا گفتند بگریید این کار را نکنند، من هم مدتی پس از رحلت امام که آقایان مساله استقراض خارجی را در مجلس تصویب کردند به آن اعتراض کردم و در ضمن نظر ایشان را گفتم، آقایان هوجی‌گری کردند و گفتند اینها استقراض نیست، ولی الان می‌بینیم تا سی میلیارد دلار آن را خود آقایان تصدیق دارند و در پرداخت آن هم مانده‌اند، من این را به عنوان وظیفه گفتم شورای نگهبان هم استقراض را تصویب کرده بود، من آن را تا آخر با دقت مطالعه کردم و دیدم چیز خیلی بدی است، لذا تصمیم گرفتم حداقل همان نظر امام را بگویم، به همین جهت دو روز در این رابطه صحبت کردم، یکروز در دیدار با مردم و یک روز هم در درس، بعد گفتم بروم با آیت‌الله مومن که عضو شورای نگهبان است صحبت کنم، شب رفتم منزل آقای مومن و قضیه را با او مطرح کردم، گفتم: "آقای مومن شما در شورای نگهبان چطور راجع به این موضوع چیزی نگفتید؟" گفت: "واقعش این است که ما فرصت مطالعه این جور چیزها را نداریم، آقای"

شرعی در مجلس است من از او پرسیدم ایشان گفت می‌خواهند یک چیزهایی را نسویه بخرند و مطلب مهمی نیست، ما هم به ایشان ائمناد کردیم که مساله مهمی نیست. "شورای نگهبانی که باید مسائل را با دقت مطالعه و موشکافی کنند این طور برخورد می‌کنند من طلبم اینجا در قم تصویب آقایان را مطالعه کردم دیدم چیز بدی است، به زبان ملت است و معنای آن فروش کشور است، وقتی ما استقلال اقتصادیمان را از دست دادیم و وابسته اقتصادی به جای دیگری شدیم قهرا وابسته سیاسی هم خواهیم شد، وابسته فرهنگی هم خواهیم شد سیاست و فرهنگ امروز تابع مسائل اقتصادی است، من دیدم آینده این کار واقعا به ضرر کشور است لذا اعتراض کردم. غالب پولهای قرض شده به مصرف طرحهای نیمه تمام را که رسیده که دولت امکان اتمام آنها را ندارد و در نتیجه طرحهای بی‌فایده و کم‌میت زیر بدهیهای خارجی خم، و نام این کارهای خلاف و نپخته سازندگی گذاشته شد. (پیوستهای شماره ۲۱۷ و ۲۱۸)

س: آیا در طرح این مساله با کسی هم مشورت فرمودید، و آیا احساس نمی‌کنید اگر این‌گونه مسائل را به صورت خصوصی و با پیغام‌دادن به مسئولین پیگیری بفرمایید بهتر از این است که در سخنرانی عمومی مطرح بفرمایید تا به این شکل خشن با آن برخورد نشود؟

ج: هسین مساله را که این قدر سروصدا روی آن علیه ما به راه انداختند من اول در ارتباط با آن با بعضی افراد مشورت کردم، بعضی گفتند مطرح کردن آن این ضررها را دارد، بعضی گفتند فلان ضرر را دارد و فعلا به موقعیت و مرجعیت شما صدمه می‌زند و...، اما معنای مشورت این نیست که انسان دست از نظر صحیح خودش بردارد بلکه معنای مشورت این است که انسان با افراد مشورت کند تا مساله پخته بشود، بعضی وقتها انسان قانع می‌شود بعضی وقتها قانع نمی‌شود، من بعد از آنکه مشورت کردم و قانع نشدم باز با قرآن استخاره کردم، آیه بسیار خوبی آمد من هم صحبت کردم، آن وقت علیه من امام جمعه شیراز صحبت کرد، آقای ری شهری در اصفهان صحبت کرد، روزنامه‌های وابسته سروصدا و تبلیغات به راه انداختند، اما من مصلحت نظام و انقلاب و مردم را در نظر گرفتم و پس از چندسال مشخص شد آنهایی که به این نصیحت من گوش ندادند چه ضرری به کشور زدند، آقای خامنه‌ای نیز در این اواخر با آن مخالفت کرد هر چند در آن اوایل از آن حمایت می‌کرد، آقای موسوی اردبیلی نیز در آخرین نماز جمععی که در تهران خواند به عواقب سو آن و نیز به موضع‌گیری من اشاره داشت.

اما اینکه می‌گویید چرا به آقایان تذکر ندادید، آقایان اصلا گوش نمی‌دادند، و به اصطلاح مرا بایکوت کرده بودند همچون حال فعلی، بالاخره ما گفتیم این مساله را در سخنرانی عمومی مطرح می‌کنیم حداقل یک عده بفهمند که این مسائل هست، و از قول حضرت امام هم نقل کردم. اصلا این امر که چند نفر برای مردم تصمیم بگیرند و کسی هم هر چند به عنوان راهنمایی حق نداشته باشد اظهار نظر کند امری است برخلاف عقل و شرع، و برخلاف آزادی است که به مردم انقلابی ما وعده داده شد، با منطق آقایان باید روی همه آیات و روایات امر به معروف و نهی از منکر خط قرمز کشید.

س: پس از سخنرانی حضرتعالی پیرامون استقراض، چه عکس‌العملی از سوی مسئولان صورت پذیرفت و آیا نصایح شما را جامه عمل پوشاندند یا خیر؟

ج: پس از این سخنرانی نه تنها مسئولان به تذکرات من توجهی نکردند بلکه یک عده را تحریک کردند تا در نماز جمعه و مدرسه فیضیه و مقابل بیت من بیایند و شعارهای تهدیدآمیز بدهند و

فحاشی کنند. در مدرسه فیضیه تجمع به راه انداختند، فرزندان مرحوم شهید سعیدی را تحریک کردند و آنان علیه من سخنرانی کردند، آقای حائری شیرازی در نماز جمعه شیراز و آقای ری شهری در اصفهان سخنان تندی علیه من گفتند و به دنبال آن هم روزنامهها و مطبوعات وابسته شروع کردند به جنجال و اهانت، و گفتند فلانی دارد چوب لای چرخ دولت می گذارد و ساده اندیش است و از این حرفها خلاصه با این کارها خواستند مساله را تحت الشعاع قرار دهند، و من روز شنبه قبل از شروع درس مجدداً در این باره صحبت کردم و گفتم شما حالا گوش نمی دهید ده سال دیگر معلوم می شود که حرف من درست بوده و این استقراض به ضرر مملکت بوده است (پیوست شماره ۲۱۹)، اتفاقاً به ده سال هم نکشید، چهارپنج سال بعد همه فهمیدند ضرر این کار بیشتر از منفعتش بوده و هنوز هم دولت نتوانسته از زیر بار این بدهیها بیرون بیاید. شاگردان درس هم وقتی این حرکات بچه گانه را دیدند نامهای به شخصیتها و مسئولین نوشتند که ترتیب اثری داده نشد و مثل خیلی دیگر از نامهها و شکایات بی جواب ماند. (پیوست شماره ۲۲۰)

اعتراض به برگزاری کنفرانس مادرید

س: هنگام برگزاری کنفرانس مادرید در اسپانیا حضرتعالی سخنرانی مهمی را در جلسه درس خود ایراد نمودید که در آن ضمن تعطیلی درس و اعلام عزای عمومی از همه شاگردان و طلاب و فضلا و اقشار مختلف درخواست نمودید تا نسبت به برگزاری این کنفرانس اسرائیلی اعتراض نمایند، و متعاقب آن شاگردان حضرتعالی که شاید تعدادشان به حدود هزار نفر می رسید در خیابانهای قم تا حرم مطهر و مدرسۀ فیضیه اقدام به راهپیمایی کردند که جو عمومی حوزه را در همان روز دگرگون ساخت و دروس حوزه که تا آن ساعت برقرار بود تعطیل شد و شورای مدیریت هم با انتشار اطلاعیه ای دست نویس کلیه دروس مدارس تحت پوشش را تعطیل و مراسمی را در ساعت ده صبح همان روز در مدرسۀ فیضیه برگزار نمود و یکی از آقایان مدرسین در آن مراسم سخنرانی کرد، که متأسفانه نه برگزارکنندگان و نه سخنران و نه رسانهها ازبانی و مسبب اصلی این حرکت هیچ یادی نکردند و به نام خود تمام نمودند. لطفاً در باره ضرورت اعلام این حرکت عمومی و مسائل پیرامون آن توضیح بفرمایید.

ج: بسله در آن روز من احساس کردم که در دفاع از مردم فلسطین لازم است اقدام شود و تحرکی صورت پذیرد، و لذا آن سخنرانی را در درس ایراد کردم و در اعتراض به برگزاری این کنفرانس عزای عمومی اعلام و درس را تعطیل کردم و گفتم قاعده اش این بود که امروز کشور ما سراسر اعتراض باشد، ولی حالا که ما امکانات نداریم و دست ما کوتاه است بیش از این از ما انتظار نمی رود، و به آقایان طلاب و فضلا گفتم به اندازه توان خود اعتراضشان را اعلام کنند، و آنان هم به یک راهپیمایی خودجوش اقدام کردند که اثر خوبی در حوزه و کشور داشت و متعاقب آن دروس حوزه تعطیل شد و مجلس هم جلسه آن روز خود را نیمه تمام گذاشت و انعکاس خوبی پیدا کرد، هرچند آنان هیچ نامی از من نیاوردند و به نام خود تمام کردند، ولی قصد من حمایت از مردم فلسطین بود که الحمدلله انجام شد، در این قبیل موارد صحبت از من و شمانیست صحبت از مصالح اسلام و مسلمین است. (پیوست شماره ۲۲۱)

ملاقات نمایندگان مجلس در ارتباط با حمایت از مردم مظلوم فلسطین

س: در سالهای پس از برکناری، جمعی از نمایندگان مجلس به خدمت حضرتعالی رسیدند و پس از این ملاقات گویا با آنها برخورد شده بود که چرا به دیدن شما آمده اند، جریان این دیدار چه بود؟

ج: در آن ایام در تهران سمیناری به عنوان حمایت از فلسطین تشکیل شده بود و در همین رابطه تعدادی از نمایندگان مجلس به قم آمده بودند که به اصطلاح با مراجع راجع به مساله فلسطین دیداری داشته باشند، این افراد در قم به منزل من هم آمدند، آقای حاج شیخ حسین هاشمیان نایب رئیس اول مجلس، آقای هدایتی، آقای صالح آبادی و آقای سیدهادی خامنه‌ای از جمله آنان بودند. من راجع به فلسطین برای آنها صحبت کردم، گفتم شعار تنها برای فلسطین کافی نیست، باید از راههای مختلف به آنها کمک مالی و تسلیحاتی کرد که این بچه‌های فلسطینی که با سنگ از خودشان دفاع می‌کنند بتوانند در مقابل اسرائیل به شکل بهتری از خودشان دفاع کنند. بعد این آیه شریفه را خواندم: "و اذ تاذن ربک لیبعثن علیهم الی یوم القیامه من یشومهم سو العذاب" (۱) و گفتم مطابق نص صریح قرآن کریم یهودیان صهیونیسم همیشه این گرفتاریها را دارند و راحتی و آسایش نخواهند داشت، بعد آن حدیث را که در بحار است برای آنها خواندم که حضرت صادق (ع) در مورد کسانی که در نهایت یهود را منقرض می‌کنند می‌فرمایند: "هم والله اهل قم، هم والله اهل قم، هم والله اهل قم."

این حدیث در جلد پنجم جواهر هفتم چاپ بیروت و جلد ششم چاپ تهران از کتاب بحار الانوار صفحه ۲۱۶ می‌باشد. این حدیث خیلی حدیث دلگرم کننده‌ای است، من این حدیث را برای آنها خواندم و گفتم از باب اینکه قم مرکز علمای اسلام است این نهضت انشا الله از قم شروع می‌شود و با وحدت مسلمانان به پیش می‌رود و به نتیجه می‌رسد، بالاخره در این زمینها مقداری صحبت شد، اصلا راجع به سیاست و رهبری و نظام و این مسائل هیچ صحبت نشد، ولی متاسفانه وقتی آقایان رفته بودند تهران با آنها برخورد شده بود که بله اینها رفته‌اند در قم که فلانی را زنده کنند، مثل اینکه من مرده‌ام و اینها باید بیایند مرا زنده کنند غافل از اینکه به قول عوام: "بشتر خوابیده هم که باشد از الاغ بزرگتر است." بعد آقایان رفته بودند منزل آیت الله گلپایگانی، بر حسب نقل آقایان ایشان پیرمرد و بیمار اصلا اول متوجه نشده بودند که اینها آمده‌اند برای اظهار هماهنگی با فلسطینیان. فرموده بودند در فلسطین مگر چه خبر شده است؟ بعد رفته بودند منزل آیت الله اراکی پسر ایشان هر چه خواسته بود به ایشان کلمه فلسطین را بفهماند اصلا گوش ایشان نشنیده بود که چه می‌گوید و ایشان همین جور که نشسته بودند اشعاری را زیر لب زمزمه می‌کرده‌اند، بعد خود این نمایندگان گفته بودند ما تنها جایی که استفاده کردیم منزل فلانی بود.

بعد تعدادی از آقایان را دادگامیژه احضار کرده بود، در مجلس علیه آنان معرکه گرفته بودند، آقای صالح آبادی را که نماینده مشهد بود دو سه ماه زندان کردند، اینها از همان ظلمهایی است که در این کشور متاسفانه به اسم اسلام انجام می‌شود، با این روش به کجا می‌خواهیم برویم خدا می‌داند؟

۱ - سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶۷

رد تقاضای ملاقات گالیندوپل (نماینده سازمان ملل)

س: بعد از تظییقاتی که نسبت به بیت حضرتعالی صورت گرفت گویا از مجامع بین‌المللی از جمله کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل هیاتی برای رسیدگی به مساله حقوق بشر به سرپرستی گالیندوپل به ایران آمده بودند و از جمله تقاضای ملاقات با حضرتعالی را داشتند و حضرتعالی حاضر نشدید با آنها ملاقات کنید، بفرمایید انگیزه حضرتعالی از رد این ملاقات چه بود؟
ج: ببله اگر گالیندوپل می‌آمد اینجا من حرفهای زیادی برای گفتن داشتم، برای اینکه در این شرایط

هم نسبت به من فشار هست هم نسبت به مردم، ولی من دیدم اگر اینها بیایند و ما بخواهیم همه حرفها را بزنیم بالاخره یک مقدار پرده‌داری می‌شود، باید اصل این انقلاب باقی‌ماند و جوری نشود که از صحبت‌های ما علیه اصل انقلاب بهره‌برداری بشود، و اگر هم انسان بخواهد پیش آنها مسائل را نگوید و مسامحه کند آن هم درست نیست، برای اینکه آنها منعکس می‌کنند که فلانی هم چیزی برای گفتن نداشت و معنای این حرف این بود که هیچ‌اشکالی وجود ندارد و در ایران حقوق انسانها حفظ می‌شود و آزادی هم هست. بالاخره برای من دوران امر بین محذورین بود، از یک طرف اگر می‌خواستیم چیزی نگوییم این معنا تشبیه می‌شد که همه چیز در ایران درست است و اگر می‌خواستیم بگوییم پرده‌داری بود و دلمان نمی‌خواست که به اصل انقلاب و اصل نظام اسلامی و کشور ضربه بخورد، روی این اصل من ملاقات با آنها را نپذیرفتم. البته از آن طرف هم معلوم نیست که آنها صددرصد مدافع حقوق انسانها باشند، آنان شعارهای آزادی و حقوق انسانها را سر می‌دهند ولی بسا پشت‌پرده‌ای‌ای هست که بهمین بهانه می‌خواهند اصل اسلام و کشوری را که به اسم اسلام است زیر سؤال ببرند و بگویند اسلام با حقوق انسانها مخالفت دارد، اینها بسا در این مایه‌ها هم باشند.

سخنرانی سال ۷۱ و حمله نظامیان به بیت

س: حضرتعالی در ۲۱ بهمن سال ۷۱ سخنرانی مهمی به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب ایراد فرمودید که متعاقب آن در روز جمعه ۲۳ بهمن گروه‌های فشار پس از نماز جمعه به حسینیه و دفتر حضرتعالی حمله کرده و با پرتاب سنگ و شعارهای مستهجن اقدام به تهدید نمودند، و روز شنبه ۲۴ بهمن نیز به محل درس یورش آورده و عده‌ای از شاگردان را مورد ضرب و شتم قرار داده و بازداشت نمودند، شنبه‌شب نیز نیروهای نظامی زیادی ضمن محاصره منطقه به حسینیه و دفتر حضرتعالی هجوم آورده و خسارات زیادی را وارد ساختند، لطفاً ضمن بیان ماجرا بفرمایید چه چیزی موجب گردید تا حضرتعالی ضرورت آن سخنرانی را احساس نمایید، و آیا حملات پس از آن را پیش‌بینی می‌کردید؟

ج: در آن زمان خفسقان شدیدی علیه برخی نیروهای انقلاب به وجود آمده بود، تعداد زیادی از بچه‌های خوب انقلاب را به بهانه‌های مختلف بازداشت کرده بودند و هیچ کس صدایش بلند نمی‌شد و اعتراض نمی‌کرد، برخی مسئولان هم مصاحبه کرده و به دروغ ادعا کردند که ما حتی یک زندانی سیاسی در ایران نداریم در همان ایام آقای حاج داوود کریمی و آقای محمود دردکشان و بعضی دیگر از نیروهای مخلص را دستگیر کرده و تحت فشارهای روحی و جسمی قرار داده بودند و برحسب آنچه نقل شد از آنان خواسته بودند تا مصاحبه تلویزیونی کنند و بگویند ما زیر نظر آقای منتظری قصد کودتا و براندازی داشتیم و ... خلاصه در آن شرایط من احساس کردم که لازم است سکوت را بشکنم و در حد توان از حقوق بچه‌های مخلص انقلاب دفاع کنم و تذکراتی را که به نظرم می‌رسید گوشزد نمایم. صحبت‌های من در آن روز شاید کمتر از ربع ساعت بود، دو روز پس از این صحبت‌ها یک عده را از نماز جمعه تحریک کردند و مقابل خانه ما تجمع کرده و با شعارهای زننده و پستابسنگ اقدام به تهدید نمودند. روز سوم هم تعدادی از آنان به طور هماهنگ به محل درس آمدند تا درس را به هم بزنند، من تصمیم گرفتم بگویم که به هر ترتیب شده در درس حاضر شوم و درسم را بگویم ولی وقتی مشورت کردم عده‌ای معتقد بودند ممکن است اینها اهداف دیگری داشته باشند و در نهایت میان آنها و شاگردان درگیری و زدوخورد صورت بگیرد، روی این اساس چون نزدیک ماه مبارک رمضان هم بود و سه‌روز بیشتر به تعطیلات حوزه نمازده بود به احمد آقا گفتم برو اعلام کن



درس تا بعد از ماه مبارک تعطیل است، و احمد هم همین کار را کرد و تقریباً برنامه آنان به هم خورد، ولی با این حال شروع کرده بودند به شعار دادن و ضرب و شتم بعضی از شاگردان، و اطلاعات هم که در صحنه حضور داشت علناً از آنها حمایت کرده و بعضی از شاگردان مضروب را دستگیر کرده بود خلاصه جو رعب و وحشت شدیدی درست کردند و این ادامه داشت تا اینکه در همان شب حدود ساعت ده به همراه حدود هزار نیروی نظامی به فرماندهی آقای روح‌الله حسینیان و با قطع برق و تلفن، منطقه را محاصره کرده و با جرثقیل و دستگاه برش و ... اقدام به کندن درها و شکستن شیشه‌ها نمودند و وارد دفتر و حسینیه و تلفنخانه و خانه پاسدارها شدند و اموال شخصی از جمله اموال مربوط به مرحوم محمد و نیز آرشیو چهارده ساله ما را که مجموعه ارزشمندی بود به گفته آقایان با چند وانت بردند. خلاصه این تهاجم تا حدود ساعت سه بعد از نیمه شب ادامه داشت و همسایه‌ها و اهل محل را دچار وحشت و اضطراب نمود. متأسفانه در بعضی روزنامه‌ها اخبار و حوادث را به صورت وارونه منعکس کردند و هرچه خواستند نوشتند و این در حالی بود که ما حق یک کلمه تکذیب و دفاع نداشتیم.

س: در صورتی که صلاح می‌دانید بفرمایید هنگام هجوم نیروهای نظامی و اطلاعاتی به بیست حضرتعالی در سال ۱۳۷۱ که به دنبال سخنرانی شما اتفاق افتاد، حضرتعالی و خانواده و بستگان در کجا به سر برده و از نظر روحی چه وضعیتی داشتید و در آن لحظات پر اضطراب چمی کردید؟

ج: متأسفانه برخی از پاسدارهای منزل و بعضی از آقایان همسایگان از جریان اطلاع پیدا کرده بودند ولی به من نگفتند. من یک دفعه دیدم صدای کندن درها و شکستن شیشه‌ها و هیسایه‌های زیادی می‌آید و خانه ما از دو طرف و خانه‌های اطراف محاصره شده و احدی را اجازه ورود و خروج نمی‌دهند، و خبر آمد که خانواده مرحوم ربانی‌املشی غش کرده است، برق و تلفن‌ها قطع شد و خانواده ما گریه می‌کرد، و در این اثنا خانواده سعید که تازه بچه‌دار شده بود هراسان و گریان آمد در اطاق من که چه باید کرد، و این جریان پنج ساعت طول کشید. آرشیو چندین ساله و نامه‌ها و تلگرافات و روزنامه‌ها و لوازم صوتی و زیراکس و ضبط و ماشینها هر چه بود حتی پولها را بردند و بعداً شاهدان عینی ماجرا گفتند که برخی افراد سپاه و اطلاعات و مساعدین آنها بعضی از اشیا را از یکدیگر می‌ربودند، منتها بعضی از اشیا و پولها را بعداً برگرداندند و بسیاری را ندادند که ندادند. آقای مومن گفتند: "من خودم از آقای خامنه‌ای شنیدم که گفتند لوازم و اشیا ایشان را پس بدهید" ولی تا حال که نداده‌اند، چند روز بعد از عید آقای یزدی که رئیس قوه قضائیه بود آمد منزل ما به عنوان دیدار عید و گفت: "آقای هاشمی در سفر بوده‌اند و آقای خامنه‌ای هم خبر نداشتند"، من گفتم: "حالا که خبر پیدا کردند چه عکس‌العملی نشان دادند؟" من الحمدلله استقامت خود را در آن شب از دست نادم و مشغول ذکر و دعا و قرآن بودم. اجمالی از جریان را من در نامه ۱۲ صفحهای مورخ ۱۳۷۲/۲/۱۰ ذکر کرده‌ام (پیوست شماره ۲۲۲) و مجموع صحبت من و مصاحبه احمد آقای ما و اعلامیه‌ها و پیامدهای این جریان در جزوه‌ای به نام "واقعه بهمن ۱۳۷۱" جمع‌آوری شده، منتها همه آزادند که نسبت به من هر کاری خواستند انجام دهند ولی ما نه اجازه گفتن داریم و نه اجازه پخش آن، و انشا الله در قیامت کبری به همه گفتارها و کردارها رسیدگی می‌شود. (پیوستهای شماره ۱۵۹ و ۲۲۳ الی ۲۳۲)

تاکید بر ضرورت عمل به قانون اساسی

س: حضرتعالی در صحبت‌هایتان همواره بر عمل به قانون اساسی تاکید داشتید، آیا تخلف از

قانون اساسی وجود داشت که بر پایبندی به آن تاکید می فرمودید؟ آیا به نظر حضرتعالی ولی فقیه نمی تواند از موضع بالاتر از قانون اساسی تصمیم گیری کند؟ مسائلی نظیر تشکیل "مجمع تشخیص مصلحت نظام" و یا "دادگاه ویژه روحانیت" و موارد دیگری از این قبیل که در قانون اساسی وجود نداشت در زمان مرحوم امام و به دستور ایشان تشکیل شد، حضرتعالی در این موارد چه نظری داشتید؟

ج: من با اینها مخالف بودم، الان هم مخالف هستم، در قانون اساسی آزادی ملت و آزادی احزاب به معنای واقعی آن آمده است ولی الان آیا به آن عمل می شود؟ همین چندروز پیش آقای خامنه ای صحبت کرد که دانشگاه باید در سیاست دخالت کند، آیا واقعا اگر دانشجویان بخواهند یک خط سیاسی مستقل داشته باشند کسی مزاحم آنان نمی شود؟ یا اینکه دانشجویان باید سیاسی باشند بدین معناست که همه آنها باید بگویند هر چه شما می گوید درست است و گرنه گروههای فشار و امثال شعبان بی مخها را به سراغتان می فرستیم، خلاصه در ذهن آقایان این است که نظام یعنی اشخاص. در قانون اساسی آزادی و تعدد احزاب بر اساس اسلام و در چهارچوب قانون اساسی آمده است، مسننها در خیلی موارد مشاهده می کنیم که به قانون اساسی عمل نمی شود، اینکه بیاییم در مقابل مجلس و نهادهای قانونی دیگر یک مجمع تشخیص مصلحت درست کنیم، هر جا هم هر چه را خواستیم با زور ولایت فقیه درست کنیم این چیز درستی نیست، برای ولی فقیه هم در قانون اساسی یک وظایف خاصی مشخص شده است، اگر کاری در مملکت ضروری بود که صورت بگیرد باید از طریق مجلس و همان کانهایی که در قانون اساسی پیش بینی شده است صورت بگیرد و الا اگر بنا شود هر چه ولی فقیه خواست انجام شود اولاً دیگر نیازی به قانون اساسی و مجلس نباید داشته باشیم و ثانیاً این خطمشی در نهایت از دیکتاتوری سر در می آورد و دنیای امروز با دیکتاتوری سازگار نیست. حکومتی که بر اساس دیکتاتوری باشد دوام نمی آورد و آقایان هم اشتباه می کنند، اگر چنانچه با ملت بسازند و به مردم مطابق قانون اساسی آزادی بدهند و دخالتهای بیجا نشود به نفع خود آقایان هم هست. بلی اگر منظور از مجمع تشخیص مصلحت کمک به مجلس شورای اسلامی باشد بدین نحو که از صاحب نظران در مسائل سیاسی و اقتصادی با قطع نظر از خطبازیهای سیاسی دعوت شود تا در مسائل مهمه کشور بحث شود و پس از تضارب افکار و به دست آوردن نتیجه، نتیجه را با محصل ادله به مجلس شورا بدهند تا آنان آن را مطرح و رای گیری نمایند این کار کار خوبی خواهد بود و در حقیقت کمکی است برای مجلس شورا، و بالاخره مجمع تشخیص مصلحت به نحوی که آقایان طرح ریزی کرده اند منجر به تعدد مراکز تصمیم گیری و حکومت فردی می شود، و در حقیقت فاتحه مجلس شورا و جمهوریت حکومت خوانده شده است. در اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی آمده است: "پس از مقام رهبری، رئیس جمهور عالی ترین مقام رسمی کشور است." ولی مجمع تشخیص مصلحتی که آقایان درست کرده اند رئیس جمهور عضو آن و رئیس مجمع بر او ریاست دارد و در حقیقت مجمع تشخیص مصلحت دولتی است مستقل فوق دولت رسمی کشور و قهراً بر خلاف بسیاری از اصول قانون اساسی بویژه اصل چهارم می باشد، و این امر در قانون اساسی اول نبود و در بازنگری اضافه کردند. در این رابطه می توان به کتابچه "حکومت مردمی و قانون اساسی" که نگارش اخیر اینجانب است مراجعه نمود.

اعتراض به تشکیل دادگاه ویژه روحانیت

س: آیا راجع به تشکیل مجمع تشخیص مصلحت و یا دادگاه ویژه روحانیت با حضرتعالی صحبت نشده بود؟

ج: نه، با من صحبت نشده بود و من اینها را مخالف قانون اساسی می‌دانم، دادگاه ویژه روحانیت خلاف قانون اساسی است، در قانون اساسی هست که مرجع همه تظلمات دادگستری است، ولی فقیه فقط می‌تواند رئیس قوه قضائیه را مشخص کند، ولی اینکه بیاید یک تشکیلات جدا درست بکند آن هم به صورت در بسته که هر کاری دلشان می‌خواهد بکنند این کار خلاف قانون اساسی است. افرادی که کار می‌کنند، خرجهایی که می‌شود با این وضع اقتصادی مملکت، اینها همه خلاف قانون اساسی و ظلم به مردم است، و در زمان مرحوم امام، ایشان در پاسخ به نمایندگان مجلس بر ضرورت اجرای قانون اساسی و هماهنگی با آن تاکید کردند و این تشکیلات فراقانونی را به خاطر زمان جنگ ذکر کردند، ولی مشاهده می‌شود بعد از ایشان هنوز هم این روند ادامه دارد.

س: آیا احکام آنها شرعی است؟

ج: احکام آنها هم شرعی نیست، شنیدم که یکی از قضات همین دادگاه ویژه به یک نفر که روحانی نیست و به اتهام ارتباط با من بازداشت شده بود گفته بوده: "پرونده شما هیچ چیز که قابل تعقیب باشد ندارد فقط یک نامه به آیت‌الله خامنه‌ای بنویس توبه بکن"، او گفته من کاری نکرده‌ام که توبه کنم، بعد همین قاضی آمده است چهار سال زندان به همین آقا داده است خوب آقای قاضی تو که می‌گویی در پرونده چیزی نیست که زندان داشته باشد چرا این فرد را به چهار سال زندان محکوم کرده‌ای؟ چنین حکمی آیا شرعی است؟

س: گویا یک بار آقای بجنوردی در زمانی که عضو شورای عالی قضایی بود به امام پیشنهاد کرده بود که در دادگستری یک شعبه‌ای به این مساله یعنی رسیدگی به تخلفات روحانیت اختصاص داده شود و دادگاه ویژه روحانیت لغو شود، جریان این قضیه چه بوده است؟

ج: این جریان در خاطر من نیست، ممکن است آقای بجنوردی در آن زمان چنین پیشنهادی داده باشند.

س: آیا شخص حضرتعالی در این زمینه با حضرت امام صحبت نکردید؟

ج: تلفنگرامی در این رابطه به معظم له زده شد که متن آن موجود است و احمد آقا از قول امام جوابی برای آن نوشته بودند (پیوستهای شماره ۲۳۳ و ۲۳۴)

س: حضرتعالی در نامه‌ای که در سال ۱۳۷۲ خطاب به ملت ایران نوشتید مطالب مشروح و مستدلی را درباره غیر قانونی بودن دادگاه ویژه روحانیت بیان داشتید، لطفا در این باره نیز توضیح بفرمایید.

ج: پس از حمله به بیت من و غارت اموال و آرشيو چهارده ساله و مجلات و نامه‌ها و تلگرافات مردم، من یک نامه دوازده صفحه‌ای نوشتم و در آن راجع به دادگاه ویژه و عدم مشروعیت آن مطالبی را گوشزد کرده‌ام که بد نیست حالا که این قضیه مطرح شد قسمتهایی از آن را برای

شما بخوانم، البته من این مطالب را برای تاریخ نوشته بودم:

... "دادگاه ویژه که از قرار معلوم عامل تهاجم شبانه به بیت اینجانب و سلب امنیت از ساکنین این منطقه و غارت اموال بوده است هیچ گونه مبنای قانونی ندارد و تشکیل آن خلاف قانون اساسی است به چند دلیل:

دلیل اول: در اصل ۶۱ قانون اساسی آمده است اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاههای دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود، و معلوم است که دادگاه ویژه روحانیت از دادگاههای دادگستری و زیر نظر قوه قضائیه نیست و به قوانین و مقررات قضائی کشور اعتنا ندارد، بنابراین حق دخالت در امور قضائی را ندارد و متصدیان آن باید پاسخگویی اعمال خلاف قانون خود باشند.

دلیل دوم: فرض کنید شخص یا مقامی در کشور هر چند عالی رتبه مثلا تشکیلاتی به نام دادگاه ویژه با مقررات مخصوص به خود، در مقابل قوه قضائیه کشور اختراع کند که مستقل عمل نماید و در برابر اعمال خود به قوه قضائیه کشور پاسخگو نباشد، بدون شک این عمل مخالف قانون اساسی تلقی می شود که اگر از روی عمد باشد جرم است و اگر از روی غفلت و اشتباه باشد باید از اشتباه خود برگردد و خسارتهای وارده را جبران نماید، از طرف دیگر ما می بینیم که ذیل اصل ۱۰۷ قانون اساسی راجع به رهبر کشور می گوید: "رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است"، بنابراین همان طور که رئیس جمهور مثلا حق ندارد دادگاهی مستقل در مقابل قوه قضائیه تشکیل دهد رهبر نیز چنین حقی ندارد و باید مطابق اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی، مجلس خبرگان رهبری به این عمل رهبر رسیدگی نماید.

دلیل سوم: در اصل یکصد و دهم قانون اساسی وظایف و اختیارات رهبر در یازده فقره مشخص شده است و در بین آنها نامی از تشکیل دادگاه ویژه روحانیت برده نشده، بنابراین تشکیل آن قانونی نیست، لازم است توجه شود انتخابات خبرگان رهبری از ناحیه ملت، و انتخاب مقام رهبری از ناحیه خبرگان، هر دو بر اساس قانون اساسی کشور است، و ملت به وسیله خبرگان رهبری را انتخاب می نمایند که عملا پایبند به قانون اساسی باشد و از آن تخلف نکند.

دلیل چهارم: دادگاه ویژه از ناحیه مجلس شورای اسلامی تصویب و تایید نشده و مقررات آن نیز به تصویب مجلس نرسیده است، مادامی که مقرراتی به تصویب مرکز قانونگزاری کشور نرسد ارزش قانونی ندارد و اجرای آنها جرم محسوب می شود، اگر بنا باشد بدون مراجعه به قانونگزاری قانون تراشی شود خط استبداد و یا هر چه می آید کشور را تهدید می کند، در جهان امروز قانونگزاری فردی و بی اعتنائی به قوه مقننه کشور خاطره سو حکومتهای استبدادی شاهانه را به یاد می آورد و در نتیجه حرمت انقلاب ملت شکسته می شود... ضمنا مجلس شورای اسلامی نیز حق ندارد بر خلاف قانون اساسی قانونی را تصویب نماید. " (بیوست شماره ۲۲۲)

اینها چهار دلیل بود بر اینکه دادگاه ویژه روحانیت خلاف قانون اساسی است و تشکیل آن جرم است. دادگاه ویژه هر چند به بهانه حفظ حریم روحانیت تاسیس شد ولی به وسیله آن عملا حریم روحانیت و مرجعیت شکسته شد و در اثر برخوردهای تند و غلط برخی از مامورین آن بتدریج حالت رعب و وحشت در جامعه روحانیت ایجاد شده و روحیه شهامت و شجاعت و اعتماد به نفس را از طبقه ای که پیوسته حامی حق و مدافع حقوق مردم ضعیف بوده اند سلب نموده است. در همه اعصار روحانیت محترم بود و آنان پناهگاه مردم گرفتار بودند ولی در زمان ما حریم روحانیت بکلی

شکسته شد. آقایان می‌خواهند به وسیله دادگاه ویژه، روحانیت را به طور کلی قبضه کنند و در اختیار خود قرار دهند، غافل از اینکه با این روش روحانیت دارای معنویت و ارزش اجتماعی باقی نمی‌ماند. درست است که باید حکومت و روحانیت هر یک دیگری را در رسیدن به هدفهای مشروع کمک نمایند، ولی این هماهنگی بدان معنا نیست که یک کدام دیگری را صددرصد در اختیار خود قرار دهد و استقلال آن را از بین ببرد.

دادگاه ویژه اول بار به تصدی مرحوم آقای آذری کارهای تنیدی انجام داد و عکس‌العملهای تنیدی را بسه دنبال داشت و بالاخره تعطیل شد، ولی دوباره مرحوم امام تصمیم به تشکیل آن گرفتند و چنین وانمود شد که غرض از آن اصلاح حوزه و تطهیر روحانیت است، و من چون به ضررهای آن واقف بودم به وسیله تلفنگرام به مرحوم امام مزار آن را یاد آور شدم و پیشنهاد کردم از طرف خود حوزه هیأتی برای رسیدگی به تخلفات روحانیون تعیین گردد، ولی آقای حاج احمدآقا از قول مرحوم امام مطالبی در رد پیشنهاد من نوشته بود (پیوستهای شماره ۲۳۳ و ۲۳۴)، و بالاخره دادگاه ویژه را تشکیل دادند و آقای فلاحیان به عنوان دادستان و آقای علی رازینی به عنوان قاضی آن تعیین شدند، و بعد معلوم شد هدف عمده این تصمیم مستقیماً سیدمهدی هاشمی و غیرمستقیم من و علاقه‌مندان من و دفتر من بوده‌اند، و چه افراد محترم و بیگناهی از روحانیون خدمتگزار به اسلام و انقلاب به بهانه‌های واهی و به نام سیدمهدی کوبیده شدند. پس از رحلت امام (ره) دادگاه ویژه را توسعه دادند و حتی در بند "د" از ماده ۱۳ قانون اختراعی این دادگاه مربوط به صلاحیتهای آن که از طرف آقای ری شهری تنظیم شد این چنین آمده است: "کلیه اموری که از سوی مقام معظم رهبری برای رسیدگی ماموریت داده می‌شود." این بند دادگاه ویژه را ابزار و اهرمی برای اعمال سیاستهای شخص رهبر معرفی می‌کند جسدای از دادگستری و دستگاه قضایی کشور، در صورتی که مطابق اصل یکصد و هفتم قانون اساسی "رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است." در این رابطه می‌توان به فصل ششم از کتابچه "حکومت مردمی و قانون اساسی" که نگارش اخیر اینجانب است مراجعه نمود.

نامه به آیت‌الله گلپایگانی در ارتباط با استقلال حوزه‌ها

س: شایع است که حضرتعالی یک نامه راجع به لزوم حفظ استقلال حوزه در زمان حیات مرحوم آیت‌الله گلپایگانی به ایشان نوشته‌اید، اگر امکان دارد بفرمایید که مضمون این نامه چه بود؟
ج: بله چنین نامه‌ای من به ایشان نوشتم و نوشتن این نامه روی این جهت بود که حوزه‌های شیعه امتیازی که داشتند این بوده که به دولتها و حکومتها وابسته نبوده‌اند، و حوزه‌ها و مرجعیت شیعه با قدرت مردمی در مقاطع حساس می‌توانسته است از اسلام و از تشیع و از حقوق انسانها دفاع کند و جلوی انحراف حکومتها را بگیرد، اگر بنا بشود وابسته به دولتها بشود هرچند دولتها صالح هم باشند ولی بالاخره حقوق‌بگیر دولتهایی می‌تواند حرفش را آن طور که باید بزند، و جنبه مردمی خود را از دست می‌دهد. (پیوست شماره ۲۳۵)

دیدار با آیات عظام گلپایگانی و اراکی

س: حضرتعالی دیدارهای متعددی نیز با مرحوم آیت‌الله گلپایگانی داشتید، بفرمایید در این ملاقاتها چه نوع مسائلی با ایشان مطرح می‌شد و بفرمایید در ملاقاتی که این او را با آیت‌الله اراکی داشتید چه مسائلی مورد گفتگو قرار گرفت؟

ج: دیدارهای من با آقایان صرفاً به این عنوان بود که آقایان بالاخره پیرمرد هستند و زعامت حوزه را در دست دارند، به خاطر جنبه‌های اخلاقی انسانی به دیدن آنها می‌رفتم و هیچ‌گاه مسائل سیاسی را مطرح نمی‌کردم از باب اینکه مایوس بودم که نتیجه‌ای داشته باشد. آیت‌الله‌راکی که شاید اصلاً در این مسائل نبودند، پیرمردی بود از علما، آدم متدین و مقدسی بودند، روی این اصل من از روی احترام به دیدن ایشان می‌رفتم، آیت‌الله گلپایگانی هم این اواخر همین‌طور بودند، در حضور ایشان معمولاً افراد مختلف بودند و ممکن بود یک وقت حرفی زده شود و بد برداشت شود و طور دیگری انعکاس داده شود، به همین جهت دیدار من یک دیدار عادی بود، عمدتاً احوال‌پرسی می‌کردم گاهی هم یک‌مساله فقهی مطرح می‌شد. پس از ارتحال حضرات آقایان مراجع عظام هم برحسب وظیفه از طرف اینجانب پیامهای تسلیتی تنظیم و منتشر گردید. (پیوستهای شماره ۲۳۶ الی ۲۳۸)

انتقام از نیروهای انقلاب به اتهام دفاع از اینجانب

س: بعد از کنار رفتن حضرتعالی تاکنون افرادی را در ارتباط با شما بازداشت و زندانی، و برخی از روزنامه‌ها و مجلات را هم به عنوان اینکه چیزی از شما نقل کرده‌اند تعطیل کرده‌اند، آیا این افراد چنانکه بعضی از مسئولین قضایی گفته‌اند که ما زندانی سیاسی در ایران نداریم زندانی سیاسی محسوب نمی‌شوند؟ آیا بردن نام شما در جمهوری اسلامی جرم کیفری و جنایی است و نه سیاسی؟

ج: بعد از این جریان‌ها افراد بسیاری را که در انقلاب هم نقش داشتند به همین بهانه بازداشت و زندانی کردند و به حبسهای یکسال، دو سال سه سال و حتی نهمال محکوم کردند و افراد زیادی را از کار برکنار کردند. من نمی‌دانم زندانی سیاسی در فرهنگ آقایان چه مفهومی دارد اینکه آقای یزدی (رئیس قوه قضائیه) و بعضی افراد دیگر می‌گویند ما زندانی سیاسی یک نفر هم نداریم باید از آنها پرسید زندانی سیاسی یعنی چه؟ اگر کسی به یکی از کارهای آقایان اعتراض داشت این لابد از نظر آقایان یک جرم کیفری است؟ اگر یک کسی اصل جمهوری اسلامی را قبول دارد ولی نسبت به بعضی عملکردها معترض باشد و او را بگیرند زندانش کنند آیا این زندانی سیاسی نیست؟ آیا حتماً باید یک اتهام اخلاقی یا فساد مالی هم برای او درست کنیم تا بتوانیم ادعا کنیم که ما در ایران زندانی سیاسی نداریم؟ دادگاه ویژه خلاف قانون اساسی است و تا حال هرکس را خواستند ولو روحانی هم نباشد با تمسک به قانون خود ساخته بازداشت و محاکمه می‌کنند، دلشان هم خوش است که این یک تشکیلاتی است خارج از نظام دولت جمهوری اسلامی و به ولایت فقیه وابسته است. هر وقت به آقای هاشمی رفسنجانی و دیگران برای بعضی از این خلافکارها اعتراض می‌شود می‌گویند اینها کار دادگاه ویژه است و ربطی به دولت و وزارت اطلاعات ندارد با آقای یزدی صحبت می‌شود می‌گویند کارهای دادگاه ویژه خارج از تشکیلات قضایی ماست حالا این "لیکچر" (۱) را چه کسی و به چه مجوزی درست کرده است معلوم نیست آقایان می‌گویند دادگاه ویژه را امام درست کرده است، خوب اگر امام هم درست کرده‌اند خلاف قانون اساسی عمل کرده‌اند، حالا اگر امام هم یک چیزی را در یک زمان درست کردند باید برای همیشه باشد و به نام امام هرکاری دلشان خواست بکنند؟ گذشته از اینکه آیین‌نامه خود ساخته و غیرقانونی این دادگاه که در آن کلیه اموری که از سوی رهبری ماموریت داده می‌شود در صلاحیت این دادگاه شمرده شده است بعد از درگذشت امام و در سال ۱۳۶۹ توسط آقای ری شهری تدوین شده و به تایید آقای خامنه‌ای رسیده

است. در ظرف این چند سال اخیر دادگاه ویژه جمع زیادی از شاگردان درس مرا به تهمتهای واهی زندانی کرد و در اطلاعات یا دادگاه از آنان تعهد می گرفتند که در درس من شرکت نکنند. خلاصه اینکه من احساس می کنم از نیروهای انقلابی انتقام گرفته می شود، کسانی که اصلا در انقلاب نبودند و یک قدم هم برای انقلاب و مردم برنداشتند الان پشت پرده در رأس جریانات قرار گرفته اند و از نیروهای انقلاب دارند انتقام می گیرند.

حالا چه کسی و از کجا این جریانات را هدایت می کند، معلوم نیست. همین روزها شما ملاحظه می فرمایید که در انتخابات به اسم نظارت شورای نگهبان برخی کاندیداهایی که هیچ جای انقلاب نبوده اند و بعضی موضع معارض و مخالف هم داشته اند صلاحیتشان برای مجلس شورای اسلامی تایید می شود، اما اگر چهار تا آدم بدر دبخور که شناخته شده هستند و در انقلاب بوده اند کاندیدا بشوند با هزار انگ و برچسب صلاحیت آنان رد می شود؟ خوب چه کسی و از کجا این جریانات را هدایت می کند، خدا می داند. کیست که مراتب فضل و صلاحیت و تقوا و سوابق انقلابی و زندان و تبعیدهای آقای دکتر فضل الله صلواتی را نداند؟ یکبار هم که قبلانماینده مجلس بوده اند، چرا شورای نگهبان اخیرا صلاحیت ایشان را رد کرده است، البته بزرگترین جرم ایشان این است که گاهی در هفتنامه نوید اصفهان مطالبی را از من نقل می کردند و بالاخره هفتنامه نوید را نیز به همین بهانه و با زور چماق تعطیل کردند و خود آقای صلواتی هم از تعرض آنان مضمون نماند (پیوست شماره ۲۳۹)

مورد دیگر مرحوم آقای محمد حسن ظریف جلالی خراسانی را با همه سوابق مبارزاتی و خدماتی که نسبت به اسلام و انقلاب داشت برای اینکه در مشهد چند روز میزبان من شده بود به طور کلی از همه مشاغل برکنار کردند به گونه ای که برای معاش روزانه نیز دچار مشکل شده بود و تا هنگام درگذشت با کمال سختی گذراند. برخی از افراد سپاه را هم که مخلصانه چندین سال در جبهه و در خدمت انقلاب و نظام بودند به خاطر ارتباط مختصر با من و یا فقط اظهار تقلید و علاقه، با دست خالی از سپاه اخراج کردند، در صورتی که مولا امیرالمومنین (ع) حقوق خوارج را نیز قطع نکردند، حال این تصمیمات ظالمانه از ناحیه چه مقامی است نمی دانم.

۱ یعنی چیزی که شباهت به هیچ چیز ندارد. می گویند چند نفر دور هم نشسته بودند، یکی از آنها این شعر را خواند: گریه شیر است در برابر موش لیک موش است در برابر شیر، بعد یکی از آنها گفت: خوب این لیک موش چه حیوانی است، و دنبال بودند یک حیوانی به نام لیک موش پیدا کنند، و از آنجا این ضربالمثل پیدا شد.

چگونگی مواضع مرحوم حاج احمد آقا خمینی در اواخر عمر

س: شنیده شده که این اواخر مرحوم حاج احمد آقا خمینی از مسائل گذشته بخصوص نوشتن رنجنامه و برخوردهایی که با حضرتعالی کرده بود پشیمان شده و در صدد جبران بوده است، در این رابطه آیا پیغام یا تماسی با شما داشتند یا نه، و به طور کلی مواضع اخیر ایشان چگونه بود؟

ج: اینکه ایشان مستقیما به من پیغام داده باشند که مثلا من پشیمان شده ام، کسی چنین پیغامی برای من نیاورد، اما من از افرادی که به اینجا می آمدند می شنیدم که می گفتند فلانی از مسائل گذشته ابراز تاسف می کند و می گوید کار درستی نبوده است، ولی آن اوایل که ایشان خیلی داغ و تنسند و تعزیه گردان قضا یا بود، من یادم هست وقتی که این جریانات اتفاق افتاد من یک نامه پنج صفحه ای برای مرحوم امام نوشتم (پیوست شماره ۱۶۵)، نامه ای بود مستدل برای روشن شدن بعضی از مسائل، من شنیدم که این نامه را به مرحوم امام ندادند، احمد آقا وقتی نامه را گرفته بود خیلی ناراحت شده بود که

چرا من نامه نوشتام و گفته بود فلانی هنوز هم دارد نامه می نویسد؟ ایسن نامه در مورخه ۶۸/۲/۱۸ نوشته شده بود یعنی بیست و شش روز پیش از فوت امام، آنها برنامه را جسوری تنظیم کرده بودند که تقریباً رابطه من با امام قطع باشد البته این اواخر من شنیدم که احمدآقا ابراز ناراحتی کرده بود که چرا نامه های مرا به دست امام نمی داده است وقتی هم امام مریض بودند من دو دفعه توسط آقای دری که آن روز رئیس دفتر ما بود به دفتر امام پیغام دادم که برای عیادت ایشان بروم، شنیدم که احمدآقا گفته بود نه. البته این اواخر که مرحوم حاج آقا رضا صدر که دایی خانم احمدآقا می شد فوت شده بودند من در مسجد اعظم برای شرکت در فاتحه ایشان زفته بودم، وقتی از مجلس بیرون می آمدم احمدآقا کنار دیوار در دالان نشسته بود، تا چشمش به من افتاد بلند شد و سلام کرد و خیلی گرم گرفت و احترام کرد، ولی اینکه آیا پشیمان شده بود یا نه من نمی دانم. بعد از بیماری ایشان آقای موسوی اردبیلی برای من پیغام فرستاده بودند که مصلحت است شما هم به دیدن احمدآقا بروید، من جواب دادم نامه ای برای احوالپرسی ایشان نوشتام و فاکس شده است و ایشان هم به هوش نبودند تا متوجه شوند چه کسی به عیادت ایشان آمده است. بعد از فوت ایشان هم من برای مادر و خانواده اش و آیت الله پسندیده پیام تسلیتی فرستادم که البته هیچ یک از اینها را هم جواب ندادند. (پیوستهای شماره ۲۴۰ و ۲۴۱)

نقل چند خواب در رابطه با مرحوم امام (ره)

س: شنیده شده است که آقای توسلی که در دفتر امام می باشند مرحوم امام را در خواب می بینند که ایشان با ناراحتی به آقای توسلی می گویند: "بروید قم و مساله مرا با آقای منتظری حل کنید"، آیا این موضوع صحت دارد؟

ج: این خواب خیلی مشهور بود و همه جا آن را نقل می کردند، از جمله مرحوم حاج غلامرضا قدیری برای من این موضوع را نقل کرد و گفت که آقای توسلی این خواب را برای حاج احمدآقا نقل می کند و او می گوید: "تو خواب دیده ای و به تو گفته اند، برو حل کن، به من که نگفتند." خود من هم پس از رحلت حضرت امام سه بار ایشان را به خواب دیدم که بی مناسبت نیست در همین جا این خوابها را نقل کنم و البته تعبیرش را به اهل فن محول می کنم:

۱ پس از این جریانات یک شب من مرحوم امام را در خواب دیدم که در یک باغ بودیم، در وسط باغ ایرانی بود و در اطاقک کنج این ایوان مرحوم امام به پهلو تکیه داده بودند، قبایشان را پوشیده بودند و یک کلاه سیاه هم که معمولاً به هنگام استراحت به سر داشتند سرشان گذاشته بودند و داشتند منظره باغ را تماشا می کردند، چند نفر آن طرفتر قدم می زدند تا چشمشان به امام افتاد دویدند رفتند دست ایشان را بوسیدند، ایشان هم به صورت نیم خیز با آنها حال و احوال کردند، من هم در عالم خواب گفتم با اینکه ایشان این اواخر با من خوب عمل نکردند ولی چون استاد من بوده اند اخلاق اسلامی اقتضا می کند که من هم بروم خدمت ایشان عرض ارادت بکنم، رفتم خدمت ایشان و یادم نیست دست به دست ایشان دادم یا دست ایشان را بوسیدم، ایشان چشمش که به من افتاد یک آهی کشیده و گفتند: حالا که حال ندارم ولی دلم می خواهد یک وقت بیایید اینجا با هم بنشینیم و درباره سوابقمان با هم صحبت بکنیم، من گفتم چشم، هر وقت مایل باشید می آیم، و از خواب بیدار شدم.

۲ در اوایل سال ۱۳۷۸ در حالی که در خانه محصور بودم خواب دیدم در اطاق بزرگی که تشک خواب ایشان در وسط آن پهن بود وارد شدم واحدی جز خانواده ایشان در آنجا به چشم نمی خورد، خانواده ایشان

مشغول مرتب کردن تشک خواب ایشان بودند، و ایشان به دستشویی رفته بودند، به محض این که خانواده ایشان مرا دیدند گفتند: ایشان دائما بهانه می گیرند و کتابهایشان را می خواهند، شما اگر ممکن است کتابهای ایشان را برای ایشان تهیه کنید تا سر ایشان به آنها بند شود و بهانه نگیرند، من فوراً چند کتاب که یکی از آنها مانند یک المنجد بزرگی بود مشتمل بر بسیاری از علوم آماده کردم و کنار تشک خواب ایشان گذاشتم و خانواده ایشان خیلی تشکر کردند، و در این میان ایشان با پیراهن و شلوار و یک جلیقه وارد شدند و به طرف جای خواب خود رفتند.

۳ در اواسط سال ۱۳۷۸ خواب دیدم ایشان با لباس روحانیت در سن حدود شصت سالگی در کوچه خلوتی عبور می کردند و چند کتاب و چند جعبه سفید بزرگ مانند جعبه های شیرینی با خود داشتند و خسته شده بودند و آنها را روی زمین گذاشته بودند. من به ایشان سلام کردم، تا چشم ایشان به من افتاد فرمودند: ممکن است شما به من کمک کنید؟ من فوراً برخی را برداشتم و برخی را خود ایشان و به راه افتادیم، در راه من فرمودند: پیرمردی اشارات درس می گوید و خوب بلد نیست شما یک اشارات درس بگویید، من به ایشان گفتم شیخ بهایی می گوید: راهی ننمود اشاراتش دل شاد نشد ز بشارتش

ماجرای بیمارستان لقمان حکیم و دخالت نیروهای اطلاعات

س: حضرتعالی در سال ۱۳۷۲ به خاطر ناراحتی قلبی که داشتید با اطلاع قبلی به بیمارستان لقمان حکیم تهران مراجعه نمودید که دخالت نیروهای اطلاعات منجر به بازگشت شما از بیمارستان شد و این حرکت در محافل خبری داخل و خارج کشور انعکاس وسیعی یافت، لطفاً بفرمایید اصل ماجرا از چه قرار بود و نیروهای اطلاعات چگونه مانع معالجه حضرتعالی شدند؟

ج: بله، در آن سال برای انجام یک سری آزمایشها با هماهنگی قبلی به بیمارستان لقمان حکیم تهران مراجعه کردم، واسطه ما هم آقای فاضل میبیدی بود که با یکی از پزشکان آنجا به نام آقای دکتر توکل سابقه آشنایی داشت. وقتی ما به بیمارستان رفتیم و آزمایشها و تست قلب صورت گرفت آنها گفتند شما باید سریعاً بستری شوید و کمترین حرکت برای شما خطرناک است، حتی برای اینکه من کمتر تحرک داشته باشم در همان جا یک ویلچر آوردند و مرا روی آن نشانند، بعد چشند نفر از پزشکها که برای معاینه من آمده بودند برای انجام مقدمات کار از اتاق خارج شدند و ما هم در آنجا منتظر ماندیم و خودمان را برای بستری شدن آماده می کردیم، اما این انتظار خیلی طول کشید و چند ساعتی ادامه داشت و هیچ یک از پزشکها به سراغ ما نیامدند و این برای ما مسالهای شد که چطور اینها که این همه اصرار و عجله داشتند تا این اندازه تاخیر کرده اند، روی این اساس آقای فاضل میبیدی از اتاق خارج شد و سراغ آنها را گرفت و وقتی آنها را دیده بسود خیلی با حالت اضطراب و نگرانی گفته بودند که الان پنج نفر از نیروهای اطلاعات به اینجا مراجعه کردند و با تهدید از ما تعهد گرفتند که شما حق بستری کردن فلانی را در این بیمارستان ندارید بعد همان پزشکها خیلی اظهار شرمندگی کرده و عذر خواسته بودند. ما هم که دیدیم قضیه از این قرار است گفتیم عیبی ندارد و با وجود همه خطرات از همان جا به طرف قم حرکت کردیم که الحمدلله اتفاقی نیفتاد، بعداً هم شنیدم که متأسفانه برای آقای دکتر توکل در این رابطه مزاحمتهای زیادی ایجاد کرده اند. این قضیه وقتی منتشر شد انعکاس خیلی بدی داشت که چطور یک چنین رفتار غیراخلاقی که همه

دنیا آن را مذمت می‌کنند اتفاق می‌افتد و خلاصه بعضیها خیلی به دست و پا افتادند و شروع کردند به تکذیب کردن و حتی با تهدید مسئولان بیمارستان را مجبور کردند تا این خبر را تکذیب کنند. در نهایت ما برای ادامه معالجات با بیمارستان خاتم‌الانبیا هماهنگ کردیم و در آنجا بستری شدم.

در همان زمان آیت‌الله گلپایگانی جریان را شنیده و خیلی ناراحت شده بودند و به من پیام دادند بیمارستان ما در قم در اختیار شما و هر نوع ابزار پزشکی و هر نوع پزشکی لازم باشد من برای شما فراهم و دعوت می‌کنم. اعلی‌الله تعالی مقامه الشریف.

درگذشت آیت‌الله اراکی، سخنرانی آقای خامنه‌ای و حمله به بیت

س: پس از درگذشت مرحوم آیت‌الله اراکی و بحران مرجعیت در سال ۷۳ که با اقبال مردمی و رویکرد خواص علما همچون آیت‌الله موسوی اردبیلی و آیت‌الله مومن و دوازده تن دیگر از علما نسبت به حضرتعالی از یک سو و دخالت نیروهای امنیتی و حکومتی از سوی دیگر همراه بود، آقای خامنه‌ای سخنرانی تنیدی در این زمینه ایراد نمودند که در آن به طور صریح البته بدون ذکر نام به حضرتعالی اشاره شده بود و نوعی جهت‌دهی به گروههای فشار محسوب می‌شد، به دنبال این سخنرانی گروههای فشار پس از نماز جمعه مجدداً و برای چندمین بار با سنگ و چوب به بیت حضرتعالی حمله کردند و فردای آن به محل درس یورش آورده و تریبون و لوازم حسینیه را شکستند و شاگردان را تهدید نمودند، که البته با دخالت شورای عالی امنیت ملی غائله خاتمه یافت. حضرتعالی علت اصلی این تهاجمات را چه می‌دانید و فکر می‌کنید به چه دلیل هر از گاه این‌گونه به حضرتعالی با آن همه سوابق و با اینکه استاد همه حضرات بوده‌اید حمله می‌شوند؟ و بفرمایید در آن زمان چه واکنشی از خود نشان دادید و آیا به محاکم قضایی شکایت بردید؟

ج: از همان اوایل رهبری آقای خامنه‌ای کاملاً مشهود بود که یک عده می‌خواهند برای مرجعیت ایشان زمینسازی کنند و حتی در زمان آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله اراکی هم عده‌ای این مسأله را مطرح می‌کردند. به نظر می‌رسد مهمترین مانعی که این عده در راه خود می‌دانستند من بودم، آنها پیش خود تحلیل می‌کردند که اگر مرجعیت فلانی فراگیر شود موجب می‌شود تا رهبری آقای خامنه‌ای هم تضعیف شود، لذا از همان ابتدا به بهانه‌های مختلف به من و بیت من حمله می‌کردند و در جامعه به صورت یک سویه تبلیغات و جوسازی به راه انداختند، آنها معمولاً برای حملات خودشان بعضی صحبت‌های مرا بهانه می‌کردند ولی بعد از فوت مرحوم آیت‌الله اراکی من صحبتی نکردم و بهانه‌ای در دست آنان نبود، این بود که مطالب رادیوهای خارجی از جمله رادیو بی‌بی‌سی را بهانه کردند که به این رادیوها دارند بر روی مرجعیت فلانی تبلیغ می‌کنند و معلوم می‌شود مثلاً برنامه‌ای و توطئه‌ای در کار است در حالی که رادیوهای خارجی به ارائه تحلیل و گزارش از وضعیت مرجعیت می‌پرداختند و اتفاقاً در گزارش‌هایشان بارها از دیگران و حتی شخص آقای خامنه‌ای نام می‌بردند.

خلاصه بعد از فوت آیت‌الله اراکی جو را به صورت شدیدی مسموم کردند تا آنجا که بسیاری از علما از برگزاری مراسم ختم برای آیت‌الله اراکی صرف‌نظر کردند، چون آن روزها یک عده را به عنوان "حزب‌الله" و امثال آن راه انداخته بودند و در مراسم علما به نفع مرجعیت آقای خامنه‌ای شعار می‌دادند، روی این اساس من هم صلاح ندیدم برای آیت‌الله اراکی مراسم بگیرم و فقط پیام تسلیتی نوشتم (پیوست شماره ۲۳۸) چون احتمال درگیری زیاد بود، حتی اعضای دفتر را جمع

کردم و به آنان گفتم لازم نیست برای مرجعیت من تبلیغ کنید یا نفسی دیگران را نمایید (پیوست شماره ۲۴۲)، اما یک وقت دیدم آقای خامنه‌ای درباره مساله مرجعیت سخنرانی کرد و به طور کنایه کالصریح علیه من موضعگیری نمود، البته از من نام نبرد ولی به گونه‌ای بود که همگان مرجع ضمیر را پیدا کردند، ایشان در این سخنرانی مطالب رادیوهای خارجی را بهانه کرده و حتی تعبیر تندی مثل "خیانت" را به من نسبت داد، پس از این سخنرانی بود که در سطح شهر قم اطلاعیه‌های مختلفی پخش شد که افراد را تحریک می‌کرد تا به بیت من حمله کنند، و بعد از نماز جمعه مجدداً گروههای فشار را مقابل منزل ما جمع کردند و علیه من و آیت‌الله مومن که بعضی مردم را به ما ارجاع داده بود شعار دادند، فردای آن روز هم به محل درس آمدند و من با وجود همه خطرات در محل درس حاضر شدم و درسم را گفتم ولی آنان پس از پایان درس شروع کردند به شعار و اینکه فلانی مرجع بی‌بی‌سی است و اعدام باید گردد و ... بعد هم تریبون و لوازم حسینی را شکستند و شاگردان را تهدید کردند که اگر فردا به درس بیایید با شما معامله ضدانقلاب می‌کنیم. خلاصه روز بعد با دخالت شورای عالی امنیت ملی آن غائله خاتمه یافت و شاگردان هم شکایتی علیه مهاجمان تنظیم کردند و بعضی آقایان اساتید دانشگاه هم نامه‌ای به آقای هاشمی رفسنجانی نوشتند که البته هیچ‌گونه ترتیب اثری به آن داده نشد (پیوستهای شماره ۲۴۳ و ۲۴۴)، آقاسعید هم نامه‌ای به آقای خامنه‌ای نوشت که طبق معمول آن هم بی‌جواب ماند. (پیوست شماره ۲۴۵)

وحدت یکسویه

س: سئوالی که در بعضی اذهان مطرح است اینکه حضرتعالی در دوران سکوت و خانه نشینی خود چرا به تاسی از امیرالمومنین (ع) به طور کامل سکوت اختیار نکردید، یا همانند آن حضرت که حتی گهگاه حاکمیت زمان خود را تایید و ترویج هم می‌کرد بلکه پشت سر خلیفه وقت نماز به جای می‌آورد شما نیز این‌گونه عمل نکرده هر از گاه انتقادات خود را متوجه دستگاه حاکم می‌نمایید؟ به اعتقاد این عده اگر حضرتعالی به جای انتقاد به ترویج و تایید مسئولان عالی‌رتبه بپردازید مصلحت اساس نظام و انقلاب بیشتر رعایت می‌شود و به وحدت کلمه اقشار مختلف صدمه‌ای وارد نمی‌آید.

ج: ببینید شرایط در هر زمان متفاوت است و ما نمی‌توانیم شرایط زمان خود را صددرصد با شرایط زمان امیرالمومنین (ع) تطبیق دهیم، گذشته از اینکه مقایسه افراد با آن حضرات نیز کار صحیحی نیست. ما موظفیم بر اساس مبانی و اصولی که مکتب به ما ارائه کرده است و با توجه به شرایط خاص زمانی و مکانی به وظیفه خود عمل کنیم، و این‌گونه نیست که انتقاد به معنای تضعیف و مقابله باشد و همیشه ترویج و تایید به مصلحت باشد، بلکه "امر به معروف و نهی از منکر" و "النصیحه لائمة المسلمین" از وظایف مهمی است که بر عهده همه اقشار جامعه است و مسئولان هم باید روحیه انتقادپذیری و تحمل عقیده مخالف را تمرین کنند و در خود تقویت نمایند. نکته دیگری که باید عرض کنم اینکه این طور نبوده است که من فقط انتقاد کرده باشم و برای حفظ مصلحت هیچ قدمی برنداشته باشم، در همان ابتدای انتخاب آقای خامنه‌ای به رهبری من برای حفظ مصلحت و وحدت پیام تبریک برای ایشان ارسال داشتم ولی این پیام و جواب آن را در تلویزیون منعکس نکردند (پیوستهای شماره ۱۸۶ و ۱۸۷)، در هفته‌های اول سعی می‌کردم در نمازهای جمعه شرکت کنم ولی در همین نماز جمعه علیه من صحبت کردند و شعار دادند و یک عده را از آنجا تحریک کردند تا به

خانه من حمله کنند، وقتی مادر آقای خامنه‌ای فوت کرد من برای ایشان و آقایان سیدمحمد و سیدهادی خامنه‌ای به طور جداگانه پیام فرستادم ولی هیچ‌کدام از آقایان پاسخ ندادند (پیوست شماره ۱۸۸)، در مرتبه اولی که آقای خامنه‌ای به قم آمد من چهار نفر نماینده آقای رازینی، آقای ایزدی، آقای دری و احمدآقا را به دیدن ایشان فرستادم ولی ایشان بی‌اعتنایی کرد و پس از اینکه ایشان از قم به تهران رفت بنا بر نقل آقای کامران نماینده من در دارالشفای دفتراشان به آقای ملک‌آبادی در مدرسه دارالشفای تلفن زدند که آقا می‌فرمایند نماینده فلانی را در دارالشفای راه ندهید، در صورتی که متصدی دارالشفای من بودم. مساله این است که آقایانی که مرتب از وحدت و یکپارچگی دم می‌زنند در عمل به طور یکسویه رفتار می‌کنند و فقط از طرف مقابل انتظار دارند. اگر قیاس صحیح باشد در زمان امیرالمومنین (ع) خلفای وقت در امور مهمه با آن حضرت مشورت می‌کردند و به نصایح و تذکرات ایشان عمل می‌کردند اما در این سالها اینها هر چه خواسته‌اند گفته‌اند و نوشته‌اند ولی حق یک کلمه دفاع را برای من قائل نیستند، و اگر روزنامه یا مجله‌ای بخواهد یک کلمه از من بنویسد او را تحت فشار قرار می‌دهند و یا تعطیل می‌کنند، تاکنون دهها نفر از شاگردان درس من و نیروهای مخلص و خوب انقلاب را به بهانه‌های مختلف بازداشت کرده‌اند و بعضا مورد شکنجه و آزار و اذیت قرار دادند و تعداد زیادی را احضار یا از ادارات و نهادها اخراج کردند و باز هم از وحدت سخن می‌گویند. وحدت از نظر آنها یعنی اینکه همه باید از ما اطاعت کنید و هیچ‌کس نباید به ما انتقاد کند، اگر هر بلایی هم سر شما آوردیم نباید صدایتان بلند شود.

نامه به آقای هاشمی رفسنجانی در مورد ذبح در منی

س: حضرتعالی گویا اخیرا یک نامه‌ای به آقای هاشمی رفسنجانی در مورد ذبح در منی نوشته‌اید، مضمون این نامه چیست، آیا به این نام مرتیب اثر داده شده یا نه؟

ج: یکی از مشکلاتی که حاجیه‌های ما در حج دارند مشکل ذبح در منی است، همه فقهای اهل سنت ذبح در خارج از منی را مجزی می‌دانند و می‌گویند: "جبال مکه کلها منحصر" همه کوههای مکه قریانگاه است، اما مطابق روایات شیعه ذبح باید در منی صورت گیرد، ولی فعلا دولت سعودی همه قریانگاهها را برده است در خارج از منی و این یک مشکلی برای شیعیان به وجود می‌آورد. پیشنهاد من این بود که با دولت سعودی صحبت شود که یک قریانگاه بهداشتی در منی ایجاد کنند که شیعیان در مضیقه نباشند.

وقتی من شنیدم که آقای هاشمی رئیس جمهور وقت می‌خواهند به مکه مشرف شوند در سال ۱۳۷۵ که البته زمینه آن فراهم نشد و مشرف نشدند من یک نامه به ایشان نوشتم که با دولت سعودی صحبت شود که یا خودشان و یا اجازه دهند که ایران یک مذبح بهداشتی در منطقه منی بسازد. این مذبح بهداشتی و مدرنیزه هم باشد که گوشتها را پس از ذبح بتوانند به سردخانه منتقل کنند و در جایی برای فقرا و بیچارگان مورد استفاده قرار گیرد، این باعث می‌شود که مردم هم نسبت به دولت ایران و هم نسبت به دولت عربستان خوشبین شوند و یک خدمتی به مردم و زائران خانه خداست و به جایی هم بر نمی‌خورد و بار سیاسی هم ندارد. من این نامه را برای آقای هاشمی نوشتم، بعد ایشان جواب دادند که ما با سفیر ایران در عربستان تماس گرفتیم و نامه شما برای ایشان فرستاده شد که زمینه کار فراهم شود تا این پیشنهاد در ملاقات سران پیگیری شود، بعدا شنیدم در سال بعد که ایشان عمره مشرف شدند موضوع را به مسئولین سعودی تذکر داده‌اند (پیوستهای ۲۴۶ و ۲۴۷). سپس به

آقای خاتمی نیز که اخیراً مشرف شدند همین موضوع را نوشتیم ولی ظاهراً تا حال اقدامی نشده است.
(پیوست شماره ۲۴۸)

پیام تبریک به مناسبت انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری

س: حضرتعالی پس از پیروزی جناب آقای خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری که با رای بالایی انتخاب شدند پیام تبریکی برای ایشان فرستادید، در این پیام حضرتعالی نکات مهمی را یادآور شده‌اید که بازتاب گسترده‌ای هم در جامعه داشت، اگر نکته‌ای در این رابطه به نظر حضرتعالی می‌رسد بفرمایید.

ج: من قبلاً هم برای افراد دیگری که به ریاست جمهوری انتخاب می‌شدند معمولاً پیام می‌دادم، برای آقای هاشمی هم که به ریاست جمهوری انتخاب شده بودند پیام دادم. آن وقت که آقای هاشمی در دوره اول برای ریاست جمهوری انتخاب شدند و به اصطلاح ما هم تازه از کار برکنار شده بودیم برای ایشان پیام دادم، یعنی تلگراف زدم و آقای هاشمی هم جواب محترمانه‌ای البته به صورت نامه برای من فرستاده بود که متن تلگراف من و جواب ایشان الان موجود است. (پیوستهای شماره ۲۴۹ و ۲۵۰)

در انتخابات ریاست جمهوری هم که به انتخاب آقای خاتمی منجر شد سنوالی از من شده بود که آن را جواب دادم و در آن مردم را به شرکت در انتخابات دعوت کردم. (پیوست شماره ۲۵۱)، آقای خاتمی هم که انتخاب شدند به نظرم رسید با توجه به تجارب گذشته تذکراتی به ایشان بدهم و همین پیام را که ده بند داشت برای ایشان فرستادم، البته چهار پنج بند دیگر هم قصد داشتم اضافه کنم که از آنها صرفنظر کردم. بمنظر من بعضی از این ملاحظه‌کاریهایی که آقایان دارند می‌ترسم که باعث شود یک وقت انقلاب به طور کلی از بین برود، در این انتخابات علی‌رغم همه تبلیغات منفی مردم خودشان را نشان دادند، اما ما متأسفانه مردم را بیگانه و نامحرم حساب می‌کنیم، مردم هم دانا هستند و هم نامحرم نیستند، زیر بنای انقلاب مردم را بیگانه و نامحرم حساب می‌کنیم، مردم بر سر کار می‌آورند، ما نمی‌توانیم مردم را نادیده بگیریم و هرطور دلمان خواست تصمیم بگیریم و خودمان را قیم مردم بدانیم، دنیای امروز دنیایی نیست که بتوان با استبداد بر مردم حکومت کرد، اگر یکروزگاری می‌شد در این زمان نمی‌شود، باید ملاحظه‌کاری نکرد و خواسته‌های مشروع مردم را انجام داد و مردم را در جریان امور گذاشت، و این‌رای بالایی هم که مردم به آقای خاتمی دادند قطعاً رای به شخص آقای خاتمی نبود، اولاً رای به شعارها و برنامه‌های اعلام شده ایشان بود و ثانیاً یک نوع اعتراض به وضع موجود و مخالفت با انحصار و استبداد بود، و به همین جهت من در این پیام از رای مردم به عنوان یک انقلاب‌علیه وضع موجود یاد کردم و واقعاً هم همین طور بود، توقعات مردم از آقای خاتمی بسیار زیاد است و اگر چنانچه ایشان نتوانند به انتظارات و توقعات مردم پاسخ مثبت بدهند و بخواهند با محافظه‌کاری و مجامله‌کاری بگذرانند، این امر باعث می‌شود که پس از مدتی نه چندان طولانی مردم مایوس و به طور کلی از روحانیت زده بشوند، به نظر من الان دوران حساسی را پشت سر می‌گذاریم.
(پیوست شماره ۲۵۲)

س: جناب آقای خاتمی چه پاسخی به پیام حضرتعالی دادند؟

ج: ایشان جواب کتبی ندادند، فقط آقای سراج را به عنوان تشکر فرستادند و ایشان گفتند این را جواب حساب کنید و من گفتم البته جواب‌نوشته نوشته است، چنانکه آقای هاشمی جواب

تلگراف مرا دادند منتها با قدری تاخیر و به صورت نامه، که در آن هم تاملی است.

پیام به آقای خامنه‌ای درباره استقلال حوزه و حفظ حریم مرجعیت
 س: ارتسباط حضرتعالی اکنون با آقای خامنه‌ای چگونه است؟ آیا ارتباط و یا مکاتبه‌ای با هم دارید،
 گویا مدتی قبل حضرتعالی پیامی توسط آیت‌الله مومن برای ایشان فرستاده بودید، در این ارتباط اگر
 امکان دارد توضیح بیشتری بفرمایید.
 ج: بجز پیامی که من به مناسبت رهبری ایشان فرستادم، و نیز پیام تسلیتی که به مناسبت فوت مادر
 ایشان ارسال کردم، دو پیغام دیگر هم برای ایشان داشتم:
 یکی پس از حمله به بیت من و غارت دفتر و حسینیه و آرشیو در بهمن ۱۳۷۱ بود که یک نامه
 مختصر به ایشان نوشتم و به وسیله آیت‌الله‌سید جعفر کریمی فرستادم (پیوست شماره ۱۸۹)، که از طرف
 ایشان جواب داده نشد.

دیگری هنگامی بود که من دیدم آقایان دارند مرجعیت آقای خامنه‌ای را مطرح می‌کنند و به یک
 شکلی با حیثیت مرجعیت و مراجع بازی می‌کنند، آقای هاشمی رفسنجانی در سخنرانی خود
 گفتند: "تمام مراجع باید مطیع رهبری باشند" و چون می‌دانستند که آقای خامنه‌ای در عداد
 مراجع نیست می‌خواستند با استفاده از قدرت سیاسی ایشان را به عنوان مرجع اعلا و منحصر به فرد
 معرفی کنند، و دیدم تعریفهایی که از ایشان می‌کنند تعریفهای متملقانه و خلاف عقیده‌شان است و
 خلاصه جنبه سیاسی دارد و دارند دین و مرجعیت شیعه و حوزه را فدای سیاست خودشان می‌کنند و
 سپاه و اطلاعات روی این موضوع اصرار دارند و مبلغین را در مناطق مختلف وادار می‌کنند که فقط
 ایشان را معرفی کنند، روی این اصل من خواستم این مطلب را به عنوان اتمام حجت به اطلاع ایشان
 برسانم که شما در رأس مملکت هستید حاکم هستید، اما قضیه مرجعیت را بگذارید قداستش محفوظ
 باشد. آن وقت هنوز آیت‌الله اراکی در قید حیات و در بیمارستان بودند، من یادداشتی را در
 مورخه ۱۳۷۳/۴/۲۱ تنظیم کردم و در مورخه ۷۳/۸/۱۲ توسط آقای مومن برای آقای خامنه‌ای فرستادم.
 البته اول بنا بود آقای طاهری خرم‌آبادی هم با ایشان برود ولی بعدا ایشان گفت: "بند هفتم این
 یادداشت را که مربوط به مرجعیت است حذف کنید، چون ایشان در فاز مرجعیت است و این مطلب را
 قبول نمی‌کند." من گفتم: "اصلا قسمت مهم پیام من همین است"، بالاخره ایشان گفتند: "چون من
 می‌دانم فایده‌ای ندارد مرا معذور بدارید"، اما آقای مومن گفتند چون این مطلب مطابق عقیده خود
 من می‌باشد من می‌برم. من این پیام را همراه بانوار سخنرانی آقای فلاح‌زاده معاون اطلاعات در بخش
 روحانیت که راجع به مرجعیت آقای خامنه‌ای و علیه من و بعضی مراجع صحبت کرده بود، به همراه
 نوشته سخنرانی آقای حسینیان جانشین دادستان دادگاه ویژه روحانیت که علیه من صحبت کرده
 بود، و نامه آقای مهندس لطف‌الله میثمی به نام "سرگذشت قلم" که در آنجا با آقای حسینیان صحبت
 کرده بود و حسینیان گفته بود که ما به دفتر آقای منتظری که حمله کردیم آقای خامنه‌ای هم با ما
 موافق بوده است و اگر ایشان مخالف بود ما را توبیخ می‌کرد، و نیز یک نامه ده‌صفحه‌ای که توسط
 ایادی اطلاعات منتشر شده بود و در آن به جامعه مدرسین حمله شده بود که چرا به هنگام بحث از
 مرجعیت، آقای مومن و آقای طاهری اسم مرا هم پرده‌اند که این نامه الان پیش من هست، من یک نسخه
 از مجموع اینها را در یک پاکت گذاشتم و دادم به آقای مومن که به آقای خامنه‌ای بدهد، محورهای
 یادداشتی که من نوشته بودم این است که متن آن را برای شما می‌خوانم. (پیوست شماره ۲۵۳)

آقای مومن گفتند: من همه اینها را برای ایشان شرح دادم به اینجا که رسیدم "هر چند ایادی شما تلاش کنند... گفتند ایادی من چه کسی است؟ گفتم مثلاً همین نوار آقای فلاحزاده که راجع به مرجعیت شما صحبت کرده، آقای مومن گفتند وقتی من مضمون این پیام را حدود نیمساعت برای ایشان گفتم، ایشان گفتند خوب من بعداً جواب می‌دهم. بعد از چند وقت آقای مومن به من گفتند بالاخره آقای خامنه‌ای جواب پیام شما را ندادند؟ گفتم چیزی که تاکنون به دست ما نرسیده است، بلکه یک جواب ایشان دادند و آن اینکه بعد از فوت آیت‌الله اراکی، ایشان یک سخنرانی تحریک‌آمیز کردند و به دنبال آن افرادی را سازماندهی کرده و علیه من شعار دادند و برای تعطیل کردن درس به حسینیه هجوم آوردند و تریبون و وسایل آنجا را شکستند و شاگردان مرا تهدید کردند، که تفصیل آن را قبلاً بیان کرده‌ام.

س: جریان خاوه چه بوده است؟

ج: در یک تابستان در اثر گرمای زیاد قم سخت مریض شدم و استعمال دارو اثری بر من نداشت، جمعی گفتند مربوط به آب و هواست و دوسه‌ماهی به بیلاق برو، دوسه جا را در کرج و دماوند و اطراف قسم پیشنهاد کردند، بالاخره در خاوه که در حوالی قم می‌باشد باغی را متعلق به یکی از افراد خیر قم پیدا کردند که رایگان در اختیار ما گذاشت و بحمدالله حالم هم خوب شد. در این بین از ناحیه اطلاعات به خاوه آمده بودند و از مردم سؤال کرده بودند این آقا کیست که باغش را در اختیار فلانی گذاشته و چرا گذاشته؟ به‌گونه‌ای که موجب رعب و وحشت و ناراحتی صاحب باغ شده بود.

س: لطفاً جریان اشغال پناهگاه را هم توضیح بفرمایید.

ج: هنگام موشکباران صدام از ناحیه سپاه یک پناهگاه کوچک متصل به بیت من ساخته بودند که البته زمین آن مال سپاه بود، با اینکه کلید آن در اختیار ما بود و می‌توانستند آن را مطالبه کنند، ولی چند ماه پس از حملات که در بهمن‌ماه ۷۱ به بیت من شده بود در روز روشن از دیوار بالا رفته و آنجا را اشغال می‌کنند و سپس آن را به وسیله دیوار از خانه من جدا نمودند، و برحسب آنچه بعداً معلوم شد چون نزدیک اطاق و منزل ما بوده است در آنجا برای استراق‌سمع شنودگذاری می‌کنند. یکی از دوستان روزی در اطاق من مطلبی را گفت و بعد پیغام داد که در تهران ضمن بازجویی از او آن مطلب را به رخ او کشیده‌اند و عین صدایش را هم برای او گذاشته بودند. قبل از اشغال چند مرتبه پیشنهاد کرده بودیم پناهگاه مزبور را که جزو خانه ما شده بود بخریم ولی عذر آوردند و پس از اشغال آنجا سعید هم نامه مختصری به آقای هاشمی‌رفسنجانی که آن موقع رئیس جمهور بود نوشت ولی ترتیب اثری داده نشد. (پیوست شماره ۲۴۵)

مرجعیت شورایی یا شورای افتا

س: این روزها در حوزه بحث مرجعیت مطرح است، با توجه به محدود بودن توان و اطلاعات افراد و با توجه به گسترش علوم و نیز وجود زمینه‌لغزش و خطا در یک فرد نسبت به یک شورا و نیز ظهور مسائل مستحدثه و نوظهور در جهان اسلام، بعضی‌ها مرجعیت شورایی به ویژه در رشته‌های تخصصی را مطرح می‌کنند، لطفاً بفرمایید نظر حضرت‌عالی به طور کلی نسبت به مرجعیت شورایی به صورت شورای افتا چگونه است؟ آیا چنین شورایی نسبت به فرد از خطا و لغزش دورتر نیست؟ آیا مردم می‌توانند از چنین شورایی تقلید کنند یا خیر؟

ج: البته تاکنون سیره بر این بوده که مرجعیت به صورت فردی باشد ولی اگر چنانچه شورایی باشد که روی معیار صحیح و جریان عادی و طبیعی درست شود، یعنی واقعا علمایی که از نظر علمی و از نظر تعهد و تقوا شناخته شده هستند با هم بنشینند یک شورایی داشته باشند و مسائل مسوود اختلاف آنجا مطرح بشود و واقعا با مشورت یکدیگر در مسائل نظر بدهند و طبعاً در آنجا اگر اختلاف نظر هم باشد احوطاً اقوال را مبنا قرار دهند و یا نظرهای مختلف را ذکر نمایند و آن را برای مردم مطرح کنند این امر اقرب الی الواقع خواهد بود و خیلی از مشکلات را هم چه بسا حل می‌کند.

تقلید از شورا هم اشکال ندارد، در صورتی که یک مجتهد فتوا بدهد می‌شود عمل کرد ولی اگر فرضاً ده نفر مجتهد گفتند که حکم خدا این است آن وقت آیا می‌توان گفت حجیت ندارد؟ ما برای فتوای فقیه موضوعیت که قائل نیستیم، فتوای مجتهد طریق الی الواقع است. در حقیقت راه علم مردم فتوای مجتهدی است که این راه را رفته و بر اساس کتاب و سنت این فتوا را استنباط کرده است، اگر چنانچه ده نفر فقیه روی یک مساله نظر بدهند و نظر آنان هماهنگ و موافق باشد طبعاً وثوق و اطمینان بیشتری می‌آورد نظیر تشکیل شورای پزشکان برای تشخیص یک بیماری و طریقت این برای کشف واقع زیاده‌تر است، ما به مرجع تقلید به عنوان یک قطبی که در اویش به قطبهای خودشان نگاه می‌کنند نگاه نمی‌کنیم، مرجع تقلید هم این طور نیست که بگوییم فتوا را از امام زمان (عج) گرفته است، این حرفهایی است که بعضی از عوام می‌گویند، واقعه این است که فقیه از کتاب و سنت احکام را استنباط می‌کند و نظر خودش را می‌گوید، حالا اگر ده نفر مجتهد و فقیهی کمدر مظان مرجعیت و اعلمیت می‌باشند و در رده بالا از نظر علم و تقوا قرار دارند در یک مساله‌ای نظر بدهند قطعاً به واقع نزدیکتر است، و نظر آنها موضوعیت هم ندارد بلکه طریقت دارد، مثل اینکه در یک مساله یک خبر صحیح داشته باشیم یا ده خبر صحیح، که ده خبر صحیح برای انسان وثوق بیشتری می‌آورد تا یک خبر صحیح، و بالاخره چون فقه دارای رشته‌های زیادی است و غالباً هر کسی در یک رشته خاصی می‌تواند اعلم باشد و بعضی مواقع تشخیص اعلم نیز دشوار می‌باشد لذا اگر مجمعی از بزرگان فقها تشکیل شود مطلوبتر و فتاوی آنان به حق نزدیکتر است.

ولی این نکته را هم باید توجه داشت که افراد واجد شرایط واقعا خودشان بیایند و شورایی تشکیل بدهند نه اینکه حکومت و قدرت بیاید چند نفر را که مطابق سیاست خودش است جمع کند و اسمش را شورا بگذارد، شورای تحمیلی که از خودش استقلالی نداشته باشد بر خلاف استقلال مرجعیت است، ولی اگر واقعا مجتهدینی که از خودشان استقلال فکری دارند و تحت‌تاثیر هیچ قدرتی نیستند تفاهم کنند و یک شورای فتوایی درست کنند چیز مفیدی خواهد بود، و اگر تشکیل شورای فقها میسر نشود با توجه به اینکه در اثر تکامل فقه و کثرت مسائل مستحدثه تخصص یک فقیه در همه آنها بسیار مشکل است بجاست هر فقیه‌ی در یک رشته از رشته‌های فقهی متخصص شود و در هر رشته به متخصص آن رشته مراجعه شود، نظیر علم طب و سایر علوم که به رشته‌های گوناگون تقسیم شده‌اند.

آزادی اجتهاد و استقلال مرجعیت شیعه

س: اکنون که سخن به مرجعیت شیعه کشیده شد بجاست حضرتعالی توضیح بیشتری در این زمینه بفرمایید.

ج: پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) توده مسلمانان برای یاد گرفتن احکام خدا و دستورات اسلامی به

اصحاب آن حضرت و پس از صحابه باهمل اطلاع از احکام اسلامی مراجعه می‌کردند، و به فتوای آنان عمل می‌نمودند، و به تدریج فتوای هندگان در هر عصر و زمان زیاد شدند، و مذاهب گوناگون پدید آمد، و همه کم و بیش مقلد و پیرو داشتند، و از جمله آنها بود مذاهب چهارگانه معروف اهل سنت: حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی. ولی مسلمانان شیعه مذهب پس از رسول خدا به امیرالمومنین (ع) و سایر امامان خویش مراجعه می‌کردند، و امامان شیعه نیز شیعیان بلاد اسلامی را به اهل فقه و حدیث از بزرگان شیعه ارجاع می‌دادند، و پس از غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر حسب دستور آن حضرت و سایر امامان (ع) شیعیان به فقهای عادل از شیعه مراجعه می‌کردند. و سیره عقلاتی جهان نیز بر صحت این امر دلالت دارد، زیرا سیره و روش عقلا چنین است که جاهل هر فنی به متخصص و کارشناس آن فن مراجعه می‌کند، و فقها کارشناسهای احکام اسلامی می‌باشند که آنها را از کتاب و سنت و عقل استخراج می‌نمایند. تا اینکه در زمان "القادر بالله" خلیفه عباسی که معاصر سیدمرتضی (ره) بود تصمیم گرفته شد از کثرت مذاهب گوناگون که موجب تشنجات و درگیریهای مذهبی در جامعه اسلامی می‌شد جلوگیری شود و آنها را محدود نمایند، براین اساس از ناحیه خلیفه اعلام شد اهل هر مذهب که صد هزار دینار به خلیفه بدهند آن مذهب آزاد و رسمی و مورد شناخت حکومت می‌باشد. از مذاهب گوناگون اهل سنت طرفداران چهار مذهب: حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی هر یک از آنها مبلغ مذکور را پرداختند و رسمی شمرده شدند و بقیه مذاهب را از رده خارج کردند. مرحوم سیدمرتضی (ره) که مرجع شیعه در آن زمان محسوب می‌شد اصرار داشتند که شیعیان نیز مبلغ نامبرده را بپردازند تا مذهب شیعه نیز رسمی شمرده شود، و خود ایشان حاضر شدند که مبلغ هشتاد هزار دینار آن را خودشان بدهند به شرط اینکه بیست هزار باقیمانده را بقیه شیعیان بپردازند، ولی شیعیان قبول نکردند. البته از نظر سیاسی خوب بود مذهب شیعه رسمی شمرده شود، زیرا شیعیان از فشارهایی که بر آنان در بلاد اسلامی وارد می‌شد نجات می‌یافتند، ولی از نظر دیگر چون مذاهب رسمی مذاهب دولتی محسوب می‌شدند، در نتیجه مذهب شیعه و مرجعیت شیعه استقلال و هویت واقعی خود را از دست می‌داد.

ضمناً دو تفاوت دیگر بین مذاهب اهل سنت و بین مذهب شیعه وجود دارد:

۱ از نظر اکثر اهل سنت اجتهاد مطلق دیگر روا نیست، اجتهاد علمای آنان باید در چهارچوب مذاهب چهارگانه باشد، ولی از نظر شیعه و برخی از علمای سنت چهارچوب اجتهاد کتاب خدا و سنت و حکم عقل می‌باشد و مقید به مذهب خاصی نیست.

۲ بسیاری از علمای سنت قائل به تصویب شده‌اند بدین گونه که فتوای ابی حنیفه مثلاً برای مقلدین او حکم واقعی خداوند در حق آنان می‌باشد، حکم خدا واقعی غیر از مضمون فتوا ندارد، به این دسته از علما "مصوبه" می‌گویند، ولی از نظر علمای شیعه و برخی از علمای سنت فتوای مجتهد طریق و راه است برای رسیدن به واقع و ممکن است راه اشتباه و مجتهد خطا کرده باشد، و واقعیت حکم خدا غیر از مضمون فتوا باشد، ولی تا زمانی که کشف خلاف نشده از نظر عمل حجت است، مانند نظر یک پزشک متخصص که ممکن است اشتباه باشد ولی بالاخره چون موجب وثوق است مسورد عمل واقع می‌شود، مگر اینکه اشتباه او ثابت گردد.

و بالاخره از زمان ائمه (علیهم السلام) تا زمان ما پیوسته جریان اجتهاد و افتا و تقلید در شیعه برقرار بوده، بدین گونه که افراد متعهد برای یاد گرفتن احکام اسلامی به مجتهد عادل صاحب فتوا مراجعه می‌نمودند و با تعدد مجتهدین و در دسترس بودن همه آنان به آنکه به اعلم بودن از دیگران

مشهور بوده مراجعه می‌کردند، چنانکه در سایر نیازهای اجتماعی تخصصی نیز با تعدد متخصص و کارشناس، عقلای جهان به آنکمالتر و والاتر باشد مراجعه می‌نمایند مگر اینکه به او دسترسی نداشته باشند.

اصل اجتهاد موضوعی است که همیشه در اسلام بوده است، هم شیعه و هم سنی اجتهاد داشته‌اند. روایاتی که از امامان معصوم(علیهم‌السلام) در مذمت اجتهاد و رای وارد شده و اخباریین ما به آنها تمسک کرده‌اند در رابطه با اجتهادی است که در اهل سنت معمول بوده که به آرای استنباط شده از راه قیاس و استحسانات و مصالح ظنی عمل می‌کرده‌اند، و مدرک آنان حدیثی است بدین مضمون که پیامبر خدا(ص) هنگامی که می‌خواستند معاذبن جبل را به یمن بفرستند فرمودند: "اگر قضاوتی پیش آمد به چه قضاوت می‌کنی؟" گفت: "به کتاب خدا"، فرمودند: "اگر در کتاب خدا نیافتی؟" گفت: "به سنت رسول خدا(ص)"، فرمودند: "اگر در کتاب و سنت نیافتی؟" گفت: "اجتهاد رایی" کوشش می‌کنم رای خود را بیابم. این حدیث را اهل سنت مدرک حجیت اجتهاد و رای قرار داده‌اند، امامان ما (علیهم‌السلام) با این‌گونه اجتهاد مبارزه کرده‌اند ولی شیعیان از امامان خود پیروی می‌کنند و آن بزرگواران وارث علم رسول خدا(ص) می‌باشند، و از امام صادق و امام رضا(علیهم‌السلام) نقل شده بدین مضمون که بر ماست کلیات و قواعد را القا کنیم و بر شماست که فروع را از آنها استخراج نمایید. پس اجتهاد شیعه از قبیل تطبیق کلیات بر مصادیق است و مدرک آنان کتاب و سنت پیامبر و ائمه(علیهم‌السلام) و حکم عقل است، و این‌گونه اجتهاد را اخباریین نیز لازم است بپذیرند. این‌گونه اجتهاد یک امر عقلایی طبیعی است. در هر قانون‌گذاری معمولاً کلیات را به تصویب می‌رسانند و مردم در مقام عمل آنها را بر مصادیق تطبیق می‌کنند، پس آنچه اخباریین بر اصولیین اشکال می‌کنند که اجتهاد مربوط به اهل سنت است و ائمه آن را مذمت کرده‌اند پاسخ آن این است که این قبیل اجتهادی که ما داریم ضروری است و غیر از اجتهادی است که در اهل سنت معمول است، و بالاخره اجتهاد اجمالاً بین شیعه و اهل سنت معمول بوده است.

مقام مرجعیت در شیعه همواره یک مقام مستقل و والایی بوده که در همه اعصار به فکر عظمت شیعه و حفظ کیان آنان بوده است، و هیچ‌گاه خویش را به قدرتهای روز نمی‌فروختند، و از نظر مالی نیز به آنها وابسته نبوده‌اند. اگر حکومت بخواهد در این مسائل دخالت کند یک جنبه سیاسی پیدا می‌کند و حکومتها هم که معصوم نیستند و در جایگاه قدرت قرار دارند لذا ممکن است برای حفظ قدرت خود به نام دین کارهایی بکنند که در نتیجه ضرر آن به مذهب می‌خورد، و این از افتخارات حوزه‌های علمیه شیعه بوده است که زیر کنترل و سلطه حکومتها نبوده‌اند و حتی اگر حکومتها می‌خواستند مرجعی را به مردم معرفی کنند تازه مردم به او بدبین می‌شده‌اند. بعد از فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی که دربار شاه عنایت داشت که مردم به مرحوم آیت‌الله حکیم مراجعه کنند مردم تازه به قضیه بدبین شدند، با اینکه مرحوم آیت‌الله حکیم در این تصمیم دخالتی نداشت اما شاه با تجربه‌ای که از قدرت مرجعیت آیت‌الله بروجردی داشت می‌خواست در ایران رقیب و مزاحمی نداشته باشد لذا می‌خواست مرجعیت را به خارج از کشور منتقل کند.

فتوای مرجعیت شیعه همیشه به عنوان آخرین امید و باعث دلگرمی شیعیان بوده است. از نظر شیعیان مرجع باید تیز هوش باشد، شجاع باشد، مستقل باشد، گروهها و صاحبان قدرت نتوانند او را فریب دهند، واقعا محبتش در دل مردم باشد، و این از افتخارات شیعه است، در حالی که فقهای سنت با وابسته شدن به حکومتها از آن محروم بوده‌اند. این سهم امامی که ما داریم و با آن حوزه‌ها را اداره

می‌کنیم اهل سنت ندارند، آنها با بودجه‌های دولتی حوزه‌های علمیه خود را اداره می‌کنند، و به همین جهت استعمارگران هم از علما و حوزه‌های شیعه که متکی به مردم هستند هراس بیشتری دارند. حتی مرحوم امام (ره) هم که یکی از افتخارات ماست که به رهبری ایشان این انقلاب به پیروزی رسید و خود دولت و حکومت تشکیل دادند عنایت داشتند که استقلال حوزه‌ها مانند سابق محفوظ بماند.

در بحرانهایی که در قرون گذشته برای شیعیان پیش می‌آمد، با فتوای صریح یا حکم یک مرجع معروف، آنان وظیفه الهی خویش را روشن می‌یافتند، چون او را جانشین حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و لازم‌الاطاعه می‌دانستند.

در داستان معروف انحصار تنباکو که یک قرارداد اقتصادی استعماری از ناحیه انگلستان بود، یک حکم نیم سطری مرحوم آیت الله العظمی آقای حاج میرزا حسن شیرازی (اعلی الله مقامه) حتی در دربار و اندرون شاه قاجار نیز نفوذ پیدا کرد و قرارداد با شکست مواجه شد. و در زمان خود ما با اینکه بسیاری از علما در مقابل حکومت پهلوی قیام کردند لیکن موفقیت کامل پیدا نشد. ولی با نفوذ معنوی مرحوم امام خمینی که ناشی از مقام مرجعیت به ضمیمه شجاعت و قاطعیت و استقامت ایشان بود قوای تا دندان مسلح رژیم شکست خورد، و به اصطلاح ایمان بر شمشیر غالب شد، و انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. و بر این اساس در اصل ۱۰۷ قانون اساسی نخست در رهبر منتخب خبرگان مرجعیت او قید شده بود، ولی پس از بازنگری که پس از رحلت مرحوم امام به تصویب رسید قید مرجعیت القا شد. و در حقیقت رهبری نظام به طور کلی از مرجعیت و رهبری دینی جدا شد و پشتوانه قلبی مردم را که طبعاً نسبت به مقام مرجعیت دینی وجود دارد از دست داد، و به صورت یک نهاد دولتی خالص جدای از رهبری دینی در آمد. دشمنان اسلام و استقلال کشور که به عظمت و نفوذ معنوی مقام مرجعیت شیعه پی بردند همواره در صدد تضعیف این مقام بودند ولی کار مهمی از آنان ساخته نبود. مراجع تقلید همواره نزد همه طبقات مورد احترام خاصی بودند، و حتی در رژیم سابق نیز پس از بازداشت مرحوم امام مقام مرجعیت ایشان سبب شد که جرات نکنند به ایشان آسیبی برسانند، ولی متأسفانه در حکومت اسلامی که انتظار می‌رفت حامی مقام مرجعیت دینی باشد بعوسله گویندگان و نویسندگان و راه‌انداختن گروه‌های فشار بی‌پاک به بهانه دفاع از رهبری سیاسی، مقام مرجعیت تحقیر و حریم آن شکست خورد، و عملی را که دشمنان اگر میلیاردها تومان خرج می‌کردند نمی‌توانستند انجام دهند بدست آقایان انجام شد.

تعیین مرجع توسط حکومت یا مردم؟

بالاخره با اینکه در جلسه خبرگان که بلافاصله پس از رحلت مرحوم امام تشکیل شد قید مرجعیت را نادیده گرفتند، ولی پس از آن عده‌ای و از جمله برخی از ائمه جمعه و مسئولین اطلاعات و سپاه و وزارت خارجه در صدد برآمدند مقام مرجعیت و افتا را نیز به رهبر منتخب اعطا نمایند. و در این زمینه آقای یزدی که رئیس قوه قضائیه بود بیش از همه این موضوع را تعقیب کرد و در بلاد مختلف کشور مرجعیت ایشان را عنوان می‌کرد و بر تقلید از ایشان اصرار داشت. پس از رحلت مرحوم آیت الله خوئی آقای حاج سید احمد فهری در سوریه در خطبه نماز جمعه خویش در زینبیه ایشان را متعین برای مرجعیت شیعه معرفی کرد و همه مراجع موجود را نادیده گرفت، و خطبه نماز جمعه ایشان به زبان عربی به ضمیمه نوشته‌های جمعی از علما در رابطه با اصل

اجتهاد ایشان در جزوه‌ای به عنوان "وحده المرجعیه والقیاده" چاپ و تکثیر شد، و مسئولین وزارت خارجه ایران در هند و پاکستان ایشان را در عرض آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله اراکی به عنوان مرجع معرفی کردند و جزوه‌ای در این زمینه به زبان اردو با عکس آقایان و تبلیغات زیاد به چاپ رساندند و بین علمای آن بلاد توزیع کردند، که هر دو جزوه نزد اینجانب موجود است. در این رابطه یکی از مسئولین وزارت خارجه که پیدا بود به مقام رهبری علاقه‌مند می‌باشد نزد من آمد و گفت: "اصرار مسئولین وزارت خارجه مرجعیت ایشان در آن بلاد عکس‌العمل خوبی نداشت و علما پذیرا نبودند و رهبری ایشان را نیز زیر سؤال می‌برد، و بر این اساس من نام‌های به ایشان نوشتم که این امر به ضرر شماست، و با اینکه نامه من خیلی دوستانه بود از طرف مسئولین مسورد عتاب قرار گرفتم، و در نتیجه گفتند هیچ یک از مسئولین حتی وزرا حق ندارند به ایشان نامه بنویسند مگر اینکه قبلاً بعضی از حواشی ایشان نامه را ببینند و کنترل کنند." پس از رحلت آیت‌الله اراکی برخی از مسئولین از تهران به منزل آقای حاج سیدمهدی روحانی آمدند و اصرار داشتند که جامعه مدرسین آقای خامنه‌ای را به عنوان مرجع تقلید معرفی کنند، و از طرف دیگر جمع زیادی از طلاب جوان و بچه‌ها و گروه‌های فشار را در خیابان بیمارستان در کنار دفتر جامعه مدرسین جمع کردند و آنان با شعار و فشار از جامعه مدرسین همین امر را می‌خواستند، و چند نفر از جامعه مدرسین که در تهران بودند به همین منظور فوراً خودشان را به قم رساندند. با این همه مقدمات و برنامه‌ریزی‌ها هفت‌نفر از جامعه حاضر شدند ایشان را در عداد مراجع ذکر کنند و بر این اساس ایشان و شش نفر دیگر به عنوان مرجع معرفی و اعلام شد، در صورتی که معمولاً پس از رحلت هر مرجع از ناحیه علما و بزرگان یک‌نفر شاخص معرفی می‌شود تا مردم از تحیر خارج شوند. بعضی از افراد جامعه مدرسین نزد من آمدند و گفتند: "به جامعه گفتند که هر قیمتی که هست باید آقای خامنه‌ای را به عنوان مرجع معرفی کنید زیرا مصلحت نظام چنین اقتضای می‌کند، لیکن من و بعضی دیگر مخالف بودیم، ولی کاری از ما ساخته نبود فقط از جلسه خارج شدیم"، اینجاست که خطر فداکردن حقیقت در راه مصلحت محسوس می‌گردد. قانون جامعه مدرسین این بود که هر طرحی باید در جلسه اقلاً به امضای چهارده نفر برسد تا بتوان به نام جامعه اعلام نمود، آقایان گفتند: ما باتلفن از هفت‌نفر دیگر که حضور نداشتند موافقت گرفتیم در صورتی که لازم بود همه در جلسه حاضر باشند، به علاوه برخی از آنان تکذیب کردند و بالاخره با این وضع غیر عادی و با فشاری که ما در قم ناظر بودیم مرجعیت شیعه را فدای اغراض سیاسی کردند و ملت را به اشتباه انداختند. و پس از این اعمال، برخی از افراد سپاه و اطلاعات در بلاد مختلف به اهل علم و مبلغین فشار می‌آوردند که باید ایشان را به عنوان مرجع معرفی کنید و از ایشان مساله بگوئید و از بیان فتاوی جمعی از مراجع جلوگیری می‌کردند، و هرکس تخلف می‌کرد علیه او گزارش می‌دادند و او را گرفتار دادگاه ویژه می‌کردند. کسی مخالف نبود که ایشان نیز مانند دیگران رساله و مقلدینی داشته باشد، ولی با این رفتار سپاه و اطلاعات و برخی نهادهای دیگر امر مرجعیت تحمیلی و مبتذل شد، و شاید برخی مسئولین بالا از این کارها خبر نداشتند ولی جریان چنین بود.

وقتی آیت‌الله طاهری اصفهانی قضیه مرجعیت آقای خامنه‌ای را نوشت من به یک آقای گفتم بعید به نظر می‌رسید که آقای طاهری به این شکل مرجعیت آقای خامنه‌ای را بنویسد، او رفته بود به آقای طاهری گفته بود، ایشان گفته بود من چه کنم آقای رشیدی دادستان دادگاه ویژه در اصفهان چند مرتبه آمد اینجا و به من اصرار کرد که شما باید این را بنویسید و من هم دیدم نمی‌شود ننویسم، یا

اینکه آیت‌الله آذری‌قمی با اینکه خلاف عقیده‌اش بود با مقداری اگر و مگریک چیز می‌نوشت بود. اینها با فشار بعضی علما را وادار کردند که چیزهایی بنویسند (۱)، رادیو و تلویزیون هم که در اختیار خودشان بود و مردم که روزنامه را می‌خوانند یا به رادیو گوش می‌دهند چه می‌دانند که چه خبر است و این امضاها به چه شکل گرفته شده است؟ خوب وقتی مرجعیتی به این شکل بخواهد درست شود چه استقلالی برای حوزه‌ها و مرجعیت می‌ماند؟ به چند نفر از جامعه مدرسین گفتم شما که بر خلاف عقیده خود کاری می‌کنید یا در برابر خلاف سکوت می‌کنید گناهکارید، باید شما مخالفت خود را اعلام می‌کردید چون ممکن است مردم به اعتماد شما از کسی تقلید کنند، مردم می‌گویند جامعه مدرسین فلانی و فلانی هستند و اعتماد می‌کنند و قهرا شما مسئولید.

من نمی‌گویم اطلاعات از حوزه اطلاع نداشته باشد چون همان‌گونه که حوزه پناهگاه مردم و شیعیان است به همان نسبت دشمنان هم مترصد هستند که در حوزه‌ها نفوذ کنند، اطلاعات باید مواظب سلامت حوزه از این جهات باشد، و اگر خطری احساس شد اسناد و مدارک را در اختیار علما و زعمای حوزه قرار دهد، اما اینکه خودش بخواند همه کارهای حوزه را به دست بگیرد و حتی در تعیین مرجع و برنامه‌های حوزه دخالت کند کار درستی نیست. اگر اطلاعات بخواند با نفوذ در شورای مدیریت حوزه مدرس معین کند، ممتحن معین کند، آنها بخواهند خط‌دهنده به حوزه باشند، به ضرر حوزه تمام می‌شود. چند نفر از آقایان آمدند به من گفتند ما رفتیم با آقای استادی مدیر حوزه راجع به دخالت‌اینها در امور حوزه صحبت کردیم، ایشان گفتند من هم می‌دانم ولی کار دست آنهاست ما چکار می‌توانیم بکنیم. خوب اگر بنا بشود در شورای مدیریت اسم آقای استادی باشد ولی همه کارها را آنها انجام دهند، بگویند این درس باشد آن درس نباشد، این رساله باشد آن رساله نباشد، این طلبه در حوزه باشد آن طلبه نباشد این کار درستی نیست. اطلاعات باید به صورت یک تشکیلات جدا اگر واقعا تشخیص داد که یک طلبه مثلا جاسوس است طبق وظایف خود عمل بکند، کارهایی که در چهارچوب قانون برای آن مشخص شده انجام دهد. من نسبت به حوزه مرجعیت احساس خطر می‌کنم، من این مسائل را برای خودم نمی‌گویم چون از من گذشته است، من این مسائل را برای صیانت و استقلال حوزه‌ها می‌گویم که ان‌شاءالله همیشه حوزه و مرجعیت پشتیبانی برای ملت و حکومت اسلامی باشد، نه اینکه با اعمال قدرت در آن بازیچه‌اغراض سیاسی قرار بگیرد و حوزه به صورت یک پادگان نظامی در آید. حوزه‌های علمی شیعه باید مستقل باشند و نباید به یک ارگان دولتی تبدیل شوند. یک بار جمعی از جامعه مدرسین و از جمله آقایان حاج‌سیدمهدی روحانی، آذری‌قمی و شرعی پس از حمله اول به دفتر و حسینیه نزد من آمده بودند که شما باید رهبری آقای خامنه‌ای را علنا اعلام کنید. من گفتم: "من گمان کردم آمده‌اید از من دلجویی کنید که هستی مرا غارت کرده‌اند و به من اهانت شده است. شما به سکوت من قانع باشید، جامعه مدرسین یک تشکیلات مقدس حوزوی بود ولی متأسفانه الان به یک ارگان نیمه دولتی تبدیل شده است." حوزه‌های علمی باید استقلالشان حفظ شود، ولی متأسفانه اکنون در حال تبدیل شدن به ابزاری در دست حاکمان است.

س: طبق این نظریه که همیشه یک مرجع دینی باید در راس حکومت اسلامی باشد طبیعتا مرجعیت شیعه و حوزه‌ها با حاکمیت هماهنگ می‌شوند یعنی عملا حکومت حوزوی می‌شود و حوزه حکومتی می‌گردد، تفکیک آنها چگونه است؟
ج: نه این‌گونه نیست، حوزه از حکومت جداست، زیرا هر چند رئیس حکومت از دخالت‌های ناروا در امور

حوزوی مبرا باشد ولی چون حکومت کانون قدرت است خطر اینکه ایادی او هر چند غیرمستقیم در امور حوزوی دخالت‌های ناروا کنند و از قداست حوزه به نفع خود سو استفاده نمایند وجود دارد، و در این رابطه حتی آیت‌الله خمینی که خود در مقام مرجعیت بودند و بیشتر مردم ایران از ایشان تقلید می‌کردند بسیاری از مسائل حوزه را به آیت‌الله گلپایگانی ارجاع می‌دادند. ما برای برنامه‌ریزی و مدیریت حوزه خدمت ایشان رفتیم فرمودند که: "بروید خدمت آیت‌الله گلپایگانی" و ما رفتیم با ایشان صحبت کردیم.

۱ مرحوم آیت‌الله آذری‌قمی در این اواخر به شدت از مواضع قبلی خود اظهار ندامت و پشیمانی کردند و در نامه مفصلی که در مورخه ۱۳۷۶/۸/۵ خطاب به جناب آقای خاتمی رئیس جمهور نوشتند چنین آوردند: "... و اما جامعه مدرسین که معظم‌له (آقای خامنه‌ای) کرامه عنوان یکی از مراجع سبعه معرفی کردند نیز برخلاف ضوابط شرعی و قانونی خود عمل کردند، زیرا با رای تلفنی و در جوی ناسالم ایشان رامعرفی کردند که برخی از تلفن شوندها بعد از آنرا انکار کردند، چون شرط مرجعیت دو چیز است که هیچیک برای معظم‌له (آقای خامنه‌ای) موجود نیست، ... جامعه مدرسین که به جواز تقلید معظم‌له رای داده‌اند تنها به لحاظ مصلحت نظام بوده که مصلحت‌اندیشی در این امر حیاتی صحیح نبوده و نیست، ... ولی اخیراً این شعار "هم مرجعی هم رهبری" توسط بجهای اطلاعاتی سر داده شد و روز رای‌گیری جامعه مدرسین‌عه‌ای از آنها به منظور فشار بر جامعه که متأسفانه با تبلیغات داخل جلسه آقای یزدی و آقای جنتی و یک‌کنفر دیگر ضربه تلخ خود را به انقلاب مقدس اسلامی وارد کرد. در این میان بی‌توجهی حقیر هم دایر بر اینکه وجوه شرعی به باید به رهبر داده شود ضربه کاری خود را زد، کمابید استغفار کرده و این فتوای بی‌موقع را محو کرد."

در همین نامه است که ایشان در اعتراض به حمله شبانه به بیت آیت‌الله العظمی منتظری می‌نویسند: "چرا مقام معظم رهبری وضعیت مرجعیت بخصوص حضرت آیت‌الله العظمی منتظری را به دست یک مشت بجهای اطلاعاتی داده‌اند که شبانه قصد تعدی به حریم مرجعیت و غارت آرشیو و دیگر اشیا ایشان را می‌نمایند، و افراد ناصح و خیرخواه را با چشم بسته و اهانت به زندان می‌برند... آن روز یک‌کنفر از جامعه مدرسین در دفاع و حمایت از معظم‌له قدمی برنداشت و کلمه‌ای نگفت، من حقیر هم چیزی نگفتم، ولی امروز از خدای خود و پیغمبرم شرمندم و معذرت می‌خواهم."

سخنرانی ۱۳ رجب در رابطه با مرجعیت شیعه

با مشاهده همه دخالت‌های ناروا در امور حوزه و مرجعیت، من در عین حال ساکت بودم تا اینکه پس از انتخابات ریاست جمهوری روزی درخواه من به منزل آقای آذری رفتم، ایشان فردی را صدا زد و دفتری را به او داد و گفت: "در قم این دفتر را به آقای استادی بده"، سپس متوجه من شد و گفت: "پس از انتخابات، جامعه مدرسین به تهران احضار شدند، پس از حضور، آقای خامنه‌ای پرسید وضع جامعه مدرسین چگونه است؟ من گفتم جامعه مدرسین مرد"، نظر ایشان این بوده که چون جامعه را وادار کردند آقای ناطق‌نوری را برای ریاست جمهوری تایید کنند او انتخاب نشد پس جامعه موقعیت خود را از دست داده است. آقای آذری ادامه داد: آقای خامنه‌ای از این حرف من ناراحت شد و گفت: "این چه حرفی است، ما با جامعه مدرسین کارها داریم و از جمله مساله مرجعیت است، هفت‌کنفر مرجع صحیح نیست، مرجع باید یک‌کنفر باشد و این کار بر عهده جامعه است، و باید جامعه مدرسین تقویت شود". پس در این رابطه چهارنفر از اعضای جامعه این دفتر را تهیه کرده‌اند و به‌اعضای جامعه داده‌اند تا نظر بدهند، در این دفتر آمده: "اولاً جامعه مدرسین منحصر در افراد خاص نباشد و همه مدرسین حوزه دعوت شوند، و ثانیاً در همه استانهای کشور نماینده داشته باشند"، و من اشکال کرده‌ام: "اگر منظور دعوت از بجهاست که ارزش ندارد، و اگر منظور دعوت از بزرگان حوزه است آن‌ها حاضر نیستند شرکت کنند، و هنگامی که ما در قم شکست خورده‌ایم طبعاً در جاهای دیگر به ما اعتنا ندارند."

وقتی آقای آذری این صحبت‌ها را نقل کرد من از ایشان پرسیدم: "منظور آقای خامنه‌ای از مرجع

واحد چه کسی بود؟ "آقای آذری گفت": منظور ایشان خودشان بود و می‌خواستند جامعه مدرسین فقط ایشان را برای مرجعیت تعیین کنند، من گفتم: "وقتی که جامعه سابقا هفت نفر را تعیین کرده‌اند الان چگونه می‌توانند بگویند فقط یک نفر، باید صبر کنند بقیه بمیرند تا قهرا در یک نفر متعین گردد"، آقای آذری گفت: "این هم یک اشکال سوم"، من گفتم: "مهمترین اشکال همین است." "این بود خلاصه‌ای از جریانات گذشته. اگر از باب فرض همه این امور قابل اغماض باشد، ولی فشار مامورین اطلاعات و سپاه و گروههای فشار در بلاد مختلف کشور در این رابطه به اهل علم و اهل منبر قابل اغماض نبود، زیرا به طور کلی مرجعیت شیعه بازبچه سیاستهای بچه‌گانه شده بود، و همین امر باعث وانگیزه من بود در سخنرانی ۱۳ رجب ۱۴۱۸، و عجیب است که چرا آقایان دیگر در این زمینه احساس تکلیف نکردند. (پیوست شماره ۲۵۴)

حمله گسترده به حسینیه، دفتر و داخل بیت

پس از سخنرانی مذکور چند نوار از آن منتشر شد، ولی از ناحیه اطلاعات به برخی از افراد دفتر فشار وارد آمد لذا خود من از پخش بیشتر نوار جلوگیری کردم. در چند روز اول هرچند برخی روزنامه‌ها را به هتاک و نثار کلماتی رکیک که شخصیت گویندگان آنها را نشان می‌داد و اذکار کردند ولی در قم خبری نبود و من هم مانند سابق به تدریس خود ادامه دادم، البته در همان زمان به محل درس مرحوم آیت‌الله آذری قمی در فیضیه حمله می‌شد و برای ایشان مزاحمت‌هایی را فراهم می‌کردند. تا اینکه در روز هفدهم رجب جمعی از آقایان مرتبط با شورای مدیریت حوزه به منزل آمدند و گفتند: "هدف شما از سخنرانی ۱۳ رجب چه بود؟" گفتم: "من احساس تکلیف کردم و مطلب خلافی هم نگفتم." گفتند: "ممکن است جمعی عکس‌العمل نشان بدهند"، گفتم: "حق را باید گفت و من به وظیفه الهی خود عمل کردم، وانگهی سخنرانی انجام شده را که نمی‌شود برگرداند و جلوی پخش نوار آن را هم من گرفتم، و تا حال به خیر گذشته." گفتند: "معلوم نیست و بناست فردا از ناحیه شورای مدیریت حوزه تعطیل اعلام و راهپیمایی انجام شود." بالاخره در ایسن میان عناصری مشغول توطئه شدند و گروههای متشکل از بچه‌های هتاک و بی‌باک و خرابکار را از اصفهان و تهران و جاهای دیگر جمع‌آوری کردند و به زور و تهدید برخی محصلین و شاگردان بیگناه مدارس را نیز اغفال کردند و یک راهپیمایی از طلاب جوان و محصلین و گروههای فشار به راه انداختند و به بازار هم فشار آوردند تعطیل شود، هرچند بازارها مقاومت کردند. راهپیمایی را به طرف مسجد اعظم هدایت کردند و پس از سخنرانی تحریک‌آمیز آقای جوادی‌آملی، جمعیت را به طرف حسینیه شهدا و دفتر و بیت من سرازیر کردند، و تعدادی از آنان که کاملاً سازماندهی شده بودند با شکستن درها و قفلها حسینیه را اشغال کردند و هرچه توانستند از اشیای حسینیه و دفتر شکستند و پاره کردند و غارت نمودند و حتی قسر آنها و کتب ادعیه و کتب علمی را نیز پاره کردند و حدود سه هزار عدد نوار کاست و ویدئویی از فقه و نهج‌البلاغه و اصول کافی را با خود بردند و جمعی از فضلا و طلاب را که در دفتر مشغول نماز جماعت ظهر و عصر بودند پس از کتک‌زدن و هتاک بازداشت نمودند، و از قراری که نقل شد رئیس قوه قضاییه که باید حافظ امنیت جامعه باشد از تهران به قم آمد و دستور حمله به حسینیه و دفتر و بیت را صادر نمود و شب چهارشنبه به تهران بازگشت و در خطبه نماز جمعه تهران نیز هر چه خواست بهم بافت.

تلاش برای خارج کردن اینجانب از منزل

در این میان تلفن‌ها را نیز قطع کردند، و همکاری افراد اطلاعات و سپاه با مهاجمین محسوس بود، و از قراری که معلوم شد با بی‌سیم از طرف سرتیپ فرمانده لشکر قم به آنان دستور داده می‌شد و اصرار داشتند به بهانه محافظت از من مرا از اطاق و کتابخانه و منزل خارج نمایند و با خود ببرند و منزل مرا در اختیار رجاله‌ها و غارتگران قرار دهند، و برحسب آنچه نقل شد وزیر سابق اطلاعات آقای فلاحیان و یکی از فرماندهان عالی سپاه از دور مهاجمین را رهبری می‌کردند. من به اشخاصی که اصرار داشتند اینجانب از منزل بیرون بروم با ناراحتی گفتم: "دفعه اول نیست که به من و هستی من حمله شده، یک بار از طرف آقای خامنه‌ای آمدند و هستی مرا غارت کردند، این بار بیایند در همین اطاق و کتابخانه مرا بکشند تا خیالشان برای همیشه راحت شود، من با پای خود از منزل خارج نمی‌شوم"، از این سخن من حاضرین بسیار جا خوردند و بالاخره پس از مشاجرات زیاد با افراد مختلف که آمده بودند من مبادرت به اقامه نماز ظهر کردم ولی باز از بیرون به افراد داخل اطاق فشار آورده بودند که نمازش را بشکنید، و یکی از دوستان صادق گفت: "من شنیدم که به آنان دستور داده شد طناب به گردنش بیندازید و او را بکشید و بیاورید". سپس در یک فرصتی که افراد داخل اطاق برای کسب تکلیف بیرون رفته بودند درب اطاق را بستیم و دیگر هرچه آنها اصرار کردند درب را باز نکردیم. به آنان دستور داده شده بود از درب اندرون وارد شوند و درحالی که با دیلم مشغول کردن درب اندرون بودند شنیده شد از ناحیه بعضی از آقایان مجاورین با تندی با آنان برخورد شده بود، و بالاخره بعد از چند ساعت از کنار اطاق من رفتند ولی مهاجمین مشغول شکستن درب و شیشه‌های خانه شدند، و در این میان بسندگوه‌های حسینه را در اختیار گرفتند و مانند لشکر مهاجم پیروزمند با شعارهای انحرافی و اهانت‌آمیز در چندین روز متوالی هرچه خواستند گفتند و پخش کردند و شعارهای رکیک و اهانت‌آمیز نوشتند، و مرتباً اعلامیه‌های فحاشی و تهدیدآمیز تنظیم و پخش می‌شد و نسا راحت‌ی همه همسایگان را فراهم نمودند، گویی اینان بویی از انسانیت و عقل به مشامشان نخورده بود، و به خیال خودشان با این غارتگریها و فحاشیها و هتاکیه‌ها می‌خواستند از ولایت‌فقیه حمایت کنند، خوب شد ما نمریدیم و معنا و ثمره ولایت‌فقیه آقایان را با چشم و گوش خود از نزدیک احساس کردیم. من در همان روز حمله و یورش در یک پیام خلاصه اعمال ننگین آنان را یادآور شدم. (پیوست شماره ۲۵۵)

حمایت برخی از مسئولان از مهاجمان

حکومت برای امنیت جامعه است، حکومتی که مردم در آن از نظر جان و مال و آبرو امنیت نداشته باشند هیچگونه تناسبی با اسلام ندارد. این حرکات دیوانه‌وار و مستمر که شبانه‌روز در حسینه انجام می‌شد و پیوسته مردم از قم و جاهای دیگر تماشاگر این صحنه‌ها بودند صورت‌مسخره‌آمیزی به خود گرفته بود، و اگر مقامات بالا رضایت نداشتند لابد جلوگیری می‌کردند، و نه تنها جلوگیری نکردند بلکه برخی از آنان حمایت هم کردند و آقای خامنه‌ای در یک سخنرانی ضمن تایید اجمالی اهانت‌های انجام شده با کلمه "خائن" از من یاد کرد و مرا به محاکمه تهدید نمود و هنگامی که آیت‌الله زنجانی نامه‌ای متضمن اظهار ناراحتی از این اوضاع اسف‌انگیز به ایشان می‌نویسند، از قرار مسموع ایشان در جواب نوشته بودند: "من نمی‌توانم جلوی خشم مردم را بگیرم"، یالله‌عجب که جمعی رجاله را که همه دیدند از شهرهای مختلف با صرف بسودجهای سنگین جمع‌آوری کردند و به قم آوردند و آنان را وادار به این کارها کردند به عنوان مردم

قلمداد می‌کنند، و در این میان برخی افراد عادی سپاه هم که ذاتا دارای ایمان و اخلاص می‌باشند اغفال می‌گردند و به این خرافکارها و ادار می‌شوند.

بچه‌های مخلص سپاه در جبهه‌ها فداکاری کردند و به شهادت رسیدند، ولی متأسفانه به اعتبار آن کسوت‌بران پسر شده چند نفر به نام اسلام‌جنایت می‌کنند و به مناسبت‌های مختلف سخنرانی می‌کنند و فتوا می‌دهند و در مسائل اسلامی خودسرانه اظهار نظر می‌کنند و به بزرگان‌اهانت می‌نمایند و خیال می‌کنند با یکی دو سال که در جبهه بوده‌اند همه کشور ملک طلق آنهاست و همه مردم کشور بندگان زر خرید آنان می‌باشند. حقوق جمعی از افراد مخلص سپاه را که سالها در جبهه‌ها بودند خودسرانه به بهانه‌های واهی به طور کلی قطع می‌کنند، و بندگان خدا به هر جا مراجعه می‌کنند جواب رد می‌شنوند، و در این میان آن آقایی هم که به عنوان نماینده ولی فقیه باید ناظر بر اعمال خودسرانه آنان باشد یا ساکت است و یا تایید می‌کند. تعریف و تمجید از افراد بی‌سواد کم‌ظرفیت همین گرفتاریها را در پی دارد. اطلاعات که یک نهاد لازم و ضروری برای کشور است و کار آن نباید منحصر باشد در تحصیل اطلاعات نافع برای کشور بدون دخالت در کارهای دیگر، در اثر تعریف و تمجیدهای فراوان از آن بتدریج به صورت یک نهاد مخفی و پیچیده درآمد، دور از نظارت مجلس و مردم و دولت، و هر کاری که خواستند خودسرانه انجام دادند و در نتیجه به صورت کانون قتلها و جنایات نفرت‌انگیز درآمد و آبروی انقلاب و نظام را بردند و برای بچه‌های پاک و مخلص اطلاعات ننگ و عار فراهم آوردند. حالا متأسفانه سپاه هم در همان مسیر افتاده، در اثر تعریفها و تمجیدهایی که از سپاه و جوانان فداکار آن که اغلب در جبهه‌ها به شهادت رسیدند انجام شد، برخی از فرماندهان همه تعریفها را به خود گرفتند و بتدریج در اموری که مربوط به آنان نیست دخالت می‌کنند و در برابر کسی هم پاسخگو نیستند، و با اینسکه با عنوان نظامی نباید در سیاست عمومی کشور دخالت کنند در غالب مسائل داخلی و خارجی کشور خودسرانه دخالت می‌کنند و بتدریج حکومت کشور را همچون کشور ترکیه به صورت یک حکومت تحت قدرت نظامیان نشان می‌دهند و هیچ‌کس جلوی تندروهای آنان را نمی‌گیرد. سپاهی که در آغاز انقلاب مورد تایید و اعتماد مردم بود و ما در مجلس خبرگان قانون اساسی با اینکه عده‌ای مخالف بودند آن را به صورت یک اصل در قانون اساسی درج کردیم، اگر به رویای که فعلا در پیش گرفته ادامه دهد به طور کلی اعتماد ملت از آن سلب می‌شود و حیثیت اجتماعی خود را از دست می‌دهد، ولی چه کنیم که مسئولین بالا متوجه این نکته نیستند؟ و بالاخره از همان روز حمله و یورش مرا در خانه محصور کردند و در سه‌ها و پنجره‌ها را جوش دادند، و تا مدتی روی پشت‌بام هم مامور گشت گذاشتند که در اثر رفت‌وآمد زیاد مزاحم زندگی و خواب و آسایش من و خانواده‌ام بودند، حالا بگذریم از چشم‌چرانیهای برخی از آنها. بلندگوهای حسینیه تا چند روز در اختیار مهاجمین بود تا اینکه از قرار منقول جامعه مدرسین جلسه می‌گیرند و آقای مقتدایی دادستان کل کشور از ناحیه آنان به سراغ مهاجمین می‌آید، دادستان کل کشور که باید جلوی مظالم و جنایات را بگیرد و با مهاجمین به خانه و کاشانه مردم برخورد قانونی کند قانون شکنیها، خرابکاریها و غارتگریها را تایید می‌کند. او خواسته‌های آنان را جویا می‌شود، و آنان حصر در خانه و ممنوع الملاقات بودن و تعطیل درس و شهریه و پس‌ندادن حسینیه و دفتر و تهیه زمینه محاکمه مرا مطالبه می‌کنند، و تقریبا همین خواسته‌ها در شورای عالی امنیت ملی مطرح و تصویب می‌شود. پس در حقیقت تصمیم گیرنده در مسائل کشور خرابکاران و مهاجمین بی‌پاک و محرکین آنان هستند و شورای عالی امنیت ملی مجری تصمیمات آنان

می‌باشد، وای به حال ملت مسلمان و مظلوم ایران و حوزه علمیه قم که تعیین سرنوشتشان به افراد خرابکار و مهاجم تفویض شده است. آقای مقتدایی در حسینیه سخنان مفصلی دارد که نوار آن موجود است، از جمله به آنان می‌گوید: "از این حرکتی که شما عزیزان انجام دادید که حمایت از حریم ولایت و رهبری بود جدا تقدیر و تشکر می‌شود و شما این را به حساب خدا بگذارید و اجر و پاداش این را از خدا بگیرید... خیلی ممنون امیدوارم که انشا الله موفق باشید، ماجور هستید و زحمت کشیدید. این خدمتی که کردید انشا الله مورد توجه امام‌زمان (ارواحنا فداه) قرار بگیرد و در آینده هم اگر خدای نکرده یک چنین قضایایی پیش بیاید انتظار هست که همین شماها باید پیاخیزید." (۱...) و از قرار مسموع از راه موثق همان موقع هم جلسهای برای توجیه ائمه جمعه مراکز استانها گرفته بودند و در آن جلسه آقای دری به عنوان وزیر اطلاعات گزارشی از چگونگی قضایا و برخورد با اینجانب و اینکه فعلا در منزل محصور گشته و فقط خانواده‌اش مجاز به رفت و آمد هستند و... به آقایان ارائه می‌دهد که آقای جنتی در جمع آنان می‌گوید: "این که فایده ندارد، بایستی آخر شب او را از منزل و از رختخوابش بیرون می‌آوردید و می‌بردید جایی که حتی من هم اطلاع نداشتم باشم که او کجاست." خوشا به سعادت ملت ایران که چنین روحانیون دلسوز و باعاطفه‌ای بر آنان حکومت می‌کنند و سرنوشت اسلام و انقلاب و کشور و ملت در اختیار اینان قرار گرفته است؟ از طرف دیگر بر حسب نقل مستند در جلسهای که در تهران در این زمینه تشکیل شده بوده یکی از قضات دادگاه ویژه پیشنهاد می‌کند که: "با اجازه شما من به قم بروم و فوراً فلانی را محاکمه و اعدام کنم و برگردم."

بارالها تو خود شاهد باش که ملت ایران برای تحصیل آزادی و پیاده شدن دستورات حیات بخش اسلام این همه فداکاری کردند و شهید دادند ولی متأسفانه در برابر تذکرات اینجانب به عنوان دفاع از استقلال حوزه‌های علمیه و عظمت مرجعیت شیعه که باز بچه رجاله‌ها و بچه‌های اغفال شده از ناحیه انحصار طلبان قرار گرفته بود مدیریت حوزه علمیه قم و رئیس قوه قضائیه کشور خرابکاران و غارتگران را علیه من بسیج کردند، و آقای یزدی در خطبه‌های نماز جمعه تهران هر چه توانست هتاکي نمود و دادستان کل کشور هم مهاجمین و غارتگران را تشویق می‌کند و آن قاضی هم اعدام فوری مرا پیشنهاد می‌کند، و متأسفانه همه این جنایات به نام حکومت اسلامی و حمایت از اسلام انجام می‌شود. با این حال ملت مظلوم ایران از آقایان انتظار پیاده کردن دستورات اسلام و دفاع از حقوق مردم را دارند.

بسیار اینکه از آقایان علما انتظار می‌رفت برات خود را از این جنایت و امثال آن که به نام اسلام انجام می‌شود اعلام نمایند و از حوزه و روحانیت دفاع نمایند، برخی از آنان در حوزه علمیه قم و جاهای دیگر، هر چه خواستند گفتند و نوشتند و مرا خائن و عالم‌نما و منافق و فاسق خطاب کردند، و برخی از نویسندگان بی‌ادب ادبیات خود را در اهانت و فحاشی و تهمت‌های ناروا به کار بردند، انشا الله در یوم الحساب به همه امور رسیدگی می‌شود.

خداوند انشا الله به تفضل خود حوزه علمیه قم را از شر عناصر خرابکار و هتاک، و ملت ایران را از شر نویسندگان بی‌ادب و بی‌باک محفوظ بدارد. من یک فرد بیشتر نیستم و عمر خود را گذرانده‌ام، ولی جای تأسف است که چگونه این همه جنایات به نام اسلام انجام می‌شود؟

۱ - برای اطلاع از متن کامل سخنان آقای مقتدایی می‌توانید به هفتنامه آوا شماره ۸۰ و ۸۱، سال سوم، مورخه ۲۵ آبان و ۲ آذر ۷۸ مراجعه نمایید.

پیام اهانت آمیز آقای خامنه‌ای به مردم اصفهان

پس از تداوم حصر اینجانب و ادامه تصرف غاصبان نسبت به حسینیه شهدا و دفتر اینجانب در قم و مشهد مردم شریف استان اصفهان براساس عرق دینی و غیرت اسلامی خود بارها اعتراض خود را نسبت به این بی‌قانونیها به وسیله تجمعات آرام و بیانیها اعلام داشتند و براین اساس جمعی بازداشت و محاکمه و زندانی شدند، و آخر کار خواستند به وسیله حضور در نماز جمعه اصفهان اعتراض خودشان را ابراز نمایند، و درحالی که اعتراض آرام و با متانت حق قانونی و اسلامی ملت است، وزیر اطلاعات وقت آقای دری مساله را نزد مقامهای بالا بزرگجمله داد و یک پیام تند از آقای خامنه‌ای گرفت که در آن پیام به مردم شریف استان اصفهان اهانت شده بود و آنان را باند روسیاه و تبهکار قلمداد کردند و آن پیام را در رسانهها با طمطراق پخش نمودند. البته غیر از آنکه آن پیام مردم را نسبت به مقامها و مسئولین بدبین کرد برای آنان نتیجهای نداشت. معمولا مقامهای بالا در شرایطی زندگی می‌کنند که از قضاوتهای عمومی که در سطح جامعه انجام می‌شود بی‌اطلاعند و حواشی آنان آنها را در حصری از غفلت نگه می‌دارند. در این میان باند تبهکاری که در داخل اطلاعات کارگردان بودند و برای خون انسانها و بندگان خدا و آبروی آنان ارزشی قائل نبودند این فرصت شیطانی را مغتنم شمرده و در اصفهان یک نمایش به نام "پیچک انحراف" ابداع کردند و جناب آقای وزیر اطلاعات هم اظهار لطف فرموده آن را افتتاح نمودند، و سپس آن نمایش و متاع با ارزش به شهرهای قم و تهران نیز صادر شد و چه مقدار زیاد از بودجه کشور بدهکار ماصرف ایجاد و تبلیغ آن شد، در صورتی که آقای وزیر توجه داشتند که سوژه این نمایش سید مهدی هاشمی هر چه بود یازده سال قبل از این اعدام شده بود و هدف برگزارکنندگان آن نمایش بازی با آبرو و حیثیت من محصور است که فعلا امکان دفاع ندارم و ناجوانمردانه مورد حمله قرار گرفته‌ام. پیش از آن نیز از ناحیه اطلاعات نمایشی به نام "هویت" اختراع و نمایش دادند و با آبروی جمع زیادی از بندگان خدا بازی کردند، و با این همه جنایات باز انتظار دارند ملت آنان را الگوی اسلام پندارند. البته دنیا دار امتحان است و لازم است هر روز به وسایل مختلف فلز وجود انسانها مخصوصا قدرتمندان در کوره‌های آزمایش شناخته شود.

آنچه در نظر من مهم است اینکه چگونه کسانی که مدعی تعبد و تقدس هستند به بهانه دفاع از اسلام و ارزشهای آن این چنین بی‌باکانه با جان و مال و آبروی بندگان خدا بازی می‌کنند؟ اینک حدود دو سال و شش ماه است که من در خانه محصور می‌باشم و چه ناراحتی‌هایی را متحمل شده و می‌شوم؟ حسینیه شهدا محل تدریس و جماعت من در توقیف و تحت اختیار آقایان می‌باشد، و چه مقدار زیاد کتابهای مختلف و وسایل مربوط به من و دیگران در آنجا حبس شده؟ و چه بسیار از وسایل و لوازم سمعی و بصری و اموال و نوارها را به غارت بردند، و دفتر مرا که ملک من است غاصبانه در اختیار گرفته و در آن تصرف می‌کنند و نماز می‌خوانند و دفتر مرا در مشهد با همه لوازم و اثاث آن توقیف کرده‌اند، و همه این کارها را از قرار مسموع به حکم شورای عالی امنیت ملی انجام می‌دهند، در صورتی که شورای امنیت ملی بر فرض نهاد صالحی باشد برای مقابله با یک کشور مخالف و یا گروه مهاجم است نه مقابله با یک فرد خدمتگزار که خود از پایه‌گذاران انقلاب بوده است و برای حفظ حریم حوزه علمیه و مرجعیت شیعه تکراری داده است، و انگهی شورا حق قضاوت ندارد، قضاوت وظیفه قوه قضائیه است با حضور متهم و وکیل او و امکان دفاع. البته نظیر همین شورا در زمان رژیم سابق نیز به منظور سرکوب مخالفین و اصلاح‌طلبان وجود داشت، و در این

میان دادگاه ویژه نیز خود را متولی این جنایات می‌داند و به بهانه‌های واهی دخالت‌های ناروا انجام می‌دهد. اللهم انا نشکوا الیک فقد نبینا و غیبه ولینا و کثره عدونا و قله عددنا و شده الفتن بنا و تظاہر الزمان علینا.

مشارکت واقعی مردم در حکومت، رمز تداوم انقلاب

س: به طور کلی حضرتعالی آفات انقلاب را چه می‌دانید، رمز تداوم و حفظ ارزش‌های انقلاب در چیست، چه باید بکنیم که سرنوشت انقلاب اسلامی به سرنوشت انقلاب مشروطه دچار نشود؟

ج: اشکال عمده در اینجا است که ما خیال می‌کنیم فقط ما چهارتا روحانی انقلاب را به پیروزی رساندیم، این تصور درستی نیست، البته روحانیت نقش داشت، روحانیت به عنوان اینکه مظهر خواست و اراده مردم بود و مردم به روحانیت اعتماد داشتند نقش اساسی در انقلاب داشت و مرحوم امام (ره) رهبر انقلاب بودند، اما واقعش این است که مردم انقلاب کردند، همه مردم کمک کردند تا انقلاب به پیروزی رسید، در همان شب بیست و دوم بهمن همین نیروهای آماده و نیروهای مردمی مسلح بودند که پادگانها را خلع سلاح کردند، و اگر اسلحه به دست مردم نمی‌افتاد انقلاب به این زودی به پیروزی نمی‌رسید، ارتش قصد کودتا داشت، و اگر ارتش وارد صحنه می‌شد معلوم نبود به این زودی کار به نتیجه برسد، در همه مراحل همه مردم احساس وظیفه می‌کردند و هرکس به سهم خود کاری انجام می‌داد تا انقلاب به پیروزی رسید، رمز تداوم انقلاب نیز همین است، اگر ما چهارتا روحانی آمدیم خودمان را قیم مردم دانستیم و گفتیم مردم باید مطیع صد درصد ما باشند این تصور غلطی است، به عنوان مثال این حرکتی که الان شورای نگهبان کرده و نظارت استصوابی قرار داده‌اند این خلاف قانون و خلاف مصلحت است، در اصل ۹۹ قانون اساسی آمده است که شورای نگهبان باید ناظر باشد بر انتخابات نه بر کاندیداها، چون خاطره سو دخالت‌های رژیم سابق در انتخابات در ذهنها باقی بود برای جلوگیری از دخالت‌های ناروای مسئولین و دولت در انتخابات و تعیین کاندیداها این اصل تصویب شد تا جلوی دخالت‌ها گرفته شود نه اینکه خود شورای نگهبان در همه مراحل انتخابات و تعیین کاندیداها دخالت کند و در آنجا بنشینند و بگویند در فلان شهرستان فلان شخص حق دارد از سوی مردم کاندیدا بشود و فلان شخص حق ندارد و یا به بهانه‌های گوناگون انتخابات مردم را باطل کنند. مردم خودشان افراد را بهتر می‌شناسند تا آنها که از دور می‌خواهند برای مردم تصمیم‌گیری کنند، مردم چون مسلمان هستند اگر ببینند کسی خلاف موازین اسلام می‌خواهد عمل کند به او رای نمی‌دهند، اگر شایسته نیست به او رای نمی‌دهند، البته روحانیون باید به مردم رهنمود بدهند و موازین و شرایط را بیان کنند، ولی بگذارند مردم خودشان در کارهای مربوط به خودشان تصمیم‌گیری کنند.

به نظر من باید برای حفظ و تداوم انقلاب احزاب سیاسی مستقل با اساسنامه و مرامنامه و خط‌مشی اعلام شده بر اساس موازین اسلامی از خود مردم تشکیل بشود و اینها آزاد باشند که حرف‌هایشان را بزنند، روزنامه و رسانه در اختیار داشته باشند یکی از اشکالات فعلی ما این است که رادیو و تلویزیون و بیشتر دستگاه‌های تبلیغی و امکانات در اختیار حکومت است و اگر مردم بخواهند حرفشان را به حکومت بزنند چندان وسیله‌ای در اختیار ندارند روزنامه‌ها باید زبان ملت باشند، رادیو و تلویزیون باید زبان ملت باشد، نه اینکه مردم فقط مستمع باشند، اگر شما نتوانید نظرتان را منعکس کنید دیگری هم نتواند و هرکس همان چیزهایی را که حکومت می‌خواهد

مجبور باشد بگوید مردم بتدریج دلسرد می‌شوند و از صحنه کنار می‌روند، این خلاف آزادی است، اینکه ما می‌گوییم آزادی یعنی مردم آزاد باشند، نه اینکه فقط افراد وابسته به حکومت آزاد باشند و مردم پیرو محض باشند، بنابراین همان‌گونه که اول انقلاب روحانی، دانشجو، بازاری، کشاورز، کارگر و همه اقشار واصناف نقش داشتند و همه خواستار انقلاب بودند باید این حالت حفظ شود، و اگر یک عده خود را قیم دیگران دانستند بتدریج دیگران احساس بی‌تفاوتی می‌کنند و از صحنه کنار می‌روند، اگر انقلاب بخواهد باقی باشد باید جنبه مردمی بودن آن محفوظ بماند و واقعا مردم حکومت را حکومت خودشان بدانند و این با وجود احزاب سیاسی آزاد، مستقل و متشکل از اقشار مختلف مردم امکان پذیر است، نیروها و تشکلهای سیاسی حرفهای خودشان را بزنند و مردم هم عقل و هوش دارند و مسلمانند و مسائل را می‌فهمند هر کدام را درست دانستند انتخاب می‌کنند.

آزادی رکن اصلی انقلاب ما بود، اگر این آزادی به معنای واقعی کلمه برای مردم محفوظ نگاه داشته شود خیلی از مشکلات حل می‌شود، البته ما باید تبلیغ اسلام را بکنیم، وظیفه‌مان را انجام بدهیم، ولی مردم را به کاری خلاف نظرشان مجبور نکنیم، قیم آنان نباشیم، روحانیت‌راهنمای مردم است نه قیم مردم، اگر ما بخواهیم خودمان را قیم مردم بدانیم شکست می‌خوریم و به اسلام هم لطمه می‌زنیم، البته مقصود از آزادی، آزادی سیاسی و فکری است نه هتک حرمتها و پرده‌دریها و بی‌عفتیها.

مردم اگر آزاد باشند به ولخرجیهای ارگانها، به کم‌کاریهای مامورین و به مزاحمتهای بیجا اعتراض می‌کنند و قهرا مسئولین ناچار می‌شوند جهاتی را رعایت کنند. احزاب سیاسی بر کارهای دولت نظارت می‌کنند و جلوی بسیاری از تخلفات را می‌گیرند و دولت چون نماینده مردم است ناچار می‌شود به گفتهها توجه کند. یک وقت من به مرحوم امام (ره) گفتم مردم فقط این چند صد نفری که برای ما و شما شعار می‌دهند نیستند، تازه خود اینها هم چون به دین و روحانیت علاقه دارند شعار می‌دهند ولی در دل خواستهها و اعتراضاتی هم دارند و اگر به خواستههای آنان توجه نشود بتدریج دلسرد می‌شوند.

پخش قدرت و نظارت مردم

س: این مطلب را که حضرتعالی می‌فرمایید مطلب اساسی و درستی است، اما این نظریه را باید در یک سیستم پیاده کرد یا فقط یک توصیه اخلاقی است؟ در سیستم فعلی به صورت متمرکز عمل می‌شود، مقام ولایت فقیه بر اساس نظریه نصب یک مقامی است که از طرف خدا بفقها داده شده و نظام هم مشروعیتش را از وی می‌گیرد و همه قوا در وی متمرکز می‌شود و از او به دیگر افراد و قسمتها پخش می‌شود و همکاران نظام ایادی و اعضاء دست و بازوهای او هستند، بر اساس این نظریه پس چه جایگاهی برای ابراز نظر مردم غیر از پیروی و تبعیت باقی می‌ماند؟

ج: باید سیستم به گونه‌ای باشد که حق مردم پایمال نشود، به نظر ما امر حکومت امر مردم است و مردم هستند که در چهارچوب شرایطی که اسلام برای رهبران جامعه مشخص کرده فرد یا افرادی را برای رهبری خود برای زمانی معین بر می‌گزینند و همواره به صورت مستقیم توسط روزنامهها و احزاب بر کارهای او نظارت دارند، تداوم حکومت وابسته به رضایت مردم و اکثریت جامعه می‌باشد، ما در مباحث حکومت اسلامی که در چهارجلد به چاپ رسیده است ادله نصب فقها از ناحیه امامان معصوم (علیهم السلام) را کافی ندانسته و ولایت مطلقه را به آن معنا که فقیه هر کار دلش خواست و هر چه را به نظرش درست آمد انجام بدهد درست ندانستیم، در آن کتاب یک فصل مستقلی در

ارتباط با بیعت و یک فصل در ارتباط با ضرورت مشورت مطرح کردیم که تا اندازه‌ای از وجود استبداد در حکومت اسلامی پیشگیری می‌کند و این مباحث در جای خود به تفصیل مورد گفتگو واقع شده است. ولی فقیه باید اولاً منتخب مردم باشد، ثانیاً او وظایف مشخصی دارد که در قانون اساسی مشخص شده است و مردم هم به آن قانون اساسی رای داده‌اند، و در همان چهارچوب ولی فقیه منتخب مردم می‌تواند اعمال ولایت کند. قانون را مجلس مشخص می‌کند و اجرای آن در اختیار رئیس جمهور است که منتخب مردم می‌باشد و ولی فقیه نظارت می‌کند و جلوی انحرافات را می‌گیرد، آن نحو ولایت مطلقه و حکومت مطلقه‌ای که آقایان برای فقیه قائلند با جمهوریت نظام و انتخاب نمایندگان و رئیس جمهور از ناحیه مردم در تضاد می‌باشد.

مهم این است که مردم باید این آزادی را داشته باشند که اگر علیه رهبر جامعه هم نظری دارند بتوانند نظر خودشان را ابراز کنند، شما می‌بینید در همین آمریکا که این قدر ما علیه آن شعار می‌دهیم اگر کسی علیه کلینتون رئیس جمهور آمریکا هم حرفی داشته باشد می‌تواند حرفش را بزند و با این گفتنها هم به هیچ وجه کلینتون تضعیف نمی‌شود. در ظرف آن چهارسال که مشخص شده در چهارچوب وظایف حکومت می‌کند و مخالفین هم علیه شخص کلینتون نظراتشان را در روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون و مجلس و جاهای دیگر مطرح می‌کنند، منتها اگرید عمل بکند حزیش زیر سؤال می‌رود و برای دوره بعد انتخابش نمی‌کنند و یا در همان دوره از کار برکنارش می‌کنند. علاوه بر این به اعتقاد ما مردم می‌توانند اختیارات والی منتخب خود را محدود و یا تفکیک نمایند و از تمرکز آن جلوگیری کنند، برای او مدت تعیین کنند و یا ضمن بیعت شرایطی را که با شرع مخالفت ندارد قرار دهند و سیستم حاکمیت را در قانون اساسی به گونه‌ای قرار دهند که حق نظارت آنان بر حاکمان تضمین گردد.

س: قانون احزاب که در قانون اساسی هم پیش‌بینی شده چرا تاکنون در جمهوری اسلامی ایران اجرا نشده است؟
ج: کار نادرستی بوده که اجرا نشده، احزاب باید به صورت واقعی و مستقل وجود داشته باشد نه اینکه توسط خود حکومت و یا افراد منسوب به حاکمیت مثل زمان شاه حزب درست شود و مردم هم مجبور باشند فقط در همین احزاب دولتی ثبت نام بکنند، احزاب به این شکل بود و نبودش فرقی نمی‌کند. مطلبی هم از اینجانب در مورد احزاب منتشر شده (پیوست شماره ۱۱۷) که می‌توانید به آن مراجعه نمایید.

آخرین پرسش

س: به عنوان آخرین پرسش در این محور، حضرتعالی که در زمینه مسائل حکومتی اسلام چند مجلد کتاب نوشته‌اید و عمر خویش را در مسائل سیاسی مبارزاتی گذرانده‌اید و در مبانی فقهی نیز فقیه و کارشناس هستید بفرمایید آیا مبنای ولایت و حاکمیت فقیه یک حکم‌خدایی است یا مردمی؟ آیا با توجه به پیچیدگی اداره جامعه در شرایط فعلی می‌توان قدرت را به طور مطلق در دست یک نفر متمرکز کرد و فقط بر صلاحیت فردی وی تکیه کرد و همواره نگران فروریختن این صلاحیتها بود؟ آیا تمرکز قدرت فسادآور نیست؟ و بفرمایید جایگاه مردم در نظام ولایت فقیه چگونه است؟

ج: همان‌گونه که ما در مباحث ولایت فقیه به طور مفصل یادآور شده‌ایم حکومت "امر مردم" است، در واقع مردم هستند که برای اداره جامعه خود بر اساس ملاکهایی که خداوند مشخص

فرموده صالحترین فرد را برای حاکمیت خود و بالطبع صالحترین افراد را برای حکومت خود برمی‌گزینند و اختیارات و وظایف او را در چهارچوب قوانینی که مشخص کرده‌اند و مورد قبول آنهاست معین می‌کنند، ما در جداول کتاب ولایت‌فقیه (جلد دوم مبانی فقهی حکومت اسلامی) مبحث بیعت را مطرح کرده‌ایم که در واقع مردم با بیعت خود که یک قرارداد طرفینی است و عمل در چهارچوب قانون اساسی هم طبعاً یکی از شرایط ضمن عقد می‌باشد حاکم یا حاکمیت را معین می‌کنند، و همان‌گونه که مردم با بیعت خود اطاعت خود را در اختیار حاکمیت می‌گذارند حاکمیت هم باید به لوازم این بیعت پایبند باشد و حقوق مردم را رعایت نماید و بمقتضای آیه شریفه: "أوفوا بالعقود" و آیه شریفه: "و أوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولاً" طرفین باید به عهد و قرارداد اجتماعی خود وفادار باشند.

در حکومت دینی تمرکز قدرت دست هیچ کس نیست، قدرت مطلق فقط از آن خداوند است و هیچ کس چه حاکم و چه غیر حاکم نمی‌تواند بگوید من به خداوند از دیگران نزدیکترم، خداوند برای حکومت و کارگزاران شرایط و وظایفی معین کرده است برای مردم هم وظایفی معین کرده، و قراردادهای اجتماعی را هم محترم شمرده و همه را ملزم به رعایت آنها دانسته است. خداوند مردم را بر سرنوشت خود که تشکیل حکومت هم یکی از آنهاست حاکم کرده و سرنوشت آنان را به دست خودشان سپرده است، هرچند برای حاکم منتخب شرایطی را که مطابق عقل و منطق نیز می‌باشد مشخص نموده است، حال اگر مردم این حق را برای خودشان محفوظ نگاه نداشتند و به رایسگان از دست دادند دیگر تقصیر دین یا خداوند نیست. ولایت‌فقیه در واقع ولایت قانون و ولایت فقه و احکام خداوند است، حکومت هم "امر مردم" است، پس هر شکل و سیستم حکومتی که بتواند بیشتر و بهتر دستورات خداوند را اجرا کند و بیشتر از همه مورد تایید و رضایت مردم باشد، چه رهبر یک نفر باشد یا چند نفر چه متمرکز باشد و چه غیر متمرکز، این به حکومت اسلامی نزدیکتر است. از دیدگاه ما که به قیامت معتقد هستیم قدرت و حکومت یک امتحان بزرگ الهی است که خداوند هم حاکمان و هم مردم را با آن امتحان می‌کند. البته اینها مباحثی است که باید در جای خودش مورد گفتگو قرار گیرد.

ما پرسشهایمان را در همین جا به پایان می‌بریم و از اینکه در این مدت وقت خود را در اختیار ما گذاشتید و به سئوالات ما جواب دادید نهایت سپاسگزاری و کمال تشکر را داریم. من هم به سهم خود از همه آقایانی که زحمت کشیدند و با جدیت و پشتکار این کار را به انجام رساندند تشکر می‌کنم، و از خداوند متعال برای شما آرزوی عمر پربرکت و حسن عاقبت دارم. والسلام علیکم و علی جمیع اخواننا المومنین و رحمات الله و برکاته

پیوستھا

پیوست شماره ۱: نوشته معظمه در مورد خدمات اسلامی مرحوم حاج شیخ احمد حجی
۱۵ ج ۱۳۹۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در سنین کودکی به معیت پدرم که خدایش محافظت فرماید در نجف آباد اصفهان به مسجدی می‌رفتم. امام جماعت مسجد نیز بسیار به منزل و باغ ما رفت و آمد داشت. مردی بود بی‌آلایش و رفتارش با کوچک و بزرگ بسیار عادی و بدون تشریفات بود. کم‌کم بزرگتر شدم و با خواندن و نوشتن آشنا شدم و با ترغیب آن مرد بزرگ پدرم مرا به منظور آموزش علوم اسلامی به اصفهان و قم فرستاد. در ایام تعطیلات در نجف آباد از جماعت و تدریس آن مرد بزرگ استفاده می‌کردم و در خدمت ایشان هم‌چند سفر به اصفهان و یک سفر به قم رفتم. با اینکه از جهت فضل و کمال ممتاز بود و بیشتر مردم آن منطقه به ایشان ارادت می‌ورزیدند و مرجع وجوه شرعی بود زندگی ایشان بسیار ساده و متوسط بود و با رفتار و عمل مردم را به دین و مذهب سوق می‌داد. همش ترغیب مردم مخصوصاً جوانان به تعلم و فراگرفتن علوم اسلامی بود و با یک فرد محصل و طالب علم هم‌چون پدرمهربان رفتار می‌کرد و طلاب را بسیار مورد تشویق قرار می‌داد و روی این اصل در منطقه نجف آباد و اطراف و حومه آن عدسیاری به سراغ تحصیلات علوم دینی رفتند و بسین آنان اساتید و فضلا کثیری پیدا شد. بسیاری از مردم نجف آباد از تاجر و کاسب و زارع با علوم عربی و کتب دینی آشنا شدند و در اثر اخلاق عمومی ایشان و برخورد خوبی که با اشخاص داشت در اکثریت قاطع مردم محل گرایش مذهبی عجیبی پیدا شد.

با یک برداشت و درک صحیحی از دین و مذهب که هنوز پس از حدود سی سال که از وفات آن مرد بزرگ می‌گذرد به دنبال تحولی که ایشان پایه‌ریزی کردند شهرستان نجف آباد را می‌توان کانون علم و دانش و مذهب شمرده و گذشته از علما و فضلا آن شهر حدود نیمی از مردم عادی نجف آباد تا اندازه‌ای با علوم عربی و اسلامی آشنا می‌باشند و در درک مسائل مذهبی امتیاز خاصی دارند.

خداوند به ما توفیق دهد که بتوانیم به پیروی از آن مرد بزرگ خدمت به اسلام و مسلمین را وجهه همت خود قرار دهیم و در انجام وظایف دینی و وجدانی کوتاهی نکنیم و تجملات و علائق دنیای فانی ما را نریزیم، آمین یا رب العالمین.
آن مرد بزرگ که خدا درجاتش را عالی کند و با محمد و آل محمد محشور فرموده و حقوق او را پیر ما جبران فرماید مرحوم مفتور حجی الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ احمد حجی نجف آبادی بود. نورالله مرقد الشریف بحق محمد و آل الطاهرین والسلام علی جمیع اخواننا المومنین ورحمات الله وبرکاته.

حسینعلی منتظری نجف آبادی

پیوست شماره ۲: نوشته معظمه پیرامون آشنایی ایشان با آیت الله شهید مرتضی مطهری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در سال یکهزار و سیصد و بیست شمس هجری در سن نوزده سالگی برای ادامه تحصیل به تشویق بعضی از دوستان اصفهان عازم قم شدم، و در مدرسه مرحوم حاج ملاصادق ساکن شدم، و پس از چندی در مدرسه فیضیه در درس سطح کفایه جلد اول یاب اوامر که به وسیله مرحوم آیت الله آقای حاج سید محمد محقق یزدی معرّف به داماد تدریس می‌شد شرکت کردم، مجموع شرکت کنندگان از ده نفر کمتر بودند.

پس از چندی یکم نفر از شرکت کنندگان که می‌نمود چند سالی از من بزرگتر است پیشنهاد کرد مطالب درس را با یکدیگر بحث کنیم. در اول من با سردی از این پیشنهاد استقبال کردم ولی بتدریج ارتباط و علاقه ما به یکدیگر بیشتر می‌شد، و در بحث به مطالب درسی قناعت نمی‌کردیم، بلکه مسائل مختلف اسلامی و حتی مسائل فلسفی و عرفانی را در حدود استعدادمان مورد مذاکره قرار می‌دادیم. این جوان با هوش و خوش استعداد و پرکار و با همت و متقی و مقید به آداب و سنن اسلامی مرحوم آیت الله حاج شیخ مرتضی مطهری فریسانی خراسانی بود، اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد درجته.

بازی ایشان در مدرسه فیضیه سکونت داشتند و من هم به مدرسه فیضیه منتقل شده بودم و بتدریج در زندگی و دخل و خرج و درس و بحث و گردش و تفریح و حضور در مجالس و محافل دینی و اخلاقی با یکدیگر ملازم بودیم و هرچند از نظر مادی هر دو با عسرت و سختی می‌گذرانیم، ولی با درس و مذاکره و شرکت در بعضی محافل و انجمنهای آموزنده مخصوصاً درس اخلاق حضرت آیت الله العظمی امام خمینی که عصرهای پنجشنبه و جمعه در مدرسه فیضیه تدریس می‌شد دلخوش بودیم و از درسهای خارج مرحوم آیت الله داماد و آیت الله حاجت تبریزی استفاده می‌کردیم. ضمناً هر دو نفر دورادور نسبت به مرحوم آیت الله العظمی آقای حاج آقا حسین بروجردی طابراه که در آن زمان در بروجرد بسر می‌بردند ارادتی خاص پیدا کردیم، چنانچه مرحوم آیت الله مطهری در تابستان ۱۳۶۲ قمری و من در تابستان ۱۳۶۳ به بروجرد رفتیم و با درس و مذاق و اخلاق آن مرحوم آشنا شدیم و پس از اینکه آن مرحوم در محرم ۱۳۶۴ قمری به دعوت بزرگان و اساتید قم از جمله حضرت آیت الله العظمی امام خمینی به قم آمدند ما دونفر از ملتزمین درس اصول و فقه آن مرحوم شدیم و ضمناً منظومه حکمت و سپس اسفار را نزد آیت الله خمینی می‌خواندیم. پس از چندی چون درسهای مرحوم آیت الله بروجردی عمومی و شلوغ بود و ما احتیاج داشتیم به یک درس خصوصی که بتوانیم در آن بحث آزاد داشته باشیم، لذا مباحث عقیده اصول را نیز نزد آیت الله خمینی شروع کردیم و از اینجا دروس عالی آیت الله خمینی در حوزه علمیه قم پایه‌گذاری شد، و ضمناً ما غیر از

مباحثات فقهی و اصولی جلد اول اسفار را نیز با یکدیگر بحث می‌کردیم و هر کدام نیز جداگانه حوزه تدریس داشتیم و در شبهای پنجشنبه و جمعه نیز در جلسه بحث فلسفی آیتالله علامه طباطبایی شرکت می‌کردیم و همسین بحثها پایه کتاب اصول فلسفه شد. این جریان حدود دمسال برقرار بود تا اینکه مرحوم آیتالله مطهری در اثر گرفتاریهای زندگی دیگر قدرت اقامت در قم را نداشت لذا به تهران مهاجرت کردند، ولی بحمدالله وجود ایشان در تهران منبع فیض بود و در محیط دانشگاه و بسیرون از دانشگاه بتدریس و تالیف و نشر معارف اسلامی پرداخت. شکرالله مساعیه الجمله. مرحوم آتای مطهری در علوم اسلامی از قبیل تفسیر و اصول فقه و اصول دین و فلسفه شرق مجتهد و اهل نظر بود و مخصوصا اعماق مسائل فلسفه صدرالمتالهین شیرازی را دقیقا لمس کرده بود و گفتار و تالیفات آن مرحوم دقیق و پخته و آموزنده بود و برای نسل جوان دانش‌پژوه بسبب سوادمند و ارزنده است. آن مرحوم در شناساندن مکتب اسلام اصیل و در مبارزاتی که به رهبری امام خمینی شروع شد نقش موثری داشت و در پانزده خرداد که آیتالله خمینی و عده‌ای از علمای اعلام و روشنفکران بازداشت شدند آن مرحوم نیز جز بازداشت‌شدگان بود و همیشه از یاران بسا و فضای انقلاب و رهبر انقلاب بود. از ویژگیهای آن مرحوم اینکه محیط پرتلاطم تهران ایشان را آلوده نکرد و صفا و خلوص و سادگی و جهات اخلاقی و معنوی ایشان کماکان باقی ماند و چه فضیلت بزرگی است برای انسان که محیط در او اثر سو نگذارد، بلکه او بتواند در محیط اثر خوب داشته باشد. و نیز از ویژگیهای آن مرحوم تقید و علاقه مفرط ایشان بود به ذکر و دعا و تهجد و شب بیداری بیاد دارم که در همان اوایل آشنایی ما با یکدیگر ایشان به نماز شب مقید بود و مرا نیز بدان تحریص می‌کرد و من به بهانه اینکه آب حوض مدرسه شور و کثیف و برای چشمانم مضر است از آن شانه خالی می‌کردم. تا اینکه شبی در خواب دیدم که خوابم و مردی مرا بیدار کرد و گفت من عثمان بن حنیف نماینده حضرت امیرالمومنین علی(ع) می‌باشم، و آن حضرت به تو دستور داده‌اند بیخیز و نماز شب را بپای دار و این نامه را نیز آن حضرت برای تو فرستاده‌اند. در آن نامه با حجم کوچکی که داشت با خط سبز روشن نوشته شده بود: "هذه برائة لك من النار"، من در عالم خواب با توجه به فاصله زمانی حضرت علی(ع) متحیرانه نشسته بودم کنگاه در همان حال تحسیر مرحوم آیتالله مطهری مرا از خواب بیدار کرد درحالی که آفتابه آبی در دست داشت و گفت این آب را از رودخانه تهیه کرده‌ام برخیز و نماز شب بخوان و بهانه مجوی. آن مرحوم فیض بزرگ شهادت را دریافت. گوارا باد او را، حشرالله تعالی مع الشهداء و الصالحین و رزق الله اولاده و اهل بیت‌الصبر و الاجر بجاه محمد و آله.

به تاریخ ۱۶ ربیع الاول ۱۴۰۰
قم حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۳: نامه آیتالله العظمی بروجردی به هنگام اعزام معظمه به تبلیغ

بسم الله الرحمن الرحيم

معروض می‌دارد مکتوب آقایان رسید معلوم می‌شود که آنجا از آقایان کسی نیست که مردم را هدایت نماید لذا جناب مستطاب ثقل الاسلام آقای شیخ حسینعلی منتظری دامت افاضاته که از اجله فضلا هستند فرستادم، مقتضی است اهالی از وجود معظمه قنبردانی نموده و استفاده و استفاضه نمایند. از همه ملتسم دعا هستم والسلام علیکم ورحمته و برکاته.

۱۶ صفر ۱۳۷۲
حسین الطباطبائی

پیوست شماره ۴: سند ساواک در رابطه با ناراحتی اطرافیان شاه از ضد بهایی بودن معظمه

وزارت جنگ

ریاست ستاد ارتش

اداره لشکر ۹ زرهی

دائرة رکن ۲

شماره ۲/۶۶۸۶ ۲۹/۵/۳۴ محرمانه

در باره وضع بهائیه در نجف آباد

پیرو شماره ۳۶۱۶ ۲۴/۳/۲۴ رکن ۲

برابر گزارش شهربانی اصفهان، شیخ حسینعلی منتظری خود را نماینده آیتالله بروجردی در نجف آباد معرفی و روز ۲۰/۵/۳۴ از وعظ و معتمدین و اصناف و سایر طبقات دعوت و اظهار داشته که به موجب فتوای آیتالله بروجردی معامله مسلمین با بهائیه تحریم گردیده و مسلمین نباید با بهائیه رابطه و خرید و فروش داشته باشند. با اینکه قبلا آموزش کافی به شهربانی اصفهان داده شده بود مجددا تاکید گردید که از هرگونه تحریکات و اقدامات نامبرده جدا جلوگیری شود. فعلا آرامش در نجف آباد برقرار بوده و مامورین انتظامی مراقب اوضاع می‌باشند.

م ع فرماندهی لشکر ۹ زرهی اصفهان
سرتیپ ضرغام

پیوست شماره ۵: متن تلگراف امام خمینی به آقای اسدالله علم نخست‌وزیر در مورد ورود زنها به مجلسین و انجمنهای یالتی و ولایتی

بسم الله الرحمن الرحيم

تهران، جناب آقای اسدالله علم نخست‌وزیر ایران
در تسع طویل طولانی مجلسین دیده می‌شود که دولت اقداماتی را در نظر دارد که مخالف شرع اقدس و مباین صریح

قانون اساسی است. مطمئن باشید تخلف از قوانین اسلام و قانون اساسی و قوانین موضوعه مجلس شورا برای شخص جناب عالی و دولت ایجاد مسئولیت شدید در پیشگاه مقدس خداوند قادر قاهر و نزد ملت مسلمان و قانون خواهد کرد، ورود زنها به مجلسین و انجمنهای ایالتی و ولایتی و شهرداری مخالف قوانین محکم اسلام که تشخیص آن به نص قانون اساسی محول به علمای اعلام و مراجع فتوا است و برای دیگران حق دخالت نیست و فقهای اسلام و مراجع مسلمین به حرمت آن فتوا داده و می دهند، در این صورت حق رای دادن به زنها و انتخاب آنها در همه مراحل مخالف نص اصل دوم از متمم قانون اساسی است و نیز قانون مجلس شورا مصوب و موشح ربیع الثانی ۱۳۲۵ قمری حق انتخاب شدن و انتخاب کردن در انجمنهای ایالتی و ولایتی و شهرداری از زنها سلب کرده است. مراجعه کنید به مواد هفت و نه قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی و پانزده و هفده قانون انجمن بلدی (شهرداری) در این صورت چنین حقی به آنها دادن تخلف از قانون است و نیز الفا شرط اسلام در انتخاب کننده و انتخاب شونده که در قانون مذکور قید کرده و تبدیل قسم به قرآن مجید را به کتاب آسمانی تخلف از قانون مذکور است و خطرهایی بزرگی برای اسلام و استقلال مملکت دارد که یا غفلت یا خدای نخواستہ عمدا اقدام به این امر شده است. اکنون که اعلیحضرت درخواست علمای اعلام را به دولت ارجاع فرموده اند و مسئولیت به دولت شما متوجه است انتظار می رود به تبعیت از قوانین محکم اسلام و قوانین مملکتی اصلاح این امر را به اسرع وقت نمایند و مراقبت کنید که نظائر آن تکرار نشود و اگر ابهامی در نظر جناب عالی است مشرف به آستانه قم شوید تا هرگونه ابهامی حضورا رفع شود و مطالبی که به صلاح مملکت است و نوشتنی نیست تذکر داده شود، و در خاتمه یاد آور می شود که علمای اعلام ایران و اعتبار مقدسه و سایر مسلمین در امور مخالفه با شرع مطاع ساکت نخواهد ماند و به حول و قوه خداوند تعالی امور مخالفه با اسلام رسمیت نخواهد پیدا کرد.

۴۱/۷/۲۸

روح الله الموسوی الخمینی

پیوست شماره ۶: متن تلگراف علمای مهاجر به تهران پس از قیام خونین پانزده خرداد به امام خمینی که توسط معظله تنظیم و به امضای علما رسیده است. مورخه ۱۳۴۲/۴/۲۷
تهران شماره ۳۰۶ به وسیله ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور
محضر مبارک آیت الله العظمی آقای خمینی مرجع عالیقدر تقلید
رونوشت: حضرت آیت الله محلاتی
رونوشت: حضرت آیت الله قمی دامت برکاتهم

روحانیون شهرستانهای ایران پس از تقسیم سلام به جناب عالی و ابراز تاثیر از پیشامدهای ناگوار و اهانت به مقام شامخ روحانیت و مرجعیت برای اظهار همدردی و پشتیبانی از هدف مقدس روحانیت از شهرستانها به تهران حرکت نموده، استخلاص حضرتعالی و کلیه محبوسین حوادث اخیر و موفقیت شما را برای اعلامی کلمه اسلام از خداوند متعال خواستاریم.
الحاج بحر العلوم الرشتی الحاج سید محمود ضیابری الرشتی حسین الموسوی القادمی اصفهانی علی ابن ابراهیم همدانی مرتضی الحائری روح الله کمالوند حاج سید حسین رودباری رشتی الاحقر علی اصغر صالحی کرمانی نصرالله الموسوی بنی صدر همدانی الاحقر عبدالله مجتهدی تبریزی محمود علوی شیرازی الاحقر سید یوسف الهاشمی تبریزی الاحقر عبدالرسول قاسمی آبادانی الاحقر عبدالجواد همایونشهری حسین الحسینی الیزدی الشیرازی محمد جعفر طاهری شیرازی الاحقر علی آقا یقطینی شیرازی الاحقر سید احمد خسروشاهی تبریزی محمد حسن النجفی الرفسنجانی الاحقر محمد الموسوی الشمس آبادی اصفهانی محمد هاشمیان الاحقر حسین گوگانی تبریزی الاحقر الفانی محمدتقی مراغه ای الاحقر سید احمد پیشوا کازرونی الاحقر السید عبدالله موسوی شبستری الاحقر رفیع مدرس تبریزی بستان آبادی الاحقر محمد الصدوقی الیزدی الاحقر احمد امینی مراغه ای العبد مجتبی العراقی سید مهدی یثربی کاشانی حسینعلی منتظری نجف آبادی ابراهیم امینی نجف آبادی.

پیوست شماره ۷: متن تلگرام جمعی از روحانیون شهرستان نجف آباد به امام خمینی در پی انتقال ایشان از ترکیه به نجف اشرف، مورخه ۱۳۴۴

نجف اشرف، مرجع تقلید شیعه حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی مدظله العالی
انتقال حضرتعالی از ترکیه به عراق تا اندازه ای موجب مسرت، ولی ملت ایران عموماً منتظر مراجعت حضرتعالی به حوزه علمیه قم هستند تا از افاضات و رهبریهای شما بهره مند گردند. امید است در آتیه بسیار نزدیک این موفقیت حاصل شود.
حسینعلی منتظری، عباس ایزدی، ابوالقاسم حججی، غلامرضا حججی، سید محمود مدرس، سید جواد سجادی، ابراهیم توسلی، اسدالله فتاح الجنان، سید هادی طباطبایی، سید محمد علی صالحی، محمد حسین کاظمی، سید کمال حسینی، حسین بهرامی، سید جعفر طباطبایی سید اکبر حسینی، سید حسن هاشمی، محمد جعفر رحیمی، محمد علی موحدی، سید حسن حسینی، غلامرضا داوری، سید فخر هاشمی، حسین معزی، جعفر جعفری، الاحقر محمد استکی، سید ولی الله موسوی، سید جینر کاظمی، سید هاشم امینی، سید حسین هاشمی، الاحقر ابوطالب مصطفایی، مهدی حسینی.

پیوست شماره ۸: متن نامه فضلا و محصلان حوزه علمیه قم به امام خمینی در پی انتقال ایشان از ترکیه به نجف اشرف، مورخه ۱۳۴۴

بسم الله الرحمن الرحيم
محضر مقس بزرگ مرجع عالم تشیع حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی متع الله المسلمین بطول بقائه

هر چند انتقال حضرتعالی از ترکیه به عتبات عالیات از جهتی مایه خرسندی است ولی ادامه تبعید آن مرجع عالیقدر که به خاطر دفاع از قرآن و حقوق ملت اسلام و حمایت از استقلال و تمامیت ارضی کشور اسلامی ایران صورت گرفته است، بسی موجب تأثر و تنفر عموم ملت ایران است. ملت شریف مسلمان ایران و حوزه علمیه قم که از منویات مقدس آن قائد عظیم الشان پیروی می‌کنند و برای تاسمین و اجرای آن از هیچ گونه فداکاری دریغ ندارند، انتظار دارند که به زودی موانع برطرف شود تا بسا مراجعت حضرتعالی به حوزه علمیه قم و با تدبیرات خردمندانه رهبریهی ارزنده آن زعیم عالیقدر، مصالح عالییه اسلام و ایران و حقوق از دست رفته ملت تاسمین گردد. ادام الله ظلمکم علی رؤس الانام

حسین نوری، احمد آذری قمی، ربانی شیرازی، علی اصغر مروارید، محمد علم الهدی خراسانی، حسینعلی منتظری، ابوالفضل النجفی الخوانساری، سید محمدرضا سعیدی، علی المشکینی اردبیلی، ناصر مکارم شیرازی، محمدتقی مصباح یزدی، ابوالقاسم خزعلی، علی اکبر مسعودی، سید موسی شبیری زنجانی، محمد مفتاح، مهدی العائری الطهرانی، غلامرضا صلواتی عراقی، جوادی آملی، سید مصطفی علم الهدی

پیوست شماره ۹: متن تلگرام فضلا و مدرسین حوزه علمیه قم به امام خمینی در پی انتقال ایشان از ترکیه به نجف اشرف، مورخه ۱۳۴۴/۸/۳۰
نجف اشرف

محضر مقدس آیت الله العظمی آقای خمینی مدظله العالی
گرچه انتقال حضرتعالی از ترکیه به عراق از آن جهت که محیط مناسبتری است مایه خوشوقتی است، ولی ادامه محرومیت ملت ایران و مخصوصا حوزه علمیه قم از افاضات آن مرجع عظیم الشان موجب افسردگی شدید عموم است. امیدواریم در آینده بسیار نزدیک با مراجعت حضرتعالی به قم مردم ایران از نعمت رهبریهی ارزنده آن زعیم عالیقدر که موجب تاسمین مصالح اسلام و مسلمین است بهره‌مند گردند.

ابوالفضل النجفی الخوانساری، الاحقر محمد شاه آبادی، حسینعلی منتظری، مکارم شیرازی، سید محمدباقر ابطحی، ربانی شیرازی سید مصطفی علم الهدی، محمد حسین مسجدجامعی، عبدالعظیم محصلی، اکبر هاشمی، حسین نوری، علی پناه اشتهاردی، حسین المظاهری، ابوالقاسم خزعلی، سید یوسف تبریزی، علی المشکینی، ابراهیم امینی، جعفر سبحانی، علی قدوسی، احمد پایانی اردبیلی، سید موسی شبیری زنجانی، مصطفی اعتمادی، یحیی انصاری شیرازی، محمد محمدی گیلانی، نعمت الله صالحی، سید مهدی حسینی لاجوردی، محمد مفتاح، سید محمدرضا سعیدی، هاشم تقییری، ابوالقاسم محبوب، احمد آذری، محمد موحدی، محمدعلی گرامی، احمد جنتی، محمدرضا توسلی.

پیوست شماره ۱۰: متن نامه جمعی از علما و فضلاء حوزه علمیه قم به امیرعباس هویدا نخستوزیر درباره تبعید امام خمینی مورخه ۱۳۴۴/۸/۳۰

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای نخستوزیر

رونوشت: دیوان عالی کشور

بیش از یک سال است که پیشوای عالیقدر و مرجع تقلید شیعه حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی ادام الله ظله سر خلاف قانون در زندان استعمار (ترکیه) تحت نظر و سیس در عراق به طور تبعید به سر می‌برند. در طی این مدت، مردم ایران به ویژه حوزه علمیه قم از رهبریهی ارزنده و تعالییم و تربیتهای فروزنده ایشان محروم بوده و با کمال بی‌صبری در انتظار قدوم شریف ایشان دقیقه شماری کرده

اند. وضع مسلمانان و روش ناهنجار دولتهای غیر ملی به جایی کشیده که مرجع دینی یک ملت نتواند احکام الهی را صریحا بیان کند و از آزادی ملت و استقلال کشور خود دفاع نماید، و به جرم اعتراض (به کاپیتولاسیون منفور) کیش از یک سطل در حال تبعید و ناراحتی به سر برد، آری به جرم اعتراض به کاپیتولاسیون یعنی به جرم اعتراض به لایحه‌ای که می‌گوید ملت ایران باید در برابر اراده و خواستههای اجانب تسلیم، و حق هیچ گونه دفاع از مال و جان و ناموس خود نداشته باشد. ما نفهمیدیم اگر کاپیتولاسیون به نفع و صلاح ملت است چرا یک روز برای الغای آن جشنها گرفتند و القای آن را از افتخارات هیئت حاکمه آن روز شمرده، و اگر به ضرر است چرا دو مرتبه آن را با وضع فجیعتی به ملت ایران تحمیل کردند، آیا دولتها فکر نمی‌کنند این مملکت آتیهای دارد نسل دیگری در پی این نسل است؟ تاریخ، پس از این کارهای ما را دقیقاً بازگو می‌کنند، نسل آینده گذشتها را مورد بررسی قرار داده و در صفحات تاریخ واقعیت گردار ما را رنگین یا ننگین مجسم می‌سازد.

آن روز که بزرگ مرجع جهان شیعه مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی حکم تحریم تنباکو را صادر فرمود، شاید هیئت حاکمه کپافشاری زیاد برای خنثی کردن آن حکم داشت خیال نمی‌کرد تاریخ آینده با قضاوت صحیح، خادم و خائن را مشخص نموده و هر یک را در صفحهای به عظمت و حقارت، به خدمت یا خیانت معرفی کرده و در معرض افکار جهانیان قرار می‌دهد. آن روز که نابغه شرق سید جمال‌الدین اسدآبادی برای گستن زنجیرهای استعمار و مبارزه با خودکامگی و استبداد قد علم کرد و لوی آزادیخواهی برافراشت، زمامداران آن روز تصور می‌کردند با تهتهای ناروا، تحریف حقایق و تبعید آن مجاهد رشید می‌توانند تاریخ را مسخ نموده و افکار نسلهای آینده را منحرف سازند، ولی اکنون بر خلاف تصور آنها تاریخ قضاوت می‌کند که هیئت حاکمه آن روز ایران با سرپیچی از راهنماییهای آن بزرگ مرد، ملت ایران را از سعادت و سیادت که به آنها رو آورده بود محروم نموده و با تبعید او رشد و ترقی را از آسیا به جانب آفریقا سوق داد.

تاریخ دانها گذشتها را به صورت نوینی تجدید می‌کند. امروز همان بزرگ مرجع شیعه و همان نابغه شرق هر دو در شخصیت

حضرت آیتالله العظمی آقای خمینی متمثل شده، و تاریخ همان آزادیخواهی، همان مبارزه با استعمار و استبداد، همان تبعید و همان محرومیت ملت ایران را به صورت تازه منعکس می‌سازد، با این تفاوت که مردم امروز ایران در تشخیص حقایق از خرافات و تمسین خادم از خائن دقیقتر، و در برابر افکار متضاد بهتر از عهده قضاوت برمی‌آیند. (امروز هیئت حاکمه ایران هر گونه آزادیخواهی، هر گونه شکوه از فقر و بیچارگی و بالاخره هر گونه مبارزه با عوامل فساد و ایادی استعماری را با تهدید، ارباب، حبس، شکنجه، تبعید و اعدام پاسخ می‌دهد و دائماً کوشش می‌کند نفسها را در سینها خفه سازد و خفقان را بیشتر گسترش دهد) بروزی نمی‌گذرد که خبر تازه موحشی به گوش نخورد و ناراحتی جنیدی به سراغ مردم نیاید. درهای زندانها و شکنجه‌گاهها به روی مردم باز است، محاکم در بسته نظامی، بی‌حساب به حسابها رسیدگی می‌کند، ملت از جریان روزمره مملکت به هیچ وجه اطلاعی ندارد، بر خلاف خواست سازمانهای پلیسی چیزی در روزنامهها منعکس نمی‌شود، دسته دسته مردم رشید بسا اعدام و تبعید و حبسهای طویل‌المدت محکوم می‌شوند و ملت از جریان محاکمه آنن خبری پیدا نمی‌کند. هنوز حبسهای دسته جمعی، اعدام، شکنجه، آزار روحانیون و مردم متدین پایان نیافته که خبر نراحت‌کننده تازه‌ای افکار را به خود مشغول نموده و خانوادههایی را تحت ناراحتی قرار داده است. شایع است که به تازگی متجاوز از صد نفر دانشجو، کسبه و روحانی را در ظرف یکی دویز به جرم شرکت در جلسات دینی گرفتارند و پندرها و مادرها از جرم و یا از علت جلب و مکان و احوال آنان هیچ گونه اطلاعی ندارند، و بازار مسلمانها را سیاه و تجار محترم نوعاً رو به ورشکستگی می‌روند و کسی جرات حقوقی ندارد. این است معنی آزادی در مملکت دمکراسی ایران درست است که در سایر کشورها ناراحتیهایی نیز وجود دارد ولی تفاوت فاحش است بین دولتهایی که به خاطر ملت با استعمار می‌جنگند و دولتی که به خاطر استعمار با ملت می‌جنگد. آقای هویدا، ملت ایران نمی‌تواند ببیند مرجع تقلید و پیشوای مذهبی خود در تبعید و سایر رهبران ملی محدود بوده باشند و با این حال ساکت‌نشسته، به کارهای هیئت حاکمه صحنه گذارند. شما خیال نکنید با انتقال حضرت آیتالله العظمی آقای خمینی از ترکیه به عراق می‌شود احساسات افروخته این ملت را خاموش کرد، ادامه تبعید حضرت آیتالله خمینی در هرجا و به هر صورتی که باشد مایه ناراحتی و خشم عموم ملت است. آقای هویدا هر چه در نظر شما محترم است وجدان، مذهب، قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر با این طرز حکومت مخالف است. شما یقین‌بدانید حکومتهایی که پایه آن بر ظلم و ستم به ملت است بقا و ثباتی ندارد "الملك یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم"، "قد مکر الذین من قبلهم فاتی الله بنیانهم من القواعد فخر علیهم السقف من فوقهم و آتیهم العذاب من حیث لا یشرعون". ما در خاتمه متذکر می‌شویم لازم است به این وضع اسفناک خاتمه داده شود و با ارجاع حضرت آیتالله العظمی آقای خمینی به قم و خاتمه دادن به حبس، شکنجه، اعدام و مبارزه با دین و ملت شکاف بین مردم و دولت را پر کنید. ما تا به حال کرارا به منظور صلاح ملک و ملت تذکراتی به شما و دولتهای قبل داده و عواقب سو ظلم و ستم را متذکر شده‌ایم. امید است کتذکرات مشفقانه ما مورد قبول واقع شود.

ابوالفضل النجفی الخوانساری، علی حیدری نهایندی، حسن حسینزاده آملی، حسینعلی منتظری، علی مشکینی، ابراهیم، عبدالرحیم الیربانی الشیرازی، سید محمدرضا سعیدی، حسین نوری، سید یوسف تبریزی، مهدی الحسینی الروحانی، علی قدوسی، علی اکبر مسعودی، حسین المظاهری، مرتضی مقتدایی اصفهانی، محمد مهدی ربانی، اکبر هاشمی، محمد محمدی گیلانی، محمد حسین مسجدجامعی، ابوالقاسم مسافری، یحیی فاضل همدانی، محسن حرچنهایی، رضا گلسترخی کاشانی، سید حسن طاهری، علم الهدی اهوازی، الاحقر عبدالعظیم محصلی، سید عبدالحمید ایروانی، عباس محفوظی، محمد علی گرامی، کریمی، العبد محسن الخراسانی، الاحقر محمدالشاه آبادی غفی عننه، مصطفی اعتمادی، یدالله پورهادی، سید محمدعلی موسوی، محمد باقر حسینی، جوادی آملی، سید احمد موسوی مهدی الحائری، ابوالفضل علمایی، هاشم تقدیری، یحیی انصاری، محمد مومن، احمد آذری قمی، محمد حسینی خامنه‌ای، سید حسین خلخالی، یعقوب الموسوی الزنجانی، غلامحسین عابدی، یوسف صانعی، مصطفی زمانی نجف آبادی، الشیخ محمد الهمدانی، محمد کاظم شرفی یزدی، علی کاظمی، سید محمود دعایی، سید ابوالفضل الموسوی التبریزی، احمد آیتسی اصفهانی، سید محمد صادق زیارتی، عبدالحسین معزی تهرانی، محمد خندق آبادی، قاسم تهرانی، میرآقا موسوی زنجانی، علی احمدی، محمد تقی مصباح یزدی، محمد علی منتظری، سید صدرالدین طاهری شیرازی، حجت‌الله کیانی، محی الدین فاضل هرنندی، علینقی فرایسی زنجانی، محمد صدرالدین طباطبایی مهریزی، غلامرضا زندی، محسن دوزدوانسی، علی تهرانی پهلوانی، فتح‌الله شهاب، سید محمد حسینی، مهدی کروی، حسین مفید دلچانی، حجت کشفی، غلامحسین ایزدی، سید محمد تقی محصل همدانی یزدی، سید محمد تقی شاهرخی خرم آبادی، ابولقاسموفی یزدی، محسن فیض، سید جعفر حسینی یزدی، جواد حاتمی، مهدی موسوی، محمدعلی شرعی، محمد عبایی خراسانی، محمدرضا مویدی، عباس شیرازی رفسنجان، سید جواد موسوی، عبدالعلی معزی تهرانی، سید تقی موسوی درچمای، لطفعلی ققیهی، محمد تقی نصیری سمنانی، محمد فاکر خراسانی، محمد باقر شریعتی سبزواری، محمد اشرفی اصفهانی، سید حسن شجاعی کیاسری، سید احمد موسوی اصفهانی، محمد حسین بنی‌پور، یحیی سلطانی اصفهانی، محمد مهدی غفاری تهرانی، حبیب‌الله مرزوقی شمیرانی، دین‌پور عباس منافی یزدی، علی اکبر ناطق‌نوری، محمد آقا رحیمی اصفهانی، سید حسن اسماعیلیان، فضل‌الله قاسمی، سید فخر الدین هاشمی محمدرضا رحیمی، علی یزدانی، علیرضا احمدی، حسن حبیب‌اللهی، حسن صالحی، رضا مغربی، مهدی تسلیمی، السید مجتبی الموسوی الکاشانی، سید هادی هاشمی، سید محمود سجادی، محمد باقر منتظری، سید باقر موسوی، محمد جعفری رودسری، محمد رواق‌پور کرمانی، سید محمود هاشمی، علی اصغر طاهری کسبی، خلیل صادقی، احمد توکلی، حسین کریمی، سید محمد مننی، عبدالرسول شاهرخی سید محمد کاظم ارفع، غلامحسین فلاح، حسین نبوی خویی، الاحقر سید جعفر کاظمی اصفهانی، حجت‌الله ساکی خرم آبادی، الاحقر سین محمدتقی کاظمی اصفهانی، ابوالقاسم جلالی، حجت‌الله قاسمی، محمد حسین غفاریان، سید علیرضا حسینی کجانی، غلامرضا ملایوسفی، الاحقر بزرگ کازرونی، سید محمد فقیهزاده، مطهری یزدی، عیسی خطیبی گیلانی، نورالله طباطبایی، سید علی متقی مازندرانی، عباس حسینی کرمانی، محمد محمودی تویسرکانی، محمد حسین املاسی

اصفهان، محمد علی دهخدا کرمانی، سید ضیا الدین نجم‌الهدی یزدی، محمد حسین زندی، مرتضی ربانی، عبدالحسین کرم‌اللهی خرم‌آبادی، سید محمد شاهرخی، محمد ابراهیم محمدی، محمد اسماعیل غائبی، محمد رهنما، حسین طابلی، فتح‌علی صاحب‌الزمانی، اسدالله روح‌اللهی نجف‌آبادی، فتح‌الله امید، رسول پناهنده، محمدعلی روحانی خراسانی، جابر صیاری، جعفر حسینی، نصرالله صالحی، محمدرضا یاسینی، ضیا الدین الحسینی الاشکوری، حسن‌تهرانی، قربانعلی ذوالقدری زنجان، هادی دولت مهدی، مهدی مهدوی، علی حسین جاهدی، حمید ارجمندی، سید ایوب، سید حسن، حیدر حمزفرزاده، محمدتقی رضوانی، حسین ایمانی، علی عظیمی، رحیم داستانی، جواد حیدری خلخال، محمد واعظی، عبدالله واعظی، علی طاهری، حسن سلطان‌آبادی، موسی سلیمی میانجی، سید التفات میرصالحی ترکی، مظاهر نظری، خلیل مسودمنند، محمد مهدی حجتی میانجی، محمد علی ذوالقدری میانجی، آق‌وردی زیارتی، سید حسن حسینی، سید سلیمان میر رحمتی، سید سجاد چاوشی میانجی، محمد حسین یوسفی، سید حسن موسوی، سلمان واعظی میانجی، علی نصر ملازاده میانجی، سید جعفر عظیمی میانجی، سید اسماعیل برزندی، سید کمال الدین چاوشی، محمد امین بناورانی، صالح قدرتی میانجی، علی محمدی میانجی، قدرت‌الله اسکندری میانجی، عزت‌الله قاسمی میانجی، علی رشید خورانی میانجی، جواد عزیز میانی، عزیز رضوانی، سید مختار عظیمی، اقل علی باقری، محمدجباری، عباس عباسی میانجی، ذکر علی اسلامی سرابی، سید احمد هاشمی میانجی، رحیمی میانجی، احمد خردمنند سرابی، یونس ستاری میانجی، عبدالله شفیع، عبدالناصر قرچمنی، علی قرده‌اغی، محبوب ابراهیمزاده، عبدالفیاض محمدی، کلام‌الله رضایی، الاحقر احمدبداقی، محمد ذاکری، سید سجاد وحیدی، محمد محمدی میانجی، احمد موسوی میانجی، مرتضی اشراقی اصفهانی، علی حسین‌زاده تبریزی، صالح شکر میانی، علی عظیمی میانجی، فیض‌الله رستمی میانجی، مرتضی مصطفایی، علی گمندی تبریزی، سید جعفر صالحی رضایی، سید ابوالقاسم مرسوی رضاییه، ضیا الدین اجارودی، سید جلال صفوی تبریزی، سید عباس میرزاده اهری، حسینقلی رهنای سرابی، حسین پزشکی تبریزی، زین‌العابدین مجاهدی خویی، رضا واعظی تبریزی، عبدالله شاکری، عباس جباری ساکوی، سیدعلی حسین ساکوی، ابراهیم اسکندری، سید حیدر موسوی، حسن هاتفی خویی، هادی علی‌زاده، جعفر محمدزاده، سید علی‌اکبر مهرداد خویی، غلامحسین جعفرپور تبریزی، باقر آخوندی تبریزی، غلامحسین قدیمی، حسن اصاصی، سید محمد سیدی، عزت‌الله حکیمی، سیدعلی علوی، علی صادقی سرابی، حسین شفیع، احمد داود تبریزی، عبدالعلی حاتمی، عبدالجواد ملکی تبریزی، الاحقر مهدی جمال‌آبادی، سید جواد علوی، سید محمود نوریزاده مشکینی، علی‌اکبر شریفی اردبیلی، حسین احمدی، اسحاق حسین‌زاده تبریزی، اصغر عدل سرابی، محمد اسماعیل غفاری تبریزی.

پیوست شماره ۱۱: متن اعلامیه معظمه و آیت‌الله ربانی شیرازی درباره اعلامیت امام خمینی، مورخه خرداد ۱۳۴۹

بسم‌الله الرحمن الرحیم

مردم مسلمان ایران ما ضمن تسلیم نسبت به درگذشت حضرت مستطاب آیت‌الله العظمی آقای حکیم‌قدس سره اعلام می‌داریم: در این لحظات حساس که جامعه ما بر سر دو راهی انتخاب و تثبیت وضع آینده قرار گرفته، لازم می‌دانیم بر حسب وظیفه دینی و تکلیف خطیری که عهده داریم وظیفه مردم را به طور قاطع و روشن تعیین و ابلاغ نماییم.

موقعی که بزرگ مرجع تقلید شیعه مرحوم شیخ مرتضی انصاری به جوار قدس الهی رحلت کردند، مرحوم حجة الاسلام میرزای شیرازی بزرگان تلامذه شیخ را در مجلسی دعوت نموده و تذکر دادند که شیخ ما از جهان رفته و عالم اسلامی احتیاج به فردی دارد که در ده جز یکجز علم و نه جز عقل و درایت دارا باشد تا بتواند احتیاجات جامعه را تشخیص دهد و با درایت کامل قیام به امر امت نماید. شاگردان شیخ کماز علمای طراز اول و واجد صلاحیت مرجعیت بودند بالاتفاق ابراز داشتند که چنین شخصیتی با این اوصاف منحصر به شخص شماس و دیگری را چنین صلاحیتی نیست و با اتفاق کلمه مرحوم میرزای شیرازی را به زعامت مسلمین انتخاب نمودند و خدمات ارزنده آن مرحوم هرچون چنین فداکاری بود. امروز وضع جامعه بسی حساستر و اوضاع عالم اسلامی آشفته‌تر است و لزوم انتخاب فردی مدبر، روشن بین و واقف به مصالح اسلام و مسلمین شنیدنیتر و محسوس‌تر است. امروز جامعه ما در مرحله‌ای واقع شده که درست بر سر دو راهی عزت و ذلت، رشو انحطاط و بالاخره بقا و زوال است، و سرنوشت امت اسلام هرچون صفات و خصلتهای رهبری است که انتخاب گردد. امروز ما نباید خاموش و بی‌تفاوت بنشینیم تا دیگران به ما راه نشان دهند، ما نباید منتظر بمانیم تا دیگران فرد یا افرادی را که از رشد اجتماعی، شهامت، شجاعت و جهان بینی اسلامی بهره یا کم بفرماند بر ما تحمیل کنند، خود ما باید سرنوشت خود را تعیین نماییم و فردی را که لایقتر و اصلح به حال اسلام و مسلمین باشد، فردی که به اوضاع جهان و حوادث واقعه آشنایی کامل داشته باشد، فردی که بتواند اسلام واقعی را به مردم معرفی کند فردی که در همه شئون اسلامی صاحب نظر باشد انتخاب نماییم. حوزه علمیه قم با شناسایی کامل و بصیرت کافی که به وضع حوزه‌های علمیه و روحیه افراد داشته، با رعایت کامل مقررات دینی و دقت شدید در تشخیص صفات لازمه برای زعم اسلام، به کرات نظریه خود را پیرامون شخصیت بارز و بی‌نظیر مرجع عالم اسلام، حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی متع الله المسلمین بطول بقائه بیان نموده و مراتب اتکا و اعتماد خود را نسبت به ایشان ابراز داشته است، اینک مجدداً با تصریح وظیفه عموم را روشن نموده، ابلاغ می‌دارد: با توجه به وضع روز و موقعیت خطیر مسلمانان، حضرت معظمه لایق‌ترین شخصیت برای رهبری و زعامت و شایسته تقلید و مراجعه عموم است، و مصداق اجلائی حدیث مروی "اما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً لهواه، مطيعاً لامر مولاه، فللعوام ان يقلدوه" ایشان هستند. از این رو لازم است آن عده از مردمی که تا به حال از ایشان تقلید نموده به اکثریت مردم ایران پیوندند و از ایشان بدون هیچ گونه تردید تقلید نمایند، تا انشا الله با ایجاد یکپارچگی و وحدت کلمه در تعظیم اسلام و اعتلای مسلمین و دفع مفاسد بکوشند. از خداوند متعال توفیقات ملت اسلامی را در راه پیشبرد اسلام عزیز خواهیم و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

حسینعلی منتظری، ربانی شیرازی

پیوست شماره ۱۲: نظریه معظمه در ارتباط با مرجعیت آیتالله العظمی امام خمینی، مورخه ۱۳۹۰/۲/۲۲ هـ.ق

بسمتعالی

با توجه به مراتب علمی و عملی حضرت آیتالله العظمی آقای خمینی مدظله‌العالی و روشن بینی و مجاهدات معظمه، صلاحیت ایشان برای مرجعیت و زعامت شیعه به نظر اینجانب محرز، و ترویج و تعیین ایشان به صلاح اسلام و مسلمین می‌باشد.

۱۳۹۰/۲۴/۲

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۳: نامه معظمه به آیتالله خامنه‌ای در مورد مرجعیت امام خمینی، ۱۳۴۹/۳/۱۴ شمسی

بسمه تعالی

حضرت مستطاب آیتالله آقای خادمی دام تبرکاته

پس از تقدیم سلام و عرض تسلیت نسبت به درگذشت حضرت آیتالله العظمی آقای حکیم‌قدس سره به عرض عالی می‌رساند، چون راجحه اوضاع اصفهان صحبت به میان آمد لازم شد به چند کلمه مصدع شوم:

با لحاظ مراتب علمی و عملی حضرت آیتالله العظمی آقای خمینی مدظله‌العالی و مجاهدات پیگیر ایشان به نظر اینجانب معظمه برای مرجعیت شیعه متعین و تعیین و ترویج ایشان به صلاح اسلام و مسلمین می‌باشد. بجاست حضرتعالی مصلحت اسلام را رعایت کرده و با کمال شهامت نسبت به تعیین ایشان اقدام فرمایید. در خاتمه از حضرتعالی ملتسم دعا می‌باشم. والسلام علیکم ورحمته و برکاته

۱۳۹۰/۱۴/۲۹

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۴: نامه معظمه به آیتالله اشرفی اصفهانی در مورد مرجعیت امام خمینی، ۱۳۴۹/۳/۱۳

بسمه تعالی

حضرت مستطاب حجج‌الاسلام آقای حاج میرزا عطا الله دامتافاضاته

پس از اهدا سلام و عرض تسلیت نسبت به درگذشت حضرت آیتالله العظمی آقای حکیم‌قدس سره به عرض می‌رساند نظر به اینکه راجحه اوضاع کرمانشاهان با آقا زاده حضرتعالی صحبتی به میان آمد مناسب شد به چند کلمه مصدع شوم.

به عقیده اینجانب حضرت آیتالله العظمی آقای خمینی مدظله‌العالی برای مرجعیت شیعه متعین می‌باشند و در شرایط فعلی تعیین ایشان و ترویج از ایشان به صلاح اسلام و مسلمین می‌باشد، بجاست حضرتعالی بدون تزلزل و با کمال شهامت نسبت به این وظیفه اسلامی اقدام فرمایید. والسلام علیکم ورحمته و برکاته

۱۳۹۰/۱۴/۲۸

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۵: پیام تسلیت امام خمینی به معظمه به مناسبت شهادت شهید محمد منتظری، مورخه ۸ تیرماه ۱۳۶۰

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت حجج‌الاسلام والمسلمین آقای منتظری دام تبرکاته

گرچه تمام شهیدان عزیز و معظم یک شنبه شب از برادران ما و شما بودند و ملت قدرشناس برای آنان به سوگ نشستند و دشمنان اسلام در شهادت آنان شاد و اسلام عزیز سرافراز است، لکن از فرزندان عزیز شما شناختی دارم که باید به شما با تربیت چنین فرزندی تبریک بگویم. او از وقتی که خود را شناخت و در جامعه وارد شد ارزشهای اسلامی را نیز شناخت و با تعهد و انگیزه حساب شده وارد میدان مبارزه علیه ستمگران گردید. او با دید وسیعی که داشت سعی در گسترش مکتب و پرورش اشخاص فداکار می‌نمود. محمد شما و ما خود را وقف هدف و برای پیشبرد آن سر از پا نمی‌شناخت. شما فرزندی فداکار و متعهد و متفکر و هدف دار تسلیم جامعه گردید و تقدیم خداوند متعال. او فرزند اسلام و فرزند قرآن بود. او در زجرها و شکنجه‌ها و از آن بدتر شکنجه‌های روحی از طرف بدخواهان عمری به سر برد. او به جوار خداوند متعال شتافت و بادستان و برادران خود راه حق را طی کرد. خدایش رحمت کند و با موالیانش محشور فرماید. از خداوند متعال برای جنابعالی و بازماندگان آن فرزند برومند اسلام صبر و اجر خواهانم. والسلام علیکم ورحمته و برکاته

روح‌الله الموسوی الخمینی

پیوست شماره ۱۶: جواب معظمه در پاسخ به پیام تسلیت امام خمینی

بسمه تعالی

محضر مبارک مرجع بزرگ انقلاب آیتالله العظمی امام خمینی مدظله‌العالی

بسمد از سلام، پیام روح آفرین و تسلی بخش آن حضرت را شنیدم. ضمن تشکر و تبریک و تسلیت متقابلاً، از ایسن که خدای متعال توفیق عطا فرمود و توانستم فرزندی با آن ویژگی‌هایی که حضرتعالی اشاره فرمودید تقدیم خدای منان کنم بسیار مفتخر و خوشوقتم. گرچه من امید داشتم که در آینده خدمت بیشتری به انقلاب عظیم اسلامی که عمر خود را در آن صرف نمود بنمایم و حاکمیت اسلام در تمام جهان مستضعفین و محرومین را که به آن عشق می‌ورزید و محور تمام تلاش او بود، از نزدیک ببینم ولی لابد تقدیر الهی و مصلحت چنین بود که خون پاک او و سایر همسران و همزمان عزیزش، رسیدن به آن هدف

بزرگ را سرعت بخشد. شاید دشمنان اسلام که به دست گروه‌های وابسته چنین فاجعهای را به وجود آوردند و عده‌ای از ابرار و شخصیت‌های موثر در انقلاب را از جامعه انقلابی ما گرفتند خیال کنند که خلئی را در ادامه و گسترش انقلاب بوجود آورده اند، ولی باید بدانند که این شجره طیبه که به دست توانای پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیهم‌السلام در بستر تاریخ بشریت غرس شده و تا کنون با خونهای مقدس آبیاری گردیده و اکنون رسالت حفظ و بازور نمودن این امانت بزرگ الهی به دست بساکفایت رهبر عظیم‌الشان اسلام سپرده شد، اصلها ثابت و فرعها فی‌السما، و هرگز از باروری در سخت‌ترین شرایط نمی‌ایستد.

دشمنان خدا و مردم نمی‌توانند خلایقیت و تاثیرات معنوی خون شهید و برکات وجود حضرت‌تعالی را درک نمایند. من مطمئنم امت قهرمان و بیدار ما در پرتو رهبریهای صحیح حضرت‌تعالی و پشتیبانی روحانیت متعهد این بار سنگین را به منزل اصلی می‌رساند و هرگز چنین کارهای کور و بی‌هدف تماشایی در تصمیم قاطع آنان نداشته و ندارد. از خدای بزرگ علو درجات معنوی برای تمام شهدای عزیز اسلام و صبر و اجر عظیم برای بازماندگان و خانواده‌های محترم آنان مسئلت دارم. ادام‌الله ظلکم علی رؤس المسلمین

۶۰/۴/۹
حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۷: نامه معظمله به علما و بزرگان نجف‌آباد درباره رسیدگی به امور فقرا و کمک به نیازمندان، مورخه ۱۳۴۶/۹/۲۳
بسم‌الله الرحمن الرحیم

محضر مقدس علما اعلام و حجج اسلام نجف‌آباد دامت‌افاضاتهم
پس از اهدای سلام به عرض عالی می‌رساند، با اینکه من در مقابل حوادث و پیش آمدهای ناگوار صابر و تسلیم مقدرات بوده و هستم ولی مع ذلک تصور اوضاع اسفبار فقرا شهرستان نجف‌آباد که در ماه رمضان به آنها مساعدتهایی می‌شد جدا سرا نگران و ناراحت کرده است. من از این منطقه دور که به ناحق به آنجا تبعید شده‌ام از همه آقایان استدعا دارم که سلام مرا به متمکنین شهرستان نجف‌آباد ابلاغ و به آنها سفارش کنید که مخصوصاً در این ماه عزیز از کمک و مساعدت به همسایگان و فقرا و ضعفا دریغ نداشته باشند. ضمناً از همه آقایان ملتزم دعا هستم. والسلام علیکم و علی جمیع اخواننا المومنین و رحمات‌الله و برکاته.

۱۲ رمضان ۱۳۸۷

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۸: اجازنامه امام خمینی به معظمله در مورد اخذ وجوه شرعیه و وکالت تامه ایشان در امور شرعیه

بسم‌الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله الطاهیرین و لعنات‌الله علی اعدائهم اجمعین
و بعد، جناب مستطاب عماد العلماء الاعلام و حجت‌الاسلام آقای حاج شیخ حسینعلی منتظری دامت‌افاضاته و کیسل اینجانب می‌باشند در اخذ وجوه شرعیه از قبیل سهم مبارک امام علیه‌السلام و سهم سادات عظام و مجهول‌المالک و غیرها.
کسانی که می‌خواهند وجوه شرعیه خود را به اینجانب برسانند به وسیله ایشان بفرستند، اخذ ایشان و قبض رسیده ایشان به منزله اخذ و قبض رسیده اینجانب است، و نیز وکیل هستند در دستگردان نمودن وجوه شرعیه و امهال به قدری که صلاح دانستند و اخذ. و اوصیه ایدم‌الله تعالی بما اوصی به السلف الصالح من ملازمه التقوی و التجنب عن الهوی و التمسک بعروه الاحتیاط فی الدین والدنیا و ارجوم جنابه الدعاء و النصیحه والسلام علیه و علی عبادالله الصالحین و رحمات‌الله و برکاته.
به تاریخ لیله ۱۱ شهر ذی‌القعدة الحرام ۱۳۹۰
روح‌الله الموسوی‌الخمنینی

پیوست شماره ۱۹: اجازنامه آیت‌الله العظمی بروجردی و آیت‌الله العظمی شیرازی به معظمله

بسم‌الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهیرین و لعنات‌الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم‌الدین.
و بعد، جناب مستطاب مروج الاحکام و ثقل‌الاسلام آقای شیخ حسینعلی منتظری دامت‌افاضاته از جناب حقیر مجاز و ماذون می‌باشد در تصدی امور حسبه که در زمان غیبت منوط به اذن فقیه است و در اخذ وجوه شرعیه از قبیل زکوات و مجهول‌المالک و مظالم مردوده و غیرها صرف آنها در موارد مقرر و کذلک مجاز و ماذون هستند در اخذ سهم مبارک امام علیه‌السلام و السلام که به مقدار احتیاج صرف امور طلاب معلوم دینی و مواردی که موجب تقویت اسلام است بنمایند و چنانچه مسازادی باشد بفرستند نزد اینجانب برای ادامه و اقامه حوزه‌های مهم‌علمیه و البته رعایت احتیاط در کلیه امور خواهند نمود و المرجو ان لاینسانی من صالح دعواته کما لا انشاء الله تعالی، والسلام علیه و علی اخواننا المومنین و رحمات‌الله و برکاته.

مورخه نوزدهم شهر شوال‌المکرم ۱۳۷۵

حسین الطباطبائی

بسمه تعالی شانه

جناب‌عالی در امور مزبوره فوق به همان نحو که از ناحیه مرحوم آیت‌الله فقیه‌قدس‌سره‌الشریف مجاز بودید از قبل احقر نیز مجازید، و لدی‌لاقتضا در اجازدادن به طلاب متدینین حوزه علمیه نجف‌آباد دامت‌توفیقاتهم نیز مجازید. والسلام علیکم و رحمات‌الله و برکاته.

۱۲ ذق ۱۳۸۰

الاقبل عبدالهادی‌الحسینی‌الشیرازی

پیوست شماره ۲۰: اجازنامه آیت‌الله العظمی حکیم به معظمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم على اعدائهم اجمعين
و بعد، جناب مستطاب ملاذ الانام حجج الاسلام آقای آقا شیخ حسینعلی منتظری دامتبرکاته که از مفاخر فضلا و اجله
علما میباشند از قبل اینجانب مجاز هستند در تصدی به امور حسیه که تصدی به آنها در زمان غیبه ولی
امر عجل الله تعالی فرجه الشریف منوط به اذن حاکم شرع اقدس و فقیه جامع الشرائط است و نیز مجاز میباشند در اخذ و قبض
حقوق منطبقه و سهم مبارک امام علیه السلام و صرف تا نصف از آنها در محل بر علما و طلاب علوم دینی و امور معاشیه خود
علی النحو المتعارف و باقی را برای اینجانب به نجف اشرف ایصال تا در حفظ و اقامه حوزهای علمیه به مصرف برسد، و بر
اخوان مومنین لازم است از وجود شریف جناب معظم بهره مند شوند و از احترامات لائقه به مقام ایشان کوتاهی ننمایند و اوصیه
بملازمه التقوی و الاحتیاط فی جمیع اموره و ان لایسنانی من صالح دعواته کما لا انساه ان شا الله.

۱۵ حج ۱۳۸۰

محسن الطباطبائی الحکیم

پیوست شماره ۲۱: اجازنامه آیت‌الله العظمی شاهرودی به معظمه

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف برتبه محمد وآله الطيبين الطاهرين و لعن الله على اعدائهم اجمعين
الی یوم الدین.
و بعد، مخفی نماند که جناب مستطاب علم الاعلام ملاذ الانام حجج الاسلام آقای شیخ حسینعلی منتظری نجف آبادی دامتبرکاته از
مفاخر فضلا کرام و اجله علما اعلام میباشند و از جانب احقر مجازند در امور حسیه که منوط به اذن فقیه است در زمان
غیبت علی مغیبه آلائه التحیه و الشنا تصرف نمایند و نیز مجازند سهم مبارک امام علیه السلام را اخذ نموده تتمیم معاش خود
کنند و به مصرف طلاب و سایر جهاتی که مربوط به اعلا کلمه اسلام است برسانند و مازاد را به اینجانب ایصال نمایند و
اوصیه ایندالله بر عایه الاحتیاط الذی هو طریق النجاه و ان لایسنانی من صالح الدعوات فی الحیوه و بعد الممات. والسلام
علیه و علی اخوانی المومنین و رحمة الله و برکاته

محمود الحسینی الشاهرودی

پیوست شماره ۲۲: نمونه‌ای از اسناد تلاشهای سازمان امنیت کشور برای وابسته نشان دادن معظمه به ساواک، مورخه ۴۹/۷/۱۹

خیلی محرمانه

به ریاست ساواک قم

از اداره کل سوم (۳۱۶)

درباره شیخ حسینعلی منتظری

عطف به ۲۱/۳۲۰۳ ۴۹/۷/۱۶

خواهشمند است دستور فرمایید به منظور تضعیف نامبرده بالا به نحو غیر محسوس بین روحانیون شایع نمایند مشارالیه با ساواک
رابطه و همکاری دارد، و به همین جهت پس از دستگیری بلافاصله آزاد و به نجف آباد عزیمت کرده است. نتیجه اقدامات را اعلام
دارند.

منیر کل اداره سوم مقدم

امضا ۴۹/۷/۱۹

(اسناد دیگر در این زمینه در کتاب فقیه عالیقدر، جلد اول، از صفحه ۱۴۰ تا ۱۴۹ آمده است)

پیوست شماره ۲۳: تلایحه دفاعیه معظمه نسبت به رای کمیسیون امنیت اجتماعی قم دائر بر اقامت اجباری به مدت سه سال

در شهرستان طبس، مورخه ۱۳۵۲/۱۰/۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم

دادگاه محترم شعبه ۱۵ دادگاههای استان مرکز (تهران) (راجع به پرونده شماره ۷۴۴/۵۲) در تعقیب اعتراضات سابقه
مورخه ۵۲/۵/۳۰ و ۵۲/۶/۱۸ نسبت به رای کمیسیون امنیت اجتماعی شهرستان قم مبنی بر اقامت اجباری اینجانب حسینعلی
منتظری نجف آبادی دارنده شناسنامه شماره ۷۵۸۳ صادره نجف آباد اصفهان به مدت سه سال در شهرستان طبس، پس از اعتذار از
عدم حضور به علت بعد مسافت ویدی راه و کمبود وسائط نقلیه و گرفتاریهای خانوادگی و ضعف مزاج و سرمای زمستان
و ابهام نتیجه حضور و نداشتن محل مناسبی برای ورود که بعدا مورد عتاب مقامات نشود (چنانچه سابقا شده است) کو علیل اخیری
بطول ذکرها.

و پس از گسله از عدم توجه قضات محترم به جمله (فورا خارج از نوبت) در ماده ۴ قانون و تاخیر رسیدگی تا این تاریخ
و پس از تذکر به اینکه اولاً خدا را شاهد و ناظر بدانید و دین و وجدان خودتان را حکم قرار دهید (واتقوا یوما لاتجزی نفس عن
نفس شیئا ولا یقبل منها شفاعة ولا یؤخذ منها عدل ولا هم ینصرون، سوره بقره، ۴۸) کو ثانیاً حیثیت مقام قضائی و استقلال آن را در
نظر داشته باشید سعی کنید قوه مجریه طمع در تسخیر قوه قضائیه نکند و آبروی قوه قضائیه محفوظ بماند. پس از این تذکرات به
عرض می‌رساند:

۱ با اینکه اینجانب یکی از مدرسین دروس عالیّه حوزه علمیه قم بودم و حدود چهار صد نفر به درس من حاضر می‌شدند و متجاوز از سی سال است که در قم ساکن می‌باشم معذک حدود یک سال و نیم بود که تحت فشار ساواک و شهربانی قم (بدون ارائه دلیل و با تهدید به اینکفاگر از قم نیروی تو را تبعید می‌کنیم) عملاً از اقامت در قم محروم بودم و فقط چون خانواده و منزل من در قم بودند از روی ناچاری گاهگاهی یک شب دو شبی برای رسیدگی به اوضاع آنها به قم می‌آمدم و از منزل هم بیرون نمی‌رفتم تا اینکه در اواخر خرداد ماه جاری یعنی برج ۳ از تهران به قصد نجف‌آباد حرکت و رسماً با خانواده به نجف‌آباد منتقل و در آنجا به تدریس و اقامه جماعت اشتغال داشتم و ابتدا از آنجا مسافرت نکردم، هر روز حدود شصت نفر به درس من حاضر می‌شدند و هر شب حدود هزار نفر در مسجد جامع نجف‌آباد به جماعت من حاضر می‌شدند هر روز جمعه حدود سه هزار نفر به نماز جمعه من حضور می‌یافتند بعلاوه مامورین شهربانی نجف‌آباد من و منزل مرا در نجف‌آباد دائماً زیر نظر داشتند، پس بودن من در نجف‌آباد امری است واضح و آشکار بعلاوه گذشته از مقامات شهربانی و امنیتی نجف‌آباد و اصفهان، خود مقامات شهربانی و امنیتی شهرستان قم هم از نبودن من در قم مطلعند مگر اینکه بخواهند عمداً سهو کنند، و تحقیق در این امر برای دادگاه کاری است آسان و چنانچه باز تردیدی باشد به خود من محول شود تا به نجف‌آباد بروم و شواهد آن را جمع آوری و ارائه دهم بنابراین آیاتعجب آور نیست که کمیسیون امنیت اجتماعی قم در روز ۵۲/۵/۲۲ نسبت به من که در نجف‌آباد بودم سرا و بدون اطلاع اینجانب رای صادر کند و سپس به شهربانی اصفهان دستور بدهند به معیت شهربانی نجف‌آباد مرا از منزل نجف‌آباد بازداشت و مستقیماً به قم بیاورند و در شهربانی قم ورقه ارائه دهند بی‌امضا و بدون ذکر دلیل دایره بر اینکه تو از طرف کمیسیون امنیت اجتماعی قم محکوم به سه سال اقامت اجباری در طبرس می‌باشی یا اللعجب من مدت‌ها در قم نباشم ولی کمیسیون امنیت اجتماعی قم مرا مشمول بند (الف) یا بند (ب) ماده ۲ قانون امنیت اجتماعی بداند، مگر اینکه وجود مثالی یا به اصطلاح بعضیها وجود هورقلیائی من به نحو اعجاز در قم منشا آثاری بوده است و من نمی‌دانستم

۲ پرونده تنظیم شده هر چند مفصلاً به نظر من نرسیده است ولی آنچه به نحو استراق بصر از پرونده در قم به چشم من خسورد حاکی بود از اینکه جانشین ریاست سازمان اطلاعات و امنیت قم در کمیسیون تشکیل شده در فرمانداری قم جریان کشته‌شدن پاسبانی را در قم در روز ۵۲/۴/۲۷ به دست سفیر از اهل نهایند مطرح کرده و بعداً می‌گوید: "عده‌ای از طلاب که اساسی آنان ذیلاً درج می‌شود در اینگونه ماجراها دست داشتند به نحوی که ادامه حضورشان در شهرستان قم موجب سلب آسایش اهالی و ایجاد مزاحمت برای ۱۱ هزار نفر طلابی است که برای تحصیل علم و کسب معارف اسلامی به قم آمده‌اند." اولاً به قول ایشان در روز ۵۲/۴/۲۷ یک پاسبان در بازار قم به دست چند نفر نهایندی کشته شده چه ربطی به من دارد که نه تا حال نهایندرتظام نه پاسبان را می‌شناسم و نه نهایندیها را و نه در آن تاریخ در قم بودم گنه کرد در هند آهنگری به شوشتر بریدند سر مسگری جای شکرش باقی است که خود آقای جانشین ریاست سازمان قم گفته است در اینگونه ماجراها و نه گفته است در این ماجرا. ثانیاً خیلی تعجب است که ایشان دایره مهربانتر از مادر شده‌اند. من یکی از مدرسین دروس عالیّه حوزه علمیه قم هستم و بیش از نیمی از فضلا قم، چه رسد به طلاب سالهای متوالی به درس من حاضر می‌شدند، به فکر تحصیل ضلّاب و کسب معارف اسلامی ایشان نیستم ولی آقای جانشین ریاست سازمان قم دلسوز ضلّاب علوم دینیّه شده‌اند و حتی آمار حوزه علمیه قم را هم به طور دقیق ۱۱ هزار نفر قلمداد کرده‌اند

خوب است آقایان قضات تحقیق کنند: آقایانی را که ایشان به نام عده‌ای از طلاب مورد اتهام قرار داده‌اند اغلب آنان از مدرسین معروف حوزه علمیه قم می‌باشند و عمده دروس حوزه علمیه قم را آقایان اداره می‌کردند. شائشاً لازم است دادگاه محترم از افراد کمیسیون امنیت اجتماعی قم از قبیل فرمانداری و رئیس شهربانی و غیره... و یا از آقای استاندار مرکز پرسند که اصلاً آنان را تا حال رویت کرده‌اند یا می‌شناسند و به خصوصیات و روحیات من و سایر آقایان آشنایی دارند که چنین رایی را امضا کرده‌اند یا اینکه به محض اینکه جانشین ریاست سازمان امنیت قم موضوعی را طرح و صورتی تنظیم شد فوراً آقایان آن را وحی منزل دانسته هر کدام یک خط به نام امضا زیر آن کشیده‌اند بدون اینکه فکر کنند چه آثار شومی بر این امضانات نامیمون مرتب می‌شود. جالب توجه اینکه همین آقایانی که "محض جلب رضایت بالاترها" برای اشخاص پرونده‌سازی می‌کنند و بی‌جهت مزاحم اشخاص می‌شوند از خدا و قیامت و حساب و کتاب و کتاب هم دم می‌زنند

۳ مطابق اصل ۲۸ متمم قانون اساسی قوای ثلاثه مملکت همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود بنابراین اساساً قانون امنیت اجتماعی برخلاف اصول مشروطیت است و اعتبار ندارد، زیرا در آن به کمیسیون حق رای و حکم داده شده که اکثریت قاطع آن را قوای مجریه تشکیل می‌دهد. واقعاً جای تعجب است که کمیسیون خودش بدون احضار طرف حکم صادر کند و سپس طرف را جلب و بدون ارائه دلیل و پرونده تنظیم شده خودش حکم خودش را اجرا نماید و حتی با اینکه در متن قانون ذکر شده است که محکومین به اقامت اجباری بدون مستحفظ به نقطه تعیین شده بروند" ماده ۱۶ قانون مجازات عمومی که در ماده ۵۳ قانون امنیت اجتماعی به آن احاله شده "طرف را باچند ژاندارم با کمال شدت عمل به محل اقامت اجباری تعیین شده ببرند.

۴ مطابق اصل ۷۸ متمم قانون اساسی احکام صادره باید مدلل و موجه باشد لابد مقصود مدلل بودن در عالم مثال و یا به اصطلاح فلاسفه عالم عقول و نفوس کلیه نیست بلکه مقصود این است که حکم با دلیل به طرف ابلاغ شود تا اینکه طرف به جرم خود واقف شود، پس چرادر حین توقیف اینجانب از نجف‌آباد و پس از آوردن به شهربانی قم و فرستادن به طبرس با آن شدت عمل‌های معموله نه پرونده به من نشان دادند و نه علت توقیف و بازداشت و توابع آن را، البته روزگاری از ناحیه من در قم انتقاداتی موجه از کارهای دولت دربین بوده است که به حق یانا حق" البته نا حق بوده است "مرا بازداشت و زندانی کردند و سپس هم محاکمه و محکوم نمودند، ولی مطالب سابق که مجازات آن هم تمام شده چه ربطی به حال دارد که اولاً من در قم نبودم و ثانیاً مطلب تازه از ناحیه من در بین نبوده است.

۵ اصف‌الی جمیع ذلک اینکه چون اصل دوم متمم قانون اساسی "که برحسب تصریح متن آن تا ظهور حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه الشریف تغییر پذیر نخواهد بود" در قوانین جاریه رعایت نشده، پس هیچکدام از آنها ارزش قانونی

ندارند و برخلاف اصول مشروطیت ایران می‌باشند. فی‌الهی رضا بقضائک و تسلیم لامرک و الیک المشتکی والاسلام علی من اتبع الهدی و رحمة الله وبرکاته

دهم دی ماه ۱۳۵۲ شهرستان طبرستان
حسینعلی منتظری

پیسوست شماره ۲۴: اعلامیه معظمه از تبعیدگاه طبرستان مبنی بر هوشیاری و حفظ وحدت خطاب به علما و مراجع معظم تقلید مورخه ۱۳۵۲/۷/۱۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ بِهٖ نَسْتَعِیْنُ وَ عَلَیْهِ التَّكْلٰفُ
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهیرین واللّٰعن علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین، قال الله تعالی فی کتابه الکریم: یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافه و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین (بقره ۲۰۸)

واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و لا تكونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جائهم البینات و اولئک لهم عذاب عظیم (آل عمران ۱۰۵-۱۰۳)

و اطیعوا الله و رسوله و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ربکم و اصبوا ان الله مع الصابرین (انفال ۴۶).
پس بعد برحسب ضرورت فقه شیعه امامیه و اخبار ماثوره از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین علمای عدول و شایسته که هم عالم به احکام و هم حادثه شناس و آشنا به زمان خود باشند در عصر غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف جانشینان پیغمبر اکرم (ص) مرجع حوادث و مجری احکام الهیه می‌باشند و موظفند که با تفاهم و شوراز اسلام و مسلمین دفاع کنند و مصالح کلیه آنان را زیر نظر بگیرند و با همبستگی کامل علیه مخالفین اسلام (که بلاد مسلمین و همه شئون آنان را ملعبه و بازیچه خود قرار داده‌اند) مبارزه نمایند، ولی متاسفانه عدم توجه به یک سنخ مسائل اجتماعی از طرفی و تحریکات دشمنان و استعمارگران و وظیفه سنگین حمایت کنند، ولی متاسفانه عدم توجه به یک سنخ مسائل اجتماعی از طرفی و تحریکات دشمنان و استعمارگران از طرف دیگر این نیروی عظیم را تقریبا از خاصیت و اثر انداخته است. من برحسب وظیفه از این شهرستان دور افتاده از آیات عظم و علمای اعلام استدعا می‌کنم و به فضیلتی کرام و طلاب محترم تذکر می‌دهم که به خود آیند و متوجه شوند که دشمنان و استعمارگران با چه دستانس و لطائف الحیلی ما را به خود مشغول کرده‌اند این نیروی عظیم که در صورت اتفاق کلمه مورد حمایت اکثریت قاطع ملت است به جای اینکه در مقابل دشمنان جنبه‌گیری نماید در اثر تحریکات غیرمستقیم به مصرف تضعیف و بی‌خاصیت کردن خود می‌رسد هر روز شایعه سازان خارجی و داخلی مساله تازهای را طرح و مطالب دروغی را بر سر زبانها می‌اندازند و اتهاماتی را نسبت به افرادی وارد می‌نمایند، و سپس در داخل حوزه‌ها کارمندان و مشاخره و لعن و طرد گاهی به زد و خورد منجر می‌شود، چنانچه اخیرا در قم و تهران و مشهد و اصفهان و برخی نقاط دیگر اتهام‌پسندی گری و وهاب‌گیری نسبت به عدای از علما و فضیلتی بی‌گناه بر سر زبانها افتاده و کار به جانی رسیده است که حتی دایمهای مهربانتر از مادر هم گاهی به اسم دفاع از ولایت و تشیع حرفهائی می‌زنند و کارهائی انجام می‌دهند آیا آقایان توجه ندارند که مذهب وهابیت مذهب کثیفی است که مبدع آن محمد بن عبدالوهاب در نجد بوده و عقائد چرندی دارد که حتی اکثریت قاطع اهل سنت هم از آن عقائد بیزارند و فقط حکومت حجاز که پایگاه آن در نجد است از آن حمایت می‌کند؟ آیا چگونه ممکن است مذهبی که حتی اکثریت اهل سنت از آن بیزارند مورد علاقه دانشمندان و فضیلتی شیعه واقع شود؟ البته ممکن است از بعضی افراد در برخی مسائل اشتباهاتی واقع شود (چنانچه از اغلب علما در جمیع اعصار چنین اشتباهاتی رخ داده بولی آیا ما باید به این بهانه عده زیادی را متهم کنیم و تمام نیروی خود را صرف خرد کردن آنها بنمائیم و قهرا جنسک داخلی شروع شود و در بین طبقات مردم نیز تحیر و اختلاف و حس بدبینی ایجاد کنیم؟ خوب است آقایان محترم احتمال بدهند که در بین حاشیه نشینان و مراجعین آنان حتی اخص خواص و اقرب اقارب، افراد ساده و جاهل نیز وجود دارند و همچنین افراد مغرض و مرموزی که یا از جاهانی تحریک می‌شوند و یا نسبت به اشخاص عقده دارند و می‌خواهند بدین وسیله عقده‌های خود را جبران کنند. جای تاسف است که بعضی از آقایان محترم در داخل منزل نشسته و خبر ندارند که به اتکای پول یا نوشته آنان چه افرادی در چمن‌نطقه‌های چه جنایاتی به اسم دفاع از دین و ولایت انجام می‌دهند. اللهم فان کانوا اهلا لهدایه فاهدیم و الا فاخذلهم کما یخذلون الذین باسم الذین "در نهج البلاغه (خطبه ۱۴۱) چنین وارد شده: "ایها الناس من عرف من اخیه وثیقه دین و سداد طریق فلا یسمعن فیہ اقاول الرجال اما انه قد یرمی الرامی و تخطی السهام و یحیک الکلام و باطل ذلک یبور والله سمیع شهید. اما انه لیس بین الحق و الباطل الا اربع اصابع. فسنل علیها السلام عن معنی قوله هذا، فجمع اصابعه و وضعها بین اذنه و عینه ثم قال: الباطل ان تقول سمعت و الحق ان تقول رأیت. "آری چه بسا در برداشت و فهم کلمات انما اطهار (ع) و مسائل اسلامی در بعضی موارد اختلاف نظرهای وجود داشته باشد و سنخ درک افراد متفاوت باشد ولی این موضوع نباید موجب لعن و طرد و نزاع گردد، از خود آیه شریفه "ولا تنازعوا فتفشلوا" استفاده می‌شود که منشا نزاع (اختلاف نظر) قهرا وجود دارد و الا سالبه به انتفا موضوع می‌شود. فرق است بین اختلاف نظر و بین نزاع و تشاجر، و راه صحیح در صورت اختلاف نظر بحث علمی است نه نزاع و لعن و شتم و دسته بندیها و زد و خورد های بجه‌گانه در کتاب ایمان و کفر اصول کافی بابی منعقد شده نام "باب درجات الایمان"، از اخبار این باب و باب بعد استفاده می‌شود که اختلاف برداشت و درک اشخاص در مسائل نباید موجب تبری و بیزاری شود. ضمنا یاد آور می‌شود که اگر کسی گفت: "ما شیعه امامیه با اینکه با اهل سنت راجع به مساله امامت و خلافت اختلاف نظر داریم ولی در شرائط فعلی که مسلمین گرفتار کفر و یهود می‌باشند لازم است همه مسلمین از شیعه و سنی با هم در مبارزه علیه کفار متحد شوند" ما حق نداریم گویند این جمله را به سنی گری متهم کنیم، و معنای این جمله هم این نیست که ما شیعه باید از عقائد خود نسبت

بهائیان طهار (ع) امامت آنان و وظائف تشیع دست برداریم، بلکه منظور همبستگی عملی در مبارزه با کفار است، اصولاً اهل سنت که سهل است چه بسا کفار و اهل کتاب نیز اگر فرضاً با مسلمین سر جنگ نداشته باشند و بلاد اسلامی را تصرف نکرده باشند و به مصالح مسلمین نیز لطمه وارد نکنند بر طبق دستور قرآن شریف مسلمین مجازند نسبت به آنان به نیکی رفتار نمایند.

”لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلواکم فی الدین و لم یرحواکم من دینکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم، ان الله یحب المقسطین“ (متحنه) اللهم اشهد انی لم ابادر الی کتابه هذه الصحیفه السمختصره الا لیسعسل بسا لوظیفه الشرعیه و لا اذ بعض الحقوق ممن وجب حقہ علی من السعلما العظام و الاصدقا کرام حفظنی الله و ایاهم من الشرور و الاثام و الی الجمیع اهدی التحیه والسلام.

پنجم رمضان المبارک ۱۳۹۳، شهرستان طمس،
حسینعلی منتظری نجفآبادی

پیوست شماره ۲۵: متن تلگراف معظمه به انورسادات در ارتباط با جنگ ششروزه اعراب و اسرائیل، مورخه مهرماه ۱۳۵۳
حضرت السید رئیس انورالسادات، القاهره، مصر
فلا تهنوا و تدعوا الی السلم، و انتم الاعلون والله معکم و لن یتزکم اعمالکم القرآن الکریم سوره محمد (ص)، والسلام علی الذین جاهنوا فی سبیل الله و رحمات الله و برکاته.

طمس ایران حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۶: نامه به وزیر دادگستری آقای صادق احمدی در اعتراض به تغییر محل تبعید از طمس به خلخال،
مورخه ۵۳/۵/۲۵

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهیرین واللعن علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین و لا تحسین الله افلا عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیہ الابصار (ابراهیم، ۴۲)

جناب آقای صادق احمدی وزیر دادگستری

رونوشت جناب آقای دادستان کل،

رونوشت دادگاه شماره ۱۵ مرکز،

رونوشت فرماندار خلخال

به عرض می‌رساند اینجانب حسینعلی منتظری نجفآبادی یکی از مدرسین دروس عالییه حوزه علمیه قم (که برحسب رای کمیسیون به اصطلاح امنیت اجتماعی قم در روز ۵۲/۵/۲۲ محکوم گردیده به اقامت اجباری به مدت سه سال در طمس و پرونده آن به دادگاه شماره ۱۵ مرکز ارجاع شده بود) در حالی که خانواده من به اصفهان رفته بودند و فقط یک بچه کوچک نزد من بود (و اکنون در طمس تنها مانده است) بدون اخطار قبلی به عنوان اینکه از مشهد تو را خواستند مرا با دو زاندارم مسلح از طمس به مشهد اعزام و از مشهد به تهران و از تهران به خلخال آوردند.

در طمس درس مختصر و جماعتی که داشتم تعطیل کردند، منزل من هم که در کنترل و حصر آقایان بود و من در منزل خودم در وسط کویر زندانی و به مطالعات علمی اشتغال داشتم، دیگر این عمل وحشیانه چه بود که مرا بدون اخطار قبلی از طرف دادگاه راجع به محکومیت یا تغییر محل و بدون تقاضایی از اینجانب پس از تحمل گرمای سخت طمس از خانه و زندگی مختصر و بچه کوچک جدا و در شهر سرد و برفی خلخال آواره و سرگردان کردند شما آقایان که هر سال جشن مشروطیت برپا می‌کنید و نطقهای آتشین شما به وسیله رادیو و روزنامهها پخش می‌شود و دم از عدالت و قسانون و دموکراسی می‌زنید چرا اقبلا قانونهایی را که خودتان تصویب کرده‌اید عمل نمی‌کنید؟ اولاً محکوم به اقامت اجباری نباید با مامور اعزام شود، ثانیاً در محل نباید زیر نظر باشد تا چه رسد به زندانی شدن در خانه، ثالثاً باید پس از اعتراض، دادگاه فوراً خارج از نوبت رسیدگی کند، رابعاً تغییر محل نیز باید با رای دادگاه و پس از اخطار باشد.

آقای وزیر دادگستری در زمان تصدی شما آبروی دادگستری رفت، سابقاً دادگستری تا اندازه‌ای استقلال داشت و مورد امید مردم بود، حالا به صرف گزارش یک مامور ساواک قم بیست و پنج نفر از علما و مدرسین حوزه علمیه قم را بازداشت و به نقاط مختلف و دور دست می‌فرستند و پس از اعتراض آقایان و احاله پرونده به دادگاه شماره ۱۵ پس از یکسال تاخیر و دور سرگرداندن بالاخره نسبت به بعضی از آقایان هنوز ساکت مانده و نسبت به بعضی هم بدون اینکه اقبلا صورت دادگاه را حفظ کنند و بدون اینکه از ساواک قم علت و دلیلی مطالبه کنند حکم صادر می‌کنند اگر از خدا و دادگاه عدل خدا در قیامت نمی‌ترسید اقبلا خوب بود حیثیت دادگستری و دادگاه را حفظ می‌کردید، برای یک لقمه نان این همه محافظه‌کاری و بی‌وجدانی چرا؟ بالاخره هوای سرد و برفی خلخال با مزاج من که به امراض مختلفه گرفتار هستم به هیچ نحو سازگار نیست مگر اینکه نقشه ایذا و نابودی من در بین باشد، و باک هم ندارم که نابود شوم و این همه کج رویها را مشاهده نکنم ولی بدانید که خون من به عهده شما خواهد بود و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.

۲۷ رجب ۹۴

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۷: تلگراف معظمه به وزیر دادگستری در اعتراض به تغییر محل تبعید از خلخال به سقر، مورخه ۵۳/۹/۲۱

تهران،

جناب آقای صادق احمدی وزیر دادگستری

رونوشت دادستان کل کشور،

رونوشت دادگاه شماره ۱۵ مرکز

پس از تغییر محل اقامت اجباری اینجانب از طبس به خلخال اعتراض کردم متأسفانه توجهی نشد، و سپس از چهارماه اقامت خلخال، اول‌سرماي زمستان در حالی که عائله من در خلخال و بچه‌هایم به مدرسه می‌روند مرا اجباراً در روز ۵۳/۹/۲۰ به سفر آوردند، و عائله‌ام در خلخال ماندند، چرا بسی جهت به صرف گزارشهای غلط و بی‌تحقیق صرا آورده و خانواده و دوستانم را نگران و ناراحت می‌کنید؟ این اعمال عکس‌العمل فکری برای عدای دارد، اگر فرضاً منطق و قانون در کار نیست اقلاً وجدان را حکم قرار دهید آیا می‌دانید بر یک انتقال اجباری آن هم نسبت به مثل من چه آثار و عواقبی مترتب است؟

سفر ۵۳/۹/۲۱

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۸: اقدام مرحوم آیت‌الله العظمی حکیم جهت استخلاص معظمه و آیت‌الله ربانی شیرازی از زندان، مورخه ششم جمادی‌الثانی ۱۳۸۶ هـ. ق.

بسمه تعالی

جناب مستطاب تقی‌الاسلام والمسلمین آقای سید جمال‌الدین صهری

پس از ابلاغ سلام و استعلام از حالات شریف بر مرقومه که آقایان علما و طلاب حوزه علمیه اصفهان امضا نمودند اطلاع حاصل از گرفتاری آقای منتظری و آقای ربانی تذکر داده بودید، روزی که خبر محبوس شدن ایشان و دیگر آقایان شنیده شد موجب ناراحتی و تأثر شدید گشته و آقای سفیر کبیر را طلبیده و درباره افرام از کلیه آقایان مذاکرات اکیده نمودم و قول دادند که به تهران حرکت و با مقامات مربوطه صحبت نمایند و تاکنون به عراق مراجعت ننموده‌اند و نامه در این خصوص نیز به حضرت آیت‌الله آشتیانی نوشته که ایشان هم با مسئولین مذاکره نمایند و به هر نحوی هست آقایان را مستخلص کنند و از اقدامات خود مضایقه نداشته و ندارم و انشا الله تعالی با توجهات حضرت‌تولی‌عصر ارواحنا فداه اقدامات منتج خواهد شد و از ادعیه خود فراموشم نفرمایید کما لا انساکم، والسلام علیکم ورحمة الله

مورخه ۶/۲/۱۳۸۶

الطباطبایی الحکیم

پیوست شماره ۲۹: متن نامه معظمه و آیت‌الله ربانی شیرازی از زندان قزل‌قلعه به آیات عظام و مسئولین قضایی کشور مورخه ۱۳۴۵/۶/۱۶

بسم الله الرحمن الرحیم

بازداشتگاه قزل‌قلعه

تیمسار دادستان ارتش

رونوشت: اداره دادرسی ارتش

رونوشت: دیوانعالی کشور

رونوشت: نیویورک، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد

رونوشت: حضور مقدس مراجع عظام و حضرات آیات‌الله و حجج اسلام:

نجف: آقای حکیم، آقای خمینی، آقای شاهرودی، آقای خویی، آقای طاهری (آقا سید عبدالله طاهری شیرازی)

کربلا: آقای سید محمد شیرازی

قم: آقای گلپایگانی، آقای شریعتمداری، آقای نجفی

تهران: آقای خوانساری، آقای آشتیانی، آقای آملی، آقای سعید، آقای فلسفی مشهد: آقای میلانی، آقای قمی شیراز: آقای

محلثی، آقای دستغیب

اهواز: آقای بهبانی، آقای علم‌الهدی آبادان: آقای قاضی

همدان: آقای معصومی، آقای بنی‌صدر اصفهان: آقای ارباب، آقای خادمی

رشت: آقای ضیابری، آقای بحر العلوم سوادکوه: آقای کوهستانی

کرمان: آقای صالحی یزد: آقای صدوقی

تبریز: آقای قاضی کرمانشاه: آقای جلیلی، متع الله المسلمین بطول بقانهم

حدود شش‌ماه است که در بازداشتگاه قزل‌قلعه با تزییقات شدید که تناسب با یک زندان سیاسی ندارد و به هیچ‌وجه با شنون روحانیت تطبیق نمی‌کند بازداشت می‌باشیم، با اینکه تقریباً بیش از سه ماه است اجازه ملاقات با خانواده را داده‌اند و این امر حاکی از رفع بیم تبانی است، مع‌ذکب بر خلاف قانون به منظور ادامه تزییقات و ادامه ناراحتی ما را در زندان انفرادی نگه داشتند. روز اول و دوم فروردین ماه سال جاری شهر قم شاهد جریان شگفت‌آور و تاسف‌بار بود، جریانی که از روی خلافکارسیها و قانون شکنیهای مامورین آن در تمام مراحل بازجویی پرده برمی‌دارد. چنانچه در مورد اینجانب حسینعلی منتظری و فرزندم محمدعلی منتظری که از محصلین حوزه علمیه قم است نعتها بدون مجوز رسمی و به بهانه پوچ بازداشت صورت گرفت، بلکه ضمن بازرسی خانه که در غیاب من انجام شد بر خلاف قانون تعدادی کتب علمی و دینی را ضبط و از وجوه شرعیای که اخیراً رسیده

بود و مورد مصرف برای طلاب و سادات روی پاکت مشخص شده بود صورت برداری و سپس آن را نیز ضبط کردند و تا به حال در نزد آنها باقی است. در مراحل بسازجوسی نیز از هیچ گونه اهانت نسبت به مراجع بزرگ روحانیت شیعه و ضرب و شکنجه و فحشهایی که موجب حد شرعی است نسبت به اینجانب و فرزندم خودداری نشد، چنانچه هنوز آثار صدمات جسمانی ناشی از شکنجههای متوالی در فرزندم باقی است.

و در مورد اینجانب ربانی شیرازی بازداشت بدون احضار رسمی و مجوز قانونی صورت گرفت و علی‌رغم تذکر قبلی اینجانب در مورد بیماری خانواده و مخاطره جانی برای ایشان و بچهاش حدود دهنفسر از مامورین سازمان امنیت و شهرانی و آگاهی به خانه من حمله ور شدند و بهشیوای عمل کردند که موجب اتلاف بچه من و بیماری ممتد خانواده در اثر هراس گردید، مامورین که معلوم نبود به چه منظور منزل را محاصره و مورد بازرسی قرار داده‌اند، پس از کنجکاوی دقیق و نیافتن مدارک جرمی، بر خلاف قانون، مقداری کتب دینی و حقوقی جمع و ضبط نمودند. پس از انتقال به قزل قلعه در مراحل بازجوییهای ممتد و طولانی که بعضی جلسات آن تا حدود ساعت ۱۱ شب به طول انجامید بازجوها از حدود نزاکت خارج و سعی می‌نمودند با ارباب و تهدید مطالبی را به نفع دستگاه از اینجانب اقرار بگیرند، ولی با کارگر نیفتادن این‌روش غیرقانونی سعی نمودند با استوالات مکبر و بیجا پرونده ضخیمی درست نمایند.

توضیح آنکه فکر اصلاح برنامه‌های تدریس حوزه علمیه قم و امور تبلیغاتی و نشر کتب مفیده دینی از ۲۰ سال پیش در بین عده‌ای از فضلا و اساتید حوزه علمیه قم وجود داشت و بارها بدین منظور جلساتی تشکیل داده و از مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی تقاضای اقدام و مساعدت می‌کردند، در تعقیب این هدف حدود ۳ سال پیش عده‌ای از اساتید و فضلاي حوزه علمیه جلساتی به منظور مشورت برای انجام اصلاحات فوق تشکیل دادند که متأسفانه مانند جلسات قبلی بدون اخذ نتیجه تعطیل گردید. اینک سازمان امنیت برای کوبیدن عده‌ای که از روش ضد دینی و قانونی دولتها و تبعید حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی انتقاد می‌نمودند، پس از گذشت ۳ سال این جلسات را دست‌انگیز کرده و آن را سیاسی تلقی نموده و شروع به پرونده‌سازی کرده است.

در عرض مدت زندانی بودن اینجانبان و سایر رفقا، سازمان که خود را مواجه با اعتراض و ناراضیاتی جامعه محترم روحانیت به ویژه مراجع عظام متع‌الله المسلمین بطول بقائهم و سایر اصناف مردم می‌دید، با وعده‌های دروغی و اینکه آقایان به زودی آزاد می‌شوند در اسکات آنان کوشید، ولی با توجه به روش سازمان در عدم ایفای وعده‌ها ناراضیاتی شدیدتر و موج احساسات هر آن بیشتر گسترش پیدا می‌نمود تا ناچار سازمان امنیت دونفر از فضلا را که شریک پرونده بودند آزاد کرد، و در تعقیب اقدامات حضرات علمای اعلام و مراجع عظام چندی قبل از طرف سازمان جلسهای در اداره و جلسه دیگری در دفتر قزل قلعه با حضور عده‌ای از محترمین علمای عظام تشکیل یافت و از طرف سازمان پیشنهاد شد که ما تعهد کنیم شش ماه در شهرستان قم یعنی محلی که وطن فعلی و محل کار ماست نباشیم. سازمان می‌خواست که مادام‌طلبانه حاضر به تبعید از قم شویم، چون که می‌دید تبعید جبری نگرانی و احساسات را شدیدتر می‌نماید، ولی این امر چون مغایر با موازین دینی و قانون اساسی و آزادی مسکن و اعلامیه حقوق بشر و مستلزم اعتراف ضمنی به جرم واقع نشده بود از طرف اینجانبان رد شد.

آیا سازمان به جای آنکه از اعمال خلاف قانون خود بازداشت بدون سبب، اهانتها، شکنجه‌ها، اتلاف نفس بچه معصوم، مرضی و ناراحتی خانواده‌ها و تضییعات شدید در مدت پنج ماه پوزش بطلبد و رییس سازمان قم را به جرم جنایتهای وارده محاکمه کند، صحیح بود خلاف قانون تازه مرتکب شود؟ و بسا (درخواست) تعهد فوق صورت قانونی به کارهای خود دهد؟ آیا درخواست این موضوع فکری را که مدتهاست گسترش پیدا کرده است که دولت درصدد است حوزه علمیه قم را تضعیف نماید تقویت نمی‌کند؟ اگر ما امروز این چنین تعهدی را قبول می‌نمودیم چه چیز مانع دولت بود که فردا عده دیگری از اساتید حوزه را به عناوین واهی بازداشت کند و پس از مدتی با اخذ تعهد عدم سکونت در قم آزاد نماید؟ و بالنتیجه حوزه علمیه قم را تضعیف و عملاً منحل سازد با استناد به مطلب فوق و خلافکاریهای دیگری که در موقع خود ذکر می‌شود، پس از اظهار تأسف از رویه سازمان امنیت و دولت صریحاً اعلام می‌داریم که دولت هرگونه آزادی قلم و بیان را از بین برده نمی‌خواهد در قلمرو حکومتش کسی از حق آزادی سخن گوید. دولت می‌خواهد جامعه روحانیت را که مسئول امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد مردم و دفع از اسلام و حقوق مسلمین و حفظ مصالح جامعه اسلامی است، از وظیفه خطیر الهی خود ممنوع سازد، درحالی که این ممنوعیت و فشار با روح اسلام و قانون اساسی کشور مخالفت دارد.

دولت در این راه کار را به جایی رسانیده که اگر مبلغ یا گوینده اسلامی کوچکترین اشاره نسبت به مفاسد اخلاقی و مشکلات اقتصادی و اجتماعی مردم می‌نماید، مورد تعقیب و بازداشت مامورین قرار می‌گیرد و در مقابل با روش مرموزی بتدریج روح دینی را در مردم تضعیف نموده و اخلاق اسلامی را از جامعه سلب می‌نماید.

ممنوعیت هرگونه انتقاد صحیح، آزاد گذاشتن هرگونه فعالیت‌های ضد دینی و ضد اخلاقی، وضع کثیف مطبوعات، سینماها، کابرها و سایر اماکن فساد، توسعه بلای خانمان‌سوز و دین برانداز فقر و بیکاری، تصویب قوانین و اعمالی که نتیجه آن تضییع حقوق سیاسی و اقتصادی ملت مسلمان ایران است، دلیل زنده بر این مدعاست. بالاتر از این می‌توان ادعا کرد که اساس دین و مذهب در این کشور در معرض خطر است، چون که دین و مذهب زمانی رسمیت دارد که تشکیلات جامعه براساس آن دور زند، و با آنکه دولتها عملاً نظام اجتماعی ایران را بر مبنای قوانین نجات بخش اسلام قرار نداده رسماً نیز سعی می‌شود که اسمی از اسلام در لوایح مصوبه نباشد، چنانچه در مورد قانون جدید استخدام، شروطیت "مطلق دین" و در آگهی استخدای ارتش شرط دین به اسلام حذف شده است.

آیا عملیات چند سال اخیر از حبس، زجر، شکنجه و تبعید نسبت به جامعه روحانیت و سایر مردم آزاده مسلمان، و جریان مدرسه فیضیه صحن مظهر قم نشانهای از اهداف ضد ملی و ضد اسلامی دولتها نیست؟ آیا حبس و تبعید یکی از مراجع تقلید شیعه و ممنوعیت فروش رساله ایشان را به چه چیز می‌توان تعبیر کرد؟ آیا آزادی غیر محدود بعضی از اقلیتهای جاسوسی و

عوامل صهیونیسم و شرکت دادن آنها در امور حکومتی و مسلط نمودن آنها بر سرنویشت اقتصادی و اجتماعی ملت ایران توهم خطر را نسبت به حریم اسلام تشدید نمی‌نماید؟ ما از این گوشه زندان از این وضع ناهنجار اظهار تاسف نموده، و مخاطراتی را که برای اسلام عزیز و روحانیت و اخلاق عمومی کشور پیشامدند، به مراجع دینی و حقوقی تذکر داده، آنان را از عسرافسب سو آن برحذر می‌داریم. ما هرگونه ناراحتی را به منظور حفاظت از اسلام و روحانیت و مملکت ایران تحمل نموده، مطمئنیم اگر محکمه صالحی با حضور نمایندگان مراجع عظام و جامعه روحانیت و طبقات مختلفه مردم تشکیل شود، پرده از روی بسیاری دیگر از اقدامات ضد دینی و قانونی دولت برداشته خواهد شد. "ما النصر الا من عندالله العزیز الحکیم"

حسینعلی منتظری
الاحقر عبدالرحیم الیربانی الشیرازی

پیوست شماره ۳۰: نامه معظمله به امام خمینی برای اقدام در جهت پیشگیری از اعدام رهبران و بنیانگذاران اولیه سازمان مجاهدین خلق، مورخه ۱۳۵۱/۱/۱۱ شمسی
۱۵ صفر ۱۳۹۲

بسمه تعالی

حضرت آیتالله العظمی مدظله‌العالی

پس از تقدیم سلام و تحیت به عرض عالی می‌رساند: چنانچه اطلاع دارید عده زیادی از جوانهای مسلمان و متدین گرفتارند و عده‌ای از آنان در معرض خطر اعدام قرار گرفتند. تصلب آنان نسبت به شعائر اسلامی و اطلاعات وسیع و عمیق آنان بر احکام و معتقدات مذهبی معروف و مورد توجه همه آقایان و روحانیین واقع شده است، و بعضی از مراجع و جمعی از علما - بلاد اقداماتی برای تخلص آنان کرده‌اند و چیزهایی نوشته شده، بجا و لازم است از طرف حضرتعالی نیز در تایید و تقویت و حفظ دما آنان چیزی منتشر شود، این معنا در شرایط فعلی ضرورت دارد چون مخالفین سعی می‌کنند آنان را منحرف قلمداد کنند، البته کیفیت آن بسته به نظر حضرتعالی است. در خاتمه از حضرتعالی ملتزم دعای خیر می‌باشم. والسلام علیکم ورحمته و برکاته.

ح ع م (۱)

۱ در سال ۵۱-۵۰ چند نفر از موسسین سازمان مجاهدین خلق محکوم به اعدام شدند، و خانواده‌های آنان به منازل مراجع قم مراجع‌نموده و در بیت مرحوم آیتالله شریعتمداری متحصن شدند. در آن زمان طلاب حوزه از این تحصن استقبال کردند، اکثر اشخاص مبارز و چهره‌های روحانی از حکم اعدام آنان ناراحت بودند و هرکس بجنوری تلاش می‌کرد تا از اعدام آنان جلوگیری شود، تا آنجا که مرحوم امام موسی صدر که مورد توجه شاه بود از طرف مراجع وقت: آیات عظام گلپایگانی، خوانساری، شریعتمداری و نجفی با شاه ملاقات نموده و حاصل پیام شفاهی حضرات مراجع برای شاه مبنی بر عفو آنان از اعدام گردید. نامه فوق نیز از طرف معظمله در همین ارتباط برای حضرت امام ارسال شده است. خودداری از نوشتن صریح نام امام و امضای صریح به جهت جنبه‌های امنیتی بوده است.

پیوست شماره ۳۱: متن تلگرام تشکر آیتالله منتظری به آیتالله مرعشی‌نجفی پس از رهایی از زندان، مورخه ۱۳۴۵/۷/۲۵
تهران قم ۲۱۱ ک ۳۰ ت ۷/۲۵

حضرت آیتالله العظمی آقای نجفی مدظله

فعلا در منزل حضرت حجج‌الاسلام واعظ محترم آقای فلسفی دام تبرکاته هستم و حال خوب، از عواطف و تفکرات حضرتعالی متشکرم.

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۳۲: متن نامه حضرت امام خمینی به فقیه‌عالی‌قدر حضرت آیتالله العظمی منتظری، ۵۷/۸/۱۱
۱ ذی‌الحجه الحرام ۹۸

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت حجج‌الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ حسینعلی منتظری دام تبرکاته

هیچ از دستگاه جبار جنایتکار تعجب نیست که مثل جنابعالی شخصیت بزرگوار خدمتگزار به اسلام و ملت را سالها از آزادی، ابتدائی‌ترین حقوق بشر محروم، و با شکنجه‌های قرون وسطائی با او و سایر علما منزه و رجال آزادیخواه رفتار کند، خیانتکاران به کشور و ملت از سایه مثل شما رجال عدالتخواه می‌ترسند، باید رجال دین و سیاست در بند باشند تا برای اجانب و بستگان آنان هر چه بیشتر راه چپاول بی‌تألم و ذخائر کشور باز باشد، در منطق کارتر و سایر نفتخواران مفتخوار فضای آزاد یعنی به زندان کشیدن جناحهای آزادیخواه و استقلال طلب از علما روشنفکر منزهی تا رجال سیاسی و دانشجویان و رجال محترم بازار و سانسور مطبوعات و دستگاههای تبلیغاتی، و در این منطق ترقی تمدن کشور یعنی وابستگی شریانه‌های آن از فرهنگ و اقتصاد و ارتش، تا دستگاههای قانون‌گذاری و قضائی و اجرائی. این برنامه در کشور ما بیش از پنجاه سال دوران سیاه پهلوی پیاده و مورد عمل بوده و هست، اکنون که ملت غیور ایران با نهضتی عظیم اسلامی بیاخته و بامشست گره‌کرده در مقابل دستگاههای ستمگری و چپاول چون سدهی آهینین ایستاده و پاینده‌های بنیادهای آن یکی پس از دیگری فرو ریخته‌اند در حال فرو ریختن است بر جناحهای پیشرو از مراجع عظام و علما اعلام مذهب و خطبای محترم و مدرسین و دانشمندان تا

رجال سیاسی و روشنفکران دانشگاهها و بازارها و کارمندان محروم و کارگران مظلوم روشنفکر لازم است این فرصت الهی را از دست نداده بی‌امان جمیع اقشار ملت را به پیش هدایت کنند، و از خواست ملت که برچیده شدن نظام سلطنتی و قطع دست اجانب از دخالت در مقدرات کشور و از غارتگریها و قیام جمهوری اسلامی ضامن آزادی و استقلال، به جای رژیم سلطنتی منشأ تمام بدبختیها و عقبماندگیها سر موئی تخلف و عقبنشینی نکنند که آن هدر دادن خون جوانان عزیز اسلام و به تباهی کشیدن همه جانبه کشور و کمک به هدم احکام بلکه اساس اسلام است، که از اعظم کبائر و بالاترین خیانت است. ما با بودن رژیم حاضر دموکراسی را هم بر فرض محال اگر تسامحین گردد نسبی‌نیزیم. ملت نمی‌تواند از خون جوانان عزیز خود و خیانت‌های چندین‌ساله صرف‌نظر کند. اسلام تکلیف این جانی را معین فرموده. والسلام علیکم ورحمة الله.

روح‌الله الموسوی الخمینی

پیوست شماره ۳۳: متن پاسخ فقیه عالیقدر به پیام حضرت امام خمینی، ۵۷/۸/۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محضر مقدس زعیم عالیقدر اسلام، حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی دامتبرکاته "سلام علیکم بما صبرتم" پس از سلام، پیام روشنگر حضرتعالی بیش از هر چیز بیانگر عنایت خاص شما به نهضت مقدس اسلامی ایران است. نهضتی که شانزده سال قبل در یک مقطع حساسی از تاریخ مبارزات ملت مسلمان ایران که همه سرمایه‌ها و میراث‌های مادی و معنوی جامعه ما با سلطه‌شوم استبداد و استعمار به نابودی تهدید می‌شد، به رهبری مراجع محترم و علمای اعلام خاصه آن زعیم بزرگ آغاز گردید و با وحدت کلمه و همبستگی کامل و حمایت بی‌دریغ و فداکاریهای همه‌جانبه ملت مسلمان ایران ادامه یافت و بحمدالله اینک در پرتو رهبریهای صحیح و قاطعانه حضرتعالی به اوجی شکوهمند رسیده است. نهضت مقدسی که رژیم شیطنانی حاکم، با همدستی ابرقدرتهای راست و چپ، از هرگونه دسیسه و توطئه‌های علیه آن دریغ نکرد. ولی خوشبختانه دست قدرت الهی که فوق همه دستهاست، آن را از انواع سستی‌ها و انحرافها حفظ نمود. نهضت بی‌نظیری که در مدتی کوتاه، همه ابعاد زندگی امت و ملت ما را تحت‌تاثیر قرار داده، و آثار حیات طیبه اسلامی و انقلاب بنیادی توحیدی را در تمام سطوح اجتماع، از منبر و مسجد و حوزه‌های علمیه تا دبستان و دبیرستان و دانشگاه، از کوچه و بازار و خیابان تا کارخانجات صنعتی و مجتمعات تولیدی، از بخشهای خصوصی تا عمومی و ملی، از دور افتادترین روستاها تا بزرگترین شهرها نمایان ساخت. جنبش عظیمی که با قدرتی اعجاز‌آمیز، نومیدیه را به امید، تزلزلها را به قاطعیت، جنبها را به شجاعت، نفاقها را به وحدت، بدبینی‌ها را به تفاهم، و بالاخره بی‌تفاوتیها را به احساس مسئولیت بدل نمود، و پیروزی آن، مبشر نجات سایر ملت‌های مسلمان و گسترش انقلاب حیاتبخش اسلام در سطح جهانی خواهد بود. نهضت مقدسی که ضمن بی‌اثر ساختن نقشه‌های دیرینه استعمارگران غرب و شرق برای لک‌مدار ساختن اسلام عزیز و قدرت مذهب، حق را با ایجاد شکافهای عمیق در کاخهای ظلم و فساد نشان داد، و با جاذبه نیرومند اسلام عدالت پرور، نسل جوان را از سقوط به دامن مکتب‌های بی‌پایه نجات داد.

رژیم استبدادی ایران که با حمایت قدرتهای خارجی در مقابله با این نهضت اسلامی و مردمی از آغاز مرتکب فجلیع بی‌شماری گردید سرانجام خود را شکست خورده احساس نمود و دم از "فضای باز سیاسی" و "آشتی ملی" زد، ولی با هوشیاری و رشد مذهبی سیاسی ملت مسلمان ایران در بن بست کامل قرار گرفت، و ناگزیر برای ادامه سلطه و حیاتش با خشونت جنون‌آمیز ایران را به خاک و خون و آتش کشید به طوری که هیچ یک از شهرهای ایران از این تعرض وحشیانه مصون نماند.

فاجعه فراموش‌ناشدنی ۱۷ شهریور تهران (جمعه سیاه) که به دنبال راهپیمایی عظیم عید فطر و پنجشنبه ۱۶ شهریور (روز تجلیل از شهدای رمضان) صورت گرفت و در حقیقت فراندومی علیه رژیم حاکم بود، مردم ما را چنان خشمگین ساخت که کوچکترین اعتنایی به حکومت نظامی غیرقانونی ننمودند، و بار دیگر همه جا صحنه تظاهرات و راهپیماییهای عظیم و بی‌سابقه‌ای گردید، و متعاقباً در سرکوبی آنها، جنایات شرم‌آور دیگری صورت گرفت که امکان حتی اشاره به همه آنها نیست.

به آتش کشیدن مسجد جامع کرمان به نام کولی و زاعمشین و سوزاندن قرآن و هتک مقدمات و نوامیس، و همچنین حوادث اسفبار شهرستانهای منطقه کردستان و لرستان، و هتک نوامیس در همدان، و حمله و کشتار بیرحمانه در اکثر شهرستانهای کشور، و اخیراً در دانشگاه تهران، نمونه‌هایی از این جنایات است که خاطرهای هرگز فراموش نخواهد شد.

طبیعی است که پس از فراه شدن زمینه خشم و طغیان همه اقشار ملت، رژیم با ایادی خود در مقام سو استفاده و زمینه سازی برای برآمده که آن را به خیال خود توجیهی برای برقراری دولت نظامی و سرکوبی مجدد بداند، و به طور رسمی سانسور و اختناق را با شدیدترین وجه بر همه‌جای کشور حاکم سازد، و ضمن ممنوع نمودن هرگونه اجتماعی همه خیابانها و معابر را به صحنه جنگ و لشکرکشی مبدل کرده، با سلاحهای سنگینی که از بودجه همین مردم تهیه شده به قتل و جرحشان می‌پردازد، مردم مسلمان ما به تبعیت از مراجع دینی و بخصوص آن مرجع عظیم‌الشان، برای این دولت نظامی به هیچ وجه ارزشی قائل نشده، به اعتصابات منطقی و برپا ساختن تظاهرات خود ادامه می‌دهند، و هم‌اکنون ساعتی نیست که از شهرهای مختلف ایران اخبار مصلحت‌های که حاکی از شهادت عزیزان بسیاری است به گوش نرسد، و ما را در سوکهای تازه‌ای نشانند.

اینجانب، ضمن ابراز تأسف عمیق خود از این حوادث و مصیبت‌های دردناک و همدردی با تمام داغدیدگان فجایع اخیر، همصدا با ملت مسلمان و مستضعف ایران دعوت حق حضرتعالی و سایر علمای اعلام اعلی‌الله‌کلمت‌هم را مجدد! لیبیک گفته، و در ادامه انقلاب اسلامی ایران تا پیروزی نهایی و برقراری یک نظام صددرصد اسلامی متکی به آزادی عمومی از هیچ کوششی دریغ نخواهم نمود. در خاتمه، بقای عمر و دوام رهبری آن زعیم عالیقدر را همواره از خداوند بزرگ مسالت دارم. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۱۱ ذی‌الحجه ۹۸ ۵۷/۸/۲۱

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۳۴: پیام معظمه به ملت مسلمان و شریف ایران، مورخه ۱۳۵۷/۸/۱۰
بسمه تعالی

ملت مسلمان و شریف ایران

اینک که در نتیجه مبارزات خستگی ناپذیر همه اقشار و طبقات ملت ایران اعم از مراجع عالیقدر، روحانیون، دانشگاهیان، فرهنگیان و جمعیت‌های سیاسی و حقوقی و تجار و پیشه‌وران و سایر طبقات از زندان آزاد شدیم، با ملتی عزادار مواجه شدیم که در راه تحقق اهداف مقدس اسلامی و انسانی خود قربانیها داده و خونها نثار کرده است.

شکی نیست که آزادی خود و دیگر برادران آزاد شده را مدیون همین تلاشها و فداکاریها می‌دانم. از این رو ضمن تشکر از همه قشرها و طبقات، خود را در جمیع مصیبت‌های وارده شریک دانسته و مراتب همدردی و تسلیت خود را به همه خانواده‌های داغدار تقدیم می‌دارم و امیدوارم با پیگیری مبارزات به رهبری مراجع معظم بویژه حضرت آیت‌الله العظمی خمینی دامتبرکات‌العالیه و فشرده‌کردن صفوف و تصفیة عناصر مشکوک که احیاناً در جهت مخالف جنبش اسلامی گام برمی‌دارند و بسا همبستگی کامل برادران اسلامی به پیروزی کامل جنبش خود و برقراری یک نظام صددرصد اسلامی و دینی موافق و منطبق با شرایط و پیشرفت زمان نائل شویم. اینجانب اکنون به علت کثرت ایسایو ذهاب و عوارض زندان که نتیجه فشارها و شکنجه‌های جسمی و روحی گوناگون می‌باشد در وضعی نیستم که در این فرصت کوتاه بتوانم به تفصیل در باره اوضاع حساس کشورمان سخنی بگویم. کوتاه سخن آنکه در شرایط فعلی و اوضاع آشفته سامان یافتن وضع کشور ما فقط با بازگشت و پیروی از اهداف و منویات مرجع و زعیم عظیم‌الشان اسلام حضرت آیت‌الله العظمی خمینی امکان‌پذیر است، ان‌شا‌الله.

در فرصت‌های آینده، دیدگاهها و نقطه‌نظرهای خود را مفصلاً در معرض افکار عمومی ملت مسلمان قرار می‌دهم. در خاتمه توجه به این نکته لازم است که بحمدالله جنبش اسلامی ملت ما به مرحله‌ای رسیده که با توطئه‌ها و شیوه‌هایی نظیر تغییر اساس مامورین و استخدام کولی‌ها و زاعغه نشین‌ها و... نمی‌توان از موج فزاینده آن جلوگیری نمود. ملت مسلمان در اثر رشد و آگاهی مذهبی و سیاسی خود ریشه این توطئه‌ها را تشخیص می‌دهد. امید است به لطف خداوند متعال و توجهات حضرت ولی‌عصر ارواح‌نافداه هرچه زودتر ملت مسلمان ایران به پیروزی کامل برسد و با اتحاد و همبستگی، آبادی استعمار چپ و راست را از کشور قطع نماید.

ضمناً یادآوری می‌شود که من هنگام وداع با دوستان از زندان با چشم گریان بیرون آمدم زیرا سایر هم‌بندیهای خود را در بند می‌دیدم در صورتی که بیشتر آقایان به اتهاماتی سست و بی‌اساس از قبیل خواندن یک کتاب و یا یک اعلامیه و یا ایراد یک سخنرانی مذهبی و یا فضاکامک مختصری به خانواده بی‌رضاعت یک زندانی دستگیر و محاکمه و به زندانهای طویل‌المدت محکوم شده‌اند، لذا وظیفه خود و هم‌عشرهای آگاه می‌دانم که تا سر حد موقفیت در خواست آزادی بسون قید و شرط همه زندانیان سیاسی را یکی از خواسته‌های خود قرار دهند. والسلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته

۱۳۵۷/۸/۱۰

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۳۵: تلگراف تسلیت معظمه به امام به مناسبت فقدان آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی
۵۷/۸/۱۱ اول ذی‌الحجه ۹۸

بسمه تعالی

قم پاریس، حضرت آیت‌الله العظمی الامام خمینی مدظله‌العالیه

مصیبت جانگداز از دست دادن عالم عامل و فاضل مجاهد، فرزند عزیز و همراهان حضرت حجج‌الاسلام آقای حاج آقا مصطفی موسوی طاب‌ثراه را به آن حضرت و خانواده محترمه تسلیت عرض نموده، ضمناً مراتب تأسف و انزجار شدید خود را از رفتار غیر انسانی رژیم‌های ایران، عراق و کوریت نسبت به آن حضرت اظهار داشته، امیدوارم هجرت جنابعالی به تحولی در جنبش عظیم اسلامی ملت مسلمان ایران بیانجامد. عظیم‌الله اجرکم فی تحمل تلک المصائب و ایقی وجودکم الشریف لتقویة الاسلام و قیاده الامه الاسلامیه.

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۳۶: پیام معظمه به مردم غیور اصفهان و نجف‌آباد، مورخه ۱۳۵۷/۸/۱۴
۵۷/۸/۱۴ ۹۸ ذی‌الحجه ۹۸

بسم‌الله الرحمن الرحیم

برادران و خواهران مسلمان استان اصفهان و شهرستان نجف‌آباد ای‌دهم‌الله تعالی سلام بر شما همه برادران و خواهران مبارز و مسلمانی که در راه به دست آوردن حقوق انسانی و اسلامی خود از هیچ گونه رنج و تلاشی دریغ نمی‌نمایید. درود بر شهدای اسلام و قرآن، درود بر شهدای وقایع اخیر ایران که در راه عظمت بخشین جامعه اسلامی به شهادت رسیدند. درود بر خانواده‌های داغ‌دیده که با از دست دادن جوانان رشید و عزیز خود بیش از پیش چهره شوم استبداد حاکم بر ایران را رسوا نمودند.

این فداکاری شما مردم شرافتمند و مسلمان اصفهان و حومه بود که رسوایی رژیم استبدادی ایران را بیش از پیش آشکار ساخت و او را برای اولین بار به اعلان حکومت نظامی واداشت. اکنون که به وسیله فداکاریها و از خود گذشتگیهای ملت مسلمان از زندان آزاد شده و آزادی خود و سایر زندانیان سیاسی را که به اتهامات واهی و سست سالها عمر خود را در سایه‌های زندان سپری نموده، مدیون مجاهدتهای ملت مسلمان می‌بینم.

بدیهی است این فداکاریها تا پیروزی نهایی و استقلال و آزادی کامل مملکت از چنگال اجانب چپ و راست و تشکیل حکومت

اسلامی بهره‌ری علمای اعلام خاصه مرجع عالیقدر اسلام حضرت آیت‌الله العظمی نایب‌الامام خمینی دامتبرکاته ادامه خواهد داشت.

با اشتیاق فراوان که به دیدار شما مسلمانان آگاه و فداکار دارم، تصمیم داشتم روز جمعه ۹ ذی‌الحجه ۹۸ خدمت رسیده و حضوراً از احساسات پاک شما تشکر کنم، ولی کثرت رفت و آمد و ضعف جسمی که در اثر ناملازمات و فشار زندان برایم پیش آمده سفرم را به تاخیر انداخته‌ام. ان‌شاءالله در فرصت مناسب به دیدار شما برادران و خواهران مسلمان خواهم رسید. بدین وسیله از محبت‌های خالصانه و بی‌شائبه شما سپاسگزار می‌شوم، و با یاری خداوند متعال مبارزات حق طلبانه ملت ما تا پیروزی نهایی و تشکیل یک نظام صددرصد اسلامی ادامه خواهد یافت.

در پایان، توفیق همگان را در اجرای اهداف مقدس قرآن و خدمت به همه مسلمین و قطع ایادی استبداد و استعمار از کشورهای اسلامی بعوضه مملکت عزیزمان از خداوند بزرگ مسألت می‌نمایم والسلام علیکم ورحمات‌الله وبرکاته

۴ ذی‌الحجه ۱۳۹۸

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۳۷: پیام معظم‌له به اساتید دانشگاه اصفهان، مورخه ۱۳۵۷/۸/۱۵

بسم‌الله الرحمن الرحیم

اساتید محترم دانشگاه اصفهان، برادران و خواهران دانشگاهی

اکنون که در نتیجه مبارزات ملت مسلمان ایران به آزادی نسبی دست یافتیم، با شرایط حساس و سرنوشت ساز کشورمان روبه‌رو شده‌ام شرایطی که کوچکترین ساده نگری و غفلت ممکن است کشور را به پرتگاهی عمیق سوق دهد.

مرحله کنونی نهضت که ملت مسلمان را در آستانه پیروزی قرار داده برزخ به دست نیامده، بلکه نتیجه مستقیم شهادت‌ها، زندان‌ها، تبعیدها محرومیت‌ها و قتل‌عام‌های بی‌دری مردم مسلمان شهرهای ایران است که متأسفانه هنوز هم ادامه دارد، نمونه جدید و بارز آن حمله وحشیانه‌خیز به دانشجویان عزیز دانشگاه تهران و سایر مردم مسلمان حمایت‌کننده از آنان است که به قتل و جرح عده کثیری انجامیده و نفرت مسلمانان خاصه حوزه علمیه را بیش از پیش برانگیخته و متأسفانه هنوز از تعداد کشته‌ها و مجروحین اطلاع دقیقی نداریم.

برادران و خواهران مسلمان، توجه دارید که در این شرایط حساس چه مسئولیت سنگینی متوجه ما می‌باشد. رژیم حاکم که تمام درها را بعروی خود بسته می‌بیند، دست به آخرین تلاش‌های خود زده و به این حقیقت رسیده که ملت مسلمان ایران در این جنبش عظیم اسلامی خود به رهبری مراجع معظم بالادست حضرت آیت‌الله العظمی نایب‌الامام خمینی دامتبرکاته تا رسیدن به حکومت اسلامی زیر نظر روحانیت آگاه و رجال سیاسی متعهد، از دادن هزاران قربانی و شهید دریغ نکرده و نخواهد کرد، و از طرفی توطئه‌های اخیر خود را که با شیوه‌های مختلفی از قبیل تغییر لباس مامورین و استخدام کولیها و زاعنه نشینها صورت گرفته شکست خورده می‌بیند، از این رو ملت مسلمان ما باید آگاهانه با مسائل جاری برخورد کند تا به خواست خداوند متعال محصول این همه فداکاریها و قربانیها را خود در جهتی که انتخاب کرده بدست آورد، بدین منظور تذکر چند نکته لازم است:

- ۱- جنبش عظیم ملت ما از آغاز با زیربنای آیدئولوژی اسلامی آغاز گشته و در تمام طول عمر خود با همه نوسانات و بحرانها و توطئه‌هایی کدر سر راهش بوده اصالت اولیه خود را حفظ کرده و تا پایان نیز حفظ خواهد کرد، و در پرتو رشد مذهبی سیاسی ملت مسلمان که محصول هریک از قاطعانه حضرت آیت‌الله العظمی نایب‌الامام خمینی می‌باشد از هرگونه انحرافی محفوظ خواهد ماند، و تلاش‌های نامرئی و مرموز برای لک‌دار کردن جنبش اسلامی بی‌نتیجه خواهد بود.

- ۲- پیروزی نسبی به هیچ وجه نباید ما را فریفته و موجب غرور کاذب و ساده‌اندیشی گردد، و در شرایط کنونی که ملت مسلمان ما بر سر دوراهی مرگ و حیات است و دستاورد نهضت اسلامی مورد تهدید و توطئه‌های بین‌المللی چپ و راست قرار گرفته دچار تردید سازد، چه آنکه در منطق قرآن پیروزی نیروهای توحیدی در برابر طاغوت در سایه مبارزه و استقامت قطعی است "فاصبر ان وعدالله حق و لایستخفنک الذین لایوقنون".

- ۳- پیشرفت روز افزون نهضت بزرگ ملت ما رژیم را سخت در تنگنا قرار داده، و آگاهی و هوشیاری اقشار ملت مسلمان به هیچ وجه نخواهد گذاشت تا بر سر خونهای شهدای عزیزش که به سرنوشت ملت بزرگ اسلام مربوط می‌شود مصالحه و معامله انجام گردد.

- ۴- وحدت کلمه و همبستگی اسلامی از مهمترین شرایط پیروزی است، بنا براین با تمام قدرت و کمال هوشیاری لازم است با سیاست‌های استعماری و نفاق‌افکن رژیم در هر شکل و قیافه‌ای باشد مبارزه را ادامه داد، در راه اراده خلل‌ناپذیر مردم نباید تغییری ایجاد شود.
- ۵- آنچه در خور تقدیر و ستایش است همبستگی اسلامی شدیدی است که بین قشرهای روحانی، دانشگاهی، فرهنگی، تجار، کسبه، کارگران، کشاورزان و همه گروه‌های اجتماعی و سیاسی بوجود آمده، به زوری که همگی در صف واحد قرار گرفته‌اند با آهنکی بس سریع که در شکل اعتصابات گسترده‌شان نمایان گردیده، به نهضت اسلامی شکوه خاصی بخشیده‌اند. از این رو اینجانب ضمن ارسال پیام خود به اساتید و دانشگاهیان محترم دانشگاه اصفهان مراتب تشکر عمیق خود را از جمیع طبقات و اقشار مردم مسلمان و مبارز اصفهان اعلام می‌دارم، و امیدوارم در پرتو توجه خاص حضرت ولی‌عصر ارواح‌افزاده پاینده‌های این همبستگی اسلامی روز به روز با پیوستن کلیه افراد لشکری و کشوری به آن محکمتر شود، و همگی با تشکیل نیروهای اسلامی به پیروزی کامل جنبش بابرقراری یک نظام اسلامی برسیم والسلام علیکم ورحمات‌الله وبرکاته

۵ ذی‌الحجه ۱۳۹۸

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۸: مصاحبه معظّمه با خبرنگار رادیو و تلویزیون آمریکا (ای‌بی‌سی) در تاریخ ۱۳۵۷/۸/۱۹

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

س ۱ حضرت آیتالله، به نظر شما در حال حاضر در ایران به چه چیز نیازمند هستید؟ ج: در حال حاضر رفع هرگونه استبداد و فشار بر ملت و بازیافتن آزادی و شخصیت برای ملت مورد نیاز ما است.

س ۲ در شرایط کنونی که یک دولت نظامی روی کار آمده فکر می‌کنید اگر از طرف رهبران دینی دستور جهاد داده شود با موفقیت روبرو خواهد شد؟

ج: فعلا که چنین دستوری داده نشده ولی اگر از طرف مراجع دینی چنین دستوری داده شود با موفقیت همراه خواهد بود چون ارتش ما از همین مردم مسلمان تشکیل می‌شود و جز عده کمی بسقیه به عقاید دینی پایبند می‌باشند و برای مراجع دینی احترام قائلند. البته ممکن است در آغاز، امر را بر عده‌ای مشتبه کنند و با مشکلاتی مواجه شویم ولی در دراز مدت به صف ملت خواهند پیوست.

س ۳ ممکن است بفرمایید پس اکنون ارتشی که اکثرا پشتوانه مذهبی دارند پس چرا دست به کشتن برادران مسلمان خود می‌زنند؟

ج: آنهایی که دست به کشتار می‌زنند عده قلیلی هستند از کسانی که هنوز تحت تاثیر تبلیغات رژیم مانده‌اند و گرنه آنهایی که حقیقت را شناخته‌اند یا به صف ملت ملحق شده و یا حد اقل دست به برادرکشی نمی‌زنند و نمونعش اخباری است که حکایت از پیوستن عده‌ای از افسران و سربازان به صفوف مردم می‌کند.

س ۴ حضرتعالی آیا امکان پیروزی بر چنین رژیمی را بدون خونریزی پیش‌بینی می‌کنید؟ ج: اگر ابرقدرتها و بخصوص آمریکا و شوروی دست از حمایت رژیم موجود بردارند و به خواست ملت که همان خواست روحانیت و شخصیتی همچون آیتالله العظمی خمینی که رهبری نهضت اسلامی را به عهده دارند می‌باشد توجه کامل شود هرگز خونریزی نمی‌شود و خواستایشان جز با تشکیل جمهوری اسلامی متکی به آرا عمومی تامین نخواهد شد.

س ۵ این جمهوری که فرمودید خواست ملت و حضرت آیتالله خمینی می‌باشد آیا با بودن شاه امکان آن هست؟

ج: فکر نمی‌کنم در خواسته‌های آیتالله خمینی که در اعلامیه‌ها و مصاحبه‌های ایشان منعکس است ابهامی وجود داشته باشد.

س ۶ آیا شرکت در حکومت یاد شده برای همه افراد مقدور است؟

ج: بلی برای همه مقدور است و اقلیتهای مذهبی هم حقوقشان محفوظ و محترم می‌باشد و روابط چنین حکومتی با سایر کشورها حسنه خواهد بود.

س ۷ در حال حاضر که شاه اعتراف کرده که در گذشته اشتباهات بزرگی شده و هرگز تکرار نخواهد شد آیا این امکان هست که با بودن شاه در راس قدرت دست به تشکیل حکومت اسلامی و یا انتخابات آزاد زد؟

ج: اینجانب نظری غیر از آنچه که ملت و رهبر مذهبی‌شان آیتالله خمینی می‌گویند ندارم و بدون رضی کردن مردم و ایشان هیچ عملی ممکن نیست.

س ۸ در شرایط کنونی که شاه وعده انتخابات آزاد داده به نظر شما آیا ممکن است با انتخاب آیتالله خمینی از طرف مردم، اختلاف موجود بین رژیم و مردم از بین برود؟

ج: اختلاف آیتالله خمینی با رژیم یک اختلاف اساسی است، مسئله این نیست که ایشان بخواهند وزیر یا وکیل بشوند بلکه ایشان خواهان تشکیل یک حکومتی هستند که در آن مردم نقش اصلی را داشته باشند و به خواسته‌های واقعی آنها عمل شود و چنین چیزی جز در پرتو یک حکومت اسلامی ممکن نیست و خیال نشود که پیشنهاد چنین حکومتی به معنی نفی مجلس شورا و قوه مجریه و نفی وزارت و وکالت برای اداره مملکت است. در حکومت اسلامی هم مجلس شورا داریم و هم قوه مجریه و افرادی که از بین مردم برای اجرای دستورات اسلام انتخاب شوند، نهایت نقش آیتالله خمینی و سایر علما در چنین حکومتی تشخیص قوانین و مقررات اسلامی و نظارت بر اجرای دقیق آنها است.

س ۹ به نظر شما کدام بخش از قوانین و یا فرهنگ اسلامی در رژیم موجود صدمه خورده و یا بکلی نابود شده؟

ج: در نظام موجود یک روز هم قانون و فرهنگ اسلام به تمام معنی الکنمه پیاده نشده، توجه دارید که فرهنگ اسلام قابل تفکیک و تجزیه نمی‌باشد.

س ۱۰ در صورت جایگزین شدن حکومت اسلامی به جای حکومت فعلی به چه نوع اصلاحاتی دست خواهید زد؟

ج: واضح است به اقدامات اساسی و زیربنایی که فعلا مجال بیان آنها نیست دست خواهیم زد.

س ۱۱ جهادی که قبلا گفته شد ممکن است از طرف علمای دین اعلام شود کیفیت و شرایطش چیست؟

ج: تا کنون چنین امری پیش نیامده، در صورت لزوم و اعلام آن شرایطش از طرف رهبران مذهبی بیان خواهد شد.

س ۱۲ اگر رژیم فعلی تغییر کند و یک دولت اسلامی روی کار بیاید موضع و خط مشی سیاسی اجتماعی شما در قبال ایالات متحده آمریکا چیست؟

ج: دولت اسلامی اصولا با تمام دولتهای غرب و شرق روابط حسنه خواهد داشت خصوصا غرب که اگر قصد استعمار و استثمار نداشته باشد می‌توان گفت در رابطه با وجه مشترکی که بین مسیحیت و اسلام وجود دارد چنین دولتی خود را به غرب نزدیکتر می‌بیند برخلاف شرق که اساسا علاوه بر استعمار و استثمار الحاد زیربنای مکتب سیاسی اقتصادی آنها قرار گرفته که تضادش با اسلام بندهی است. البته ملت ایران اکنون به علت حمایت صریح کارتر و دیوید اوشن وزیر خارجه انگلستان از رژیم کنونی نسبت به دولتین ایالات متحده و بریتانیا سخت‌خشمگین شده زیرا در شرایطی که ملت هستی خود را در راه مبارزه با ستم به خطر انداخته و در این راه کشته‌های فراوانی می‌دهد کارتر و دیوید اوشن با تظاهر شدیدنشان به دفاع از حقوق بشر هیچ ارزشی برای احساسات و عواطف ملت قائل نشده و همچنان به سیاست حمایت از رژیم فعلی ادامه می‌دهد.

س ۱۳ آیا شما پیامی برای مردم دنیا دارید که توسط ما به آنها برسانید؟

ج پیام من به ملت‌های دنیا این است: در زمانی که هر ملتی حق دارد سرنوشت خودش را به دست خویش تعیین کند آیا ملت مسلمان ایران این حق را نخواهد داشت که سرنوشتش را خود تعیین نموده و دیگران برای او تصمیمی نگیرند؟ آیا روا است که جنبش عظیم اسلامی را در ایران که بدون اتکا به قدرتهای شرق و غرب در جریان است و به قیمت از دست دادن هزاران کشته و تحمل خسارت‌های مادی فراوانی تمام می‌شود نادیده گرفته و هیچگونه حمایتی از آن به عمل نیساید بلکه به عکس گاهی آنرا به ارتجاع و زمانی به پیوند با چپ نسبت دهند بدینوسیله من از تمام مردم جهان می‌خواهم که با ملت مسلمان ایران هم صدا شده و نهضت اصیل آنها را در سطح جهانی تأیید و یاری کنند این احساسات و عواطفی را که مردم ما با خون خود امضا می‌کنند نادیده نگیرند.

پیوست شماره ۳۹: پیام معظمله به آیت‌الله شبیر خاقانی درباره کشتار وحشیانه رژیم شاه در مراسم نماز عید قربان خرمشهر مورخه ۱۳۵۷/۸/۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت آیت‌الله آقای حاج شیخ محمد طاهر خاقانی دامتبرکاته
پس از اهدای سلام، خبر تائثر انگیز حمله و کشتار وحشیانه رژیم در خرمشهر در مراسم نماز عید قربان ساعت نارا حتی شدید گردید، انا لله و انا الیه راجعون. "مردم غیور خرمشهر نیز همگام با دیگر شهرها نشان دادند که برای اعلامی کلمه حق و نابودی باطل تا آخرین قدم بمبارزه ادامه خواهند داد.

ضمناً بجاست به پیروی از اوامر موکد مرجع عظیم الشان اسلام حضرت آیت‌الله العظمی خمینی مدظله‌العالی به وضع کارمندان اعتصابی دوائر دولتی و کسبه مخصوصاً شرکت نفت رسیدگی جدی شود، و در رابطه با تنگنا قرار گرفتن از جهت مسکن، علمای اعلام اقدام فرموده و مردم شریف و متدین در منازل خویش از آنان پذیرایی نموده و داستان مهاجرین و انصار را بار دیگر در تاریخ اسلام تکرار نمایند.

از خداوند متعال توفیق همگان را در ادامه نهضت تا برقراری نظام صدرصد اسلامی خواستارم.

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۴۰: تلگرام آیت‌الله شبیر خاقانی در پاسخ به پیام معظمله
۱۵ ذی‌الحجه ۱۳۹۸ ۱۳۵۷/۸/۲۵

خرمشهر قم

بِسْمِ اللَّهِ

حضرت آیت‌الله آقای حاج شیخ حسینعلی منتظری دامتبرکاته
پس از اهدا تحیات، مراتب تسلیت آن جناب راجع به وقایع تأسف بار و غم انگیز خرمشهر واصل، بدیهی است این ایام که ملت مسلمان ایران به پیروی از منویات مقدس جامعه روحانیت برای نیل به اهداف عالی اسلامی و اعلامی کلمه حق تحت لوای حکومت اسلامی بپاخاسته‌است. هر روز در سرتاسر کشور با مصائب دردناکی از طرف حکومت استبداد مواجه می‌شود. حادثه جسانگداز روز عید قربان خرمشهر کما عث کشته و مجروح شدن عده کثیری از مسلمانان غیور این منطقه حساس شد بار دیگر قلب مقدس ولی عصر (عج) را جریحه دار و جامعه روحانیت و ملت مسلمان را عزادار نمود، ولی مسلم است که ملت مسلمان ایران با اینگونه اعمال در راه این هدف مقدس تا کسب آزادی از برای نخواهد نشست. اینجانب ضمن عرض تسلیت به پیشگاه ولی‌الله المنتقم (ع) جامعه روحانیت و ملت مسلمان از خداوند متعال توفیق همگان و ریشه کن شدن ظلم و فساد را خواستارم.

خرمشهر

محمد طاهر آل شبیر خاقانی

پیوست شماره ۴۱: پاسخ معظمله به پیام روحانیون شهرستان نجف‌آباد پیرامون جنایات خونبار رژیم در این شهرستان و... مورخه ۱۳۵۷/۸/۲۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرات حجج اسلام و وعاظ محترم شهرستان نجف‌آباد دامتافاضاتهم
پس از سلام و تحیت، نامه تائثر انگیزتان مشتمل بر اخبار مولمه در رابطه با آخرین حملات وحشیانه رژیم حاکم به مردم بی‌دفاع و شجاع آن شهرستان واصل شد و موجب تأسف عمیق گردید. این روزها در ایران، فجیع‌ترین جنایات و کشتار که در حقیقت چهره واقعی "فضای باز سیاسی" و "آشتی ملی" می‌باشد عادی‌ترین شکل رابه خود گرفته و ریختن خون انسانهای بی‌گناه، حتی زنان و کودکان معصوم، امری عادی شده، هر روز و هر ساعت از نقاط مختلف، فاجعه یافجایی گزارش می‌شود که هر یک از دیگری دلخراشتر است. این وقایع بر خلاف تفاوت‌های ظاهری، حکایت از تحولاتی در روند جنبش اسلامی ملت ایران دارند که از باب نمونه به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱ ملت مسلمان ما بر اساس پیروی از آیات عظام و علمای اعلام بویژه مرجع عظیم الشان حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی مدظله‌العالی در راه گسستن زنجیرهای استبداد و استعمار و نیل به آزادی و استقلال در پرتو حکومت اسلامی مصمم و قاطع است و در این مسیر که مسیر انبیا عظام و انماطهار علیهم‌السلام است از دادن قربانیه‌ها و تحمل خسارات مالی و جانی هر قدر لازم باشد دریغ ندارد.

۲ رژیم حاکم که از ابتدا هیچگونه پیوندی با ملت نداشته با جنایات و کشتارهای بی‌دری در سراسر کشور روز به روز برکینه و نفرت مردم مسلمان افزوده به نحوی که خصومت و تضاد با نظام حاکم در متن زندگی همه طبقات قرار گرفته و هر روز به شکلی نمایان می‌شود.

۳ وحدت کلمه و همبستگی همه اقشار ملت مسلمان ما که از یک اصل اعتقادی و ایدئولوژیکی سرچشمه می‌گیرد در مراحل مبارزات کنونی رشد یافته و روز بروز بر تشکل و یکپارچگی همه طبقات افزوده می‌شود و دیگر سیاست تفرقه و نفاق افکنی موثر نخواهد بود. ضمنیادآوری می‌شود که بر همه ما لازم است که به شناخت خود از اسلام عزیز و جنبه‌های اقتصادی و سیاسی آن عمق بیشتری داده و با همبستگی کامل در اجرای دستورات اسلام و عمل به آن جدیت و کوشش خود را مبنی بر دارم تا دشمنان شناخته شده اسلام و مسلمین و استعمارگران شرق و غرب را در نقشه‌های شومشان علیه مکتب اسلام ناکام سازیم. اینجانب بار دیگر تاسف عمیق خود را از وقایع اسف‌انگیز شهرستان نجف‌آباد و سایر شهرستانهای ایران بدین وسیله ابراز، مراتب همدردی خویش را با ملت مسلمان و فدائکار ایران اعلام می‌نماید و برای شهدای عزیزمان رضوان و مغفرت حق را آرزو می‌کنم و از خداوند قادر توفیق‌صبر و استقامت توأم با بی‌پیشش و هوشیاری را برای ملت شجاع و مبارزمان در ادامه نهضت مقدس افتخارآمیزمان تا نیل به پیروزی نهایی و برقراری حکومت عدل اسلامی مسئلت می‌نمایم.

۱۴ ذی‌الحجه ۹۸ قم،
حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۴۲: پیام معظمه به آیت‌الله شبیر خاقانی درباره اعتصاب شرکت نفت
ذی‌الحجه ۹۸ ۵۷/۹/۷

بسمه تعالی

حضرت مستطاب آیت‌الله آقای حاج شیخ محمد طاهر آل شبیر خاقانی دام‌ترکات‌العالیه پس از اهدا سلام، سلامت و موفقیت شما و همه برادران مسلمان را در راه اعلا کلمه توحید و نصرت اسلام از خداوند متعال خواستارم. باری‌پیرو حکم مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی‌الخمینی مدظله‌العالی در اعلامیه مورخه ۲۷ ذی‌الحجه مبنی بر قطع صدور نفت ایران به خارج و تاکید بر اینکه اعتصابات نفت همراه با جنبش اسلامی ملت ایران آغاز و ادامه یابد، به نظر رسید بسیار بجا خواهد بود که علمای اعلام منطقه خوزستان بویژه حضرتعالی به تایید این حکم و تقویت روحیه برادران خوزستانی خصوصا کارمندان و کارگران صنعت نفت و اظهارات زجاج نسبت به فشارهایی که بر آنان واقع شده، اقدام فرموده و در پشتیبانی از نظریه معظمه پیشقدم شوند، به همین منظور پیشنهاد می‌شود روز شنبه اول ماه محرم ۹۹ که سرآغاز ماه شهادت و انقلاب است به عنوان روز همبستگی ملت ایران با کارکنان صنعت نفت اعلام شود و از همه اقشار مردم برای همبستگی با کارگران و کارمندان نفت دعوت عمومی به عمل آید. مناسب است که این دعوت ابتدائاً از ناحیه حضرتعالی و سایر علمای اعلام خوزستان آغاز شود و طبیعی است که مورد تایید و پشتیبانی حوزه علمیه قم و مقامات روحانی قرار خواهد گرفت. توضیح بیشتر در این زمینه را حاصل نامه که از دوستان مورد اعتماد است حضوراً عرضه خواهد کرد. والسلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۴۳: پیام معظمه به مناسبت راهپیمایی تاسوعا و عاشورا و کشتار وحشیانه رژیم شاه در شهرهای اصفهان و نجف‌آباد مورخه ۱۳۵۷/۹/۲۴

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

”یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلوه، ان الله مع الصابرين، و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء و لکن لا تدریون ولنبلونکم بشیی من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و النفس و الشمرات و بشر الصابرين الذین اذا اصابتم مصیبه قالوا انا لله و انا الیهم رجعون، اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمہ و اولئک هم المہتدون“

ملت مسلمان و شجاع ایران

بار دیگر رژیم استبدادی ایران دست به جنایتی وحشتناک زد که ابعاد آن به مراتب از جنایات قبل بیشتر و هولناکتر بود. چون ملت شریف ایران در روزهای تاسوعا و عاشورای سرور شهیدان حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام راهپیماییهای عظیم و باشکوهی را که در حقیقت یک رفراندوم تاریخی بود در سراسر کشور، حتی در قرا و قصبات، ترتیب داد و بدین وسیله نظام استبدادی موجود را محکوم و خواست خود رامبنی بر تشکیل حکومت جمهوری اسلامی به رهبری مراجع عالیقدر اسلام، به ویژه حضرت آیت‌الله العظمی‌الخمینی مدظله‌العالی اعلام نمودند. رژیم ایران به دنبال این رفراندوم تاریخی (که در هر کشور دیگر به وقوع می‌پیوست رژیم آن قهراً ساقط می‌شد) تمهید که هیچ گونه پایگاهی در میان مردم ندارد، به ناچار تحت تظاهرات به اصطلاح ملی و میهنی به نفع رژیم عدل از اشرار و اوباش مزدور را در پناه ماصورین دلال دراکثر شهرهای ایران به راه انداختند و بسا شعار ”جاوید شاه“ به ملت مسلمان حمله کردند و عده زیادی را کشته و یا مجروح کردند، مساجد و بیمارستانها، منازل، مغازه‌ها و وسایل نقلیه را به آتش کشیدند و یا تخریب نمودند و حتی نوامیس مردم را مورد تجاوز و هتک قرار داده و بمقدمات مذهبی اهانت نمودند.

از باب نرسونه، عمال و مزدوران رژیم در روزهای یارده و دوازده محرم در یک عقب نشینی تاکتیکی ناگهان به طور بی‌سابقه و هولناکی شهر اصفهان و حومه و نجف‌آباد را محاصره نموده و از زمین و هوا مردم بی‌دفاع را مورد حمله وحشیانه قرار دادند و از هیچ جنایتی خودداری نکردند، زدند و کشتند و سوختند و غارت کردند و این دو شهر را به صورت شهر جنگ‌زده درآوردند و بدین وسیله محیطی توأم با رعب و وحشت بوجود آوردند که مردم به ناچار به خانه‌ها و مساجد و کوچ‌های بن‌بست

پناه بردند، ولی متأسفانه در آنجاها نیز مردم از یورش مأمورین بدتر از مغول محفوظ نماندند، داروخانهها به آتش کشیده شد و بیمارستانها مورد هجوم واقع شد و حتی مردمی که برای اهدای خون رفتن بودند، در بیمارستان و اطراف آن به شهادت رسیدند، خانه پزشکان مسلمان و منتهد را به گلوله بستند، به نحوی که در این دو شهر صدها کشته و هزاران مجروح به جای مانده است.

آری این است معنای حفظ امنیت و نگاهداری از اموال و نفوس مردم، ولی رژیم ایران باید بداند که با این گونه حملات وحشیانه نمی‌تواند ملت‌منتهد را از انجام وظایف شرعی باز دارد، ملت رشد و آگاهی پیدا کرده و به وظایف خود آشنا شده است و برای نیل به پیروزی نهایی از هیچ‌گونه فداکاری دریغ نخواهد کرد و از تهدیدات رژیم پوشالی نمی‌هراسد، به اعتصابات خود ادامه خواهد داد، و مخصوصاً کارگران و کارمندان صنعت نفت که حیات اقتصادی ملت ایران در اختیار آنهاست با کمال شجاعت و شهامت از دستور رهبر عالیقدر جهان اسلام مبنی بر اداماعتصابات پیروی خواهند کرد.

اینجانب ضمن تسلیت به برادران و خواهران داغ‌دیده و مصیبت‌زده، مراتب تأسف عمیق و همدردی خود را به عموم ملت مسلمان ایران به‌ویژه مردم اصفهان و حومه و نجف‌آباد اظهار داشته، و به پیروی از رهبر نهضت روز دوشنبه هفتم محرم را روز عزای تعطیل عمومی اعلام می‌دارد، و بدین وسیله از تمام ملت‌های مسلمان و آزادیخواه جهان و مجامع حقوقی و بین‌المللی استمداد کرده و صدای مظلومیت ملت‌مسلمان ایران را به گوش آنها می‌رسانم، و پشتیبانی آنها را از جنبش اسلامی ایران که الگویی برای سایر کشورهای اسلامی منطقه و ملل آزادیخواه جهان درآمده تقاضا دارم. به امید پیروزی نهایی در سایه صبر و استقامت.

جمعه ۱۴ محرم ۱۳۹۹ ق.م.
حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۴۴: پیام معظمه به ملت مسلمان ایران در مورد توطئه جدید عمال شاه و ایجاد اختلاف بین مردم شهرها و روستاهای ایران، مورخه ۱۳۵۷/۱۰/۳

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ولایجر منکم شنن قوم علی الا تعدلوا اعدنوا هو اقرب للفقوی

برادران و خواهران مسلمان، همانطور که آگاهی کامل دارید پس از شکست توطئه اخیر رژیم مبنی بر برادرانداختن دست‌های اشرار و چماق‌بندست و حمله به جان و مال مردم، عمال شاه که فعلاً از چنگ مردم گریختند به این فکر افتادند که باید صفوف متحد و فشرده مردم و روح‌خوت اسلامی حاکم بین شهرها و روستاها را تضعیف نمود تا بدین طریق روح عناد و بدبینی و خصومت که شیوه دیرینه استعمار است، احیا شده و شیرازه وحدت لازم در پیشبرد جنبش اسلامی را مستلاشی سازد، لذا از خشم مردم از حمله چماق‌بندستان سو استفاده کرده و به عنوان عکس‌العمل کار زشت آنان افراد بی‌گناه و احیاناً اطفال کوچک را مورد ضوب و قتل قرار داده و به مردم نسبت داده‌اند. چنانچه شنیده شده در اطراف نجف‌آباد چند بچه خرد سال را کشته و وانمود کرده‌اند که این مردم‌اند که چنین واکنشی نشان می‌دهند. در این رابطه لازم است تذکردهم با توجه به حساس بودن مرحله کنونی جنبش و اینکه دشمن شکست خورده از هیچ کوششی برای فرصت تدارک نیرو و بازیافتن رمقتازه خود داری نمی‌کند، برادران غیور و مسلمان باید کاملاً آگاه باشند و گرفتار حالت انتقام‌جویی نشوند و بدانند که چنین اعمال ضد انسانی جز از طرف عمال شاه نمی‌تواند باشد، زیرا علاوه بر اینکه با موازین اسلامی مخالفت صریح دارد مسلمانان را گروهی آوارشیست و هرج و مرج طلب معرفی می‌کند و جنبش عظیم و مقدس ما را که جهانیان به آن چشم دوخته‌اند لک‌دار می‌سازد. لازم است ضمن حفظ نظم و اخوت اسلامی بین شهرها و روستاها افراد فاسد و چماق‌بندست را شناسایی کامل کرده و زیر نظر داشته باشند تا بزودی پس از اعلام جمهوری عمل اسلامی به رهبری آیات عظام خاصه قائد بزرگ اسلام حضرت امام خمینی مدظله افراد ذکر شده در دادگاه‌های شرعی و صالح محاکمه و به مجازات برسند. والسلام علیکم ورحمات الله وبرکاته.

۲۴ صفر ۱۳۹۹ ۱۳۵۷/۱۰/۳

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۴۵: پیام معظمه به مناسبت چهل‌شهادی اصفهان و نجف‌آباد، مورخه ۱۳۵۷/۹/۲۹

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ونزید ان نن علی النین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین

برادران و خواهران مسلمان، اکنون که ملت قهرمان و مسلمان ما فداکاری و از خود گذشتگی را به اوج خود رسانده، اکنون که ملت ما پس از عبور از راه دشوار و پر پیچ و خم نهضت به هدف خود نزدیک می‌شود، اکنون که شهیدان ما با خون خود جنبش عظیم اسلامی را آبیاری نموده شکست و رسوایی را برای دشمن خدا و خلق ما رژیم سفاک پهلوی بجای نهادند، اکنون که ملت ما با پشت سر گذاشتن شب تاریک‌طلیعه غلبه حق بر باطل و اسلام بر کفر را مشاهده می‌کند، و بالاخره اکنون که ملت مسلمان و قهرمان ما در یرتو رهبرهای قاطعانه علمای اعلام و آیات عظام و بالاخص قائد بزرگ اسلام حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی مدظله‌العالی با فرار شاه در آستانه سرنوشتی کامل رژیمارتجاعی و ضد اسلامی شاهنشاهی و برقراری حکومت جمهوری اسلامی قرار گرفته، بار دیگر خاتره شهیدان این جنبش اسلامی را که بانثار خونهای خود درخت نهضت و انقلاب اسلامی را بارور کرده گرامی می‌داریم و برای آن عزیزان از دست رفته مغفرت حق تعالی و علو درجات را طلب می‌کنیم. عزیزانی که با آگاهی و خون خود تمام توطئه‌های دشمن را در نطفه خفه کردند و ثابت نمودند که مرگ با افتخار در راه خدا از زندگی مذلت بار به مراتب بهتر است.

در چهل روز پیش بود که رژیم خونخوار شاه دو شهر اصفهان و نجف آباد را به خاک و خون کشید و در یک یورش وحشیانه چماق بدستان مزدور خود در حمایت پلیس این دو شهر را به صورت شهر جنگزده در آورد و صدها کشته و زخمی و بسیار خانه و مغازه سوخته بجای گذاشت و اموال زیادی از مردم مسلمان به غارت رفت. تاریخ سیاه پنجاه سال دیکتاتوری گذشته بخصوص یک سال اخیر ایران را با خون باید نوشت شهادتها و قهرمانیهای ملت ما در شهرهای گوناگون این سرزمین اعجاب جهانیان را برانگیخته است. با اینکه شاه مخلوع از کشور فرار کرد و هیچ پایگاه مردمی نداشته و ندارد، در همین دو روز عمال جنایتکار او با اجرای توطئه‌های محکوم به شکست اربابانش در شهرهای دزفول، اندیمشک، اهواز، اراک و منطقه نهاوند و نجف آباد و برخی نقاط دیگر دست به حمله وحشیانه زده و پس از نابود کردن وسائل و اموال مردم عده‌ای را به خاک و خون کشیدند. ملت آگاه ایران می‌داند که لحظات بسیار حساسی را می‌گذراند و کوچکترین غفلت و ساده نگری ممکن است از سرعت روند جنبش عظیم بکاهد و به دشمن اسلام و مردم مجال تدارک نیرو و ترتیب حمله مجددی را بدهد. لذا لازم است نکات زیرمورد توجه واقع شود:

۱- ملت مسلمان ایران باید صفوف خود را بیش از پیش فشرده و متحد نماید و به عناصر اخیانا فریب خورده و مزدور اجازه ندهد تا بمهانه‌های واهی و پوچ در جبهه متحد آنان رخنه نمایند.

۲- از برخورد خصمانه با برادران ارتشی که دستشان به جنایت و خونریزی آلوده نشده جدا بپرهیزند و بلکه دست برادری به آنان بدهند و با کمک آنان در تقویت استقلال کشور و حفظ آن از حملات استعمارگران و تجزیه طلبان شرق و غرب کوشش نمایند.

۳- از افراد پلیس و ارتش می‌خواهیم که بیش از این راضی نشوند که خود را فدای رژیمی نمایند که ثروت و منافع مملکت را در انحصار خود و هزار فامیل خود قرار دادند و مملکت را به خاک سیاه نشانند. رژیمی که منفور ملت است و ملت با فرزانم‌های پیایی بخصوص در تاسوعا و عاشورا و اربعین حسینی بی‌اعتباری و بی‌پایگی آن را ثابت نمود.

اینجانب ضمن اعلام همدردی با تمام خانواده‌های شهدای اخیر، مراتب تسلیت خود را به همه ملت ایران به ویژه اهالی شهرستان اصفهان و نجف آباد که روز یکشنبه ۲۲ صفر را به مناسبت چهلمین روز شهدای اخیر خود به سوگ می‌نشینند تقدیم داشته و امیدوارم هر چه زودتر پیروزی جنبش ما با تشکیل جمهوری اسلامی به رهبری امام خمینی صبر نجات تمام مسلمین و مستضعفین جهان باشد. والسلام علیکم.

۲۰ صفر ۹۹

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۴۶: پیام معظله به مناسبت پایان اعتصاب ملت مسلمان و شجاع ایران، مورخه ۱۳۵۷/۱۱/۲۷

بسم الله الرحمن الرحيم

ملت مسلمان ایران، برادران و خواهران گرامی

اکنون که به خواست خداوند قاهر غالب، نهضت انقلابی اسلامی شما که با خون شهیدان پاکتان آبیاری شد، به ثمر رسیده و از زیر بار استبداد و استعمار سرخ و سیاه رها شدید، لازم است به نکات زیر توجه شود:

۱- حفظ و ابقا آزادی و عدالت تحصیل شده نیز بسته به مقدار رشد و فداکاری شما است.
۲- لازم است همه اقشار ملت همبستگی و وحدت کلمه خود را همچون گذشته حفظ نمایند و متوجه تحریکات دشمنان باشند زیرا اینکتنها سلاح دشمن ایجاد اختلاف و تفرقه افکنی است.

۳- افراد غیر مسئول از بازداشت افراد بطور کلی خود داری نمایند و مطمئن باشند که افراد فاسد و لازم‌التعقیب، شناسایی شده و می‌شوند و بعزودی بازداشت و مجازات خواهند شد.

۴- پخش اسلحه و مهمات جنگی در بین مردم عادی، امنیت کشور را در معرض خطر قرار می‌دهد و واجب و لازم است اسلحه و مهمات جنگی به مراکز و افراد تعیین شده از طرف کمیته‌های اسلامی تحویل گردد تا به مراکز و افراد صالحه انتقال یابد.

۵- از کارمندان و کارکنان و مسئولین محترم ادارات دولتی و موسسات عمومی تقاضا می‌شود که کاملاً بر کسار خسود مسلط شوند و در حفظ و پاسداری اموال دولتی و عمومی جدیت کنند و با احساس مسئولیت و روی باز با مراجعین خود مواجه شوند. از کار و انجام وظایف محوله فرار نکنند و در هر لحظه خدا را شاهد و ناظر رفتار خود بدانند.

۶- از تجار و اصناف و پیشه‌وران استدعا می‌شود در کسب و کار خود انصاف و عدالت را رعایت فرمایند و از کسبه‌های حرام و معاملات ربوی اجتناب کنند، از سد معابر عمومی پرهیز نمایند و با روی باز و اخلاق خوش با مراجعین برخورد نمایند و چون در اثر اعتصاب بازار و بانکها اوضاع سخت‌تر و چکها و مطالبات آشفته شده، با صلح و سازش با یکدیگر رفتار نمایند. طلبکاران به بدهکاران فشار نیاورند و بدهکاران نیز در پرداخت بدهکاریهای خود سهل‌انگاری و مسامحه نکنند.

۷- از کشاورزان محترم تقاضا می‌شود که در تولید محصولات کشاورزی و آرزاق عمومی و توسعه دامپروری کوشش نمایند و همیشه توکل به خدا داشته باشند و از حرام اجتناب نمایند و فعلاً به زمینهای شرکتهای زراعی و وسائل کشاورزی دولتی و جنگلها و کلیه اموال دولتی وابسته به شاه و اطرافیان دستبرد نزنند و در حفظ و حراست آنها کوشش نمایند، و نگذارند به یغما رود تا از طرف مراجع صالحه دینی تکلیف قطعی آنها تعیین شود. امید است همه شما این وظیفه ملی و دینی را به خوبی انجام دهید. همه شما پاسداران اموال عمومی و اسلامی هستید. خدایه همه شما اجر بدهد. بیش از همه ترقی و تعالی کشور وابسته به همست و جدیت کشاورزان و کارگران محترم است. شما هستید که با کوشش و فعالیت خود اوضاع اقتصادی کشور را سامان می‌دهید و کشور را از وابستگی اقتصادی به کشورهای استعمارگر نجات می‌دهید.

ضمناً توصیه می‌شود از ذبح حیوانات باردار اهلی و جنگلی و ذبح بره‌های شیرخوار حتی المقبور پرهیز شود زیرا این امر گذشته از جنبه عاطفی به اوضاع اقتصادی کشور لطمه می‌زند. خوب است با حس ترحم با حیوانات رفتار شود.

۸ از محصلین و دانشجویان و اساتید محترم تقاضا می‌شود اوضاع نابسامان دبستانها و دبیرستانها و دانشگاهها را مرتب کنند و سعی نمایند که احتیاج و نیاز کشور را از جهت نیروی انسانی رفع نمایند تا در سایه استقلال واقعی بتوانیم سرنوشت کشور را به دست خودمان تعیین کنیم. خداوند همه ما را در انجام وظایف اسلامی و انسانی خود پیروز و موفق فرماید. والسلام علیکم ورحمته و برکاته

۱۸ ربیع الاول ۱۳۹۹ ۵۷/۱۱/۲۷
حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۴۷: پیام معظمله به مناسبت اولین سالگرد فاجعه خونین هفده شهریور، مورخه ۱۳۵۸/۶/۱۵
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَا عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْتَوُونَ
بسیایید اکنسورن که پیوند مکتب و خون در انقلاب اسلامی ما مستحکم گشته، رسالت خون و شهادت را عمیقاً درک کرده و در این لحظه‌های خون رنگ زمان که سرزمین اسلامی ایران، به خون هزاران شهید رنگین است پیام شهیدان را به گوش تاریخ برسانیم.

برادران و خواهران مسلمان، احساسات پرشور و بی‌شائبه‌ای که به مناسبت بزرگداشت شهدای به خون خفته هفده شهریور سال ۵۷ ابراز می‌دارید و شور و هیجانی که با اشک و سوز و فریاد همراه است بسیار انگیزنده و روحیه انقلابی شماست. روحیه‌ای که در طول مبارزات خستگی‌ناپذیر ملت مسلمان ایران به رهبری قائد اعظم حضرت امام خمینی همواره پشتوانه فریادها و خروشها و اقدامات و تصمیمات ما بوده است.

ملت مسلمان ایران، انقلاب اسلامی شما از همان نقطه‌ای آغاز شد که حرکت انقلابی توحید در ضلوعه تاریخ آغاز گشت یعنی گفتن نه در برابر پدیده، نظام، قدرت و تشکیلاتی که با نظام عقیدتی و سیاسی توحیدی راستین مغایرت دارد. موضع‌گیری پشت سنگر لا اله الا الله و نفی شرک طاغوت و استعمار در همه چهره و اشکال شرقی و غربی و چپ و راستش و شوریدن به بی‌عدالتی و استبداد و ستم در کل زمین و کل تاریخ.

توحید ابراهیمی، اسلام محمد و تشیع علی از این نقطه آغاز شد و موضع‌گیری قاطعانه و انقلابی مبارزان خداپرست همه ادوار تاریخ به قیمت خونها، اشکها، سوزها، کشتارها، قتل‌عامها، آتش‌سوزی‌ها، محرومیت‌ها، اعدام‌ها و آوارگی‌ها تمام شد تا امانت پاک خدا و رسالت انسان که بر کوه، زمین و زمان عرضه شده و تنها انسان پذیرای آن گشت سالم به دست انسان متعهد این قرن سپرده شود و اکنون شما ملت شجاع ایران امانت دار پاک باز و راستین این امانت بزرگ الهی بوده که در راه حفظ و حراست آن لحظه‌ای از پای ننشسته و بی‌دریغ حتی جان عزیز خویش را به پیشگاه این ودیعه آسمانی و توحیدی تقدیم می‌کنید. راستی فداکاریهای بی‌شائبه ملت غیور ایران قبل از پیروزی و پس از آن و امروز و بخصوص در برخورد با توطئه‌های امپریالیسم و صهیونیسم و شرکت در بسیج عمومی و جهاد مقدس غرب ایران، شایسته تقدیر و تجلیل است.

کشتار ۱۷ شهریور و فاجعه قتل‌عام جوانان سلحشور اسلامی هرچند از نظر زمانی یک پدیده گذشته تلقی می‌گردد ولی بدون شک این فاجعه یکی از تجلی‌گاههای بی‌کار حق و باطل و نبرد مستضعفین و مستکبرین بوده و همبای زمان و تاریخ و انسان پی‌آمدهای آن تداوم خواهد یافت چه آنکه از یک سو نمایانگر نقش استعماری و میزان تسلط آمریکا و اسرائیل در حکومت خودکامه شاه مخلوع است و از سوی دیگر بیانگر سلامت مکتب و اصالت خط مشی اسلامی نهضت و میزان ایمان و صداقت مبارزان راه خدا بوده که در برابر رگبار بی‌امان گلوله‌های آمریکایی و اسرائیلی پایمردی و مقاومت نمودند تا به درجه رفیع شهادت نائل گشتند. درود پیوسته کل انسانیت به روان پاک آنان که با خون خود رسالت شهادت و نقش موثر آنرا در تکامل نهضت انبیا و تشیع تجسم داده و به دنیا ثابت نمودند که ملتی پرخاشگر و انقلابی و مومن و صادق خواهد توانست بر یکی از عظیم‌ترین ارتشهای مجهز جهان پیروز گردد.

شما شهیدان بخون خفته راه خدا پیوند مکتب و خون که در تاریخ نهضت‌های شیعی و انقلابی توحیدی تنها در بعد ادبی و ذهنی از آن یاد می‌شود، به تبلور عینی و ملموس رسانید و با قطرات خون خویش بر تارک تاریخ حماسه جاودانگی ایدئولوژی اسلامی و نهضت حق طلبان شیعه را رقم زدید.

اکنون شب با یک دنیا افتخار و عظمت سر به تیره تراب نهاده و در قلوب آزادیخواهان ماوی گرفتارید و ما و شما وارث خون شهدا و عهددار بشر رساندن مکتب شما "شهادت" و فلسفه آن "مقاومت" و نتیجه آن "حکومت اسلامی" هستیم. اکنون ما پس از قرن‌ها انتظار که صاحبان زر و زور و تزویر صلابت ایمان و عفت و فکر و اندیشه و فرهنگ و اخلاق‌سازمان را به سنگ استبداد و سرنیزه خود شکستند، با عبور از گذرگاه خونین عاشورا که سندی زنده بر اصالت روح مقاومت و ایثار در برابر خدا و خلق بود، دیگر بار به هفده شهریور و میدان شهدا قدم نهاده و خود را در صحنه یک جهاد مداوم با همه جباران و خونخواران و ابرقدرتهای تاریخ یافته و با فریادی از خون برخاسته از خنجره شما بار دیگر سخن شما را تکرار می‌کنیم: سوگند به خون و خونین پیام شهدا و مقاومت و محرومیت که خط رهبری و امامت حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی را تا حصول پیروزی‌نهایی دنبال خواهیم کرد. سوگند به نیرو بخش جهان و آفریدگار نیروها که اجازه نخواهیم داد یک لحظه رسالت مقدس شهادت و فلسفه مقاومت فراموش گردد.

سوگند به طراوت خون شهید و روح پرخاشگر انقلابی که توطئه‌های اهریمنان و سیاست‌های توسعه طلبانه و تجزیه گری و پیمانهای شوم مثلث ابرقدرتها را نه تنها با دست و فریاد که با خون و آتش متلاشی خواهیم کرد. سوگند به عنصر مقاومت و محرومیت که هرگز خاضع تلخ و وحشتناک استعمار زدگانی چون خلق قهرمان فلسطین، فیلیپین، افغانستان، بریتانیا، فطانی و ... را از یاد نبرده و با تمام امکانات آنان را یاری خواهیم کرد.

سوگند به عاشورا و کربلا و میدان شهدا که دست آوردهای انقلاب اسلامی ایران را در جز جز خاک گرامی این صرزد و بوم پاسداری خواهیم کرد.

سوگند به مستضعفین، محرومین و منکوبین همه تاریخ که سیاست پلید آمریکا و اسرائیل در کردستان و دیگر نیرنگهای محافل جاسوسی شرق و غرب ما را از راه مقدس منحرف نخواهد نمود و سوگند به حق همه پیامبران بر حق خدا و ائمه بزرگ شیعه و رهبران وادی توحید که راه شهیدان را تا آخر ادامه خواهیم داد.

”وعدا لله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم.“ والسلام علی من اتبع الهدی

۵۸/۶/۱۵ ۱۴ شوال ۱۳۹۹

تهران، حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۴۸: متن اعلامیه اساتید و فضلاء حوزه علمیه قم درباره خلع محمدرضا شاه از مقام سلطنت، مورخه ۱۹/۹/۱۳۵۷، ۱۹ محرم الحرام ۱۳۹۹

بسم الله الرحمن الرحيم

بیش از یک سال است که ملت مسلمان ایران به پا خاسته و مخالفت خود را با شاه صریحا اعلام داشته است، و این اظهار مخالفت به صورت تعطیلات سراسری و تشکیل اجتماعات و راهپیمایی و دادن شعارهای ضد شاه و تصویب قطعنامهها و اعتصابات در کارگاهها و ادارات و موسسات دولتی و خصوصی و گونههای دیگر انجام گرفته است، در همه شهرستانها این ملت به پا خاسته با آتش اسلحه گرم دولت شاهمواجه، و هزاران شهید و به مراتب بیش از آن مجروح و مصدوم داده است.

با تمام این مصائب، ملت نستوه و آگاه ایران داوطلبانه و شجاعانه در دو روز تاسوعا و عاشورای سلسل جاری (۱۹ و ۲۰ آذر ۱۳۵۷) راهپیمایی عظیم و بیسابقهای را در سراسر کشور ترتیب داد، و با صراحت هر چه تمامتر در غالب شعار، پلاکارد و قطعنامه مخالفت خود را با شخص شاه رژیم شاهنشاهی بیان داشت و خواستار تشکیل حکومت جمهوری اسلامی به رهبری نایب الامام حضرت آیتالله العظمی خمینی دام ظلهم شد. ملت ایران در این رفراندوم صددرصد آزاد که مورد تصدیق مراجع عالیقدر بوده و خبرگزاریهای بزرگ دنیا هم گزارش آن را دادهاند رای صریح خود را داد. ما امضاکنندگان ذیل با در نظر گرفتن رفراندوم مذکور وظیفه مذهبی و ملی خود می دانیم که رسما به شخص شاه و دولت و ارتش و مقامات وزارت کشور و همچنین به دولتهایی که با کشور ما رابطهای در حد تبادل سفیر دارند از طریق سفارتخانهها ابلاغ نماییم که:

۱ شاه و رژیم شاهنشاهی به هیچ وجه پایگاهی در میان ملت ندارد، و مردم حتی در زیر فشار سرنیزه و مسلسل هم آن را تحمل نمی کنند، و قهرا شاه از مقام خود مخلوع و سلطنت او غیر قانونی است و فورا باید کناره گیری خود را اعلام دارد و بساط شاهنشاهی برای همیشه باید از این مملکت برچیده شود.

۲ هر چه زودتر می بایست حکومت جمهوری اسلامی زیر نظر نایب الامام حضرت آیتالله العظمی خمینی دام ظلهم تشکیل گردد.

۳ دولت نظامی از هاری و هر دولت دیگری به هر نحو شکل بگیرد غیر قانونی است.

۴ امرای ارتش و افسران و درجه داران و سربازان که ارتش ملتند لازم است به ملت پیوندند و به هیچ وجه از شاه مخلوع و رژیم مردود اطاعت و جانبداری نکنند و تمام نیروی خود را برای برآوردن خواستههای ملت بسیج نمایند.

۵ کلیه استانداران و فرمانداران و بخشداران و روسای دوایر که خدمتگزاران ملتند لازم است به ملت پیوسته، از دولت غیر قانونی اطاعت نکنند.

۶ دولتهای خارجی توجه داشته باشند که شاه و دولت او از نظر ملت ایران غیر قانونی و غاصب می باشند و هرگونه همکاری و پشتیبانی از شاه نقض حقوق بشر و دشمنی با ملت ایران است، و هر نوع قرارداد سیاسی نظامی و اقتصادی و فرهنگی و غیر آن با دولت او از نظر ملت ایران ارزش و اعتبار قانونی نخواهد داشت.

مسلم ملکوتی، حسین نوری، محمد شاه آبادی، مهدی حسینی روحانی، حسینعلی منتظری، ابوالفضل النجفی الخوانساری، سید سیدالله مدنی، مصلحی اراکی، علی احمدی میانجی، هاشم تقی دیری، محمد حسین مسجد جامعی، حسین راستی کاشانی، محمد محمدی گیلانی، ابوطالب تجلیل، محسن دوزدوزانی، محمد مهدی ربانی، عباس محفوظی، محمد مومنین، مرتضی بنی فضل، رضا استادی، سید ابوالفضل موسوی، سید حسین برقی، حسن تهرانی، احمد آذری قمی، سید حسن طاهری خرم آبادی، محمد فاضل، محمد یزدی، محسن هرمی پناهی، محمد علی شرعی، علی مشکینی، احمد جنتی، سید یوسف مننی تبریزی، رضا بها الدینی، سید محمد ابطحی کاشانی، رضا توسلی سید محمد تقی شاهرخی، ابوالقاسم خزعلی، صادق خلغالی.

پیوست شماره ۴۹: متن تشکر و اعتذار معظمه از علمای محترم و مردم شریف و قهرمان غرب ایران

بسمه تعالی

اینجانب پس از بازگشت از زیارت مرجع و قائد عالیقدر اسلام حضرت آیتالله العظمی آقای خمینی در پاریس، و پس از زیارت مشاهد مشرفه علی مشرفها آلف التنا و التحیه در سوریه و عراق، با علمای اعلام و احساسات گرم مردم شریف شهرهای غرب کشور مواجه شدم و بمخاطر مسئولیتهای فوری و سنگینی که به عهده ام بوده نتوانستم از احساسات و عواطف آقایان کما هو حقه قدر دانی کنم، لذا بدینوسیله مراتب اعتذار و تشکر عمیق خود را از علمای اعلام و برادران و خواهران شهرهای: قصر شیرین، سریل ذهاب، اسلام آباد، کرمانشاه، کنگاور، مریانج همدان و ساوه اعلام می دارم.

شکی نیست که ایمان و استقامت و فداکاریهای جانی و مالی شما و دیگر برادران و خواهران سراسر کشور بود که جنبش اسلامی

ملت ما را در پرتو رهبری قاطعانه علمای اعلام و آیات عظام بالاخص آن زعیم عالیقدر به اوج خود رساند و دشمن را در همه سنگرهای استبدادی و استعماری خود شکست داد.

امید است به زودی شاهد پیروزی نهایی و برقراری حکومت جمهوری عدل اسلامی باشیم و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۱۷ صفر ۱۳۹۹

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۵۰ : پیوست شماره ۵۰ : نامه فقیه عالیقدر به امام خمینی مبنی بر عذرخواهی از عدم عضویت رسمی در جلسات شورای انقلاب

باسم تعالی

محضر مبارک آیت الله العظمی آقای خمینی مدظله العالی
پس از سلام، بر حسب گفته آقایان حجت الاسلام خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی (دامتافاضاتهما) حضرت تعالی امر فرموده‌اید که من عضو رسمی شورای انقلاب باشم، البته من از اوامر حضرت تعالی ماییل نیستم تخلف کنم ولی شرایط و وضع مزاجی من با کار سنگین و زیاد تناسب ندارد، و من چنانچه به آقایان گفته‌ام حاضر تا پایان انتخابات و استقرار اوضاع کشور در تهران بمانم و با آقایان همکاری کنم و در جلسات آنان نیز حتی المقدور شرکت کنم ولی عضویت رسمی را صلاح نمی‌دانم، و بلکه اگر عضو رسمی باشم از بسیاری از همکاریها باز خواهم ماند لذا چنانچه صلاح بدانید مرا از قبول عضویت رسمی معذور بدانید و السلام علیکم و ادام الله ظلمکم.

۱۹ ذی الحجه ۱۳۹۹

حسینعلی منتظری

بعدا ایشان زیر همین ورقه نوشته‌اند:

بسم تعالی

عضویت رسمی به این معنی نیست که جنابعالی در تمام جلسات حاضر باشید بلکه مطالب با مشورت شما انجام گیرد، و بودن جنابعالی بمصلحت اسلام و ملت است ولی اختیار با خود شماست، هر طور صلاح می‌دانید عمل فرمایید و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

روح الله الموسوی الخمینی

پیوست شماره ۵۱ : متن اعلامیه معظمله درباره پیوستن ارتش ایران به صفوف ملت و مطلع نمودن آنان به جنایات رژیم شاه مورخه ۱۳۵۷/۱۱/۶

بسم الله الرحمن الرحيم

الجنود باذن الله حصون الرعيه و زين الولاه و عز الدين و سبل الامن... نهج البلاغه "ارتش با الهام از مکتب الهی دژ محکم ملت و مایه سربلندی زمامداران و عظمت و مجد دین و برقراری آرامش کشور است."

برادران ارتشی، افسران، همافران، درجداران و سربازان شریف، در این لحظات حساس که نسیم حیات و آزادی از قطرات خون هزاران شهید که در راه تحقق ارزشهای الهی و آزاد ساختن کشور از یوغ اجانب به پیکره این سرزمین می‌وزد، در این فرصتی که با فداکاریهای همه جانبه جمیع اقشار ملت آرزوی دیرینه ملت مسلمان مبنی بر به دست گرفتن سرنوشت خویش و طرد جمیع عسکال استعمار جهانی از کشور در پرتو تشکیل جمهوری عدل اسلامی به رهبری قائد بزرگ حضرت آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی در آستانه تحقق قرار گرفته، در این هنگام که امید است ارتش غیور و مسلمان ما شخصیت اسلامی خود را باز یابد و از شکل استعماری و عامل اجرای مقاصد ضد مردمی دشمنان اسلام بودن به درآید و در راه حفظ منافع اسلامی و ملی مردم ما کوشا باشد و از آثار ننگ کابیتولاسیون تحمیلی (مصونیت قضایی مستشاران نظامی آمریکا) برای همیشه خود را پاک گرداند در این مرحله حساس انقلاب که ملت مسلمان ایران خود را برای بزرگترین استقبال تاریخی از رهبر انقلاب اسلامی خود آماده می‌کند تا با ادامه رهبری قاطع معظمله از نزدیک و همت شما برادران ارتشی و سایر اقشار ملت به نوسازی کشور پرداخته و ملت محروم را از وضع موجود نجات دهد، و بالاخره در این زمان که ملت به حکم وظیفه شرعی و فرمان رهبر بزرگوارش ارتش را از خویش و خود را از ارتش جدا نمی‌بیند و از ارتشیان آزاده با آغوش باز استقبال می‌کند، مشاهده می‌شود که دولت غیرقانونی و ضد ملی کنونی، شما را همچون گذشته وسیله ارباب و تهدید و کشتار مردم قرار داده، و حتی به دست برخی از مزدوران و فریب خوردگان به اسم شما برادران فرودگاههای کشور را بسته و مانع تشریف فرمایی رهبر انقلاب اسلامی ایران گشته، و به وسیله مزدوران خود مردمی را که در حال تدارک استقبال بودند به گلوله بستند و عده‌ای را کشتند تا از این راه مردم را به عقب نشینی وادارند، ولی ملت مسلمان ایران چون برای خدا و رفاه خلق خدا به رهبری آیات عظام خاصه قائد بزرگ قدم برداشته و مستحمل هزاران قربانی و محرومیت‌های فراوانی شده، همچنان به پیش رفته و به فکر عقب‌نشینی نمی‌افتد. این آزاریها و اویسی‌هایند که پس از ایجاد صحنه‌های قتل عام کشتار و وحشیانه مردم، چون خود را در بین ملت، منفور و از صفوف ارتش مسلمان جدا می‌دیدند، یا به فرار نهاده و با خراج نمودن ثروت‌های غارت شده محروم همچون دیگر غارتگران بیت‌المال و در راس آنان شاه خائن در بیلاقیهای خارجی به عیاشی مشغولند که البته دیری نخواهد گذشت که به خواست خدا و همت ملت مسلمان و مبارز ایران به کشور کشانده شده و در دادگاه عدل اسلامی محاکمه خواهند شد.

ارتشیان آزاده آیا شما تا چند سال پیش و حتی هم اکنون مورد اهانت و آزار چنین فرماندهانی نبودید؟ آیا مستشاران نظامی آمریکا که اکنون در اثر مبارزات جرات خروج از منازل خود را ندارند تا دیروز بر شما ارتشیان محترم حکومت مطلقه

نداشتند؟ آیا نمی‌دانید که این مستشاران با گرفتن حقوقهای گزاف صد هزار تومانی به بهترین وجه زندگی می‌کنند و در مقابل، شما که از ملتید و صاحب این ثروتها می‌باشید باید از جهت مخارج مادی و مسکن در تنگنا قرار گرفته و به بدترین نحو زندگی نمایید؟ آیا در طی سالهای متعددی برای شما برادران مسلمان که باید نمونه عالی یک سرباز رشید اسلام باشید امکان کسب معنویات و فضایل انسانی گذاشته‌اند؟ و آیا کوشش نکرده‌اند تا شما را با فرهنگ ضد اسلامی شاهنشاهی تربیت نمایند و کورکورانه در خدمت مشتی فرمانده فاسد و از خدا بی‌خبر قرار دهند؟ آیا در سالهای گذشته که بودجه کشور به جیب مستشاران نظامی خارجی ریخته می‌شد به شما کوچکترین اعتنایی می‌نمودند؟ اگر می‌بینید اینک به ظاهر به فکر شما افتاده و رعایت حال شما را می‌کنند این نیز از ثمرات مبارزات مردم بوده، و به منظور اغفال و دور نگهداشتن شما از امواج انقلاب اسلامی ملتصورت می‌گیرد، و بالاخره آیا اسلحه‌ای که در دست شماست و از پول این ملت ستمدیده مسلمان تهیه شده و باید در راه حفظ استقلال کشور دفاع از ملت از آنها استفاده شود سزاوار است که در راه حفظ منافع و اجرای توطئه‌های ابرقدرتهای شرق و غرب و حفظ شخص خانی که کشور را در آستانه سقوط مادی و معنوی قرار داد به کار رود؟ شخصی که ثروتها و منابع طبیعی را در انحصار خود و خانواده و اطرافیانش قرار دادو آنها را به بانکهای خارجی سرازیر نمود برادران عزیز در طول ۵۰ سال گذشته استبداد سیاه که روحانیت و همه آزادیخواهان در ایران مورد هجوم وحشیانه عوامل خاندان تنگین‌پهلوی بودند، گشسته می‌دادند و اسارت و شکنجه تحمل می‌کردند، آیا جز برای آن بود که منابع کشور و عقاید ملت مسلمان در حال غارت شدن بود؟ و مگر نه این است که رهبر ملت ایران برای دفاع از حیثیت و شرافت و استقلال این کشور و به جرم اعتراض به تصویب قانون ننگین کاپیتولاسیون از کشور خود به خارج تبعید شد؟ شما باید بدانید که اینک ارتش بر سر دو راهی قرار گرفته، راه خدا و اسلام و استقلال کشور که همان راه ملت و رهبر آن است و راه اربابان رژیم‌دست نشانده موجود که راه طاغوت و بردگی و اسارت و کشتار ملت است که در نتیجه به ضرر ارتش و به قیمت سقوط حیثیت و وابستگی آن تمام می‌شود.

ملت ما، علاوه بر دادن هزاران قربانی و خسارت زیاد که هم اکنون از طریق سلاح نفت یکی از موثرترین ضربه‌ها را به حامیان رژیم فاسد زده در انتظار است شما برادران ارتشی نیز هر چه بیشتر با توجه به هویت اسلامی و ملی خود دین خود را به اسلام و مسلمین ادا نمایید، تا این سلاح قوی که دشمن بدان متکی بوده و هست، همچون سلاح نفت در خدمت اسلام و مردم درآید، که خوشبختانه طبیعه آن را در تظاهرات و اعتصابات و راهپیماییهای مکرر برادران ارتشی در شهرهایی نظیر تهران، اصفهان، همدان، شیراز و ... می‌بینیم، و امید است با یکپارچگی و تشکل همه جانبه ملت و ارتش به زودی پرچم جمهوری عدل اسلامی به رهبری حضرت آیتالله العظمی خمینی در ایران به اهتزاز درآید تا همگی با فراست کامل و برخورداری از امکانات موجود، برای اجرای قوانین عبادت‌الله اسلامی در کشور خود بکوشیم. از خداوند متعال سربلندی و شرافت استقلال ارتش ایران را خواستارم بوالسلام علیکم و رحمته و برکاته

۲۷ صفر ۱۳۹۹

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۵۲ : تلگرام مرحوم آیتالله حاج شیخ جواد تهرانی به حضرات آیات آقایان منتظری و صدوقی و سایر علما، در حمایت از تحصن آنان در مسجد دانشگاه تهران، مورخه ۱۳۵۷/۱۱/۶

بسمتعالی

حضرت آیتالله منتظری و آیتالله صدوقی و سایر علمای اعلام و برادران متحصن تحصن آقایان گرامی در مسجد دانشگاه تهران به منظور اعتراض به مشکلاتی که حکومت غیرقانونی بختیار، در راه بازگشت حضرت آیتالله العظمی آقای خمینی (دامتبرکاته) ایجاد نموده، اقدام آگاهانه‌ای است که مورد حمایت همه طبقات ملت است.

ما ضمن محکوم کردن کشتار وحشیانه اخیر تهران و بقیه نقاط کشور به وسیله دژخیمان این نظام غیرقانونی، پشتیبانی خود را از هدفهای مقدس آن تحصن، که هدف همه ملت ایران است، قویا اعلام می‌کنیم، و چنانچه این حکومت دست نشانده همچنان به روش خائنانه خود ادامه دهد بدون شک تصمیمات لازمه اتخاذ خواهد گردید.

جواد تهرانی، از طرف جامعه روحانیت مشهد

پیوست شماره ۵۳ : حکم امام امت (ره) درباره نصب معظم له به امامت جمعه تهران، مورخه ۱۳۵۸/۶/۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت جناب مستطاب حجج الاسلام والمسلمین آقای منتظری دامتافاضاته

مرحوم مجاهد بزرگوار آقای طالقانی پس از عمری مجاهدت و پاسداری از اسلام به رحمت خداوند پیوست و ما را سوگوار کرد. تکلیف پاسداری از اسلام به عهده همه ماست، و من شما را که مجاهدی بزرگوار و فقیهی عالیقدر می‌دانم برای دژ محکمی که آن فقید سعید پاسدار آن بود انتخاب و منصوب نمودم. نماز جمعه که نمایی از قدرت سیاسی و اجتماعی اسلام است باید هرچه شکوهمندتر و پرمحتواتر اقامه شود. ملت گمان نکند که نماز جمعه یک نماز عادی است، نماز جمعه بسا شکوهمندی که دارد برای نهضت کوتاه عمر ما یک پشتوانه محکم و در پیشبرد انقلاب اسلامی عامل موثر و بزرگی است. ملت عظیم و عزیز با شرکت خود باید این سنگر اسلامی را هرچه عظیمتر و بلندپایهتر حفظ نماید تا به برکت آن توطئه‌های خائنانه و دسیسه‌های مفسدان خنثی شود. از خداوند تعالی دوام نهضت و عظمت اسلام را خواستارم.

۲۱ شهریور ماه ۱۳۵۸

روح الله الموسوی الخمينی

پیوست شماره ۵۴: متن استعفانامه معظمه از امامت جمعه تهران، مورخه ۱۳۵۸/۱۰/۲۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محضر مقدس آیتالله العظمی حضرت امام خمینی مدظله العالی
پس از سلام به عرض می‌رساند ضمن تجدید تشکر از اینکه حضرتعالی اینجانب را به عنوان امام جمعه تهران نصب فرمودید، چون من علاقه مفراط دارم که در حوزه علمیه قم باشم و به مباحثات و مذاکرات علمی ادامه دهم لذا از محضر حضرتعالی تقاضا می‌کنم یک نفر از آقایان واجد شرایط را به عنوان امام جمعه تهران برای ادامه نماز جمعه در دانشگاه تعیین فرمایید. ادام‌الله‌تکلم.

۲۳ دیماه ۵۸ برابر با ۲۴ صفر ۱۴۰۰ دق

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۵۵: نامه معظمه به امام خمینی در مورد مسائل و اختلافات اصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محضر مبارک آیتالله العظمی امام خمینی مدظله العالی
پس از سلام، بر حسب نگرانی حضرتعالی از مسائل اصفهان و امر شما نسبت به حل آنها جلسهای با حضور آقایان (با حذف السقاب) طاهری اصفهانی، پرورش، ناطقنوری، طاهری خرمآبادی، ربانی املشی، شیخ عباسعلی روحانی، شیخ عبدالله نوری و حاج احمد آقا تشکیل شد و پس از مذاکرات مفصل و بیان اشکالات چنین بنظر رسید که ریشه عمده اختلافات روحانیت مبارز اصفهان که محور آن آقای طاهری است و حزب جمهوری اسلامی که محور آن آقای پرورش است می‌باشد، لذا تصمیم گرفته شد که من طی دو نامه از آقایان طاهری و پرورش جداخواهم که این دو ارگان را هم‌آهنگ و در یکدیگر ادغام کنند و آقایان هم پذیرفتند. امید است بزودی مشکل حل و نگرانی حضرتعالی بکلی برطرف گردد. والسلام علیکم و ادام‌الله‌تکلم

۱۳ شوال ۱۴۰۲

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۵۶: نامه معظمه به آیتالله طاهری در مورد مسائل و اختلافات اصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جناب مستطاب آیتالله طاهری امام جمعه محترم اصفهان دامت برکاته
پس از سلام، بر حسب نگرانی عمیق حضرت آیتالله العظمی امام خمینی مدظله العالی نسبت به مسائل اصفهان و امر معظمه به حل سریع آنها و مذاکراتی که در جلسه منعقد در ۶۱/۵/۱۱ با حضور جناب‌عالی و آقای پرورش وزیر محترم آموزش و پرورش و حجج اسلام آقایان طاهری خرم‌آبادی، ناطقنوری، ربانی املشی، شیخ عباسعلی روحانی، شیخ عبدالله نوری و حاج احمد آقا خمینی دامت‌افاضاتهم انجام شده مستدعی است جنابعالی با همکاری آقای پرورش هرچه زودتر دو ارگان انقلابی اصفهان: روحانیت مبارز و حزب جمهوری اسلامی اصفهان را هم‌آهنگ و در یکدیگر ادغام کنید، و از عناصر و اعضای این دو ارگان انقلابی اصفهان ضمن تقدیر و تشکر از خدمات ارزنده آنها به انقلاب تقاضا می‌کنم که به پاس خون شهدای انقلاب و بعد از انقلاب در این امر حیاتی که به سود انقلاب و خواست رهبر انقلاب است با شما و آقای پرورش همکاری نمایند. والسلام علیکم و علیهم و رحمة الله و برکاته

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۵۷: نامه معظمه به آقای پرورش در مورد مسائل و اختلافات اصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جناب مستطاب آقای سید علی اکبر پرورش وزیر محترم آموزش و پرورش دامت‌توفیقه پس از سلام، بر حسب نگرانی حضرت آیتالله العظمی امام خمینی مدظله العالی نسبت به مسائل اصفهان و امر معظمه به حل سریع آنها و مذاکراتی که در جلسه منعقد در ۶۱/۵/۱۱ با حضور جناب‌عالی و آیتالله طاهری و حجج اسلام آقایان طاهری خرم‌آبادی، ناطقنوری و ربانی املشی، شیخ عباسعلی روحانی، شیخ عبدالله نوری و حاج احمد آقا خمینی دامت‌افاضاتهم انجام شد لازم است جنابعالی هرچه زودتر ضمن سفری به اصفهان به معیت و همکاری آیتالله طاهری، دو ارگان انقلابی اصفهان یعنی روحانیت مبارز و حزب جمهوری اسلامی را هم‌آهنگ و در یکدیگر ادغام کنید و از عناصر و اعضای این دو ارگان انقلابی، ضمن تقدیر و تشکر از خدمات ارزنده آنها به انقلاب تقاضا می‌کنم که به پاس خون شهدای انقلاب و بعد از انقلاب در این امر حیاتی که به نفع انقلاب و خواست رهبر انقلاب است با شما و آیتالله طاهری همکاری نمایند.

شکرالله مساعیکم و مساعیهم، و بجاست جنابعالی در نماز جمعه اصفهان شرکت و پیش از آن سخنرانی کنید تا بدین وسیله بعضی سو تفاهات محتمله برطرف گردد. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

۱۳ شوال ۱۴۰۲

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۵۸: اعتبارنامه نمایندگی مجلس بررسی نهایی قانون اساسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دولت موقت جمهوری اسلامی ایران، وزارت کشور

اعتبارنامه نمایندگی مجلس بررسی نهائی قانون اساسی

بر اساس فرمان رهبر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی و دستور شماره ۱۳۹/م مورخ سیزدهم تیرماه هزار و سیصد و پنجاه و هشت جناب آقای مهندس مهدی بازرگان نخستوزیر دولت موقت جمهوری اسلامی ایران و بر طبق قانون انتخابات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی ایران مصوب هفتم تیر ماه ۱۳۵۸ شورای انقلاب اسلامی ایران و برحسب نامه شماره ۱۳۱۱/۵۲۶۳/۵۳ مورخ ۱۳۵۸/۴/۱۸ جناب آقای مهندس هاشم صباغیان وزیر کشور، انتخابات نمایندگی مجلس بررسی نهائی قانون اساسی حوزه انتخابیه استان تهران برگزار گردید و ما اعضا کنندگان زیر، اعضای انجمن نظارت گواهی می‌دهیم که حضرت آیت‌الله حسینعلی منتظری نجف‌آبادی فرزند علی دارای شناسنامه شماره ۷۵۸۴ متولد سال ۱۳۰۱ در انتخابات این حوزه که در تاریخ دوازدهم مرداد ماه ۱۳۵۸ انجام شده است با اکثریت ۱۶۶۳۴۲۳ رای از مجموع ۲۵۲۵۳۸۱ رای به نمایندگی مجلس بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران انتخاب گردیده و انتخاب نامبرده با رعایت مقررات قانون و آئین نامه ستاد مرکزی انتخابات کشور بعمل آمده است و مشروح برگزاری این انتخابات نیز در صورت جلسه پایان انتخابات حوزه انتخابیه استان تهران مندرج می‌باشد.

بتاریخ ۱۳۵۸/۵/۲۵
امضای اعضا و مهر انجمن نظارت
امضای فرماندار و مهر فرمانداری
ایرج تبریزی

پیوست شماره ۵۹: جزوه "مجموعه دو پیام"، نظرات معظمه راجع به پیش‌نویس قانون اساسی
بسم الله الرحمن الرحيم

اولین پیام و نظریات آیت‌الله منتظری نسبت به پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۵۸/۴/۱
ملت مسلمان ایران

اینک که پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران منتشر شده است از همه برادران و خواهران اسلامی که اهل نظر می‌باشند انتظار می‌رود متن آن را که زیربنای حکومت آینده کشور است به دقت مورد مطالعه قرار دهند و نظریات خودشان را اعلام فرمایند. طبیعی است که مسلمان واقعی هم از مسامحه و مجامله به دور است و هم از تعصبات جاهلانه، و همدلی جز روشن شدن حق و حقیقت ندارد. اینجانب نیز به سهم خود نسبت به چند اصل از اصول آن، نکته‌هایی را تذکر می‌دهم و از برادران و خواهران اسلامی بخصوص برادران اهل سنت استدعا دارم منصفانه و برادرانه قضاوت فرمایند.

۱ اصل ۱۳ چنین است:

دین رسمی ایران اسلام و مذهب جعفری است که مذهب اکثریت مسلمانان ایران است و مذاهب دیگر اسلامی اعم از زیدی، حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی معتبر و محترم است و در مناطقی که مسلمانان پیرو این مذاهب اکثریت دارند مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها بر طبق این مذاهب خواهند بود ولی در احوال شخصیه و در تعلیم و تربیت دینی هر مسلمانی در هر نقطه از ایران بر طبق مذهب اسلامی خود عمل می‌کند.

این اصل بسیار منصفانه تنظیم شده است، فقط جمله ذیل لازم است اضافه شود: "و این اصل تا ظهور حضرت ولی عصر عجل‌الله فرجه باقی است و به هیچ نحو قابل تغییر نیست. در اینجا دیده می‌شود بعضی از برادران اهل سنت اصرار دارند که به (اسلام) اکتفا شود و از مذهب نسائی به میان نیاید و می‌گویند: تسنن و تشیع و ژوهایلی است که خود ساختیم، در اینجا خاطر برادران و خواهران را به دو نکته متوجه می‌کنم:

نکته اول: با اینککه مسلمین همه برادرند و در اسلام شرکت دارند ولی انشعاب مسلمین به مذاهب مختلفه واقعیتی است انکار ناپذیر. فقه جعفری با فقه شافعی یا مالکی یا حنبلی تفاوت دارد و همچنین خود مذاهب چهارگانه اهل سنت با یکدیگر اختلاف دارند و قهراً هر مسلمانی در مقام عمل یکی آنها را مقیاس عمل خود قرار می‌دهد و در نتیجه چون اکثریت قاطع مردم تابع فقه جعفری هستند باید در شئون مربوط به آنان چند مجلس قانون‌گذاری و چه در دادگستری فقه جعفری مورد عمل قرار گیرد بدون اینکه حقوق سایر برادران تضییع شود، و این امر به خوبی در متن اصل ۱۳ ملحوظ شده است، چنانچه در هر یک از کشورهای اسلامی دیگر چون مراکش، مصر، عربستان سعودی، یمن، عمان، پاکستان، افغانستان و اندونزی یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت مذهب رسمی است بدون اینکه مزاحم سایر مذاهب باشند.

چرا وقتی که یکی از مذاهب چهارگانه حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی بر اساس اکثریت پیروان در کشوری رسمیت پیدا می‌کند اشکالی در میان نیست ولی هنگامی که مذهب جعفری که متکی بر فقه اهل بیت پیغمبر است بر مبنای اکثریت پیروان مذهب رسمی تلقی می‌شود داد و فریاد راه می‌افتد؟

نکته دوم: واژه "شیعه" چیزی نیست که ما ساخته باشیم بلکه ریشه آن در کلام پیغمبر اکرم (ص) است، از باب نمونه جلال الدین سیوطی در کتاب در المنثور در تفسیر سوره بینه می‌فرماید: "و اخرج ابن عساکر عن جابر بن عبدالله قال كنا عند النبي صلى الله عليه و آله فاقبل علي (ع) فقال النسبي (ص) :والذي نفسي بيده ان هنا وشيعته لهم الفاترون يوم القيامة واخرج ابن عسدي عن ابن عباس قال لما نزلت "ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البريه" قال رسول الله (ص) كملوا (ع) هو انت و شيعتك يوم القيامة راضين مرضيين."

و در حدیث معروف "ثقلین" از طرق شیعه و سنی به نحو توازن از پیغمبر اکرم (ص) نقل شده است، چنانچه مسلم و ترمذی و احمد حنبلی و بسیاری دیگر از مولفین اهل سنت از سی و چهار نفر از اصحاب پیغمبر از جمله: زین‌الدین ارقم، ابوسعید خدری و جابر بن عبدالله از پیغمبر (ص) نقل کرده‌اند و خلاصه مجموع متون نقل شده بدین مضمون است:

”من از میان شما می‌روم و دو چیز نفیس در میان شما باقی می‌گذارم که اگر بدانها تمسک جویند گمراه نخواهید شد (کتاب خدا و عترت من) این دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا بر من وارد شوند.“ در این حدیث شریف عترت پیغمبر در عرض کتاب خدا قرار داده شده که باید امت پیغمبر بدان تمسک جویند و بدین وسیله راه حق پویند.

و از این جهت است که شیعه امامیه قرآن مجید و سنت پیغمبر و دستورات عترت آن حضرت را اساس فقه خود قرار داده‌اند، پس مسأله تشیع و پیروی از امامان شیعه خود ساختگی نیست بلکه ریشه آن فرموده‌های پیغمبر اکرم (ص) است و در حقیقت شیعه امامیه به کتاب خدا و سنت پیغمبر عمل می‌کنند و سنت آن حضرت را از راه عترت و اهل بیت آن حضرت به دست می‌آورند، و اهل البیت ادوی بها فی البیت.

آری فقه عترت و اهل بیت پیغمبر در مقایسه با فقه فقها دیگر همچون ابرحنیفه، مالکینانس، شافعی و احمد حنبل به واقع و سنت واقعی پیغمبر نزدیکتر است.

و لکن سیاستهای ضاغوتی و شیطانی خلفای اموی و عباسی اهل بیت پیغمبر را کنار زدند و نسبت به آنان سانسور شدید اعمال می‌شد و قهرای پیروان آنان در اقلیت قرار گرفتند، و امامان شیعه با اینسکه خود را احق می‌دانستند ولی برای حفظ اتحاد و وحدت کلمه و عظمت و شوکت مسلمین سفارش می‌کردند که شیعیان آنان با سایر مسلمین همگام باشند و رفت و آمد خود را حفظ کنند و در جماعت و جمعه آنان شرکت نمایند تا مبادا دشمنان اسلام از تفرق و اختلاف آنها سو استفاده نمایند، و همین است وظیفه همه مسلمین در عصر حاضر و گرنه استعمارگران شرق و غرب از آب گل آلود ماهی می‌گیرند. بالاخره ما بر حسب وظیفه اسلامی و دستور انماطهار سلام الله علیه دست همبرادران مسلمان خود را می‌فشاریم ولی این وظیفه مانع از آن نیست که آنچه را که انسان تشخیص می‌دهد حقیقت است بیان نکند، زیرا کتمان حقیقت خود گناهی است بزرگ. ”ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیننا للناس فی الکتب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون“

تا اینجا مربوط بود به اصل سیزدهم، و ضمناً از اطلاع سخن معزرت می‌خواهم.

۲ آنچه در ذیل اصل ۱۴۷ قید شده: ”درخواست مراجعه به آراء عمومی باید از طرف رئیس‌جمهور یا دو سوم نمایندگان مجلس شورای ملی باشد“ بهتر است ذیل اصل ۱۷ ذکر شود.

۳ در اصل ۲۶ راجع به آزادی تشکیل انجمنهای دینی باید قید شود: ”دینهای رسمی کشور، زیرا ادیان غیر رسمی ممکن است از این اصل سو استفاده کنند.“

۴ در اصل ۲۶ که مراتع از اموال عمومی شمرده شده است لازم است مراتع وابسته به دهات که جز مراتع آنها محسوب است استثناً شود زیرا مالکین دهات به این قبیل مراتع احقند و جنبه عمومی ندارد.

۵ در اصل ۴۸ اجمال شرایط انتخاب شوندگان درست نیست، بلکه لازم است شرایط آنها از جهت سن و مذهب و سواد داشتن و آشنا بودن به مسائل اسلامی و حسن سابقه اخلاقی و دینی ذکر شود.

۶ در اصل ۷۶ راجع به شرایط رئیس‌جمهور باید اضافه شود: ”چون اکثریت قاطع ملت ایران جعفری مذهبند رئیس‌جمهور باید جعفری مذهب و دارای حسن سابقه اخلاقی و دینی و کاملاً آشنا به مسائل اسلامی و چه بهتر که مجتهد باشد در مسائل اسلامی“، و همچنین در اصل ۱۰۶ راجع به شرایط نخستوزیر.

۷ پس از اصل ۱۲۵ یک اصل اضافه شود و در آن شرایط افسران و سران ارتش از جهت مذهب و اخلاق ذکر شود.

۸ در فصل هشتم راجع به قضات یک اصل اضافه شود و در آن شرایط قاضی از جهت مذهب و اخلاق عمومی و آشنایی به مسائل اسلامی ذکر شود و اینکه بالاخره باید قضات از طرف مجتهدین تعیین شوند.

۹ در اصل ۱۴۲ راجع به شورای نگهبان قانون اساسی گفته شده که تشکیل می‌شود از پنج نفر علمای طراز اول منتخب از میان علمای پیشنهاد شده از طرف مراجع تقلید و شریف از صاحب نظران منتخب از طرف مجلس شورا.

در نتیجه علمای طراز اول که باید نظارت کنند بر قوانین موضوعه در مجلس، در این شورا در اقلیت می‌باشند در صورتی که در قانون اساسی سابق علمای طراز اول مستقل بودند و حق ”وتو“ داشتند نسبت به قوانین موضوعه.

از خداوند متعال موفقیت و پیروزی همه مسلمین را چه در ایران و چه در سایر کشورهای اسلامی مسألت می‌نمایم، والسلام علیکم و رحمات الله وبرکاته

۲۷ رجب ۱۳۹۹ قم،
حسینعلی منتظری

دومین پیام:

بسمه تعالی

برادران و خواهران

پس از انتشار پیش‌نویس قانون اساسی ایران به همه برادران و خواهران تذکر دادم که چون قانون اساسی زیربنای سیاست آینده کشور است لازم است اهل نظر به مقدار امکان در اصول آن دقت کنند و بدون اعمال حب و بغض بلکه فقط به منظور کتمان نکردن حقیقت آنچه را بمنظرشان می‌رسد تذکر دهند و خود اینجانب نیز در نظر سطحی اول نکته‌هایی را تذکر دادم و اینک باز نکته‌هایی را یاد آور می‌شوم:

۱ چون انقلاب اسلامی ایران راحت و رایگان به دست نیامد بلکه متجاوز از سی هزار شهید و هزاران مجروح و میلیاردها تومان خسارت بجای گذاشت و ایمان، استقامت، اتحاد و همبستگی همه اقشار ملت و رهبری علما و روحانیین متعهد و مسئول بخصوص حضرت آیت‌الله‌عظمی آقای خمینی مدظله‌العالی مهترین عوامل پیروزی نهضت بود، لذا لازم است قبل از هر چیز در مقدمه قانون اساسی تاریخچه مختصری از اختناق، فشارها، ظلم و جنایات، زندانها و شکنجه‌های دوران پهلوی و سپس قیام ملت و برخوردها، درگیریها و خسارات جانی و مالی و بالاخره عوامل پیروزی ملت ذکر شود تا نسل آینده متوجه فداکاریهای

نیاکان خود گردد و در حفظ و حراست دست آوردهای انقلاب کوتاهی نکند.

۲ در اصل ۳ ذکر شده است: "آرا عمومی مبنای حکومت است" این نحو تعبیر با دموکراسی غربی که پایبند ضوابط خاصی نیستند بیشتر قابل انطباق است، فرض می‌کنیم پس از تشکیل شوراها آرا عمومی ریا و یا شرب خمر را تجویز کردند آیا ما آن را تجویز می‌کنیم؟ باید این اصل بدین نحو تصحیح شود "آرا عمومی بر اساس قوانین حیات بخش اسلام مبنای حکومت است."

۳ در اصل ۴ معنویت و اخلاق اسلامی را مبنای روابط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قرار می‌دهد معنویت و اخلاق اسلامی بجای خود ولی ما در اسلام نسبت به مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی صریحا قانون داریم پس باید در این اصل به دنبال معنویت و اخلاق کلمه "قوانین" اضافه شود.

۴ در اصل ۱۳ ذکر شده است:

دین رسمی ایران اسلام و مذهب جعفری است، که مذهب اکثریت مسلمانان ایران است، و مذاهب دیگر اسلامی اعم از زیدی، حنفی مالکی، شافعی و حنبلی معتبر و محترم است و در مناطقی که مسلمانان پیرو این مذاهب اکثریت دارند مقررات مجلسی در حدود اختیارات شوراها بر طبق این مذاهب خواهد بود الخ...

اولا به دنبال کلمه جعفری کلمه اثناعشری باید اضافه شود زیرا اسماعیلیان نیز جعفری مذهبند. ثانيا در عداد مذاهب دیگر باید مذهب اسماعیلی نیز اضافه شود.

ثالثا در آخر این اصل باید اضافه شود: "این اصل تا ظهور حضرت ولی عصر عجل الله فرجه باقی است و به هیچ نحو قابل تغییر نیست، نفراندم در آن راه دارد و نه مجلس موسسان." در اینجا بسیاری از برادران اهل سنت اصرار دارند که در این اصل به اسلام اکتفا شود و نامی از مذهب خاص به میان نیاید، با عرض معذرت به عرض می‌رساند:

اولا اختلاف در اصول اساسی اسلام یعنی توحید و نبوت و معاد راه ندارد و همه مذاهب در اصول اتفاق دارند و همه پیرو قرآنند و از دستورات محکم قرآن سرپیچی نمی‌کنند و اجازه جنگ و نزاع هم ندارند.

و ثانيا ما هم از تشکیلات و تفرق رنج می‌بریم و چه بسا همین اختلاف مذاهب اسلامی در اعصار گذشته راهی برای نفوذ دشمنان اسلام بوده‌است و پیروان خام مذاهب را به جان یکدیگر می‌انداختند.

ولسی چه باید کرد که در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتیم زیرا تقسیم شدن مسلمین به مذاهب مختلفه و اینکه اهل هر مذهبی برای خود یک روش فقهی خاصی را اختیار کرده‌اند واقعیتی است انکار ناپذیر و این موضوع به دست من و شما نیست و امری هم نیست که تازه رخ داده‌باشد بلکه این تفرق و اختلاف بلافاصله پس از پیغمبر اکرم (ص) شروع شد و در اواخر قرن دوم به اوج خود رسید و البته مذاهب فقهی خیلی پیش از اینها بود تا اینکه در اواخر قرن چهارم مذاهب اهل سنت در چهار مذهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی منحصر شد و سایر مذاهب فقهی را کنار زدند و فعلا در عصر ما آنچه عملا وجود دارد تقریبا مذاهب هفت گانه: اثناعشری، زیدی، اسماعیلی، حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی است.

اینک ما از برادران اهل سنت می‌پرسیم چه کنیم؟ فردا که مجلس شورای ملی و یا در دادگستری لازم می‌شود بر اساس فقه اسلام قانونی را تصویب کنند و یا حکمی را صادر نمایند، کدام یک از روشهای فقهی موجود را اساس قرار دهند؟

آیا با اینکه اکثریت قاطع ایران تابع فقه جعفری هستند فقه حنفی یا شافعی را مثلا اساس قرار دهند و فقه جعفری را کنار بزنند در صورتی که شیعه امامیه فقه خود را از طریق عترت و اهل بیت پیغمبر گرفته است و معتقد است که چون در حدیث نقلین (که میان دو فریق شیعه و سنی متواتر است) عترت و اهل بیت پیغمبر در کنار کتاب خدا حجت قرار داده شده، تمسک بدانها واجب شده است.

بنا بر این فقه عترت پیغمبر از فقه ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد حنبل که نه در عصر پیغمبر بوده‌اند و نه نسبت به آنها از طرف پیغمبر سفارشی شده است برای کشف سنت واقعی پیغمبر بیشتر مورد اعتماد است، آیا فردا برای هر قانونی از قوانین اسلام که در مجلس شورا و یا در دادگستری مورد احتیاج می‌شود شروع کنیم جنگ شیعه و سنی راه بیندازیم، یکی طرفدار فقه جعفری شود و یکی دیگر طرفدار فقه شافعی؟

آیا چون در اسلام مذاهب فقهی مختلفی پیدا شده بطور کلی از فقه اسلام صرف نظر کنیم؟ چه باید کرد؟

آیا می‌فرمایید شیعه امامیه ایران بگذارند ایران هم به سرنوشت عراق دچار شود؟ زیرا در عراق با اینکه جنبش استقلال طلبی به رهبری علمای شیعه بود و اکثریت ملت عراق هم شیعه مذهبند ولی بالاخره حکومت عراق فقه حنفی را محور عمل قرار داد و کلاه شیعیان پس معرکه ماند.

آیا چون اسلام به وحدت و اتحاد دعوت کرده است شیعه امامیه باید از فقه عترت و اهل بیت پیغمبر صرف نظر کنند و فقه ابوحنیفه یا شافعی را مثلا محور عمل قرار دهند تا اتحاد برقرار شود؟

بالاخره وجود مذاهب مختلف فقهی در ایران واقعیتی است انکار ناپذیر و تغییر آن هم در شرایط فعلی غیر ممکن است، اکثریت ایران عملات تابع فقه جعفری هستند و کردستان تابع فقه شافعی و اهل سنت بنادر و جنوب خراسان تابع فقه حنفی و هر فرقهای فقه خودشان را صحیح می‌دانند و دیگران را تخطئه می‌کنند و جبر و اکراهی هم در میان نیست.

آیا در این صورت راهی هست جز اینکه بگویم همه مذاهب معتبر و محترمند و پیروان هر مذهبی به فقه خودشان عمل کنند و جنگ و درگیری هم نباید در میان باشد؟ و این است مفاد اصل ۱۳ اگر شما راه عملی معقولانه بهتری سراغ دارید بفرمایید، پس نزاع در اصل ۱۳ غلطو بیهوده است.

۵ اصل ۱۶ چنین است: "قوای ناشی از حق حاکمیت ملی عبارتند از قوه مقننه، قوه قضائیه و قوه مجریه که باید همیشگیه مستقل از یکدیگر و ارتباط میان آنها بر طبق این قانون به وسیله رئیس جمهور برقرار گردد." در اینجا توجه به یک نکته دقیق لازم است.

خداوند عزوجل همه افراد بشر را مستقل و آزاد خلق کرده است، همه مخلوق خدا، همه ملک خدا و وابسته به وجود خدا می‌باشند،

خدا بر همه موجودات تکوینا تسلط دارد و همه پرتو وجود اویند و هیچ یک از افراد بشر نسبت به یکدیگر تسلط و اختیار ندارند حتی پیامبران خدا از جهت پیامبری فقط حق ابلاغ دستورات خدا را دارند و نه حق حاکمیت، حق حاکمیت و فرماندهی اولاد و بالذات منحصر است به خدایی که همه ملک اویند و تار و پود وجودشان به او وابسته است. "ان الحکم الا لله" (یوسف) بولی اگر خداوند که حاکم است به کسی حق حاکمیت بدهد و او را خلیفه و جانشین خود قرار دهد، او حاکم و فرمانروایمی شود و همه باید از او اطاعت کنند، چنانچه خداوند در حق داود علیه السلام می فرماید: "یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق" (سوره ص) داود ترا خلیفه قرار دادیم در زمین پس میان مردم به حق حکم کن.

از این آیه شریفه به دست می آید که اگر داود خلیفه نبودی حق حکم و قضاوت نداشتی و همچنین در قرآن راجع به پیامبر اسلام می فرماید: "النبی لولی بالمؤمنین من انفسهم" در این آیه شریفه ولایت و سلطه حاکمیت پیغمبر اسلام نسبت به مؤمنین از طرف خدا تثبیت شده و اگر جنبه ولایت برای حضرتش نبودی فقط پیغمبر بودی و حق حاکمیت نداشتی و به عقیده شیعه امامیه، پیغمبر اکرم این حق حاکمیت را از طرف خدا در روز غدیر خم به علی (ع) تفویض کرد و چنانچه فرمود: "الست لولی بکم من انفسکم؟ قالوا بلی، قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه. وقت شود که پیغمبر اکرم (ص) در تفویض ولایت به علی (ع) تکبیه بر ولایت خود کرد نه بر نسبت خود، و بالاخره پس از علی (ع) ولایت به فرزندان علی (ع) یکی پس از دیگری تفویض شد تا امام دوازدهم و در زمان غیبت کبری آن حضرت به کسانی که دارای شرایط ذیل باشند تفویض شده:

۱ متخصص و کارشناس مسائل اسلامی باشند. (فقیه و مجتهد)

۲ عادل و با تقوی باشند.

۳ آشنا به حوادث و مسائل روز باشند.

این است عقیده شیعه امامیه، پس ولایت و حق حاکمیت فقیه از ناحیه امام است و حق حاکمیت امام از ناحیه پیغمبر و حق حاکمیت پیغمبر از ناحیه خدا و حق حاکمیت خدا بالذات است و از آثار مالکیت تکوینی است که نسبت به همه مخلوقات خود دارد. اگر از طرف خدا یا حاکمی که از طرف خدا ولو با واسطه حاکم قرار داده شده دستوری صادر شود (چه در مقام قانون گذاری و چه در مقام قضاوت و فصل خصومت) انسان چون خودش را وابسته به خدا و ملک خدا می داند و جدانا خود را موظف می داند که دستور نامبرده را اطاعت کند و اگر اطاعت نکند خودش را شرمنده و گناهکار می داند ولی اگر از طرف شخصی که مثل خود اوست دستوری صادر شود انسان بر حسب وجدان خودش را موظف به اجرای آن نمی داند و به عبارت دیگر دستوری خدا و یا حاکمی که از طرف خدا باشد در وجدان انسان معتقد به خدا ضامن اجرا دارد ولی دستور دیگران در وجدان انسان ضامن اجرا ندارد و دستوری که در وجدان انسان ضامن اجرا و پشتوانه ندارد بی ارزش است.

ضمنا یادآوری می شود که یک سنخ قوانین و دستورات کلی داریم که از طرف خدا به وسیله وحی تعیین شده و کارشناس استنباط و تشخیص آن در زمان غیبت، فقیه عادل است (احکام فقهی) و یک سنخ قوانین و دستورات جزئی است که حاکم بر حق هر زمان بر حسب مقتضیات و شرایط و احتیاجات در منطقه حکومت خود قرار می دهد (احکام ولایتی) و بالاخره از آنچه به نحو فشرده و فهرست وار بیان کردیم نتیجه می گیریم که حکومت و قضاوت و تشخیص قوانین کلی و جعل قوانین و دستورات جزئی در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله فرجه الشریف به فقیه عادل آشنا به حوادث و مسائل روز تفویض شده، در خطبه منسوب به حضرت سید الشهداء روحی و ارواح العالمین له الفدا وارد است: مجاری الامور بید العلماء بالله الامنا علی حلاله و حرامه و بالاخره حکومت و قانون باید به فقهایی که عادل و آشنا به حوادث و مسائل روز باشند منتهی شود و قوه مجریه هم باید زیر نظر و فرمان آنان باشد و در حقیقت قوه مجریه نمایندگان آنان می باشند و از خود استقلالی ندارند و قضاوت هم حق فقیه و یا منصوب از ناحیه اوست، پس سفقوه مقننه، مجریه و قضاییه به یکدیگر مربوطند و از یکدیگر جدا نمی باشند و هر سه به فقیه عادل آشنا به مسائل روز منتهی می شوند. این اجمالی بود از مطلب، و تفصیل و ذکر ادله آن در این نامه مختصر میسر نیست.

از آنچه گذشت چند نتیجه به دست می آید:

۱ قرای سه گانه از یکدیگر جدا نیستند و رابط همه آنها فقیه عادل آشنا به مسائل روز می باشند و اگر بنا است رابط آنها رئیس جمهور باشد پس باید رئیس جمهور فقیه عادل و یا منصوب از ناحیه او باشد.

۲ نمایندگان مجلس که قوه مقننه می باشند یا باید خودشان فقیه عادل آشنا به مسائل روز باشند و یا قانونی را که تصویب می کنند باید بنظر فقیه عادل برسد و او تصویب کند و از این جهت در اصل دوم متمم قانون اساسی سابق بسا اینکه در زمان طاغوتها تصویب شده بود قیلشده که باید پنج نفر علمای طراز اول در مجلس باشند و آنان بر قوانین مصوبه مجلس صحه بگذارند و اگر صحه نگذارند جنبه قانونی ندارد بولی متاسفانه این اصل در قانون اساسی فعلی حذف شده و به جای آن دو اصل ۱۴۴ و ۱۴۵ ذکر شده که ناقص و ناتمام است چنانچه در جای خود اشکالات و نواقص آنها را روشن خواهیم کرد.

۳ رئیس جمهور یا باید فقیه عادل آشنا به مسائل روز باشد و یا از طرف او منصوب شود و زیر نظر او انجام وظیفه کند.

۴ حق حکم به انحلال مجلس شورا، توشیح قوانین، فرماندهی نیروهای نظامی، اعلان جنگ، ستارگه جنگ، عفو عمومی و یا تخفیف مجازات مربوط به فقیه عادل آشنا به حوادث و مسائل روز است و اگر بنا است مربوط به رئیس جمهور باشد پس باید رئیس جمهور فقیه عادل و یا اقلا منصوب از ناحیه او باشد.

۵ قضات بسا باید فقیه عادل باشند و یا اقلا منصوب از ناحیه او و شخصا آشنا به مسائل و احکام اسلام باشند.

۶ ذیل اصل ۱۴۷ راجع به درخواست مراجعه به آرا عمومی بهتر است در ذیل اصل ۱۷ ذکر شود.

۷ اصل ۲۲ چنین است: "همه افراد ملت اعم از زن و مرد در برابر قانون مساویند" لازم است اضافه شود مگر در مواردی که اسلام بر حسب اقتضا و استناد ذاتی برای هر کدام حکم خاصی قرار داده باشد.

۸ اصل ۲۶ چنین است: "تشکیل احزاب و جمعیتها و انجمن های دینی، سیاسی و صنفی آزاد است" لازم است به دنبال کلمه "دینی" قید شود: از ادیان رسمی و گرنه دینهای غیر رسمی سو استفاده می کنند.

۹ اصل ۴۶ "منابع زیر زمینی و دریایی و معادن و جنگل‌ها و بیشه‌ها و رودخانه‌ها و آبهای عمومی دیگر و اراضی موات و مراتع از اموال عمومی است"

اولاً: جنگل‌ها معمولاً از اموال عمومی است ولی کلمه "بیشه" اصطلاحاً بر مجتمع اشجاری که از طرف مالکین خصوصی احداث شده باشد اطلاق می‌شود بنابراین بیشه‌ها از اموال عمومی نیست. ثانیه: از اراضی موات و مراتع آنچه حرم املاک شخصی و از مرافق آنها محسوب می‌شود مانند راه‌ها، ممر سیلها و چراگاه گوسفندان دهات مالکین نسبت به آنها احقند و از اموال عمومی نیست.

۱۰ در اصل ۴۸ ذکر شده "شرایط انتخاب شوندگان و انتخاب کنندگان را قانون معین خواهد کرد." شرایط اساسی انتخاب شوندگان از جهت سن و مذهب و تقید به آداب و اخلاق مذهبی و حسن سابقه دینی و اخلاقی و آشنا بودن به مسائل اسلامی در غیر اقلیت‌های مذهبی لازم است در خود قانون اساسی تعیین شود بخصوص که پس از تصویب قانون اساسی بلافاصله برای مجلس اول مورد نیاز است.

۱۱ اصل ۷۵ چنین است: "رئیس‌جمهور بالاترین مقام رسمی کشور در امور داخلی و روابط بین‌المللی و اجرا قانون اساسی است و تنظیم روابط قوای سه گانه و ریاست قوه مجریه را به عهده دارد."

سابقاً در رقم ۵ روشن شد که حکومت در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل‌الله فرجه از شئون فقیه عادل آشنا به حوادث و مسائل روز است و او است بالاترین مقام رسمی کشور و رابط بین قوای سه گانه و ناظر بر همه شئون و قوای سیاسی کشور، اگر خود او ریاست جمهوری را بپذیرد بالاترین مقام رسمی کشور است و اگر به دیگری محول کند باز خود او بالاترین مقام است و رئیس‌جمهور زیر نظر او انجام وظیفه می‌کند و چه بهتر که فقیه عادل آشنا به مسائل روز اداره امور کشور را به شورایی مرکب از سه یا پنج نفر محول کند که زیر نظر او انجام وظیفه کنند زیرا در این صورت کشور از استبداد و دیکتاتوری محفوظتر است و بالاخره تفویض سیاست کشور به یک رئیس‌جمهور بدون در نظر گرفتن ولایت و حکومت فقیه عادل سبک حکومت غریبی است و بسا اسلام بخصوص مذهب شیعه اثنا عشریه سازگار نیست.

۱۲ اصل ۷۶ چنین است: "رئیس‌جمهور باید مسلمان و ایرانی الاصل و تابع ایران باشد." تنظیم این اصل با این کیفیت بسیار عجیب است، اگر در ریاست جمهوری که مطابق اصل ۷۵ بالاترین مقام رسمی کشور است به صرف مسلمان و ایرانی قناعت کنیم فردا هر بی‌سری و پایی با پول و تساکتیک و پروپاگاندا خود را به این مقام والا می‌رساند. مگر این همه پادشاهان جبار و طاغوت، مسلمان و ایرانی نبودند و به زیارت عتبات عالیات نمی‌رفتند؟ پس چه فرقی است بین حکومت اسلامی و حکومت‌های جبارانه سابق؟ اگر بنا است حکومت اسلامی در کشور برقرار باشد حکومت اسلام در زمان غیبت حضرت حجت(ع) از شئون فقیه عادل آشنا به مسائل روز است و اگر خود او عنوان ریاست جمهوری را بپذیرد چه بهتر و گرنه رئیس‌جمهوری زیر نظر او انجام وظیفه می‌کند و بالاخره رئیس‌جمهوری باید دارای چند شرط باشد:

- ۱ مسلمان باشد.
- ۲ عاقل باشد.
- ۳ دارای عدالت و تقوا و حسن سابقه دینی و اخلاقی باشد.
- ۴ یا فقیه عادل آشنا به مسائل روز باشد و یا زیر نظر او انجام وظیفه کند و شخصاً به مسائل اسلامی و مسائل روز آشنا باشد.

۵ چون اکثریت قاطع جمعیت کشور شیعه اثنا عشری می‌باشند رئیس‌جمهور باید دارا و صروح این مذهب باشد.

۶ بر حسب اجماع فقها و حدیث نبوی "لا یفعل قوم ولیتهم امراه" رئیس‌جمهور باید مرد باشد، در اینجا ممکن است برخی روشنفکران خدشه کنند و یا به ساحت مقدس خواهران برخورد کنند ولی حقیقت باید گفته شود چون کتمان حقیقت خود گناهی است بزرگ، بر حسب فقه شیعه اصامیه بلکه فقه اسلام و اخبار وارده حکومت و قضاوت برای خانها نیست و این نه به خاطر بی‌احترامی به ساحت مقدس خواهران و یا نادیده گرفتن حقوق آنان می‌باشد، حکومت و قضاوت حق نیستند، بلکه تعهد و مسئولیت‌اند و دو بار گرانی هستند که بر دوش هر کس گذاشتمشوند اگر واقعاً بخواهد حق آنها را ادا کند زیر بار مسئولیت له می‌شود.

لذا خدای کریم رحیم نخواست است خواهران که دارای روح لطیف و احساسات محبت‌آمیز هستند و جنبه‌های عاطفی و احساسی خانواده و اجتماع به عهده آنان گذاشته شده آلوده و گرفتار شوند و اعضایشان زیر بار سنگین مسئولیت خرد شود. در اینسکه جنبه تفکر و تدبیر و ملاندیشی نوعاً در مردان بیشتر و جنبه‌های عاطفی و محبت و احساس نوعاً در خانها بیشتر است شکی نیست، البته ممکن است احیاناً خانمی از جهت تعقل و تفکر از مردی جلو باشد و بالعکس مردی در جهات عاطفی از زنان کمتر نباشد ولی حکم تابع اکثریت است.

زن هرچند با سواد و درس خوانده و دنیا دیده باشد بالاخره نوعاً زود رنج و سریع التاثر است و در مقابل تبلیغات و یا التماس و لایه تحت تاثیر واقع می‌شود ولی شخص حاکم و یا قاضی باید برد بار، محکم و بی‌تفاوت باشد و گرنه ممکن است به طرف باطل بلغزد و تحت تاثیر تبلیغات غلط و یا التماس و لایه طرف واقع شود پس این بار سنگینی را که جز تعهد و مسئولیت چیزی نیست بدوش خانها گذاردن نسبت به آنها ظلم و ناروا است. این حقیقت را روش دنیا نیز ثابت می‌کند زیرا می‌بینیم در دنیای غیر اسلامی از شرق و غرب با اینسکه تقید به مرد بودن رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیری یا قاضی ندارند ولی عملاً ریاست جمهوری یا نخست‌وزیر یا قضاوت نوعاً به عهده مردان گذاشته می‌شود و آنها حائز این مقامها می‌گردند و این نیست مگر برای اینسکه استعداد ذاتی مردان برای تحمل بار مسئولیت بیشتر است و بالاخره اطمینان دارم خواهرانی که مقید به دستورات اسلام می‌باشند از بیان دستورات اسلامی نمی‌رنجند و به جان و دل احکام خدا را می‌پذیرند.

۱۳ در اصل ۸۲ در سوگند نامه رئیس‌جمهور ذکر شده است: "قدرتی را که ملت به عنوان امانتی مقدس به من سپرده

است "چون گفتیم رئیس‌جمهور یا باید مجتهد و فقیه عادل باشد و یا از ناحیه او تعیین شود پس در سوگند ذکر شود: قدرتی را که از ناحیه انماطهار و یا از ناحیه رهبر مذهبی با تایید ملت به عنوان امانتی مقدس به من سپرده شده است. اصل ۱۴: توشیح قوانین با رئیس‌جمهور است "چون حکومت اسلامی است و قوانین کشور باید بر اساس قوانین اسلام باشد پس رئیس‌جمهور یا باید مجتهد و فقیه باشد و یا منصوب از طرف فقیه و شخصا آشنا به مسائل اسلامی باشد تا حق توشیح داشته باشد.

۱۵ اصل ۱۰۲: هرگاه رئیس‌جمهور به خیانت یا توطئه علیه امنیت کشور متهم شود مجلس شورای ملی باید به اتهام او رسیدگی کند و اگر سه چهارم همه نمایندگان مجلس رای به تعقیب او دادند هیات عمومی دیوان عالی کشور به اتهام رسیدگی و بر طبق قوانین عمومی مجازات او را تعیین می‌کند "این تبعیض بر خلاف اسلام است اگر فرضاً رئیس‌جمهور مرتکب گناه و جرم عسلی شد چرا دستگاه قضایی نتواند او را تعقیب کند و تعقیب او توقف بر رای سه چهارم نمایندگان داشته باشد.

۱۶ اصل ۱۰۶: هیچ کس نمی‌تواند به مقام نخست‌وزیر و وزارت برسد مگر اینکه مسلمان و ایرانی الاصل و تابع ایران باشد."

۱ نخست‌وزیر و وزرا باید مسلمان باشند.

۲ چون اکثریت جمعیت ایران شیعه مذهبند نخست‌وزیر و وزرا باید شیعه مذهب باشند.

۳ باید آشنا به مسائل و دستورات اسلام باشند.

۴ باید دارای تقوا و حسن سابقه دینی و اخلاقی باشند.

۵ باید با سواد باشند.

۱۷ اصل ۱۱۲: نخست‌وزیر و وزیران در صورتی که متهم به خیانت یا توطئه علیه امنیت کشور گردند اتهام آنها در مجلس مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت و چنانچه اکثریت مجلس رای داد تعقیب متهم در هیات عمومی دیوان عالی کشور "این هم باز تبعیض بی‌جایی است چرا هنگامی که نخست‌وزیر و یا یکی از وزرا مرتکب جرم و گناهی شد دستگاه قضایی کشور نتواند او را تعقیب کند و تعقیب او متوقف باشد به آرا اکثریت نمایندگان مجلس، از کجا که نخست‌وزیر با نمایندگان مجلس گاویندی نکند و خود را از مجازات نرھاند. مگر نه این است که شریح‌قاضی که از طرف حضرت‌علی(ع) برای قضاوت نصب شده بود در نزاع حضرت‌علی با یک مرد یهودی حضرت‌علی را به محاکمه کشید.

۱۸ اصل ۱۲۱: راجع به ارتش لازم است یک اصل اضافه شود و شرایط افسران استخدامی و سران ارتش از جهت مذهب و اخلاق ذکر شود.

۱۹ اصل ۱۲۷: "قوه قضائیه مستقل" البته قوه قضائیه از قوه مجریه جدا و مستقل است ولی بر حسب موازین حکومت اسلامی که فقیه عادل در راس حکومت قرار دارد هر یک از قوه مجریه و قوه قضائیه زیر نظر او انجام وظیفه می‌کنند و نصب و عزل و یا تغییر محل مأموریت آنان همه دستور او و یا نمایندگان او انجام می‌شود.

۲۰ اصل ۱۳۰: "قضات محاکم را نمی‌توان از مقامی که شاغل اند بطور موقت یا دائم بدون محاکمه و ثبوت جرم منفصل کرد یا محل خدمت یا سمت آنها را بدون رضای آنان تغییر داد" در حکومت اسلامی هر یک از قوه مجریه و قوه قضائیه زیر نظر حاکم که فقیه عادل است انجام وظیفه می‌کنند و حاکم می‌تواند هر که را صلاح دید عزل و یا محل مأموریتش را تغییر دهد، تغییر محل خدمت لازم نیست در اثر جرح باشد بلکه ممکن است وجود یک قاضی خاصی در محل دیگری ضرورت داشته باشد، در این صورت حاکم که هم فقیه است و هم عادل و هم آشنا به مسائل و حوادث روز او را بدان محل اعزام می‌کند.

۲۱ در اصل ۱۳۹ می‌گوید: "شورای عالی قضایی اداره امور مربوط به قوه قضائیه اعم از استخدام و نصب و عزل قضات و تغییر محل مأموریت و تعیین مشاغل و ترفیع آنان و مانند اینها را بعهده دارد، و این شورا مرکب است از:

۱. سفیر از مستشاران یا روسای شعب دیوان عالی کشور به انتخاب آن دیوان.

۲. شش نفر از قضاتی که دارای لااقل ده سال سابقه خدمت قضایی باشند به ترتیبی که قانون معین می‌کند.

۳. رئیس دیوان عالی کشور که ریاست شورا را نیز به عهده دارد.

۴. دادستان کل کشور، اعضای انتخابی شورا به مدت پنج سال انتخاب می‌شوند "قبلاً متذکر شدیم نصب و عزل قضات و تغییر محل مأموریتشان از وظائف فقیه عادل یا نمایندگان اوست. آری ممکن است فقیه عادل که متصدی حکومت اسلامی است شورای عالی قضایی را به کیفیت مسزور امور اداره امور قضات بنماید ولی او هر وقت بخواهد افراد شورا را کم و زیاد کند مانعی ندارد و مقید به پنج سال نیست چه بسا برخی افراد شورا فاسد یا نامناسب درآیند، چطور ممکن است شخص فاسد الزاماً تا مدت پنج سال سر کار باشد.

۲۲ اصل ۱۴۰: "حکم انتصاب رئیس دیوان عالی کشور و روسای شعب و مستشاران و دادستان کل کشور با امضای رئیس‌جمهور صادر و سایر احکام به امضای وزیر دادگستری می‌رسد"، قاضی یا باید مجتهد و فقیه عادل باشد یا شخصاً آشنا به مسائل و احکام اسلام باشد و از طرف فقیه عادل منصوب گردد و اگر بناست قضات از طرف رئیس‌جمهور یا وزیر دادگستری منصوب شوند پس قهراً رئیس‌جمهور یا وزیر دادگستری باید فقیه عادل یا منصوب از طرف فقیه عادل باشد. ضمناً در اینجا یک اصل باید اضافه شود و در آن شرایط قضات از جهت دین و مذهب و عدالت و اجتهاد و یا منصوب بودن از طرف مجتهد عادل، و عقل و مذکر بودن ذکر شود.

۲۳ خلاصه از اصل ۱۴۲ و ۱۴۳: "به منظور پاسداری از قانون اساسی شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل می‌شود: پنج نفر از میان مجتهدین در مسائل حقوقی، سفیر از اساتید دانشکده‌های حقوق و سفیر از قضات دیوان عالی کشور که به وسیله مجلس شورا انتخاب می‌شوند، این اشخاص برای مدت ده سال انتخاب می‌شوند."

اصل ۱۴۴: "شورای نگهبان به درخواست یکی از مراجع معروف تقلید یا رئیس‌جمهور یا رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان

کل کشور صلاحیت رسیدگی به قوانین را پیدا می‌کند مشروط به اینکه از تاریخ توشیح قانون بیش از یک ماه نگذشته باشد" اصل ۱۴۵ در صورتی که شورا قانون عادی را به دلیل مخالفت صریح با اصول مسلم شرعی یا سایر اصول این قانون متعارض با قانون اساسی بداند آن را برای تجدید نظر با ذکر دلایل تعارض به مجلس برمی گرداند و مجلس با توجه به دلائل ذکر شده تجدید نظر به عمل می‌آورد "اصل ۱۴۶" تصمیم‌های شورای نگهبان با رای حداقل دو سوم اعضا معتبر است "خوانندگان محترم توجه دارند که شورای نگهبان در این قانون به جای پنج نفر علمای طراز اول است که در اصل دوم متمم قانون اساسی سابق ذکر شده بود ولی تفاوت بین این دو از زمین تا آسمان است: مفاد اصل دوم متمم قانون اساسی سابق این بود که پنج نفر علمای طراز اول باید در مجلس شورا حضور داشته باشند و قوانین مصوبه مجلس به نظر آنان برسد، اگر قوانین مصوبه را مخالف شرع اسلام یافتند قوانین مصوبه ارزش قانونی ندارند و از درجه اعتبار ساقطاند و به اصطلاح علمای طراز اول نسبت به قوانین مصوبه حق "وتو" داشتند ولی شورای نگهبان در قانون فعلی که مرکب است از ۱۱ نفر پنج نفر علما طراز اول و شش نفر از حقوق دانان منتخب از ناحیه مجلس شورا.

اولا: در قانون ذکر نشده که این شورا در مجلس حضور دارند یا نه. ثانیاً: خود شورا هر چند قوانین مصوبه را بر خلاف اسلام یا قانون اساسی تشخیص دهد ولی حق اظهار نظر ندارد مگر به درخواست یکی از مراجع تقلید یا رئیس‌جمهور یا رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور که اگر یکی از این مقامها درخواست نکند قانون تصویب شده اجرا می‌شود ولو به نظر شورای نگهبان بر خلاف اسلام باشد. ثالثاً: اگر یک ماه از زمان توشیح قانون بگذرد دیگر نه شورا و نه مراجع تقلید و نه سایر مقامها حق اظهار نظر ندارند ولو قانون توشیح شده صریحاً بر خلاف اسلام باشد و باید اجرا شود.

رابعاً: بر فرض یکی از مقامهای مزبور از شورا درخواست کند و شورا هم اعتراض نماید شورا قوانین مصوبه را لغو نمی‌کند بلکه قوانین مصوبه را به مجلس برمی گرداند و مجلس تجدید نظر می‌کند و چه بسا مجلس اعتراض را رد نماید و قانون مورد اعتراض را تصویب کند هر چند بنظر شورا و مراجع تقلید و سایر مقامهای مزبور بر خلاف اسلام باشد. خامساً: اگر فرضاً هر پنج نفر علمای طراز اول قانون مصوب را بر خلاف بدانند ولی شش نفر دیگر سکوت کنند یا بر خلاف اسلام ندانند نظر علمای طراز اول بی‌اثر می‌شود و قانون تصویب می‌گردد. سادساً: اگر فرضاً دو نفر از حقوق دانان نیز با علمای طراز اول هم رای شوند و چهار نفر دیگر سکوت یا مخالفت کنند باز نظر هفت نفر بی‌اثر خواهد بود.

سابعاً: اگر خود مراجع تقلید قوانین مصوبه را بر خلاف اسلام تشخیص دهند ولی شورای نگهبان سکوت کنند نظر مراجع تقلید بی‌اثر خواهد بود البته این اشکال بر قانون سابق نیز وارد بود، بالاخره قانون اساسی پیشنهادی طوری تنظیم شده که مراجع تقلید و فقهای عدول کم‌محور حکومت اسلامی می‌باشند نقشی در قوانین و اداره کشور ندارند. این بود یک سلسله اشکالاتی که در نظر ثانوی به نظر اینجانب رسید. امید است مقامهای مسئول توجه کنند.

۱۴ شعبان ۱۳۹۹

قم، حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۶۰: نامه معظمله در پاسخ به نامه انجمن اسلامی مهندسين و مرحوم مهندس مهدی بازرگان در ارتباط با مساله هدف از بعثت انبیا (ع)، مورخه ۱۳۷۲/۸/۲۶

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جناب مستطاب آقای مهندس بازرگان دام‌عزه و توفیق

پس از سلام و تحیت، مرقومه مورخه ۷۲/۷/۲۲ جنابعالی به ضمیمه نامه انجمن اسلامی مهندسين و جزوه "آخرت و خدا تنها برنامه بعثت انبیا" در تاریخ ۷۲/۸/۱۱ واصل شد و جزوه نامبرده مطالعه شد، نسبت به برخی از مسائل مطرح شده اینجانب نظر مخالف دارم. البته توجیه‌هایی که رفتارهای غلط و ناصواب حکام نباید در قضاوت ما نسبت به اصل مسائل و ارزشهای اسلامی تاثیر نماید و شرح مسائل متأسفانه در نامه نمی‌گنجد ولی اجمالاً به عرض می‌رساند: در اینکه هدف عمده انبیا - توجیه دادن بشر به خدا و قیامت استشکی نیست، ولی بالاخره ادیان الهی بخصوص دین مفسد اسلام صلاح و سعادت انسان را در همه مراحل از بنو انعماد نطفه تا مرحله مرگ و پس از مرگ مورد توجه قرار داده‌اند و کلمه "یزکیهم" با دید وسیع شامل همه مراحل وجودی انسان و علل و شرایط تکامل انسان و از جمله اصلاح محیط اجتماعی برای رشد معنوی و تربیت او به نحو احسن می‌باشد. حکومت صالحه عادلانه بسیار موثر است در تربیت و تکامل انسانها و بر این اساس پیامبر اکرم (ص) خود بنیانگذار یک حکومت ساده صدرصد عادلانه مناسب با زمان خود بود و برای بعد از خود نیز برنامه ریزی کرد، منتها پس از رحلت آن حضرت انقلاب الناس علی اعدابهم. مطالعه دقیق کتاب و سنت و توجه به متن احکام اسلام که در معاملات و سیاسات و جزایات و قضا و شهادت تشریح شده گواه بر این است که دین اسلام آمیخته با حکومت و سیاست است و حکومت جز بافت اسلام می‌باشد.

چنانچه در هر مساله آخر الامر مساله به امام و حاکم مسلمین ارجاع می‌شود. بیجاست برای تفصیل این موضوع به جداول ولایت فقیه اینجانب مراجعه شود. البته حکومت وسیله است نه هدف، همان طور که مرقوم داشتید تکامل بشر به وسیله توجه به خدا و قیامت است. من هم مانند جنابعالی معتقدم که حکومت صحیح و عادلانه محول به انتخاب ملت است و ادله کسانی که فقها را منصوب از طرف خدا می‌دانند کتاب ولایت فقیه مورد مناقشه قرار داده‌ام ولی چنین نیست که اسلام نسبت به اصل حکومت و شرایط حاکم بی تفاوت مانده باشد و منتخب ملت را هر که باشد پذیرفته باشد. از کتاب و سنت هشت شرط برای فرد منتخب استفاده می‌شود (ولایت فقیه ج ۱ ص ۲۵۷ به بعد) چون ائمه معصومین علیهم السلام

به نصیب امیر اکرم و ائمه هده در رتبه اول این شرایط بودند بر مسلت لازم بود آنان را انتخاب نمایند و انتخاب دیگران انحراف از دستور اسلام بود و در اخبار ما از آنان به نام طاغوت یاد شده و قهرا حکم و جوب اضاعت شامل آنان نیست، و بالاخره بی تفاوت بودن مردم نسبت به سرنوشت سیاسی خود و انتخاب حاکم واجد شرایط گناهی است بزرگ. در اخبار صحیحیه انتخاب والسی صالح از دعائم و ستونهای اسلام شمرده شده، از جمله صحیحیه زراره از امام پنجم (ع) قال: "بنی الاسلام علی خمس اشیا: علی الصلاه والزکاه والحج والصوم والولایه، قال زراره: فقلت نو ای شیبی من ذلک افضل؟ فقال: الولایه افضل لانها مفتاحهن والوالی هو الدلیل علیهن" (الحديث) اصول کافی ج ۲ ص ۱۸ و الوسائل ج ۱ ص ۷ توجه دارید که ولایت به معنی حکومت است نه دوستی اهلیت، چنانچه اشتقاق کلمه والی که به معنی حاکم است بر این معنی گواه است. این حدیث شریف در مقام بیان وظائف و دستورات عملی و اجرایی اسلام است از قبیل نماز و روزه و حج و زکات و تعیین والی زمان و لذا از اصول عقاید از قبیل توحید و نبوت و معاد نامی برده نشده. پس همین طور که مردم نسبت به اقامه نماز و اعطاء زکات و انجام روزه و حج وظیفه دارند نسبت به تعیین و انتخاب حاکم صالح واجد شرایط که کلید اجرا آنهاست نیز وظیفه دارند، منتها به عقیده ما امامیه با وجود ائمه معصومین (ع) انتخاب دیگران غلط بوده و بالاخره از سخنرانی مفصل جنابعالی استفاده می شود که حکومت و سیاست از متن دین جداست و این همان چیزی است که استعمارگران خارجی می گفتند و به نظر اینجانب این اشتباه است. ضمنا از تاخیر جواب و اطاله نامه معذرت می خواهم، انشا الله موفق باشید. از جنابعالی و همه دوستان ملتتمس دعای خیر می باشم و السلام علیکم ورحمته الله وبرکاته

۱۳۷۲/۸/۲۶

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۶۱: نامه مجدد انجمن اسلامی مهندسین و آقای مهندس مهدی بازرگان به معظمه
بسمه تعالی

تاریخ ۱۳۷۳/۸/۲۸

حضرت آیت الله جناب آقای حسینعلی منتظری دامقانه

با سلام، بدینوسیله به اطلاع جنابعالی می رساند که انجمن اسلامی مهندسین در نظر دارد با برگزاری سمینار "دین و حکومت" با مشارکت صاحب نظران، دیدگاههای مختلف پیرامون رابطه دین و حکومت را مورد نقد و بررسی قرار دهد و در صورت امکان نظرات گوناگون و جمع بندی سمینار را تدوین و منتشر نماید.

با تقدیم فهرست عناوین مربوط به این سمینار به پیوست، خواهشمند است آمادگی خود برای شرکت در این سمینار و دیدگاه مورد نظر برای ارائه را حداکثر تا پایان آذرماه جاری اعلام فرمایید. ضمنا در صورتی که دیدگاه دیگری مورد توجه جنابعالی است مرقوم فرمایید تا به فهرست عناوین اضافه شود.

در این سمینار هر یک از دیدگاهها، مستند به منابع اسلامی و تاریخی و همچنین مقتضیات زمان ارائه و مورد بحث و تبادل نظر قرار خواهد گرفت. در صورتی که برای حضور در سمینار آمادگی نداشته باشید خواهشمند است نظرات مکتوب خود را ارسال فرمایید. این نظرات بنام خود جنابعالی در سمینار معرفی می شود و در صورت موافقت جنابعالی در مجموعه تدوین شده برای تکثیر و انتشار نیز اضافه خواهد شد. برنامه سمینار متعاقبا به اطلاع خواهد رسید. امید است طرح و نقد و بررسی نظرات موجب آگاهی و آشنایی بیشتر مردم با معارف اسلامی گردیده و راه برای ایجاد تفاهم در زمینه مسائل و مشکلات فرهنگی جامعه کنونی هموار گردد. قبلا از همکاری شما با این برنامه صمیمانه تشکر می نماید.

انجمن اسلامی مهندسین

امضا مهر

بسمه تعالی

۷۳/۱۰/۱۰

سرور گرامی آیت الله منتظری سلام علیکم

قرار بود این نامه وسیله مبارک و بهانه سعادت بنده برای رسیدن به حضور انورتان باشد. چندی تحویل نشده بود و بعد اشتغالات عدیده و داعی نشدن فرصت برای سفر به قم باعث تاخیر گردید. حالا هم که در نظر است با دعا و اجازه جنابعالی مسافرت استعلاجی به دیار "کفر و استکبار" بنمایم، محرومیم از زیارتتان انشا الله برای مدت موقت قطعی شده است. چهارشنبه شب ۱۰/۷ که حضرات کرام آقایان باقی جلالی و میرعماد با معرفی و لطف جناب آقای یوسفی اشکوری حاصل تفسد و عنایات جنابعالی شده بودند، با تشکر فراوان از مراجع حضرتعالی و محبتهای آقایان، از جناب آقای یوسفی اشکوری خواهش کردم حال که عازم دیدار و درک خدمتتان هستند حامل سلام و امتنان بنده و این نامه نیز باشند. دوستان انجمن بسیار خرسند و سرافراز خواهند شد که جنابعالی نیز این سمینار را که تاریخ موعود آن عقب افتادولی امید است در ماههای آخر سال شمسی، یا در بهار سال آینده اگر عمر و امکانی باشد تشکیل گردد ولی در هر حال زیارت مرقومه و نظریات ارزنده تان نعمت و غنیمتی خواهد بود. از آن پیش آمد بسیار متاسف و منزجر شدیم و بحمدالله که استراری و اخلاص در راه حق حضرتعالی، جهال را سنگ روی یخ کرده است. ایام عزت مستدام

مهدی بازرگان

پیوست شماره ۶۲: نامه معظمه به امام خمینی و پاسخ ایشان پس از تدوین قانون اساسی
بسمه تعالی

جمهوری اسلامی ایران، مجلس بررسی نهائی قانون اساسی

۱۳۵۸ هجری شمسی

شماره ۸۴

تاریخ ۵۸/۸/۲۴

محضر مبارک حضرت آیتالله العظمی امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران
قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که در دوازده فصل مشتمل بر یکصد و هفتاد و پنج اصل تنظیم و با اکثریت دو سوم
مجموع نمایندگان مجلس بررسی نهائی قانون اساسی در تاریخ بیست و چهارم آبان ماه یکهزار و سیصد و پنجاه و هشت شمسی به
تصویب رسیده است، بپیوست تقدیم می گردد.

رئیس مجلس بررسی نهائی قانون اساسی
حسینعلی منتظری

بسم الله الرحمن الرحيم

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که به وسیله نمایندگان محترم ملت ایران که اکثر آنان از علما اعلام و حجج اسلام و
مطالعین به احکام مقدسه اسلام بودند تهیه و به تصویب اکثریت ملت معظم رسید.
امید است ان شاء الله تعالی با اجرا و عمل به آن آرمانهای اسلامی برآورده شود و تا ظهور بقیه الله ارواحنا له الفدا باقی و مسرود
عمل باشد. والسلام علی عباد الله الصالحین

سه شنبه ۷ بهمن ۱۳۵۸ - ۲۰ ربیع الاول ۱۴۰۱
روح الله الموسوی الخمينی

پیوست شماره ۶۳ پیام معظمله به هنگام انتشار مشروح صورت مذاکرات مجلس خبرگان و تاکید و توصیه ایشان بر
اجرای قانون اساسی

بسم الله الرحمن الرحيم

”و ان احکم بینهم بما انزل الله و لاتتبع اهلوانهم و احذرهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک“ در سرزمین ایران که درست در
اختیار جهانخواران قرار گرفته بود، در پرتو ایمان و استقامت ملت و همبستگی و هماهنگی همه اقشار و رهبری دایمانه و
قاطعانه رهبر انقلاب امام خمینی مدظله العالی در بهمن ۱۳۵۷ انقلاب ملت به پیروزی رسید.

و چون هر انقلابی معلول ارزشها و اهداف خاصی است که انگیزه و محرک عاملان آن می باشد انگیزه و هدف اساسی در
انقلاب ایران تحقق ارزشهای الهی و حاکمیت قوانین اسلامی و نیل به استقلال کامل و قطع وابستگی های سیاسی، نظامی، اقتصادی
و فرهنگی از بیگانگان و مستعمرین بود، آنچه در شعارهای ملت در راهپیماییها و تظاهرات چند میلیونی در طول مبارزات
سخت و خونین خود از ۱۵ خرداد ۴۲ تا ۲۲ بهمن ۵۷ به شکل روح حاکم بر مبارزات و فداکاریها به چشم می خورد، حاکمیت
اسلام و حق و عدالت و قطع هر نحو وابستگی بود، و با این انگیزه مقدس و به منظور تحکیم انقلاب بود که ملت ما پس از پیروزی،
اقدام به تشکیل مجلس خبرگان و تصویب قانون اساسی نمود. زیراملت به خوبی واقف بود که آنچه عامل ثبات کشور و دلگرمی
ملت و حافظ حقوق همه اقشار است قانون است و بس قانون اساسی تبلور تمام انگیزهها و اهداف عالی انقلاب و شعارهای
اصولی صاحبان نهضت و تنها سند نشان دهنده اصالت انگیزهها و شعارهای انقلاب برای نسلهای آینده است. از این رو باید به
موقعیت قانونی و تاریخی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که با تلاش بسیاری از متفکرین و دانشمندان و مجتهدین تنظیم شد و
به تایید مراجع عظام و رهبر انقلاب و تصویب اکثریت قریب به اتفاق ملت رسید، و به اهمیت و نقش آردر حفظ معیارها و
ارزشهای اسلامی و انسانی و ترسیم خط مستقیم انقلاب در برابر نوسانات و جریانهای چپ و راست کاملاً توجه شود.

امروز بعد از گذشت بیش از شش سال از پیروزی انقلاب و تثبیت نظام جمهوری اسلامی و گذر از حوادث تلخ و فتنهها و
توطئه های گوناگون از خارج و داخل، به اصالت و محتوای عمیق قانون اساسی که ثمره خون شهدا عظیم الشان انقلاب
است پی می ریم. البته این بدین معنی نیست که در قانون اساسی ما که خبرگان آن هیچ تجربه ای از قانون نویسی برای یک انقلاب
نویسن نداشتند هیچ نقص و ضعفی وجود ندارد و وجود نواقص لازمه طبیعی ساختهای انسانهای غیر معصوم است، و امیدواریم که
شرایطی پیش آید که نواقص آن به عنوان متمم برطرف گردد. ولی در شرایط فعلی نباید به بهانه های واهی و سست ارزشهای
اسلامی و قانونی قانون اساسی که بر اساس کتاب خدا و سنت و عقل تنظیم شده سست گردد. داشتن یک قانون اساسی اصیل و
عمیق و مسنون و تقدیس از آن در شعارها کافی نیست و دردی را دوا نمی کند، آنچه مهم است توجه عملی در تمام شئون اداره
کشور و قوای سه گانه آن به ارزشها و محتوای آن می باشد. اگر نسل معاصر انقلاب نتواند در عصر خود سند اصلی انقلاب را بر
شئون مختلف کشور حاکم گرداند چه انتظاری از نسلهای آینده (که باید انقلاب و ابعاد و شعارهای آن را از لابلای صفحات تاریخ
بیابند) می توان داشت. اصلاً به طور کلی آنچه رابط بین همه قوا و ارگانهای مختلف کشور است و حقوق همه اقشار و ثبات کشور را
تضمین می کند قانون است و بس. اگر بنا باشد هر فردی و یا ارگانی بخواهد لاده و فکر خود را در محیط کارش حاکم گرداند جز
هرج و مرج و اختلال نظام چیزی عائد کشور نخواهد شد، وقتی که خداوند متعال به خاتم پیامبران با همه مقام
و عظمتش دستور می دهد: ”و ان احکم بینهم بما انزل الله و لاتتبع اهلوانهم و احذرهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله
الیک“ (مائده، ۴۹) یعنی: ”بر اساس قانون خدا بین مردم حکم کن و از خواسته های آنان پیروی نکن و مواظب باش ترا از قانون
خدا منحرف نکنند“ پس قهراً من و شما در هر مقام و پستی باشیم حق نداریم خود سرانه و یا بر اساس روابط و توصیه های بیجا
تصمیم بگیریم و اقدام نمائیم.

اینجانب ضمن تقدیر از زحمات و تلاشهای پیگیر چهره های ارزنده و متفکری که در تنظیم و تصویب قانون اساسی نقش
داشتند و بخصوص برادران عزیزی که به فیض شهادت نائل شدند، از همه مسئولین کشور در قسمتهای مختلف تقاضا می کنم

به منظور حفظ ثبات کشور و آرامش خاطرها و تامین حقوق همه طبقات، حرمت قانون اساسی و سایر قوانین مصوبه کشور را در همه شئون و نسبت به همه اقشار ملت حفظ کنند و مبادا چنین باشد که ضعفا و محرومین را به قانون محول کنیم و نسبت به طبقات بالا روابط و ملاحظات دیگر را حاکم نماییم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه نامه ۵۳ خطاب به مالک اشتر می فرماید: "سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول فی غیر موطن: لن تقدس امره لایؤخذ للضعیف فیها حق من القوی غیر متمتع" یعنی: بارها از پیغمبر خدا شنیدم ملتی که حقوق ضعیفان آن از قوتمندان با صراحت و قاطعیت گرفته نشود منزه و پاک نخواهد شد."

از خدای بزرگ نصرت و عظمت اسلام و بیداری و قوت همه مسلمین و مستضعفین جهان را مسئلت می نمایم والسلام علی جمیع اخواننا المسلمین ورحمته وبرکاته . ۶۴/۸/۱۳، مطابق ۲۰ صفر ۱۴۰۶
حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۶۴: پیوست شماره ۶۴: دستورالعمل معظله و آیت الله مشکینی به قضات دادگاههای انقلاب سراسر کشور، مورخه ۵۸/۱۲/۴

بسم الله الرحمن الرحیم

حضور محترم دادستانها و قضات دادگاههای انقلاب سراسر کشور جمهوری اسلامی ایران دامتتوفیقاتهم پس از سلام، از آنجا که انقلاب ایران بر اساس اصول و قوانین حیاتبخش اسلام استوار است لذا هیچ یسک از موسسات و ارگانهای انقلاب نمی توانند بدون رعایت ضوابط دقیق اسلامی نقشی ایفا نمایند، بویژه دادرهای انقلاب که مسئول شناسایی و دستگیری و محاکمه عناصر ضدانقلاب می باشند. اینجانبان که از طرف رهبر انقلاب حضرت آیت الله العظمی امام خمینی مسئول نصب قضات شرع شده ایم از عموم دادستانها و قضات شرع تقاضا می کنیم نکات زیر را نصبالعین خود قرار دهند:

۱ احراز جرم باید به وسیله طرق شرعی و موازین اسلامی انجام شود و به شایعهها و یا شهادت افراد فاسد یا مغرض و یا مشکوک ترتیب اثر داده نشود.

۲ ملاک و معیار قضاوت باید حق و عدالت و قوانین و دستورات اسلامی باشد، و قضات و دادستانها کمال احتیاط را رعایت کنند و تحت تاثیر احساسات و یا تبلیغات و جنجالها و انگیزه های غیر الهی و روحیه انتقام جویی و احياناً جوهای ساختگی و اوضاع و احوال محلی قرار نگیرند و به نفع و ضررهای شخصی ترتیب اثر ندهند و حتی المقنور در قضاوت نسبت به امور مهم با علما معتمد و متعهد و مسئول محل نیز مشورت کنند.

۳ با متهمین و محکومین باید با آداب و اخلاق انسانی رفتار شود، بدون جهت با حیثیت و عرض بندگان خدا بازی نشود و از هر نحو اهانت و تحقیر و شکنجه پرهیز گردد.

۴ پس از ثبوت جرم در مقام اجرا صراحت و قاطعیت به کار برده شود و از هر نحو اغماض و محافظه کاری و واسطه بازی و سفارش و شفاعت جدا باید پرهیز شود، که در حدیث است خداوند قهار به پیغمبر اکرم (ص) خطاب کرده و فرمود: "یا محمد من عطل خدا من حدودی فقد عاندنی و طلب بئذک مصادتی" ("هر کس حدی از حدود مرا تعطیل کند یا من عناد و ضدیت کرده است.) اجراکنندگان حدود حق ندارند از مقدار تعیین شده تجاوز کنند که در صورت تجاوز به مقدار زائد، از آنان قصاص می شود.

۵ اگر مجرم از روی جهل یا شبهه کاری را انجام داده یا نحوه عمل مشکوک باشد حد شرعی اجرا نمی شود، چنانچه در حدیث است: "ادروالحدود بالشبهات". باید توجه شود اگر گناهکاری فرضاً از روی شبهه رها گردد بهتر است از اینکه بی گناهی مواخذه شود.

۶ خط مشی قضایی باید به گونه ای تنظیم گردد که مسئولیتها مشخص شود. قضات باید فقط در مسائل مربوط به انقلاب دخالت و اظهار نظر کنند و از دخالت در امور جزئی و عادی که از محدوده کار آنها بیرون است پرهیزند، و قوای انتظامی و پلیس و سپاه پاسداران نباید در کار دادستانی و قضات دخالت کنند و بدون دستور دادستانی و حکم حاکم شرع حق بازداشت و یا تعزیر و یا مصادره و توقیف اموال را ندارند هر چند افراد انقلابی باشند، زیرا انقلابی بودن ارگانها مجوز هر چه مرجع و بی انضباطی و بی نظمی نمی شود. پاسداران و پلیس باید فقط مجری دستورات دادستانها و قضات شرع باشند و در اجرا هیچ تخلف و یا کم و زیاد نکنند.

۷ سعی شود دادرهای انقلاب اسلامی با دیگر بنیادهای انقلابی و دولتی هماهنگ باشد، این هماهنگی با تشکیل جلسات مشورتی منظمها مسئولین ارگانهای مختلف دولتی عملی خواهد شد.

۸ در کار قضایی یک سازماندهی منظم و منسجم لازم است، کوشش شود در این سیستم از عناصر متدین و مبارز و دور از سادماندیشی و یا افکار انحرافی و التقاطی که ضمناً پایگاه مردمی نیز داشته باشند استفاده شود.

۹ مصادره اموال باید بر اساس موازین اسلام باشد، ممکن است کسی مجرم باشد ولی همه اموال و یا بعضی از اموال او از راه مشروع بدست آمده باشد، در این صورت مصادره جایز نیست، زیرا اموال مسلمانان محترم است. فقط مصادره اموالی جایز است که از راه غیر مشروع بدست آمده باشد، و در صورت مصادره مال مصادره شده را بایستی به افراد متدین و امین تحویل داد که بر طبق موازین اسلامی نسبت به آنها عمل کنند، نه اینکه اموال مصادره شود و به حال خود رها گردد.

۱۰ هر چند وقت یک بار خلاصه پروندهها و کارها به دفتر اعزام قضات در قم گزارش شود، و در دستور کار باشد که با دفتر اعزام قضات تماس گرفته شود.

۱۱ لازم است دادرها و قضات شرع رابطه خود را با ملت قطع نکنند و به مراجعات و مشکلات مردم توجه کنند و حتی المقنور گزارش کارهای انجام شده را در اختیار مردم ستمدیده و محروم قرار دهند.

والسلام علیکم و علی جمیع اخواننا المسلمین ورحمته وبرکاته.

۵۸/۱۲/۴ قم،

حسینعلی منتظری علی مشکینی

پیوست شماره ۶۵: حکم امام خمینی (ره) به معظمه برای احراز اجتهاد قضات شورای عالی قضایی، مورخه ۵۹/۳/۲۰

بسمتعالی

جناب مستطاب حجج الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ حسینعلی منتظری دامتبرکاته جنابعالی برای احراز مقام اجتهاد قضاتی که خود داوطلب شده و یا دیگران آنها را برای عضویت در شورای عالی قضایی معرفی کرده‌اند به هرنحو صلاح می‌دانید اقدام نمایید. از خدای تعالی ادامه توفیقات آن جناب را خواستارم.

۲۶ رجب ۱۴۰۰ ۲۰ خرداد ۵۹

روح‌الله الموسوی الخمینی

به دنبال فرمان امام این اطلاعیه از طرف آیت‌الله العظمی منتظری صادر شد:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

حضرات حجج اسلام و المسلمین آقایان حاج میرزا علی مشکینی، حاج شیخ حسین راستی کاشانی و حاج شیخ مسلم ملکوتی دامتبرکاتهم

پس از سلام، چون به مقتضای اصل ۱۵۸ قانون اساسی باید سفر قاضی مجتهد عادل برای شورای عالی قضایی به انتخاب قضات محترم کشور تعیین شود و برحسب آئین نامه مصوبه شورای انقلاب تشخیص واجدین شرایط ذکر شده به رهبر انقلاب حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله محول شده و معظمه اجرای آن را به عهده اینجانب گذاشتند و من در اثر کسالت ممنوع از حضوری در جلسات می‌باشم، لذا از آقایان محترم تقاضا می‌کنم اجرای این مهم را بپذیرید. موجب تشکر است والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته

۲۷ رجب ۱۴۰۰ ۲۱ خرداد ۵۹

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۶۶: تسند ساواک که نشان‌دهنده عنایت امام و مردم به معظمه می‌باشد.

گزارش خبر

خیلی محرمانه

۱ به ۳۱۲

۲ از ۲۱ هـ

۳ شماره گزارش ۱۳۰۸۲/۲۱ ن

۴ تاریخ گزارش ۵۷/۱۰/۱۳

۵ پیوست

۶ گیرنده خبر ۲۲ جهت استحضار

۷ منبع ۹۷۶۹

۸ منشا

۹ تاریخ وقوع اخیرا

۱۰ تاریخ رسیدن خبر به منبع ۵۷/۱۰/۱

۱۱ تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل ۵۷/۱۰/۵

۱۲ ملاحظات حفاظتی

موضوع: حسینعلی منتظری

طی یک سال گذشته در بین طرفداران خمینی ضمن بحث و گفتگو درباره اینکه پس از خمینی چه کسی می‌تواند جانشین وی و راه او را دنبال نماید نام اشخاصی از جمله سید صادق روحانی، صدوقی یزدی، شیخ حسینعلی منتظری و آیت‌الله طالقانی بر سر زبانها بوده لیکن پس از آزادی منتظری و طالقانی و انتشار نامه‌هایی که خمینی به عنوان آنان نوشته روی این دونفر بیشتر بحث و اخیرا که منتظری بمسافرت خارج به منظور ملاقات با خمینی رفته این مسئله از یک طرف و از طرف دیگر ناراحتی سید صادق روحانی که چرا خمینی نامه‌ای به‌عنوان وی ننوشته موجب گردیده که نتیجه‌گیری شود که شخص منحصرا به فردی که جانشین خمینی خواهد شد منتظری می‌باشد به‌خصوص که پس از آزادی او و اقامت در حوزه علمیه قم درصدد پرداخت وجوهی به عنوان شهریه می‌باشد و چه بسا با کمک گرفتن از خمینی طرفداران او پس از مراجعت از فرانسه اقدام به پرداخت شهریه و ایجاد زمینه مساعدی برای گسترش فعالیت‌های خود با پیروی از راه خمینی برآید.

نظریه شنبه منتظری قبل از مسافرت به فرانسه پولهایی پرداخت نموده و اصولا چون ساکن حوزه علمیه است بهتر می‌تواند نظریات خمینی را پیاده نماید.

نظریه سه شنبه اخیرا آیت‌الله شریعتمداری و سایر آیات روی منتظری حساسیت و حتی از آزادی عملی که به وی داده شده اظهار نگرانی نمودند.

کیاوشی

آقای نهرایی به تعداد نترات تکثیر و ضمیمه پرونده‌های مربوطه نمایند.

امضا ۵۷/۱۰/۷

پیوست شماره ۶۷: مصوبه اجلاس فوق العاده مجلس خبرگان در آبان ماه ۱۳۶۴ (نقل از مشروح مذاکرات دوره اول مجلس خبرگان)

ماده واحد: حضرت آیت الله منتظری دام تبرکاته در حال حاضر مصداق منحصر به فرد قسمت اول از اصل ۱۰۷ قانون اساسی است و مورد پذیرش اکثریت قاطع مردم برای رهبری آینده می باشد و مجلس خبرگان این انتخاب را صائب می داند.

پیوست شماره ۶۸: نامه معظله به مجلس خبرگان رهبری خطاب به آیت الله مشکینی ریاست مجلس خبرگان تاریخ ۱۳۶۴/۶/۳۰

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور محترم برادر ارجمند آیت الله مشکینی ریاست مجلس خبرگان دام تبرکاته پس از سلام و آرزوی موفقیت برای جنابعالی و اعضا محترم مجلس خبرگان دام تبرکاته بحق محمد و آله الطاهیرین، به عرض می رساند از قرار مسموع در جلسای که چند ماه قبل در رابطه با اصل ۱۰۷ قانون اساسی و تعیین شرایط و خصوصیات برای رهبر آینده تشکیل شده صحبت از حقیر فقیر سرایا تقصیر به میان آمده و تصمیم نهائی به جلسه آینده موکول شده است. اینجانب با ایمان و احترام نسبت به آقایان محترم و موقعیت خطیر و قانونی مجلس خبرگان تذکرا عرض می کنم که در شرائطی که بحمد الله و منته رهبر بزرگ اسلام و انقلاب حضرت امام خمینی مدظله العالی با سرخورداری کامل از نعمت صحت و سلامت و توفیقات الهی در رهبری انقلاب و کشور موفق و مشمول الطاف خاصه خدای منان و دعای خیر حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) می باشند و با وجود شریف حضرات علما اعلام و مراجع تقلید دام تبرکاته در چنین شرائطی مطرح نمودن شخص مخلص شایسته و صلاح نبوده است. ما همه امید وافر داریم و در دعاهای خود از خدای منان پیوسته خواسته و می خواهیم که خداوند متعال تا ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا سالفاً به رهبر بزرگ انقلاب طول عمر و سلامتی کامل عنایت فرماید تا دیگر نیازی به تعیین یا اعلام خبرگان معظم نباشد و انکهی تعیین شخص، آن هم من طلبه، یک نخواستار نسبت به معظله و حضرات آیات عظام تلقی می شود، و طول عمر و قصر عمر دست خداست و نباید ملاک قضاوت باشد. البته بحث کلی مانعی ندارد ولی بحث شخصی ظاهرا به مصلحت نیست والسلام علیکم جمیعا ورحمات الله وبرکاته

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۶۹: نامه آیت الله مشکینی رئیس مجلس خبرگان رهبری در پاسخ به نامه معظله در جواب نامه مورخه ۱۳۶۴/۶/۳۰
۱۳۶۴/۷/۱

بسم الله الرحمن الرحيم

سماحه الاخ الکريم آیت الله المنتظری دام وجوده الشریف و طله النافع انشا الله پس از اهدا سلام و درخواست توفیق وافر و ذات الابعاد دربارہ آن جناب، با اختصار کلام بالنسبه الی ما ینبغی ان یقال فی المقام، خاطر شریف را به مطالب زیر معطوف می دارد، و قبلا روشن باشد مطالب معروضه نشأت یافته از اخلاص و محبت دیرینه است امید است گشای بی پرده و گاهی جسارت آمیز بودن مورد عفو باشد، اینکه مرقوم داشتاید مطرح نمودن شخص آن جناب در اجلاس اخیر خبرگان مصلحت نبوده البته این سخن با ملاحظه عظمت روح و صفای باطن جنابعالی امری مترقب است و لیس ظننا بک الا هكذا، لکن آن جناب بیش از دیگران از عظمت و خطر کار رهبری و لزوم حفظ حدود و سد نفوذ خطرات احتمالی آن اطلاع دارید، و می دانید اگر حادثای خدای نکرده رخ دهد کار کشور چگونه می شود با وجود دشمنان زخم خورده خارجی و آشپهای زیر خاکستر داخلی و روحانیهای ضد انقلاب و مرده عبید الفلوس آنها در شهرها و روستاها که امکان دارد آنها جنجالی برپا کنند و ناراضیهای بالذات و بالعرض را دور خود جمع نمایند و استانها را پر از آشوب کنند، و ایادی نفوذی قدرتها نیز سر و صدائی از کارخانهها و مدارس و غیره برپا نمایند و خرابانیدن چنین فتنمای مشکل باشد، علاوه اینکه در داخل حوزه های که تشریف دارید عده کثیری از ابوالهیایا کلها هستند که پیوسته با لبخند تمسخر آمیز به انقلاب و ولایت فقیه و مرجعیت رهبر و رهبری مرجع سخن از تخطئه می زنند و بیش از آن را جرئت ندارند که نسبی گویند و نمی کنند و لیس عدهم بقلیل و یوحی الیه اولیائهم و هم یوحون الی اولیائهم، اصف الی ذلک اختلاف نظر در نهادها از اهل مجلس گرفته تا ارتش، سپاه و باب فعلل و تفعلل و تا حال وحدت راهبری و نیروی معنوی آن مقام مقدس است که همه چیز را کنترل کرده و هر وقت احتمال بروز فتنمای را داده با بیان متکی به تقوا خاموش نموده و می نماید فیضرب بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق، علاوه بر عدم رضایت کثیری از مردم از رفتار ادارات و قوه قضائیه غیره و علاوه بر در کمین بودن دشمن که با هر وسیله فرصت را عند اللزوم مغتنم می شمارد، بنده گاهی فکر می کنم در توجه قلوب ملت به رهبر انقلاب و عشق و محبت آنها و ارزش این امر و اثرات آن در حیل معضلات جامعه در رفع خطرات هنگام هجوم حوادث که با یک دستور مردم یکجا تکان می خورند و مهمترین مشکل به آسانی حل می شود و باز فکر می کنم آیا مردم اگر روزی این دل را از وی کنند به کجا خواهند برد، آیا جانشینی با آن سوابق ممتد و خاص دارد که این علاقهها به وی متوجه شود؟ و آیا خبرگان می توانند این امر پرارزش را که بمنزله رشته تسبیح است به شخصی متوجه نمایند تا انقلاب و حکومت اسلامی سالم بماند؟ این فکر برابم ناراحت کننده است و اما کلی صحبت کردن و اجلاس را با بیان شرائط و مطالب کلی گذراندن فلا یسمن و لایغنی من جوع، چه آنکه تعیین فرد در این مرحله اباحتش بیش از کلیات است، به ویژه اینکه شرائط کلی غالباً مورد توافق آرا است و مبحث محل اختلاف و جنجال آفرین تعیین مصادیق است که قانون اساسی می گوید: "خبرگان منتخب مردم درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی و مشورت می کنند" (اصل ۱۰۷) آیا صلاح است خبرگان آن را بگذارند برای روزی که خود روز آشوب و جنجال است؟ و آیا در آن روز

زیانها و قلمهای فتنه‌جویان منتظرالولایه‌ها و سیاستمدارها ساکت می‌مانند و خبرگان را به حال خود می‌گذارند که انتخاب اصلح کنند؟ خاصه با ملاحظه حال برخی از اعضا محترم آنها که ترک اولی را جازم می‌دانند و لذا مطالب جلسه را که اکیدا توصیه بر عدم نشر آن شده بود حتی به خبرنگارها داده‌اند و تحریف نیز فرموده‌اند و اما قولکم دام ظلکم که فعلا مقام رهبری از نعمت سلامت برخوردارند بلسی الحمد لله علی هذه النعمه و نسل الله و امها، لکن می‌دانید این امیدها مانع از پیش بینی حوادث و انجام وظایف نیست و نباید باشد و ما خدا را می‌شناسیم که عند اقتضا الصلاح همیشه بالفه او هر امری را بخواهد محقق می‌سازد و لا یشیر من احد، این همان خداست که اگر در اواخر عمر مبارک پیامبر اسلام یک هفتیا کمتر به آن حضرت مهلت می‌داد علی القاعده یا قطعا مسیر اسلام و مسلمین غیر از این بود که فعلا هست، و لعل دنیای امروز هم مسلمانهای صحیح العقیده بودند، حال همان خدا اگر خواست ماها شب بخوابیم و فردا را طور دیگر ببینیم خبرگان باید چه کنند؟

و اما قولکم بیا وجود حضرات آیات عظام تعیین آن جناب توهین به مقام رهبری و آیات است فنقول لایسب بذلک فی الجملة زیرا مقدمه آن راقبلا عدلای از بزرگان در مصاحبه‌ها و روزنامه‌ها به جا آورده‌اند و خود جنابعالی نیز با اعلام آمادگی عملی برای مرجعیت و رهبری و انجام برخی از مسدومات هر دو امر اقدام فرموده‌اید فلاضیر فیه و لاجرح، عمده مطلب در اینجا کیفیت معامله خبرگان با آنهاست و این خود معضله‌ای است بالاستقلال، خبرگان باید برای آن فکر کنند و محتمل آن است که تعجیل در تعیین فرد خاص به عنوان بیان مصداق لایشرط بود نه بشرط لا، و بعدا در این باره بحث خواهند کرد و در این مراحل اگر نظریاتی دارید ولو به نحو غیر مستقیم ارائه فرمائید.

و فی الجملة خبرگان جازم بودند که به هیچ وجه تاخیر امر صلاح نیست بلکه باید کار در نزد آنها روشن و مبرهن شود که عند اللزوم در تمام کشور از حلقوم همه یک صدا در آید باشد مترصدین کوره المیاه لاخذ الحیتان در مقابل عملی که در بلیله القدر باشد فرار گیرند و ضمنا معلوم شود که حضرتعالی نوشتناید^{۲۲} در چنین شرائطی مطرح نمودن شخص مخلص صلاح نبوده^{۲۳} اگر مراد آنکه به عنوان طرف احتمالی و تردید هم صلاح نبوده فلا یقبله الخبرگان منکم، و اگر مراد تعیین اصل ذلک الطرح ای تعیین در اختیار کسی نبوده، زیرا فردی به عنوان نطق قبل از دستور و یا بغیر ذلک مطرح می‌کند و نمی‌توان گفت نه و ضمنا در اینجا برخی از مطالب مجلس در خلال صحبتها عرض شد و لکن می‌دانم بیش از اینها به سمع مبارک رسیده است فلم اخالف ما عهدنا علیه.

در خاتمه چون کلام بدینجا کشید جسارتا معروض می‌دارد نظر اغلب دوستان برای روز مبدا شمسائید، لکن با یک نگرانی خاص از ناحیه بیتو بعضی حواشی آن جناب که متأسفانه به قول آن مرحوم مراجع قبلی پس از مرجعیت گرفتار می‌شدند و شما قبل از آن، من در این باره لامتثال امرکم کلی می‌گویم پیوسته از دوستان صمیمی تان اظهار ناراحتی می‌شنوم حتی در مجلس نیز مطرح شد و بی‌سر و صدا گذشت، و قبلا هم پس از سینار انمه جمعه برخی به حقیر می‌گفتند به حضورشان گفته شود و اینلن از دوستان مخلص آن جنابند و شما را برای اسلام می‌دانند و راضی نیستند شخصی که از آن عموم است در قبضه خصوص باشد. من به عقیده خود موقع را معتنم دیدم و گفتسم و بعد از این نیز خواهم گفت کائنا ما کان، من در عمر ۶۴ ساله‌ام از اصفهانی(ره) گرفته تا به بعد این گرفتاریها را درک کرده‌ام، و امید اینکه عرایض نزد خودتان باشد و اگر درست هم نباشد مانند برخی اباطیل که می‌شنوید بایگانی شود، و نیز معلوم شود که علاقه من به جنابعالی به واسطه قدمت و رسوخ با این مطالب کاسته نمی‌شود و توفیق‌تان را پیوسته خواستارم و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۶۴/۷/۱ محبکم،

علی المشکینی

پیوست شماره ۷۰: پیوست شماره ۷۰: صورت جلسه خبرگان رهبری درباره قائم مقامی آیت الله العظمی منتظری، مورخه ۶۴/۴/۲۴

در جلسه مورخه ۶۴/۴/۲۶ فوریت طرح مذکور در ورقه تصویب گردید. سیدحسن طاهری

بسم الله الرحمن الرحيم

خبرگان امت به موجب تکلیف مصرح در مصوبه روز ۶۴/۴/۲۴ مجلس خبرگان و به عنوان مقدمه عقلیه لازم برای عمل به اصل ۱۰۷ قانون اساسی، قیام عالیقدر و مجاهد حضرت آیت الله منتظری دام تبرکاته را به عنوان مصداق کامل قسمت دوم اصل مزبور تعیین می‌کنند.

پیوست شماره ۷۱: دستور العمل اجرایی ماده واحده در مورد رهبری آینده، مورخه ۶۴/۴/۲۵ بمقتضای

هیات رئیسه محترم مجلس خبرگان

احتراما جهت اجرای سریع و منظم ماده واحد مصوبه مورخ ۶۴/۴/۲۴ در مورد شناسایی رهبری آینسده، ماده واحد زیر در چند بند به صورت طرح و آئین نامه، پیشنهاد و تصویب فوری و اولویت آن تقاضا می‌گردد:

ماده واحد: ماده واحد مصوبه در مورد شناسایی رهبری آینده بر اساس بندهای زیر به بحث و بررسی گذاشته می‌شود:

- ۱ در اجرای ماده واحد مزبور کمیونی تحت عنوان کمیسیون ویژه مرکب از نفر تشکیل می‌گردد.
- ۲ خبرگان موظفند تا یکماه پس از تصویب این ماده واحد، اسامی کسانی که به نظرشان صلاحیت رهبری و مرجعیت آینده را دارا می‌باشند حتی الامکان یا استناد و توضیح به کمیسیون ویژه تقدیم نمایند.
- ۳ کمیسیون ویژه بعد از جمع آوری و وصول نظرات به طور مداوم، جلسات مشترک با هیات تحقیق تشکیل داده و حداکثر در مدت دو ماه در حضور پیشنهاد کنندگان بررسیهای لازم را به عمل می‌آورد.

- ۴ هیات رئیسه پس از وصول گزارش کمیسیون ویژه با ارسال گزارش مزبور به خبرگان آنان را به اجلاس فوق‌العاده دعوت می‌نماید.
- ۵ ادامه اجلاس فوق‌العاده تا خاتمه بحث مربوطه و تصمیم‌گیری خواهد بود.
- ۶ در جلسات اجلاس گزارش کمیسیون در مورد افراد به بحث گذاشته می‌شود.
- ۷ دربار هر فرد، با پیشنهاد حداکثر سه نفر مخالف و سه نفر موافق هر کدام حداکثر ۲۰ دقیقه بحث می‌کنند.
- ۸ مخیر کمیسیون در ابتدا جهت گزارش یک ساعت و نیم، و در هر مورد دفاع ۱۵ دقیقه فرصت خواهد داشت.
- ۹ اگر پیشنهادی را کمیسیون حذف کرده بود پیشنهاددهنده حق دارد در مدت ۳۰ دقیقه از پیشنهاد خود دفاع، و بعد از دفاع او یک نفر مخالف و یک نفر موافق به طوری که در بند ۷ گفته شد بحث می‌کنند.
- ۱۰ رای‌گیری در مورد افراد به صورت مخفی و برای تصویب حداقل رای سه چهارم تعداد خبرگان حاضر در جلسه لازم است.
- ۱۱ روال جلسه در غیر موارد مذکور در بندهای این ماده طبق آیین‌نامه داخلی عمل خواهد شد. به کمیسیون آیین‌نامه ارجاع گردید. سید حسن طاهری

پیوست شماره ۷۲: نامه آیت‌الله العظمی گلپایگانی به امام خمینی در مورد آیت‌الله العظمی شریعتمداری

قم طهران

شماره ۱۳۴ ۱۲۸ ۱۱۵

طهران جماران، حضرت مستطاب آیت‌الله آقای خمینی دام تبرکاته

با ابلاغ سلام مزید توفیقات را مسئلت دارم.

آنچه بین حضرت‌تعالی و آیت‌الله شریعتمداری طاب‌ثراه واقع شده، حکومت واقعی با خداوند متعال و ظاهر هم با تاریخ می‌باشد. امید است مصداق آیه کریمه "و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین" بشوید. فعلا که خبر تاسف انگیز رحلت ایشان منتشر شده است لازم دانستم ضمن ابراز نگرانی و تسلیت از جریان تجهیز که بدون تشییع و احترامات لازمه و تدفین مخفیانه در محل غیر مناسب واقع شده‌ایم تاسف شدید نمایم. انتظار دارم اکنون هم در حد ممکن اهانت‌هایی را که به ایشان و مقام مرجعیت شده شخصا تدارک فرمائید.

اعلا کلمه اسلام و مسلمین را از خداوند متعال مسئلت دارم، والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته

۲۴ رجب ۱۴۰۶

الگلپایگانی

پیوست شماره ۷۳: نامه آقای حاج سید احمد خمینی به معظله

بسمه تعالی

حضرت آیت‌الله آقای منتظری دام‌عمره

پس از عرض سلام، بارها مطالبی را که می‌خواهم خدمتان عرض کنم به افراد نزدیک شما گفتم ولی نتیجه‌ای نداده است.

۱ احساس می‌شود که می‌خواهند شما را با زور و فشار آیت‌الله سیاسیون مذهبی کنند این خطرناک است. شما از متین مردم جوشیده‌اید و صلاح نیست دست‌های خاص شما را از آن خود کنند و هرچه بخواهند بکنند و اگر دیدند از امام آبی گرم نمی‌شود بیایند با تعریف و تمجید شما را وادار کنند تا مسائلی را مطرح کنید که بعدا تکذیب نمایند و یا به این هم کفایت نکنند و از آنچه قبلا تکذیب کردید تعریف هم بنمایند.

۲ شما مطمئن باشید کسانی که می‌خواهند به وسیله رادیو تلویزیون و روزنامه امید امام و امت درست کنند در اشتباهند، این حرکات عکس‌العمل درست می‌کند که کرده است، نمی‌بینید چه صریح مردم به شما فحش می‌دهند. آیا واقعا شمانی که باید هدایت کننده قسمتی از امت مسلمان باشید با این روش می‌توانید باشید. شما را برای بعد از امام کار ندارند زیرا خود هستند، شما را برای زمان امام کار دارند که کاملاً دیده‌ایم. بارها گفتم شما بگوئید رادیو و تلویزیون وظیفه دارد شرعاً اسم من را از شعارها قطع کند ولی نگذاشتند بگوئید. اینکه عکس مرانی‌آورید کافی نیست، باید درود بر منتظری امید امت و امام بعد از آنکه اکبر خمینی رهبر حذف شود که اگر نشود چیزی نمی‌گذرد که سلام بر موسوی قهرمان امید مستضعفان رسم می‌شود و دیری نمی‌باید که صلوات بر مشکینی تو سر خود دینی و از این قبیل و همینطور کار به جانی کشیده می‌شود که تنها یک تصدیق نیم ساعت طول خواهد کشید و خمینی رهبر را هم از نفوذ سیاسی ساقط خواهد کرد، خود فکری کنید، لابد می‌دانید که من روی صحبت این را می‌گویم و روی عرض و مرض نیست.

۳ نمی‌دانم این دیگر چه رسمی شده است که هرکس با شما ملاقات کند باید رادیو بگوید، آخر شما که رهبر انقلاب نیستید، تنها این نوع کارها که به دست اطرافیان شما که متأسفانه مسائل اجتماعی را درست درک نمی‌کنند صورت می‌گیرد، این نیز خطرناک است زیرا اولاً علمای تحریک می‌کنند که کرده است. امروز یک مدرس در قم با شما خوب نیست چرا؟ امروز مراجع با شما خوب نیستند چرا؟ شما که به آنها بدی نکرده‌اید، آیا این درست بدین دلیل نیست که حرکتی کرده‌اند که آنان ناراحت شده‌اند، آیا همین که شما را بدون دلیل همیشه از رادیو مطرح می‌کنند خود دلیل این انعکاس نمی‌شود. آخر هرکس آمده است آنجا به نحوی او را رنجانده‌اند. آیا افرادی که امروز به عنوان اطرافیان شما در آنجا هستند درک مسائل سیاسی برایشان از اصعب امور نیست، سریعاً فکری بنمایند که از این بهتر نشود.

۴ شما در تمام مسائل سیاسی دخالت می‌کنید، چرا؟ چه اشکالی دارد که شما یک سال در مسائل سیاسی دخالت نکنید و یا در

حدی که درشان شمامت. یادتان نرفته است که از شما هر موقع که امام پیامی داشت پیامی می گرفتند مثلا برای عید، برای پیروزی انقلاب، که بعدا من گفتم و شما هم قبول کردید. امروز هم من می گویم شما را دارند ضایع می کنند، این نشد که شما تفسیر بگویند، نهج البلاغه بگویند، نماز جمعوا یک مرتبه خلاصه اش کنند و بگویند، یک مرتبه همش را بگویند، یک مرتبه در رادیو و یک مرتبه در تلویزیون، با کمال تاسف گاهی هم سطح مطلب پائین است و مسرّب ناراحتی، مگر اطرافیان شما فکر می کنند (به قول آقای شریعتی) که شما کمبود اطلاعیه دارید

۵. مساله دیگر قضیه دفتر آیت الله منتظری است که دیگر این تماشایی است، آخر شما دفتر می خواهید چه کنید، اگر مطلبی دارید خودفرمائید و اگر مطلبی است که باید غیر بگوید خود آن شخص از قول شما بگوید، همه می گویند این دفتر یک تقلید باطل از دفتر امام است. مطلب زیاد دارم ولی نمی شود همه را گفت، فقط خود می دانید که به زور نمی شود رهبر شد و به زور نمی شود مرجع شد، شما که هرگز دنبال این امور نبوده اید، سعی کنید جلوی فعالیت های غلط دسته دیگری که از بزرگ کردن شما می خواهند به نفع خود استفاده کنند را بگیرید و این تنهادر این خلاصه می شود که اعلام کنید حرام است کسی این گونه اعمال را انجام دهد و یا راضی نیستم و یا به رادیو تلویزیون دستور دهید قطع کنند، البته باید علنا بگویند تا اثر خوری داشته باشد.

امید وارم نگویند این هم نقشه است.

بار دیگر از شما خواهش می کنم که جلو این جریان که می خواهد از شما سر استفاده کند را بگیرد. اینها دارند از نام شما استفاده می کنند، ولو این به ضرر شما باشد. این کار نوع تحلیل گروههایی است که باید به یک مقام آویزان شوند و الا نمی توانند روی پای خودشان بایستند. قربان شما

احمد خمینی

پیوست شماره ۷۴: ارجاع حل مشکل موسسه خیریه مرحوم همدانیان از طرف امام خمینی به معظله
تاریخ ۱۳۶۴/۸/۱۸

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک رهبر بزرگ انقلاب آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی
پس از سلام، راجع به موسسه خیریه مرحوم همدانیان که حضرتعالی رسیدگی و نظارت آن را به حقیر احاله فرموده بودید. روند کار این است که مرحوم حسین همدانیان در ۱۳۴۴/۳/۲۴ اساسنامه ای را با اختیار خود تنظیم کرده که مصرف را اصفهان و اختیار مال رادر زمان حیات با خودش قرار داده سپس در ۵۳/۳/۳۰ در اصفهان به بهانه ای بازداشت و چون مال او زیاد بوده و اولاد نداشته دستگاه به مال او طمع می کنند. بالاخره او در ۵۴/۲/۸ در بیمارستان خورشید اصفهان در حالی که هنوز بازداشت بوده مسئول ثبت اصفهان را طلب می کند و اساسنامه دیگری را تنظیم و به ثبت می رساند که ضمنا حاوی اهداف خودش بوده و قهرا دستگاه را قانع نمی کند. بعدا در ۵۵/۱۱/۳۰ در کرج باتوافق نمایندگان سازمان شاهنشاهی اساسنامه سومی تنظیم می شود که اسما موسسه را به سازمان مذکور وابسته می سازد ولی چون باز حاوی اهداف خودش بوده دستگاه مافوق را قانع نمی کند و به ثبت نمی رسد و بالاخره با اعمال فشار دستگاه بدون اطلاع و رضایت موسس به استناد ماده ۱۱ اساسنامه ۵۴ که ثبت شده، هیئت امنا را تغییر می دهند و اموال او را صددرصد در اختیار سازمان قرار می دهند او هم تعقیب می کند و صدایش به جایی نمی رسد.

اینجانب پس از مطالعه اساسنامه های مختلف و اطلاع از اهداف موسس و پس از مذاکره و استفسار از مسئول ثبت آن زمان که اتفاقا مورد شناخت سابق و مورد اعتماد اینجانب می باشد و فعلا بازنشسته است و پس از مذاکره حضوری با خواهر همدانیان و نماینده برادرش که فراری است و شرعا وارث او می باشند و کتابا هم از حضرتعالی تقاضا کرده اند امر موسسه را به حقیر محول فرمایید چنین تشخیص می دهم که رعایت قانون ثبت رسمی و اهداف موسس و رضایت وارث (که شبیه اکراه در اساسنامه ها و انتقال مال به آنان قوی است) و پیشگیری از تغییرات یا تصرفات ناروا و بالاخره رعایت احتیاط من جمیع الجهات ایجاب می کند که اساسنامه ثبت شده رسمی در ۱۳۵۴/۲/۸ که موسس می گفته اگر به آن عمل شود مورد رضایت من است (و طبق اسناد موجود در پرونده حتی بعد از اساسنامه کرج، در مقام عمل به آن تکیه داشته) مورد عمل قرار گیرد. در این اساسنامه مصرف اصفهان است و هیئت امنا عبارت است از پنج مقام و دو شخص:

۱. رئیس دیوان عالی کشور

۲. استاندار اصفهان

۳. مدیر بانک ملی ایران

۴. رئیس دانشگاه اصفهان

۵. رئیس دادگستری اصفهان و دونفر شخص که فعلا نیستند و سه مقام اول اتفاقا در اساسنامه کرج هم ذکر شده اند و چون دو شخص وجود ندارند مطابق ماده ۱۰ اساسنامه پنج مقام دونفر را انتخاب کنند.

فقط چیزی که لازم است اضافه شود این است که در ماده ۱۱ که اختیارات هیئت امنا ذکر شده گفته شده که: "اختیار انحلال موسسه و تغییر نحوه مصرف را ندارند باید اضافه شود که: "اختیار تغییر پنج مقام هیئت امنا را نیز ندارند" تا پیشگیری های لازمه انجام شده باشد و ضمنا چون بسیاری از رقبات موسسه تصرف شده، هیئت امنا با نفوذ خود باید رقبات از دست رفته را برگردانند تا رضایت موسس و وارث و رضایت خدا حاصل گردد. این است نظر و تشخیص مخلص. اجرا و تنفیذ آن بسته به امر مبارک است. والسلام علیکم.

حسینعلی منتظری

بسمه تعالی

با تشکر از زحمات مرحوم حجت الاسلام والمسلمین آقای خادمی رحمة الله علیه و با تشکر از کلیه حضرات آقایان که با تصویب اینجانب موسسه همدانیان را اداره نمودند و در این راه کوشش نموده و امسال را حفظ نمودند و در این امر خیر به اسلام خدمت کردند اکنون که پس از بررسی طولانی مفساد وصیت نامه و وقف نامه مشخص شده است لازم است به همان نحو که در ورقه مرقوم شده است عمل شود و السلام علیکم.

۲۱ آبان ۶۴ ۲۸ صفر ۱۴۰۶
روح الله الموسوی الخمینی

پیوست شماره ۷۵: ارجاع حل مشکل تعزیرات توسط امام خمینی به معظمه در پاسخ پرسش فقهای شورای نگهبان مورخه ۶۵/۷/۷
بسمتعالی

محضر مبارک حضرت آیت الله منتظری دام ظلها العالی

با عرض سلام، در مورد حل مشکل تعزیرات که موضوع از طرف حضرت امام مدظلها العالی به حضرتعالی ارجاع شده بود چنانکه حضورا نیز به عرض رسید جملهای که مرقوم فرموده بودید راهگشا نبود، چون اشکال عمده این بود که بر حسب نظر حضرت امام تعیین تعزیرات در تخلف از احکام سلطانیه باید از طرف حاکم یا وکیل او باشد و چون باید قضیه رنگ قانون داشته باشد حتماً باید از کانال مجلس و شورای نگهبان بگذرد و با سوابقی که در جریان آن قرار گرفتید در عمل کنار دچار مشکل شد و امام بزرگوار تعیین تکلیف را به جنابعالی ارجاع فرمودند اما در آن مرقومه راه حلی ارائه نشده بود، لذا مقتضی است با توجه به همه جوانب کار که هم اشکال شرعی رفع شود و هم مجلس و شورای نگهبان بتوانند وظیفهشان را ایفا کنند، نظر صریح و روشن خود را اعلام فرمایید، با تشکر.

از طرف فقهای شورای نگهبان احمد جنتی

باسمتعالی

پس از سلام، هر چند تعیین مقدار تعزیر و مراتب آن شرعاً به نظر حاکم محول شده است ولی آقایان محترم توجه دارید که اکثر احکام فعلی واجد شرایط قضا و حکم نیستند و به علاوه بی تجربه و ناهماهنگ می باشند، و از طرفی تعطیل امور قضائی و تعزیرات موجب تضییع حقوق و هرج و مرج و بسبب اختلال نظام می شود، بنابراین لازم است بهترین و کم ضررترین راه انتخاب شود بدین طریق که کمیسیون قضائی مجلس شورا قوانین و مقرراتی را متناسب با جرمها با رعایت شرائط و امکانات خاطی و دفعات و مراتب جرم و مراتب تادیب از وعظ و توبیخ و تهدید و درجات تعزیر تنظیم نمایند و به تصویب مجلس شورا برسانند، و حضرات آقایان محترم اعضا شورای نگهبان صحت و عدم مخالفت آنها را با موازین شرعی و قانون اساسی از هر جهت غیر از جهت محول بودن به نظر حاکم بررسی و تایید نمایند، و در نتیجه به مقدار زیاد احکام صادره هماهنگ و جلو بسیاری از اشتباهات گرفته می شود، و در حقیقت آقایان حاکم، و قضات محاکم مجری می باشند و السلام علیکم و شکر الله سعیم.

۶۵/۷/۷

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۷۶: ارجاع حکم مفسد فی الارض به نظر معظمه، مورخه ۶۶/۵/۹

حضرت آیت الله العظمی امام خمینی دام عزه

اعدام شخص مفسد که در نظر مبارک مورد احتیاط است به نظر آیت الله منتظری جایز است، و این مساله در محاکم قضایی مورد احتیاج است. اگر اجازه می فرمایید در مراجع قضایی طبق نظر ایشان عمل شود. ادام الله عمرکم الشریفه

عبدالکریم موسوی اردبیلی

بسمتعالی

مجازید طبق نظر شریف ایشان عمل نمائید.

۶۶/۵/۹

روح الله الموسوی الخمینی

پیوست شماره ۷۷: ارجاع پاسخگویی به برخی از مسائل قضایی در زمان جنگ توسط امام خمینی به معظمه، مورخه ۶۵/۲/۱۱
بسمتعالی

محضر مقدس حضرت امام مدظله

برای حل مشکل جبهه موافقت فرمایید که:

۱- سازمان قضائی نیروهای مسلح موظف است در زمان جنگ به جرات در رابطه با جنگ از قبیل توسطه، جاساسوسی، خیانت، کارشکنی، تمرد و آنچه لطمه برای جنگ و امنیت کشور داشته باشد طبق ضوابط شرعی و بدون رعایت تشریفات قانونی و آئین دادرسی رسیدگی نموده حکم قطعی صادر نماید.

۲- شورای عالی قضایی موظف است در زمان جنگ در مراکزی که شورای عالی دفاع پیشنهاد می نماید دادگاه زمان جنگ تشکیل دهد، دادرسی در این دادگاه یک مرحله ای و بدون تشریفات آئین دادرسی و مجازات بر طبق موازین شرعی و قوانین خواهد بود.

بسمتعالی

خدمت حضرت آیتالله العظمی آقای منتظری دامتبرکاته
حضرت امام مدظله فرمودند که به سئوالات بالا حضرتعالی جواب فرمایید.

۶۵/۲/۱۱

احمد خمینی

بسمتعالی

شورای عالی قضائی دستور لازم را نسبت به دو فقره بالا صادر نمایند مع رعایه الاحتیاط فی انتخاب الافراد.
حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۷۸: ارجاع تصمیم گیری درباره برخی از مسائل قضایی اجرایی توسط امام خمینی به معظمله به دنبال استیصال وزیر کشور وقت، مورخه ۱۳۶۵/۲/۲

بسمتعالی

محضر مبارک رهبر عظیم الشان انقلاب اسلامی حضرت آیتالله العظمی امام خمینی دام ظللعالی
با سلام و تحیات، با توجه به عنایت خاصی که در مورد عدم تضعیف قوه مجریه و حفظ حیثیت مسئولان آن دارید و با
توجه به مشکلاتی که برخوردهای قوه قضائیه با مسئولان اجرایی نموده، مواردی خدمتستان پیشنهاد می گردد در صورتی که
صلاح بدانید جهت اجرا به شورای محترم عالی قضائی توصیه و امر فرمایید:

۱ با توجه به حساسیت نقش معاونین استاندار و به شداران و شهرداران مراکز استانها احضار آنها در دادگاه محل خدمت عواقب
سویی به بار می آورد و آنها را از ادامه خدمت باز می دارد، پیشنهاد می شود نامبردگان مانند فرمانداران و استانداران احضار آنها
توسط دادسرای عمومی تهران انجام گیرد.

۲ با توجه به نقش مهم استانداران که طبق قانون مسئول امنیت استان هستند، اطلاعات خواسته شده در مورد
پروندههای مطروحه در دادسراها در اختیار آنان قرار گیرد و جلب و یا احضار مسئولان اجرایی استان با در جریان قراردادن و هماهنگی
آنان صورت گیرد.

۳ موارد مطروحه در دادگاه که مربوط به مسئولان اجرایی است حتی الامکان به طریقی غیر از جلب و احضار حل و فصل نمایند،
و در صورت احضار، کسانی متصدی پرونده باشند که در جریان مسئولیتها و وظائف اجرایی باشند مثلاً شخص دادستان محترم
عمومی تهران تا از احضار بیجا و یا سوء تفاهات جلوگیری شود.
با آرزوی طول عمر و توفیق برای جنابعالی و پیروزی نهائی رزمندگان.

سید علی اکبر محتشمی، وزیر کشور

بسمتعالی

جناب حجت الاسلام آقای محتشمی وزیر محترم کشور، حضرت امام فرمودند جنابعالی با آقای نخست وزیر ریاست
محترم دیوانعالی کشور و آقای دادستان کل کشور جلسهای در خدمت حضرت آیتالله العظمی منتظری تشکیل داده و به آنچه در
این جلسه رسیدید مورد قبول حضرت امام مدظلهعالی است.

احمد خمینی

پیوست شماره ۷۹: پیشنهاد تعیین اعضای شورای مدیریت حوزه علمیه قم توسط حضرت آیتالله العظمی
منتظری به حضرت امام خمینی و تأیید معظمله، مورخه ۵۹/۱۲/۵

بسمتعالی

محضر مقدس آیتالله العظمی امام خمینی مدظلهعالی
پس از سلام، همانگونه که خاطر شریف مستحضر است مدتی پیش حضوراً مسائل مربوط به حوزه علمیه قم و لزوم
ایجاد نظم و رسیدگی به اوضاع درسی و اخلاقی و جریانات داخلی آن به عرض حضرتعالی رسید، و رهنمودهایی فرمودید و بنا
شد برای انجام این مسئولیت شورائی از فضلا مدرسین حوزه علمیه قم تشکیل شود. بر حسب نظر حضرتعالی و مشورت
ونظر خواهی از حضرت آیتالله العظمی آقای گلپایگانی شورائی مرکب از آقایان حجج اسلام: راستی، کریمی، طاهر
شمس دوزدوزانی، صابری و افتخاری دامتفاضاتهم تشکیل شد و قدمهای موثری تا حال برداشتماند، چنانچه رهنمودهای
جدیدی دارید مرقوم فرمایید. ادام الله ظلمکم الشریف.

حسینعلی منتظری

بسمتعالی

شورای مزبور کارهایی را که می خواهند انجام دهند پس از نظر خواهی در امور مهمه از حضرت آیتالله
گلپایگانی دامتبرکات معانعی ندارد، انشا الله موفق باشید.

۱۴۰۱/۲/۲۲

روح الله الموسوی الخمینی

پیوست شماره ۸۰: نامه معظمله به آقای نجفی وزیر علوم و آموزش عالی برای اختصاص دادن محل مرکز مطالعات
مدیریت سابق به دانشگاه امام صادق (ع)

تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۸

بسمه تعالی

جناب مستطاب آقای نجفی وزیر محترم علوم و آموزش عالی دامتوفیق
 پس از سلام، همان گونه که مطلعید مدتی پیش در محلی واقع در خیابان ولی عصر (عج) جامعه الامام الصادق (ع) پایه گذاری شد، ولی با توجه به اهداف عالی آن و نیاز به محلی وسیع دوستان مطبلع دانشگاهی محل مرکز مطالعات مدیریت سابق واقع در بزرگراه چمران را پیشنهاد کردند که مورد قبول هیات امنای و مدیره جامعه واقع گردید، از این رو مقتضی است جنابعالی که خود علاقه مند به نشر فرهنگ اصیل اسلامی می باشید مرکز مزبور را برای این هدف در اختیار حضرت حججه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ محمدرضا مهنوی کنی دامتافاضاته کسریرستی جامعه را قبول فرموده اند یا نماینده اعزامی ایشان قرار دهید. توفیق جنابعالی را در حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی از خدای بزرگ مسالت می نمایم والسلام علیکم.

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۸۱: نوشته معظمه در مورد واگذاری اموال موقوفه مرحوم تولیت به جامعه الامام الصادق (ع)
 ۱۳۶۶/۱۱/۱۳

بسمه تعالی

محضر مبارک قائم مقام رهبری کبیر انقلاب اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی جناب آقای منتظری دام ظلعالی
 احتراماً به عرض می رساند همانگونه که استحضار دارند مرحوم حاج سید ابوالفضل تولیت که پیوسته سعی در انجام امور خیر داشت، به تاسیس شرکت عام المنفعه ای با سهام بی نام اقدام نمود تا بدین وسیله بتواند به علت خفقان دوران گذشته اهدافش را که بیشتر جنبه علمی و تحقیقاتی اسلامی به ویژه مذهب تشیع دارد دنبال نماید.
 با توجه به سند رسمی شماره ۲۳۵۰۱ مورخه ۵۴/۴/۱۱ (اقرار نامه مرحوم تولیت) که حکایت از تسلسل کلیه وجوه مذکور و سهام شرکت عام المنفعه ظاهر قم و سایر شرکتها به اینجانبه می نماید، اینجانب قلباً تمایل داشته و دارم که این اموال نیز جهت نیل به اهداف خیر خواهانه آن مرحوم به مصرف برسد، به همین دلیل کلیه سهام و اموال مذکور را در اختیار موسسه غیر انتفاعی بنیاد اسلامی ضاهر قرار دادم و در تایید عرض فوق مشروحاً نوشته شد که جناب آقای هاشمی رفسنجانی نیز در هامش آن وقیبت اموال را اعلام و تایید نموده اند که صیغه وقیبت آن را خود ایشان جاری ساخته اند (که فتوایی آن به ضمیمه تقدیم می شود).

اکثراً با استجازه از محضر مبارک، کلیه حقوق عینی و فرضیه خود را که در سند شماره ۲۳۵۰۱ منعکس است (به استثناء اثاث البیت و مخارجی که تاکنون و بعد از این برای وصول وجه خارج ضروری است و برداشت مخارج متعارف زندگی) حضور محترم تقدیم و تفویض می نمایم تا در صورت اقتضا مقسم فرماید برای پیشرفت اهداف علمی و تحقیقاتی به یکی از دانشگاههای اسلامی اختصاص داده شود. والسلام علیکم ورحمته و برکاته

با تقدیم احترام امضا

باسمه تعالی

پس از سلام، بر حسب تقاضای شما و سایر آقایان هیات امنای، مقتضی است سهام و اموال مذکور را تحویل جامعه الامام الصادق بدهید و آقایان هیات امنای جامعه الامام الصادق احتیاطاً اموال آن مرحوم را تخمیس کنند و بقیه را در مصارف مورد نظر آن مرحوم صرف نمایند و جناب مستطاب آیت الله مهنوی کنی مقدمات تحویل گرفتن اموال و سهام مذکور را فراهم خواهند کرد. انشا الله موفق باشید.

۶۶/۱۱/۱۴

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۸۲: نامه معظمه به آقای هاشمی رفسنجانی در مورد اموال مرحوم تولیت، مورخه ۱۳۶۶/۶/۲۳

بسمه تعالی

جناب مستطاب حججه الاسلام والمسلمین آقای هاشمی رفسنجانی دامتافاضاته
 پس از سلام و تحیت و آرزوی سلامتی و موفقیت برای شما، اخیراً قسمتهایی از کتاب شرح خاطرات جنابعالی را مطالعه کردم، هرچند نوشتن خاطرات توسط مبارزین و مجاهدین در راه تحقق انقلاب شکوهمند اسلامی همچون جنابعالی بسیار ارزشمند خواهد بود و به همین دلیل هرچه دقت بیشتر و غور و بررسی در زوایا و جزئیات کاملتر باشد ارزش چنین اثری فراوانتر و در آینده استناد به آن راحتتر خواهد شد، ولی بجاست در مواردی که به دیگران ارتباط پیدا می کند به حفظه خود قناعت نکنید بلکه حتی الامکان از آنان استفسار شود. از باب مثال در صفحه ۲۸۵ جلد اول کتاب خاطرات جنابعالی در مورد اموال مرحوم تولیت چنین آمده است:

”با این مقدمات زمینه دخالت آقای منتظری پیش آمد که ایشان حکم کردند که اموال تولیت تخمیس شود. خمس آن را خود ایشان برداشت و بقیه به جامعه الامام الصادق که ایشان هم از اعضای تصمیم گیرنده آن بودند واگذار شد که فعلاً در اختیار دانشگاه امام صادق است. لازم به توضیح است که مدتی پس از فوت مرحوم تولیت همسر ایشان به اتفاق اعضای شرکت طاهر در اثر نظرات مختلفی که داشتند به اتفاق جناب آقای خانیان یکی از امنای جامعه الامام الصادق نزد اینجانب آمدند و اظهار نمودند که اموال به جامعه الامام صادق منتقل شود و در این امر مصر هم بودند، و من صحبت هایی کردم و از آن جمله اینکه لازم است اموال آن مرحوم تخمیس شود و دیگر اینکه لااقل ۱۵-۱۰ مدرسه در قلم محل اموال او ساخته شود چون آن مرحوم به کارهای فرهنگی در قم نظر

۴۶۵

داشتند که البته هیچکدام از این دو پیشنهاد عملی نشد و برخلاف آنچه که نوشتاید هیچگاه خمس آن را من برداشتم، امثال ایشان باغات بود و پولهای ثابت در بانک لندن، از کدام آنها من خمس برداشتم؟ مقتضی است در مجلدات آینده و یا به هر نحو دیگر تصحیح و جبران نمایید. در ضمن پروندههای ساواک قم در اول انقلاب همه در اختیار من بود که با تلفن آقای ری شهری من همه را در اختیار اطلاعات قرار دادم در صورتی که ممکن بود فتوکی پرونده خودم را بردارم، فعلا چنانچه ترتیبی دهید که فتوکی اسناد پرونده اینجانب را در اختیار من قرار دهند موجب مزید امتنان خواهد بود، تصدیق می کنید که این امر حق مشروعی است برای مثل اینجانب. والسلام علیکم ورحمته و برکاته

قم، ۱۳۷۶/۶/۲۳

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۸۳: نامه هیات امنای مرکز جهانی علوم اسلامی و نوشته معظمله

بسم الله الرحمن الرحيم

شورای سرپرستی طلاب غیر ایرانی حوزه علمیه قم حضرت آیتالله منتظری دام تبرکاته پس از اهدا سلام، با توجه به گستردگی فعالیتهای مرکز جهانی علوم اسلامی و ارتباط تنگاتنگ آن با وزارتخانههای مختلف، مشکلات و نیازهای مادی و معنوی آن مرکز در جلسات هیات امنای مورد بحث قرار گرفت و ضرورت اختیار داشتن هیات امنای در اخذ تصمیمات لازم حسب مورد و در راستای پیشرفت مرکز مورد بحث و نظر قرار گرفت. مقتضی است نظراتان را در این مورد مرقوم دارید. والسلام علیکم ورحمته و برکاته

هیات امنای مرکز جهانی علوم اسلامی

۶۹/۵/۲۱ علی مشکینی

بسمه تعالی

پس از سلام و تحیت، آنچه اکثریت هیات امنای مرکز مذکور به مصلحت آن تشخیص دهند با حفظ استقلال و موقعیت آن مورد تایید اینجانب می باشد. والسلام علیکم.

۶۹/۵/۲۵

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۸۴: نامه حجیالاسلام آقای دکتر احمدی به امام خمینی درباره بخش تربیت مدرس مدرسه دارالشفای و پاسخ ایشان

شماره ۳۲۴

تاریخ ۶۸/۲/۱۳

بسمه تعالی

محضر مبارک رهبر کبیر انقلاب حضرت آیتالله العظمی امام خمینی جعلتغدها با تقدیم شایسته ترین تحیت، به استحضار خاطر شریف می رساند که با توجه به ضرورت تدریس معارف دینی در دانشگاهها و نارسائیهای کنونی از سال گذشته قریب نود نفر از طلاب حوزه علمیه قم که دو سال درس خارج خوانده اند گزینش شدند تا با گذراندن برنامه مخصوص پس از سه سال به تدریس دروس معارف دینی در دانشگاهها بپردازند، و هم اکنون قریب یک سال تحصیلی از این برنامه را در مدرسه دارالشفای قم گذرانده اند و قرار است در آینده هم گرفتن طلاب تا رفع نیاز ادامه یابد. قسمت عمده کلاسهای و درسی و برنامه هم زیر نظر اینجانب انجام می گیرد، از محضر مبارک تقاضا می شود با توجه به موقعیت کنونی تکلیف این بخش را معلوم فرمایید/پ

دکتر احمد احمدی

عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی

بسمه تعالی

جناب حجیالاسلام آقای احمدی دامتافاضاته

از این پس مدرسه دارالشفای قم در صورت توافق شورای مدیریت حوزه علمیه قم زیر نظر شورای عالی انقلاب فرهنگی اداره گردد، و در صورت توافق حق لغو با شورای مدیریت قم می باشد. انشا الله موفق باشید. والسلام علیکم

۶۸/۲/۱۹

روح الله الموسوی الخمینی

پیوست شماره ۸۵: نامه آیتالله فاضل به آقای وافی در مورد قسمت تربیت مدرس مدرسه دارالشفای

شماره: ۱/۲۱۱۶

تاریخ: ۶۸/۲/۲۶

بسمه تعالی

حجیالاسلام جناب آقای حاج شیخ ابوالقاسم وافی دامتافاضاته

چون حضرت آیتالله العظمی امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران مدظله العالی بررسی و تصمیم گیری نسبت به ادامه کار تربیت مدرس (مستقر در مدرسه دارالشفای) جهت دانشگاهها و نظارت بر آن را به عهده شورای عالی مدیریت حوزه علمیه قم واگذار فرموده اند، لذا جنابعالی به اتفاق حجیالاسلام جناب آقای حاج شیخ جعفر امامی شیرازی دامتافاضاته کلیه برنامههای

درسی و آموزشی آن را ضمن نشست‌هایی که با دست‌اندرکاران اجرای آن خواهید داشت رسیدگی و بررسی نموده، و نتیجه را با پیشنهادات اصلاحی با توجه به رهنمودهای شورای عالی مدیریت به شورا ارائه فرمایید.

شورای عالی مدیریت حوزه علمیه قم
محمد فاضل ۶۸/۲/۲۶

پیوست شماره ۸۶: نامه آیت‌الله فاضل به آقای منکا در مورد ساختمان و تاسیسات و لوازم مدرسه دارالشفاء
شماره: ۱/۲۱۱۵
تاریخ: ۶۸/۲/۲۶

بسمه تعالی

حج‌الاسلام جناب آقای حسین ملک‌دامت‌افاضاته
چون حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی مدظله‌العالی اداره مدرسه دارالشفاء و برنامه‌های جاری آن را به شورای عالی مدیریت حوزه علمیه قم واگذار فرمودند، لذا جنابعالی به اتفاق حج‌الاسلام آقای محمد مهدی صباحی نسبت به تحویل و نظارت بر ساختمان، تاسیسات و لوازم اداری و ادغام تشکیلات مشابه در واحدهای مربوطه مرکز مدیریت منصوب می‌شوید که ان‌شاءالله در زمان مناسب گزارش آن را به شورا ارائه خواهید داد.

شورای عالی مدیریت حوزه علمیه قم
محمد فاضل ۶۸/۲/۲۶

پیوست شماره ۸۷: تعیین هیات امنای مدرسه دارالشفاء توسط معظمه
بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضرات حج‌الاسلام آقایان حاج سید حسن دیباجی، حاج شیخ قربانعلی دری، حاج شیخ غلامحسین نادی، حاج شیخ محمد عبداللهیان حاج شیخ حسین ملک‌دامت‌افاضاتهم پس از سلام چنانچه اطلاع دارید مدرسه دارالشفاء قم که در جنب مدرسه فیضیه و آستانه مقدسه حضرت معصومه‌سلام‌الله‌علیها واقع شده احتیاج به تجدید بنا داشت و در مدرسه چندین خانه مسکونی واقع شده بود که رفت و آمد در آنها مناسب با وضع مدرسه نبود و از قدیم الایام مزاحم مدرسه بودند و بعلاوه مدرسه نیاز مبرم به توسعه داشت لذا اینجانب برای خرید خانه‌های متعددی که در جنب مدرسه بود اقدام نمودم و بحمدالله با همه مشکلات موفق شدم، و یکی از دوستان خیر برای ساختمان و تجدید بنای مدرسه قریه الهی‌الله سرمایه‌گذاری کرد و زحمات زیادی را متحمل شد که خدایش اجر کامل عنایت فرماید ان‌شاءالله و مدرسه بحمدالله و منته به صورت قسمت اداری برای انجام کارهای اداری حوزه مقدسه قم و انجام کارهای تحقیقاتی و سالنهای و مدرسه‌های متعدد برای کتابخانه و محل تدریس و برگزاری برنامه‌های تبلیغی و اجتماعی حوزه مقدسه و قسمتی هم برای سکونت طلاب علوم دینی در آمد، و چون اداره قسمتهای مختلف مدرسه نیاز به اشراف و برنامه ریزی دقیق دارد لذا شما آقایان محترم از قبل اینجانب به عنوان هیات‌امنا مدرسه منصوب می‌شوید.
امید است با تشریک مساعی و هم‌آهنگی کامل اقدام نمایید به نحوی که هرچه بهتر از قسمتهای مختلف مدرسه استفاده شود. ان‌شاءالله حمات شما مورد رضایت خداوند متعال و توجه کامل حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف خواهد بود.
والسلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته

۱۰ ربیع‌الثانی ۱۴۱۰ ۶۸/۸/۱۹
حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۸۸: تعیین آقای کامران به عنوان عضو هیات امنای و متولی و مدیر مدرسه دارالشفاء
بسم‌الله الرحمن الرحیم

جناب مستطاب حج‌الاسلام آقای حاج شیخ صادق کامران دامت‌افاضاته
پس از سلام، اکنون که مدرسه دارالشفاء قم با تحمل زحمات فراوان و خرید منازل متعدد توسعه پیدا کرده و با اقدام و کمک مالی مرد خداجوی خیری که خدایش خیر و برکت و اجر کامل عنایت فرماید ساختمان آن تجدید شده و به صورت یک مدرسه آبرومند و وسیع مشتمل بر حجرات زیاد برای سکونت طلاب علوم دینی، و سالنهای متعدد برای تدریس مدرسین والامقام، و یک کانون بزرگ برای اداره و رفع احتیاجات حوزه علمیه قم "صانهاالله تعالی عن الحدیثان الی یوم ظهور ولی‌العصر صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف" درآمده است احتیاج مبرم به یک متولی و مدیر متعهد و کاردار و دلسوز دارد که هم حفاظت این مدرسه و کانون و تاسیسات وسیع و اداره آنها را به عهده بگیرد، و هم برای استفاده و بهره برداری از این موسسه بزرگ اسلامی به عنوان یک فرد از هیات امنای که قبلاً منصوب شده‌اند با آنان در برنامه ریزیهای صحیح شرکت کند و با جدیت آنها را اجرا نماید. لذا نظر به شناخت کاملی که نسبت به تعهد و تقوی و تدبیر و مدیریت جنابعالی دارم مسئولیت اداره این مدرسه و کانون را به جنابعالی محول می‌کنم و شما را به عنوان متولی و مدیر آن و یک فرد از هیات امنای منصوب می‌نمایم. امیدوارم با توفیقات خداوند متعال و پشتیبانی سایر هیات امنای محترم دامت‌افاضاتهم بتوانید به این مجموعه بزرگ اسلامی که آبروی است برای حوزه علمیه قم خدمت نمایید، و در مسائل مهم که نیاز به مشورت دارد با مشورت هیات امنای اقدام نمایید، و در برنامه ریزیها با مقررات و برنامه‌ریزیهای شورای مدیریت حوزه علمیه قم نیز هم‌آهنگی به عمل آورید تا ان‌شاءالله از این موسسه بزرگ بمنفع اسلام و حوزه علمیه استفاده کامل شود. خداوند به شما سلامت و توفیق و اجر جزیل عنایت فرماید والسلام علیکم ورحمة‌الله

۱۲ جمادی‌الاولی ۱۴۱۲ ۱۳۷۰/۸/۲۹ ، حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۸۹: یادداشت معظمه خطاب به امام خمینی در مورد ساختمان مدرسه دارالشفا

باسمه تعالی

پس از سلام، شنیده شد که حضرتعالی مدرسه دارالشفا قم را کتبا به شورای مدیریت حوزه محول فرموده‌اید: نمی‌دانم تا چه حد از وضع فعلی مدرسه دارالشفا اطلاع دارید؟ مدرسه دارالشفا حدود دو هزار و پانصد متر زمین داشت و تقریباً به صورت مخروبه‌ای درآمده بود. اینجانب حدود هفت سال پیش یکی از دوستان را که دنبال کار خیر می‌گشت پیمنا کردم او حاضر شد مدرسه را با پول خودش تجدید بنا کند و فقط بانی ساختمان بود و تاحال حدود صد میلیون تومان (یک میلیارد ریال) خرج کرده و هنوز هم برای تعمیرات و تاسیسات مخارج زیادی لازم است که اشتغال دارد، و من با خرید خانه‌های مجاور با چه مشقتهایی مدرسه را به حدود هفت هزار مترسازندام و برای پول زمینها از افراد مختلف تا حال کمک گرفته‌ام و هنوز حدود بیست میلیون تومان بابت خرید زمین خانه‌ها بدهکارم و سنزمینها به اسم من است.

و مدرسه در دو قسمت ساخته شده یک قسمت که عمده آن را زمین سابق مدرسه تشکیل می‌دهد مدرسه علمیه چند طبقه شده است برای سکونت طلاب و قسمت دیگر را مدرسه‌های زیاد برای دروس حوزه و حدود صد اطاق و سالن برای کارهای اداری حوزه و سمینارها و اجتماعات و محل امتحانات و کتابخانه و نحو ذلک اختصاص داده‌ایم که الان مدرسه‌ها مورد استفاده مدرسین حوزه است و حدود پنجاه اطاق و سالن راهم من تا حال در اختیار شورای مدیریت حوزه قرار داده‌ام برای کارهای اداری و امتحانات و پرونده‌ها و نحو ذلک.

و هدف این بوده است که در مدرسه غیر از کارهای اداری و تشکیلات، در سه برنامه استفاده شود:

۱- تربیت مدرسین معارف و اخلاق اسلامی برای دانشگاهها با تصویب شورای انقلاب فرهنگی.
۲- تربیت طلاب با برنامه و امتحانات طبق برنامه‌های حوزه.
۳- تربیت افرادی متخصص در رشته‌های مختلف از حدیث و تفسیر و فلسفه و اقتصاد اسلامی در کنار دروس حوزوی، که چون ساختمان مدرسه هنوز تکمیل نشده فقط قسمت اول در اول سال تحصیلی شروع شد، و با امتحان از طلاب که دو سال خارج خوانده باشند و قسمتهایی از فلسفه را نیز خوانده باشند حدود یکصد نفر انتخاب و دوره تدریس آنان سه سال معین شده است که سال اول در شرف اتمام است، و این قسمت در حقیقت کمک به کار شورای انقلاب فرهنگی است و باید با تصویب شورای انقلاب فرهنگی باشد و آن دو قسمت دیگر ربطی به شورای انقلاب فرهنگی ندارد.

در حوزه قسم همه آقایان درجه اول و دوم و سوم اعم از انقلابی و غیرانقلابی مدرسه ساختند و طلبه تربیت می‌کنند، البته اغلب برنامه‌های آنان با برنامه‌های شورای مدیریت هم‌آهنگ است، و خود من هم چندین مدرسه در اختیار دارم که زیر نظر آقای امینی گذاشته شده و ایشان اداره می‌کنند و چون مدرسه دارالشفا یک مرکز فرهنگی جالب در نزدیک آستانه است مناسبانه در وضعی که پیش آمده ارگانه‌های مختلفی به مدرسه طمع کرده‌اند به نحوی که شخص بانی را هم دلسرد کرده‌اند که البته من او را تشویق به اتمام کردم. اگر منظور حضرتعالی این است که قسمت اول با نظر شورای انقلاب فرهنگی و قسمتهای دیگر با ملاحظه برنامه‌های کلی شورای مدیریت اداره شود امری است صحیح و من هم با آنان هم‌آهنگ می‌کردم ولی اصل مدرسه با زحمات هفتساله من ساخته شده است و هنوز من پول زمینها را بدهکارم و بانی هم به خاطر من اقدام کرده است. همه آقایان در حوزه مدارسشان را به نام خود ساخته‌اند ولی من برای خطوط کاشیها علاوه بر آیات قرآن و احادیث و مراجع به علم و تقوی دستور داده بودم جملاتی از فرمایشات حضرتعالی را هم روی کاشیهای مدرسه حک کنند که حک شده است و اسمی از من هم درجایی نوشته نشده، بالاخره این است خلاصه تاریخ تجدید بنا مدرسه.

پیوست شماره ۹۰: نامه معظمه به آقای امینی در مورد مدارس علمیه

تاریخ ۶۵/۹/۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب حجج‌الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ ابراهیم امینی دامتافاضاته پس از سلام، نظر به اینکه جنابعالی نسبت به مسائل حوزه علمیه و روش برنامه ریزی و تعیین دروس لازم‌تجربه لازم و شناخت کافی دارید مستعدی است اداره مدارس علمیه "رسول اکرم (ص)، امام باقر (ع)، امام صادق (ع) و بعثت" و نظارت بر همه قسمتهای آنها را به عهده بگیرید و با اختیار تام ضمن تعیین مسئول برای هر یک از آنها ترتیبی بدهید تا برنامه‌های درسی و فکری و اخلاقی مدارس فوق از هر جهت کامل‌تر از گذشته و از هر نظر مرضی خداوند متعال و حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه باشد.

ان شاء الله با جدیت کامل و نظارت دقیق جنابعالی و هم‌کاری فضلا محترم و هم‌آهنگی طلاب و محصلین عزیز و بسا هم‌آهنگی شورای مدیریت حوزه علمیه قم، محصلین عزیز بتوانند به نحو احسن از امکانات استفاده نمایند و در آینده وجودشان برای اسلام و مسلمین منشا آثار و برکات کثیره گردد و جنابعالی عندالله ماجور و زحمات شما مورد توجه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه واقع شود. والسلام علیکم ورحمته و برکاته

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۹۱: بخشنامه شورای عالی قضایی در ارتباط با عمل به رهنمود معظمه

تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۱

شماره ۲۲/۶۴/بش

بسمه تعالی

شورای عالی قضایی، دادگستری جمهوری اسلامی ایران

بخشنامه به کلیه دادگاهها و دادرهای انقلاب اسلامی

در اجرای رهنمود حضرت آیتالله العظمی منتظری

بنا به تصویب جلسه (۸۱) مورخ ۱۳۶۴/۱۱/۱۴ شورای عالی قضایی لازم است: احکام مصادره (استرداد) اموال که به استناد حکم حکومتی حضرت امام مدظله العالی یا قانون نحوه اجرای اصل چهل و نهم صادر می‌شود بدو به دادگاه عالی قم ارسال شود و پس از تنفیذ و تصدیق به عدم خطا در تشخیص موضوع انشا حکم گردد/ص

رئیس شورای عالی قضایی

موسوی اردبیلی

پیوست شماره ۹۲: نامه معظمله به امام خمینی در جهت تبیین برخی ابهامات موجود در حکم معظمله جهت مصادره اموال سران سلسله پهلوی و وابستگان آنها، مورخه ۶ ذی الحجه ۱۴۰۴

بسمه تعالی

محضر مبارک آیتالله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از سلام، چنانچه خاطر شریف مستحضر است حدود سه سال است که پرونده‌های اعدام و مصادره اموال به دادگاه عالی قم ارجاع و پس از تایید آنان اجرا می‌شود و این امر مخصوصا با وضع قضات ما بسیار لازم و مفید بوده است.

از طرف دیگر حضرتعالی در اوائل انقلاب فرموده‌اید: "تمام اموال منقول و غیر منقول سلسله پهلوی و شاخه‌ها و عمال و مربوطین به آنها که در طول مدت سلسله غیر قانونی از بیت‌المال مسلمین اختلاس نموده‌اند به نفع مستمندان و کارگران و کارمندان ضعیف مصادره شود" راجع باین امر حضرتعالی جهاتی مورد بحث واقع شده:

۱- آیا این فرمایش انشا حکم بوده از حضرتعالی و قضات فقط تشخیص موضوع می‌دهند و به دادگساه عالی ارجاع نمی‌شود، یا دستور بوده بقضات برای حکم مصادره و قهرا به دادگاه عالی ارجاع می‌شود.

۲- عمال و مربوطین منقول به تشکیک است حتی کدخدای یک ده و اقوامش هم از عمال و مربوطین محسوبند.

۳- از بیت‌المال مسلمین اختلاس نموده‌اند قید است یا وصف توضیحی، و بالاخره گفته شده که حضرتعالی حکم جزمی فرموده‌اید و این قبیل مصادره‌ها به دادگاه عالی ارجاع نمی‌شود، در صورتی که احتیاط در اموال مردم بخصوص با سعه مفهوم عمال و مربوطین و احتمال توضیحی بودن وصف اقتضا می‌کند که به دادگاه عالی ارجاع شود. مستدعی است نظر شریف را بیان فرمایید که مورد حاجت است و الامر الیکم.

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۹۳: نامه معظمله به شورای عالی قضایی در مورد ارجاع احکام اعدام و مصادره اموال به دادگاه عالی قم تاریخ ۶۴/۱۱/۱۳

بسمه تعالی

هیات محترم شورای عالی قضایی دامت برکاتهم

پس از سلام، پیرو مذاکراتی که با بعضی از آقایان محترم انجام شد، با توجه به حرمتی که در دین مقدس اسلام نسبت به دما و اموال و اعراض منظور شده و با توجه به لزوم حفظ حرمت اسلام و مقام معظم رهبری مدظله العالی و با توجه به اینکه عدما از آقایان قضات محترم دارای مرتبه قضاوت و اجتهاد نیستند و به علاوه ممکن است در شهرستانها تحت تاثیر جو و محیط قرار بگیرند و هیچ یک از ما معصوم از خطا نیستیم و موارد اشتباه هم مشاهده شده است لازم است احکام مصادره براساس حکم حکومتی حضرت امام مدظله العالی و احکام مصادره بر اساس اصل ۴۹ قانون اساسی نیز مثل سایر مصادره‌ها و اعدامها به دادگاه عالی قم ارسال شود و پس از تایید دادگاه عالی و تصدیق به عدم خطا در تشخیص موضوع اجرا شود. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۱۴۰۶/۱/۲۲

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۹۴: نامه معظمله به شورای عالی قضایی در مورد ضرورت رعایت آزادی تجارت تاریخ ۶۵/۲/۲۳

بسم الله الرحمن الرحيم

شورای عالی محترم قضایی دامت برکاتهم

پس از سلام، حضرات توجه دارند که بر حسب موازین اولیه تجارت اسلامی، هر صاحب متاعی نسبت به اصل فروش یا نحوه فروش یا قیمت جنس خود آزاد است، و تجارت باید با تراضی طرفین واقع شود، و طبعا همین امر موجب رونق بازار و شوق تجار و عرضه اجناس فراوان و مختلف خواهد شد.

و عن رسول الله (ص): "لا عوا الناس یرزق الله بعضهم من بعض" (الوسائل ج ۱۲ ص ۳۲۸) البته اگر آزادی مطلق تجار موجب ضرر و اجحاف بر مردم شود در این صورت حاکم مسلمین به مقدار رفع ضرر و اجحاف حق دخالت دارد. پس در امتعه و اجناس غیر ضروری جامعه دخالت حکومت اصلا روا نیست، و نسبت به امتعه ضروری و مورد نیاز جامعه، به مقدار ضرورت و رفع ضرر و اجحاف دخالت جایز است. (الضرورات تنقذ بقدرها)، در مرحله اول حاکم فقط از اصل احتکار منع می‌کند، بدون تعیین قیمت، و اگر صاحب متاع در قیمت اجحاف کرد او را از اجحاف منع می‌کند، و اگر موثر نشد حاکم نرخ تعیین می‌کند با

رعایت مصلحت طرفین، و اگر طرف از فروش ابا کرد، خود حاکم از باب ولایت به نرخ عادلانه با ملاحظه مصلحت طرفین و عدم تضییع مالک متاع را می‌فروشد.

و شخص متخلف در مرحله اول نصیحت و بعد توبیخ و بعد تعزیر بدنی می‌شود به مقدار ضرورت و لزوم، و اگر فرضاً تعزیر بدنی موثر نباشد و تعزیر مالی و جریمه در ردع او و ارتداع دیگران موثرتر باشد نوبت به تعزیر مالی می‌رسد علی‌قدر ضرورت. ولی مشاهده می‌شود در بعضی از دادگاههای انقلاب از این موازین در مراحل مختلفه تخطی می‌شود، و علاوه احکام صادره نوعاً یک نواخت و هم‌آهنگ نیست، و چه بسا بعضی از محدودیتها و تنبیهها خود سبب کمبود اجناس مورد نیاز هم شده است، و قهراً من و شما نیز از عواقب و گناه تخلفات و اشتباهات دادگاهها بهره‌بردار نیستیم. نفسی الحدیث: "قیل للنبی (ص): لو سعت لنا سعرا فان الاسعار تزید و تنقص، فقال (ص): ما كنت لالقی الله بسدعلم يحدث الی فیها شیئا، فدعوا عبادالله یا کمل بعضهم من بعض" (الوسائل ج ۱۲ ص ۳۱۸) و فی الحدیث ایضا عن ابی سعید قال: غلا السعر علی عهد رسولالله (ص) فقالوا: لو قومت یا رسولالله قال: "انی لارجو ان افارقکم و لا یطلبنی احد منکم بمظلمه ظلمته" (ابن ماجه ج ۲ التجارات الحدیث ۲۲۰) و فی الحدیث ایضا عن انس بن مالک قال: قال الناس: یا رسولالله غلا السعر فسر لنا، فقال رسولالله (ص): "ان الله هو المسعر القابض الباسط الرزق، و انی لارجو ان السقی الله و لیس احد منکم یطلبنی بمظلمه فی دم او مال" (رواه ابوداود و ابن ماجه فی السنن ج ۲ ص ۲۴۴ الحدیث ۲۲۰ و احمد فی المسند ج ۳ ص ۱۵۶ و نسوه عبدالرزاق فی المصنف الحدیث ۱۴۸۹۷) و الاخبار فی هذا الباب کثیره جدا من طرق الشیعه و السنه و حضرت امام خمینی مدظله العالی احتکار محرم را منحصر در غلات اربع و روغن زیتون کرده‌اند و بعد فرموده‌اند: "و یجبر المحتکر علی البیع لایعین علیه السعر علی الاحوط بل له ان یبیع بما شا الا اذا اجحف، فیجبر علی النزول من دون تسعیر علیه، و مع عدم تعیینه یعین الحاکمینما یرى المصلحه" (تحریرالوسیله ج ۱ ص ۵۰۲)

بنسب این لازم است طی بخشنامه‌ای به دادگاههای انقلاب اولاً: لزوم رعایت مراتب ضرورت در دخالتها و در تخلفات اعلام شود، و ثانیاً: دستور داده شود اگر فرضاً جریمه تقنی ضرورت پیدا کرد جریمه بیش از یکصد هزار تومان برای بررسی مجدد به دادگاه عالی قم ارجاع شود تا مبادا حقی از کسی ضایع شود، فان الاحتیاط طریق النجاه و حرمة مال المؤمن کحرمة دمه و فکرم الله تعالی لمرضاته و جعل سعیکم مشکورا، والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۳ رمضان المبارک ۱۴۰۶
حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۹۵: نامه معظمله به شورای عالی قضایی در مورد سفارش به رعایت احتیاط در دما و اموال مسلمین و ارجاع پرونده‌ها به دادگاه عالی قم، مورخه ۶۷/۴/۱۷

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرات علما اعلام شورای عالی قضایی دامت برکاتهم
پس از سلام و تحیت، چنانچه توجه دارید بسیاری از قضات ما فاقد مرتبه اجتهاد می‌باشند و علاوه بسا ممکن است بعضی از آنان در مواردی تحت تاثیر جو و محیط واقع شوند و احتیاط در دما و اموال مسلمین از اهم واجبات است که رعایت آن بیش از همه از وظائف شورای محترم قضایی است، و بر این اساس دادگاه عالی قم با نظر حضرت امام مدظله العالی تشکیل شد و بنا شد احکام اعدام و مصادره اموال و جریمه‌های بیش از یک میلیون ریال به شعب دادگاه عالی قم ارسال و پس از تایید دادگاه عالی اجرا شود.

ولی شنیده می‌شود اخیراً بعضی از احکام مذکوره به دادگاه عالی قم ارجاع نمی‌شود. لذا یادآور می‌شود که لازم است شورای عالی قضایی رعایه لحرمة الدما و الاموال دستور اکید دهد کما فی السابق احکام مذکوره بلا استثنا به دادگاه عالی قم ارجاع و پس از تایید اجرا شود. در خاتمه سلامت و توفیق آقایان محترم را از خدای بزرگ مسالت می‌نمایم والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

۲۳ ذی القعدة ۱۴۰۸
حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۹۶: پیوست شماره ۹۶: تعیین نماینده برای بررسی اوضاع دادستانها و زندانهای کشور، مورخه ۶۵/۴/۲۴

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب مستطاب حجج الاسلام آقای حاج شیخ حسینعلی انصاری نجف‌آبادی دامت افاضاته پس از سلام، چون جنابعالی با اوضاع دادستانها و زندانهای کشور تا اندازه‌ای آشنا شده‌اید و مورد اعتماد اینجانب نیز می‌باشید مقتضی است کما فی السابق از دادستانها و زندانهای کشور متناوباً بازدید کنید و ضمن تشکر و تقدیر از افراد خدمتگزار چنانچه خدای ناکرده در بازجوییها و برخورد با مستهین و یا زندانیان و یا ملاقاتیهای آنان با اموری که مخالف موازین شرع مبین و یا مقررات جمهوری اسلامی و یا اخلاق اسلامی است مواجه شنیدید به متصدیان تذکر دهید، و حتی المقنن نسبت به رفاه زندانیان و برخورد صحیح و انسانی با آنان سفارش کنید و در ارشاد و راهنمایی و نصیحت زندانیان و پاسخ دادن به مشکلات دینی و یا سیاسی آنان کوشش فرمایید و خواسته‌های مشروع آنان را بعینجانب برسانید.

انشا الله آقایان محترم دادستانها و بازجوها و متصدیان زندانها با جنابعالی از هیچ نحو همکاری دریغ نمی‌فرمایند والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۹۷: گزارش یکی از نمایندگان آیت‌الله العظمی منتظری در زندانها به امام خمینی پیرامون برخی از مشکلات زندانیان

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک نائب‌الامام و امام‌الامه و قائدها الاعظم حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی دام‌ظله‌العالی پس از ابلاغ سلام، حسب امر مطاع قائم‌مقام رهبری آیت‌الله العظمی منتظری حفظه‌الله مبنی بر بازدید بعضی زندانها از لحاظ رفتار و گفتار مسئولین محترم زندانها با زندانیان و خورد و خوراک ایشان و بطور کلی سرکشی به زندانها و گوش‌دادن به صحبت‌های آنان، در تاریخ ۶۶/۸/۲۱ حقیق با بعضی از آقایان مسرور اعتماد ایشان به زندانها و بازدیدگاههای مرکز استان یزد، شهر یبک، سیرجان، بندرعباس، جیرفت و بالاخره زندان شهرستان بیرجند سرکشی کردیم و نتیجه را بطور خلاصه به اطلاع ایشان رساندیم، چون آیت‌الله منتظری دام‌ظله‌العالی مایل بودند که به عرض حضرت‌عالی برسند و مستحضر هستی با عرض معذرت مزاحم وقت شریف‌تان شدیم. با توجه به اینکه به زندانیان تذکر داده می‌شد که خدای ناکرده خلاف دیگری مرتکب نشوید آنچه می‌گویید نسبت به مسئولین محترم خلافت‌واقع و دروغ نباشد که در این صورت خود تعزیر دارد، در عین حال تعدادی از زندانیان ایرانی و غیر ایرانی که به اندازه کف دست موی سرشان ریخته و دست و پا و انگشت شکستو دندان‌کننده و کسانی که آثاری بر بدن آنها بود دیده می‌شد، و زنی که اهل مشهد بود می‌گفت در ماه رمضان امسال دستگیر شده و او را زدند تا سقط کرده و دو مورد هم ادعا می‌کردند که آنان را زدند تا فوت کردند، و اینها در بین زندانیان عادی بندرعباس، سیرجان و غیره دیده می‌شد کمی‌گفتند آثار باقیمانده بر اثر زدن با کابل برق و لگد و سوزاندن با فندک و به ماشین بستن و سوزاندن با نفت و گازوئیل است و یکی از زندانیان می‌گفت با چوب گازوئیلی عورتش را سوزاندند. ضمناً بعضی ادعا می‌کردند مدارک تایید شده پزشکی جزو پرونده است و بعضی هم برای اثبات و پیگیری آن مشخصات خود را ذکر نمودند.

محمود محمدی یزدی

پیوست شماره ۹۸: ترمیم اعضای هیات عفو زندانیان به نمایندگی از سوی امام خمینی، مورخه ۱۳۶۵/۲/۲۲

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب حجج‌الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد بجنوردی عضو محترم شورای عالی قضائی دام‌تفاضاته پس از سلام، نظر به اهمیت مسأله عفو زندانیان مستحق عفو و احاله آن از طرف حضرت امام‌مدظله به اینجانب، مقتضی است جناب‌عالی به‌عنوان عضویت در هیات عفو منصوب از طرف معظمله با آقایان محترم هیات عفو همکاری فرمایید. شکرالله سعی‌الجمیع.

۶۵/۲/۲۲

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۹۹: یادداشت معظمله که برای وقت دیدار با امام خمینی نوشته بودند.

بسمه تعالی

- ۱ راجع به صحبتها و انتقادات من در رابطه با مسائل کشور و دولت و امور اقتصادی ۲ در بسیاری از امور جزئیات از حضرت‌عالی خرج می‌کنند که چه بسا صلاح نباشد حتی مثلاً کیفیت شلاق تعزیر.
- ۳ راجع به اختلاف عمیق مسئولین محترم کشور و جامعه مدرسین قم و روحانیت مبارز تهران و غیرهم و خط و خطوط مختلف کشور فکری باید کرد، این اختلافات و خطوط تا به اعماق جهتهای جنگ و روزنامه‌ها و رادیوهای خارج هم کشیده شده است. عجلالتا به نظر می‌رسد جلسه‌ای متشکل از آقایان: حاج احمد آقا، هاشمی رفسنجانی، خامنه‌ای، موسوی اردبیلی، جنتی، مهدوی کنی، ربانی، ابطی، کاشانی مشکینی یا فاضل یا امینی تشکیل شود بلکه در آن جلسه تفاهمی حاصل شود.
- ۴ راجع به وضع فعلی حزب و مسأله ائمه جمعه
- ۵ راجع به تبلیغات
- ۶ بجاست از علما و فضلا و مدرسین واقعی معروف حوزه علمیه قم توسط آقای صانعی (حجج‌الاسلام حاج شیخ حسن) مثلاً تفقد و دلجوئی شود و این امر چند ماه یک بار بر حسب مراتب تکرار شود.
- ۷ موضوع دختر دکتر نفیسی و نظائر آن
- ۸ السرائد لایکذب اهله نارضایتی بیش از اندازه شده و ذهن کجیها نسبت به روحانیین و علما بسیار زیاد شده است و علت عمده وضع بدادارات و اشکال تراشیهای مختلفه و کم‌کارهای آنان و خرابی اوضاع اقتصادی و تبعیضات ناروا و سوء استفاده‌ها و حاکمیت روابط و رفاقت‌بازیه و روشن نبودن تکلیف در مسائل مهم اقتصادی از قبیل تورم و دو نرخ فاحش اغلب اجناس و مالکیت زمین و سرمایه و حقوق کارگر و حدود اختیارات دولت در کنترل قیمتها و محصولات کارخانه‌ها و امور مربوط به عرضه و تقاضا و اشکال تراشیهای نسبت به واردات و صادرات و مالیاتهای سنگین بی‌تناسب و سپردن بعضی کارها به افراد غیر وارد یا تند و عقده دار و منزوی کردن افراد عاقل و دلسوز می‌باشد، و از طرف دیگر متأسفانه شورای نگهبان و مجلس و دولت و شورای عالی قضائی گرفتار ضعف و عدم قاطعیت و خط و خطوط متناقض می‌باشند و با این حال توفیق آنسان در رفع مشکلات موجوده مشکل است و به جای هم‌آهنگی قوای چهارگانه بسا سعی در تخریب و خنثی کردن عمل دیگران می‌شود.
- ۹ بنظر می‌رسد با قطع نظر از ترکیب فعلی دولت و مسئولین، لجنه‌ای قوی از صاحب نظران مستعهد و متخصص در مسائل

سیاسی و اقتصادی اعم از روحانی و غیر روحانی بدون سر و صدا و تسلیغات تشکیل شود و به آنان تکلیف شود تا بنشینند و مسائل مورد نظر را مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار دهند تا شاید برای دراز مدت طرحی اساسی ارائه شود، و یا مجلس در کمیسیونهای مختلفی از صاحب نظران متخصص در رشتههای متناسب بدون تشریفات به عنوان مشاور دعوت کند تا کمیسیونها بتوانند در مسائل و مشکلات طرح و برنامه صحیح قابل اجرا ارائه دهند، چون خود نمایندگان متأسفانه نوعاً تخصص ندارند و این نیاز به دستور حضرتعالی دارد.

۱۰ مسأله جنگ هنوز مهمترین مسأله کشور است و بنظر می‌رسد تا مشکلات سپاه حل اساسی نشود پیشرفت نظامی در جبههها میسر نخواهد بود. در این رابطه باید عمل اصلی کسبند فوق‌العاده جاذبه معنوی سپاه و افزایش روزافزون استعفاها و تمردها و فرارها بررسی شود در سپاهی که عشق و ایمان حاکم بود و بجبههها برای رفتن به جبههها بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند وضع جدا تغییر کرده، فساد اخلاق و برخورد های غیر اسلامی و تهمت‌های ناروا و انگ زدن به افراد و عزل و نصب‌های بی‌ملاک و رفاقت بازی و ملاحظاتی گرومی بسیار شایع شده اعتماد و ایمان تسوده سپاه و حتی فرماندهان جز به فرماندهان بی‌الا کاهش یافته و فرماندهی سپاه و نمایندگی حضرت اسام مدظله‌عسلط معنوی بر سپاه ندارند و وقتی که بنا باشد به هر دلیلی به فرماندهی ایمان نداشته باشند مسأله جنگ حل نمی‌شود و تأیید یافت فعلی جز تسکین موقت نتیجه‌ای ندارد و متأسفانه مسائل داخلی سپاه به رادیوهای بیگانه و منافقین نیز رسیده و مورد تجزیه و تحلیل آنان قرار گرفته آقایان هاشمی و خامنه‌ای نیز علاوه بر اینکه در مسائل جنگ و جبههها تخصص ندارند بسا گرفتاریهای زیادی که دارند نمی‌توانند مسائل پیچیده جنگ و نیروها را حل کنند، و حتی گاهی گزارشهای دروغ و بی‌اساس هم به آنان داده می‌شود و حقائق تلخ داخل سپاه و جبههها را در اختیار آنان نمی‌گذارند، و چه فرصتهای خوبی که در اثر همین اهمال‌کاریها از دست رفته و می‌رود شورای جنگ باید از صاحب نظران متعددی که کارشان فقط بررسی مسائل و مشکلات جنگ و طرح و برنامه ریزی برای آن باشد تشکیل گردد و سپس ارتش و سپاه و بسیج با همبستگی مجری باشند.

ضمناً طرح اخیر سپاه نارضایتی فوق‌العاده ایجاد کرده، و علاوه بر اینکه دردی از جنگ دوا نمی‌کند خالی کردن شهرها از سپاه موجب تجری گروهها و افراد فاسد شده و در صحبتها به طرح براندازی سپاه معروف شده.

پیوست شماره ۱۰۰: نیادداشت معظمله که برای دیدار با سران مملکت نوشته بودند.

بسمه تعالی

- ۱ مسئله نارضایتی‌ها که نوعاً مربوط به امور اقتصادی و تبعیضات و دو نرخیها است.
- ۲ ضعف مدیریتها بخصوص در مسائلی که مستقیماً با مردم ارتباط دارد مانند وزارت بهداشت و درمان و دارو، مسئله زمین شهری و امتناع از دادن سند و آب و برق و امکانات
- ۳ مسئله کم کاری در ادارات و بی‌اعتنایی و توهین به مردم و شیوع رشوه و پارتی بازی و انقلاب اداری تا حال در حد شعار بوده
- ۴ بدبینیهای زیاد و تبلیغات سو نسبت به روحانیت و برخوردهای منفی در ادارات و اتوبوسها و بیمارستانها و خطر یک قیام همگانی علیه روحانیت بطور کلی
- ۵ مسئله مصادرها و شعارهای تند غیر واقع که از مردم احساس امنیت مالی و آبرویی را گرفته و همه را به وحشت انداخته
- ۶ مسئله اطلاعات و زندانیها و برخورد اطلاعات حتی با نهضت‌های خارج مثل فلسطین ۷ تنسروی کمیته‌ها و سپاه و حملات به مجالس نهضت آزادی و بطور کلی جلو آزادی‌ها را گرفتن
- ۸ مسئله موقوفات شمال تهران و نارمک و امثال اینها
- ۹ لزوم ارتباط تدریجی با ملت مصر ولو از طریق بازرگانی
- ۱۰ مسئله ارتباط با فرانسه مخصوصاً نسبت به صنایع نظامی
- ۱۱ فکر اساسی برای همه مسائل کشور و در این رابطه لازم است ۱۰ الی ۱۵ نفر افراد متخصص در رشتههای مختلف از سیاست و اقتصاد و فنون نظامی که شاغل هم نباشند و چند نفر مخالف خوان هم در آنها باشد دعوت شوند و بدون تبلیغات و شناساندن آنان خطوط کلی سیاست کشور را تنظیم کنند.
- ۱۲ مسئله شورای مدیریت حوزه که به اتکا امام کارهایی را انجام می‌دهند. ۱۳ محکوم کردنهای سازمان ملل

پیوست شماره ۱۰۱: نیادداشت برای تذکر به مسئولین در جلسات خصوصی با آنان، در ارتباط با مسائل جنگ و دیگر مسائل کشور

بسمه تعالی

- ۱ باید صرفه جویی در ارگانها و سازمانهای دولتی و انقلابی جدا تعقیب شود و کمیتهای مخصوص این امر تشکیل گردد و در برنامههای صدا و سیما متوالیا مطرح شود.
- ۲ ظاهراً در تصویب لایحه نظام پزشکی در مجلس همزمان با اعتصاب پزشکان عجله شده و بیشتر پزشکان کشور را ناراضی کرده، لذا بجاست با نمایندگان آنان مذاکره شود و با طرح بعضی از نکات مثبتی که در خواستههای آنان وجود دارد از طریق شورای نگهبان حتی المقدور نظر آنان تأمین گردد.
- ۳ بنظر می‌رسد در برخورد با پزشکان تند روی شد و قهراً منجر به کتک زدن آنان در بعضی از شهرها و تظاهرات و شعارهای تند علیه آنان شد و مسأله به سازمانهای جهانی رسید و ضد انقلاب خارجی نیز زیاد بهره برداری کردند در صورتی که هیچ ضرورتی در کار نبود و الان هم باید هر چه زودتر با صفا و کدخدا منشی مسأله را حل نمود و زندانیان آنان را آزاد نمود و اخراجیهای آنان را به دانشگاه برگرداند.

- ۴ با این برخورد تند اعتبار دعوت از اساتید و پزشکان خارج از کشور بکلی از بین رفت، مساله پزشکی و استاد و تدریس مسائل ظریفی است و با تند روی و خشونت حل نمی‌شود، و گره‌ای که با دست باز می‌شود نباید با دندان باز کرد.
- ۵ اینکه هر روز به بهانه‌ای از طرف آقای محسن رضائی شورا و کمیته‌ای جدید با نامهای مختلف برای جذب نیرو و کمکهای مردمی اعلام می‌شود ضربه بزرگی به اعتبار نهادها و سازمانهای مسئول همان اهداف از قبیل بسیج و ستاد جذب و هدایت کمکهای مردمی زده می‌شود و مردم گرفتار ابهام و تردید می‌شوند چرا از طریق همان نهادها اهداف تعقیب نمی‌شود؟
- ۶ اصرار روی اینکه امسال سال آخر جنگ است و سال پیروزی است صحیح نیست، اگر خدای ناکرده موفق نشدیم در سال آینده به مردم چه خواهیم گفت و آیا مردم در صداقت مسئولین تردید نمی‌کنند.
- ۷ با اینکه صدام شروع کننده جنگ بوده است در اثر انقطاع ما از مجامع جهانی ما را در دنیا جنگ طلب و صدام را طالب صلح معرفی کرده و می‌کنند، و ابرقدرتها عملاً همسایگان ما را از ناحیه ما وحشتزده کرده‌اند و این امر در اثر انقطاع ما است، همه به یاد داریم که در جنگ ویتناما اینکه بین طرفین جنگ و فعالیتهای نظامی برقرار بود در پاریس کمیته‌ای برای مذاکره دائمی برقرار بود و اخبار آن در دنیا منعکس می‌شد بالاخره لازم است در کنار فعالیت نظامی فعالیت سیاسی نیز انجام شود. باید روی این موضوع بیشتر فکر کرد و مقدمات آن عاقلانه فراهم شود و این امر با تعقیب جنگ منافات ندارد.
- ۸ مساله فعالیت در داخل عراق و بسیج نیروهای عراقی باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد، و قرارگاه رمضان تا حال کاری از پیش نبرده و اخیراً متأسفانه ضربه بزرگی هم خورده است.
- ۹ برای پدافند از کارخانهها و مراکز صنعتی مهم باید فکر اساسی کرد، در درجه اول باید مسئول مستخدم این قسمت شناسایی و تعیین شود. لازم نیست مصدر همه این امور روحانی باشد، اصلاً ارتشیان شاید حساسیتی هم نسبت به دخالت روحانیین داشته باشند.
- ۱۰ صنایع نظامی ارتش کما هو حق از آن استفاده نمی‌شود، با همه امکانات زیادی که دارد باید برای آن فکری کرد، متأسفانه سیستم آن بفعولی است که هر کس وارد آنجا می‌شود هضم مقررات خشک و استعماری آن می‌شود.

پیوست شماره ۱۰۲: یادداشت برای صحبت و تذکر در جلسات سران که هر چند مدت یکبار در حضور معظمه تشکیل می‌گردید.
باسمه تعالی

تذکرات:

- ۱ لازم است کمکها و امکانات رفاهی و بهداشتی و عمرانی و فرهنگی به طرف روستاها و مراکز تولید و کار متوجه شود و از امکانات شهری بخصوص سوسپد در امور غیر ضروری امثال آهن و تلویزیون و اتومبیل و نحو اینها کاسته شود و بلکه بتدریج حذف گردد، به نحوی که بتدریج مانند در روستاها و مراکز تولید و دست زدن به کارهای تولیدی مقرون به صرفه شود و جاذبه شهرها کم شود.
- ۲ اصلاً به طور کلی بتدریج باید سیاست دولت به طرف حذف سوسپد منعطف شود و فقط برای کارمندان و کارگران دولت امکاناتی فراهم گردد.
- ۳ سعی شود مازاد تولیدات کشاورزان و تولید کنندگان دیگر به قیمت خوب خریداری شود و جایزه پولی به آنان داده شود نه اجناس، زیرا دادن جنس به آنان مصرف گرایی را در روستاها رواج می‌دهد و اگر بفروشند وضع بازار و نرخها را متزلزل می‌کنند.
- ۴ قرض دادن به کشاورزان به صورت تهیه آب و وسایل کشاورزی و اصلاح زمین و ایجاد امکانات باشد نه به صورت پول دادن به آنان.
- ۵ ناهمگنی و تضاد بین جنگلانی و حفظ مراتع با مساله توسعه کشاورزی و دامداری باید هر چه زودتر به نحوی حل شود.
- ۶ سیاست کشتن گوسفندهای ماده به بهانه نداشتن علوفه و حفظ مراتع سیاست غلطی است و بوی استعمار می‌دهد، بر فرض لازم باشد وارد کردن علوفه بهتر است از وارد کردن گوشت.
- ۷ در کم کردن بودجه وزارتخانهها و موسسات باید اولویتها رعایت شود، مثلاً از بودجه و امکانات بیمارستانها و درمانگاهها و دارو و وسایل پزشکی و از بودجه زندانها و زندانیان و از بودجه دانشگاهها کم کردن صحیح نیست، و ممکن است کمبود اینها را از راه زیاد کردن قیمت امثال آهن و تلویزیون و اتومبیل و یخچال و امثال اینها جبران کرد.
- ۸ لازم است مردم در تجارت و زراعت و صنایع و ایجاد تاسیسات و کارخانجات عام‌المنفعه و سایر شغلها آزاد باشند مگر در موارد ضرورت نه اینکه اصل بر منع و محدودیت باشد مگر با اجازه دولت. دولت است نه بازرگان و یا کشاورز و یا کارخانه دار.
- ۹ دولت باید حسن اجرا دستورات و بخشنامههای خود را بررسی کند و توجه داشته باشد که مامورین و مسئولین جزو دستورات را متوقف و خنثی نکنند.
- ۱۰ دولت باید حتی الامکان مستقلاً تصمیم بگیرد و برای هر امر جزئی نخواهد به مجلس مراجعه کند، مثلاً چه لزومی دارد که برای وارد کردن مواد اولیه کارخانههای عام‌المنفعه و ضروری به مجلس مراجعه شود.
- ۱۱ لازم است از قوانین و مقررات دست و پاگیر که کارها را متوقف یا کند و مردم را ناراضی و بر حقوق بگیران دولت می‌افزاید جدا کاسته شود.
- ۱۲ برای خانهها و منازل ساخته شده مسکونی به هر علتی انجام شده بالاخره باید برای آب و برق و سند مالکیت آنها فکری کرد و ناراضیها را برطرف کرد.

- ۱۳ در عزل و نصبها باید لیاقت اشخاص و ضوابط عقلی و شرعی ملاک باشد نه روابط شخصی و گروهی، و در عزلها باید حیثیت اشخاص حفظ شود و با مقدمه انجام گردد.
- ۱۴ بنیاد مستضعفین با وضع فعلی جز ضرر و وبال و بدبینی نتیجهای ندارد و چیزی عائد مستضعفین نمی‌شود، باید به وسیله فروختن رقیبات آنها بر دانشگاهها و مراکز آموزشی و بهداشتی افزود.
- ۱۵ آقای نخست‌وزیر و وزرا باید بیشتر با کمیسیونهای مختلف مجلس تماس داشته باشند.
- ۱۶ بجاست هیاتی از افراد بی‌طرف و مورد اعتماد و دلسوز و غیر شاغل که در رشتههای مختلف تخصص دارند برای تنظیم خطوط سیاسی و اقتصادی و نظامی و فرهنگی کشور بدون نام و نشان و تبلیغات تشکیل شود و نظریات نهائی آنان به هیئت دولت گزارش شود.
- ۱۷ باید به صنایع نظامی اهمیت بیشتری داده شود و از مخترعین در این قسمت استفاده شود تا هر چه زودتر از این جهت خودکفا شویم.
- ۱۸ سعی شود از دانشمندان و نویسندگان و مغزهای متفکر زندانیان در طرحهای مفید و ترجمه کتابهای علمی و فنی استفاده شود و قهرآنان بتدریج جذب شوند، و همچنین زمینه جذب مغزهای فراری که به توهم فرار کرده‌اند و قابل جذب هستند فراهم شود.
- ۱۹ ارتش با همه مصرف زیادش ارگان کم خاصیتی شده و از طرفی وجود آن ضرورت دارد، بنابراین باید سیاست کلی کشور به طرف تصفیه نوسازی ارتش و انسجام نیروهای خوب و متعهد آن منسطف شود، و چون وجود دو نیروی مستقل و مجهز مقتدر ممکن است در آینده به ضرر کشور باشد چون بالاخره دوئیت موجب تضاد است "لو کان فیهما الهه الا الله لفسدتا" لذا باید بتدریج ارتش تصفیه و مجهز شود و حفظ مرزها به آن محول شود و بسیج نیز نیروی پشتیبان و احتیاط باشد و سپاه نیز به حسب قانون اساسی برای حفظ انقلاب به داخل کشور برگردد.
- ۲۰ باید بتدریج از موسسات تکراری که جز مصرف زیاد و ایجاد تضاد شری ندارد کاسته بشود و مثلا بتدریج نیروهای خوب کمیته‌ها جذب شهرستانی و شهرستانی تصفیه شود و کمیته حذف گردد و فعلا نیز کمیته‌ها بیشتر متوجه مرزها شوند زیرا جلوگیری از مواد مخدر راهی جز بستن محکم مرزهای زمینی به وسیله نیروهای متعهد ندارد.
- ۲۱ باید بتدریج حقوق کارمندان در وزارتخانه‌های مختلف هم سطح شود و اختلاف فاحش در بین نباشد.
- ۲۲ مسئولین و روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی در انتقاداتشان باید رعایت ادب کنند و بعضی از ارگانها و شخصیت‌های خدمتگزار را زیرسوال نبرند که بسا موجب فرار شخصیتها خواهد شد، و اصلا چرا هر چیزی باید در روزنامه‌ها پخش شود؟
- ۲۳ باید بتدریج از شعارهای توخالی که جز دلسردی برای عده‌ای و توقعات بیجا برای عده‌ای دیگر و جز عدم ثبات وضع کشور نتیجه‌ای ندارد کاسته شود.
- ۲۴ و بالاخره سرمایه انقلاب و کشور ملت می‌باشند و اگر زود نجنبیم ملت بیشتر از حال ناراضی و از صحنه خارج و قهرا ضدانقلاب به صحنه می‌آید.
- ۲۵ در خاتمه باید مساله جنگ و حل آن را در رأس مسائل قرار داد و برای فرماندهی واحد و قوی و طرح اساسی و امکانات آن فکر اساسی کرد.

پیوست شماره ۱۰۳: یادداشت برای تذکر به مقامات قضایی در دیدار خصوصی با آنان

باسمه تعالی

- ۱ کارها بین اعضای شورای عالی قضایی کمافی السابق تقسیم شود و هر رشته به شخصی متناسب با موقعیت او محول شود.
- ۲ مسئول دادرها یک بررسی دقیق و تصفیه عاقلانه و خدا پسندانه نسبت به دادرها، و مسئول قضاات یک بررسی دقیق و عاقلانه و خدا پسندانه نسبت به قضاات انجام دهد و اگر فرضا تقسیم کار انجام نشد مرجعی برای مراجعه قضاات و دادستانها تعیین شود چون تقاضا در این جهت...
- ۳ در جذب و حفظ افراد برخوردها و سابقه‌های ذهنی شخصی ملاک نباشد بلکه با وسعت نظر و گشایش ملاک استخدام ارزش کار و قاطعیت طرف و عقل و تدبیر او باشد و از باب مثال از امثال آقاییان رضایی و مظاهری که پرکار و قاطعند در پستهای مناسب استفاده شود و نگذارند استعفا دهند که قهرا سبب دلسردی عده‌ای دیگر هم خواهد شد بر فرض روزی چیزی گفته باشند بجاست صرف نظر شود.
- ۴ فرمایش حضرت امیرالمومنین به مالک اشتر که فرمودند "تم اکثر تعاهد قضاة و افسح له فی البذل ما یزید علة و تقل معه حاجته الی الناس و اعطه من المنزله لیدیک ما لا یطمع فیه غیره من خاصک" مورد توجه واقع شود و خلاصه استقلال مالی و سیاسی قاضی خوب تامین شود.
- ۵ اعضا محترم شورا از شعارهای توخالی و تحت تاثیر جو و بسا با یکدیگر متضاد که شورا را بی اعتبار و مردم را دلسرد می‌کند پرهیز کنند.
- ۶ دادگاه عالی قم هم توجیه و هم تایید شود.
- ۷ بطور کلی اگر ثابت شد حکمی برخلاف واقع شده به هر نحو شده محترمانه ابطال شود تا حقی ضایع نگردد.
- ۸ نسبت به اعداها و مصادرها دقت بیشتری انجام شود، و حتی المقدور غیر از قاتلین و سران رده بالا که سبب اقوی از مباشر و یا مفسد محسوباند اعدام نشود.
- ۹ در امر زندانها یک بررسی دقیق و تصفیه کادرها انجام شود، و افراد تند غیر متعادل محترمانه تصفیه شوند و کمبودها برطرف

- شود.
- ۱۰ احکام دادرسی و دادگاهها در مورد مصادره یا رفع توقیف اموال قاطعانه اجرا شود و چند نفر افراد متدین و قاضی مسئول این کار شوند و گرنه حکمها بی ارزش و دستگاه قضایی بی اعتبار خواهد شد و حقوق مردم نیز تضییع می شود و هم چنین احکام هیئت پنج نفری نسبت به کارشان .
 - ۱۱ دیوان عدالت اداری در مورد برگشت کارکنان ادارات که مرتکب جرم مهمی نشده اند رسیدگی و از تاریخ صدور حکم حقوق آنان پرداخت گردد و برای این جهت ماده واحدهای به تصویب برسد.
 - ۱۲ مدت تبعید معتادان به جزیره تعیین شود و بخشنامه های عفو شامل آنان هم بشود .
 - ۱۳ بنظر می رسد آقای رمضانی برای دادستانی انقلاب تهران و آقای مظاهری داریاری دادرسی انتظامی قضات مناسب باشند . چون هر دو قاطع و اهل برخورد با متخلفین می باشند .
 - ۱۴ در خاتمه توفیق بیشتر آقایان را برای اصلاح اساسی تشکیلات قضایی از خدای بزرگ مسئلت می نمایم.
 - ۱۵ راجع به مواد مخدر کارهایی که تا حال شده از اعداها و زندانها و فرستادن به جزیره موفق نبوده باید فکر اساسی کرد .
 - ۱۶ هیئت شناسایی و جذب قاضی و دادستان در قم و مشهد تقویت شود و طلاب و فضلا جذب دستگاه قضایی شوند.
 - ۱۷ مسئله قاضی سیار و قاضی تحکیم و تشکیل خانهای عدل و انصاف در مناطق کوچک و استفاده از علما شهرستانها و مناطق بررسی شود تا فشار بر دادگستری کم شود .

پیوست شماره ۱۰۴: یادداشت معظمله برای سخنرانی در جمع نمایندگان خود در دانشگاهها

بسمه تعالی

- ۱ حفظ قداست روحانیت و ساده زیستن و بی اعتنائی به دنیا و مقام، کونوا دعاه الناس بغير السننکم
- ۲ مراعات دقیق جهات اخلاقی بخصوص در برخورد با خواهران و پرهیز از مواضع تهمت
- ۳ احترام نسبت به اساتید و شخصیت های دانشگاهی و تقدیر از کارهای خوب آنان
- ۴ چون در دانشگاهها علاوه بر گروه های انحرافی و التقاطی دو قشر مذهبی: انقلابی تند و لیبرالیسم وجود دارد باید بین مزایای هر دو قشر جمع کرد و از افراط و تفریط طرفین اجتناب نمود.
- ۵ نسبت به گروهها هم لازم است به نحو منطقی برخورد شود نه به نحو تکفیر و تحقیر که هر چند جذب نشوند اقسلا اتمام حجت شده باشد.
- ۶ انتخاب مطالب مفید و منطقی و احتراز از شعارهای بی محتوا و حرفهای تکراری مبتذل و یا بی دلیل، و اگر متون قرآن و حدیث در مباحث الهی یا سیاسی یا فلسفی یا اقتصادی جمع آوری شود و خود متون با ذکر مدارک به طالبین عرضه شود بسیار مفید خواهد بود و جاذبه هم دارد در قسمتهای مختلف سعی شود اساتید و فضلاء خوب شناسایی و از آنان دعوت شود .
- ۷ اصلا بجاست سعی شود افراد و نیروهای متخصص در گوشه و کنار شناسایی شوند و به مسئولین معرفی شوند.
- ۸ سعی شود با تشکیل جلسات خصوصی با مسئولین دانشگاهها و جهاد دانشگاهی مسائل اختلافی حل شود و از افشاگریها و هتک حرمت اشخاص پرهیز شود که هم ضرر دارد و هم شرعا جایز نیست.
- ۹ هرچند بنظر می رسد در دامن زدن به اختلافات در دانشگاهها افرادی نفوذی با ژست حق بجانب و ضاهر الصلاح نقش داشته باشند ولی این احتمال نباید موجب حمله به جوانان ظاهر الصلاح و یاسا تند شود زیرا خود این حمله بزرگترین سوره برای مخالفین است و موجب تحریک افشار خوب هم می شود، باید با حکمت و موعظه حسنه با آنان برخورد نمود .
- ۱۰ بطور کلی در اختلافات سعی کنید بی طرفی خود را حفظ کنید و در کانال قشر خاص نیفتید .
- ۱۱ لازم است برای اداره دانشگاهها و دانشکدهها اشخاص خوش سابقه مدیر و مدیر و مقبول نزد عموم انتخاب شود.
- ۱۲ بالاخره در هر محیطی واقعیتهای موجود ملحوظ گردد و با لحاظ آنها تصمیم گرفته شود .

پیوست شماره ۱۰۵: یادداشت معظمله برای ملاقات با استانداران سراسر کشور

- ۱ تشکر و تقدیر از استانداران و تبریک
- ۲ به شهرهای کوچک و روستاها بیشتر مسافرت شود و با مردم تماس گرفته شود .
- ۳ به ادارات مختلف بیشتر سر زده شود بنون اطلاع قبلی.
- ۴ در امور جزئی نخواهند به مرکز و مقامات مراجعه کنند و قاطعیت به خرج بدهند . ۵ نصب و عزلها بر حسب لیاقت و شرایط محل انجام شود نه روابط شخصی و گروهی ۶ کمکها و امکانات رفاهی و عمرانی و بهداشتی و فرهنگی حتی المقدور به طرف روستاها و مراکز تولید متوجه شود .
- ۷ تضاد موجود بین جنگلانی و حفظ مراتع با کشاورزان و دامداران حتی المقدور برطرف شود .
- ۸ بی طرفی خود را در انتخابات آینده و مقدمات آن حفظ کنند و مردم را آزاد بگذارند و مجری خط خاصی نباشند.
- ۹ بالاخره سرمایه شما و اسلام مردم می باشد، سعی کنید رضایت آنان را حتی المقدور تحصیل کنید.
- ۱۰ مسئله جنگ با وضع فعلی باید در راس مسائل قرار گیرد و بیش از شعار به نیرو و امکانات توجه شود.

نهج البلاغه، نامه مانک:

ص ۹۳ و اشعر قلبک الرحمه للرحمه

ص ۹۶ ولیکن ابعده رعیتک منک

ص ۹۸ والصدق باهل الورع والصدق

ص ۱۰۵ ثم انظر في امور عمالك
ص ۱۱۲ واجعل لنوي الحاجات منك قسما
ص ۱۱۴ واما بعد فلا تطر لن احتجاجك

پیوست شماره ۱۰۶: محور مطالبی که پیش از ملاقات با مسئولین روزنامهها توسط معظمه یادداشت شده بود که بیانگر بخشی از دیدگاههای ایشان می باشد .

- ۱ تشکر و تقدیر از مدیران و متصدیان روزنامهها و جرائد و نویسندگان که موجب رشد و تحکیم فرهنگ جامعه می باشند.
- ۲ رشد و تعالی انسانها به رشد و تکامل در ایندولوژی و فرهنگ و اخلاق آنان است، و زیربنای همه شئون انسان اندیشه و فرهنگ اوست نه اقتصاد و شکم.
- ۳ نویسندگان محترم تحت تاثیر جوهای کاذب تند قرار نگیرند، بلکه جوهای کاذب را بشکنند و واقعیتهای جامعه را درک و منعکس کنند.
- ۴ همیشه سعی کنند به ملت و به دولت خط صحیح اسلامی را ارائه کنند نه اینکه شناگوی مبتذل یا تضعیف کننده و انتقام جو باشند.
- ۵ برخورد روزنامهها و نمایندگان مجلس و ارگانها با یکدیگر و با دولت و مسئولین برخورد صحیح و به منظور اصلاح باشد نه انتقام جویی و خرد کردن طرفه
- ۶ در اسلام به آبرو و حیثیت اشخاص زیاد اهمیت داده شده، افشاگریها و پخش اعلامیههای راست یا دروغ مونتاز از گناهان بزرگ است و ضرر آن برای جامعه زیاد است، نیروها را منزوی و اطمینانها را برطرف و موجب سقوط ارگانها و کشور می شود (و ان اری الریا عرض الرجل المسلم) و انتقاد باید برای ساختن و اصلاح طرف و تذکر به او باشد نه خرد کردن و ترور شخصیت.
- ۷ روزنامهها وسعت نظر پیدا کنند و اجازه دهند افکار و اندیشههای مختلف پخش شود تا احساس انحصارطلبی و تحمیل عقائد در کار نباشد.
- ۸ در شرایط فعلی کشور روی مبارزه منفی با دشمنان و احتراز از لوکس گرایی و مصرف گرایی و اسراف و ریخت و پاش اصرار و قلم فرسایی شود.
- ۹ در درجه اول در ادارات و ارگانها و سپاه باید از ریخت و پاشها جلوگیری شود.
- ۱۰ به طور کلی باید خط مستقیم را طی نمود و از افراط و تفریط پرهیز نمود (الیمین و الشمال مضله و الطریق الوسطی هی الجاده).
- ۱۱ مثلا در امر به معروف و مبارزه با فساد و فحشا نه سستی و نه تندروی، زیرا غرض ارشاد و تنبیه طرف است و تسدی نتیجه معکوس دارد.

- ۱۲ در اقتصاد نه سرمایه داری افراطی غرب و نه اقتصاد دولتی شرق توزیع واقعا نه اسما فقط به مردم محمول شود دخالت مستقیم دولت: ۱ موجب تنفر و بغضا ملت ۲ رکود استعدادهای ۳ استخدام پرسنل زیاد ۴ نبود انگیزه برای بسط و تکامل.
- ۱۳ در جلوگیری از احتکار درجات رعایت شود و احترام مال مردم منظور گردد و فرمایش پیغمبر اکرم (ص) (انما اطهار (ع) مورد توجه قرار گیرد، ضمنا تجار نیز باید در شرائط فعلی از احتکار و گرانفروشی اقران خود اظهار شرمندگی کنند و خودشان جلو آنان را بگیرند .
- ۱۴ باید جامعه احساس آرامش و امنیت جانی و مالی کنند، و تندروها امنیت و آرامش را از جامعه می گیرند.
- ۱۵ در رفتن به جبهه هم باید حساب شده کار کرد، پستهای حساس و ادارات و دانشگاهها را نباید خالی کرد.
- ۱۶ از شعارهای تند بی محتوا و تکراری و هیجان زا باید پرهیز کرد.
- ۱۷ بجهتهائی که به دام گروهها افتادماند پس از روشن شدن ماهیت آنان و خیانتشان به دامن ملت برگردند و ملت هم باید از آنان استقبال کنند، زیرا سهو و خطا همیشه در بشر بوده است وقتی حق برای انسان روشن شد لجبازی غلط و گناه نابخودنی است.
- ۱۸ در مقابل شبکههای کفر و صهیونیسم جهانی، تنها نیروی ما همبستگی و اتحاد است، اتحاد و همبستگی ما را به پیروزی رساند، باید آنرا حفظ کرد.
- ۱۹ دولت باید برای کارمندان و کارگران حقوق بگیر فکر اساسی بکند و از سوبسید عمومی شهرها بکاهد و برای کارمندان، کارگران، کشاورزان و تولیدکنندگان امکانات فراهم کند تا قهرا جلو کم کاریها و اچیانا رشوها گرفته شود.
- ۲۰ در خاتمه همه را به تقوی و نیت خالص دعوت می کنم، والسلام علیکم جمیعا ۱. من لایحضره الفقیه: قیل للنبی (ص): لیسر سمرت لنا سعا فان الاسعار تزید و تنقص، فقال (ص) اما کنت لالقی الله بیدعه لم یحدث الی فیها شیئا فدعوا عباد الله یا کمل بعضهم من بعض ۲. تهنیب شیخ: ان رسول الله مر بالمحتکرین فامر بحکرتم ان تخرج الی بطون الاسواق و حیث تنظر الابصار الیها فقیل لرسول الله (ص): لیسر قومتم علیهم فغضب رسول الله (ص) حتی عرف الغضب فی وجهه فقال: انا اقوم علیهم؟ انما السع الی الله یرفعه اذا شا و یخفضه اذا شا ۳. ابن مساجه عن ابی سعید: غلا السع علی عهد رسول الله (ص) فقالوا: لو قومت یا رسول الله (ص) قال: انسی لارجو ان افارقکم و لایطینی احدنکم بمظلمه ظلمته ۴. نهج البلاغه: و اعلم مع ذلك ان فی کثیر منهم ضیفا فاحشا و شحا قبیحا و احتکارا للمنافع و تحکما فی البیاعات و ذلك باب مضر للعامة و عیب علی الولاة فامنع من الاحتکار فلن رسول الله منع منه ولیکن البیع بیعا سمحا بموازين عدل و اسعار لا تجحف بالفریقین من البایع و المبتاع .

پیوست شماره ۱۰۷: یادداشت برخی محورهای اساسی برای تذکر به مسئولین در جهت بهبود مراسم حج

بسمه تعالی

- ۱ توجیه حجج در ایران به وسیله رادیو و تلویزیون راجع به برخوردها و خریدها و رعایت اخلاق و ظواهر شرع
- ۲ عدم سخت‌گیری در فرودگاهها و ترک کارهای موهن و مضر به حیثیت جمهوری اسلامی
- ۳ حذف بعضی مصارف غیر ضروری و غیر لازم مثل بردن آلو مثلا
- ۴ تقلیل مدت ماندن حجج در حجاز به ۲۵ الی ۲۷ روز
- ۵ عدم تبعیض نسبت به منازل و امکانات و جلوگیری از گدازها
- ۶ دقت در انتخاب روحانیین و محول کردن آن به ائمه جمعه استانها و ارشاد استانها
- ۷ امتحان دقیق از روحانی و کمک روحانی نسبت به مسائل حج بدون تبعیض و مسامحه، راجع به این موضوع شکایت زیاد بوده.
- ۸ حتی المقدور مقدم داشتن افراد مسن که تاخیر ممکن است سبب محرومیت آنان شود.
- ۹ حتی المقدور مقدم داشتن کسانی که تا حال مشرف نشده‌اند و حج واجب دارند. ۱۰. تحمیل نکردن افراد به کاروانها به اسم کارگر و محول کردن تعیین کارگر به خود آنها ۱۱ حذف سهمیه ارگانها بجز خانواده شهدا
- ۱۲ ساده کردن تشکیلات بعثه امام و تقلیل افراد منتسب به آن
- ۱۳ تماس بیشتر بعثه امام با علما و شخصیت‌های کشورهای اسلامی و بها دادن به آنان
- ۱۴ تهیه کتابچه جامع به زبانهای مختلف در رد اشکالات و تبلیغات سو علیه جمهوری اسلامی
- ۱۵ بردن مناسک و کتب لازمه با پست سیاسی یا وسیله دیگر و توزیع بین حجج در حجاز
- ۱۶ حتی المقدور نرفتن مسئولین کشور به حج مگر اینکه مستطیع باشند و قرعه به نامشان بیفتد.
- ۱۷ دولت نوازمی را که حجج به عنوان سوغات می‌آورند قبلا بخرد و وارد کند و در فرودگاه به حجج بفروشد.

پیوست شماره ۱۰۸: نمونه‌ای از یادداشتهای معظمله پیش از ملاقات و سخنرانی عمومی برای مردم

۶۷/۳/۱۵

- ۱ طلب رحمت برای شهدا ۱۵ خرداد و همه شهدا تا حال و تسلیت به بازماندگان آنان
- ۲ تقدیر و تشکر از مردم که از ۲۵ سال پیش تا حال با همه شهادتها و خرابیها و آوارگیها و مشکلات زندگی در صحنه باقی مانده‌اند، و این دلیل است بر اینکه انقلاب شما مردم بر حسب هوس و احساس فقط نبوده بلکه ریشه دار بوده و هست.
- ۳ پس باید مسئولین برخوردشان با این مردم به این خوبی محترمانه باشد و کرامت انسانی آنان حفظ شود و حتی از لغزشها حتی المقدور صرف نظر شود، چنانچه امیرالمومنین (ع) خطاب به مالک فرمود: (نامه ۵۳ نهج البلاغه) «واشعر قلبک بالرحمة للرعیه و المحبه لهم و اللطف بهم، و لا تکتون علیهم سبعا ضاربا تفتنم اکلهم فانهم صنفان: اما اخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق، یسرف منسهم الزلل و تعرض لهم بالعلل و یوتی علی ایدیهم فی العمد و الخطا فاعظهم من عفوک و صفحک مثل الذی تحب ان یعطیک الله من عفوه و صفحه»
- ۴ انقلاب ما برای اسلام و ارزشهای معنوی و اخلاقی بود، شعار مردم: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی بود. هدف فقط تبدیل حکومت و حاکم نبود، علی (ع) به مجرد حرف، مزاحم کسی نمی‌شد. خوارج تا قیام مسلحانه انجام ندادند مزاحمشان نشد.
- ۵ اگر عملا اسلام و ارزشهای دینی و اخلاقی و انسانی حفظ شود انقلاب الگو می‌شود و جاذبه پیدا می‌کند و ملت‌ها جذب می‌شوند و همین است راه صدور انقلاب، باید به علم و صنعت و تکنیک و موازین اسلامی اهمیت داد تا کشور خودکفا و الگو شود.
- ۶ فرمان اخیر امام مدظله نسبت به آقای هاشمی نباید در حد شعار بماند بلکه باید با یک تصمیم انقلابی در نیروهای مسلح که «حصون الرعیه و عز الدین و سبل الامن» می‌باشند یک تحول انقلابی پیدا شود و تضادها و ناهمبندیها برطرف شود.
- ۷ کشور یک نیروی نظامی و یک نیروی انتظامی لازم دارد، یک صنایع نظامی، یک نیروی هوایی، یک نیروی دریایی و هکذا اسم مهم نیست، ادغام نیروها وقتی میسر است که هیچ نحو ملاحظه کاری در میان نباشد و قاضعانه عمل شود.
- ۸ جمعیت ایران بیش از سه برابر عراق است و ایمان مردم ما هم کمتر نیست، عمده اشکال در عدم برنامه و عدم همبندی و عدم فرماندهی ما است.
- ۹ نباید از نیروهای مجرب و متعهد موجود در همه ارگانها و موسسات ارتش و سپاه و جهاد و سایر موسسات استفاده شود.
- ۱۰ آقای هاشمی باید عمده وقت خود را صرف این موضوع کنند و از کارهای دیگر صرف نظر کنند و با مشاغل متعدد امکان موفقیت نیست.

پیوست شماره ۱۰۹: یادداشت برای گفتگو و مذاکره در دیدار آقای میرحسین موسوی نخستوزیر وقت که اتفاقا سران مملکتی نیز حضور داشتند.

خطاب به جناب آقای موسوی نخستوزیر تاریخ ۶۷/۷/۹

بسمه تعالی

- ۱ پس از جنگ انتظار تحول اساسی در اقتصاد و سیاست و برخورد با مردم می‌رفت. ۲. کسب‌وکارها و تبعیضها و تورم و درآمد کم و اختلاف قیمت‌های بی‌رویه که منشا عمده آنها خود دولت و عدم تخصص و دلسوزی و تنگ نظریها و سخت‌گیریهای بعضی مسئولین بازرگانی و صادرات و واردات کشور و دخالت و تصدی بسیاری از ارگانها نسبت به تجارت بی‌حساب از قبیل سپاه و بنیاد شهید و امثالها می‌باشد، اینها همه وضع اقتصادی کشور را فلج کرده است.
- ۳ در بازرگانی خارجی دولت موفق نبوده و بیست درصد برای بخش خصوصی بسیار کم است، دولت بیشتر باید نظارت کند.

- ۴ امروز کشورهای چپ رو و تند هم به اشتباه خود واقف شده‌اند و سیاست درهای باز را تعقیب می‌کنند و به مردم بیشتر بها می‌دهند باید مسئولین تنگ نظر و سختگیر و بی‌اعتنا به مردم اساسا تعویض شوند چون ترک عادت برای بعضی میسر نیست.
- ۵ امروز بهانه جنگ برطرف شده، باید بتدریج صف و کوبین را کنار گذاشت و به مردم بیشتر بها داد.
- ۶ تصمیمات حکومتی موفق نبوده است و ناراحتی زیاد درست کرده، کار نوعا به دست بچه‌های خام و عقیده دار افتاده و خود این سیاست موجب بسیاری از کمبودها و نابرابریها شده، شما به گزارشهای مسئولین صد درصد اعتماد نکنید.
- ۷ اطلاعات و سپاه و کمیته‌ها و دادستانها و بازجوها و امثالهم باید در روش خود تجدید نظر کنند، ما از بازداشت‌های زیاد و تنبیهات و تعزیرات و بستن و کشتن نتیجه نمی‌گیریم، به علاوه مردم را که سرمایه کشور و انقلابند زیاد ناراضی می‌کنیم، و به عده زیادی در اثر اشتباه مسئولین و مأمورین ظلم‌های بی‌جبران می‌شود، "و الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم" دنیا هم با تبلیغات خود ما را محکوم می‌کند و در انزوای سیاسی قرار می‌گیریم، در بازداشتها و تعزیرات باید به مقدار ضرورت قناعت کرد. اساس دین مقدس اسلام بر عفو و اغماض و گذشت است سوره‌های قرآن با نام رحمن و رحیم شروع می‌شود و پیغمبر ما رحمه للعالمین است و امیرالمومنین (ع) در خطاب به مالک اشتر می‌فرماید "نواشع قلبک الرحمه للرحمه والمحبه لهم و اللطف بهم، و لا تکون علیهم سبعا ضاربا فتتم اکلهم فانهم صنفان: اما اخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق یفرط منهم الزلل و تعرض لهم العلل و یوتی علی ایدیهم فی العمد و الخطا فاعظم من عفوک و صفحک مثل الذی تحب ان یعطیک الله من عفوہ و صفحہ." باید سیره و روش پیغمبر اکرم (ص) در فتح مکه و جنگ هوازن و سیره امیرالمومنین (ع) در فتح بصره برای ما الگو و نمونه شود.
- ۸ چند میلیون ایرانی آواره ما در خارج از کشور داریم که فرضا صد هزار از آنان مثلا ضدانقلاب و ضد اسلام باشند بقیه نوعا بی تفاوت بلکه بعضا علاقمند به اسلام و انقلابند و مایلند به کشور برگردند، و تسلیفات و جوها و بعضی تنبیهات آنان را وحشتزده کرده، و در بین آنان مغزهای متخصص و متفکر مورد نیاز کشور زیاد وجود دارد، در صورتی که نفس وجود هر یک از آنان در محیط خارج یک وسیله تبلیغ علیه کشور است و حکایت از وجود یک نحو ترس و خشونت در کشور می‌کند، باید یک عفو و گذشت عمومی اعلام شود. مثلا هر کس به سفارت ما در خارج یا هیئتی از وزارت خارجه و اطلاعات و سپاه مثلا در کنار سفارت مراجعه کند و یک تعهد کتبی بدهد که مقررات کشور و ظواهر شرع را رعایت کند و از خشونت پرهیز کند بتواند آزادانه وارد کشور شود و هیچ ارگانی حق تعرض و بازجویی نسبت به او نداشته باشد و بر گذشتها همصلاوات و هر مقدار جنس حلال و مشروع هم مجاز باشد با خودش به کشور وارد کند و در امور و صنایع هم بتواند سرمایه‌گذاری کند، خود این امر افراد و سرمایه‌ها را جذب و بسیاری از کمبودها را برطرف می‌کند، و پس از ده سال از انقلاب تحول جدیدی خواهد بود.
- ۹ نسبت به سرمایه‌گذاری در صنایع و تولیدات کشاورزی و دامداری تشویق کمتر می‌شود و سخت‌گیری و مقررات دست و پاگیر زیاد است باید کاری کرد که مردم علاقمند شوند و احساس کنند که سرمایه آنان محفوظ و سود آور است. اگر ملت ما در فعالیتهای اقتصادی خود احساس امنیت جانی و مالی و آبرویی کند احتیاج به سرمایه‌گذاری خارجی نداریم.
- ۱۰ در سیاست داخلی و خارجی کشور و تصمیم گیرندگان و وزارتخانه‌های مختلف باید همبستگی کامل وجود داشته باشد و یک سیاست پخته شده مشورت شده حکم فرما باشد. و ملت را نباید در مسائل مهم اساسی به حساب آورد، تصمیمات مهمه و ارتباطات و خط مشی‌ها بالاخره مخفی نمی‌ماند و دروغهای مصلحت‌آمیز و توریها بالاخره فاش می‌شود، چرا دشمنان بدانند و افشا کنند و ما از خود ملت مخفی نمائیم. اصلا سیاست صحیح و اسلامی سیاسی است مبتنی بر صداقت و راست‌گویی، ملت ما الحمدلله رشد عقلی و فکری دارند و خودشان مصالح و مفاسد را درک می‌کنند.
- ۱۱ ادارات و ارگانها و موسسات پر خرج و تکراری باید بتدریج اصلاح و در یکدیگر ادغام شوند، و مقررات دست و پاگیر اداری حذف شود، و اصل را باید بر صحت و سلامت ملت گذاشت نه بر فساد و انحراف آنان.
- ۱۲ برای تعدد موسسات نظامی و انتظامی و صنایع نظامی هر چه زودتر باید فکر اساسی کرد تا دارای یک قدرت متشکل همبند نظامی و یک نیروی همبند انتظامی باشیم و گرفتار تضادها و خرجهای تکراری نشویم، واضح است که بقا حیات سیاسی و اجتماعی ما مرهون صحت و همبندی و نظم این دو قوه است.
- ۱۳ دولت باید در ایجاد کار و شغل‌های واقعی مورد نیاز هر چه بیشتر فعالیت کند، و سرمایه‌گذاری در امر تولیدات و صنایع را بر سرمایه‌گذاری در مصارف و تشریفات مقدم بدارد. اکثر اعتیادهای مضر و شیوع مواد مخدره و فسادهای اجتماعی و رشوها و دزدیها و فحشاها معلول بی‌کاریها و نداشتن راه درآمد مشروع است. ما به جای مبارزه با علل اصلی همیشه با معلولها مبارزه می‌کنیم و لذا موفق نیستیم، مردم نوعا خورند و بالفطره جانی نیستند، ضرورت آنان را به فساد می‌کشاند.
- ۱۴ کارها را باید به کاردانهای شجاع عاقل و متخصص متعهد محول کرد و اگر فرضا وزیر یا مسئولی یا مقامی احساس کرد کاری برایش سنگین است عقل و منطق و وجدان و دین حکم می‌کند کار را به اهلهش واگذار کند.
- ۱۵ اگر در جایی با شکست مواجه شدیم باید ریشه یابی کنیم که چرا به اینجا رسیدیم و چه عواملی ما را به اینجا رساند تا دوباره گرفتار نشویم، نه اینکه فقط به اشتباه خود اقرار کنیم و اظهار ناراحتی کنیم، تغییر عوامل و مسئولین یک امر عاقلانه خدایسندانه متعارف دنیا است. در خاتمه سعی کنید خدا را شاهد رفتار و گفتار خود بدانید و از خدا غفلت نکنید. والسلام علیکم انشا الله موفق باشید.

۶۷/۷/۹

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۱۰: یادداشت برای تذکر به نمایندگان خود در دانشگاهها و مسئولین دانشگاهها و اساتید و دفتر مرکزی نمایندگان

تاریخ ۶۷/۸/۵

- ۱ تشکر از آقایان نمایندگان و همچنین مسئولین دانشگاهها و اساتید و دفتر مرکزی نمایندگان
- ۲ فضیلت علم و عالم و ترغیب در علم از جهات مختلفه، و اطلاق نسبت به همه علوم مفیده حتی علوم جدید
- ۳ سعی در تعلم و بالا بردن سطح علمی دانشگاهها و احترام متقابل استاد و شاگرد
- ۴ برخورد خوب با دانشجویان و دانشگاهیان و احتراز از تفسیق و تکفیر و انگ زدن و ایجاد وحشت و نفرت در آنان
- ۵ ملاک همیشه باید فعلیت اشخاص باشد و باید نسبت به گذشتهها و خطاها با اغماض برخورد کرد، "کل ابن آدم خطا فخریر الخطائین التوابون"
- ۶ نمایندگان و اساتید معارف بیشتر حضور داشته باشند و با دانشجویان بیشتر تماس داشته باشند برای رفع شبهات و مشکلات، نه اینکه بصورت استادان حرفهای در آیند که هدف فقط تدریس در کلاس باشد.
- ۷ شورای انقلاب فرهنگی اقدام به استخدام رسمی اساتید معارف واجد شرایط بنماید. ۸. روسای دانشگاهها و دانشکدهها در نصب و عزل اساتید نظر نمایندگان را در امور مربوط به تعهد دینی اساتید جلب نمایند.
- ۹ برای بالا بردن سطح علمی دانشگاهها از اساتید و فارغ التحصیلان ایرانی خارج دعوت شود و به آنان بها داده شود تا جذب شوند و برای آنان امکانات فراهم گردد، دانشمندان و متخصصین سرمایههای با ارزش کشور هستند باید علم را به کشور آورد.
- ۱۰ بجای است در کنفرانسهای روسا دانشگاهها و هیات امنای دانشگاهها از نمایندگان و یا اقلا دفتر مرکزی دعوت شود.
- ۱۱ آزادی بیان و انتقاد سازنده برای بالا بردن کشور و ترقی جامعه ضروری است، جلو جولانهای فکری را نگیرید.

سوره فاطر آیه ۲۷ و ۲۸: "الم تر ان الله انزل من السماء ماء فاخرجنا به ثمرات مختلفا الوانها و من الجبال جدد بيض و حمر مختلف الوانها و غرابيب سود و من الناس والدواب والانعام مختلف الوانها كذالك انما يخشى الله من عباده العلماء ان الله عزيز غفور"

اصول کافی ج ۱ ص ۳۶ معاوی بن وهب قال: سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: اطلبوا العلم و تزينوا معه بالحلیم و السوکار، و تواضعوا لمن تعلمونه العلم و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم و لا تكونوا علما جبارين فيذهب باطلکم بحقکم
اصول کافی ج ۲ ص ۳۸۲ عن زواره قال: دخلت انا و حرمان او انا و بکیر علی ابي جعفر (ع) قال: قلت له: انا نمد المظمار، قال: ما المظمار؟ قلت: التمر، فمن وافقنا من علوی او غیره تولیناه و من خالفنا من علوی او غیره برئنا منه. فقال لي: يا زواره قول الله اصلق من قولك فاین الذین قال الله عز و جل "الا المستضعفين من الرجال و النساء و الولدان لا یستطیعون حیلہ و لا یهتدون سبیلا"؟ این المرحوم لامرأته؟ این الذین خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا؟ این اصحاب الاعراف؟ این المولفہ قلوبهم؟ و زاد حماد فی الحديث فارتفع صوت ابي جعفر (ع) و صوتی حتی کان یسمعه من علی باب الدار.
اصول کافی ج ۲ ص ۴۵ عبد العزيز القراطیسی قال: قال لی ابو عبد الله (ع) یا عبد العزيز ان الايمان عشر درجات بمنزله السلم یصعد منه مرقا بعد مرقا فلا یقولن صاحب الاثنین لصاحب الواحد: لست علی شی حتی ینتهی الی العاشر، فلا تسقط من هو دونک فیسقطک من هو فوقک و اذا رایست من هو اسفل منك بدرجه فارفعه الیک برفق و لا تحملن علیه ما لا یطیق فتکسرہ فان من کسر مؤمنا فعليه جبره.

م.ع.ح

پیوست شماره ۱۱۱: نامه معظمله به مجلس شورای اسلامی در ارتباط با لایحه اراضی شهری، تاریخ ۱۳۶۶/۱/۲۲

تهران مجلس شورای اسلامی

توسط جناب مستطاب حجج الاسلام آقای هاشمی رفسنجانی ریاست محترم مجلس دامت افاضاته حضرات نمایندگان محترم مجلس دامت توفیقاتهم

پس از سلام، راجع به لایحه اراضی شهری آنچه من گفتم از این قرار است: "من در کنار مجلس دخالت نمی‌کنم، ولی هر فردی حق دارد نظر خود را اظهار کند، به نظر اینجانب که محصول مشاهدات دور اول این قانون است این قانون موفق نبوده است، و در اغلب شهرها درگیری و ناراحتی درست کرده است، و روی هم ضررش بیش از نفعش بوده است. و اگر فرضا در جاهایی ضرورتی هم احساس می‌شده با این قانون ضرورتها مرتفع نشده است." معاملات عادی روی زمین با قیمت‌های تصاعدی که معلول تورم و تنزل ریال است انجام می‌شده و وجود اسمی این قانون مانع ثبت در دفاتر بوده است که هم به ضرر دولت و شهرداریها و هم به ضرر مردم تمام شده است. در شهرهای کوچک محفوف به اراضی موات کمتر مساله وجود دارد، و در شهرهای بزرگ کمبود مسکن و گرانی زمین تصادفا موجب کمتر جذب شدن مردم است به آنها، و بالمل به نفع کشور است. و اگر فرضا برای موسسات ضروری دولت احساس ضرورت شود بجاست فقط همان مطرح شود، و ضمنا احترام شرعی اموال مردم و دغدغه‌ها در تعبد در صحت نماز و عبادات نیز باید مورد توجه آقایان نمایندگان محترم واقع شود، البته بر صاحبان زمین و مساکن نیز لازم است انصاف را رعایت نمایند.

والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

قم حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۱۲: مکتوب معظمله مبنی بر ضرورت هماهنگی نمایندگان ایشان در دانشگاهها با نمایندگان جهاد دانشگاهی و اتحادیه انجمنهای اسلامی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محضر مبارک حضرت آیتالله العظمی منتظری مدظله العالی

با ابلاغ سلام و تحیات وافره، پیرو اطلاعیه‌ای که در روزنامه‌ها در مورد آقایان دکتر معین و مهندس وحید احمدی منعکس گردیده است معروض می‌دارد همان طور که نظر مبارک آن حضرت در حکم صادر جهت شورای مرکزی نمایندگان است، شورای مرکزی طبق نظر مطاع آمادگی دارد با انجمنهای اسلامی و جهاد دانشگاهی و نمایندگان دانشجویان ارتباط مستقیم برقرار نماید، و چنانکه در پاسخ انجمنهای اسلامی مرقوم فرموده‌اید نظریات و پیشنهادها آقایان نمایندگان انجمنهای اسلامی دانشجویان و جهاد دانشگاهی را به عنوان رابط صورت‌توجه قرار دهد و در این رابطه مجدداً نظر مبارکتان را استعلام می‌نماید. طول عمر و دوام عزت روزافزون آن ولی فقیه و قائم‌مقام رهبری را مسئلت دارد.

از طرف شورای مرکزی نمایندگان حضرت آیتالله العظمی منتظری در دانشگاهها ۶۶/۱۱/۱۱

محمد محمدی گیلانی

باسمه تعالی

پس از سلام و تحیت، همان طور که قبلاً صحبت شد جهاد دانشگاهی و اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان دو ارگان فعال در دانشگاهها می‌باشند و اغلب اعضای آنها بچه‌های مومن و علاقه‌مند به انقلاب و مذهب هستند و در اثر تماس مستقیم و دائم با اساتید و دانشجویان به روحیه آنان آشنا می‌باشند، لذا لازم است شورای مرکزی نمایندگان همان طور که مرقوم فرموده‌اید با نمایندگان آنان ارتباط مستقیم برقرار نماید و نظریات و پیشنهادها آنان را مورد توجه قرار دهد و حتی‌المقدور نظر آنان را تأمین نماید، ولی بالاخره شناخت آقایان محترم اعضای شورا نسبت به روحیات و درجات علمی علما و اساتید معارف اسلامی بیشتر است بالنتیجه تصمیم نهایی مربوط به حضرات اعضای شورا می‌باشد، و از آقایان نمایندگان جهاد و اتحادیه هم انتظار می‌رود کاملاً هماهنگ باشند زیرا غرض و هدفی جز خدمت به اسلام و انقلاب علم در کار نیست. قال الله تعالی "و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله".

۶۶/۱۱/۱۳

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۱۳: مکتوب معظمله مبنی بر استفسار نمایندگان ایشان در دانشگاهها از دفتر حضرت امام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضرات حجج اسلام والمسلمین آقایان محمدی گیلانی، جنتی، محفوظی، اعضای محترم دفتر مرکزی نمایندگان اینجانب در دانشگاهها دامت‌افاضاتهم

پس از سلام و تشکر از زحمات و خدمات ارزنده شما آقایان محترم و نمایندگان به عرض می‌رساند: چون تعیین نمایندگان روحانی برای دانشگاهها بر حسب مصوبه ستاد انقلاب فرهنگی منصوب از طرف حضرت امام مدظله بود که ظاهراً به تصویب شورای انقلاب فرهنگی نیز رسیده است لازم است دفتر مرکزی از بیت حضرت امام استفسار کند و نظر معظمله را جویا شوند. اگر ایشان صلاح دانستند کار دفتر مرکزی و نمایندگان را تأیید فرمایند که زیر نظر بیت معظمله به کار خود ادامه دهند، و اگر صلاح نمی‌دانند انحلال آن را اعلام فرمایید. والسلام علیکم ورحمته و برکاته

۱۳۶۸/۱/۱۴

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۱۴: تعیین نماینده برای انجمن اسلامی معلمان سراسر کشور

تاریخ ۶۴/۶/۲۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جناب حجج اسلام آقای حاج شیخ جعفر سعیدیان دامت‌افاضاته

پیرو درخواست شورای مرکزی انجمن اسلامی معلمان سراسر کشور دامت توفیقاتهم مبنی بر تعیین نماینده‌ای از طرف اینجانب، همان گونه که در اساسنامه انجمن معلمان قید شده است مقتضی است جنابعالی که التزام و تعهدتان در اسلام محرز می‌باشد مسئولیت شرکت در انجمن مذکور را به نمایندگی اینجانب بپذیرید، و سعی نمائید با همت و مشورت با اعضا محترم انجمن اهداف دینی و انقلابی موسسین بزرگوار همچون شهدا عزیز مرحومین رجایی و باهنر طاب ثراهما را به نحو احسن پیاده نمائید، و ترتیبی داده شود که معلمان سراسر کشور بیدم‌الله تعالی این کشر فداکار و خدمتگزار بی‌ش از پیش منجم گردند، و در زمینه رشد فکری و فرهنگی خودشان و خدمت به جوانان عزیز دانش آموز موفق باشند و بتوانند نیازهای آینده اسلام و انقلاب را مرتفع نمایند.

از خدای بزرگ توفیق همه خدمتگزاران به اسلام و مسلمین را مسئلت می‌نمایم. والسلام علیکم و علی جمیع اخواننا المسلمین و رحمته و برکاته

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۱۵: نامه برخی از علما و روحانیون و گروههای اسلامی افغانستان به معظمله و پاسخ ایشان در

جهت تحکیم وحدت بین نیروهای مسلمان و مبارز افغانستان، مورخه ۱۳۶۵/۲/۳

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محضر مبارک فقیه عالیقدر حضرت آیت الله العظمی منتظری دام تبرکاته
با سلام و احترام نظر به اینکه با ابتکار حضرت تعالی موج خونریزی و درگیریهای گروهی در مناطق شیعه نشین افغانستان مهیا
گشته است، اکنون به منظور تحکیم صلح و آتشسوزی در مناطق مزبور مستدعی است ضمن اعلام حکم شرعی نسبت به زد و
خوردهای گروهی و جنگهای داخلی آن سامان تکلیف علما و روحانیون و احزاب را تعیین فرمایید.
طول عسر مقام معظم رهبری انقلاب حضرت امام خمینی و سرکار عالی و پیروزی رزمندگان اسلام در ایران و افغانستان و ... را از
خداوند متعال خواستاریم.

یاسداران جهاد اسلامی افغانستان، نهضت اسلامی افغانستان، جبهه متحده انقلاب اسلامی افغانستان، حرکت اسلامی
افغانستان، سازمان نیروی اسلامی افغانستان، دعوت اسلامی افغانستان، حزب الله افغانستان، جنبش اسلامی مستضعفین
افغانستان.

سید غلامحسین موسوی، سید عبدالخالق علوی، سید ابراهیم فاضل، سید میرهادی سجادی مزاری، علی جبرئیلی هروی،
غلامسخی مصباح، صالحی.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضرات علما اعلام و فضلا کرام و برادران مسلمان افغانی دامت توفیقاتکم بحق محمد و آله و خلائق عدوکم و علو الاسلام
والمسلمین بنصره و عزه

در این شرایط حساس که استعمارگران شرق و غرب علیه اسلام و نهضت جهانی مسلمین متحد شدهاند و نسبت به کشور مسلمان
افغانستان در صدد توطئه جدید و معامله سیاسی میباشند، بر همه گروهها و احزاب و سازمانهای اسلامی افغانستان واجب و لازم
است که از اختلاف گروهی و درگیریهای داخلی بپرهیزند و آتشسوزی هیئت اعزامی را محترم شمارند و از هر حرکتی که منجر به
درگیری و خونریزی مجدد بین مسلمین میگردد خودداری نمایند و هر فرد یا گروهی که عالما عامداً به وحدت کلمه اسلامی و
آتشسوزی فعلی بیاعتنائی کند معرفی نمایند تا تکلیف شرعی ملت مسلمان افغانستان و مسئولان مربوطه نسبت به آنان تعیین
گردد.

حضرات علما و فضلا و برادران مسلمان اعم از شیعه و سنی به حساسیت مقطع فعلی کشورشان توجه دارند. اگر در این
مرحله که استعمارگران مشغول معامله سیاسی روی کشور شما میباشند گرفتار مسامحه و کوتاهی و تنگ نظری و
انحصارطلبی شوید، برای همیشه توسط دشمنان اسلام، اسلام و مسلمین در افغانستان شکست خورده و از صحنه خارج
می شوند. باید همه احزاب و گروهها به دور از گرایشهای خاص گروهی و فرقه ای و مذهبی بر حول محور اسلام و قرآن یک
تشکل سیاسی از افراد متدین متعهد عاقل بوجود آورند و نگذارند ملت مسلمان و مظلوم افغانستان گرفتار توطئه استعمارگران و
بازیگران سیاسی شوند و خونهای پاک شهیدان به هدر رود و تاریخ و نسل آینده شما را محکوم نمایند و نزد خداوند قهار و
اولیا خدا شرمسار باشید. از خدای بزرگ نصرت و عظمت اسلام و مسلمین و شکست نقشه های استعمارگران را خواستاریم.
والسلام علیکم ورحمته و برکاته

۲۴ شعبان ۱۴۰۶

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۱۶: نامه معظمله به آقای خامنه ای در مورد تلاش برای ایجاد وحدت در بین گروههای مبارز شیعه افغانستان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ و به نستین

جناب مستطاب حجج الاسلام والمسلمین آقای حاج سید علی خامنه ای رئیس جمهور محترم ایران دامتافاضاته
پس از سلام و تحیات، جنابعالی توجه دارید که گروههای شیعه افغانستان به جای جنگ با حکومت مارکسیستی و قوای
اشغالگر روس برادرکشی اشتغال داشتند، و در اثر اعزام یک هیئت به سرپرستی جناب حجج الاسلام آقای جواهری با چه مشقاتی به
جنگهای داخلی خاتمه داده شد، و در آن وقت رادیسو مسکو و کابل تبلیغات زیادی علیه هیئت انجام دادند، و من چقدر وقت و نیرو
مصرف کردم تا گروههای شیعه را بیکدیگر نزدیک کردم و بین آنان پیمان وحدتی منعقد شد که همه امضا کردند و لسی
متاسفانه گروه نصر به اتکا بچشمای وزارت خارجه به بهانه های واهی از امضای پیمان سرپیچی کردند و مثل اینکه حکومت
آینده افغانستان را منحصر در تیول خود می دانستند. اینک که زمزمه تشکیل دولت موقت و دولت در تبعید از طرف گروههای
متحد هفت گانه اهل سنت شنیده می شود اگر همه گروههای شیعه مذهب هم آهنگ و متحد نشوند که یک گسره قسوی و
نیرومندی را تشکیل دهند مسلماً کلاه آنان در معاملات سیاسی در پس معرکه خواهد بود و آنرا سهمی در حکومت آینده نخواهد
بود. و بالاخره آقای شیخ آصف محسنی هر چند مورد اشکال باشد از رهبران سنی مذهب و بعضاً متمایل به وهابیت که
بندر نیست و کاربرد گروههای افغانی مخصوصاً پس از اتحاد مسلماً از مجلس اعلاای عراق بیشتر است و ارزش صرف وقت را
دارد. بنابراین بجا بلکه لازم است جنابعالی به هر نحو شده علما و روسای گروههای شیعه را هر چه زودتر دعوت کنید و بین آنان
یک وحدت و انسجام اساسی ایجاد فرمایید. من که فعلاً به برکت وزارت محترم اطلاعات شما حتی زندگی خانوادگی من
درهم و برهم شده و حال و فکری برایم نموده ولی جنابعالی کقدر مقام ریاست جمهوری کشور انقلابی ایران قرار گرفته اید و
بحمدالله از نطق و بیان رسا و بینش سیاسی بهره مند می شوید لازم است در انجام این خدمت مهم هر چه سریعتر اقدام فرمایید. شکرالله
سهیکم، و لازم نیست در رسانه ها گفته شود تا اشکال سیاسی برای شما داشته باشد.

۶۵/۱۰/۲۹

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۱۷: پاسخ معظمه به سوال جمعی از اساتید دانشگاه در مورد حکم شرعی تشکیل احزاب مستقل و عضویت در آن.

وله الحمد

محضر مبارک حضرت استاد آیت الله العظمی منتظری

با سلام و دعای خیر با توجه به لزوم تطبیق نظام جمهوری اسلامی ایران با موازین شرع از یکسو و القانات برخی از افراد و جریانات در باب وارداتی بودن رقابت حزبی و غربی‌تیز، متمنی است حکم شرعی تشکیل احزاب مستقل از دولت و عضویت در آن را مرقوم فرمایید. همچنین منع از آن چه حکمی دارد؟

جمعی از اساتید دانشگاه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس از سلام و تحسین، خداوند خالق قادر حکیم در آیه ۷۱ سوره توبه: "والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیا بعض یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر" فریضه امر به معروف و نهی از منکر را صریحا به عهده همه مومنین و مومنات قرار داده، و چون امر و نهی دیگران یک نحو دخالت در کار دیگران است، خداوند به عنوان مقدمه این فریضه الهی همه افراد را نسبت به یکدیگر ولی و صاحب اختیار قرار داده و لایتمقول به تشکیک و دارای مراتب می‌باشد، یک مرتبه آن عمومی است ولی در شعاع انجسام این فریضه الهی و وجوب این فریضه وجوب تعبدی فردی فقط نیست، بلکه هدف بسط معروف است در جامعه، و جلوگیری از هر منکر و عدوان و ظلمی که ممکن است اتفاق افتد. در خبر جابر از امام پنجم (ع) نقل شده: "ان الامر بالمعروف والنهی عن المنکر سبیل الانبیا و منهاج الصالحین، فریضه عظیمه بها تقام الفرائض وتامن المذاهب وتحل المكاسب وترد المظالم وتعمو الارض وینتصف من الاعدا و یستقیم الامر" (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۹۵) و توضیح است که مرتب شدن این همه آثار و برکات بر این واجب خدایی میسر نیست مگر با تحصیل قدرت وسیع و نیروی مجهز و فعال، و در ضمن حدیث مفصل از پیامبر اکرم (ص) نقل شده: "کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة" (صحیح بخاری ۱۶۰/۱ کتاب الجمعه)

پس افراد جامعه حق ندارند نسبت به آنچه در جامعه می‌گذرد بی تفاوت باشند و حتی در برابر قدرتمندان ستمگر نیز سکوت جامعه روا نیست. حضرت سید الشهدا (ع) نیز مسیر کربلا برای تبیین جهت قیام خود از رسول خدا (ص) نقل فرمودند: "من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله ناکثا لعهد الله مخالفا لسنة رسول الله (ص) یعمل فی عبادته بالاثم والعنوان فلم یغیر علیه بفعل ولا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله" (تاریخ خطیری چاپلین ۳۰۰/۷) در کلمات قصار نهج البلاغه (۳۷۴) در ضمن کلام مفصلی راجع به امر به معروف و نهی از منکر می‌فرماید: "و ما اعمال البر کلها والجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف والنهی عن المنکر الا کشفه فی بحر لجمی، و ان الامر بالمعروف والنهی عن المنکر لایقریان من اجل ولا ینقصان من رزق، و افضل من ذلك کله کلمه عدل عند امام جائر"، با اینکه جهاد فریضه بسیار مهم و با مشقتی است و آثار و برکات کارهای نیک بسیار زیاد می‌باشد، ولی چون جهاد امری موقت و مقطعی است به علاوه یکی از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد و ادامه کارهای نیک نیز وابسته به انجام امر به معروف و نهی از منکر است، لذا این فریضه را که امری دائمی و همیشگی است از همه آنها مهمتر شمرده‌اند، به گونه‌ای که نسبت آنها را در مقایسه با این فریضه الهی نسبت آب دهلی در برابر دریای عمیق به حساب آورده‌اند.

و بالاخره امر به معروف و نهی از منکر علاوه بر وجوب فردی و مقطعی در موارد جزئی، نسبت به ساختار جامعه دینی و اخلاقی نیز واجب موکداست، و این امر میسر نیست مگر با تشکل و تحزب افراد مومن و آگاه و صالح و همبستگی آنان و تهیه مقدمات و وسائل لازمه همبستگی با شرایط زمان و مکان، و به حکم عقل تحصیل مقدمه واجب واجب است، خواه مسئولین بالای حکومت صالح باشند یا ناصالح، اگر صالح باشند احزاب متدین و قوی و علاقمند نیروی فعال و مردمی آنان خواهند بود، و اگر غیر صالح باشند احزاب در مقابل انحرافات و تعدیات آنان می‌ایستند، و حتی اگر در رأس حکومت مانند پیامبر خدا (ص) یا امیرالمومنین (ع) باشد باز همه جامعه و مسئولین، صالح نمی‌باشند و طبعاً نیازه نیروی متشکل متدین فعال وجود دارد، و در صدر اسلام نیز تا اندازه‌ای تشکلهای و همبستگی عشیره‌ای و قبیله‌ای عربها یک نحو تحزب محسوب می‌شد، و اگر افراد خوب و صالح متشکل نشوند طبعاً صحنه اجتماع برای تسلط نیروهای فاسد و ناصالح خالی می‌شود و جامعه بفساد کشیده می‌شود.

امیرالمومنین (ع) پس از ضرورت خوردن در وصیت خود می‌فرماید: "لا تترکوا الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فیولس علیکم شرارکم ثم تدعون فلا یتجاب لکم" (نهج البلاغه، نامه ۴۷) یعنی امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید وگرنه طبعاً بدان شما بر شما مسلط می‌شوند، و هر چند هم دعا کنید مستجاب نخواهد شد. زیرا که مقصر خود شما هستید.

و در خطبه ۲۵ در اشاره به نیروهای معاویه می‌فرماید: "وانی والله لاظن ان هولاء القوم سیدالون منکم باجماعهم علی باطلهم و تفرقکم عن حقکم" می‌خواهند بفرمایند که در حقیقت عدلت و ملاک تسلط و قدرت، اجتماع و همبستگی است، پس اگر اهل حق هم بخواهند حق را در جامعه پیاده کنند باید تجمع کنند، وگرنه پیروزی و دولت از آن باطل خواهد بود. البته تحزب باید بر اساس ایندولوزی اسلامی و طرحهای پخته و عاقلانه، و با شرکت افراد علاقه‌مند و آگاه و دلسوز، و اهداف دینی و مردمی باشد، و باید به کیفیت افراد توجه کرد نه به کمیت، عضوگیری افراد زیاد کاری است پرهزینه و کم خاصیت، و چون امر به معروف و نهی از منکر واجب کفایی می‌باشد نه عینی، همین که افراد متخصص عاقل متدین و پرکار به اندازه کفایت و نیاز اقدام کردند طبعاً از عهده دیگران ساقط می‌شود، و آنان متصدی کارهای دیگر می‌شوند.

تعدد احزاب هم خوب بلکه لازم است، زیرا با رقابتهای عاقلانه و منطقی و تضارب افکار مختلف طرحها پختهتر و ملت نیز دلگرمتر و فعالتر می‌شوند.

و بر همه مسئولین متعهد و آگاه کشور است که راه را برای تشکل و تحزبهای صحیح بازگذارند بلکه تشویق نمایند، که این خورد موجب تقویت مسئولین در رسیدن به اهداف خدایی آنان می‌باشد، و جلوگیری از آن و سلب آزادیهای مشروع از افراد علاوه بر اینکه

گناه و تجاوز به حقوق طبیعی مردم می‌باشد موجب دلسردی و بی‌تفاوتی آنان و جدایی ملت از دولت و مسئولین می‌گردد، و دولتی که متکی به قلوب ملت خود نباشد قهراً در روابط بین‌الملل مورد فشار قرار می‌گیرد و کلمه حزب واژه غریبی وارداتی نیست بلکه کلمه اسلامی و قرآنی است: "فان حزب الله هم الغالبون" ("مائده ۵۶") "لا ان حزب الله هم المفلحون" ("مجادله ۲۲") چه قدر هم‌هنگ است این آیه با آیه ۱۰۴ سوره آل‌عمران "ولست کن منکم امه یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون" و حزب الله واقعی وقتی تحقق می‌یابد که افرادی با فکر و ایده صحیح و برنامه جامع مناسب با شرایط زمان و مکان و مطابق با دین و عقل و منطق هم‌هنگ شوند و بتدریج رشد پیدا کنند، نه اینکه با تحریکاتی آبی و خلق‌الساعه جمع شوند و پس از ساعتی هیاهو و شعار غیب شوند.

و احزاب خسوب و قسوی و ریشدار می‌توانند انتخابات عمومی کشور را در مراحل مختلف به نفع ملت و کشور و اسلام انجام دهند و دولت خوب و متعهد و مقتدر روی کار آورند، و در هر حال رابط بین مسئولین و دولت و ملت باشند و جلوی تعدیات و انحرافات و استبدادها را بگیرند و قهرامت نیز گرفتار احزاب و گروههای خلق‌الساعه که طبعاً بیش از هر انتخابات می‌رویند نگرند. و بالاخره خاطره سو مردم از بعضی احزاب که در اثر سوء مدیریتها و جهات دیگر نتوانستند خدمت شایانی انجام دهند، نباید مانع شود از انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به معنای وسیعی که گفته شد.

ضمناً بجاست برای آگاهی بیشتر از مسائل امر به معروف و نهی از منکر و درجات و مراتب و شرایط آن به کتابهای مفصل و از جمله به کتابولایتفقیه اینجانب (ج ۲ ص ۲۱۳) که ترجمه آن به نام مبانی فقهی حکومت اسلامی (ج ۳ ص ۳۳۵) مراجعه شود، و چون نامه گنجایش شرح بیشتر و ترجمه آیات و احادیث عربی را نداشت از برادران واقف به زبان عربی انتظار دارد به وسیله ترجمه و توضیح آیات و احادیث مذکوره برادران و خواهران را یاری نمایند. والسلام علیکم و علی جمیع اخواننا المسلمین و رحمات الله وبرکاته.

۴ رجب ۱۴۱۸ ۱۴/۸/۱۳۷۶
قم المکرمه حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۱۸: نامه معظم له به امام خمینی (قدس سره) در ارتباط با تذکر به شورای نگهبان در مورد ارج نهادن به آرای مردم، مورخه ۵ شعبان ۱۴۰۴.

باسمه تعالی

محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی
پس از سلام، با اینکه در اثر فرمایشات حضرتعالی و سایر تبلیغات، انتخابات نسبتاً در جو خوبی انجام شد و مردم با اشتیاق شرکت کردند و روی هم رفته بد نبود، ولی اکنون در اثر ور رفتن به صندوقهای آرا و بعضی خط و خطوط و موضعگیریها، دارد یک حالت یاس و بدبینی در بین طبقات مختلف مردم از علما، بازاریان، دانشگاهیان و افراد مورد اعتماد شهرستانها پیدا می‌شود. همه جا صحبت این است که چند نفر عقل منصف آقای امامی کاشانی که بی طرف نیستند، صندوقهای آرا همه کشور را در اختیار گرفته و مطابق نظر خودشان انتخابات بعضی شهرها را باطل می‌کنند و نسبت به بعضی شهرها با ابطال بعضی صندوقها کاندیداها را بالا و پایین می‌برند و به امضای شورای نگهبان می‌رسانند، پس قهراً این انتخابات مسردم نیست بلکه انتخابات دو سه نفر هم فکر است. از یک طرف گفته می‌شود انتخابات آزاد است و مردم خودشان رشد و آگاهی دارند و از طرف دیگر با آرای مردم این گونه رفتار می‌شود.

من به صحت و سقم این صحبتها کار ندارم، آنچه مهم است نتیجه آن است که هم قداست شورای نگهبان ملوکوک می‌شود و هم انتخابات بی اعتبار می‌گردد و هم مردم مایوس و ناراضی می‌شوند و در مرحله بعد کمتر شرکت می‌کنند، اگر صلاح بدانید شورای نگهبان را حضوراً بخواهید و دستور فرمایید تا مردم راه نیفتاده اند و به درگیری نرسیده بیش از این به انتخابات و صندوقهای شهرستانها رو نروند و به همان گزارش و رای هیاتهای نظار شهرستانها که با نظر خودشان تعیین شده اند اکتفا کنند. و اگر فرضاً از افرادی در مورد بی طرف نبودن آنان شکایتی قابل توجه شده است افراد دیگری را به جای آنان نصب کنند تا جلب اعتماد مردم شود. والامر الیکم.

۵ شعبان ۱۴۰۴
حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۱۹: نامه معظم له به حج‌الاسلام معادینخواه وزیر ارشاد وقت جهت اعلام هفته وحدت

بسمه تعالی

جناب حج‌الاسلام آقای معادینخواه وزیر محترم ارشاد اسلامی دامتافاضاته
همانگونه که توجه دارید جهان اسلام، پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران مورد توجه دشمنان دیرینه اسلام و مسلمین و بخصوص شیطان بزرگ آمریکا و صهیونیسم قرار گرفته و هر روز به شکلی کشورهای اسلامی را دچار تفرقه و خصومت می‌کنند... هم اکنون جهان اسلام با سرعت و با السهام از انقلاب ایران بر اساس حرکت اسلامی و محور رهبری معظم انقلاب حضرت امام خمینی مدظله، در حال تولدی جدید می‌باشد، از این رو بجاست طبق آیه شریفه "و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب" و سیره پیامبر و ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین، بر خلاف خواسته دشمنان اسلام، به شعائر عظیم اسلام که مورد احترام و قبول امت بزرگ اسلامی بوده توجهی بیشتر مسنون گردد. یکی از این شعائر میلاد پرپرکت پیامبر عظیم الشان اسلام حضرت محمد بن عبدالله (ص) می‌باشد ولی از آنجا که مع الاسف تاریخ این میلاد که در حقیقت آغاز حرکت جدید در تاریخ بشریت بود از اختلاف مصون نمانده و در بسیاری از کشورهای اسلامی برخلاف آنچه در تاریخ و بین‌ملتها قطعی است به جای هفده

ربیع الاول، دوازده ربیع الاول را تاریخ میلاد آن حضرت می‌دانند، بسیار مناسب و بجاست که روزهای دوازدهالی هفده ربیع الاول را هفته وحدت اعلام داشته تا ضمن هماهنگی با سایر مسلمانان به خواست الهی با تنظیم برنامه‌های پرمحتوا در داخل و خارج کشور صدای انقلاب اسلامی ملت ایران را به گوش جهان محرومین و مستضعفین برسانیم. توفیق همگان را در این رسالت اسلامی از خدای بزرگ مسئلت دارم. والسلام علیکم ورحمته.

۱۳۶۰/۹/۶

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۲۰: نامه دفتر معظمه به وزارت خارجه در رابطه با نشر کتاب "الخیمینی فی میزان الشرعیه" که جهت ایجاد اختلاف، در خارج از کشور چاپ شده بود.

بسمه تعالی

تاریخ ۶۲/۱۱/۱۲

وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران دام‌مجده

پس از سلام، اخیراً ضدانقلاب در خارج و داخل کشور دست به شیوه جدیدی زده و کتابی را با عنوان "الخیمینی فی میزان الشرعیه" که مشتمل بر یک سری مطالب بی‌سر و ته و اکاذیب و افتراءاتی نسبت به انقلاب عظیم اسلامی و مقام معظم رهبری آن مدظله‌العالی می‌باشد با اسم حضرت آیت‌الله منتظری دام‌تبرکاته منتشر و برای کتابخانه‌ها و مراکز فرهنگی و مطالعاتی ارسال داشته است.

از این رو لازم است مراتب فوق را به منظور افشای توطئه جدید ضدانقلاب، آن وزارتخانه محترم به نمایندگی‌های خود در خارج کشور جهت اقدام مقتضی و مناسب اطلاع دهد. توفیق همگان را در حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی و تحکیم نظام مقدس جمهوری اسلامی و طول عمر رهبر بزرگ انقلاب حضرت امام خمینی مدظله را از خدای متعال مسئلت داریم. والسلام علیکم ورحمته.

دفتر حضرت آیت‌الله منتظری

رونوشت جهت اطلاع:

مقام معظم ریاست جمهوری

مقام معظم ریاست دیوان عالی کشور

مقام معظم ریاست مجلس شورای اسلامی

مقام معظم نخست‌وزیر محترم

پیوست شماره ۱۲۱: نامه دفتر معظمه به سازمان تبلیغات در رابطه با نشر کتاب "الخیمینی فی میزان الشرعیه"

بسمه تعالی

تاریخ ۶۲/۱۱/۱۶

سازمان محترم تبلیغات اسلامی دام‌مجده

پس از سلام و آرزوی موفقیت، اخیراً ضدانقلاب در خارج و داخل دست به شیوه جدیدی زده و کتابی را تحت عنوان "الخیمینی فی میزان الشرعیه" که مشتمل بر مطالب بی‌سر و ته و اتهامات و افتراءاتی نسبت به انقلاب عظیم اسلامی و مقام معظم رهبری آن می‌باشد به نام حضرت آیت‌الله العظمی منتظری منتشر نموده و برای مراکز مطالعاتی و کتابخانه‌ها ارسال داشته است، از این رو لازم است آن سازمان محترم مراتب را به منظور افشای این توطئه شیطانی در انتشارات خارج کشور خود درج نماید.

مزید توفیقات همگان را در نشر حقایق اسلامی و تحکیم نظام جمهوری اسلامی از خدای

متعال مسئلت داریم. والسلام علیکم ورحمته.

دفتر حضرت آیت‌الله منتظری

رونوشت جهت اطلاع و اقدام: مجله شهید

پیوست شماره ۱۲۲: تلگراف معظمه به امام جمعه و علمای اهواز در مورد وقت‌کشی در جنگ

بسمه تعالی

اهواز

آقای طاهری امام جمعه، حضرات حجج اسلام، آقایان علمای اعلام خوزستان ابدهما لله تعالی کشتار مردم بی‌دفاع اهواز توسط ارتش رژیم صدام کافر، موجب تأسف شدید شد. البته فداکاری و از خود گذشتگی ملت، ارتش و سپاه اسلام در تاریخ گهنظیر است، ولی هم زمان با چنین روحیه و قدرتی در ارتش غیور و سپاه عزیز ما خودداری از هجوم و حمله به دشمن غدار که کشور ما را اشغال کرده برای ملت ما سوال برانگیز شده. من نمی‌دانم جریانات موجود در جبهه را که از مجموعه آن نمی‌توان به سادگی گذشت شورای عالی دفاع صریحاً به عرض رهبر انقلاب رسانده یا نه.

شورای عالی دفاع توجه دارد که سیاست وقت‌کشی و مهلت تدارک نیرو به رژیم صفاک عراق دادن به قیمت ریختن خون صنها جوان‌مسلمان و به وجود آمدن امید ادامه توطئه‌های شیطانی برای آمریکا تمام خواهد شد.

اینجانب ضمن تسلیت به خانواده‌های داغ‌دیده و شهیدپرور خوزستانی، از حضرات علمای اعلام می‌خواهم مراتب را صریحاً

به عرض رهبرانقلاب حضرت امام خمینی مدظله و به نظر مجلس شورای اسلامی رساننده و تا وقت نگذشته فکری اساسی جهت دفع قوای کفر و تجاوز گریخت عراق بشود. به امید پیروزی قوای اسلام بر کفر. والسلام علیکم ورحمات الله وبرکاته

۵۹/۱۰/۱۰

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۲۳: تلگراف آقای بنی صدر به معظمله و پاسخ ایشان
بسمه تعالی

حضرت آیتالله منتظری

تلگراف شما به امام جمعه و علمای اهواز را در روزنامه خواندم. درد زیاد است. خواهشم این است امسروز یا فردا به خوزستان تشریف بیاورید و خود وضع را از نزدیک و از راه تحقیق ببینید و هر قضاوتی پیدا کردید با مردم در میان بگذارید. گمانم این است که دیدار شما با فرماندهانی که جبههها را اداره می کنند، از هر جهت بسیار مفید باشد. همین قدر بگویم که مسافرت شما بلکه رسم تحقیق در امور را بنیان گذارد. این روزها روزهای تعیین کننده ای هستند و حمایت از نیروهای مسلح

و تقویت روحیه آنها به خواست خدا پیروزی را از آن ما خواهد کرد.

۱۲ دی ماه ۱۳۵۹

رئیس جمهوری ابوالحسن بنی صدر

بسمه تعالی

جناب مستطاب آقای بنی صدر رئیس جمهور ایران داجتوفیقه

بعد از سلام، تلگرام شما را از تلویزیون شنیدم، چه خوب بود پیش از چنین قضاوتی حد اقل با تلفن از اینجانب تحقیقی نسبت به علتگرانی من از جریانات جبههها و نقض وعدههای مکرر در مورد حمله به دشمن که قهرا موجب بی اعتنائی به روحیه قوی نیروهای مسلح می شود می کردید. فکر می کنم اگر جنابعالی به جای من بودید و هر روز طبقات مختلف مردم و جوانان رزمنده و فداکار از سربازان و درجداران و افسران ارتش و سپاه و بسیج و مسئولان ارگانها که معمولا ماهها در جبهه بوده و با دلی پر درد از مسامحه کارها برای گزارش جبههها و گلایه و کسب تکلیف شرعی به منزل من می آیند تماس داشتید (و هم ایشان، که طبیعی است! دعای عدم آشنایی به مسائل جنگی و تحقیق در مورد همه آنها نارواست، می توانستند برای شما کانسال صحیح اطلاعات و اخبار باشند) قضاوت شما غیر از این بود و بازدید مجدد از جبهه و ملاقات با فرماندهان را ضروری نمی دانستید.

به نظر من آنچه فعلا به صلاح اسلام و مسلمین می باشد حفظ اتحاد و اطاعت از رهنمودهای قاطع رهبری و احترام به ملت و مجلس و ارزشهای الهی و طرد کامل و سریع دشمن از حریم میهن اسلامی است.

ما در مقابل خون جوانان عزیز و رشید اسلام و بیش از یک میلیون آواره مسئولیتی بزرگ داریم. اینجانب ارتش و سپاه و بسیج را برادران خود دانسته و تقویت و تایید مادی و معنوی آنان را در هر مناسبتی وظیفه شرعی می دانم و در خطبههای نماز جمعه به آنان دعا می کنم. توفیق شما را در خدمت به اسلام و جمهوری اسلامی از خدای بزرگ خواهانم. به امید هجوم نیروهای مسلح ایران و پیروزی قوای اسلام بر کفر. والسلام علیکم.

۵۹/۱۰/۱۴ قم.

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۲۴: پیام تسلیت آقای هاشمی رفسنجانی به معظمله به مناسبت شهادت شهید یاسر رستمی

شماره ۲۴۵۱۹/۲۵۰ / ص

تاریخ ۱۳۶۵/۷/۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مقدس فقیه عالیقدر آیتالله العظمی آقای منتظری دام تبرکاته وجوده الشریف شهادت افتخار آفرین یاسر بزرگوارتان را از صمیم دل تهنیت و تسلیت عرض می کنم. می دانم با اینکه یاسر قهرمان سخت مورد محبت جنابعالی بود از شهادتش آزرده خاطر نیستید، همان روزی که والد و والده خورش و جد و جد خویترش این اسم را برایش انتخاب کردند چنین عاقبت خیری را در نظر داشتند.

بالتر از این، زندگی پر حادثه و آموزنده حضرتعالی سراسر جهاد و شهادت و ایثار است. امت از همان روزهای اول نهضت اسلامی شما را پیشتاز و نوک پیکان جهاد می دید و سینه مبارکتان را سپر بلاها، و بی جهت نیست که در وجود شما با اعتماد کامل شرایط نیابت رهبری را یافت و آگاهانه انتخاب کرد.

شما از اولین شخصیتهای اسلام و کشور بودید که زندانهای رژیم منحوس گذشته را با حضورتان زینت دادید و زندانیان را روحیه و افتخار، و جز مجاهدانی که بیشترین دوران بازداشت و تبعید و محرومیت و محدودیت و تعقیب و آزار را در دوره هفدهساله انقلاب در پرونده خود دارند هستید، و صبورانه رنج مشاهده شکنجه فرزند قهرمانتان محمد شهید را در سیاه چالهای رژیم پهلوی و سپس دوران طولانی بازداشت و درگیری او را که به اندازه عمر تمام دوران مبارزاتمان است، سرانجام شهادت مظلومانمان را در زیر آوارهای دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی که در بهار پیروزی انقلاب اشجار طیبه اسلام را خزان کرد تحمل کردید. دیروز شاهد جراحت و نقص عضو سعید گرانقدرتان در جبهه بودید و امروز شاهد شهادت یاسر بزرگوارتان و هر روز شاهد شهادت فرزندان عزیز امت که مثل اولاد خودتان عزیزشان می دارید، هستید.

اینها و خیلی چیزهای دیگر، تاریخ سراسر افتخار زندگی شما را ساخته و امت اسلامی را به آینده انقلاب و ادامه راه امام بزرگوار مطمئن می‌سازد.

راه انبیا و سرنوشت رهبران الهی همیشه قرین با ابتلا و بلاها بوده و موفقیت هایشان نتیجه پیروزی در امتحانهای سخت ربوبیت (ان هذاهو البلا العبین) سنت الهی ابراهیم را با قربانی فرزندان و هجرت رنج آلود به وادی غیر ذی زرع و یعقوب را با فراق عزیزی چون یوسف و چشمان نایبانی از اشک و اندوه (وایضت عیناه من الحزن و هو کلیم) موسی و عیسی را با دریدریها و گرفتاریها و ایوب را با امواج سختیها و مصائب و سرانجام خاتم پیامبران را با مرارت‌های توصیف شده به (ما اودی نسی مثل ما اودیتم) هم آزموده و هم ساخته و هم مکرم و موفق داشته است (البلا للولا)

پرتو صحنه‌های ایثارگرانه احد و کربلا و فح امروز در محیط جامعه اسلامی ما مشهود است و بی‌گمان این ملت مقاوم درس ایثارگری را از بزرگانی چون حضرت شما می‌گیرند. با اینکه آزرده‌گی قلب رنوف قائم مقام رهبریمان برایمان سنگین است، اما آثار گرانبهای هم‌رنگی و همراهی و همدردی خانواده دومین شخصیت انقلابمان با خانواده‌های معظم شهدا و جانبازان تحمل این بار سنگین را آسان می‌دارد، همانگونه که امامان و مقتدایمان در شهادت فرزند فقیه‌شان آیت‌الله سید مصطفی فرمودند، و بی‌شک این شهادتها مایه تقویت ایمان و روحیه رزمندگان و ملت ایثارگر و خانواده‌معظم شهدا است.

از برخورد هایتان با یاسر در ملاقات‌های زندان و جاهای دیگر برایم روشن است که سخت به او دل بسته داشتید ولی می‌دانم که اسلام و انقلاب به مراتب بیش از محمد و یاسر در دلتان جای و منزلت دارند. با اینکه مسئولان طراز اول کشورمان همگی فرزندان و وابستگان نزدیکی در جبهه داشته و دارند، اما خداوند جنابعالی را لایق نزول این سعادت عظمی دانسته و رحمت خاصش را برایتان نازل فرموده.

هر که در این بزم مقربتر است جام بلا بیشترش می‌دهند
رحمت خدا بر ارواح مقدس همه شهدای راه حق بادا.

ارادتمندتان

۶۵/۷/۱۷ اکبر هاشمی رفسنجانی

پیوست شماره ۱۲۵: نامه معظمله به امام خمینی در ارتباط با مشکلات ناشی از سو مدیریت در جنگ و ابراز ناخرسندی از ادامه آن و لزوم پایداری بر قانون اساسی، مورخه ۶۷/۲/۲۷

بسم الله الرحمن الرحیم

محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از سلام و تحیات به عرض می‌رساند: گمان نمی‌کنم موقعیت خطیر حضرتعالی در جهان اسلام و اینکه در شرائط فعلی حفظ آبرو و موقعیت و حیثیت اسلام به حفظ موقعیت حضرتعالی گره خورده است بر کسی مخفی باشد، چنانچه علاقه قلبی و احترام عمیق اینجانب نسبت به حضرتعالی نیز قابل تردید نیست. و قهراً اینجانب در هر شرائطی و به هر نحوی اگر نکاتی را به عرض رسانده‌ام بر اساس دو موضوع فوق بوده است. برای من قابل تحمل نیست که فرصت و موقعیتی که خدای متعال در عصر غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه‌ای عالم تشیع پیش آورده و روحانیت و مرجعیت شیعه این چنین مایه امید ملت‌های محروم و مظلوم جهان شده به سادگی این امید به یاس مبدل گردد و حیثیت اسلام و تشیع که در چهره حضرتعالی متبلور شده خدای ناکرده ملوک و خراب گردد که در این صورت برای قرن‌های متمادی دیگر از عظمت و عزت اسلام و روحانیت و قداست ولایت فقیه خیر و اثری نخواهد بود. از این رو با کسب اجازه اموری را که با تمام وجود لمس می‌کنم و مرا معذب داشته ادا للوظیفه به عرض می‌رسانم و از صراحت لهجه که خصلت همیشگی من می‌باشد قبلاً پوزش می‌طلبم:

۱- متأسفانه جنگ تحمیلی به جای بنی رسیده و دولت و ملت و انقلاب ما را در شرائط بدی قرار داده.

قطعاً حضرتعالی از اوضاع نابسامان مردم و رکود اقتصادی و سقوط پول ما و کسری بودجه و خساری شهرها و مراکز اقتصادی و تعطیل شدن کارخانه‌ها و تورم و گرانی و کمبودها و بیکاریها و خانه بدوشی میلیون‌ها شهروند چندین استان کشور و ترک مغازه و بازار و محل کار و پناه بردن به دهات و کوه‌ها و تعطیل شدن موسسات فرهنگی و بالارفتن نارضائیه و رشد مفاسد اداری و اخلاقی که لازمه قهری این وضع است کم و بیش اطلاع دارید. اگر در گذشته چنین گفته می‌شد که یک عده قلیلی که از انقلاب ضربه خوردند و نتوانستند خود را با آن هماهنگ کنند به این گونه مطالب خلاف واقع دامن می‌زنند و اینجا و آنجا نامه پیرانی و جوسازی می‌کنند دیگر امروز این احتمال وجود ندارد، خدا را گواهی گیرم که بسیاری از دوستان انقلاب و حضرتعالی که قبل از انقلاب و پس از انقلاب فداکارانه‌شان داشتند امروز در آستانه یاس و شک قرار گرفته‌اند، و متأسفانه یکی از کارهای روزمره من گوش دادن به درد دل و شکایات این قبیل افراد است و اصرار دارند مطالبشان را که نوعاً مسائلی کلی است به عرض حضرتعالی برسانم، و من هم جز سکوت و طفره رفتن راهی ندارم.

ما متأسفانه در جنگ و در بسیاری از کارهای دیگر فرصتهای زیادی را از دست دادیم و هر روز دلمان را به گزارشهای مبالغه‌آمیز نسبت به خوبی وضع خود و خرابی وضع دشمن و به شعارها و وعده‌های بی‌اساس خوش کردیم و اجازه احتمال خلافت دادن را هم ندادیم تا بالاخر وضع ما به اینجا رسید که دولتها که جای خود دارند بسیاری از ملتها را هم از دست دادیم و آن همه قداست و احترام و ایمان و امید سالهای اول انقلاب که سرمایه عظیمی برای انقلاب بود بتدریج از دست می‌رود، و آن چنان چهره نورانی اسلام و انقلاب و مقام رهبری را خراب جلوه‌دادند که جز تعدادی انگشت شمار در هر کشوری برای ما بلاقى نمانده است.

من برخلاف آنچه شاید فکر شود، آدم بدبین و تندی نبوده و نیستم ولی از این واقعیت تلخ رنج می‌برم که ما در اثر قصورها و ضعفها و خودمحوریها و سو مدیریتها و سپردن کارها به دست ضعفا و سیاستهای غلط و ناهماهنگی‌های روشن در تصمیمات و در

اجرا، یک چنین ملت‌بزرگ و فداکار و کم نظیر در تاریخ را بتدریج از دست بدهیم. البته من از تلاش و احساس مسئولیت بسیاری از برادران مسئول خبر دارم و آنان را دعا و تایید می‌کنم ولی از این متأسفم که بسیاری از ما گرفتار یک حالت غرور و خودبینی و غفلت از واقعیات شده‌ایم و تذکرات را هم به بازی می‌گیریم و شاید علت عدم استجابت دعاها هم همین حالت ما باشد. من از توطئه ابرقترتها در دامن زدن به ناراضیها و تبلیغات مسموم‌آیادی آنان خبر دارم ولی می‌گویم سرمایه عظیم ما همین ملت فداکار است، تا کی باید آنان در این وضع زندگی کنند و علاوه بر فشار اقتصادی برخورد بعضی از ما هم با آنان تند و خصمانه باشد؟ به‌شعارهای تلقینی و مصاحبه‌های ساختگی نباید دل خوش کرد باید واقعیتهای اجتماعی را هم در نظر داشت، خدا شاهد است روحانیت در حال انزوا و بدنامی قرار گرفته، در بسیاری از شهرها به روحانیون بخصوص اگر بفهمند شاغل پست و مقامی هستند توهین عینی می‌کنند تعداد داوطلب برای جبههها و کمک کننده به جبههها و حاضر در مراسم سریرا رو به کاهش است و بسیاری از کمکها از روی فشار و ترس و رودریاستی است. این مطالب را من از افراد ناراضی و رادیهوهای ضدانقلاب نمی‌گویم از قول همان رزمندگان و شهید دادها و مردم کوچه و بازارو از قول بسیاری از مسئولین و شاغلین می‌گویم. تا دیر نشده و فرصتها بکلی از دست نرفته حضرتعالی که در مقاطع مهم این انقلاب را از سقوط نجات دادهاید بجاست فکری بکنید و به گزارشهای معمولی و رسمی اکتفا نکنید. من می‌دانم که بعضی از مسئولین یا شهادت صراحت‌گوئی را ندارند و یا به ملاحظه حال حضرتعالی و پرهیز از نگران کردن شما مسائلی را به حضرتعالی به همان نحو که واقعیت دارد نگفته نمی‌گویند. در مساله جنگ و مسائلی دیگر مسواری زیاد از این قبیل بود که قطعاً اگر واقعیات درست گزارش می‌شد حضرتعالی به موقع تصمیم می‌گرفتید و شاید کارها صحیحتر انجام می‌شد. اکنون هم دیر نشده اگر علاوه بر مسئولین رسمی با سایر صاحب نظران نیز مشورت شود بساره حل‌هایی ارائه دهند و بتوانند در مشکلات یار و یاور باشند. اگر از چنین جمعی متشکل از همه جناحهای معتقد به نظام و انقلاب و کشوردر مساله جنگ و کیفیت خاتمه دادن به آن به نحو آبرومندانه و به نفع اسلام استفاده شود فردا کسی معترض و طلب کار نخواهد بود و از مهمتر اینکه از مقام و موقعیت معنوی حضرتعالی نیز چیزی کاسته نمی‌شود. البته بسا کسانی باشند معتقد به انقلاب و حضرتعالی، ولی خودشان مستقلاً اهل نظر می‌باشند و حاضر نیستند صددرصد بی‌اراده باشند و این از محسنات انسان است.

و ممکن است حل مساله جنگ را حضرتعالی به مجلس شورای اسلامی به عنوان نمایندگان مردم احواله نمایند با ارائه خط کلی به آنان، و بالاخره ما پس از فتح خرمشهر هرچه نسبت به جنگ اقدام کرده‌ایم تقریباً باخته‌ایم، و چهره ما در دنیا به عنوان متجاوز و لجاج و جنگ طلب معرفی شده و متأسفانه روی ملتها و از جمله ملت داخل عراق هم نتوانستیم کار فرهنگی مفید انجام دهیم و آنان را ترجیه نمائیم. در این شرایط فرضاً ما حملاتی انجام دهیم و تپه‌هایی یا روستاهایی را هم تصاحب کنیم و چند هزار شهید و مجروح و مفقود برگزیده اضافه‌نمائیم و چند ماه بعد آنها را از ما پس بگیرند در این صورت آیا این جنگ تقویت اسلام است؟ ما برای فتح فاو چقدر نیرو مصرف کردیم و چقدر خسارت انسانی و مالی دادیم ولی بالاخره با یک غفلت از ما گرفتند. بالاخره برای این تسلسل بمب و موشک و کشتار از طرفین مسلمان و تخریب شهرهای دو طرف باید فکری اساسی کرد. سیاست شیطان قترتهای حامی صدام دست انقلاب مقدس ما را به خون هزاران مسلمان عراقی از نظامی و غیر نظامی و زن و بچه و بی‌گناه آغشته کرد تا جاذبه معنوی و قداست ملکوتی انقلاب و اسلام و رهبری را که خطر بزرگی برای قترتهای استعماری بود کم کنند و متأسفانه در این سیاست شیطان موفوق شدند. در نظر توده مردم عراق فرقی بین موشک‌های صدام به شهرهای ایران و موشک‌های ما به شهرهای عراق و کشتار زن و بچه و غیر نظامیان آنان نیست. جنگ تمام عیار که عراق را واقعا شکست بدهد نیاز به پول و امکانات و مهمات زیاد و نیروهای آزموده چند صد هزاری منظم و مومن به جنگ دارد و در شرایط فعلی ما نه دولتمایا چنین پول و امکاناتی دارد و نه ملت ما و ارتش ما با همه وسعتش انگیزه وارد شدن به خاک عراق را ندارد و سپاهیان ما هم کمتر انگیزه دارند. ما نوعاً از بچه‌های مخلص بسیجی آموزش ندیده بنون امکانات مصرف می‌کنیم و خانوادهها را بیشتر داغدار می‌کنیم ولی صدام را شرق و غرب و کشورهای عربی همه کمک می‌کنند و خواسته همه آنها توازن ما و عراق و ضعف هر دو کشور است تا اسرائیل و اربابانش با خیال راحت به سیاستهای استعماری خود ادامه دهند. مادامی که مساله ارتش و سپاه و نیروهای مسلح ما به طور اساسی حل نشود و این تضاد و تنازع در حدود وظائف و تقسیم امکانات بین آنان وجود داشته باشد و مثل دو نیروی متخاصم با یکدیگر برخورد داشته باشند امکان وجود یک نیروی منظم هماهنگ مومن به جنگ وجود ندارد، و حل این مساله نیز بیش از هر چیز به برنامه ریزی صحیح و زمان نیاز دارد. جنگ اگر موجب نابودی ملت و دولت و ارزشها شود نه خدا به آن جنگ راضی است و نه ملت.

و اکثر خانواده شهدا بیش از همه به ترک جنگ اصرار دارند. چه بسا صلح و ترک جنگ تلخ است ولی خود آن مقدمه پیروزی است و "عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم" منتهی باید در کیفیت آن مشورت و دقت کرد.

پیغمبر اکرم (ص) در حدیثی صلح با مشرکین را با شرایط ناگوارش پذیرفت و خداوند از آن به فتح مسبین تعبیر فرمود (اول فتح) در انفال می‌فرماید: "وَ ان جنحوا للمسلم فاجنح لها و توکل علی الله انه هو السميع العليم، و ان یریدوا ان یخدعوک فان حسبک الله هو الذی ایدک بنصرو بالمومنین". و در نامه امیرالمومنین (ع) به مالک اشتر چنین آمده است: "وَ لاتدفعن صلحا دعاک الیه عنوک و لله فیه رضا فان فی الصلح دعه لجنودک و راحه من همومک و امانا لبلادک و لکن الحنر کل الحنر من عنوک بعد صلحه فان العنر یرما قارب لیتفعل فخذ بالحزم و اتهمی ذلک حسن الظن". (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

البته حساب ملت عراق از ما جداست و باید ملت عراق را در مقابل حکومت بعث کمک و یاری کرد تا همچنان که ملت افغانستان در مقابل حکومت کمونیستی و دولت شوروی قیام کردند ملت عراق نیز تدریجاً مجهز شود و حکومت بعث را ساقط و بسا اقل تضعیف نمایند. و اگر جنگ به صورت قیام ملت عراق در مقابل حکومت بعث درآید و ما مستقیماً مهاجم نباشیم این سوژه تحریک‌آمیز هجوم عجم بر عرب نیز از دست دشمنان گرفته می‌شود.

۲ راجع به مساله حج نمی‌دانم وقایع مکه را تا چه اندازه به حضرتعالی گزارش دادند. بسیاری از افراد مورد اطمینان که خود ناظر جریان و در خط مقدم راهپیمایی بودند می‌گویند همه گناه گردن سعودیها نیست و ممکن بود راهپیمایی آبرومندانانه انجام شود و به اینجا هم منجر نشود، ولی در اثر تندی بچه‌ها و بی‌برنامگی اجمالا هجوم و حمله از طرف بچه‌های نیخته ما شروع شد و سوژه به دست دشمن داد، هر چند دشمن مجهز و مهیا بود و دنبال بهانه می‌گشت تا ما را سرکوب کند. دشمن در سال قبل از آن در موضوع جاسازی و قرار دادن مواد منفجره در ساکهای حجاج با ما عاقلانه برخورد کرد و تا اندازه‌ای اغماض کرد و ما موضوع را رسیدگی نکردیم بلکه مغرور شدیم و در سال بعد چنین مصیبت بزرگی برای عالم اسلام رخ داد و دشمن از موضوع سال قبل نیز بهره برداری کرد و علی‌ای حال اگر ولو به حسب صورت تغییری در بعضی مسئولین حج و روش آنان انجام می‌شد و آنان عاقلانه وارد می‌شدند بسا بدون اینکه از حضرتعالی مایه بگذاریم و با شکست مواجه شویم مساله قابل حل بود.

۳ مستاسفانه تضاد افکار و نظریات جناحهای داخلی بخصوص بین روحانیین رو به تزاید است و مساله انتخابات تبلوری از آن بود، انتظاری که همه از حضرتعالی دارند فکر چاره‌ای برای از بین بردن این همه اختلاف و تضاد بخصوص بین روحانیین و دوستان و ارادتمندان قدیمی حضرتعالی است. اینکه هر روز یک جناح را مطلق کنیم و دیگران را بکلی نادیده بگیریم به نظر کار اصولی و ریشه داری نیست. باید علاج اصولی نمود و به ریشه‌ها پی برد. چرا در مبارزات و مذاکرات و اداره جبهه‌ها همه با هم بودند و امروز چنین جناح بندی شده است و در هر فرصتی از حضرتعالی خرج می‌شود، همین وضع اختلاف و پراکندگی برای شکست روحانیین طرفدار انقلاب کافی است و دیگر نیازی به صدام و آمریکا و منافقین نیست، ما خودمان را داریم می‌خوریم و خدا را شکر که دشمنان ما جاهلند و از این واقعیات بی‌اطلاعند.

سرانجام اوضاع فعلی روحانیین در یک جبهه را به دو دسته طرفدار اسلام آمریکائی و طرفدار اسلام پابرهنگها تقسیم نمود و هر کدام را با طرفدارانشان به مقابله با دیگری در تمام عرصهها کشاند، آیا اگر اجازه تعدد احزاب و جمعیت‌های اسلامی داده می‌شد و این مقابله و تنازع حداقل بین دو حزب غیر منتسب به حضرتعالی تبلور پیدا می‌کرد بهتر از این نبود که روحانیت علاقمند به حضرتعالی و انقلاب تجزیه شود و قسمی در مقابل دیگری صف آرایی نماید؟

۴ در خاتمه اجازه می‌خواهم موضوع مهم دیگری را نیز تذکر دهم: البته امیدواریم خداوند به حضرتعالی طول عمر عنایت کند و این انقلاب کشور به دست خودتان تحویل حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه داده شود، ولی اگر فرضاً خدای ناکرده حادثهای رخ دهد حضرتعالی لازم است فکر بعد را هم بکنید. الان با آن قدرت و جاذبه که حضرتعالی دارید و ترسی که همه جناحها دارند به هر طرف حضرتعالی تشری بزنید بسا درگیری هر چند صورتاً برطرف می‌شود، ولی برای بعد باید ارگانهای قانونی از قبیل مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان و قانون اساسی و علما و روحانیین مبارز و در سطح بالا که جنبه مردمی هم دارند در همه مناطق باید تقویت شوند تا حافظ انقلاب و کشور باشند و مردم دور آنها سینه بزنند، ولی دیده می‌شود ارگانها و قانون اساسی و لویه‌نحوه غیر مستقیم از طرف حضرتعالی تضعیف می‌شوند و مجرد وصیتنامه حضرتعالی هر چه باشد به تنهایی کافی و کارگشا نیست.

از همه پرگوشی عنبر می‌خواهم و السلام علیکم ورحمةالله و برکاته

۵ رمضان المبارک ۱۴۰۸ مطابق ۱۷/۲/۲

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۲۶: پیشنهاد ادغام نیروهای مسلح در یکدیگر و تشکیل دو واحد نظامی و انتظامی توسط معظم‌له در جلسه سران کشور مورخه ۶۹/۱۱/۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم

به نظر می‌رسد وجود پنج نیروی مسلح مستقل به نامهای ارتش، سپاه، ژاندارمری، شهرپانی و کمیته بسا روحیه‌های مختلف و برنامه و ضوابط ناماهنگ و اختلاف فاحش در سطح حقوق و امکانات، علاوه بر هزینه‌های سنگین و مخارج تکراری نوعاً مستلزم حسادت و بدبینی و تضاد و تعارض و خنثی کردن کار یکدیگر یا کم‌کاری و بی‌اعتنائی به وظایف محوله و فرار از کار خواهد بود، بساید با تصویب یک تک‌ماده انقلابی در مجلس و یا یک فرمان انقلابی از طرف رهبر نیروها و موسسات نظامی و صنعتی و رفاهی آنان در یکدیگر ادغام و مجموعاً به وسیله یکوزارتخانه اداره شود به این تفصیل:

۱ حجم عظیم ارتش کنونی و شهرپانی و ژاندارمری بتدریج کوچک شود، افسران و درجداران مشکوک بتدریج و محترمانه بازخرید شوند و کادوهای بی‌تفاوت به کارهای تشریفاتی و آموزش سربازان و بسیج گمارده شوند و افراد و کادوهای خوب و باتجربه و متعهد از نیروهای پنجگانه شناسائی و سازماندهی شوند و از مجموع آنها دو نیروی امنیت داخلی به نام پاسدار، و امنیت مرزی و رزمی به نام ارتش تشکیل شود اگر نام رسمی برای این نیروها انتخاب شود شاید بهتر باشد، در حقوق هم بساید هم سطح باشند و یا قریب به یکدیگر.

۲ از افسران و درجداران برای اداره امور و سازماندهی و برنامه‌ریزی و فرماندهی، و از سربازهای وظیفه پس از آموزش خوب و احراز تعهد برای اجرا و مباشرت در ایجاد امن و دفاع استفاده شود.

۳ از نظر حقوق و مزایا و امکانات حتی سربازها به نسبت تامین شوند تا گرفتار رشوه و کم‌کاری و بی‌اعتنائی نسبت به وظایف محول‌نشوند.

۴ دانشکده‌های افسری و پلیس و سپاه به یک دانشگاه دارای یک دوره عمومی و چند رشته تخصصی از زمینسی، هوانسی، دریائی و صنایع نظامی تبدیل شود.

۵ در بسافت فعلی اداره سیاسی و ایندولوژی ارتش و نمایندگی امام در شهرپانی و سپاه تغییر اساسی داده شود، و از تشریفات کم و به واقعیات افزوده شود، و نمایندگی امام علاوه بر اداره امور سیاسی و عقیدتی نیروها نقش اطلاعات و رکن دو ارتش را نیز

داشته باشد .

- ۶ بسیج مردمی نیز مستقیماً زیر نظر رهبر اداره شود تا ملعبه نیروها نشود و رهبر در مواقع ضرورت و کمبود، آنان را به کمک دو نیرو بسیج کند.
- ۷ صنایع نظامی ارتش و سپاه در یکدیگر ادغام شوند و از تشریفات نظامی آن کاسته شود و به جنبه‌های تکنیک و صنعت آن افزوده شود.
- ۸ انجام امور فوق در صورتی میسر است که یک تصمیم قاطع گرفته شود و ملاحظه‌کارها همه به دور ریخته شود و گرنه روز به روز گرفتاری‌زادتر خواهد بود.
- ۹ نیروهای متعهدی که از سپاه در اثر روحیه انحصارطلبی بعضی از مسئولین منزوی شده‌اند به کار دعوت شوند.
- ۱۰ دهنفر از افراد وارد و عاقل و متدین و متعهد از نیروهای پنجگانه از هر کدام دهنفر مسئول انجام و اجرای این قانون شوند.

پیوست شماره ۱۲۷: نامه معظمه به امام خمینی درباره برخی از مشکلات کشور به ویژه مسائل جنگ
تاریخ ۱۳۶۴/۷/۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک رهبر بزرگ انقلاب آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله‌العالی
پس از سلام بسر خلاف میل خود نظر به حساسیت شرائط فعلی کشور و مراجعات مکرر از اقشار مختلف و مسئولین بالا و پائین باین جانب و تشریح دردها و معایب و اشاره به راه حلها و اصرار بر اینسکه تمام مطالب و نگرانیها نزد حضرتعالی منعکس شود به نظر رسید مختصراً مسائلی را به عرض برسانم:

۱ در وضع فعلی با آن همه مصائب و مشکلات ناشی از جنگ و فشار قدرتهای بزرگ و عوامل آنان هیچ اشکالی در مردم ما نیست هر چه است در اداره کشور و انقلاب است و شکی نیست که مسئولین اکثراً حسن نیت دارند و برای خدمت در تلاش و فعالیتند. اشکال مهم در بعضی از کارهای کلیدی و تصمیم گیریهای اصلی است که وضع را به اینجا رسانده به نحوی که انقلاب را با خطرات جدی مواجه ساخته است مثل نسبت به مسائل جنگ و مشکلات جبههها در حال حاضر شاید راهی جز تحمل وضع دلخراش موجود نباشد ولی اگر دو سال قبل با وسعتنظر به تذکرات و درد دل فرماندهان متعهد و رزمندگان عزیز که متأسفانه اکثر آنان با دلی پر درد به شهادت رسیدند توجه شده بود فرصت از دست نمی‌رفت و امروز راههای پیشرفت بر ما مسدود نمی‌شد ولی چه کنیم که غرور بعضی مسئولین بالا و بی اعتنائی آنان به نظرات دیگران کار را باینجا رساند. از حسود دو سال پیش تا حال بسیاری از افراد مخلص ارتش و سپاه و نمایندگان مجلس و افراد روشن و بصیر و متعهد نسبت به تحولات سپاه و ارتش و روش جنگ و اشکالات کار گفتند و نوشتند که از حد خارج بود و ممکن بود از افکلو آنان استفاده کرد ولی کسی بنان توجه نکرد و نتوانستند درد خود را که از نزدیک در جبههها مشاهده کرده یا از زبان فرماندهان بالا و پائین شنیده بودند با اطلاع حضرتعالی برسانند و هر وقت تصمیمی می‌گرفتند مسئولینی که حیثیت خود را نزد حضرتعالی و مردم در مخاطره می‌دیدند جوی می‌ساختند که آنان موفق شوند و گذشت آنچه گذشت و باز هم می‌گذرد.

دو نامه مختصر ضمیمه، نمونه‌ای کوچک از نامه‌های زیادی است که بعد از هر حمله و شکستی فرماندهان رده دو و سه جبههها به اینجانب می‌نویسند و با نگرانی شدید و شک در مشروعیت کار خود، باینجانب مراجعه می‌کنند و من آنچه توانستم با صحبت‌های خصوصی و عمومی خطاها و اشتباهات و سهل انگاریهای آقایان و فرماندهان بالا را توجیه کرده‌ام ولی هنگامی که می‌گویند واقعیات تلخ و سهل انگاریها را عیناً برای آقایان گفتیم و تذکر دادیم ولی توجه نکردند یا اینسکه گناهها را به گردن یکدیگر انداختند در این صورت چه باید کرد و در جواب آنان چه باید گفت؟

و وقتی که بعضی از افراد سابقه دار و متعهد از مسئولین سپاه می‌آیند و می‌گویند به داد سپاه برسید که سپاه در حال احتضار است جواب آنان چیست؟

اشکال مهم این است که کارهای اساسی کشور خلاصه شده در چند نفر با مشاغل و گرفتاریهای زیادی که دارند و ایکاش کارهای مهم را افراد قوی و اهل محول می‌کردند و تنگ نظری و خط و خطوط و رفیق بازی در کار نبود. معمولاً نسبت به هیچ خطا و تقصیری توبیخ و بازخواست نمی‌شود و یا اگر فرضاً بشود توصیه‌ها و تلفن‌ها بکار می‌افتد و موفقیتها هم تشویق و تقدیر بدنال ندارد. اگر مرجعی قاطع برای بررسی خطاها و ضعفها و تقصیرات منجر به شکستهای پی در پی در دو سال اخیر در جبههها وجود داشت و برای جان هزاران جوان کمفتمت و در اثر بی احتیاطیها از دست می‌روند ارزش قائل بودیم اوضاع جنگ و جبههها بهتر از حال بود. منسب اقتصاد کشور یعنی خارک را مرتب میزنند و بر حسب گفته شاهان عینی با تیرکمان هم می‌شند هواپیماهای دشمن را زد و افراد تقصیر کردند و می‌کنند چون تعقیبی در کار نیست و پیش بینی‌های لازم هم نشده است.

آیا در جبهه مقابل ما هم وضع به همین منوال است؟ نه تندیهای طرف صحیح است و نه سستی‌های بی اندازه ما معمولاً بعد از هر شکستی که بالاخره همه می‌فهمند به جای بررسی دقیق شرائط و عوامل آن و استفاده از تمام نظریات و انتقادات فرماندهان جز ورزمندگانی که شاهد قضایا و مصائب بوده‌اند یک سری خلاف واقعه‌ها و پیروزیهای خیالی و تهدیدهای تو خالی در رسانه‌های گروهی و نماز جمععه‌ها تحویل خلق الله داده می‌شود که باعث تعجب حاضرین در جبههها می‌شود و تمام قصورات و تقصیرات زیر پوشش تبلیغات قرار می‌گیرد و افراد مقصر یا خاطی هیچگونه احساس ترس یا نگرانی نمی‌کنند و یا بگردن یکدیگر می‌اندازند و مرتباً خطا روی خطا و شکست روی شکست نصیب انقلاب و مردم می‌شود.

۲ در مورد امور سیاسی کشور هم وضع بهتر از جبههها نیست. کار جنگ قدرت و خط بازی و تلاش هر طیفی برای تحقیر و حذف حریف خود از صحنه مسئله جنگ و جبههها را که مسئله اصلی کشور است تحت‌الشعاع قرار داده تا جانی که عسکری از وزرا از نخست‌وزیر بیگانانندو بجای هم‌آهنگی و سعی در رفع مشکلات در فکر خنثی کردن اقدامات یکدیگر می‌باشند.

وزرا گله می‌کنند که ما از تصمیمات دولتی اطلاعیم و تصمیمات را در روزنامه می‌خوانیم و نخست‌وزیر هم منعی است که وزرایی که مرا قبول ندارند به من تحمیل می‌شود بزرگترین ضعفی که در دولت وجود دارد و تقریباً آن را در بعضی موارد فلج کرده ناهمبندی و رو در رویی بعضی از وزرا با نخست‌وزیر است. هر چند بنظر می‌رسد که علنی شدن و انتشار تعیین حضرتعالی نسبت به آقای موسوی به صلاح حضرتعالی نباشد چون در آینده اگر ضعفی در کار پدید آید به حضرتعالی مستند می‌شود و کسی فعلاً که صلاح چنین دیده‌اید و با اظهار نظر حضرتعالی ایشان به مجلس معرفی می‌شوند اگر همچون گذشته فشار از طریق آقایان برای تحمیل وزرای خاصی اعمال شود کابینه آینده همچون گذشته ناهمبند خواهد بود و این معنی صددرصد به ضرر کشور است که نیاز به برنامه صحیح و تصمیمات قاطعانه همبند دارد. این جانب نظرم را هم به آقای خامنه‌ای و هم به آقای موسوی گفتم که نباید نخست‌وزیر در انتخاب وزرا تحت فشار قرار گیرد بلکه باید به او آزادی داده شود تا هر کسی را با خود همبندی داند انتخاب کند و متقابلاً رئیس‌جمهور و مجلس از او کسار جدی و انجام مسئولیت و رفع مشکلات موجود را بخواهند و خلاصه باید بهانه‌تحمیلی بودن وزرا از ایشان گرفته شود.

۳ در مورد حکم اخیر حضرتعالی به تاسیس قوای سه گانه در سپاه، بنظر می‌رسد در شرائط جنگی و آمادگی بسیاری از افراد ارتش برای اخلاص و فرار و عصیان این تصمیم بسا عوارض نامطلوبی را به دنبال داشته باشد. از اول ممکن بود ارتش را به تدریج و بدون سر و صدا تصفیه با سرمایه‌گذاری فکری و تربیتی جاذب و صحیح نه با این سیاسی عقیدتی فعلی اصلاح و آماده کرد و بسا افراد جوان و فعال آن آموزش‌های دینی و انقلابی داد با حفظ بافت و نظامی که از مزایای ارتش است. ولی متأسفانه همه تشویق و تقدیر ما متوجه سپاه با همه خط‌بازها و جنگ‌های سیاسی موجود در آن شد و ارتش روز بروز تحقیر شد و حکم اخیر حضرتعالی علاوه بر مشکلات اقتصادی آن و نداشتن ارز کافی و تجربه پنج‌ساله به منزله تیر خلاصی بود که آخرین امید ارتش را از جمهوری اسلامی قطع نمود و فعلاً در این شرائط سخت نه ارتش دلگرم داریم و نه سپاه مجهز قوی زمانی مخلص به عرض رساندم که وجود دو نیروی مسلح مستقل قوی ممکن است در آینده در اثر رقابت برای کشور مشکلات ایجاد کند باید برای آینده ارتش را تصفیه و تربیت و متعهد نمود و حفظ سرزهای کشور در قبال هجوم اجانب را به آن محول نمود و بسیج هم نیروی مستقل ذخیره باشد که در مواقع ضرورت به کمک ارتش بشتابد.

و سپاه باید به تدریج به داخل کشور باز گردد و از انقلاب پاسداری کند و کسب به تدریج در سپاه ادغام شود ولی با دستور فعلی حضرتعالی مسئله تراحم و رقابت ارتش و سپاه یکجا می‌انجامد خنثی می‌داند. اینکه بارها افسران ما بخصوص خلبانان با هواپیما یا هلیکوپتر به عراق یا جاهای دیگر فرار کرده‌اند ولی تا حال یک افسر عراقی با همه مشکلات آنجا به ایران فرار نکرده حکایت از دلسردی و عدم اعتماد ارتش ما و دلگرمی ارتش عراق دارد.

۴ یکی از مشکلات مهم کشور نیز مشکلات امور قضائی و عدم انجام و عدم جادیت دستگاه قضائی است که قهر افراد فاضل و متعهد کمتر جذب می‌شوند و با کمبود قاضی و دلسردی قضات و چه بسا رشوه و کم کاری مواجه می‌باشیم و مشکلات زندانها نیز معلول مشکلات قضائی است.

۵ بالاخره فعلاً مسئله جنگ تحمیلی مهمترین مسئله است و من مطمئنم که بین ارتش و سپاه هم‌آهنگی وجود ندارد و هیچ یک زیر بار فرماندهی دیگر نمی‌روند و یکدیگر را قبول ندارند و فعلاً اثر موعظه و نصیحت هم موقت است و جنگ بیش از هر چیز نیاز به فرماندهی واحدی که مورد پذیرش باشد دارد و الا تلفات زیاد و بازه بسیار کم خواهد بود بنظر می‌رسد چون آقای خامنه‌ای تا اندازه‌ای از وضع جنگ و جبهه و ارتش با اطلاع است چه مانعی دارد فرماندهی حملات را ایشان عهده دار شوند و چنانچه بنی‌صدر منتهی در جبهه بود ایشان هم در وقت حملات کارهای تشریفاتی را رها و با رعایت تشر و احتیاط در جبهه باشند و مستقیماً نظارت و فرماندهی کنند و بلکه در آنجا با مشاهده اوضاع از نزدیک بتوانند بسیاری از مشکلات را نیز حل نمایند. قدرت فرماندهی ایشان از آقای هاشمی بیشتر است. باشد خداوند تبارک و تعالی کمک کند و پیروزی را نصیب لشکر اسلام نماید، انشا الله تعالی.

۶ در خاتمه با کمال معذرت از اطاله کلام به عرض می‌رسانم: در اثر حساسیت وضع فعلی و پیچیدگی مسائل کشور و انقلاب و بالاتر از همه مسائل جهانی اسلام و مسلمین از یک طرف، و از طرف دیگر کثرت توقعات و انتظارات جهان اسلام از حضرتعالی و سران سه قوه کشور نیز هم کارشان زیاد است و هم در برخی مسائل تخصص ندارند و نمی‌شود همه امور بقایان محول شود می‌گویند پیغمبر اکرم دهنر مشاور از قبائل مختلف داشتند لذا بسیار مناسب است حدود دهنر از صاحبان فکر و بصیرت در رشته‌های مختلف از جنگ و اقتصاد و فرهنگ و سیاست با رعایت تعهد به تدریج شناسائی و انتخاب شوند و ضمناً یکی دهنر هم از افرادی که به انقلاب و اسلام اعتقاد دارند ولی از جهاتی مخالف‌خوانی می‌کنند نیز در میان آنان باشد تا افکار در اثر برخورد پخته شود و سعی شود از افراد غیر شاغل فارغ‌البال که فرصت بحث و فکر داشته باشند انتخاب شوند و کار آنان فقط فکر در مسائل کشور و ارائه طرح و خطوط کلی به دولت و مسئولین اجرایی باشد، و در ضمن نتیجه‌افکارشان نیز ملخصاً به حضرتعالی کتباً یا شفاهاً گزارش شود و از طرف حضرتعالی نیز در مسائل مهم از آنان نظر خواهی شود.

و لازم نیست اسامی این هیئت و نحوه کارشان اعلام شود بلکه باید این شورا علنی و آشکار و شناخته شده نباشند. بنظر می‌رسد این کار اگر فرضاً نفع نداشته باشد ضرر هم قطعاً نخواهد داشت، و این موضوع منافات با مشورت با سران سه قوه کشور یا احاله بعضی از امور به آنان نخواهد داشت. والسلام علیکم و ادم‌الله ظلمکم الشریف

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۲۸: نامه معظله به امام خمینی در مورد ضعف عملکرد شورای عالی قضایی و ایجاد گروه‌گرایی در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
تاریخ ۱۳۶۰/۷/۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محضر مبارک آیتالله العظمی امام خمینی مدظله العالی
پس از سلام، با اینکه مدتی است موفق به زیارت حضرتعالی نشدهام و تصمیم داشتم برای امور جاریه کشور که طبعاً هر کدام مسئولی دارد مزاحم اوقات شریف نشوم ولی بر حسب احساس وظیفه شرعی لازم دانستم به نحو اجمال خاطر حضرتعالی را به جریاناتی که در مهمترین ارگانهای ضامن بقا انقلاب و کشور میگذرد جلب کنم:

۱- ضعف شورایی قضایی و بالنتیجه دادگاههای انقلاب به حدی است که افراد صادق و متعهدی که خود در متن آنها هستند میگویند اوضاع جاری زندان اوین و بسیاری از زندانهای شهرستانها از قبیل اعدامهای بیرویه و احیاناً بدون حکم قضات شرع یا بدون اطلاع آنها و گاهی به رغم مخالفت با آنها و ناهمبندی بین دادگاهها و احکام صادره و تاثیر جوهسا و احساسات و عصبانیتها در احکام صادره و حتی اعدام دختران سیزده چهارده ساله به صرف تندزبانی بدون اینکه اسلحه در دست گرفته یا در تظاهرات شرکت کرده باشند کاملاً ناراحت کننده و وحشتناک است، فشارها و تعزیرات و شکنجههای طاقت فرسا رو به افزایش است. آمار زندانیان به حدی است که بسا در یک سلول انفرادی پنج نفر باید با وضع غیر انسانی بمانند حتی به آنها نوعاً امکانات نماز خواندن هم داده نمی شود، و به تعبیر یکی از قضات شرع هرج و مرج و خود مختاری مسئولین بازجویری و بازجویی سخت نگران کننده است. اعدامهای اخیر معمولاً از مهرهای رده سوم و چهارم و سمپاتهامی باشد و مهرهای اصلی کاملاً به کار مشغولند و از اعدامشدگان قهرمان سازی کرده و افراد دیگری را به دام انداخته و به میدان میفرستند. اگر مهرهای اصلی و موثر اعدام می شدند و کار توجیهی روی اغفالشدگان انجام می شد نظیر آنچه با گروه فرقان انجام شد امید بود که ریشه این گروهها و فکر آنها کنده شود، ولی با زیاد شدن آمار معدومین ممکن است در کوتاه مدت جریان ترور ضعیف گردد ولی بالاخره باشکل و تجربیات پیچیدهتری جوانه میزند و مشکل همچنان باقی است. زرمعهایی حتی از خانوادههای متعبد و مذهبی شروع شده که معلوم نیست گسترش نیابد، چون خون طبعاً تحریک کننده عواطف و احساسات است، و بالاخره اموری در زندانها میگذرد که اگر حضرتعالی اطلاع داشتید قطعاً به آنها رضایت نمی دادید. البته این مطالب را کسی به حضرتعالی می نگارد که از اول مخالف گروهها بوده و از آنها همضربه خورده و سعی دارد عقل و فکر را حکم قرار دهد و تحت تاثیر احساسات آنی واقع نشود.

۲- سپاه پاسداران تقریباً به صورت اهرم گروهها و افراد درآمده، در برخوردها و تصفیها و عزل و نصبها کمتر تقوی و خط اسلام و رهبر مطرح است، و بسا احیاناً به جای تصفیه افراد مشکوک یا مظنون افراد صالح و مفید تصفیه و حقوق آنان قطع می شود، و پیش بینی می شود اگر سپاه این وضع بیش برود در آینده نزدیکی این ارگان انقلابی متلاشی یا به صورت یک ارگان انتظامی بی خاصیتی درآید. لازم است به هر نحو ممکن سپاه از گروه بازی نجات یابد و نمایندگی حضرتعالی در آن به شکل فعال و موثر در آید. والسلام علیکم و اداء الله ظلمکم

۲۸ ذی القعدة ۱۴۰۱

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۲۹: نامه معظله به امام خمینی در مورد سپاه پاسداران و مسائل جنگ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محضر مبارک رهبر بزرگ انقلاب آیتالله العظمی امام خمینی مدظله العالی
پس از سلام و دعا برای سلامت وجود حضرتعالی و پیروزی رزمندگان عزیز به عرض می رساند: با اینکه می دانم حضرتعالی نسبت به مسائل جنگ و آنچه در جبههها میگذرد اهمیت فوق العاده می دهید و از خسارات جانی اخیر نگران می باشید ولی به نظر رسید آنچه را احساس نموده از طرق مختلف دریافتام برای اسقاط تکلیف به عرض برسانم، والامر الیکم. اینجانب پس از اطلاع از جریانات مختلف داخل سپاه در طی بیش از یک سال و با اتکا به گزارشهای مستند و بدون غرض از طرف افراد متدین و خیر احساس می کنم که سپاه با همه محسناتش و با اینکه خدمات ارزنده سپاه به انقلاب و کشور مغفول عنه نیست ولی معذرت باریه فعلی فرماندهی و خط فکری که دارد مثل سابق قدرت جذب نیروهای لایق و با کفایت را ندارد و آثار آن در جبههها کاملاً محسوس است و با اینکه پس از رکود چندین ماهه جبههها مجدداً با توصیهای حضرتعالی و دیگران جبههها گرم شد و نیروها سیل آسا سرازیر جبههها شدند ولی مسأله مهم کشف رمز عدم استفاده از این همه نیروی بسیج و مردمی است که فعلاً در جبهه جمع شده اند و بسیاری از آنان بخاطر نبودن طرحی صحیح یا شهید و مجروح و اسیر و یا بیکار و سرگردان و نا امید از آینده وقت کشتی می کنند، البته این حقیقت که جنگ جنگ است و دشمن مجهز به سلاحهای مدرن شش و غرب می باشد قابل انکار نیست ولی آنچه موجب نگرانی و تاسف است اینکه با این همه خلوص و فداکاری ملت و جوانان ما چرا مسئولین جنگ نسبت به حفظ جان آنان و تهیه تدارکات ممکنه از پیش و پیش بینی راه حلی برای مشکلات محتمله و تهیه طرحهای پخته و مطمئن که حتی المقدور تلفات کمتر و بازده بیشتر باشد اهتمام ندارند. سپاه که خود راصاحب اصلی جنگ و فتوحات احتمالی آینده می داند تقریباً گرفتار یک نحو خود محوری شده و اصلاً متخصصین نظامی و بجبهه های مخلص جهاد سازندگی را به حساب نمی آورد و بلکه آنان را تحقیر می نماید و بدون تهیه امکانات لازمه و پیش بینی شکستهای محتمله و بی اعتنائی به اعتراضات و پیشنهادات متخصصین با عجله در چند محور حمله می کند و وقتی شکست می خورند و تنها در حمله خیر متحمل چند هزار شهید و بیش از ده هزار مجروح می شویم و عذای هم در جزایر مجنون بدون امکانات و تدارکات لازمه محصور می شوند و هر آن احتمال تلف آنان می رود، تازه به فکر ساختن راه می افتند که اقلاً دو ماه طول می کشد در صورتی که هدف ما این جزایر نبوده و نیست و آقای سرهنگ شیرازی مدعی است که من تمام این نقطه ضعفها و خطرها را قبلاً کتبا گوشزد کرده ام و توجهی نشد. بجا است حضرتعالی ایشان را بخواهید از او هم توضیحاتی بخواهید

در صورتی که افراد آنها مخصوصا هوانیروز خدمات شایانی انجام دادند و می دهند و بجبهه های جهاد همی گویند ما پیشنهاد کمک کردیم و رد شد ولی حالا از آنها کمک می خواهند. مساله مهمتر اینکه چند شکست فاحش متوالی را که ملت ایران و همه دنیا فهمیدند پیروزی قلمنداد و برای جبران حیثیت خودشان از حضرتعالی مایه می گذارند، بجا است حضرتعالی فقط به گزارش مسئولین اکتفا نکنید و یا اقلا آنها را محور فرمایشات خود قرار ندهید چون فرمایشات شما در سطح جهان منعکس می شود الان فرمایشات حضرتعالی و صحبت های آقای هاشمی جدا مورد سوال و اعتراضات افراد مخلص شده است و از جبهه های زیاد سوال می کنند که ما شاهد حقایق هستیم چرا تا این اندازه مطالب خلاف واقع گفته می شود، اظهارات خلاف واقع در روحیه خود رزمندگان که در صحنه هستند اثر معکوس دارد و آنان را دل سرد می کند البته بسا مثل آقای هاشمی یا صدا و سیما لازم باشد برای حفظ روحیه مطالبی حماسی بیان کنند ولی نه اینکه صریحا خلاف واقع باشد و نه اینکه چندین میلیارد بشکه نفت جزایر مکرزا عنوان شود و قداست هدف ما را در جنگ لنگدار کند و مردم عراق را علیه ما تحریک نماید و رادیو عراق هم روی آن مانور بدهد، ما هم در جبهات هم در جزایر هم در خیر شکست خوردیم و بسیاری از جبهه های معصوم بی تجربه تعلیمات ندیده را به شهادت یا اسارت دادیم و دنیا را پر از تسلیحات غلط کردیم در صورتی که نه راه بصره بغداد را قطع کردیم و نه در تیر رس ما است و نه بین دو سپاه عراق جدایی انداختیم و تنها در حمله خیر چندین هزار شهید و بیش از ده هزار مجروح و عذای اسیر دادیم، از یک شهر کوچک نجف آباد حدود پانصد نفر شهید و مفقود شدند و بعلاوه نیروهای ما در جزایر مجنون بدون امکانات و نداشتن مهمات سنگین هر آن در معرض خطر شهادت یا اسارت می باشند، حالا مسئولیت این همه تلفات و خسارات و مسئولیت علفانی و سردرگمی صدها هزار نیروی معطل که اگر به کار گرفته نشوند پراکنده می شوند و دیگر به این زودی ها جمع آنان میسر نیست با چهارگان و چه شخصی است خدا می داند؟

برای جبهه و جنگ باید فکر اساسی بشود و با تضاد ارتش و سپاه جنگ منظم و تحصیل پیروزی بسیار بعید است، و همین طور که در ملاقات اخیر عرض شد اطراف بصره هم خور است و شط است و رودخانه و مشکلات الی ما شا الله، وانگهی فرضا بصره فتح شود عراق فتح نشده است عراق بدون بصره مفروض است ولی عراق بدون بغداد فرض نمی شود و به جای ریختن این جوانان عزیز در خور و شط اگر دو نیروی مجهز تهیه می شد یکی برای شکستن خط دشمن در جبهه مندلی و دیگری برای حرکت به طرف بغداد احتمال پیروزی بسیار قویتر بود، از مندلی تا بغداد حدود صد کیلومتر است و اگر بغداد در تیر رس تیرهای ما قرار بگیرد سقوط صدام تقریبا حتمی است البته اگر تصمیم گرفته شد باید فکر همه جوانب بشود. در خاتمه یک نکته اساسی را یاد آور می شود و آن اینکه تضاد سپاه و ارتش و خود محوری سپاه و تحقیر ارتش برای آینده کشور خطرناک است، من در روزهای اول تصویب قانون اساسی این جهت را پیش بینی می کردم منتهی نظر بر این بود که وظیفه ارتش دفاع از کشور است در مقابل دشمن خارجی و وظیفه سپاه پاسداری از انقلاب و حفظ آن در مقابل دشمن داخلی است، و بالاخره باید برای آینده بر این اساس طرح ریزی شود پس باید روی ارتش کار شود و تصفیه و تهذیب گردد و نیروهای مردمی و بسیج هم به آن وابسته شود تا یک ارتش قوی و مجهز و متخصص در فنون نظامی داشته باشیم، همه چیز در دنیا تخصص لازم دارد. قطعا جنگ و امور نظامی بیشتر به تخصص نیاز دارد چرا با اینکه عراق از نظر جمعیت ثلث ایران است و نه سپاه دارد و نه بسیج حدود چهار سال است می جنگد این امر فقط برای ارتش مجهز و متخصص آن است. حالا اگر تعهد و تهذیب دینی و اخلاقی نیز به تخصص و نظم ضمیمه شود قهرا نیروی ایده آلی خواهد بود. از بی نظمی های سپاه اینکه حدود بیست فقره انفجارهای مهم در مهمات ما به وسیله سپاه رخ داده و این بی نظمی ها در ارتش وجود ندارد. نامه به طول انجامید و مطالب تمام نمی شود و رعایت حال حضرتعالی برای ما از اوجب واجبات است. والسلام علیکم و اداء الله تظلمکم

۳/۲/۱۴۰۴

حسینعلی منتظری

محضر مبارک رهبر بزرگ انقلاب آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از سلام، پیرو نامه قبل مختصرا به عرض می رساند:

- ۱ آقای هاشمی رفسنجانی در تلفن با ناراحتی می گفت که آقا فرموده اند: یک وقت فلانی کلماتی می گوید. آیا حضرتعالی احتمال داداید که من فکر نکرده مطلبی را که محرمانه به حضرتعالی نوشتام در ملا عام هم بگویم و یا اشکال به اصل نوشتن اینجانب بوده است؟
- ۲ با وجود این همه نیرو از طبقات مختلف در جبهه ها و بودن فضلا و اهل علم در آنجا، قهرا اخبار جبهه ها در انحصار افراد خاص نیست و از کانالهای مختلف اخبار جبهه و اعتراضات می رسد.
- ۳ برای مردم چه باید گفت یک مساله است و بررسی دقیق از آنچه واقعا در جبهه ها انجام شده و می شود مساله دیگری است و جواباسکاتی و توجیهی به مردم نیز اثر موقت دارد.
- ۴ منظور این نیست که نباید جنگید منظور این است که از کجا باید حمله کرد و به چه نحو باید جنگید و آیا جان این همه جوانهای مردم کدر اثر بی اعتنائی و بی احتیاطی و پخته نبودن طرحها و طراحین و نرساندن مهمات با تمکن و شناسایی نکردن منطقه تلف می شوند ارزش دارد یا نه و جواب مردم و معترضین را چه باید گفت و آیا هر چیزی به تخصص نیاز دارد ولی جنگ به تخصص نیاز ندارد؟
- ۵ آیا گزارش افراد خاص فقط معتبر است و یا به گزارش فرماندهان نظامی و مسئولین جهاد سازندگی و نماینده خود حضرتعالی در جهاد و بعضی از فرماندهان رده دوم سپاه که همه در صحنه بوده و معترضند نیز باید گوش داد.
- ۶ ضمنا در حمله خیر فقط تلفات نجف آباد فقط از قرار معلوم حدود هزار نفر است. حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۳۰: نامه آقای منوچهر قربانی فر در مورد مکفارلین، که رونوشت آن را برای معظم‌له ارسال نموده بود.

بکلی سری

۶۵/۴/۱۸

گزارش در ده صفحه

بنام خدا

برادر عزیز و ارجمندم، آقای محسن کنگرلو

با عرض سلام، لازم است در مورد مسئله آمریکاییها که یک سال است وقت همه را گرفته و هم اکنون شکل و حالت ناخوشایندی بخود گرفته‌است، نکات ذیل را بعرض برسانم. اگر بخاطر داشته باشید من روز دوشنبه و سه شنبه ۹ و ۱۰ تیر ماه جاری مذاکرات مفصلی تلفنی با جنابعالی بعمل آوردم و گفتم سیاست یعنی موقع شناسی و بهره برداری از موقعیتها و شناخت زمانهای مساعد و مناسب برای بهره برداری و گرفتن امتیازات، من توضیح دادم که روز جمعه ۱۳ تیرماه جشن دویست و دهمین سالگرد استقلال آمریکا و جشن یک صدمین سال بریایی مجسمه آزادی در نیویورک است و بدین مناسبت جشن بسیار با شکوهی به نام روز آزادی در نیویورک در پای مجسمه آزادی برپا می‌گردد که آمریکاییها آنرا جشن قرن می‌نامند و رئیس‌جمهور آمریکا و رئیس‌جمهور فرانسه میهمانداران این جشن خواهند بود، چون روز آزادی و جشن آزادی است اگر ما روز پنجشنبه ۱۲ تیرماه وساطت کنیم و کشیش گروگان آمریکایی در بیروت را آزاد کنیم و او در این جشن حضور یابد، چون یک مرد روحانی نیز می‌باشد می‌توانیم بهره برداری زیادی نموده و بسیاری از خواستههای خود را از آمریکاییها بگیریم که البته طبق معمول کسی به این توصیه من گوش نکرد، در حالی که آمریکاییها انتظار داشتند ما حداقل این قدم را برایشان برداریم.

به هر حال آمریکاییها می‌گویند، پس از آنکه سال قبل ایرانیها با وساطت خود موجب آزادی یک کشیش آمریکایی (شبیخ، ج) گرفتار در بیروت را فراهم آوردند، که البته ما هم قبل از این کار ۵۰۴ موشک جت به عنوان نشانی حسن نیت و یک قدم مقدماتی در اختیارشان گذاریم، و در طول سال گذشته یعنی از آن زمان تا کنون ما آمریکاییها قدمهای مثبت و سازنده ذیل را به نشان حسن نیت و نهایت احترام بعرض جمهوری اسلامی برداشتیم ولی در مقابل ایرانیان کوچکترین قدم و یا نشانی در جهت بهبود روابط حتی به طور سری برداشتند.

۱ پس از آزادی کشیش هرکجا و هر زمان مقامات آمریکایی نامی از کشورهای حامی تروریسم و تروریسم پرور به میان آوردند نام ایران نبوده و ریاست دیوان عالی کشور آمریکا در یک مصاحبه رسمی از کشورهای لیبی، سوریه، یمن، جنوبی، کوبا، به نام کشورهای حامی و تقویت‌کننده تروریسم یاد کرد.

۲ در رابطه با جنگ ایران و عراق، وزارت خارجه ما طی اعلامیه رسمی استفاده از سلاح شیمیایی را به شدت محکوم کرد.

۳ سفیر آمریکا در سازمان ملل اولین کسی بود که رای به محکومیت رسمی عراق برای کاربرد سلاحهای شیمیایی داد.

۴ اعلامیه رسمی در مورد سازمان مجاهدین خلق که سازمانی تروریستی و مارکسیستی است و بخشنامه به کنگره و کلیه کمپانیها و موسسات آمریکایی و توقف هرگونه مساعدت به مخالفین رژیم جمهوری اسلامی ایران.

۵ مخالفت با کاهش قیمت نفت، بطوری که معاونت ریاست جمهور آقای جورج بوش در دو سخنرانی و مصاحبه رسماً اعلام داشتند، سقوط قیمت نفت در نهایت به ضرر ایالات متحده آمریکا خواهد بود و قیمت نفت باید افزایش یابد.

۶ اعزام دو هواپیمای آمریکایی با بیش از یکهزار موشک جت در دو نوبت با قیمت تمام شده برای خودمان.

۷ فرستادن یک هیئت عالیرتبه ۵ نفره از کاخ سفید و وزارت دفاع برای ملاقات با آقای کنگرلو و هیئت همراه ایشان و دادن قسمتی از اطلاعات نظامی مقدماتی در مورد عراق که قرار شد در جلسات بعدی و توافق نهایی اطلاعات کاملتر و جامع در اختیار گذارده شود.

۸ ورود هیئت بسیار بلند پایه کاخ سفید به ریاست آقای رابرت مکفارلین دستیار و مشاور ویژه آقای ریگان و ۵ نفر همراهان سویل و نظامی عالیرتبه و اقامت چهار روزه آنها در تهران که بیش از یک پنجم وسائل یدکی سیستم موشکی مورد درخواست را نیز با خود همراه آورده بودند، بعلاوه اطلاعات کامل نظامی و فنی و اطلاعاتی در مورد چگونگی تهدیدات دولت روسیه شوروی نسبت به ایران و طرح نظامی و سیاسی آن دولت با جزئیات کامل برای هجوم به خاک ایران و فعالیتهای روسیه شوروی در کردستان بلوچستان عراق و همکاریهای آن دولت با مخالفین کمونیسم رژیم اسلامی و مهتر از همه اعلام نظر صریح و روشن دولت آمریکا که ما رژیم جمهوری اسلامی را تثبیت شدو مورد احترام می‌دانیم و هیچ گونه مخالفتی با آن نداشته و تعهد می‌کنیم که به هیچ وجه قصد تحت نفوذ در آوردن و یا تغییرات و یا دخالتی در امور داخلی آنرا نداریم و سپس تسلیم صورت جلسه کامل و موافقت نامه‌ای بود که نشان دهنده حسن نیت و همراهی کامل آمریکا با جمهوری اسلامی بخصوص در رابطه با جنگ و مسائلی است که این رژیم را تهدید می‌کند (لطفاً آن صورت جلسه را مجدداً و دقیقاً مورد بررسی قرار دهید).

آمریکاییها می‌گویند، می‌دانید که چه رفتار توهین آمیز و غیر دوستانه‌ای با ما به عمل آمد و دست خالی ما را که سفیر دوستی و یاری بودیم بازگردانند، که شرح آن را خود آقایان بهتر از هر کس می‌دانند.

همانطور که آگاهید مقامات آمریکایی در تهران بارها تاکید کردند که در مقابل آنچه پیشنهاد نموده‌اند فقط انتظار دارند که مقامات ما وساطت و ریش سفینی نموده و با استفاده از نفوذ مذهبی و معنوی خود موجبات اخلاص چهارنفر گروگان آمریکایی را که بیش از دو سال است در حیرت گرفتار شده‌اند فراهم آورند و یا این عمل انسانی هم خانواده‌ها و فرزندان خردسالی را که به انتظار دیدار پدرانشان می‌باشند نشود فرمایند و هم دست مقامات آمریکایی را از هر نظر باز کنند تا با پشتیبانی‌های سری و لازم در پشت سر شما قرار گیرند.

آنها صریحاً روشن کردند که از نقطه نظرهای سیاسی، اقتصادی، تسلیحاتی آمادگی کامل همه گونه همراهی و همکاری را دارند

ولی بشرط آنکه این مساعدتها به حساب گروگانها گذاشته نشود و به حساب حسن روابط و حسن نیت و دوستی و مهر ایالات متحده آمریکا منظور گردد. قبل از آمدن من و هیئت آمریکایی به تهران یعنی چهارم خرداد ۶۵ توافق کلی بر این مبنا بود که به محض ورود هیئت عالیرتبه و بلند پایه آمریکایی به تهران که مقداری از وسایل مورد درخواست را با خود خواهد آورد، مقامات ایرانی با وساطت فوری موجبات آزادی یکجا و دستجمعی گروگانهای آمریکایی را در بیروت فراهم آورند و بلافاصله پس از آن بقیه وسایل مورد درخواست ایران وارد تهران گردد و هیئت آمریکایی آنقدر در تهران بماند تا بقیه تجهیزات از جمله رادارهای بزرگ ت. ب. نیز وارد تهران شوند. نسبت به تامین بقیه نیازهای تسلیحاتی ایران توافق و تعهد رسمی به عمل آمده و در زمینهای سیاسی و اقتصادی نیز موافقتهای سری حاصل گردد و پس از انجام تمام این مراحل آمریکاییها تهران را ترک نمایند، اما با اینکه هیئت ده نفری آمریکایی و هواپیمای غول پیکر اختصاصی آنها چهار روز در تهران ماندولی متاسفانه به جایی نرسیدیم، بخوبی بخاطر دارید که در روز آخر اقامت آنها جناب آقای دکتر نجفآبادی در حضور جنابعالی و آقای دیگرچندین بار اصرار کردند که موافقت شود که فعلا وساطت شود و دوگروگان آزاد گردند ولی آقای مکفارلین نپذیرفتند و حساب داد ما اینجا آمدهیم که مسائل اساسی و استراتژیک و مهم را حل و فصل کنیم و در کنار شما بایستیم و اینکار باید یکجا حل شود تا مشکلی در این راه نباشد و راه یک باره برای همه چیز و همه کار هموار گردد. لازم است خاطر نشان سازم در سال ۱۹۸۵ چهل و پنج هزار و هفتصد و شصت آمریکایی جان خود را در بزرگ راههای آمریکا از دست دادند و در همان سال یکهزار و سیصد و یک نفر آمریکایی در اثر گیر کردن لقمه در گلویشان فوت کردند (شکموها) اما نباید آمریکاییها را چنان تحت فشار بگذاریم که این چهار نفر را هم جزو آمار فوق به حساب آورند و ما این فرصت تاریخی را همراه با یک سال رنج و مشقت و صرف هزینههای فوقالعاده برای من از دست بدهیم.

مسی دانسید که ۴۵ روز است اینکار گره خورده، من به شما اطمینان می‌دهم که آمریکاییها نه می‌توانند و نه خواهند توانست قدمی دیگر در این راه بردارند، مگر آنکه ما حداقل آنچه را که آقای دکتر نجفآبادی اصرار می‌کردند در ابتدا و مقدمات انجام دهیم و به نظر من هرچه می‌خواهیم بکنیم و یا هر تصمیمی دارید باید ظرف دو سه روز آینده به مرحله اجرا درآید. اکنون فقط سه راه حل وجود دارد، من آنها را کاملا راضی نموده و با هر سه راه حل موافقت که البته به نظر من قویا توصیه می‌کنم که راه حل اول را انتخاب فرمائید.

۱ شما مبلغ وسایل وارد شده به علاوه وسایل کسری ۱۷۷ قلم را نقد و فورا بپردازید و مابه التفاوت بقیه ۲۴۰ قلم و مبلغ دو ت. ب. را چک بانک ملی ایران شعبه لندن به تاریخ ۳۰ ماه ژانویه یعنی ۲۱ روز دیگر بدهید.

۲ در همان شب وساطت نموده و دوفنر را از گروگانها را آزاد نمایید.

۳ آمریکاییها تا حد اکثر ۲۴ ساعت بعد از این عمل کلیه ۲۴۰ قلم کالا یعنی حدود چهار هزار عدد وسایل یدکی و دو ت. ب. غول پیکر را در تهران و بندرعباس تحویل خواهند داد.

۴ بلافاصله پس از تحویل کامل و دقیق کلیه وسایل فوق شما نسبت به آزادی دو گروگان باقیمانده اقدام فوری نموده و ضمنا از نظر انسانی و مذهبی وساطت نمایند تا محل دفن گروگانسی را که سال قبل فوت شده است (چپساج. ج) نشان دهند تا جسد او نیز به آمریکا حمل و در کنار گور مادرش که چنین وصیت نموده است دفن گردد.

۵ ۷۲ هفتاد و دو ساعت پس از تحویل کلیه ۲۴۰ قلم وسایل هاگها و دو ت. ب. و آزادی تمام گروگانها، هیئت بلند پایه آمریکایی در ژنو یا فرانکفورت یا تهران به نظر شما حضور خواهند یافت و دقیقا در مورد مفاد صورت جلسه پیشنهادی اقدام نموده و متعهد خواهد شد و به علاوه بقیه ت. ب. ب. اچپیها و وسایل یدکی هلی کوپترها و کلیه احتیاجات مورد نیاز ارتش ایران را بررسی و در این مورد توافق و تاریخ تحویل آنها مشخص و معین می‌گردد، درحالی که آماده‌اند کارشناسان فنی و ماشین آلات آزمایشی و تعمیراتی را نیز بلافاصله اعزام دارند.

راه حل دوم که زمان بیشتری گرفته و دردهای بیشتری دارد:

۱ شما مبلغ وسایل وارد شده به علاوه وسایل کسری ۱۷۷ قلم را نقد پرداخته و مابه التفاوت ۲۴۰ قلم را چک بانک ملی ایران شعبه لندن به تاریخ ۲۰ ژوئیه ۱۱ روز دیگر صادر و تحویل فرمائید.

۲ در همان شب وساطت نموده یکی از گروگانها را آزاد نمایید.

۳ آمریکاییها ۱۲ ساعت بعد از این عمل کلیه ۲۴۰ قلم کالا را در تهران تحویل خواهند داد.

۴ بلافاصله پس از تحویل کامل و دقیق ۲۴۰ قلم در تهران باید وساطت نموده و در همان روز دو گروگان دیگر آزاد گردیده و مبلغ دو ت. ب. را همان روز پرداخت فرمائید.

۵ حداکثر ۲۴ ساعت پس از آزادی این دو گروگان و پرداخت مبلغ ت. ب. این دستگاههای رادار در بندرعباس تحویل خواهند شد.

۶ پس از ورود کامل و صحیح دو ت. ب. شما نسبت به آزادی گروگان آخر (نفر چهارم) جسد ویلیام ساکلی وساطت و اقدام می‌فرمائید.

۷ ۷۲ هفتاد و دو ساعت پس از تحویل کلیه ۲۴۰ قلم وسایل هاگها و دو ت. ب. و آزادی تمام گروگانهای آمریکایی، هیئت بلند پایه آمریکایی در ژنو یا فرانکفورت یا تهران به نظر شما حضور خواهند یافت و دقیقا در مورد مفاد صورت جلسه پیشنهادی اقدام نموده و متعهد خواهد شد به علاوه بقیه ت. ب. ب. اچپیها و وسایل یدکی هلی کوپترها و بقیه احتیاجات مورد نیاز ارتش ایران را بررسی و در این مورد توافق و تاریخ تحویل آنها مشخص و معین می‌گردد، درحالی که آماده‌اند کارشناسان فنی و ماشین آلات آزمایشی و تعمیراتی را نیز بلافاصله اعزام دارند. ۸. من شخصا و شرافتا به هر نحو که شایسته بدانید متعهد می‌شوم و تضمین می‌کنم که بلافاصله پس از انجام مرحله آخر یعنی پس از تحویل ۲۴۰ قلم و دو ت. ب. و آزادی کلیه گروگانهای آمریکایی حداکثر ظرف یک ماه ۳۰۰۰ موشک جت به قیمت سی و هشت میلیون و پانصد هزار دلار (۳۸۵۰۰۰۰۰) یعنی قیمت تمام شده برای خود آمریکاییها و ۲۰۰ دوست عدد موشک باید و سنسور شاتپچ بابت که به روی هواپیماهای ۴. ب.

و ۵.ب ما مستقر می‌گردد به همان قیامت تمام شده در تهران تحویل دهم، البته اگر پولش را در اختیارم بگذارید نه مثل اینبار که دیگر چیزی برای من باقی نگذاشتید.

راه حل سوم:

برای آنکه ما واسطه خیر بودیم موجب شر نشویم، آمدیم تا وصل کنیم و دوستی ایجاد نماییم نه موجب تفرقه و دشمنی و کدورت بیشتر شویم، چنانچه دو راه حل فوق را صلاح نمی‌دانید بلافاصله و خیلی سریع وسائلی را که آورده‌اند عیناً پس بفرستید تا در قضیه بسته شود وانگار نه اشتري آمده و نه استري رفته است و هرکس دنبال کار خود و راه خود می‌رود، انشا الله در آینده شرایط و زمینه مجددا فراهم می‌گردد و آنگاه اقدام می‌شود، یعنی نباید استخوان لای زخم بگذاریم زیرا دلیلی هم ندارد، اگر من در راه دوستی و خیرخواهی و صداقت و اعتقاد و اعتماد دچار مشکلات عظیم و دردسرهای مادی و معنوی و حیثیتی شدم در راه مهر به میهن و دوستیم با شما بوده و عیبی ندارد. انشا الله چون نیت خیر بوده خداوند منان جبران خواهد کرد. استدعا دارد، در جهت خیر و مصلحت جمهوری اسلامی فوراً و بدون فوت وقت نسبت به انجام این قضیه تصمیم سریع و قاطع اتخاذ فرمایید.

با عرض تشکر و احترام

منوچهر قربانی فر
امضا ۶۵/۴/۱۹

پیوست شماره ۱۳۱: نامه مجدد آقای منوچهر قربانی فر در مورد مکفارلین، که رونوشت آن را برای معظمه ارسال نموده بود.

بکلی سری است

خصوصی است

۱۳۶۵/۴/۱۹

(گزارش در ۱۹ صفحه)

بنام خدا

حضور برادر عزیز و ارجمند آقای محسن کنگرو

با عرض سلام و ارادت، آرزوی توفیق و سلامتی برای شما و خانواده محترم و التماس دعای خیر برای خود دارم. برادر جان برای آنکه بدانی به خاطر اعتماد و احترام به مسلمانی و شرافت و انسانیت و اعتقاد به مردانگی شما به چه مصیبت و گرفتاری بزرگی دچار شدم، لازم است توجه تان را به مسائل ذیل جلب نموده و توضیح دهم که عدم توجه و دقت جنابعالی چه مسائلی برای یک برادر و یاروفادار و دوست فداکار که همه چیز خود را برای شما و پیشبرد هدفهای مقدس‌مان که پیروزی در این جنگ میهنی و تحمیلی به گرو گذارد هرچند آورده‌اید.

برادر عزیز ترا به قرآن مجید سوگند، ترا به جان بچه‌های عزیزت قسم، من بجز خدمت بجز دوستی بجز فداکاری بجز رنج و زحمت کشیدن چه بدی در حق شما کردم؟؟؟ که شما اینگونه که شرح آن خواهد آمد با من رفتار نمودید.

آیا من از شما انتظار دستمزد و پاداش و حق و حساب و توقعات مادی داشتم؟؟؟ آیا شما تاکنون به من چیزی داده‌اید؟ بجز اینکه صد بار استدعا کردم برای پیشبرد و پیشرفت و تسریع در کارهای خودتان و دست یابی به منابع بهتر مقداری خاویار آنهم به هزینه خود من بفرستید که هرگز نفرستادید و یکبار هم که من خودم خاویار طلایی در تهران با هزار زحمت و هزینه زیاد تهیه کردم و تحویل دفتر شما در تهران دادم، آنها هرگز به من نرسید و معلوم نشد چه کسی و کجا آنها را خورد.

من نمی‌خواهم به خدماتی که به شما و به جمهوری اسلامی در گذشته کردم بپردازم، اما لازم می‌دانم فقط به مسائل همین یکسال گذشته اشاره کنم.

من و جنابعالی مشترکاً بیش از دو سال بود که به هر در زدیم و چه کارها که نکردیم تا موشک تاو جت و سلاحهای مدرن دیگر تهیه کنیم ولی بالاخره به این نتیجه رسیدیم که همه این حرفها دروغ و داستان است و اینگونه موشکها و سلاحهای پیشرفته و بسیار مدرن را فقط از دست دولتها می‌توان گرفت و نه از طریق واسطه‌ها و دلالان، لذا همانطور که از سابقه امر دقیقاً اطلاع دارید بواسطه روابط شخصی و دوستانه خصوصی بین خودم و تنی چند از زمامداران فعلی آمریکا از حزب جمهوری خواه عازم آنجا شدم و با آنها مذاکرات مفصلی کردم و گفتیم و شنیدیم که دوستی همیشه بهتر از دشمنی است و از راه دوستی و صفا است که می‌توان کدورتها و دشمنی‌ها و سو تفاهات و نفاق را زدود و به حسن تفاهم رسید و مسائل واقعی یکدیگر را درک کرد و بعلاوه ما که در جنگ هستیم چه بهتر حتی از راه مصلحت هم شده مریی از خرس بکنیم و از آنها وسائلی بگیریم زیرا هدف ما از این حرفها مقدس‌تر و بزرگتر است و چون از خود اطمینان کامل داشتم و به قول معروف کسی که چیزی بارش نیست هراسی ندارد. فقط با یک پیام تلفنی جنابعالی بلند شده و با یک هوایمی اختصاصی بزرگ فقط درحالی که ۱۰۴ موشک تاو جت همراه داشتم به تهران آمدم درحالی که قیمت آنها را خودم تهیه کرده و ۲۰ روز قبل از آن به آمریکاییها داده بودم و به خداوندی خدا سوگند از آوردن همان هوایمی ۵۶ هزار دلار هم ضرر کردم و آنرا از جیبم پرداختم و به روی شما هم نیاوردم، گفتم جای دور نمی‌رود و اینهم سهم من برای پیروزی در جنگ و جبران کوچکی از گذشته‌ها، اگر به بایگانی مراجعه فرمایید به گزارشی برخورد می‌فرمایید که در همان سفر خدمتتان دادم و گزارش جامع و مفصلی بود و امروز که بیش از یک سال از آن زمان گذشته هرآنچه نوشته بودم به حقیقت پیوسته و به خصوص قیمت نفت و مسائل سیاسی دیگر، بگذریم، بعد از آن بلافاصله یک هوایمی دیگر با ۴۰۰ موشک تاو برایتان فرستادم از آن زمان تاکنون چه‌ها که نگذشته، در یک سال گذشته من به شهادت خودتان که به مسلمانی اعتقاد دارم هر روز و هر شب چند بار بشما تلفن زدم و به طور متوسط فقط بیش از ۳۰۰ دلار روزانه هزینه

مکالمات من با شما شده است.

در یک سال گذشته علاوه ارسال دهها گزارش اطلاعاتی و خبری و گزینانه و اسناد متفرقه برای شما، موجبات ایجاد حسن تفاهم و درک مسائل و تفهیم نظریات دولت ایران به مقامات کاخ سفید را فراهم آورد و مهتر از همه زمینهای فراهم آوردم که آمریکاییها سرشان را جای پایشان گذارند و به تهران آمدند و در راس هیئت هم دومین شخصیت حزب جمهوری خواه و با نفوذترین شخص روی رئیس جمهور معروف به پسر خواننده ریگان (رابرت مکفارلین) بود که خدمتستان آوردم تا رسماً اعلام کند که جمهوری اسلامی را رژیمی بحق و مردمی و قابل احترام و ستایش می‌دانند و حاضرند محرمانه در کنارمان قرار گیرند تا ان شاء الله کار جنگ را یکسره کنیم و بسا ما دوستی کنند. بعد از خدا خود شما بهتر می‌دانید که من در ایجاد دوستی و رابطه ویژه بین ایران و دولت جدید فرانسه نقش اساسی را ایفا کردم و درحالی که به توافق سری و قطعی برای بازگشایی کشتی اول در پاریس دست یافته بودم و همه کارها آماده شده بود، درست روز بعد از آن بدون کوچکترین خبری از طرف شما و بدون اطلاع من جناب معیری معاون محترم نخست‌وزیر به پاریس تشریف آوردند و درست برخلاف جهتی که من با هزارحمت و حیل رفته بودم حرکت کردند و دو پا را در یک کفش کرد که مسعود و دستگاه او از پاریس باید برود، من همان روز به شما تلفن کردم که به جناب نخست‌وزیر بگوئید، فوراً به آقای معیری دستور فرمایند که در مورد رفتن مسعود اصلاً پافشاری که نکنند هیچ بلکه بگویند حضور او در فرانسه از نظر ما بلا مانع است، زیرا با حضور او در پاریس بازگشایی فوراً امکان پذیر شده بود، ولی شما گفتید ایشان دیگر رفته است و نخست‌وزیر چنین کاری نمی‌تواند بکند و بنده هم بالاخره معنی هماهنگی را فهمیدم و نتیجتاً آبروی مرا بردید و اینها فکر کردند که من دروغگو هستم و این حرفها را که باید اجازه دهید ما کشتی اول را بازگشایی کنیم جزو شرایط است از خودم در آورده‌ام، و وقتی خیلی اصرار کردم، گفتند تو چه کارهای و کو اجازه ات؟

نفر دوم دولت خودش اینجاست و می‌گوید برود، تو می‌گویی بار شود برو بابا دنبال کارت گرچه این عمل برای همیشه در ذمه من است و من قاطعانه اطمینان می‌دهم که با نهایت قدرت و سرعت می‌توانم اینسکار را انجام دهم درحالی که درست ۳۹ روز است سر همین قضیه هتل هیلتون ژنو و ماجرای آن من را روی هوا نگاه داشته‌ای و نمی‌دانم چگونه باید از دست اینسکار که تقریباً تمام راه را رفته خلاص شوم.

من در این یک سال گذشته نه تنها هر روز و هر شب چندین نوبت به شما تلفن زده‌ام بلکه فقط سه بار به تهران آمدم، شش بار به آمریکا رفتم و یک بار هم به دستور شما فقط با یک اطلاع ۸ ساعته برای دیدارتان به دبی آمدم و بیش از ۵۰ بار به کشورهای اروپایی و خاورمیانه سفر کرده‌ام، حتماً بیش از ۳۰ بار از نقاط مختلف دنیا فقط برای چند ساعت به فرودگاه فرانکفورت رفته‌ام تا آقای آدم بیک نماینده جنابعالی را ملاقات کنم و اسناد و اوراق و یادداشت‌هایی را به وسیله بیک برای شما ارسال دارم، مخارج و هزینه‌های سرسام آوری را متحمل شده‌ام که فقط خدا شاهد آن است. من هرچه وسایل برای شما حمل شده وجه آنرا دو هفته زودتر به آمریکاییها پرداخته‌ام و آن وسایل به شما تحویل گردید بدون آنکه نامی، تلکسی، تلگرامی، ضمانتی، چکی از شما داشته باشم و همیشه چندین روز پس از تحویل با تاخیر وجه آنها را بازپرداخت کنید، من خواننده بزرگ را به شهادت می‌طلبم و به دوستی دو مرد سوگند می‌خورم، من بجز ضرر مادی و رنج و ناراحتی روحی از دوستی شما چیزی ندیده‌ام و حالا که شما با آمریکاییها در تماس مستقیم هستید، برسید و تحقیق کنید آیا من بجز ضرر در کار شما نفع دیگری داشته‌ام؟ آنها دولت هستند نمی‌توانند دروغ بگویند و دوستی و رابطه آنها با شما بسیار مهمتر و با ارزشتر از رابطه شخصی من با آنهاست.

هرآنچه کرده‌ام به خاطر آینده و به خاطر دوستی و برای ثبوت حسن نیت و صداقت بوده است من به زحمات و ضررهایی که در مورد بازگشایی کشتی دوم و اعزام دو هیئت برزیلی و سوئیسی و بلژیکی و کانادایی در سه نوبت به تهران و اقامت طولانی آنها و ارسال چندین تن بار آنها که همه به هزینه من انجام گرفت و کوچکترین نتیجه‌ای هم نگرفتیم نمی‌خواهم اشاره کنم. من در همین سفر آخر خودم به تهران یعنی ۴۰ روز قبل بیش از پنج طرح مهم اساسی و حیاتی و مادی آوردم که به هیچ کدام از آنها کوچکترین پاسخی هم نداده‌اید، به من دیگر ثابت شده که رنج بیهوده می‌کشم و وقت تلف می‌کنم و این راه به ترکستان است.

اما برادر عزیز شما در مقابل برای من چه کردید؟؟ جز اینکه با این کار آخرتان و عدم پرداخت پول مردم پس از دو ماه مرا به نابودی و به بادرقتن حیثیت اجتماعی و بانکی و سیاسی انداخته‌ای، این است محبتی که بشارت می‌دادید و رفت اسلامی برای آنان که به شما بازگردند؟ من بارها به شما تذکر دادم که به خاطر بسیاری مسائل شخصی و خصوصی من با آمریکاییها که قابل شرح نیست، شما چنانچه موقعیت مرا تحکیم و تقویت کنید، من هرآنچه را که بخواهید و حتی به نظرتان غیر ممکن است می‌توانم از آنها برای شما بگیرم اما شما برخلاف تمام اصول و ضوابط شرع و عرف و سیاست و اطلاعات و انسانیت نامه بکلی سری را که در مورد آنها به شما نوشته بودم که چه چیزها می‌توان از آنها گرفت، آوردید و در هتل هیلتون عیناً به آنها دادید و من برای آنکه به شما ثابت کنم دروغگو نیستم و یک انسان صادق و فداکار هستم روی یک پا ایستادم و اصرار کردم تا شما مجبور شدید آن گزارش را فتوکپی کرده و به آنها یک نسخه بدهید. اما در مورد این قضیه آخر و آمدن آمریکاییها و مقابله از وسایل یدکی لازم می‌دانم که شرح ما وقع را آنطور که گذشته است دقیقاً بازگو کنم که صددرصد مورد تایید جنابعالی نیز می‌باشد. شما در طی مدت دو روز و چهار ساعت مکالمات تلفنی لیستی کامل با تمام مشخصات را که شامل ۲۴۰ قلم و ۴۰۳۰ عدد وسایل یدکی مختلفه مربوط به سیستم ضد هوایی موشکهای هاگ بود به من دادید و گفتید اگر موافقت کنند که من تمام این وسایل را در اختیار ایران گذارند، ما هم قدمهای مثبت برای آنها برخواهیم داشت، من آن لیست را به آمریکاییها دادم، البته این قضیه بعد از آن بود که خود جنابعالی و هیئت ایرانی با مقامات آمریکایی در فرانکفورت ملاقات کرده بودید، آمریکاییها بعد از یک هفته پاسخ دادند که این کار بسیار مشکلی است زیرا مربوط است به سیستم سال ۱۹۷۵ و ما باید آنها را از گوشه و کنار دنیا با مشکلات فراوان تهیه کنیم چون حسن نیت داریم بطور اصولی برای انجام این کار موافقیم، اما لازم است لیست رسمی و کتبی به ما بدهید تا دقیقاً عمل شود جنابعالی هم لیست رسمی را فرستادید، آنها بررسی کردند و گفتند که ۶ قلم از این لیست مقابل مشخصات آن سفید است و ۹ قلم دیگر هبه تولید می‌شود و نه موجود است ولی عدم وجود آنها از

نظر فنی هیچ تاثیری ندارد و در مورد ۱۰ قلم دیگر هم گفتند آن تعدادی که مورد درخواست است فعلا موجود نیست و دو ماه طول می کشد تا آن تعداد را هم تهیه کنیم، من در سه نوبت متوالی این موضوع را که تعدادی مقابل آنها سفید است و تعدادی اصلا موجود نیست و تعدادی هم موقتا یعنی در زمان تحویل کسری دارد با ذکر دقیق شماره و مشخصات آنها در اختیارشان گذاشتم و آقای سام از وزارت دفاع هم که فارسی می داند تلفنی از لندن قبل از آمدن به تهران با شما صحبت کردند و دقیقا این موضوع را به اطلاعاتان رساند، شما فرمودید اشکالی ندارد اما آن اقلامی را که کسری دارند حتما باید تهیه و تحویل دهند و ما عین تعداد مورد تقاضای خود را می خواهیم، آمریکاییها قیمت لیست درخواستی را پس از محاسبه دادند که بیست و چهار میلیون و سیصد و هفتاد و سه هزار و دو صد دلار می شد (۲۴۳۷۳۲۰۰) که باید ده روز قبل از تحویل برداریم و این مبلغ شامل اقلامی که فعلا کسری است نمی شود، من بیش از پنج بار به جنابعالی اطلاع دادم که آقایان لیستی را که درخواست کردهاید منهای رقمهای کسری که بعدا تامین می کنند ۲۴ میلیون و چند هزار دلار می شود که شامل کلیه هزینهها از قبیل چندین بار حمل و جابجایی، بیمه، پاک کردن مارک و آزمایش نهایی و بستن بندی می باشد و یکبار هم که من قبلا به شما اطلاع دادم فردا که تلفنا مذاکره می کنم، آمریکاییها در لندن هستند و روی خط خواهند بود و جنابعالی برای اینکه اطمینان حاصل کنید من دروغ نگفتم، برای چندمین بار و وسط مذاکرات قیمت دقیق را خواستید که من به اطلاعاتان رساندم در حالی که آنها در اطاق بودند و روی خط و مشترکا با شما صحبت می کردیم، فرمودید اشکالی ندارد جنس را حرکت دهید و هرچه بیشتر ممکن است با خود همراه بیاورند اگر ممکن است حتی بیش از ۵ آنرا ولی هوایی آنها مارک نداشته باشد و گذرنامههای آنها هم آمریکایی باشد، بار هم مارک نداشته باشد.

من که طبق معمول همیشه وجه جنس را از بانکها موقتا تهیه کرده و به جای شما می دادم به اضلاع رساندم که قیمت جنس این بار فوق العاده زیاد و تامین آن از محل اعتبارات بانکی و نقد کردن سفتههای اعتباری خیلی مشکل است، فرمودید ضمانت نامه بانکی می دهیم، پنج روز به این که چگونه شما ضمانت نامه بانکی ملی بدهید یا بانک مرکزی گذشت و هیچ کس و هیچ بانکی حاضر نشد در مقابل ضمانت نامههای این دو بانک حتی یک دلار هم به ما اعتبار بدهد و گفتند این قانون است به کشور در حال جنگ اعتبار نمی توانیم بدهیم، شما فرمودید معطل نکن کار خراب می شود هرچیز شده تهیه کن به محض ورود می پردازیم اینبار مثل دفعات قبل یکروز هم تاخیر نمی شود می خواهی چک شخصی مرا از آدم بیک در فرانکفورت بگیر و به بانک بده، عرض کردم وقتی ضمانت نامه بانکی ملی و بانک مرکزی را نمی پذیرند چک شما به چه درد می خورد؟ به هر حال با گرفتن سفتههای تایید شده دوست سوری مشترکمان و دو شرکت نفتی که دائما برای آنها از لیجی نفت می خرم و قرار دادن آنها به علاوه تعهدات شخصی از محل اعتبارات در کردیت سوئیس آ. ث. ا ژنو که از آن اطلاع دارید، کل مبلغ را برای مدت سه هفته یعنی تا اول ماه جون وام گرفته و در مقابل چک تضمینی هم به بانکهای لندن دادیم و عینا وجه مسورد درخواست را در اختیار آمریکاییها قرار دادیم، در اینجا لازم است خاطر نشان سازم که من طی گزارشی که به تهران فرستادم و حتما کپی آن در بایگانی هست توضیح دادم که آمریکاییها گفتند، اینبار ایرانیها فکر بسیار عاقلانه ای کرده اند و چیزی خواستند که خیلی بدر آنها می خورد و با هزینه حدود ۲۵ میلیون دلار یک سیستم موشکی ضد هوایی را که خرید آن امروز حداقل ۲ میلیارد دلار هزینه دارد بطور کامل و فعال مورد استفاده قرار می دهند، یعنی من قیمت وسائل مسورد درخواست شما را کتبا نیز قبل از ورود آنها به شما گزارش کرده ام، آمریکاییها گفتند که به آقایان اعلام فرمایند ما چندین قلم از وسائل مسورد درخواست آنها را که جزئی از کل یک قسمت برد به جای آن جز به صورت کامل فرستادیم چون می دانیم جایگزینی آن آسانتر و موثرتر می باشد و بعلاوه با اینکه ایران تقاضا نکرده بوده ما می دانیم که آنها احتیاج به ده ژنراتور دیزل مخصوص دارند و ما آن اجزا را که به صورت کلی دادیم و این ده ژنراتور دیزل که به وزن سه تن می باشد نیز در محاسبه منظور نگردیده و هدیه ای است از طرف ما، بعلاوه ما آماده ایم مجانا کارشناسان مخصوص خود را با گذرنامه غیر آمریکایی برای مدت یک هفته همراه با وسائل آزمایشی و وسائل راه اندازی و اندازه گیری به ایران اعزام داریم تا این سیستم موشکی مانند ساعت سوئیس و با خطای صفر برایشان کار کند و بنده آنرا خدمتان نوشتم و وقتی هم آمریکاییها در تهران بودند خودشان این موضوع را اطلاع دادند که مانند بقیه کارهای دیگر پاسخ داده نشده، آمریکاییها در تهران چند بار تاکید کردند که قیمت کل ۲۴۰ قلم وسائل یدکی مورد درخواست ایران را منهای ارقام کسری تماما دریافت داشته اند و بنده چند بار در حضور خود شما و آقایان دیگر این مسئله را روشن کردم، آمریکاییها در مذاکرات طولانی توضیح دادند که قبل از آنکه وجه جنس را دریافت کنند هیچ کاری نمی توانند انجام دهند و چند بار توضیح دادم که ۴۲ میلیون دلار به دولت این آقایان که اینجا حضور دارند به حساب شما قبلا پرداخت شده است. پس از ترک آقایان از تهران و در مذاکراتی که جنابعالی با من داشتید فرمودید که باید حتما کسری بقیه اقلام را تامین کنند و با بقیه بیاورند ولیستی هم به من دادید که شامل ۱۷۷ عدد وسائل یدکی کسری می گردید، من عرض کردم نمی دانم قیمت آنها چیست، پس از مراجعت و مذاکره با آمریکاییها نتیجه را خدمتان عرض می کنم، لیست را به آنها دادم گفتند یک هفته تا ده روز طول می کشد تا این قیمتها و محل هایی که می توانیم آنها را تامین کنیم روشن شود من خدمتان اصرار کردم که مدت زیادی از پرداخت وجه به آمریکاییها و تحویل حدود یک پنجم از وسائل گذشته، فعلا وجه این وسائل را که آمده بعلاوه وجه کسری جنسها پردازید که ما اقلا چند درصد از طلب بانکها را پرداخت کنیم تا فرصت بیشتری داشته باشیم که اصل قضیه را بکلی حل نسازیم و همه وسائل یکجا وارد گردد، فرمودید بسیار خوب و چندین روز مرا معطل کردید که امشب زنگ بز نشد فردا ظهر زنگ بز نشد، فردا صبح زنگ بز نشد، جمعه شد نشد، تا خلاصه آمریکاییها قیمت جنس کسری را هم دادند و من خدمتان دادم، فرمودید حالا باید جز به جز قیمت هر ۲۴۰ قلم را بدهی، عرض کردم این کار عملی نیست چون همانطور که مسبقا اینها را از کارخانه و یا شرکتی نخریدم بلکه آنها را از نقاط مختلف دنیا به اشکال مختلفی جمع آوری کرده اند و خود شما به خوبی از آن آگاهید، فرمودید درست است فقط از نظر حسابداری و بودجه لازم است، من به آمریکاییها گفتم، جواب دادند تقریبا غیر ممکن است و وقت زیاد می خواهد تا محاسبات جداگانه به عمل آید ولی گفتند

موضوعات و نکات ذیل را دقیقاً برای آقایان روشن فرمایید.

۱ هیچ کدام از این وسایل از کارخانهای یا شرکتی ابداع نگردیده زیرا اینها یدکی اتومبیل نیستند که کارخانه یا فروشگاه آنها را در قفسه بگذارد و مشتری برای خرید مراجعه کند، بلکه اگر کسی مشتری این نوع وسایل باشد باید اول اجازه خرید آنها را از طریق دولت خود از وزارت دفاع آمریکا بگیرد و وزارت دفاع هم این اجازه را از کنگره آمریکا کسب نموده و پس از تصویب رئیس جمهور جواز مخصوص صادر و به خریدار می دهند و آنگاه خریدار آن جواز را بعلاوه وجه وسایل به کارخانه می پردازد و کارخانه آن وسایل را معمولاً و بطور متوسط بین ۱۸ تا ۲۴ ماه بعد تحویل می دهد، اما باید توجه داشته باشید که اقلام مورد درخواست شما از وسایل مختلف عموماً از هر قلم سه عدد یا پنج عدد یا ۷ عدد یا ۱۲ عدد است و کارخانهها برای چنین تعدادی خط تولید راه نمی اندازند و باید تعداد مورد درخواست از این ارقام بسیار بالاتر باشد.

۲ ما هیچ یک از این وسایل را در انبارهای خود نداشتیم چون مربوط به سیستم سال ۱۹۷۵ است که ما اکنون سیستم دیگری داریم و نتیجتاً باید این اجناس را برای شما از کشورهای دوست و متحد خود تهیه کنیم ولی در آنجا هم با این اشکال مواجه بودیم که اگر راساً تقاضا کنیم چون می دانند ما خودمان چنین سیستمی نداریم فوراً پی می برند که برای چه می خواهیم و همه چیز آشکار می گردد، کشورهای کمی توانستند این وسایل را در اختیار ما بگذارند عبارتند از اسرائیل، کره جنوبی، فیلیپین، ما برای حفظ راز مجبور شدیم مقداری از این وسایل را از طریق دلالان ویژه و با نفوذ مخصوص تهیه کنیم و برای مثال در یک مورد که احتیاج به ۲۷ لامپ مخصوص داشتیم که فقط در پایگاه فیلیپین موجود بود، توسط ایادی خودمان مامور مربوطه را خرید و این لامپها را بطور غیر مجاز از آن کشور خارج کردیم (یعنی بلند کردن آنگاه تمام این چهار هزار عدد جنس را از آن کشورها به آمریکا آورده و در کارگاههای ویژه خودمان مارک روی آنها را پاک کردیم و یک به یک آنها را با دستگاههای آزمایشی امتحان نمودیم که صددرصد سالم و صحیح باشند و آنگاه آنها را مجدداً بسته بندی و به پایگاهی نزدیکترین ایران ارسال داریم که برای حمل فوری آماده باشد، ما برای انجام این کار دو تیم ویژه را برای مدت سسی روز مامور کردیم و بطور قطع می گوئیم اگر حتی این وسایل برای خودمان بود نمی توانستیم آنها را به این سرعت و یکجا فراهم آوریم و در آخر بعنوان مثال دیگر، از یکی از دولتها که مجبور شدیم ۱۲۷۰ عدد از این وسایل را بگیریم، با کارخانجات مربوطه تماس گرفته بودند به آنها گفته بودند که اگر جواز را بیاورند سفارش آنها تا ۲۰ ماه دیگر آماده می شود البته با تعداد سفارش بسیار بیشتر، در نتیجه ما مجبور شدیم به آنها تعهد بدهیم که اگر حادثهای پیش آید که کسری این وسایل در دفاع هوایی آنها اثر گذارد، مستقیماً دفاع از آنها را بعهده بگیریم.

من پس از یک هفته که قیمتها را به جنابعالی دادم و دو ساعت و سی دقیقه دادن لیست به جزئیات قیمتها طول کشید، فرمودید تا فردا وجه آن وسایل را که آمده بعلاوه وسایل کسری به حساب بانک سوئیس واریز می گردد که البته این فردا هرگز نیامده، ۶ روز طول کشید من روزی سه بار به جنابعالی تلفن زدم که چه شد، فرمودید فردا درست می شود ظهر زنگ بزن، شب زنگ بزن، صبح زنگ بزن و بالاخره پس از ۶ روز مصیبت که بنده هر روز فشار بانکها و فشار کسانی را که از آنها سفته گرفته بودیم خدمتتان توضیح می دادم تا یک شب گفتید کار خراب شده عرض کردم چرا، فرمودید ما یک فیش و لیستی داریم از این وسایل مربوط به سال ۱۹۸۵ در همین کارخانه یعنی مربوط به ۱۸ ماه قبل که کارخانه قیمت این وسایل را داده و ۶ برابر ارزانتر است از قیمتهای آمریکاییها، من خدمتتان عرض کردم این نمی تواند حقیقت داشته باشد قطعاً کسی خلاف گفته به هر حال بلافاصله به آمریکاییها مراجعه کردم، گفتند بکلی مزخرف است، چون این وسایل که ایران خواسته بود متعلق به یک کارخانه نیست و در ۵۴ کارخانه مختلف و در ایالات مختلف آمریکا تولید می شود و هر کارخانه کاری جداگانه دارد و بعلاوه رسامه آقایان بفرمایید یک بار به ما در تهران بدترین توهینها را کردید و فرمودید که ما اجناس دست دوم و کار کرده برای شما آورده ایم که بعداً کارشناسان خودتان آزمایش کردند معلوم شد اشتباه کرداید و معذرت خواستید، حالا ما را دزد هم می کنید، به آقایان بگوئید که البته هیچ کدام از این وسایل از کارخانهای تهیه نشده و می دانید چگونه ابداع کرده ایم و قیمت چند بار حمل و بیه و بسته بندی را داده ایم، ما به عنوان یک ابرقدرت که بخاطر حسن تفاهم و دوستی و رابطه نوین قدم جلو گذاشته ایم، سه حق داریم و نه می توانیم کار تجاری بکنیم و اگر آقایان فکر می کنند کلاهی سرشان رفته فوراً جنس را پس بفرستند و هیچ هزینه ای هم به آنها تعلق نمی گیرد و ما پول شما را تمام و کمال می دهیم، ما بعنوان یک ابرقدرت اگر در جایی مقاصد مادی و بهره برداری اقتصادی داشته باشیم، دنبال فروش چند وسایل یدکی آن هم مال دیگران نمی رویم بلکه دنبال میلیاردها می گردیم و این هم دست مزد ما و توهین آخر، گفتند ما وقتی وسایل را به این شکل و با این سرعت بخواهیم ممکن است گاهی اوقات تا ۱۰ برابر قیمت اصلی هم گرانتر بخریم، اما ما در این مورد نهایت تلاش را برای شما کرده ایم و فکر می کردیم که جای تشکر و سپاس بسیار از طرف شما خواهد داشت، گرچه ما تعهد می کنیم در آینده وسائلی که در انبارهای خودمان موجود باشد و مورد نیازتان است با همان قیمت که خود ما یعنی دولت آمریکا ماهها و سالها قبل از کارخانجات تهیه کرده عیناً در اختیارتان بگذاریم که امروز برای خود ما شاید دو سه برابر تمام می شود مانند موشکهای جت که در گذشته به شما دادیم.

من تمام این مسائل را مفصلاً و با توضیحات دیگری چندین بار طی مذاکرات تلفنی خدمتتان عرض کردم و خود جنابعالی هم مستقیماً با واشنگتن تماس گرفتید و آمریکاییها هم برایتان توضیحات لازم را دادند و در آخر هم گفتند که چقدر ناراحت شده اند از این توهینی که به آنها شده، من روز یکشنبه ۸ تیر ماه وخامت و پیامدهای ناشی از واخواست شدن چکهای خودم و سفتههای بانک لندن را خدمتتان عرض کردم خواهش کردم شما روز دوشنبه صبح با آقای سالاته در بانک کردیت سوئیس رزرو تماس بگیرید و بفرمایید همین یکی دو روزه کارها حل می شود و اقدامی نکنند و صبح روز دوشنبه ۹ تیر ماه آقای محمدی به سالاته زنگ زده بود و فرموده بودند، یکی دو روز وقت بدهید و روز سهشنبه ۱۰ تیر هم آقای آدم بیک از آلمان از طرف شما زنگ زده بود که سالاته از دست من خیلی عصبانی و ناراحت بوده و گفته بود این کار خیلی به ضرر او تمام می شود و بالاخره من روز چهارشنبه ۱۱ تیر ماه ساعت ۲/۳۰ دقیقه بعد از ظهر با جنابعالی صحبت کردم و همه چیز را توضیح دادم دقیقاً

فرمودید ساعت ۶ بعد از ظهر آن روز زنگ بزن ما یا تا فردا پول این وسائلی را که آمده می‌پردازیم و یا این وسائلی را عینافوری پس می‌دهیم، من از جنابعالی خیلی تشکر کردم و گفتم تو را به خدا و بخاطر نجات آبروی من و خودتان تکلیف این کار را امشب روشن کنید از آن تاریخ تا این لحظه که ۴ صبح روز پنجشنبه ۱۹ تیر ماه است کوچکترین اقدامی نشده و فقط به وقت کشی مشغولید.

برادر عزیز، برادر نازنین، برادر مسلمان، خودت را یک لحظه جای من بگذار ببین با من چه کرده‌اید و پاداش زحمات و فداکاریها و تلاشهای مرا چگونه داده‌اید.

برادر فردا درست ۶۴ روز است که ما ۲۴ میلیون دلار بانکها را به نام شما به آمریکاییها داده‌ایم همسان روز اول بانک فقط یک در صد یعنی ۲۴۰ هزار دلار بابت کارمزد این اعتبار برداشت کرده، بعد ببینید بهره سنگین چنین اعتباری در مدت ۶۴ روز فقط تا حالا چقدر می‌شود؟ و حالا ۲۵۶۶ هزار دلار بابت واخواست سفته‌ها و چکها و نکول اعتبار صورت حساب داده‌اند، اصل از همه اینها بالاتر و مهمتر با ۱۷ سال صداقت و درستکاری و اعتبار من در بانک سوئیس چه کردید. برادر جان الان ۶۴ روز است این وسائلی به تهران وارد شده آیا جواب اعتماد و اعتقاد به جمهوری اسلامی همین است، برادر عزیز یادت می‌آید ۷ ماه قبل در ژنو تشریف داشتید و ۲۵ میلیون دلار بطور درست و بدون سند در اختیار من گذاشتید که برای شما توسط آمریکاییها موشک‌هاگ وارد کنم، ولی وقتی اولین هواپیما وارد شد معلوم گشت که این نوع هاگها مورد نظر شما نیست و اشتباه است و فقط مبلغ موشک‌های وارد شده حدود ۵ میلیون دلار بود، یادتان می‌آید حضور ناراحت شدید و قلبتان گرفت و من شما را نیمه شب به بیمارستان بردم تا صبح بریالین شما ایستادم و صبح اول وقت به بانک کردیت سوئیس رفتم و ۲۰ میلیون دلار را به حساب شما ریختم و رسید آن را برایت به بیمارستان آوردم و دو ماه بعد هم هواپیما فرستادم و موشکها را پس بردیم و تمام هزینه‌های حمل و بیمه و مخارج دیگر آنرا دادیم و یکدینار هم هزینه‌ای به حساب شما منظور نشد و پول شما تمام و کمال و بدون کوچکترین دردسری بلافاصله برگشت شد. برادر آن رفتار مسلمانانه است یا این که حال شما می‌کنید؟ آیا این است جواب متقابل کاری که برای شما کردم؟ درحالی که شما فقط در مقابل مهندس موسوی مسئول بودید و من گرفتار سه بانک اروپایی و دو شرکت بزرگ و یک دوست عزیز و یک عمر اعتبار و حیثیت هستم. برادر عزیز چرا ما باید اعتماد و اعتقاد به رژیم اسلامی و آبروی آن را بر باد دهیم، شما می‌دانید سیستم بانکی و تجارت در اروپا مثل یک خانواده کوچک است، فردا کند این قضیه تمام دنیا را می‌گیرد، و دیگر آبرویی برای من که هیچ تمام شده ولی برای جمهوری اسلامی هبمی ماند و خواهید دید که وزیر و یک سفیر همین کشور سوریه خواهد آمد و خواهد گفت قضیه چیست؟ ده میلیون سفته یک سوریه‌ای واخواست شد که پول آن به وزارت دفاع آمریکا رفته که اسلحه برای ایران بیاورند، بانک سوئیس که می‌داند پول را چه کسی داده و چه کسی باید آن را بازپرداخت کند، تا آبروی بزرگ نشد و حیثیت همه ما بر باد نرفته و این دردها به حساب من و شما گذاشته نشده قال ایسن قضیه را بکنید، ما آمدیم زیر آبروی شما برداریم بکلی کوروش می‌کنیم، ما برای خدمت آمدیم داریم خائن می‌شویم.

برادر عزیز تاکنون منهای مخارج و هزینه‌های یکساله فقط کارمزدها و بهره‌های بانکی و مخارج مخصوص این کار بالغ بر دو میلیون دلار گردیده، هیچ اشکالی ندارد من نابود شوم بهتر از این است که پای جمهوری به این کار کشیده شود. همین فردا وسائلی را که آورده‌اند عینا پس بفرستید، فوراً تحویل می‌دهیم و پولمان را پس می‌گیریم و این چند میلیون دلار را که تاکنون هزینه شده است من مطمئن هستم که چون نیت خیر بوده است و واقعیت هم بر طرفین قضیه روشن است به شکلی باید حل شود. برادر جان در این شرایط که کسی حاضر نیست حتی صد هزار دلار در اختیار شما بگذارد انصاف داشته باشید من فقط در مقابل دستور شما بدون نوشته و سند و مدرک ۲۴ میلیون دلار اعتبار برای شما گرفتم، ارزش این کارها را باید بدانید نه آنکه آنها را لجن مال کنید. آمریکاییها بمن می‌گویند، این دوستان با تو که اینطور برایشان سینه چاک می‌دهی و جانفشانی می‌کنی اینطور عمل می‌کنند با ما چه خواهند کرد.

من از شما برادر عزیز می‌خواهم و استدعا دارم، بخاطر خدا نه بخاطر من بخاطر آبروی جمهوری اسلامی و بخاطر انسانیت و شرافت تکلیفاین قضیه را در چند ساعت آینده روشن فرمایید و از حالا به بعد همه چیز و مسئولیت‌های آن فقط بعهده شماست. با عرض تشکر و احترام

ارادتمند منوچهر قربانی فر
امضا ۱۳۶۵/۴/۱۹

پیوست شماره ۱۳۲: خبر ویژه شماره ۱۹ خبرگزاری جمهوری اسلامی، در مورد اعترافات ریگان رئیس‌جمهور آمریکا در مورد سفر مکزالیین به ایران

پس از فاش شدن ماجرای مکزالیین چنانکه در تلکس‌های خبری آمد ریگان رئیس‌جمهور وقت آمریکا در ضمن یک مصاحبه گفت:

...من معتقدم چنانچه اخبار مذاکرات ما با ایران فاش و گزارش نمی‌گردید پنج گروهان دیگر آمریکا نیز تا هفته پیش از لبنان آزاد شده بودند ریگان اعلام نمود که یکی از مقامات دولتی ایران که با آمریکا خصومت داشت خبر مذاکرات ما با افراد ایرانی را به یک مجله لبنانی درز داد. وی افزود که ما برای عوامل مزبور تصریح نمودیم که مایل به ایجاد رابطه با کشورهای حامی تروریسم نمی‌باشیم و آنها نیز به ما نشان دادند که از تروریسم حمایت نمی‌کنند و حتی افرادی که در ایران در فعالیتهای تروریستی دست داشتند را دستگیر و زندانی کرده‌اند (اشاره ریگان‌ها به مهدی هاشمی است).

ریگان ارسال هرگونه سلاح آمریکایی از طریق اسرائیل و دیگر کشورها به ایران را کرارا تکذیب نمود. جان پویند کستر مشاور امنیت ملی ریگان نیز گفت: در واقع بیش از یک سال است که تروریسم تحت حمایت ایران متوقف شده است، وی اعلام کرد بازداشت و دستگیری سید مهدی هاشمی در ایران به جرم چندین فقره فعالیت تروریستی حاکی از تعهد ایران به

آمریکا مبنی بر متوقف ساختن تروریسم می‌باشد.

واشنگتن، خبرگزاری جمهوری اسلامی، مورخه ۶۵/۸/۲۲

پیوست شماره ۱۳۳: خبر ویژه شماره ۲۰ مورخ ۶۵/۸/۲۲ خبرگزاری جمهوری اسلامی، در مورد ادعاهای خلبانان آمریکایی
خبر ویژه شماره ۲۰:
انعکاس ادعاهای دو خلبان آمریکایی در رادیو رژیم اشغالگر قدس
تهران خبرگزاری جمهوری اسلامی ۶۵/۸/۲۲

به گزارش بخش فرانسه امروز پنجشنبه رادیو رژیم صهیونیستی، دو خلبان آمریکایی در مصاحبه با تلویزیون ان‌بی‌سی اعلام داشتند که سال‌گذشته در دو مرحله بین تل آویو و تبریز پرواز کرده‌اند. این دو افزودند شبانه از تل آویو حرکت کردند و صبح فردا تبریز را به سوی تل آویو ترک‌گفتند. آنها هدایت یک هواپیما متعلق به شرکت هوایی نیجره موسوم به "اینترنشنال ایرتورز" را داشتند. به گفته رادیوی یاد شده به آنان گفته شده بود که هواپیما حامل دارو و مواد غذایی منجمد است. دو خلبان آمریکایی می‌گویند بلافاصله بعد از اولین پرواز یکی از گروگان‌های آمریکایی آزاد شد. از سوی دیگر شیمون پرز در گفتگو با همین تلویزیون ضمن قسانونی خواندن مذاکره با ایران اعلام داشت که اسرائیل و آمریکا برای آزادی گروگانها دست به هر کاری می‌زنند وی افزود انجام گفتگو با آیت‌الله خمینی غیر ممکن است ولی به علت جنگ بر سر جانشینی در ایران انجام بعضی مذاکرات عملی است.

پایان

پیوست شماره ۱۳۴: خبر ویژه شماره ۷۷ مورخ ۶۵/۸/۲۲ خبرگزاری جمهوری اسلامی، در مورد دستگیری سید مهدی هاشمی
خبر ویژه شماره ۷۷:

پویند کستر: دستگیری مهدی هاشمی نتیجه مذاکرات آمریکا با ایران بود. واشنگتن خبرگزاری جمهوری اسلامی ۶۵/۸/۲۳
جان پویند کستر مشاور امنیت ملی ریگان امروز "جمعه" اعلام کرد بازداشت و دستگیری مهدی هاشمی در ایران "به جرم چندین فعالیت تروریستی" حاکی از تعهد ایران به آمریکا مبنی بر متوقف ساختن تروریسم می‌باشد.
به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی از واشنگتن پویند کستر در مصاحبه‌ای با شبکه تلویزیونی ان‌بی‌سی ضمن اشاره به تاکید آمریکا بایران در آغاز مذاکرات دو کشور مبنی بر متوقف ساختن تروریسم و گروگان‌گیری افزود در واقع بیش از یک سال است که تروریسم تحت حمایت ایران متوقف شده است.
وی سپس خاطر نشان ساخت که گروگان‌گیرهای اخیر در لبنان توسط گروهی که تحت نفوذ عوامل رادیکال خاصی در داخل ایران می‌باشند انجام گرفته و واقعیت امر این است که این شخص (هاشمی) در ایران دستگیر شده و هم اکنون به علت چندین فعالیت تروریستی در ایران زندانی می‌باشد.
در بخش دیگری از این مصاحبه پویند کستر کنفرانس مطبوعاتی روز چهارشنبه دکتر رجایی خراسانی در مقر سازمان ملل را عامل عمدتاً تصمیم ریگان مبنی بر علنی ساختن برنامه مذاکرات خود با ایران دانست.

پیوست شماره ۱۳۵: بازتاب خرید اسلحه از آمریکا و سفر مکفارلین به ایران در مطبوعات جهان
پس از آمدن مکفارلین معاون امنیت ملی ریگان و همراهان به تهران همراه با نامهای از ریگان و یک جلد انجیل و یک قطعه یک به شکل کلید، و انتشار خبر آن برای نخستین بار توسط مجله لبنانی الشراع شماره ۴۴۲ در تاریخ تشرین الثاني ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) و به دنبال آن سخنان آقای هاشمی رفسنجانی و اقرار به انجام این سفر در خطبه‌های نماز جمعه تهران، مطبوعات جهان هر یک به نوعی به نقل خبر فوق و اهداف و ابعاد آن پرداختند، اعترافات متناقض ریگان و مکفارلین و دیگر دست‌اندرکاران و نیز استیضاح ریگان توسط کنگره آمریکا و استعفاي چند تن از مشاورین امنیتی و معاونین وی و نیز تأثیری که ایسن جریان در مسایل داخلی ایران داشت ابعاد گسترده‌ای به این مساله بخشید که برای آگاهی از آنچه خارج از مرزهای ایران در این رابطه مطرح بوده چند نمونه از آن را از نظر می‌گنرانیم:

۱- النهار در مورخه ۱۱ تشرین الثاني ۱۹۸۶ به نقل از مقامات آمریکایی نوشت: در شرایطی که ایران در اثر نیاز جنگی به خرید سلاحهای چین و ویتنام شمالی مشغول بود آمریکا مکفارلین را با مقداری سلاح به ایران فرستاد تا بفهماند اولاً در مقابل هر قدم مثبت ایران آمریکایی‌ها آن را مسرودازد، ثانیاً بفهماند با وجود سلاحهای مدرن در ارتش عراق پیروزی نظامی برای ایران افسانهای بیش نیست.

۲- مجله السفير در مورخه ۷ تشرین الثاني ۱۹۸۶ به نقل از پویند کستر مشاور امنیت ملی آمریکا نوشت:
هدف از ارسال اسلحه به ایران تغییر حکومت ایران نبوده بلکه هدف تغییر سیاست آن می‌باشد، زیرا سیاست ما تشویق و تقویت جناح میانه‌رو و محافظه کار است تا بتوانند مسیر حکومت ایران را تغییر دهند.

۳- مجله الاسبوع العربی در شماره ۱۴۱۴ مورخه ۱۷ تشرین الثاني ۱۹۸۶ پس از نقل سخن "دیوید کیمچی" نخستین سفیر اسرائیل در مصر مبنی بر لزوم بهره گیری از جنگ ایران و عراق نوشت: معنای سخن کیمچی این است که باید تلاش شود تا جنگ عراق و ایران طولانی‌تر شود و ایران به شکلی تقویت گردد که بتواند ضربه‌های موثرتری بر پیکر عراق بزند که در غیر ایسن صورت ممکن است عراق با تجربهای که در جنگ به دست آورده خطری برای اسرائیل گردد.

۴- مجله کویتی المجتمع در شماره ۷۹۳ مورخه نوامبر ۱۹۸۶ (ربیع الاول ۱۴۰۷) نوشت: چیزهایی که در جریان مکفارلین

- مورد نظر آمریکا است عبارت است از: ۱: تغییراتی که در داخل حاکمیت ایران در شرف وقوع است و باید از آن بهره برداری کرد. ۲ برخورد دو جناح منتظری و هاشمی ۳ تقویت جناح میانه رو ۴ ایجاد زمینه تفاهم با حاکمیت پس از مرحله امام خمینی .
- ۵ روزنامه النهار در مورخه ۱۴ تشرین الثانی ۱۹۸۶ نوشت:
- ریگان و جان پویند کستر در یک مصاحبه مطبوعاتی گفتند: هدف اصلی ما از مذاکرات و ارسال سلاح محرمانه به ایران ایجاد ارتباط مناسب با رهبران احتمالی آینده ایران بود و موضوع گروگانها فرعی و جانبی است. آنها اظهار امیدواری کردند که پس از فوت آیتالله خمینی جناح صیانه رو روی کار آیند.
- همین موضوع در روزنامه النداء مورخه ۱۲ تشرین الثانی ۱۹۸۶ به نقل از روزنامه پراودا آمده است.
- ۶ نشریه السفیر در مورخه ۱۴ تشرین الثانی ۱۹۸۶ نوشت:
- ریگان در مقابل اعتراضات کنگره در مورد ارسال سلاح به ایران گفت: تسلیحاتی ارسال فقط جنبه دفاعی دارد و هدف ما از ارسال آنها یکی این است که بفهمانیم ما آماده عادی سازی روابط هستیم و دیگر اینکه با جناح میانه رو در جنگ قدرت پس از امام خمینی کانال ارتباطی برقرار نماییم.
- ۷ السفیر در مورخه ۱۹ تشرین الثانی ۱۹۸۶ نوشت:
- وزیر خارجه آمریکا درباره ارسال سلاح به ایران گفت: ما باید آماده تغییراتی در حاکمیت ایران باشیم ... او گفت کاخ سفید از ایران خواستگاری سیاست خود در مورد حمایت از اصول گرایی و صدور انقلاب به کشورهای دیگر را تغییر دهد.
- ۸ مجله الاسبوع العربی در شماره ۱۴۱۲ مورخه ۱۰ تشرین الثانی ۱۹۸۶ نوشت: مسئولان آمریکایی از ایران خواستند در مقابل رفع منع فروش سلاح به ایران، آن کشور از تروریسم جلوگیری کند و برای آزادی گروگانهای آمریکایی در لبنان اقدام نماید.
- ۹ نشریه السفیر در مورخه ۱۲ تشرین الثانی ۱۹۸۶ نوشت:
- ”با دستگیری سید مهدی هاشمی و عدهای دیگر از طرفداران آقای منتظری مرحله سقوط جناح تندرو در حاکمیت ایران آغاز شد همان گونه که با حذف مهندس بازرگان و سقوط دولت او در سال ۱۹۷۹ مرحله سقوط میانه روها آغاز شد.”
- ۱۰ نشریه الاسبوع العربی شماره ۱۴۱۴ مورخه ۱۷ تشرین الثانی نوشت:
- ”دخالت آمریکا در جنگ و دادن سلاح به عراق و ایران معنای آن این است که این جنگ برای هیچ یک از طرفین نه پیروزی در بر دارد نه شکست.”
- در همین نشریه آمده است:
- مکفارلین به همراه چند تن از اعضای پنتاگون و وزارت خارجه آمریکا دو مرتبه به تهران آمد و در هتل هیلتون (استقلال) با مسئولین ایرانی ملاقات کرد، مرتبه اول در سپتامبر و مرتبه دوم در اکتبر ۱۹۸۵.
- پیوست شماره ۱۳۶: نامه مسئولین به امام خمینی در مورد پذیرش آتشبس

این صفحه سفید برای نامه مسئولین به خمینی
در باره، آتش بس در نظر گرفته شده است.

پیوست شماره ۱۳۷: نامه امام خمینی در تبیین ضرورت پذیرش آتش‌بس، مورخه ۶۷/۴/۲۵

بسم الله الرحمن الرحيم

با یاری خداوند متعال و با سلام و صلوات به انبیا بزرگوار الهی و انصاف معصومین صلوات الله علیهم اجمعین حال که مسئولین نظامی ما اعم از ارتش و سپاه که خبرگان جنگ می‌باشند صریحا اعتراف می‌کنند که ارتش اسلام به این زودیه‌ها هیچ پیروزی به دست نخواهند آورد، و نظر به اینکه مسئولین دلسوز نظامی و سیاسی نظام جمهوری اسلامی از این پس جنگ را به هیچ وجه به صلاح کشور نمی‌دانند و با قاطعیت می‌گویند که یک دهم سلاح‌های را که استکبار شرق و غرب در اختیار صدام گذارده‌اند به هیچ وجه و با هیچ قیمتی نمی‌شود در جهان تهیه کرد، و با توجه به نامه تکان دهنده فرمانده سپاه پاسداران که یکی از دهها گزارش نظامی سیاسی است که بعد از شکست‌های اخیر به اینجانب رسیده و به اعتراف جانشینی فرمانده کل نیروهای مسلح، فرمانده سپاه یکی از معنود فرماندهانی است که در صورت تهیه مایحتاج جنگ معتقد به ادامه جنگ می‌باشد و با توجه به استفاده گسترده دشمن از سلاح‌های شیمیایی و نبود وسائل خنثی کننده آن، اینجانب با آتش‌بس موافقت می‌نمایم و برای روشن شدن در مورد اتخاذ این تصمیم تلخ به نکاتی از نامه فرمانده سپاه کعبه تاریخ ۶۷/۴/۲ نگاشته است اشاره می‌شود، فرمانده مزبور نوشته است تا پنج سال دیگر ما هیچ پیروزی نداریم، ممکن است در صورت داشتن وسائلی که در طول پنج سال به دست می‌آوریم قدرت عملیات انهدامی و یا مقابله به مثل را داشته باشیم و بعد از پایان سال ۷۱ اگر مادارای ۳۵۰ تپ پیاده و ۲۵۰۰ تانک و ۳۰۰۰ توپ و ۲۰۰ هواپیمای جنگی و ۳۰۰ هلیکوپتر و قدرت ساختن مقدار قابل توجهی از سلاح‌های لیزر و اتم که از ضرورت‌های جنگ در آن مرقع است داشته باشیم می‌توان گفت به امید خدا بتوانیم عملیات آفندی داشته باشیم، وی می‌گوید قابل ذکر است که باید توسعه نیروی سپاه به هفت برابر و ارتش به دو برابر و نیم افزایش پیدا کند، او آورده است البته آمریکا را هم باید از خلیج فارس بیرون کنیم و الا موفق نخواهیم بود. این فرمانده مهمترین قسمت موفقیت طرح خود را تهیه به موقع بودجه و امکانات دانست است و آورده است که بعید به نظر می‌رسد دولت و ستاد فرماندهی کل قوا بتواند به تعهد خود عمل کنند. البته با ذکر این مطالب می‌گوید باید باز هم جنگید که این دیگر شعاری بیش نیست. آقای نخست‌وزیر از قول وزیر اقتصاد و بودجه وضع مالی نظام را زیر صفر اعلام کرده‌اند مسئولین جنگ می‌گویند تنها سلاح‌های را که در شکست‌های اخیر از دست داده‌ایم به اندازه تمام بودجه ایست که برای سپاه و ارتش در سال جاری در نظر گرفته شده بود. مسئولین سیاسی می‌گویند از آنجا که مردم فهمیده‌اند پیروزی سریعی به دست نمی‌آید شوق رفتن به جبهه در آنها کم شده است. شما عزیزان از هر کس بهتر می‌دانید که این تصمیم برای من چون زهر کشنده است و لی راضی به رضای خداوند متعال هستم و برای صیانت از دین او و حفاظت از جمهوری اسلامی اگر آبروی داشته باشم خرج می‌کنم، خداوندا ما برای دین تو قیام کردیم و برای دین تو جنگیدیم و برای حفظ دین تو آتش‌بس را قبول می‌کنیم. خداوندا تو خود شاهدی که ما لحظه‌ای با آمریکا و شوروی و تمامی قدرتهای جهان سر سازش نداریم و سازش با ابرقدرتها و قدرتها را پشت کردن به اصول اسلامی خود می‌دانیم. خداوندا در جهان شرک و کفر و نفاق، در جهان پول و قدرت و حيله و دو روئی، ما غریبیم، تر خود یاریمان کن. خداوندا در همیشه تاریخ وقتی انبیا و اولیا و علما تصمیم گرفتند مصلح جامعه گردند و علم و عمل را در هم آمیزند و جامعه‌ای دور از فساد و تباهی تشکیل دهند با مخالفت‌های اوج‌ها و ابوسفیانهای زمان خود مواجه شدند. خداوندا، ما فرزندان اسلام و انقلابان را برای رضای تو قربانی کردیم غیر از تو هیچکس را نداریم ما را برای اجرای فرامین و قوانین خود یسری فرما. خداوندا از تو می‌خواهم تا هر چه زودتر شهادت را نصیب فرمائی. گفتم جلسای تشکیل گردد آتش‌بس را بمردم تفهیم نمایند. مواظب باشید ممکن است افراد داغ و تند با شعارهای انقلابی شما را از آنچه صلاح اسلام است دور کنند. صریحا می‌گویم باید تمام همتان در تریه این کار باشد. قدمی انحرافی حرام است و موجب عکس العمل می‌شود. شما می‌دانید که مسئولین ردع‌الای نظام با چشمی خونبار و قلبی سالامال از عشق به اسلام و میهن اسلامیان چنین تصمیمی گرفتند خدا را در نظر بگیرید و هر چه اتفاق می‌افتد از دوست بدانید. والسلام علینا و علی عباد الله الصالحین.

روح الله الموسوی الخیمنی

پیوست شماره ۱۳۸: پیام معظمله به مردم ایران برای شرکت در راهپیمایی غظیم بیعت با امام در عید غدیر خم

بسم الله الرحمن الرحيم

عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم

ملت مسلمان و مقاوم ایران ایدکم الله تعالی

این روزها انقلاب عظیم ما وارد مرحله تازه و حساسی شده، این روزها هم دوستان و هم دشمنان انقلاب در سطح جهان از زاویه‌های مختلف به انقلاب ما چشم دوخته و نظاره می‌کنند که یک انقلاب جوان که در محاصره و توطئه‌های جهانی قرار گرفته بعد از تحمل هشت سال جنگ تحمیلی و ویرانگر چگونه با مشکلات و عراق جنگ و فشارهای سیاسی نظامی و اقتصادی دنیای زور و مکر و فریب برخورد می‌کند و چگونه خود و ارزشهای اسلامی و انقلابی خود را حفظ می‌کند و کشتی طوفان زده خود را به ساحل می‌رساند، در این رابطه مسائل و حقایق گفتمانی زیادی هست که در پیام مهم و تاریخی حضرت امام مدظله‌العالی قسمت‌های مهم آنها مشروحا مطرح شده امام امت در این پیام مسائل مهم داخلی و مسیر انقلاب اسلامی را در جهان زیر سلطه شرق و غرب و عمالشان به شکل مسطوی بیان داشتند و حجت را بر همگان از ملت عزیز و مسئولین محترم و نیروهای نظامی و انتظامی تمام کردند. اینک در رابطه با تصمیم قاطع و شجاعانه رهبر انقلاب در مورد قبول آتش‌بس و دیگر مواضع مهم و سازنده ایشان اینجانب به نحو اختصار اموری را تذکر می‌دهم:

۱- موهبت‌های الهی و موقعیت معنوی و ویژگیها و کمالات روحی و فکری و درجات علمی و اخلاقی و مجاهدات و مبارزات و نقش منحصر بفرد مقام معظم رهبری در تغییر مسیر تاریخ اسلام و مسلمین و بخصوص تاریخ ملت مسلمان ایران

در این قرن و نقش انحصاری معظم‌قدر پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تداوم آن و حفظ انقلاب در مقاطع گوناگون از خطر سقوط و یا انحراف به چپ و راست برای کسی مخفی و قابل شک و تردید نیست، و ملت آگاه ایران به خاطر همین جهات بود که از آغاز مبارزه با امام خود بیعت نمود و پیمان اطاعت و تقلید بست و ایشان را به عنوان مرجع تقلید و ولی امر و الگوی فکری و عملی خویش انتخاب نمود. ملت ما هنگامی با امام خود بیعت نمود که تمام افراد و جناحهای روشنفکر و مبارز از هر گروه و جمعیتی معمولاً در مبارزات به بن‌بست کامل رسیده بودند و رژیم طاغوت وابسته به آمریکا مسجالی برای کوچکترین حرکت و صدای آزادیخواهی نگذاشته بود و همه نفسها را در گلو خفه و زبانه‌ها و قلمها را بریده و شکسته بود و همچنان سکوت و خفقان و ذلت و تملق فرهنگ حاکم بر جامعه طاغوت‌زده ما شده بود.

در چنین هنگامی بود که فریاد رهبر انقلاب بلند شد و سکوتها را درهم شکست و ملت را به خودآگاهی و بازگشت به شخصیت و هویت اسلام خویش و قیام و جهاد و نهضت دعوت نمود و سختیها و ناملايمات فراوانی را متحمل شد تا بالاخره انقلاب به پیروزی رسید. ملت ما با معرفت کامل اذعان و ایمان دارد که تمام حرکتها و قیامها و فریادهای رهبر انقلاب چه قبل از پیروزی و چه بعد از آن و در دوران چندساله جنگ تحمیلی در تمام مقاطع هرآنچه بود همگی برای رضای خدای متعال و مصلحت اسلام و انقلاب و ملت ایران بوده و هست. اگر دیروز حضرت امام ملت را به شرکت همه جانبه در دفاع مقدس و در دفع تجاوز در جنگ تحمیلی دعوت می‌نمودند برای خدا و حفظ انقلاب و کشور و نظام بود، اگر به دلائلی دعوت به آتش‌پس می‌نمایند آن هم برای مصلحت اسلام و انقلاب و کشور می‌باشد، و به دلیل همین ایمان و اعتقاد متقابل است که همواره در تمام مراحل در تلخی‌ها و شیرینی‌ها امام با امت شریک و هم صدا هستند و امت نیز خود را ملزم به پیروی و اطاعت از اوامر امام می‌بیند، البته ممکن است دشمنان اسلام و انقلاب از این تغییر موضع و تصمیم شجاعانه رهبر انقلاب در مورد قبول قطعنامه پیشنهادی بخواهند برای نیل به مقاصد خبیثه خود و تضعیف موقعیت ولایت‌فقیه و مرجعیت تشیع سو استفاده نمایند و زیرکانه مسائل و شبهاتی را در اذهان سادطرحان القا و مطرح نمایند ولی این وظیفه ما و تمام نیروهای آگاه و جناحهای متدین و متعهد به اسلام و انقلاب است که نگذاریم این توطئه مرموز موثر واقع شود، گرچه فکر نمی‌کنیم ملت آگاه و رشید ما اجازه چنین سو استفاده‌ای را بدهد خواهان و مغرضین بدهند و من مطمئن هستم ملت ما که با تاسی به پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار علیهم‌السلام راه حق را از باطل شناخته و انتخاب نموده و تاکنون در امتحانات و ابتلائات زیادی سرفراز و سربلند بیرون آمده‌اند در این آزمایش بزرگ الهی و ابتلا کنونی همچنان مصمم و آگاه به راه خود و پیروی از امام و مرجع تقلید خود در مسیر تداوم انقلاب و حفظ سرزمینهای کشور و آمادگی دفع هرگونه تجاوز احتمالی و حضور در صحنه‌های لازم و انقلابی ادامه خواهد داد.

۲ گسره حضرت امام مدظله با آن عظمت روحی و کرامت انسانی و بزرگواری که دارند در مقابل ملت تواضع و فروتنی نمودند و علیرغم میل باطنی خود این تصمیم تلخ را گرفتند، ولی این بزرگواری و تواضع و صداقت و صمیمیت رهبر بزرگوار نباید موجب فراموشی و غفلت از ریشه‌ها و مسائل اصولی و غرور مسئولین محترم گردد. همه ما باید مثل ایشان بپرورده و با صداقت با مردم خودمان صحبت کنیم و آنان را از واقعیات مطلع سازیم.

رمز اصلی اعتماد ملت به رهبرشان نیز همین صداقت و صراحت ایشان است، امام با صفای باطن و فروتنی مخصوص خود تمام مسائل را بعهده گرفتند و از آبروی خود مایه گذاشتند و در مقابل امت اظهار شرمساری نمودند، ولی ملت ما هرگز نمی‌خواست و راضی نبود چنین شرایطی پیش آید که حضرت امام مجبور به قبول آن شوند و این همه تلخی و ناگواری را تحمل نمایند و البته همان گونه که خود امام فرمودند امروز وقت گفتن چراها و بایدها و نبایدها نیست و حق هم همین است.

امروز باید همه نیروها و جناحها و تمام ملت ایران دست به دست هم بدهیم تا این مرحله حساس و خطرناک را با پیروزی بگذرانیم، ولی مطمئنم و قطعاً خود امام در وقت مقتضی و مناسب دستور خواهند داد رسیدگی و تحقیق پیرامون عوامل و اسباب و مرجعیت بوجود آورنده این شرایط تلخ و ناگوار انجام شود تا از طرفی شبهات و سئوالات زیادی که وجود دارد مرتفع گردد و از طرف دیگر ساخت مقدس مرجعیت و ولایت‌فقیه در تاریخ مخنوش نگردد و دشمنان اسلام نتوانند آن را زیر سؤال ببرند.

۳ انقلاب ما چون بر اساس اهداف و آرمانهای الهی و جهانی شروع شد و به پیروزی رسید از همان روزهای نخست خود را در برابر ملت‌های محروم و مظلوم متعهد و مسئول دانست، و رهبر انقلاب صریحاً و کراراً این حقیقت را اعلام داشته‌اند و بخش عظیمی از آن آرمانها چه در مسایل داخلی و چه در سطح جهانی و بین‌المللی در پیام اخیر مطرح شده است.

از این رو من از تمام مسئولان اجرایی و فکری نظام و انقلاب و تمام نیروهای مخلص و جناحهای مستمهد می‌خواهم با مضامین و مفاهیم بسیار عالی و سازنده آن به جای برخوردهای شعاری و فرصتطلبانه برخورد عملی کنند و در مقام عمل و پیاده‌نمودن آن برآیند بخش‌های فکری و فرهنگی و صدور فرهنگ انقلاب و توجه به آرمانهای جهانی انقلاب و تأیید حرکت‌های اسلامی و تقویت ملل محروم و مستضعف و برنامه‌ریزی برای مبارزه اصولی با آمریکا و ابرقدرت‌های شرق و غرب و اسرائیل غاصب و سالم نمودن محیط جامعه و دانشگاه‌ها و حوزها از تعصبها و جهالتها و غرض‌ورزیها و تندرویها جهت رشد فضیلتها و استعدادها و شکوفایی نیروهای اصیل و متعهد و بها دادن به کرامت انسانی افراد و پرهیز از انگ زدن و تخریب یکدیگر و شناسایی و جذب نیروهای وفادار به انقلاب و جدانمودن صف عالمان مهتک و افراد متعلق و فرصتطلب از افراد مبارز و معتقد به انقلاب و رهبری و از همه مهمتر روح صداقت و صمیمیت که رهبری از خود نشان دادند و دهها مساله مهم دیگر که در پیام آمده باید با جدیت برای آنها کار و برنامه‌ریزی شود و درصد پیدا کردن ابزار و کادرهای لازم برای هر بخشی از آن برآمد.

این وظیفه همه ماست که ارزشهای اسلامی و آرمانهای انقلاب را در داخل و خارج و در هر شرایطی در ابعاد فکری، سیاسی، فرهنگی اقتصادی و نظامی شناسایی و تعقیب نماییم و باید گفت شناخت و تربیت نیروها و ابزار و کادر لازم برای تحقق آرمانها و اهداف الهی انقلاب و بها دادن به آنان کمتر از خود انقلاب نیست.

و اصولاً بسیاری از ضربتها و مصیبتها که به نظام و انقلاب می‌رسد معلول نداشتن و تربیت نکردن کادرهای قوی و مناسب برای ابعاد مختلف انقلاب و یا استفاده نکردن از نیروهای متعهد موجود و احیاناً منزوی و خرابینمودن آنان است. و چه کسی برای رفع این نقیصه و خلا بزرگ اولی و سزاوارتر از مقام رهبری می‌باشد که خود سالها برای به ثمر رساندن مبارزه و انقلاب رنجها کشیده و سختیها و ناملازمات فراوانی را متحمل شده‌اند.

در شرایط کنونی انقلاب ایجاد هسته تعقل و تفکر و اندیشه از وظایف مهم است که باید به موازنه دستگامهای اجرایی کشور، دستگامهای فکری و تحقیق و طرح و اندیشه و بکارگیری نیروهای خلاق و طراح وجود داشته باشد... تا انقلاب به پویایی و شکوفایی خود در همه ابعاد ادامه دهد.

۴ همان‌گونه که حضرت امام یسار آور شدند نباید ملت مقاوم ما و نیروهای مسلح شجاع توطئه‌های دشمن را پایان یافته بدانند و فکر کنند شرارتها و انگیزه‌های تجاوز از بین رفته است. از اینکه مقامات صهیونیستی از قبول آتش‌بس و قطعنامه اظهار نگرانی نموده‌اند احساس می‌شود که در مرحله کنونی انقلاب عوامل مرموز صهیونیستها در آمریکا و منطقه می‌کوشند به هر شکل شده عراق را به تجاوزات و شرارت‌های خود به منظور تحریک جمهوری اسلامی ایران به واکنش و ادامه جنگ تشویق و ترغیب نمایند. از این رو ضمن تاکید بر هوشیاری کامل مسئولین سیاسی کشور لازم است برادران ارتشی و سپاه و بسیج و سایر نیروهای مردمی و رزمی ایدهم‌الله تعالی همچون گذشته در تامين و اعزام نیروهای لازم در جبهه‌ها برای دفاع مقدس و حفظ مرزهای کشور و جلوگیری از تجاوزات و شرارت‌های دشمن اقدامات و آمادگی‌های لازم را از هر جهت مبذول دارند و همچنان مصمم و قاطع باشند و اجازه ندهند توطئه جدید دشمن عملی گردد.

۵ اینجانب در چند سال پیش روزهای هجده تا بیست و پنج ذی‌الحجه الحرام را به عنوان هفته ولایت و امامت مطرح کردم و از ملت مسلمان خواستم در این هفته مبارکه که از جریان مهم معرفی و تعیین حضرت امیرالمومنین (ع) در روز غدیر برای خلافت و امامت مسلمین توسط پیامبر اکرم (ص) شروع و به دنبال آن جریانات مهم مباحله و نزول سوره هل اتی و آیه شریفه انما ولیکم الله و آیه شریفه تطهیر در شان حضرت امیر و عترت طاهره پیامبر اکرم (ص) اتفاق می‌افتد گویندگان و نویسندگان متعهد اهمیت مقام ولایت و امامت را برای مردم تشریح و تحلیل نمایند، و امسال با توجه به شرایط خاصی که برای انقلاب پیش آمده و ملت ما در بوته یک آزمایش بزرگ الهی قرار گرفته است و از طرفی دشمنان اسلام و انقلاب در سطح جهان خرسند و شادمان، و دوستان انقلاب و مسلمانان جهان از شرایط تلخی که برای ملت ایران پیش آمده غمگین و ناراحت شدند.

و از طرف دیگر ملت ما با ناراحتی و نگرانی اظهارات متواضعانه و کریمانه مقام رهبری را شنید و از احساس تلخی و آزرده‌گی خاطر معظمله آزرده شد، در چنین شرایطی من از ملت عزیز ایران می‌خواهم به منظور تجلیل از مقام امامت و ولایت و تجدید بیعت با امام امت مدظله و اظهار وفاداری به معظمله و اعلام مجدد حضور در تمام صحنه‌های انقلاب و دفاع و آمادگی کامل برای حمایت از اسلام و انقلاب و مقام معظم رهبری روز هجده ذی‌الحجه (عید غدیر) را که آغاز هفته ولایت و امامت است به عنوان روز بیعت مجدد با امام امت دست به یکراهی‌هایی با شکوه بزنند و با شعارهای کوبنده علیه آمریکا و شوروی و کفر جهانی و اسرائیل غاصب بار دیگر همبستگی کامل و حضور همجانبه خود را در صحنه پیکار و جهاد مقدس و مبارزه حق علیه باطل در همه زمانها و مکانها اعلام دارند و از مسئولین نظام و کشور بخواهند دستورات و رهنمودهای موکد مقام رهبری برنامه‌های اصولی را برای سازندگی کشور در همه ابعاد و مبارزه اساسی با آمریکا و اسرائیل و همه مظاهر طغیان و زورگویی پی ریزی نمایند و ترتیبی بدهند تا انشا الله تعالی با هماهنگی کامل تمام مبارزان متعهد و مسلمانان همه کشورهای اسلامی بزودی مقدمات راهپیمایی صد میلیونی به سمت قدس عزیز برای آزاد ساختن قبله اول مسلمین و فلسطین اشغالی از دست صهیونیست‌های اشغالگر و غاصب و متوجه کردن همه امکانات به سوی این هدف بزرگ فراهم گردد.

در خاتمه لازم می‌دانم مراتب تقدیر و تشکر خود را از همه اقشار و طبقات شما ملت فداکار که هر کدام به شکلی در این جنگ تحمیلی هشتساله مورد آزمایش و ناراحتی و مصیبت‌های طاقت فرسا قرار گرفتید بخصوص معلولین و مجروحین و آوارگان و خانواده‌های معظم شهدا و اسرا و مسفقودین این مشعل‌داران حماسه جاوید جنگ حق علیه باطل متواضعانه و برادرانه اعلام دارم و ستاعسی قابل عرضه ندارم جز دعای خیر و طلب علو درجات و حشر با اولیای کرام برای شهدای عظیم الشان انقلاب و جنگ تحمیلی و شهدای عزیز فاجعه خونین مکرمه و آرزوی توفیق بیش از پیش برای همه خدمتگزاران و مسئولین محترم و دلسوز و همه اقشار و طبقات ملت ایران در ساختن آینده کشور و حفظ انقلاب و ارزشهای اسلامی و توفیق بیشتر همه نیروهای مسلح از ارتش و سپاه و بسیج و کمیته و ژاندارمری در حفظ مرزهای کشور از نفوذ اجانب و پیروزی نیروهای حق در همه بلاد و شکست کامل نیروهای شیطنی در همه جبهه‌ها و سلامت و طول عمر رهبری انقلاب و السلام علیکم جمیعا و رحمة الله و برکاته

شنبه هشتم ذیحجه ۱۴۰۸ مصادف با اول مرداد ۱۳۶۷

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۳۹: نامه معظمله به امام خمینی برای برنامه ریزی دقیق جهت مبارزه اصولی با آمریکا

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا الیه راجعون

محضر مبارک فرمانده کل قوا آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از سلام و تحسیت و عرض تسلیت به حضرت تعالی و ملت شریف و مقاوم ایران و خانواده‌های شهدای جنایت اخیر آمریکا و طلب علو درجات برای همه شهدای فضیلت به عرض می‌رساند جنایت اخیر آمریکا در خلیج فارس و حمله نظامی به هواپیمای مسافری ایران که منجر به سقوط آن و شهادت حدود ۳۰۰ نفر مسلمان بیگناه شد چیزی نیست که بتوان از آن درگذشت. این جنایت دلخراش بار دیگر چهره ضد انسانی و منافقانه دولت آمریکا را برای جهانیان روشن نمود، آمریکا با این جنایت

بی سابقه خود ثابت کرد به هیچ یک از اصول انسانی و مقررات بین‌المللی پایبند نیست و همچنان دشمن اصلی اسلام و ملت پیاخته ایران و همه ملل مظلوم جهان می‌باشد. با یک نگاه دقیق به جنایت و مظالم عوامل آمریکا در منطقه روشن می‌گردد که ریشه اصلی تجاوز صدام به کشور ایران و اسرائیل غاصب به سرزمینهای عربی و قتل‌عام ملت مظلوم فلسطین در اراضی اشغالی و کشتار بیرحمانه حجاج خانه خدا در حرم امن الهی توسط آل‌سعود و دیگر مظالم و جنایات در منطقه همانا دولت آمریکا و نظام استعماری آن است. این آمریکای جنایتکار است که از صداچرای شروع و ادامه جنگی که قطعاً در جهت حفظ منافع آمریکا و اسرائیل می‌باشد حمایت کرده و می‌کند، به یقین اگر حمایت‌های آمریکا و عمالش در منطقه از صدام نسیب بود سالها پیش این جنگ خانمانسوز با پیروزی اسلام به پایان رسیده بود، و این آمریکای جهان‌خوار است که اسرائیل غاصب و جنایتکاران آل‌سعود و مرتجعین منطقه را به ظلم و غارت و جنایت و کشتار تحریص و تشویق می‌کند، روی این اصل باتوجه به فرموده حضرت امیر (ع) که فرمودند "فوالله ما غزی قوم فی عقر دارهم الا ذلوا" و با توجه به رهنمودهای حضرتعالی که خطر جدی آمریکا و دشمنی آن با اسلام و قرآن و مظلومین جهان را در مقاطع گوناگون گوشزد فرموده‌اید، بجاست اکنون که دشمن اصلی اسلام و مسلمین علاوه بر عمالش در منطقه خود علناً به میدان آمده دستور فرمائید ضمن دفاع مقدس از مرزهای کشور برنامه‌هایی دقیق در جهت مبارزه اصولی با دشمن اصلی یعنی آمریکا در جبهه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی تدوین و به مورد اجرا و عمل گذاشته شود، زیرا توجه به معلولها و غفلت از علت ال‌علل با هیچ منطقی قابل توجیه نیست و حضرت مستطاب عالی توجه دارید که یک مبارزه تمام عیار با آمریکا با شعار فقط و انجام مراسمی تبلیغاتی کافی نخواهد بود. ما اگر بخواهیم در یک مبارزه اصولی با ریشه اصلی و علت ال‌علل مظالم طغیانها و فسادها مبارزه کنیم راهی جز شناخت و شناساندن انواع سلطه‌های آمریکا و امپریالیسم و جبهه‌هایی که آمریکا از آن جبهه‌ها با اسلام و امت بزرگ اسلامی و مظلومین جهان حمله می‌کند نداریم، و یقیناً چنین وظیفه مهمی را باید در بحث‌های سیاسی، اقتصادی فرهنگی و نظامی دشمن برای ملت مقاوم خود و سایر ملت‌های مظلوم تشریح و تبیین نمائیم و برای مبارزه همه جانبه و اساسی با آن برنامه‌ریزی دقیق بکنیم. من اطمینان دارم اگر مقام معظم رهبری انقلاب دستور بدهند نیروهای انقلاب و هسته‌های مقاومت در داخل و خارج کشور با تنظیم برنامه‌های مناسب و حساب شده منافع مادی، سیاسی، اقتصادی و نظامی آمریکا را هدف مبارزات خود قرار دهند و ملت‌های مظلوم و حرکت‌های اسلامی و آزادی‌بخش برای این مبارزه اصولی و ریشم‌ریزی نمایند، به یقین جهان اسلام یکپارچه پیاخته و آتشی می‌شود که آمریکا و عوامل آن و همه استعمارگران شرق و غرب جهان را با قهر و غضب ملت‌های مظلوم که نمونه است از قهر الهی در خود می‌سوزاند، و دیگر آمریکا به خود اجازه نمی‌دهد صدام و اسرائیل و آل‌سعود را برای تجاوز و جنگ و کشتار مسلمانان تجهیز و تقویت نماید.

ما تعجب می‌کنیم چطور ملت آمریکا که مدتها طعم تلخ استعمار جنایات انگلستان را چشیده اجازه می‌دهد دولت جنایتکار آنان به نام آنان دست به این ظلم و خونریزی و جنایت بزند، و نیز امید وافر دارم که اگر مقام معظم رهبری مصلحت دیدند و دستور اقدام دادند توده‌های میلیونی مسلمانان جهان امکانات مادی و معنوی فوق‌العاده خود را برای جنگ و مبارزه با دشمن اصلی اسلام و قرآن و ملت‌های مظلوم در اختیار قرار خواهند داد. در خاتمه پیروزی همه مسلمین و مستضعفین جهان در همه جبهه‌ها و سلامت کامل و طول عمر حضرتعالی را از خدای متعال مسئلت دارم. والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۴۰: پاسخ اصام خمینی به نامه معظمله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جناب آیت‌الله آقای منتظری دامتافاضاته

پیام جنابعالی تکلیفی بود بر آلام تمامی کسانی که از شیطان بزرگ آمریکای حیل‌گر ضربه خورده‌اند. مردم آزاده جهان همیشه از ابرقدرتها خصوصاً آمریکای جنایتکار صدمه دیده‌اند و تا عزم خود را برای رویارویی با کفر و شرک جهانی جزم ننمایند هر روز شاهد جنایتی تازه خواهند بود. مردم شریف ایران باید توجه کنند که امروز روز مبارزه و جنگیدن با تمام شیاطینی است که حقوق حقه تمامی پابرهنگان جهان را صرف عیش و نوش و تهیه سلاح‌هایی می‌نمایند که برای همیشه حاکم دنیای گرسنگان باشند. جنگ امروز ما جنگ با عراق و اسرائیل نیست جنگ ما با عربستان و شیوخ خلیج فارس نیست جنگ ما با مصر و اردن و مراکش نیست جنگ ما جنگ با ابرقدرتهای شرق و غرب نیست جنگ ما جنگ مکتب ماست علیه تمامی ظلم و جور، جنگ ما جنگ اسلام است علیه تمام نابرابری‌های دنیای سرمایه داری و کمونیزم، جنگ ما جنگ پابرهنگی علیه خوشگنرانیه‌های مرفهین و حاکمان بی‌درد کشورهای اسلامی است. این جنگ سلاح نمی‌شناسد این جنگ محصور در مرز و بوم نیست، این جنگ خانه و کاشانه و شکست و تلخی کسب‌کرد و فقر و گرسنگی نمی‌داند، این جنگ جنگ اعتقادات جنگ ارزشهای اعتقادی انقلابی علیه دنیای کثیف زور و پول و خوشگنرانی است، جنگ ما جنگ قداست عزت و شرف و استقامت علیه نامردمی‌هاست، رزمندگان ما در دنیای پاک اعتقاد و در جهان تنفس می‌کنند و مسلمین جهان هم که می‌دانند جنگ بین استکبار و اسلام است جهان‌خواران را آرام نخواهند گذاشت، ضربه‌های خود را بر همه کاخ نشینان وارد می‌کنند.

جنابعالی که یکی از ذخایر این انقلاب می‌باشید با پشتیبانی از آقای هاشمی وقت خود را مصروف در ساختن دنیایی از کرامت و بزرگواری نمائید، و مردم شریف ایران نیز بدانند که این روزها دست‌های ناپاک شرق و غرب برای هدم اسلام و مسلمین در یکدیگر گره خورده است. باید نگذاریم که تلاش فرزندان انقلابیمان در جبهه‌ها از بین برود، برای برپایی احکام اسلام عزیز دست اتحاد به یکدیگر داده محکم و استوار تائیدی روی اسلام حرکت کنیم، مسئولین نظام باید تمامی هم خود را در خدمت جنگ صرف کنند، این روزها باید تلاش کنیم تا تحولی عظیم در تمامی مسایلی که مربوط به جنگ است بوجود آوریم باید همه برای جنگی

تمام عیار علیه آمریکا و اذنباش به سوی جبهه رو کنیم، امروز تردید به هر شکلی خیانت به اسلام است. غفلت از مسایل جنگ خیانت به رسول الله (ص) است. اینجانب جان ناقابل خود را به رزمندگان صحنه‌های نبرد تقدیم می‌نمایم. انفجار هوایی‌های مسافربری زنگ خطری است برای تمامی مسافرت‌های هوایی، باید با تمام وجود تلاش کنیم تا چنین صحنه‌های دردناکی پیش نیاید. اینجانب به تمامی بستگان این فاجعه تسلیت عرض نموده و خود را در غم و اندوه از دست دادن عزیزانشان شریک می‌دانم. من به جنابعالی و تمام کسانی که برای رسیدن به هدف مقدس پیروزی اسلام تلاش می‌نمایید دعا می‌کنم و السلام علیکم ورحمة الله

۶۷/۴/۱۳

روح الله الموسوی الخمينی

پیوست شماره ۱۴۱: شکوائیه جناب‌الاسلام مهندس احمد منتظری فرزند معظمه به ریاست قوه قضائیه در مورد انتشار برخی از جزوات و بیانیه‌ها، مورخه ۱۳۶۹/۴/۷

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور محترم ریاست قوه قضائیه حضرت آیت الله یزدی دامتبرکاته

پس از سلام همانگونه که مستحضرید از اوایل سال ۱۳۶۸ تاکنون در تلاشی گسترده به بهانه توجیه افکار عمومی جزوات و بیانیه‌ها و کتابهایی در صدها هزار تیراژ و نسخه علیه پدر بزرگوار اینجانب حضرت آیت الله العظمی منتظری منتشر گردیده و کلیه روزنامه‌های کثیرالانتشار آنها را عیناً استنساخ نمودند و در برخی از سخنرانی‌ها و مناظر هم همان حرفها تکرار گردید که علی‌رغم وجود اکاذیب فراوان در آنها، ایشان بخاطر حفظ وحدت جامعه و مصالح عالیله اسلام و انقلاب قاطعانه خواستار سکوت در مقابل آن حجم عظیم تبلیغات بوده و از حق‌شروعی و قانونی خویش چشم‌پوشی کردند و حتی از اقدامات دیگران در حد امکان جلوگیری نمودند و چنانچه در سخنرانی مورخه ۱۱/۱۰/۶۸ بیان فرمودند از انتشار چند کتاب مفصل و تحقیقی و مستند که پاسخگویی اکاذیب و تهمتها بود و می‌توانست افکار بسیاری از کسانی را که به اعتماد به تبلیغات و نوشته‌های یکطرفه قضاوت‌هایی کرده و یا موضعگیری‌هایی را نموده بودند دگرگون سازد جلوگیری کردند و بدین گونه فداشدن خود را بر فداشدن انقلاب و بوجود آمدن بحران داخلی ترجیح دادند. اما در مقابل همه این حسن نیتها و از خود گذشتگی‌ها بداندیشان و بدخواهان به هر مناسبتی با دروغزنی و هتاکی در برخی از جراید و یا بوسیله انتشار جزواتی با امضاهای مجهول و مجهول و یاراندازی گروه‌های فشار همچنان به فعالیت‌های تخریبی و تفرقه‌افکنانه خود ادامه داده‌اند و تاکنون اگر رعایت مصلحت شده کاملاً یکطرفه بوده است. اخیراً هم با انتشار کتابی تحریک‌آمیز که چیزی نیست جز نمایش سریال تکراری سید مهدی هاشمی، یعنی کسی که در سال ۶۶ اعدام گردیده و در سال ۶۵ نیز در نامه‌ای که ایشان به حضرت امام‌قدس‌سره نوشتند ضمن تشکر بخاطر دستور رسیدگی به پرونده نامبرده کاملاً از او و گروه او اظهار برائت نمودند، ولو بلغ ما بلغ.

آیا جواب این حسن نیتها همین است که اشاعه اکاذیب نسبت به ایشان ادامه یابد؟ چرا از علاقه شدید ایشان به انقلاب و جمهوری اسلامی و حفظ وحدت کلمه سو استفاده می‌شود؟ همه این سمپاشی‌ها علیه شخصیتی اعمال می‌شود که سوابق و فضائل او بر همه مردم ایران بخصوص بر مسئولین جمهوری اسلامی روشن است و نقش عمده ایشان را در برپایی انقلاب اسلامی و پیروزی آن و تثبیت نظام جمهوری اسلامی و مشارکت در یک دهه رهبری انقلاب و نظام و آن هم در مراحل و مسائل حساس و پیچیده را همه دوستان و دشمنان اعتراف دارند و اکثر مسئولان رده بالای نظام بدون واسطه یا مع الواسطه شاگرد ایشان بوده‌اند. اصولاً این روش بسیار ناجوانمردانه است که شخصی را مورد حمله و تاخت و تاز قرار دهند اما به او حق دفاع داده نشود و در همسرسانها بایکوت شود، چنین برخورد در مورد یک شهروند معمولی جمهوری اسلامی شایسته نیست تا چه رسد به ایشان. آیا با چنین شیوه‌ای روح یاس در ملت که پشتوانه اسلام و انقلاب است ایجاد نمی‌شود؟ و آیا با چنین سیرهای یاس می‌توانیم مدعی اجرای عدالت در جامعه باشیم؟ آیا حذف و جداسازی ایشان از نظام جمهوری اسلامی به نفع این نظام است؟ آیا این که شخص دوم انقلاب را مخالف آن معرفی کنیم باعث آبروی نظام و انقلاب است یا بالعکس؟ پس چرا اجازه می‌دهید بعضی افراد این معنی را از روی جهالت و نادانی جلوه دهند و تبلیغ نمایند؟ گناه این خلافکارها هم چنین به گردن کسانی است که واقعیتها را می‌بینند و حقایق را درک می‌کنند اما عملی رغنم میل قلبی خود سکوت می‌نمایند و همین محافظه‌کارها و مصلحت‌اندیشیهای شخصی است که مهاجمین به حریم مقدس مرجعیت و روحانیت را جرئت و جسارت می‌بخشد و اگر امروز به ایشان جسارت می‌کنند فردا دیگران را مورد حمله قرار می‌دهند.

آیا این آیه شریفه: "ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم" و حدیث شریف: "اذا امتی تواکلت الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فلیاذنوا بوقاع من الله" شامل این افراد عافیت طلب نمی‌شود؟ البته در برابر این همه بلای زبان حال و زبان قال ایشان چیزی نیست غیر از "انما اشکوا بیتی و حزنی الی الله" و "ما رایت الا جمیلاً".

حضرت آیت الله یزدی با توجه به اعلام جنابعالی مبنی بر قرار دادن هفته اول تیر ماه به عنوان هفته عدالت و هم اینکه شما مسئول مستقیم اجرای عدالت در جامعه می‌باشید و هم بخاطر خدا و خون شهدا و حفظ نظام جمهوری اسلامی از این همه مظلومیت ایشان و اهمداشته باشید و آثار وضعیه آنرا جدا مد نظر بگیرید. انشا الله موفق باشید و السلام علیکم ورحمة الله و برکاته

هفتم تیرماه ۱۳۶۹

احمد منتظری

پیوست شماره ۱۴۲: نامه امام خمینی به معظمه در مورد رسیدگی به اتهامات آقای سید مهدی هاشمی

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت جناب‌الاسلام والمسلمین فقیه عالی قدر آقای منتظری دامتایامبرکاته

پس از اهدا سلام و تحیت، علاقه اینجانب به جنابعالی بر خود شما روشن‌تر از دیگران است، به حسب قاعده طول آشنائی صمیمانه و معاشرت از نزدیک مقام ارجمند علمی و عملی شما مجاهدت با ستمگران و قلدران و رنجهای فراموش نشدنی جنابعالی در سالهای طولانی برای اهداف اسلامی قداست و وجاهت و وارستگی کم نظیر آنجناب و بالاتر حیثیت بلند پایهای که دنباله این امور به خواست خداوند تعالی برای شما فعلا حاصل است و احتیاج مبرمی که جمهوری اسلامی و اسلام به مثل جنابعالی دارد انگیزه علاقه مبرم است لهذا این حیثیت مقدس باید از هر جنبه محفوظ و مصون باشد، حفظ این حیثیت به جهات عدیده بر شما و همه ماها واجب و احتمال خدشدار شدن آن نیز منجز است، برای اهمیت بسیار آن با این مقدمه باید عرض کنم این حیثیت واجب المراعات به احتمال قوی بلکه ظن نزدیک به قطع در معرض خطر است خصوصا با داشتن مخالفین موثر در حوزه قم که ممکن است دنبال بهانه‌های باشند. این خطر بسیار مهم از ناحیه انتساب آقای سید مهدی هاشمی است به شما. من نمی‌خواهم بگویم که ایشان حقیقه مرتکب چیزهایی شده‌اند بلکه می‌خواهم عرض کنم ایشان متهم به جنایات بسیار از قبیل قتل مباشره یا تسبیح و امثال آن می‌باشند و چنین شخصی ولو میرا باشد ارتباطش موجب شکستن قداست مقام جنابعالی است که بر همه حفظش واجب موکد است، آنچه مسلم است و در آن پای فشاری دارم رسیدگی به وضعیت و موارد اتهام او است، رسیدگی به خانه تیمی و انباشتن اسلحه آن هم با پول ملت به اسم کمک به سازمانهای به اصطلاح آزادیبخش، اصولا یک همجواری بنویسند دخالت دولت جرم است و باید ایشان که صلاحیت این امر را ولو واقعا برای این سازمانها باشد ندارد و دخالت در حکومت است جواب بدهد این امر قطعی است، و آنچه از شما می‌خواهم در رتبه اول پیشنهاد مستقیم شما به دخالت وزارت اطلاعات و رسیدگی به این امور است و اگر برای شما محذور دارد به طوری که تکلیف شرعی از شما ساقط است سکوت است حتی در محافل خصوصی دفاع از یک همجواری شخصی که خطر برای حیثیت شما است و احتمال فساد و خون ریزی بی‌گناهان است سم قاتل است، باید تمام فعالیتها که به اسم کمک به سازمانهای به اصطلاح آزادی بخش است قطع شود و تمام کسانی که در این امور دخالت داشته‌اند محاکمه شوند، و آنچه مسلم است و مایه تاسف حسن ظن جنابعالی به اعمال و افعال و گفته‌ها و نوشته‌ها است که به مجرد وصول به شما ترتیب اثر می‌دهید و در مجمع عمومی صحبت می‌کنید و به قوه قضائیه و غیره سفارش می‌دهید و من از شما که دوست صمیمی سابق و حلال من هستم و مورد علاقه ملت تقاضای کنم که با اشخاص صالح آشنا به امور کشور مشورت نمایند پس از آن ترتیب اثر بدهید تا خدای نخواست لطمه به حیثیت شما که برگشته حیثیت جمهوری است نخورد، آزادی بی‌رویه چندصد نفر منافق به دستور هیئتی که با رقت قلب و حسن ظنشان واقع شد آمار انفجارها و ترورهای و دزدیها را بالا برده است، ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان. من تاکید می‌کنم که شما دامن خود را از ارتباط با سید مهدی پاک کنید که این راه بهتر است و الا هیچ عکس العملی در رسیدگی به امر او از خود نشان ندهید که رسیدگی به امر جنایات مورد اتهام حتمی است. سلامت و توفیق جنابعالی را خواهانم.

۱۲ مهرماه ۶۵

روح‌الله الموسوی الخمینی

پیوست شماره ۱۴۳: نامه معظمله در پاسخ به نامه مورخ ۶۵/۷/۱۲ امام خمینی، درباره پارهای از نارساییها و دفع برخی اتهامات مورخه ۱۳۶۵/۷/۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از سلام و تحیت، مدتی بود تصمیم داشتم صادقانه و صریح مطالبی را که به نفع انقلاب و کشور می‌دانم به عرض حضرتعالی برسانم لکن رعایت مزاج و حال حضرتعالی مرا مانع می‌شد، ولی پس از زیارت مرقومه شریفه مورخه ۶۵/۷/۱۲ تاخیر را روا ندیدم. امید است از صراحت منخلص تریجید. عرائضم را در بندهای جداگانه به عرض می‌رسانم:

۱- من به حسب متن واقع از دو حال خارج نیستم: یا فردی هستم مطابق ذهنیاتی که تدریجا برای حضرتعالی پیدا شده ساده‌اندیش بازی خور، و مثلا امثال سید مهدی هاشمی به من خط و فکر می‌دهند، و بر حسب مرقومه حضرتعالی: حسن ظن من به اعمال و افعال و گفته‌ها و نوشته‌ها اساس تصمیمات من است، و یا اینکه فردی هستم که در ضمن خواندن نوشته‌های گوناگون و شنیدن گفته‌های ضد و نقیض که هر روز در قریب دو ساعت ملاقات عمومی از طبقات مختلف از وزرا و نمایندگان مجلس و مسئولین اداری و قضائی و ارتشی و سپاهی رده بالا و پائین و ائمه جمعه و جماعات و طلاب و دانشگاهیان و بازاری و کارگر و امثال اینها می‌شنوم خود من که تا اندازه‌های سرد و گرم دنیا را لمس کرده‌ام و با خوب و بد مردم محسوس بوده‌ام، چه بسا از خود هم فکری و تاملی و اراده‌ای داشته باشم و بحمدالله تعالی هیچ وقت هم ماجراجو و شهرت طلب نبوده‌ام بلکه هدفم همیشه خیر و صلاح ملت و پیشرفت اسلام و کشور بوده است. البته ادعای عصمت و عدم اشتباه هم نمی‌کنم: کفی المرأ نبلا ان تعد معائبه. اگر فرض اول در حق من صحیح است پس تایید و ترویج حضرتعالی و مسئولین و علما و فضلا از من، و امید داشتن به من کذائی برای آیندگان اسلام و کشور و حتی تعریف حضرتعالی از من در همین نامه اخیر صحیح نیست، و واقعا لازم است برای آیندگان کشور و انقلاب فکر اساسی بکنید و مسامحه به هیچ نحو روا نیست، و آن هم در درجه اول به عهده حضرتعالی است که موسس انقلاب بوداید، و ملاحظه مرا هم نکنید من یک جو طالب مقام نیستم، و اگر فرض دوم صحیح است پس احتمال بدهید عرائضی را که در این نامه می‌نویسم کلا او بعضا صحیح باشد و الا احتمال خفیف المونه، و در امور مهمه احتمال هم منجز است.

۲- من از وقتی که با حضرتعالی آشنا شدم در هر شرائطی روحا تسلیم و پیرو حضرتعالی بوده‌ام، و به اندازه قدرتم در لحظات حساس، در آزادی و گرفتاری و تبعید حضرتعالی از شما حمایت می‌کردم، و اصلا برای خودم در برابر حضرتعالی خودیستی قائل نبودم و از شما و علم شما و فضائل شما و رساله و کتب شما ترویج می‌کردم، کوشش می‌کردم شهریه حضرتعالی مرتب شود، رساله حضرتعالی پخش شود، نام حضرتعالی در منبرها برده شود، هر کس از حضرتعالی توقع و انتظاری داشت و گله می‌کرد سعی

می‌کردم او را راضی کنم هرچند با سخت‌گیری بر خود وعائله‌ام بود، و این امر را وظیفه خود می‌دانستم و طعمی هم نداشتم چنانچه الان هم ندارم، و در این راه دوستان زیادی را هم رنجاندم و یا از دست دادم، و تاسف هم نمی‌خورم، و پس از پیروزی انقلاب نیز به همین نحو عمل کردم، به خاطر حضرتعالی اوقات گرانبهائی را صرف می‌کردم، جوابگوی اعتراضات می‌شدم و مشکلات مردم و متوقعین از حضرتعالی را به اندازه قدرت حل و رفع می‌کردم، و همین الان هم با همه گرفتاریها هر روز چند ساعت وقت خود را صرف مساله گونی و مساله نویسی مطابق فتاوی حضرتعالی می‌کنم، و هر روز بلا استثنا حدود چهل الی پنجاه نامه استفتائیه را که بعضی محتاج به مراجعه و مشتمل بر مسائل عدیده است می‌خوانم و مطابق فتاوی حضرتعالی برای مردم می‌نویسم یا مهر می‌کنم. ساعاتی از وقت من هم صرف توجیه مردم در برابر اشکالاتی است که نسبت به حضرتعالی یا بیت حضرتعالی یا مسئولین و ارگانها دارند می‌کنم، از افسراد خوب طرد شده دلجوئی می‌کنم، به مسئولین اداری و قضائی برای جذب نیروهای خوب کمک می‌کنم.

مستویان دولتی و ارگانها از رده‌های بالا و پائین مرتبا مراجعه می‌کنند و رهنمود می‌خواهند و نظریات مرا راهگشای مشکلات خودشان می‌دانند و همگی می‌گویند چون دستمان به حضرت امام نمی‌رسد و نمی‌شود این مشکلات را به عرض ایشان رساند برای شما می‌گوئیم و از شما کمک می‌خواهیم، آیا به نظر حضرتعالی همه این مسئولین حتی بسیاری از مسئولین جبهه‌ها وابسته به خطضد انقلاب هستند که می‌خواهند مرا به موضع خاصی بیندازند؟ یا واقعا غرق مشکلات و گرفتار تضادهای شده‌اند و نظریات مرا راهگشای دانند. این همه وقت که من صرف رسیدگی به شکایات زندانیان و بستگان آنان و یا دعوت دادستانها و زندانبانان و نصیحت و تذکر به آنان می‌کنم و بازرس به زندانهای تهران و شهرستانها می‌فرستم و بسیاری از بی‌گناهان و یا کم‌گناهان و افراد مریض و روانی را که آزاد کردم به عقیده اکثر علاقه‌مندان به حضرتعالی بزرگترین خدمت را به شخص حضرتعالی کرده‌ام، این کارها وظیفه شورای عالی قضائی و سرپرستی زندانهاست ولی بدانید که اطلاع شورای عالی قضائی و سازمان اطلاعات کشور از داخل زندانها از اطلاع من بسیار کمتر است. ظرفیت هم‌زندانهای کشور حدود سی هزار نفر است در صورتی که زندانیان ایران اعم از عادی و سیاسی و مواد مخدر حدود نود الی صد هزار نفر است یعنی تقریبا سه برابر، امکانات غذایی و بهداشتی و دارویی بسیار کم، امکانات آموزشی تقریبا صفر، و زندانبانها نوعا افراد جاهل و یا تندخو و دارای عقده بودند که غیر از فحش و کتک منطق دیگری نداشتند، و بالاخره زندانها در شرف انفجار بود که من دخالت کردم و در اثر پیگیری خیلی بهتر شده است ولی افراد تند و وارشان امثال لاجوردی منتظر استشمام نظر بیت حضرتعالی هستند تا خشونتها را از سر گیرند و می‌گویند خشونت نظر امام مدظله است زیرا لاجوردی نماینده معظمه بود و او این روش را می‌پسندید.

ضمنا بدانید که افراد شناخته شده وارد در مسائل سیاسی و علاقه‌مند به بقا انقلاب همه معتقدند که صحبت‌های من که احيانا به عنوان تذکرات و گاهی انتقادات سازنده و بازگو نمودن دردها و خواسته‌های مردم و ارائه بعضی پیشنهادهاى اصلاحی پخش می‌شود عامل ماندن مردم در صحنه و امیدوار شدن آنان است و می‌گویند اگر این صحبت‌ها نبود معلوم نبود چه می‌شد و عکس‌العمل مردم در برابر کجیها و بی‌عدالتیها که می‌بینند چه بود. ضمنا اشکال نوعا در مسئولین بالا نیست بلکه در کارمندان ادارات است که مردم با آنان سر و کار دارند و برای رساندن تذکرات به آنان راهی جز پخش در رسانه‌های گروهی نیست.

۳ و اما مساله نهضتها و سید مهدی هاشمی و خانه تیمی و انباشتن اسلحه، اولاً مرسوم نهضتهاى اسلامى در ایران یعنی تبلیغ انقلاب اسلامى در جهان و تقویت نیروهای انقلابی در کشورها شخص من و مرحوم محمد منتظری بودیم و مردم هم با عشق و علاقه به اسم نهضتها کمک کرده‌اند و هنوز هم می‌کنند، و به عقیده بنده از اوجب واجبات بوده و هست، و بسزرگترین خدمت را هم تا حال به اسلام و انقلاب کرده است، و در این میان وزارت خارجه ما فقط شعار و پز آن را می‌دهد.

در همین سال گذشته در افغانستان در اثر جنگ داخلی بین گروههای مسلمان شیعه مجاهد بیش از سه هزار شیعه کشته شد و کسی در ایران نجنبید، و همین نهضتها با نظارت من گروهی را به معیت حبیب‌الاسلام آقای جواهری به عنوان حاکم شرع به داخل افغانستان فرستاد و آتش جنگ داخلی را خاموش کرد و در صدد هماهنگ کردن گروهها و رهبران آنان هستیم که در این جهت سپاه و اطلاعات اتفاقا با ما هماهنگ است ولی متاسفانه بعضی از بجههای وزارت خارجه کارشکنی می‌کنند و مایل نیستند وحدت کلمه بین شیعههای مجاهد افغانی به وجود آید نهضتهاى داخل مصر و تونس و مراکش و داخل فلسطین اشغالی و نیجریه و تا اندازهای لبنان مریوط به همین نهضتهاست، همین چند روزه که آقای حسینی به قول حضرتعالی از خانه تیمی بازداشت شده چند نفر جوان مصری که در آنجا محکوم به اعدامند و چند نفر از اتریش که شیعه شده‌اند و در اتریش فعالیت دینی دارند به سراغ آقای حسینی آمده بودند و بالاخره ما در قم به نحوه طفره با آنان مذاکره کردیم و نخواستیم بفهمند آقای احمد حسینی با این همه سوابق خدمت به انقلاب در زندان جمهوری اسلامی است به اتهام حمایت از نهضتها به فعالیت همین نهضتها در دانشگاههای نیجریه شعار امام خمینی رهبر جهان اسلام می‌دهند و پیامهای حضرتعالی را ترجمه و پخش می‌کنند و نماینده می‌فرستند در قم که با من به نیابت امام خمینی بیعت کنند غافل از اینکه اصلا امام خمینی نهضتهاى اسلامى را جرمی دانند.

و ثانيا در زمان مرحوم محمد منتظری امکانات نهضتها وسیع بوده و مواد و اسلحه هم زیاد وجود داشت و جوانی به نام آقای احمد حسینی اصفهانی که فعلا بازداشت شده از طرف مرحوم محمد مستول خارج از کشور بود و مخلصانه هم کار می‌کرد، ولى پس از شهادت آن مرحوم از کارهای انفجاری خبری نبود و تعطیل شد و حدود هشت ماه قبل آقای حسینی می‌رود نزد آقای فلاحیان معاون آقای ری شهری و مواد و وسائل را که زیاد هم بوده به ایشان تحویل می‌دهد و رسید می‌گیرد و فقط به کارهای فرهنگی و تبلیغی در خارج اکتفا می‌کند، خانه هم با اجازه دادستانی و کمیته و با اطلاع اطلاعات کشور بوده و جانی که صدها کیلو مواد وجود داشته دوست و پنجاه گرم مواد باقیمانده ته مانده از سابق چیزی به حساب نمی‌آید، سلاح هم فقط یک سلاح مجاز برای حفظ خودش بوده، حالا به تعبیر اطلاعات و القا در همه محافل و به حضرتعالی خانه تیمی شده و انبار اسلحه، غرض چه بوده؟ خدا می‌داند. اینک یک ناجوانمردی و بی‌تقوانی را هم بشنوید: سپاه در وقت حج یک کار غلط ناروا انجام می‌دهد

و از ساکهای حدود صد نفر حجاج پیرمرد و پسرزن بدون اطلاع آنان سو استفاده می‌کند به نحوی که در عریستان در وقت حج آبروی ایران و انقلاب را بردند و آقای کروی ناچار شد از ملک فهد طلب لطف کند، لابد حضرتعالی شنیدماید، آن وقت در همان کشور بعضی زمزمه راه می‌اندازند که خوب است بگوئیم از طرف سید مهدی هاشمی بوده، و یک نفر از شش نفر افراد سپاهی که متصدی این کار غلط بوده‌اند آمد نزد من و به من گفت مسئول من در سیاه اصرار می‌کند که بگویم از طرف سید مهدی هاشمی این کار انجام شده، و در مجلس و هیئت دولت و محافل دیگر هم شایع کردند، اینک آنان که در سیاه این کار غلط را انجام داده‌اند و در وقت حج آبرویمان را بردند غیر قابل تعقیبند، و آقای حسنی و سید مهدی هاشمی باید تعقیب و محاکمه شوند؟

و ثالثاً نهضتها و پول نهضتها مربوط به من و مرحوم محمد منتظری است و سید مهدی هاشمی پس از مرحوم محمد در این جهت از من حکم دارد، حالا که نظر حضرتعالی بر مجرمیت و تعقیب مجرم است و مرقوم فرموده‌اید: "تمام کسانی که در این امور دخالت داشته‌اند محاکمه شوند" محاکمه اولاً باید متوجه من و مرحوم محمد در عالم برزخ بشود نه آقای حسنی و سید مهدی هاشمی که ماموریتی را انجام داده‌اند البته هر مامور به این قبیل کارها ممکن است در ضمن کارش اشتباهات جزئی هم داشته باشد ولی اساس کارشان که حمایت نهضتهاست بدستور من انجام می‌شده. ضمناً طبق اظهار خود آقای فلاحیان در حضور آقای ری شهری و من، آقای حسنی در بسیاری از کارهای اطلاعاتی مهم خارج با اطلاعات همکاری می‌کرده است، بالاخره کارهای آقای حسنی یا مربوط به نهضتها بوده یا مربوط به اطلاعات و آقای فلاحیان است پس نگاه داشتن او بر خلاف عدل اسلامی است.

و رابعاً حالا که همه مشکلات کشور از جنگ و اقتصاد و گرانی و تورم و نارضایتیها حل شده و فقط مشکل سید مهدی هاشمی باقی مانده سپاه و کمیته و اطلاعات قدرت و نیرو دارند و هر کس را بخواهند از جمله سید مهدی را می‌توانند بگیرند و فرضاً فی‌النباهیه اعدام کنند ولی آقایانی که مستهاس است در پشت این صحنه هستند و متأسفانه آخر الامر از عنوان حضرتعالی خرج کرده‌اند بدانند که اگر سید مهدی هاشمی را پیش من تکه تکه کنند من خودم را به کسی نمی‌فروشم و استقلال فکری و ارادی خود را حفظ می‌کنم و خانه من فعلاً که منشا اثری نیست تقسیم لازم ندارد و ضمناً سید مهدی هاشمی در زمان شله در دادگاه اصفهان به زور ساواک به سه مرتبه اعدام محکوم شد ولی دیوان عالی کشور زمان شاه این استقلال و عرضه را داشت که حکم دادگاه اصفهان را لغو کنند ولی همین سید مهدی در زمان جمهوری اسلامی اصرار کرد اگر بنا است محاکمه شوم مرا محاکمه کنید تا گره باز شود و در اصفهان مقدمات محاکمه فراهم شد ولی شورای عالی قضائی نظر نداد و جلسو آن را گرفت بحالا آقای وزیر اطلاعات می‌فرمایند او مستهاسم به بیست و چند فقره قتل است و حضرتعالی هم می‌فرمایید: "مستهم به جنایات بسیار از قبیل قتل مباشره یا تسبیح و امثال آن می‌باشد" اگر کشور هرج و مرج است عرضی ندارم و اگر قانون دارد اتهام قتل احتیاج به شاکمی دارد و مرجع سیدگی هم دادگستری است و اطلاعات حق دخالت ندارد، باید شاکمها شکایت کنند و دادگستری هم اقدام کند او که خود مصر به این امر است.

و سادساً حضرتعالی که رهبر عالم اسلام هستید و سید مهدی را از همان زمان که در شورای سپاه و عضو مسووری بود نزد حضرتعالی به صورت غولی خطرناک مجسم کردند خوب بود این همه از دشمنان سید مهدی راجع به او شنیدید یک دفعه این سید را می‌خواستید و از خودش سئوالاتی می‌کردید، او که چند مرتبه تقاضای ملاقات کرده است، این منصفانه نیست که ما فقط از دشمنان و رقبا راجع به کسی بشنویم.

و سابعاً من ترس از بیان حقیقت ندارم و آن کان‌الحق مرا سید مهدی هاشمی حدود دو سال است در اثر همین تبلیغات سو به منزلت رفت و آمد ندارد و بسا ماهها می‌گذرد و من او را نمی‌بینم و امر نهضتها به وسیله پیغام انجام می‌شود، ولی من سید مهدی را از وقتی که بچوبود و بسا مرحوم محمد هم بحث و به درس مکاسب من می‌آمد می‌شناختم و پدرش استاد من بود و برادرش داماد من است من تمام خصوصیات او را می‌دانم، او مردی است مخلص اسلام و انقلاب و حتی شخص حضرتعالی، هم خوش استعداد و خوش درک است و هم خوب صحبت می‌کند و خوب می‌نویسد و در عقل و تدبیر و مدیریت به مراتب از رئیس سپاه و وزیر اطلاعات با همه کمالاتشان بهتر است و در تعهد و تقوا هم از آنان کمتر نیست، فقط بز اخفش نیست و حاضر نیست کور کورانه مهره کسی بشود.

او در خانه نشسته مشغول مطالعه و نوشتن است و فعلاً در کشور مد شده است هر کار خلافی را از قتل و اعلامیه و امثال اینها را رجماً بالغیب بغو نیست دهند و خط بازیهای کشور هم سبب تقویت این قبیل شایعه‌ها است، و متأسفانه مسئولین از جمله اطلاعات هم به جای جلوگیری از شایعه‌های بی اساس همین شایعه را اساس قضاوت قرار می‌دهند و این خط بازیها و تصفیه حسابهای ظالمانه خود نیز یکی از مشکلات کشور است. من برای حضرتعالی داستانی نقل کنم قطعاً یاد دارید که در قم آقای حاج مهدی اربابی صاحب هتل را به اتهام زنا با یک دختر مسافر اصفهانی و قتل آن دختر به دار آویختند و چقدر روی آن تبلیغ شد و مرحوم آیتالله بروجردی هم روی اجراً آن فشار آوردند، حدود دو سال قبل آقای شیخ یحیی سلطانی نماینده اردستان به من گفت می‌دانید آن دختر زنده است و اهل منطقه ما است و اتفاقاً آن شب مسافر همان هتل هم بوده است و کسی هم مزاحم او نشده است و همه این بازی را سرهنگ قلعه علیه اربابی راه انداخت و من احتمال می‌دهم آقای صانعی هم که اهل آن منطقه هستند جریان را بدانند. ضمناً آقای ابوشریف هم در امر نهضتها به ما کمک می‌کند و با آقای هاشمی در این جهت همکاری دارد، می‌توانید از ایشان سئوالاتی بکنید.

۴ برگردیم به مساله زندانها، در تهران و کرج تنها حدود پانزده هزار زندانی سیاسی وجود داشت و فعلاً به حدود شش هزار رسیده است، البته جمعی در اثر انقضا مدت آزاد شده‌اند ولی حدود پنجاه هزار عفو شده‌اند، نه چند صد نفر که در نامه حضرتعالی ذکر شده و اکثر آنان دختران مریم و ضعیف و روانی بودند که گله گله بازداشت شده بودند و جز یک قلم مختصر که اول بار از طرف دیوان عالی کشور بود بقیه همه با نظر دادستان و زندانبان و اطلاعات و هیئت چهار نفره بوده است و بر حسب اقرار دادستانی از افراد عفو شده خیلی کم دوباره پیوسته‌اند، بلکه پیوسته‌ها اولاً خیلی کمند و ثانیاً نوعاً از کسانی هستند که زندانشان تمام شده، و

پیوسته‌های جدید هم اغلب در اثر برخورد بد و طرد کردن و محروم کردن آنان از درس و کار و شغل‌های اجتماعی است. زندانی هم بالاخره بشر است و نان و زندگی و حیثیت می‌خواهد و با تنگ نظری ما همه طرد می‌شوند و قهراً گروه‌ها جذب می‌کنند و ضمن توجه داشته باشید که ترورها و انفجارهای فعلی اغلب مربوط به گروه‌های اعزامی از عراق و اروپا است نه آزاد شده‌ها، خود اطلاعات هم این را می‌داند، و اینجاست که انسان در حسن نیت بعضی از مسئولین شک می‌کند که وقایع را به نحو تحریک آمیز و مطابق میل خودشان گزارش می‌دهند و شما توجه داشته باشید مساله زندانها و عفو برای من جز گرفتاری و خرد کردن اعصاب چیزی نداشت منتهی تکلیف شرعی بود و من در حضور فرزند حضرتعالی با شما شرط کردم که دخالت در امر عفو را می‌پذیرم به شرط اینکه اگر گزارشی و چیزی علیه عفو و رسیدگی بوضع زندانیان به اطلاع حضرتعالی رسانند قبل از تصمیم مرا بخواهید تا رفع شبهه بشود، خوب بود مرا می‌خواستید یا اقلاً حکم عزل مرا بمن ابلاغ می‌فرمودید نه به آقای محمدی گیلانی، آیا این برخورد صحیح است؟ و من اصرار داشتم تفریض حکم عفو به من را کسی نداند ولی بر خلاف میل من آقای مقتدانی در یک مصاحبه گفت و همه آن را فهمیدند حالا عوارض و تبعات دستور جدید شما در خارج چه خواهد بود؟ آن هم مساله‌ای است که جواب آن به عهده حضرتعالی است. خوب فرضاً آزادیها بیجا بوده رفتن روحانیون به زندانها برای آموزش و پاسخگویی به اشکالات و جلوگیری از تندروها و خلاف شرعها چه اشکال داشت که به شورای عالی قضائی دستور داده شده جلوگیری کنند؟ جز اینکه آقایان جلو خلاف شرعها را می‌گرفتند آن هم تا اندازه‌ای و به وسیله صحبت کردن با زندانیان آنان را به حضرتعالی و انقلابخوشین می‌کردند و سوژه تبلیغاتی را نیز از منافقین می‌گرفتند؟ اعزام بازرس وظیفه حضرتعالی بوده است و من در حقیقت وظیفه حضرتعالی را انجام می‌دادم، نماینده من که مراقب کار دادستانها و بازجوها و زندانبانان بود و از اکثر زندانها هم گزارش تهیه کرده آقای انصاری نجف‌آبادی است که مرد فاضل خوبی است و شنیده شد در نجف استاد حسین (فرزند مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی) بوده است.

۵ نکته مهم اینجاست که من وقتی که در زندان بودم منافقین را خوب شناختم و دریافتم چه از نظر ایدئولوژی و چه از نظر اخلاق افراد فاسد خودخواه ریاست طلبی هستند و یک جو وجدان و عاطفه ندارند، و لذا نه در زندان و نه پس از آزادی به آنان اعتنا نمی‌کردم و آنان را راه ندادم ولی سران آنان که خیلی کم هم بودند از جو آزاد دبیرستانها و دانشگاهها و پولهای کلان بنیاد مستضعفین و اسلحه یادگانها و چتر حمایت آیت‌الله طالقانی و بنی صدر و دانشجویان خط امام و شخص فرزند حضرتعالی و بیت شما استفاده کردند و بچه‌های معصوم دل باخته اسلام را در اثر سادگی و خامی به دام انداختند و مخصوصاً دختران کم سن و سال را. یک روز من در منزل آقای یزیدی محل سکونت حضرتعالی عرض کردم متأسفانه در منزل حضرتعالی از آنان حمایت می‌شود، فرمودید به وسیله کی؟ گفتم آقای احمد آقا، و الان هم همان سران فاسد در عسارت و تبلیغ و ترغیب می‌کنند و تسمه‌های ترور به داخل کشور می‌فرستند و از اعدامهای بی‌رویه سابق و برخوردهای تند دادستانها و زندانبانها استفاده تبلیغاتی می‌کنند، در صورتی که اکثریت قاطع زندانیان آنان بچه‌های بازی خورده در حد سمپات هستند که بسا بعضی از آنان در اثر خواندن یک اعلامیه گرفتار شده‌اند و در اول زود قابل انعطاف بودند ولی رفتار تند و غلط بازجوها و زندانبانان آنان را سر موضع واداشته است.

حالا به عقیده بیت حضرتعالی من شدم ساده‌اندیش و طرفدار منافقین، و خط باطل روی من کار می‌کنند، برای اینکه از داخل زندانها و رفتارها آنان اطلاع دارم و می‌بینم جنایت می‌شود و شورای عالی قضائی که وظیفه دارد یا نمی‌داند و یا جرات اقدام ندارد. آیا می‌دانید در زندانهای جمهوری اسلامی به نام اسلام جنایاتی شده که هرگز نظیر آن در رژیم منحوس شاه نشده است؟

آیا می‌دانید عده زیادی زیر شکنجه بازجوها مردند؟ آیا می‌دانید در زندان مشهد در اثر نبودن پزشک و نرسیدن به زندانیهای دختر جوان بعد از اچار شدند حدود بیست و پنج نفر دختر را با اخراج تخمدان و یا رحم ناقص کنند؟

آیا می‌دانید در زندان شیراز دختری روزه دار را با جرمی مختصر بلافاصله پس از افطار اعدام کردند؟

آیا می‌دانید در بعضی زندانهای جمهوری اسلامی دختران جوان را به زور تصرف کردند؟ آیا می‌دانید هنگام بازجویی دختران استعمال الفاظ کیک ناموسی رایج است؟ آیا می‌دانید چه بسیاری زندانبانانی که در اثر شکنجه‌های بی‌رویه کور یا کر یا فلج یا مبتلا به دردهای مزمن شده‌اند کسی به داد آنان نمی‌رسد؟

آیا می‌دانید در بعضی از زندانها حتی از غسل و نماز زندانی جلوگیری کردند؟ آیا می‌دانید در بعضی از زندانها حتی از نور روز هم برای زندانی دریغ داشتند این هم نه یک روز و دو روز بلکه ماهها؟

آیا می‌دانید برخورد با زندانی حتی پس از محکومیت فقط با فحش و کتک بوده؟ قطعاً به حضرتعالی خواهند گفت اینها دروغ است و فلاتی ساده‌اندیش.

۶ با اجازه حضرتعالی قدری هم از آنچه در خارج زندانها می‌گذرد گزارش دهم: آیا می‌دانید که مردم در اتوبوسها و تاکسیها و صفوف مرغ و تخم مرغ و بنزین و روغن نباتی و گوشت و امثال اینها علناً به مسئولین جمهوری اسلامی و حتی متأسفانه به شخص حضرتعالی فحش می‌دهند؟

آیا می‌دانید روحانی و روحانیت در نظر مردم مورد تنفر واقع شده است؟ آیا می‌دانید مردم در عین حالی که به نماز جمعه می‌آیند و شعار هم می‌دهند اکثر آنان ناراضیند و به مسئولین فحش می‌دهند؟

آیا می‌دانید در ادارات و وزارتخانه‌ها و متأسفانه بعضی دادستانها و دادگاهها رشوه بیداد می‌کند؟

آیا می‌دانید دزدیهای کلان با رشوه و سفارش و تلفن حل می‌شود ولی دزدیهای کوچک تعقیب می‌شود؟

آیا می‌دانید از بس دزدی و اختلاس و مخصوصاً با لباس پاسدار و کمیته زیاد شده مردم احساس امنیت جانی و مالی نمی‌کنند؟ آیا می‌دانید در خارج کشور بیش از دو میلیون ایرانی آواره‌اند و بسیاری از دختران به فحشا و خودفروشی افتاده‌اند و ایران و ایرانی را در خارجی اعتبار کرده‌اند؟

آیا می‌دانید فقر و گرانی بیداد می‌کند، حقوق و درآمد همان حقوق سابق ولی قیمت اجناس ده برابر یا بیست برابر شده است و در

این صورت برفقرا چه می‌گذرد؟

آیا می‌دانید در جمهوری اسلامی بر خلاف آنچه در فقه خواندیم نه جان مسلمان محترم است و نه مال او، قاضی حکم می‌کند مال او را بدهیدخانه او را بدهید کسی گوش نمی‌کند مخصوصا اگر در تصرف بنیادهای انقلاب باشد؟ و افراد شورای عالی قضائی هم از ترس یکدیگر و یاترس از تلفنهای مقامات و یا جوسازیهای غلط بر این همه خلاف شرعها به وسیله سکوت صحنه می‌گذارند؟

آیا می‌دانید اعضا شورای عالی قضائی به یکدیگر اعتماد ندارند و کمتر تفاهم می‌کنند و بالنتیجه اکثر کارها معوق می‌ماند، و آقایان مصاحبو شعار خورد مردم می‌دهند؟

آیا می‌دانید اکثر قضات خوب دلسرد و مستعفی شده‌اند و افراد فاسد یا ضعیف باقی می‌مانند؟ آیا می‌دانید دارو از طرف دولت به داروخانهها داده می‌شود ولی نوعا جواب آنان در مقابل نسخهها جواب رد است و همان دارو در دستدستفروشههای دوره گرد به چند برابر قیمت پیدا می‌شود و همچنین بسیاری از لوازم دیگر، ولی کسی نیست از دستفروشهها بپرسد دارو دستدولت است تو این را از کجا آوردهای؟ هر روز حدود یک میلیون جمعیت ایران سراغ دکتر و دارو و درمانگاه و بیمارستان می‌روند و اکثرا ناراضی‌پرمی‌گردند و دادرسی نیست، این مسائل دیگر مربوط به جنگ نیست بلکه مربوط به ضعف مدیریتها و برنامه ریزی است، و فرداست کسرمای زمستان است و قرائن نشان می‌دهد که از نفت و سوخت خبری نیست.

آیا می‌دانید مواد مخدر در کشور بیداد می‌کند و اعدامها و زندانها و جزیره بی‌اثر شده است و غالبا معلول فقر و بدبختی است؟ تذکرا عرض می‌کنم لازم است حضرتعالی در امور جاریه کشور و جهتها فقط به گزارشهای مسئولین و بیت معظم قناعت نکنید. مسئولین همیشه هم به لحاظ خودشان و هم به لحاظ رعایت حال حضرتعالی خوینها را می‌گویند و بدبختیها را نمی‌گویند. لازم است افرادی عادی موردتوق که در میان ملت هستند گاهگاهی بیایند و محرمانه بدون حضور احدی و بدون ترس و وا همه اوضاع کشور را صریحا گزارش کنند و من خوشبختانه از این شیوه استفاده می‌کنم.

۷ با کمال معذرت نامه به طول انجامید و حضرتعالی را خسته کردم، لقد اسفر الصبح و ارتفع الظلام و لم ادر السی کم قلت قلت. بالاخره با وضعفعلی ناچارم از کارهای سیاسی کشور کنار بمانم و به درس و بحث طلبگی و کارهای حوزوی بپردازم به همان نحو که حضرتعالی در اواخر بامر حرم آستانالله بروجردی عمل کردید، زیرا مخالفت با حضرتعالی و نظام را صحیح نمی‌دانم بلکه حرام می‌دانم و در چهارچوب فعلی تایید و همکاری را نیز با مشاهده کارهای خلاف مشروع نمی‌دانم، بنابراین تقاضا می‌کنم به من کاری ارجاع نشود. ضمنا در وجه شرعیه کمافی السابق به وکالت حضرتعالی تصرف می‌کنم مگر اینکه صلاح ندانید و به من ابلاغ فرمائید.

و در خاتمه از باب النصیحه لانه المسلمین نکاتی را مختصرا تذکر می‌دهم:

۱ چند سالی است که عملا اداره کشور و انقلاب را حضرتعالی به روسای سه قوه و شخص آقای حاج احمدآقا سپرده‌اید، و همه کارها از ریز و درشت و تخصصی و غیر تخصصی را باید آقایان صلاح بدانند و تشخیص دهند، و در عمل آقای موسوی نخستوزیر تسلیم آقایان خامنه‌ای و هاشمی و حاج احمد آقا است، و آقای موسوی اردبیلی هم اهل مقابله و برخورد نیست فقط نزد ما داد می‌زند که مخالفم ولی نمی‌توانم مخالفت کنم پس در حقیقت سغفر تصمیم گیرنده‌اند در صورتی که مسائل و مشکلات کشور به حلی است که این سغفر با اشتغالاتدیگری که دارند نمی‌توانند حل کنند، اصلا ملاقات با آقایان و طرح مسائل با آنان خود یکی از مشکلات کشور است، و مگر مغز و فکر آقایان چقدر طاقت دارد که همه مسائل سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی کشور را بتوانند عمسقیقا بررسی و حل و فصل نمایند، و آیا آقایان در همه مسائل اهل تخصص‌اند؟ در صورتی که در کشور افراد زیادی هستند معتقد به اسلام و انقلاب که برای حل مشکلات طرحها و نظریاتی دارند که یا نمی‌توانند و یا می‌توانند به آقایان ارائه دهند و چاره جز مراجعه و فشار بر من ندارند. من هم با همه گرفتاریها اگر فرضا بتوانم چند مایک مرتبه با آقایان مواجه شوم و مطالبی را مطرح کنم یا طفره می‌روند و یا وعده می‌دهند و عمل نمی‌شود و یا فورا از عنوان حضرتعالی استفاده می‌شود که امام با این مطلب مخالفتند، بالاخره این آقایان هرکدام با چندین مسئولیت سنگین نمی‌توانند در همه مسائل طراح و برنامه ریز باشند، و بالنتیجه به نظر من کشور در سراسیب سقوط است و مردم هم اکثرا ناراضی، سابقا من به حضرتعالی پیشنهاد کردم ده السی پانزده نفر افراد غیر شاغل و متخصص در امور سیاسی و نظامی و اقتصادی بی‌نام و نشان در پشت صحنه باشند که همه مسائل و مشکلات و راه حلها را بررسی نمایند و طرحهای متن در قسمتهای مختلف تهیه کنند و پس از ارائه به حضرتعالی قاطعانه اجرا شود، و این امر در همدنیا معمول است، و حل مشکلات را نیز حضرتعالی از آنان بخواهید آنها باید کاری جز این معنا نداشته باشند و ملاک انتخابشان نیز لیاقت و عقل و تخصص باشد نه خط بازی.

۲ حدود هشت سال است با خشونت و اعدام زیاد و بازداشت زیاد و مصادره‌های بیجا حکومت کردیم و به جانی نرسیدیم، پیغمبر اکرم(ص) پس از فتح مکه به مردم مکه فرمود: "یا معشر قریش ما ترون انی فاعل بکم؟ قالوا: خیرا، اخ کریم و ابن اخ کریم، قال: اذهبوا فانتم الطلقاء" و حتی ابوسفیان و هند و وحشی قاتل حمزه مورد عفو واقع شدند و از غنائم حنین آنان را بهره‌مند ساخت، من نمی‌گویم سران منافقین مورد عفو واقع شوند ولی یک دختر بچه پانزده ساله خام را اعدام یا حبس ابد یا یک بدبخت راننده ساواک یا باغبان شاه یا اشرف حتی خانه نشین او را هم بگیریم، و یا شش هزار باغ تهران و حومه را مصادره یا توقیف کنیم و در اثر اهمال کاری بخشکانیم و صاحب باغ با رعوب و وحشت و باعشق به ایران در اروپا و آمریکا و ترکیه ظرفشویی یا گدائی کند و تنها کسی که از این مصادرهها بهره نبرد مستضعفین بودند.

۳ بسیاری از روحانیون و آخوندها حتی آنان که سابقا مخالف خوانی می‌کردند با یک احوال پرسی و تلفن و یا کمک قابل جنبند، و در رفتن به آنان جز مظلوم نمائی آنان اثری نخواهد داشت.

۴ بسجسه‌های کمیته با همه اخلاصشان نوعا احساساتی و تندند، سعی شود آنها را که به عنوان منکرات و حجاب و امثال ذلک با مردم برخورد دارند افراد روان شناس، عاقل، تعلیم دیده و دلسوز باشند، فاعل منکر از فرعون بدتر نیست و خداوند فرمود: نو

قولا له قولنا لعله يتذكر اوبخشي .

۵ از همه ارگانها ضعیفتر و داغونتر تشکیلات قضائی است در صورتی که لازم است از همه ارگانها قویتر باشد، البته آنان مشکلات قانونی هم دارند و سفارشها و تلفن‌ها هم مانع تصمیم و کارشان هست و لسی ذاتا اعضای شوراهای همفکر نیستند و نوعا تفاهم ندارند و اصلا باشورا تصمیم‌گیری کمتر میسر است، حضرت امیرالمومنین (ع) مطابق نقل آمدی فرمودند: "الشركه في الملك تودي الي الاضطراب" و اعضای شوراهای خدا بالاتر نیستند و خداوند می‌فرماید: "لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا". قضاوت و دادستانهای فاسد و یا ضعیف که کم نیستند مردم را به ستوه آورده‌اند و در زمان شاه افلا ساواکی بر سر آنان مسلط بود و با وضع فعلی و برخوردهای بدی که شده افراد عاقل عالم خوب جذب نمی‌شوند و اصلاح این امر نیاز به یک حکم ولایتی قاطعانه دارد که یسکنفر تا یکی دو سال مامور اصلاح تشکیلات شود ولو با دیگران مشورت کند اما حق تصمیم نهائی بدون چون و چرا با او باشد، و به نظر می‌رسد باز هم آقای موسوی اردبیلی خیرالموجودین است، به شرط اینکه اختیار تام به او داده شود و هر روز با تلفن تحت فشار قرار نگیرد .

۶ انتخاب افراد برای پستها متاسفانه نوعا تابع عواطف و باندبازی و رفیق بازی و مهربودن است نه تابع عقل و لیاقت و کفایت طرف و این امر خطرناک است باید فکری کرد، و قد سنل احد من السحکما: " ما بال انقراض دولة ساسان؟ " فقلل: " لانسهم استعملوا اصاغر العمال علی اعظم الاعمال فلم یخرجوا من عهدتها، و استعملوا اعظم العمال علی اصاغر الاعمال فلم یعتنوا علیها فعاد وفاقهم الی الشتات و نظامهم الی البتات."

۷ مساله جنگ هم از مسائل اساسی کشور است و اجمالا وضع خوب نیست و بیش از همه کارها به تخصص و برنامه ریزی و تهیه مهمات نیاز دارد، و رقابت و تضاد بین ارتش و سپاه نیز روز به روز عمیقتر می‌شود و خطرناک است.

۸ به مسئولین و رسانه‌های گروهی سفارش فرمائید حتی المقدور از دروغ‌گفتن در گزارشها و خبرها و وعده‌ها پرهیزند که مردم نوعا می‌فهمند و برای جمهوری اسلامی شکست است. در خاتمه آخرین گزارشی را که آقای سید مهدی هاشمی از نهضتها فرستاده بود جویا ارسال می‌شود تا نمونه‌هایی از جرم نهضتها را ملاحظه فرمائید، و از اینکه در این نامه صریحا با حضرتعالی سخن گفتم معذرت می‌خواهم. من طبعاً صریح‌اللهجه بوده و هستم، سلامت و طول عمر و موفقیت حضرتعالی را در همه زمینها از خدای بزرگ مسئلت می‌نمایم و به ملت در دعا اقتنا می‌کنم که خدایا خدایا تا انقلاب مهدی‌خینی را نگهدار و السلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۱۳۶۵/۷/۱۷

حسینعلی منتظری

ضمیمه نامه به حضرت امام:

آخرین گزارش آقای سید مهدی هاشمی از نهضتها آزادیبخش

بسمه تعالی

محضر مبارک فقیه‌القدر حضرت آیتالله العظمی منتظری دامتایامه

با سلام

بسا اینسکه حضرتعالی به طور مستمر در جریان گزارش عملکرد با نهضتها و حرکتها اسلامی بوده‌اید ولی نظر به ضرورت استحضار و اطلاع کاملتر همراه با جمع‌بندی گزارشهای قبلی مراتب زیر مجدداً به اطلاع حضرتعالی می‌رسد:

۱ فلسطین

از آنجا که روند پیروزی رزمندگان اسلام بر بعث عفتلی عراق مقدم‌الاست بر آزادی قدس عزیز و امام امت بارها تاکید فرموده‌اند که برای آزادی قدس از کریلا باید گنشت، از این رویه نظر می‌رسد حفظ امید و اعتماد در بین مسلمانان زجرکشیده فلسطینی یکی از اصولی است که می‌تواند انشا الله پس از سقوط صدام زمینه مبارزه با اشغالگران قدس را فراهم سازد، از سوی دیگر چون تجربه سازمان آزادیبخش فلسطین به شکست انجامید و معلوم گشت اعتماد بر نیروهای چپ و راست و ملی‌گرا و اصولاً افراد غیر معتقد به مبانی اسلامی جز خسران اثری نداشته و ندارد برادران همواره سعی بر این داشته‌اند تا رابطه خویش را با نیروهای معتقد به اسلام در فلسطین تقویت نمایند.

از این جهت با تلاش فراوان مجموعه‌هایی را کشف کردیم که می‌توان گفت محبوب به جنبه‌های اسلام عزیز و انقلاب اسلامی‌اند و خود نیز معتقد به فعالیتها خالص اسلامی به دور از معادلات شرق و غرب می‌باشند مانند:

الف آقای شیخ اسعد بیوض التیمی که سابقاً امام جماعت مسجد الاقصی و چند سال امام جمعه در اردن و هم اکنون با جمعی از روحانیون فلسطینی و اردنی به کارهای تعلیم و تربیت طلاب و فعالیتها ضد صهیونیستی اشتغال دارد.

حتما به خاطر دارید که در رابطه با همین مجموعه از طلاب و علمای فلسطینی، اندیشه تاسیس دانشسکه قدس در ایران را حضرتعالی مطرح فرمودید.

ب آقای منیر شفیق با یک مجموعه از جوانان متدین فلسطینی که علیرغم فشارهای عرفات و دیگر جناحهای ناسالم ارادت و اعتقاد خویش به مقام رهبری انقلاب و جمهوری اسلامی را حفظ کرده‌اند.

ج آقای بشیر سالم با یک مجموعه گسترده از جوانان مسلمان فلسطینی که در سرزمینهای اشغالی و مصر به فعالیت اشتغال دارند و از بسره ایران و انقلاب اسلامی عشق می‌ورزند در مجامع اهل سنت به تشیع نسبت داده می‌شوند. مجله الطلیعه الاسلامیه بهترین نمودار تفکر و اندیشه‌های ایشان است که با کمکهای حضرتعالی تاسیس و راهاندازی شد و در اثر کمبود هزینه قطع شد.

د آقای شیخ ابراهیم غنیم که از علمای عارف فلسطینی و از مجاهدین معروف آن دیار است و یک مجموعه از جوانان رزمنده فلسطین راتحت نظر دارد. از حساب ۷۱۰۰ و امکانات دفتر کمکهای شایانی به ایشان صورت گرفت. در این

رابطه سخن آقای سید عیسی طباطبایی که از مراکز اینها دین کرده بود شنیدنی است: "پایگاه برادران مربوط به شیخ ابراهیم غنیم از چنان فضای دینی و عرفانی برخوردار بود که انسانها به یاد مدوسه فیضیه می‌اندازد." در خاتمه فعالیت‌های ما با این مجموعه عبارت بوده از تغذیه فکری، انتقال تجربیات انقلاب و کمک‌های مالی، و سعی می‌شده با برنامه‌های دولت تداخل نداشته باشد.

۲ مصر

در این کشور با اطلاعاتی که از انحراف اخوان المسلمین از مسیر اصلی انقلاب داشتیم، از روز اول تلاش می‌کردیم با نیروهای متدینی کمپس از پیروزی انقلاب در ایران جذب حرکت اسلامی گشته‌اند تماس برقرار سازیم. لذا با تحمل مشکلات طاقت فرسا به مجموعه‌های زیر دست یافتیم:

الف مجموعه المختار الاسلامی که مجله‌ای به این نام منتشر می‌ساختند و از سوی سادات خائن تسوقیست و مجدداً به کار خود ادامه می‌دهد. این عده که از بهترین و مسلمانترین جوانان مصری هستند و روابطی با سرزمین‌های اشغالی نیز دارند به خط امام و انقلاب اسلامی بسیار نزدیک بوده و در اشاعه افکار اسلامی در جامعه مصری نقش بارزی داشتند.

ب سازمان جهاد اسلامی، رابطه ما با این مجموعه از آنجا آغاز شد که در یکی از ملاقات‌هایی که با حضرت امام داشتیم و معظمله در جمع شورای فرماندهی سپاه صحبت می‌فرمودند، گفتند: در مورد صدور انقلاب باید خیلی محتاط باشید که آبروی جمهوری اسلامی نرود و... ولی چنانچه در گوشه‌ای از جهان در یکی از کشورها دیدید که می‌توان یک طاعوت را سرنگون کرد بکنید، لذا قبل از قتل سادات با این برادران مربوط شدیم و همین که از جریان تصمیم‌گیری آنان مطلع گشتیم مبالغی پول برای آنان فرستادیم ولی از مناعت طبع این عزیزان تعجب کردیم هنگامی که پولها را عودت داده و فقط از ما خواستند که حضرت امام و فقیه‌عالیقدر برای ما دعا کنند. پس از موفقیت در عملیات که با سخن حضرت امام تطابق داشت گزارش مفصل آن را که نخست به دست حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای خامنه‌ای رسیده بود و ایشان نزد اینجانب ارسال داشتند خدمت حضرت امام و جنابعالی تقدیم نمودم.

یکی از برادران جهاد اسلامی به نام محمود احمد الصاوی که از دوستان نزدیک خالد اسلامبولی بوده و اکنون در ایران بسر می‌برد چنین می‌گفت:

"ما در مجموعه محاسبات خویش در انقلاب مصر به یک کمبود اساسی برخوردیم و آن اینکه مردم مصر آن تعبد و اطاعت شرعی که مردم شیعه نسبت به مراجع تقلید خود دارند نداشته، و خود را ملزم به اطاعت از علمای ما نمی‌دانند." افکار این برادران به اندازه‌ای به تشیع نزدیک است که می‌گفت:

"ما در مجلس شورای خود این فکر را طرح نمودیم که هر چند پنهانی و از روی تقیه تشیع را بپذیریم تا زمینه این اندیشه در کل سازمان آماده شده و ان‌شا الله اگر حضرت امام نماینده‌ای تعیین فرمودند با ایشان بیعت کرده و همان معادله‌ای که انقلاب را در ایران پیروز کرد در مصر برقرار سازیم."

همین آقای محمود احمد الصاوی در چند روزی که در منزل ما بود مرتب تحریر الوسیله حضرت امام را مطالعه می‌کرد و حتی در مسایل نماز و طهارات طبق فقه شیعه عمل می‌کرد. کمک‌های ما به این برادران مقداری پول و انتقال تجارب مبارزات ایران در زمان شاه بوده و مخصوصاً نسبت به برقراری رابطه مبارزات در مصر با علمای مصر و مقام رهبری در ایران، کمک‌های فکری شایانی به آنان نمودیم.

۳ عراق

در این کشور به دلیل اطلاعاتی که از موقعیت گروه‌های عراقی داشتیم، پس از پیروزی انقلاب در ایران با همکاری و همفکری برادر شهید حجت‌الاسلام محمد منتظری بر آن شدیم تا از راه دیگر به تشکیل نیروها بپردازیم و لذا چند طرح زیر مورد توجه قرار گرفت:

الف تشکیل یک جریان علمایی به نام جماعه العلماء که آن زمان از چهره‌های زیر تشکیل شده بود: حجت‌الاسلام والمسلمین آقای سید محمد باقر حکیم، حجت‌الاسلام والمسلمین آقای سید محمود هاشمی، حجت‌الاسلام سید محمدرضا مدرس، حجت‌الاسلام آقای شیخ مهنی آصفی و چند نفر دیگر. همین طرح در نهایت به تشکیل مجلس اعلا منتهی شد.

ب تأسیس یک لشکر اسلامی متشکل از نیروهای وابسته به مرحوم آیت‌الله شهید صدر، حزب الدعوة، منظمه العمل و جماعت آقای حکیمو عده‌ای از مسلمانان کرد عراقی. هم اکنون نیز رابطه‌های نزدیکی با طلاب متعهد و مبارز عراقی و گروه‌های مجاهد آن داشته و کمک‌های زیادی در زمینه حضور آنان در جبهات جنگ ایران و عراق از یک سو و فرستادن آنان به داخل عراق از سوی دیگر به ایشان نمودیم.

طرحی که اخیراً توسط بعضی فضلاء عراقی مطرح شده و مورد توجه برادران ما نیز قرار گرفته این است که خسار از چهارچوب‌های گروهی و تشکیلاتی جریان رابطه با مرجعیت و رهبری و تشبیت زمین‌های آن پس از سقوط صدام از هرکاری مهمتر بوده و تنها از این طریق می‌توان زمین‌های حکومت اسلامی در عراق را بررسی نمود.

۴ افغانستان

در رابطه با این کشور کارهای زیادی انجام گرفته که آخرین آن ساله صلح و آتش‌بس بین مردم شیعه و مقلدین حضرت امام بود. همان گونه که حضرتعالی در جریان بوده‌اید دست‌های فتنه‌گر شرق و غرب و سادملوخی گروه‌ها جنگ خانمانسوز داخلی را بین شیعه و شیعه راه انداخت که در طول سه سال گذشته بیش از سه هزار نفر جوان شیعه کشته شد، تا اینکه به دستور حضرتعالی هیئتی بلندپایه از علمای افغانستان بسرپرستی آقای جواهری به عنوان حاکم شرع به افغانستان رفته و در طول چند ماه فعالیت طاقت‌فرسا با همه خطرات جانی که در برداشت موج خونریزی را متوقف و حالت تفاهم و صلح را در مناطق شیعه نشین افغانستان برقرار ساختند. البته ایسادی دشمن همواره به فتنه‌گری مشغولند و بیم آن می‌رود که اگر اقدامات دیگری صورت نگیرد مجدداً آتش

جنگهای داخلی را مشتعل سازند.

در رابطه با اعزام هیئت هماهنگی های لازم با برادر معظم حجج الاسلام والمسلمین جناب آقای خامنه‌ای و آقایان ولایتی و وزیر امور خارجه و آقای خاتمی وزیر ارشاد و برادران سپاه و اطلاعات صورت گرفت و در آینده نیز هرگونه اقدام دیگری انشا الله با هماهنگی دولت صورت می‌پذیرد. نیازی به تذکر ندارد که جاذبه ولایت‌فقیه و مرجعیت در میان مردم شیعه افغانستان به مراتب از علاقه مردم ایران بیشتر بوده و مردم ستم‌دیده آن دیار در رابطه با امر ولایت‌آبادگسی هرگونه فداکاری در مقابل دشمنان اسلام را دارند تا آنجا که یک ایرانی عادی همین که به افغانستان می‌رود مردم مانند امازاده به او احترام گذاشته و از او تجلیل می‌کنند. روسیه و دولت کابل نیز از این اعتقاد و تعبد سخت‌نگران است ولی هیچ راه دیگری جز برافروختن جنگهای داخلی و انصراف مردم از جنگ با روسیه را ندارد.

۵ مراکش

در این کشور نظر به وجود خفقان شدید امکان ارتباط مستقیم با مردم وجود ندارد و لذا روابط ما علاوه بر دانشجویان و اساتیدی که در دانشگاه‌های فرانسه و بلژیک به تحصیل اشتغال دارند با عده‌ای که از ائمه جماعت مراکشی است که به فعالیتهای تدریس علوم اسلامی در مساجد مسلمانان مغربی در بلژیک اشتغال دارند.

جمعیت‌های اسلامی مانند جند الاسلام نیز که از گروه‌های نسبتاً متدین و نزدیک به انقلاب اسلامی است از کمک‌های فکری و مالی مابهرمند شده‌اند. در میان علمای بزرگ مراکش که در خارج از آن کشور زندگی می‌کنند و تاکنون چند بار به ایران آمده و به زیارت جنابعالی نیز نایل گشته‌اند، جو تشیع و نزدیکی به مکتب اهل‌بیت زیاد است تا آنجا که برای اولین بار از سوی ایشان فکر بیعت دسته جمعی علمای اهل سنت مراکش با حضرت امام پیشنهاد شد که نظر به مرانعی که در کار بود انجام نگرفت.

یکی از همین علما اظهار می‌داشت "من در مجموعه بررسی‌های فقهی خود به این نتیجه رسیدم که در میان مذاهب اسلامی، تشیع تنها مذهبی است که می‌تواند در مقابل طواغیت به عنوان یک مکتب فکری انسانها را تغذیه و رهبری نماید."

همین شخص آن چنان شیفته اهل‌بیت بود که در مراسم برگزاری یکی از شهدای عملیات برادر علی‌رضائیان در اصفهان در مصیبت‌ها چنان می‌گریست که برای حضار جلسه شگفت‌انگیز بود. همین عالم سنی در اثر آشناسدن با مبانی انقلاب اسلامی در ایران و تجاری که به او منتقل گشته بود بالاخره با تردید سؤال نمود من آماده‌ام تشیع خویش را اعلام کنم هرچند جو متعصبین اهل سنت اقتضا آن را ندارد، کم‌کم به ایشان سفارش کردم تقیه کند. نام این شخص آقای شیخ العینین است.

در بسیاری از کشورهای دیگر مانند ترکیه که هم در میان برادران و هم شیعیان جریان علاقه به انقلاب شدید است و کشور پاکستان، تونس، بلژیک، اتریش و یوگسلاوی مسایل بسیار ارزنده‌ای وجود دارد که به خاطر دوری از اطاله کلام صرف نظر کرده و به نتایج اقداماتی که تاکنون انجام گرفته می‌پردازم:

نظر به اینکه عملیات نظامی و کار مسلحانه نه در صلاحیت ما بوده و نه در توانمان، سعی شده درخواستهای نظامی برادران نهضت را راساً به سپاه پاسداران ارجاع داده و کوچکترین دخالتی در آن ننمائیم، و لذا عمده‌ترین فعالیت ما را تربیت نیروهای مسلمان نهضت و آشنا ساختن آنان به مبانی اسلام و تشیع تشکیل می‌دهد که خوشبختانه نتایج چشمگیری دربر داشته است مانند:

الف - مشخص شدن صف نیروهای که صرفاً به انگیزه اسلامی و انجام وظیفه شرعی دست به مبارزه با استکبار و کفر جهانی زده با نیروهای ناخالص و ناسالم که چه بسا با تظاهر به اسلام و انقلاب مرام فکری خود را ترویج می‌کنند.

ب - بالا بردن سطح آگاهی برادران نهضت نسبت به جوهای مسمومی که رسانه‌های گروهی دشمن در اذهان جهانیان القا می‌کند و در این رابطه تاکنون مسمومیت‌های فکری زیادی را از ذهنیت آنان زدوده‌ایم.

ج - امیدوار نگه داشتن آنان در قبال مشکلاتی که جمهوری اسلامی دارد و چه بسا موجب بی‌اعتنائی و سو برخورد می‌گردد. ما در روابطمان با جنبشها، دفاع از شعارهای اصلی انقلاب اسلامی و خط امامت و ولایت را وظیفه اصلی خود دانسته و می‌کوشیم تا اعتماد آنان به ایران سلب نگردد.

د - با اعتقاد به اینکه تنها با اسلحه و عملیات نظامی نباید انقلاب صادر گردد، ما سعی کرده‌ایم نهضت‌ها را از حالت یک بعدی خارج کرده و به آنان بفهمانیم در مناطقی که ضرورت و نیاز به کارهای نظامی وجود ندارد تربیت نیروهای مومن و آشنا ساختن آنان به فن مبارزه فکری بر اساس تفکرات و اندیشه انقلاب اسلامی مهمترین وظیفه شرعی آنان است. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

سید مهدی هاشمی

پیوست شماره ۱۴۴: نامه معظم‌له به امام خمینی مبنی بر متفاوت بودن اهداف مسئولین وزارت اطلاعات با هدف ایشان

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از سلام

۱ آنچه حضرتعالی در صدد آن بودید با حرکتی که توسط مسئولین اطلاعات انجام شده و می‌شود تفاوت بسیاری دارد رسیدگی به اتهامات آقای سید مهدی هاشمی که نظر حضرتعالی بود چه ربطی با حمله به موسسه انتشاراتی نهضت جهانی اسلام و غسارت اثاث و اموال شخصی آن و حمله به خانه‌های زیادی در تهران و قم و اصفهان و دستگیری افراد معلول و مجروح جنگ تحمیلی و هتک خانواده‌ها و بازداشت‌نمایند مجلس شورا و حمله به کتابخانه سیاسی که زیر نظر اینجانب اداره می‌شود و بارها مورد حملات تبلیغی رادیری منافقین واقع شده و دستگیری آقای محمودی یکی از متصدیان با وضع بدی که تصادفاً مرگ مادرش را به دنبال داشت می‌تواند داشته باشد. و از طرف دیگر ایجاد وحشت در محیط قم و مدارس که زیر نظر اینجانب اداره می‌شود و پخش شایعه‌های بی‌اساس و القا کلمات تفرقه‌آمیز و مطرح کردن وجود تضاد و تقابل بین حضرتعالی و اینجانب بین طلاب که گویا در

این میان عناصری وجود دارند که به دنبال مسائلی دیگر غیر از آنچه حضرت تعالی در صدد آن بودید می باشند، و به نظر می رسد توطئه ای عظیم در شرف تکوین است که هدف آن از طرفی القا تضاد بین حضرت تعالی و اینجانب العیاذ بالله و از طرف دیگر هتک بیت من و آنچه به من منتسب است می باشد، و در برخورد ها همه این امور را به فرمان حضرت تعالی نسبت می دهند.

۲ در اطلاعات به بعضی از افراد احضار شده که آزاد شده اند گفته شده ما می خواهیم بیت فلاخی را تسطهیر کنیم و فلاخی چه حقی دارد در زمان حضرت امام در کارهای کشور دخالت و اظهار نظر نماید. من خود آقای ری شهری را به چیزی متهم نمی کنم ولی می ترسم در اطلاعات خطی باشد که بخواهند به نام حضرت تعالی کارهایی را انجام دهند که عاقبت آن جز ضربه زدن به انقلاب و حضرت تعالی و تصفیه حساب اینجانب نباشد. حضرت تعالی فرمودید که به خاطر حفظ من دستور اقدام داده ایست ولی جو ایجاد شده این است که جمعیتی خطرناک و جاسوس و آدم کش و تروریست و از جمله آنان رئیس دفتر و داماد و فرزند من که نمونه عملشان حادثه ناگوار حجاج امسال است دور فلاخی جمع شده اند، و حوز علمیه قم در دریای شایعات عجیب و غریب شناور است و دشمن هم در پشت صحنه مشغول فعالیت و رادیوهای بیگانه هم شایعاتی اساسی به ضرر همه پخش می کنند، و اینها همه نتیجه بد عمل کردن مسئولین است. البته من شخصا در برابر ارزشهای اسلامی و انقلابی نذارم و مانعی ندارد فدا شوم ولی جو موجود به اصل انقلاب و روحانیت ضربه می زند.

۳ من وقتی که دیدم از طرف اطلاعات یک حرکت تند کاملا متضاد با نظر حضرت تعالی شروع شده و دست به دستگیریهایی بی رویه و بی اساس زدند و خانواده های آنان متوقعانه به طرف من متوجه شده اند چند روزی ناچار به ترک ملاقات شدم تا از فشار در امان باشم و در آخرین روز درس نیز صحبت هایی مبنی بر دامن زدن به اختلافات و شرح آثار شوم آن برای اسلام و انقلاب و جبهه ها کردم، ولی با صوری که باپخش خبر مسائل اخیر توسط رادیوهای بیگانه و انتشار اعلامیه های گوناگون که بسا عناصر ضد انقلاب و یا لاقبل نیخته و تند در آنها دست دارند در کشور و بخصوص در قم به وجود آمده عاقبت کار معلوم نیست به کجا می انجامد، و از قرار اظهارات آقای طاهری در اصفهان آتش روشن شده که خطرناک است، عده ای به نماز جمعه فحش می دهند، عده ای خون شمش آبادی را مطرح می کنند، عده ای از جبهه ها برگشته و دل سرد شده اند، و بالاخره فستق های در حال گسترش است که به نظر می رسد جز با تصمیم و دستور حضرت تعالی رفع نمی شود، و عمل به دستور حضرت تعالی که به منظور خدمت به اینجانب بوده هرگز نیازی به این روش تند و خلم نداشت، والسلام علیکم و الامر امرکم

۶۵/۸/۲

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۴۵: نامه معظمله به امام خمینی در ارتباط با عملکرد ناپسند وزارت اطلاعات و بازداشت و زیر سوال بردن نیروهای انقلاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محضر مقدس آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از سلام و تحیت و دعا برای سلامت و طول عمر و توفیق بیشتر حضرت تعالی بعرض می رساند: بنا داشتم یکباره سکوت کنم و هر چه با دادباد تسلیم قضا و قدر حق مطلق شوم، ولی در اثر ناراحتی قهری و ابتلا بی خوابی و تشنیت افکار تحت فشار روحی قرار گرفتم، و چاره ای جز توسل به نوشتن نامه نندیدم، و می پخشید که باز ناچارم بپرده و باصراحت با حضرت تعالی سخن بگویم، فرضا من و امثال من نسبت به سید مهدی در اشتباه بودیم، ما مدعی عصمت نیستیم و "کفی المرأ نبلان تعد معانیه"

یاد دارم حضرت تعالی حدود بیست روز قبل از عزل بنی صدر در نزد من از او تعجید و دفاع فرمودید، اما متأسفانه سید مهدی "به قول خودش منحرف" یکدفعه شد معصوم و همه حرفهای او شد وحی منزل، با پخش مصاحبه پر از دروغ او و پخش مصاحبه بدتر آقای ری شهری مدرسه هایی که زیر نظرم من با حدود یک هزار و پانصد نفر طلبه خوب در خط انقلاب با آن همه شهید و مجروح که در مقاطع حساس مدافع خط انقلاب و خط حضرت تعالی و دولت بودند و ضد انقلاب و محافظه کاران و حتی خط جامعه مدرسین از آنها دل خوشی نداشتند به لجن کشیده شد، و در حوزه قم خط انقلاب و جبهه های پر تحرک، پوچ و محکوم قلمداد شدند، در بعضی مدارس قم علی ما نقل، طلبه های را به خاطر شرکت در تشییع جنازه شهدا از مدرسه اخراج کردند، ولی تنها مدرسه رسول اکرم من که زیر نظر آقای صلواتی اداره می شد متجاوز از شصت شهید داشته است و بیت من که مورد توجه همه طبقات و در حقیقت شعبه بزرگی از بیت حضرت تعالی محسوب می شد زیر سوال برده شد، و به نام حضرت تعالی و ترضیه خاطر حضرت تعالی با من در حد یک سفیه مسجور که نسبت به مدارس و برنامه ها و اداره بیت و محافظ و پاسدار و ملاقات کنندگان اصلا اهل تشخیص نیست معامله شد، و از هر طرف نسبت به من و بیت من و محافظین و نمایندگان من اظهار نظر و جوسازی می کردند بعضی قصد خیر داشتند، و عده ای نیز از هر کس هر خاطره ای و عقده ای داشتند به فکر انتقام جوشی افتادند، و من به خدا توکل کرده بودم، و بالاخره مدارس را با اختیار تمام تحویل آقای امینی و بالنتیجه تحویل شورای مدیریت و خط جامعه مدرسین دادم، و از داشتن مدرسه و کتابخانه و اظهار نظر در آنها بکلی صرف نظر کردم و آخر الامر نوبت به از هم پاشیدن شیرازه خانوادگی من رسید، و جوسازی علیه خانواده و فرزند و داماد من شروع شد و بالاخره داماد من با همزندانها و شکنجه های سابقش و خدمات فعلی او و نقش کنترل کننده او در بیت من و نسبت به قهریجان پس از پخش دستور حضرت تعالی با اطلاعات و دستور نسبت به سپاه قهریجان، و با وجود دو فرزند مخلصش که بارها در جبهه ها با خطر مرگ مواجه شدند و چندین روز با علف بیابان در کردستان عراق گذرانند، و بالاخره احضار و بازداشت شد. مثل اینکه در کشور و در قم هیچ امر خلافی جز در حریم من و در مدارس من وجود نداشته و ندارد، مخالفین من و ضد انقلابها مسرور و خوشحال شدند و خانواده من و دختر من و پسر من و فرزندان او افسرد و دل شکسته شدند و کار من هم شده دلجوئی از آنان و

دعوت به صبر.

قبیل از پخش دستور حضرتعالی به عنوان حمایت از من به نام طلاب بدون توهین به هیچ مقامی اعلامیه‌های منتشر شد و فرضاً او (سید هادی) هم مطلع یا شریک بوده این هم شد جرم موجب مجازات؟ و فرضاً مجرم هم بود خداوند نسبت به محارب می‌فرماید: "الا الذین تابوا من قبل ان تصدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم". "و هم به حضرتعالی نامه نوشت و هم رسماً از برادرش تبری جست، چرا برای حیثیت افراد ارزش قائل نیستیم؟ و آیا تضعیف من به مصلحت روحانیت و انقلاب است و چرا مسئولین این امور، خدمات و سوابق افراد را ملاحظه نمی‌کنند؟ امروز خانواده امید نجف‌آبادی آمده بودند که او به وسیله تلفن با گریه گفته است به آقا بگوئید به داد ما برسد که تلفن را قطع کرده‌اند. این آقای امید مردی است مجتهد و از مدرسین خوب منظومه و اسفار و در زمان اختناق شاه رساله و تحریر حضرتعالی را محرمانه چاپ و منتشر می‌کرد و به خاطر آن زندانها و تبعیدها کشید، حالا فرضاً پرونده داشته باشد اما باید محترمانه برخورد شود. حاطب بن اسیر سخته که نقشه نظامی پیغمبر اکرم را به وسیله زنی محرمانه برای قریش می‌فرستاد و به وسیله وحی کشف شد و سوره ممتحنه در شان او نازل شد عمر خواست او را بکشد پیغمبر اکرم مطابق نقل فرمود: "لعل الله اطلع علی اهل بدر" "و به واسطه سابقه بدش او را بخشید. بسیاری از بچه‌ها را که اخیراً بازداشت کرده‌اند از طلاب محصل و انقلابی می‌باشند و به اتهام امور جزئی بازداشت شده‌اند و با اهانت و فحاشی بازجویان و نگهبانان مواجه بوده‌اند و چه بسا ناجاز بوده‌اند در شلواری یا لیوان قضای حاجت کنند. البته به مسئولین بالا و طبعاً به حضرتعالی خواهند گفت که دروغ است. من می‌خواستم به حضور حضرتعالی بیایم و اجمالاً این مسائل و هم چنین مشکلات خانوادگی را تذکر دهم که به وسیله آقای انصاری پیغام دادید" اگر بیانی سقوط می‌کنی و من نمی‌توانم ملاقات کنم و سید هادی باید بازداشت و مجازات شود. "آیا اگر فرضاً آقای سید محمود مرعشی یا آقای سید جرّاد گلپایگانی می‌خواست به حضور حضرتعالی بیاید به همین نحو برخورد می‌کردید؟ صحبت سفر من به تهران را به نحو مشورت فقط من در تلفن با آقای هاشمی رفسنجانی گفتم و سید هادی هم حضور داشت، معلوم می‌شود تلفن من و آقای هاشمی را هم شنود گذاشته و یا گوش می‌کنند، اگر بناست تلفن من و آقای هاشمی هم کنترل باشد که وای بر این اطلاعات و این کشور. در سازمان اطلاعاتی که صددرصد مورد اعتماد حضرتعالی است و همه گزارشهای آن وحی منزل است در ضمن اینکه افراد خوب وجود دارد افراد نابابی هم وجود دارد که کارشان پرونده سازی برای اشخاص است، مثلاً فردی که در اصفهان مردم را به ستوه آورده بود حالا به اطلاعات منتقل شده و بازجوی امثال سید هادی و طلاب بازداشتی شده و قبلاً هم گفته بود ما می‌خواهیم منزل فلانی را تطهیر کنیم.

شب گذشته شنیده شد بنا دارند آقای سید هادی را تبعید کنند. آقای سید هادی نزد حضرتعالی خوب یا بد مثل فرزند من و کمک زندگی من و مورد اعتماد من است و برای من تبعید او قابل تحمل نیست علاوه بر اینکه نسبت به او و خانواده‌اش ظلم است، و همچنین بچه‌هایی که به خون متهم نیستند و فرضاً اعلامیه‌های پخش کرده‌اند وجهی برای ماندن آنان در زندان نیست و اگر بناست نظر من این اندازه بی‌اعتبار و بی‌ارزش باشد اجازه دهید مانند طلبهای بدون عنوان و مسئولیت مشغول درس و بحث باشم تا کسی از من توقع نداشته باشد. بدون قصد تنقیص می‌گویم این چه انقلابی است که امثال آقای... و آقای... میداندار آن هستند و سازمان اطلاعات هم عملاً در خط آنان قرار گیرد و امثال سید هادی و صلواتی با همه سوابق و خدماتش در زندان باشند؟ این قبیل انقلاب نیاز بهمن طلبه ندارد و من هم هیچ وقت طالب جاه و مقامی نبوده‌ام و جز به قصد خدمت مسئولیتی را نپذیرفتم. بیشتر از این مصدع شوم که هر چند حرف زیاد است ولی ملاحظه حال حضرتعالی هم لازم است. والسلام علیکم. ضمناً آقای سید هادی شاگرد شما و مقلد شماست حضرتعالی اگر او را بخواهید و نظریات خودتان را به او القا کنید قطعاً تخلف نمی‌کند و همچنین است امثال آقای صلواتی، وقتی از این طریق می‌شود از نیروها استفاده کرد چرا نکنیم؟

۶۵/۱۰/۱۹

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۴۶: ارسال یادداشت معضله برای امام خمینی در ارتباط با قضایای سال ۶۵ و ۶۶
تاریخ ۶۶/۹/۱۸

باسمه تعالی

- ۱ من شاگرد حضرتعالی بودم و صراحت لجه را از حضرتعالی یاد گرفته‌ام و اهل تملق و بازی با الفاظ و عبارات نیستم.
- ۲ در همه مراحل با حضرتعالی و انقلاب بودم و خود را از انقلاب جدا نمی‌دانستم و در شرایط حساس و سخت حافظ الغیب حضرتعالی بودم. همیشه تابع بودم و از خود داعیه‌ای نداشتم ولی متأسفانه گفته شد: "مگر ما چند امام داریم" یا گفته شد: "مسائل مملکت مستول دارد".
- ۳ چون همیشه در متن انقلاب بودم مراجعات و توقعات از من زیاد است، مخصوصاً که به حضرتعالی کمتر دسترسی دارند.
- ۴ اگر مصلحت می‌دانید به من بفرمائید بروم کنار سراغ درس و بحث، و ممنون هم می‌شوم و قهراً به مراجعین بساید بگویم بناست من دخالت نکنم، و یا بالاخره نمی‌شود از همه مسائل و تصمیمات و کارها بی‌اطلاع باشم و حقی تذکر و اعتراض خصوصی هم نداشته باشم و فقط وظیفه‌ام توجیه کارها باشد. ایشاهد بیری ما لایری الغائب، کارهای خلاف و تضییع حقوقی را مشاهده می‌کنم که راه جبران هم دارد و می‌دانم که خود حضرتعالی هم سیاستی را که در آن صداقت و انصاف و حفظ حدود و حقوق در آن نباشد قبول ندارید.
- ۵ من اجمالاً خطی را مشاهده می‌کنم که درصد تضعیف من است و می‌خواهند آنچه را به من مرسوب است لکدار کنند و حتی کار به جانی می‌رسد که دستور می‌دهند نمایندگان من را در زندانها راه ندهند با اینکه آنان هدفی جز بررسی امور رفاهی

زندانیان ندارند. مدارس مرا بایش از دو هزار طلبه که از اوائل انقلاب پایه‌گذاری شده بود و در خط انقلاب و حضرتعالی بودند و بیش از چهارصد شهید تا حال داده است و خلاصه کادرساز انقلاب بود به بهانه‌های واهی و به نام نگرانی حضرتعالی کوبیدند و مخالفین را خوشحال کردند. من احساس می‌کنم که دست‌هایی در کار است که می‌خواهند مرا از حضرتعالی جدا کنند و در این میان دنبال نقطه ضعفهایی از بیت من که شعبه‌ای از بیت حضرتعالی است یا منسوبین به من پیدا کنند و نزد حضرتعالی کاهی را کسوه جلوه دهند و متأسفانه دست من دور است و قدرت دفاع ندارم. هر وقت در ملاقات با مسئولین مربوطه نسبت به باز داشتیها سفارش برخورد خوب می‌کنم معمولاً عکس‌العمل بد دارد و من هم به احترام حفظ وحدت و حیثیت انقلاب مجبورم بسوزم و بسازم.

۶ در جریانات اخیر متأسفانه قشر جوان و دلسوز انقلاب از روحانی و غیر روحانی کوبیده و مایوس، و جناحهای مخالف که بعضاً حتی مخالف انقلاب و حضرتعالی بودند مخصوصاً بسیاری از آخوندها فرصت بدست آوردند و با چهره حق به جانب و با لعاب طرفداری از حضرتعالی بسمخلسان حضرتعالی که حتی در مواقع خطر و وجود محرومیتها حامی انقلاب و حضرتعالی بودند ضربه‌های تبلیغی می‌زنند. من شخصی قربانی شوم مانعی ندارد ولی اصل انقلاب را به پوچی می‌رسانند و یک حالت یاس در افراد مخلص ایجاد کرده‌اند. خوب است حضرتعالی وضع آخوندهای اصفهان را از آقای طاهری استفسار فرمائید. و خلاصه مطلب به اصطلاح امروز خط راست محافظه کار و بی‌تفاوت بر خط انقلاب حرکت پیروز شده است. کسانی جان گرفتند که بی‌رو درسیستی نه شما و نه خط شما و نه دولت شما هیچ کدام را قبول ندارند ولی تظاهر به حمایت از حضرتعالی می‌کنند.

۷ و بالاخره همان طور که در نامه قبل تذکر دادم حقوق زیادی از افراد مختلف تضییع و ظلم‌هایی به وسیله بعضی مسئولین انجام شد که ممکن بود هدف حضرتعالی بدون این ضایعات هم تامین شود، و با اینکه من از باب احساس وظیفه به آنان تذکر دادم نخواستند ترتیب اثر دهند. والسلام علیکم و ادا الله ظلمکم الشریف

۱۳۶۶/۹/۱۸

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۴۷: یادداشت معظمله به هنگام ملاقات با امام خمینی

تاریخ: ۶۶/۶/۴

- ۱ آقای سید هادی به عنوان تخلف از سمنان نیامده بلکه چون او را به دادگاه برای محاکمه احضار کردند من او را ملزم به ماندن در خانه خود کردم.
- ۲ اولاً او بنظر من بی‌گناه است و شکستن او گناه است، و ثانیاً محاکمه و شکستن او در حقیقت محاکمه من است و من به عنوان قائم مقام حضرتعالی شناخته شدم و قهراً محاکمه او یک دنیا خوراک برای رسانه‌های گروهی است و من تعجب می‌کنم که چرا حضرتعالی نامه او را نپذیرفتید و او را به پیچ و خمهای اطلاعات محول نمودید.
- ۳ صحیح نبود با این تبلیغات وسیع برای دادگاه ویژه و وجود عده زیادی روحانیین فاسد اولین قربانی دادگاه ویژه حریم من و بچه‌های مخلص انقلاب باشند.
- ۴ اطلاعات به منزله مدعی است، صحیح نیست دادستان دادگاه ویژه خودش مسئول اطلاعات باشد.
- ۵ در مورد فاجعه خونین مکه گزارشی می‌رسد مبنی بر اینکه در بین متظاهرين و در قالب مردم دست‌هایی بوده‌اند که پلیس سعودی را وادار به خشونت کرده‌اند، لازم است بیشتر تحقیق شود و چه بسا دشمنان در بین مردم نفوذ کرده باشند و یا خود سرانه مثل جریان سال قبل کارهای تندی انجام شده باشد و بالاخره برای تصمیم‌گیری تحقیق بیشتری لازم است.
- ۶ جزوه مربوط به استخبارات (اطلاعات) جزوه سابق مقدمه کتاب که قبلاً تقدیم شده است.

پیوست شماره ۱۴۸: نامه معظمله به آقای ری شهری وزیر اطلاعات وقت و اعتراض نسبت به عملکرد نامناسب وزارت اطلاعات

تاریخ: ۶۵/۸/۷

بسمه تعالی

جناب مستطاب حجج‌الاسلام آقای ری شهری دامتافاضاته

پس از سلام، اولاً دستور حضرت امام مدظله‌العالی مبنی بر رسیدگی به کارهای آقای سید مهدی هاشمی نیاز به بازداشت وسیع با وضع زندو تند که خاطره بد ساواک را در اذهان تجدید می‌کرد نداشت.

و ثانیاً من به جنابعالی گفتم و به حضرت امام مدظله هم نوشتم و هم گفتم که نهضت‌های رهائی بخش اسلامی خوب یا بد به دستور من و زیر نظر من بوده است، مزاحمت اشخاص دیگر یا احضار آنان به خاطر آن خلاف شرع است.

و ثالثاً عمل به دستور حضرت امام مدظله مبنی بر رسیدگی لازم، ولی هتک حیثیت اشخاص قبل از رسیدگی و ثبوت در دادگاه اسلامی و بخش آن خلاف شرع بین است و با حکومت عمل اسلامی سازگار نیست.

و رابعاً بر حسب اطلاع از بعضی منابع موثق مسائل مهمتری در پشت این صحنه وجود دارد و محتمل است جنابعالی وجه المصالحه شدباشید و در امور مهمه احتمال هم منجز است، مواظب مسئولیت شرعی خود باشید.

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۴۹: نامه معظمله به امام خمینی مبنی بر رسیدگی به اتهامات آقای سید مهدی هاشمی، پس از جوسازی رادیوهای بیگانه و برخی عوامل داخلی در القا بروز اختلاف و تقابل بین ایشان و امام

تاریخ ۶۵/۹/۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک رهبر بزرگ انقلاب آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی
ضمن سلام و تشکر از موضعگیریهای مدبرانه و برخورد قاطع حضرتعالی نسبت به جریانات انحرافی، خواهشمندم دستور فرمائید که جرائم و اتهامات سید مهدی هاشمی و افراد مربوط به وی بدون اغماض و با کمال دقت مطابق موازین عدل اسلامی ولو بلغ ما بلغ رسیدگی شود و مسابدا ارتسباط سببی ایشان و یا دیگران با اینجانب و یا هر کس و یا رعایت حرمت این و آن مانع تحقیق و رسیدگی گردد، زیرا حفظ حرمت اسلام و جلوگیری از انحرافات از دامن اسلام عزیز و انقلاب مقدس و روحانیت بر همه جهات مقدم است. سلامت و طول عمر حضرتعالی و پیروزی رزمندگان مسلمان را در همه جبههها از خداوند متعال مسالت می‌نمایم و والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۵۰: یادداشت گفتگوی سه ساعته معظمه با آقای سید احمد خمینی

- ۱ در قم تنها مدارس من بود که در خط شما بود، اگر حضرتعالی از دو سال قبل نسبت به مدارس من نگران بودید چرا به من نگفتید؟
 - ۲ چرا مصاحبهای را که به ضرر من و بیت من و مدارس من بود اجازه دادید پخش شود؟
 - ۳ چرا کتابخانه مربوط به من که حدود هزار عضو داشت و بیش از همه رادیو منافقین علیه آن تبلیغ می‌کرد هنوز هم مسهر و موم است؟
 - ۴ سید مهدی مجرم بود فرضا اعدام می‌شد مسالعی نبود ولی چرا بدون دادن حق دفاع کثیری از عاشقان اسلام و انقلاب و شکنجه‌شده‌های زمان شاه را به اتهام ارتباط با او در رسانه‌های گروهی و روزنامه‌ها کوبیدند؟ و عده‌ای عقده گشائی کردند، و جوانان مدافع انقلاب و روحانیت و در خط خودتان را به پوچی و یاس کشانند به نحوی که در جبهه‌ها هم اثر بد داشت و بیش از همه خوراک تبلیغی برای رسانه‌های ضدانقلاب فراهم شد
 - ۵ در کجای دنیا یک دوست و پدر با فرزند و دوست و همفکر خود این طور عمل می‌کند؟
 - ۶ حضرتعالی با این کار آخوندهای مخالف را که تا اندازه‌ای ترس و یا شرم حضور داشتند جری کردید و به آنان امکان ضربه زدن را دادید.
 - ۷ ضربهای که به اسم حضرتعالی و در پوشش حمایت از من و بیت من به من و بیت من زده شد از همه ضرباتی که آخوندهای مخالف در رژیم سابق و در زمان حال زدند و می‌زنند بیشتر بود، و فشار روحی که در این مدت متحمل شدم و به خاطر خدا و اسلام و انقلاب و حفظ حرمت حضرتعالی صبر کردم از همه زندانها و تبعیدها و کتکهای زمان شاه کوبندتر بود. و الی الله المشتکی
 - ۸ نمی‌دانم از بهره برداریهای ضدانقلاب و آخوندهای مخالف و تفسیرهای رادیوها و روزنامه‌های بیگانه و خوشحالی آنان تا چه اندازه مطلعید؟
 - ۹ شنیده شد فرموده‌اید: "فلانی مرا شاه و اطلاعات مرا ساواک شاه فرض می‌کند" البته حضرتعالی را شاه فرض نمی‌کنم ولی جنایات اطلاعات شما و زندانهای شما روی شاه و ساواک شاه را سفید کرده است، من این جمله را با اطلاع عمیق می‌گویم.
 - ۱۰ من حدس می‌زدم روزی حضرتعالی از اکثر علاقمندان منقطع شوید ولی گمان نمی‌کردم به این زودی عملی شود، و فی الخاتمه اقول: صدیق من صدقک لامن صدقک و السلام علیکم ورحمة الله و برکاته
- پیوست شماره ۱۵۱: یادداشت معظمه برای امام خمینی پس از قطعی شدن حکم اعدام سید مهدی هاشمی که توسط حجت الاسلام سینسراج الدین موسوی برای ایشان ارسال شد.
- ۱ سید مهدی هر چه بود و شد بالاخره بیست سال سنگ اسلام و انقلاب و امام را به سینه زد.
 - ۲ او از خیلی از کسانی که مورد عفو امام قرار گرفتند بدتر نیست و مادر پیر او و زن و فرزندان خردسلسل او مورد ترحمند و خانواده و بیت آنان مورد احترام است.
 - ۳ او نه مرتد است و نه محارب و نه مفسد و بالاخره به انقلاب و اسلام اعتقاد کامل دارد، هر چند در سلیقه خطا کار باشد و هست.
 - ۴ او هنوز طرفداران زیادی از حزب اللهی‌ها و جبهه بروها و افراد انقلابی دارد و اعدام او در روح آنان اثر بد باقی می‌گذارد.
 - ۵ اعدام او سبب می‌شود در شهرهای مختلف افراد خوب را به اتهام ارتباط با او خراب و منزوی سازند و قطعا حضرتعالی به این امر راضی نیستید.
 - ۶ اعدام او پیروزی بزرگی برای دشمنان و سوژه طلبان می‌باشد.
 - ۷ و بالاخره آنچه گفته شد نه به خاطر علاقه شخصی است که من فعلا هیچ علاقه شخصی ندارم بلکه فقط از نظر مصالح اسلام و آینده انقلاب است، و اینکه اعدام و خوریزی بالاخره بسا کنورت و خون در پی دارد. اعدام همیشه میسر است ولی کشته را نمی‌شود زنده کرد.

یکشنبه ۶۶/۷/۵

پیوست شماره ۱۵۲: متن نامه منسوب به حضرت امام در ارتباط با اعدام منافقین سر موضع در زندانها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از آنجا که منافقین خائن به هیچ وجه به اسلام معتقد نبوده و هر چه می‌گویند از روی حيله و نفاق آنهاست و به اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده‌اند، و با توجه به محاربه بودن آنها و جنگهای کلاسیک آنها در شمال و غرب و جنوب کشور با همکاریهای حزب بعث عراق و نیز جاسوسی آنان برای صدام علیه ملت مسلمان ما، و با توجه به ارتباط آنان با استکبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه آنان از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تاکنون، کسانی که در زندانهای سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند محارب و محکوم به اعدام می‌باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رای اکثریت آقایان حجة الاسلام نیری دامت‌افاضاته (قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) نماینده‌های از وزارت اطلاعات می‌باشد، اگر چه احتیاط در اجماع است، و همین طور در زندانهای مراکز استان کشور رای اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیار و نماینده وزارت اطلاعات لازم‌الاتباع می‌باشد، رحم بر محاربین سادماندیشی است قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی است، امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام رضایت خداوند متعال را جلب نمائید، آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است و سوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند "اشدا علی الکفار" باشند. تردید در مسائل قضائی اسلام انقلابی نادیده گرفتن خون پاک و مطهر شهدا می‌باشد والسلام.
روح‌الله الموسوی الخمینی

این نامه تاریخ هم ندارد اما در پشت آن آقای حاج احمد آقا نوشته است:

پیر بزرگوار حضرت امام مدظله‌العالی

پس از عرض سلام، آیت‌الله موسوی اردبیلی در مورد حکم اخیر حضرتعالی درباره منافقین ابهاماتی داشتند که تلفنی در سه سوال مطرح کردند:

- ۱ آیا این حکم مربوط به آنهاست که در زندانها بوده‌اند و محاکمه شده‌اند و محکوم به اعدام گشته‌اند ولی تغییر موضع نداده‌اند و هنوز هم حکم در مورد آنها اجرا نشده است، یا آنهايي که حتی محاکمه هم نشده‌اند محکوم به اعدامند؟
- ۲ آیا منافقین که محکوم به زندان محدود شده‌اند و مقداری از زندانشان را هم کشیده‌اند ولی بر سر موضع نفاق می‌باشند محکوم به اعدام می‌باشند؟
- ۳ در مورد رسیدگی به وضع منافقین آیا پرونده‌های منافقینی که در شهرستانهایی که خود استقلال قضائی دارند و تابع مرکز استان نیستند باید به مرکز استان ارسال گردد یا خود می‌توانند مستقلا عمل کنند؟

فرزند شما، احمد

زیر این نامه نوشته شده:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در تمام موارد فوق هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است، سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید، در مورد رسیدگی به وضع پرونده‌ها در هر صورت که حکم سریعتر انجام گردد همان مورد نظر است

روح‌الله الموسوی الخمینی

پیوست شماره ۱۵۳: نامه به حضرت امام در اعتراض به اعدام محکومین در زندانها، مورخه ۶۷/۵/۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله‌العالی

پس از عرض سلام و تحیت، به عرض می‌رساند راجع به دستور اخیر حضرتعالی مبنی بر اعدام منافقین موجود در زندانها، اعداها داشتشدگان حادثه اخیر را ملت و جامعه پذیرا است و ظاهراً اثر سونی ندارد ولی اعدام موجودین از سابق در زندان، آنها و اولاد در شرایط فعلی حمل بر کینتوزی و انتقام‌جویی می‌شود و شأنیا خانواده‌های بسیاری را که نوعاً متدین و انقلابی می‌باشند ناراحت و داغدار می‌کند و آنان جدا زده می‌شوند و شالشا بسیاری از آنان سر موضع نیستند ولی بعضی از مسئولین تند با آنان معامله سر موضع می‌کنند و رابعا در شرایط فعلی که با فشارها و حملات اخیر صدام و منافقین، ما در دنیا چهره مظلوم به خود گرفتاریم و بسیاری از رسانه‌ها و شخصیتها از ما دفاع می‌کنند، صلاح نظام و حضرتعالی نیست که یکدفعه تبلیغات علیه ما شروع شود و خامسا افرادی که به وسیله دادگاهها یا موازینی در سابق محکوم به کمتر از اعدام شده‌اند اعدام کسردن آنان بدون مقدمه و بدون فعالیت تازه‌ای بی‌اعتنایی به همه موازین قضایی و احکام قضات است و عکس‌العمل خوب ندارد و سادسا مسئولین قضائی و دادستانی و اطلاعات ما در سطح مقدس اردبیلی نیستند و اشتباهات و تاثر از جو بسیار و فراوان است و با حکم اخیر حضرتعالی بسا بی‌گناهی و یا کم‌گناهی هم اعدام می‌شوند، و در امور مهمه احتمال هم منجز است و سابعا ما تا حال از کشتنها و خشونتها نتیجه‌ای نگرفتیم جز اینکه تبلیغات را علیه خود زیاد کرده‌ایم و جاذبه منافقین و ضدانقلاب را بیشتر نموده‌ایم، بجاست مدتی با رحمت و عطفوت برخورد شود که قطعاً برای بسیاری جاذبه خواهد داشت و شامسا اگر فرضاً بر دستور خودتان اصرار دارید اقلاً دستور دهید ملاک اتفاق نظر قاضی و دادستان و مسئول اطلاعات باشد نه اکثریت، و زنان هم استثنا شوند مخصوصاً زنان بچه‌دار، و بالاخره اعدام چند هزار نفر در ظرف چند روز، هم عکس‌العمل خوب ندارد و هم خالی از خطان خواهد بود و بعضی از قضات متدین بسیار ناراحت بودند، و بجاست این حدیث شریف مورد توجه واقع شود: قال رسول الله (ص): "ادرتوا الحدود عن المسلمین ما استطعتم فان کان له مخرج فخلوا سبيله فان الامام ان یخطی فی العفو خیر من ان یخطی فی العقوبه." والسلام علیکم و ادام الله ظلكم.

۱۶ ذی‌الحجه ۱۴۰۸ ۶۷/۵/۹

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۵۴: نامه مجدد به امام خمینی در این مورد، مورخه ۶۷/۵/۱۳

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از سلام و تحییت، پیوسته نامه مورخه ۶۷/۵/۹ برای رفع مسئولیت شرعی از خود به عرض می‌رسانم. سروز قبیل قاضی شرع یکی از استانهای کشور که مرد مورد اعتمادی می‌باشد با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان حضرتعالی به تم آمده بود و می‌گفت: مسئول اطلاعات یادداشتان تردید از من است از یکی از زندانیان برای تشخیص اینکه سر موضع است یا نه پرسید: تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟ گفت آری، پرسید حاضری مصاحبه کنی؟ گفت آری، پرسید حاضری برای جنگ عراق به جبهه بروی؟ گفت آری، پرسید حاضری روی زمین بروی؟ گفت مگر همه مردم حاضرند روی زمین بروند و انگهی از من تازه مسلمان نباید تا این حد انتظار داشت، گفست معلوم می‌شود توهنوز سر موضعی و با او معامله سر موضع انجام داد و این قاضی شرع می‌گفت من هر چه اصرار کردم پس ملاک اتفاق آرا باشد نه اکثریت پذیرفته نشد و نقش اساسی را همه جا مسئول اطلاعات دارد و دیگران عملاً تحت تاثیر می‌باشند. حضرتعالی ملاحظه فرمایید که چه کسانی یا چه دیدی مسئول اجرای فرمان مهم حضرتعالی که به دما هزاران نفر مربوط است می‌باشند. والسلام علیکم ورحمته و برکاته

۶۷/۵/۱۳

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۵۵: یادداشت خطاب به آقایان نیری قاضی شرع، اشرافی دادستان، رئیس معاون دادستان، پورمحمدی نماینده اطلاعات در اوین برای اجرای حکم امام، مورخه ۶۷/۵/۲۴

بسمتعالی

- ۱ من بیش از همه شما از منافقین ضربه خورده‌ام، چه در زندان و چه در خارج زندان، فرزند مرا آنان به شهادت رسانند، اگر بنا بر انتقام جویی باشد من بیشتر باید دنبال کنم، ولی من مصلحت انقلاب و اسلام و کشور و حیثیت ولایت‌تقیه و حکومت اسلام را در نظر می‌گیرم، من قضاوت آیندگان و تاریخ را در نظر می‌گیرم.
- ۲ این گونه قتل عام بدون محاکمه، آن هم نسبت به زندانی و امیر قطعاً در درازمدت به نفع آنهاست و دنیا ما را محکوم می‌کند و آنان را بیشتر به مبارزه مسلحانه تشویق می‌کند، مبارزه با فکر و ایده از طریق کشتن غلط است.
- ۳ روش پیغمبر (ص) با دشمنان خود در فتح مکه و جنگ هوازن ببینید به چه نحو بوده است، پیامبر با عفو و گذشت برخورد کرد و از خدالتقب "رحمه للعالمین" گرفت. روش امیرالمومنین (ع) با اهل جمل را پس از شکست آنان ملاحظه کنید.
- ۴ بسیاری از افراد سر موضع را، رفتار بازجوها و زندانبانها، آنان را به سر موضع کشانده و الا قابل انعطاف بودند.
- ۵ مجرد اینکه اگر آنان را آزاد کنیم به منافقین ملحق می‌شوند موجب صلح عنوان محارب و باغی بر آنان نمی‌شود، امیرالمومنین (ع) نسبت به این ملجم هم قصاص قبل از جنایت انجام نداد با اینکه خودش فرمود او قاتل من است.
- ۶ مجرد اعتقاد، فرد را داخل عنوان محارب و باغی نمی‌کند، و ارتداد سران فرضاً موجب حکم به ارتداد سمپاتها نمی‌شود.
- ۷ قضاوت و حکم باید در جو سالم و خالی از احساسات باشد "لایقضی القاضی و هو غضبان" لان با شعارها و تحریکات جو اجتماعی ماناسالم است، ما از جنایت منافقین در غرب ناراحتیم به جان اسرا و زندانیان سابق افتاده‌ایم، و انگهی اعدام آنان بدون فعالیت جدید زیر سوال بردن همه قضاوت و همه قضاوت‌های سابق است، کسی را که به کمر از اعدام محکوم کرده‌اید به چه ملاک اعدام می‌کنید؟ حالا ملاقاتها و تلفن‌ها را قطع کرده‌اید فردا در جواب خانواده‌ها چه خواهید گفت؟
- ۸ من بیش از همه به فکر حیثیت حضرت امام و چهره ولایت‌تقیه می‌باشم و نمی‌دانم موضوع را به چه نحوی به ایشان رسانده‌اند، این همه در فقه بحث احتیاط در دما و اموال کرده‌ایم همه غلط بود؟
- ۹ من چندین نفر از قضاوت عاقل و متدین را دیدم که ناراحت بودند و از نحوه اجرا شکایت داشتند و می‌گفتند تندروی می‌شود، و نمونه‌های زیادی را ذکر می‌کردند که بی‌جهت حکم اعدام اجرا شده است.
- ۱۰ در خاتمه مجاهدین خلق اشخاص نیستند یک سنخ فکر و برداشت است پک نحو منطق است، و منسطق غلط را نباید با منطق صحیح جواب داد، با کشتن حل نمی‌شود بلکه ترویج می‌شود، انشا الله موفق باشید.

م ح

پیوست شماره ۱۵۶: نامه آقای سیداحمد خمینی در پاسخ به نامه مورخه ۶۷/۵/۱۴ آیت الله العظمی منتظری

بسمتعالی

حضرت آیت الله العظمی آقای منتظری دام تبرکاته

پس از عرض سلام، حضرت امام فرمودند:

نامه دوم جنابعالی موجب تعجب شد، شما فرد مذکور را بگوئید بیاید تهران تا مسائلش را بگوئید و مطمئن باشید و باشد که مساله محرمانه می‌ماند. شما که می‌دانید من نمی‌خواهم سرسوزنی به بی‌گناهی ظلم شود ولی دید شما در مورد زندانقلاب و بخصوص منافقین را قبول ندارم، مسئولیت شرعی حکم مورد بحث با من است جنابعالی نگران نباشید، خداوند شر منافقین را از سر همه کوتاه فرماید.

۶۷/۵/۱۵

ارادتمند، احمد خمینی

۵۲۱

پیوست شماره ۱۵۷: متن نامه حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی خوزستان حجه الاسلام آقای احمدی به حضرت امام خمینی در مورد چگونگی اجرای حکم معظمه درباره منافقین، مورخه ۶۷/۵/۲۲
بسمه تعالی

حضرت آیت الله العظمی امام خمینی دام تبرکاته

با عرض سلام، در رابطه با حکم اخیر حضرتعالی راجع به منافقین گرچه اینجانب کوچکتر از آنم که در این باره صحبتی بکنم ولی از جهت کسب رهنمود و من باب وظیفه شرعی و مسئولیت خطیبری که در تشخیص موضوع به عهده می باشد معروض می دارد که بر سر نفاق بودن بیسپاسفشاری بر موضع منافقین، تفسیرها و تحلیل های گوناگونی می شود و نظرها و سلیقه ها بین افراط و تفریط قرار دارد که به تفصیل خدمت حاج احمد آقا عرض کردم و از تکرار آن خودداری می شود. مسن باب مشال در دزفول تعدادی از زندانیان به نامهای طاهر رنجبر مصطفی بهزادی احمد آسخ و محمدرضا آشوع با اینکه منافقین را محکوم می کردند و حاضر به هر نوع مصاحبه و افشاگری در رادیو و تلویزیون و ویدئو و بااعلام موضع در جمع زندانیان بودند، نماینده اطلاعات از آنها سؤال کرد شما که جمهوری اسلامی را بر حق و منافقین را بر باطل می دانید حاضرید همین الان به نفع جمهوری اسلامی در جبهه و جنگ و گلوگاهها و غیره شرکت کنید، بعضی اظهار تردید و بعضی نفی کردند نماینده اطلاعات گفت اینها سر موضع هستند چون حاضر نیستند که در راه نظام حق بجنگند. به ایشان گفتم پس اکثریت مردم ایران که حاضر نیستند به جبهه بروند منافقند؟ جواب داد حساب اینها با مردم عادی فرق می کند، و در هر صورت با رای اکثریت نامردگان محکوم شدند فقط فرد اخیر در مسیر اجرای حکم فرار کرد. لذا خواهشمند است در صورت مصلحت ملاک و معیاری برای این امر مشخص فرمایید تا مسئولین اجرا دچار اشتباه و افراط و تفریط نشوند.

حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی خوزستان
محمد حسین احمدی

رونوشت: حضرت آیت الله العظمی آقای منتظری مدظله

پیوست شماره ۱۵۸: متن نامه حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی خوزستان حجه الاسلام آقای احمدی به آقای حاج سید احمد خمینی در مورد اظهارات خلاف واقع رنجنامه

بسمه تعالی

محضر حجه الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج سید احمد خمینی دام جلاله، سلام علیکم در رابطه با مطلب مندرج در جزوه نامه خطاب به حضرت آیت الله العظمی منتظری مدظله مبنی بر اینکه "آن قاضی شرع صریحا گفت آقای منتظری به من دروغ نسبت داده من به او گفتم چنین چیزی مگو ممکن است ایشان اشتباه فهمیده باشد" لازم است به عرض برسانم که کماله به این صورت نبوده و اینجانب هیچ گاه به خود اجازه نمی دهم که العیاذ بالله بالصراحه نسبت دروغ به ایشان بدهم و اصولا چنین بحثی بین ما رد و بدل نشد و به قول شما چه داعی به این تعبیر و شاید شما اشتباه فهمیده باشید. اینجانب مطالبی را که ایشان از قول من در نامنعکس فرموده بودند خدمت شما بازگو کردم و حسب الامر نوشتم و به شما تحویل دادم، بنابراین چه جایی برای تکذیب و انکار هست؟ فقط در یک مورد عرض کردم اشتباه مختصری صورت گرفته که لطمه ای به اصل مطلب نمی رساند، و آن هم به خاطر آن بوده که مطالب در یکی از ملاقاتهای دسته جمعی و به صورت شفاهی و گذرا در محضر ایشان عنوان شده و بنا بر ثبت و ضبط و نقل آنها نبوده و تمام هدف و انگیزه اینجانب از طرح این مساله در خدمت ایشان و شما این بوده که اگر حضرت امام مدظله العالی مصلحت بدانند ملاکی برای سر موضع بودن تعیین شود تا مسئولین اجرا دچار ابهام و اشکال و اعمال نظر و سلیقه شخصی و افراط و تفریط نشوند، و غرض متهم کردن آن آقایان هم نبود، ولی متاسفانه مطلب جور دیگر برداشت و تفسیر شده، و اینکه فرموده اید آنها تقریبا تمام نوشته ها را تکذیب کردند یک امر طبیعی است و علاوه از این تعبیر بر می آید که آنها مقداری از مطالب را نیز قبول کرده اند. بیش از این مصدع اوقات نمی شوم حرف بسیار است (و من یتوکل علی الله فهو حسبه) با آرزوی صحت و سلامت و افتخار و عزت برای حضرت امام تا ظهور حضرت مهدی موعود (عج).

امضا ۶۸/۲/۲۷

پیوست شماره ۱۵۹: بیانات معظمه در پایان درس خارج فقه به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، مورخه ۱۳۷۱/۱۱/۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

فردا روز ۲۲ بهمن است، روزی که انقلاب به پیروزی رسید و هر سال معمول است برای زنده نگاه داشتن این روز راهپیمایی می کنند راهپیمایی خرج ندارد حالا بعضی از خرجها را ما مخالفیم برای اینکه گرفتاریهای زیادی هست که اگر خرج آنها بشود بهتر است، اما راهپیمایی هم موجب عظمت اسلام و تقویت انقلاب است و هم خرج نکردیم و در ضمن ورزش هم کرده اند. علی ای حال اقتضا می کند که انقلاب و اهداف انقلاب فراموش نشود. آقایان همه در راهپیمایی این روز بزرگ شرکت بکنند و البته این را همتوجه داشته باشند که مردم ما از انقلاب زده نشده اند، مردم در این روزها مثل روز ۲۲ بهمن یا روزی که به عنوان حمایت از فلسطین است یعنی روز جمعه آخر ماه رمضان (روز قدس) ما می بینیم واقعا مردم ما با همه گرفتاریهایی که دارند و با همه نوحه هایی که می زنند اما همه ما همگام در راهپیماییهای این روزها شرکت می کنند، یعنی مردم این قدر رشد دارند که حیثیات و جهات را از هم جدا می کنند، و ما بالعرضه با ما بالذات مخلوط نمی کنند، ولو مردم از من طلبه ناراحت باشند از اشخاص ناراحت باشند اما از انقلاب زده نشده اند. مردم برای انقلاب این همه شهید دادند و فداکاری کردند و چیزی را که محصول خردشان است و این همه خون برایش داده شده و این همه نیرو برایش مصرف شده هیچ وقت مردم ترکش نمی کنند، و بنا

براین بایستی که مردم همه شرکت کنند، و اشخاص هم راهپیمایی مردم و حمایت مردم را بحساب اصل انقلاب و نظام بگذارند نه به عنوان حمایت از اشخاص. فرق است ما بین حمایت از شخص و حمایت از اصل نظام و انقلاب و اهداف انقلاب، و شما این معنا را به مردم بفهمانید که ما واقعا به اصل انقلاب پشت نکرده‌ایم، هیچ کس پشت نکرده است. واقعش این است من می‌گویم من طلبه یک روز هم نه به انقلاب پشت کردم نه به اهداف انقلاب، و من اصلا همه هستی‌ام را در راه انقلاب و در راه پیروزی انقلاب گذاشتم. فرزند دلبنده شهید محمد منتظری در راه انقلاب شهید شد، پسر دیگرم یک چشمش را در راه انقلاب داد، قوه خویش‌هایم در این راه شهید دادند، خود من چقدر به جبهه‌ها کمک کردم، البته نمی‌خواهم منت بر کسی بگذارم، وظیفه‌ام را انجام دادم یک روز به انقلاب و اهداف انقلاب پشت نکردم و اگر تذکراتی می‌دادم یا چیزهایی می‌گفتم یا به مرحوم امام (ره) می‌نوشتیم هیچ هدفی جز اینکه می‌خواستیم سوژه‌ها و اشکالات برطرف بشود نداشتیم. النصیحه لامام المسلمین وظیفه همه اشخاص است، بعضی اشخاص که تذکرات نمی‌دادند کوتاهی می‌کردند.

من یادم هست که یک نامه پنج صفحه‌ای راجع به جنگ به مرحوم امام (ره) نوشتم که آقایان شاید نامه‌ها دیده‌اید یک روز آیت‌الله مشکی‌نمی آمدند به خانه ما و شروع کردند به اشکال که آقا دارند موشک باران می‌کنند تهران را، کجا را، شما اینجا نشستاید، به داد برسید مردم زده شدند توی صفا فحش می‌دهند و... گفتم بروید تذکر بدهید. گفت آقا شما چرا هیچ چیز نمی‌گویید؟ من هم نامه‌ای را که راجع به جنگ نوشته بودم برای ایشان خواندم. خدا شاهد است چند مرتبه گفت الحمدلله، آنچه را می‌خواستیم بگوییم شما گفتاید. گفتم نخیرتکلیف شما ساقط نشده است، من یک نفرم و شما همه بایستی به ایشان بنویسید. منظور این است که من تمام چیزهایی که می‌نوشتیم مقصد این بود که اشکالات برطرف بشود.

احمد آقا یک روز آمد اینجا، گفتم تو حالا را نگاه می‌کنی من می‌خواهم صد سال دیگر هم سوژه و بهانه‌های نسبت به انقلاب نداشته باشم. در آخرین ملاقاتم با مرحوم امام که احمد آقا هم آنجا نشستند بود و آقای سید هادی هم بود، من یادم هست که به امام گفتم: دل‌مان می‌خواست حضرتعالی با آن قداست و چهره ملکوتی که وارد ایران شدید که تمام ارگانها، تمام طبقات به حضرتعالی عشق می‌ورزیدند، دل‌مان می‌خواهد آن قداست و آن چهره ملکوتی شما باقی بماند و کارهای خلافتی که در زندانها و در دادگاهها و ارگانها می‌شود اینها به حساب شما گذاشته نمی‌شد. من نمی‌گویم که در زمان پیغمبر (ص) امام (ع) کار خلاف نمی‌شد، در زمان پیغمبر (ص) امام (ع) هم کار خلاف می‌شد برای اینکه کارگزاران آنها که معصوم نبودند، اما هیچ وقت جرات نمی‌کردند بگویند پیغمبر (ص) امام (ع) کستور داده‌اند که این کارها را بکنیم، مخفیانه می‌کردند، ولی متأسفانه جوری شده است که در بعضی از ارگانها و یا در زندانها تسنیهایی می‌شود، کارهایی می‌شود و می‌گویند نظر حضرت امام است من از این رنج می‌برم که اینها را به حضرتعالی نسبت می‌دهند و چهره شما را ملوک می‌کنند و من دلم می‌خواهد تا صد سال دیگر هم یک جوری باشد که این ولایت فقیهی که بعد از هزار و چهارصد سال قدرت را در دست گرفته نقطه ضعفی نداشته باشد و نقطه ضعفها به حضرتعالی نسبت داده نشود، به امام این را می‌گفتم و در آخرین ملاقاتم خدمت ایشان گفتم که ما دل‌مان می‌خواهد آن قداست و آن چهره ملکوتی که شما دارید همان جور با عظمت باقی باشد و نقطه ضعفی در این جهت نداشته باشیم. منظور این است که تمام تذکراتی که من به ایشان کتبا و یا شفاها می‌گفتم غرض این بود که نقطه‌های ضعف برطرف شود، و من خیلی خوشوقتیم که بسیاری از تسنیهایی که به واسطه آن دادگاه عالی که اینجا تشکیل داده بودیم یا به واسطه چیزهای دیگر جلوی ما را گرفتیم.

یکی از بزرگان که حالا اسمش را نمی‌برم ایشان در تهران از علماست، چهار پنج ماه پیش گفته بود که من خیلی دلم می‌خواهد فلانی را ببینم، بعد گفته بود که چند نفر از افراد رده بالای اطلاعات به من گفتند ما را در آن شرایط و آوار کردند که گواهی بدهیم که بیت فلانی در اختیار منافقین قرار گرفته و منافقین به فلانی خط می‌دهند و ما هم متأسفانه این گواهی را دادیم آیا خدا از سر تقصیر ما می‌گذرد یا نه؟ آن آقا گفت بعد پیش من آمدند و این شهادت را دادند. خلاصه مفتین، آنها که نمی‌خواستند انقلاب محفوظ بماند و شاید هم عناصر وابسته به خارج که لایبلا باشند چنانچه من یک وقتی به خود حضرت امام عرض کردم که آقا وقتی که در سازمان سیا، کما گ ب نفوذ می‌کند و در کما گ ب سازمان سیا نفوذ می‌کند، شما احتمال بدهید که در ارگانهای ما ایادی داشته باشند، البته بجهت‌های خوب خیلی داریم ولی احتمال بدهید که یک عناصری باشند و آنها بیایند خط بدهند منظور این است که مفتین کار خودشان را کردند و فتنه درست کردند و من شکر خدا را به جامی آورم که هیچ وقت نه مقام می‌خواستم و نه علاقه به مقام داشتم و نه دارم و همه هم بدانند من برای مقام هیچ وقت فعالیت نکردم، از هیچ کس و هیچ چیز هم نمی‌ترسم و وحشت ندارم الحمدلله، در آن وقتها که دلم می‌خواستم از آن گرفتند و زندان می‌بردند یا خود می‌گفتم حالا فرضاً اعدام کنند، خدا را گواه می‌گیرم که من یک ذره از اعدام و وحشت نداشتم حالا هم الحمدلله نه ترس دارم نه طمع، اما معذرت برای انقلاب و اهداف انقلاب دلم می‌سوزد و اگر چنانچه مردم زده بشوند و کارهایی بشود از این جهت ناراحت می‌شوم. مثل ما مثل آن دونفر زنی است که سر بچه نزاع داشتند و آخر کار حکم شد بیاید بچه را نصف کنید، آنکه به حق بود و مادر بود از حق خودش گذشت برای اینکه بچه تلف نشود. من حرف خیلی دارم بزنم اما اگر حرف نمی‌زنم و ساکت نه از ترس است نه از طمع، خدا شاهد است می‌خواهم اصل انقلاب و اهداف انقلاب محفوظ بماند و حتی المقدور مردم اصل انقلاب و نظام را حفظ کنند، روی این اصل است که من ساکت هستم نه اینکه حرف نداشته باشم، آنوقت می‌بینم حق کثیفی و خلاف واقع‌هایی انجام می‌شود.

اینها یک واقعیاتی است که برای شما می‌گویم، بسیاری از کسانی که تا ما می‌خواستیم فتوای امام را بگوییم می‌گفتند خمینی خمینی را زمین‌دازید اینجا ما می‌خواهیم کاسیما را بکنیم، حتی فتوای امام را نمی‌گذاشتند گفته شود، اینها خیلی‌هایشان حالا شده‌اند حامی انقلاب و به تعبیر امروزیها فرصت طلبان، اینها حالا دارند خط می‌دهند و حافظ انقلابند و بجهت‌هایی که مخلص انقلابند خیلی از آنها به بهانه‌های مختلف باید توی زندانها باشند، برایشان پرونده درست می‌کنند، خیلی‌هایشان حالا توی زندانند، آن وقت آن آقا هم می‌گوید بله اصلا مایکنفر زندانی سیاسی در ایران نداریم خب آقای بزرگوار مردم که می‌دانند این حرفها را که می‌زنند مصرف خارجی دارد می‌خواهند به خارجی‌ها بگویند ما زندانی سیاسی نداریم و الا خودشان که می‌دانند و مردم هم که کلاه

نخوردند و می فهمند، می دانند که بچه‌های مخلص انقلاب تحت تعقیبند خیلی از آنها برای یک چیزهای جزئی زندان می روند، آن وقت یک عده فرصت طلبهایی که اصلا هیچ با انقلاب جور نبودند و اسم امام و انقلاب را نمی شد پیش آنها برد و انقلاب و ما را مسخره می کردند اینها حالا شده اند حامی انقلاب و طرفدار انقلاب و برای بچه‌های انقلاب پرونده درست می کنند و تهدید می کنند.

من نسبت به بچه‌هایی که بی اطلاعند و خیلی از آنها را تحریک می کنند تا ما را تحت فشار بگذارند، دوستان ما را تحت فشار بگذارند من نسبت به این بچه‌ها چون اطلاع ندارند گذشت می کنم، اما نسبت به آنهایی که می دانند قضایا از چه قرار است و می دانند که مفتنین چه کارهایی کردند و معذرت سزاگتند من حساب آنها را به خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت واگذار می کنم. انشا الله والسلام علیکم جمیعاً ورحمته و برکاته.

پیوست شماره ۱۶۰: متن یادداشت برخی از گفتگوهایی که با حضرت امام خمینی در آخرین ملاقات با ایشان انجام شد.

بسم تعالی

۱ الان زمزمه استقراض و سرمایه گذاری خارجی شروع شده در صورتی که وابستگی اقتصادی به طور یقین وابستگی سیاسی و فرهنگی رابه دنبال دارد، و من می ترسم در این زمینه نیز از حضرت تعالی مایه بگذارند.

۲ بهترین سرمایه دولتها اطمینان مردم به دولت و تفاهم متقابل است ولی متأسفانه دولت ما به مردم ماشین فروخت و نداد، سکه فروخت و نداد، اجازه داد با ارز آزاد جنس وارد کنند و در فروش و توزیع کاشکنی کرد، و بالاخره اطمینان مردم را سلب کرد. دولت و مسئولین به کشورهای جهان سوم وعده‌ها دادند و تخلف کردند، و به افراد زندانی با همه مقدمات عفو و بخشش‌ها داده شد و سپس نقض گردید، و بدون فعالیت جدید اعدام شدند.

۳ من نه ضدانقلابم و نه عوامم که موازین اسلامی را ندانم و نه از اوضاع جهان بی اطلاعم و نه ساده‌اندیشم هر چند بعضی گمان می کنند، و نه طالب مقامی بوده و هستم.

حضرت تعالی با یک چهره ملکوتی و مقبولیت عامه به ایران برگشتید و اصیلترین و بهترین انقلاب را خوب رهبری کردید و بنده و امثال بنده دلمان می خواست قداست و اهداف عالی حضرت تعالی حفظ شود، و من به سهم خود بر حسب احساس وظیفه در این راه کوشش می کردم، و باضدانقلاب و تسنندوها و نادانان برخورد می کردم و جلو خیلی کارها را می گرفتم، ولی احساس شد که نه حضرت تعالی مایلید و نه مسئولین و وابستگان حضرت تعالی، لذا به احترام حضرت تعالی کنار رفتم در حالی که در ارگانها و سطوح مختلف دروغهای بی حساب و توجیههای غیر منطقی و ظلمها و پرونده سازیهای روشن را مشاهده می کنم و متأسفانه به نام حضرت تعالی، نظام کشور الان به شخص حضرت تعالی وابسته است آن هبزه فقط از روی ایمان بلکه قسمت زیادی از راه ترس.

۴ چرا دادگاه ویژه اعدا میها را نه به دادگاه عالی و نه به دیوان عالی کشور نمی فرستد و حکم عفوها را هم اجرا نمی کند. یک نفر شخصیت روحانی متهم به اندازه یک فرد عادی متهم هم ارزش ندارد؟ ضمناً یک فرد اطلاعاتی خودش مدعی و پرونده ساز است صحیح نیست خود اودادستان دادگاه ویژه باشد.

۵ راجع به لبنان اگر حضرت تعالی فرمایشی بفرمایید قطعاً در کوشش کشتارها موثر است چون هر دو طرف خود را پیرو حضرت تعالی معرفی می کنند.

پیوست شماره ۱۶۱: قسمتی از سخنرانی معظم له در دهه فجر ۱۳۶۷

... این ایام مصادف است با دهمین سالگرد انقلاب و صحبت از جشن گرفتن می باشد. من باید عرض کنم اگر جشن برای یادآوری اهداف و آرمانهای اصیل انقلاب باشد و یک سری برنامه‌های آموزنده و سازنده تدارک شود به نحوی که همه ملت با ایمان و شوق برای عمران و ساختن کشور بسیج شوند و صدا و سیما و روزنامه‌ها در اختیار این گونه برنامه‌ها باشد تا افراد بتوانند هر نظر و فکر سازنده و یا آموزشی یا انتقادی دارند منعکس بکنند تا مردم رشد فکری پیدا کنند و به یاد اهداف انقلاب و شعارهای آن و خون شهدا و چاره جویی برای رفع کمبودها و تهیه برای مقابله با دشمنان اسلام بیفتند. این گونه جشنها بسیار خوب و مطلوب است، ولی اگر جشن صرف چراغانی نمودن با این همه کمبود برق و خاموشی زیاد و یا گلباران نمودن و آذین بستن خیابانها و مجسمه سازی و آب نما درست کردن مثلاً و یکسری کارهای تشریفاتی بدون محتوا باشد این گونه جشن گرفتن با آن همه کمبود در کشور و خرابی زیاد که هنوز در شهرهای مرزی است به علاوه چند میلیون آوارگی، کمبود دارو در بیمارستانها و داروخانه‌ها و کالاهای مورد نیاز و ضرورت مردم، کار خلافی است، بخصوص اگر دست اندرکار این جشنها مستقیماً فرماندارها و شهردارها باشند. در این صورت دنیا به ما شاید بخندد و محکوم کند. به نظر من در این شرایط که بیکاری و فقر در اثر جنگ زیاد است و کمبودهای زیاد در اکثر چیزها، کسالاها و حتی برق و دارو وجود دارد باید هزینه قابل توجه این جشنها و کارناوالهای کذائی را که می خواهند راه بیندازند، صرف رفع کمبودها و یا سرزدن به خانواده‌های شهدا و معلولین جنگ و انقلاب و محرومین و خانواده‌های فقرا و رفع نیازهای آنها بنماییم، و صدا و سیما هم به جای پخش چیزهای جلف و بی محتوا که با اخلاق و فرهنگ اسلام و انقلاب مغایر است به پخش برنامه‌های آموزشی و تربیتی و مسائل مربوط به عقاید و اصول دین و اخلاق اسلامی و نشر فرهنگ انقلاب پردازد و اینطور نباشد که احساس شود روزنامه دولتی می باشد و یا مثلاً صدا و سیما و روزنامه‌ها انحصاری شده و در اختیار عده خاصی می باشد، این معنا غلط است. روزنامه‌ها و صدا و سیما متعلق به همه مردم است و هر کس انتقاد و یا نظر مشتی برای رشد و ترقی کشور داشت باید بتواند آزادانه از روزنامه‌ها و صدا و سیما منتشر نماید. شما ملاحظه کنید ژاپن بعد از آن همه خسارت و نابودی که در جنگ جهانی دوم متحمل شد چگونه بعد از جنگ بیدار شد و فکر و استعدادهای ملت خود را به کار گرفت و به جای کارهای تشریفاتی و سرگرم کننده بی خاصیت، به عمران و سازندگی و آموزش کشور و رشد و تعالی اندیشه‌ها پرداخت، تا امروز که در صنعت از آمریکا هم جلوتر رفته است.

پیوست شماره ۱۶۲: متن کامل مصاحبه معظله با ستاد ده فجر، مورخه ۱۳۶۷/۱۰/۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سئوال: در یک نگاه بوییده و صادقانه اینطور به نظر می‌رسد که "انقلاب اسلامی" نیز همانند بسیاری از انقلابات معاصر در تحقق شعارها و خواسته‌های اولیه ناصرف بوده و در مواردی ناگزیر از همان مسیر و شیوه‌ها استفاده کرده (مانند قبول روابط با غرب، پذیرش نظام بین‌المللی و...) که سایرین نیز بهره جستند. حال به نظر حضرتعالی اشکال اساسی در کجا است؟ آیا این نظر صحیح است که در جهان بهم پیوسته کنونی باید به جای "انقلاب" به "اصلاح" فکر کرد؟

جواب: بسمه تعالی، اینکه دیده می‌شود انقلابها معمولا دچار آفتها و بحرانهای داخلی و خارجی می‌شود و قهرا در تحقق اهداف اولیه و شعارهای اصولی خود موفق نمی‌شوند یک قانون جبری و الزامی الهی یا تاریخی نیست، بلکه محصول شیوه و عملکرد مسئولین و مدیران آن می‌باشد، و در انقلاب ما چون هدف پیاده‌شدن موازین اسلامی و ضوابط دینی و اخلاقی و حفظ حرمتها و حفظ حقوق محرومین بود و بیشتر آن نیز ایمان و اعتقاد مردم و هماهنگی همه اقشار ملت بود اگر همان هدف تعقیب می‌شد و همان ایمان و اعتقاد مردم و هماهنگی آنان حفظ می‌شد به یقین انقلاب مسیر خود را طی می‌کرد و روز بروز شکوفاتر می‌شد، ولی متأسفانه ما به جای عمل و حفظ ارزشها، بیشتر شعار دادیم و به جای بها دادن به مردم و حفظ آنان در صحنه روز بروز نیروی عاقل و فعال آنان را ناراضی و منزوی و از صحنه کنار زدیم، قهرا کارمان به جایی رسید که برای حفظ خود ناچار باید عملا بر خلاف شعارهای اولیه خود قدم برداریم و همه ارزشها را فراموش کنیم. بنابراین "انقلاب" یک واقعیت است و برای تغییر نظامات طاغوتی و استکباری چاره‌ای جز انقلاب و دگرگونی همه جانبه نیست و تنها "اصلاح" چیزی را تغییر نمی‌دهد، چون اساس این نظامات خراب است. گرچه میزان موفقیت و پیروزی همه جانبه انقلابها منوط به رشدفکری و عقلانی ملت است، شیوه و عملکرد و صداقت مسئولین هر انقلاب می‌باشد و این روند همچنان ادامه خواهد داشت تا مزاج جهان برای یک دگرگونی اساسی و انقلابی جهانی به دست حضرت صاحب الامر (عج) آماده گردد و نظامات شرک و کفر و استبداد بکلی واژگون و جای خود را به یک نظام الهی عادل بدهند، انشا الله تعالی.

سئوال: در چند سال گذشته شاهد تحولاتی در زمینه "اندیشه راهنا" "انقلاب و جمهوری اسلامی" بودیم، قضاوت بسیاری آن است که برخی از آنها عدول از موضعگیریهای اولیه بوده است. آیا به نظر حضرتعالی این تحولات، همان "اجتهاد مستمر" است یا تجدید نظر در اصول؟

جواب: بسمه تعالی، اصطلاح "اجتهاد مستمر" مربوط به اجتهاد فقها در احکام است که باید با پیشرفتهای علمی و اجتماعی بشر همگام باشد تا بتواند پاسخگوی نیازهای بشری در تمام مراحل و دورهها باشد، و خیال نشود که احکام اسلام منحصر به همان زمانهای اولیه و دوران جهالت بشریت و نداشتن تمدن و صنعت و پیشرفت می‌باشد. در مورد "اصول" چه منظور، اصول اسلامی باشد یا اصول انقلاب اسلامی، باید توجه شود که در هر دو یک سری اصول ثابت و غیرقابل تغییر وجود دارد که باید دقیقا شناخته و تبیین گردد و در این گونه اصول هیچ گاه تجدید نظر معقول نخواهد بود، و یک سنخ مسائل فرعی و تطبیقی است که بر حسب مقتضیات زمان و شرائط تغییرپذیر است، و در اجتهاد باید این دو سنخ مسائل از یکدیگر تفکیک شوند.

سئوال: جنابعالی به کرات این نکته را گوشزد فرموده‌اید که میان "حفظ ارزشها" و "حکومت‌کردن" باید اصالت را به حفظ ارزشها داد.

الف: به نظر حضرتعالی اهم این ارزشها در چه اموری تبلور پیدا می‌کند؟ ب: آیا تصور نمی‌فرمائید در صورت پای فشردن برای حفظ ارزشها بقای حکومت اسلامی خدشدار خواهد شد؟ پ: به هر حال در نهایت این مشکل را چگونه باید حل کنیم؟
جواب: بسمه تعالی، این معنا که برای ما باید ارزشها و اهداف اصولی انقلاب، ملاک و اصل باشد نه حکومت‌کردن به هر قیمت، چیزی است که از روش و سنت روشن پیامبر اسلام (ص) حضرت امیر (ع) در زمان حکومت خود به خوبی به دست می‌آید و باید روش آنان الگویی عملی باشد، و اینکه گاهی گفته می‌شود زمان ما را با این پیچیدگی شرائط و بهم پیوستگی دنیا و وجود انواع متوسطهها و حیلها نمی‌توان به زمان پیامبر و حضرت امیر مقایسه نمود، یک انحراف و کج فهمی است. ارزشهای اخلاقی و انسانی که ادیان و بخصوص اسلام برای تحقق آنها تشریح شدند چیزی نیست که قابل تغییر باشد. عدالت، مساوات، حفظ حقوق و حرمتها، خدمت به نوع، وفا به عهد، صداقت، کرامت‌هذاکاری، عفو، گذشت و امثال اینها در هر زمانی مطلوب است و خواسته انسانها می‌باشد. به علاوه با پیچیدگی شرائط فعلی دنیا ساختار ذهنی و فکری مسلمانان در شناخت و درک اسلام نیز قهرا پیچیده و عمیق خواهد شد و بر مقیاس همان پیچیدگی شرائط کنونی، مجتهدین و اسلام‌شناسان روز، دستورات و قوانین متنوع و پیچیده‌ای را بر اساس اصول ثابت و روشن اسلام که از قرآن و حدیث و روش معصومین علیهم السلام استنباط می‌کنند برای اداره جوامع کنونی ارائه خواهند داد و ارزشهای مورد سئوال همانهایی است که به خاطر آنها انقلاب کردیم و در شعارها به مردم وعده می‌دادیم، و تشکیل حکومت و به دست گرفتن قدرت برای تحقق همین ارزشها و اهداف است و به اصطلاح حکومت "وسیله" است نه "هدف"، هدف حفظ ارزشهاست، و این معنی در کلمات حضرت امیر (ع) و امام حسین (ع) زیاد دیده می‌شود و مشی سیاسی این حضرات از اول تا لحظه شهادت، در تمام مراحل و در برخوردها با اقشار مختلف و دشمنان گوناگون خود بهترین الگو برای ما می‌باشد.

آن حضرات در شرائطی قرار گرفتند که بین ماندن و حکومت‌کردن و یا حفظ ارزشهای الهی و پایبندی به آنها مخیر بودند، ولی آنان حفظ ارزشها را انتخاب نمودند و به همین دلیل روش آنان در تاریخ ماند و برای همیشه و همه افراد تا روز قیامت الگو و نمونه شد، و گرنه اگر حکومت‌کردن ولو به قیمت مسامحه در اهداف و ارزشها را انتخاب نموده بودند هیچ گاه در تاریخ این چنین



سرمشق و حرکت آفرین و تحول زانمی شدند. به هر حال این مشکل یعنی انتخاب حکومت و یا ارزشها را باید همانند پیامبر (ص) حضرت امیر (ع) و امام حسین (ع) حل نمود، و این معنی منوط به این است که اولاً روش سیاسی و حکومتی آنان را درست بشناسیم و ثانیاً عمل کنیم و واقعا سیره آنان را محور و الگوی فکری و عملی خود قرار دهیم.

سؤال: شورای مصلحت نظام که از سوی حضرت امام به منظور تصمیم‌نهایی در حل مسائل کشور تشکیل گردیده است از دیدگاه برخی همان "استحسان و مصالح مرسله" است که در بحثهای فقهی اهل سنت مورد استناد می‌باشد. نظر حضرتعالی در این مورد چیست؟

جواب: بسمه تعالی، شورای مصلحت از مقله استحسان و مصالح مرسله نیست، اینها مربوط به شیوههای فقهی اهل سنت است. شورای مصلحت را از اول امام مدظله برای حکمیت بین مجلس و شورای نگهبان تعیین کردند، گرچه گفته شد بعداً محدوده آن را تعمیم دادند، ولی به هر حال چون نهادی است بر خلاف قانون اساسی و بر اساس ضرورتهای روز و جنگ تاسیس شد، باید همان گونه که حضرت امام در جواب نمایندگان فرمودند تمام کارها در آینده بر اساس قانون اساسی و حول آن انجام شود.

سؤال: حضرتعالی در رهنمودهایی که ارائه فرموده‌اید از سوتی به واکنش‌های نقش بیشتر به مردم و نیز حمایت از اقتصاد آزاد و تجارت آزاد تأکید فرموده‌اید. الزام این امر قبول بازار اقتصاد جهانی و نظام بین‌المللی است که امنیت و نیز امکان این مبادلات را فراهم می‌سازد، از سوی دیگر در مسائل مربوط به سیاست خارجی و جنبشهای آزادیبخش حضرتعالی معتقد به مبارزه با امپریالیسم و تشکیل هسته‌های مبارزاتی به منظور ضربه زدن به منافع امپریالیستها و حمایت بی‌دریغ از جنبشهای آزادیبخش هستید. به نظر حضرتعالی این دو امر چگونه قابل جمع هستند؟

جواب: بسمه تعالی، مقصود از آزادی در تجارت، شیوه غربی آن نیست، بلکه مقصود همان است که کسرا امام اشاره کرده‌اند که باید به مردم بیشتر بها داده شود و دولت خود را درگیر اموری که دست مردم است نکند و با نظارت و برنامه ریزی صحیح دست مردم را در تجارت و دادوستد باز بگذارد و تنگ نظری نکند تا اولاً استعدادهای مردمی بکار افتد و جریان تجارت رونق یابد و ثانیاً دولت به کارهای اساسی خود برسد. البته این معنی منافاتی با کنترل بیشتر دولت در زمان جنگ و کمبود اجناس و احیاناً کوبنی کردن بعضی چیزها که به اندازه نیاز موجود نیستند ندارد. بنابراین مساله حمایت از نهضت‌های اسلامی و تشکیل هسته‌های مقاومت در دنیا برای مبارزه با امپریالیسم هیچ ربطی و منافاتی با آزاد گذاشتن مردم در تجارت و تولید و تشویق آنان و دادن امکانات به آنان و برنامه ریزی نمودن برای صنوبر و ورود اجناس بر حسب نیاز کشور و منافع اقشار مردم ندارد، و خلاصه کلام اینکه در تولید و صنعت و توزیع بجاست دولت ناظر و کنترل کننده باشد نه مباشر.

سؤال: عده‌ای را عقیده بر این است که از میرترین اقدامات در حوزه‌ها تغییر در ساختار آموزش آنهاست. به این معنا که ابزار موجود در سیستم آموزشی فعلی برای رسیدن به استنباط حکم منطبق بر نیازهای جهان کنونی نیست، به زبان دیگر علوم انسانی مانند (اقتصاد سیاست، جامعه شناسی و...) را باید در نظام آموزش حوزه وارد کرد. حضرتعالی این نظر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

جواب: بسمه تعالی، این معنا که ساختار آموزشی حوزه‌ها همزمان با نیازهای جدید و مکاتب گوناگون و تحولات علمی و صنعتی باید متحول شود و مسائل مستحدثه روز مورد تجزیه و تحلیل علمی و فقهی قرار گیرد، قابل شک نیست. البته نه به این معنا که از اهمیت فقه و اصول کاسته شود، هرگز، فقه و اصول باید به همان اهمیت گذشته مورد توجه باشد، ولی بسیاری از علوم دیگر که در گذشته مطرح نبوده‌اند هم باید دریافت نظام آموزشی حوزه‌ها قرار گیرد تا حوزه‌ها بتوانند پاسخگوی نیازهای جدید و مشکلات تازه فکری و عملی جوامع باشند. در مورد مسائل فقهی هم باید توجه شود که در گذشته فقهای عظام ما رضوان‌الله علیهم در فضای انزوا از سیاست و حکومت به اجتهاد و استنباط بسیاری از احکام پرداخته بودند و در حالی که مساله حکومت در بافت نظام احکام اسلامی ملاحظه شده است، فقهای ما به دلیل دور بودن از حکومت و قدرت، بسیاری نکات و حقایق مربوط به آن را مورد توجه قرار ندادند و در حقیقت کمتر درصدد ارائه فقه برای حکومت و اداره شئون مختلف زندگی مردم برده‌اند، گرچه مواد خام مسائل حکومت را با اشکال مختلف و در حد اختصار مطرح نمودند. ولی چون از حکومت دور بودند در فکر چاره‌جویی و استنباط فقه حکومت و سیاست نبوده‌اند و امروز با رفتن طاغوت و بوجود آمدن امید برای تشکیل حکومت اسلامی در همه ابعاد و زمینها وظیفه حوزه‌های علمیه، سنگین‌تر از گذشته می‌باشد و باید هم در زمینه آموزش کلی حوزه‌ها و هم در استنباط فقهی مسائل سیاسی و اقتصادی و قوانین حقوقی و جزائی و غیره یک تحولی بوجود آورد و مسائل جدید و محل استیلا اعم از فکری و عملی بخصوص در دائره حکومت اسلامی از همان مآخذ و منابع اسلامی استخراج و استنباط گردد، اگر این مهم به شکل لجنمای گروهی شروع شود موفقیت و آثار مثبت آن بیشتر و دقیقتر خواهد بود.

سؤال: به نظر حضرتعالی آیا زمان آن نرسیده که یک تحول جدی و اساسی در سبک "رساله‌نویسی" از سوی مراجع بوجود آید؟ اگر چنین است، این تحول چگونه باید صورت پذیرد؟

جواب: بسمه تعالی، در مورد تحول در سبک رساله‌ها باید گفت اگر تحول در نظام آموزشی و شیوه فقهی و استنباط مسائل مستحدثه رخ داد قهراً در سبک رساله‌های عملیه هم تحولی مناسب با زمان و نیازهای جدید نسل معاصر با انقلاب رخ خواهد داد، انشا الله تعالی.

سؤال: آنچه تاکنون مطرح بوده است این است که "تشخیص موضوع شان فقیه نیست"، آیا با یکی شدن رهبری سیاسی و دینی همچنان می‌توان بر این اصل تکیه نمود؟

جواب: بسمه تعالی، با یکی شدن رهبری دینی و سیاسی، فقیه نیز از بعد اینکه یک فرد از جامعه می‌باشد می‌تواند در تشخیص موضوع دخالت کند و نظر بدهد، ولی با توجه به تنوع موضوعات مختلف و پیچیدگی آنها و نیاز به کارشناسی در اکثر موضوعات محل ابتلا در حکومت اسلامی، باید فقیه در هر موضوعی به اهل خبره آن موضوع که از افراد عاقل و بی‌غرض متعهد و بصیر باشند مراجعه نماید و از این لحاظ خود نیز می‌تواند با اهل خبره به مشورت و تبادل نظر بنشیند، و این معنا عملی نمی‌شود مگر با دادن امکانات و آزادی اظهار نظر به خبرگان هر موضوعی و انتقال نظریات آنان به فقیه، تا او پس از اطلاع کامل از نظریات مختلف بتواند به نظری صائب در موضوعات برسد، در غیر این صورت از خطر اشتباه و دورماندن از واقعیات جامعه و متضرر شدن مردم و بدبینی آنان به اسلام و روحانیت نباید غفلت شود.

سؤال: تحولات سالهای اخیر در زمینه‌های مختلف فکری و عملی، به اثبات نرسیدن ادعاها و شعارها، چندگانگی نظرات و... نوعی سرخوردگی و حیرت را در میان نسل جوان که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند پدید آورده، با توجه به اینکه این وضعیت خطر مذهب‌گریزی و پوچی را به دنبال دارد چه توصیه‌ها و پیشنهاداتی برای این معضل اجتماعی ارائه می‌فرمائید؟

جواب: بسمه تعالی، از اینکه نتوانستیم به تمام شعارها و اهداف انقلاب جامعه عمل ببوشانیم نباید مایوس شویم. باید به جای یاس و سرخوردگی به علل و رمز اصلی عدم موفقیت پی برد و چاره‌ای اندیشید. البته من به نسل جوان فداکار و انقلابی حق می‌دهم که بین آنچه بدست آورده با آنچه قرار بود بدست آورد و به او وعده می‌دادیم فاصله زیادی وجود دارد ولی باید فکر کرد و به جنگ مشکلات رفت و اگر همتاخالصی و بی‌صداقتی و یا بی‌کفایتی می‌بیند مایوس نشود و از طریق جدال "بالتی هی احسن" افکار و نظریات خود را به مسئولین و دست‌اندرکاران کشور و انقلاب تذکر دهد. از مسئولین نیز انتظار می‌رود به این خطر بزرگ توجه نمایند و کاری نکنند که نسل جوان ما بکلی از دست‌برود و به جانی برسیم که اعتمادشان و ایمانشان را به طور کلی به روحانیت و انقلاب و یا خدای ناکرده به اسلام از دست بدهند و بدانند باید در دادگاه عدل الهی و تاریخ آینده جوابگو باشند.

سؤال: برای مشکلات و نارسائی‌هایی که در ۱۰ سال گذشته بوجود آمده است عده‌ای به ذکر عواملی پرداخته‌اند، مانند: نارسائی اندیشه مذهبی برای اداره جامعه و حکومت اسلامی، عدم لیاقت کافی مجریان امور، بکارگیری شیوه‌های غلط، عدم حاکمیت واقعی مردم در سرنوشت سیاسی جامعه و نیز فشارهای بین‌المللی، به نظر حضرت‌تعالی کدام یک از این عوامل نقش برجسته تری را ایفا کرده‌اند؟

جواب: بسمه تعالی، پنج عاملی که برای نارسائیها و مشکلات کنونی برشمرده شد، هر کدام در جای خود درست و قابل توجه است. البته نارسائی اندیشه مذهبی را به این معنا باید گفت که چون فقه شیعه تاکنون برای حکومت و اداره جامعه مطرح نبوده، طبعا یک سری تنگناها و نارسائی‌هایی در آن وجود دارد که باید با بینش جدید حکومتی و انقلابی آن نواقص برطرف شود. البته آنچه مورد نیاز بشر می‌باشد بطور پراکنده در آیات و روایات ذکر شده که باید با بینش عمیق و انقلابی مورد بررسی و شناخت قرار گیرد و مسائل مورد ابتلا حکومت اسلامی از آنها وسیره پیامبر و انصاف‌پهنا استنباط گردد، و در مورد سایر عوامل باید گفت متأسفانه شیوه‌های غلط مدیریت کشور و نبودن کارها معمولاً به دست‌آلودگی و افراط و تفریطها و خود محوریتها و انحصار طلبیها و خط‌بازیه‌ها و گروه‌گراییها و حق‌کشیها و بی‌عدالتیها و بی‌اعتنائی به مردم و ارزشهای اصلی انقلاب تاکنون بیشترین ضربه را به انقلاب زده است، که اگر تا دیر نشده جبران نشود دیگر قابل جبران نخواهد بود.

درست است که فشارهای بین‌المللی و جنگ تاکنون ضایعات و خسارات زیادی برای ملت و انقلاب ما داشته است، ولی اگر ما به همان وحدت کلمه اسلامی و ملی که قبل از پیروزی داشتیم برگردیم و انقلاب را در انحصار جناح خاصی قرار ندهیم و هر فرد و جناحی که به انقلاب و کشور و نظام و رهبری معتقد بود به فکرش بها و ارزش دادیم و تمام نیروهای خلاق کشور را بدون از تسنگ نظریه‌های گذشته در بازسازی کشور سهیم نمودیم، به یقین بر تمام مشکلات داخلی و خارجی فائق خواهیم شد، و در این صورت دیگر دولتهای بیگانه شرق و غرب چشم طمع به کشور و ذخائر و منابع آن نخواهند داشت و ما می‌توانیم با اتکا به نیروی عاقله و فعال کشور از وعده و وعیدهای متخصصین و مشاورین خارجی بی‌نیاز باشیم.

بنابراین قبل از هرگونه بازسازی کشور باید در بینش اداره کشور و کیفیت آن و بازسازی سیاسی و فکری مدیریت انقلاب و کشور تحولی بوجود آید، و این انتظاری است که همه اقشار و طبقات مردم از مقام معظم رهبری که تاکنون انقلاب را در لحظات حساس رهبری نموده‌اند دارند. والسلام علی جمیع اخواننا المسلمین ورحمات الله وبرکاته.

پیوست شماره ۱۶۳: نامه به حضرت امام خمینی در ارتباط با شدت یافتن سعایتها و جوسازیها علیه ایشان، تاریخ ۱۳۶۸/۱/۳
۱۵ شعبان ۱۴۰۹

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله‌العالی

پس از سلام و تحییت و تسبیح و تبریک به مناسبت ایام نوروز و ولادت باسعادت حضرت ولی‌عصر (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) با کمال معذرت تذکرابه عرض می‌رساند:

قال الله تعالی: "یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسوا ولا یفتب بعضکم بعضا" و قال: "یا ایها الذین آمنوا ان جا کم فاسق بنیا فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهاله فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین" و فی الکافی (ج ۸، ص ۱۴۷):
بسنده عن محمد بن الفضیل عن ابی الحسن الاول (ع) قال: قلت له: جعلت فداک الرجل من اخوانی یبلغنی عنه الشیء السنی اکرهه فاساله عن ذلک فینکر ذلک و قد اخبرنی عنه قوم ثقاة؟ فقال لی: یا محمد کذب سمعک و بصرک عن اخیک فان شهد عندک



خمسون قسامه و قال لک قولاً فصدقه و کذبهم، لاتذیعن علیه شیئا تشینه به و تسهدم به مروه فتکون من الذین قال الله فی کتابه: "ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم". صدق الله العظیم و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۶۴: نامه معظمله به امام خمینی و تذکر برخی نکات و اعلام آمادگی برای اجرای نظریات ایشان، مورخه ۶۸/۱/۴
بسم الله الرحمن الرحیم

محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی
پس از سلام و تحیت و تبریک به مناسبت ایام نوروز و ولادت باسعادت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) کبر رابطه با پیام اخیر حضرت تعالی لازم دیدم به عرض برسانم:

۱ اینجانب تا حال خود و بیت خود را شعبای از بیت حضرت تعالی می دانستم و مراجعات گوناگون مردم در مسائل شرعی و مسائل اجتماعی و در دلهای مسئولین ارگانها و مشکلات ذوی الحجاجات که دستشان به حضرت تعالی کمتر می رسد را به عنوان حضرت تعالی پاسخ می دادم، و در حد توان و قدرت سعی من و بیت من بر راضی نمودن افراد و توجیه آنان و کم کردن توقعاتشان از حضرت تعالی بوده است. در مقایسه با وضعیت حاکم بر بعضی از بیوت و بر بسیاری از محافل حوزوی تنها بیت اینجانب است که از انقلاب و نظام و مقام معظم رهبری دفاع می کند و ملجای برای قشر وسیع طلاب جوان انقلابی و زجر کشیده می باشد.

۲ در مورد منابع اطلاعاتی اینجانب نیز به عرض می رسانم یکی از مهمترین منابع، بسیاری از مسئولین ارگانهای انقلابی و دولتی است که دانما مشکلات ارگانهای خود و راه حلها را مستقیماً با من مطرح می کنند و بوی حل آنها از من استمداد می جویند، و دیگری بولتنهای محرمانه کشور است از قبیل بولتن مجلس، سپاه، وزارت اطلاعات، وزارت ارشاد، وزارت خارجه، تلکسها و غیر ذلک که حاوی اخبار و گزارشها و تحلیلهای مختلفی می باشند، و به علاوه مراجعات متفرقه مردم و انمه جمعه و سایر شخصیتهای روحانی مورد مراجعه مردمند که در اکثر ایام هفته هر روز حدود دوساعت با آنان ملاقات و گفتگوی بدون حاجب و مانع دارم، و بندهی است که وقتی یک سری مشکلات و نارسائیها و یا احیاناً خلاقاریها از منابع ذکر شده را هر روز انسان مطلع می شود تحت تاثیر قرار می گیرد و قهر احساس تکلیف می کند البته ممکن است بعضی از افراد ناراضی بازداشتی یا آزاد به دلایل و انگیزه های سیاسی و غیره که قطعاً از حضرت تعالی پوشیده نیست اظهاراتی نموده باشند که لازم است انگیزه ها و شرایط آنان بررسی شود و قهر قابل اعتماد و استناد نخواهد بود.

۳ اینجانب تا حال معتقد بوده ام که تذکرات و انتقادات من نه فقط موجب تضعیف نظام نمی شود بلکه از این نظر که اکثریت مردم را امیدوار ساخته و مسئولین را نیز در صدد رفع نواقص و توجه بیشتر به مسائل می سازد، موجب تقویت انقلاب و نظام هم می باشد. مع ذلک اگر حضرت تعالی تشخیص می دهد که این شیوه به مصلحت نیست و موجب تضعیف نظام و انقلاب می باشد اینجانب شرعاً نظر حضرت تعالی را بر نظر خود مقدم می داند و هیچ گاه غیر از خیر اسلام و انقلاب را در نظر نداشتام و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۶۸/۱/۴

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۶۵: نامه معظمله به امام خمینی به مناسبت ایراد برخی اتهامات و شایعات در جراید و مطبوعات، مورخه ۶۸/۲/۱۸

بسم الله الرحمن الرحیم

محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی
پس از سلام و تحیت و تبریک به مناسبت عید سعید فطر به عرض می رسانم: نسبت به مسائل اخیر که در نوشتجات و سخنرانیها و جرائد تعقیب می شود بنا بر سکوت و محول نمودن امور به خدا داشتم، ولی چون ممکن است اتهاماتی وجود داشته باشد سکوت مطلق را روا ندیدم و امرم دایر بود بسین نامه نوشتن به حضرت تعالی یا خطاب به مردم که استخاره با قرآن شریف با اول مساعدت کرد لذا ناچار شدم مصدع شوم، و هر چند برای حضرت تعالی خواندن نامه من بسیار تلخ است ولی اجازه دهید نامه کسی که حدود چهل سال افتخار شاگردی و تعقیب اهداف حضرت تعالی را داشته چند دقیقه وقت شما را اشغال کند:

۱ من از همان اول مبارزات که به رهبری حضرت تعالی شروع شد صادقانه همچون سربازی فداکار انجام وظیفه می کردم و در همه مراحل و سختیها خود و خانواده و فرزندانم استقامت کردیم، بر کسی هم منت ندارم که پاداش دهنده اعمال خداست. و الان نیز اهداف انقلاب و پیاده شدن اسلام اصیل با گشت و پوست من عجین است و یک قدم هم عقب نشینی نکرده ام و از مسیر انقلاب جدا نیستم منتها به قدر شرایط و امکانات، و اگر در ضمن صحبتها می گفتم: "من در کنارم" بسرای رفع مسئولیت در مقابل مراجعات و توقعات و انتظارات زیادی بود که قادر بر انجام آنها نبودم، و بسا بعضی از مراجعین را ذی حق هم می دانستم. چطور می شود من مخالف نظامی باشم که چهار سال است با تدریس ولایت فقیه در حوزه به نظر خودم پایهای علمی آن را محکم کرده ام؟

۲ تعیین من به عنوان قائم مقام رهبری از همان ابتدا بر خلاف نظر و میل من بود و به مجلس خبرگان هم همان اول نوشتم، و به طور کلی من شخصاً به پست و مقام علاقه نداشته و ندارم مگر اینکه وظیفه شرعی ایجاب کند. در نامه حضرت امیر (ع) به استاندار آذربایجان آمده است: "ان علیک لیس لک بطعمه و لکنه فی عنقک امانه" "نهج البلاغه، نامه ۵ کو قسرها انسان عاقل حتی المقدور از تحمل امانت و مسئولیت سنگین گریزان است مگر اینکه ناچار باشد. چنانچه هیچ وقت آرزوی مرجعیت هم نداشتام تا اینکه حساب کنم چه اقشاری به من می گروند یا نمی گروند. من اگر شرعاً جائز بود از اجتماع

و اجتماعات به طور کلی منزوی می‌شدم.

۳ من حتی یک دقیقه با منافقین همکاری نداشتم. برخوردهای تند ما با آنان در زندان و پس از انقلاب بر همه روشن است. اینان علاوه بر انحراف فکری و اخلاقی و نداشتن عواطف انسانی سرمایه‌های انقلاب و چهره‌های ارزنده آن و از جمله فرزندان عزیز من را از ما گرفتند، هزاران افراد بی‌گناه را به شهادت رساندند، و در جنگ تحمیلی با دشمنان ما همگام و همصدا شدند. بدین وضع کدام انسان عاقل و متعهدی به آنان اعتماد می‌کند و حاضر است با آنان همکاری کند؟ راستی حضرتعالی تصور می‌کنید که من یا حتی افراد بیت من منافقین و یا لیبرالها را بر مسئولین فعلی نظام که نوعاً از دوستان و همکاران صمیمی من هستند مقدم می‌دانیم، و اگر به بعضی از مسئولین اعتراض شود این به معنی مقدم داشتن منافقین و لیبرالها است؟

۴ کسانال اطلاعاتی من نه منافقین بودند و نه لیبرالها، من علاوه بر خواندن نامهای مختلف مردم و بولتن‌های خبری کشور هر روز با اقشار مختلف مردم از وزرا و نمایندگان مجلس و فرماندهان ارتش و سپاه و سایر ارگانها و انجمنه جمعه شهرستانها و مردم عادی کشور ملاقات داشتم و همه آنان اشکالات و شکایات را مطرح می‌کردند و به خیال خودشان از من چاره جویی می‌کردند، آیا اینان همه نفوذی بودند؟ من با اینکه با دکتر پیمان هم زندانی بودم حدود چهار سال است ایشان را ندیدم و از او و کارش هیچ خبر ندارم، آقای مهندس بازرگان حدود یک سال و نیم قبل یک مرتبه به منزل من آمده و ظاهر! آقایان صباغیان و توسلی با ایشان بودند، و آقای دکتر یزدی هم دویار یا سباز در ظرف چندین سال به منزل من آمده، و معمولاً صحبت‌های آقایان مربوط به محل حزب و روزنامه‌شان که توقیف است و برخوردهایی که با آنان می‌شده دور می‌زده است، و مرحوم دکتر سامی با اینکه در رژیم سابق هم به من و هم به بسیاری از طلاب و مبارزین خدمات شایانی کرد پس از زمام وزارتش در بهداری من اصلاً او را ندیدم تا کشته شد، فقط یک مرتبه که کتک خورده بود در محل حزیشان به وسیله نامه از من استمداد کرده بود که من نه جواب دادم و نه کاری از من ساخته بود که برایش انجام دهم.

و معمولاً آقایان طالب ملاقات، پس از چند مرتبه تلفن به مسئول ملاقات دفع الوقت من بالاخره از قبل خود من وقتی به افراد داده می‌شد بیت من نه در اختیار منافقین بوده است و نه اینکه لیبرالها آنجا صف کشیده بودند به نحوی که جای دیگران در آنجا نباشد چنانچه در سخنرانیها گفته شد. مسئول ملاقات که قبلاً آقای امیری بود و فعلاً آقای متقی است از خود من سوال می‌کرد، افراد دیگر بیت در ملاقاتها هیچ نقشی نداشتند. البته نظر من به طور کلی در ملاقاتها نسبتاً وسیع است و معتقد بودم انسان باید همیشه حرفها را از موافق و مخالف بشنود تا بهتر بتواند تصمیم بگیرد.

آیا خدا راضی است بیستی که همیشه در مسیر انقلاب قدم برمی‌داشته و در مسائل اسلامی و انقلابی ایران و لبنان و فلسطین و هندوستان و افغانستان و آفریقا و اروپا و امثال ذلک به نفع اسلام و انقلاب فعالیت داشته و اظهار نظر می‌کرده و اهداف انقلاب و مقام معظم رهبری را تعقیب می‌کرده و فرضاً گاهی هم بر حسب احساس وظیفه و از روی دلسوزی اشکالاتی را هم تذکر می‌داده است و همیشه مورد حملۀ ضدانقلاب بوده یکدفعه به اتهام واهی نفوذ و نفوذیها مورد بی‌مهری واقع شود؟ آیا شایعات بی‌اساس و یا بافته‌های سید مهدی که معلوم نیست در چه شرائطی و با چه انگیزه‌هایی این مقدار رطب و یابس به هم بافت صحیح است ملاک قضاوتها واقع شود؟

و شاید او چون از ناحیه نظام ضربه خورد می‌خواسته است انتقام بگیرد و نیروهای فعال نظام را به یکدیگر بدبین کند چنانچه شد آیا درست است ما به بافته‌های او ترتیب اثر بدهیم؟ اصلاً در آن شرائط اعترافات آدم مورد اعتماد هم شرعاً اثر نیست تا چه رسد به اعترافات مثلاً او. حالا من در شناخت او اشتباه کرده بودم و ماهیت او برای من شناخته نبود و کم‌لذک من نظیر لیس هنا محفل ذکرها آیا آقایی که او را شناختند و بر تناقض گوییهای او واقفند صحیح است با بافته‌های او معامله وحی منزل کنند، در صورتی که اشاعه کذب هم حکم کذب دارد مخصوصاً اگر موجب بدبینی‌ها و دشمنی‌ها گردد؟ و علی فرض الصدیق ما کل ما یعلم یقال، ولا کل ما یقال یکتب فی الاوراق و بیت فی الافاق.

جا داشت آقایان به آیه شریفه: "ان جانکم فاسق بنیا فتبینوا ان تصیبوا" قرماً بجهانه فتصبوا علی ما فعلتم نادمین "توجه می‌کردند. به علاوه چرا ناممعی او به من و به برادرش را به ما نرسانند تا موجب شناخت و آگاهی ما گردد ولی در اختیار بعضی افراد دیگر قرار گرفته بود؟ ضمناً سید مهدی یک روز هم عضو دفتر و بیت من نبود، این مطلب را همه کسانی که در قم با دفتر و بیت من سر و کار دارند می‌دانند، او فقط از طرف من مسئول نهضتها بود و مرکز جدائی داشت، و وقتی که من فهمیدم روی او حساسیت هست به او پیغام دادم به بیت من رفت و آمد نکنند، البته تا قبل از مصاحبه او از او دفاع می‌کردم ولی پس از مصاحبه او طی نامعی به حضرتعالی از او کاملاً تبری جستیم و از موضع گیریهای حضرتعالی نسبت به او تشکر کردم که لابد حضرتعالی اجمالاً به یاد دارید و صورت آن ضمیمه است. بالاخره شخص من پس از این حوادث نفس راحتی کشیدم، و در این ماه مبارک رمضان علاوه بر انجام وظائف عبادی ماه بیش از هر ماهی دیگر به کارهای علمی اشتغال داشتم و لذت هم بردم خدا را شکر و سپاس من هم پس از شنیدن جریان خدا را شکر کرده بود که مسئولیت از من برداشته شده است ولی آیا صحیح بود که بسا بزرگ کردن بافته‌ها و القانات برای رهبر معظم دهنیستی درست کنند که موجب سازا حتی شنید ایشان گردد و جلسو فعالیت‌های اسلامی من هم گرفته شود، و دشمنان اسلام و انقلاب در داخل و خارج خوشحال شوند و برای توده مردم هم مساله ایجاد کنند؟ من به سهم خود فرضاً از غیبتها و اهانتها بگذرم ولی از تهمتها و اشاعه اکاذیب هرگز نمی‌گذرم و چون معتقدیم روزی به گفته‌ها و نوشته‌ها و همه حسابها رسیدگی می‌شود برای شخص خودم هیچ ناراحت نیستیم.

از باب مشال عرض می‌کنم: در نامه بعضی از آقایان آمده بود که دختر من در حضور من عکس حضرتعالی را پاره کرده است. به همه مقدسات عالم این امر دروغ محض است، حالا فرض می‌کنیم این امر راست باشد آیا پخش آن به قداست حضرتعالی هم لطمه نمی‌زند؟

من طلبه فرضاً مقصر باشم آیا باید به اسم دفاع از مقام معظم رهبری کاری کرد که مردم به فقه و روحانیت و به همه چیز بدبین شوند؟ یا مثلاً آقای سید هادی قبل از ماه رمضان در اثر بحران از قم به قصد مشهد رفت ولی بعداً ترسیده بود و به مشهد نرفته بود

تا اول ماه رمضان برای روزها به قم آمد و به منزل من هم رفت و آمد نداشت ولی دیدیم در بولتن مجلس به مشهد رفتن او را و چند سخنرانی هم از او نوشتند و یکی از مسئولین مشهد هم تایید کرده بود، و شاید در بولتن‌های دیگر هم نوشته باشند، این است سند اخبار و شایعات

فی روضه‌الکافی (ج ۸ ص ۱۴۷) بسنده عن ابی الحسن الاول (ع) قال قلت له: جعلت فداک الرجل من اخوانی یبلغنی عنه الشیء الذی اکره فاساله عن ذلک فینکر ذلک و قد اخبرنی عنه قوم ثقات؟ فقال لی: یا محمد کذب سمعک و بصرک عن اخیک، فان شہد عندک خمسون قسامه و قال لک قولاً فصدقه و کذبهم، لا تلتئین علیه شیئاً تشینه به و تهدم مروته فتکون من الذین قال الله فی کتابه: "ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم"، و فی اصول‌الکافی (ج ۲ ص ۲۵۵) بسند صحیح عن ابی عبدالله (ع) قال: قال رسول الله (ص): "لا تطلبوا عثرات المؤمنین فان من تتبع عثرات اخیه تتبع الله عثراته، و من تتبع الله عثراته یفضحه ولو فی جوف بیته" آلی غیر ذلک من الاخبار الواردة فی هذا المجال.

۵ صحبت‌هایی که من می‌کردم یا نامه‌های مختلفی را که در موضوعات مختلف به حضرتعالی می‌نوشتم خدا را گواه می‌گیرم که هدفی جز خدمت به اسلام و انقلاب و موقعیت مقام رهبری و ولایت‌فقیه نداشتیم، و النصیحه لائمه المسلمین را یکی از وظائف مهم همه مسلمین می‌دانستم. البته مدعی عدم خطا و اشتباه هم نیستم که بر حسب حدیث نبوی: "کل ابن آدم خطا فخییر السخطانین التوابون"، ولی طبق تشخیص خودم سعی داشتیم به وظیفه خود عمل کنیم، و در عین حال اگر حضرتعالی جدا به من می‌فرمودید تو دیگر حق نداری صحبت کنی من هرگز تخلف نمی‌کردم. نامه من به حضرتعالی راجع به اعدامها مورخه ۹/۵/۹۷ در اثر اطلاعاتی بود که از بعضی تندروها و تندروها در زندانها داشتیم، و هدفی جز حفظ حقوق و حریم اسلام و انقلاب و مقام معظم رهبری نداشتیم، نه نفوذی در کار بود و نه محرکی پس از اطلاع از دستور اعدامها به وسیله بعضی از قضات که خودشان جدا ناراحت بودند و برای چاره جویی به من مراجعه کرده بودند من شب تا به صبح بجای خواب به عواقب کار می‌اندیشیدم و در روز بعد با آقایان قاضی خرم‌آبادی و سید هادی هاشمی مشورت کردم هر دو آنان با نامه نوشتن به حضرتعالی مخالف بودند به غیر اینکه امام ناراحت می‌شود و به خیال خودشان مرا قانع کردند، ولی من پس از خواندن نماز ظهر و عصر و صرف غذا فکر کردم با وصفی که من اطلاع دارم تندرویی می‌شود و به حریم اسلام و مقام معظم رهبری لطمه خواهد زد، در اثر احساس وظیفه نامه را نوشتم، و چون شورایعالی قضائی را در این قبیل موضوعات مسئول می‌دانستم فتوایی آن را هم برای شورا فرستادم، و پس از ارسال نامه‌ها به تهران به منزل آقای سید هادی تلفن زدم که ایشان به بیت حضرتعالی تلفن کنند که نامه را دریافت کنند و ایشان بالاستعجاب گفت مگر بنا نشد نامه ننویسید؟ و ضمناً من به دست خورد به بعضی از قضات که به حالت اعتراض مراجعه می‌کردند و به نظر من مورد اعتماد بودند رونوشت نامه‌ها را دادم، حالا پس از هفت ماه به خارج سرایت کرده افراد بیت من هیچ گناهی ندارند و جوسازی علیه آنان گناه است.

نامه به آقای نخست‌وزیر را هم من به دست خود حضوراً به حضرات آقایان موسوی اردبیلی، خامنه‌ای، هاشمی، حاج احمد آقا و نخست‌وزیر در منزل خودم در یک شب با تقاضای آقایان به همه دادم که بعداً شنیده شد فردای همان شب رونوشت نامه دست یکی از نمایندگان مجلس بوده و به وسیله او هم به افراد داده شده، نه نفوذی در کار بوده و نه منافق و لیبرالی واسطه بوده است. اساساً چرا ما باید اگر مطلبی را حق و وظیفه می‌دانیم از ملتمان کتمان کنیم؟ البته نقشه‌های نظامی باید مخفی باشد که به دست دشمن نیفتد.

۶ با همه این مسائل که اجمالاً بدون اعمال فنون دیپلماسی و با صراحت لهجای که از خود استاد بزرگوار رهبر انقلاب آموختم بیان شد در نامه‌ای که در تاریخ ۹/۱/۹۸ پیرو پیام حضرتعالی به مهاجرین جنگ تحمیلی قبیل از حادث شدن مسائل من به حضرتعالی نوشتم، چنین نوشتم: "اینجانب تا حال معتقد بودم که تذکرات و انتقادات من نه فقط موجب تضعیف نظام نمی‌شود بلکه از نظر اینکه اکثریت مردم را امیدوار ساخته و مسئولین را نیز در صدد رفع نواقص و توجه بیشتر به مسائل می‌سازد، موجب تقویت انقلاب و نظام هم می‌باشد. محذرتک اگر حضرتعالی تشخیص می‌دهید که این شیوه به مصلحت نیست و موجب تضعیف نظام و انقلاب می‌باشد اینجانب شرعاً نظر حضرتعالی را بر نظر خود مقدم می‌دانم و هیچگاه غیر از خیر اسلام و انقلاب را در نظر نداشتم." پس من هیچ گاه داعیه مقابله با نظام یا خدای ناکرده مقابله با حضرتعالی را نداشتم، ضمناً نامه فعلی من مرتجلاً نوشته شد و احدی به من القا نکرده و برای احدی هم تا حال آن را نخواندند تا مبادا باز به گردن بیت و نفوذی گذاشته شود، و معلوم شود که من حرف‌های خودم را می‌زنم نه حرف‌های دیگران را، حرف زیاد دارم ولی بیش از این صحیح نیست حضرتعالی را خسته کنم. سلامت و طول عمر و توفیق بیشتر حضرتعالی را از خدای بزرگ مسئلت می‌نمایم. والسلام علیکم ورحمته و برکاته

۲ شوال ۱۴۰۹ مطابق ۱۸/۲/۹۸

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۶۶: دلایل مخنوش بودن نامه‌هایی که در اواخر عمر شریف حضرت امام به عنوان نامه ایشان منتشر می‌گردید. امام خمینی در انتهای وصیت نامه سیاسی الهی خود گفته است:

"۱" اکنون که من حاضرم بعضی نسبت‌های بی‌واقعیت به من داده می‌شود و ممکن است پس از من در حجم آن افزوده شود، لهنذا عرض می‌کنم آنچه به من نسبت داده شده یا می‌شود مورد تصدیق نیست مگر آنکه صدای من یا خط و امضا من باشد یا تصدیق کارشناسان، یا در سیمای جمهوری اسلامی چیزی گفته باشم.

۲ اشخاصی در حال حیات من ادعا نموده‌اند که اعلامیه‌های اینجانب را می‌نوشتند، این مطلب را شدیداً تکذیب می‌کنم، تاکنون هیچ اعلامیه‌ای را غیر شخص خودم تهیه کسی نکرده است. "با توجه به وصایای فوق، نامه‌هایی که در اواخر عمر شریف حضرت امام به نام ایشان منتشر شده است به دستخط حاج سید احمد خمینی بیشتر شباهت دارد تا به دستخط حضرت امام، که ذیلاً

از نظر کارشناسی با آوردن نمونه‌هایی از خط آقای سید احمد خمینی و دستخط امام دلایلی را در این رابطه عنوان می‌کنیم.
الف از نظر ظاهری:

با توجه به حال و خیم امام خمینی، دستخط ایشان در اواخر عمر لرزش آشکاری داشت، برای نمونه غزل‌سی را که حدود سه ماه قبل از فوت نوشته‌است به همراه دستخط احمد آقا آورده و آنها را با دستخط "۱۳۶۸/۱/۲۶" از نظر ظاهری مقایسه کرده‌ایم. به کلماتی که زیر آنها یک خط کشیده شده توجه شود.

ب از نظر کارشناسی:

امام عمدتاً "ه" را به صورت ویرگولی می‌نوشت و احمد آقا عمدتاً به صورت دو چشم. به کلماتی که زیر آنها دو خط کشیده شده دقت شود. نمونه دستخط امام از وصیتنامه ایشان آورده شده است. امام عمدتاً سرکیج کلمات را چسبیده و یا با فاصله کم می‌نوشت که همین نحوه نگارش خط ایشان را به لحاظ ظاهر باریک می‌کرد. حال اینکه احمد آقا سرکیج کلمات را با فاصله می‌گذارد که منجر به پهن شدن خط می‌گردد. به کلماتی که زیر آنها دو خط کشیده شده توجه شود. امام عمدتاً در نحوه نگارش "است" الف را زیر "ت" قرار می‌دهد، ولی احمد آقا "الف" را زیر "س" می‌گذارد. به کلماتی که زیر آنها دو خط کشیده شده توجه شود.

دستخط حضرت امام جنود سه ماه قبل از ارتحال:

نامه "۱۳۶۸/۱/۲۶" منتسب به امام خمینی:

دستخط سید احمد خمینی در سال "۱۳۶۸":

دستخط امام در وصیتنامه مربوط به سال "۱۳۶۱":

دستخط سید احمد خمینی در انتهای رنجنامه:

پیوست شماره ۱۶۷: نامه آقایان کروی، جمارانی و روحانی به معظمه

۱۳۶۷/۲۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محضر مبارک حضرت مستطاب آیت‌الله العظمی جناب آقای حاج شیخ حسینعلی منتظری دامتافاضاته

با سلام و تحیت، پیش از پرداختن به موضوعات اصلی لازم می‌داند نکاتی را یادآور شود:

الف: از آنجا که یکی از ویژگی‌های حضرتعالی صراحت لهجه است، انتظار داریم که از برخورد صریح و دور از مجامله ما نرنجید و آنرا حمل برجسارت و اسائه ادب نکنید. ب: این نامه را افسرادی به محضر عالی می‌نویسند که در درازای نهضت امام تا پیروزی انقلاب اسلامی و تا به امروز از علاقمندان و وفاداران به‌شما بوده و اخلاص آنان نسبت به حضرتعالی به نسبت رسیده است و علاوه بر اعتراف به مقام علمی شما از نظر مقاومت و از خود گذشتگی و تحمل رنج‌ها و فشارها شما را اسوه و الگوی کبظیر دوران خفقان رژیم ستم شاهی می‌دانند و در این نگارش جز خیر خواهی و صلاح‌اندیشی و تذکرات مشفقانه و پیشگیری از ضربه و لطمه ناهنجار به مقام والای آنجناب نظر و اندیشمای ندارند.

ج: این نامه پس از دیر زمانی بردباری و خویشتن‌داری در برابر یک سلسله برخوردها و موضوع‌گیریهایی سوال برانگیز جنابعالی که برای ما درخور توجیه نبوده است، به حضرتعالی نگارش شده است. امید است که آن را بر پایه احساسات آبی، جوانی و حساب نشده ما نگذارید و توجیه داشته باشید که در پی دیر زمانی اندیشه و بررسی همه جانبه، به تقدیم آن ناگزیر شدیم. با وجود این اگر شیوه نگارش دین شان آن مقام معظم است، پوزش می‌خواهیم چون ما را از آن گریزی نبوده است. والعذر عند کرام الناس مقبول.

د: شما توصیه می‌فرمائید که "لازم است مردم و کسانی که انتقاد سازنده دارند آزادانه حرفهای خود را بزنند" امید است که به ما به عنوان سربازانی که در راه اسلام و انقلاب اسلامی انشا الله فداکاری و خدمتگذاری کرده و می‌کنند، این رخصت را بدهید که دور از هرگونه سانسور، انتقاد و نظریه خود را لاقلاً در نامه‌ای در بسته، به حضور عالی بنگارند.

اما مسائلی را لازم می‌دانیم با آنجناب در میان بگذاریم و در باره آن با کمال ادب و احترام توضیح بخواهیم بدین شرح است:

۱ برخورد و موضع‌گیریهایی حضرتعالی در ماجرای مهدی هاشمی برای بیشتر دوستان مخلص و ارادتمندان روحانی شما که از نزدیک و دور شاهد موضع‌گیریهایی شما بودند، شگفت‌انگیز و حیرت‌آور بود و هنوز نیز این شگفتی و حیرت ادامه دارد. شما خود می‌دانید که نامبرده ویاند او عالم روحانی مرحوم شمس‌آبادی و نیز روحانی دیگری را به جرم ساده‌اندیشی و بنا به گفته خود او "عدم اعتقاد به مبارزه" ربودند و بوضع فجیعی به قتل رسانیدند و آنگاه که دستگیر شدند نیز بنابر پرونده موجود نامبرده در خدمت ساواک قرار گرفت و به همکاری با آنان پرداخت. در پی پیروزی انقلاب اسلامی که از زندان آزاد گردید نیز به شرارت ادامه داد و حشمت و دو فرزند بی‌گناه او را به وسیله باند خود ربود و به قتل رسانید و آنگاه که از سوی حضرتعالی علی‌رغم هشدارها و تذکرات خیرخواهانه حضرت امام و برخی از مسئولان و دوستان، به مسئولیت نهضتها گماشته شد، می‌دانید که چگونه در افغانستان میان برادران مسلمان کشت و کشتار و برادر کشی راه انداخت و فتنه‌ها برپا کرد و سرانجام خونهای ناحق ریخته گریبان او و باند او را گرفت و از سوی مسئولان نظام جمهوری اسلامی دستگیر و تحت پیگرد قانونی قرار گرفت و به جنایات خرد اعتراف کرد و به جزای اعمال خود رسید و در این میان انتظار می‌رفت که حضرتعالی در پی آگاهی از جنایتها و آدم‌رباینها و خون ریزیها و دهها جنایت و خیانت دیگر او، که در پرونده‌های او منعکس است و خود به خوبی از آن آگاهید، نه تنها از او و باند او اظهار تبری و انزجار کنید و از مسئولان امر کیفر هرچه سریعتر آنان را بخواهید بلکه از وجود چنین جنایتکاران خونخوار و خدا نشناسی در میان بیت خود به شدت نگران شوید و به خود آییند و در راه پاک سازی بیت خود از عناصر منحرف و وابسته به باند مهدی بکوشید و از مقامات و مسئولانی که در راه ریشه‌کن کردن این مصاد فساد تلاش کرده‌اند سپاسگزاری کنید و خود را مرهون آنان بدانید، لیکن متأسفانه حضرتعالی نه تنها چنین نکردید بلکه تا واپسین روز زندگی او می‌کوشیدید که او را از کیفر

قانونی برهانید؟ آیا این موضع حضرتعالی را می‌توان با موازین قانونی مطابق دانست؟

۲ شما در سخنرانیها و موضع گیریهای خود از پایبندی به قانون، عدم تجاوز به قانون و حرکت بر پایه قانون، فراوان سخن می‌گویید. پرسشی که برای ما مطرح است این است که آیا پیروی از قانون برای دیگران است؟ یعنی این مسئولان نظام جمهوری اسلامی و امت‌قهرمان پرور ایران هستند که باید قانون را رعایت کنند؟ لیکن اطرافیهای شما از هفت دولت آزادند؟ اگر چنین نیست پس چگونه؟

الف: خیر کشتن حشمت و دو فرزند او به دست باند مهدی، نه تنها شما را تکان نداد بلکه تا آنجا که امکان داشت از قاتلان آنان حمایت کردید. در صورتی که اگر حشمت و دو فرزند او باید به چنین کیفری می‌رسیدند این وظیفه دادگاه انقلاب و دستگاههای قضایی بوده، نه وظیفه مهدی و باند او. شما چگونه است که از دریافت قتل حشمت و فرزندان او، به دست باند مهدی تکان نخوردید. لیکن آنگاه که خبردار شدید منافع و معاربات را طبق موازین قضایی محاکمه و اعدام کردماند، به نامه نگاری دست زدید و در دیدار با برخی از مقامات قضایی این کار را جنایت خواندید و آنانرا جانی نامیدید؟ شگفتا مهدی و باند او اگر مردم را بزدند و بکشند جانی نیستند، لیکن مقامات قضایی نظام جمهوری اسلامی اگر شماری از توطئه گرانی را که نقشه براندازی دارند، محاکمه و اعدام کنند، جانی هستند؟

ب: شما آنگاه که خبردار شدید که یکی از افراد باند مهدی اوراق و اسناد نخستوزیری را دزدیده است اظهار داشتید که "شاید تصمیم داشتند آینده نخستوزیر بشود و می‌خواست است اطلاعاتی از چون و چندان کار نخستوزیری داشته باشد". آیا اگر فردا خبردار شوید یکی از علما العیاذ بالله به بیت شما دستبرد زده است و شماری اسناد و مدارک را ربوده است و توجیه او این است که چون قصد دارد در آینده قائم مقام رهبر شود، برای آشنایی با اوضاع و شرایط قائم مقامی به این کار دست زده است، با او چه رفتار و معاملهای خواهید کرد و چه دینی نسبت به او خواهید داشت؟ آیا در باره او نیز چنین اظهارنظری خواهید فرمود؟

ج: سعید آیت‌اللهزاده در حضور حضرتعالی به جعل سند علیه دکتر هادی و سید صادق روحانی اعتراف کرد و صریحاً اعلام داشت که با سند جعلی آنان را ساواکی جا زده است و در حقیقت با بدترین شیوه با آبرو و حیثیت آنان بازی کرده است. شما که در باره قانون و حیثیت افراد آن‌گونه داد سخن می‌دهید لطفاً بفرمایید که در باره این کار خلاف قانون نامبرده چه واکنشی از خود نشان دادید؟

د: حجت‌الاسلام آقای سید هادی هاشمی بنا بر اتهاماتی که در پرونده او موجود است و اعترافات که مهدی و باند او علیه نامبرده کرده‌اند، طبق قانون، به بازجویی فراخوانده شد. حضرتعالی روی احترام به کدام قانون او را در بیت خود مخفی کردید و اعلام داشتید که بازجویی و محاکمه او بازجویی و محاکمه من است؟ و نیز روی چه مجوزی شماری از هم پروندههای مهدی هاشمی مانند جعفرزاده قاتل را در درون بیت پنهان ساختید و اجازه ندادید که طبق قانون دستگیر و کیفر داده شوند؟

راستی کسی که تحت تاثیر اطرافیهای خود به این آسانی قانون را نادیده می‌گیرد و قانون شکنی‌ها و آدمکشیهای آنان را نمی‌بیند چگونه می‌تواند از قانون دفاع کند و قانون را حاکم سازد؟

۳ شما در سخنرانیها و موضع گیریهای خود از تبعیض نیز گله مندید و آنرا به حق برای اسلام و انقلاب اسلامی و جامعه روحانیت زیان آور می‌دانید. لیکن بار دیگر تحت تاثیر جو حاکم در بیت خود در باره سعید آیت‌اللهزاده، خود تبعیض قائل می‌شوید و آنگاه که او را به اتهام جعل سند، احضار می‌کنند، از فرستادن او به بازجویی ممانعت به عمل می‌آورید و تنها با بلزجویی او در حضور خود شما موافقت می‌فرمایید؟ و آنگاه که در حضور شما صریحاً اعتراف می‌کند علیه دکتر هادی و سید صادق روحانی سند جعل کرده است ولی از نوشتن این اعتراف سرباز می‌زند شما نیز از او حمایت می‌کنید و با پرخاش می‌گویید چرا می‌خواهید از او نوشته بگیرید؟ آیا می‌خواهید او را به محاکمه بکشید؟ و این‌گونه به‌ماجرأ پایان می‌بخشید و درست چند روز پس از این جریان طی یک سخنرانی اعلام می‌دارید که تبعیض غلط است، ما نباید میان خودی و بیگانه فرق بگذاریم ما باید از حکومت حضرتعالی درس بیاموزیم که فرمود اگر عاریه مضمونه نبود اولین هاشمیای بودی که دست را قطع می‌کردم و...

۴ شما از سانسور در رسانه‌های گروهی انتقاد می‌کنید و از این نگرانید که "اگر این طور باشد کار به جایی می‌رسد که حرف من طلبه را هم کفاز اول انقلاب در کنار مردم و همراه با انقلاب اسلامی بودهام سانسور می‌کنند"...؟

شگفتا چگونه است آرزوی که رسانه‌های گروهی بیانیه حضرت امام در باره مهدی هاشمی را پخش می‌کنند، با پرخاش می‌گویید که چرا این موضوع را بوق کرده‌اند؟ و آنگاه که خبر به شما می‌رسد که رادیو و تلویزیون می‌خواهد اعترافات مهدی هاشمی را پخش کند می‌کوشید که حتی با تهدید از پخش آن جلوگیری کنید و نگذارید امت اسلامی جنایات مهدی را از زبان او بشنوند. آیا به نظر شما سانسور پیام رهبر انقلاب اسلامی که در باره این انقلاب همه هستی خود را فنا کرده است در صورتی که شما صلاح بدانی‌اشکال است و سانسور اعترافات مهدی و باند او نیز باید انجام بگیرد و تنها سانسور نظریات شما خلاف قانون است؟

۵ شما اعلام می‌دارید که "متأسفانه دیده می‌شود طوری شده است که افراد خوب از ترس پرونده سازی نمی‌توانند نفس بکشند". آیا پوزش از محضر عالی باید عرض کنیم سیاه باد روی آن شیادانی که دور شما را گرفته‌اند و هر روز به گونه‌ای برای شما جو را ترسیم می‌کنند. روزی به‌شما می‌پاورانند که مردم تا آن پایه ناراضی هستند که به مقامات مسئول کشور و روحانیان، در کوچه و خیابان آشکارا هتاک می‌کنند و روز دیگر وانمود می‌کنند که "افراد خوب هم از ترس پرونده سازی نمی‌توانند نفس بکشند" و حضرتعالی نیز بدون مطالعه و اندیشه روی آن گفته‌ها آنرا باور می‌کنید و بر زبان می‌رانید.

اگر حکومت تا آن پایه ضعیف است که مردم در کوچه و بازار به مقامات مسئول کشور آشکارا ناسزا می‌گویند چگونه تسوان پرونده سازی دارد و چگونه افراد خوب نمی‌توانند نفس بکشند؟

آیا به راستی افراد خوب از ترس نمی‌توانند نفس بکشند که "خوبان" بیت شما بپروا و آشکارا به امام، مسئولان و مقدسات این انقلاب همه‌گونه جسارتها را روا می‌دارند؟ آیا این اشرف خانم صبیح جنابعالی نیستند که از قم تا قهریجان و سا هر جایی که صدای او برسد به امام عزیزو جان امت اسلامی اهانت می‌کند و عکس حضرت امام را در برابر چشمان شما از دیوار

می‌کند؟ آیا این سعید آیت‌الله‌زاده نیست که فرزند عزیز امام جلال‌الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی را به جرم آنکه اجازه نداده است بیت امام نیز مرکز جاسوسان، آدمکشان و باندبازان قرار بگیرد و برای رسیدن به قدرت باند آدمکشی تشکیل نداده است؟ احمد شاه "می‌نامد" و جلال‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی را به جرم آنکه از آغاز نهضت امام با فداکاری و پایداری در کنار امام ایستاده است و برای بیرون راندن دیگران از صحنه به جعل سند دست نزده است؟ اکبر شاه "می‌خواند"

آیا حضرت‌تعالی شب نامهای نهضت آزادی را که در آن امام و مسئولان و اصولاً نظام جمهوری اسلامی را به زیر سؤال می‌برند مطالعه نمی‌کنید؟

آیا سخنرانیهایی عناصر وابسته به انجمن حجتیه و پیروان تر "اسلام منهای روحانیت" را علیه مقامات و مسئولان کشور نمی‌شنوید؟

آیا خدا راضی است که با این‌گونه سخنان، برای رادیوهای بیگانه و ضدانقلاب خوراک تهیه کنید و اصل نظام جمهوری اسلامی را به زیرسؤال ببرید؟

حضرت آیت‌الله شما خوب می‌دانید امت قهرمان پرور ایران هرگز تحمل کوچکترین اهانت به ساحت مقدس حضرت امام را ندارد و این حقیقت در دوران ستم شاهی بارها ثابت شده است. راستی اگر روزی این ملت با خبر شود که در بیت شما نسبت به عکس امام چه جسارتی شده است می‌دانیها آن بیت چه خواهند کرد؟

شما مداحی و ثناگویی را نکوهش کرده‌اید آیا ممکن است توضیح بفرمایید که منظور شما چه می‌باشد. تا آنجا که ما می‌دانیم در صدا و سیما خطبه‌های نماز جمعه، نطق قبل از دستور و در قطعنامه‌ها جز از امام و حضرت‌تعالی از هیچ مقامی مدح و ثنایی نمی‌شود و مداحی از امام از باب "اما بنعمت ربک فحدث" و "من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق" وظیفه هر مسلمان است و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم امت حق‌شناس ایران از این وظیفه هرگز سر باز نخواهند زد. هرچند ممکن است باند آدمکشان را خوش نیاید.

۶ شما همیشه در برخورد با مسئولان و مقامات قضایی از عفو زندانیان گروهکی سخن می‌گویید و آزادی آنان را می‌خواهید. با وجود آنکه بارها برای شما ثابت شده است که بسیاری از آنان به سبب اصرار و پافشاری شما مورد عفو قرار گرفتند و آزاد شدند و با شناسایی بیشتر از پاسداران و بسیجیان دست به آدمکشی و ترور زده و خون عزیزان ما را ریختند، لیکن هرگز این‌گونه رویدادها در موضع شما در پشتیبانی از زندانیهای گروهکی تغییری پدید نیآورده است. این موضع شما برای ما سؤال برانگیز است ما مطمئن هستیم که عناصر مرموز بیت، در این موضع گیری شما نقش اساسی دارند.

۷ شما در سخنرانیهای خود روی این نکته بارها تاکید دارید که برخی از شعرهایی که دادیم غلط بوده، تنسید روی بود، موجب رمین افکار جهانی شد حتی در دیدار با هیئت فلسطینی سفارش کردید که اشتباهی را که ما مرتکب شدیم شما تکرار نکنید، شعار نابودی اسرائیل را سرنهید.

باید این نکته را یادآور شویم که استکبار جهانی برای منحرف کردن مسیر یک انقلاب، نخست از این راه وارد می‌شود که به برخی از سرمداران انقلاب بیاورند که قاطعیت و انعطاف ناپذیری و ایستادگی روی آرمانهای انقلاب غیر عملی و موجب انزوی کشور انقلابی در جهان می‌شود و می‌کوشد افکار جهانی را به شکل لولوی سر خرمن، در برابر چشمان مسئولان انقلاب پیوسته به رژه وادارند. غافل از آنکه، افکار جهانی را مشت زراندوزان بی‌وجدان، رفاه‌طلبان بی‌درد و انسانهای تهی از انسانیت می‌سازند و آنانکه در کشورهای مقتدر و استکباری هنوز از انسانیت تهی نشده‌اند، خود از بسیاری حقوق محرومند و در معادلات جهانی نقشی ندارند. مسئولان نظام جمهوری اسلامی باید بکوشند شعارها و آرمانهایی را دنبال کنند که مورد پشتیبانی امت قهرمان پرور ایران است و خانواده‌های معظمی در راه تحقق آن آرمانها بهترین عزیزان خود را فدا کرده‌اند و هرگونه کمبود، کاستی و نراحتی را در راه پیشبرد آرمانهای مقدس انقلاب تحمل می‌کنند و مسلماً هیچگاه از آرمانهای مقدس خود دست نمی‌کشند و به آن پشت نمی‌کنند.

آری ما باید بکوشیم شعارها و آرمانهایی را که امت اسلامی در راه پیاده کردن آن قربانیها داده، رنجها برده و می‌برد حفظ کنیم و جامعه عمل‌پوشانیم. نه آنکه برای خوشایند بی‌تفاوتها، رفاه‌طلبها، سرمایه‌داران و سوداگران اروپا و آمریکا به شعارهای اسلامی انقلابی پشت کنیم و آنرا غیر عملی بخوانیم.

۸ شما می‌فرمایید "هرکس باید اعمال خود را محاسبه و اشتباهات خود را جبران کند... و در پی برطرف کردن نواقص و رفع اشتباهات برآید" البته پیشنهاد ارزنده و اسلامی است و همه وظیفه مندند به حساب خود برسند پیش از آنکه به حساب آنان رسیدگی شود لیکن باید دید حضرت‌تعالی در این زمینه چه گامی برداشتید؟ اگر حضرت‌تعالی نگاهی به گذشته‌های خود بکنید و اشتباهات گذشته را دریابید، شاید امروز بتوانید در برخوردهای خود جانب احتیاط رعایت کنید و به این حقیقت برسید که ممکن است امروز نیز مانند دیروز در اشتباه باشید. شما یک روز به کتاب شهید جاوید تقریظ نوشتید و روز دیگر با فشار نیروهای منفی درصدد برآمدید که آنرا رد کنید و توبه نامه بنویسید که برخی از دوستان نگذاشتند که هر دو کار اشتباه بود. شما شهید قهرمان محمد منتظری را تحت تاثیر گفتهای دیگران، روانی خواندید. در صورتی که امام راه‌چه تحت فشار قرار دادند تا کلمه‌ای علیه محمد به زبان آورد ننیزفتند و خدا می‌داند که لیبرالها و ملی گراها از این اظهار نظر شما در باره او چه بهره برداریهای سر کردند و در مجلس شورای اسلامی او را از قول شما دیوانه خواندند. شما علیرغم توصیه‌ها و تذکرات حضرت امام کلام نجف درباره مهدی دید منفی داشت و نیز دوستان دلسوز، مهدی هاشمی را مسئولیت دادید و دست او را باز گذاشتید و در نتیجه دیدید که با بهره برداری سو از امکانات به دست آورده به چه جنایاتی در ایران و افغانستان دست زد و امروز نیز علیرغم هشدارها و رهنمودهای حضرت امام و بیشتر دوستان وفادار و دلسوز، از پاکسازی بیت خود، خودداری می‌ورزید و در نتیجه می‌بینیم که اطرافیان و نزدیکان شما برآنند که شمارا گام به گام از راه انقلاب جدا سازند و شما را نسبت به انسانهای

متعهد و فداکار و انقلابی بدین سازند و آدمکشان و سرمایه دارها و لیبرالها را در دید شما قهرمان مبارزه با آمریکا جا بزنند شما دیگران را از یک دندگی و لجاجت منع می کنید لیکن خود در برابر این همه دوستان دیرین و خیل خیراندیشان که از سالهای متمادی و از دورانیهای بسیار گذشته آنان را می شناسید و به اخلاص و تعهد آنان ایمان دارید سرسختی نشان می دهید به گونه ای که انگار همه آنان در مسیر مخالف انقلاب حرکت می کنند و یا نمی فهمند و در اشتباهند و تنها چند نفری که گرداگرد شما حلقه زده اند دلسوز انقلاب می باشند و درست می اندیشند

۹ شما پیوسته به مسئولان گوشزد می کنید که نیروها را کنار نزنید، افراد کاری را حذف نکنید. لیکن می بینیم که امروز برخی عناصر درستکار و متعهد از بیت شما کنار زده شده و یا منزوی گردیدند و سعید آیت الله زاده با اهانت از افرادی که در باند نیستند کلید تحویل می گیرد

۱۰ گفتن ندارد که در نظام جمهوری اسلامی کمبودها و کاستیهایی وجود دارد که برخی از آن از پیامدهای انقلاب نوپا و جنگ تحمیلی می باشد و اجتناب ناپذیر است و برخی نیز به سبب بی تجربگی و عدم کارایی برخی از مسئولان به وجود آمده است و قهرا با تذکرات و راهنمایی های مشفقانه، همراه با ارائه طرح و برنامه می توان آنرا برطرف ساخت. اما این شیوه ای که شما در پیش گرفتید که ضعفهایی را که اطرافیها و نزدیکان در نظر شما بزرگ جلوه می دهند، به دست می گیرید و بسا بسوق و کسرتا به رخ مسئولان می کشید، بدون آنکه راه حلی ارائه دهید، نه تنها شیوه ای سازنده و اصلاحی نیست بلکه از یک سو برای دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی خوراک تبلیغاتی فراهم می کند و از سوی دیگر نظام را زیر سوال می برد و تضعیف می نماید. این شیوه آنهایی است که کنار خود نشسته اند و همه مشکلات کشور را یک روزه حل می کنند. شما خوبست به جای حمله به این و آن، به ارشاد و راهنمایی پردازید و ضمنا به کارهایی که خود انجام می دهید بنگرید تا دریابید که تا چپاییای در صحنه عمل موفق بودید. آن بند ج که در باره آن نتوان سخن گفت و این نمایندگان شما در دانشگاهها که برخی از آنان مایه شرمساری و دور داشتن دانشجو از روحانی شده اند و دیگر مجالی برای شرح آن نیست. ما در پایان لازم می دانیم که راه امام و خط امام را به شما یاد آوری کنیم. ما بر این باوریم که حضرتعالی اگر به زندگی و راه امام عنایت بیشتری داشته باشید و آنرا دریابید و به کار بندید در زندگی سیاسی شما ۱۸۰ درجه دگرگونی پدید خواهد آمد و راه دیگری در پیش خواهید گرفت.

از ویژگیهای برجسته و ارزنده امام این است که تاثیر ناپذیرند و این ویژگیها معظله را از بسیاری خطرهای مصون داشته است. در آن روزگاری که در نجف شرف، در غربت به سر می بردند، نامه ها پیامها و فشارهای همه جانبه بیشتر یاران و دوستان ایشان نتوانست معظله را تحت تاثیر قرار دهد و به پشتیبانی از منافقین وادارد و چنانکه در بالا اشاره شد در باره شهید محمد نیز تلاشهای فراوانی شد تا امام کلمه ای علیه او بر زبان آورد و نیز درباره برخی از چهره هایی که در مسحافل روشنفکری محبوسیتی داشتند و نیز پیرامون برخی گروهها و انجمنها که متاسفانه امروز نیز در مراکز حساس جا خوش کرده اند، بارها تلاشهایی به عمل آمد تا از امام تاییدی بگیرند که به سبب بیداری و هوشیاری امام، همه آن تلاشها ناکام ماند و تاثیر ناپذیری امام بر همگان ثابت و آشکار گردید.

موضع امام علیه مهدی هاشمی در نجف شرف که حتی به برادران روحانی نجف، اجازه تحصن و اعتصاب برای نجات جان او را نداد، آموزند و پندآمیز است (در این زمینه آقای انصاری که در خدمت حضرتعالی انجام وظیفه می کند و آقای سید حمید روحانی که در این نگارش سهیم است، می توانند دیدگاه امام در باره مهدی در نجف را برای شما بازگو کنند). ما اطمینان داریم که حضرتعالی یا الهام از تذکرات و رهنمودهای حضرت امام بزرگوار، می توانید به بهترین شیوه ای در مقام اصلاح و پاکسازی بیت خود برآید. عناصر ناباب را از درگاه خود برانید و نزدیکان را از دخالت در امور سیاسی و اجتماعی خود منع کنید شما از اصلاحات فراوان سخن گفتید و رهنمود دادید لیکن هیچگاه به سبب جوسازیهای برخی از اطرافیها و نزدیکان نتوانستید به اصلاحیت خود دست بزنید یعنی اساسا به شما فرصت اندیشیدن در این باره را ندادند.

صداقت، درستسی و سلامت نفس شما بر همگان آشکار است. لیکن آنچه که شما را آسیب پذیر ساخته است بیت و نزدیکان شما و منابع خیر شما است که متاسفانه ناسالم است. و این منابع خبری ناسالم و برخی نزدیکان ناصالح شما را به اشتباهات خطرناکی واداشتند و دشمن را به شکل دوست و دوستان را دشمن در برابر شما به نمایش می گذارند و عناصر لیبرال و منحرف مانند نهضت آزادی را به شما نزدیک می سازند. ما از این نگرانی که این روش و شیوه شما صبر برادران انقلابی و وفادار به شما را لبریز کند و آنرا به نگارش نامه ای سرگشاده و استفاده از رسانه های گروهی برای پاسخگویی به جنابعالی و توضیح حقایق برای امت اسلامی، ناگزیر سازد که از آن به خدا پناه می بریم.

ما رسما اعلام می داریم که تا منابع خبری و تشکیلات درونی شما اصلاح نگردد، این ره به ترکستان است و هرگز نخواهید توانست وظایف و مسئولیتهایی را که در قبال اسلام و انقلاب اسلامی بر دوش دارید به درستی به پایان برید بلکه ممکن است خدای نخواست به خود و اسلام و انقلاب زیانهای جبران ناپذیری وارد کنید.

این حقیقت را می توانید با مطالعه در زندگی برخی علما و مراجع گذشته که در محاصره اطرافیها و نزدیکان بوده اند به خوبی به دست آورید که فرماید: لقد کان فی قصصهم عبره لاولی الالباب. والسلام علیکم ورحمات الله

مهدی کروی مهدی جمارانی سید حمید روحانی

پیوست شماره ۱۶۸: نامه معظله در پاسخ به نامه آقایان مهدی کروی، امام جمارانی و سید حمید روحانی

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرات حجج اسلام آقایان مهدی کروی و امام جمارانی و سید حمید روحانی دامت افاضاتهم پس از سلام و تحیت نامه مورخه ۶۷/۱۱/۲۹ شما آقایان محترم واصل شد.

ضمن تشکر از توجه شما نسبت به اینجانب ناچارم تاسف عمیق خود را ابراز دارم که چرا سفر از بزرگانی که متصدی امور مهدی

در کشور می‌باشند و مخصوصاً مسئول و متصدی حفظ ارزشهای تاریخی انقلاب و کشور، این مقدار از مسائل و واقعیات بی‌اطلاع باشند که منشا قضاوتشان بافته‌ها و نقلیات شایعه سازان مفرض و حدسیات افراد بی‌اطلاع به اصطلاح اطلاعاتی باشد، به نحوی که در یک نامه چندین تهمت و دروغ واضح وجود داشته باشد.

و تعجب من از این است که آقایان انتظار دارند من درک و فهم خود را کنار بگذارم و تسلیم جوسازیها شوم، خداوند همه ما را از خطاها و لغزشها و اشتباهات حفظ فرماید. والسلام علیکم ورحمته و برکاته

۶۷/۱۲/۱

حسینعلی منتظری

باسمه تعالی

ننامه فوق در تاریخ فوق به عنوان جواب نامه آقایان نوشته شد ولی پس از مشورت از باب: "امت الساطل بسترک ذکره" فرستاده نشد، ولی چون آقایان نامه خود را که متضمن اکاذیبی است در بولتنهای خبری چاپ کرده‌اند لازم شد به عنوان دفاع از خود اجمالاً فرستاده و نشر شود. والسلام علی من اتبع الهدی

۱۳۶۸/۱/۲۵

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۶۹: نامه معظمله به آقای هاشمی رفسنجانی ریاست وقت مجلس شورای اسلامی در باره درج جوابیه معظمله در بولتن مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب حجه‌الاسلام آقای هاشمی رفسنجانی ریاست محترم مجلس شورای اسلامی دامت‌افاضاته پس از سلام و تحیت، چون از قرار مسموع نامه حجج‌اسلام آقایان کروی و امام جمارانی و سید حمید روحانی به اینجانب در بولتن‌های خبری از جمله بولتن مجلس شورای اسلامی منتشر شده، مقتضی است جنابعالی دستور دهید جواب آن که لفظ ارسال می‌شود مطابق قانون مطبوعات در بولتن مجلس شورای اسلامی چاپ و منتشر شود.

توفیق جنابعالی و مجلس شورای اسلامی را در راه ارتقا اسلام و کشور از خداوند متعال مسالت می‌نمایم. والسلام علیکم ورحمته و برکاته

۶۸/۱/۲۵

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۷۰: نامه مجدد آقایان کروی، جمارانی و روحانی به معظمله در رابطه با پاسخ مبهم حضرت آیت‌الله منتظری به نامه مدلل و مفصل مورخه ۶۷/۱۱/۲۹ اینجانبان لازم می‌دانیم نکات زیر را تذکره‌دهیم:

۱- آیت‌الله منتظری بدون اینکه موارد خاصی را ذکر نمایند چند مورد از نامه یازده صفحه‌ای ما را دروغ و تهمت خوانده‌اند، در حالی که بهتر بود مواردی از نامه را که به نظرشان تهمت و کذب بوده مشخص می‌کردند تا ما دلایل و شواهد و اسناد خود را برای هر مورد ارائه می‌کردیم.

۲- در نامه ما به مطالب بسیاری اشارت شده بود، چنانچه از ذکر مسائل بسیار دیگری هم خود داری گردیده بود. از طرفی ایشان از میان این همه مطالب مطروحه در نامه، چند مورد نامشخص را خلاف واقع دانستند. چه بسیار منطقی می‌نمود اگر معظمله در خصوص موارد دیگر نامه که به نظر ایشان هم خلاف نبوده توضیح و پاسخ صحیح ارائه می‌فرمودند، از جمله پاسخ می‌فرمودند که در خصوص آن همه دفاع از افراد فاسد و جنایتکاری چون سید مهدی هاشمی و باند تبهکار او چه توجیهی دارند؟

۳- در پاسخ ایشان جمله‌ای است بسیار مبهم که "آقایان انتظار دارند من درک و فهم خود را کنار بگذارم و تسلیم جوسازیها شوم" این قسمت از پاسخ، این مساله را می‌رساند که مواضع غلطی که از سوی ایشان به طور مستمر ابراز شده و تمامیت نظام را به زیر سؤال برده و از سویی باعث شده است که حضرت امام به خاطر مصالح عالیله نظام آن موضع قاطع را اتخاذ نمایند، درک و فهم شخص آیت‌الله منتظری بوده و ایشان هنوز هم بر صحت تحلیل‌های خاص و خلاف واقع خود اصرار دارند و از طرفی، طرفداران واقعی نظام و یا کسانی را که با نقطه نظر ایشان مخالف بوده جوساز یا تسلیم شرایط جو می‌دانند که البته امید داریم که چنین نظری نداشته باشند.

۴- هنگامی که مخلصین از روی دلسوزی و مصلحت‌اندیشی، انتقادی سازنده را نسبت به ایشان عنوان کرده و یا به برخی از عیوب و نقصهای موجود در کار ایشان اشارت می‌کنند، چرا با آنان به چشم دشمن یا افرادی جوساز سادماندیش و افرادی که دیگران آنها را پر کرده‌اند برخورد می‌شود؟ و از طرفی اگر افرادی مجهول‌الهریه یا حتی ضدانقلاب، مطالب واهی و بی‌اساس را علیه نظام و ارگانها و مسئولین دلسوز مطرح می‌کردند، از سوی ایشان پذیرفته شده و حتی ایشان به عنوان بلندگویی آنها، مطالب غیرصحیح و خلاف واقع را در سخنرانیها بیان کرده و یا در پیامهایشان منتشر می‌کردند. ما بر این نکته بارها تاکید داشتیم که متأسفانه از نقاط ضعف بسیار مهمی بوده است که کار معظمله را به اینجا منتهی کرده است.

در خاتمه بهتر بود ایشان که درصدد پاسخ بر آمده بودند، از روی خیر خواهی و باصراحت به انتقادات دلسوزانه و مستدل، پاسخی مشخص و مدلل ارائه می‌فرمودند، نه اینکه به همان شیوه سلف، با برخوردی جوسازانه تنها به کلی گویی پرداخته ضمن ذکر اینکه مواردی از نامه ماسمجهول یا تهمت بوده، تنها بر ابهامات بیفزایند. به هر حال ما نیز تأسف عمیق خود را از برخورد مجهولانه معظمله با انتقادات دلسوزانه مندرج در نامه را ابراز می‌داریم.

مهدی کروی مهدی جمارانی سید حمید روحانی

پیوست شماره ۱۷۱: جوابیه آقای سعید منتظری به نامه آقایان کروی، جمارانی و روحانی

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت حضرات محترم، حجج اسلام آقایان امام جمارانی، شیخ مهدی کروی و سید حمید روحانی دامتافاضاتهم پس از تحیت و سلام، نظر به اینکه در نامه مورخ ۶۷/۱۱/۲۹ شما که اخیراً در بعضی از بولتنها درج گردید مسائلی مشاهده شد که برخی از موارد آن مستقیماً به این حقیر مربوط می‌شود، ضروری دیدم جهت آگاهی شما سروران و کسانی که احیاناً آن نامه را خوانده‌اند، توضیحاتی را معروض دارم و البته هرگز قصد دامن زدن به تشنه‌های موجود جامعه و نامه پراکنش‌های اینچینی را نداشته و فقط از باب اینکه بعضی مطالب نوشته شده با استناد به نقلیات افراد ناآگاه و احیاناً مغرض مطرح شده است، جهت روشن شدن ابهامات و از باب اینکه دفاع از خود حق طبیعی و شرعی هر فرد مسلمان می‌باشد، اقدام به نوشتن این نامه نمودم و سعی خواهم کرد توضیحاتم موارد غیر مربوط به اینجانب را هم در بر گیرد در حد وسع و اطلاعات موجودم به آنها خواهم پرداخت. (لازم به ذکر است تقسیم بندی نامه بر اساس بندهای نامه فوق‌الذکر می‌باشد.)

۱ نوشتن نامه: «علیرغم هشدارها و تذکرات خیرخواهانه حضرت امام و برخی از مسئولان و دوستان، مهدی هاشمی به مسئولیت نهضت‌گماشته شد.» لازم به ذکر است مسئولیت‌های بدوی بعد از انقلاب او از طرف حضرت آیت‌الله منتظری نبوده و دوران همکاری با سپاه (عضویت در شورای فرماندهی) شروع کار نهضت، با احکام آقایان مسئولین کشوری بوده است و حکم مسئولیت نهضت بعد از طرف‌ایشان نوشته شده بوده و همچنین اینطور نیست که با آنکه حضرت امام و سایر مسئولین تذکرات لازم را داده باشند، با این حال مسئولیت نهضت به او سپرده شده باشد، چون تذکرات حضرت امام بعد از مسئولیت نهضت بوده و آقایان مسئولین محترم کشور هم بعضاً در امورات سپاه و همچنین نهضت همکاری با او داشته‌اند. نوشتن نامه: «چنین جنایتکاری در میان بیت بود» اولاً همه می‌دانند او هرگز عضویت و دفتر نبوده و اصلاً همین مسئولیت نهضت دلیلی است که او در امورات بیت نقشی نداشته و نمایندگان و خویشاوندان یک شخصیت صحیح نیست الزاماً از اعضای بیت آن شخص به حساب آیند و ثانیاً جنایات و خیانت‌های این مفسد پس از دستگیری روشن و آشکار گشت.

۲ الف) در مورد وی و سایر مربوطینش شاید شما پیام معروف آیت‌الله منتظری را در آن موقع به یاد نمی‌آورید که در آن تصریحاً با جمله «ولولیع مابلیغ» خواستار رسیدگی شده بودند. البته ایشان در مورد همه زندانیان و منجمله او، تأکیدش بر این بوده که مباداً جو و مسائل اینچینی خدای ناکرده بر احکام الله اثر بگذارد و این مطلب از موضع گیری‌های ایشان در قضایای حسمت و جریانات مربوطه و هم در قضایای منافقین و... مشهود است، و اینکه در بعضی از روزنامه‌ها نوشتن ایشان درس خود را به این جهت تعطیل نمودند کذب محض است و ایشان حتی یک روز هم درس را تعطیل نکردند بلکه چون خانواده‌های بازداشتیها زیاد مراجعه می‌کردند و مزاحم بودند، ایشان چند روزی ملاقات راتعطیل کردند و اینکه ایشان تأکیدشان همیشه بر برخورد با صبر و حلم در چهارچوب قوانین اسلام بوده است و سفارش به اینکه مباداً جوخاص انسان را از اعتدال خارج کند. بخشی نیز به نظرات فقهی مربوط است که از حد حقیر خارج می‌باشد.

اما مطلبی که قابل ذکر است اینکه ایشان این نظرات را به شکل محرمانه و فقط برای اطلاع حضرت امام ارسال کردند و با پخش آن هرگز موافق نبوده‌اند و گرچه ایشان مطیع اوامر مقام معظم رهبری بوده و هستند، اما در حد یک مشاور، حداقل این حق را به ایشان می‌دهید که اگر چیزی به نظرشان آمد به شکل محرمانه با استادشان مطرح نمایند و به مقتضای احادیث وارده «النصیحه لائمة المسلمین» وظیفه هر مسلمانی است، چه رسد به ایشان که چهل سال است به پیروی از حضرت امام شناخته شده‌اند.

ب) مسئله اسناد نخست‌وزیری تا آنجا که بنده اطلاع دارم سندی بیش نبوده و آن هم نه «دزدی از نخست‌وزیری» بلکه گزارش بودجه‌ای بوده که در اختیار نمایندگان مجلس قرار می‌گرفته و توسط نماینده مشخصی در اختیار شخص دیگری قرار گرفته و فکر می‌کنم صحیح نباشد مسئله اینگونه مورد قضاوت قرار گیرد. مسئله تصمیم به نخست‌وزیر شدن همانطور که از قالب کلمات پیداست مزاحی بیش نبوده و لازم به ذکر است فرد مورد بحث که سند در اختیارش قرار گرفته بوده، مورد شناخت حضرت آقای کروی می‌باشد و در دوران نهضت امکاناتی از طرف‌ایشان در اختیار او قرار می‌گرفته است، گرچه چنین اسنادی سابق بر این حتی در روزنامه‌ها هم چاپ گشته است.

ج) جعل اسنادی که به اینجانب نسبت داده شده کذب محض است، چه رسد به اعتراف به آن و آن هم در حضور پدرم که در این مورد و دیگر موارد مربوطه حاضر به قسم و در صورت ظهور خلاقش آماده پذیرش هر نوع عقوبتی خواهم بود. من ادله بیگناهی‌ام را در نامه مورخ ۱۳۶۶/۲/۶ برای برادران اطلاعات مشروحا توضیح دادم که لابد صلاح ندانست‌اند انعکاسی داشته باشد. در صورت لزوم دلایل و شواهدان‌شا الله قانع کننده‌ای ارائه خواهم داد، که اظهارات مجرمی که برای فرار از مجازات دنیوی و کشتن جرمش منبوجانه به دنبال شریک‌جرم می‌گردد مورد استناد این و آن قرار نگیرد.

د) اخفای سید هادی صورت خارجی ندارد و در آن مسئله دو سال قبل، او احضار شد و خودش به تهران رفت و البته تاخیری دو سه روز داشت، ولی بخشی از مخفی شدن در کار نبود و در مورد اخفای دیگرانی که اشاره فرموده‌اید و شخص ذکر شده در نامه، هرگز چنین چیزی نبوده‌است و راه تحقیق هم باز است.

۳ در مورد احضار اینجانب و ممانعت پدرم، این مطلب هم واقعیت نداشته است و من تاکنون به دادگاه احضار نشدم و مگر بنا بوده در باره احضار اینجانب از پدرم سؤال شود و مگر نه اینکه سه سال قبل بدون اطلاع پدرم چند ساعتی در خدمت آقایان بسردم و این بار هم همین‌گونه عمل شد.

۴ در مورد پخش اعترافات مهدی هاشمی خطاب به پدرم مرقوم فرموده‌اید: «آنگاه که خبر به شما می‌رسد که رادیو و تلویزیون می‌خواهد اعترافات را پخش کند می‌کشید حتی با تهدید از پخش آن جلوگیری کنید» باید بگویم نه شخص حضرت آیت‌الله منتظری و نه هیچکس در بیت، اطلاعی از اعترافات نداشتیم چه برسد به جلوگیری از پخش آن، و دقیقاً یادم هست که آن

روز استاد گرام جناب حجج الاسلام هاشمی رفسنجانی خدمت آقا بودند که در اخبار تلویزیون گفته شد مشروح اعترافات مهدی هاشمی در پایان اخبار پخش خواهد شد که وقتی با اطلاع ایشان رسید از آقای هاشمی سؤال فرمودند: "مطلب چیست؟" که آقای هاشمی گفتند: "اعترافاتی بوده ولی بنا به پخش نبوده است و نمی‌دانم چه شده است که پخش می‌کنند"، و اصلاً در این‌گونه موارد آنچه مورد نظر آقا می‌باشد عدم صحت بیان جرم قبل از اثبات و کشیده شدن مسائل به رسانه‌ها قبل از محاکمه می‌باشد که لابد بنابر اصول فقهی چنین نظری را ابراز می‌فرمایند.

۵ در این قسمت از نامه شیادانی فرض شده‌اند که دور آقا را گرفته و اطلاعات غلط از کانال ایشان به آقا می‌رسد. نوشتاید: "روزی به شما می‌یاورند که مردم تا آن پایه ناراضی هستند که به مقامات مسئول کشور و روحانیون... هتاک می‌کنند". لازم به ذکر است اهانت به مسئولین و روحانیون توسط برخی از مردم، مطلبی است که در اکثر بولتن‌های ارگان‌های انقلابی و... بخصوص جزوهای مشخصی که در این مورد از طرف نخست‌وزیری منتشر می‌شود به آنها اشاره و همچنین انعکاس ناراضی‌های مردم از بعضی امورات، از سلام صبح بخیر رادیو گرفته تا برنامه اقتصادی و... تلویزیون و جای جای روزنامه‌ها، چه به صورت فکاهی و حرف حساب و چه به صورت مقاله و... مطرح شده و در این مورد نظر ایشان اینست که به نحوی رفتار شود که ناخودآگاه عامل نارساییها و کمبودها، روحانیت و بالتبع اسلام قلمداد نشود که خدای ناکرده نتیجه آن بیزاری مردم از روحانیت و در نتیجه اسلام شود.

در مورد تهرهین اعضای بیت و سایر مربوطین نه تنها العیاذ بالله به حضرت امام، بلکه به سایر مقدسات نیز کوچکترین توهینی روا نداشته نمی‌دارند و بالعکس جملگی مطیع و مقلد و پیرو رهبر و خدمتگزار انقلابند که بالنتیجه مقدساتش را از خود می‌دانند و یکایک افراد بیت به‌عنوان افرادی حزب‌اللهی که اکثریت قریب به اتفاق آنها برادر شهید و از خانواده محترم شهنا هستند، چگونه حاضرند توهین به امام رایشوند، چه رسد به اینکه خود توهین کننده باشند. همه و بالخصوص شما سه بزرگوار، خانواده ما و خواهر مرا و خودم را خوب می‌شناسید و دور از انصاف است مطلب مورد اشاره در نامه و بخصوص مورد اهانت به عکس حضرت امام، مورد تایید شما عزیزان قرار گرفته باشد. منزل خواهرم و خودمان و سایر نزدیکان و... همه و همه از سالیان قبل از انقلاب، تا حال و من بعد هم مزین به عکس مبارک حضرت امام بوده، نه یکجا که جای جای منزلمان قاب عکس حضرت امام و آن هم یقیناً از روی اخلاص و عقیده، موجود است و اصلاً امام در قلب ما جای دارد و دیگر اینکه تمامی عکسهایی که در جای‌جای بیت و دفتر وجود دارد توسط شخص من و با سلیقه من نصب شده که می‌توانید استفسار فرمایید، و در مورد برادر بزرگوار جناب حجج الاسلام حاج احمد آقا فرزند حضرت امام، بنابر آنچه در ذهن موجود می‌باشد، معروض می‌دارم که در دستگیری چند ساعته سه سال قبل، از روی عصبانیت لحظه‌ای، جملاتی ابراز داشتم که چه بسا نسبت به ایشان تعرضی صورت گرفته باشد که آنچه یقینی است بخشش ایشان و آنچه نا زیباست دامن زدن به آن و آن هم با گذشت سه سال از موضوع و در مورد استاد عزیز جناب حجج الاسلام هاشمی رفسنجانی یقیناً چنین مطلبی را بنده هرگز بر زبان نیاورده‌ام. سروران عزیز، بنده شهامت آنرا دارم که بر آنچه اشتباه نموده‌ام، اقرار و طلب بخشش کنم ولی ناراحتی من از مواردی است که به دروغ نسبت داده می‌شود. من یک فرد عادی و چه بسا دارای اشتباهات زیاد هستم و مسئولیت تمامی اعمال و رفتارم به عهده خود من می‌باشد، ساختن بزرگوارم از آن منزله است، لذا خواهش من از شما بزرگواران اینست که اشتباهات من و امثال مرا از ایشان جدا کنید و مرا با عنوان سعید منتظری یاد نمایید، نه آیت‌اللهزاده و آن هم با علامت تعجب.

باز در بسند دیگر، مطلب به شکلی تنظیم شده که موجب برداشت بد خواننده می‌شود. نمی‌توان صحبت‌های حضرت آیت‌الله منتظری در مورد کاستن از شعار را به حضرت امام نسبت داد و این هم مطلبی است که کوچک و بزرگ همه می‌دانند که صدر و ذیل صحبت‌ها و نامه‌های آقا از دعا و تعریف و تمجید بر حضرت امام گرفته، تا ذکر دایمی این مطلب که برای من طلبه شعار نهدید و برای اسلام و انقلاب و رهبر بزرگوارش شعار داده شود و این مطلب در اکثر قریب به اتفاق بیش از یک هزار سخنرانی ایشان به روشنی مشهود است.

۶ با آنکه این مطلب که آیت‌الله منتظری در برخورد با مسئولان و مقامات قضایی از عفو گسروه‌کیان سخن می‌گویند مطلب صحیحی است ولی آنچه باید مورد توجه قرار گیرد شرایط عفو است که یکی از آنها بنابه فرموده حضرت امام موافقت وزارت اطلاعات بوده و وظیفه احرار تریستوابیین به عهده آن برادران بوده و طبیعی است مواردی را تایید نموده‌اند که به نظر آنها احتمال بازگشت به دامن منافقین و... در آنها نبوده‌است و چه بسا در مورد معدودی از آنها هم اشتباه شده باشد، ولی آن هم در موقع آزادی آنها مد نظر قرار می‌گرفته و تا درصد مشخصی از آزوالمی طبیعی در برداشته است. ذکر این نکته ضروری است که در جریان عفو تا آنجا که من می‌دانم نظر همه حتی حضرت امام این بوده که اگر در این مورد تا حدود پنج درصد هم اشتباهی صورت گیرد اشکالی ندارد و این در حالی است که بر اساس آمار هیئت عفو منتخب حضرت امام، بیش از دو سه درصد از آزادشدگان مسئله دار نشدند و هیئت عفو از طرف حضرت امام منصوب بودند و تا نظر آنان و نظر نماینده‌اطلاعات در پرونده نبود، عفو انجام نمی‌گرفت و هیچ وقت خود ایشان کسی را عفو نکرده‌اند.

۷ لابد می‌دانید که شعار معروف "مرگ بر امریکا یادتان نرود" و پشتیبانی‌های بی‌دریغ ایشان از نهضت‌های اسلامی و بالخصوص فلسطین و اعتقاد عملی و غیر قابل انکار به شعار "امروز ایران فردا فلسطین" از مشخصات بارز آیت‌الله منتظری می‌باشد. طبیعی است ایشان با آن همسوابق و لسوابق موجوده، هیچگاه نظرشان حذف شعار نابودی اسرائیل نبوده است، تنها تذکری که داده شده فرق گذاشتن بین صهیونیستها و یهود بوده، چون در ایران ما هم از فرقه یهود هستند، شاید شعسار علیه صهیونیستها باشد نه یهودیت که خودش یک دین و مذهب است و دیگری که شعارها باید منطبق با عملکرد باشد. در این مورد سفارشات مکرر ایشان به مسئولین جهت حمایت مادی و معنوی از قیام فلسطینی‌ها و اعلام راهپیمایی به پشتیبانی از قیام مردم فلسطین اشغالی درخور توجه می‌باشد، و شاید بیش از هر کس در ایران به سرنوشت جنبش‌های یهودی بخش علاقمند باشند. برای نمونه به تمامی سخنرانی‌ها و ملاقات‌های ایشان مراجعه فرمایید که به نهضت‌های اسلامی فلسطین لبنان، اریتره،

افغان و ... دعا کرده و برای آنان طلب نصرت می نمودند .

۸ در مورد مسئله شهید جاوید، بنده آن موقع ستم اقتضا نمی کرد و از چند و چون قضایای آن موقع اطلاع دقیق ندارم، اما در مورد شهید محمد مسئله به گونه دیگری و البته آن هم بر خلاف میل باطنی ایشان بوده و حتی هنوز نیز ایشان احساس نزاراحتی می نمایند ولی آنچه کم مطرح بوده مصلحت انقلاب و نظام بوده و این خود نشانگر شدت اهتمام ایشان به حفظ اصل نظام و بر فروض صحت ادعای شما، این مطلب خود دلیل است بر اینکه علیرغم مسایلی که در بند ۲ و ۳ ذکر نمودم، ایشان حاضرند بدون در نظر گرفتن روابط شخصی و ... همه چیز را فدای مصلحت نظام کنند. همچنین در این نامه و برخی از روزنامهها چنین منعکس شده که "ایشان تحت تاثیر لیبرالها بوده اند" شما خود می دانید اولین کسی که مبارزه بی امان با لیبرالها را شروع کرد شهید محمد منتظری بوده و حضرت آیت الله منتظری هم از اول بنابر شواهد و مدارک موجود با روی کار آمدن آنها مخالف بوده اند و فعلا نیز بر این نظر خود باقی و در مواضعشان تغییری حاصل نشده است .

۹ نوشتن شما "عناصر درستکار و متعهد از بیت شما کنار زده شده اند" لازم به ذکر است قضیه کلید گرفتن از مواردی است که اینجانب را ساچنین کاری کرده ام و همان موقع شدیدا مورد عتاب پدرم واقع گشتم و به هیچ وجه معطله قصد اخراج و منزوی کردن کسی را نداشتمند و خود اینجانب هم با آنکه بنابر دلایلی نسبت به بعضی از آقایان نظر مساعد نداشتم، ولی هرگز نه دخالتی داشته و نه درصدد ابراز و تحمیل عقیده ام بر آمدنم و شاهد بر این مدعا در طول ده سال انقلاب، از اعضای دفتر به غیر از یک مورد و آن هم بنابر مسائلی، کسی کم نشده بوده است .

۱۰ اینکه تضعیف نظام کار حرامی است حرف کاملا صحیح و از معتقدات راسخ آیت الله منتظری می باشد. فکر می کنم اختلاف سلیقه ایشان با دیگر مسئولین در این مورد است که طرح فلان مشکل با مردم آیا باعث تقویت نظام و حضور بیشتر مردم در صحنه انقلاب می شود یا بعکس موجب تضعیف آن می گردد، اما مطمئنا هیچگاه قصد تضعیف در کار نبوده است، ولی به هر حال با مشخص شدن نظر رهبر کبیر انقلاب، ایشان خود را موظف به اطاعت آن می دانند. در مورد نمایندگان ایشان، گرچه ضعفهایی بوده، ولی فکر نمی کنم صحیح باشد ضعفهای نمایندگان کسی را دلیلی بر تضعیف خود وی قرارداد، و اما در مورد لیبرالها و رفت و آمدشان که در سخنرانی دانشگاه نیز مطرح شده که اینها در بیت صف کشیده و جای ما نبود یادآور می شود در مجموع این سالها، اینها سه چهار بار بیشتر ملاقات نداشته و شاید حتی نسبت یک ده هزارم ملاقاتهای ایشان را نیز تشکیل نمی دادند. اینکه اصل ملاقات یک فقیه با مخالفین جایز است یا نه و رفتار با گروههای مخالف چگونه باید باشد در حد من نیست، اما بنده شخصا حتی با یک بار ملاقات هم مخالف بوده و این روحیه را از زمان شهید محمد حفظ کرده ام و دیگر اینکه یقین دارم منظور پدرم از تاکید بر استفاده از نیروها و بکار گرفتن آنها قطعا اینها نیستند و آن هم به این شکل که قدرت را تسلیم آنها کنیم و این چند مرتبه هم که آنان به ملاقات پدرم آمدند به منظور شکایت از برخوردهایی بوده که راجع به آنان و محل هزینه اش انجام می شده است. برادران و سروران عزیز

باز یاد آوری می کنم، من در عین حال خود مسئول و جوابگوی ضعفها و کم و کاستیهای خود هستم، اینطور نبوده که پدرم از اعمال و سکنات بنده مطلع باشد و آن را مورد به مورد تایید نماید. اگر ضعفها و ایرادات و احوانا اشتباهات یک شخصیت بخواهد بدین سان وسیلهای جهت تضعیف آن شخصیت و ملوک ساختن وی گردد، آنوقت برای انقلاب چیزی نخواهد ماند که از آن به خدا پناه می بریم.

خود می دانید که فرزندان و بستگان بسیاری از شخصیتهای متعدد، احوانا افراد ناباب و بعضا حتی وابسته به گروهکها نیز بوده اند، اما این حقیر (گرچه از ذکر این نکات شرم دارم و آن را در مقابل فعالیتها امثال محمد، هیچ و بی ارزش می دانم) افتخار آن را داشته ام که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در حد توان و وسع خودم در خدمت انقلاب و رهبر بزرگوار آن باشم و با آنکه آن موقع همچون الان بجمای بیش نبودم و تبعید و زندان و زجر و شکنجههای پدر و برادرم وضع عادی زندگی ما را مختل کرده بود و با اینحال و علیرغم تنهاییها و بی کسی ها و با آنکه فقط و فقط محبتها و دلگرمیهای امت مخلص و مقلد امام و سرمد متدین نجف آباد اسباب دلگرمیمان بود، در صورتیهای مختلف مبارزات ضد شاهنشاهی انجام وظیفه می کردم و پس از انقلاب نیز خود را در غم و رنج آن شریک دیدم و سعی کرده ام با حضور در جبهه مقدسی هر چند کوچک ایفا نمایم. همچنین در کنار برادر شهیدم در شرایطی که همه به او پشت کرده بودند و او یکه و تنها به مبارزه علیه لیبرالها ادامه می داد، حضور داشتم و همان موقع بود که ایشان بنا به فرموده مبارک حضرت امام متحمل شکنجههای روحی از قبل بدخواهان بود و طبیعی است که کینه انقلابی ام را همچنان حفظ کرده و هرگز لیبرالها و خط سازش نخواهند توانست رخنای در من پیدا نمایند و در مورد منافقین هم طبیعی است که حقیر با آنان نفرت دیرینه داشته باشم، به شکلی که هنگام عملیات مرصاد با آن که در جنوب بودم، برای اینکه حد اقل به سهم خود در ریشه کن کردن آنها و تقاص خون برادرم سهمی باشم، به غرب کشور رفتم. دیگر مطلب اینکه الان نیز کافی السابق در هیچ مسئله سیاسی هم نقشی نداشته و ندارم.

من خود را مقلد و مطیع و مرید حضرت امام حفظ الله می دانم، لذا اگر بدانم خدای ناکرده وجودم باعث نزاراحتی معطله گردیده، خدای شاهد است لحظهای بودن خود را در این مکان حرام و نبودنم را طاعت و عبادتی بزرگ و مقبول درگاه پروردگار می دانم و طبیعی است هرگز از چنین امری روی گردان نخواهم بود.

در ضمن انتظار این حقیر از شما بزرگواران این بود که صرف نظر از دقت در محتوای نامه، آنرا با لحن دیگری می نوشتید، گرچه حضرت آیت الله العظمی منتظری جهت دوام و بقای انقلاب حاضرند از همه چیز و من جمله آبروی خود مایه گذارند، اما نظر به پیوندی که ایشان بملحوظ سوابق خاص مبارزاتی و مجاهدت های ایشان با انقلاب و شخص حضرت امام دارند و نقش معروفی که ایشان جهت تشبیت مرجعیت حضرت امام روحی فداء داشته اند، موجب می شود این گونه برخوردها خدای ناکرده به اصل نظام و انقلاب لطمه وارد آورد.

در خاتمه تقاضا مندم که اگر احوانا بی احترامی ای از این حقیر نسبت به کسی سر زده است بزرگوارانه مرا ببخشند که بعید

نیست برخی از افتراهایی که از طرف افراد مغرض به اینجانب زده می‌شد و در جامعه پخش می‌گردید، در تحریک اینجانب تساتیر کرده باشد و مطلبی بر زبان‌رانده باشم.
تسرفیق روز افزون شما را در خدمت به اسلام و مسلمین و مستضعفین از خدای بزرگ خواهان و خواستارم.
۶ اردیبهشت ۱۳۶۸ نوزدهم رمضان المبارک
سعید منتظری

پیوست شماره ۱۷۲: نامه مورخه ۶۸/۱/۶ منتسب به امام خمینی
بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای منتظری
با دلی پر خون و قلبی شکسته چند کلمه‌ای برایتان می‌نویسم تا مردم روزی در جریان امر قرار گیرند. شما در نامه اخیرتان نوشته‌اید که نظر تو را شرعاً بر نظر خود مقدم می‌دانم خدا را در نظر می‌گیرم و مسائلی را گوشزد می‌کنم. از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرالها و از کانسال آنها به منافقین می‌سپارید صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید، شما در اکثر نامه‌ها و صحبتها و موضع‌گیریها نشان دادید که معتقدید لیبرالها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند، به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم، مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف والسوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید. در مسئله مهدی هاشمی قاتل شما او را از همه مستئینین متدین‌تر می‌دانستید و با اینکه برایتان ثابت شده بود که او قاتل است مرتب پیغام می‌دادید که او را نکشید، از قضایای مثل قضیه مهدی هاشمی کم‌سیار است و من حال بازارگردن تمامی آنها را ندارم. شما از این پس وکیل من نمی‌باشید و به طلبی که پول برای شما می‌آورند بگویید به قم منزل آقای پسندیده و یا در تهران به جماران مراجعه کنند بحمدالله از این پس شما مسئله مالی هم ندارید. اگر شما نظر من را شرعاً مقدم بر نظر خود می‌دانید (که مسلماً منافقین صلاح نمی‌دانند و شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتتان را خرابتر می‌کند) دلی شکسته و سینهای گداخته از آتش بی‌مهری‌ها با اتکا به خداوند متعال به شما که حاصل عمر من بودید چند نصیحت می‌کنم دیگر خوددانیید.

۱ سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام بر حلقوم منافقین و گروه مهدی هاشمی و لیبرالها نریزد.
۲ از آنجا که سادطوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید شاید خدا از سو تقصیرات شما بگذرد.

۳ دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هر چه اسرار مملکت است را به رادیوهای بیگانه دهند.
۴ نامه‌ها و سخنرانی‌های منافقین که به وسیله شما از رسانه‌های گروهی به مردم می‌رسد ضربات سنگینی بر سر اسلام و انقلاب زد و موج‌بخشانی بزرگ به سربازان گمنام امام‌زمان روحی‌لعالفدا و خونهای پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید برای اینکه در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید شاید خدا کمکتان کند.

والله قسم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم ولی در آن وقت شما را سادطوح می‌دانستم که مدیر و مدبر نبودید ولی شخصی بودید تحصیل کرده که مفید برای حوزه‌های علمیه بودید و اگر اینگونه کارهاتان را ادامه دهید مسلماً تکلیف دیگری دارم و می‌دانید که از تکلیف خود سربچی نمی‌کنم. والله قسم من با نخست‌وزیری بازگان مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می‌دانستم والله قسم من رای به ریاست‌جمهوری بنی‌صدر نادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم. سخنی از سر درد و رنج و یا دلی شکسته و پر از غم و انووه با مردم عزیزمان دارم، من با خدای خود عهد کرده‌ام که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم‌پوشی نکنم من با خدای خود پیمان بستم که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت بر نمی‌دارم من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می‌افتد ندارم من تنها باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بستم که واقعیات را در موقع مناسب با آنها در میان گذارم تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگان به اسلام. سعی کنند تحت‌تاثیر دروغهای دیکته شده که این روزها رادیوهای بیگانه آن را با شوق و شور و شعف پخش می‌کنند نگردند. از خدا می‌خواهم که به پدر پیر مردم عزیز ایران صبر و تحمل عطا فرماید و او را بخشیده و از این دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت‌دوستان را بیش از این نچشد. ما همه راضی هستیم به رضایت او از خود که چیزی نداریم هر چه هست اوست والسلام.

یکشنبه ۶۸/۱/۶
روح‌الله الموسوی‌الخمینی

پیوست شماره ۱۷۳: نامه معظمله به امام خمینی، مورخه ۶۸/۱/۷، پس از نامه مورخه ۱/۶ منتسب به ایشان
بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله‌العالی
پس از سلام و تحیات، مرقومه شریفه مورخه ۶۸/۱/۶ واصل شد. ضمن تشکر از ارشادات و راهنماییهای حضرتعالی به عرض می‌رساند: مضمّن باشید همان طور که از آغاز مبارزه تاکنون در همه مراحل همچون سربازی فداکار و از خود گذشته و مطیع در کنار حضرتعالی و در مسیر اسلام و انقلاب بودم، اینک نیز خود را ملزم به اطاعت و اجرا دستورات حضرتعالی می‌دانم، زیرا بقا و ثبات نظام اسلامی مرهون اطاعت از مقام معظم رهبری است. برای هیچکس قابل شک نیست که این

انقلاب عظیم تاکنون در سایه رهبری و ارشادات حضرتعالی از خطرات مهمی گذشته و دشمنان زیادی همچون منافقین کوردل که دستشان به خون هزاران نفر از مردم و شخصیت‌های عزیز ما و از جمله فرزندان عزیز خود من آغشته است و سایر جناح‌های مخالف و ضدانقلاب و سازشکار و لیبرال‌مب‌های کج‌فکر را رسوا و از صحنه خارج نموده است. آیا جنایات هولناک و ضربات ناجوانمردانه این روسیاهان کوردل به انقلاب و کشور و ملت عزیز و فداکار ما فراموش شدنی است؟ و اگر بلندگوهای آنان و رادیوهای بیگانه خیال می‌کنند با جوسازیها و نشر اکاذیب و شایعه‌پراکنی‌ها، به نام اینجانب می‌توانند به اهداف شوم خود برسند و در همستگی ملت ما رخنه کنند سخت در اشتباهند.

و راجع به تعیین اینجانب به عنوان قائم‌مقام رهبری، خود من از اول جدا مخالف بودم، و با توجه به مشکلات زیاد و سنگینی بار مسئولیت همان وقت به مجلس خبرگان نوشتم که تعیین اینجانب به مصلحت نبوده است، و اکنون نیز عدم آمادگی خورد را صریحا اعلام می‌کنم و از حضرتعالی تقاضا می‌کنم به مجلس خبرگان دستور دهید مصلحت آینده اسلام و انقلاب و کشور را قاطعانه در نظر بگیرند و به من اجازه فرمایید همچون گذشته یک طلبه کوچک و حقیر در حوزه علمیه به تدریس و فعالیت‌های علمی و خدمت به اسلام و انقلاب زیر سایه رهبری حکیمانه حضرتعالی اشتغال داشته باشم، و اگر اشتباهات و ضعف‌هایی که لازمه طبیعت انسان است رخ داده باشد، ان‌شا الله با رهبریهای حضرتعالی مرتفع گردد.

و از همه برادران و خواهران عزیز و علاقمند تقاضا می‌کنم مبادا در مورد تصمیم مقام معظم رهبری و خبرگان محترم به بهانه حمایت از من کاری انجام دهند و یا کلمه‌ای بر زبان جاری نمایند، زیرا مقام معظم رهبری و خبرگان جز خیر و مصلحت اسلام و انقلاب را نمی‌خواهند. امید است این شاگرد مخلص را همیشه از راه‌نماییهای ارزنده خود بهره‌مند و از دعای خیر فراموش نفرمایید. والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

۶۸/۱۷ ، حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۷۴ شماره مورخه ۶۸/۱/۸ امام خمینی در جواب نامه مورخه ۶۸/۱/۷ آیت‌الله العظمی منتظری

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب حج‌الاسلام والمسلمین آقای منتظری دامت‌افاضته

با سلام و آرزوی موفقیت برای شما. همان طور که نوشته‌اید رهبری نظام جمهوری اسلامی کار مشکل و مسئولیت سنگین و خطیری است که تحملی بیش از طاقت شما می‌خواهد و به همین جهت هم شما و هم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودیم و در این زمینه هر دو مثل هم‌فکر می‌کردیم، ولی خبرگان به این نتیجه رسیده بودند و من هم نمی‌خواستم در محدوده قانونی آنها دخالت کنم. از اینکه عدم آمادگی خود را برای پست قائم‌مقامی رهبری اعلام کرده‌اید، پس از قبول صمیمانه از شما تشکر می‌نمایم. همه می‌دانستند که شما حاصل عمر من بوده‌اید و من به شما شدیداً علاقمندم، برای اینکه اشتباهات گذشته تکرار نگردد به شما نصیحت می‌کنم که بیت خود را از افراد ناصالح پاک نمایند و از رفتن آمد مخالفین نظام که به اسم علاقه به اسلام و جمهوری اسلامی خود را جا می‌زنند جدا جلوگیری کنید. من این تذکر را در قضیه مهدی هاشمی هم به شما دادم. من صلاح شما و انقلاب را در این می‌بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند. از پخش دروغ‌های رادیوهای بیگانه متاثر نباشید، مردم ما شما را خوب می‌شناسند و حیل‌های دشمن را هم خوب درک کرده‌اند که بد نسبت هر چیزی به مقامات ایران، کینه خود را به اسلام نشان می‌دهند. طلاب عزیز، ائمه محترم جمعیو جماعات، روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون باید برای مردم این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است و همه باید تابع آن باشیم. جنابعالی ان‌شا الله با درس و بحث خود حوزه و نظام را گرمی می‌بخشید. والسلام علیکم.

۶۸/۱/۸

روح‌الله الموسوی الخمينی

پیوست شماره ۱۷۵: اهدای لوح تقدیر توسط حج‌الاسلام آقای خامنه‌ای ریاست جمهوری وقت به معظمه، به خاطر کتاب سال‌شناختن کتاب "دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه"، مورخه ۶۷/۱۱/۲۳ بسمه تعالی

حضرت آیت‌الله العظمی منتظری مدظله‌العالی

تلاش موفق شما در فراهم آوردن کتاب دراسات فی ولایه الفقیه (تالیف) که اجابت تکلیف الهی همه عالمان و روشنفکران و نویسندگان جامعه انقلابی ماست بر شما و بر مردم ما مبارک باد. در جامعه‌ای که آئین آن اسلام است و آهنگ عمومی آن انقلاب، و رهبر آن فقیه و حکیم عارفی چون حضرت امام خمینی مدظله‌العالی شایسته است اگر تلاش فرهنگی در جایگاه بلند خود قرار گیرد و به آن ارج و بهای لازم داده شود. من به نام ملت ایران از شما به خاطر سهمی که در این واجب بزرگ پذیرفتاید قدردانی می‌کنم.

سید علی خامنه‌ای

رئیس جمهوری اسلامی ایران

پیوست شماره ۱۷۶: اهدای لوح تقدیر و جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی توسط آقای خاتمی وزیر فرهنگ و ارشاد وقت به معظمه به خاطر کتاب سال شناختن کتاب "دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه"

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور محترم حضرت آیت‌الله منتظری

بسیار خوشوقتم از اینکه کوشش ارزنده جنابعالی را در تالیف کتاب دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه که خدمتی بزرگ

به معارف و فرهنگ جامعه اسلامی ایران است تبریک بگویم. انتخاب این کتاب به عنوان یکی از کتب برگزیده سال ۶۷ نشانگر تقدیر جمهوری اسلامی ایران از آثار ارجمندی است که در جهت تعالی فرهنگ کشور فراهم آمده اند. اینجانب سپاس بی دریغ خود را همراه با آرزوی توفیق شما در خدمت به اسلام و انقلاب اسلامی ابراز داشته، به رسم هدیه و یادبود لوحه تقدیر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۴ سکه بهار آزادی (جایزه مخصوص کتاب سال ۶۷) را تقدیمتان می‌دارم.

سید محمد خاتمی
وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی

پیوست شماره ۱۷۷: نوشته آیت‌الله صانعی در مورد انتخاب کتاب "دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه" جهت کتاب سال

بسمه تعالی

کتاب ارزشمند "دراسات فی ولایه الفقیه" در راستای آثار گرانقدر فقه شیعه از جایگاهی بلند و اهمیتی فراوان برخوردار است، این اثر دریای موج خیزی را مانده است که اگر حوزه‌های علمیه به شیوه استنباط، روش تحقیق، و حوصله شکفت انگیز بکار گرفته شده در آن توجه کنند، و سرمشق قرار دهند، قطعاً راهی نیکوتر و تحولی مطلوبتر را در تفقه و اجتهاد بوجود خواهد آورد. آنچه اینک به عنوان اظهار نظر در کیفیت کتاب خواهیم نوشت در محدوده اظهار نظر برای وزارت ارشاد جمهوری اسلامی بخاطر انتخاب کتاب سال ۱۳۶۶ مطرح شده و گرنه ارزیابی گسترده این مجموعه گرانقدر فرصتی دیگر می‌طلبد. برخی از برجستگیها و امتیازات کتاب به قرار ذیل است:

۱- ابتکاری بودن بحث:

مسائل مربوط به ولایت فقیه گو اینکه نشانهایی در متون فقهی کهن نیز دارد، اما به عنوان بخش مستقل و مفصل از سابقه طولانی برخوردار نیست و آنچه نیز در این قرنهای اخیر مطرح شده در محدوده اثبات ولایت فقیه و چگونگی آن بوده است، بحث و بررسی ولایت فقیه با این گسترش و تحلیل مسائل مختلف مربوط به حکومت، اثبات ولایت فقیه با روش کاملاً نوین و ابتکاری، تبیین ضرورت حکومت و ارزیابی ابعاد شکل دهنده نظام، و وظایف حکومت نه تنها در متون فقهی شیعه بلکه به این گستردگی و عمق در فقه عامه نیز بکلی بی سابقه است.

۲- شمول و گستردگی:

این ویژه از امتیازات والای این کتاب است. در این اثر مولف معظم به عرضه و تحلیل روایات و فتاوی شیعه اکتفا نکرده است بلکه روایات و اقوال عامه را نیز به دقت بررسی کرده و به اجتهاد و استنباط پرداخته است. روشن است که فتاوی عامه و روایات منقول از طریق آنان به جهت احتیاط عصر معصومین علیهم السلام به عصر صاحبان مذاهب اربعه در فهم روایات ما و اجتهاد در مسائل فقهی سهم به سزایی خواهد داشت.

۳- تحقیق عمیق و ریشه یابی همراه با تتبع وسیع:

این ویژگی کتاب را آنچنان برجسته ساخته است، که باید گفت مقایسه آن با برخی آثار فقهی به دور از انصاف است. آثار عالمان معمولاً یا از تتبع گسترده خالی است و یا از اندیشه یابی و عمیق اندیشی.

تتبع وسیع مولف بزرگوار و فقیه عالیقدر، از منابع و ادله بحث (که فی المثل برای لزوم ایجاد حکومت اسلامی "۱۰ دلیل (ج ۱/ ۶۱۴-۵۹۳) برای تبیین و تثبیت" انعقاد ولایت به انتخاب است "۲۶ دلیل (ج ۱/ ۵۱۱-۴۹۳) کو برای وجوب مبارزه با حکومت طاغوت ۱۱ دلیل اقامه کرده است)، چون با تعمق و ریشه یابی وی از مسائل فقهی (که در بحثهایی مثل "احتکار"، "زندان"، "تعزیرات" جلوه روشن دارد و در سراسر کتاب به دقت توان یافت) کاست مایههایی است که در مسیر اجتهاد از استادش مرحوم آیت الله العظمی بروجردی قدس سره بهره برده است، و در تعمق در کتاب و سنت و جداسازی مسائل شرعی از غیر آن از امام امت روحی فداء سود جسته است، کتابش یادآور روش "جواهر" و تعمقهای شیخ اعظم و بالاخره شیوه عالی اجتهاد شیعه است.

خلاصه کلام آنکه: معظمله آنچنان "وسائل شیعه" را در "مبسوط" نمودن بحث ولایت فقیه و خارج کردن آن از بحث جنسی، در مثل کتاب "بیع" و "یا دقت در" بحار "علوم اهل بیت علیهم السلام بکار گرفته، و ابعاد مسئله را "مهدب" ساخته و در راه پیراستن بحثها، شیوه "تهنیه" "تنقیح" "رأبیشه کرده، که فقیهان را "کافی" و "اهل" "استبصار" و رهروان فقه حتی "من لایحضره الفقیه" را جامع الشکات وافی.

فقیه عالیقدر با تحریر الوسیله و جمع مدارک و "طر" مسالک، "لمعنا" و "جواهرها" استخراج کرده و در "مستند" سازی مسائل از هیچ "مستمسک" روایی و عقلانی چشم نپوشیده است. لذا "شرایع" دین را در مسئله ولایت فقیه با بیان مختصر و نافع و ادله "معتبر" چنان تعلیم فرموده که برای حوزهها "مفستاح کرامت" و برای "ارشاد اذهان" به "فقه قرآن" و آثار اهل بیت علیهم السلام "زبدہ البیان" و "نهایه الاحکام" است. خداوند عمر منشا و منبع این سبک بحثها و تالیفها یعنی امام امت روحی فداء را طولانی، و این همه تلاش و کوشش را از آن بزرگوار پذیرا باشد، و شهید با تقوی و فضیلتش را بلا شهادی کربلا محشور گرداند، و همه دست اندرکاران نظام جمهوری اسلامی را توفیق خدمت به نظام اسلامی عنایت کند، و حوزههای علمیه و مخصوصاً حوزه علمیه قم را از حوادث ناگوار مصون بدارد. بمنه و فضله.

۶۷/۱۱/۴

یوسف صانعی

پیوست شماره ۱۷۸: پیام معظمله به مردم شهیدپرور نجف آباد مبنی بر ضرورت حفظ آرامش و وجوب اطاعت از حضرت امام خمینی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

برادران و خواهران شهرستان شهیدپرور نجف‌آباد دامتوفیق‌اتهم
پس از سلام، شنیده شد به عنوان حمایت از اینجانب در نجف‌آباد تحرکاتی رخ داده و کارهای ناشایستی انجام شده در صورتی که من در پیام خود از همه برادران و خواهران تقاضا کردم در مورد تصمیم مقام رهبری نباید کاری انجام و یا کلمه‌ای بر زبانها جاری شود زیرا اطاعت از مقام معظم رهبری بر همه لازم و واجب است. مواظب باشید، ممکن است عناصری بخواهند جو را آلوده نموده و نظام اسلامی ما را تضعیف نمایند، من به سهم خود از این قبیل حرکات جدا ناراضییم. از مومنین محترم تقاضا می‌شود جلو این عناصر را گرفته و نگذارند محیط سالم نجف‌آباد را لکه‌دار نمایند والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۶۸/۱/۱۵

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۷۹: نصیحتهای معظمه در آغاز درس خارج فقه در ارتباط با حوادثی که به کنار رفتن ایشان از قائم مقامی رهبری منتهی شد، مورخه ۶۸/۲/۲۳

السلام علیکم جیعا ورحمة الله و برکاته اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بسالخه حدود ۵۰ روز فاصله شده و آقایان ماه رمضان به عنوان تبلیغات به بلاد و جبهه‌ها تشریف بردند انشا الله تسلیفات آقایان موثر واقع شده اعمالتان هم مورد قبول خدا قرار بگیرد. در این فاصله مسائلی اتفاق افتاد که اگر بخواهیم وقت آقایان را راجع به این مسائل زیاد بگیریم مصلحت نباشد، و اصلا مصلحت من و آقایان بیشتر این است که به هملن درس و بحثمان پردازیم و مخصوصا این بحثی که ما داریم بحث ولایت فقیه که تقریبا تحکیم نظام اسلامی است از نظر علمی، که همه باورشان بیاید که ولایت فقیه جزو برنامه اسلام است، جزو بافت اسلام است، این خیلی مساله مهمی است و الحمدلله این سه چهار سال روی این معنا کار شده انشا الله آقایان هم بعد تعقیب می‌کنند بنابراین من اصلا می‌خواستم بگویم ولی ممکن است ابهاماتی در ذهنها باشد لذا چند دقیقه‌ای وقت آقایان را می‌گیرم برای اینکه بعضی ابهامات از ذهنها بیرون برود، گرچه تعقیب مسائل جزئی خیلی به صلاح نیست و ما نیایستی که وقتتان را صرف یک مسائل جزئی بکنیم اما در عین حال از باب ضرورت یک نکاتی هست که ذکر می‌کنم، و نکته‌ای که در ذهن آقایان باشد اینکه اساس اسلام را باید حفظ کنیم وحدت کلمه را باید حفظ کرد، ممکن است راههای مختلفی باشد برای القای اختلاف و برای ایجاد بدبینی‌ها و دشمنی‌ها که اینها را باید جلوی رابگیریم این اصل کلی. حالا من چیزهایی نوشتام اجمالش را برای آقایان بخوانم خالی از اشکالتر است.

در تاریخ ۴ فروردین بعد از پیامی که حضرت امام (مدظله) در ایام عید راجع به مهاجرین جنگ تحمیلی داشتند من یک نامه‌ای خدمتایشان نوشتم که اول عین آن نامه را که خدمت ایشان نوشتم برای شما آقایان می‌خوانم:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی، پس از سلام و تحیت و تبریک به مناسبت ایام نوروز و ولادت با سعادت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، در رابطه با پیام اخیر حضرت عالی لازم دیدم به عرض برسانم:

۱ اینجانب تا حال خود و بیت خود را شعبه‌ای از بیت حضرتعالی می‌دانستم و مراجعات گوناگون مردم در مسائل شرعی و مسائل اجتماعی و درد دل‌های مسئولین ارگانها و مشکلات ذوی الحاجات که دستشان به حضرتعالی کمتر می‌رسد را به عنوان حضرتعالی پاسخ می‌دادم، و در حد توان و قدرت سعی من و بیت من بر راضی نمودن افراد و توجیه آنان و کم کردن توقعاتشان از حضرتعالی بوده است. در مقایسه با وضعیت حاکم بر بعضی از بیوت و بر بسیاری از محافل حوزوی تنها بیت اینجانب است که از انقلاب و نظام و مقام معظم رهبری دفاع می‌کند و مرجعی برای قشر وسیع طلاب جوان انقلابی و زجر کشیده می‌باشد.

۲ در مورد منابع اطلاعاتی اینجانب نیز به عرض می‌رسانم یکی از مهمترین منابع من بسیاری از مسئولین ارگانهای انقلابی و دولتی است که دائما مشکلات ارگانهای خود و راه حلها را مستقیما با من مطرح می‌کنند و برای حل آنها از من استمداد می‌جویند (این یک واقعیتی است) دیگري بولستنه‌ای محرمانه کشور است، و به علاوه مراجعات متفرقه مردم و انجمنه جمع و سایر شخصیت‌های روحانی مورد مراجعه من هستند که در اکثر ایام هفته هر روز حدود دو ساعت با آنان ملاقات و گفتگویی بدون حاجب و مانع دارم و بدیهی است که وقتی یک سری مشکلات و نارسائیه‌ها و یا احیانا خلافاکاریها از منابع ذکر شده را هر روز انسان مطلع می‌شود تحت تاثیر قرار می‌گیرد و قهرا احساس تکلیف می‌کند، البته ممکن است بعضی از افراد ناراضی بازداشتی یا آزاد به دلایل و انگیزه‌های سیاسی و غیره که قطعا از حضرتعالی پوشیده نیست اظهاراتی نموده باشند که لازم است انگیزه‌ها و شرایط آنان بررسی شود و قهرا قابل اعتماد و استناد نخواهد بود.

۳ اینجانب تا حال معتقد بودم که تذکرات و انتقادات من نه فقط موجب تضعیف نظام نمی‌شود بلکه از این نظر که اکثریت مردم را امیدوار ساخته و مسئولین را نیز به رفع نواقص و توجه بیشتر به مسائل واهی دارد موجب تقویت انقلاب و نظام هم می‌باشد، معذک اگر حضرتعالی تشخیص می‌دهید که این شیوه به مصلحت نیست و موجب تضعیف نظام و انقلاب می‌باشد اینجانب شیوعا نظیر حضرتعالی را بر نظر خودمقدم می‌دارم و هیچ گاه غیر از خیر اسلام و انقلاب را در نظر نداشتم و والسلام علیکم ورحمة الله. نامه دیگری نیز بعد از عید فطر نوشتم که قسمتهائی را برای شما می‌خوانم:

۱ من از همان اول مبارزات که به رهبری حضرتعالی شروع شد صادقانه همچون سربازی فداکار انجام وظیفه می‌کردم و در همه مراحل وسختیها خود و خانواده و فرزندانم استقامت کردیم، بر کسی هم منت ندارم که پاداش دهنده اعمال خداست، و الان نیز اهداف

انقلاب و پیاده شدن اسلام اصیل با گوشت و پوست من عجین است و یک قدم هم عقب نشینی نکردم و از مسیر انقلاب جدا نیستم منتهی به قدر شرائط و امکانات، و اگر در ضمن صحبتها می‌گفتم "من در کنارم" برای رفع مسئولیت در مقابل مراجعات و توقعات و انتظارات زیادی بود که قادر بر انجام آنها نبودم و بسا بعضی از مراجعین را ذی حق می‌دانستم، چطور می‌شود من مخالف نظامی باشم که چهار سال است با تدریس ولایت‌فقیه در حوزه به نظر خودم پایه‌های علمی آن را محکم کرده‌ام.

۲ تعیین من به عنوان قائم مقام رهبری از همان ابتدا بر خلاف نظر و میل من بود و به مجلس خبرگان هم همان اول نوشتم و بسه طور کلی من شخصا به پست و مقام علاقه نداشته و ندارم مگر این‌که وظیفه شرعی ایجاب کند. در نامه حضرت علی (ع) که استاندار آذربایجان آمدناست: "ان عملک لیس لک بطعمه و لکنه فی عنقک امانه" و قهرا انسان عاقل حتی المقدور از تحمل امانت و مسئولیت سنگین گریزان است مگر این‌که ناچار باشد، چنانچه هیچ وقت آرزوی مرجعیت هم نداشتم تا اینکه حساب کنم چه اقشاری به من می‌گروند یا نمی‌گروند. من اگر شرعا جایز بود از اجتماع و اجتماعات به طور کلی منزوی می‌شدم (و این یک واقعیتی است، من بیش از هر چیز علاقه دارم بنشینم و مطالعه کنم و به کارم برسم، خدا رحمت کند مرحوم آیت الله العظمی بروجردی را، ما در وشنوه در خدمت ایشان بودیم می‌فرمودند من از این کارهایی که اسمش را می‌گذارند آقایان که بیایند دست ببوسند و پول بدهند و اینها زود خسته می‌شوم و وقتی که کاملا خسته شدم استراحتم این است که فوری بوم یک کتاب بردارم و مطالعه کنم و از آن خسته نمی‌شوم، و من هم طبعاً این طورم، واقع مطلب این است و اگر فرصت داشته باشم مثلاً الحمد لله در این ماه رمضان با اینکه اعمال عبادی و روزه و اینها داشتم معذک من موفق بودم و بحمد الله مساله کتاب ولایه فقیه را به آخر رسانیدم نوشته‌اش از طرف من تمام شده، این فرصتی بود که الحمد لله در این ماه داشتیم.)

۳ من حتی یک دقیقه با منافقین همکاری نداشتم، برخورد های تند ما با آنان در زندان و پس از انقلاب بر همه روشن است، اینان علاوه بر انحراف فکری و اخلاقی و نداشتن عواطف انسانی سرمایه‌های انقلاب و چهره‌های ارزنده آن و از جمله فرزند عزیز مرا از ما گرفتند و هزاران افراد بی‌گناه را به شهادت رساندند و در جنگ تحمیلی با دشمنان ما همگام و همصدا شدند، با این وضع کدام انسان عاقل و متعهدی به آنان اعتماد می‌کند و حاضر است با آنان همکاری کند. (این یک واقعیتی است اگر کسی بخواهد این معنی را به ما بچسباند که یک وقتی ما با بیت ما با اینها همکاری داشته این خلاف واقع است و از همان وقت که زندان بودیم اینها در مقابل ما جبهه‌گیری کردند به قول خودشان ما را بایکوت می‌کردند، حالا اگر یک کسی برای یک اعلامیه زندان برده بعد می‌آمدند گزارش می‌دادند که تویه کرده... این مساله عفوها را که عنوان کردند شما می‌دانید که من مستقیماً عفو نمی‌کردم، هیئت عفو چهار نفره از طرف امام منصوب بودند بعد که این هیئت عفو نظر می‌دادند می‌رفتند اطلاعات، دستور ایشان این بود که نماینده اطلاعات باید ببینند، نماینده اطلاعات هم نظر موافق می‌داد بعد که نظر موافق می‌دادند می‌آوردند من هم از طرف حضرت امام عفو می‌کردم می‌نوشتیم: "از طرف رهبر انقلاب امام خمینی این شخص مورد عفو واقع شد" پس بنا بر این من کسی را مستقیماً عفو نکردم، هیئت عفو منصوب از طرف امام مسئول بوده و ایشان هم فرموده بودند که بایستی نماینده اطلاعات هم باشد لذا می‌رفت توی اطلاعات، گاهی معطل هم می‌شد بعد که اطلاعات نظر می‌داد آن وقت می‌آوردند صورت را پیش من و من هم ورقه را امضا می‌کردم، این برای کسی که یک اعلامیه مثلاً خوانده بود و تویه کرده بود، اما سران منافقین اصلاً قابل ترحم نیستند آنها خذلهم الله هیچ وقت به فکر مردم و به فکر خلیف نبودند شعارهایشان هم دروغ است. من یک وقت به آقایان عرض کردم ما در زندان کمبودیم روز سوم آبان، به عنوان ۴ آبان یک عده را آزاد کردند بعد برای اینکه می‌خواستند آوانسی بدهند در بندها را باز کردند در اوین بعضی از آقایان شاید می‌دانند از بند ۲ سران منافقین آمدند در بند ۱ پیش من دو ساعت جنوداً با من صحبت می‌کردند و آن یکیشان هم که کشتشد (خیابانی) با آقای لاهوتی صحبت می‌کرد، دو ساعت صحبت که با من کرد آخر کار خلاصه به آقای لاهوتی گفتم او چی می‌گفت؟ معلوم شد همه حرفهائی که به من می‌زده به او هم زده، باقی رسقا مثل آقای هاشمی و آقای مهدوی را آزاد کرده بودند من و آقای لاهوتی مانده بودیم دوتائی، همه حرفشان این بود موقعی بود که امام پاریس بودند که به ما اطلاع دادند که دارند انقلاب می‌کنند بعد می‌خواهند حکومت را به کی بدهند؟ من گفتم خوب ایشان لابد فکرش را کرده‌اند، می‌گفتند نه بالاخره باید بدهند به یک گروه مجهز و آن گروه مجهز هم ما هستیم، خلاصه شما به ایشان به پاریس بنویسید که حکومت را در اختیار ما بگذارند، ما هم گفتم ما که اینجا هستیم اطلاعاتی از بیرون نداریم، ایشان هم لابد فکرش را کرده‌اند و هر نظری دارند خودشان عمل می‌کنند. از همان اول آنها خواب حکومت را می‌دیدند، نه به فکر خلق‌اند و نه به فکر مردم، این همه جوانهای مردم را به شهادت رساندند با آن ناجوانمردیها، حال کدام آدم عاقلی می‌آید از اینها حمایت کند پس بنابراین، این وصله که خدای ناکرده ما از منافقین حمایت کرده باشیم با بیت ما، این تهمت است، گرچه حالا افراد گفتند و تروم شده البته این موضوعات جزئی است نباید زیاد وقت شما را بگیریم) اما در مورد نامه، یک نامهای راجع به اعدامها از من خدمت امام نوشته شده بود که بعد این به خارج درز کرده است و این را ملاک گرفته‌اند. حالا من عین جریان را خدمت آقایان نقل می‌کنم: بعضی از قضات آمدند به من مراجعه کردند که به این جور است و راجع به اعدامها که این جور است و... من روی آن نظری که خود داشتم و همیشه عقیده‌ام بود که مسائل را خدمت ایشان تذکر می‌دادم، از باب اینکه النصیحه لانه المسلمین را واجب می‌دانستم پیغمبر اکرم با اینکه معصوم بوده اصحاب ایشان در مسائل سیاسی به پیغمبر اکرم تذکراتی می‌دادند، تاریخ را بخوانید، راجع به مساله جنگها، مثلاً جنگ خندق که محاصره کردند، یا مثلاً احد در همه اینها پیامبر مشورت می‌کرد، در همین ولایت فقیه ج ۲ موارد مشورت پیغمبر را ذکر کرده‌ام علی‌ای حال من از باب خیرخواهی همیشه نامه می‌نوشتم و این نامه نوشتنم به حضرت امام خدای ناکرده معنایش جبهه‌گیری در مقابل ایشان نبوده است، ایشان رهبر انقلابند و هر چه بفرمایند بر همه لازم الاطاعه است و اصلاً اگر بنا شود کسی بخواهد در مقابل ایشان در مسائل عرض اندام بکند سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، بایستی که موقعیت ایشان کاملاً محفوظ باشد و افراد در حیطة امامت و قدرت ایشان انجام وظیفه بکنند. وقتی که آمدند بعضی از قضات به من مراجعه کردند و ناراحت بودند من به نظر آمد نامهای خدمت ایشان بنویسم، مشورت کردم من حالا صریحاً عرض می‌کنم با آقای

قاضی خرم آبادی و آقای آسید هادی دامادمان مشورت کردم که من راجع به این موضوع خدمت امام نامه بنویسم، هر دو گفتند نه برای اینکه ما مطمئن هستیم که حضرت امام ناراحت می‌شوند و صلاح نیست، این دو تا مخالف بودند و من از باب اینکه دیدم شب خوابم نسپرد بود فکر عاقبت کار بودم هم مصلحت اسلام و هم مصلحت شخص ایشان. حالا نمی‌گویم من معصوم، ممکن است من اشتباه هم بکنم پیامبر اکرم فرمود: "کل ابن آدم خطا و خیر الخطئین التوابون" گین یک واقعیتی است. اما حالا من روی تشخیص خودم (عمل کردم)، این دو هر دو مخالف بودند معذک نزدیک ظهر بود وقتی ظهر شد من نماز ظهر و عصر را خواندم و رفته غدا را خوردم آمدم من اصلا دیدم نمی‌توانم صبر بکنم، نشستم شخصا خودم با انشای خودم نامه نوشتم خدمت ایشان دادم همان وقت فتوایی گرفتند و فتوایی هم زیر نظر خودم بود، خیال نکنید که مثلا فتوایی چه... نه نه همایش زیر نظر خودم بود، بعد از باب اینکه عقیده‌ام بود که شورای عالی قضائی در این قضیه مسئولیت دارد یک نسخه برای شورای عالی قضائی فرستادم یک نسخه هم برای حضرت امام، دادم به یکی از پاسدارها و درش را هم چسباندم دادم برد، آن وقت هم به آسید هادی تلفن نکردم، گذاشتم وقتی که می‌دانستید تهران رسیده تلفن کردم به منزل ایشان، که من نامه نوشتم و شما به بیت حضرت امام تلفن بزن که آنجا نامه را قبول کنند و بدهند خدمت ایشان، که ایشان توی تلفن گفت: "شما پس بنا نبود نامه بنویسید پس چرا نامه نوشتید من گفتم خوب، من نظرم بود ظاهرا استخاره هم کردم من نوعا در این چیزها استخاره می‌کنم، مثل اینکه این نامه را هم استخاره کردم نوشتم، خیلی آیه مناسبی آمد لذا نوشتم. حالا علی‌ای حال یک نسخه برای شورای عالی قضائی فرستادم یک نسخه هم خدمت ایشان. حالا شورای عالی قضائی می‌دانید آنجا ۵ نفر هستند حالا دست کدام می‌رسد توی دفتر چه جور است من این را نمی‌دانم، من به عنوان شورا فرستادم. بعدا هم بعضی از قضات کمی آمدند اظهار ناراحتی می‌کردند من به بعضی‌ها یک نسخه‌اش را دادم، از جمله روز دوم محرم آقای نیری، آقای اشراقی، آقای رنسی و یکی از مسئولین اطلاعات آمدند اینجا منزل ما، یعنی من خواسته بودم بیایند، آمدند من باز نظریاتم را گفتم و به آنها هم یک نسخه‌اش را دادم و به بعضی از قضات هم دادم، حالا چه جور سرایت کرده به خارج نمی‌دانم، علی‌ای حال بیت مرا کسی متهم نکند، اگر اشکال وارد است به خود من اشکال وارد است، هی می‌گویند نفوذ نفوذ ببینید آقایان هر حرفی را تزئید، این آقایان بیت ما در خدمت طلاب هستند، در خدمت انقلاب هستند، همان طور که من عرض کردم بیت من بیت حضرت امام بوده، مسائل ایشان را ما می‌گفتیم، همین حالا هم همین طور است، همین حالا هم مسائل ایشان گفته می‌شود، ما در مقابل ایشان هیچ وقت ادعائی نداشته‌ایم و غلط هم هست. اگر ما مصلحت اسلام و انقلاب را بخواهیم بایستی که همه حول و حوش رهبر قدم بردارند و داعیای نداشته باشند. علی‌ای حال این جور بود. این آقایان که یک چیزی را می‌گویند یا می‌نویسند متوجه گفته‌ها و نوشته‌هایشان باشند که خدای ناکرده مردم خیال نکنند اختلاف هست، دعوا هست، به انقلاب و به اسلام بدبین شوند، حضرت امام نظری داشتند، مثلا فرض کنید من نباشم در این مقام، من اصلا خودم موافق نبودم و هم بمنظرم کار درست نبود، خبرگان این کار را کرد، و خداوند انشا الله به ایشان طول عمر بدهد و انقلاب را به دست حضرت ولی عصر (عج) تحویل بدهند انشا الله و ببینید خورشید وقتی که در نظام باشد اعمار خورشید هم دور خورشید باید باشند، اگر چنانکه کاری بکنند و یا کاری بشود کیکی از اعمار هم از دور خورشید جدا بشود این به ضرر نظم و نظام است به ضرر زندگی است، بنابراین چیزهایی که موجب اختلاف و جبهه‌گیری در مقابل ایشان هست این جور نوشته‌ها و این جور حرف‌ها خلاف است، و اگر چنانچه فرض کنید سید مهدی یک چیزهایی گفته‌اشد من توی همین نامه نوشته‌ام آدم حسابی اگر در آن شرایط باشد اقرار و اعترافش مسموع نیست و شرعا نمی‌شود ترتیب اثر داد. شما در فقه خواندید روایات زیادی هم داریم وقتی که شخص در حبس باشد حرفش بی‌اثر است، من این روایت امیرالمومنین را یادداشت کرده‌ام زمانی خلیفه دوم می‌خواست یک زنی را حد بزند، حضرت امیر به او فرمود: "فلعلک انتهرتها او اخفتها قال قد کان ذلک فقال او ما سمعت رسول الله (ص) یقول لا حد علی معترف بعد بلا انسه من قیدت او حبست او تهددت فلا اقرار له." اگر کسی در یک شرایطی باشد و عرض کردم آدم حسابی هم باشد، آدم مسرود اعتماد هم باشد، تازه در آن شرایط حرفها و اقرارهایش منشا اثر نیست. من در این نامه هم نوشته‌ام که من جنس می‌زنم او از باب اینکه ضربه خورده بوده می‌خواسته به نظام ضربه بزند و چه ضربه‌های بهتر از اینکه ایجاد اختلاف بکند و همه را به بدبینی کند. اینجا نوشته‌ام که: "آیا شایعات بی‌اساس و بافته‌های سید مهدی که معلوم نیست در چه شرایطی و با چه انگیزه این مقدار رطب و یاساب به هم بافته صحیح استعمال قضایات واقع شود؟ شاید او چون از ناحیه نظام ضربه خورد می‌خواسته است انتقام بگیرد و نیروهای فعال نظام را به یکدیگر بدبین کند چنانچه شد، آیا درست است ما به بافته‌های او ترتیب اثر بدهیم؟ اصلا در آن شرایط اعتراف آدم مسرود اعتماد هم شرعا منشا اثر نیست تا چوسد به اعترافات مثل او. حالا من در شناخت او اشتباه کرده بودم و ماهیت او برای من شناخته نبود و کم لذلک من نظیر، آیا آقایانی که او را شناختند و به تناقض گوئیهای او واقفند صحیح است با بافته‌های او معامله وحی منزل کنند؟ در صورتی که اشاعه کذب هم حکم کذب را دارد مخصوصا اگر موجب بدبینی‌ها و دشمنی‌ها گردد و عملی فرض صندق" لیس کل ما یعلم یقال و لا کل ما یقلل یکتب فی الاوراق و بیث فی الافاق." جا داشت آقایان به آیه شریفه: "ان جانکم فاسق بنیا فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهاله فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین" توجه می‌کردند، بعلاوه چرا نامه‌های او به من و به برادرش را به ما نرسانند تا موجب شناخت و آگاهی ما گردد ولی در اختیار بعضی از افراد دیگر قرار گرفتند..."

و حالا الان به ما نامه رسیده، آن اول که نامه نوشته، آقایان همه به آن نامه اتکا کردند و به ما نداده بودند ما اصلا نمی‌دانستیم که چنین نامه‌ای داشته. علی‌ای حال او هر چه گفته یا بافته، عرض کردم آدم حسابی هم در آن شرایط اقرارهایش معتبر نیست تا چه رسد او باشد. به هر حال حرف زدن و نوشته‌ها را مواظب باشید آنچه اصل است بایستی حفظ نظام و حفظ اسلام را اهمیت داد، و حالا هم مصلحت من و همه آقایان طلاب این است که مشغول درس و بحث باشیم و مواظب باشید حرفهای شما اگر موجب برانگیختن اختلاف یا تضعیف عقاید مردم باشد خلاصه گناه است. خداوند انشا الله به من و همه شما توفیق دهد بتوانیم به وظایفمان عمل کنیم و اما نهضت آزادی، آقایان نهضت آزادی دو سه

مرتب به خانه ما آمدند، اولاً این آخرها نبوده و خیلی سابق بوده، و من اینجا نوشتم و ناچار چون توی صحبتها بوده، ما بسا آقای دکتر پیمان هم زندانی بودهایم در قزل قلعه، اما الان بیش از چهار سال است من ایشان را ندیدم و هیچ خبر هم از ایشان ندارم، آقای مهندس بازرگان حدود یکسال و نیم پیش یک دفعه آمده خانه ما، آقای دکتر یزدی هم یا دو بار یا سه بار آمده همه صحبتشان هم راجع به اینکه جای حزیشان را گرفتند و نسبی دادم روزنامه میزانشان توقیف است، نمی دانم مزاحمشان شده اند و... شکایت آورده بودند، همه اصلاً راجع به این بوده، هیچ وقت اینها منبع فکری من نبوده اند، بیت من در اختیار اینها نبوده اینها که خیال کنند من یک آدمی هستم اینجا نشستم هر که هر چه بیاید بگوید من قبول میکنم این جور نبوده، این نبوده که یک افرادی را بیاورند و ملاقات بدهند... مسئول ملاقات ما جلوترها آقای امیری بودند (حفظه الله) حالا جناب آقای متقی است، در مورد هر کسی که بخواهد ملاقات کند می آمدند به من می گفتند من دفع الوقت می کردم، یک دفعه هم به یکی وقت می دادم، اینکه افراد را بیاورند و کسانی را با من ملاقات بدهند اینها نبوده، مسئول ملاقات باید می آمد به من می گفت و من هم باید قبول می کردم، مسئول ملاقاتها هم این دو تا بزرگوار بودند، بنابراین این جور حرفها اگر در افراد هست شما ترتیب اثر ندهید، عرض کردم البته من نمی گویم من در زندگی اشتباه نکرده ام، همه ما ممکن است اشتباه کرده باشیم، آنچه من نامه نوشتم خدمت حضرت امام همیشه قصد حفظ اسلام و انقلاب و نظام بوده، من وظیفه خودم را همیشه این می دانستم که حفظ الغیب ایشان بکنم، الان هم وظیفه ام می دانم به اندازه ای که قدرت دارم، یک وقت آدم بیشتر می تواند وظیفه انجام دهد یک وقت کمتر، حالا عجالتاً آنکه برای من و شما مهم است اینکه مشغول درس و بحثمان باشیم و خلاصه مواظب باشیم گفتنها و نوشته ها روزی رسیدگی می شود، قرآن شریف دارد: "ما یلفظ من قول الا لیدیه رقیب عتید" "والسلام علیکم ورحمة الله".

پیوست شماره ۱۸۰: پیام تشکر معظمله از شرکت کنندگان و خدمتگزاران مراسم والدشان مرحوم حاج علی منتظری مورخه ۱۳۶۸/۳/۷

بسمه تعالی

هو الحی الذی لا یموت

ضمن ابراز تأثر و تأسف عمیق خود و فرزندان و برادران و خواهر و همه بستگان دل سوختام به مناسبت از دست دادن پدری با تقوا و مخلص و مروج دین خدا، امر به معروف و ناهی از منکر در هر فرصت و تحت هر شرایطی: "مرحوم مغفور حاج علی منتظری طاب ثراه" از آقایان پزشکان محترم که برای معالجه ایشان کوشش نمودند، و از همه کسانی که در مراسم تعمیل و تکفین و تشییع و تشکییل مجالس ختم و عزافعالیت کردند، و از همه اقشاری که بوسیله تلگراف، تلفن، روزنامه، نامه، حضور در منزل، و یا شرکت در مجالس ختم در نجف آباد یا اصفهان یا قم اظهار همدردی کرده یا می کنند.

از آیات عظام و حجج اسلام و علمای اعلام و مدرسین و الامام و ائمه محترم جمعه و جماعات و گویندگان و طلاب عزیز و اساتید و محصلین و دانشجویان و همه فرهنگیان، و شورای نگهبان و نمایندگان محترم مجلس شورا و شخصیتها و مسئولین محترم ادارات و موسسات و ارگانها و قوای نظامی و انتظامی کشور، و خانواده های شهادت عزیز و اسرا و مفقودین، و همه اقشار ملت از مردم شریف و مبارز نجف آباد و اصفهان و کربلا و فریدن و لنجان و خمینی شهر و برخوار، و قم و تهران و سایر شهرستانها و توابع، از طرف خود و همه بستگان تشکر می کنم، و سلامت و توفیق و اجر اخروی را برای همه از خدای بزرگ مسألت می نمایم.

اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات، الاحیاء منهم و الاموات، تابع اللهم بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدير. الداعی الراجی عفو رب الغفار

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۸۱: نامه تسلیت نمایندگان مجلس شورای اسلامی به مناسبت سالگرد درگذشت حاج علی منتظری والد معظمله بسمه تعالی

فقیه عالیقدر حضرت آیت الله العظمی منتظری دام تبرکاته

با سلام و تحیت، بیست اردیبهشت ماه سال جاری که مصادف با اولین سالگرد رحلت والد محترم و بسیجی نمونه مرحوم حاج علی منتظری رحمة الله علیه را می باشد، به حضرت تعالی و امت مسلمان بخصوص اهالی شهیدپرور نجف آباد تسلیت عرض نموده و از خداوند رحمان سلامتی آن وجود شریف را مسألت داریم.

امضای حدود هشتاد نفر از نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی

پیوست شماره ۱۸۲: مکتوب حضرت امام خمینی جهت تعیین وصی در امر وجوهات مربوط به ایشان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در روز ۲۶ محرم ۱۳۹۸ وصی خود قرار دادم حضرات حجج اسلام آقای حاج آقا مرتضی پسنیدیه و آقای حاج شیخ مرتضی حائری و آقای حاج سید محمد باقر سلطانی و آقای حاج شیخ حسینعلی منتظری دامت برکاتهم را در امر وجوهی که در قم یا سایر بلاد ایران نزد وکلای اینجانب است و به حساب اینجانب اخذ شده است و حضرت آقای پسنیدیه مطلع هستند به حسب غالب، تمام این وجوه باید با نظر آقایان محترم به مصرف شرعی برسد و احدی از ورثه یا غیر آنها حقی در آن ندارند و نمی توانند مزاحمت بسا اوصیا محترم نمایند و اگر بعضی از اوصیا مانعی داشته باشند که نتوانند تسأ آخر قیام به امر کنند بقیه کس دیگر را که مورد قبول و موجه است تعیین نمایند و اگر بعضی غائب بودند دیگران قیام به امر نمایند، تکلیف وجوهی که در نجف است تعیین نمودم، از خداوند تعالی سلامت و سعادت حضرات آقایان را مسئلت می نمایم و امید دعای خیر دارم، والسلام علیکم.

روح الله الموسوی الخمينی

پیوست شماره ۱۸۳: متن پیام حضرت آیتالله العظمی منتظری به مناسبت ارتحال رهبر عظیم‌الشان انقلاب اسلامی، حضرت آیتالله العظمی امام خمینی رضوان الله تعالی علیه، مورخه ۱۳۶۸/۳/۱۴
بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله وانا اليه راجعون

و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل، افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم؟ ملت مسلمان و انقلابی ایران دامت توفیقاتکم استماع خبر تاسف‌انگیز درگذشت رهبر عظیم‌الشان انقلاب اسلامی حضرت آیتالله العظمی امام خمینی (قدس سره) موجب تاسر و تاسف شد. ضمن اعلام عزای عمومی، و طلب علو درجات و حشر با اولیا کرام برای آن شخصیت بزرگ اسلام، و عرض تسلیت به حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و مراجع عظام و حوزه‌های علمیه و جهان اسلام و مسئولین محترم کشور و به شما ملت شریف و مبارز ایران، و به بازماندگان محترم و بیت شریف حضرت امام (طاب ثراه) مخصوصاً برادر ارجمند ایشان آیتالله پسندیده و فرزند محترم ایشان حجج‌الاسلام حاج سیداحمد خمینی (دامت افاضاتهما) به عرض می‌رساند: اگر بنا بود کسی از مرگ نجات یابد قطعاً در درجه اول اشراف مخلوقات و فرستاده خدا بر همه انسانها تا روز قیام، حضرت خاتم‌الانبیا باقی می‌ماند، ولی خداوند متعال به آن حضرت خطاب نموده فرمود: "انک میت و انهم میتون". "اینک از شما ملت رشید و آگاه ایران انتظار می‌رود ضمن تجلیل کامل از آن امام بزرگوار و جلیل‌القدر، با هماهنگی و وحدت کلمه و صبر انقلابی با مامورین نظامی و انتظامی کشور و مرزبانان و مسئولین مربوطه در حفظ نظم و آرامش و تقویت مرزها، و مایوس کردن دشمنان اسلام و ایران، و قطع امید ابرقوت‌های غرب و شرق و صهیونیسم جهانی و عمال خارجی و داخلی آنان کاملاً همکاری نمائید، و بدانید که حفظ کشور و دما و اموال و اعراض مردم و پاسداری از خونهای پاک شهیدان به عهده همه علاقه‌مندان به اسلام و کشور است. همه باید همچون اوائل انقلاب خود را مسئول حفظ اسلام و انقلاب و دستاوردهای آن بدانیم. و بر حضرات خبرگان محترم لازم است هر چه زودتر با دقت کامل و رعایت مصلحت نظام بر اساس موازین شرع مبین و قانون اساسی کشور موضوع رهبری را مشخص نمایند. والسلام علیکم جمیعاً و رحمة الله و بركاته

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۸۴: اعلام مراسم ارتحال امام خمینی از طرف معظمه
باسمه تعالی

انا لله وانا اليه راجعون

به مناسبت ضایعه بزرگ و فاجعه غم‌انگیز و مصیبت عظیمای عالم اسلام، ارتحال روح خدا، سلاله پاک رسول الله (ص) منسادی بزرگ توحید پیشوای عالیقدر آزادگان و محرومان و مستضعفان جهان، اسوه تقوی و ایمان و شهامت و ایثار و استقامت، رهبر شجاع و باصلابتی که استبداد سیاه را در هم شکست و پشت ابرقوتها و استکبار و صهیونیسم جهانی و دشمنان اسلام و کشور را به لرزه انداخت:

قائد و امام بزرگی که بزرگترین حماسه قرن را آفرید و به امت اسلام و مظلومان جهان درس فداکاری و مبارزه آموخت، پیشوای عظیم‌الشان که از پانزده خرداد ۴۲ تا پانزده خرداد ۶۸ با اراده‌های خلیل‌ناپذیر انقلاب بزرگ اسلامی را هدایت فرموده و لحظه به لحظه به یاد محرومان و مظلومان و اسلام بود، استاد بزرگوار، زعیم عالیقدر بنیانگذار جمهوری اسلامی ایوان حضرت آیتالله العظمی امام خمینی قدس سره الشریف مجلس ترجمه و بزرگداشتی تشکیل و اینجانب ضمن تسلیت این فاجعه بزرگ به بازماندگان محترم و بیت شریف آن امام عزیز در این غم‌بزرگ سوگواریم.

شرکت حضرات مراجع عظام، علمای اعلام، فضلا و طلاب و ملت مبارز و شهیدپرور به ویژه مردم عزیز شهر خون و قیام، موجب خشنودی خداوند متعال و حضرت بقیةالله الاعظم ولی عصر امام‌زمان ارواحنا فدا و تجلیل از مقام معظم آن رهبر فقید و سلاش ناپذیر خواهد بود. شاگرد مخلص آن امام عزیز

حسینعلی منتظری

زمان: شنبه ۶۸/۳/۲۰ بعد از نماز مغرب و عشا
مکان: مسجد اعظم قم

پیوست شماره ۱۸۵: متن کامل مصاحبه نشریه کیهان فرهنگی با معظمه پیرامون ابعاد علمی، فرهنگی و اخلاقی حضرت امام خمینی (ره)، مورخه ۱۳۶۸/۳/۲۹
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

اولاً من این مصیبت بزرگ و رحلت جانگداز حضرت آیتالله العظمی امام خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران را به شما برادران و بنمت ایران و به تمام مسلمانان جهان تسلیت عرض می‌کنم، و من از باب اینکه بیش از ۴۰ سال خدمت ایشان بودم و به ابعاد علمی و انقلابی ایشان آشنا هستم ارزش وجودی ایشان را از خیلی‌ها بیشتر درک می‌کنم یک نعمت را انسان هرچه عظمتش را بیشتر بداند، در فقدانش بیشتر متأثر است، بخصوص که من به سهم خودم در اثر آشنایی به اهداف ایشان و تعقیب اهداف مقدس ایشان رنجها دیدم و کسی که رنج دیده باشد در یک راهی برای بست آوردن یک نعمتی و آشنایی با نعمتی، باز بیشتر در فقدان آن نعمت متأثر است، برای اینکه قدر و عظمت این نعمت برایش روشن است. برای اینکه این نعمت بزرگ از دست ما مسلمانها و از دست ملت ایران رفته جای تاسف و تاسر است، خداوند مقام ایشان عالی است متعالی سازد و به تمام ملت ایران و بازماندگان محترم ایشان صبر و اجر بدهد و این جمهوری اسلامی را که ایشان پایه‌گذار آن بوده‌اند، به قدرت

کامله خودش حفظ فرماید در مقابل دشمنان داخلی و خارجی و ابرقدرتها. خدمتی که ایشان کردند این بود که اسلام را در دنیا مطرح کردند، در مقابل دو قدرت شرق و غرب و ابرقدرتها که جهان را در تیول خود داشتند، واقعا اسلام قدرتی شد که در دنیا عرض اندام کرد و ابرقدرتها به وحشت افتادند.

اولین آشنایی بنده با ایشان این بود که بنده در سال ۱۳۲۰ به قم آمدم، آنوقت درس بین سطح و خارج و بیشتر سطح بود، رسائل و مکاسب و کفایه می خواندم، در حدود دو سه ماه که در قم بودم با شهید مطهری آشنا شدم در مدرسه فیضیه و با هم، هم مباحثه شدیم و حتی همزنگی مان یازده سال با هم بود. در آنوقت مرحوم آیت الله العظمی امام خمینی (قدس سره) درسی که معروف بود می فرمودند فلسفه بود، منظومه اسفار، و ما هنوز به آن مرحله که منظومه و اسفار بخوانیم نرسیده بودیم، عصرهای پنجشنبه و جمعه در مدرسه فیضیه زیر کتابخانه، ایشان یک درس اخلاق می فرمودند که علاوه بر طلاب و فضلاء حوزه، دیگران از بازاری و غیره هم به آن درس حاضر می شدند و خیلی درس سازنده ای بود، روح به انسانها می داد. آن بیان زیبا و شیوای ایشان که از عمق دل بر می خاست، آن آیات و روایاتی که گاهی می خوانند و نحو همین ایشان گاهی مجلس را به گریه می انداخت و همه متاثر می شدند و حالت تحولی در همه بوجود می آمد. من و آقای مطهری در حقیقت وظیفه خود می دانستیم آن درس اخلاق را شرکت کنیم، نوعا هم زودتر می رفتیم و پهلوی ایشان می نشستیم و بعد از درس اخلاق سئوالاتی از ایشان می کردیم، بالاخره اولین آشنایی با ایشان در آن درس اخلاق بود و یادم است که در آن موقع اداره حوزه علمیه قم به عهده آیات ثلاث یعنی مرحوم آیت الله حجت و آیت الله صدر و آیت الله خوانساری بود، قهرا چون سفر مرجع در راس حوزه بودند ما طلبه ها فکر می کردیم که اگر یک مرجع واحد در راس امور حوزه باشد شاید بهتر باشد، چون تشتت و اختلافاتی در کار بود. گاهی ما با ایشان همین زمزمه را می کردیم و رو پینا کرده بودیم و اینجور مسائل را مطرح می کردیم. یادم هست یک روز بعد از درس اخلاق من و شهید مطهری به ایشان عرض کردیم که ما آیت الله العظمی بروجردی (قدس سره) را رفته ایم در بروجرد دیدیم. تابستان هم آقای مطهری و هم من رفته بودیم به بروجرد و گفتیم که ایشان هم بیان شان خیلی خوب است و هم مرد ملایسی و استخوان علمی است، یک جوری می شد که ایشان به قم می آمدند، مرحوم امام چون خیلی با مرحوم آیت الله بروجردی آشنا نشده بودند فرمودند می ترسم سفر آقا و مرجع چهارتا بشوند و آن نتیجه که می خواهیم گرفته نشود، ولی بعدا بر حسب تصادف که مرحوم آقای بروجردی مریض شدند و برای معالجه فتق خود به تهران رفتند، عدای ایشان را برای آمدن به قم دعوت کردند از جمله حضرت امام خمینی از کسانی بودند که در این راه قدم برداشتند و وقتی که مرحوم آقای بروجردی به قم آمدند ایشان برای تثبیت مرجعیت آیت الله بروجردی خیلی فعالیت کردند و از خود گذشتگی نمودند، با اینکه چه بسا از نظر علمی هم خودشان را محتاج نمی دانستند، ولی معذک در آن درس ایشان می آمدند و جز حوارین ایشان بودند و فعالیت می کردند برای ایشان و خلاصه تثبیت کردند مرجعیت مرحوم آقای بروجردی را بدون توقعی.

ایشان (حضرت امام) یک درس منظومه و یک اسفار داشتند، فقط یک مباحثه فقه با مرحوم آقای داماد و مرحوم آقای حاجید احمد زنجانی در مدرسه فیضیه عصرها در اطاق مرحوم حاج آقا مرتضی حائری داشتند، که خیلی هم جر و بحث می کردند با هم و صدای ایشان بلند بود، ایشان جهوری الصوت بودند که همه طلاب مدرسه متوجه بحث آنان می شدند بالاخره بحث فقهی ایشان داشتند، ولی تدریس فقه و اصول نداشتند، فقط منظومه و اسفار درس می فرمودند تا اینکه مرحوم آقای بروجردی که درس فقه و اصول شروع کردند، ایشان هم شرکت می کردند، ما کم کم از هسان آشنایی که در درس اخلاق با ایشان داشتیم و درس اخلاق هم به جهاتی تعطیل شد و ایشان دیگر حاضر نشدند آن درس را ادامه بدهند، حتی بازارهای پیش مرحوم آقای بروجردی هم آمدند و اصرار کردند به ایشان که درس اخلاق را امام بفرمایند، ولی ایشان عذری داشتند و قبول نکردند ولی ما انس مسان با ایشان بتدریج بیشتر می شد و کم کم در درس منظومه ایشان شرکت کردیم که از اول منظومه تا اول طبیعیات را پیش ایشان خواندیم و آخرین درس منظومه ایشان هم بود که دیگر ایشان منظومه نگفتند و بعد از منظومه مبحث نفس اسفار را پیش ایشان خواندیم که آن هم آخرین درس اسفار بود که دیگر ایشان بعدا نگفتند و قدرت بیان ایشان در منظومه و اسفار خیلی عجیب بود و افرادی که دیده بودند می گفتند بخصوص این منظومه که این آخر ایشان گفتند خیلی عمیق گفتند، چون منظومه لب و خلاصه اسفار است و ایشان مطالب اسفار را هم در منظومه بیان می کردند و از بس ایشان مطالب را خوب بیان می کردند انسان به عمق مطلب پی می برد، بعضی درسها هست که لفظ پرانی آن زیاد است، ولی مطالب آن روشن نیست که طرف خوب بفهمد، ولی ایشان این قدرت را داشتند که مطالب خیلی عمیق را جوری بیان می کردند که افرادی که در درس بودند خوب درک می کردند.

من یادم است که این مساله وحدت وجود که فلهیون می گویند که "الفلهیون الوجود عندهم حقیقه ذات تشکک تعم" را که معروف است، ایشان به قدری خوب بیان کردند که من یادم هست به ایشان عرض کردم: حاج آقا چون آن موقع ما به ایشان حاج آقا خطاب می کردیم این مطلب وحدت حقیقت وجود یک مطلب بنیهی و روشن است، پس چرا اینقدر در باره آن بحث و تفسیق و تکفیر شده است؟ ایشان فرمودند این مخالفتها و تفسیق و تکفیرها برای آن است که افراد فلسفه را پیش استاد و اهلش نمی خوانند، می خواهند با مطالعه فقط بفهمند و بعضی درسها هست که باید از استادی که وارد است تلقی کرد. علی ای حال بیان ایشان بسیار جالبی بود که خیلی از آن استفاده نمودیم در آن منظومه و اسفار که پیش ایشان می خواندیم، و یادم است در اسفار که می رفتیم بعد از درس استاد و شاگرد با هم به درس مرحوم آقای بروجردی می رفتیم، و نوعا به وسط درس می رسیدیم و یک روز مرحوم آقای بروجردی با ناراحتی و عصبانیت گفتند چرا این طور می کنید؟ خوب اگر نمی خواهید نیاید، که من به امام عرض کردم بالاخره آقای بروجردی به ما نق زدند، پس خوب است درس اسفار را زودتر تمام کنید که به اول درس ایشان برسیم. به هر حال ما در اثر آشنایی با بیان ایشان و آن قدرت علمی که ایشان داشتند، با اینکه در اصول نداشتند و به مدرس فلسفه در حوزه معروف بودند، معذک من و آقای مطهری با اینکه درس مرحوم آقای بروجردی می رفتیم، گفتیم پیش ایشان یک درس اصول شروع نماییم که خصوصی باشد و بتوانیم درست بحث بکنیم، چون این درسهای طلبگی اگر خواهد پخته شود باید

روی آن بحث زیاد بشود، لذا ما دوتنفر به ایشان پیشنهاد کردیم جلد دوم کفایرا و ایشان اول فکر کردند سطح آن را، و لذا روز اول همان سطح را برای ما با تندی گفتند و ما که اشکال و ایراد می‌گرفتیم می‌فرمودند این طور درس پیش نمی‌رود، گفتیم خوب نرود، فرمودند پس شما خارج کفایه را می‌خواهید، گفتیم این طور باشد که قرار شد خارج باشد و اول من با شهید مطهری بودیم و بعدا افراد دیگری علی‌التبادل شرکت می‌کردند، ولی ثابت نبودند مثلا یادم هست مرحوم آیت‌الله بهشتی مبحث استصحاب را شرکت نمودند، تا آخر این درس هفت سال طول کشید و ما حقا خیلی استفاده بردیم، برای اینکه من و آقای مطهری که کار دیگری جز درس و بحث نداشتیم اقوال بزرگان دیگر مانند تقریرات و کتابهای مرحوم آقای نائینی، مرحوم حاج شیخ محمد حسین و غیره (رحمهم الله تعالی) را می‌دیدیم و در درس مطرح می‌کردیم و ایشان هم طبعاً آنها را می‌دیدند و معمولا مطالب جدید و بکری داشتند، بخصوص در مورد آقای نائینی که در نجف یک اسطوره علمی بودند، امام حرفهای ایشان را می‌دیدند و رد می‌کردند، که شاید برای خیلی‌ها سنگین بود و از محسنات ایشان این بود که بر خلاف شیوه بعضی دیگر که حرفهای دیگران را به نام خود نقل می‌کنند، در نقل مطالب افراد بزرگان اسم آنان را می‌بردند و می‌فرمودند مثلا این حرف مال مرحوم آقای نائینی یا حاج شیخ عبدالکریم و دیگر بزرگان می‌باشد و به اسم خودشان تمام نمی‌کردند. مرحوم آقای بروجردی هم این طور بودند و خیلی پخته حرفهای آنان را نقل می‌کردند، وقتی خوب حرف نقل شد برای طرف مفهوم می‌شود، آن وقت شروع می‌کردند به رد و اشکال بر آن

یادم هست روزی در نقل مطالب آقای نائینی کسی به ایشان اشکال می‌کرد ایشان فرمودند: من دارم فعلا قصه می‌گویم در نقل قصه اشکال دارید، منظور اینست که درس ایشان بسیار مفید و سازنده بود و اول فقط من و آقای مطهری و یکی دوتنفر دیگر بودند و تا آخر هفت سال شاید حدود ۷۸ نفر بیشتر نبودیم، آنوقت یک کسانی ما را می‌دیدند، می‌گفتند شما چرا به درس فلاسی یعنی امام می‌روید؟ می‌گفتیم خوب درس خوب و مفیدی است، ولی آنها تعجب می‌کردند و می‌گفتند این همه مراجع و اساتید هستند، این درس یک بازی سیاسی است که شما درست کرده‌اید، ولی ما همچنان اصرار داشتیم و می‌گفتیم ما واقعا از ایشان استفاده می‌کنیم، مرحوم آقای مطهری یادم هست می‌گفت: به عقیده من درس ایشان در آینده در حوزه جابجاساز می‌کند و طلاب و فضلا کم‌کم متوجه عمق آن خواهند شد و اکنون چون ایشان در حوزه به تدریس فلسفه معروف بودند حالا طسلا ب متوجه نیستند، ولی بزودی متوجه بیان و عمق درس ایشان می‌شوند و در درس ایشان در حوزه می‌گیرند و اول خواهند شد و ما هم این طرف و آن طرف از عمق درس ایشان تعریف و تبلیغ می‌کردیم، ولی افراد زیر بار نمی‌رفتند و قبول نمی‌کردند و در فکر رفتن به مراجع و بزرگان که عنوان داشتند بودند، ولی ما از آن درس خیلی استفاده کردیم و هفت سال طول کشید یادم هست بعد از پایان درس اسفار ایشان، ما یک درس فقه کتاب زکات را پیش ایشان شروع کردیم که یکی دو ماه بیشتر طول نکشید و نمی‌دانم چرا و به چه دلیل ادامه ندادیم، ولی اصول را که خارج جلد دوم کفایه باشد، هفت سال پیش ایشان خواندیم و بیشتر بحث فقه را ما پیش مرحوم آقای بروجردی خواندیم.

علی‌ای حال به نظر ما روشن بود که ایشان در مسائل عمیق که وارد می‌شدند خیلی خوب فکر می‌کنند و به عمق مطلب می‌رسند و چه بسا اول بحث ایشان مسائل را سطحی برای ما مطرح می‌کردند، ولی از باب اینکه ما زیاد اشکال می‌کردیم و حرفهای بزرگان دیگر را نیز مطالعه کرده بودیم، ایشان قهرا آن حرفها را مطالعه می‌فرمودند و حرفهای جدیدی که فوق حرف بزرگان بود برای ما می‌آوردند، یک قسمتهای آخر بحث ایشان مثل استصحاب و تعادل و تراجم و اجتهاد و تقلید را من همان موقع به قلم خودم نوشتم، خود ایشان هم نوشته‌اند که چاپ شده در کتاب الرسائل، شاید نوشته‌های من مفصل‌تر از خود ایشان باشد. به هر حال بعد از اتمام این دوره که عرض کردم حدود ۷۸ نفر پیش تا آخر نبودیم، سال بعد ایشان از اول اصول شروع کردند که ما دیگر نرفتیم و عنده زیادی حدود ۶۰۰ ۵۰۰ نفر شرکت می‌کردند، که در مقایسه با درس مرحوم آقای بروجردی که افرادش حدود ۸۰۰ ۷۰۰ نفر بودند، درس ایشان دومین درس حوزه در آن موقع بود که حدود ۵۰۰ نفر از فضلا به درس ایشان حاضر می‌شدند که آقای سبحانی (حفظه الله) در همین دوره شرکت کردند و تقریرات درس اصول ایشان را نوشتند، دوره قبل از این دوره را قسمتهایی از آن را خود امام نوشتند و یک قسمت را هم من یادداشت نمودم (در جواب سوال از فقه امام قدس سره ایشان گفتند یک بحث سطح مکاسب که خیلی قوی هم بود را ایشان قبلا گفته بودند که آقای امینی نجف آبادی نیز شرکت کرده بودند) و بعد از خارج زکات که ما شروع کردیم پیش ایشان، دیگر من یاد ندارم که ایشان در زمان مرحوم آقای بروجردی خارج فقه شروع کرده باشند، البته من چیزی یادم نیست شاید هم بوده، البته درس خارج فقه و اصول ایشان در حوزه خیلی جا باز کرد و مورد استقبال عمومی قرار گرفت که در حوزه اول درس بود، و آقای مطهری به من می‌گفتند یادداشت هست که من آن روزهای اول که درس امام می‌رفتیم پیشینی می‌کردم که بالاخره روزی درس ایشان در حوزه جا باز می‌کند و حالا افراد متوجه نیستند، در این موقع طوری بود که درس مراجع دیگر حدود ۴۰ ۳۰ نفر شاید بیشتر نبودند، ولی درس ایشان حدود ۵۰۰ نفر بود که این معنی مهم بود.

بعد از وفات مرحوم آیت‌الله بروجردی که بیوت مراجع فعال شده بود، از نظر علمی ما و شهید مطهری به ایشان نظر داشتیم ولی ایشان حتی المقدور از فعالیت برای مرجعیت فرار می‌کردند و حاضر نمی‌شدند کاری انجام دهند، یسادم هست وقتی آیت‌الله بروجردی مرحوم شده بودند من شب رفتم منزل امام و آن موقع منزل هر مرجعی شلوغ بود و رفت و آمد و صحبت از رساله بود ولی ایشان رساله و حاشیه عروه و وسیله داشتند ولی چاپ نشده بود و ما هم می‌دیدیم که ایشان مشغول تکمیل حاشیه هستند معذرت ایشان حاضر نبودند در صحنه بیاند، آن شب در منزل ایشان در قم نماز را با ایشان خواندم و حدود یک ساعت و نیم با ایشان پیرامون مرجعیت و مراجع و آقای حکیم صحبت‌هایی کردم که ایشان در مورد آقای حکیم می‌گفتند من ایشان را ندیده‌ام، فقط کتاب متمک ایشان را مطالعه کرده‌ام و امام هیچ خودشان را در معرض آقای و مرجعیت قرار نمی‌دادند. حتی در مورد گرفتن جلسه فاتحه برای مرحوم آیت‌الله بروجردی که هر کس سعی می‌کرد زودتر از دیگری بگیرد، ایشان اصلا حاضر نمی‌شدند و کنار ایستاده بودند، چون معنایش این بود که ایشان خودشان را می‌خواهند مطرح کنند.

تا بالاخره روزهای ۱۶ ۱۵ فوت آقای بروجردی شاگردان ایشان با اصرار یک جلسه خودشان به نام ایشان گرفتند و حتی آرزوها که روزنامه‌نگاران از تهران می‌آمدند و با مراجع مصاحبه می‌کردند، ایشان حساس نبودند و خودشان را کنار می‌کشیدند تنها بعضی شاگردان علاقمند به ایشان برای روزنامه‌ها چیزهایی می‌گفتند، ولی هنگامی که جریان انجمنهای ایالتی ولایتی پیش آمد و همه علما و مراجع اعلامیه دادند، اعلامیه‌های ایشان خیلی کوبنده و تند بود علیه رژیم شاه و همین معنی باعث شد که مردم ایشان را بشناسند، البته ماهها و خواص که می‌شناختند ولی مثل سایر مراجع در بین مردم ایشان عنوان نداشتند و مبارزات و موضع‌گیریهای ایشان در مقابل شاه و جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی ایشان را بین مردم مطرح ساخت و بازار تهران و سایر شهرستانها به ایشان متوجه شدند، خود ایشان هم در تماس با علما شهرستانها فعال بودند، نامه‌ها و مکاتبات زیادی با آنان داشتند، یک روز صبح یادم هست خدمت ایشان رسیدم فرمودند من دیشب اصلا نخوابیدم و صد نامه برای علما و روحانیون شهرستانها نوشتم به خط خودم راجع به وظیفه آنها در مقابل رژیم شاه و اینکه چرا آنها ساکت نشستند. یادم است در سفر اول که قاجاقی به عتبات مشرف شدم ایشان آن موقع در ترکیه تبعید بودند و سیاست رژیم شاه این بود که می‌خواست از ناحیه قم راحت باشد، مرجع را در نجف معرفی می‌نمود و بیشتر مرحوم آقای حکیم را بعنوان مرجع معرفی کرده بود تا از ایران دور باشد و از اوضاع ایران حتی المقلوب بی‌خبر بماند و در ذهن آقای حکیم کرده بودند که اطرافیان آقای خمینی از نهضت آزادیها و حزبیها و بجهای تند می‌باشند و می‌خواهند مرجع تراشی نمایند و ایشان را مرجع کنند و خود ایشان نیز در صدد مرجع شدن می‌باشند، و من می‌دانستم ذهن مرحوم حکیم را نسبت به امام پر کرده‌اند، لذا من در اولین سفرم که به نجف رفتم توسط آقای عمید زنجانی وقت ملاقات با آقای حکیم خواستم و با اینکه می‌گفتند ایشان معمولا وقت خصوصی به کسی نمی‌دادند، ولی من حدود سه ریح ساعت در مورد آقای خمینی با ایشان صحبت کردم و بهایشان عرض کردم من خدا را گواه می‌گیرم که از آن روزی که من با ایشان آشنا شدم یک قدم برای مرجعیت خودشان برداشتنند و حتی بعد از فوت مرحوم آقای بروجردی هرچه به ایشان اصرار کردند رساله چاپ کنند حاضر نشدند، تا اینکه مسالطوابع ضد اسلام رژیم که پیش آمد و ایشان احساس وظیفه نمودند و اعلامیه‌های کوبنده و تندی را علیه آنها منتشر نمودند مردم آن موقع به ایشان رو آوردند و ایشان را به عنوان مرجع قبول نمودند.

حالا مردم از ایشان استقبال کردند گناه ایشان چیست؟ و در مورد بودن افراد حزبی و نهضت آزادی در اطراف ایشان که آقای حکیم فکر می‌کردند، به ایشان عرض کردم روزی من خدمت علامه طباطبایی رسیدم و ایشان نسبت به آقای خمینی گله مند بودند که آقایان نهضت آزادی توسط من از آقای خمینی ملاقات خصوصی خواسته و ایشان قبول نکردند و آنها ناراحت شدند و من این گله علامه را خدمت آقای خمینی عرض کردم و ایشان فرمود آقای طباطبایی توجه ندارند، و گفتند آنها هم مثل سایر مردم بیایند ملاقات من، اگر من ملاقات خصوصی یا نهضت آزادی بکنم، سوژه‌ای می‌شود در دست رژیم که می‌خواهد قیام و نهضت ما را خراب کند و متهم به حزبی بنماید و دیگر آن وجهه اسلامی و مردمی‌اش خراب خواهد شد، گرچه بعضی از آنها را آدم خوبی می‌دانم، و من برای آقای خمینی گفتم اینها نظریاتی دارند در مسائل سیاسی، فرمودند نظریات خود را یا به شما بگویند یا به من بنویسند. من که این داستان را برای آقای حکیم گفتم، ایشان با تعجب شدید گفتند عجب آقای خمینی این جهات را مراعات می‌کردند، این قصه خیلی برای آقای حکیم جالب بود که امام سعی دارند قیام خود علیه رژیم منتسب به گروه حزب خاصی ننماید و فقط همان جنبه اسلامی و مردمی مطرح باشد.

امام در عین اشتغال به مبارزات و کارهای سیاسی هیچ‌گاه از کارهای درسی و علمی خود کم نمی‌گذاشتند، یک روز یادم است در اوایل مبارزه با لویح ششگانه شاه، روزی خدمت ایشان رسیدم و در حالی که منزل ایشان در قم از مردم تهران و شهرستانها پر شده بود و منتظر دیدار با ایشان بودند، من دیدم امام به نوشتن درس خود که از تدریس آمده بودند مشغولند. من با تعجب گفتم آقا الان مردم در بیت شما منتظر صحبت و دیدار شما می‌باشند، وقت نوشتن درس حالا نیست، که ایشان فرمودند: نه، ما نباید از کارهای علمی و درسی خود کم بکنیم، ما باید کار آخوندی خود را کاملا انجام دهیم و این همان بحثهای فقه ایشان بود که به قلم ایشان می‌باشد و چاپ شده است و به نظر من این نکته را باید آقایان اهل علم و فضلا از امام یاد بگیرند و هیچ‌گاه کارهای سیاسی و انقلابی آنها مانع کارهای درسی و علمی‌شان نشود، و اهمیت کار آقای خمینی که توانستند پیروز شوند این بود که ایشان از نظر علمی جا افتاده و غنی و شاخص بودند، یعنی از نظر علمی ایشان مرجع تقلید و مورد توجه فضلا و علما بودند و همین معنا پشتوانه شد برای کارهای سیاسی و مبارزاتی ایشان که مردم به ایشان رو آوردند و رمز و سر پیروزی ایشان علاوه بر قاطعیت و پشتکار و استقامت، عامل مهمی که در راس همه عوامل می‌باشد همین بود که از نظر علمی ایشان قوی و غنی و مورد توجه همه بودند، چنانچه از نظر معنوی و قداست و عرفان و معرفت نیز مودم به ایشان ایمان داشتند و باید اشمجمعه و جماعات، فضلا و طلاب به این نکته توجه نمایند و درس بگیرند و در ضمن کارهای اجتماعی، سیاسی و انقلاب درس و بحث را ترک نکنند و در همان حوزه خودشان مطالعه و درس و بحث داشته باشند، اقلا آنچه را خوانده‌اند یادشان نرود، ما باید هر پستی هستیم جوری باشیم که بتوانیم رفع نیاز علمی جامعه و طلاب و مردم را بکنیم.

بعد از فوت مرحوم آقای بروجردی گرچه رساله ایشان کم چاپ شده بود، ولی هنوز در بین مردم جا باز نکرده بود، چون بعد از فوت ایشان مدتی مرحوم آقای سید عبدالهادی مرجع بودند و بعد از یک سالی هم که زمان ایشان بود اکثرا به آقای حکیم و عدمای هم به آقای خمینی مراجعه کردند، و ما احساس کردیم که باید برای مرجعیت حضرت امام فعالیت کرد، و رژیم می‌خواست اسم ایشان به کلی از بین مردم محو شود و تبعید هم که ایشان بودند نمی‌خواست عنوان آیت‌اللهی و مرجعیت پیدا کنند و من یادم هست در اولین بازداشت من در قم در بازجوییها، من از آقای خمینی به عنوان آیت‌الله نام می‌پردم که بلزجو که شخصی به نام بکائی بود عصبانی شد و گفت آیت‌الله ننویس و من اصرار بر نوشتن داشتم، گفت برایت بد می‌شود، گفتم هرچمی خواهد بشود، یک دکتر را مثلا اگر با عنوان دکتر ننویسی توهین است، گفت پس در اوراق بازجویی بنویس که

من خودم به اسم آیت‌الله نوشتام، و من نوشتم. لذا من و مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی (رحمات‌الله تعالی) تصمیم گرفتیم به هر شکلی شدیک چیزی تنظیم نماییم که عده‌ای از فضلا و علما به مرجعیت ایشان شهادت بدهند و البته نظر ما اعلیت ایشان بود، ولی حد اقل آنان به جواز تقلید و بلاشکال بودن آن شهادت دهند و بالاخره نوشتنای درست کردیم که ظاهرا ۱۲ ۱۱ نفر از اساتید مرجعیت ایشان را امضا کردند و آنرا در همه جا منتشر کردیم که دستگاه و ساواک از این کار خیلی ناراحت و عصبانی شد و شهریه ایشان را تلاش می‌کرد از بین برود و توزیع نشود و یادم است آن روزها که ایشان در حال تبعید بودند و مرحوم آقای حاج آقا مصطفی را دستگیر کرده بودند و شهریه ایشان در شرف تعطیلی بود، من خیلی تلاش کردم و به بازاریها و امثال آقای عسکراولادی و این طرف و آن طرف سفارش می‌کردم که به هر جوری شده نگذارند به شهریه ایشان ضریبای وارد شود و از جوجه شرعیه مردم تامین گردد و بالاخره کاری شد که هم مرجعیت ایشان تثبیت شد و هم شهریه عمومی ایشان داده می‌شد و آسیبی ندید. در مورد مرجعیت ایشان، هنگامی که ایشان در تهران بازداشت بودند و علمای شهرستانها و بعضی مراجع مانند آقایان میلانی و مرعشی نجفی و شریعتمداری برای اعتراض به تهران عزیمت نموده بودند، ما هم از نجف آباد به تهران رفتیم، البته علما و مراجع در منازل بزرگان بودند و رفت و آمد و تشریفات داشتند ولی من در مدرسه فیروزآبادی با طلاب بودم، ولی کارگردان جلسات علما و مراجع بودیم و خود را در مجالس و محافل آنان می‌سازانیدیم و هر کار لازمی را به موقع انجام می‌دادیم، از جمله شب من و آقای امینی تصمیم گرفتیم متنی تنظیم نماییم و در جلسه علما که قرار بود فردا در قلهک در منزل آقای سینورالدین طاهری شیرازی باشد، مطرح نماییم و به عنوان امام و آقایان محلاتی و قمی که آن موقع بازداشت بودند به عنوان احوالپرسی علمای شهرستانها خطاب کنیم و برای امام عنوان مرجع عالیقدر شیعیان را نوشتیم و فردا در جلسه به علما گفتیم آقایان اینجا تشریف آورده‌اید حداقل خوب است یک اعلامیه بدهیم، بلکه آمده‌ایم یک کاری بکنیم برای آقایان که مرحوم آقای حاج آقا مرتضی حائری گفتند ما اینجا نیامده‌ایم اعلامیه بدهیم، بلکه آمده‌ایم یک کاری بکنیم برای آقایان که بازداشت می‌باشند، گفتم کاری از دست من و شما جز همین اعلامیه‌ها و دلگرم نمودن مردم و تشویق آنان بر نمی‌آید و هر کسی چیزی گفت و پیشنهاد ما را قبول نکردند، ما گفتیم پس حد اقل یک تلگراف احوالپرسی به آقای خمینی و دو نفر دیگر مخابره کنید، گفتند به دستشان نمی‌سازند، گفتم نرساند هدف ما تجلیل و حمایت از آنها و شخص آقای خمینی می‌باشد، چون دولت متعکس نمی‌کند که آقایان علما از شهرستانها به تهران برای چه هفتی آمده‌اند و حتی وانمود می‌شود که بعضا برای مهالجه چشم خود یا رفتن به مشهد مقدس به تهران آمده‌اند، چنانچه در دینار پاکروان با بعضی چنین اظهار شده بود.

به هر حال پس از اصرار زیاد ما، اول مرحوم بنی صدر از علما همانان که آدم عالم و حری بود، به من گفت شما یک متنی آماده کنید تا شاید امضا شود، من گفتم متن آماده است و همان متن آماده شده از قبل را با عنوان مرجع تقلید شیعه ارائه دادم که موجب استنکار و تعجب آنان شد و هر کس چیزی گفت مبنی بر اینکه ایشان مرجع تقلید نیستند، گفتم مرجع کسی است که از او تقلید کنند، گفتند چه کسی از او تقلید می‌کند؟ گفتم من و لازم نیست که همه مردم از کسی تقلید کنند، به علاوه شما بروید ببینید ایشان مقلدین زیادی دارند، به هر حال چند نفری با ما همصدا شدند و عده‌ای راجع به بعضی کلمات دیگر اعتراض داشتند که اصلاح شد، در این هنگام یکی از بزرگان حاضر با عصای خود بلند شد که از جلسه بروید بیرون و من در باطاق را بسر او بستم و گفتم نمی‌گذارم خارج شوید تا نگوید اشکال این متن که جایش است و بالاخره آن بزرگوار با خنده گفتفلانی تو خیلی زرنگ و ناحق هستی و برگشت نشست و ما از همگی امضا گرفتیم و اول هم همان شخص بزرگوار کمی خواست فرار کند امضا نمود، و چون می‌دانستیم چند نفری از علمای مهاجر هم پیش آقای شریعتمداری در باغ ملکه هستند، رفتیم به سراغ آنها و با آقای خسروشاهی که آنجا بودند قضیه را درگوشی و محرمانه مطرح کردیم و ایشان با بلند صحبت کردن مساله را افشا نمودند و حاضرین در جلسه که چند نفر ساواکی هم در آنجا بود از قضیه مطلع شدند و ما از لو رفتن مساله ناراحت شدیم، ولی امضا را گرفتیم و به آقای امینی گفتم خلاصه قضیه لو رفت و ساواکیها مطلع شدند و من چون شناخته شدم متن تلگراف را به شما می‌دهم و از شما جدا می‌شوم که اگر دستگیر شدم تلگراف از بین نرود، چون می‌دانی با چه زحمت و خون دلی این امضاها گرفته شد، و ایشان قبول کردند و من جدا شدم و اتفاقا در حرم حضرت عبدالعظیم مرا تعقیب و سپس بازداشت کردند و در بسازجویی در ساواک شهر ری سراغ آن متن را از من گرفتند و خیال می‌کردند اعلامیه بوده که من پخش می‌کردم و مرا در یک حمام که فوق‌العاده گرم نموده بودند برای شکنجه بردند که پس از نیم ساعت تمام لباسهای کاملاً تر شد. بالاخره پس از تهدید به زدن و کشتن، بعدا در بازجویی من به کلی منکر شدم و آنها سراغ آقای امینی را نه به اسم خاص از من گرفتند و فحاشی می‌کردند بالاخره بعد از یاس از چیزی، مرا با تعهد که فردا مجدداً برگردم آزاد کردند و گفتند چه کسی تو را می‌شناسد، گفتم آقای شریعتمداری، که به او فحش دادند، گفتم آقای خوانساری به او هم فحش دادند. گفتم خنا سرامی‌شناسد فردا باز با اینکه رفقا مخالف بودند، آمدم و بازجویی از من شد و تمام شد و آقای امینی که صحنه بازداشت مرا دیده بود فوراً تلگرام را در باغچه مدرسه لائزاری پنهان نموده بود و بعد از آزادی من گفتیم خوب چه کسی حالا این تلگرام را مخابره کند. قرار شد مرحوم آقای حاج شیخ عبدالجواد سدهی که چند تن از همشهریه‌های قوی ایشان را همراهی و حمایت می‌کردند، بسرند برای مخابره، که بردند و ما خوشحال بودیم که مرجعیت آقای خمینی را ۳۳ نفر از علمای معروف شهرستانها امضا کردند. البته مراجع مانند آقایان میلانی، نجفی مرعشی و شریعتمداری را ما دیدیم صحیح نیست که با ما امضا کنند، آنها خودشان قرار شد چیزی بسا امضا چهار نفر بنویسند که کردند و چون خطر اعدام امام در بین بود، در متن مراجع چهارگانه آقایان میلانی، مرعشی، شریعتمداری و حاج شیخ محمد تقی آملی هم عنوان مرجعیت امام ذکر شده بود که خطر را دفع نماید.

به هر حال رژیم در آن شرایط می‌خواست مرجعیت ایشان و شهریه جا نیفتد و ما تلاش می‌کردیم که به هر نحو شده مرجعیت ایشان و شهریه تثبیت شود تا خطر از بین برود و هم برای تاثیر در نهضت و روی مردم، و من یادم است به طرابلس مبارز می‌گفتم شما به جای اینکه یک شعار بدهید یا یک اعلامیه پخش کنید و دستگیر شوید کار بهتر و عمیق‌تر این است که از ایشان در منابر و محافل نتوا نقل کنید و اگر هم از دیگران تقلید می‌کنید یک فتوا هم از ایشان نقل کنید، اثر این کار

برای مبارزه از پخش یک اعلامیه مثلا شاید بیشتر باشد، روی این جهت ما و آقای ربانی شیرازی خیلی اصرار داشتیم و می‌دانستیم وقتی دستگاه دید در هر شهر و روستایی رساله امام و فتاوی‌ای ایشان مطرح است، دیگر هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد. یادم است تیمسار مقدم در یکی از بازداشتها به من گفت هفدهم مرجع داریم، شما چرا از یک نفر اینقدر ترویج می‌کنید؟ خمینی می‌کنید؟ پرسید ایشان چندمین مرجع است به نظرت، گفتم اول یا دوم و ظاهرا اول را آقای حکیم معرفی کردند، سپس گفت مراجع را بشمار، من چهار نفر را شمردم، گفت چرا آقای خوانساری را نشمردی؟ گفتم خوب ایشان هم باشد.

بعد از فوت آقای حکیم با مرحوم آقای ربانی شیرازی تصمیم گرفتیم جلسه فاتحهای در مسجد اعظم قم به عنوان آقای حکیم از طرف حوزه علمیه برگزار کنیم که آن روزها معلوم بود برای چیست و یکی از آقایان را برای سخنرانی دعوت کردیم و شرط کردیم که روی منبر مرجعیت امام را جسدی اعلام نماید، در این هنگام امام نجف بودند و ما می‌خواستیم در قم و در این موقعیت که آقای حکیم فوت شده‌اند مرجعیت امام اعلام گردد. ولی آن شخص مدعو نیامد و چون برای جلسه اعلامیه پخش شده بود جلسه خیلی شلوغ شد و آقای شریعتمداری هم آمده بود، وقتی دیدیم برای منبر کسی نبود، آقای شریعتمداری به آقای سید صالح طاهری گفت پس شما بروید منبر و جلسه را ختم کنید و ایشان قبول نمود.

و آن موقع که امام در ترکیه بودند، ما دیدیم اسم ایشان رو به فراموشی است، اصرار کردم به فضلا که جلسه با شکوهی در مدرسه فیضیه گرفته شود، و باز شخص مدعو نیامد برای منبر، که آقای مشکینی و آقای نوری اول صحبت کردند و آقای مشکینی راجع به اختلاف ترک و فارس به عربی چند جمله‌ای گفتند و من بعدا صحبت کردم که برای اولین بار بود و گفتم حوزه علمیه قم بدون روح خدا روح ندارد و ایشان باید هر چه زودتر به ایران و حوزه بازگردند و از این قبیل حرفها و صحبت را با خطبه حضرت امام حسین در باره امر به معروف و نهی از منکر که در کتاب تحف العقول می‌باشد شروع و با تفصیل مطالب را طرح کردم و ساواکیها برای تهدید پلیس را به پشت بام مدرسه فرستادند و مجلس را زیر نظر داشتند و رفقا از اینکه من برای اولین بار صحبت کردم تعجب کرده بودند و هدف اصلی ما از این جلسه احیا نام امام بود که مدتها فراموش شده بود و ما می‌خواستیم نام ایشان در ایران و حوزه همیشه مطرح باشد و آن روزها معروف بود دکتر اقبال گفته بود ما آقای خمینی را بردیم به نجف تا گرفتار گسرگها شود و نابود گردد. خیال می‌کردند ایشان در نجف صطرد می‌شود، در صورتی که در نجف هم درس ایشان خوب گرفته بود و بر خلاف نظرشان بود و علت بردن ایشان به نجف این بود که مجلس ترکیه ظاهرا بیش از یک سال را به دولت آن کشور اجازه تبعید آقای خمینی در آنجا را نمی‌داد و گفتند ایشان در نجف گم می‌شود و ما هم اصرار داشتیم که نام ایشان در کشور و روی منابر و در محافل باشد و به عنوان مسئله گفتن و فتوا نام ایشان را احیا می‌کردیم، و رژیم سعی می‌کرد با بازداشت افراد نگذاره به هیچ وجه از ایشان نامی برده شود و در قم هر کجا چیزی به نام ایشان مطرح می‌شد سکه به نام من و آقای ربانی شیرازی خورده بود و بعد از هر حادثه‌ای به سراغ ما می‌آمدند و ما را دستگیر می‌کردند، آقای مظهری هم آن موقع تهران بودند، مثلا بعد از شهادت آقای سعیدی فوراً آمدند و ما را بازداشت نمودند، چون ترسیدند برای تشییع جنازه او ما کاری انجام دهیم و در بین بچه‌ها فرزند من شهید محمد منتظری خیلی فعال بود، مثلا گاهی تصمیم می‌گرفتم از طلاب شهرستانها برای تثبیت مرجعیت آقای خمینی جداگانه اعلامیه و امضا بگیریم، برای این کار نیاز بود یک نفر باشد که هماهنگ کند کارها را و مرحوم محمد برای این کار خیلی فعال بود و سمع هم بود و اگر طرف قبول نمی‌کرد، با اصرار و سماجت از او امضا را می‌گرفت و با استدلال به اینکه مگر تو به اسلام و انقلاب عقیده نداری طرف را راضی به امضا می‌کرد و او را قیل از من بازداشت کردند. البته چندین بار بازداشت شد و همش هم برای اعلامیه‌هایی بود که از اشخاص امضا می‌گرفت و آن دفعه هم که محکوم به چند سال شد برای پخش اعلامیه در صحن مطهر بود در ایام عید نوروز که با عده‌ای اعلامیه پخش می‌نمودند که بلافاصله بعد از او مرا بازداشت کردند و حدود هفت ماه من به اتفاق آقای ربانی شیرازی بازداشت بودیم، ولی او را محاکمه و محکوم نمودند و از من و آقای ربانی تعهد می‌خواستند که به قم نرویم و ماقبول نمی‌کردیم و از محمد هم تعهد می‌خواستند و او حاضر نشد و او را به محاکمه تهدید کردند و او گفت محاکمه کنید، من تعهد نمی‌دهم و بالاخره به سه سال محکومش کردند و ما را اگرچه آن موقع آزاد کردند ولی بعدا محاکمه و محکوم نمودند. یاد هست ما آن موقع یک جلسه یازدهم داشتیم که آقایان مشکینی و خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی و آذری و قلوبی هم عضو بودند و آقای سید محمد خامنه‌ای نیز بود و یک اسانامه از طرف آقای سید محمد خامنه‌ای تنظیم شده بود که مربوط به تشکیل حکومت اسلامی و اطلاعات خارجی و داخلی و ضد اطلاعات و کیتبه شهرستانها و این قبیل امور بود که به سطح فکر آخوندی آن زمان نمی‌خورد و حدود ۶۰-۵۰ صفحه بود و من و آقای ربانی اسانامه را در بازجوییها منکر شده بودیم و در بازجوییها می‌گفتم جلسه مربوط به اصلاح کتب درسی حوزه بود، البته این موضوع هم در جلسه مطرح می‌شد. ولی هدف اصلی جلسه مساله مبارزات و تشکیل حکومت اسلامی و تشریح نیازهای مختلف آن بود و ما در بازجوییها منظور اصلی را مخفی نگاه می‌داشتیم، تا بعد از دستگیری آقای آذری و لورفتن اسامی ما و منظور اصلی، ساواک خیلی روی احساس شد و گفته شد که حتی اسانامه را پیش شاه برده‌اند و او هم حساس شده است و امور مالی آن جلسه محرمانه را من پنهان داشتم که یادم هست حدود ۱۷ عدد پنج تومان تا لحظه دستگیری داده بودیم و از افراد گرفته بودم. در اواسط امر بازداشت در بازجوییهای من و آقای ربانی فشار خیلی نبود، ولی بعد از دستگیری آقایان قلوبی و آذری و کشف اسانامه از لایله کتب آقای آذری فشار روی ما زیاد شد و در این باره ما منکر چنین چیزی بودیم، یک روز در بازجویی از غندی معروف به من گفت: فلانی طفره نو، کار شما مشکل همان حزب ملل اسلامی است که ۵۵ نفر بودند و آقای کاظم بجنوردی و دیگران بودند، گفتم: آنها کار مسلحانه داشتند و از ما حرکت مسلحانه نبوده، گفت: من اسلحه هم می‌گذارم توی پرونده شما، گفتم مگر همین طوری گذاشتی است؟ گفت: این سازمان اطلاعات و ضد اطلاعات چیست که شما می‌خواستاید درست کنید؟ من گفتم: از این حرفها اصلا خبر ندارم و چیزی نمی‌دانم و در جلسه ما صحبت از اصلاح کتب درسی حوزه بوده. بعد از غندی و دکتر جوان از سران ساواک اینها ما را با آقای آذری مواجه دادند و مرا بردند جایی و گفتند به پشت سر خود نباید نگاه کنی و بعد کسی را آوردند که من اول فکر کردم آقای هاشمی رفسنجانی باشد، نمی‌دانستم جریان آقای آذری را و یک سری سئوالاتی از من کردراجع به

جلسه و اهداف و اعضای آن و من همان حرفهای قبلی را گفتم، سپس یک سری سئوالات از آن فرد پشت سر من نمود و آن وقت از من پرسید این آقا را می‌شناسی؟

من هم بر خلاف دستور آنان نگاه کردم دیدم آقای آذری است، که آنان خیلی عصبانی شدند که چرا من آقای آذری را دیدم و شناختم و پرسید او چطور آدمی است؟ گفتم آدم خوبی است و حافظ قرآن هم می‌باشد، گفت هر چه بگویند قبول می‌کنی که درست گفته؟ گفتم آدم خوبی است و کسی معصوم نیست، ممکن است خطا و اشتباه بکند، بعد از اقلی آذری مرا پرسید، ایشان هم گفت بله آقای منتظری است و یک مقدر از من تعریف نمود، از او پرسید در آن جلسه که داشتید آقای منتظری هم بود که آن مسائل مطرح شد؟ آقای آذری که از کیفیت مواجهه و برخوردها متوجه شد که من مسائل جلسه محرمانه و هدف از آن اسانامه را منکر شده‌ام، پاسخ دادند که من یادم نیست که آن شبها که این مطالب را مطرح کردیم آقای منتظری هم بودند یا نه، ممکن است آن شبها نبوده‌اند و این اظهار آقای آذری به نفع من شد و خطر از من دفع شد، آقای ربانی هم منکر شده بود و خیلی منازعه با آنها کرده بود، ولی به هر حال اسانامه روی پرونده ما در دادگاه بود که به سه سال محکوم شدیم. بعدا به هر حال ساواک تمام طرفداران ایشان را بازداشت و یا تبعید می‌کرد، وقتی از این کار اثری ندید، مشغول تبلیغ علیه ایشان و امتالها که طرفدار ایشان بودیم شد و مساله وهابیت و سنی بودن را علم کرد و کتاب شهید جاوید را بهانه کرد، واقعا این کتاب بهانه بود، چون این تهمت و شایعه در سطح وسیع عمل می‌شد و منحصر به مسروطنین به آن کتاب نبود، و بعضی روحانیون راواداشتند چیزها بگویند و یک سری جزوهایی علیه ما این طرف و آن طرف منتشر کردند و از این و آن امضا گرفتند علیه ما و حتی شایع کردند که پول چاه نفت شماره چند عربستان برای فلانی و فلانی در ایران می‌آید و از این قبیل اراجیف و تهمتها.

یکی از کارهای آن موقع که امام در حال تبعید بودند و بسیاری از طلاب زندانی و یا آواره می‌شدند و خانواده‌های آنان نیاز به کمک داشتند من خودم را موظف به کمک رساندن به آنها می‌دانستم و این موضوع را ساواک فهمیده بود و با این تهمتها و شایعه پراکنیها می‌خواست به من ضربه بزند و من هم خودم مورد مراجعه پولی بودم و هم اختیاراتی از طرف امام برای این موضوعات داشتم، و یادم هست امام در یک نامه خیلی پر تخمه و در سطح بالا به من نوشته بودند که بیست من در اختیار شماست و شما در آنجا هر روز یک سری بزنید و چون علما بیت ایشان هم چون آقایان پسنیدیه، اسلامی و اشراقی به امور حوزه و طلاب توجه می‌کردند و به امور سیاسی که مبارزه و اهداف امام دیگر نمی‌توانستند رسیدگی نمایند و لذا ایشان تعقیب آنها را در آن نامه از من خواسته بودند و متاسفانه این وقتی بدستم رسید، یک ساعت بعدش مرا گرفتند و من که نمی‌خواستم ساواک از آن مطلع شود، چون پرونده مرا سنگین می‌نمود، هنگام دستگیری به بهانه رفتن به دستشویی رفتم و آن نامه را پاره و محو کردم. به هر حال سیاست رژیم آن موقع متهم کردن اطرافیان و طرفداران امام به وهابیت بود که بلکه بین مردم آنان خراب و بدنام شوند. یکی از صفات ویژه امام که همه ما باید از آن پیروی کنیم این بود که ایشان خود را وقف اسلام کرده بود و هر چه را ایشان تشخیص می‌داد به اسلام مربوط است روی آن می‌ایستاد و از کسی ملاحظه‌ای نمی‌کردند. البته ممکن بود احيانا یک گزارشی اشتباهی در مورد خاصی به ایشان داده باشند، مثل همان گزارشی که در مورد قیام جهیمان در خانه خدا در همان سال اول انقلاب به ایشان داده بودند که آنها را آدمهای بدی معرفی کرده بودند و من که از آنان دفاع می‌کردم، ایشان این جریان را بدلیل اینکه هتک خانه خدا شده است، محکوم نمودند، درحالی که ظاهرا بعد معلوم شد افسراد خرابی بوده‌اند و برای اسلام قیام نموده بودند و نهضتشان مقدس بوده، ولی قاطعیت ایشان در مورد آنچه وظیفه تشخیص می‌دادند، خیلی مهم و قابل توجه برای همه ما می‌باشد.

ایشان روی ارزشها خیلی حساب می‌کردند و اهمیت می‌دادند و برای پیاده شدن آنها شهادت داشتند، دنبال مرید بازی و اینکه چه کسی خوش بیاید یا نیاید نبودند و شخص روحانی و عالم نباید مثل ایشان باشد و برای او خدا و دین و ارزشها و معنویتها مطرح باشد، نه چیزهای دیگر و باید آنها در نظرش باشد نه آنکه فلان مرید و بازاری از او خوش بیاید، و امام این طوری بود که در مسیر اسلام و ارزشها از هیچ چیز نمی‌ترسیدند، و واقعا هم اینطور بودند که نمی‌ترسیدند، من از خودشان شنیدم که فرمودند: دفعه اول در قضیه ۱۵ خرداد که ایشان بازداشت شدند و ایشان را می‌خواستند شبانه به تهران ببرند، مامورین خیلی باشتاب و عجله و با ترس عمل می‌کرده بودند و ایشان آنها را دلداری می‌داده، که نترسند و حتی آنها از ترس مانع پیاده شدن امام از ماشین برای ادای نماز صبح در بین راه شده بودند، که با اصرار ایشان درب ماشین را فقط باز کردند و ایشان تیسیم نموده بودند در ماشین نماز خوانند و جالب اینکه مامورین ساواک هیچ کدام نماز نخواندند، سروان عصار در قیطره من از او شنیدم که گفت: من نذر کردم یک گوسفند برای حضرت عباس، که بتوانم ماموریتم را درست در مورد آقای خمینی انجام دهم، این مقدار ترس و وحشت داشتند.

به هر حال من و آقای ربانی شیرازی و سایر دوستان ایشان و پسر محمد منتظری در راه امام خمینی خیلی تلاش کردیم و کتکهایی که از ساواک می‌خوردیم همش برای حمایت از ایشان بود، در زندان ما را می‌زدند و می‌خواستند که ما از حمایت امام دست برداریم و ما می‌گفتیم از اهداف خودمان دست بردار نیستیم، برای نوشتن کلمه آیتالله برای امام هم من و هم محمد در تمام مراحل بازجویی‌های قم و تهران تحت فشار و تهدید و اذیت ساواک بودیم، ولی مقاومت کردیم یکی از کارهای من تاسیس نعلز جمعه در نجف آباد بود، که خیلی جا باز کرده بود و افراد زیادی از ائتلاف مختلف مردم اصفهان و اطراف به آن حاضر می‌شدند و سرهنگ صدقی رئیس ساواک اصفهان گفته بود این نماز جمعه فلانی یک پایگاه سیاسی برای مبارزه با رژیم است و من در نماز جمعه همه چیز می‌گفتم، از مبارزات و امام و حکومت اسلامی و شرایط آن، و این قبیل چیزها گفته می‌شد که نوارهایش شاید در دست باشد. یادم هست در آن موقع که نماز جمعه من در نجف آباد پا گرفته بود و منشا آثار و برکاتی برای مبارزات شده بود، نامهای به امام که نجف بودند، نوشتیم به این مضمون که نماز جمعه خیلی برکات دارد و حضرتعالی برای رضای خدای متعال با آقای خوشی ترتیبی بدهید تا در ایران این فریضه الهی به دستور شما و آقای خوشی اقامه شود و دستور بدهید در شهرها هر کس موجتر و مسنتر است آن شخص انتخاب و امام جمعه شود و اگر چند نفر

مرحومی باشند علی التناوب اقامه نمایند و یادآور شدم اگر نماز جمعه تاسیس شد مبارزات ما زودتر به اهداف خود می‌رسد و امام در جواب نوشته بودند که این معنی عملی نمی‌شود و شما معلوم می‌شود هنوز آخوندها را نشناختاید. تا اینکه بعد از پیروزی انقلاب، در قم به ایشان عرض کردم آقا اگر آن روز زمان شاه می‌فرمودید امکان اقامه نماز جمعه نیست و عذر داشتیم؛ دیگر امروز که قدرت دست شما است عذری نداریم و دستور بدهید این فریضه احیا و اقامه شود.

ایشان اول امر قبول نمی‌کردند تا بالاخره با اصرار من اجازه فرمودند در تهران اول توسط مرحوم آقای طالقانی شروع شود، کم‌کم نظر امام را به آقای طالقانی اطلاع دادم و ایشان نماز جمعه را شروع کردند و بعد در شهرهای دیگر شروع شد به تعیین امام جمعه و اقامه آن به هر حال من روی اقامه نماز جمعه خیلی پافشاری نمودم و می‌دانستم اساس و پایه تشکیل حکومت اسلامی می‌باشد، پیامبر اکرم (ص) تا در مکه بودند نماز جمعه نمی‌خواندند، ولی همین که حدود چهل نفر در مدینه به پیامبر ایمان آوردند ایشان دستور اقامه جمعه توسط اسعد بن زراره و مصعب بن عمیر که نمایندگان پیامبر در مدینه بودند دادند و هنوز ایشان به مدینه نیامده بودند که اولین نماز جمعه‌ای که در مدینه تشکیل شد با چهل نفر بود (و لذا بعضی علمای شافعی می‌گویند حداقل باید چهل نفر باشند تا جمعه اقامه شود، ولی ما شیعه می‌گوییم پنج نفر هم کافی است) و بعد که پیامبر بمدینه رفتند اولین نماز جمعه را خودشان با صد نفر خواندند در یک مسجد که بین قبا و مدینه واقع است و به نام مسجد ماه یا مسجد الجمعة معروف است و من آنرا دیدم و علت اینکه کارهای سیاسی و اجتماعی پیامبر یا گرفت همان نماز جمعه بود که زیربنای حکومت اسلام در مدینه بود که می‌توانست در اجتماع حرفهای خود را با مردم بزند و اکنون عامل مهمی که حافظ انقلاب و کشور است و مردم را در صحنه نگاه داشته همین نماز جمعه است، که خطیب مسائل مهم سیاسی روز را در روز جمعه به مردم گوشزد می‌کند، و لذا یک نماز عبادی سیاسی است و اینطور نیست که هر کسی خودش بتواند اقامه کند، حتماً باید وابسته به حکومت اسلام باشد و من هم که آن روزها در نجف آباد نماز جمعه می‌خواندم از باب این بود که حکومت رژیم شاه را قبول نداشتم و در صدد تشکیل حکومت اسلامی بودم و خودم در این راه پیشقدم شده بودم، که آنحدها مرفق شدم تشکیل دهم و البته باید مردم تشویق شوند که نمازهای جمعه گرم باشند. خلاصه کلام اینست که من در طول این مدت برای تثبیت مرجعیت امام و تعقیب اهداف ایشان و حمایت از قداست و معنویت ایشان زجرها کشیدم و کتکها خوردم و برای تامین مالی خانواده‌های زندانی و تبعیدیها تقریباً من متصدی بودم و حتی افراد را برای رفتن به ملاقات تبعیدیها تشویق می‌نمودم، از جمله آقای مشکینی که به ماهان تبعید بودند، من افراد زیادی را به دیدن ایشان می‌فرستادم و این معنی در پرونده من منعکس است که برای همین کارها سلوak مرا بازجویی می‌کرد و چون حضرت امام شنید مورد علاقه من بودند، و اولین کسی بودند که حکومت اسلامی را تشکیل دادند، دلم می‌خواست هیچ سوژه‌ای علیه ایشان نباشد و اگر من نامه‌هایی به ایشان می‌نوشتم بر همین منظور بود، و همه می‌دانند که به خاطر وقار و آن چهره ملکوتی که داشتند افراد معمولاً جرات حرف زدن با ایشان را نداشتند و شاید تنها من بودم که با صراحت مطالب خودم را با ایشان مطرح می‌کردم و این به دلیل علاقه شدیدی بود که من به ایشان داشتم و می‌خواستم ایشان همیشه با همان چهره ملکوتی و قداست معنوی باشند، آقای حاج احمد آقا آقازاده ایشان شاهدند که من کراراً به ایشان می‌گفتم باید علاوه بر حفظ جهات جسمی و بهداشت حضرت امام، جهات معنوی و ملکوتی و قداست و موقعیت ایشان را هم حفظ کنیم تا چهره ولایت فقیه همیشه در تاریخ برای مثلاً صد یا پنجاه سال آینده محفوظ بماند و دلم می‌خواهد در تاریخ چیزی و سوژه‌ای علیه ایشان هیچگاه نباشد، و به حاج احمد آقا می‌گفتم والله من خودم را نسبت به امام از همه کس دلسوزتر و علاقه‌مندتر می‌دانم، و یاد دارم در آخرین ملاقات که با ایشان داشتم (اعلی التدرجات) که آقای حاج احمد آقا و داماد ما آنجا بودند، من به ایشان اول مسأله استقراض خارجی که بر سر زبانها افتاده و عوارض منفی آن را عرض کردم که این چیز بدی است و بسا آن شعارهای استقلال و نه شرقی و نه غربی ما منافات دارد و موجب وابستگی سیاسی اقتصادی و فرهنگی به شرق و غرب می‌شود.

مرحوم سعیدی هم به همین جهت شهید شد، که ایشان قبول فرمودند و بعد مسأله جنگ داخلی لبنان و انتظار دخالت و اقدام از ناحیه ایشان که امام المسلمین هستند را به عرض ایشان رساندم و بعد عرض کردم آقا مطالبی که من می‌گویم یا نامه‌هایی که به شما می‌نویسم، کسی به من درس نمی‌دهد و القا نمی‌کند، گرچه فعلاً شایع کرده‌اند و شاید در ذهن حضرتعالی هم رفته‌باشد، نه منافقین و نه نهضت آزادی به من چیزی القا نمی‌کنند، بلکه این مسئولین ارگانها و شخصیتها و افراد خود این مردم هستند که می‌آیند و یا نامه می‌نویسند مرتباً و کمبودها و اشکالات را به من می‌گویند و راه حل پیشنهاد می‌کنند، و عرض کردم آنچه هدف اصلی من از این نامه‌ها و تذکرات در ملاقاتها است، این است که آن چهره پاک و مقدس و ملکوتی حضرتعالی همچنان مثل روز اول که تشریف آوردید به ایران باشد و کسی نتواند به حضرتعالی ایرادی و اشکالی در آینده وارد سازد و اگر خلاف و یا تنیدی در جاهایی می‌شود، به حضرتعالی نسبت ندهند، شورای عالی قضایی و قوای اجرایی مسئول هستند به حضرتعالی منتسب نکنند، همیشه در دنیا این خلافها بوده، در زمان پیامبر (ص) که حضرت امیر (ع) نیز این کارها بوده ولی من می‌خواهم چهره حضرتعالی که سمبل اسلام و ولایت فقیه می‌باشد، برای همیشه مقدس و ملکوتی باقی بماند و مثل روز اول که هیچ کس با شما مخالف نبود و بر و فاجر به شما ایمان داشتند، من می‌خواهم همیشه و در آینده نیز این قداست و معنویت بماند و کارهای خلاف را به اسم حضرتعالی انجام ندهند و حضرتعالی برای اینجور امور خلاف خرج نشوید. و من صریحاً عرض می‌کنم علاقه من به ایشان به حدی بود که یک ساعت هم از ایشان فاصله نگرفتم، هدف من در نوشتن نامه‌ها حفظ موقعیت ایشان بود. ایشان به اسلام آبرو و قدرت دادند، ابرقدرتها را به زانو درآوردند، اولین کسی بودند که حکومت اسلامی را تشکیل دادند، البته من در تشخیص خودم چه بسا اشتباه کرده باشم، ولی هرگز نمی‌خواستم ایشان نگران شوند، حالا اگر در ذهن ایشان چیزهایی بوده یا برداشتهایی از نامه‌ها و تذکرات من شده است، ربطی به هدف من که فقط حفظ قداست و موقعیت ایشان بوده ندارد و من هیچگاه در برابر ایشان جبهه‌گیری نداشتم و برای خودم در برابر ایشان هیچ ارزشی خداشاهد است قائل نبودم.

خودم را هم از ایشان جدا نمی‌دانستم، ایشان را مثل یک رفیق به تمام معنا می‌دانستم که نظرش را برای رفیق خود می‌گویند

وما شرعا وظیفه داریم که از باب "النصیحه لامام المسلمین" که وظیفه همه است خیر خواهی امام مسلمین بکنیم و تملذکرات و نامعای من از همین باب بوده است و نامعاهم هم خصوصی و یا با یادداشت بوده است، حالا چه شده است بعضی آنها را نشر داده و دیگران دیده‌اند، فعلا کاری به آن ندارم و ومن هیچگاه در فکر آقایی یا مرجعیت و قائم مقام رهبری خود نبودم از همان اول هم که مطرح کردند، من طی یک نامه نوشتم طرح این معنی درست نیست، چون هم توهین به حضرت امام است که در زمان حیات ایشان مرگ ایشان را تصویر نماییم و هم با وجود مراجع و بزرگان دیگر فعلا طرح نمودن من درست نیست، و در آن نامه نوشتم ما امیدواریم خدای متعال طول عمر به امام بدهد که اصلا نیازی به تعیین قائم مقام نداشته باشیم و من همیشه خود را فانی در اسلام و اهداف حضرت امام می‌دانستم و از هیچکس هم توقعی ندارم، در این جهت هدفم خدا بوده و همه تلاشها و ناراحتی‌ها برای رضای خدای متعال بوده است و هر اندازه توانستم خدمت می‌کنم و هر وقت هم نتوانستم همان کار طلبگی‌ام را انجام می‌دهم و اگر آنرا هم نتوانستم ما دیگر آخر عمرمان است.

نکته‌ای را که عرض می‌کنم این است که اجتهاد مراتب مختلفی دارد و یکی از چیزهایی که خیلی مهم است این است که مجتهد با وضع جامعه و روند اجتماعی کارهای جامعه آشنا باشد و مسائل و فتاوایی که می‌خواهد اظهار کند با این دید باشد، گاهی می‌شود مجتهد در اثر عدم آشنایی به اوضاع سیاسی، اقتصادی دنیا و نقشهای کفار برای اسلام و مسلمانان و روند اموری جاری در سیاستهای دنیا، فتاوی می‌دهد که اصلا قابل پیادشدن در جامعه نمی‌باشد. در چند سال پیش با یکی از بزرگان علما با هم به تهران می‌رفتم و صحبت‌هایی از اسلام و حکومت آن شد، به ایشان گفتم آقا مگر شما نمی‌گویید اسلام دینی است جهانی که حتی باید آمریکا را هم مثلا اداره کند، آن هم تا روز قیامت، اینطور که شما می‌گویید و برداشتی که شما از اسلام احکام آن دارید چنین دینسی حتی مدرسه فیضیه را هم نمی‌تواند اداره کند. ما اسلامی را می‌خواهیم که دنیا را بتواند اداره کند و قابل پیادشدن در همه جا و همیشه باشد، و بنظر من این دید نسبت به اسلام که چگونگی باید باشد اثر دارد در کیفیت اجتهاد و فتوا دادن، و مجتهد اعلم کسی نیست که فقط در مسائل حیض و نفاس مثلا اعلم باشد، بلکه باید اعلم باشد در تمام مسائل مورد نیاز جامعه از قبیل مسائل سیاسی، اقتصادی و غیره و بدانند سیاست جنگی، اقتصادی، نظامی اسلام در هر زمانی چگونگی باید باشد و خلاصه اینکه باید مجتهد اعلم در اینگونه مسائل هم اهل اطلاع باشد و هم صاحب نظر و دیدگاه خاص و امام (قدس سره) این چنین بودند که در اینگونه مسائل هم دید وسیع داشتند و با همین دید، نظر و فتوا می‌دادند. ایشان به تمام مسائل و سیاستهای جاری دنیا احاطه و اطلاع کافی داشتند، من سابقا یک حاشیه بر کتاب عروه در مساله ولایت بو غیب و قصر نوشته بودم، ولی با توجه به بحثی که چهار سال است در مورد ولایت فقیه دارم دیشب به آن حاشیه که مراجعه کردم دیدم این نظر آن روز من بکلی عوض شود، زیرا آنچه را در طول چهار سال از روایات مختلف و جهات گوناگون مورد ملاحظه و دقت قرار دادم، قهرا در آن مساله فرعی اثر می‌گذارد و فتوای انسان عوض می‌شود.

بنابراین مجتهد اعلم کسی است که در اینگونه مسائل که در دنیای پیچیده امروز مطرح است صاحب نظر باشد، به صرف اینکه کسی در مسائل حیض و نفاس اعلم باشد، ولی در مسائل ذکر شده که مورد نیاز جامعه است اهل اطلاع و نظر نباشد نمی‌توان به آن مجتهد اعلم گفت و اعلمیت امام خمینی که نظر ما بود اینطوری بود که ایشان در تمام مسائل اسلامی مورد نیاز واقعا اعلم از دیگران بودند و درک و دید ایشان نسبت به مسائل دینی از دیگران وسیعتر و قویتر بود واقعا، و روایتی که می‌گوید: "العالم بزمانه لایهجم علیه اللوایس" یعنی کسی که به زمان خود عالم باشد هیچگاه مشکلات بر او غالب نمی‌شوند، در فتوادادن هم کسی که عالم به زمان خود باشد مشکلات بر او چیره و غالب نمی‌شود یعنی عالم به زمان بودن در کیفیت و نحوه فتوادادن او نیز موثر است و هیچگاه در تنگنا و مشکلات فتوایی قرار نمی‌گیرد.

خداوند انشا الله درجات حضرت امام عالی است متعالی سازد، همه علمای اعلام، بزرگان شهدا ما که از دست ما رفتند در جانشان عالی سازد. خداوند به همه خدمتگزاران به کشور و انقلاب هم توفیق بدهد که بیشتر بتوانند خدمت کنند و خداوند توفیق دهد که علما و بزرگان و خدمتگزاران، این انقلاب بزرگ را که با گذشت ده سال هنوز اول کار است، چون هدف اصلی مساییدشدن اسلام واقعی و راستین در تمام دنیا است، خداوند توفیق دهد که همگی بتوانیم خدمت کنیم و قدمهای دیگری برای اسلام و انقلاب برداریم و هر کس خدمت می‌کند، هر جایی که هست خداوند اجر و پاداش عنایت فرماید و خداوند به تمامهاز ماندگان محترم حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) صبر و اجر کامل عنایت نماید و از شما برادران هم که در صدد شناسایی و معرفی ابعاد مختلف امام (قدس سره) برآمداید من تشکر می‌کنم و والسلام علیکم ورحمته و برکاته.

پیوست شماره ۱۸۶: متن پیام تبریک معظمله به آقای خامنه‌ای پس از انتخاب ایشان توسط مجلس خبرگان برای رهبری نظام جمهوری اسلامی، مورخه ۶۸/۳/۲۳

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب مستطاب حججنا السلام والمسلمین آقای حاج سید علی خامنه‌ای رهبر منتخب جمهوری اسلامی ایران دام تبرکاته پس از سلام و تحیت و تسلیت به مناسبت ضایعه جبرانناپذیر و مصیبت عظمای عالم اسلام، ارتحال روح خدا پیشوای عالیقدر آزادگان و مستضعفان جهان بنیانگزار جمهوری اسلامی ایران قائد عظیم‌الشان حضرت آیتالله العظمی امام خمینی (قدس سره الشریف) که به همه جهانیان درس فداکاری و مبارزه و قیام در برابر طاغوتها و مستکبران را آموخت، از خداوند قادر متعال مسالت می‌نمایم جنابعالی را که فردی لایق و متعهد و دلسوز و در دوران مبارزات و انقلاب تجربه‌ها آسوخته و همواره مورد حمایت رهبر بزرگ انقلاب بوداید در انجام مسئولیت خطیر رهبری که مجلس خبرگان به جنابعالی محول نموده است یاری نماید تا ان شا الله موفق شوید به کشور و به ملت مسلمان ایران که در راه تحقق اهداف و آرمانهای انقلاب این همه گذشت و فداکاری از خود نشان داد و با همه وجود در صحنه انقلاب باقی است خدمات شایسته سازندای انجام دهید و با

حفظ سیاست نه شرقی و نه غربی در تقویت کشور و پیشبرد مبانی و موازین شرع مبین کوشش فرمایید و دشمنان خارجی و داخلی اسلام و کشور را از هر جهت ناامید و مایوس نمائید
انشاء الله در مسائل مهمه و سرنوشت‌ساز مشورت با حضرات آیات عظام و علما اعلام و شخصیت‌های متعهد و آگاه مورد توجه خواهد بود. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۶۸/۲/۲۳

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۸۷: پاسخ آقای خامنه‌ای به پیام تبریک آیت‌الله العظمی منتظری
بسم الله الرحمن الرحيم

آیت‌الله آقای حاج شیخ حسینعلی منتظری دامتبرکاته

پس از سلام و تحنیت، از پیام تسلیت به مناسبت ضایعه عظیم جهان اسلام، ارتحال پیشوای آزادگان و امید مستضعفان حضرت امام خمینی (قدس سره) عزیز که همچنین از دعای خیر و اظهارات محبت‌آمیز نسبت به اینجانب و تایید اقسام مجلس محترم خبرگان متشکریم. اکنون که امت بزرگ اسلامی و بخصوص ملت فداکار ایران با مصیبتی بدین عظمت مواجه شده است، نخستین وظیفه ما و همه اقشار و آحاد مردم آن است که با توکل به خدا و تقویت روح اخلاص و همبستگی و همدلی و همزیانی، حرکت عظیمی را که امام بزرگوار و فقید ما آغاز کرده و مجاهدت و تلاش بی‌نظیری را برای تداوم آن مبسوط داشته بودند ادامه دهیم و مطمئن باشیم که نصرت الهی شامل حال مومنان و نیکوکاران خواهد شد. از خداوند متعال توفیقات جنابعالی را مسألت می‌نمایم.

۶۸/۳/۲۵

سید علی خامنه‌ای

پیوست شماره ۱۸۸: پیام تسلیت معظمله به آقای خامنه‌ای به مناسبت فوت والده ایشان
بسمه تعالی

تهسران، حضرت مستطاب حججالاسلام والمسلمین آقای حاج سید علی خامنه‌ای رهبر منتخب جمهوری اسلامی ایران دامتافاضاته

پس از سلام، رحلت سیده جلیله والده مکرمه شما را به جنابعالی و حجج اسلام اخوان معظم دامتافاضاتهما و همه بازماندگان محترم تسلیت می‌گویم و از خدای بزرگ رحمت و غفران و علو درجات برای آن مرحومه و صبر جمیل و اجر جزیل برای همبازماندگان محترم و سلامت و توفیق خدمت به اسلام عزیز و مسلمین را برای جنابعالی مسألت می‌نمایم. والسلام علیکم ورحمة الله

۶۸/۵/۱۷ قم،

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۸۹: پیام معظمله به آقای خامنه‌ای به دنبال هجوم شبانه به بیت و دفتر معظمله
بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب آیت‌الله آقای حاج سیدعلی خامنه‌ای دامتافاضاته

پس از سلام و تحنیت و تبریک به مناسبت عید نوروز و عید سعید فطر به عرض می‌رساند من برحسب سیره مستترهای که تا حال داشتام در حوادث و مصائب صبر می‌کنم و اهل شکایت به شخص یا به مقامی نبوده و نیستم چون امید به رسیدگی ندارم، الی الله تعالی اشکو بشی و حزنی و منه استمد فی جمیع اموری.

امیدوارم خداوند قادر متعال اسلام عزیز و انقلاب و کشور و ملت مسلمان ایران و روحانیت شیعه و شخص جنابعالی را از ناهانیها و تنبیها و عقده‌گشائیهای عناصر اطلاعات و دادگاه ویژه و فتنه‌چوسان و حساد و شاگویان متملق و منافق نجات دهد و روز بعروز بر عظمت اسلام و مسلمین بیفزاید. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱۳۷۱/۱۲/۲۹ ۲۹ رمضان المبارک ۱۴۱۳

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۹۰: نامه معظمله به امام خمینی و ابراز نگرانی از تصمیم به بازنگری در قانون اساسی و تذکر برخی امور مهم دیگر، مورخه ۶۷/۹/۲۰

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله‌العالی

پس از سلام و تحیات نکاتی به نظر می‌رسد که مناسب دیدم به عرض حضرتعالی برسانم: ۱- در مورد اصلاح و تنظیم قانون اساسی که این روزها زمزمه آن شروع شده گرچه حرف حقی است و تنگناهایی در قانون اساسی وجود دارد که البته در وقت مناسب باید برطرف گردد ولی آیا اکنون شرایط مناسب این کار وجود دارد؟

یادم هست در مرقع تصویب قانون اساسی روحانیون اهل سنت در مورد مذهب رسمی کشور (اصل ۱۲ و اصل ۱۱۵) سر و صدا و اعتراضات زیادی داشتند و برای دفع‌الوقت و اسکات گفته می‌شد هنگام اصلاح قانون اساسی به خواسته آنان توجه

۵۵۵

می‌شود، و اکنون اگر سفره قانون اساسی و اصلاح آن پهن شد معلوم نیست بتوان به خوبی جمع کرد. و از طرف دیگر فعلا قانون اساسی یک قداست و حرمت خاصی دارد و اگر زیر سؤال رفت و مورد خندشده و ان قلت و قلت قرار گرفت با توجه به مواضع بسیاری از جناحهای مسلمان و معتقد به نظام و عدم شرکت اکثر آنان و بعضی از مراجع در اظهار نظر و رای گیری و همچنین زدگی اکثر مردم و سردی آنان که در انتخابات مجلس سوم به خوبی مشهود بود، معلوم نیست آنچه بدست می‌آید چقدر ارزش عمومی و ملی که جامع اشتات باشد داشته باشد، و خوف آن هست که حرمت کنونی این قانون اساسی را که مورد تایید اکثریت قاطع مردم و جناحهای روشن فکر (که متأسفانه فعلا مخالف شده‌اند) حضرتعالی و مراجع بوده از دست بدهیم و نتوانیم چیزی بهتر از آن جایگزین نماییم. به هر حال اگر حضرتعالی چنین تصمیمی گرفته باشید بجاست از عوارض جنبی آن غفلت نشود.

۲ متأسفانه تب ضد آخوندی در جامعه رو به افزایش است و بسیاری از روحانیون می‌گویند در تهران امکان ندارد پیاده رفتن و یا با ماشینهای عمومی مسافرت کرد بدون توهین و متلک، البته این موضوع را من از دو سه سال پیش احساس می‌کردم و خدمت حضرتعالی هم عرض کردم ولی امروز گمان نمی‌کنم کسی منکر آن باشد و فعلا در مقام بیان علل و عوامل آن نیستم فقط خواستم به عرض برسانم که خودتان به هر نحو صلاح می‌دانید چاره‌های بیندیشید و تا دیر نشده آبروی روحانیت را قبل از سقوط کامل حفظ کنید. به نظر می‌رسد در این موضوع دو چیز نقش اساسی دارد:

الف دادن پستهای دولتی و چشمگیری به روحانیین از قبیل ریاست جمهوری و وزارت و وکالت مجلس و امثال آنها که قهراتمام عوارض منفی خود را متوجه روحانیت کرده است، در صورتی که ضرورت ندارد پستهای حساس و چشمگیر اجرائی و یاپستهای که با زدن و بستن و کشتن ملازم است به دست روحانیین باشد، مگر به مقدار ضرورت مثل امر قضا مثلا به نظر می‌رسد اگر حضرتعالی دستور دهید حتی الامکان روحانیون از پست و مقام و قدرت دور شوند و کارها را به دست افراد مسلمان انقلابی متخصص بدهند و روحانیون نظارت دقیق بر کارها داشته باشند و احیانا اعتراض هم بکنند مطمئنا مقدار زیادی از حساسیت مردم کم می‌شود و روحانیت مجددا معزز و مسلحاً سردم خواهد شد، و قهراً روحانیون تا حدودی از فساد که معمولا از قدرت ناشی می‌شود محفوظ می‌مانند.

ب مساله برخورد با عناصر ناسالم و یا فاسد روحانیون می‌باشد که این روزها خوراک جنیدی برای جناحهای ضد آخوند داخلی و رادیوهای بیگانه درست نموده است، من مخالف با برخورد صحیح با عناصر فاسد روحانی نیستم ولی شیوه‌های کتاکون عمل شده قطعا به ضرر روحانیت و اسلام بوده و کل روحانیت و انقلاب را در انتظار زیر سؤال برده که اگر این روند ادامه یابد عاقبت آن بسیار خطرناک است. به هر حال مناسب است حضرتعالی افراد عاقل و متعهدی را مامور فرمائید تا شیوه جنیدی را فکر کنند و پس از تایید حضرتعالی و رفع جهات نقص آن، با آن شیوه عمل شود.

۳ پس از مرقومه حضرتعالی در جواب نمایندگان مجلس که حرکت همگان را بر محور قانون اساسی نوید دادید امید زیادی در دلها به وجود آورد و بسیاری از مخالفین را خلع سلاح کرد، مناسب است این وعده عملی گردد بخصوص که از زبان مقام رهبری می‌باشد، و شروع شود نهادها و شوراهائی که به دلیل ضرورت زمان جنگ و غیره بر خلاف قانون اساسی و مجلس شورای اسلامی درست شده بتدریج بدون سر و صدا حذف گردد و قانون اساسی و قوانین مصوبه مجلس شورا و قوه مجریه و قوه قضائیه محور کارها گردد.

۴ مساله کمبود اجناس ضروری و قیمت‌های سرسام آور اجناس که معلول سخت گیری و تنگ نظری در امر صادرات و واردات است با بیکاریهای زیاد و درآمد کم اکثر مردم اگر زود حل نشود روز به روز ناراضیاتیها زیادتر و بسا موجب بحران کشور شود، چون بهانه جنگ هم گرفته شده و حل این مشکل احتیاج به یک تصمیم و دستور قاطعانه دارد، متأسفانه تنگ نظریهای بعضی از مسئولین و اشکال تراشیها مانع آزادی تجارت و کسب و کار شده است و افراد متدین و خوب را از صحنه خارج کرده است. والسلام علیکم و ادم الله ظلمکم.

۱/ج/۱/۱۴۰۹

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۹۱: پیوست شماره ۱۹۱: نامه معظم له خطاب به شورای بازنگری قانون اساسی، مورخه ۶۸/۳/۲۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرات آیات و حجج اسلام و آقایان محترم اعضای شورای بازنگری قانون اساسی دام تبرکاتهم پس از سلام و تسلیت به مناسبت رحلت جانگداز رهبر و قائد عظیم الشان حضرت امام خمینی (قدس سره) به عرض می‌رساند هر چند باوضع موجود که همه می‌دانید و از شرح آن معذورم بنا بر سکوت داشتم ولی به مقتضای آیه شریفه "ان الذین یکتبون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون" و احادیث وارده به این مضمون (اصول الکافی، ج ۱، ص ۵۹ باب البدع) قهراً احساس وظیفه کردم.

و هر چند مقام علمی و کمالات آقایان محترم مورد تردید نیست ولی به مقتضای آیه شریفه "و ذکر فان الذکر یتنفع المؤمنین" همه ما نیاز به تذکر داریم، لذا لازم شد نکتهای را تذکر دهم: قوانینی را که شما آقایان محترم طرح و تصویب می‌کنید مربوط به زمان خاص و یا شرائط اضطراری فقط نیست، پس باید متاثر از اوضاع خاصه و جو خاص نباشد بلکه باید به طور کلی موازین کلیه وارده از ناحیه شرع مبین اساس کار شما باشد.

راجع به مساله رهبری در جمهوری اسلامی هر چند عنوان مرجعیت فعلی دلیل ندارد ولی مستفاد از کتاب و سنت این است که ولی امر مسلمین باید افقه و اعلم آنان به کتاب و سنت باشد:

- ۱ نفسی نهج البلاغه (الخطبه ۱۷۳): "ايها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقوام عليه واعلمهم بامر الله فيه".
- ۲ و فی کتاب بلیم بن قیس (ص ۱۱۸) عن امیرالمؤمنین (ع): "فینبغی ان یکون الخلیفه علی الامه الا اعلمهم بکتاب الله وسنه نبیه و قد قال الله: "افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی" و قال: "نو زاده بسطه فی العلم و الجسه" و قال: "ار اثاره من علم" و قال رسول الله (ص): "ما و لت امه قط امرها رجلا و فیهم اعلم منه الا لم یزل امرهم یذهب سفلا حتی یرجعوا الی ما ترکوا" یعنی الولایه فیهی غیر الاماره علی الامه؟
- ۳ و فیه ایضا (ص ۱۴۸) عنده (ع) فی بیان احقیته بالخلافه: "انهم قد سمعوا رسول الله (ص) یقول عودا و بداء: ما ولت امه رجلا قط امرها و فیهمن هو اعلم منه الا لم یزل امرهم یذهب سفلا حتی یرجعوا الی ما ترکوا، فو لوا امرهم قبلی ثلاثه رهط ما منهم رجل جمع القرآن و لا یدعی ان له علما بکتاب الله و لاسنه نبیه، و قد علموا انی اعلمهم بکتاب الله و سنه نبیه و افقههم و اقراهم لکتاب الله و اقتضاهم بحکم الله".
- ۴ و فی غایب المرام للبحرانی عن مجالس الشیخ بسنده عن علی بن الحسین (ع) عن الحسن بن علی (ع) فی خطبته بمحضر معاویه قال: قال رسول الله (ص): "ما ولت امه امرها رجلا و فیهمن من هو اعلم منه الا لم یزل امرهم یذهب سفلا حتی یرجعوا الی ما ترکوا". و فیه ایضا عن المجالس بسنده عن زاذان عن الحسن بن علی (ع) فی خطبته نحو ذلك (غایب المرام، ص ۲۹۸ و ص ۲۹۹).
- ۵ و فی محاسن البرقی عن رسول الله (ص): "من ام قوما و فیهم اعلم منه او افقه منه لم یزل امرهم فی سفال الی یوم القیامه" (المحاسن ج ۱، ص ۹۳).
- ۶ و فی البحار (ج ۹۰، طبع بیروت، صفحات ۴۴ و ۴۵ و ۶۴) عن تفسیر النعمانی عن امیرالمؤمنین (ع) فی بیان صفات امام المسلمین: "و اما اللواتی فی صفات ذاته فانه یجب ان یکون ازهد الناس و اعلم الناس و اشجع الناس و اکرم الناس و ما یتبع ذلك لعل تقضیه... و اما اذا لم یکن عالما بجمیع ما فرض الله تعالی فی کتابه و غیره، قلب الفرائض فاحل ما حرمانه فضل و اصل... و الثانی ان یکون اعلم الناس بحلال الحرامه و ضروب احکامه و امره و نهیه و جمیع ما یحتاج الیه انسان فیحتاج الناس الیه و یتسنى عنهم"، و رواه عنه فی المحکم و المتشابه..
- ۷ و فی الوسائل (ج ۱۸، ص ۵۶۴) بسنده عن الفضیل بن یسار قال: سمعت ابا عبد الله (ع) یقول: "من خرج یدعو الناس و فیهم من هو اعلم منه فهو ضال مبتدع" الخلیف.
- ۸ و فیه ایضا (ج ۱۱، ص ۲۸) بسند صحیح عن ابي عبد الله عن ابيه (ع) ان رسول الله (ص) قال: "من ضرب الناس بسیفه و دعاهم الی نفسه و فی المسلمین من هو اعلم منه فهو ضال متکلف".
- ۹ و فی تحف العقول (ص ۳۷۵) عن الصادق (ع): "من دعا الناس الی نفسه و فیهم من هو اعلم منه فهو مبتدع ضال".
- ۱۰ و فی اختصاص المفید (ص ۲۵۱) عن رسول الله (ص): "ان الریاسه لاتصلح الا لاهلها فمن دعا الناس الی نفسه و فیهم من هو اعلم منظم ینظر الله الیه یوم القیامه".
- ۱۱ و فی شرح ابن ابی الحدید لنهج البلاغه عن نصرین مزاحم عن امیرالمؤمنین (ع) فی کتابه الی معاویه و اصحابه قال: "فلن اولی الناس بامر هذه الامه قديما و حنیئا اقربها من الرسول و اعلمها بالکتاب و افقهها فی الدین" الحديث (شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۱۰).
- ۱۲ و فی سنن البيهقي (ج ۱۰، ص ۱۱۸) بسنده عن ابن عباس عن رسول الله (ص): "من استعمل عاملا من المسلمین و هو یعلم ان فیهما ولی بذلك منه و اعلم بکتاب الله و سنه نبیه فقد خان الله و رسوله و جمیع المسلمین".

۱۴۰۹ مطابق ۶۸/۳/۲۲ مطابق ۸ ذی القعدة

حسینعلی منتظری

باسمته تعالی

این نامه دو صفحه‌ای به عنوان تذکر برای شورای بازنگری قانون اساسی نوشته شد ولی پس از خواندن برای دوسه نفر گفته شد که در جونا سالم فعلی می‌گیرند فلانی برای خودش تلاش می‌کند و اثر ندارد و بلکه اثر معکوس هم دارد، لذا فرستاده نشد.

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۹۲: شکایت جمعی از شاگردان معظمه به دادستان عمومی شهرستان قم

بسمه تعالی

دادستان محترم عمومی شهرستان قم

احتراما همان طوری که استحضار دارید در مورخه ۷۳/۱۰/۲ بعد از اتمام نماز جمعه قم عددهای در حدود ۲۰۰ نفر به مقابله حسینیه شهدا و بیت حضرت آیت الله العظمی منتظری آمده و اقدام به شعار گویی و اهانت به ایشان نمودند و پس در روز شنبه

۷۳/۱۰/۳ در حالی که عده کثیری از فضلا و طلاب در محضر درس آیت‌الله العظمی منتظری مشغول استفاده از درس خارج فقه ایشان بودیم، عده‌ای در حدود ۴۰ نفر که دوفتر آنها ملبس به لباس روحانیت بودند وارد حسینیه شهدا شدند و در جمع حضار نشستند و یکبار بطور جمعی اقدام به فرستادن صلوات جهت بهسزدن درس نمودند ولی موفق نشدند. بلافاصله پس از پایان درس ایشان، این عده از جای خود برخاسته و شروع به اهانت و هتاک و بکار بردن الفاظ رکیک نسبت به شخص فقیه عالیقدر و طلاب و شاگردان معظمه نمودند، آنگاه اقدام به شکستن آینه و تریبون و واژگون کردن بخاری گازی و درین پرده‌ها کردند و یا وضع بسیار زننده و ناشایستی که در شان افراد مسلمان و مودب به آداب اسلامی نمی‌باشد نسبت به کلیه حاضرین جسارت کرده و آنها را تهدید نمودند که چنانچه فردا یکشنبه ۷۳/۱۰/۴ در درس حاضر شوند به عنوان ضدانقلاب با آنان برخورد کرده و از درس جلوگیری خواهند کرد. در تاریخ ۷۳/۱۰/۱۰ اعلامیه‌ای در ۲۳ صفحه تحت عنوان "تحلیلی اجمالی از علت حرکت روشنگرانه طلاب و فضلاء حوزه علمیه قم در ارتباط با آقای منتظری و دفتر ایشان" در سطح وسیعی در شهر قم پخش گردیده که از ظواهر آن چنین بر می‌آید این اعلامیه هم از طرف همان عده یا محرکین آنها تهیه شده باشد، و در این اعلامیه سراسر کذب‌انواع تهمتها و ناسزاها نسبت به ساحت فقیه عالیقدر و شاگردان مخلص معظمه وارد گردیده است از جمله شکستن آینه و واژگون کردن بخاری و شکستن تریبون را به شاگردان معظمه نسبت داده است.

معهدا با عنایت به اینکه مطابق اصل ۲۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران "حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند" و با توجه به اینکه مطابق اصل ۱۵۶ قانون اساسی، قوه قضائیه قوای مستقل است کمیتیبیان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده دار وظایفی است که از جمله آنها "رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعذبات و" "احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادیهای مشروع" و "کشف جرم و تعقیب و مجازات و تعزیر مجرمین و اجرای حدود و مقررات منون جزایی اسلام" و "اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم" می‌باشد و اعمالی که از طرف این عده صورت گرفته است از مصادیق بارز "جرم" بوده و قوه قضائیه و محاکم دادگستری مطابق نص صریح قانون اساسی و قوانین عادی موظف به رسیدگی و تعقیب و مجازات مجرمین و پیشگیری از تکرار چنین اعمال مجرمانه می‌باشد، زیرا:

اولاً: توهین به افراد از قبیل فحاشی و استعمال الفاظ رکیک مطابق ماده ۸۶ قانون تعزیرات مصوب ۱۳۶۲ جرم بوده و موجب مجازات تا ۳۰ ضربه شلاق می‌باشد که این عده در روز جمعه ۷۳/۱۰/۲ در مقابل بیت معظمه و شنبه ۷۳/۱۰/۳ در حسینیه شهدا پس از درس ایشان اقدام به این عمل نمودند.

ثانیاً: اقدام آنان در شکستن تریبون و آینه و درین پرده‌ها و غیره از مصادیق بارز اتلاف اموال غیر و موضوع ماده ۱۳۲ قانون تعزیرات می‌باشد و با توجه به اینکه تعداد مجرمین حدود ۴۰ نفر می‌باشد، عمل آنها اقدام جمعی به نحو قهر و غلبه محسوب می‌شود، "ماده ۱۳۴ هر نوع نهب و غارت و اتلاف اموال و اجناس و امتعه یا محصولات که از طرف جماعتی بیش از ۳ نفر به نحو قهر و غلبه واقع شود جزای آن حبس از ۲ تا ۴ سال است."

ثالثاً: در مورد راهپیمایی روز جمعه ۷۳/۱۰/۲ این مطلب حائز اهمیت است که کلیه راهپیمائیا باید با اجازه مقامات مسئول و با اخذ مجوز از وزارت کشور باشد و برابر اطلاع و اتفه این جمع فاقد چنین مجوزی بوده‌اند، در این صورت خود این حرکت عملی خلاف قانون بوده و قابل تعقیب و مجازات می‌باشد.

رابعاً: در مورد اعلامیه ۲۳ صفحه‌ای که نسخه‌ای از آن پیوست می‌باشد، این نوع اشاعه اکاذیب و تهمت خود جرم بوده و از مصادیق بارز ماده ۱۴۰ قانون تعزیرات می‌باشد، "ماده ۱۴۰ هر کس به وسیله اوراق چاپی یا خطی یا انتشار آنها یا به وسیله درج در روزنامه و جراید یا نطق در مجامع به کسی امری را صریحاً نسبت دهد که مطابق قانون آن امر جرم محسوب می‌شود، نسبت دهنده مغفرتی خواهد بود..."

مسئله مهمی که در اعلامیه مورد بحث قابل توجه می‌باشد علاوه بر تهمت و ناسزاگویی و تحریف حقایق مسلم تاریخی و غیره، موضوع نقشه‌حمله به شخص فقیه عالیقدر و مجروح کردن وی می‌باشد که در صفحه ۲۰ اعلامیه مذکور به چنین امری اشاره شده است و با عنایت به تهدیدی که از این ناحیه جهت امنیت جانی و حیثیتی ایشان و شاگردان ایشان وجود دارد تقاضا دارد دستور فرمایید سریعاً نسبت به تعقیب و مجازات مسببین و محرکین غائله مذکور که تعدادی از آنها توسط شاگردان جلسه شناسایی گردیده‌اند و اسامی آنها در ذیل ورقه آمده است اقدام نموده و از هرگونه اختلال و بی‌نظمی در حوزه مقدسه علمیه که آبروی نظام و انقلاب اسلامی می‌باشد پیشگیری نموده، از هتک حیثیت‌علما و مراجع و طلاب و تهدید و ارباب اشخاص جلوگیری نمایند که سستی در این امر عواقب بس ناگوار و غیر قابل جبران برای نظام اسلامی و حوزه‌های علمیه و بلکه برای کیان اسلام و تشیع خواهد داشت. والسلام علیکم ورحمات‌الله

۷۳/۱۰/۱۸

شاگردان درس حضرت آیت‌الله العظمی منتظری دامتبرکاته

رونوشت:

مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دامتبرکاته

ریاست محترم جمهوری حضرت حجج‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی

ریاست محترم قوه قضائیه حضرت آیت‌الله یزدی

اسامی بعضی از متهمین که مورد شناسایی قرار گرفتند از این قرار است: ۱- جواد چناری ۲- قدرت امیرخانی ۳-

حسین مقنسی ۴- عباسعلی سالنورگر ۵- محسن صاحبیان ۶- محمد شجاعی ۷- حمید اسدی ۸- محمد قانمی ۹- یوسف اسزاده ۱۰-

جعفر شامخی ۱۱- حمیدرضا (ابوالفضل) نوری

پیوست شماره ۱۹۳: بیانات معظمه در پایان درس خارج فقه پیرامون بحران خلیج فارس و کشتار مردم مسلمان عراق توسط نیروهای آمریکا، مورخه ۱۳۶۹/۱۰/۲۹

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خداوند انشا الله لعنت کند آل صباح را که دو سه سال پیش پای آمریکا را در خلیج فارس و در این منطقه باز کرد و خدا سزایشان را داد و آنها را الحمد لله آواره کرد، و بعدش خدا لعنت کند آل سعود را که برای حفظ حکومت پوشالی تحمیلی خودشان باز پای آمریکا و ایادیش و همه قوای کفر را به منطقه باز کردند، حرم امن خدا را که به دستور پیغمبر اکرم (ص) بکاید منطقه حجاز از کفار پاک باشد، منطقه وحی خدا را در اختیار آمریکا و ایادی کفر قرار دادند برای حفظ حکومت پوشالی خودشان، و بالنتیجه با پول منطقه ماها، پول ذخاثری که مال اسلام است، با پول اینها بمب و موشک بر سر مسلمانها بریزند، فرق نمی کند وقتی که بمب و موشک به سر ملت عراق بریزند مثل این است که به سر ماریخته اند، ما صدام را کار نداریم، صدام هم یکی مثل همانهاست، اما مردم مسلمان بیگناه بغداد و بصره و شهرهای عراق بمب و موشک بمسلمان ریخته می شود، بهانه این است که چسرا آل صباح را از کویت بیرون کردند، چطور آمریکا آن وقت که اسرائیل شهرهای فلسطین را اشغال می کند، فلسطینی ها را قتل عام می کند، مدافع اسرائیل است، خودشان پاناما و کشورهای آمریکای لاتین را اشغال می کنند و در آن دخالت می کنند هیچ اشکال ندارد، از ینگه دنیا پا می شوند می آیند اینجا و خلاصه تمام منطقه را مثل اینکه مال خودشان می دانند، به اسم حمایت کویت. کویت چه آقا جان، اینها می خواهند منطقه در اختیار خودشان باشد، صریحا می گویند نفت را می خواهند، مال خودشان می دانند. خلاصه خدا لعنت کند آنهایی که پای اینها را باز کردند اینجا و امیدواریم انشا الله همان طوری که آنها سزای عمل خودشان را دیدند و آواره شدند و انشا الله ذلیل تر می شوند اینها هم سزای عملشان را ببینند و ذلیل بشوند. خداوند انشا الله مسلمانها را از شر همشان نجات بدهد. علی ای حال، الان که قوای کفر آمده اند توی منطقه اسلام، منطقه اسلام ایران و غیر ایران ندارد، در اسلام مرز نیست، اسلام اسلام است، بمب و موشک با پول خودمان به سر ملت مسلمان عراق بریزند مثل این است که به سر ما ریخته اند "ما غزی قوم فی عقردار هملا ذلوا" کفار را کشیده اند تو منطقه خودمان، الان که اینها توی منطقه ما آمده اند و دارند روی سر ما بمب و موشک می ریزند حالا وقت مرگ بر آمریکاست، همه کشورهایی که یک خسرده غیرت دارند حتی اروپا، حتی مقابل کاخ سفید حالا آنجا دارند شعار می دهند، می بینیم می دهند علیه جنگ و متاسفانه خاک مرگ بر سر ما ایران ریخته شده، همین طور اینجا سساکت نشسته ایم آنها هر کار می خواهند بکنند، اقلا هر جوری می توانند اشخاص باید اظهار تنفر بکنند، اظهار انزجار بکنند که به چه مناسبت قوای کفر بیایند به سر ما بمب و موشک بریزند، ما حتی مرگ هم بهشان نگوئیم و اظهار مخالفت نکنیم با آنها و با مسلمانان نامردی که آمده اند با اینها همکاری می کنند از مصر و سوریه و ترکیه و امارات و ما اقلا اظهار تنفر هم نکنیم. خداوند انشا الله به مسلمانها یک جو غیرت بدهد، یک جو حمیت بدهد، یک میلیارد مسلمان همه امکانات هم مال خودشان، هم بدبختیها برای این است که این سران دست نشانده باشند و آن وقت آخوندهای دریاری هم که از همینها حمایت می کنند همین حالا همدارند حمایت می کنند. و پیغمبر اکرم (ص) فرمود: "صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی و اذا فسنا فسدت امتی، الفقها و الامرا" امرای ظالم و خائن خود فروخته و فقهائی که حامی این سلاطین خائن هستند. خدایا به حق محمد و آل محمد مسلمانها را مخصوصا شیعه علی بن ابیطالب و شیعه ائمه اثنی عشر هشتاد درصد مردم عراق شیعه مذهب و مستضعفان خدایا مسلمانان را از شر کفار و اجانب و ایادی و عمالشان و این سران خائن نجات بده. خدایا وحدت کلمه بین دلهای مسلمین ایجاد بفرما. ما را به وظایفمان آشنا بفرما. اللهم اغنل الیهود و الکفره، اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا، بجاه محمد و آله.

پیوست شماره ۱۹۴: پیام معظمه به آیت الله العظمی خونی در باره حوادث خونین عراق، مورخه ۱۳۷۰/۱/۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نجف اشرف محضر مبارک مرجع عالیقدر تشیع آیت الله العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خونی مدظله العالی پس از سلام و تحیت، اوضاع هولناک و حوادث خونین عراق و قتل عام مسلمانان آن کشور و اهانت به ساحت مقدسه عتبات عالیات صانها الله عن الاقات و تخریب بلاد و قری توسط عوامل رژیم بعث و تجاوز به حریم مقدس حوزه علمیه هزارساله نجف اشرف و مقام محترم مرجعیت عامه و بازداشت و تحیت نشمار قسرا دادن حضرتعالی و جمعی از علما اعلام حوزه مقدسه به دنبال مظالم و لجبازیهای ممتد رژیم بعثی و توطئه های مرموز استعمارگران آمریکائی و غربی و صهیونیسم جهانی و کشتارها و تخریبهای بی رحمانه و طمع آنان نسبت به اراضی و ذخاثر و منابع غنی کشورهای اسلامی و همکاری سوان خود فروخته، قلوب همه مسلمانان و آزادیخواهان جهان و از جمله ایران اسلامی راست متاثر و جریحه دار ساخته است. حساسیت اوضاع کنونی عراق به حدی است که کوچکترین مسامحه یا ضعف یا تمایل به معادلات سیاسی سیاست بازان با وجود توطئه های عمیق و پشت پرده جنایتکاران خارجی و داخلی، ضایعات و خسارات جبران ناپذیری را برای کشور عراق و اسلام عزیز به دنبال خواهد داشت. تاریخ گذشته عراق نشان داده است که مراجع عظام و علما اعلام عراق و حوزه مقدسه نجف اشرف بیشترین نقش را در کسب استقلال آن کشور و طرد استعمارگران خارجی داشته اند. و امروز با توجه خاص قدرتهای استعماری جهان بخصوص آمریکای جهانخوار و صهیونیسم جهانی و اشغال نظامی قسمتی از آن کشور توسط آمریکا و متحدین غربی از یک طرف، و جنایات و مظالم رژیم بعث از طرف دیگر، انتظار همه مسلمانان متعهد و نیروهای انقلابی و آزادیخواه این است که حوزه مقدسه نجف اشرف و علما اعلام عراق زیر نظر حضرتعالی ملت مظلوم عراق را در تحصیل استقلال و آزادی کشور هدایت کرده و در مقاطع گوناگون وظائف و تکالیف شرعی مبارزین مسلمان را تعیین و باتاسی به سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام موضعگیریها به شکلی باشد تا فشارها و تهدیدهای داخلی و خارجی کوچکترین خلل و سستی در انجام این وظیفه مهم اسلامی و ملی بوجود نیاید، و انشا الله در پرتو توکل و استمداد از خدا و توسل به ارواح مقدسه ائمه بسزرگوار

شیعۀ اسلام علیهم رهبری حضرات علما و مرجعیت شیعه بتواند با فداکاری و ایثار و تداوم مبارزه و مقاومت، تهاجم‌های آزادیخواه و وظیفه‌شناس عراقی را از هر جناح و صلیت و در هر موقعیتی که هستند بسیج و همبند کند تا انقلاب آن کشور را به پیروزی نهائی و حاکمیت عدالت و آزادی و استقلال واقعی برساند. و بر همه مسلمانان متمکن و سران متعاهد کشورهای اسلامی است که از هیچ کمک و مساعدت مادی و معنوی بخصوص رساندن مواد غذایی و دارویی به ملت مظلوم و مبارز عراق دریغ نفرمایند و تنها به اظهار تاسف قناعت نکنند. اینجانب مصیبت شهادت هزاران مسلمان مبارز عراقی و مردان و زنان و بچه‌های بیگناه بی‌پناه را به دست آمریکای مهاجم و مستعمرین غریب و نوکران آنان از یک طرف، و عمال بی‌دین و بی‌وجدان رژیم بعث از طرف دیگر به حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه الشریف و به مراجع معظم بخصوص حضرت‌عالی و حوزه‌های علمیه و بازماندگان محترم شهدا و به همه مسلمانان جهان تسلیت می‌گویم، و از خداوند قادر متعال سلامت حضرت‌عالی و رفع فشار و خطر از جنابعالی و سایر علمای اعلام و برادران گرفتار و موفقیت نهائی ملت مظلوم عراق و همه مسلمانان جهان را در صحنه‌های مبارزات از صمیم دل مسئلت می‌نمایم. والسلام علیکم ورحماتۀ الله وبرکاتہ

۵ رمضان المبارک ۱۴۱۱

قم، حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۹۵: پیام معظمه به مناسبت تشکیل کنفرانس صلح خاورمیانه، مورخه ۱۳۷۰/۵/۲۰

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء بعضهم اولياء بعض، ومن يتولهم منهم فانه منهم، ان الله لا يهدي القوم الظالمين. فتری الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون نخشی ان تصیبنا دائره فعیسی الله ان یتاتی بالفتح او امر من عنده فیصبحوا علی ما اسروا فی انفسهم نادمین. (المائدہ ۵۲، ۵۱) صدق الله العلی العظیم.

امریکای جهانخوار که به دعوت سران سرسپرده، منطقه خلیج فارس را رسماً اشغال نظامی کرد و به کشتارها و تخریبهای وحشیانه دست زد اینک با احساس پیروزی نظامی و نداشتن رقیب خود را قسیم منطقه فرض کرده و برای کشورهای اسلامی نقشه‌های خطرناک طرح می‌کند، و از جمله تصمیم دارد با تحمیل یک کنفرانس فرمایشی به نام صلح، به اسرائیل غاصب این فرزند نامشروع استعمار شرعیت سیاسی بدهد سران خود فروخته را بر سر میز مذاکره با اسرائیل بنشانند. آمریکا از یک طرف اسرائیل را در جنایتها و آدم‌کشیها و توسعه‌طلبیها و حتی تولید سلاحهای خطرناک آزاد می‌گذارد و کمکهای کلان خود را در اختیار آن می‌گذارد، و از طرفی به نام حمایت از صلح منطقه کشورهای اسلامی را خلع سلاح و یا محدود می‌کند.

خداوند! اسلام به پیروان خود درس ایمان و استقامت و عزت و فداکاری می‌دهد و این همه فداکاری و مردانگی و شهادت در راه حق را تاریخ از مسلمانها ثبت و ضبط کرده است، اینک چه شده است کسانیکه به نام اسلام عزیز بر کشورهای وسیع اسلامی با این همه ذخائر و امکانات مادی و معنوی حکومت می‌کنند این اندازه در مقابل کفر جهانی خودباخته و ذلیلند، به نحوی که برای ادامه چند روز حکومت پوشالی خودشرف و حیثیت خود و ملتشان را می‌فروشند؟ در صورتی که خداوند قادر متعال در آیات کثیره از قرآن کریم از موالاه و دوستی با کفار و اهل کتاب نهی کرده و فرموده است: "و ان تصروا وتقتوا لایضرم کیدهم شیئا" (آل عمران، ۱۲۰). آیا اینسان سرنوشت شوم پادشاهان ظالم و حکام ستمگر را نخوانده و نشنیده‌اند؟ آیا توجه ندارند کسانیکه با فشار استعمار پیر بریتانیا وجود کشور اسرائیل را امضا کردند اینک تاریخ معاصر نام آنان را با چه ننگ و رسوائی یاد می‌کند و الان در جهنم سوزان خدا گرفتارند؟ اینسان اگر فرضاً دین ندارند چرا اقلا مردانگی و شهامت و غیرت را حفظ نمی‌کنند و زیر بار تحمیلات کفر و صهیونیسم جهانی می‌روند؟

باری شرکت در کنفرانسی که اسرائیل غاصب در آن شرکت داشته باشد خیانت به اسلام و شرعیت دادن به اسرائیل و پاکداشتن روی حقوق حقه ملت فلسطین است.

تا حال کدام صاحب خانه با دزد غاصب طماع کنفرانس صلح تشکیل داده و با او بر سر میز مذاکره نشسته است، در این کنفرانس تحمیلی بطور قطع و یقین اسرائیل امتیاز می‌گیرد و یک جو امتیاز نمی‌دهد و فقط ننگ و عار ابندی برای شرکت کنندگان باقی خواهد ماند. هر کشوری که اجازه دهد این کنفرانس تحمیلی در آن کشور تشکیل شود به اسلام عزیز و ملت مظلوم فلسطین خیانت کرده و خونهای پاکهزاران شهید را زیر پا گذاشته است. ملت‌های مسلمان باید به وظیفه مهم خود در برابر حکامی که به آرمان مسلمین خیانت می‌کنند توجه نمایند و در این مساله مهم سرنوشت ساز بی‌تفاوت نمانند. بر حسب نقل مورخین و از جمله طبری (ج ۷ ص ۳۰۰ چاپ لیدن): سالار شهیدان و سرور آزادگان حضرت سیدالشهدا (ع) از رسول خدا (ص) نقل می‌کنند که آن حضرت فرمود: "من رای سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله ناکثاً لعهد الله مخالفاً لسنة رسول الله (ص) یعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله" الحدیث.

سکوت مسلمانان و مردم آزاده جهان در مقابل این رسوائی بزرگ موجب سخط خدا و لعن و نفرین آیندگان خواهد بود. اینک که ملت مظلوم فلسطین برای احقاق حقوق خود و نجات قدس عزیز قیام کرده است و هر روز شهیدانی در این راه مقدس تقدیم می‌نمایند، بر همه مسلمین واجب است آنان را در این جهاد مقدس به هر نحو ممکن یاری کنند و نگذارند بازیهای سیاسی چسراغ این نهضت مقدس را خاموش نماید، آنچه به زور گرفته شده جز به جهاد و زور به دست نمی‌آید و در این میان بیش از همه ملت مسلمان ایران و بخصوص حوزه علمیه قم و مردم شریف و مبارز قم که پایگاه انقلاب اسلامی است باید به این وظیفه مهم توجه نمایند، و انشا الله زمینه پیادشدن وعده امام صادق (ع) بر حسب روایت بحار الانوار مرحوم مجلسی را فراهم نمایند (ج ۵۷ ص ۲۱۶ طبع بیروت). والسلام علی جمیع اخواننا المسلمین ورحماتۀ الله وبرکاتہ

۳۰ محرم الحرام ۱۴۱۲ ۱۳۷۰/۵/۲۰

قم حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۹۶: متن پیام معظمه به ششمین کنفرانس سران کشورهای اسلامی در داکار
۲ جمادی‌الثانیه ۱۴۱۲ ۱۳۷۰/۹/۱۸

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

توسط وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران سنگال داکار ششمین کنفرانس اسلامی و فقهاالله تعالی لتقویه الاسلام
سلام علیکم ورحمةالله وبرکاته. "و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مومنین" (آل عمران، ۱۳۹)
"فلا تهنوا و تدعوا الی السلم و انتم الاعلون، والله معکم، و لن یترکم اعمالکم" (محمد، ۳۵) اینجانب با توجه به حساسیت
شرائطی که جلسه سران کشورهای اسلامی و فقهم الله تعالی در آن تشکیل می‌شود بر حسب وظیفه الهی و وجدانی لازم دیدم نکاتی را
تذکر دهم: شما آقایان محترم به خوبی از جریان‌های تلخ این زمان و مصائبی که از ناحیه دشمنان اسلام، اسلام عزیز و مسلمین را
تحت فشار قرار داده‌اید. از طرفی توطئه دیرینه صهیونیسم جهانی با پشتیبانی آمریکا و غرب، مسجداً اقصی قبله اول
مسلمانان و قدس شریف و اراضی مسلمین را اشغال، و در قلب جهان اسلام مانند یک غده سرطان جای گرفته و به کشتار وحشیانه
مسلمین ادامه می‌دهد، و برنامه‌اشغال از نیل تا فرات خود را مجدانه تعقیب می‌نماید، و اینک درصدد است رسمیت خود را نیز به
سران کشورهای اسلامی تحمیل کند، و از طرف دیگر در هند و سریلانکا و منسطقه‌های دیگر نیز مسلمانان بی‌دفاع تحت
فشار و ظلم دولتهای خونخوار و ظالم قرار گرفته‌اند. و در مقابل بسیاری از سران کشورهای اسلامی یا در اثر بیگانگی از اسلام
اصیل و ملت خود عمال بیگانگان شده‌اند، و یا در اثر ضعف روحی اتکال به خدا و اعتماد به نفس و قدرت تصمیم‌گیری
را از دست داده‌اند و در نتیجه کشورهای اسلامی دچار تشنگی و ضعف و انحطاط شده‌اند. و در این میان آمریکا تنها قدرت انحصاری
تصمیم‌گیرنده در مسائل جهانی شده و خود را قیم و مالک بلامنازع جهان فرض می‌کند. در چنین شرایطی اجتماع شما در این
کنفرانس فرصت بسیار خوبی است و وظیفه الهی و ملی شما بسیار سنگین است، و خدا و اسلام و قرآن و ملت‌های بیدار و
زجر کشیده شما از شما انتظارات بجایی دارند. کشورهایی که تحت نفوذ شماست از نظر قدرت مادی و معنوی و انسانی و ذخائر و
معادن و وسعت و شرائط حیات در حد بالایی است به نحوی که آمریکا و غرب و شرق در حفظ صنایع و تمدن و حیات خود کاملاً به
شما نیاز دارند. آنان به شما نیاز دارند و شما اگر متحد و هماهنگ شوید به آنان نیاز ندارید.

چرا به جای حفظ عزت اسلامی این اندازه خود و ملت‌های مظلوم خود را اسیر و ذلیل قدرتهای استعماری می‌کنید؟ اگر شما به
آیه شریفه: "واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لاتفرقوا" عمل کنید و با یکدیگر هماهنگ شوید قطعاً با یک میلیارد جمعیت مسلمان و
این همه ذخائر و معادن و اراضی و امکانات، و مهمتر از همه قدرت معنوی اسلام که قرن‌ها در علم و تمدن و اصلاح جهان
نقش اساسی داشته بزرگترین قدرت جهان خواهید بود، چرا از مجد و عظمت مادی و معنوی خود غافلید؟

شما می‌توانید با اتکال به خدا و اعتماد به نفس و ملتتان در نظم نوین جهان و سوق ملتها به حقیقت و عدالت و مبارزه با
ظلم و فساد و غارتگریها و دفاع از مظلومین جهان پیشقدم باشید. اگر شما اختلافات ساختگی را که به مناسبت‌های مختلف
استعمارگران ایجاد کرده و به آنها دامن می‌زنند کنار بگذارید خدا از شما راضی می‌شود و قدرتی خواهید بود که به فرموده
رهبر فقید انقلاب اسلامی ایران: آمریکا در مقابل شما هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. آیا تنگ نیست که مسلمین با این همه جمعیت و
قدرت و امکانات در مقابل یک مشت صهیونیست ترورست که از اطراف دنیا جمع شده‌اند ذلیل و ضعیف و تماشاگر
صحنه‌های سیاسی ذلت بار باشند، و احیاناً برخی از مدعیان دروغین اسلام نیز با آنان هم پیمان و هم صدا و صاف کننده راه
تحقق مطامع آنان باشند؟ اگر امروز که سیاست دنیا به نفع آمریکا و صهیونیسم جهانی پیش می‌رود شما سران کشورهای اسلامی
نجنید و شرائط جهان را به نفع اسلام و مسلمین و مستضعفین تغییر ندهید فردا دیر است و شاید دیگر فرصتی به دست نیلورید و
قهر در مقابل ملتها و آیندگان محکوم خواهید بود. امروز که جمهوری اسلامی ایران که کانون انقلاب اسلامی است نیز با شما
همهنگ شده چشم انقلابیون جهان بیشتر متوجه شما شده، و اگر به نفع اسلام و مستضعفین قدم بردارید همه با شما همراه خواهند شد.

قرآن کریم شما را از تولی و همبستگی با کفار نهی فرموده:

"یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الیهود و النصارى اولیا بعضهم اولیا بعض و من یتولهم منکم فانه منهم، ان الله لایهدی القوم
الضالین. فتری الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون نخشی ان تصیبنا دائرة فنعسی الله ان یتاتی بالفتح او امر من
عنده فیصبحوا علی ما اسروا فی انفسهم نادمین" (المائدہ، ۵۲، ۵۱)

"یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعباً من الذین اتوا الكتاب من قبلکم و الکفار اولیا واتقوا الله ان
کنتم مومنین" (المائدہ، ۵۷)

به خود آید و با یکدیگر متحد و هماهنگ شوید. و راضی نشوید همچون گذشته‌ها کار کنفرانس منحصر در خوش و بش‌های
سیاسی و تصویب یک سری قطعنامه‌های بی‌محتوا و شعارهای تکراری به دور از عمل گردد.
خداوند طائب علمی از حوزه علمیه قم تذکر داد امید است نرنجند و به خود آیند و خود را در مقابل خدا و ملتها و تاریخ رو
سفید کنند. والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

قم حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۹۷: سخنان معظمه در پایان درس خارج فقه و پیام ایشان به شیعیان حجاز و منطقه شرقی در ارتباط با فتورای
استعماری یکی از اعضای مجلس اعلای افتای سعودی و ایراد برخی اتهامات بر شیعه، مورخه ۱۳۷۰/۹/۲۷

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مسائلی که اخیراً پیدا شده اینکه همه آقایان توجه دارید در منطقه شرق عربستان (قطیف و احسا و دمام) این قسمت‌ها
شیعه نشین است و خداوند تبارک و تعالی ذخائر و معادن و برکاتش را هم آنجا قرار داده، منطقه نفتی عربستان همین قسمت
است که شیعه نشین است و متأسفانه حکومت سعودی و آمریکا بر آنجا مسلطند، ذخائر و معادن و ثروت را می‌برند و در عین حال

بر سر شیعه‌ها می‌زنند، اصلاً آنها را آدم حساب نمی‌کنند، و به قدری این روحیه ضد تشیع در آل سعود و همچنین در هیئت حاکمه آمریکا قوی شده که شما دیدید صدام با این همه جنایاتی که کرد و همه از دستش ناراحت و عصبانی بودند برای اینکه در عراق مبادا یک وقت شیعه‌ها پا بگیرند صدام را ابقا کردند و هر چه فشار از طرف صدام و حکومت بعث به طرف منطقه شیعه بیاید کمتر سر و صدا دارد اما منطقی‌های دیگر سر و صدایش زیاد است.

این مسأله ضد تشیع در حقیقت ضد اسلام است چون حقیقت اسلام همان اسلام مولی امیرالمؤمنین (ع) و انصاطهار (س) است لذا اینها ضد اسلامند البته اسلامی که با آمریکا و سیاستهای استعماری هماهنگ باشد مورد مخالفت آنها نیست، این همه ظلم و تعدی نسبت به شیعه‌ها را داشتند به جای خود، اخیراً یک ورقه‌ای دست ما رسیده است و آن اینکه یکی از مفتی‌های آنجا حکم کرده به اینکه شیعه‌ها اصلاً کافرند و مشرک و مهندور الدم، ذبیحه آنها حرام است عبارت این طور است:

فلا یحل ذبح الراضی و لا اکل ذبیحته فان الراضی غالباً مشرکون حیث یدعون علی ابن ابیطالب دائماً فی الشده و الرخا حتی فی عرفات والطواف و السعی و یدعون ابنانه و ائمتهم کما سمعناهم مراراً و هذا شرک اکبر و رده عن الاسلام یستحقون القتل علیها کما هم یقولون فی وصف علی (رض) یصفونه باوصاف لاتصلح الا لله کما سمعناهم فی عرفات و هم بذلک مرتدون حیث جعلوه رسا و خالقاً و مستصرفاً فی الکوثر و یعلم الغیب و یملک الضر و النفع و نحو ذلک کما انهم یظعنون فی القصر آن الکریم و یزعمون ان الصحابه حرفوه و حذفوا منه اشیا کثیره تتعلق باهل البیت و اعدائهم فلا یقتلون به و لایرونه دلیلاً. کما انهم ایضاً یظعنون فی اکابر الصحابه کالخلفاء الثلاثه و بقیه العشره و امهات السومنین و مشاهیر الصحابه کانس و جابر و ابی هریره و نحوه هم، فلا یقبلون احادیثهم لانهم کفار فی زعمهم و لایعملون باحادیث الصحیحین الا ما کان عن اهل البیت و یعلقون باحادیث مکتوبه او لادلیل فیها علی ما یقولون.

و لکنهم مع ذلک یناقون فیقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم و یخفون فی انفسهم ما لا یدون لک و یقولون من لاتیبه له فلا دین لعلنا نقبل دعواهم فی الاخره و محبه الشرع الخ. فالنفاق عقیده عندهم کفی الله شرهم و صلی الله علی محمد و آله و صحبه و سلم... تاریخ ۱۴۱۲/۳/۲۲ عبدالله بن عبدالرحمن جبرین.

خلاصه واجب القتل دانسته شیعه‌ها را، با این وصف پیدا است که این یک مقدمه‌ای است که می‌خواهند روی شیعه که در عربستان (قطیف و احسا) محصورند فشار بیاورند با اینکه عرض کردم مسنطقه اینها منطقه نفت خیز است، نفت مال اینهاست، ذخائر مال اینهاست، مال اینها را غصب می‌کنند تازه آن وقت مهدور الدمشان می‌کنند.

اینجا به عقیده من در درجه اول علما و بزرگان و نویسندگان اینها وظیفه دارند به اندازه‌ای که می‌توانند از این شیعه‌ها حمایت بکنند و این مسأله را کوچک نشمارند. حالا ما که وسیله‌ای نداریم صدایمان هم به جایی نمی‌رسد، من دیشب نشستیم نه به عنوان رد، به عنوان در حقیقت تسلیت و مثلاً دلجوئی از شیعیان آن منطقه، پنج صفحه‌ای نوشتم برای اینکه نکات حدیثی هم در آن هست برای آقایان می‌خوانم و خالی از فایده نیست...

(سپس حضرت آیت الله العظمی منتظری بیانیه خود را که به زبان عربی نوشته بودند قرائت فرمودند که ترجمه آن چنین است):

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهیرین و لعنات الله علی اعدائهم اجمعین. اما بعد، اخیراً ورق کاغذی به دستم رسید که متضمن یک فتوای استعماری از شیخ عبدالله بن عبدالرحمن الجبرین عضو مجلس اعلیٰ افتا سعودی به تاریخ ۱۴۱۲/۳/۲۲ بود. این ورقه حاوی مسائلی زیر علیه برادران و خواهران شیعه می‌باشد: از طرفی حکم به کفر شیعه و حرمت استفاده از ذبایحشان نموده است و از سویی آنان را از آن جهت که به نظر او مشرکند چون در حق علی و اولاد او علیهم السلام غلو نموده‌اند و علی را با صفاتی یاد می‌کنند که جز خدا کسی صلاحیت آنها را ندارد و او را در حد خدائی و خالق و فعال در عالم وجود بالا می‌برند، مستحق قتل دانسته و از طرف دیگر می‌گویند: شیعیان قرآن کریم را مورد طعن و تحقیر قرار می‌دهند و می‌گویند قرآن تحریف شده است و همچنین بزرگان صحابه پیامبر همچون خلفا سه گانه و امهات مومنین را مورد طعن و ناسزا قرار می‌دهند و با این حال با اعمال نفاق بر زبان چیزی را می‌گویند که در قلب آنها وجود ندارد...

راجع به این حکم باطل و استعماری نامبرده نکاتی را متذکر می‌شوم:

۱- این حرکت شیطنی نه اولین حرکت است در جهت مقاصد اجانب و نه آخرین آن بر کسی پوشیده نیست که شخص نامبرده اولین کسی نیست که در جهت خدمت به سیاست شیطنی اجانب و بیگانگان که شمارشان همواره "تفرقه بینداز و حکومت کن" می‌باشد کمر به شکستن وحدت مسلمانان و روشن نمودن آتش فتنه و اختلاف بین مسلمین بسته است، بلکه پیش از او افراد زیادی بودند که چنین خدمت بزرگی را به اجانب و شیاطین نموده‌اند. شخص نامبرده و امثال او به جای آنکه حملات خود را متوجه کسانی سازد که بر خلاف دستور صریح قرآن کریم، یهود و نصاری را دوست و همپیمان خود قرار داده و کشورهای اسلامی را زیر سلطه کفار و اجانب در آورده‌اند، حملات ظالمانه خود را متوجه شیعیان مظلوم نموده که به منظور عمل به حدیث شریف "ثقلین" همواره پیروان و دستداران عترت طاهره پیامبر اکرم (ص) می‌باشند. اینجانب درصدد رد و بحث نسبت به اتهاماتی که نامبرده بر شیعه امامیه که با تمام وجود موحد خالص و مومن به اسلام و قرآن کریم و پیامبر اعظم (ص) عترت طاهریین (ع) می‌باشند وارد نموده نیستم، زیرا اتهامات ذکر شده را علمای بزرگوار شیعه رضوان الله تعالی علیهم کرا را و به طور مشروح و مستدل در کتابهای شریف و تالیفات گرانبهای خود رد کرده و جوابهای قانع کننده داده‌اند، شکر الله سعیم.

آنچه اکنون درصدد آن هست تنها تسلیت و اظهار همدردی با شیعیان مظلوم حجاز و منطقه شرقی است که فعلاً گرفتار

کسانی شده‌اند که خود را به اسلام منسوب نموده و اسلام و علوم آن را در مقاصد استعماری خود در آورده و در پناه حکومت سعودی به ایجاد تفرقه و شکاف در صفوف مسلمانان اشتغال دارند.

ای برادران و خواهران، شما اکنون در سرزمین وحی و جایگاه رسالت مورد ظلم و تجاوز قرار گرفته‌اید، مصیبت‌ها و بلاهایی که بر شما وارد شده و می‌شود را تحمل کنید و صبر پیشه دارید که خدای متعال به صابرین، بدون حد و حساب، اجر و پاداش عطا خواهد نمود” انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب” (زمر، ۱۰).

بر این مصیبت‌ها صبر کنید همان گونه که پیامبر خدا (ص) امیرالمومنین و فاطمه زهرا و عترت طاهریین علیهم‌السلام در برابر کفر و ستم‌شکین و ظلم ظالمین و افرادی که به نام اسلام حق آنان را غصب نموده و خون پاک آنان را مباح دانستند صبر کردند، و همانا شما جز کسانی هستید که پیامبر (ص) آنان را رستگار و اعمالشان را مرضی خداوند دانسته است. سیوطی در کتاب تفسیر خود بنام الدر المنثور ج ۶ ص ۳۷۹ در تفسیر سوره بینه به نقل از جابریین عبدالله چنین آورده است: “جابر می‌گوید روزی ما خدمت پیامبر بودیم که علی از راه رسید آنگاه پیامبر (ص) در حق او فرمود: قسم به خدائی که جانم در دست همانا این مرد و شیعیان او در روز قیامت رستگار و اهل فوز خواهند بود، و آیه شریفه: “ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه” نازل شد، پیامبر (ص) خطاب به علی فرمود: آن کسی که خیر البریه است همانا تو و شیعیانت می‌باشید که روز قیامت راضی و مرضی هستید. همچنین ابن‌مردویه از علی (ع) نقل می‌کند که پیامبر (ص) به من فرمود: “مگر آیه شریفه: ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه را نشنیده‌ای، مراد در این آیه تو و شیعیانت هستید، میعادگاه من با شماها همانا حوض است، و هنگامی که خلافت برای حساب آورده می‌شوند تو و شیعیانت با قیافت‌های شریف و نورانی و ممتاز در حالی که همه شما را می‌بینند برای حساب دعوت می‌شود.”

۲ در اینجا نمونه‌هایی از سفارشات و تاکیدات پیامبر اکرم (ص) در مورد حضرت امیر و عترت طاهریین که در مناسبت‌های مختلف ایراد فرموده‌اند را یاد آور می‌شوم:

یک: عمران بن‌الحصین می‌گوید: پیامبر اکرم (ص) در جانی سه مرتبه فرمود: “شما مردم از علی چه می‌خواهید؟ آنگاه فرمود: همانا علی از من است و من از علی، و اوست ولی و سرپرست هر مومنی بعد از من” (سنن ترمذی، باب مناقب علی بن ابیطالب، ج ۵، ص ۲۹۶). از تامل در کلمه “من بعدی” غفلت نشود که ولی در اینجا به معنای فقط دوستی با علی نیست بلکه مقصود اشاره به مقام امامت و ولایت آن حضرت بعد از پیامبر است، زیرا دوستی با علی مخصوص زمان پس از رحلت پیامبر نمی‌باشد.

دو: در جریان انذار عشیره و فامیل نزدیک پیامبر توسط آن حضرت آمده است که پیامبر اکرم (ص) در حالی که به حضرت امیرالمومنین اشاره می‌کرد فرمود: “همانا این مرد برادر و وصی و خلیفه من می‌باشد، پس باید نسبت به او فرمانبردار و شنوا باشید” (تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۷۱ چاپ لیدن، و نیز کامل بن اثیر ج ۲، ص ۶۲).

سه: زید بن ارقم می‌گوید: پیامبر فرمود: “همانا من در بین شما دو چیز را باقی می‌گذارم که اگر به آنها تمسک نمودید و چنگ زدید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد، و یکی از این دو چیز از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا که رسمانی است الهی از طرف خدا بر مردم روی زمین و عترت و اهل‌بیت من، و این دو چیز از یکدیگر هرگز جدا نمی‌شوند تا هنگامی که نزد حوض به من برگردند، پس ای مردم مواظب باشید که چگونه با دو یادگار من عمل خواهید کرد” (ترمذی باب مناقب اهل‌بیت ج ۵ ص ۳۲۸ حدیث ۸۷۶۳).

مضمون این حدیث (تقلین) بین شیعه و سنی متواتر و قطعی است، و معنای تمسک و چنگ زدن به قرآن و عترت که در این روایت مورد تاکید پیامبر اکرم (ص) قرار گرفته بدیهی است که همان حجت و معتبر بودن کتاب خدا و اقوال و سنت عترت و لزوم عمل به آنهاست، پس در حقیقت پیامبر (ص) به امت خود وصیت نموده است که باید به گفتار و روایات عترت او عمل شود و آیا چنین وصیت و دستوری را آن حضرت در مورد فتاوا و اقوال فقهای اربعه که پیشوایان مذاهب اربعه هستند داده است؟ در صورتی که آنان در قرن دوم هجری زندگی می‌کرده‌اند و هرگز پیامبر را ندیده‌اند، پس چه شده است که شیعه که اقوال و سنت عترت طاهره را پس از قرآن کریم اخذ و مورد تمسک و عمل قرار داده‌است کافر است ولی آنهایی که بر خلاف دستور صریح پیامبر اسلام به عترت او پشت کردند و تمسک به آنان ننمودند مسلمان مخلص از کار درآمدند؟ چهار: حضرت امیر (ع) در خطبه دوم نهج‌البلاغه در مورد عترت پیامبر اکرم (ص) چنین فرموده است:

”هیچ کس از این امت را نباید با آل‌محمد (ص) مقایسه نمود و هیچ گاه قدر و منزلت کسانی که از نعمت عترت بهره‌مند می‌شوند را نباید با آنان مساوی دانست، همانا عترت اساس دین و پایهای یقین و معرفتند، هر کس از مسیر عترت جلوتر رفت باید به سمت آنان برگردد و هر کس از آنان عقب افتاد باید خود را به آنان برساند، از خصائص و ویژگیهای عترت همانا حق ولایت و امامت و داشتن وراثت پیامبر و وصیت آن‌بزرگوار در حق آنان می‌باشد.”

و من گمان نمی‌کنم هیچ مسلمان با انصافی جرات کند و حاضر شود فقهای اربعه اهل سنت را در علوم و فضائل بر ائمه شیعه که از عترت طاهره پیامبرند ترجیح دهد، ولی تاریخ شاهد است که سیاست امویین و عباسیین در حق عترت پیامبر کرد آنچه را کرد و تو از سیاست چمی‌دانی؟ و ما ادریک ما السیاسه؟

آیا تمام صحابه پیامبر باید مورد تقدیس باشند؟

۳ بر اساس صریح قرآن و سنت پیامبر بعضی از صحابه رسول‌الله مورد سؤال و اشکال می‌باشند، پس ما چگونه می‌توانیم تمام صحابه پیامبر را چشم بسته تقدیس و مدح نماییم؟ به آیه ۱۴۴ سوره آل‌عمران توجه فرمائید:

”و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم؟” یعنی محمد (ص) نیست مگر پیامبری که پیش از او نیز پیامبرانی بوده‌اند، پس آیا اگر او از دنیا رفت یا کشته شد شما به عقب بر خواهید گشت؟ اما سنت پیامبر:

در کتاب صحیح بخاری ج ۳، ص ۱۲۷ در تفسیر سوره مائده به سند خود از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر (ص) ضمن خطبای چنین فرمود: «آگاه باشید که همانا روز قیامت عدای از مردان امت مرا در سلک اصحاب الشمال برای حساب کشی می‌آورند و من می‌گویم خدایا مگر این اصحاب بیچاره من چه کرده‌اند که با این وضع آورده شده‌اند؟ آنگاه از جانب حق تعالی جواب داده می‌شود: «تو نمی‌دانی اینها بعد از تو چه کارهایی انجام دادند و من همان گفته عبد صالح حضرت عیسی (ع) را می‌گویم که گفت: «و کنت شهیدا علیهم ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم، یعنی پروردگارا تا من زنده و در بین مردم بودم شاهد و ناظر اعمال آنان بودم ولی پس از اینکه مرا از دنیا بردی دیگر خودت ناظر و رقیب کارهای آنان بودی. آنگاه از سوی حق تعالی ندا می‌رسد که: «این عده پس از مرگ تو از راه و رسم اسلام مرتد شدند و به پیشینیان خود برگشتند.»

همین روایت را ترمذی نیز در کتاب خود ج ۵ ص ۴ در تفسیر سوره انبیا نقل کرده است و در کتاب مرطبا مالک در بحث از جهاد و شهدا فی سبیل الله ج ۱ ص ۳۰۷ به نقل از ابی‌النضر چنین آمده: پیامبر اکرم (ص) در حق شهدا جنگ احد فرمود: «این شهدا را من در حق آنها شهادت می‌دهم که قطعاً اهل فلاح و نجات هستند. آنگاه ابوبکر صدیق گفت: یا رسول الله مگر ما برادران آنها نیستیم؟ ما نیز نظیر آنان اسلام آوردیم و مثل آنان جهاد کردیم، سپس پیامبر (ص) فرمود: بده ولی نمی‌دانم چه کارهایی بعد از من انجام می‌دهید. در این هنگام ابوبکر بطور مستمر و بی در پی گریه کرد و اظهار داشت یا رسول الله آیا بعد از تو ما زنده‌ایم؟ «اکنون به طرفداران ابوبکر می‌گویم هنگامی که پیامبر اکرم (ص) حاضر نشدند بر حقانیت و رستگاری ابوبکر شهادت دهند شما و ما چگونه می‌توانیم چنین شهادتی بدهیم؟

ملاک حقانیت، تداوم مقاومت نسبت به مواضع اصولی مورد بیعت می‌باشد:

صرف اینکه کسی روزگاری از اصحاب پیامبر بود و با آن حضرت بیعت نموده در شهادت بر حقانیت او کافی نیست آنچه ملاک است ایستادگی و مقاومت اوست بر مواضع اولیه خود که در زمان پیامبر با آن حضرت بیعت نموده، شما ملاحظه کنید خداوند متعال در سوره فتح با کسانی که بیعت خود را ناپدید گرفتند و از مواضع اصولی و اولیه خود عدول نمودند چگونه با شدت و عتاب برخورد می‌کند:

«ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ابینهم، فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجر عظیما»، یعنی: «آنهايي که با تو ای پیامبر بیعت می‌کنند در حقیقت با خدا بیعت می‌کنند زیرا این دست خداست که فوق همه دستها و بالاتر از همه است، و آنهايي که بیعت خود را شکستند و به آن پشت کردند همانا به خودشان ضرر می‌زنند، و آن دستهای که به بیعت و پیمان خود وفا نمودند خداوند به آنان اجری عظیم خواهد داد.» از این آیه شریفه به خوبی استفاده می‌شود که بیعت چه بسا ممکن است شکسته شود پس قهراً قداست و شرافت آن از بین خواهد رفت. باتوجه به این وضع ما چگونه می‌توانیم جریان طلحه و زبیر را با اینکه حرمت خون مسلمانان را از بین بردند و با خلیفه رسول الله حضرت امیرالمومنین وارد جنگ شدند تقدیس و توجیه نماییم؟

و بسا اینکه ما شیعیان اصولاً حرمت و احترام امهات مومنین و همسران پیامبر را چون حریم آن حضرتتد مراعات می‌نماییم ولی چطور می‌توان جریان شورش عائشام المومنین و جنگ او را با خلیفه رسول الله با آن که خداوند صریحاً به همسران پیامبر دستور داده که در خانهای خود بنشینند و قرن فی بیوتکن توجیه و تایید نماییم؟

بررسی تهمت غلو به شیعیان:

۴ چگونه شیعه امامیه به غلو متهم می‌شود با اینکه از طرفی در فقه شیعه غلات محکوم به گرفتند؟

از باب نمونه: شرایع محقق حلی، کتاب طهارت رکن چهارم که در بحث نجاسات است را ملاحظه کنید می‌فرماید:

«دهم از نجاسات کافر است و ملاک آن خروج شخص از اسلام است و یا انکار ضروری دین، هر چند خود را منسوب به اسلام بدانند، نظیر دوفرقه خوارج و غلات.»

و از طرف دیگر ما شیعیان معتقدیم که در عالم وجود و هستی موثر و خالق جز خدای عز و جل نیست و ائمه ما همگی مخلوقین خدای متعال و تحت ربوبیت او قرار دارند، و اینکه مشاهده می‌کنید ما شیعیان به آثار و یادگارهای پیامبر و ائمه اطهار و بعضی از بزرگان صحابه رسول ائمتبرک می‌شویم علاوه بر آنکه منظور ما از این تبرک، تقرب به سوی حق تعالی و اظهار محبت و مودت نسبت به آنان می‌باشد خود یک امر فطری و عاطفی است برای هر مسلمانی، و نظیر همین تبرک رایج بین ما در بین صحابه رسول الله و همسران آن حضرت «امهات المومنین» رایج و معمول بوده است، از باب نمونه: کتاب الطبقات الکبری ج ۱ ق ۲ ص ۱۳ نقل می‌کند که: «عبدالله بن عمر دست خود را بر منبر شریف رسول الله می‌گذاشت و سپس بر صورت خود می‌مالید.»

بررسی تهمت تحریف قرآن به شیعیان:

۵ این نسبت کذب محض و افترا است به ساحت پاک شیعیان. چگونه می‌توان آن را باور کرد در صورتی که قرآن صریحاً در سوره حجر آیه ۹ می‌فرماید: «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» یعنی: ما قرآن را نازل کردیم و خودمان آن را (از هر پیش آمدی) حفظ می‌کنیم. و از طرفی مخالف اعتقاد علما شیعه است. در این رابطه تفسیر مجمع البیان که از تفاسیر معتبر نزد شیعه می‌باشد (ج ۱، ص ۵۱) را ملاحظه کنید، در مورد احتمال زیاد شدن چیزی در قرآن چنین می‌نویسد: «اجماع علما اسلام بر بطلان چنین احتمالی محقق است» و در مورد احتمال نقصان و کم شدن چیزی از آن گرچه چند نفری از ما شیعیان و گروهی به نام حشویه از اهل سنت می‌گویند: «در قرآن تغییراتی به شکل کپشن چیزی از آن رخ داده» ولی آنچه در مذهب ما امامیه پیش علما مذهب صحیح و مورد اعتماد شناخته شده است همانا بر خلاف آن و خلاف این احتمال است، و مرحوم سید مرتضی (قدس سره) در کتاب جواب مسائل طرابلسیات صریحاً این واقعه را متذکر شده و در جاهای مختلفی از کتاب خود در رابطه با بطلان قول به تحریف قرآن می‌گوید: «همان گونه که ما از شهرها و حوادث بزرگ تاریخ و کتب مشهور و معروف اطلاع و شناخت یقینی داریم از مجموعه قرآن و صحت و اعتبار آن نیز شناخت و علم داریم... چگونه ممکن است در قرآن

تحریفی رخ داده باشد در حالی که ما مشاهده می‌کنیم انمه ماعلیهم‌السلام در جاهاتی که مضامین روایات بسایکدیگر اختلاف پیدا کند اصحاب خود را به قرآن ارجاع دادند و قرآن را ملاک درستی و نادرستی روایت مورد اختلاف دانستند: دروسائل‌الشیعه ج ۱۸ ص ۷۹ روایت صحیحی از امام‌صادق نقل شده که آن حضرت فرمود: "هر چیزی که صحت و بطلان آن معلوم نباشد باقرآن و سنت باید مقایسه شود و هر روایتی که با قرآن موافق نبود باطل و مردود است." "در حقیقت قرآن و سنت مقیاس سایر چیزها، و قرآن مقیاس سنجش روایات صحیح از باطل خواهد بود."

همچنین در ج ۱۸ وسائل ص ۷۸ در روایت معتبر سکونی از امام‌صادق چنین آمده: پیامبر اکرم (ص) فرمود: "بی گمان برای هر حقی نشانهای از حقیقت و برای هر کار و یا حرف درستی نشانهای از نور وجود دارد بنابراین معیار، هر آنچه با کتاب خدا موافق بود همان حق است و به آن عمل نمائید و آنچه با آن مخالف بود رهاش کنید." و در این رابطه روایات زیادی وارد شده است که علاقمندان به کتابهای مربوطه مراجعه فرمایند. هرگز ما نمی‌گوییم هر روایتی در هر کتاب حدیثی ذکر شده باشد قطعاً صحیح و درست است، بلکه باید روایات موجود در کتابهای حدیث نقد و بررسی شود و بسا معیارها و ملاکهای که داریم صحیح از ناصحیح آنها شناخته گردد.

روایات کتب اهل سنت که متضمن تحریف قرآن است:

از باب نمونه در کتاب صحیح بخاری که صحیح‌ترین کتب حدیث اهل سنت می‌باشد در بحث معاریبین، باب سنگسار نمودن زن زانیه‌آستن ضمن روایت طولانی از ابن عباس چنین آمده: "سپس عمر بالای منبر نشست و هنگامی که مودنین ساکت شدند بپاخواست و پس از حمد و ثنای خداوند چنین گفت:

"اما بعد، همانا می‌خواهم حقیقتی را که مقدر شده است آن را بگویم، و به اطلاع همگان برسانم و نمی‌دانم شاید اجل من در دم برسد پس هر کس حقیقت اعلام شده را فهمید و کاملاً درک نمود موظف است تا آنجا که می‌تواند و قدرت دارد آن را به دیگران نیز ابلاغ کند، و هر کس آنرا درست نفهمید حق ندارد مرا متهم به کذب و دروغ بکند. آن حقیقت این است که: خداوند پیامبرش را کسه حق بود بر ما فرستاد، و بر او قرآن کتاب خود را نازل کرد، و از جمله آیاتی که خداوند نازل کرد آیه رجس است و ما آن را خواندیم و درک نمودیم و قدرت فهم آن را داشتیم، و به دنبال آن، پیامبر افرادی را سنگسار نمود و ما نیز بعد از پیامبر افرادی را سنگسار نمودیم، و من اکنون می‌ترسم که در اثر گذشت زمان آیه رجس فراموش گردد و زمانی کسی بگوید در قرآن آیه رجس وجود نداشته، و بشتر رجس مردم این فریضه الهی را ترک کنند و همراه شوند، در صورتی که حکم رجس در قرآن آمده و در مورد هر زناکار محصن که دو شاهد عادل علیه او شهادت بدهند و یا اعتراف نماید باید حکم رجس جاری شود.

همچنین ما آیهای در قرآن می‌خواندیم: "ان لاترغبوا عن آياتکم فانه کفر بکم ان ترغبوا عن آياتکم..."

شما ملاحظه کنید چگونه خلیفه دوم با قاطعیت و جزم می‌گوید دو آیه از کتاب خدا افتاده است

توجیه صحیح برای روایات تحریف:

به نظر می‌رسد بهترین محمل و توجیه صحیح برای روایات تحریف که هم در کتب شیعه و هم در کتب اهل سنت وارد شده این است که چسب در مقام تفسیر و تشریح بعضی آیات پیامبر اکرم (ص) مطالبی که احياناً مضامین مناسب و مشابه آیات داشته اظهار می‌داشتند و افراد حاضر و مستمع خیال می‌کردند که آنها کلام خدا و جز قرآن بوده است.

بررسی تهمت نفاق به شیعیان:

۶ و در خستام این مقال متذکر می‌شوم: وقتی شیعیان مظلوم خود را گرفتار امثال نامبرده می‌بینند که با یک فتوا و حکم ظالمانه، آنان را کافر و مستحق قتل اعلام می‌دارد آیا راهی جز تقیه برای حفظ جان خود دارند؟

و تقیه شیوه ایست که خداوند در قرآن صریحاً آن را تجویز نموده است، در سوره آل عمران آیه ۲۸ می‌فرماید: "الا ان تتقوا منهم تقیه، یعنی مگر آنکه از دشمنان خود بترسید و مجبور شوید از روی تقیه چیزی بگویند."

در کتاب وسائل ج ۱۱ ص ۴۶۱ خبری صحیح از امام‌صادق (ع) که این مضمون نقل شده است: "تقیه سپر و وسیله حفظ جان مومن است."

عذرخواهی و آخرین تذکر:

سخن به درازا کشید و از خوانندگان گرامی عذر می‌خواهم و مجدداً برادران و خواهران خود را مخاطب قرار داده و خاطر آنان را به این آیه شریفه جلب می‌نمایم: "الذی خلق الموت و الحیوه لیسبلوکم ایکم احسن عملاً" "ملک، آیه ۲" یعنی: خداوند که مرگ و حیات را مقدر فرمود تا شما را مورد ابتلا و سنجش قرار دهد و معلوم گردد کدام یک بهترین عمل را انجام می‌دهید پس ای برادران و خواهران مظلوم بر شما باد که در مقابل این همه بلاها و مصائب صبور و بردبار باشید و بدانید که عاقبت خوبی در انتظار شما خواهد بود، با این حال انتظار و امید فراوان دارم که سایر برادران و خواهران مسلمان شما در سایر کشورهای اسلامی شما را تنها نگذارند و به اندازه قدرت از شما حمایت نمایند. والسلام علیکم ورحماتله و برکاته

۱۰ جمادی‌الثانیه ۱۴۱۲

برادر شما در قم مکرمه حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۹۸: سخنان معظمه در پایان درس خارج فقه به مناسبت حوادث خونین الجزایر، مورخه ۲۱/۱۱/۷۰

بسم الله الرحمن الرحيم

گرچه صدای من و حتی دیگران نیز به جایی نمی‌رسد ولی متأسفانه دنیا امروز با یک تضاد عجیبی مواجه شده است، از یک طرف سازمانهای جهانی و سازمان ملل و کله گندهای طرفدار نظم نوین جهانی از دموکراسی، عدالت و حقوق مردم صحبت می‌کنند تا آنجا که آمریکا هوس می‌کند در انتخابات کشورهای جهان سوم دخالت کند به بهانه اینکه مبادا حقوق عدلای تضییع شود، البته قهراً در هر انتخاباتی حقوق یکتعه پایمال می‌شود ولی مگر آمریکا قیم دنیا شده است که به بهانه

برقراری دموکراسی و حقوق مردم محروم در همه جا دخالت می‌کند؟ شما ملاحظه کنید این روزها در الجزایر که انتخابات عادی و آزادی انجام شد مسلمانها داشتند پیروز می‌شدند آمریکا چه برخوردی کرد. مسلمانها در مرحله اول انتخابات ۱۴۸ کرسی به دست آوردند در حالی که حکومتی که سر کار بود ۱۶ کرسی توانست به دست آورد این قدر تفاوت وجود داشت ولسی آمریکا و همدستانش چه کردند؟

اکنون علما، دانشمندان و طرفداران اسلام را دارند یکی پس از دیگری تعقیب و بازداشت می‌کنند و حرکت اسلامی را در آن کشور سرکوب می‌نمایند و یک آدم تبعیدی را آوردند و با زور و چماق بر مردم تحمیل نمودند و اکنون در فکر تشکیل دادگاههای نظامی برای محاکمه علما وائمه جمعه و جماعت و وعاظ و هواداران اسلام می‌باشند و همه هم خفه شدند و در برابر این همه مظالم و جنایات سکوت کرده‌اند.

علت این همه مظالم و جنایت این است که مسلمانها سالیان متمادی خواب بودند و اختیارشان را به دست دیگران داده بودند تا آنجا که اکثر سران کشورهای اسلامی خود فروخته و وابسته شدند و ذخائر این کشورها را در اختیار آمریکا و همفکران او قرار می‌دهند پولهایشان را در بانکهای آمریکا می‌گذارند و خودشان هم سرسپرده آنها هستند.

اگر همین سران کشورهای اسلامی به خود می‌آمدند و با هم متحد می‌شدند اوضاع مسلمین عوض می‌شد، یک میلیارد مسلمان را هیچ قدرتی نمی‌تواند مورد تجاوز قرار دهد، ولی حالا کاری کرده‌اند که سه چهار میلیون یهودی صهیونیست در کشورهای اسلامی فعال ما یشا شدند، شما ببینید اسرائیل آزاد است بمب اتمی هم داشته باشد و می‌تواند تولید بکند اما بعضی کشورهای اسلامی نظیر پاکستان، ایران و عراق را به اتهام اینکه بسا در فکر تولید بمب اتمی باشند تحت فشار و تحریم قرار می‌دهند ولی اسرائیل که نوکر و پایگاه آمریکاست باید مجهز و قوی باشد و همه انواع موشکها و حتی بمب اتمی هم داشته باشد و مسلمانها باید ذلیل و ضعیف باشند

گناه این وضع فعلی مسلمانان به گردن سران کشورهای اسلامی و علمای درباری و وابسته به آنهاست پیامبر اکرم (ص) فرمود: صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی و اذا فسدا فسدت امتی: الفقهه و الامرا (فساد و صلاح امت اسلام مرهون صلاح و فساد دو صنف است: یکی فقها و علما و دیگری سران حکومتها، اگر این دو صنف افرادی صالح باشند ملتها صالح می‌شوند و هر گاه این دو صنف فاسد شدند ملتها نیزه فساد کشیده می‌شوند.)

و از طرف دیگر بقا و قوام حکومتهای فاسد نیز مرهون حمایتهاست که علمای وابسته از آنان می‌کنند، وگرنه اگر علما و فقهای هر کشوری در مقابل مظالم و جنایات حکومتها ساکت و بی تفاوت نبودند آنها نمی‌توانستند به ملت خودشان این قدر ظلم بکنند. خداوند انشا الله اسلام و مسلمین را از شر اجانب حفظ کند. والسلام علیکم ورحمته.

پیوست شماره ۱۹۹: بیانات معظمله در آغاز درس خارج فقه به مناسبت شهادت دبیر کل حزب الله لبنان و خانواده و همراهان وی مورخه ۱۳۷۰/۱۱/۲۸
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جناب مستطاب حجه الاسلام مرحوم آقای سید عباس موسوی، دبیر کل جنبش حزب الله لبنان، که اهل بعثت بودند با خانواده و اطرافیان شهادت رسیدند.

اسلام از همان اول در زمان پیامبر اکرم (ص) از یهود ضربه می‌خورده، و در همه اعصار هم همین طور بوده است، و با اینکه مسلمانان همیشه پایبند منارا می‌کردند و یهودیان که در کشورهای مسیحی زیر فشار بودند به کشورهای اسلامی پناه می‌آوردند و اسلام همواره با آنها با عطف و مهریانی برخورد می‌کرد، ولی متأسفانه اکنون بیشتر مخالفتها با اسلام از ناحیه همینها صورت می‌گیرد.

البته باید یهود را از صهیونیستها جدا کرد، بسیاری از یهودها هستند که با صهیونیستها مخالفند، صهیونیسم یک حزب سیاسی جهانی است، آنها آمریکا را هم می‌گردانند، آمریکا با اینکه حدود ۳۰۰ میلیون جمعیت دارد ۵ الی ۶ میلیون آن یهودی هستند که یک عده از آنها صهیونیستند، و حکومت آمریکا را همینها می‌گردانند، تبلیغات را اینها اداره می‌کنند، هفتاد درصد اقتصاد آمریکا دست اینهاست. بالاخره مصیبتهایی که بو مسلمین آلان وارد می‌شود به وسیله همین صهیونیستهاست، آنها دشمنند و دشمن کارش دشمنی است

انسان از این سران کشورهای اسلامی متأسف است که پول خودشان را می‌دهند، آبروی خودشان را می‌دهند، و پای میز مذاکره با اسرائیل می‌نشینند که به اسرائیل غاصب رسمیت بدهند. هر روز شما می‌خوانید یا می‌شنوید که در جنوب لبنان یا فلسطین اشغالی اینها حادث می‌آفرینند، هواپیماهای اینها، هلیکوپترهای اینها، قایقهای اینها هر روز حمله می‌کنند، و فلسطینیهای آواره را به قتل می‌رسانند. و از طرف دیگر می‌بینیم که سازمانهای حقوق بشر، سازمان ملل و طرفداران به اصطلاح دموکراسی سکوت مرگبار نمودند؟

کشوری که اساسش بر غصب است، بر غصب سرزمینهای مسلمانان، چرا تا این حد زور می‌گوید؟ هر روز حمله می‌کند و سازمانهای حقوقی هم ساکتند، و آمریکا هم از آنها حمایت می‌کند. و آن وقت این سران کشورهای اسلامی و حتی سوریه که خود را انقلابی و در خط مقدم جهمی داند بازی می‌خورند. می‌بینید که به اینها بها نمی‌دهند، می‌بینید که در این به اصطلاح کنفرانسهای صلح می‌روند و آنها اینها را مسخره کرده و ملهه قرار می‌دهند، اسرائیل می‌گوید یک وجب زمین هم پس نمی‌دهم. معذک از غول آمریکا می‌ترسند و شرکت می‌کنند. آمریکا غول خیالی است و انسان نباید مرعوب غولهای خیالی بشود، انسان نباید اهل ترس و طمع باشد که ترس و طمع پدر ملتها را درمی‌آورد.

انسان باید شجاع باشد، عاقل باشد، طماع نباشد، خود و وجدانش را نفروشد، برخی به طمع و خیال می‌روند پسای میز

مذاکره و اسرائیل هم آنها را مسخره می‌کند، به خودش رسمیت می‌دهد. کنفرانس در مسکو برگزار می‌کنند آن وقت مخارجش را از نفت عربستان یا کویت یا امارات تامین می‌کنند، بدبختی تا چه اندازه است که پول‌هائی را که خداوند برای مسلمین ذخیره قرار داده است در چه راههائی به مصرف می‌رسانند.

خداوند به حق محمد و آل محمد اسلام و مسلمین را از شر مستکبرین و زورگویان و خودخواهان و خودپرستان و دنیاپرستان حفظ کند.

خدا انشا الله مرحوم حجاج الاسلام سید عباس موسوی را که من زیاد ایشان را دیده بودم و واقعا فردی دلسوز برای اسلام و مسلمین و شدیداً ضد صهیونیست بودند مورد غفران و رحمت خویش قرار دهد، و درجات ایشان و سایر کسانی که همراه ایشان به شهادت رسیدند را متعالی کند، و به همه بازماندگان و برادران و خواهران لبنانی صبر و اجر عنایت فرماید. و به مسلمانان غیرت عطا کند که ذخایر مسلمین را خرج مسلمانان کنند نه خرج قدرت آمریکا و صهیونیستها. اللهم انصر الاسلام والمسلمین و اخلل الکفار و المنافقین.

اللهم انصر من نصر الدین و اخلل من خلل المسلمین، بجاه محمد و آله الطاهیرین .

پیوست شماره ۲۰۰: بیانات معظمله در پایان درس خارج فقه به مناسبت پیروزی انقلاب اسلامی در افغانستان، مورخه ۱۳۷۱/۲/۷

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

از مسائلی که این روزها تا اندازه‌ای خوشحال کننده است مساله پیروزی برادران ما در افغانستان می‌باشد. بالاخره بعد از سیزده سال مبارزه و شتکار و شهید دادن و چهار پنج میلیون آواره، فعالیت و جهادشان بحمد الله به پیروزی رسید و حکومت مارکسیستی کمونیستی افغانستان سقوط کرد. ما ضمن اینکه این پیروزی را به همه برادران و خواهران افغانی و به علما و فضلاء افغانستان و به همه مسلمین جهان تبریک عرض می‌کنیم تذکر می‌دهیم به برادران که خیال نکنند دیگر کار تمام شده، البته خیلی فعالیت کردند و شهید زیاد دادند، بیش از یک میلیون شهید دادند، افغانیها انصافاً پشتکارشان در مبارزات و جنگها که داشتند قابل تقدیر است و لسی خیال نکنند که کار تمام شده است، تازه اول کار است، و بایستی مواظب باشند که هدف، حکومت کردن نیست، حکومت بایستی وسیله باشد نه هدف. این گروههائی که مبارزه می‌کردند باینها همه به اسم اسلام فعالیت می‌کردند، این همه شهیدان برای اسلام شهید شدند، بایستی که حکومت را وسیله‌ای برای حفظ ارزشهای اسلامی و مقررات اسلام و دستورات اسلام قرار بدهند.

در کارهایشان سیره پیامبر اکرم (ص) که انصافاً (ع) که الگو و نمونه قرار بدهند. غرضشان پیاده شدن اسلام باشد، خدمت به مردم باشد، حالا که پیروز شدند نخواهند خدای ناکرده از مردم انتقام بگیرند.

ما وقتی که می‌بینیم پیامبر اکرم (ص) که فتح مکه (با اینکه مکه کانون مخالفت با پیغمبر اکرم بود جنگهای مهمی علیه پیغمبر اکرم به راه انداختند، ابوسفیان و صفوان بن امیه و همین سران مکه بودند که این جنگها را به راه می‌انداختند و این همه مسلمانها شهید شدند) وقتی که پیغمبر اکرم مکه را فتح کرد، می‌شد حساب همه اینها را برسد، اما پیغمبر که نمی‌خواست انتقام بگیرد، پیغمبر اکرم (ص) فرمود: "ما تظنون انی فاعل بکم" به نظر شما من با شما چه بکنم، گفتند: "آخ کریم و ابن اخ کریم" شما مرد بزرگواری هستید، فرمود: "اذهبوا فانتم الطلقاء" همه شما آزادید، و ابوسفیان که سر دسته آن کفار و مشرکین بود پیغمبر اکرم خانه او را خانه امن قرار داد، نخواست خونریزی بکند، نخواست جنگ و ستیز زیاد بکند. در جنگ حنین با اینکه مالک بن عوف سی هزار نیرو علیه پیغمبر جمع کرد و گفت: مردم مکه بی‌عرضگی کرده بودند و ما بحساب محمد می‌رسیم، یک چنین جسارتهائی داشت، معذک وقتی که پیغمبر اکرم پیروز شد سراغ گرفت "مالک کجاست" گفتند به طائف فرار کرده، فرمود: به او بگوئید اگر بیاید و تسلیم شود خودش را آزاد می‌کنم و اهلش و مالش را به او تحویل می‌دهم و صد شتر هم اضافه به او می‌دهم. خیلی عجیب است و بعد در اثر این که مالک اطمینان داشت که پیغمبر اکرم امین است و هر چه بگوید راست است، دروغ نمی‌گوید (مثل کارهائی که سیاستمداران دنیا امروز وعده می‌دهند به افراد و تخلف می‌کنند نبوده) پیغمبر کارهایش سیاسی و دروغی نبوده است سیاست بوده اما سیاست واقعی بوده است. مالک به محض اینکه خبر به او رسید آمد در جمرانه خودش را معرفی کرد و پیغمبر اکرم هم به این وعده عمل کرد و بعد یکی از مبارزین اسلام که در جنگ شامات و غیره خیلی فعالیت داشت همین مالک بود.

این گروههائی که حالا پیروز شدند از مردم افغانستان یا از گروههای دیگر نخواهند انتقام جویی بکنند، و توجه داشته باشند که این پیروزی مربوط به یک گروه خاص و یا اشخاص خاصی نیست. کشور افغانستان از طبقات مختلف، از زبانها، نژادها و مذہبهای مختلف تشکیل شده هم شیعه دارد هم سنی، همه اینها یک واقعیتی است که در افغانستان وجود دارد. یک گروه خاص یا یک قشر خاص نخواهند این پیروزی را اختصاص به خودشان بدهند و حقوق دیگران را زیر پا بگذارند، همه گروهها شهید دادند، همه فعالیت کردند و به واسطه فعالیت همه بود که این پیروزی پیدا شد. اگر چنانچه بعضی از گروهها بخواهند به دیگران زور بگویند و قیم دیگران بشوند و خیال کنند دیگران باید مطیع اینها باشند این خودش بزرگترین ظلم است. بایستی تمام این گروههائی که در نهضت افغانستان شریک بودند و فعالیت داشتند مورد مشورت قرار بگیرند و به آنها بها داده شود.

اداره کردن یک کشور از جنگ و پیروزی خیلی مهمتر است و نیرو خیلی لازم دارد، و از کسانی که کار آزموده‌اند و سیزده سال مبارزه کرده‌اند برای اداره کشور بهتر می‌شود استفاده کرد. این خود مسجوری و انحصارطلبی و خودبینی که ما انسانها متأسفانه گرفتار هستیم اخلاق بدی است و خلاصه مواظب باشند ظلم نکنند که "الملک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم". مگر این حکومتها چقدر دوام و بقا دارد. این همه حکومتهای مقتدر در عالم بوده است که همه از بین رفتند و ساقط شدند. اگر کار نیک

کردند اسسشان در تاریخ به خوبی ثبت شده است و هم در قیامت ماجورند، اگر ظلم و تعنی کردند هم در تاریخ نامشان به ننگ و نفرین ذکر می‌شود و هم در قیامت باید پاسخگو باشند.

خلاصه شما که بر این کشور مسلط شده‌اید نکند خدای ناکرده کاری بکنید که مردم و ملت بگویند صد رحمت به آنها که کمونیست بودند چهره اسلام را کریه نکنید به اسم اسلام شما گروه‌ها که روی کار آمده‌اید بایستی اخلاق اسلام، دستورات اسلام، عفو اسلام، گذشت اسلام و آن سعه صدر اسلام را مدنظر داشته باشید، و برای اداره کشور هم اعتماد به نفس داشته باشید، چشم به این دولت و به آن دولت و این حکومتها و ... نداشته باشید. ممکن است که همه کشورها یک طمعی داشته باشند و بیایند سراغ شما و وعده‌هایی بدهند. خودتان اعتماد بنفس داشته باشید، با هم متحد و هماهنگ باشید. اگر گروه‌ها از شیعه، سنی، پشتو، ازبک و ... متحد و هماهنگ شدند افغانستان که زمینه‌کشاورزی خیلی خوب است و گاز و منابع زیاد دارد، می‌توانند در آینده کشورشان را با اعتماد به نفس انشا الله اداره کنند، و مواظب هم باشید مفرور نشوید که غرور انسان را شکست می‌دهد.

خداوند انشا الله دل‌های برادران و خواهران افغانی را با همدیگر متحد و هماهنگ کند و خدا به آنها توفیق بدهد بتوانند کشور خودشان را مطابق موازین اسلام خوب بسازند و حقوق همه افراد و طبقات را انشا الله مراعات کنند. خدا انشا الله شهدایشان را هم با شهدای صدر اسلام محشور کند. خداوند انشا الله فرجی هم برای سایر مسلمانانی که در کشورهای دیگر گرفتار کفار و اجانب هستند، مسلمانهای فلسطین، الجزایر، کشمیر، برمه (میانمار) این مسلمانهای میانمار خیلی وضع بدی دارند، دو سیست سیصد هزار مسلمان در بنگلادش آواره شده‌اند. خود بنگلادش یک کشور فقیری است آن وقت این بیچاره‌ها آنجا آواره شده‌اند. چقدر ظلم و تعنی به آنها شده است روزنامه‌ها می‌نویسند در این چادرها هر روز یک عده از گرسنگی، از تشنگی، از بی‌درونی تلف می‌شوند و این سازمانهای حقوقی دنیا هم این جور جاها برای مسلمانها ساکنند، اما اگر یک اسرائیلی یک جوری بشود معرکه می‌گیرند و حقوق بشر و سازمان ملل و همه برایش روضه خورانی می‌کنند. اما مسلمانهای ضعیف مثل این همه مسلمانهای فلسطین چقدر هر روزه از آنها شهید و مجروح می‌شوند، مسلمانهای میانمار، کشمیر و جاهای دیگر ولی معذرت این سازمانهای بین‌المللی آن جور که باید از آنها حمایت نمی‌کنند. خداوند انشا الله برای همه مسلمانهای گرفتار فرجی برساند. خداوند انشا الله اسلام را در همه جا پیروز کند و به همه ما هم توفیق بدهد بتوانیم به اندازه قدرتمان به اسلام و مسلمین خدمت کنیم. خداوند شر کفار و اجانب را به خودشان برگرداند.

خدایا تعجیل در فرج امام زمان (عج) بفرما. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

پیوست شماره ۲۰۱: بیانات معظمه در آغاز درس خارج فقه به مناسبت کشتار مسلمانان در بوسنی و هرزگوین، مورخه ۱۳۷۱/۸/۹

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

انسان هر چه می‌خواهد مشغول مطالعه و درس باشد با این اوضاعی که مسلمانان دنیا دارند نمی‌شود، مگر انسان هیچ غیرت نداشته باشد والا فکر انسان راحت نیست تا مشغول کر و بحث باشد.

یک وقتی همین اسپانیای فعلی عمده‌اش در تصرف مسلمانان بود و مسیحی‌ها آنها را قتل‌عام کردند و عده زیادی را کشتند، مساجد را اشغال و خراب کردند، مسلمانان را آواره کردند و فاتحه مسلمانان در اسپانیا خوانده شد. حالا هم در همین قسمت یوگسلاوی سابق تقریباً هفت‌هشت میلیون مسلمان هستند و زینها را در بوسنی و هرزگوین قتل‌عام می‌کنند، هر روز انسان می‌شنود یکی از شهرهای مسلمان را اشغال کردند، خانه‌ها را روی سرشان خراب می‌کنند، به نوامیس آنها تجاوز می‌کنند، به وضع فجیع آنها را می‌کشند و هیچ اوزشی برای آنها قائل نیستند. حکومت یوگسلاوی سر تا پا مسلح بود و حلالا سلاحها در اختیار صربهاست و مسلمانها دست خالی‌اند، و اگر هم کسانی بخواهند کمکی به آنها بکنند آن را مصادره می‌کنند و نمی‌گذارند سلاح و مهمات و مواد غذایی به آنها برسد و با وضع فجیعی همه را دارند می‌کشند، و متأسفانه این سازمانهای جهانی، سازمان ملل و حقوق بشر و اینها همه خفقان گرفته‌اند. مساله کویت که پیش می‌آید آمریکا و فرانسه و انگلستان همه می‌آیند به عنوان دفاع از کویت، که مثلاً افراد خیال کنند در آنها برای افراد سوخته است، در حالی که کویت پایگاه نفتی بود و می‌خواستند این مرکز را در خاورمیانه در اختیار داشته باشند. هیچ وقت آنها به فکر مردم محروم و ضعیف و مخصوصاً مسلمانان نیستند و به قتل‌عام مسلمانها راضی هستند، و بدبخت آن کشورها و آنهایی که چشم دوخته‌اند به کشورهای غربی و آمریکا و بانک جهانی و حقوق بشر و سازمان ملل که اینها سبب خرابی کشورها و برای تامین عدالت کاری بکنند و مثلاً بیایند و سرمایه‌گذاری بکنند و کمک کنند، این دیگر خیلی بدبختی است. آنها اگر بیایند برای استفاده خودشان می‌آیند و هیچ وقت به فکر کشورهای اسلامی نیستند، سرمایه‌گذاری هم بکنند برای غارتگری اموال و ثروتهاست و این بدبختی است که مسلمانها به آنها چشم‌دوخته‌اند.

اگر مسلمانها همین آیه شریفه را مورد توجه و عمل قرار می‌دادند: "یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الیهود والنصارى اولیا بعضهم اولیا بعض ومن یتولهم منکم فانه منہم" اینهایی که کشورهای مسیحی و یهودی را "اولیا" می‌گیرند "منہم" هستند، اینها مسلمان نیستند. "ان الله لایهدی القوم الظالمین فتری الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون نخشی ان تصیبا دائره" اینها برای اینکه می‌خواهند مقام خودشان را حفظ کنند و چهار صباحی بر سر ملت‌های ضعیف و محروم مسلط باشند و ثروتهای آنها را غارت کنند می‌روند با آنها می‌سازند و الا آنها کی به فکر مسلمانان هستند؟

خداوند انشا الله به حق محمد و آل محمد به مسلمانان، به سرن کشورهای اسلامی، به اینهایی که دارند به اسم اسلام حکومت می‌کنند یک‌غیرتی بدهد تا یک حرکتی برایشان پیدا شود و اعتراض کنند، فقط کاری که دارند می‌کنند اینکه اسرائیل را به رسمیت بشناسند، نماینده‌های کشورهای اسلامی جمع می‌شوند که به اسرائیل رسمیت بدهند تا مثلاً از نظر اقتصادی دستش باز

باشد و آزاد باشد، اسرائیل یعنی یک پایگاه آمریکا، یعنی لانه جاسوسی آمریکا در مرکز کشورهای اسلامی، اسرائیل کشور که نیست این در حقیقت ایالت پنجاه و یکم آمریکا است. آنوقت این بدبختها برای این که می‌خواهند خودشان را حفظ کنند آوانس می‌دهند به اسرائیل اما به فکر مسلمانهایی که دارند در بوسنی و هرزگوین قتل‌عام می‌شوند نیستند. من در روزنامه خواندم که همین صربها می‌خواستند از پدر و مادر دختری اقرار بگیرند، به دختر هفتساله در حضور پدر و مادر تجاوز کردند و دختر تلف شد، یا مثلا دونفر از آن لاتنها بر سر زن مسلمان آبستنی شرط بندی کردند که بچه او دختر است یا پسر و با کارد به شکم آن زن مسلمان زدند و پاره کردند تا ببینند دختر است یا پسر، این جور کارهای وحشیانه را که در تاریخ کمتر بوده است انجام می‌دهند، آن وقت اگر دیگران بخواهند سلاح و مهمات و غذا به این بدبختها رسانده شود سازمانهای جهانی ممانعت می‌کنند اما سلاح یوگسلاوی سابق تمام در اختیار صربهاست.

واقعا همه تکلیف دارند هر کس به اندازه قدرتش از مسلمانها دفاع کند "من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین قلم یجبهه فلیس بمسلم". آنها ندایشان بلند است که ما مسلمانیم و به گناه مسلمانان قتل‌عام می‌شویم، هفتاد درصد زمینهایشان را تصاحب کردند، شهرهایشان را خراب کردند، یک عدشان را آواره کردند و آن بیچارهها می‌گویند حاضرم علف بیابان و برگ درختان را بخوریم، اما سلاح و مهمات نداریم سلاح و مهمات باید به آنها رسانده شود. همه کسانی که قدرت دارند هیچ نباید مراعات دیپلماسی‌های جهانی و پرستیژ و سیاستهای جهانی را نمایند. واجب است که مسلمانها اعتراض کنند، حرکت کنند، و از نظر مالی و سلاح و نیرو به هر نحو ممکن به آنها کمک کنند و قطع رابطه کنند با آن کشورهایی که ساکت نشستند، یا از صربها حمایت می‌کنند. بالاخره مجامع جهانی سکوت کرده‌اند و مسلمانها غافل و بی‌بهره می‌کند و این جور که پیش می‌رود می‌خواهند اسلام در دنیا نباشد، از اسلام می‌ترسند، از دین خدا می‌ترسند، و ما بدبختها امید داریم آمریکا و اروپا بیایند به نفع کشورهای ما اقدام کنند، یا سرمایه‌گذاری کنند. خیال می‌کنیم آنها برای ما چیزی می‌آورند. من یادم هست در زمان شاه ۳۵ نفر از سرمایه‌داران آمریکا می‌خواستند در ایران سرمایه‌گذاری کنند و من با مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی رحمه‌الله علیه یک چیزی نوشتیم، بعد مرحوم آیت‌الله سعیدی رحمه‌الله علیه آمد و گفت حیف که این امضا ندارد. اگر هفت هشت تا امضا داشت بهتر بود، گفتم شما برو افرادی پیدا کن امضا کنند من هم حاضر امضا کنم، رفت چیزی نوشت و با امضا خودش فرستاد برای همه، و جانش را در همین راه گذاشت.

خداوند به حق محمد و آل محمد همه شهدای ما را با شهدای صدر اسلام و با شهدای کربلا محشور کند. خدایا شر کفار و اجانب و دشمنان را به خودشان برگردان.

به مسلمانها قوت و قدرت عنایت بفرما، به مسلمانهایی هم که تمکن دارند از نظر قدرت و مقام و مال غیرت بده تا حرکت کنند و به کشورهای دیگر اعتراض کنند که سکوت و بی‌تفاوتی بودن گناه بزرگی است. ما که دستمان خالی است و با ابراز تاجر لاف صدایمان را برسانیم به دنیا کمترین اینها این قدر بی‌غیرتند و ساکت نشستند. خدایا به حق محمد و آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین صاحب ما را به زودی برسان.

پیوست شماره ۲۰۲: بیانات معظمه در آغاز درس خارج فقه درباره تخریب مسجد بامری هند و دیگر حوادث جهان اسلام مورخه ۱۳۷۱/۹/۱۷

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هرچند مساله درس خیلی مهم است و درس خواندن برای آقایانی که قدرت و استعداد دارند در این شرائط لازم است و ما زیاد نیاز داریم به علمانی که درس خوانده باشند، در عین حال متعهد باشند و با مسائل روز هم آشنا باشند و بتوانند از اسلام دفاع کنند. امروز روزی نیست که انسان یک گوشه‌ای درس بخواند و کاری به دنیا و به حوادثی که در دنیا می‌گذرد نداشته باشد. همه ما در مقابل حوادثی که در دنیا علیه اسلام و مسلمین می‌گذرد مسئولیت داریم. چیزی که هست در درجه اول باید انسان مسلح به سلاح علمی باشد و مسلح به تقوا باشد، در عین حال خودش را مجهز کند به چیزهایی که برای دفاع از اسلام لازم است. ما می‌خواستیم در میان رابخوانیم ولی گفته شد اعلام شده است که تعطیل باشد. امروز مسائل مهمی مطرح است. یک مساله، همین مساله مسجد بامری در هند است و لو یک مسجد است اما این مسجد مظهر اسلام است و سالهاست می‌خواهند اصلا اسلام‌زدانی کنند از هند، این منحصر به هند هم نیست این سیاست اسلام‌زدانی در همه جا هست و عامل اصلی آن استعمار جهانی و سازمان سیا و سازمانهای جاسوسی دنیا و صهیونیستها هستند که از اسلام سیلی خورده‌اند، می‌خواهند یا اسلام نباشد یا اسلام فقط یک آب و رنگ ظاهری داشته باشد و عمق نداشته باشد. تعبیر می‌کنند اصول‌گرایان، مثل اینکه این اصول‌گرایان را آنها به عنوان دم می‌گویند، می‌گویند مثلا اصول‌گرایان در مصر علیه دولت مصر فعالیت کردند، گانه مثل اینکه یک فحشی دارند می‌دهند، در صورتی که این مدح است، اصول‌گرایان یعنی آنهایی که به ریشه اسلام توجه دارند، اسلامی کوچک سر و صورت ظاهری درست کنی و عمق نداشته باشد چه ارزشی دارد؟ بالاخره این حادثه‌ای که اخیرا در هند اتفاق افتاد و هندوها این مسجد معظمی که در هند بود، مسجد بامری را، خراب کردند و دولت هند هم می‌گوید بله، مثل اینکه اشتباه شده یا مثلا فرض بگیریم درستش می‌کنیم و آباد می‌کنیم. دولت هند در این جهت صددرصد مقصر است. برای اینکه خود آنها جلوتر گفته بودند، خود آنها می‌دانستند که هندوها دارند به طرف مسجد حرکت می‌کنند و همین طور که خبرگزارها خبر می‌دهند مامورین دولتی آنجا فعالیتی نکردند، دفاع نکردند، در صورتی که دولت هند اگر تمدنی دارد، فرهنگ دارد، مال اسلام است، اسلام و حکومتهای اسلامی در هند مردم را رشد علمی دادند، رشد فرهنگی دادند، و مظاهر عظمت هند مال مسلمانهاست و در عین حال به اصطلاح ما نمک به حرامی می‌کنند و این نمک به حرامی در دنیا هست، مسلمانها در اندلس علم و دانش را به همه اروپا فرستادند و اروپاییها استفاده کردند، اروپای وحشی از علم و تمدن و صنعت و فرهنگ مسلمانها استفاده کردند، ولی مع ذلک ریشه اسلام را زدند و مسلمانها را قتل‌عام کردند. الان هم باز در اروپا، در همین بوسنی و هرزگوین می‌بینیم

دارند مسلمانها را قتل عام می کنند، سازمانهای جهانی هم طفره می روند، متأسفانه در کنفرانس اسلامی هم حدود پنجاه کشور اسلامی اجتماع کردند، کاری انجام ندادند چرا؟ برای اینکه همه اینها از سازمان ملل می خواهند یک کاری انجام دهد، سازمان ملل یک دستگامی است که کشورهای و قدرتهای بزرگ به وسیله آن می خواهند اهداف خودشان را در دنیا پیاده کنند، حقوق بشر و سازمان ملل و عفو بین الملل و اینها خیلی هایش بازیچه است. اینها برای تضعیف کشورهای جهان سوم و زور گفتن به آنها حقوق بشر را سر و صدا می کنند. حقوق بشر الان در بوسنی و هرزگوین چطور زیر پا گذاشته می شود، در فلسطین یهودیها فلسطینیها را قتل عام می کردند، حالا هم دارند این طور می کنند، ولی مسخ ذلک این سازمانهای حقوق بشر کشور ایران و بعضی کشورهای مثل ایران را زیر سوال می برند. من نمی خواهم بگویم حالا هیچ جا خلاقی نیست اما جنایات بزرگ را نادیده می گیرند، من حالا یک قسمتی از روزنامه جمهوری اسلامی را آوردم برای آقایان بخوانم که ببینند چه جنایاتی آنجا مرتکب شده اند، برای اینکه اگر بگویم آقایان بروند مطالعه کنند نمی روند. علی ای حال این جنایاتی که انجام می شود چه در هند چه در بوسنی و هرزگوین چه در فلسطین، کشورهای اسلامی، مسلمانها مسئولیت دارند، حق ندارند ساکت باشند، ما حداکثر می توانیم یک راهپیمائی بکنیم، یک اظهار تنفری بکنیم، یک فاتحه ای بخوانیم، یک حمدی برایشان بخوانیم، اما پنجاه تا کشور اسلامی جمع شدند، اینها قدرت دارند، نفت و گاز که وسیله گردش چرخ صنعت دنیا است دست کشورهای اسلامی است. عربستان و کویت و قطر و همین کشورهای که در ظاهر ضعیفند اینها مقتدرند، قدرت نفتی دست اینهاست، اما متأسفانه وابستگی دارند و الا پنجاه تا کشور اسلامی می توانند فشار بیاورند به کشورهای بزرگ، نه اینکه فقط یک کنفرانس بگیریم، بعد هم از سازمان ملل بخواهیم که این کار را بکند بعد هم بیایند و بگویند نخی نباید دخالت مسلحانه کرد، مسلمانها آنجا قتل عام بشوند به وسیله اسلحه یوگسلاوی سابق و صربستان، و مسلمانها دستشان خالی باشد و سلاح نداشته باشند؟ اینها مصیبت است که در دنیا می گذرد. علی ای حال دولتها وظیفه دارند، هم در مورد مساله هند و هم مساله بوسنی و هرزگوین و هم مساله فلسطین باید اعتراض کنند، در بعضی جاها تهدید به قطع رابطه کنند، مثلاً روابط اقتصادی شان را محدود کنند. این مسائل، مسائل خیلی مهمی است که در دنیا می گذرد، سکوت کردن روا نیست و گناه است.

من به شما عرض کنم خدا شاهد است که هر چه می گویم قصدم خداست و برای انجام وظیفه است، همان سیاستی که مسجد باری را خراب می کند، همان سیاستی که در بوسنی و هرزگوین مسلمانها را قتل عام می کند، در فلسطین مسلمانها را شکنجه می دهند، زندان می کنند قتل عام می کنند، همان سیاست است که در مجامع علمی فقهات و مرجعیت و روحانیت را تضعیف می کند. خراب کردن مسجد باری خیلی جنایت بزرگی است، نگویید خوب مسجد آجر است و خشت، نخیر مظهر اسلام است، شعار اسلام است، مرکز اسلام است، به اعتباری که کانون اسلامی است، حمله به آن حمله به اسلام است. حمله به حریم مرجعیت و فقهات و روحانیت به هر نحوی باشد این هم حمله به اسلام است، مرجعیت شیعه همیشه در وقتهای حساس که حکومتها انحرافات می داشتند، اشتباهاتی داشتند، حافظ استقلال مسلمین بوده، حافظ اسلام بوده است. مرحوم میرزای شیرازی اعلی الله مقامه با یک فتوایش آن برنامه را که قرارداد استعماری ناصرالدین شاه با تالیوت انگلیسی بود به هم زد و ضربه زد به انگلستان، و اینها از همان وقتها به فکر افتادند مرجعیت را کوچک کنند، تحقیر کنند، مرجعیت را به حرم مرجعیت حمله کردند، اهانتها، این کارهایی که چهارتا بچه یک وقت می بینی برای مراجع وظیفه معین می کنند، اینها با لمل به ضرر اسلام و به ضرر تشیع است. همیشه علما و مراجع بودند که اسلام و تشیع را حفظ می کردند در مقابل دولتهای استعماری مرحوم آیت الله العظمی امام خمینی (ره) با قدرت مرجعیتشان بود که توانستند این انقلاب را به پیروزی برسانند و الا همه یادتان هست مرحوم آیت الله کاشانی خیلی فعالیت می کرد، تبعیدش کردند، زندانش کردند، اعلامیه می داد، نتوانست کاری بکند، برای اینکه مراجع با او همراه نبودند، اما مرحوم امام قدس سره با همان قدرت مرجعیتش توانست پیروز بشود، لذا سازمانهای کفر جهانی، استعمار، سازمان سیا به فکر تضعیف روحانیت و مرجعیت افتادند. آنهایی که همه جا ایادی دارند، متأسفانه در حوزه ما هم احتمالاً داشته باشند.

در نجف مرحوم آخوند خراسانی که از موسسین مشروطیت بود وقتی دید قضایا وارونه شد، مشروطیت کارش به جانی رسید که حاج شیخ فضل الله نوری را به دار زدند و کف زدند، مرحوم آخوند تصمیم گرفت بیاید ایران و قضیه را برگرداند، شب مرحوم آیت الله حاج سید اسماعیل صدر را دعوت می کند در خانه شان و می گوید من تصمیم دارم بروم در ایران و قضایا را برگردانم، مرحوم آقای صدر گفته بود که ما قول دادیم با او همراهی بکنیم، ایشان گفته بود اذان صبح خبر دادند که مرحوم آخوند دیشب سگته کرده است. آخوند سالم همین که تصمیم می گیرد به ایران بیاید سگته می کند. بعد هم همان علمائی که در مشروطیت بودند و چه بسا در دلشان هم با دار زدن حاج شیخ فضل الله نوری موافق بودند خود آنها را هم ترور کردند، حاج سید عبدالله بهبهانی را هم ترور کردند، این ایادی همیشه بودند و هستند، بنابراین همان سیاست استعماری که مسجد باری را خراب می کند و مسلمانها را تضعیف می کند و اسلام را می خواهد از هند بیرون بفرستد، همان سیاستی که می خواهد در قلب اروپا اسلام نباشد و دارند مسلمانها را قتل عام می کنند، همان سیاست مقام مرجعیت و فقهات را تضعیف می کند، تسنل می دهد، حمله می کنند، علیه علما اعلامیه پرانی می کنند، والله از گناهان کبیره است این کاغذ پرانی هائی که می شود، و مسئولین هم اگر ساکت باشند گناه است، مسئولین هم وظیفه دارند در مقابل این کارها اقدام بکنند، الراضی بفعل قوم کالداخل فیه معهم، باید جلو این چیزها گرفته شود.

من یک حدیث برایتان بخوانم (کافی ج ۲ ص ۲۵۸) از امام صادق علیه السلام: "من روی علی مومن روایه برید بها شینه و هدم مروته لیسقطمن اعین الناس اخرجه الله من ولايته الي ولاية الشيطان فلا يقبله الشيطان" کسی که علیه یک مومنی یک چیزی را نقل کند و بخواهد او را تعییب کند، شخصیتش را خرد کند، برای اینکه از چشم مردم بیفتد، چنین کسی از ولایت خدا منقطع می شود، شیطان هم تحویلش نمی گیرد، می فرماید فلا يقبله الشيطان، یعنی این قدر گناهش بزرگ است. این کاغذ پرانی چیست علیه علما و بزرگان می کنند و همه ساکت نشسته اند؟ والله گناه بزرگیست و توبعاش قبول نیست کسی که این کار را

بکند، مگر اینکه اعلام بکند که من کردم و اشتباه کردم و گناه کردم و الا اگر فقط بگوید پیش خدا توبه کردم تو باش قبول نیست، همیشه در شهرها مراجع داشتیم علما داشتیم بزرگان داشتیم، اینها حامی اسلام و تشیع بودند، در مقابل انحرافهای حکومتها ایستادگی می‌کردند، همه را ما خرد بکنیم، در حوزه و غیر حوزه علما را تضعیف کنیم من یک داستانی برایتان نقل بکنم، حجلا سلام آقای شیخ مصطفی رهنما را می‌شناسید، ایشان یک کارهایی می‌کرد، مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی دل خوشی از او نداشت برای اینکه گاهی از اوقات یک چیزهایی همین طور می‌نوشت، ولی آدم خیلی متدینی است، ما با هم زندان بودیم، یک وقتی مرحوم حاج احمد گفته بود صبح رفتم دیدم که همین طور آیت‌الله بروجردی راه می‌رود و ناراحت است، لا اله الا الله، لا اله الا الله می‌گوید و اوقاتش تلخ شده است و می‌گفت من دیشب تا صبح نخوابیدم، پرسیدم چرا آقا نخوابیدید؟ گفتند برای اینکه آشیخ مصطفی رهنما را گرفتند، گفتم خوب آقا او که با شما خیلی خوب نیست، شما هم که خیلی با روش او موافق نیستی، گفتند نه، من شخصا با او جور نیستم یک مساله است، اما گرفتن او اهانت به من است، اهانت به روحانیت است اینکه بی جهت مزاحم یک روحانی بشوند. اگر یک روحانی جنایت کرده، دزدی کرده، خیانت کرده روحانی جنایت نمی‌کند، این جانی بوده آمده روحانی شده باید بفرستندش دادگاه و همان جرمهای که خدا برایش معین کرده اجرا بکنند، ما که نمی‌گوییم آخوندها معصومند، اما اینکه بی روحانیت را تضعیف کنیم، کم کم مراجع و علما و فقها را که بین مردم موقعیت دارند و مردم از آنها حرف شنوی دارند تحقیر و تضعیف کنیم، مسلما سر نخ این سیاست در سازمان سیا و استعمار جهانی است ولو به دست افراد سالم انجام شود، اینها گناه است و هر کس بتواند و جلو نگیرد گناهکار است در این جهت، من برای اتمام حجت عرض کردم، بایستی که مراجع و بزرگان و فقها موقعیتشان محفوظ باشد، حریمشان محفوظ باشد، احترامشان محفوظ باشد نباید چهارتا بچه حق داشته باشند بردارند و یک چیزی را پخش کنند و هیچ چیزی نگویند. علی‌ای حال با این همه جنایاتی که انجام می‌شود بخواهیم هم درس بخوانیم نمی‌شود. ما کار دیگر که نمی‌توانیم بکنیم، برای اظهار تنفر از این عملی که در هند واقع شده در سازمان را تعطیل می‌کنیم. حدود ۲۰۰ میلیون مسلمان در هند هست، خراب کردن مسجد بامبری در حقیقت بی‌احترامی به اسلام و بیش از یک میلیارد مسلمان است، این مربوط به هند نیست، مربوط به همه جهان اسلام است. علی‌ای حال سزاوار است که آقایان هم راهپیمایی کنند، اعتراض کنند، به هر نحو که می‌توانید اعتراضتان را برسانید. برای شادی روح مسلمانانی که هم در هند هم در بوسنی و هرزگورین و همد فلسطین هر روز به شهادت می‌رسند ما این مجلسان را تبدیلش می‌کنیم به مجلس فاتحهای برای شادی روح همه مسلمانها و همبزرگان گذشته، یک حمد و سه قل هوائه آقایان اهدا کنند. اللهم صل علی محمد و آل محمد، ... اللهم انصر الاسلام والمسلمین و اخذل الکفار والمنافقین، اللهم انصر من نصر الدین و اخذل من خذل المسلمین بجاه محمد و آله الطاهرين.

سپس حضرت آیت‌الله العظمی منتظری قسمتی از روزنامه جمهوری اسلامی مورخه شنبه ۱۴/۹/۷۱ را که از کتاب "بوسنی در خون" نقل کرده در آن جنایات صریحا در ۳۹ قسمت مختلف تقسیم بندی شده بود را قرائت کردند.

پیوست شماره ۲۰۳: پرسش از عقیده معظمله در ارتباط با فدک و پاسخ ایشان، مورخه ۱۳۷۲/۲/۱۶

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضرت آیت‌الله العظمی جناب آقای منتظری دام تبرکاته

ضمن عرض سلام خدمت حضرتعالی، مدتی است که در بعضی محافل مطرح می‌شود که عقیده شما این است که فدک جز اموال مسلمین بوده و گرفتن آن توسط خلفا اشکالی نداشته است، اینجانب که یکی از مقلدین شما هستم تصمیم گرفتم مسئله را از خود شما سوال کنم لطفا نظر خودتان را برای ما بنویسید. متشکرم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پس از سلام و تحییت، موضوع نامبرده تهمت است ناروا. در اینکه فدک در اختیار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بود و آن را به حضرت زهرا سلام الله علیها بخشیدند تردیدی نیست و روایات شیعه و سنی بر این امر دلالت دارد.

و پس از رحلت پیامبر (ص) کسی حق نداشت بر خلاف عملی که آن حضرت انجام داده اقدام نماید، منتهی کسانی اشکال می‌کردند که چرا پیامبر (ص) فدک را که در آن زمان منطقه وسیع و منسب درآمد خوبی بود تنها به حضرت زهرا (ع) دادند، در صورتی که اسلام دین مساوات است و اوضاع مسلمانان در آن زمان خوب نبود و مهاجرین عموما و اصحاب صغه خصوصا در مضیقه و فشار بودند و خود پیامبر اکرم و زنان آن حضرت و هم چنین علی (ع) و حضرت زهرا زندگی فقیرانه و زاهدانه‌ای داشتند.

اینجانب بر حسب استنباط از روایات و منابع تاریخی اسلام می‌گفتم پیامبر اکرم فدک را که به حضرت زهرا (ع) دادند نه فقط به جهت اینکه دخترشان بود دادند، بلکه به جهت اینکه در خانه علی (ع) بودند و فاطمه و علی از یکدیگر جدا نبودند و بیت آنان بیت امامت آینده مسلمین بود، با اعطا فدک به حضرت زهرا (ع) می‌خواستند بیت امامت آینده را از نظر مالی تحکیم کنند تا پس از وفات آن حضرت دستشان خالی نباشد. پس در حقیقت پیامبر (ص) می‌خواستند فدک را به بیت امامت و رهبری آینده بدهند ولی به حضرت زهرا دادند تا به احترام اینکه دختر پیامبر است در آن طمع نکنند و نگیرند و بر فرض که بگیرند چنانچه گرفتند وقاحت عمل آنان بارز و ظاهر باشد و دلیل محکمی بر مظلومیت آنان باشد، پس مساله فدک با مساله امامت عترت پیامبر گره خورده است. ولذا وقتی که هارون الرشید به حضرت موسی بن جعفر (ع) گفت: حدود فدک را مشخص کنید تا سه شما برگردانم، حضرت حدود فدک را حدود کشور اسلام معرفی کرد. پس هارون گفت: "فلم یبق لنا شیء" یعنی: پس برای ما چیزی باقی نماند.

و خلاصه کلام اینکه پیامبر اکرم (ص) به منظور تحکیم مالی بیت امامت فدک را به حضرت زهرا (ع) دادند چنانچه مخالفین نیز به خاطر تضعیف آن بیت آن را گرفتند، مقتضی است به مجلد سوم کتاب ولایة الفقیه اینجانب صفحه ۳۲۹ و بعد از آن مراجعه شود.

والسلام علیکم ورحمته و برکاته

۱۴ ذی القعدة ۱۴۱۳ ۱۳۷۲/۲/۱۶

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۰۴: بیانات معظمه در پایان درس خارج فقه پیرامون مسائل فلسطین، مورخه ۱۳۷۲/۶/۲۷

بسم الله الرحمن الرحيم

از سرکز مدیریت حوزه پیغام داده‌اند که فردا درسهای صبح تعطیل باشد به عنوان اعتراض به مساله فلسطین و آقایان راهپیمائی نکنند. مساله فلسطین از مسائل مهم اسلام است و یک نکته در کلام آقایان کمتر دیده می‌شود که این نکته را تجزیه و تحلیل کنند. دو تا مساله است، یکوقت است مثلاً مثل عرفات و اینها می‌گویند بله ما همه اراضی را از دستمان گرفتند و اشغال کرده‌اند حالا هم زورمان رسیده و نوار غزه و اریحا را پس می‌گیریم، اگر این باشد انسان البته از دست دشمن بتواند هر مقدار از مال خود را پس بگیرد خیلی خوب است اما مساله این نیست، مساله این است که دارند اسرائیل را به رسمیت می‌شناسند به عنوان یک دولت در این منطقه یعنی اسرائیل مفت نمی‌بازد، اولاً که استقلال کامل به اینها نمی‌دهد، علاوه بر این مساله این است که اسرائیل را به رسمیت بشناسند در صورتی که اسرائیل یک حکومت غاصبانه در سرزمینهای مسلمانها، البته در فلسطین مسیحی و یهودی هم وجود داشته، فلسطین مال مردم فلسطینی است اعم از مسلمان و مسیحی و یهودی، اما اینها که دولت اسرائیل را تشکیل دادند اینها که اهل اینجا نبودند سیاستمداران آمریکا، اروپا و انگلیس اینها را از همجا جمع کردند و استعمار جهانی یک پایگاه نظامی برای خودش در وسط کشورهای اسلامی برقرار کرد و از هر نظر صحرش کردند.

مشکل اسرائیلی‌ها این بود که مساله انتفاضه و مساله حماس خواب راحت را از اسرائیلی‌ها گرفته بود. اینها نه اینکه دلشان برای فلسطینی‌ها یا برای عرفات سوخته بود که بخواهند یک تکه زمین به او بدهند، اینها این آتش که مشتعل شده و دارد ریشه اسرائیل را می‌زند که همان مساله انتفاضه باشد می‌خواهند به این وسیله این آتش را خاموش کنند و اسرائیل را به رسمیت بشناسند و کم‌کم کشورهای عربی هم به رسمیت بشناسند و کشورهای عربی هم بشود بازار مصرف اسرائیل، اسرائیل از خدا دلش می‌خواهد که اینجا یک کانونی باشد که مصنوعات خودش را به کشورهای اسلامی بفروشد و پولهای نفت آنها را بگیرد و انتفاضه هم خاموش شود تا خیال خودش راحت باشد. آنچه مورد اشکال است این نیست که چرا شما یک مقدار کم زمین از اسرائیل پس گرفتاید و اگر بتوانیم پس بگیریم باید واقعا هم‌ماش را پس گرفت اما چیزی که به زور گرفته شده باید به زور پس گرفت و آنها پس نمی‌دهند، و فلسطین مال اسرائیل نیست مال مردم فلسطینی است، و قدس مال مردم فلسطین فقط هم نیست مال همه مسلمین است و کسی حق ندارد بیاید روی مسجد الاقصی معامله بکند.

نوار غزه و اریحا را گرفتن یک مساله است، اما مساله قدس چه می‌شود که مال همه مسلمانان است؟ سایر اراضی اشغالی چه می‌شود؟ حقوق فلسطینی‌ها که تزییع شده چه می‌شود؟ آنچه مشکل ماست این است.

متأسفانه کشورهای اسلامی با همه امکانات و قدرتی که دارند معذک از قدرشان استفاده نکردند و مطیع صدر صد استعمار شدند. استعمار دارد پایه‌های اسرائیل را محکم می‌کند و اینها هم دارند تایید می‌کنند، البته گفتند بله حالا یک خرده از اراضی اشغالی را می‌گیریم علی‌ای حال آنچه مورد اعتراض ماست این معناست، به رسمیت شناختن اسرائیل، و اینکه یک کشوری باشد ذی حق، دزدی که آمده در خانه‌گوئیم بله صاحب حقی و یک گوشه‌اش را به ما بده، و این یک گوشه‌اش را هم صد درصد به شما نمی‌دهند، و بالاخره بر همه ماست که بساین معنا اعتراض بکنیم (به رسمیت شناختن اسرائیل) اسرائیل هم خیال کرده است بدین وسیله راحت از دست انتفاضه نجات پیدا می‌کند. در قرآن کریم خداوند فرموده است اینها تا روز قیامت گرفتارند و از تاذن ربک لیبعثن علیهم الی یوم القیامه من یسومهم سو العذاب ان یرکلسریع العقاب. "این ظلمها که اسرائیلی‌ها و صهیونیستها کرده‌اند اگر خیال کردند که از دست فلسطینی‌ها و مسلمانها نجات پیدا می‌کنند، نجات پیدا نمی‌کنند و در روایات رعه داده شده است که اهل قم هم ان‌شا الله سبب می‌شوند که فلسطین به دست مسلمانان فتح بشود. اهل قم ان‌شا الله و حوزه علمیه هم مطابق روایتی که در بحار است در این جهت نقشی دارد. بالاخره ان‌شا الله انتفاضه برقرار است و فلسطینی‌ها اگر بخواهند ساکت باشند باخته‌اند. اینها همه عرفات را آورده‌اند میان، که عرفات انتفاضه و حماس را ساکت و آرام کند، و مسلمین وظیفه‌شان این است که دفاع بکنند از اراضی اسلامی و مخصوصاً از مسجد قدس که متعلقه همه مسلمین است و هیچکس حق ندارد روی آن معامله بکند. علی‌ای حال فردا را بدین مناسبت گفتند که درسهای صبح تعطیل باشد.

خداوند ان‌شا الله به حق محمد و آل محمد (ص) شر کفار و اجانب و دشمنان را از سر اسلام و مسلمین برطرف نماید. خدا ان‌شا الله فلسطین و کشمیر و بوسنی و جاهای دیگر را که مسلمانان گرفتارند نجاتشان بدهد، خداوند به همه ما توفیق بدهد که در هر شرایطی از اسلام و مسلمین دفاع بکنیم. والسلام علیکم جمیعاً ورحمته و برکاته

پیوست شماره ۲۰۵: بیانات معظمه در آغاز درس خارج فقه به مناسبت ولادت حضرت معصومه (س) یادآوری مشکلات جهان اسلام مورخه ۷۳/۱/۲۳، اول ذی القعدة ۱۴۱۴

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعین

طبق نقلی که شده امروز روز ولادت حضرت معصومه سلام الله علیها است، البته من چیزی برای این پیدا نکردم که ولادت ایشان چه روزی بوده است لابد آقایان تحقیق کرده‌اند. آنچه مهم است تشرف ما به شهر قم می‌باشد و اینکه در زیر لوای حضرت معصومه (س)

زندگی می‌کنیم. از امام زادگانی که ان‌هم‌علیهم‌السلام روی آن زیاد تاکید کرده‌اند حضرت معصومه (س) است و این دلیل بر اهمیت موقعیت ایشان است. مرحوم مجلسی نقل می‌کند قبل از آنکه حضرت موسی بن جعفر (ع) مستور شد شده باشد امام‌صادق (ع) فرمودند: که خدا حرمی دارد و حرم خدا مکه است، پیغمبر (ص) حرمی دارد مدینه، و امیرالمومنین (ع) حرمی دارد کوفه و ما اهل بیت (ع) حرمی داریم و حرم ما اهل بیت قم است بعد می‌فرماید: "ستدفن فیہ امراه من ولدی تسمى فاطمه" یکی از اولاد من در آینده به قم می‌آید به نام فاطمه و در آنجا دفن می‌شود و هر کس او را زیارت کند "وجبت له الجنة" بهشت برای او واجب می‌شود و از حضرت رضا (ع) ظاهراً به چند سند هست که هر کس زیارت کند خواهر من فاطمه (س) را در قم "فله الجنة".

یک سال بعد از آنکه مامون حضرت رضا (ع) را به خراسان احضار کرد و حضرت به آنجا تشریف بردند، حضرت معصومه (س) به عنوان زیارت‌برادرشان حرکت کردند و در ساره مریض شدند و ایشان را به قم منتقل نمودند و در قم از دنیا رفتند، و خود حضرت رضا (ع) فرمودند که هر کس زیارت کند خواهر مرا در قم فله الجنة، منتهی "عارفا بحقها" (بعضی نقلهایش دارد که همین طور حضرت جواد (ع) فرمودند هر کس عمه مرا در قم زیارت کند بهشت از برای او است و حضرت رضا (ع) دستور زیارت حضرت معصومه (س) را اینطور که مرحوم مجلسی (ره) نقل می‌کنند بیان فرمودند: برو به قبله بایستید و ۳۴ مرتبه الله اکبر و ۳۳ مرتبه سبحان الله و ۳۳ مرتبه الحمد لله و بعد این زیارت را بخوانید. اینکه زیارت مخصوص امامزاده‌ای داشته باشد به بیان خود امام (ع) این خیلی اهمیت دارد. بحار ج ۹۹ ص ۲۶۵ برای زیارت حضرت معصومه (س) یک باب ذکر کرده و روایات محکمی دارد. به هر حال به فرمایش سه امام (امام‌صادق و امام‌رضا و امام‌جواد (ع)) هر کس حضرت معصومه (س) را زیارت کند "فله الجنة" این خیلی مهم است "عارفا بحقها".

حالا برای ما افتخار است که زیر پرچم حضرت معصومه (س) هستیم. آقایان سعی کنند به زیارت حضرت زیادتر و بیشتر بروند. اصولاً زیارت‌ها برای انسان حالی می‌آورد، این دنیای آلوده، این گرفتاری‌هایی که ما داریم، خلاصه خواهی خواهی همه گرفتار علائق دنیا، مقام دنیا، مال دنیا و این جور چیزها هستیم. غفلت برای انسان زیاد پیدا می‌شود و رفتن به اعتبار مقدسه و آنها را شفیع قرار دادن توجه انسان را جلب می‌کند بلکه انسان علائقش کمتر بشود و در ضمن در دعاها و دعاها هم همیشه دعای شخصی نداشته باشید، امروز دعاهای عمومی برای جهان اسلام خیلی مهم است و واقعا مسلمانان غریب‌اند. اینکه در روایات دارد اسلام "بد غریبا و سیعود غریبا" الان است. بیش از یک میلیارد مسلمان در دنیا داریم، بی‌سرپرستند، ضعیفند. شما ببینید یک اسرائیل سه چهار میلیون مثل غده سرطان آن را بین کشورهای اسلامی کاشتند، هر روز تقویتش می‌کنند به او هواپیما و وسائل جنگی می‌دهند. در صنایع نظامی، حتی صنایع اتمی دستش باز و آزاد است که هر کار می‌خواهد بکند، اما کشورهای اسلامی حق ندارند صنایع پیشرفته داشته باشند، هم‌ماش کنترل می‌شود.

خلاصه یک وقتی سیاست دنیا دو قطبی بود، قطب شرق و قطب غرب، و در اثر اینکه دو قطب تضاد داشتند از ترس یکدیگر با یک‌زورهای به دنیا نمی‌گفتند و جهان سوم یک نفس راحتی بسین دو قطب بسا می‌کشید اما حالا جهان در حقیقت یک قطبی است حتی شوروی هم در زیر سلطه و از اقطار آمریکا است، و سران کشورهای اسلامی هم خود باخته و خود فروخته هر کدام برای حفظ یک موقعیت مختصر خودشان امکانات کشورشان را، نفتشان را، گازشان را، اینها همه را می‌دهند، از دلارهایشان هم بانکهای آمریکا استفاده می‌کنند اینها هم خودشان اسیر و ذلیل آنها هستند. آن وقت می‌بینید مثلا در مرکز اروپا الان این مساله جنگ بوسنی هرزگوین چیز کوچکی نیست و شما در تاریخ می‌خوانید اسپانیا یک کشور اسلامی متمدنی بود که اروپا را تحت تاثیر قرار داده بود، علوم اسلامی از راه اسپانیا به اروپا سرایت کرد فرانسه و کشورهای دیگر اروپا همه از آن تمدن و علم اسپانیا استفاده کردند ولی مسیحیت تصمیم گرفتند که مسلمانان را از بین ببرند کسب کردند و قتل‌عام کردند. الان هم تصمیم گرفتند همین کشور بوسنی هرزگوین را از بین ببرند. سازمان ملل و کشورهای اسلامی هم گاهی از اوقات حرفی برای خالی نبودن عریضه مسی‌زنند ولی اگر تصمیم می‌گرفتند، اینها قدرت اقتصادی دارند اگر چنانچه یک ماه نفت و گازشان رابه اروپا و آمریکا ببندند آنها را فلج می‌کنند اما چنین عرضهای ندارند. بالنتیجه الان اسلام غریب است، مسلمانان غریبند، با اینکه یک میلیاردند چون بینشان وحدت کلمه و هماهنگی نیست آن بوسنی و هرزگوین آن جور است که در حقیقت می‌خواهند اسلام را از اروپا منقرض کنند. در فلسطین می‌بینید فلسطینی‌ها را بازی داده‌اند. اسرائیل هر روز مسلمانان را پای میز مذاکره می‌کشاند، جز اینکه ذلیل کند مسلمانان را هیچ نتیجه‌ای ندارد، چیزی که اسرائیل به زور گرفتند است پس نخواهد داد، باید به زور از او گرفت و مسلمانان قدرت دارند منتهی بی‌عرضه‌اند. کشورهای اسلامی اگر چنانچه عرضه داشتند می‌توانستند اسرائیل را داغان کنند، ولی متاسفانه همه می‌خواهند او را به رسمیت بشناسند روابط اقتصادی هم برقرار کنند. هر روز دشمن دارد پیش می‌آید مسلمانان هم عقب‌گرد می‌کنند و متاسفانه دنیا هم که یک قطبی شده دیگر آن چیزی که جلو زور را هم بگیرد نیست ما هم که قدرت مقابله نداریم تا جلو زور همه دنیا بایستیم. پس بنا بر این در دعاها و دعاها هم مشرفه که می‌روید، در نمازهایتان اگر دعا برای کارهای شخصی خودتان می‌کنید، برای کارهای اجتماعی، برای جهان اسلام هم دعا کنید، اللهم اصلح کل فاسد من امور المسلمین بگوئید، اللهم انصر الاسلام والمسلمین و اخلف الکفار و المنافقین، اینجور دعاها را هم از صمیم قلب داشته باشید، بلکه ان‌شا الله خداوند در فرج صاحب امر تعجیل کند و شر دشمنان اسلام و مسلمین برطرف بشود.

بحق محمد و آل محمد خداوند ما را از شیعیان ائمه اطهار (ع) و از شیعیان و پیروان حضرت معصومه (س) مقرر فرماید و اینکه در زیارتش همیشه می‌خوانیم یا فاطمه اشغعی لی فی الجنة و ان لک عند الله شاناً من الشان، خدایا این دعا را در حق ما مستجاب فرما. والسلام علیکم جمیعا و رحمات الله و برکاته

پیوست شماره ۲۰۶: بیانات معظمله در آغاز درس خارج فقه به مناسبت گشتار بیرحمانه مسلمانان شهر گوراژده در بوسنی مورخه ۲۹/۱/۷۳

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

متأسفانه داستان ما مسلمانان مثل داستان علما مسیحی است که می‌گویند وقتی که قسطنطنیه را گرفتند و اشغال کردند دیدند در مدرسه طلاب مسیحی بحث می‌کنند که آیا ناسوت حضرت عیسی (ع) را به صلیب کشیدند یا لاهوتش را در صورتی که کشورشان و شهرشان هم‌چیزشان اشغال شده بود اینها سرشان به این جهت بند بود. ما مسلمانان از اطراف مورد هجوم واقع شدیم از درد ناچاری سرمان را به مسائل غیر اصولی بند کردیم.

شما اخبار را گوش می‌دهید سازمان ملل با اینکه شهر گورژده را منطقه امن اعلام کردند و مسلمانان بی‌پناه را به آنجا جذب کردند حالا این شهر مورد هجوم واقع شده و این طور که از رادیوها استفاده می‌شود این شهر سقوط کرده. در جریان جنگ بوسنی این طور که می‌نویسند حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار مسلمان کشته شدند بیش از دو میلیون آواره شدند (با حالت گریه) بیش از ۵۰ هزار زن مسلمان مورد تجاوز کفار قرار گرفتند زن و بچه‌شان همه آواره کوهها شدند، و سازمان ملل هم به نظر می‌آید به صربها خط می‌دهد به جای اینکه جلو بمباران صربها را بگیرد، با اسرئو و فراد کردن صربها به بمباران ادامه دادند تا بالاخره شهر سقوط کرد. عینا همان جریان اندلس و اسپانیای سابق دارد تکرار می‌شود تاریخ همیشه تکرار می‌شود. اندلس یکی از پایگاههای اسلام بود و مرکز تمدن هم بود، اروپا از علم آنها از همه چیز آنها استفاده کردند ولی معذک مسلمانان را در اندلس قتل‌عام کردند و اندلس را از جغرافیای اسلام حذف کردند. الان هم همان نقشه است می‌خواهند یک پایگاه اسلامی در منطقه اروپا نباشد هم آمریکا هم اروپا اسلام را از آنجا دارند محو می‌کنند و مسلمانان را قتل‌عام می‌کنند. از آن طرف پای اسرائیل را به کشورهای اسلامی باز کرده‌اند و در همین کشور عمان هیات اسرائیلی آمده‌اند و از آنان پذیرایی می‌کنند و فردا عربستان هم می‌روند، امارات هم می‌روند و خلاصه تمام این قتل‌عامهایی که اسرائیل کرد و اشغال اراضی و اینها همه پاداش این است که یک اسرائیل قدرتمندی که بمب اتمی هم داشته باشد در منطقه باشد اشکال ندارد اما کشورهای اسلامی چنانچه بخواهند خودشان را مجهز کنند برای دفاع در موارد ضرورت این قدر برایشان مهر که می‌گیرند، سازمان ملل و شورای امنیت چقدر برایشان مهر که می‌گیرند، و رسماً رادیو می‌گفت مسلمانهای شهر گورژده استمداد کردند از مسلمانهای دنیا و کمک خواستند، "من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم"، آن وقت بیش از یک میلیارد مسلمان ساکت بنشینند آمریکا و اسرائیل و انگلستان و صربها هر کار می‌خواهند بکنند و ما صدایمان در نیاید. حالا اقلاً می‌توانیم که صدایمان در بیاید و دادی بسزیم. اینکه الان دارند مسلمانان را قتل‌عام می‌کنند و شهرهایشان را یکی پس از دیگری اشغال می‌کنند جای این است که همه مسلمانان دنیا اعتراض کنند، راهپیمائی کنند، راهپیمائی که مرونه نمی‌خواهد اقلاً مقدمات راهپیمائی سروصدائی، شعاری، تلگرافی، بالاخره این ساکت نشستن درست نیست. ما هر چه می‌خواهیم در این مسائل چیزی نگوئیم ولی انسان نمی‌تواند، وجدان انسان ناراحت است. بعضی افراد می‌گویند ما اصلاً رادیو گوش نمی‌دهیم، روزنامه نمی‌خوانیم، من تعجب می‌کنم در دنیای امروز، دنیای امروز که همه به هم مربوط است و مثل یک خانواده است چطور انسان می‌تواند در مقابل ظلم و تعدی که به زنان مسلمان می‌شود بی‌تفاوت باشد، همین طور شلیک کردند و بیمارستان را موشک انداخته‌اند، قتل‌عام می‌کنند مردم را، زن و بچه‌هایشان به کوهستانها آواره، و ما ساکت بنشینیم و بی‌تفاوت باشیم، بی‌تفاوت بودن گناه بزرگی است. بنابراین به هر جوری می‌توانند بیایستی مسلمانان بفهمانند که ما این جنایات را می‌فهمیم. ما می‌فهمیم دست اسرائیل را باز گذاشته‌اند هر چه می‌خواهد می‌کند. به چمناسبت کشور عمان اسرائیل را راه می‌دهد و در امور با اسرائیل مشورت می‌کنند؟ پیداست اینها همه دستور آمریکاست، اینها از خودشان خوددیتی ندارند، این سران کشورها هر چه آمریکا بگوید، هر چه اربابشان دستور بدهد انجام می‌دهند. هم امکانات کشورهای اسلامی را می‌دهند به آمریکا و انگلستان و فرانسه و هم نوکر آنها هستند و معذک اگر یک جا بخواهند مسلمانان یک حرفی بزنند سر و صدا راه می‌اندازند. در اروپا برای یک سگ اگر دیده باشید راهپیمائی می‌کنند، اما حالا این همه مسلمانان را صربها دارند قتل‌عام می‌کنند سازمان ملل هم ادعای عجز می‌کند که نمی‌توانیم برویم و دخالت کنیم. باطنا خودشان خط می‌دهند به آنها برای اینکه می‌خواهند این اندلس دوجو وجود نیاید.

خلاصه نسل آینده، ما مسلمانان را لعن می‌کند. امروز خیلی کار می‌شود کرد، کشورهای اسلامی امروز می‌توانند اقلاً امکاناتشان را ندهند به کفار، نفت، بنزین و گاز همین کشورهای اسلامی است که دارد چرخ اقتصاد اروپا و آمریکا را می‌گرداند و معذک همه ساکتند. اللهم انصر الاسلام والمسلمین واخذل الکفار والمنافقین، اللهم انصر من نصر الدین واخذل من خذل المسلمین. خدایا به حق محمد و آل محمد یک مقلد غیرت به مسلمانان بده که در مقابل ظلمها و جنایاتی که می‌شود بی‌تفاوت نباشیم، تو سرمان می‌زنند اقلاً آخ بگوئیم، والسلام علیکم جمیعاً ورحمته و برکاته.

پیوست شماره ۲۰۷: بیانات معظمله در پایان درس خارج فقه به مناسبت پنجمین سالگرد ارتحال امام خمینی و مرعظه فضلا و طلاب گرامی، مورخه ۱۳۷۳/۳/۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

همانطور که بارها از من شنیده‌اید، تعطیلات به معنای این نیست که آقایان دیگر کتابها را روی هم بگذارند و دیگر هیچ نگاه نکنند و اهل مطالعه نباشند، من به قدری تاسف می‌خورم، آن وقتی که من برای درس خواندن آمدم، استعداد و حافظه‌ام خوب بود، ولی علاوه بر اینکامکانات نداشتیم، کتاب نداشتیم، مدرس کم بود، از این شهرها هم خبری نبود، یادم می‌آید در اصفهان اصلاً شهریه داده نمی‌شد، فقط موقوفه مدرسه بود که متولی آن گاهی ماهیانه دو قران به هر نفر می‌داد، و جره‌هایی که مردم می‌دادند می‌رفت نجف برای مرحوم آسید ابوالحسن، منظور اینکه شهریه‌ای نبود، با کمال عسرت هم زندگی می‌کردیم، اما مهیا شده بودیم برای درس خواندن، علاوه بر همینها متأسفانه راهما نداشتیم، یک کسی نبود که به ما بگوید چه بخوان، چه

نخوان ولی حالا الحمد لله شما در حوزه علمیه قم که قرار گرفتاید، ولو امکانات پولی کم باشد، اما بالاخره کتب هست، کتابخانه هست، مدرسه هست، و شما هم الحمد لله جوانید، فراغت بال دارید می‌توانید از استعدادتان استفاده کنید، به علم اهمیت دهید، به تحصیل علم اهمیت دهید، اما صادق علیه‌السلام در حدیث صحیح می‌فرماید: "لوددت ان اصحابی ضربت رؤوسهم بالسیاط حتی یتفقها، من دوست داشتم که بر سر اصحاب من تازیانه بزنند تا بروند فقیه‌بشوند." در این دنیای امروز به فقیهی که همه مسائل اسلامی را مورد توجه قرار دهد، خیلی احتیاج هست. "لو یعلم الناس ما فی طلب العلم لمطلبوه ولو بسفک المهبج و خوض اللجج، اگر مردم می‌دانستند علم چقدر خاصیت دارد، طلب می‌کردند ولو خون در این راه ریخته شود و در گردابها فرو روند." اوقات فراغتتان را به بطالت نگذرانید، تحصیل علم کنید و بدانید همان تعلم، خودش بزرگترین عبادت است، حدیث از پیغمبر اکرم (ص) است که فرمود: "الا و ان الله یحب بغاه العلم، خدا طالبین علم را دوست دارد." بنابراین ایام تعطیلی، تفسیر بخوانید، مباحثه کنید، تاریخ اسلام، حدیث، همین درس‌هایتان را مباحثه کنید، خودتان مطالعه کنید، مسائلی که در دنیای امروز مورد نیاز است، مطالعه کتب مختلف به شما بینش و درک می‌دهد که در این دنیای متلاطم کلاه سرتان نرود، حتی در مسائل سیاسی هم اگر اهل مطالعه نباشید ممکن است کلاه سرتان برود، بنابراین به علم اهمیت دهید، به وقتتان اهمیت دهید، درس بخوانید، ماسابق این اواخر که متوجه شده بودیم از تعطیلی‌ها بیشتر از تحصیلی‌ها استفاده می‌کردیم.

اگر می‌بینید مرحوم امام خمینی طاب‌ثراه موفقیت پیدا کرد هم در انقلاب، هم در هر جهت، برای این بود که ایشان واقعا مرد کار بود، مرد تحصیل علم بود، به قدری به علم اهمیت می‌داد، من یادم هست یک وقتی در آن بحران مبارزه، از تهران و شهرهای دیگر هجوم آورده بودند منزل ایشان و با ایشان کار داشتند، ایشان درسشان را گفته بودند. من بعد از اینکه درسشان تمام شده بود به منزل ایشان رفتم، طبقات مختلف که آنجا بودند به ما گفتند ما از تهران و جاهای دیگر آمده‌ایم بسا ایشان کنار داریم، راجع به همین مسائل سیاسی، من رفتم در آنروز دیدم ایشان نشستند و درسی را که آنروز گفته بودند می‌نوشتند، گفتم آقا حالا وقت درس نوشتن است؟ این همه مردم آمده‌اند. گفتند: "ما برایمان آنچه مهم است همان درس‌مان است" مقید بودند درسی را که گفته بودند بنویسند، بعد ببینند پاسخگویی مردم باشند، اگر ایشان در انقلاب موفقیت پیدا کرد، پیروزی پیدا کرد، یکی از عمده دلایل‌هایش همان مقام علمی ایشان بود، ایشان هم فقیه بود، هم اصولی بود، هم فیلسوف بود، هم عارف بود، هم در عین حال شجاع بود، با تقوا بود، مستعبد بود، متعهد بود و جامع کمالات مختلف بود، مرحوم امام برای همان جنبه مرجعیت عامه‌شان و برای اینکه جهت علمی ایشان را هیچ کس نمی‌توانست منکر شود و علوم مختلفی را که مورد نیاز بود، ایشان واجد بودند پیروز شدند و علم و مرجعیت و شجاعت ایشان رمز موفقیتشان بود. شما نگویید امروز کسی طالب ما طلبه‌ها نیست، چندسال قبل در یولتن‌های خبری می‌خواندم که در آفریقا از طرف واتیکان ۱۱۰ هزار مبلغ تبلیغ مسیحیت می‌کنند، حوزه علمیه قم در آفریقا چندتا مبلغ دارد؟ پس اگر شما واقعا عالم باشید، می‌توانید به اسلام خدمت کنید و اگر شما بتوانید کسی را هدایت کنید، از دنیا و مافیها برای شما بهتر است. این آیه شریفه: "من احیانا نفسا فکانما احیا الناس جمیعا" در ذیلش روایتی است که معنایش این است: "که اگر شما یکمفر را از هلاکت‌ه هدایت بیاورید، شما یکمفر را اگر احیاء دینی بکنید، مثل این است که همه مردم را احیا کرده‌اید، بر عکس اگر کسی سبب شود یکمفر را القا شبهه در ذهنش بکند، مثل این است که همه مردم را کشته است."

علمی‌ای‌حال، هدایت کردن مردم خیلی اجر و فضیلت دارد. دهه محرم هم در پیش است ان‌شا الله آقایان می‌روند برای تبلیغ و ارشاد، واقعا قضدستان هدایت و ارشاد مردم باشد. در محرم که مجالس را تشکیل می‌دهند برای این است که مردم با اسلام و معارف اهل بیت (ع) آشنا شوند، خدا رحمت کند والد من خودش با اینکه یک کشاورز بود، به همان مقدار که می‌دانست هر جا می‌رفت یا روی منبر یا توی مجالس شروع می‌کرد مسائل اسلامی را می‌گفت، حدیث می‌خواند، آیه می‌خواند و به آقایان می‌گفت شما روی منبر می‌گویید که مردم بروید دستورات اسلام را یاد بگیرید، کجا بروند یاد بگیرند؟ برای مردم مسئله بگویند، چه اشکال دارد مسائل را از روی رساله عملیه بخوانید؟ در مسائل کلی اسلام که اختلاف فتوا نیست، بعضی مردم وضو و تیمم و نماز بلد نیستند، چه اشکال دارد روی منبر وضو بگیرد یا یک تیمم بکند یا سوره حمد را بخواند؟ همچنین اصول عقائد را بگویند، اخلاق اسلام را بگویند، روش پیغمبر (ص)، روش ائمه (ع)، نحوه عمل به دستورات اسلام را بگویند، یک روز حج بگویند، یک روز زکات را بگویند، یک روز خمس را بگویند. مواظب باشید در تبلیغات هیچ وقت بر خلاف واقع حرف نزنید، بر خلاف عقیده تان حرف نزنید، شما فرض کنید به یک آقا معتقدید، این معنایش این نیست که بروید نسبت به آقایان دیگر تنقیص کنید، اغراق هم نکنید. هر کس همان اندازه کمالاتی که دارد بگویند. به دنیا هم بی‌اعتنا باشید، برای مال دنیا فعالیت نکنید، روزی را خدا ان‌شا الله می‌رساند. "یا ارض لاترزقی احدا من عبادی الا بکد الیمین و عرق الجبین الا طالبی العلم فانی ضمنت ارزاقهم." من و شما باید پیرو پیغمبر اکرم (ص) باشیم، به قول عوام می‌گویند شما آقایان روی قالیچه پیغمبر نشستاید، پیغمبر قالیچه نداشته است، این چند جمله را از امیرالمومنین (ع) راجع به پیغمبر بخوانم، ببینید ما باید پیرو چنین شخصی باشیم آنجا که می‌فرماید: "ولقد کان صلی الله علیه و آله وسلم، یا کل علی الارض، و یجلس جله العبد، و یخصف بیده نعله و یرقع بیده ثوبه، و یرکب الحمار العاری، و یردف خلفه، و یكون الستر علی باب بینه فتكون فیہ التصاویر فیقول یتا فلانہ لاجدی ازواجه غیبیه عنسی، فانی اذا نظرت الیه ذکرت اللنیة و زخارفها فاعرض عن اللنیة بقلبه، و امانت ذکرها من نفسه، و احب ان تغیب زینتها عن عینه، و لکیلا یتخذ منها ریاشا، و لایعتقدها قرارا، و لایرجو فیها مقاما، فاحرجها من النفس، و اشخصها عن القلب و غیبها عن البصر، و کذلک من ابغض شیئا ابغض ان ینظر الیه، و ان یدکر عنده." تهج البلاغه، خطبه ۱۶۰ شخصیت شما به خانه کذابی و ماشین کذابی و به تشریفات نیست، شخصیت شما به علم و تقویاتان است.

ضمنا از همه آقایان عذر می‌خواهم اگر چنانچه در صحبت‌های من و رفتار من خطائی بوده است، یا مثلا کوتاهی در انجام وظیفه نسبت به آقایان بوده است طلب عفو می‌کنم. هیچ کدام ما معصوم نیستیم و پیغمبر اکرم (ص) فرمود: "کل ابن آدم خطا فخریر نسبت به آقایان بوده است طلب عفو می‌کنم."

الخطائین التوابین. قصدتان خدا باشد در کارها خدا را فراموش نکنید، خدا انشا الله به همه ما توفیق بدهد طالب علم و عمل و اهل تسلیخ و ارشاد باشیم و در خاتمه برای شادی روح مرحوم امام خمینی (ره) که علما گذشته یک حمد و قل هو الله بخوانید. (قرائت فاتحه) خداوند انشا الله درجات ایشان عالی است متعالی کند و به ما توفیق بدهد که پیرو بزرگان باشیم و السلام علیکم جمیعاً و رحمات الله و برکاته

پیوست شماره ۲۰۸: پیام معظمه به مناسبت حادثه ناگوار بمبگذاری در حرم مطهر حضرت ثامن الائمه (ع)
بسم الله الرحمن الرحیم

انا لله و انا الیه راجعون
کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا
فی البحار بسنده عن الامام الصادق (ع) عن آياته عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: "ستدفن بضعة منى بارض خراسان لا یزورها مومن الا اوجب الله عزوجل له الجنة و حرم جسده علی النار".
رسول خدا فرمودند: "زود باشد پارهای از تن من در زمین خراسان مدفون شود، او را هیچ مومنی زیارت نکند جز اینکه خدا بهشت را برای او واجب و جسدش را بر آتش حرام نماید." آری این است مقام و منزلت زوار حضرت ثامن الائمه روحی و ارواح العالمین لافدا، گوآرا باد آنان را، ولسی با کمال تأسف در روز عاشورای حسینی در بارگاه ملکوتی امام هشتم و حرم امن آن حضرت به دست جنایتکاران و دشمنان اسلام و اهل بیت (ع) بمبگذاری شد و این حادثه جانگناز و دلخراش منجر به تخریب قسمتی از حرم مطهر و شهید و مجروح شدن جمع کثیری از زوار و دل سوختگان آن امام شهید شد. این جنایتکاران بی هویت با این جنایت بزرگ خود که در تاریخ کسینظیر است ثابت کردند که هر چند یزید و ابن زیاد و شمر کربلا (لعنهم الله تعالی) بمدرک و اصل شدند و هر روز و هر ساعت مورد نفرین و لعن میلیونها انسان مومن و مخلص واقع می شوند ولی یزیدیان کوردل و دشمن اسلام تشیع راستین در هر زمان و هر مکان حضور دارند و به آنها مختلف خیانت درونی و دشمنی خود را با حق و حقیقت و عترت پاک رسول خدا برآز می دارند، که "کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا"، و پیوسته در برابر صف حق و مردان خدا، شیاطین و دشمنان حقیقت و انسانیت صغیندی کرده و می کنند ولی باید بدانند که: "اما الزلزال فیهذه جفا و اما ماینفع الناس فیمکت فی الارض".
آری به خاک و خون کشیدن بندگان خدا در حال زیارت و عبادت و مناجات با خدا در هیچ دین و مذهب و ملتی روا نیست و همه عقلای جهان آن را تقبیح می کنند.

اینان با این جنایت فجیع خود ثابت کردند که به هیچ یک از موازین اخلاقی و انسانی پایبند نیستند و دانسته یا ندانسته به نفع دشمنان اسلام استکبار جهانی فعالیت می کنند. این کوردلان غافلند که شهادت در حرم مطهر حضرت ثامن الائمه (ع) در روز شهادت سالار شهیدان (ع) در حال عبادت و مناجات با خدا افتخاری است بزرگ برای بندگان خدا، و به گواهی رسول خدا (ص) بهشت خدا منتظر آنان می باشد، ولی آنان با این عمل زشت، چهره کریه خود را به جهانیان نمایانتر کردند، و با هم آهنگ شدن با وهابیان معاند که دست به تخریب قبور و حرمهای ائمه اطهار (ع) کردند و صهیونیستهای که نمازگزاران مسجد خلیل الرحمن را در شهر الخلیل به رگبار بستند و صریحا و هندوهائی که مسلمانان بیگناه را از زن و مرد و صغیر و کبیر در بوسنی و کشمیر قتل عام کردند و می کنند جز نفرت عمومی و لعنت ابدی برای خود و سردمدارانشان بهرهای نخواهند برد، آیا این جنایت بزرگ در این مکان مقدس و در این روز شریف چیزی غیر از دشمنی آنها با عترت پاک رسول خدا (ص) و شیعیان و زوار دل سوخته آن حضرت را به اثبات می رساند؟

اینجناب این مصیبت بزرگ را به رسول گرامی اسلام و عترت پاک آن حضرت بخصوص حضرت ثامن الائمه و حضرت ولسی عصر عجیل الله تعالی فرجه الشریف و حضرت معصوم سلام الله علیهم جمعین و حضرات علما اعلام و حوزه های علمیه و خدمتگزاران به اسلام و ملت شریف و مسلمانان ایران و بازماندگان شهدای این حادثه ناگوار و به همه مسلمین جهان تسلیت می گزیم و از خداوند قادر متعال علو درجات همه شهدا و پیروزی اسلام بر کفر جهانی و شکست دشمنان اسلام و قرآن و مذهب تشیع را مسالت می نمایم و السلام علی جمیع اخواننا المومنین و رحمات الله و برکاته

۱۱ محرم الحرام ۱۴۱۵ ۱۳۷۳/۳/۳۱
قم المقدسه، حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۰۹: بیانات معظمه در پایان درس خارج فقه پیرامون جنگهای داخلی افغانستان، مورخه ۱۳۷۳/۶/۲۹
بسمه تعالی

یسکی از چیزهائی که واقعا انسان را رنج می دهد این است که الان جهان اسلام مواجه با مشکلات زیادی است و ما مسلمانان شرائط سختی را می گذرانیم، هم غرب مخالف با اسلام و قدرت اسلام است، هم آمریکا مخالف است و هم صهیونیستها. اینها با هم در این جهت که اسلام نباشد و قدرت اسلام را از بین ببرند هماهنگ شده اند، با اینکه مسلمانها از نظر عده و عده کمبود ندارند، حدود یک میلیارد مسلمان در عالم هست، این همه امکانات در اختیار مسلمانان هست، همین نفت و گازی که در کشورهای اسلامی است، اگر یک ماه ببینند اقتصاد آمریکا و اروپا را فلج می کنند معذک مسلمانان خوابند و به جان یکدیگر افتاده اند، امکانات را در اختیار غریبها و آمریکا می گذارند و جنگ داخلی بعراه انداخته و یکدیگر را می کشند. در صورتی که همه مسلمانان به اندازه قدرتشان در گرفتاریهائی که مسلمانان دارند مشورت دارند، و بعواسطه تحریک صهیونیستها و غریبها کار بجائی رسیده که در فلسطینی که حدود چهل پنجاه سال فلسطینیها با اسرائیل جنگ می کردند متاسفانه حالا تبدیل شده است به جنگ فلسطینی با فلسطینی. فلسطینیها، فلسطینیها را بازداشت می کنند، زندان می کنند. این کاریست که غریبها و صهیونیستها کرده اند. اسمش هم این است که خود گردانی بنهند، کدام خود گردانی؟

همه‌اش دست اسرائیل است. خلاصه‌جنگ فلسطینیها با اسرائیل تبدیل شده است به جنگ فلسطینیها با فلسطینیها. در اروپا یک قانون اسلامی به نام بوسنی بوده است که چهار صد پانصد سال است مسلمانان در آنجا هستند، و حالا دشمنان اسلام همه با هم هم‌هنگ شده‌اند تا اسلام را در آنجا از بین ببرند. همانطوری که در اسپانیا که یک قانون اسلامی بود، قدرت اسلامی بود، مسیحی‌ها مسلمانان را قتل‌عام کردند، آواره کردند و اسلام را در اسپانیا از بین بردند. الان هم در بوسنی بیش از دوسال است که مسلمانان را قتل‌عام می‌کنند، به نوایس آنها تجاوز می‌کنند، بچه‌ها را می‌کشند و به انحط مختلف از بین می‌برند. سازمان ملل هم فقط شعار می‌دهد. ای کاش این نیروهای که سازمان ملل فرستاده در بوسنی همه نیروهایش را می‌برد فقط همان تحریم تسلیحاتی را که علیه بوسنی اعمال کرده است لغو می‌کرد و مسلمانان را به حال خودشان می‌گذاشتند، چون مسلمانان که ضعیف و عاجز نیستند، مسلمانان اگر سلاح داشته باشند می‌توانند از خودشان دفاع کنند. اسلحه یوگسلاوی سابق در اختیار صربها است، روس‌ها هم کمکشان می‌کنند. از آن طرف مسلمانان تحریم تسلیحاتی شده‌اند، و الان هم باز زمزمه است که لغو تحریم از صربها بکنند بجای اینکه تحریم علیه مسلمانان را لغو کنند می‌خواهند از صربها لغو کنند. یعنی صربها دستشان باز باشد تا مسلمانان را قتل‌عام بکنند که اسلام در آنجا نباشد. هر روز مردم کشته می‌شوند، شهید می‌شوند، آواره می‌شوند. حقوق بشر و دموکراسی، اینها همه برای زور گفتن به جهان سوم است و الا حقوق بشر حرف است. آیا حقوق بشر در بوسنی زیر پا گذاشته نشده و نمی‌شود؟ این سازمانهای حقوقی کجا هستند؟ گاهی می‌گویند که آمریکا با صربها مخالف است. اگر آمریکا مخالف بود، این قدر دست صربها را باز نمی‌گذاشتند و تا حالا مشکل بوسنی حل شده بود. خیر، آمریکا موافق صربها است. چون آمریکا بفرماندهای خودش است، نه به فکر حقوق بشر، نه به فکر دموکراسی، اینها همه حرف است، در آنجا (بوسنی) مسلمانان قتل‌عام می‌شوند و این کشورهای اسلامی هم حرف می‌زنند، اگر غیرت داشتند، اینهایی که نفت آمریکا و اروپا را تامین می‌کنند. همین عربستان به تنهایی می‌تواند قاطعانه بایستد و بگوید اگر نفت و گاز می‌خواهید بدهیم بساید مسئله بوسنی حل بشود، قطعاً حل می‌شود.

حالا بدتر از همه افغانستان همسایه خودمان است. مردم افغانستان با روسها انصافاً خوب جنگیدند، قاطعانه جنگیدند و روسها را واقعا بیرون کردند و جای تقدیر هم هست. فداکاری کردند شهید و معلول دادند، اما حالا که روسها رفتند، قدرت دست خودشان آمده جنگ داخلی به راه انداخته‌اند. کم‌کم جنگ سنی با سنی، شیعه با شیعه، باید چه کرد؟ ما همه ساکت مسلمانان همه ساکت خود آنها هم خواب و آمریکا و روسیه خوشحال از این جنگ داخلی. این جنگ داخلی دارد روسها را تطهیر می‌کند. کار را به جایی نرسانید که مردم افغانستان بگویند صد رحمت به آن وقتی که ما در اختیار روسها بودیم، صد رحمت به آن وقتی که در اختیار نجیبانه، ببرک کارمل و حفیظالله امین بودیم. این جنگ داخلی مردم را به اسلام و به روحانیت و به همه چیز بدبین می‌کند. این جنگهای داخلی که الان هست، خیال نکنند که جنگ اسلامی است با اینکه اینها مسلمان هستند، دولت آقای ربانی خود را مسلمان می‌داند، آقای حکمتیار خودش را متخصص مسائل اسلام می‌داند، آیتالله محسنی خودش مرد عالم و مرد بزرگی است از علما شیعه است، حجة الاسلام آقای مزاری که رئیس حزب وحدت اسلامی است، ایشان هم که از فضلا و طلاب قم بود، درس خوانده است، متوجه باشند، آگاه باشند که در بین آنها چه می‌گذرد. مسن به عنوان اینکه هم عالم به مسائل اسلامی و هم آگاه به مسائل سیاسی هستیم، آدمی نبوده‌ام که در گوشه‌ای خزیده باشم و از مسائل سیاسی بی‌اطلاع باشم. جنگهای افغانستان و جاهای دیگر را همیشه تعقیب می‌کردم و می‌دانم چه خبر است، هم توی انقلاب بوده‌ام و هم از فوت و فنهای سیاسی با اطلاعم، کسی نمی‌تواند بگوید تو از موضوع بی‌اطلاع هستی، من در اینجا اعلام می‌کنم که: این جنگهای داخلی افغانستان هیچ جنبه اسلامی ندارد و شرکت در این جنگها حرام است. هریک از افراد چه شیعه و چه سنی در این جنگها شرکت کند خلاف شرع است. انسانهایی را که می‌کشند ضامن خون آنها هستند. کسانی هم که کمک مالی به این جنگها می‌کنند آنها هم بدانند کنار خلاف می‌کنند. اگر به عنوان وجوه شرعی هم کمک می‌کنند بدانند بری‌الذمه نمی‌شوند. اینها هم که در جنگ کشته می‌شوند شهید نیستند، فدای دیگران می‌شوند. به اسم اسلام جنگ می‌کنند اما جنگ اسلامی نیست، جنگ گروهی است، جنگ ریاست است. متأسفانه مردم ضعیف و مستضعف خودشان را فدای قدرت آن روسا می‌کنند، بدانند هم دنیا را از دست می‌دهند هم آخرتشان را، "خسر الدنيا والاخره" هستند. چه جنگهایی که بین آقای حکمتیار و آقای ربانی است و چه جنگهایی که الان بین حرکت اسلامی و بین حزب وحدت است اینها هیچ جنبه شرعی و اسلامی ندارد، خلاف شرع است، جنایت است، مردمی که آواره می‌کنید، زن و بچه مردم بلا تکلیف می‌شوند، آواره می‌شوند، مردم مسلمان کشته و مجروح می‌شوند، برای اینکه این آقا می‌خواهد رئیس بشود یا آن آقا می‌خواهد رئیس بشود. بنابراین واجب است به هر نحوی که مقدور است این سران لا اقل شیعه‌ها، آیتالله محسنی و حجة الاسلام آقای مزاری به هر قیمتی شده‌اید با هم تفاهم کنند، علماً دیگر اینها را با هم آشتی بدهند جنگ را تمامش کنند و از مسئولین محترم جمهوری اسلامی ایران هم تقاضای می‌شود که حیات بلند پایهای را با اختیارات تام بفرستند تا این اختلافات را حل کنند. چون ما با آنها هماهنگ هستیم، هم مذهب هستیم هم مرز هستیم واجب است که از طرف جمهوری اسلامی حیات بلند پایهای بروند آتش‌بس بدهند و بر آن نظارت کنند. اینها را اصلاح دهند. بالاخره اینها دارند نابود می‌شوند و آمریکا خوشحال است برای اینکه دلش نمی‌خواهد یک جمهوری اسلامی دیگر کنار جمهوری اسلامی ایران پیدا شود. از جمهوری اسلامی ایران خاطره خوشی ندارد. اگر یک قدرت اسلامی در افغانستان پیدا بشود اینها ناراحت می‌شوند. روسیه هم خوشحال است برای اینکه دارد تطهیر می‌شود. صبح رادیو نقل می‌کرد که وزیر خارجه فرانسه گفته است ما از قضیه الجزایر ناراحت هستیم، برای اینکه قدرت اسلامی دارد در الجزایر پیدا می‌شود و او اظهار امیدواری کرده که چنین روزی نیاید که اسلام در الجزایر قدرت پیدا کند و گفته است ما با دوازده کشوری که با هم هستیم در این جهت سیاستمان واحد است. آنها چه آمریکا و چه غرب و چه صهیونیستها از این جنگ داخلی خوشحالند. علسی‌ای حال باز من تکرار می‌کنم اگر صدای من به آنها برسد بدانند که شرکت در این جنگها حرام و جنایت است و در این راه هم شهید نیستند و "خسر الدنيا والاخره" هستند. کسانی هم که کمک مالی می‌کنند آنها

هم مسئولند و بابت وجوه شرعی هم کسی حق ندارد کمک کند مبری الذمه نمی‌شود.
خدایا به حق محمد و آل محمد شر دشمنان اسلام را از سر مسلمین برطرف فرما. اسلام و مسلمین را پیروز فرما، ما را به وظائف اسلامیمان آشنا بفرما. والسلام علیکم ورحمته و برکاته.

پیوست شماره ۲۱۰: تصریح معظمله بر اینکه آنچه تاکنون انجام داده‌ام از روی عقیده بوده و از گذشته خود پشیمان نمی‌باشم. مورخه ۱۳۷۳/۱۰/۱۸

بسمه تعالی

محضر مبارک حضرت آیت‌الله العظمی منتظری دامتبرکاته
پس از سلام و تبریک میلاد با سعادت سرور آزادگان جهان حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) اخیراً در بعضی محافل و افواه گفته می‌شود که حضرت تعالی فرموده‌اند: من از انقلاب و سیاست توبه کرده‌ام و پشیمان شده‌ام. چنانچه مصلحت می‌دانید در باره صحت و سقم آن توضیح فرمایید. والسلام علیکم ورحمته و برکاته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با سلام و تبریک متقابل، مطلب فوق جفا تکذیب می‌شود، نه چنین چیزی گفته‌ام و نه خواهم گفت. اینجانب مسائلی راجع به نحوه کار بعضی افراد که نصب و عزل آنها قبل از تدوین قانون اساسی بسا به من ارتباط پیدا می‌کند به حضرات آیات آقایان مومن و ابطحی کاشانی دامتافاضاتهما یادآور شدم که شاید همان باعث شده چنین برداشتی شود و یا عده‌ای از روی بی‌اطلاعی و یا غرض‌ورزی به شایعه‌سازی پردازند و چنین تهمت را بزنند. چنانچه اصرار داشته باشید می‌توانید از آقایان محترم استفسار نمایید، عمل به تکلیف الهی پشیمانی و توبه‌ناپذیر است. از سال ۹۲ که نهضت امام خمینی (قدس سره) شروع شد از کسانی بودم که بنابر احساس وظیفه الهی همواره در کنار ایشان بودم و در غیاب معظمله نیز سعی من و دیگر دوستان بر این بود که بار مبارزه بر زمین نماند، و آنچه بوده توفیق الهی بوده است و همواره شاکرم که چنین توفیقی داشته‌ام و پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز همیشه بنابر احساس وظیفه شرعی پشتیبان ارزشهای نظام اسلامی بوده و هستم و چنانچه انتقادی هم داشته‌ام همان گونه که مکرر گفته‌ام از باب "النصیحه لائمة المسلمین" آن را ابراز می‌نمودم و آخرین بار در تاریخ ۶۸/۱/۴ این مطلب را به بنیانگذار جمهوری اسلامی امام خمینی (قدس سره) چنین نوشتم: "اینجانب تا حال معتقد بودم که تذکرات و انتقادات من نه فقط موجب تضعیف نظام نمی‌شود بلکه از این نظر که اکثریت مردم را امیدوار ساخته و مسئولین را نیز درصدد رفع نواقص و توجه بیشتر به مسائل می‌سازد موجب تقویت انقلاب و نظام هم می‌باشد، معذرت اگر حضرت تعالی تشخیص می‌دهید که این شیوه به مصلحت نیست و موجب تضعیف نظام و انقلاب می‌باشد اینجانب شرعاً نظر حضرت تعالی را بر نظر خود مقدم می‌دانم و هیچ گاه غیر از خیر اسلام و انقلاب را در نظر نداشته‌ام." در پایان به همه برادران و خواهران ایمانی توصیه می‌کنم در گفتن هر موضوع خفا را در نظر بگیرید و توجه کنید که گفتار انسان جز اعمالش محسوب و در نامه اعمال ثبت و ضبط می‌گردد. والسلام علیکم ورحمته و برکاته

۱۳۷۳/۱۰/۱۸

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۱۱: متن پیام تسلیت معظمله به مناسبت درگذشت جناب آقای مهندس مهدی بازرگان، مورخه ۱۳۷۳/۱۱/۱۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انا لله وانا اليه راجعون

تهران جناب آقای مهندس عبدالعلی بازرگان دامتبرکاته

پس از سلام و تحیت درگذشت مرحوم مغفور مرد فضیلت و تقوی والد محترم جناب مستطاب آقای مهندس مهدی بازرگان رحمة الله علیه را به جنابعالی و همه بازماندگان و علاقه‌مندان محترم تسلیت می‌گویم. خدمات علمی و فرهنگی و نیز مبارزات پیگیر و تحمل فشارها و زندانها و تبعیدهای ایشان در زمان طاغوت بر کسی پوشیده نیست. آن مرحوم از چهره‌های نادری بودند که در گرایش نسل جوان و دانشگاهی به اسلام و تعلیمات مذهب و نیز گسترش نهضت اسلامی در بین دانشگاهیان و فرهنگیان متدین کشور نقش زیادی داشتند، و در این رابطه شایسته مورد کینه و غضب دستگاه طاغوت قرار گرفته بودند و محرومیت‌های زیادی را متحمل شدند. همین خدمات فرهنگی و مبارزات صمد و تعهد ایشان بود که زمینه مقبولیت خاصی را برای ایشان فراهم نمود تا جایی که رهبر فقید انقلاب مرحوم امام قدس سره ایشان را به عنوان اولین نخست‌وزیر انقلاب و از اعضای برجسته شورای انقلاب معرفی نمودند و در آن شرایط حساس ایشان به اتفاق دوستان خود با پیروی از رهبر فقید طاب‌ثراه اولین دولت پس از انقلاب را تشکیل دادند و به خدمات زیادی موفق شدند.

از خداوند قادر متعال برای آن مرحوم غفران و علو درجات و حشر با اولیا، و برای همه بازماندگان و علاقه‌مندان صبر جمیل و اجر عظیم و برای جنابعالی توفیق ادامه راه آن مرحوم را مسئلت می‌نمایم. والسلام علیکم ورحمته و برکاته.

۱۹ شعبان ۱۴۱۵ ۱۳۷۳/۱۱/۱۸

قم، حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۱۲: بیانات معظمله در ابتدای درس خارج فقه به مناسبت شهادت دکتر فتحی شقایق رهبر جهاد اسلامی فلسطین مورخه ۱۳۷۹/۸/۷

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

اینجانب از خبر شهادت مرحوم دکتر فتحی شقاقی رهبر جهاد اسلامی فلسطین بسیار متأثر شدم. او مرد خیلی مخلصی بود و برای فلسطینی‌ها فعالیت می‌کرد، من در ایران ایشان را دیده بودم. چون لیبی مشغول بیرون کردن فلسطینی‌ها از آن کشور هست و این هم چیز عجیبی است که در این شرایط لیبی هم عملاً با فلسطینی‌ها مخالفت نکند، بسیاری از فلسطینی‌ها را از کشور لیبی اخراج می‌کنند، حالا آمریکا به لیبی فشار آورده و آن را محاصره اقتصادی کرده است نباید این سبب شود که به فلسطینی‌ها فشار بیاورد. مرحوم دکتر فتحی شقاقی به لیبی رفته بود برای اینکه وساطت کند که آن کشور فلسطینی‌ها را اخراج نکند و اسرائیلی‌ها متأسفانه او را در مالت ترور کردند.

آنها ما را متهم می‌کنند که ایران کشور تروریسم است، در صورتی که آنها خودشان عملاً چه آمریکا و چه اسرائیل با همین ترورها دارند بر دنیا حکومت می‌کنند، آمریکا هم امکانات کشورهای عربی را می‌گیرد و در اختیار اسرائیل می‌گذارد. متأسفانه در همین وقت، الان یک کنفرانس اقتصادی در اردن تشکیل داده‌اند، هم اسرائیل و هم آمریکا، همه اینها و هم عربها در آنجا شرکت دارند و کشورهای عربی اصلاً هیچ باکشان نیست.

حضرت سید الشهدا (ع) فرمود: "ان لم یکن لکم دین فکونوا احراراً فی دنیاکم". "کشورهای عربی با اسرائیل غاصب و زورگو با هم می‌نشینند کنفرانس اقتصادی تشکیل می‌دهند برای اینکه آمریکا و ایادی آن می‌خواهند نام سرمایه‌گذاری اقتصاد خاورمیانه را به وسیله کشورهای عربی و اسلامی قبضه کنند. اینها همه جای تأسف است، خداوند ان‌شا الله یک مقدار غیرت به مسلمانها و سران کشورهای اسلامی بدهد که این طور اسلام و مسلمین و آبروی اسلام را نفروشد. برای شادی روح آن مرحوم حمد و سوره‌های قرائت نمایید. اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات الاحیاء منهمم والاموات.

پیوست شماره ۲۱۴: مستن بیانات معظمله در درس خارج فقه به مناسبت حملات اسرائیل غاصب به جنوب لبنان، مورخه ۱۳۷۵/۱/۲۶

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الان می‌دانید که از ناحیه اسرائیل غاصب در دنیای اسلام چه می‌گذرد؟ یک روزی که قدرت دنیا دست استعمار انگلستان بود آمدند یک شجره خبیثی بین کشورهای اسلامی کاشتند به نام اسرائیل. یک عده از صهیونیست‌های جنایتکار را از اطراف دنیا جمع کردند این هم برای اینکه به فکر یهود باشند، فرض کنید در آلمان نازیها یهودها را می‌کشتند اینها یهود آلمان نیستند وانگهی مسلمانها نباید غرامت آن را بدهند، این بهانه است. یک عده از صهیونیست‌های جنایتکار عامل استعمار را از اطراف دنیا جمع کردند آوردند در کشور اسلامی فلسطین و مسلمانها را قتل‌عام کردند، اموال و زمینهایشان را مصادره کردند و هنوز هم مصادره می‌کنند. این درخت را انگلیسی‌ها کاشتند و بعد از آنکه سیاستشان در دنیا شکست خورد آمریکا وارشان شده است. آمریکا دارد از این شجره خبیثه استفاده می‌کند و پشتیبان آن است، اسرائیل هم دستش باز است هر غلطی می‌خواهد می‌کند، و متأسفانه کشورهای اسلامی که بایستی در مقابل عکس‌العمل نشان بدهند همین روزها شهادتین را دعوت کردند آمد کشور عمان همین جا بیخ گوش ما، بعد هم قطر دعوتش کردند. فضای ترکیه را در اختیار اسرائیل قرار دادند، قرارداد هوایی که کشور ترکیه با اسرائیل منعقد کرده فضای کشور ترکیه آزاد است برای اسرائیل هر جا می‌خواهد برود این جور به او آوانس می‌دهند. کشورهای عربی ساکت و عریض‌الصدر هم که خودش را پایگاه اسلام می‌داند می‌گوید اگر یک کلمه علیه اسرائیل و یا آمریکا بگوید ما چه می‌کنیم، به جای اینکه حمایت کنند از کسانی که می‌خواهند علیه کفر و استعمار مبارزه کنند می‌گویند سرتان را پایین بیندازید فقط اعمال ظاهری حج را به جا بیاورید. خداوند اصلاً حج را قرار داده است برای اینکه مسلمانها همه در آنجا اجتماع کنند و تفاهم کنند. حج یک کنگره اسلامی است که مسلمانها با هم تفاهم کنند و علیه کفر و استعمار مبارزه کنند، نه اینکه یک عده سرشان را پایین بیندازند و نفهمند که چی شد. مثلاً یک طوافی بکنند و برگردند. رمی جمرات در منی در حقیقت درس می‌دهد که بایستی شیطانها را در دنیا رمی کرد طواغیت را باید رمی کرد و با آنها مبارزه کرد. "جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس" کعبه محل قیام است نه اینکه نفهمند اصلاً چی شد و حج بی محتوا انجام دهند.

این مسلمانهای عرب در کشورهای اسلامی چرا ساکتند؟ حالا سرانشان خود فروخته‌اند، این مسلمانهای عمان، مسلمانهای قطر به دولتشان نمی‌گویند به چه مناسبت شما شیمون پترز را دعوت می‌کنید؟ تظاهری بکنند، سر و صدایی بکنند مثلاً اینکه خداوند تبارک و تعالی اصلاحی را از ملت عرب گرفته. اسرائیل این همه مسلمانها را قتل‌عام کرده الان در لبنان بیروت را بمباران می‌کند جنوب لبنان را چندین سال است اشغال کرده و قتل‌عام می‌کند، مردم مسلمان را آواره می‌کند، آمریکا هم پشتیبانی می‌کند، تمام صنایع نظامی حتی صنایع اتمی برای اسرائیل آزاد است دولت اسرائیل بمب اتمی هم بسازد اما عراق مثلاً من نمی‌خواهم از صدام حمایت بکنم صدام هم یک جنایتکار است از باب اینکه یک موشکی ساخته بود چه سر و صدایی راه انداختند در دنیا، سازمان ملل هم معرکه گرفته است. مردم بیچاره عراق دارند از گرسنگی می‌میرند، بچه‌هاشان از نداشتن غذا و دارو تلف می‌شوند، خوب کلک صدام را بکنید ملت عراق چه گناهی کرده‌اند؟ از نظر غذا و دارو عراق را تحت محاصره اقتصادی قرار داده‌اند، هر روزی یک بهانه‌ای می‌گیرند که صدام نمی‌داند موشک چی دارد، خوب اینکه اسرائیل بنحو اگملش را دارد، خودتان هم دارید حمایتش می‌کنید آن گناه نیست؟ اما یک کشور اسلامی اگر مسلح باشد برای دفاع از خودش این گناه است؟ به هر حال می‌بینید که اسرائیل هر روز دارد لبنان و بیروت و جنوب لبنان و صور و صیدا را بمباران می‌کند مسلمانها را شهید و یا آواره کرده و کشورهای عربی خیلی هنر کنند می‌گویند بله ما محکوم می‌کنیم چرا آنها را به کشور

خود راه می‌دهید؟ چرا به آمریکا اعتراض نمی‌کنید؟ شما امکاناتتان را در اختیار آمریکا گذاشتاید، اگر کشورهای اسلامی یک ماه نفت و گازشان را از غرب و آمریکا قطع کنند صنایع آنها می‌خوابد آنها وابسته به ما هستند، سران این کشورها خود فروخته‌اند، چرا مردمشان غیرت ندارند؟ چرا مردمشان سر و صدا نمی‌کنند؟ چرا حوزه علمیه قم ساکت است؟ سابق در این جور قضایا از زمان مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی در قضایای اسرائیل و فلسطین و اینها حوزه علمیه و فضلا و مردم قم تظاهرات می‌کردند.

مسلمانهای بیچاره لبنان الان در معرض موشکباران اسرائیل هستند. اسرائیل جنوب لبنان را چندین سال اشغال کرده و صدای مردم هم به جایی نمی‌رسد چون حامی ندارند، دوسه میلیون صهیونیست در مقابل یک میلیون مسلمان امکانات هم دست مسلمانهاست اما ایمان و غیرت از سرانشان گرفته شده و خود فروخته شده‌اند، حالا سران خوانند مردم چرا ساکتند؟ دفاع یک چیز غریزی بشر و حتی حیوانات است. گریه را هم اگر بزیم پنجه می‌زند. اینها می‌گویند که ما زمینهای مسلمانها را گرفتیم و قتل‌عامشان می‌کنیم ولی آنها ساکت باشند مسلمانها یک سبب گذاشتند بین در دنیا چه علمشنگای راه انداخته‌اند، در کنفرانس شرم‌الشیخ همه جمع شدند تا محکوم کنند اما جاهای دیگر مسلمانها را قتل‌عام می‌کنند هیچ کس نمی‌گوید چرا. چرا مسلمانها را در کشمیر قتل‌عام می‌کنند؟ اما کلینتون از آمریکا بلند می‌شود می‌آید شرم‌الشیخ برای اینکه مثلا چند نفر یهودی کشته شدند، اینها به هر حال درد است. جهان اسلام مبتلاست ما اقلا به اندازه قدرتمانیستی یک عکس‌العملی نشان بدهیم.

عزفات هم این همه شعار داد برای فلسطین حالا بچه‌های مخلص را می‌گیرد زندانی می‌کند، تعقیب می‌کند. یک قدرت جزئی به او داده‌اند چرا علیه حزب‌الله آن را به کار می‌برد؟ ولی اسرائیل باید بداند این جنایتهایی را که می‌کند چون دولت غاصب است و زورگو و حرکت او حرکتی است محکوم به فناست. قرآن کریم وعده‌هایش دروغ نیست و این بچه‌های مخلص که برای دفاع از خودشان و برای دفاع از اسلام با اسرائیل ضربه می‌زنند معلوم می‌شود مبعوث خدا هستند. خداوند در سوره اعراف درباره همین یهود می‌فرماید: "و اذ تاذن ربك لیبعثن علیهم الی یوم القیامه من یشوقهم سر العذاب ان ربك لسریع العقاب" این بچه‌های مخلص بالاخره کار خودشان را می‌کنند و اینها مبعوث خداوندند. خداوند اعلام کرده که تا روز قیامت مبعوث می‌کند بر علیه یهود، چرا؟ برای اینکه اینها اصلا بنایشان بر جنایت و آدم‌کشی و علاقه به صل و عطی و دنیاست، این عقاب خدایی است. اسرائیل بایستی بفهمد که دولت پویشالی و غاصب است و غاصب البته در مقابلش عکس‌العمل هست.

خداوند انشا الله به حق محمد و آل محمد بر قدرت اسلام و مسلمین بیفزاید. خدایا ایمان و غیرت به کسانی که کشورهای اسلامی را قبضه کرده‌اند عنایت بفرما. خدا تعجیل در فرج امام‌زمان بفرما. انشا الله همه موفق و موید باشید. در خاتمه برای شادی روح شهدای لبنان و فلسطین یک حمد و قل هو الله تبار کنید.

پیوست شماره ۲۱۴: سفارشات معظمله به شاگردان در پایان درس خارج فقه و در آستانه تعطیلات حوزه و ایام تبلیغ هورخه ۱۳۷۵/۲/۲۲

بسم الله الرحمن الرحیم

من بارها عرض کرده‌ام درس که تمام می‌شود نروید کتابها را بگذارید کنار و بروید دنبال تفریح و گردش و بسا کتساب و داع کنید اگر این کار را بکنید آینده درخشانی که امید داریم برای همه آقایان، نصیب نخواهد شد. در تعطیلاتها آدم بیشتر می‌تواند کار کند، سعی کنید برای خودتان برنامه داشته باشید، یا مثلا جزواتی بنویسید در مسائل مستحدثه‌ای که امروز مورد بحث و مسود ابنت است. مثل همین مساله تصویر و مجسمه که بحثش بعد می‌آید یا مساله غنا و موسیقی یا مساله پول و اینکه اصلا وضع پول در معاملات چگونه است. آیا پول متاع است؟ کالا است؟ ثمری و تنزل پولها. اینها مسائلی است که امروز مورد ابنت است و رویش باید مطالعه کرد، تحقیق کرد، جزوه نوشت بلکه انشا الله این مسائل پخته شود. اگر فرصت باشد آدم باید در این مسائل کار بکند و زحمت بکشد و خلاصه برای تابستان برنامه‌هایی داشته باشید. بنویسید، نوار گوش بدهید. باز من تکرار می‌کنم از جمله چیزهایی که لازم و ضروری است در این زمان که آقایان اهل علم باید بدانند، مسائل کلامی و فلسفی است. مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی رحمة الله علیه وحشت داشت و می‌فرمود از مشهد به ما فشار می‌آوردند، در دنیای امروز اگر شما مسائل کلامی و فلسفی را وارد نباشید این شبهاتی که نسل جوان دارند و شبهاتی که خارجیا القا کردند، راجع به اصل خدا و صفات خدا شبهات القا کرده‌اند، نمی‌توانید پاسخگو باشید. عرض کردم حالا فرض می‌کنیم فلسفه بالذات حرام باشد، دیگر بالاتر از این نیست که می‌شود مثل سحر، خود آقایان می‌گویند سحر و جادو اگر برای ابطال سحر لازم است عدای یاد بگیرند برای اینکه جادوها را باطل کنند. پس بنابراین برای اینکه جادویی که فلاسفه غرب و متفرین دارند و ذهن جوانها را مشوب می‌کنند، برای پاسخگویی آنها لازم است که آقایان فلسفه بلد باشند. نوارهای فلسفه را که بزرگان درس گفته‌اند، بگیرد و تاستان گوش بدهید و کتابهای دیگر را با هم مباحثه کنید، و من اگر می‌توانستم واقعا علاقه داشتم یک بحث فلسفه داشته باشیم منتها از ما دیگر گذشته است اما الان اساتید جوان هستند، وانگهی نوار هست و خلاصه از وقتتان استفاده کنید و برای محرم انشا الله آقایان برای ارشاد و تبلیغ که می‌روید نصرتان را خدا کنید و بدانید که نفس رفتن و ارشاد و تبلیغ چقدر برای شما اجر دارد. در اصول کافی این حدیث هست: "عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد" یک عالمی که مردم از علمش نفع ببرند بهتر از هفتاد هزار عبادت کننده است. اگر چنانچه زبان گویایی دارید و بیان خوبی دارید محرم و صفر برای ارشاد و تبلیغ بروید و واقعا هم برای ارشاد و تبلیغ بروید، به قصد پول نروید، خدا روزی را می‌رساند. من می‌دانم که وضع آقایان خوب نیست من خودم در وقت طلبگی خیلی وضعم از حالای طلبه‌ها بدتر بود. بسا مرحوم آیت‌الله مطهری مباحثه می‌کردیم، نزدیک ظهر شد و نان نداشتیم بخوریم. آقای مطهری گفت دیگر طاقت نداریم برو بین می‌توانی دو ریال و نیم یک جایی قرض کنی، یک نان بگیر بیای بخوریم و من از مدرسه فیضیه تا درب مسجد امام رفتم، یک قیافه‌ای که دو ریال و نیم از او

قرض کنم پیدا نکردم و برگشتم مدرسه فیضیه. آن وقت وضع طلبه‌ها اینطور بود. ولی معذرت‌کنندگان را می‌خوانند و بسه درس اهمیت می‌دادند. بنابراین من می‌دانم که وضع آقایان طلاب خوب نیست، اما روزی را خدا می‌رساند. هیچ وقت مقام و شخصیت و روحانیت خودتان را به پول نفروشید، جوری نباشد که برای پول خودتان را کوچک کنید و تملق بگویید، به کم بسازید و قناعت داشته باشید. من خودم در زمان مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی چون ایشان به من علاقه داشتند چه بسا می‌رفتم سه چهار هزار تومان از ایشان برای غذای می‌گرفتم. واقعا به یک قراناش احتیاج داشتم اما به ایشان نمی‌فهماندم که من نیاز دارم و خودم به سختی می‌گذراندم. آخرش الحمدلله روز به روز بهتر شد. بنابراین شخصیت خودتان را حفظ کنید. من اینجا برای اینکه ممکن است کلام من اثرش کم باشد، کلام امیرالمومنین (ع) را برای آقایان می‌خوانم (همین که در درس عصر هم از صولا امیرالمومنین خواندیم) که حضرت چقدر سفارش دارند راجع به این جهت که انسان برای پول و مقام خودش را نفروشد. حضرت امیرالمومنین (ع) در نامه ۳۱ نهج البلاغه می‌فرماید که: «و اعلم یقینا انک لن تبلغ املک» یقین بدان که به آن آرزوهای دور و دراز که داری هیچ وقت نمی‌رسی. «و لن تعدو اجلک» شما از اجل خودتان هم هیچ وقت نمی‌توانید تجاوز کنید آخرش انسان می‌میرد. «و انک فی سبیل من کان قبلک» تو هم مثل دیگران در راه دیگران هستی، همه آمدند حالا یا ثروتمند یا فقیر، مردند و رفتند، یا مقام داشتند و یا نداشتند، تمام شد و رفتند. «فخفف فی الطلب» سزاحت را پایین بیاور در مقام طلب کردن یعنی طمع زسادی نداشته باش. «و اجمل فی المکتسب» در کسب کردن میانه رو باش، حرص نباش. اجمال یعنی در کسب به خوبی برخورد داشتن، نه اینکه طمع و زبده روی «فانه رب طلب قد جر الی حرب» خیلی افراد یک چیزهایی را طلب کردند بعد مالشان هم از بین رفت، ثروت تهیه کردند بعد دزد برد. فلیس کل طالب بمزوق» این طور نیست که هر کس خیلی طلب کند و بدود روزی داده شود. «و لا کسل مجمل بمحروم» و این طور نیست آنهایی که عادلانه و به خوبی برخورد می‌کنند محروم باشند، خدا از یک راه دیگر برایش می‌رساند. محل شاهد این قسمت است. «و اکرم نفسک عن کل دنیه و ان ساقطک الی الرغائب» تو نفس خودت را بزرگتر بسدان از اخلاق زشت و خصلت‌های زشت، تملق بگویی نسبت به این آقا یا نسبت به آن پولدار، تواضع‌های بیجا، شما اهل علمید، شما روحانی هستید، سینه شما مشحون به قرآن و روایات اهل بیت (ع) است. این شخصیت روحانی و دینی شخصیت انسانی خودت را بسه پول و مقام نفروش ولو اگر بفروشی پول یا مقام پیدا می‌کنی، اما خودت را از دست داده‌ای، شخصیت و ارزش خودت را از دست داده‌ای. «فانک لن تعتاض بها تبذل من نفسک عوضا» اینکه تو شخصیت خودت را می‌فروشی عوضی غیرت نمی‌آید. فرض کن صد هزار تومان یا دویست هزار تومان به شما دادند، شما دویست هزار تومان ارزش دارید؟ فرض کن یک مقام مختصر هم به شما دادند، ارزش شما همین مقام است؟ شما یک انسانی، انسان کامل می‌توانی باشی. «لقد کرمانا بنی آدم» شما علما وارث انبیا هستید، جانشین پیامبران هستید، باید شخصیت روحانی خودتان را حفظ کنید، شخصیت انسانی خودتان را حفظ کنید، تبلیغ بکنید، زحمت بکشید. «ولا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا» خدا تو را آزاد خلق کرده، خود را بنده دیگران قرار مده. «و ما خیر خیر لا ینال الا بشر» چه خوبی است در این خوبی که از راه شر بدست بیاید. خیری که از راه شر به دست بیاید شر است. «و یسر لا ینال الا بعسر» چه خوبی است در این آسانی که از راه سختی به دست بیاید. بعد می‌فرماید: «وایاک ان توجف بک مطایا الطمع» پیرهن از اینکه بتازاند تو را شترهای طمع. تشبیه کرده که طمع مثل یک شتر است که انسان سوارش بشود و بتازاند و انسان را پرت کند. «فتوردک مناهل الهلکة» شما را در آبشخورهای هلاکت وارد می‌کند. «وان استطعت ان لایکون بینک و بین الله ذو نعمة فافعل» اگر بستوانی یک کاری بکنی بین تو و بین خدا صاحب نعمتی واسطه نباشد انجام بده. اگر آن آقا و آن پولدار هم بخواهد به شما کمک کند باید خدا به دلش بیندازد، خوب شما از اول به خدا بگو. «فانک منکرک قسمک و آخذ سهمک» تو بالاخر سهم خودت را درک می‌کنی و نصیب می‌رسی. «و ان الیسیر من الله سبحانه اعظم و اکرم من الکثیر من خلقه» کمی که از طرف خدا برسد بهتر از زیادی است که از دیگران به شما برسد. «وان کان کل منه» هر چند همه از خداست. ما قصدمان این است که درس بخوانیم تا هم خودمان با احکام اسلام و اخلاق اسلام آشنا باشیم و هم وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد را انجام بدهیم. اگر چنانچه در صلوات اهل علم بیکنفر هم کار سبک انجام بدهد، مردم نسبت به همه قضاوتشان بد خواهد بود، اگر یک قصاب دزد باشد مردم می‌گویند این قصاب دزد است، اما اگر یک آخوند کفر بدی انجام داد مردم قضاوتشان نسبت به همه آخوندها بد خواهد بود. من بارها عرض کرده‌ام آقایان روحانیین که متلبس به لباس روحانیت شده‌اند، متوج به تاج ملائکه شدند، بسا از خیلی مباحات هیباید اجتناب کنند برای حفظ آبروی روحانیت و دین که مردم به روحانیت و دین بد بین نباشند، اگر بدبین شدند دیگر مسائلشان را نمی‌پرسند، آنوقت ما گناه کرده‌ایم که سبب شده‌ایم مردم اعتمادشان به اهل علم کم بشود. بنابراین تبلیغ بروند آقایان برای ارشاد بروند قصلشان را خدا بکنند انشا الله. در ضمن اگر چنانچه از ناحیه من سو ادبی و یا بی‌احترامی نسبت به آقایان شده معذرت می‌خواهم برای اینکه دو سه ماهی فاصله می‌شود عمر هم دست خداست یک وقت می‌بینی ما دیگر خدمت آقایان نرسیدیم. خداوند انشا الله خیر دنیا و آخرت به همه شما عنایت کند. خداوند شر کفار و اجانب و صهیونیستها را از سر کشورهای اسلامی برطرف بکند و عاقبت همه ما را هم ختم به خیر نماید. والسلام علیکم ورحمات الله وبرکاته.

پیوست شماره ۲۱۵: بیانات معظمله در آغاز درس خارج فقه در ارتباط با حمله به بیت آیت‌الله سیستانی در نجف اشرف و شکست شدن حریم مرجعیت، مورخه ۱۳۷۵/۹/۱۴
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

در بعضی از روزنامه‌ها آمده است و بعضی از رادیوهای خارجی هم گفتند که در نجف اشرف نیروهای مسلح به بیت آیت‌الله سیستانی حمله کرده‌اند و بعضی افراد در آنجا کشته شده‌اند. در سابق هر وقت این گونه مسائل اتفاق می‌افتاد مردم بی‌تفاوت نبودند، چون مرجعیت شیعه پایگاه عظمت و استقلال شیعه است، آنچه شیعه را در اعصار مختلف حفظ کرده است همان

مرجعیت شیعه بوده است و مردم همیشه نسبت به مراجع ایمان داشته و حامی و مدافع بوده‌اند. هیچ وقت مردم نسبت به این حوادث که بیت یک مرجعی مورد حمله واقع شود بی تفاوت نبوده‌اند و علما و مردم نسبت به آن عکس العمل نشان می‌دادند. البته بسا یک مقداری این بی تفاوتی هم از این است که متأسفانه در خود جمهوری اسلامی هم نظیر این مسائل اتفاق افتاده است و اتفاق می‌افتد و حریم بیوت علما را شکستند و می‌شکنند. متأسفانه مرجعیت را تنزل داده و آن را مبتذل کرده‌اند، چهارتا بچه در مساله مرجعیت و مراجع اظهار نظر می‌کنند، در وزارت اطلاعات یک معاونت تشکیل داده‌اند به عنوان "معاونت مراجع و حوزه" و چهارتا بچه اطلاعاتی بی سواد می‌نشینند راجع به مراجع اظهار نظر می‌کنند تصمیم می‌گیرند و کارهایی را انجام می‌دهند چهار تا بچه را می‌فرستند در "کرگل" هندوستان آنجا بگویند که فلان مرجع مرتد است چون فلان کار را انجام داده و این گونه کارهای بچه گانه انگلستان را با آن عظمت در زمان قدرتش فتوای میرزای شیرازی به زانو در آورد، عظمت میرزای شیرازی را آنها می‌دانستند، می‌خواستند حریم مرجعیت را بشکنند به دست خود ما شکستند این هست تا یک زمان مسئولین بالا متوجه بشوند آیا این حیف نیست که به خاطر بعضی اغراض سیاسی قدرت مرجعیت شکسته شود؟ آیا قاطعی کردن مسائل سیاسی با مساله روحانیت و مرجعیت درست است؟ آیا این درست است که این قدر مرجعیت و روحانیت را کوچک کنیم که هر بچه‌ای را بیایند به عنوان مرجع معرفی کنند و بعد هم بگویند اینکه چیزی نیست؟ بالاخره در این سنخ مسائل بی تفاوتی گناه است که جرات بکنند در نجف اشرف نسبت به یک عالمی که در جهان تشیع مطرح است و محترم است یورش بیاورند و از آن طرف هم چهار تا بچه در کرگل هندوستان بروند بالای منبر و بگویند از آقای سیستانی یا آن آقای دیگر نباید تقلید کرد و مثلاً از کی باید تقلید کرد

مردم کرگل از ما استمداد کرده‌اند که یک فکری بکنید در اینجا همه مردم هم شیعه‌اند و هم علاقه‌مند به روحانیت و امام و انقلابند اما این یعنی چه که به آنها دستور بدهند که از کی نباید تقلید کرد و از کی باید تقلید کرد؟ چرا اهداف سیاسی خودتان را با مساله تقلید و مرجعیت مخلوط می‌کنید؟ تا کی می‌خواهند مسئولین توجه نداشته باشند که چهارتا بچه اطلاعاتی عظمت روحانیت را شکستند؟ خداوند انشا الله به حق محمد و آل محمد به همه تنبیه بدهد، و آنهایی که با شیعه و با بزرگان شیعه و با اصل تشیع مخالفت می‌کنند خداوند شرشان را به خودشان برگرداند. انشا الله موفق باشید.

پسیوست شماره ۲۱۶: بیانات معظمه در پایان درس خارج فقه در مورد وجوب امر به معروف و نهی از منکر و استعجاب اعتکاف مورخه ۷۶/۸/۲۱ ۱۱ رجب المرجب ۱۴۱۸

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

همانطور که اطلاع دارید ایام البیض در پیش است. کسی می‌گفت روزه که نمی‌گیریم سحری هم نخوریم؟ حالا ما خودمان توفیق اعتکاف نداریم اقلاً به احترام معتکبین درس را تعطیل کنیم که به اعتکاف بی‌اعتنایی نشده باشد. سابقاً به اعتکاف خیلی اهمیت داده می‌شد. یک وقت من داستانش را نقل کرده‌ام، من و مرحوم شهید مطهری و چند نفر دیگر نزد مرحوم امام خمینی قدس سره در منزل ایشان درسی داشتیم، ایشان این را نقل کرد که یک روز ۱۵ رجب که ایام البیض بود، ما در مدرسه دارالشفا با آقای آقا ریحان الله گلپایگانی هم جهره بودیم، عصر وقتی که سماورمان را روشن کردیم در ایوان که جای بخوریم دینیم تمام طلبه‌ها دارند از حجره‌ها سر می‌کشند و به ما نگاه می‌کنند، تعجب کرده بودند که اینها سماور روشن کرده‌اند و می‌خواهند چای بخورند، با اینکه ایام البیض است و روزه و عمل اداوود و اینها.... مثل اینکه طلبه‌ای در ماه رمضان روزه بخورد چقدر زننده است اینجور عمل ما مستهجن بود پیش طلبه‌ها و ما را به همدیگر نشان می‌دادند. بعد مرحوم آقای مطهری رحمه الله علیه فرمودند که اتفاقاً آن آدمهایی که آنجور خشک مقدس بودند نوعاً از آخوندی رفتند و منکر خیلی چیزها شدند، ولی امثال شما بالاخره مانندید.

البته واقعا این اعمال مستحب خوب است کسانی که می‌توانند حتی المقدور انجام دهند ولی باید اینطور هم نباشد که فقط اعمال مستحب و اینجور اعمال ظاهری را انجام بدهیم اما واقعیات و حقایق زیر پا گذاشته شود. وظایف بالاتری هم انسانها دارند. این آدمهایی که نوعاً بنظواهر خودشان را خیلی ملتمس می‌گیرند ذکر و دعا و زیارت عاشورا، نماز شب و اینها خدای ناکرده نسبی‌گویی اینها بد است، خوب است اما یک وظایف مهمتری هم هست. مثلاً فرض بگیرد مساله امر به معروف و نهی از منکر یکی از وظایف مهم اسلامی است و "بها تقام الفرائض"، اصلاً فرائض دیگر وابسته به امر به معروف است. امر به معروف هم فقط امر به معروف جزئی نیست، امر به معروف و نهی از منکر به طوری که هر منکری در جامعه یا در حوزه، هر جا هست این منکر مورد توجه باشد و به اندازه قدرت انسان از اسلام، از دین، از حق، از مظلوم دفاع کند. نه اینکه انسان همه جا خفقان بگیرد و هیچ نگردد، بگوید من ذکر را می‌گویم و دعایم را می‌خوانم. این واقعا جای تأسف است که چیزهای مهم مثلاً اساس اسلام در خطر باشد یا مثلاً حقوقی پایمال شود و به یک عده ظلم و تعدی شود. انسان باید از حق، از دین، از علم دفاع کند. یکی از چیزهایی که واقعا در این زمان ما مظلوم واقع شد از همه چیز مظلومتر و مورد هجوم قرار گرفت اصل مرجعیت شیعه است. مرجعیت شیعه یک پایگاه مهم شیعه بود، قدرتی بود که انگلستان و همه دشمنان رویش حساب می‌کردند. ما مرجعیت شیعه را روی اغراض سیاسی مبتذل کردیم. بچه گانه کردیم و چهارتا بچه هم در این مسائل همیشه اظهار نظر می‌کنند. علما و همه افراد باید از حق دفاع کنند، از مرجعیت شیعه دفاع کنند، از علم و دانش دفاع کنند، نه اینکه همه چیز را پایمال کنیم و زیر پا بگذاریم یکی از حرفهایی که ما از اول می‌گفتیم این بود که سیاست جز دین است و واقعا هم سیاست جز دین است. به فرمایش مرحوم امام خمینی قدس سره در احکام نماز جمعه در تحریر الوسیله: کسی که دین را از سیاست جدا بداند "گم یعرف الاسلام و لا السیاسه" درست هم همین است، دو شت احکام دین احکام سیاسی است. اما نه اینکه احکام دین را فساد سیاست خودمان بکنیم که خودمان یک سیاستی تنظیم کرده‌ایم عوضی بیاییم دین و علم و دانش و حوزه‌های علمی را همه را فدای سیاستهای غلط خودمان بکنیم و همه ساکت بمانند، این خیلی گناه است. عمل اداوود و این روزه‌ها و این اعمال مستحبه جبران این

گناهان بزرگ را نسبی کنند کسب بزرگان در اینگونه مسائل ساکت میمانند. خداوند انشا الله به همه ما توفیق بدهد که در هر شرایطی از اسلام و از علم و دانش و حق و حوزها دفاع کنیم و السلام علیکم ورحمته و برکاته

پیوست شماره ۲۱۷: نامه معظمه به نمایندگان مجلس شورای اسلامی در مخالفت با استقراض خارجی، مورخه ۶۸/۱۰/۸

بسم الله الرحمن الرحيم

توسط ریاست محترم مجلس شورای اسلامی جناب حجت الاسلام آقای کروی دامت فاضلته حضرات آقایان نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی ایران دامت توفیقاتهم پس از سلام و تحییت، با اینکه با داشتن مطالب گفتنی زیاد در شرائط فعلی تصمیم بر ادامه سکوت داشتم ولی چون سکوت در مسائل مهمی که به سرنوشت انقلاب و نظام و کشور مربوط است نزد خدا و وجدان و ملت عزیز ما گناهی است نابخشودنی، ناچار شدم نکاتی را راجع به مساله استقراض خارجی که در این روزها مطرح است تذکر دهم. فی السئائل (ج ۱۳ ص ۷۷): (قال رسول الله (ص): (یاکم والذین فانه شین الذین) و قال علی (ع): (یاکم والذین فانه هم باللیل و ذل بالنهار).

موضوع استقراض خارجی از طرفی با حیثیت جهانی و ارزشهای اصولی انقلاب که تاکنون در راه آنها صدها هزار شهید و معلول و مجروح و اسیر داده ایم مخالف است، و از طرف دیگر از جمله مسائل مهمی بود که در آخرین زیارت ما از حضرت امام طاب ثراه مطرح نمودم، لذا لازم دانستم توجه نمایندگان محترم ملت را به عواقب منفی و ذلت ساز آن جلب نمایم. شما می دانید که دولتهای استعمارگر غرب و شرق که معمولاً کلید قرض دادنها و سرمایه گذاریهای خارجی به دست آنهاست هیچ گاه خیر و صلاح ملت ما و رشد و شکوفائی اقتصاد ما و جهان سوم را نمی خواهند، آنچه برای آنها مهم است وابستگی اقتصادی ما و به دنبال آن وابستگی فرهنگی و سیاسی و بی آبرو کردن انقلاب و نظام اسلامی در جهان سوم و نزد ملت های محروم و مستضعفی است که چشم امید به انقلاب اسلامی ما دوخته اند.

آنان هر چند در مساله استقراض و یا سرمایه گذاری خارجی ظاهراً قیافه دوستی و خیرخواهی به خود می گیرند، ولی ما نباید با ساده لوحی و خوش باوری برخورد نمایم، اگر جاذبه معنوی و حیثیت جهانی انقلاب ما را گرفتند در حقیقت تیر خلاصی را به انقلاب و ارزشهای آن زدند. برای بازسازی کشور خرید تکنولوژی و مغزهای متخصص لدی لاحتیاج به مراتب مفیدتر از استقراض و سرمایه گذاریهای خارجی است. شما در جهان سوم کدام کشور را سراغ دارید که گرفتار استقراض شده باشد و توانسته باشد استقلال سیاسی و فرهنگی خود را حفظ کند و یا از زیارت قرض نجات یابد؟ استقراض خارجی وابسته کردن نسل آتی کشور است و آنان هر چه لعن و نفرین داشته باشند نثار نمایندگان می کنند که تصویب کنندگان این قبیل طرحها بوده اند. اینجانب در آخرین دیدارم با رهبر فقید انقلاب حضرت امام قدس سره الشریف به پاره ای از عوارض اسارت ساز استقراض خارجی اشاره کردم و گفتم معنی استقراض خارجی زیر گذاشتن همه ارزشها و شعارهای ده ساله است و ملت مسلمان و مقاوم ایران حاضر است گرسنگی بخورد وزیر بار ذلت نرود. حضرت امام فرمودند: آقای موسوی هم با استقراض مخالف است، و دو روز بعد از بیعت ایشان به من پیغام داده شد که حضرت امام فرمودند حق با فلانی است و بگوئید آقایان زیر بار استقراض نروند.

البته مسئولین محترم ناچار می شوند در بعضی از برنامه ها تجدید نظر کنند و از بعضی کارهای تکراری و شعاری بکاهند و به ملت و سرمایه های داخلی بها و امنیت و فرصت فعالیت بیشتری بدهند. خداوند به همه ما توفیق خدمت به اسلام و انقلاب و کشور و صبر و بردباری در بلاها و کمبودها و خلوص نیت در کارها عنایت فرماید و السلام علیکم ورحمته و برکاته

۱۳۶۸/۱۰/۸

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۱۸: متن بیانات معظمه در ارتباط با مساله استقراض خارجی، مورخه ۱۳۶۸/۱۰/۱۱

السلام علیکم جمیعاً ورحمته و برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعین

کنتم خیر امه اخرجت للناس تاملون بالمعروف و تنهون عن المنکر
اولاً به شما برادران و خواهران که از شهرستان انقلابی نجف آباد که پیشقدم در انقلاب و پیشقدم در جبهه ها بوده است و استقامت خودش را در همه مراحل حفظ کرده است و از سایر برادران و خواهرانی که از جاهای دیگر تشریف آورده اند، شهادت بی بی عالم حضرت زهرا (س) را تسلیم می گویم. امروز بر حسب روایتی که از امام ششم، امام صادق (ع) رسیده وفات حضرت زهرا که باید تعبیر به شهادت کرد می باشد. تعبیر روایت امام صادق (ع) این است: "نوکان ذلک لثلاث خلون من جمادی الاخری". در روز وفات حضرت زهرا (س) اختلاف است، چند روز را گفتند، اما آنکه سند خوب دارد و تصریح هم شده است همین امروز است که سوم جمادی الاخری است. خداوند انشا الله به من و شما برادران و خواهران توفیق بدهد که همیشه پیرو دستورات پسر زهرا و حضرت زهرا و شوهر زهرا و فرزندان زهرا باشیم، انشا الله، و در قیامت خداوند دست ما را از دامان ایسن بزرگواران کوتاه فرماید. خدایا همه اینها که اینجا هستند عاشقان حضرت زهرا هستند، تو را قسم می دهیم بحق حضرت زهرا (س) کفر و اجانب را از سر کشورهای اسلامی بر طرف بفرما (آمین حضار) و راه کریلا و مکمعه را با نابودی صدام و آل سعود بر همه دوستداران اهلیت باز بفرما (آمین حضار).

حضرت زهرا (س) خطبه مفصلی دارند که در مسجد مدینه و در حضور خلیفه اولی ایراد فرموده اند و آن خطبه خیلی طولانی است. حضرت در ضمن خطبه فرمایشاتی راجع به نماز و ارکان دین و شروع مهمه دین از جمله نماز و روزه و... دارند، تا می رسد به امر به

معروف و نهی از منکر عبارت حضرت زهرا (س) این است: "فجعل الله الايمان تطهيرا لكم من الشرك"، خطبه خیلی مفصل است. می فرماید: خدا ایمان را وسیله پاکیزگی شما از شرک قرار داده است، "و الصلوة تنزيها لكم عن الكبر" خدا نماز را قرار داده برای اینکه شما را منزّه کند از کبر و بزرگ فروشی. وقتی که انسان در مقابل خدا به خاک می افتد این معنایش این است که من کسی نیستم. حتی پیغمبر اکرم (ص) هم باید به خاک بیفتد، امه هم به خاک بیفتند، همه بندگان خدا در مقابل خدا باید خاضع باشند. آن وقت حضرت ادامه می دهند تا اینکه می فرمایند "والامر بالمعروف والنهي عن المنكر مصلحه للعامة"، خداوند امر به معروف و نهی از منکر را واجب کرده، برای چی؟ برای مصلحت اجتماع، معنایش این است که دین اسلام فقط یک وظایف شخصی نیست، که انسان یک نمازی برای خدا بخواند دیگر کار به جامعه نداشته باشد. دین مقدس اسلام همین طور که وظایف فردی تشریح کرده وظایف اجتماعی هم تشریح کرده است. قرآن کریم هم می فرماید: "كنتم خير امه اخرجت للناس" شما مسلمانها بهترین امت هستید که در روی زمین آمدید، چرا؟ برای اینکه شما این قدر رشد دارید این قدر قدر دارید که علاوه بر وظایف شخصی، خدا یک وظیفه اجتماعی مهم هم به عهده شما گذاشته است. هر یک از ما، مرد باشد یا زن، معمم باشد یا کلاهی، کشاورز باشد یا کاسب، هر کس می خواهد باشد، حتی خانها، بخصوص خانها را هم خدا اسم برده، در سوره توره دارد: "والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اوليا بعض يامرون بالمعروف وينهون عن المنكر" یعنی همه زنهاي مومننه، همه مردهاي مومن اينها ولي هستند نسبت به يكديگر، يك نحوولايته دارند، يك نحوه تسلطی دارند، منتها مقدار تسلطشان این است که امر به معروف و نهی از منکر کنند. پس این یک وظیفه ایست که فقط مال آخوند نیست، مال همه جامعه است. در جامعه هر فردی جلوی انحرافات را به اندازه قوتش باید بگیرد، هر فردی مصالح جامعه را به اندازه قوتش باید گوشزد کند، تا می تواند به نحو اثبات جلوی مفساد را بگیرد، حتی اگر یک وقت نتوانست باید مبارزه منفی بکند. ببینید این حضرت زهرا (س) که ما این همه برایش مجالس برپا می داریم، اصلا این برپا داشتن مجالس برای این است که یاد بگیریم و برای ما درس باشد، حضرت زهرا تشریف می آورند در مسجد مدینه، خطبه غرایب می خوانند و مصالح اسلام را می گویند و از امیرالمؤمنین (ع) دفاع می کنند به مردم نسبت به کاری که انجام داده اند و این امیرالمؤمنین که این همه پیغمبر در غدیر خم و در مقاطع مختلف به عنوان خلیفه خودش معین کرده بود، حالا امیرالمؤمنین را از صحنه سیاست کنار زدند، حضرت زهرا (س) سبب مسجد دفاع می کند از امیرالمؤمنین، بعدا وقتی که دید به صحبتها آن طور که باید ترتیب اثر داده بشود، از باب اینکه "الناس عبید الدنیا و الدنیا لعن علی السنتهم" مردم نوعا طلب دنیا هستند، مولا امیرالمؤمنین (ع) که نهج البلاغه می فرماید: "و انما الناس مع الملوك و الدنيا، الا من عصم الله" مردم همه با پادشاهان و با قدرتمندان دنیا هستند مگر کسی که خدا حفظش کند. خوب حضرت زهرا از راه مبارزه مثبت وارد شد و خطبه را خواند و بعد مبارزه منفی چه مبارزه منفی که اثرش تا روز قیامت باقی است. الان از یک میلیارد مسلمان دنیا بپرسید که خوب مگر حضرت زهرا دختر پیغمبر نبود؟ می گویند چرا، مگر آیه تطهیر در شأنش نازل نشده؟ چرا، مگر پیغمبر در مباحله فاطمه زهرا را نیاورد؟ چرا، مگر پیغمبر فرمود: "فاطمه بضعمنی"، فاطمه پیاره تن من است؟ چرا، خوب پس قبر حضرت زهرا کجاست؟ اگر مردم از حضرت زهرا تشییع کرده بودند همه، خوب دیده بودند کجا دفن می شود. حضرت زهرا وصیت می کند، وقتی مولا امیرالمؤمنین تشریف آوردند از مسجد، دیدند رقعهای زیر سر حضرت زهراست، معلوم می شود نوشته بوده، حضرت یا خودش خط داشته یا گفته نوشته اند، مرا شب غسل بده، مرا شب کفن کن و شب دفن کن، تشییع جنازه نکن، نمی خواهم آنانی که به من ظلم کرده اند در تشییع من، در مراسم دفن من حاضر شوند. خوب این مبارزه منفی. الان به یک میلیارد مسلمان بگو خوب شما قبول دارید که حضرت زهرا دختر پیغمبر بوده، این همه سفارش راجع به او شده، کس قیرش؟ چرا شب دفن شده؟ چرا گفت شب دفن کند؟ معلوم می شود ناراحت بوده از حکومت، معلوم می شود ناراضی بوده از آنهایی که به جای پیغمبر اکرم نشسته اند، اگر همه چیزها را جواب دهند این را جواب ندارند بدهند. هر کس از صحابه، از اصحاب، قبر معینی دارد، چطور قبر حضرت زهرا نامعلوم است؟ چطور مجهول است؟ این را می گویند مبارزه منفی، یعنی یک کاری کرد که تا روز قیامت بفهماند که از رفتار اینهایی که به دروغ خودشان را جانشین پیغمبر اکرم (ص) قائلند کردند از دست اینها ناراضی است، همین نهی از منکر است. امر به معروف و نهی از منکر یک وقت به نحو مثبت است، یک وقت مبارزه منفی است. حضرت زهرا (س) در آن وقت می فرمایند: "والامر بالمعروف والنهي عن المنكر مصلحه للعامة" این برای مصلحت عمومی است، برای مصلحت جامعه است، یعنی همه افراد باید مصالح جامعه را در نظر بگیرند، منحصر به آخوند و زید و عمرو، سیاسی و غیرسیاسی نیست، مسائل اسلام فقط نماز و روزه نیست، مسائل سیاسی اسلام، مسائل اقتصادی اسلام، اینها همه مسائل اسلام است، و لذا در همه مسائل اسلام افراد حق اظهار نظر دارند، اگر منکری باشد باید جلویش را بگیرند.

حالا روی این اصل من طلبه از باب اینکه یکی از افراد مسلمان جامعه هستم وظیفه ام است اگر چنانچه مسائلی را دیدم تذکر بدهم. شماری ادران و خواهران می دانید که با این همه سوابقی که من در انقلاب داشتم و تا حالا این را نگفتم، ولی حالا می گویم، من دوم شخص انقلاب بودم (تکبیر حضار) اول شخص انقلاب حضرت امام قدس سره بودند و دوم شخص انقلاب من بودم. با اینکه تعریف از خود درست نیست، آن وقتی که من در انقلاب فعالیت داشتم و همین طور فرزند شهید من (گریه حضار) بعضی از کسانی که الان بستهای حساسی دارند ما را مسخره می کردند می گفتند: شما دیوانه ای که اعلامیه چاپ می کنید علیه شاه، مگر می شود با شاه مبارزه کرد، در آن وقت ما پرچمدار انقلاب بودیم، زندانهایش را رفتیم کتکهایش را خوردیم، بر هیچ کس هم منت ندارم، برای خدا کردم، اجر را هم از خدا می خواهم، چون نسبت به انقلاب از پایه گذاران انقلاب بودم اگر اشتباهی دیدم باید تذکر بدهم.

دیدید شما در روزنامهها، در مجلس، در دانشگاهها به وسیله جزوهها اکاذیبی علیه من پخش کردند، تسویه کردند، دروغ شادخار نوشتند (گریه حضار) من به خاطر حفظ وحدت و حفظ اصل انقلاب و اینکه دشمنان خارجی و منافقین نتوانند سو استفاده کنند سکوت کردم و به سکوت خودم ادامه دادم، فقط به خاطر خدا (گریه حضار) اکاذیبی که به صورت جزوه پخش

کردند، در روزنامهها چاپ کردند، البته کسانی هم به آنها جواب داده‌اند، چند نفر من سراغ دارم بر آنها جواب مستدل به صورت کتاب نوشته‌اند و من تا حال از پخشش جلوگیری کرده‌ام به خاطر حفظ وحدت و حفظ انقلاب، خیال نکنند جواب نداشته‌جاواب داده شده است. البته من خودم فرصت ندارم ولی کسانی نوشته‌اند.

اما امروز که من عنوان می‌کنم برای اینکه مسالهای اتفاق افتاده، پس من به عنوان دفاع از خودم تا حالا هیچ نگفتم، سکوت کردم، امکانات را هم از من گرفتند، من امکانات نداشتم، آنها روزنامه داشتند، هر چه می‌خواستند گفتند. شما یادتان هست سال قبل در ۲۲ بهمن من در همین حسینیه گفتم: رادیو و تلویزیون ایران و روزنامهها کی گفته است که در اختیار دوسنفر باشد؟ مال همه ملت است، چطور هر کس هر چه خواست توی روزنامه نوشت حتی علیه شخص من، و من طلبه حتی تسلیت برای وفات پدرم دادم به روزنامهها و گفتند چاپ نمی‌کنیم (گریمحضر) این چرا؟ خوب اینها شده، عرض کردم من برای دفاع از خودم تا حالا سکوت کردم. اما مسالهای اتفاق افتاده و آن مساله اینکه: شما برادران یادتان است که یک وقت در زمان شاه خائن، شاه مسفور از آمریکا ۲۰۰ میلیون دلار می‌خواست قرض بکند، مساله کاپیتولاسیون آمد مرحوم حضرت امام مبارزه کردند، قیام کردند، و می‌شود بگوییم انقلاب ما از آن وقت اوج گرفت. مساله کاپیتولاسیون شاه می‌خواست ۲۰۰ میلیون دلار از آمریکا قرض کند. به خاطر این مساله، حضرت امام مبارزه کردند، فرمودند قرض کردن از کشور خارجی، آن هم نزولش را بدهی این فروختن اسلام و کشور است و آن سخنرانی عجیب را ایشان کردند. بعد از آن بلز در زمان شاه خائن ۳۵ نفر از سرمایه‌داران آمریکایی خواستند در ایران سرمایه‌گذاری کنند و روزنامهها هم همه نوشتند، آن وقت حضرت امام ایران نبودند یا ترکیه بودند یا نجف، حالا تاریخش من یادم نیست، از بی اختیاق بود و نمی‌شد کاری کرد یک اعلامیه علیه سرمایه‌گذاری آمریکاییها در منزل من در خاکنج تهبش، من و مرحوم آیتالله ربانی که تصادف کرد و از دنیا رفت، خداوند انشا الله درجاتش را عالی کند (آمین حاضر) نشستیم یک اعلامیه تایی تنظیم کردیم تا حالا هیچ جا منعکس نشده و بی‌امضا به اسم حوزه علمیه منتشر کردیم، نمی‌شد امضا کرد، به یک زحمتی آن را پللی کپی کردیم و پخش کردیم. مرحوم آیتالله سعیدی از تهران آمد قم خانه ما در خاکسراج، گفت این اعلامیه شما خیلی اعلامیه خوبی بود اما جیف که بی‌امضاست، بیایید امضا کنید. گفتم آقای سعیدی، من آدم ترسو نیستم ولی من تنهایی امضا بکنم اثرش کم است، شما برونفر دیگر امثال آقای مشکینی و دیگران، اسم بردم، برو نفر دیگر را پیدا کن حاضر بشوند امضا کنند من هم یکی، ما ده تایی امضای کنیم پخش می‌کنیم. عرض کردم آن وقت مرحوم حضرت امام در ایران نبودند. مرحوم آقای سعیدی از خانه ما رفت دنبال این کار، یک وقت هم شنیدم مرحوم آقای سعیدی خودش برداشته یک چیزی نوشته است به عنوان سرمایه‌گذاری آمریکاییها و برای شخصیتها فرستاده بازداشتش کردند، در زندان هم شهیدش کردند. یعنی شهادت مرحوم آیتالله سعیدی روی سرمایه‌گذاری آمریکاییها بود، که خارجیها می‌خواستند سرمایه‌گذاری کنند توی ایران. این را هیچ کس شاید به این خصوصیت اطلاع ندارد و من برای شما الان عرض کردم. این حوادثی بوده است که شما جلوتر خبر نداشتید.

شما می‌دانید من رئیس خیرگان قانون اساسی بودم و مرحوم آیتالله بهشتی هم به عنوان معاون بود، قانون اساسی چاپ شده، بروید ببینید اصل ۸۱ قانون اساسی می‌گوید: دادن امتیاز تشکیل شرکتها و موسسات در امور تجاری و صنعتی و کشاورزی و معادن و خدمات به خارجیان مطلقا ممنوع است. یعنی ایران حق ندارد به خارجیان حتی امتیاز خدمات هم بدهد، امتیاز شرکت و تجارت و اینها حق ندارد بدهد، این هم اصل ۸۱ قانون اساسی. حالا اخیرا کسانی که روزنامه خوانده‌اید واقفید، در روزنامههای همین روزها در مورد برنامه پنج‌ساله بوده است، کسی با برنامه مخالف نیست، البته برنامه باید باشد برای بودجه کشور. به عنوان برنامه پنج‌ساله کشور آمده‌اند یک چیزهایی را قطار کرده‌اند و قسمتهایی از آن را توی مجلس تصویب کرده‌اند و از روزنامهها هر کس خوانده می‌بیند توی خود مجلس جنجال بوده است، اختلاف درش بوده، شاید این قسمتهایش به یک آرا خیلی کمی، حالا من نمی‌دانم در چه شرایطی نمایندهها بعضی هاشان تصویب کردند. در تبصره ۲۹ آن، همین چیزی که گزارش کمیسیون برنامه و بودجه مجلس است، از جمله چیزهایی که دارد عقد قرارداد با پیمانکاران خارجی است. این خلاف نص صریح قانون اساسی است. بعد در آن درآمد فرضی خیالی برای کشور تنظیم شده است، حدود ۱۲۰ میلیارد دلار ارز، یعنی ارزش خارجی، یعنی در ۵ سال هر سالی ۲۴ میلیارد دلار درآمد ما باشد، در صورتی که همین الان همه درآمد ارزی ما از نفت و گاز و صادرات و همه راکه روی هم بریزیم به ۱۲ میلیارد دلار معلوم نیست برسد، یعنی به نصفش. آن وقت در آن چیزهایی به عنوان استقراض خارجی، قرضه خارجی البته تعبیر به تعهد کرده آنجا، تعبیر به استقراض نکرده، تعبیر به تعهد خارجی، یعنی صحبت کنند با خارجیها، پول آزشون قرض کنند، بیایند سرمایه‌گذاری کنند، خوب کسی بدهد؟ پنج سال، پنج تا دوازده تا می‌شود ۶۰ میلیارد دلار، ۶۰ میلیارد دلار داریم، ۱۲۰ میلیارد دلار برنامه‌ریزی کنیم و برای باقی آن، زمینه خالی است یعنی قرض کنیم. آیسندگان دندشان نرم شود برای اینکه بچه‌های ما هستند جور مارا بکشند کدام کشوری را ما سراغ داریم که زیر بار قرض خارجی رفته باشد و توانسته باشد بعد این قرضها را بدهد، در آخرین ملاقاتی که با مرحوم حضرت امام طاب‌ثراه داشتم فرزند ایشان هم شاهد است، آنجا بودند، خدمت ایشان عرض کردم آقا این استقراض خارجی که الان در مجلس صحبت و زمزمه‌ست این به ضرر کشور است، این زیر پا گذاشتن همه شعارهای ده‌ساله است، این همه ما گفتیم استقلال، اگر ما از نظر اقتصاد وابسته به خارج شدیم استقلال فرهنگیمان هم از دست می‌رود، استقلال سیاسی هم از دست می‌رود، فقیر می‌شویم، وابسته می‌شویم، ایشان آن وقت تقریبا تصدیق کردند. بعد از دو روز پیغام دادند تلفن کرده بودند به منزل ما که حضرت امام فرمودند حق با فلانی است بگویید نکنند، این چیزی است که در آخرین ملاقاتم با ایشان اتفاق افتاد. حدیث برایتان بخوانم، در وسائل‌الشیعه جلد ۱۳ کتاب دین صفحه ۷۷ از پیغمبر اکرم (ص) نقل شده است، قال رسول الله (ص): "یاکم والدین فانه شین الدین" مبادا زیر بار قرض بروید، دینتان را بساخته‌اید، دینتان را عیب دار کرده‌اید. برای اینکه قرض یعنی ذلت و قال علی (ع): "یاکم والدین فانه هم باللیل و ذل بالنهار" زیر بار قرض نروید، بیهیزید از قرض، شب غصه داری برای قرض و روز هم موجب ذلت است. این در صورتی است که از یک خودی قرض کنی، حالا اگر از خارج قرض

کنید، خارجی‌ها که فکر من و شما نیستند، مسلمان از کافر قرض کنند زولش را بدهد. زول بدهیم به کفار لابد کفار قریب‌اللی‌الله می‌آیند توی کشور ما سرمایه‌گذاری می‌کنند؟ لابد قریب‌اللی‌الله می‌آیند به ما قرض می‌دهند؟ این طوره؟ یا نه می‌آیند کشور را وابسته می‌کنند، من مطالبی که می‌خواستم بگویم یک مقداری گفتم و اینجا چند خطی نوشتیم برای اینکه بخوانم برای شما: موضوع استقراض خارجی از طرفی با حیثیت جهانی و ارزشهای اصولی انقلاب که تاکنون در راه آنها صدها هزار شهید و معلول و مجروح و اسیر داده‌ایم مخالف است (تکبیر حصار) از طرف دیگر از جمله مسائل مهمی بود که در آخرین زیارت از حضرت امام طاب‌ثراه مطرح نمودم، شما می‌دانید که دولتهای استعمارگر غرب و شرق که معمولاً کلید قرض دادنها و سرمایه‌گذاریهای خارجی به دست آنهاست، هیچ گام‌خیز و صلاح ملت ما و رشد و شکوفایی اقتصاد ما و جهان سوم را نمی‌خواهند، آنچه برای آنها مهم است وابستگی اقتصادی ما و به دنبال آن وابستگی فرهنگی و سیاسی و بی‌آبرو کردن انقلاب و نظام اسلامی در جهان سوم و نزد ملت‌های محروم و مستضعفی است که چشم امید بدانقلاب اسلامی ما دوخته‌اند. آنان هر چند در مساله استقراض و یا سرمایه‌گذاری خارجی ظاهراً قیافه دوستی و خیرخواهی به خود می‌گیرند ولی ما نباید با سادگی و خوش‌سازوری برخورد نماییم. اگر جاذبه معنوی و حیثیت جهانی انقلاب ما را گرفتند در حقیقت تیر خلاصی را به انقلاب و ارزشهای آن زدند. برای بازسازی کشور حالا یک وقت ناچاریم تکنولوژی را بخریم به اندازه ضرورت، متخصصین از آنها بیاوریم استخدام کنیم، که نسوکرمان باشند، حقوق برمان باشند، نه اینکه بیایند سرمایه‌گذاری کنند یا قرض کنیم که آقا بالا سر باشند. برای بازسازی کشور خرید تکنولوژی و مغزهای متخصص لایزالاحتیاج به مراتب مفیدتر از استقراض و سرمایه‌گذاریهای خارجی است. الان ببینید آرژانتین، برزیل، این کشورهایی که گرفتار قرض شده‌اند روز به روز زولش را هم نمی‌توانند بدهند، هر روز بوز کمرشان خنجر می‌شود. شما در جهان سوم کدام کشور را سراغ دارید که گرفتار استقراض شده باشد و توانسته باشد استقلال سیاسی و فرهنگی خود را حفظ کند و یا از زیر بار قرض نجات یافته باشد؟ استقراض خارجی وابسته کردن نسل آتی کشور است و آنان هر چه لعن و نفرین داشته باشند نسل نمایندگان می‌کنند که تصویب کنندگان این قبیل طرحها بوده‌اند. آینده این جور است، شما الان دارید به زمان شاه لعن می‌کنید، نکنید یک کاری که آیندگان هم بیایند ما را لعن کنند. اینجانب در آخرین دیدارم با رهبر فقید انقلاب حضرت امام‌قدس سره‌الشریف به پاره‌ای از عوارض اسارت بار استقراض خارجی اشاره کردم و گفتم معنی استقراض خارجی زیر پا گذاشتن همه ارزشها و شعارهای دهساله است و ملت مسلمان و مقاوم ایران حاضر است گرسنگی بخورد و زیر بار ذلت نرود (تکبیر حصار). حضرت امام فرمودند: آقای موسوی نخست‌وزیر وقت هم با استقراض مخالف است، و دو روز بعد از بیت ایشان به من پیغام داده شد که حضرت امام فرموده‌اند حق با فلاسی است و بگوئید آقایان زیر بار استقراض نروند. البته مسئولین محترم ناچار می‌شوند در بعضی از برنامه‌ها تجدیدنظر کنند و از بعضی از کارهای تکراری و شعاری بکاهند و به ملت و سرمایه‌های داخلی بها و امنیت و فرصت فعالیت بیشتری بدهند.

باید یک کاری کرد که مردم دلگرم شوند، پولشان را بیاورند برای بازسازی، برای سرمایه‌گذاری، شعار نباشد، مردم باورشان بیاید، اطمینان پیداکنند، از متخصصین داخلی استفاده کنیم، از سرمایه‌ها استفاده کنیم، از دو میلیون ایرانی که آواره‌اند، خیلی‌شان اینها ضداقلاب نیستند می‌ترسند بیایند توی کشور، دعوت کنیم بیایند در بازسازی کشور کمک کنند.

عسلی‌ای حال من عرض کردم با اینکه برای دفاع از خود امکانات در اختیار من نبود ولی می‌توانستم حرف بزنم، اما برای حفظ وحدت و حفظ انقلاب که خودم از پایه‌گذاران انقلاب بودم سکوت کردم، حالا متأسفانه یک عده شده‌اند صد درصد انقلابی و به قول آنها ما شدیدضداقلاب، دلم می‌سوزد برای این انقلاب که این همه شهید در این راه داده شد، من فرزندم در این راه رفته، نوام در این راه رفته، شاهر کدام چند تا شهید داده‌اید، اگر خدای ناکرده ما گرفتار خارجها شیم، از نظر اقتصادی وابسته شیم، دیگر فاتحه کشورمان خوانده است. لذا من وجدانا پیش خدا و ملت مستولم با اینکه صدای من الان به جایی نمی‌رسد، امکانات در اختیار دیگران است، مجلس هم حالا در چشرباطی تصویب کرده نمی‌دانم، شاید این گفته من به گوش شورای نگهبان برسد، اقلاً شورای نگهبان حضرات آقایانی که آنجا هستند، آنها در این چیزها تجدیدنظر نکنند، شورای نگهبان وظیفه‌اش هست چیزهایی را که خلاف قانون اساسی یا خلاف استقلال کشور است جلوش را بگیرد، ۲۰۰ میلیون دلار را حضرت امام فرمودند معنایش فروختن کشور است، آن وقت الان شاید حدود ۳۰ میلیارد دلار یا بیشتر بشود. از ۱۲۰ میلیارد دلار، فروکش ما ۶۰ میلیارد دلار، ۷۰ میلیارد دلار درآمد داشته باشیم، باقیمانده آن هم‌ماش وابستگی است.

من برای رضای خدا برای دفاع از کشور این را گفتم. حالا استعمار می‌خواهد شرقی باشد می‌خواهد غربی باشد، می‌خواهد آمریکا باشد می‌خواهد غیر آمریکا باشد. آمریکا خارجی بود کشورهای دیگر هم خارجی‌اند، باید یک کاری بکنند مسئولین، بعضی خرجها را بزنند خرجهای تشریفاتی و شعاری و اینها را یک خرده کم کنند و با همانی که دارند با ملت هماهنگ بشوند، تحبیب کنند ملت را و با همانی که ملت خودش دارد کشور بازسازی بشود، می‌گوئید گرفتاریم، آن طسور که گرفتارتر می‌شویم آن وقت آیندگان چه می‌گویند؟ می‌گویند خدا لعنت کند گذشتگان را، برای اینکه خرابیهایشان را آباد کنند قرض کردند، گردن ما گذاشتند، اینها می‌باید بدهند دیگر.

خدایا به حق محمد و آل محمد به من و به همه برادران و خواهران توفیق بده بتوانیم در مقاطع حساس از اسلام و انقلاب و کشور دفاع کنیم (آمین حصار) خدایا به حق محمد و آل محمد خدمتگزاران به دین و کشور را تایید فرما. کسانی که بر خلاف مصالح کشور اقدام می‌کنند، خارجیان و منافقین و کفار، شیشان را به خودشان برگردان. خدایا به حق محمد و آل محمد به ملت ایران، به ملت مسلمان ایران برکت و وسعت عنایت فرما که نخواهند گرفتار خارجها بشوند. خدایا به حق محمد و آل محمد شهدای ما را با شهدای کریلا محشور فرما. به بازماندگان شهدا صبر و اجر عنایت فرما. خدایا به حق محمد و آل محمد روح حضرت امام را شاد و خرسند فرما. خدایا راه کریلا و عتبات عالیات و مکه مکرمه را به نابودی صدام و آل سعود باز فرما. وحسنت کلمه بین مسلمانها ایجاد فرما. خدایا به حق محمد و آل محمد این حالت خودبینی را از ما برطرف فرما. تعجیل در فرج امام‌زمان فرما. والسلام علیکم جمیعا و رحمة الله و برکاته

پیوست شماره ۲۱۹: بیانات معظمه در آغاز درس خارج فقه در توضیح برخی مسائل و زبان استقراض خارجی،
مورخه ۱۳۶۸/۱۰/۱۶
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

من هیچ مایل نبودم که جلسه درسمان، بحث فقیهان را مشوب کنم به بعضی صحبتها، ولی بسا ضرورت اقتضا می کند که انسان چند دقیقه ای مزاحم شما باشد، امیدوارم که دیگر تکرار نشود و ناچار نباشیم وقت آقایان را بگیریم و جلسمان همان محض برای درس و بحث باشد، اگر یک ربعی مزاحمت می کنم از آقایان معذرت می خواهم.

اولاً آقایان می دانند که روابط من با حضرت امام و با مسئولین محترم کشور که الان سر کار هستند از قدیم چه جور بوده، من هم شاگرد حضرت امام بودم هم نزدیک به ایشان بودم و هم به من علاقه داشتند، و یادم هست که مسائلی را که دیگران جرات نمی کردند به ایشان بگویند به من می گفتند و من با ایشان صحبت می کردم. حدود چهار سال قبل در جبهه یک جنگی شدیم، حال یادم نیست کدام عملیات بود، که صدام گفته بود ما چهار هزار نفر از ایرانیها را کشتیم و بعد بعضی مسئولین در مقابل گفته بودند نخیر، اصلاً ما چهار هزار نفر بیشتر توی جبهه نداشتیم، برای اینکه می خواستند مثلاً یعنی جواب صدام را بدهند و فرماندهان جبهه که با ما زیاد مربوط بودند آمدند گفتند آخر این چه حرفی است زده شده، افرادی که تو جبهه بودند می گفتند آخر این خلاف واقع است. تصادفاً چنین گزارشی را به حضرت امام داده بودند و ایشان در یکی از سخنرانیهایشان فرموده بودند این خیلی انعکاسش در روحیه بچههایی که در جبهه بودند بد بود. آنها می گفتند چطور به حضرت امام گزارش غلط داده اند. من خدمت حضرت امام بودم و فرزند ایشان آقای حاج احمد آقا هم آنجا بودند، من خدمت ایشان عرض کردم که آقا گزارش آن جور که خدمت شما داده شده بود خلاف واقع بود و حضرتعالی هم فرمودید، فرمودند بله بد شد، گزارش اشتباه به من داده بودند، خود ایشان فرمودند. بعد من بر حسب اینکه همیشه تذکراتم را خدمت ایشان می دادم خدمت ایشان عرض کردم آقا حضرتعالی چون رهبر جهان اسلام هستید یک چنین اشتباهات کوچکی هم اگر بشود این بد است، خوب است حضرتعالی علاوه بر اینکه مسئولین محترم با شما تماس دارند یک افرادی را هم داشته باشید که خودتان به آنها اعتماد دارید.

اینها بیایند مثلاً ماهی یک مرتبه، دو ماه یک مرتبه مسائل جبههها، مسائل کشور را خدمت شما بگویند که اطلاعات حضرتعالی فقط از راه مسئولین نباشد، و حتی توی صفها (این تعبیراتی است که من به ایشان عرض کردم) حتی توی صفها مثلاً توی صفهای کوین، توی اتوبوسها، توی تاکسیها مردم حرفهایی می زنند، اینها به گوش حضرتعالی برسد خوب است، و بعد خدمت ایشان عرض کردم من دارم افرادی را به سهم خودم که می آیند گاهی از اوقات مطالبی را به من می گویند. حال انسان لازم نیست همه را بگوید صد درصد درست است، اما از راه دیگر هم آدم بشنود خوب است. من وقتی خدمت ایشان این را عرض کردم گفتم حتی آقای حاج احمد آقا هم نشناسد آنها را، من هم نشناسم، غیر خودتان هیچ کس نداند، اینها بیایند ماهی یک مرتبه، دو مرتبه و مسائل را بگویند. آقای حاج احمد آقا آنجا گفتند که امام، تعبیر به اینکه صرف نمی کند برایشان یا اینکه ایشان نمی توانند و مقنورشان نیست، یک چنین تعبیری، بیشتر به ذهنم می آید گفتند برای ایشان صرف نمی کند این جور رفت و آمدها، و به جای اینکه ایشان یک کسانی داشته باشند شما که حضرت امام خیلی به شما اعتماد دارد، این سخن مسائل را، شما که می گویند من کانالهای مختلف دارم، این سخن مسائل را ماهی یک مرتبه، دو ماه یک مرتبه خدمت ایشان بنویسید، هر چه هست بنویسید، شما هم که با ایشان رو در رو بایستی ندارید. من روی این اصل، جلوتر هم خدمت ایشان نامههایی می نوشتم، تذکراتی می دادم، اما از آن روز به بعد من زیاد خدمت ایشان نامه می نوشتم. حالا بعضی نامهها شاید مثلاً مذاق بعضیها یا خوش نیامده یا ناراحت شدند و بالاخره به اینجا رسید "آل الامر الی ما آل" که دیدیم بالاخره چی شد. ذهن ایشان بالاخره مشوب شد و بعد هم دیدید که در روزنامهها و توی دانشگاه و توی مجلس و دیدید روزنامهها هر چی بود و جزوها و این جور چیزها راجع به من نوشتند، و من خدا را گواه می گیرم با اینکه خیلی حرفها را دلیل متقن داشتم، استدلالهای متقن بر رد آنها داشتم، اشتباهاتی بود ولی من دیدم یک کلمه بگویم، رادیهوهای بیگانه و خلرچی و اینها سر استفاده می کنند و من شخصی فدای اصل نظام و انقلاب بشوم هیچ مانعی ندارد، بگذار هر چی می خواهند بگویند و بعد آنشا الله حقایق ظاهر می شود و روشن می شود، خلاصه من حالت دفاعی به خودم نگرفتم، امکانات دفاعی هم نداشتم، برای اینکه چیزهایی که توی روزنامه نوشته شد، توی مجلس گفته شد، توی دانشگاه گفته شد، روزنامهها که در اختیار من نبود، اصلاً اسم من قاچاق شده بود که در روزنامه بنویسند، حتی تسلیت هم مثلاً ما نوشتیم توی روزنامهها نمی نوشتند. خوب حالا گذشت، بالاخره اصل موضوع این جور بود. در آخرین ملاقاتم خدمت ایشان، که زمزمه استقراض خارجی و سرمایه گذاری در مجلس بود، من خدمت ایشان عرض کردم حاج احمد آقا آنجا بودند، خدمت ایشان عرض کردم، ایشان فرمودند، بله آقای موسوی هم مخالف است، که من این را توی صحبتتم گفتم، بعد که ما آمدیم، تسلفن شده بود به خانه ما، که بله حضرت امام فرمودند حق با فلانی است بگویند حق با تو است و شما هم بگویند که این کار را نکنند. این هم مساله استقراض و عقیده من هم این بود. بالاخره هر چه باشد من به اندازه یک نماینده مجلس که دیگر حق این را دارم اظهار نظر بکنم، من که از پایه گذاران انقلاب بودم، در وقتی که حضرت امام تبعید بودند به ترکیه، به نجف بودند، همه می دانند که اینجا بالاخره محور انقلاب ما بودیم، اون وقت اگر یک مسالعی را تشخیص دادم که به ضرر است تذکر دادم، دیگر فرض کنید من هم مثل یکی از نمایندهها که در مجلس راجع به سرمایه گذاری خارجی و استقراض مخالفت می کند، و من توصیه می کنم که آقایان نوار صحبت من را حالا هر جور هست گیر بیاورند گوش بدهند ببینند کجای این نوار من مخالفت با نظام یا گوشه ای به یکی از مقامها و مسئولین رده بالا دارد؟ مسئولین رده بالای ما ۵۰ سال است با هم آشنایم. قبل از انقلاب توی قم بودیم، با هم آشنا بودیم، بعضیهایشان شاگرد ما بودند، رفیق بودیم، اگر چنانچه بخواهند یک ایادی به این وسیله تفتین کنند، بزرگترین ضربه به انقلاب از اینجا

می‌خورد، این که مرتب سفارش می‌شود به وحدت کلمه، به توحید، وحدت کلمه که یک طرفه نیست، من چیزی را به نظر می‌رسد به ضرر کشور است، الان هم عقیده‌ام است، حضرت امام هم نظرشان همین بود، و نظر را گفتم، فرض کنید مثل مخالفین در مجلس، نماینده‌های مخالف که توی روزنامه شما خوانندید در این مدت نمی‌دانم روزنامه‌ها را می‌خوانید یا نه نظریه‌های مخالف هم منعکس می‌شد، خیلی‌ها مخالف بودند از نماینده‌ها، من هم فرض کنید یکی از مخالفین، این معنایش مخالفت با نظام است؟ این معنایش مخالفت با مسئولین رده بالای کشور است؟

چطور می‌شود من مخالف با نظام و حکومت اسلامی و ولایت‌فقیه باشم، کدام یکی از علما ۴ سال بحث ولایت‌فقیه کردند؟ من در ظرف ۴ سال، مساله ولایت‌فقیه و حکومت اسلامی را از نظر علمی تثبیت کردم. همه آنهایی که اهل تشخیص هستند حتی مسئولین بالا، خودشان در سخنرانی‌هایشان گفتند که فلانی خدمت کرده به انقلاب و از نظر علمی پایه‌گذاری کرده حکومت اسلامی را، ولایت‌فقیه را، دوجلد کتاب ولایت‌فقیه چاپ شده، جلسومش هم ان‌شا الله چاپ می‌شود و مسائلی که مورد ابتهای ولایت‌فقیه و حکومت اسلامی است (آقایان توی درس ما بودند) چیزی که از نظر علمی من خودم تثبیت کردم اونوقت من مخالف ولایت فقیه؟ من مخالف نظام اسلامی هستم؟ مخالف نظام اسلامی آنهایی هستند که حالا یا سادگی دارند یا هر چیز دیگری، تحت تاثیر یک جوهای غلط قرار می‌گیرند، یک چیزهایی غلط بهشان می‌گویند تاثیر می‌گیرند و اونوقت جوسازی می‌کنند. این جوسازیها منعکس می‌شود، اینها بد است، اینها غیر از اینکه بین من و امثال من و مسئولین محترم مملکت بدبینی درست کنند و فتنه درست کنند هیچ نتیجه‌ای ندارد، و من در این میان برادران مسئول اطلاعات، حالا اینها مسائل جزئی است، اصلا دلم نمی‌خواست اینها را بگیرم، ولی انسان ناچار می‌شود، به برادران توصیه می‌کنم اگر چیزی می‌شنوید همان جور که می‌شنوید گزارش بدهید یک روزی در همین دفتر ما حدودا شاید یکماه قبل باشد یا چهارروز مسئول تلفن منزل ما (مسئول تلفن دفتر که الان هم اینجا هستند) اونجا توی مجلس ملاقات بود، چیزی که من به ایشان گفتم، در حدود ۱۰ ۱۵ نفر آنجا بودند، من گفتم که آقا من حدود ساعت ۸ (بعد از ظهر) نشسته بود تلفن کردم به تلفنخانه، کسی نبود، این درست نیست که ساعت ۸ کسی توی تلفنخانه نباشد، تا ساعت ۹ ۱۰ در تلفنخانه باشید، بسا یک کسی از خارج از اینجا تلفن می‌کند، یک مسالعی می‌خواهد برسد، یک کاری دارد. کار دفتر ما غیر از مساله و غیر از استخاره آیا چیز دیگری هست؟ این را من گفتم. بعد مسئولین اطلاعات قم گزارش دادند و این را چاپ کردند که فلانی به مسئول تلفن گفت شما تا ساعت ۹ و ۱۰ توی تلفنخانه باشید افراد یک وقت می‌خواهند خبر بدهند، خبر بگیرند و بعد تلفن را هم به من وصل بکنید کی من تلفن برمی‌دارم؟ کی تلفن به من وصل شده؟ تلفن که در اختیار خود برادران اطلاعات هم هست، گوش که می‌دهند، این چه جور گزارش است؟ آن وقت بعد هم دنبالش گفته است، بله معلوم می‌شود فلانی هنوز می‌خواهد از منافقین و از کی‌هاو... خط بگیرد و خط بدهد و خبر بگیرد.

خوب آیا این غیر از این است که بخواهند فتنه درست بکنند بین ما و مسئولین محترم کشور من نمی‌گویم مسئولین اطلاعات اطلاعاتشان را ندهند، ولی صحیح اطلاع بدهید. کی من گفتم خبر بدهند و خبر بگیریم؟ ما کی اسم خبر آوردیم؟ کسی من تلفن را برمی‌دارم خبر بشنوم و گوش بدهم؟ آخر اینها درست نیست. اگر هم این جور چیزها توی دنیا رسیدگی نشود در قیامت رسیدگی می‌شود، مواظب باشید حرف زدنهایتان، نوشته‌هایتان روی اساس باشد. بله واقعا آدم تعجب می‌کند. گفتم اصل اینها مسائل جزئی است. یک آقای محترم از بزرگان حوزه دیشب به من می‌گفت که آقای هادی خامنه‌ای رفته است نجف آباد و نجف آبادها را تحریک کرده و فرستاده بیایند پیش فلانی، که فلانی صحبت بکند راجع به استقراض، اصلا آقای سید هادی خامنه‌ای با نجف آباد مربوطه؟ آخر این چه جور چیزهایی است که قاطی هم می‌کنند برای اینکه فتنه درست بشود. در عین حال اینکه در اطلاعات توی همه ارگانها بچه‌های خوب هستند بچه‌های مخلص هستند شکی نیست، اما انسان نمی‌داند یک وقت می‌بینی در هر جایی ممکن است یک آدمی باشد، یک عوضی، یک موسسه، یک تشکیلات، یک کارخانه اگر صدتا چرخ داشته باشد، یک چرخ عوضی تویش باشد همه را فلج می‌کند. توی حوزه هم همین طوره. توی همه تشکیلاتها همین طوره، بنابراین گزارشها روی حساب باشد، فتنه درست نشود. من را می‌شود بگویی که مخالف ولایت فقیه؟ ما در کتاب ولایت فقیه همان نقل کردیم در البدر الزاهر ما هم هست، از مرحوم آیت‌الله العظمی آقای بروجردی که ایشان فرموده اند ولایت‌فقیه و حکومت اسلامی از ضروریات اسلام است، اصل حکومت اسلامی از ضروریات اسلام است، این معنایش این است یعنی اگر کسی منکر بشود کافر است. آن وقت من مخالف ولایت‌فقیه هستم؟ من مخالف نظام اسلامی هستم؟ نظام اسلامی که این همه من برایش جان کنده‌ام، زندان رفتم، فرزندم، نوام برایش شهید شدند، آن وقت من مخالفم؟ آخه این چه جور تهمت است که زده می‌شود؟ این چه جور حرفی است؟ اگر چنانچه انسان تذکر بدهد یک مسالعی را که احساس می‌کند ضرور دارد، به ضرر کشور می‌سازد عقیده‌ام هست که ضرر دارد، حالا ۱۰ سال دیگر معلوم می‌شود، به عنوان تذکر بگیرم، فرض کن من هم مثل یکی از نماینده‌های مخالف، این چه جور برخوردیست اگر ما جلوی استقادهای و تذکرات را بگیریم و نگذاریم افراد علاقه‌مند تذکر بدهند و انتقاد بکنند خدای نکرده نظام و کشور سقوط می‌کند.

پیغمبر اکرم با آن عظمتش می‌فرماید: "اشيروا علی" نظر خود را به من بگویند، ایشان مشورت می‌کرد "النصیحه لامام المسلمین" وظیفه همه افراد است نه فقط من طلبه، اگر چنانچه انسان چیزی به ذهنش بیاید و نکوید خیانت کرده. این نشد که همه افراد وقتی می‌بینند ضرره هیچی نگویند. بالاخر، ما از این چهار تا بجمای که راه می‌افتند پیراهن بیشتر پاره کردیم، توی انقلاب بیشتر بودیم، با انقلاب سر و کار داشتیم، با رهبر انقلاب سر و کار داشتیم، نظر ایشان را می‌دانیم، با مسئولین محترم کشور روابط داشتیم، می‌دانیم نظریات را. اینها چه جور برخوردهای بچه‌گانه است. اینهاست که به نظام و انقلاب ضربه می‌زنند نماز جمعه‌ای که پایگاه وحدت است را تضعیف می‌کند، همه می‌دانند من در مصاحبه‌ام هم گفتم، نماز جمعه در ایران برودریاستی موسسش من بودم. من قبل از انقلاب در نجف آباد نماز جمعه می‌خواندم و نماز جمعه مهمی بود که ساواک هم‌نواخت بود. بعد از انقلاب هم در همین منزل آیت‌الله یزدی آمد خدمت امام عرض کردم آقا، حالا که دیگر قدرت

دست‌خودتان است، این نماز جمعه چقدر عظمت دارد، نمی‌پذیرفتند. بالاخره هر جوری بود ما به ایشان قبولانیدیم و ایشان بی‌مجاددند به مرحوم آیت‌الله طالقانی که نماز جمعه را بخوانند، بعد هم نصب ائمه جمعه کردند. نماز جمعه‌ای که پایه‌گذارش من بودم، آن وقت توی نماز جمعه مثلا شعار علیه من بدهند؟ البته در تاریخ سابقه باز هم دارد، اینها درست نیست. اگر چنانچه خواهیم نظام باقی باشد، کشور باقی باشد، باید باب انتقاد صحیح باز باشد، تذکر داده بشود و حرفها گفته بشود، و سعی میکنید همیشه کشور با عقل اداره بشود. عقل بر این جورها و احساسات باید غالب بشود. با جو و با این جور چیزها غیر از اینکه اختلاف و بدبینی و دویت درست شود چیزی به دست نمی‌آید. من یقین دارم که ایادی آمریکا و مخالفین به این جور جوسازیها دامن می‌زنند، این را من یقین دارم و آنها نمی‌خواهند بالاخره این انقلاب بماند، اینها می‌خواهند انقلاب را بپوسانند. همین که همه به هم بدبین بشوند و سو ظن داشته باشند همین کافی است برای اینکه وحدت و نظام از بین برود فقط یک صورت بی‌مغز بماند. بگذارید این دلها به هم نزدیک باشد و با هم متحد باشند، بدبینی درست نکنید، فتنه درست نکنید، جوسازی و این جور کارها درست نکنید.

اگر این آقایانی که این جور کارهای خلاف می‌کنند یقین دارند قیامت نیست خیلی خوب بکنند، اگر یقین ندارند قیامت نیستو احتمالش را می‌دهند که قیامت هست، پس یک جور کارهای خلافی را سعی کنید نکنید، زیانتان را حفظ کنید، هر چیزی را نگویند، هر چیزی را ننویسید، و خلاصه من حسابم را می‌گذارم با قیامت، خیلی حسابها ما داریم در قیامت که آنجا دیگر جای جوسازی نیست، حرفهایمان را آنجا می‌زنیم، من حرف خیلی دارم، حرفهایی که صحیح هم هست، مطابق موازین هم هست. بولی خوب عرض کردم خدا را گواه می‌گیرم برای حفظ وحدت و انقلابی که برایش جان کنده ام زندان رقت، کتک خوردم، دلم می‌خواهد باقی بماند و به دست نسل بعدی برسد، لذا من از خیلی حرفها که دارم صرف نظر می‌کنم، از خیلی حقوقم صرف نظر می‌کنم برای رضای خدا، و من احساس می‌کنم اصلا مثل اینکه ایادی هست می‌خواهد ما را در مقابل مسئولین قرار بدهد و دویت و فتنه درست بکند.

خداوند انشا الله به من و به همه برادران، از طلاب و فضلا و مسئولین و به همه اطلاعاتی‌ها هم توفیق بدهد که خلاصه در مسائل فکر کرده پیش برویم. (آمین حضار)

خدا انشا الله توفیق بدهد که بتوانیم برای حفظ نظام و اسلام و حکومت اسلامی هماهنگ باشیم و دلها را خدا انشا الله بهم نزدیک بکند. خدایا وحدت کلمه را حفظ بکن. خدمتگزاران به دین و کشور را تایید فرما. کسانسی که می‌خواهند فتنه ایجاد بکنند، اختلاف ایجاد بکنند، سو ظن ایجاد بکنند، گرچه خیلی هایشان بسا آدمهای ساده‌ای هستند، خدایا متنهشان فرما و آنها هم که قصدشان فتنه است خدایا شرشان را برطرف فرما. خدایا رهبر انقلاب امام طاب‌ثراه را که واقعا پایه‌گذار انقلاب بودند درجاتشان عالی است متعالی فرما و به همه ما توفیق بده پیرو خط ایشان باشیم و السلام علیکم ورحمات الله وبرکاته.

پیوست شماره ۲۲۰: نامه شاگردان درس معظمه به حضرات آقایان علما و مسئولین مملکتی
۱۳۶۸/۱۰/۱۸

بسمه تعالی

همانطوری که آگاهید حضرت آیت‌الله العظمی منتظری حفظه‌الله، در روز دوشنبه ۱۳۶۸/۱۰/۱۱، پیش از برنامه مجلس عزاداری به مناسبت شهادت صدیقه طاهره (س) سخنانی در جمع دیدار کنندگان خود در زمینه استقراض خارجی به عنوان نظریه خود ایراد فرمودند که این سخنانی از مجتهدی آگاه و از موضع ارشاد و با انگیزه وظیفه شرعی مطرح گردیده است. از آنجا که حق رای و اظهار نظر برای آزاد ملت آزاد می‌باشد و طرح نظرات یکی از اساسی‌ترین حقوق پیش بینی شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌باشد، بویژه اظهار نظر از شخصیتی فرزانه و از بانیان انقلاب و نظام که از آغاز نهضت حضرت امام (قدس سره) همواره در کنار ایشان بوده‌اند و حضرت امام در آخرین نامه خود خطاب به ایشان در تاریخ ۱۳۶۸/۱۰/۱۸ فرمودند: "شما ققیه‌ی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند"

بسا کمال تاسف هم اکنون ما شاهد توهین روزنامه جمهوری اسلامی و راندازی گروههای فشار برای القا تضاد بین ایشان و نظام هستیم، که گویا هر اظهار نظری به معنای مخالفت با رهبری و نظام تلقی می‌گردد، که چنین شیوه‌هایی نه تنها مناسب شان جمهوری اسلامی نیست بلکه تضادهای و درگیریها و اختلاف بین نیروهای خط امام و وفادار به نظام را تشدید می‌کند و در نتیجه موجب شکستن قداستها و ارزشهای می‌گردد.

از اینرو ما امضا کنندگان زیر از جنابعالی می‌خواهیم که پیش از این اجازه ندهید با مقام مرجعیت شیعه چنین رفتاری انجام گیرد و احساسات و علائق علاتمندان به ایشان جریحه دار گردد و زمینه‌های درگیری و اختلاف را که قطعاً دشمنان را خوشحال خواهد کرد، فراهم آید. توفیق خدمتگزاران صدیق انقلاب و جمهوری اسلامی ایران را از خدای متعال خواستاریم.

در حاشیه نامه:

نامه‌ای که خدمت حضرت تعالی ارسال گردیده است، توسط جمعی از فضلالی آگاه حوزه علمیه قم به نگارش درآمده و صرفاً جهت اطلاع جنابعالی و افراد یاد شده در زیر، ارسال خواهد شد. مستذکر می‌گردد که امضا کنندگان زیر تنها برخی از کسانی هستند که ناراضی‌ترین خویش را از رفتارهای توهین آمیز به حریم مرجعیت ابراز داشته‌اند، زیرا به دلیل لزوم سرعت عمل، جمع آوری فردی امضاها و محدودیتهای حفاظتی و اختصاص نامه به برخی از فضلالی حوزه امکان مشارکت گسترده طلاب را در امضای نامه سلب می‌کرد، بخصوص که بنای تهیه کنندگان این نامه توسعه امضا کنندگان و یا تهیه‌مومار نبوده و بدین انگیزه نبوده است که نامه‌ای سرگشاده باشد.

گیرندگان:

۱- حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، مقام معظم رهبری انقلاب اسلامی

- ۲ حضرت حجلاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی، مقام معظم ریاست جمهوری اسلامی ایران
 ۳ مقام معظم ریاست قوه قضائیه، حضرت آیتالله یزدی
 ۴ ریاست محترم مجلس شورای اسلامی، حضرت حجلاسلام والمسلمین کروبی
 ۵ حضرت آیتالله محمدی گیلانی، دبیر محترم شورای نگهبان
 ۶ حضرت آیتالله مشکینی
 ۷ حضرت آیتالله موسوی اردبیلی
 ۸ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
 ۹ شورای مدیریت حوزه علمیه قم
 ۱۰ حضرت آیتالله مهدوی کنی، دبیر محترم جامعه روحانیت مبارز
 ۱۱ مجمع روحانیون مبارز
 ۱۲ حضرت آیتالله جنتی، سازمان تبلیغات اسلامی
 ۱۳ دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

- ۱ احمد صادقی اردستانی ۲ غلامحسین نادی ۳ محمدصادق کامران ۴ علی فاضل قائینی نجفی ۵ حسین عبداللہیان ۶
 نصرت اللہ واحدی ۷ محسن کنور ۸ محمدعلی مهدویزاد ۹ سید محمدعلی ایازی ۱۰ غلامحسین ایزدی ۱۱ علیرضا قسی ۱۲
 احمدحسینی نژاد ۱۳ محمدحسین مفیدی ۱۴ عمادالدین باقی ۱۵ موسوی زنجانی ۱۶ قاسم جوادی ۱۷ محمدرضا مصطفی پور
 ۱۸ محمودفرزانه ۱۹ سید محمدکاظم حیدری ۲۰ محمدعلی سلطانی ۲۱ محمدرضا کریمی ۲۲ مرتضی معینی ۲۳
 مرتضی ثابتقدم ۲۴ محمدرضا زمانیان ۲۵ علی طالب ۲۶ محمد مرادی ۲۷ عباس شاکری حسین آبادی ۲۸
 غلامحسین آذر ۲۹ مهدی عباسی ۳۰ سید حسین مقدس نژاد ۳۱ سید محمدباقر طباطبایی ۳۲ سیدمحمد
 حسینی ۳۳ مهدی ابراهیمی ۳۴ محمدعلی عربی ۳۵ سیدباقر موسوی ۳۶ محمود تقی زاده ۳۷ احمدی ۳۸ سعید کتابی پور ۳۹
 سید مجید شکراللهی ۴۰ حسینعلی احمدی ۴۱ سید علی سپهری ۴۲ نجفی ۴۳ سعیدی صالحی ۴۴ علی جان کریمی ۴۵
 بهرام (تقی) جاق ققھی ۴۶ محمد محمدی قائینی ۴۷ سید تقی حسینی ۴۸ مهری ۴۹ سید محمدرضا طباطبایی ۵۰ محمد نصر
 ۵۱ غلامحسین قیصری ۵۲ رجبعلی جنتی زاده ۵۳ عباس مخلصی ۵۴ احمدرضا امینی ۵۵ مرتضی احمدیان ۵۶ الیاس
 مظہری ۵۷ ایسانی ۵۸ حسین رجبی ۵۹ محمدعلی قاصری ۶۰ محمدحسین عرفانی ۶۱ مصطفی درایتی ۶۲
 محمدتقی جواهری ۶۳ حسن پویا ۶۴ علی اوسطی ناطقی ۶۵ علی انتشاری ۶۶ حسن رئیسی ۶۷ عظیمی ۶۸ علی زعیبیا ۶۹
 سید امیرکاوه ۷۰ بنکدار ۷۱ ایزدی ۷۲ محمدحسن عارفی ۷۳ علیرضا نادری ۷۴ جعفر حسینی ۷۵ فرج الله مهدوی ۷۶
 علی شریفی ۷۷ اسماعیل ملکی ۷۸ محمدابراهیم حسینی ۷۹ فرهاد (ابوالقاسم) شہلائی مقدم ۸۰ مسعود
 الہی ۸۱ سید مصطفی موسوی مسجدجامعی ۸۲ محمد اسعدی ۸۳ غلامرضا کرباسچی ۸۴ مهدی عارفی فرد ۸۵
 سید احمد اسلامی ۸۶ یدالله رحیمی ۸۷ محمد یقماہی ۸۸ اصغر صابری ۸۹ علی محمد نیاکان ۹۰ دادگر ۹۱ عبداللہی
 ۹۲ علیرزادہ ۹۳ گرامی ۹۴ رضاجوادی ۹۵ مرتضی علوی ۹۶ سعیدی ۹۷ کریمی ۹۸ جمالی ۹۹ اصغری ۱۰۰ نظری ۱۰۱
 موسوی ۱۰۲ مجتبی باقری ۱۰۳ ملکوتی ۱۰۴ عبدالله کاظمی ۱۰۵ حسینی ابوطالبی ۱۰۶ سید محمد حسینی ۱۰۷
 محمد اسفندیاری ۱۰۸ حسین علیرزادہ و بیست و هشت امضای دیگر که سند آن پیوست می باشد.

پیوست شماره ۲۲۱: بیانات معظمه در پایان درس خارج فقه به مناسبت کنفرانس صلح مادرید، مورخه ۱۳۷۰/۸/۱۳
 اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

داستان ما متأسفانه بی شباهت نیست به داستان طلاب مسیحی، که در اسلامبول در وقتی که مسلمین شهر اسلامبول را
 گرفتند وارد مدرسه مسیحی ها شدند دیدند طلاب مسیحی بحث می کنند که آیا ناسوت حضرت مسیح را به صلیب کشیدند یا
 لاهوت حضرت مسیح را، در حالی که پایتختشان و مرکزشان و آبرو و حیثیتشان داشت می رفت آنها سرگرم این جور بحثها بودند.
 متأسفانه داستان ما بی شباهت نیست به آنها، امروز که روز هشتم آبان است روز کنفرانس به اصطلاح مادرید، آنجا دارند
 اسلام و حیثیت اسلام و قدس را همه را می فروشند به صهیونیستها و ما متأسفانه سرگرم یک مسائل فرعی جزئی هستیم، امروز روز
 کوچکی نیست امروز واقعا بایستی روز قیام مسلمانها باشد امروز باید مسلمانها عزا بگیرند، مسلمانها یک میلیارد هستند،
 چند تا از سران خود فروخته دارند با حیثیت اسلام و مسلمین بازی می کنند. تا حالا اسرائیل هر چه زود خواسته گفته است،
 حالا رسماً می خواهند مشروعیتش بدهند به اسم کنفرانس صلح، اسرائیل یک وجب هم از اراضی عقب نمی نشیند، بلکه طلبکار هم
 هست، همین اخیراً سفیر اسرائیل در آمریکا گفته که فقط بیست درصد (۲۰) اراضی موعود دست ماست، هشتاد درصد (۸۰) آن
 هنوز دست اعراب است، اینها همان برنامه از نیل تا فرات را دارند، آن وقت این خوش باوری است که یک کسی خیال بکند
 واقعا می خواهند صلح ایجاد بکنند، فقط هدف در این کنفرانس مشروعیت دادن به اسرائیل است که اعراب هم مشروعیت اسرائیل را
 به رسمیت بشناسند.

این دولت خبیثه اسرائیل یک شجره خبیثه ای بود که انگلستان در این منطقه کشت کرد، آن هم با همکاری سران خود فروخته،
 همانها امضا کردند، عبدالعزیز امضا کرد دیگران امضا کردند وجود دولت اسرائیل را، و آمریکا بهر اش را می برد، و هدف آمریکا
 این است که می خواهد در این منطقه قدرتی یا نگردد، این منطقه ایست که خداوند تبارک و تعالی ذخاثری از نظر معادن از نظر
 هوش قرار داده است، هوش انسانی استعداد انسانی ممتاز است در منطقه خاورمیانه. منطقه خاورمیانه یک جو به آمریکا و اروپا
 نیاز ندارد و آمریکا و اروپا هستند که به این منطقه نیاز دارند، اگر غیرت داشتند فقط یک ماه همین نفت و گاز این منطقه را به روی

صنعت غرب می‌یستند همه آنها فلج می‌شدند، چه اروپایش چه ژاپنش چه آمریکایش، اینها همه نیاز دارند به این منطقه و اینها هیچ نیاز ندارند، اما متأسفانه یک میلیارد مسلمان در دنیا زمامدارانشان نوعاً افراد خائن و خود فروخته‌اند، با اینکه همه چیز در اختیارشان هست برای اینکه اعتماد به ملتشان ندارند و ملت هم آنها را به خیانت شناخته‌اند، اینها برای اینکه خودشان را نگاه دارند به آمریکا و غرب متوسل شدند مثل دولت پشوالی کویت که آمریکا را دعوت به منطقه کرد. الان هم با آمریکا پیمان نظامی منعقد کرده، پایگاه به آمریکا داده است، بحرین هم همین طور پایگاه به آمریکا داده، رسماً آمریکا را بر این منطقه مسلط کردند، اسرائیل هم سگ زنجیری آمریکاست در این منطقه

شما ببینید، آمریکا در کشورهای اسلامی اگر از نظر صنایع نظامی پیشرفتی حاصل بشود چه در پاکستان و چه در عراق اینها را کنترل می‌کنند، ما طرفدار صدام نیستیم اما عراق یک صنایع نظامی پیشرفته‌ای داشت، در پاکستان هم یک کارهانی دارند می‌کنند رسماً دارن تمام اینها را کنترل می‌کنند اما اسرائیل کنترل نمی‌شود، اسرائیل بمب اتمی، هیدروژنی هم بسازد اشکال ندارد برای اینکه پایگاه آمریکاست، باید آن قدرت باشد و مسلمانها قدرت نداشته باشند تا همه ذخائر و امکاناتشان برود خارج، آنها هم که به صورت دلار می‌رود در بانکهای خارج در اختیار بانک جهانی و در اختیار آمریکا و اینهاست ده میلیارد دلار به اسرائیل می‌دهد یک لقمه هم گاهی اوقات پیش اینها می‌اندازد اما عمدتاًش در اختیار آنهاست.

خداوند تبارک و تعالی نعمت را بر مسلمانها تمام کرده اما سران چون خائند متأسفانه غیرت از مردم گرفته شده است. ”و انما الناس مع الملوك و الدنيا الا من عصم الله“ (امیرالمومنین ع) می‌فرماید: نوعاً همه مردم با قدرتها هستند می‌خواهند کاسبی کنند، نان بخورند و غیرت اسلامیشان از میان رفته است. ای کاش یک جو غیرت خلیفه دوم در این مسلمانها که خود را پیرو او می‌دانند وجود داشت. ابوموسی اشعری نماینده عمر در کوفه بود، یک کافر نصرانی برای خودش استخدام کرد، وقتی که خبر به خلیفه دوم رسید گفت که این کاتب نصرانی را عزل کن و یک کافر مسلمان استخدام کن، بعد ابو موسی برای خلیفه نوشت که نمی‌دانی این چه آدم خوبی است ”من غناؤه و خیره و خبرته“ نمی‌دانی چقدر آدم خیره ایست، غنای نفس دارد و آدم خوبی است، بعد خلیفه در جوابش نوشت: کسانی که خداوند تبارک و تعالی نخواست است بر مسلمانها مسلط باشند آورده‌ای مسلط کرده‌ای؟ امین مسلمانها قرار داده‌ای؟ کاتب مسلمین قرار داده‌ای؟ ما نباید به اینها قدرت بدهیم، مانعید اینها را بر مسلمین مسلط کنیم. باز ابو موسی نوشت خلاصعاش بهتر از این نداریم و اینکه ”ان البلد لا یصلح الا به“ کشور اصلاً اذرنمی‌شود الا به این نصرانی، عمر در جوابش نوشت که ”مات النصرانی والسلام“

اینها کاش غیرت عمر را داشتند، اینها که قرآن یک میلیون یک میلیون چاپ می‌کنند، به کشورها می‌فرستند و به مسلمانها می‌دهند مگر قرآن شریف نرفته ”یا ایها الذین امنوا لاتتخذوا الیهود و النصارى اولیا بعضهم اولیا بعض و من یتولهم منکم فانه منهم ان الله لایهدی القوم الظالمین فتری الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون نخشی ان تصیبننا دائره“ می‌ترسیم حکومتشان را بگیرند دست توسل به آمریکا و صهیونیستها دراز می‌کنیم. پس قرآن برای چی چاپ می‌کنید؟

امروز روزیست که ساکت نشستن گناه است، و بیش از همه حوزه علمیه، علما و مراجع، بزرگان بایست صدایشان را بلند کنند، بایست سر و صدا راه بیندازند. آیا ما ساکت بنشینیم و بحث کنیم که مثلاً استصحاب کلی قسم ثالث و یا نماز استیجاری چه جور است و اینها هر بلای می‌خواهند در کنفرانس صادرید به سر مسلمانها بیارند؟ شما یقین هم داشته باشید از این کنفرانس چیزی نصیب مسلمانها نمی‌شود، فقط اسرائیل ممکن است دروغی یک وعده‌هایی بدهد که مثلاً تا پنج سال چنین و چنان می‌کنیم، از آن سیاستها که کیسینجر داشت و کلاه سرهمه می‌گذاشت. اسرائیل الان می‌گوید که یک وجب عقب نشینی نمی‌کنم. دشمن که خودش صریحاً للهجه است کسانی که می‌روند می‌خواهند اسرائیل را برسیت بشناسند در راس همه آنها آمریکاست شوروی را هم به بازی گرفته است.

آنچه به منافع صهیونیسم و آمریکا لطمه می‌زند اسلام است، خود دولت آمریکا هم اسیر صهیونیستهاست، بوش هم برای اینکه می‌خواهد دوره بعد انتخاب بشود به اینها آوانس می‌دهد، مسلمانها هم خوابند و یا اینکه ترسو و ضعیف و سران هم نوعاً خود فروخته‌اند. قال رسول الله (ص): حسنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی و اذا فسدا فسدت امتی: الفقها و الامرا.

امرا خائن خودفروخته و فقهای شناگوی دربار آنها، این دو تیباند که اسلام را می‌فروشدند مسلمین را می‌فروشدند، و مسلمانها یا عاجزند یا ضعیفند، خیلی‌ها هم نادانند متأسفانه نگذاشته‌اند در مسلمانها رشد پیدا بشود، دلشان را خوش کردند که به ظواهر اسلام عمل می‌کنیم. وقتی که انگلیسها عراق را گرفتند یکنفر اذان می‌گفت، آن رئیس انگلیسها پرسید این چه چیزی می‌گوید؟ گفتند اذان می‌گوید، گفت به سیاست دولت برتانیای لطمه‌ای که نمی‌زند، گفتند خیر، گفت بگوید تا حنجره‌اش پاره شود. به ظواهر کار ندارند، آنها می‌خواهند قدرت دستشان باشد ذخائر و معادن دستشان باشد، ما هم فقیر و بدبخت و توسری خور و نوکر آنها باشیم. عملی‌ای حال امروز روزیست که دارند اسلام و قدس و حیثیت مسلمین و حیثیت اسلام را به صهیونیستها می‌فروشدند، و اگر کاری از ما نمی‌آید و صدای ما به جانی نمی‌رسد اقلاً به صورت تعطیل درسمان و به راه افتادن بالاخره آخی بگوئیم. بنابراین همان طوری که اطلاع دارید علمای لبنان هم امروز را عزای عمومی اعلام کردند و قاعدعاش این است که همه عزای عمومی اعلام کنند، و ما چون راه دیگری نداریم امروز مباحثمان تعطیل باشد به خاطر همین که این ناراحتی خودمان را از این کنفرانس بدین وسیله بفهمانیم.

خداوند انشا الله شر کفار و اجانب و صهیونیستها را از سر کشورهای اسلامی برطرف بکند و یک بیداری و آگاهی بپه مسلمین عنایت فرماید. خداوند یک جو غیرت به سرانی که خودشان را بر کشورها مسلط کرده‌اند عنایت بکند. خداوند انشا الله به همه شما توفیق بدهد که بتوانید به اسلام و مسلمین خدمت کنید. والسلام علیکم جمیعاً و رحمة الله و برکاته.

پیوست شماره ۲۲۲: نامه سرگشاده معظمه به ملت مسلمان ایران در ارتباط با یورش به بیت ایشان و حدود اختیارات رهبری و عملکرد ادگاه ویژه روحانیت و غیر قانونی بودن آن، مورخه ۱۳۷۲/۲/۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين ولعنات الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين. ملت مسلمان و متعهد ايران، پس از سلام و تحيت و دعای خير و صلاح برای شما و همه مسلمين جهان، و سلامت و توفيق خدمت بیشتر برای همه کسانی که با صداقت و خلوص به اسلام عزيز و ملت و کشور خدمت می کنند، و با طلب رحمت و علو درجات برای همه شهدای گرانقدر اسلام و انقلاب، و رفع شر همه استعمارگران و دشمنان اسلام و مسلمين که به بهانه های واهی اسلام و انقلاب و روحانيت و کشور ما را اهداف تبليغات سو خود قرار می دهند به عرض می رساند: از آنجا که انقلاب اسلامی ايران دست آورد ايشار و فداکاری ميليونها نفر مومن مخلص و صدها شخصيت اسلامی و هزاران شهيد و جانباز بوده است و نظام جمهوری اسلامی ثمره اين انقلاب عظيم می باشد لذا ارزش و اهميت اين انقلاب و اين نظام مقدس که به برکت اهل بيت عصمت و طهارت سلام الله عليهم اجمعين و در سایه توجهات حضرت حجه ابن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف به وجود آمده بر کسی پوشيده نيست، و لزوم حفظ و نگهبانی از اين موهبت الهی بر همه مومنين متعهد امری است مسلم و هيچ جای مسامحه و تسلل نيست و هرکس به هر عنوانی مستقيم يا غير مستقيم با بد عمل کردن و تعدی از موازين اسلامی و قوانين مسلمة کشور موجب يأس و بدبینی مومنين و اميدواری دشمنان انقلاب و نظام شود مرتکب گناهی بزرگ خواهد بود.

مستاسفانه صدمات و لطمه های که در سالهای اخير از لحاظ سياسی، اقتصادی و فرهنگی در اثر اشتباه کاربها و تسنيدهای نا اهلان و اشخاص ناوارد يا خود خواه بر نظام اسلامی وارد شده و برنامه های حساب شده و مرموزی که برای سست کردن اعتقادات دینی مومنين اجرا شده کهنیست و شرح آنها در اين نامه نمی گنجد، ولی از همه خطرناکتر برنامه های است که به طور مرموز و ظریف و نوعاً دور از چشم و آگاهی ملت و يابا ظاهری موجه پيدا می شود و با توجه به حديث شريف: "الراضی بفعل قوم كالداخل فيه معهم" و همچنين حديثی ديگر بدین مضمون نقل شده که "نور قیامت بعضی از انسانها می بینند در نامه اعمالشان اعمالی نوشته شده که نه تنها در تمام عمر از آنان صادر نشده بلکه با آنها آشنا هم نبوده اند و چون از آن سوال می کنند در جواب گفته می شود که تو با گروهی که اين اعمال را مرتکب می شدند همراه بودی و مخالفت نمی کردی لذا اعمال آنان در نامه اعمال تو نیز نوشته شده و باید عقاب آن اعمال را هم بجوشی" مسئولیت انسان سنگین می شود و سکوت روانیست. لذا به یک نمونه از طرحهای مرموز دشمنان اسلام که برای لطمه زدن به انقلاب اسلامی و سست کردن عقائد مردم طرح ریزی شده اشاره می شود:

آنچه تا کنون در زمان غيبت کبری امام معصوم (ع) موجب بقای دین و حفظ ایمان مومنين بوده است همانا خدمات و فعاليتهاي علمای مذهب حقه و فقهای آگاه به زمان و فداکاری و ايشار آنان در طول تاریخ بوده است، چنانچه به ثمر رسيدن انقلاب اسلامی و پایبندی نظام اسلامی نیز به سرکست تحرک و قیام علمای اسلام و تحریک ملت در صحنه های مختلف در پشت سر رهبر فقید انقلاب بوده است و لذا کفرجهانی و استعمار شکست خود را از دو ناحیه تشخیص داده، یکی حضور علمای اعلام در مسائل سياسی و اجتماعی و رهبری آنان و دیگری همراهی طبقات مختلف ملت در اثر اعتمادی که به علمای دین و روحانيت اصیل داشتند، و بر این اساس دشمن نیز همت خود را صرف تضعیف این دو نیروی عظیم کرده و می کند.

از طرفی لطمه زدن به اعتقاد و حیثیت روحانيت شیعه و تحقیر مراجع تقلید در جامعه و مبتذل کردن امر فقاها و مرجعیت و حوزه های علمیه شیعه، و از طرف دیگر تضعیف نیروی ایمان و اعتقاد در مردم و بی تفاوت کردن آنان در مقابل تهاجم به فرهنگ و دین آنان و روحانيت شیعه و مراجع تقلیدشان و بدین وسیله زیربنای انقلاب را سست نمودن تا در موقع مناسب ضربه نهائی را بر پیکر ثمره انقلاب و دست آورد آن وارد نمایند و آب از آب تکان نخورد. بر این اساس دشمن از ابتدای پیروزی سعی داشته هر یک از نیروهای اصیل انقلاب و من جمله روحانیت متعهد را به بهانه های منزوی و مطرود و یا ملکوک و یا دل سرد نماید، و با کمال تأسف مشاهده می شود که به نام دفاع از انقلاب و نظام اسلامی از چهره های که در انقلاب موثر بوده اند به نحوی انتقام گرفته می شود، و این اعمال نوعاً از ناحیه اشخاصی انجام می شود که نسبت به مسائل انقلاب و گذشته های آن بی اطلاع و بی هنگام انقلاب نسبت به آن بی تفاوت بوده اند که تفصیل آن کتابی بزرگ می طلبد، و آنچه که امروز دشمنان بیشتر بدان عنایت دارند لطمه زدن به روحانيت متعهد و ترور شخصیت های بارز روحانيت است و چون اکثر موارد اقدام شده در خفاي از انظار عموم ملت بوده است و بیان و استدلال به آن مستلزم اطلاع قبلی از اصل قضایاست، لذا در این نامه مختصر خدمت ملت عزیزمان بیشتر به موردی استدلال می شود که مربوط به خود اینجانب است و از نزدیک شاهد آن بودهام و کم و بیش اخبار آن از طریق بعضی جراند و رادیوها پخش شده است هر چند که آن جراند عقوبت و پی آمدهای سختی را به خاطر انتشار اخبار واقعه مستحسب شدند، و با اینکه کار مطبوعات به وزارت ارشاد مربوط است دادگاه ویژه روحانيت خودسرانه و مستقیماً آنها را تحت فشار قرار داد و می دهد ذکر داستان بیت خود نه به منظور خودنمایی و یا به عنوان استمداد است بلکه از باب مشت نمونه خروار گوشه های از آن را یاد آور می شوم تا نحوه برخورد هایی که با نیروهای مومن به اسلام و انقلاب انجام می شود برای افراد بی اطلاع روشن شود:

پس از سخنان اینجانب در پایان درس روز ۲۱ بهمن ۱۳۷۱ که به منظور دعوت به راهپیمائی و تقویت اصل انقلاب و دفاع از جمعی از مومنين گرفتار و دفاع از شخص خود در برابر اهانتها و تهنيت های ناروای متناوب در محافل و جراند انجام گرفت تصمیم گرفته شد به خاطر عدم سو استفاده دشمنان اسلام و انقلاب و کشور نوار آن پخش نشود، ولی پس از تحریف سخنان من و پخش آن از ناحیه دیگران و رجال نمازيها و اهانت های روز جمعه ۲۳ بهمن در برابر بیت اینجانب، و روز شنبه ۲۴ بهمن در حسینیه شهدا که سبب تعطیل درس اینجانب شد، ناچار به پخش نوار و پیاده کردن آن شدم، و بالاخره در شب یکشنبه ۱۳۷۱/۱۱/۲۵ با هجوم بیش از هزار نفر نیروی مسلح و مجهز به وسائل تخریب به دفتر اینجانب و حسینیه شهدا و محل آرشيو نامها و تلگرافات و روزنامه ها و بولتن های خبری چندین ساله مواجه شدم، و با محاصره کامل منطقه حتی خانهای همسایگان و مجاورین بیگناه و

قطع تلفن‌های منطقه و ایجاد رعب و هراس و برخوردهای تند که حتی منجر به وحشت و اغما بعضی از خواهران محترمه نیز شد، بسیاری از اشیای دفتر و حسینه و محل آرشیر از جمله نامه‌ها و تلگرافات و اشیا شخصی پاسداران بیت و بولتن‌های خبری و نوارها و نوشته‌های یادگار مانده از فرزند شهید مرحوم محمد منتظری که متعلق به دوفرزند صغیر آن مرحوم است و اشیا شخصی و اوراق درسی و علمی و اثاث‌البیت و از جمله سرلشهای شهریه و غیرها، بدون اعلام و تشکیل صورت جلسه به غارت برده شد و اماکن نیز پلمب شد، البته پولها و بعضی اشیا بعداً برگردانده شد ولی عمده اشیا تا این تاریخ ارجاع نشده‌است. این هجوم و حمله حدود پنج ساعت به طول انجامید که ظاهراً برادران و خواهران کم و بیش از جزئیات آن آگاه شده‌اند. چون بلا پخش خبر ماجرا سیل تلفن‌ها و گزارشهای اشخاص حکایت از تقبیح عقلا قوم و ملت عزیز می‌کرد و از کانالهای مختلف وعده ارجاع اشیا شنیده می‌شد به نظر رسید متصدیان این کار ناهنجار و غیر مشروع منفع‌ل شده‌اند و تعقیب آن ضرورت ندارد، و به علاوه چون با عقل و منطق صحیح مواجه نبودم و مقابله با نادانیه و جنجال بازیها را به مصلحت نمی‌دیدم شخصا بنا را بر سکوت و احاله امر به خدا گذاشتم ولی بالاخره مواجه شدم با جزوای مملو از اکاذیب و افتراات و اهانتها به عنوان سخنرانی یکی از مسئولین به اصطلاح "دادگاه ویژه روحانیت" که ضمناً مسئولیت هجوم مذکور را نیز به عهده گرفته است و سپس مقالای در کیهان هوانی مورخه ۱۳۷۲/۱/۱۸ که آن هم متضمن اکاذیب و افتراات زیاد بود از جمله تکذیب فرزند متعهد اینجانب آقای احمد منتظری که با اخلاص و صداقت وقایع را صادقانه منعکس کرده بود.

روی این اصل ناچار شدم مطالبی را به نحو اختصار به عنوان دفاع از حقیقت و روحانیت و قانون که وظیفه هر مسلمان متعهدی است تذکرده‌ام، و چون شرح همه ماجرا در یک پیام مختصر نمی‌گنجد لذا آنچه مربوط به دادگاه ویژه که منشا اصلی این برخورد و برخوردهای دیگر با علما و روحانیین متعهد و طلاب عزیز و بازداشت و پرونده‌سازی برای آنان می‌باشد در این نامه یلدا آور می‌شوم، باشد عقلائی قوم در رفتار خود تجدید نظر کنند و بیش از این روحانیت شیعه را تضعیف نکنند. در مقاله کیهان هوانی نوشته شده: "ورود به محوطه آقای منتظری با حکم رسمی دادگاه ویژه به عنوان یک نهاد قضائی صورت گرفته است."

اولاً: ورود با حکم رسمی نیاز به این همه نیرو و محاصره محل و مزاحمت همسایگان و قطع تلفن‌ها و آوردن دلو و شکستن قفلها و درب‌انداختن.

ثانیاً: دادگاه رسمی معمولاً اموال شخصی از قبیل جاروبرقی و ضبط صوت و ساعت دیواری و لوازم ماشینی و وضوخانه و ماشینی اصلاح و سکه‌باز آزادی و امثال این اشیا را با خود نمی‌برد.

ثالثاً: مسئولین دادگاه رسمی معمولاً با ارائه حکم رسمی به صاحب خانه وارد می‌شوند و از اشیا ضبط شده صورت جلسه تنظیم می‌کنند و از صاحب خانه امضا می‌گیرند. برخلاف بیت اینجانب که آقایان پس از محاصره ناگهانی منطقه به طور کامل و حبس ساکنین منازل و منع خروج و دخول همه اشخاص و محصور کردن پاسداران محافظ بیت و ضبط اثاثیه شخصی آنان خودسرانه در بسها و قفلهای اطاقها و کمدها را شکستند و هرچه را خواستند ضبط کردند و بردند و از قرار گواهی بعضی از پاسداران بیت، افراد در بردن برخی از اشیا با یکدیگر معارضه و کشمکش داشتند.

اینکه کیهان هوانی از قول یکی از مسئولین دادگاه ویژه اظهار می‌دارد: "حکم مزبور به آقای احمد منتظری ارائه شد اما وی با توهین و موضع‌گیری غیر مودبانهای از همکاری با نیروهای دادگاه ویژه روحانیت امتناع ورزید" و یا می‌گوید: "تلاش بر این بود که با حضور اعضای دفتر آقای منتظری بازرسی از این محل به عمل آید مجدداً بلا برخورد غیر مودبانانه اعضای دفتر مواجه شدیم" اینها همه کذب محض است. هم‌ماهل خانها از جمله احمد در خانه محصور شدند، و آنسان اصلاً با احمد مواجه نشدند، و در ساعت ده یعنی ساعت شروع حمله در دفتر اعضائی وجود نداشت تا با آقایان برخورد مودبانانه و یا غیر مودبانانه داشته باشند. انتظار می‌رود متن این حکم رسمی به هر نحو شده ارائه شود تا معلوم گردد به امضای کدام مقام حکم این غارتگری صادر شده است.

رابعاً: اینجانب به عنوان رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که خونهای شهدای عزیز انقلاب است، و اما بر اهل (طاب‌ثراه) حضرات علمای اعلام و مراجع عظام و ملت شریف ایران از همه طبقات به آن رای دادند، و به منظور دفاع از مصالح اسلام و انقلاب و روحانیت شیعه وظیفه دارم مطالبی را راجع به دادگاه موسوم به "دادگاه ویژه روحانیت" گوشزد نمایم، هرچند برای عده‌ای ممکن است تلخ باشد چنانچه معمولاً طبیعت حق تلخ است: دادگاه ویژه که عامل لطمه زدن به چهره و شخصیت بسیاری از علما و مراجع بوده و به بهانه‌های واهی در همه کارها حتی در کار مرجعیت شیعه و مراجع تقلید دخالت‌های نازوا می‌کند، و از قرار معلوم عامل تهاجم شبانه به بیت اینجانب و سلب امنیت از ساکنین منطقه و غارت اموال بوده است هیچ گونه مبنای قانونی نداشته و تشکیل آن برخلاف قانون اساسی است به چند دلیل:

دلیل اول: در اصل شصت و یکم قانون اساسی آمده است: "اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاههای دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود."

و معلوم است که "دادگاه ویژه روحانیت" از دادگاههای دادگستری و زیر نظر قوه قضائیه نیست، و به قوانین و مقررات قضائی کشور اعتنا ندارد. بنابراین حق دخالت در امور قضائی ندارد و متصدیان آن باید نزد خدا و ملت پاسخ‌گوی اعمال خلاف قانون خود باشند.

دلیل دوم: فرض کنید شخصی یا مقامی در کشور هرچند عالی رتبه مثلاً تشکیلاتی به نام "دادگاه ویژه" با مقررات مخصوص به خود در مقابل قوه قضائی کشور اختراع کند که مستقل عمل نماید و در برابر اعمال خود به قوه قضائیه کشور پاسخ‌گو نباشد، بدون شک این عمل آن مقام مخالف قانون اساسی تلقی می‌شود که اگر از روی عمد باشد جرم است و اگر از روی غفلت و اشتباه باشد باید از اشتباه خود برگردد و خسارتهای وارده را جبران نماید. از طرف دیگر ما می‌بینیم که ذیل اصل یکصد و هفتم قانون اساسی راجع به رهبر کشور می‌گوید: "رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است"، بنابراین همان طور که رئیس‌جمهور مثلاً

حق ندارد دادگاهی مستقل در مقابل قوه قضائیه تشکیل دهد رهبر نیز چنین حقی ندارد، و باید مطابق اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی مجلس خبرگان رهبری که مسئولیت بررسی عملکرد رهبری را داراست به این عمل رسیدگی نماید.

دلیل سوم: در اصل یکصد و دهم قانون اساسی وظائف و اختیارات رهبر در یازدهم فقره مشخص شده است و در بین آنها نامی از تشکیل دادگاه ویژه روحانیت برده نشده، بنابراین تشکیل آن قانونی نیست. لازم است توجه شود: انتخابات خبرگان رهبری از ناحیه ملت، و انتخاب مقام رهبری از ناحیه خبرگان هر دو بر اساس قانون اساسی کشور است، و ملت به وسیله خبرگان رهبری را انتخاب می نمایند که عملاً پای بند قانون اساسی باشد و از آن تخلف نکند.

دلیل چهارم: دادگاه ویژه "از ناحیه مجلس شورای اسلامی تصویب و تایید نشده، و مقررات آن نیز به تصویب مجلس نرسیده است. مادامی که مقرراتی به تصویب مرکز قانون گذاری کشور نرسد ارزش قانونی ندارد و اجرائی آنها جرم محسوب می شود. اگر بنا باشد بدون مراجعه به قانون قانون گذاری، قانون تراشی شود خطر استبداد و یا هرج و مرج کشور را تهدید می کند. در جهان امروز قانون گذاری فردی و بی اعتنائی به قوه مقننه کشور خاطره سو حکومتهای استبدادی شاهانه را بیاد می آورد و در نتیجه حرمت انقلاب ملت شکسته می شود. تخلف از قوانین و مقررات موضوعه کشور علاوه بر اینکه تعدی به حقوق ملت است و آنان را بدین و مایوس می کند، در روابط بین الملل نیز اثر منفی دارد زیرا موجب بی اعتمادی دولتها و شخصیتهای حقوقی و اقتصادی جهان و بالنتیجه انزوای سیاسی و اقتصادی کشور خواهد شد. ضمناً مجلس شورای اسلامی نیز حق ندارد بر خلاف قانون اساسی قانونی را تصویب نماید.

اینک تذکر چند نکته:

نکته اول: معنی ولایت مطلقه فقیه این نیست که مقام رهبری فعال مایسا باشد و بتواند بدون حساب و کتاب هر کاری انجام دهد و متلاقانون اساسی و قوانین مصوبه کشور یا قوانین اسلامی را نادیده بگیرد. بلکه معنی ولایت مطلقه فقیه اداره کشور بر طبق مصالح عالی کشور در چهارچوب قوانین اسلامی و قانون اساسی است. چنانچه ولایت مطلقه پیامبر اکرم (ص) نیز بدین معنی است که در چهارچوب احکام خدا ملت را اداره کند.

در این باره قرآن کریم در سوره انعام فرموده است: "ان الحکم الا لله" یعنی حکم و فرمان از ناحیه خداست، و در سوره مائده فرموده است: "و ان احکم بینهم بما انزل الله و لاتتبع اهلوائهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک" یعنی بین آنان به آنچه خدا نازل فرموده حکم کن و از خواستههای آنان پیروی نکن و مواظب باش تو را از بعضی آنچه خدا نازل کرده باز ندارند. در سوره نجم در شان آن حضرت فرموده است: "و ما ینتطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی" یعنی آن حضرت از روی دلخواه سخن نمی گوید و آنچه می گوید وحی از جانب خداست پس حکومت پیامبر خدا نیز بر اساس وحی و احکام خداست و خود سرانه نیست. چون جمع کثیری از فقهای عظام ولایت فقیه را محدود به تصرف آنان در امور جزئی از قبیل اموال ایتام و دیوانگان و اشخاص غائب و قاصر می دانستند، تعبیر به ولایت مطلقه در مقابل محدودیت است که این جمع از فقها قائل بودند و منظور از آن ولایت در همه شئون سیاسی مسلمین و بلاد اسلامی است که او را به رهبری انتخاب کرده اند ولی در چهارچوب قوانین اسلامی و مقررات تصویب شده از ناحیه ملتی که رهبری او را پذیرفته اند. با فرض اینکه ملت به قانون اساسی رای داده و مجلس شورا به عنوان مرکز قانون گذاری تعیین شده و رهبر و خبرگان بر اساس قانون اساسی انتخاب شده اند، قهر اختیارات رهبر در چهارچوب قانون اساسی و اختیاراتی است که در آن برای او تعیین شده است.

اگر مقام رهبری بنا باشد برخلاف قانون عمل کند در این صورت ذیل اصل یکصد و هفتم که می گوید: "رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است" لغو خواهد بود و گنجاندن این جمله در متن قانون اساسی کاری ابلهانه تلقی می شود.

اگر رهبر خود مختار مطلق باشد و حق داشته باشد برخلاف قوانین کشور عمل نماید اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی که رسیدگی به تخلفات رهبر و عزل و انزال او را پیش بینی کرده لغو تلقی می گردد. تصویب این اصل در قانون اساسی بر اساس معصوم نبودن رهبر فقیه و احتمال تخلف عمدی یا قصور اوست نسبت به وظائف محوله.

چون رهبر فقیه معصوم نیست و ممکن است از روی عمد یا اشتباه کار خلافی انجام دهد و اشتباه مرد بزرگ عواقب خطرناکی را به دنبال دارد لذا معصوم نبودن او باید به وسیله الزام او به مشورت با فقهای دیگر و متخصصین فنون مختلف و به وسیله مراقبت خبرگان جبران شود.

نکته دوم: در اوایل انقلاب که جمعی از انقلابی با روحیه انقلابی در مسائل دخالت می کردند چه بسا با روحانیین و معیین خطاکار نیز رفتارهای تنیدی انجام می شد که در نتیجه گاهی به اصل حیثیت روحانیت ضربه می خورد. برای جبران این امر دادگاهی به اسم دادگاه روحانیت تشکیل شده بود و به امور اخلاقی معیین رسیدگی می کرد، ولی بتدریج به وسیله آن دادگاه نیز کارهای تنیدی انجام می شد که مناسب شئون روحانیت نبود و بسیاری از روحانیین بی گناه عملاً هتک می شدند. بدین سبب بسیاری از شخصیتهای انقلاب و نظام و علمای اعلام و من جمله اینجانب چون با تنبیهای دادگاه مذکور مخالف بودیم از راههای مختلفی در انحلال آن کوشش نمودیم تا بالاخره منحل شد ولی پس از مدتی شنیده شد بعضی از آقایان به مرحوم امام (ره) پیشنهاد تشکیل مجدد "دادگاه ویژه روحانیت" را دادند، که اینجانب به وسیله تلفن گرام به معظله یاد آور شدم که ما از دادگاه روحانیت خاطره خوبی نداریم و ضرر آن از نفع آن بیشتر است و به علاوه برخلاف قانون اساسی است، خوب است به جای آن برای رسیدگی به کارهای خلاف طلاب و روحانیین در حوزه علمیه قم هیئتی از فضایی با تجربه تعیین شوند تا آنان خودشان رسیدگی کنند و پس از طی مراحل تذکر و توبیخ و تهدید اگر نیاز به محاکمه قانونی باشد خود هیئت، شخص متهم را به محاکم قضائی معرفی کند تا مثل سایرین محاکمه شود، زیرا همه افراد ملت در برابر قوانین کشور مساویند، و حتی اینجانب در آن تلفن گرام نام پنچفر را به عنوان اعضای هیئت پیشنهاد کردم یک روز از بیت مرحوم امام به قم نزد اینجانب آمدند و گفتند: این هیئتی را که شما پیشنهاد کرده اید آیا قدرت دارند مثلاً فلان شخص را (که فعلاً یکی از علمای مدرسین صاحب رساله در قم می باشند) احضار و محاکمه کنند؟ معلوم شد طراحان دادگاه ویژه از تاسیس آن منظور سیاسی دارند

و تهذیب روحانیت از مفسد اخلاقی بهانه است، و بالاخره دادگاه ویژه تشکیل شد و کارهایی انجام داد که لابد آقایان کم و بیش شنیده‌اید. پس از رحلت امام راحل (ره) دادگاه ویژه خیلی وسیعتر و با اختیاراتی بیشتر و هزینه‌هایی هنگفت ادامه یافت. و بیشتر از آن استفاده‌های سیاسی شده و می‌شود. تعرضهای مکرر و پی در پی و هتک حرمت‌هایی که نسبت به بعضی مراجع و علمای محترم و بیت و خانواده و فرزندان و افراد دفتر آنان کرده و می‌کنند و بازداشت بسیاری از فضلاء مخلص اسلام و انقلاب به بهانه‌های واهی و محکوم نمودن آنان و یا ارباب و تهذیب‌های بیجا نسبت به آنان از عملکردهای دادگاه ویژه بوده، هرچند افراد فاسد و خطا کار را نیز بازداشت و محاکمه کرده‌اند، ولی متأسفانه کاربرد آن تا حال روی هم رفته به مصلحت روحانیت و اسلام و کشور نبوده است. بسیاری از علما و روحانیین خوب و انقلابی هتک شده‌اند و در روحیه طلاب جوان علاقه‌مند به اسلام و انقلاب یاس و ناامیدی پدید گشته و نوعاً از ادامه تحصیل در حوزه‌های علمیه زده شده‌اند، و درحقیقت با توجه یا بدون توجه خواسته استعمارگران سیلی خورده از انقلاب و روحانیت شیعه عملاً انجام شده روحانیت و مراجع تقلید شیعه همیشه در مقابله حساس جامعه تشیع و بلاد اسلامی را از شر استبدادهای داخلی و قراردادهای استعماری نجات داده و تضعیف این نیروی عظیم ملی بزرگترین خواسته کفر جهانی است، و البته روحانیین همه معصوم نیستند و ممکن است نفوذش‌های اخلاقی یا حقوقی در بین آنان پیدا شود ولی هنگامی که مطابق قانون اساسی رهبر در برابر قوانین با دیگران مساوی است روحانیین دیگر نیز قهراً و به طریق اولی با دیگران مساوی هستند، منتها احضار متهم و محاکمه نباید با اهانت به متهم تمام باشد و بخصوص قبل از ثبوت جرم نباید بازداشت و بازجوییها اعلام شود، متهم روحانی باشد یا از طبقات دیگر، و مرجع همه تظلمات و محاکمات باید محاکم دادگستری باشد، و اگر فرضاً در روش محاکم دادگستری نقائصی وجود دارد آن نقائص باید برطرف شود.

بسا وضع فعلی اقتصاد کشور دادگاه ویژه با تشکیلات عریض و طویل خود بودجه سنگینی را بر کشور و ملت تحمیل کرده که هیچ ضرورت ندارد و مصلحت اسلام و انقلاب و روحانیت اقتضا می‌کند که این تشکیلات خلاف قانون اساسی منحل گردد و وظائف آن به قوه قضائیه و محاکم دادگستری ارجاع شود.

ضمناً در دادگاه ویژه نه متهم حق تعیین وکیل دارد و نه دادگاه علنی است و نه تجدید نظر دارد و نه احکام آن به دیوان عالی کشور ارجاع می‌شود بلکه خود فعال مایشا است و نوعاً بینه و شاهد عادل نیز در بین نیست، بلکه با گزارشهای سر و پا شکسته و اقرار متهم در شرائط خاص زندان که در آن شرائط شرعاً و قانوناً اقرار و اعتراف بی‌ارزش و بی‌اعتبار است و یا با علم قاضی، خودشان می‌برند و می‌دوزند و بهیچ مقامی قابل شکایت نیست، و درحقیقت معامله با روحانی متهم از معامله با هر گناهکار دیگری از هر طبقه باشد بدتر است، و نوعاً رسیدگی به امور مربوط به علمای بزرگ و محترم به افرادی که از نظر علم و آگاهی در سطح پائین هستند محول می‌شود.

نکته سوم: اینک جای گله است از حضرات علمای اعلام و حقوقدانان شورای نگهبان: با اینکه وظیفه دارند قانون اساسی کشور را که خون‌های شهدای عزیز است و امانتی است که به آنان سپرده شده حفظ نمایند، چرا تا حال در برابر تخلفات از قانون اساسی من جمله این تخلف بزرگ سکوت کرده‌اند؟ البته این گله توأم با تقاضا به سایر علمای اعلام و به نمایندگان مجلس شورا و به همه حقوقدانان و نویسندگان متعهد نیز متوجه است.

آیا دفاع از حقوق ملت و حریم روحانیت و مرجعیت شیعه و حوزه علمیه و مردم مظلوم برعهده ما نیست؟ آیا سکوت در برابر قانون شکنیها و تعدیات و حق کشیها و سلب آزادیها گناه نیست؟ با اکثر علمای و فضلا و بزرگان و حقوقدانان که صحبت می‌شود از دادگاه ویژه و از کارهای خلافی که انجام می‌شود می‌نالند و شکایت دارند ولی متأسفانه همه مرعوب و ساکتند و نسبت به آنها بی‌تفاوت می‌گذرند. جمعی مشغول کارهای روزمره خود هستند و به اطراف نگاه نمی‌کنند تا ببینند چه می‌گذرد و برای دیگران چه اتفاق می‌افتد، و جمعی گرفتار ترس القا شده و جو اختناق تحمیلی بر جامعه شده‌اند در صورتی که ترس بیجا از صفات مذموم انسان است. انسان باید شجاع و قوی‌الاراده باشد و در برابر کجیها عکس‌العمل نشان دهد، و جمعی نیز به نام حفظ نظام سکوت کرده و دعوت به سکوت می‌کنند غافل از اینکه امر به معروف و نهی از منکر نه تنها باعث تقویت نظام است بلکه یک واجبه‌مکانی است و نظامی که ملت برای آن فداکاری کرد و این همه شهید و معلول پیدا شدند نظام اسلام و عدالت و آزادی و حفظ حقوق و دفاع از مظلومین و ایستادگی در برابر کجیها و تندبها بود، پس اگر در گوشه‌ای ظلم و بی‌عدالتی دیده شد حتی المقدور باید جلو آن را گرفت تا نظام عدالت تحکیم شود و سوز تبلیغاتی از دست دشمنان گرفته شود و گرنه ملت دلسرد می‌شود و بی‌عدالتیها اصل نظام را زیر سؤال می‌برد و بالاخره نظام از داخل می‌پوسد. امروز همه جهان چون بلد واحد شده و قضایا خواهی نخواهی منعکس می‌شود چه ما ساکت باشیم یا معترض، پس چرا عیبی را که دیگران با تحریفات و اغراقات منعکس می‌کنند خردمان واقع آن را نکوئیم و در رفع آن نکوشیم؟ بخصوص

کعدر این موارد سکوت موجب حفظ نظام نیست بلکه موجب هدم نظام است.

و در این میان علمای اعلام نسبت به مظلومین از ملت وظیفه سنگین تری دارند چنانچه مولا امیرالمومنین (ع) فرمودند: "و ما اخذنا الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظه ظالم و لا یسب مظلوم" (نهج البلاغه خطبه ۳) یعنی آنچه را خداوند بر عهده علما گذاشته که در برابر پرخوری ظالم و گرسنگی مظلوم بی‌تفاوت نباشند.

برای خود مظلوم نیز سکوت روا نیست چنانچه در قرآن کریم فرموده: "لا تظلمون و لا تظلمون" و نیز فرموده است: "لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم" که برای شخص مظلوم داد و نرساد رواست. دفاع از حقوق، حق طبیعی همه انسانهاست، و در حدیث شریف فرمود: "من قتل دون ماله فهو شهید" یعنی هرکس در راه حفظ مال خود کشته شود شهید محسوب است، و در حدیث دیگر از امام صادق (ع) نقل شده که فرمودند: "ان الله فوض الی المؤمن امور کلها و لم یفوض الیه ان یکون ذلیلاً. اما تسمع الله تعالی یقول: والله العزه و لرسوله و للمؤمنین. فالؤمن یکون عزیزاً و لا یکون ذلیلاً" یعنی خداوند همه امور شخص مومن را به خودش واگذار کرده ولی ذلت او را به او واگذار نکرده، آیات شریفی خدای را که فرموده: عزت برای خدا و

رسول‌خدا و مومنین است. پس مومن عزیز است و نباید دلیل باشد، یعنی نباید زیر بار ذلت‌برود. نکته چهارم: گاهی گفته می‌شود دادگاه ویژه روحانیت به دستور مرحوم امام (ره) تشکیل شد و ما باید از معطله پیروی کنیم. اولاً: چنین دادگاهی با چنین عملکردی را که سراغ داریم علاقه‌مندان ایشان نباید به ایشان نسبت دهند و اگر کسی مرکز و محل چنین اشتباهاتی را به معطله نسبت دهد در حقیقت خود آن اشتباهات را به ایشان نسبت داده است و نباید کانونی که مستلزم اشتباهات و خلافکارهای زیاد است ادامه پیدا کند. چنانچه در مواردی ضرورت دادگاه فوق‌العاده‌ای تشخیص داده شود بهتر است به قوه قضائیه دستور داده شود که یک شعبه دادگاه فوق‌العاده تشکیل دهد و به موارد استثنائی خاص مورد نظر رسیدگی نماید که طبعاً چنین دادگاهی زیر نظر قوه قضائیه عمل می‌کند و مقررات آن را نیز رعایت می‌کند، و حرمت قانون اساسی نیز حفظ می‌شود، نه اینکه دادگاه مستقلی به نام دادگاه ویژه روحانیت با هزینه سنگین و مقررات مخصوص به خود در مقابل قوه قضائیه تشکیل شود و در اعمال خود پاسخگویی قوه قضائیه نباشد، کمالینکه خود رئیس قوه قضائیه در موارد مکرری از عملکرد دادگاه ویژه تبری جست‌اند.

ضمناً اینکه مرحوم امام (ره) بیا هر مقام دیگری غیر از معصومین علیهم‌السلام را مطلق و معصوم از هر خطا و اشتباه فرض کنیم به نحوی که هیچ کس حق تذکر یا اعتراض نداشته باشد خطر بزرگی را برای انقلاب و جامعه در پی دارد و سرانجام از استبداد مطلق سر در می‌آورد، و از این راه ضربهای بزرگ و جبران ناپذیری به اعتقادات و گرایشهای دینی ملت وارد خواهد شد. ثانیاً: دادگاه ویژه‌ای که به دستور مرحوم امام (ره) تشکیل شد خیلی محدود و منحصر به تخلفات روحانیت بود ولی آنچه بعد از رحلت ایشان به این نام تشکیل شده و محور عمل قرار گرفته دانه آن بسیار وسیع است و چه بسا براند افراد غیر روحانی که به اتهامات واهی تحت تعقیب این دادگاه قرار گرفته و محکومیت‌های سنگینی را متحمل شده‌اند، و اینک جمعی از آنان در زندان می‌باشند. در سند "د" از ماده ۱۳ قانون اختراعی این دادگاه مربوط به صلاحیتهای آن چنین آمده است: "کلیه اموری که از سری مقام معظم رهبری برای رسیدگی ماموریت داده می‌شود." این سند دادگاه ویژه را ابزاری برای اعمال سیاستهای شخصی رهبر معرفی می‌کند و در نتیجه موقعیت اجتماعی و حیثیت ایشان را زیر سوال می‌برد. اگر مقام رهبری به دستگاه قضائی کشور اعتماد ندارند چرا در اصلاح آن کوشش نمی‌کنند و چرا رسیدگی به جان و مال و عرض‌شخصت میلیون جمعیت کشور را به آن سپرده‌اند، و اگر اعتماد دارند چرا برای رسیدگی به امور مورد نظرشان تشکیلات وسیع دیگری را برخلاف قانون اساسی ابداع کرده‌اند؟

در اینجا دوستانه به بانیان و متصدیان دادگاه ویژه توصیه می‌کنم با خود بیندیشند که از این تشکیلات عریض و طویل با هزینه هنگفت تحمیلی بر بودجه کشور چه سودی عائد نظام و روحانیت و ملت شده است، جز ایجاد اختناق و تضییع حقوق و بدبین کردن روحانیت و ملت نسبت به مسئولین؟ که نتیجه نهائی همه اینها تضعیف نظام اسلامی است. اگر پس از تفکر بدین امر واقف شدند خودشان برای انحلال آن و ارجاع وظائف مشروعه آن به قوه قضائیه اقدام نمایند، و ضمناً چنانچه به مبانی شرع پایبندند نسبت به مشروعیت و یا عدم مشروعیت حقوقی که از مال ملت پایبند به قانون اساسی به مصرف یکبارگان غیر قانونی و حقوق پرسنل آن می‌رسد توجه خاص مبذول دارند.

شما ای مردم آزاده ایران که قلبتان برای اسلام و اجرا موازین اسلامی می‌تپد و تشنه عدالت اسلامی هستید و در این راه این همه شهید و معلول دادید، از مقام ریاست جمهوری که در سوگند نامه خود متعهد شده است پاسدار قانون اساسی باشد و از نمایندگان مجلس و شورای نگهبان که قسم خورده‌اند حافظ دست آوردهای انقلاب و منافع قانون اساسی باشند و از مراجع تقلید و از نویسندگان متعهد و از همه مردم عدالت‌خواه جدا بخواهید که برای احیای اصول پایمال شده قانون اساسی و قوانین اسلامی بکوشند و جلوی این قانون شکنی‌ها و بی‌عدالتی‌ها را بگیرند. شما طبقات ملت که موجد انقلاب اسلامی بودید حفظ آن نیز به عهده شماست و سکوت در مقابل جنایات گناهی است بزرگ. ففسی و صیحو لانا امیرالمومنین (ع): "لا تتركوا الامر بالمعروف والنهي عن المنکر فیولسى علیکم شرارکم ثم تدعون فلا یتجاب لکم" (نهج البلاغه کتاب ۴۷).

نکته پنجم: در اینجا به مسئولین کیهان هوایی که برای خوانندگان خارج از کشور تهیه و چاپ می‌شود تذکر می‌دهم وظیفه شما بود اول دربار صحت و سقم آنچه مسئولین خبرگزاری جمهوری اسلامی به شما گفتند و همچنین آنچه به گفته شما طی تماس تلفنی با حسین‌الاسلام حسینیان یکی از مسئولین دادگاه ویژه روحانیت به شما گفته شده تحقیق و بررسی نمائید که راست است یا دروغ آنگاه اظهار نظر کنید، نماینده گفت‌های دروغ دو منبع مذکور را حقیقت‌پندارید و بر مبنای آنها قلم زنید. اینجانب با کمال صراحت می‌گویم آنچه را از قول دو منبع مذکور راجع به بیت اینجانب نقل کرده‌اید دروغ محض است، مخصوصاً این گفته آقای حسینیان که گفته "پس از بازرسی تعداد پنج کامیونتا از این گونه اطلاعیه‌های توین‌آمیز به ساحت حضرت امام (ره) به همراه برخی اسناد دیگر کشف شده" هر انسان با وجدانی را متاثر می‌کند که چه‌جسوا مسیر انقلاب و روحانیت شیعه به جانی برسد که چنین اشخاص فرصت طلبی جرات کنند با محاصره یک منطقه بزرگ را ایجاد رعب و وحشت مطلق العنان امور دفتر و حسینیه شهدا و آرشیو چهارده‌ساله با ارزش و گرانبهائی را غارت کنند و برای توجیه کار ناهنجار خود چنین دروغهای شاخنداری را که هیچ عاقلی باور نمی‌کند به هم بیافند و شما هم در شریک‌های که برای افراد خارج از کشور تهیه می‌شود چاپ و منتشر کنید، مثل اینکه مفهوم اطلاعیه و یا مقدار ظرفیت پنج کامیونت برای آقایان روشن نیست، شما با چاپ این قبیل دروغهای شاخندار دیکت‌شده به خوانندگان خود القا می‌کنید که از خود استقلال ندارید و آنچه به شما تحمیل می‌شود می‌نویسید و بدین وسیله سایر اخبار و گزارشهای نشریه خودتان را نیز بی‌اعتبار می‌کنید، و متأسفانه نشریات دیگری نیز به همین بلا گرفتار شده‌اند حتی نشریه سازمان تبلیغات اسلامی نیز این دروغها را عیناً درج نموده است و با اینکه طبق قانون مطبوعات باید جواب اتهامات را نیز درج کنند جوابیه‌های فرزند اینجانب احمد منتظری را چاپ نکردند، و از طرف دیگر آقای حسینیان مجله پیام هاجر و بعضی جزاوند دیگر را تهدید کرد که اگر راجع به وقایع قم چیزی بنویسید مجله آنان را توقیف می‌کند و بالاخره به جای حکومت قانون زور حکم فرماست. در این میان بعضی از مقامات ضمن اظهار تائیر از

حوادث انجام شده در بیت اینجانب اصرار داشتند که مسئولین بالا خبر نداشتند. در جواب آنان باید گفت حالا که خبر پیدا کردند چه عکس العمل مثبتی نشان دادند، نه اموال غارت شده برگردانده شده و نه عاملین جنایت مجازات شدند بلکه از قرار مسمرع به جمعی از آنان پاداش زیارت بیت الله الحرام نیز داده شده انشا الله حجتشان مقبول خواهد بود.

نکته ششم: در تحریر الوسیله مرحوم امام (ره) کبر تعریف محارب و حد آن مطالبی ذکر شده که ملخص آن چنین است: "محارب کسی است که در پناه اسلحه مردم را بترساند و فساد برپا کند چه در بیابان و چه در دریا، چه در شهر و چه در غیر شهر، چه در شب و چه در روز، و شرط نیست که مهاجم از اشرار و اهل ربه باشد، و حد محارب یا قتل است یا به دار آویختن یا قطع یک دست و یک پا برعکس یکدیگر، یعنی دستراست و پای چپ، و یا تبعید و بهتر است اگر محارب مرتکب قتل شده او را بکشند یا به دار آویزند و اگر اموال را به غارت برده دست و پای او را قطع کنند و اگر فقط سلب امنیت کرده تبعید شود." (تحریر الوسیله ج ۲ ص ۴۹۴)

در شب ۲۵ بهمن ۱۳۷۱ تهاجم شبانه‌ای به بیت اینجانب با محاصره منطقه در پناه نیروهای مسلح و به کارگیری بیش از هزار نفر و ایجاد رعب و وحشت و سلب امنیت حتی از همسایگان انجام شد و قفسله‌ها و دربها را شکستند و اموال زیادی را به غارت بردند. این عمل وحشیانه مصداق کامل محاربه است. اگر یک دادگاه عادلانه و قانونی تشکیل شود عاملان این تهاجم غیر انسانی را محارب خواهد شناخت که مجازات آنان لا اقل قطع دست و پاست.

ولی چه باید کرد در حالی که اینجانب و سایر آقایانی که مورد هتک واقع می‌شوند حتی المقنن در برابر حقوق از دست رفته خود صبر و سکوت رایشه خود ساختیم. آقای حسینیان که رهبری این تهاجم را به عهده گرفته آزادانه دروغهای خود را منتشر و به جراند کشور تحمیل می‌کند و مسئولین جراند تهدید می‌شوند که اگر این موضوع را بنویسند تحت تعقیب قرار خواهند گرفت. بناچار اینجانب اجمال واقعه را در این صفحات نوشتم تا اگر روزی نسیم آزادی وزیدن گرفت و جو اختناق شکسته شد و جراند کشور از بند سانسور آزاد شدند بتوانند نگارش اینجانب را به ضمیمه گزارش‌های که از ناحیه سایر دلسوزان مطلع از تخلفات و اقدامات مرموزانه دشمنان تنظیم شده برای آگاهی برادران و خواهران مسلمان منتشر نمایند.

والی الله تعالی نشکوه بشنا و حزنا و منه نستمد فی جمیع امورنا و السلام علی جمیع اخواننا و رحمة الله و برکاته
۱۳۷۲/۲/۱۰

قم حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۲۳: اطلاعیه دفتر معظمه در مورد سخنرانی ایشان و حمله و غارت بیت و حسینیه و دفتر، مورخه ۱۳۷۱/۱۱/۲۸

به نام خدا

در تاریخ ۱۳۷۱/۱۱/۲۱ حضرت آیت الله العظمی منتظری در پایان درس خارج فقه بیانات مشروحی پیرامون انقلاب اسلامی و حضور مردم و لزوم شرکت در راهپیمایی ۲۲ بهمن ایراد داشتند و ضمن اینکه یادآور شدند باید انقلاب و اهداف عالی آن همچنان با قوت و عظمت باقی بماند فرمودند: اینکه می‌بینیم مردم ما در راهپیماییهای روزهای مهم مانند روز ۲۲ بهمن و روز قدس شرکت می‌کنند برای این است که مردم انقلاب را محصول خودشان می‌دانند و برای آن شهدای زیادی داده‌اند و لذا با همه گرفتاریها و فشارهایی که تحمل می‌کنند معذرت به اصل انقلاب و نظام و اهداف آن عشق می‌ورزند و کسی این عشق و علاقه مردم را به حساب اشخاص نگذارد، عشق و علاقه مردم به اصل اهداف انقلاب می‌باشد. آنگاه ایشان با اشاره به سوابق خود در انقلاب و حمایت از شخص حضرت امام (قده) یادآور شدند: من تمام زندگی و عمرم را در راه انقلاب صرف نمودم و یک فرزند شهید و یک معلول در راه آن دادم و البته از کسی هم چیزی طلبکار نیستم، وظیفه‌ام بوده است، ولی می‌خواهم بگویم من به خاطر احترام و اهمیت زیادی که برای انقلاب و رهبر فقید آن قائل بودم احیانا تذکراتی می‌دادم و هدفم حفظ حیثیت و وجاهتم معنوی امام قدس سره بود تا در سالیان متمادی چهره ملکوتی ایشان همچنان مقدس و محترم باشد و در تاریخ چهره ایشان ملکوک و مخدوش نگردد. معظمه سپس با اشاره به فتنه مفتنین یادآور شدند: یکی از علمای تهران نقل کرده است که چند نفر از افراد رده بالای اطلاعات به او گفتند در آن شرایط ما را مجبور کردند تا به دروغ گواهی دهیم که بیت فلانی آیت الله العظمی منتظری در اختیار منافقین می‌باشد، و ما هم گواهی دادیم و اکنون ناراحت هستیم، آیا خدا از تقصیر ما می‌گذرد؟ ایشان سپس تاکید کردند من هیچ گاه طالب مقام نبوده و نیستم و از هیچ چیز هم نمی‌ترسم ولی برای انقلاب و اهداف آن دلم می‌سوزد، مبادا مردم از آن زده شوند، و اگر من سکوت کرده‌ام برای این است که اساس انقلاب اسلامی محفوظ بماند، مثل ما مثل آن دونفر زنی است که سر بچه نزاع داشتند و پس از اینکه حکم شد بچه دو نصف شود، آنکه مادر بود به خاطر حفظ بچه از حق خود گذشت... آنگاه روز جمعه ۲۳ بهمن اخباری می‌رسید مبنی بر اینکه از طرف بعضی ارگانهای نظامی برای یک تظاهرات بعد از نماز جمعه به سوی بیت معظمه دعوت می‌نمودند، ولی علمای قبول نکرده و بعضا نیز قبول نموده و بالاخره بعد از نماز جمعه قم با تعدادی از افرادی که از جریان بی اطلاع بودند در حدود پانصد نفر را مقابل بیت ایشان مجتمع نمودند، و در این میان حدود شصت نفر شعارهای زندگای سر دادند. آنگاه متن تحریف شده بیانات آیت الله العظمی منتظری را که تکثیر نموده بودند با ضمیمه‌های تحلیلی خودشان همراه با تهمت و افترا و دروغ منتشر نمودند، و جمعی تابلوی دفتر را کردند و سپس بلندگوی اتومبیل سپاه خاتمه برنامه و دستور متفرق شدن را صادر نمود و مراسم پایان یافت.

شاهدین صحنه می‌گفتند: بسیاری از حاضرین در مراسم فقط تماشاگر بودند و آنهایی که شعار می‌دادند بیش از پنجاه شصت نفر نبودند.

آنگاه در روز شنبه ۲۴ بهمن، جمعیت طلاب درس فقه معظمه طبق روال هر روز در جلسه درس در حسینیه شهدا حاضر شدند ولی دیدند افراد جدیدی حدود صد نفر نیز آمده‌اند و احساس شد اینها قصد به هم زدن جلسه درس و شلوغ کردن را دارند. از

این رو معظمه مصلحت را در اعلام تعطیلی جلسه درس تا بعد از ماه مبارک رمضان دیدند و از طرف ایشان اعلام شد. سپس از اعلام تعطیلی، همان عده اعزامی شروع به شعار دادن کردند و آنگاه یکی از آنان سخنانی در رد بیانات حضرت آیتالله العظمی منتظری ایراد نمود که مضمون آن همان مطالب تکراری روزنامهها و جزواتی بود که هر چند گاه تحت عناوین مجعول و توسط بعضی ارگانها در چند سال اخیر منتشر گردیده بود و چیزی جز فحش، تهمت، تحریف سخنان ایشان و... نمی باشد. حدود شش نفر از طلاب حاضر در حسینیه و نیز آقا روح الله نوه معظمه را بازداشت نمودند و البته تا این لحظه افراد بازداشت شده آزاد شدهاند.

آنگاه حدود ساعت ۱۰ شب یکشنبه حمله اصلی آغاز شد. شمع و گسترده‌گی آن در امور زیر خلاصه می‌شود:

۱. بیش از هزار نفر پاسدار و نیروی انتظامی و مأمورین اطلاعاتی را در این حمله وارد نموده بودند.
۲. خیابان اصلی ساحلی از پل حجتیه تا پل جدید نیروگاه کاملاً مسدود و در اختیار نیروها قرار گرفته بود.
۳. تمام وسائل تخریب و احتیاط از قبیل چندین دستگاه جرقه‌گیر، آتش نشانی و دستگاه جوش و برش آهن وارد صحنه شده بود.
۴. حمله با کندن شیروانی‌های پیاده رو حسینیه آغاز شد و سپس سه درب بزرگ که اول و وسط و انتهای کوچه بود از جا کنده شد و آنگاه باشکستن قفلها و تخریب درها حمله به دفتر معظمه و حسینیه شهدا و قسمت مربوط به آرشیو و نیز جمع آوری دفاتر و نامهها و استقتانات و آرشیو نامهها و روزنامهها و بولتنها آغاز شد و هر آنچه در این سه محل بود برده شد و خسارت‌های زیادی وارد گردید. موجودی پولهای و جوهات که حدود یک میلیون و سی صد هزار تومان بود و برای شهریه طلاب آماده شده بود و نیز اکثر وسائل شخصی و غیر شخصی از قبیل ماشینها، کتاب، رادیو، ضبط صوت، جارو برقی، دوربین عکاسی، کاغذ و نیز دستگاه تکثیر نوار و زیراکس دفتر که روزانه توسط آنها نوار و نوشته‌های درسی معظمه تکثیر و در اختیار طلاب گذاشته می‌شد و همچنین آرشیو عکسهائی مربوط به قبل از انقلاب از حضرت امام و فقیه عالیقدر و آلبوم عکسها و مجموعه سخنرانیهای شهید محمد منتظری و وسایل شخصی مربوط به آن شهید بزرگوار و اشیای دیگر و خلاصه هر آنچه در دسترس بود جمع آوری و بعضاً برده و مابقی توقیف شد. همه اینها در غیاب ایشان و بستگان انجام می‌شد و هیچ صورتجلسه‌ای تنظیم نشد و درهای حسینیه و دفتر را پسلب نمودند. یادآوری می‌شود قبل از شروع تهاجم خطوط تلفنی منطقه قطع شد و افراد خانواده‌های مربوط به بیت معظمه و همسایگان ایشان تماماً در محاصره قرار گرفتند و از تردد در کوچه و رفتن به منزل یکدیگر ممنوع شدند، پایان کار حدود ساعت ۳ بعد از نیمه شب بود. پس از انتشار خبر حمله و غارت دفتر و حسینیه معظمه و نگرانی و تنفر شدید عمومی، بسیاری از فضلاء حوزه با تلفن و پیغام احوالپرسی و همدردی می‌نمودند، و از قرار مسموع آقایان آیتالله مومنان و آیتالله محقق داماد در جلسه درس خود این برخورد را محکوم کردند و اظهار تاسف نمودند. به دنبال انتشار این خبر پولهای و جوهات و مقداری از وسائل دفتر و حسینیه برگردانده شد ولی عمده آنها هنوز توقیف است.

این بود خلاصه وقایعی که این روزها در قم اتفاق افتاد و نسبت به ساحت روحانیت و مرجعیت شیعه اهانت گردید. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

دفتر حضرت آیتالله العظمی منتظری
احمد منتظری

پیوست شماره ۲۲۴: متن مصاحبه خبرگزاری جمهوری اسلامی با آقای احمد منتظری فرزند معظمه راجع به هجوم شبانه به بیت فقیه عالیقدر، مورخه ۷۱/۱۱/۲۸

خبرنگار: این روزها بخصوص خارج از کشور صحبت‌های زیادی هست راجع به وضعیت بیت ایشان، وضعیت خود ایشان و صحبت از دستگیری ایشان و احتمالاً دستگیری بستگان ایشان و حتی از علما نزدیک به بیت، محبت بفرمائید ضمن اینکه خودتان را معرفی می‌کنید بفرمائید این قضایا تا چه مقدار حقیقت دارد. مطلبی را که مطرح می‌کنند این است که حاج آقا با اصل نظام و اصل انقلاب مخالف است شماروی این هم صحبت کنید، خیلی تاکید دارند که ایشان با اصل نظام و اصل انقلاب مخالفند.

جواب: بسم الله الرحمن الرحیم، کل صحبت در همین رابطه که ایشان فرمودند پیش آمده است یعنی ایشان صحبت کرده‌اند که در راهپیمایی ۲۲ بهمن حتما شرکت کنید و مردم از انقلاب زده شده‌اند و این به معنی تایید کل نظام است. بعد بقیه صحبت به تبع این پیش آمده است یعنی اصل مطلب این بوده که مردم طرفدار کل نظامند، طرفدار انقلاب هستند، بعد گفتند که بله من هم یک انتقاداتی را که خدمت حضرت امام می‌گفتم دقیقاً در همین رابطه بوده است دلم برای انقلاب می‌سوخته و می‌خواستم انقلاب آبرومند بماند و تا صد سال دیگر در مورد انقلاب قضاوت خوبی بکنند، و گفتند انتقاداتی را که من می‌کردم در همین رابطه بوده است و اگر کسانی انتقاد نمی‌کردند و علیرغم اینکه انتقاد داشتند ساکت می‌مانند آنها اشتباه کرده‌اند. بعد مثال هم که می‌زنند می‌گویند که آیتالله مشکینی آمده بودند پیش من و کلی انتقاد داشتند و می‌گفتند یک جور به حضرت امام بگویند که من گفتم خود شما بگویند، ایشان هم گفتند شما بگویند بهتر است، که من نام پنج صفحه‌ای انتقادی که داشتم نظرانی را که صرفاً نوشته بودم برای حضرت امام آن را برای ایشان خواندم ایشان خیلی خوشحال شدند و گفتند الحمد لله که حرفهای ما را شما زداید. یعنی انتقاداتی بود که همه داشتند منتهی شهامت ایشان بوده که مطرح می‌کرده است و دیگران ساکت بوده‌اند. و ایشان در همان صحبتشان می‌گویند که آنها اشتباه کردند که ساکت بودند و انتقاد را باید گفت چون النصیحه لائمة المسلمین واجب است که انسان نظر اصلاحی خودش را برای امام مسلمین مطرح کند، کل صحبت در تایید نظام بوده است و اینکه نظام را همه قبول دارند و ممکن است به اشخاص کسی ایراد داشته باشد و راهپیمایی بکنید به معنای تایید کل نظام و کل انقلاب. صحبت ایشان هم نوارش وهم پیاده شده‌اش هست در اختیاران قرار گرفته یا خواستید خدمتان می‌دهیم و همه قضیه این بوده، و این مساله هم که فرمودید در دنیا اخباری منتشر شده که ایشان ضد نظام است و چی شده دستگیر شده‌اند یا... فکر می‌کنم

یک مقدار زیادی یا شاید هم‌ماش بد عمل کردن بعضی باشد که یک چنین صحبتی را تحمل نکنند و بیایند و بجای راه بیندازند بگویند بروید آنجا شعار بدهید و چکار بکنید و حتی درس را تعطیل بکنید و عملاً بفهمانیم که ما اصلاً طاقت شنیدن یک چنین انتقادات سازنده را هم نداریم. همین شعار انقلاب که از اول بود: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، واقعا اگر کسی مثل ایشان که این همه برای انقلاب زحمت کشیده این قدر آزاد نباشد که بیاید نظرات خودش را سر درس مطرح کند پس آزادی چی هست؟

خبرنگار: پس روی این موضوع کار کنیم که دید ایشان نسبت به مسائل چی هست، آیا ایشان روی چه جنبه‌ای از مسائل انتقاد و یا نظر خاصی دارند، توی صحبت اخیرشان تا آنجا که من شنیدم چیزی را باز نکردند.
جواب: یک مقدارش در باره زندانیان سیاسی است که بیاید به مردم راست بگویند چرا ما می‌گوییم زندانیان سیاسی نداریم، که ایشان اشاره کردند به بچه‌هایی که قبل از انقلاب و در انقلاب سهیم بودند و زحمت کشیدند و حالا زندان هستند که نمونه‌اش آقای داود کریمی که قبل از انقلاب زندان بود و شکنجه دیده بود و بعد از انقلاب فرمانده سپاه تهران و فرمانده سپاه منطقه ۱۰ بود، آقای محسنی فرمانده لشکر بود اینها به طرفداری از آقای منتظری الان در زندان هستند. خوب با این حال ما بگوییم زندانی سیاسی نداریم. ایشان انتقادشان این است که چرا به مردم راست نمی‌گویند مردم این قدر می‌فهمند که اینها سیاسی اند.

خبرنگار: مواردی که شما افرادی را نام بردید می‌گویند فقط به خاطر اینکه طرفدار حضرت آقا بودند برایشان مشکلی یا محذوری پیش آمد؟

جواب: من اطمینان دارم به این خاطر است و از طرفداران علنی ایشان بوده‌اند یعنی خیلی‌ها طرفدارند و مخفی می‌کنند حالا به چه علت شاید دنبال این هستند که می‌خواهند زندگیشان را هم بکنند، ولی اینها علنی هستند یعنی آخرین جلسه‌ای که ۲۵ رجب که شهادت امام کاظم (ع) بود یک روزی در منزل همین داود کریمی بود که علناً تبلیغ از آقای منتظری می‌کردند، صحبت ایشان را پشت بلندگو گذاشته بودند صحبتی که بعد از درس کرده بودند و خیلی علنی حمایت می‌کردند، به این صورت هست که آن وقت اینها یک تهمتی هم به‌ایشان زده بودند که اینها می‌خواهند مبارزه مسلحانه با نظام بکنند، وقتی که آقای داود کریمی آزاد بود در بولتن سازمان تبلیغات نوشته بودند که گروهی از طرفداران آیت‌الله منتظری معتقد به مبارزه مسلحانه با نظام هستند که خود آقای داود کریمی می‌گفت رفتم پیش آقای محمدی عراقی در سازمان تبلیغات چون قبلاً در سپاه با هم آشنا بودیم و گفتم این چی است که نوشتاید اینکه دروغ است، گفت ایشان هم خیلی ناراحت شد و گفت بله ما تکلیف می‌کنیم، بعد از چند وقت آقای داود کریمی را دستگیر کردند یعنی دقیقاً مشخص بود که این تهمت است کسی که خودش آزاد است و می‌رود و می‌گوید چرا این دروغ را نوشتاید نمی‌شود چنین کسی بخواند مبارزه مسلحانه بکند.

خبرنگار: در صحبتی که اخیراً ایشان داشتند و همین طور فرمایش جنابعالی هم‌ماش اعتقاد ایشان به خود نظام است، آنچه که جز است و شما می‌گویند به خاطر تبلیغش طرفدار آقا را دستگیر کردند که حالا محذوری پیش آمده آن موارد چه هست، یعنی چه چیزی است که به قول خود شما تحملش نکردند یا تحملش مشکل بود؟

جواب: کلاً یک حالتی توی مملکت است که جنابعالی هم می‌دانید مثل اینکه اسم بودن از آیت‌الله منتظری، طرفداری، صحبت کردن و تقلید از ایشان قاچاقی باشد. یک چنین جوی درست شده حالا کسی درست کرده نمی‌دانم ولی یک چنین جوی موجود است که ملموس هست، این آقایان مخالف یک چنین چیزی هستند می‌گویند نه چرا این جو درست شده، این جو کاذب است ما نباید تسلیم یک چنین جوی بشویم، عقیده آزاد است و عقیده داریم که ایشان از طرفداران انقلاب و نظام هستند و مرجع تقلیدمان است می‌خواهیم از ایشان تقلید کنیم آزادانه باید بتوانیم از ایشان تبلیغ و تقلید بکنیم.

خبرنگار: آیا می‌توانیم فرض را بر این بگذاریم که جنابعالی دارید از طرف آقا صحبت می‌کنید؟

جواب: نه البته این جور نیست که من نظرات ایشان را بیرسم بیایم عرض کنم ولی کلاً یک چیزهای واضحی هست که اینها اتفاق افتاد. الان ببینید این جوی که در کل دنیا درست شده تقصیر این بچه بازیهاست که در آورده‌اند. من خدمت آیت‌الله مومن بودم ایشان می‌گفت: چند نفر از افراد اداره اطلاعات آمدند پیش من که بگویم مردم رفتند آنجا حمله کردند، ایشان می‌گفت: گفتم ببین هم شما می‌دانید هم من آنها مردم نبودند مردم که نمی‌آیند از این کارها بکنند. حالا من هم می‌گویم چطور این جمعیت چند ده هزار نفری (شصت هزار نفری یا صد هزار نفری) که در مشهد راه افتادند و آن کارها را کردند از اینها تعبیر می‌شود به اوپاش ولی وقتی چهارصد پانصد نفر راه می‌افتند می‌آیند اینجا اینها را می‌گویند مردم نمی‌شود چهارصد پانصد نفر مردم باشند ولی جمعیت صد هزار نفری بشوند اوپاش. بعداً به دنبالش حتماً خبر دارید که اینجاست یک شب حمله کردند و اصلاً بدون اطلاع یک مرتبه ساعت ده شب خبر شدیم که بچه آمدند دارند آهنهای پشت حسینیه را می‌برند یعنی یک گره‌ای که با دست باز می‌شود نه تنها با دندان بارش کنیم سفت ترش هم بکنیم روز روشن می‌آمدند به ایشان می‌گفتند ما اینجا را می‌خواهیم خلوت کنیم راه باز بشود با کمال میل قبول می‌کردند، چنانچه دیوار همین طور بود یک محوطه‌ای اینجا بود که ایشان همیشه می‌گفت من از این دیوار بدم می‌آید اینجا دور ما قلعه درست کردید ما را از مردم جدا کردید، مسلماً ایشان موافقت می‌کردند. آمدند یک چنین برخوردی کردند بعد بدون اینکه به ما بگویند کلید مثلاً در حسینیه را بدهید کلید درب دفتر را بدهید همین طور زدند شکستند. واقعا اگر می‌گفتند که کلید را بدهید ما دو دستی تقدیمشان می‌کردیم.

خبرنگار: صحبت از این است که شاید برخی از نقطه نظرات متفاوت ایشان روی مسائلی است که جنبه اقتصادی دارد یعنی آن

چیزی که دولت در زمینه اقتصادی دارد پیش می‌برد این چیز است که بیرون از کشور زیاد روی این قضیه دارد صحبت می‌شود. یکی هم مساله رشدی را مطرح می‌کنند، و اینکه خود آقا و یا بیت ایشان چه نظری راجع به مسائل اقتصادی مملکت دارند، سیاست‌هایی که دولت در زمینه اقتصادی پیش گرفته جواب: نظر خاصی ندارند یعنی من نشنیدم از ایشان که بر فرض بر یک نرخ شدن ارز ایشان نظر داشته باشند چون نظری از ایشان کسی نخواست که بخواهند نظر بدهند، یعنی واقعا اطلاعی ندارم و من شخصا با ایشان صحبتی نداشتم.

خبرنگار: صحبت دیگری که رویش خبرگزاریها کار کرده‌اند این بدین معنی است که حضرت آقا مخالف این نظر کلی حضرت امام هستند که روشی را مرتد دانستند به خاطر بی‌احترامی که به ساحت رسول الله شده.
جواب: نه خیر هیچ مخالفتی نبوده از همان وقت من یادم هست که دقیقا نظرشان منطبق است.

خبرنگار: گفتمای را از قول ایشان نقل کرده‌اند من این را نشنیدم یعنی ایشان آقایان را غاصب حکومت خوانده‌اند و خودشان را دایم حکومت، این چیزی است که خبرگزاریها رویش زیاد کار کرده‌اند.
جواب: ایشان در تایید اینکه من دلم برای انقلاب می‌سوزد این را گفته‌اند که من مثل مادر انقلاب هستم چون بیشتر از همه زحمت کشیدم اتفاقا من یادم هست حدود یک سال پیش ایشان به چند نفر از مدرسین حوزه علمیه قم گفتند که ما اینجا می‌خواهیم طلبگی مان را بکنیم آقایان هم حکومتشان را بکنند ما کاری به آنها نداریم، ایشان می‌گفت من از اول گفته بودم که من مقام نمی‌خواهم و حالا هم می‌گویم. هر کس اندک شناختی از ایشان داشته باشد می‌داند که ایشان هیچ وقت دنبال ریاست و قدرت و این چیزها نبوده است.

خبرنگار: در گزارشتی که بوده عدای از منسوبین آقا و یا نزدیکان بیت ایشان را دستگیر کرده‌اند و حتی صحبت از مجروح شدن و حتی کشته شدن عدای است، این قضیه تا چه حدی صحت دارد؟
جواب: اینجها روز شنبه که درس ایشان بود متاسفانه باز یک مقداری کسانی که یا طلبه‌های مبتنی بودند یا اصلا طلبه نبودند آمدند سر درس نشستند حدود ۱۰۰ نفر بودند که مشخص شد که اینها می‌خواهند درس را بهم بزنند و اغتشاش کنند، این بود که من خودم شخصا از ایشان اجازه گرفتم که چنین جوی است ممکن است زد و خورد شود، ایشان گفت مصلحت است که درس تعطیل بشود تا جلوگیری از زد و خورد بشود. من خودم شخصا اعلام کردم که تا بعد از ماه مبارک و مسلمان درس ایشان تعطیل است، بعد به دنبال این یکی از آنها می‌آمده بود درس را بهم بزند شروع به صحبت کرد و خیلی تهمت‌های زیاد که حتی ایشان که می‌گویند بچه‌های انقلاب در زندان‌ها منظره‌ها را می‌بینند خلق و منافی است، یک چنین تهمت بزرگی، با این حال شاگردان سکوت کردند تا صحبتش را کرد. بعد یکی از شاگردها گفت ما هم حرف نداریم، تا آمد صحبت کند گفتند بزنیدش، شروع کردند به زد و خورد چند نفر اینجا دستگیر شدند حدود ۵ نفر دستگیر شدند که آخرینش امروز ظهر آزاد شد و مجروح کسی نداشتیم و کشته هم نداشتیم.

خبرنگار: از منسوبین خود آقا؟
جواب: نه ایشان بود که امروز ظهر آزاد شد.

خبرنگار: باز صحبت از این بود که ریخته‌اند منزل آقا را قفل کرده‌اند عرض بکنم یا حصری یا محنوری برای ایشان فراهم شد یا نامها و بولتن‌هایی را که در دفتر بوده برداشته.
جواب: بله این چیزی که من داشتم عرض می‌کردم شاید دنبالش خدمتتان عرض می‌کردم که صحبت قطع شد. شب یکشنبه آمدند با اینکه کلید داشتیم و آماده بودیم که هر وقت گفتند کلید به آنها بدهیم همان طور درب را شکسته بودند و رفته بودند بدون هیچ صورت جلسهای. من قبل از انقلاب یادم هست که بالاخره می‌آمدند خانه و بازرسی می‌کردند با حضور صاحب خانه می‌آمدند می‌گفتند این کتابها چند جلد کتاب چقدر پول، چقدر اسناد، صورت جلسه می‌کردند و از طرف امضا می‌گرفتند. اینجا بدون اینکه ما حضور داشته باشیم و صورت جلسهای تنظیم بشود یک مقدار زیادی پول بود برای شهریه طلاب آماده شده بود، یک مقدار پول نماز و روزه‌های استیجاری و چیزهای دیگر، کتاب، کامپیوتر، جاروبرقی، چیزهایی که هیچ ربطی نه به سیاست دارد و نه به هیچ چیز دیگر خیلی از اموال شخصی بود، خیلی مربوط به دفتر بود بدون هیچ صورت جلسهای بردند و حسینه را که مرکز درس ایشان بود و همیشه روضه اینجا برگزار می‌شد پلمب کردند که به همین صورت هست که امیدوارم زودتر آزاد بشود که درست نیست حسینه در این موقعیت پلمب باشد. ما وینوکلوب درست می‌کنیم برای جوانان و یک تبلیغ هم می‌کنیم حالا در حسینه را ببندیم صورت درستی به نظر نمی‌رسد، و اینها بدون تنظیم هیچ صورت جلسهای اینها را برداشتن بردند و یک مقداری از آنها را پس دادند ظرف دیروز و امروز، مثلا این آب سرد کن که بیرون دیدید در پیاده رو این را نصف شب آمدند گذاشتند چون تحویل نگرفته بودند که حالا بخواهند تحویل بدهند همین طور گذاشته و رفته‌اند، کامپیوتر هست و چیزهای دیگر که هنوز پیش آنهاست، بیشتر آنچه که برداشته هنوز نیابده‌اند ولی یک مقدار از کاسه‌های سفید بود برداشته و امروز آورده‌اند، این چیزهایی که اصلا بمنظر نمی‌رسد به چه علتی برداشته.

خبرنگار: صحبت از این است که ایشان را ملزم به تغییر منزل کرده‌اند.
جواب: تاخیر هیچ نبوده.

خبرنگار: ما در منزل قدیمی‌شان خدمت شما رسیدیم همین‌طور است؟
جواب: اینجا محل ملاقاتهای ایشان است و آن شب هم به منزل ایشان هیچ کاری نداشتند.

خبرنگار: الان وضعیت مزاجی آقا چطور است؟
جواب: الحمدلله خوب است. همان شب هم من تا دیدم مشغولند و خیلی سرو صداهای زیادی می‌آمد من رفتم خدمت ایشان گفتم نکنند از نظر روحی ناراحت بشوند دیدم نه الحمدلله عین خیالشان نیست و مشغول نوشتن درس بودند.

خبرنگار: صحبت از مناققین کردید من حالا جسارتاً عرض می‌کنم باز یکی از محورهای تبلیغاتی که روی این قضیه دارد صورت می‌گیرد اینکه قضیه مهدی هاشمی و باند مهدی هاشمی اینها را به اصطلاح احیا بکنند و یا اینکه بیایند دوباره در ذهنها مطرح بکنند به هر شکلی که هنوز عوامل این چنین و یا از مناققین و اینها به بیت آقا یا دفتر ایشان رفت و آمد دارند و این را خود شما به چه شکل می‌دانید؟

جواب: اصلاً باندی نیست که حالا بخواهد اینجا رفت و آمدی داشته باشد. برادر مهدی هاشمی که داماد ایشان است با این حال شاید حدود سه سال است که پایش را در دفتر نگذاشته است و هیچ رفت و آمدی ندارد چه رسد به غریبه‌ها، این باند مهدی هاشمی کلاً یک لولویی است که درست کرده‌اند، مهدی هاشمی خودش سال ۶۶ اعدام شده و رفته است چند وقت یکبار مثل سریال تکراری می‌آورند مهدی هاشمی را که یادش زنده باشد ولی واقعیتی ندارد. عرض می‌کنم برادرش داماد ایشان است رفت و آمد ندارد وای به حال کسانی که غریبه‌اند.

خبرنگار: عرض کنم محور تبلیغاتی است که رسانه‌های بیگانه دارند مطرح می‌کنند و الا ما که ارادت‌مان به حضرتعالی و حضرت آقا هست. باز من این موارد را مطرح می‌کنم و بیشتر روی اینها می‌خواهم نظراتان را بدانم، پرسم که آیا ایشان نظر خاصی روی تحولات فرهنگی جامعه دارند؟ ببینید یک سری گشایش‌ها یک سری رفع محذوراتی یا یک دیدگاهی روی مسائل فرهنگی کشور هست مثلاً همین ویدئو کلیپها و آزاد کردن همین ویدئو یا یک مقدار اجازه دادن به نشر بعضی کتب و نشریات که ضاله هم نیستند برای گشایش فرهنگی است، نظر خاصی ایشان دارند؟

جواب: راجع به این موارد صحبت نشده ولی کلاً ایشان نسبت به آزادی مطبوعات شدیداً معتقدند همه آزاد باشند نظرات مخالف گفته بشود جوابی اگر هست باز داده بشود تا باعث پیشرفت بشود، و اگر بنا باشد هیچ کس چیزی نگوید و یک تعداد بخصوص بگویند این درجا زدن است و پیشرفتی حاصل نمی‌شود. پیشرفت آن وقتی است که نظرات مخالف گفته بشود آن وقت خود بخود جواب داده می‌شود، باز دوباره جواب آن جوابها داده می‌شود و دانما در حال پیشرفت باشد، و کلاً معتقد به آزادی عقیده و آزادی مطبوعات و آزادی نشر کتاب هستند.

خبرنگار: در باره فعالیت‌های دیپلماسی و فعال کردن دیپلماسی کشور آقا نظر خاصی دارند، محدودیت یا محنویت یا فرض بفرمائید تنگتر بشود قضایا یا خیر؟

جواب: خدمت ایشان صحبت خاصی نشده است ولی از اول یادم هست وقتی که انقلاب تازه پیروز شده بود ایشان خودشان می‌گفتند من خدمت امام رسیدم در قم یعنی همین منزل رو بروی همین جا که مرحوم امام ساکن بودند، ایشان گفته بودند بله انقلاب که پیروز شده رسم این است که یک هیاتهای حسن نیت می‌فرستند کشورهای مخصوصاً همسایه که بله این انقلاب پیروز شده و ما با شما هیچ دشمنی نداریم می‌خواهیم با هم زندگی کنیم و میهمان جدید شما هستیم و هیئت‌های حسن نیت بروند همه جا مخصوصاً کشورهای همسایه، که ایشان می‌گفتند من هر چه اصرار کردم حضرت امام قبول نکردند حالا به چه علت من نمی‌دانم. من می‌دانم که ایشان نسبت به فعالیت دیپلماسی کاملاً نظر مثبت دارند ولی جدیداً هیچ صحبتی نشده است.

خبرنگار: یک مقدار راجع به برنامه‌های آقا بفرمائید که برنامه‌های آقا به چه شکل است؟ جواب: ایشان عمده وقتشان صرف کارهای علمی می‌شود، یعنی ایشان تحقیقاتشان را که می‌کنند خود بخود روی کاغذ می‌آورند که هر وقت خدمتشان می‌رسم در حال نوشتن هستند، تحقیقاتی که می‌کنند، درسی که ایشان می‌فرمایند خوب درس بالای حوزه است، نوشته‌های ایشان پلی‌کپی می‌شود و اول درس داده می‌شود و این از امسال شروع شد و خیلی مورد استقبال طلاب واقع شد، و عمده کارشان همین است تحقیق علمی و تدریس و بعداً نشر یک چنین تحقیقاتی به صورت کتاب. حتی کتابهایشان را خودشان تصحیح می‌کنند که اگر تجدید نظری دارند تصحیح بکنند. خلاصه بیشتر کارهای علمی و فرهنگی.

خبرنگار: شکافی بین جناحهای مختلف در ایران ذکر کرده‌اند، نظر شما چیست؟
جواب: ما از آنجا خبر نداریم که بین مسئولین نظام چه خبر است.

خبرنگار: شکافی که بین جناح چپ است در حقیقت جناح چپ می‌خواهد یک بهره‌ای بگیرد و یا مسائل را می‌خواهد به سمت خاصی که مورد نظر است هدایت بکنند.

جواب: من خبر ندارم ولی اگر این‌طور باشد که خیلی بد است یعنی مسئولین رده بالای نظام باید اشرافی داشته باشند که این کار انجام بشود یا نشود، و واقعا اگر خبر داشته باشند (من نمی‌دانم من یقین ندارم که خبر داشته باشند) خوب خیلی چیز بدی است اینجا بگیر و بزن و ببند و بسبر بدون هیچ حساب و کتابی، و اگر هم خبر نداشته باشند باز چه بدتر، یعنی من الان هیچ

نمی‌دانم که چه خبر است و بین جناحهای مختلفچی می‌گذرد اطلاعی ندارم.

خبرنگار: ایشان اصرار دارند همچنان درسشان را ادامه دهند؟

جواب: بله دقیقاً همین طور است و در همین درس ایشان به مناسبت ۲۲ بهمن صحبت کردند و شاید شش ماه یک بار اشارهای می‌کنند به چیزهایی که احساس وظیفه می‌کنند، مواردی که مربوط به سیاست جهانی و یا مسائل داخلی مملکت باشد و واقعا اگر اینها تحمل می‌شدنشان قدرت و عظمت نظام بود که نظام این قدر قوی است که هر نظر به فرض مخالفی را هم قبول می‌کنند و با روی باز قبول می‌کند. نه این‌که بیاییم این قدر مخالفت کنیم با یک نظری که داده می‌شود و حساسیت نشان بدهیم و افراد را تحریک کنیم مثلاً همین کاری که شد ساعت ۱۰ شب آمدند تا ۲۳ بعد از نیمه شب نمی‌شود گفت که اینها بی‌اجازه آمدند، و همه از سپاه بود، از اطلاعات بود، از جاهای دیگر بودند بالاخره ارگانهای این نظام بودند و این متأسفانه نشانه این است که ما هیچ تحمل نظر مخالف را نداریم و اگر آن جور می‌شد خیلی بهتر بود که ما این قدر حکومتان قوی است، نظامان قوی است که هر نظر مخالفی که باشد با کمال میل می‌پذیریم، و یک چنین برخوردی را می‌بینید در روزنامهها هر مخالفتی که با ایشان باشد با آب و تاب می‌نویسند و آزاد آزاد هستند درحالی که اینها جواب دارد یک شهروند معمولی جمهوری اسلامی هم حق دارد از خودش دفاع کند یک وقتی که یک تهمت به او می‌زنند بیاید جواب بدهد، و ایشان این شخصیتی که حق بزرگی به این نظام دارند و الان هم مویده هستند در همین پیامشان دقیقاً هست که از اصل انقلاب هیچ کس سرد نشده در راهپیمائی شرکت کنید که موجب تقویت نظام بشود با این حال یک چنین کسی حق خودش نداشته باشد که وقتی یک تهمت در روزنامه بسایشان می‌زنند بتواند بیاید در روزنامه جواب بدهد و جواب هم دارند بدهند ولی فعلاً متأسفانه حق دفاع از خودشان را ندارند، این موجب تأسف است.

خبرنگار: ایشان چند تا شاگرد دارند؟

جواب: حدود هزار تا، از این اورتی که تکثیر می‌کنیم مشخص می‌شود. حدود هزار باید باشد.

خبرنگار: خیلی تشکر می‌کنم اگر جسارتی نیست ما عکسی هم از ایشان داشته باشیم اگر امکان داشته باشد.
جواب: من عرض می‌کنم به ایشان.

خبرنگار: چند ثانیه‌ای زیارتی داشته باشیم و اجازه اگر بدهند عکسی داشته باشیم. جواب: ایشان سنوال و جواب که صبح عرض کردم قبول نکردند.

خبرنگار: صحبت اصلاً نمی‌خواهیم بکنیم فقط یک ملاقات.

جواب: ایشان فرمودند من صحبتی داشتم کردم و صحبتی دیگر ندارم.

خبرنگار: ملاحظه کردید که حجم زیادی تحلیل ما دریافت کردیم از خارج از کشور.

جواب: واقعا اگر بزرگوارانه برخورد می‌شد با این صحبتها، پیش نمی‌آمد که آنها یک چنین تحلیلهایی بخواهند بکنند. والسلام علی عبادالله الصالحین و رحماتالله وبرکاته

پیوست شماره ۲۲۵: نامه حجج‌الاسلام احمد منتظری به آیت‌الله مومن، مورخه ۷۱/۱۲/۱۰

بسم‌الله الرحمن الرحیم

مدیریت محترم حوزه علمیه قم حضرت آیت‌الله جناب آقای مومن دامتبرکاته

پس از سلام و آرزوی موفقیت برای حضرتعالی، چنانچه استحضار دارید پس از حمله به حسینیه شهدا و دفتر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری و محل آرشیو نامهها و بولتنها و شکستن درها و بردن اشیا زیادی از سه محل نامبرده در نیمه شب یکشنبه ۷۱/۱۱/۲۵ توسط مأمورین رسمی اداره اطلاعات و سپاه قم، حق شرعی و قانونی ما بود که به مرجعی قانونی شکایت کرده و لاقبل خواهان استرداد اموال و اسباب و اثاثیه و جبران خسارات وارده گردیم اموالی را که شبانه و بدون ارائه هیچ حکمی و تنظیم صورت جلسهای غارت کرده و با خود برده بودند اما به دو دلیل از آن منصرف شدیم:

۱ با توجه به تقبیح این کار نا شایسته توسط بسیاری از علما و شخصیتها و ملت عزیز هرکس که در جریان قرار گرفت فکر می‌کردیم جبران آن برآیند و لاقبل هرچه زودتر اموال را مسترد گردانند و خسارات وارده را جبران نمایند.

۲ امیدی به اینکه شکایت مفید فایده باشد نداشتیم، و اصلاً معلوم نیست چه کسی یا ارگانی باید جوابگوی این مسائل باشد.

اما چون جنابعالی خود مسأله را پیگیری فرمودید صلاح در آن دیده شد که لیست اسباب و اثاثیه و لوازمی که هنوز بدون هیچ علت و دلیلی عودت داده نشده است به اطلاع رسانده شود، که خود این لیست حکایت از ناشایست بودن عمل می‌نماید، عملی که از نظر شریعت مقدس اسلام حتی در مورد اهل ذمه توجیه نمی‌شود چه رسد به یک مسلمان و یک عالم اسلامی و یک مرجع تقلید و استاد اکثر مسئولین مهم مملکتی.

لیست وسائل مربوط به حسینیه و دفتر که هنوز عودت داده نشده است:

۱ نسخه اصلی کتب فقهی و ترجمه‌های ولایت‌فقیه

۲ نوارهای سخنرانی و مذاحی ایام عزاداری در حسینیه شهدا

- ۳ یک دستگاه کامپیوتر و پرینتر مربوطه (حاری دروس فقهی فقیه‌عالیقدر)
 ۴ یک دستگاه تایپ
 ۵ یک عدد نوار برگردان ویدئو
 ۶ یک عدد هدفون
 ۷ دو عدد پرژکتور
 ۸ سه عدد دوربین فیلمبرداری
 ۹ دو دستگاه ویدئو
 ۱۰ پنج عدد ضبط صوت
 ۱۱ یک عدد نوار پاک کن کاست
 ۱۲ چند عدد میکروفون کوچک و بزرگ
 ۱۳ یک دستگاه تلکس فارسی
 ۱۴ چهار عدد مهر مربوط به دفتر و رونوشت تعدادی از نامه‌های ارسالی دفتر
 ۱۵ تعدادی قبض و جوهات
 ۱۶ تعدادی چک بدون تاریخ و...
 ۱۷ آرشیو دفتر (مشتمل بر نامه‌ها و مجلات و روزنامه‌ها و بولتن‌های سالهای گذشته) ۱۸ تعدادی نوار مستعمل امانتی طلاب
 جهت ضبط دروس فقهی
 ۱۹ دو دستگاه زیراکس
 ۲۰ دو عدد گوشی تلفن کوچک
 ۲۱ پنج عدد گوشی تلفن معمولی
 ۲۲ یک عدد رادیو
 ۲۳ یک عدد تلویزیون
 ۲۴ شش توپ پارچه مخصوص پلاکارد
 ۲۵ چند سری لامپ چراغانی
 ۲۶ چند عدد کلید مینیاتوری برق
 ۲۷ مقداری لوازم یدکی ماشین
 ۲۸ یک عدد ساعت دیواری
 ۲۹ یک عدد وضوخانه بزرگ
 ۳۰ کلیه شیروانی‌ها و آهن آلات و قسمه‌های کفش و ... مربوط به حسینیه و دفتر ۳۱ کلیه اتومبیل‌های مورد استفاده فقیه‌عالیقدر
 و دفتر معظله
 (لازم به ذکر است که اتومبیل‌های فوق با اصرار مسئولین حفاظتی در اختیار ایشان گذاشته شده بود و همچنین سه روز پس از این
 عملیات از طرف یگان حفاظت سپاه قم اتومبیل مربوط به ایشان عودت داده شد که ایشان فرمودند به هیچ وجه اتومبیل دولتی قبول
 نخواهم کرد .)
 ۳۲ چهار عدد درب چوبی آنقدر ناجور شکسته شده که شکسته شده آن را بردارند ولی تکه‌های آن موجود است، و همچنین دهها
 قفل درب که را به گونه‌ای شکستماند که به هیچ وجه قابل استفاده نمی‌باشد .
 لیست وسائل مربوط به خانواده شهید محمد منتظری که هنوز عودت داده نشده است :
 ۱ حدود صد عدد نوار سخنرانی از شهید محمد منتظری
 ۲ تعدادی نوار مصاحبه‌های شخصیتها راجع به شهید محمد منتظری
 ۳ یک عدد نوار ویدئو از شهید محمد منتظری
 ۴ بیانیها و مصاحبه‌ها و ... شهید محمد منتظری راجع به دولت موقت و ...
 ۵ پاسپورت شهید محمد منتظری به اضافه دفترچه تلفن و یادداشتهای شخصی و...
 ۶ تعداد زیادی عکسهای مختلف حضرت امام (مربوط به قبل از انقلاب)
 ۷ تعداد زیادی عکسهای مختلف فقیه‌عالیقدر (مربوط به قبل از انقلاب)
 ۸ چند حلقه فیلم از حضرت امام در پاریس و نجف
 لیست اموال شخصی که هنوز عودت داده نشده است:
 ۱ یک عدد سکه بهار آزادی
 ۲ یک عدد ساعت رومیزی
 ۳ یک دستگاه تلفن بی‌سیم
 ۴ نوارهای دروس حوزه و متفرقه
 ۵ نوارهای سخنرانی و مصاحبه حضرت امام و فقیه‌عالیقدر (قبل از انقلاب)
 ۶ یک عدد ضبط صوت کوچک
 ۷ یک عدد ماشین اصلاح
 ۸ دفترچه شخصی تلفن

- ۹ دو عدد تابلو نقاشی
 بجاست لیست مواردی که برده شده و عودت داده شده است نیز آورده شود تا بهتر به نحوه عمل آقایان واقف شوید:
 ۱ حدود یک میلیون و چهارصد هزار تومان پول نقد
 ۲ یک دستگاه موتور برق
 ۳ سه عدد جاروی برقی
 ۴ مقداری لوازم یدکی ماشین و آچارجات و...
 ۵ یک عدد ماشین اصلاح
 ۶ چند عدد گوشی تلفن
 ۷ یک عدد کمد بایگانی
 ۸ آلبومهای عکس شهید محمد منتظری و...
 ۹ تعدادی پوستر از شهید محمد منتظری
 ۱۰ یک عدد دوربین عکاسی
 ۱۱ یک عدد موتور سیکلت
 ۱۲ مقداری پارچه و کاغذ سفید
 ۱۳ یک عدد منبع آب
 ۱۴ مقداری لوازم تلفن
 ۱۵ یک ساک محتوی البسه و چتر و...

هفتم رمضان المبارک مطابق با ۷۱/۱۲/۱۰
 دفتر حضرت آیتالله العظمی منتظری
 احمد منتظری

پیوست شماره ۲۲۶: نامه حجبالاسلام احمد منتظری به حجبالاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی، مورخه ۱۳۷۲/۱/۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران، حضرت حجبالاسلام والمسلمین جناب آقای هاشمی رفسنجانی
 پس از سلام و عرض تبریک به مناسبت عید سعید فطر و حلول سال نو و آرزوی موفقیت و سلامت برای جنابعالی،
 پیرامون حوادث اخیر قم و تعرض به حریم یکی از استوانه‌های انقلاب اسلامی و مرجعیت تقلید لازم دانستم مصدع اوقات
 شریف شوم که بنابر نص قرآن کریم: لا یحب الله الجهر بالجور من القول الا من ظلم
 از آن زمان که به یاد دارم والد معظم را به جرم دفاع از حریم اسلام و قرآن و ارزشهای الهی: آزادی، عدالت، استقلال و
 حق جونی، در تبعید وزندان و شکنجه و فشار و رنج دیدم راهی که برادر شهید محمد فرزند اسلام و قرآن جان شریفش را بر سر آن
 نهاد. پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه را
 پایان شب تیره مرارت و رنج فقیه عالیقدر و دیگر مبارزان اسلام می دانستم، چرا که به پشتیبانی بی دریغ مردم رشید ایران و تقدیم
 هزاران شهید برای اعتلای کرامت انسانی و پیاده کردن تعالیم حقه قرآنی نظامی شکل گرفت که نوید بخش آزادی، عدالت،
 استقلال و مسعونیّت بود. اهداف عالی اسلام عزیز در قالب قانون اساسی و با رای قاطبه مردم مبنای حکومت قرار گرفت و
 حکومت عدل امیرالمومنین علی (ع) که عنوان الگوی نظام نوای اسلامی معرفی شد، نقش و شخصیت و عملکرد حضرت آیتالله
 العظمی منتظری در همه این مراحل روشن تر از آن است که محتاج به تذکر باشد.

ایشان پس از پیروزی انقلاب اسلامی همواره همچون ناصحی دلسوز و مشاوری بصیر پشت سر امام راحل (ره) به اداره
 امور پرداخت و همواره کوشید چهره مقدس رهبری انقلاب مصون از کمترین آسیب و آفتی باشد و هرگز مصلحت اندیشیهای
 دنیوی او را از نصیحت لاتمهالمسلمین باز نداشته است. این نصایح و انتقادهای دلسوزانه که جلوه بارز وظیفه شناسی یک عالم
 بصیر به زمان است همیشه از سوی تازه بدوران رسیده‌ها به عنوان ضدیت با نظام و انقلاب معرفی شده و می‌شود.
 فقیه عالیقدر اگر چه پس از ارتحال امام راحل (ره) کمر بسیاری مسائل برای حفظ وحدت و صیانت از کیان نظام نوپای
 اسلامی سکوت کرده اما همواره در مسائل مهم و محوری و حفظ حقوق اساسی و آزادیهای شرعی و قانونی آرا خود را تقدیم
 خادمان انقلاب و نظام نموده است. بساعت کمال تأسف است که هم و غم بعضی اشخاص و ارگانهایی که می‌بایست امنیت جامعه
 را حفظ کنند صرف بدبین کردن مردم و مسئولین نظام به فقیه عالیقدر می‌شود و روزنامه‌های نیمه دولتی بر خلاف نظر قانون و شرع
 ناخوانمردانه اتهامات ناروا می‌زنند و در مقابل از درج کمترین دفاع از ایشان طفره می‌روند.
 جناب آقای رئیس‌جمهور، آیا معنای آزادی و حفظ حیثیت و آبرو و امنیت اجتماعی مصرح در قانون اساسی و شرع همین
 همین است: برخورداری شخصیت‌های اصلی انقلاب که به دلیل اختلاف سلیقه با مدیریت جامعه در کنار هستند از
 حداقل حقوق انسانی، معیار و محک سلامت و بزرگواری حکومت‌های انقلابی است. امیدوارم که جمهوری اسلامی و به ویژه دولت
 حضرتعالی از این امتحان الهی سربلند بیرون آیند.

پس از این مقدمه نسبتاً طولانی با توجه به اینکه جنابعالی در سفر اخیرتان به قم با فرستادن هیاتی نزد حضرت آیتالله
 العظمی منتظری اظهار محبت فرمودید و نشان دادید که هنوز سوابق طولانی خود را با ایشان از یاد نبرده‌اید لازم می‌دانم حوادث
 اخیر شهر مقدس قم را فهرست وار برای جنابعالی گزارش نمایم:

۱ در تاریخ ۲۱ بهمن ماه ۱۳۷۱ حضرت آیتالله العظمی منتظری پس از درس خارج فقه جهت تشویق حاضرین به شرکت در

راهپیمائی ۲۲ بهمن مطالبی را ایراد فرمودند و در ضمن این مساله را یاد آور شدند که خودشان هیچ‌گاه به انقلاب اسلامی و اهداف عالیه آن پشت‌نکرده‌اند، و تمامی صحبت‌های ایشان تا پایان در تاکید همین مطلب و ذکر دلایلی شاهد بر این امر و چند جمله هم در دفاع از خودشان در قبالاتها و تهمت‌های وارده بوده است که لابد در جریان آن هستید.

۲ پس از درس که خدمت ایشان رسیدیم و نظر مشورتی عدلای از دوستان و شاگردان معظمه را با ایشان در میان گذاشتیم بنا شد که نوارسخنرانی به هیچکس داده نشود و فرمودند داعی بر پخش آن نداریم، اما وقتی عدلای نامشخص متن تحریف شده سخنان ایشان را همراه تهمت و افترا و دروغ پخش نمودند و عدلای را تحریک کردند تا در مقابل بیت ایشان شعارهای اهانت‌آمیز بدهند ایشان فرمودند حال که تحریف شده صحبت مرا پخش کردند صحیح آن را در اختیار مردم قرار دهید، این بود که نوار پیاده شد و در اختیار طالبین قرار گرفت.

۳ روز شنبه ۷۱/۱۱/۲۴ عدلای معلوم الحال با آوردن عدلای از طلاب مبتدی در جلسه درس ایشان اغتشاش نمودند و درگیری بوجود آوردند که منجر به دستگیری تعدادی از شاگردان معظمه گردید، و در ساعت ۱۰ شب حملهای توسط بیش از هزار نفر مامورین رسمی اطلاعاتی و نظامی به دفتر و حسینیه شهدا انجام شد که شرح آن در اطلاعیه دفتر معظمه مورخه ۷۱/۱۱/۲۸ منعکس گردیده که به پیوست تقدیم می‌شود.

حملهای که با محاصره خیابانها و کوچههای اطراف همراه بود و موجب رعب و وحشت اهالی منطقه گردید و به عنوان مثال همسر دوستقدیمی و برادرخوانده جنابعالی مرحوم آیتالله رسانی‌املسی همین که به خشونت مامورین اعتراض کرد مورد تعرض قرار گرفت و غش کرد ویسی هوش شد و چون تلفن‌های منطقه را هم قطع کرده بودند امکان استمداد از اورژانس وجود نداشت.

۴ در تاریخ ۷۱/۱۱/۲۸ از خبرگزاری جمهوری اسلامی تماس گرفتند و تقاضای مصاحبه با معظمه را نمودند که ایشان قبول نکردند. وقتی این مطلب را به خبرگزاری منتقل نمودیم اصرار کردند که حتما مصاحبهای انجام شود و دلیل آنها این بود که در تمام دنیا علیه ایران تبلیغاتی به راه افتاده و بسیار گسترده است و دانما هم مشغول هستند و خلاصه علیه کل نظام و انقلاب اسلامی تبلیغات می‌کنند، به همین دلیل بود که قرار شد این مصاحبه با اینجانب انجام شود که البته در انعکاس آن بسیار کم لطفی شد و مقدار زیادی هم با تحریف و تکذیب روبرو گردید.

۵ در پی نفرت عمومی از تعرض به مقام مرجعیت و همدردی بسیاری از علما و طبقات مختلف مردم با ایشان، مهاجمین با اشاعه اکاذیب و شایعات به توجیه اعمال ناشایست خود دست زدند و شایعات بی‌اساسی را به صورت خبر نقل می‌کردند، این بود که لیست اموال و اثاثیه غارت‌شده را منتشر نمودیم که این ناصه نیز به پیوست تقدیم می‌شود. لازم به تذکر است که هیچ یک از موارد مذکور در نامه فوق هنوز مسترد نگردیده است.

در اینجا لازم می‌دانم این اطمینان را بدهم که شایعات مذکور کاملا خلاف واقع و کذب محض است، البته آرشو دفتر را نیز برده‌اند که طبعاً از هر اعلامیه و اطلاعیه و بولتن ممکن است یک برگ در آن موجود باشد که این مساله با مسالهای که آقایان درست کرده‌اند تفاوت بسیار دارد. حال جای این سوال است که جنابعالی به عنوان رئیس جمهوری اسلامی چه اقدامی برای جبران این بی‌عدالتی‌های آشکار و چه تضمینی برای پیشگیری از اقدامات مشابه نموده‌اید؟ اطمینان دارم که جنابعالی از این‌گونه اقدامات ناشایست راضی نیستید اما آیا سکوت شما در برابر کسانی که می‌کوشند به هر قیمتی که شده فقیه‌عالیقدر را مخالف نظام و انقلاب جلوه دهند به صلاح جمهوری اسلامی است؟ چنانچه در مقابل این اعمال ناشایست سکوت نماید نقطه سیاهی بر تارک نظام جمهوری اسلامی می‌ماند که در قضاوت آیندگان تأثیری بس نامطلوب خواهد داشت. آیا سزاوار است نسبت به یادگارهای شهید بزرگوار اسلام محمد منتظری این‌گونه برخورد شود و حتی وسایل شخصی ایشان از قبیل پاسپورت، کارت شناسایی، نوارهای سخنرانی و دست نوشته‌های او را به غارت ببرند؟ آیا احترام به خانواده شهدا به همین معنی است؟ آیا در کجای دنیا به این صورت عمل می‌شود که کاری ناشایست با این ابعاد انجام شود و هیچکس حاضر نباشد مسئولیت آن را به عهده بگیرد، در حالی که در موقع ضبط اموال و اثاثیه دفتر و حسینیه شهدا نیروهای عمل کننده از یکدیگر سبقت می‌گرفتند.

اگر چنین حمله و غارتی در رژیم سابق به بیت یک مرجع تقلید انجام می‌شد جنابعالی چه کسی را مقصر می‌دانستید؟ مامورین یا مسئولین مملکتی را؟

و بالاخره وقتی فقیه‌عالیقدر با آن همه سوابقی که شما خود بر آن واقفید حق دفاع از خود را نداشته باشد و انتقادات او تحمل نشود و رفتاری این‌گونه نسبت به ایشان و بیتشان انجام گیرد، چگونه از آزادی که رکن اصیل انقلاب است سخن گفته می‌شود؟ توفیق شما را در پیاده کردن اهداف عالیه انقلاب اسلامی یعنی عدالت، آزادی و استقلال و عمل به قانون اساسی که چکیده موازین شرع انوراست از خدای بزرگ مسئلت می‌نمایم بوالسلام علیکم ورحماتله و برکاته

۱۳۷۲/۱/۵

احمد منتظری

پیوست شماره ۲۲۷: جوابیه دفتر معظمه به نوشته‌جات هفت‌نمائه کیهان هوایی

بسمه تعالی

جریده محترم کیهان هوایی

پس از سلام در شماره ۱۰۲۲ مورخ ۱۲ اسفند ۱۳۷۱ در صفحه ۴ آن جریده مطالبی تحت عنوان "آقای منتظری: خبر دستگیری مرا غریبه‌وار دشمنان انقلاب منتشر کرده‌اند" آمده است که سراسر کذب و خلاف واقع می‌باشد. اولاً مصاحبه خبرگزاری جمهوری اسلامی با حضرت آیتالله العظمی منتظری نبوده بلکه با اینجانب احمد منتظری فرزند ایشان بوده است ثانیاً در هیچیک از عبارات نقل شده از مصاحبه حتی یک جمله صحیح و مطابق با واقع یافت نمی‌شود، لذا

خواهشمند است طبق قانون مطبوعات این تکذیب نامه را در اولین شماره و در همان صفحه و ستون عینا درج فرمائید. جای بسی تأسف است که مصاحبه خبرگزاری رسمی کشور در هیچیک از جراید داخلی منتشر نمی‌شود و در جریدهای که مخاطب آن فارسی‌زبانان خارج از کشورند نیز اینگونه تحریف شده منعکس می‌گردد. ای کاش مطبوعات ما با انعکاس اخبار واقعی، قضاوت و تحلیل را به عهده مردم رشید و فهیم ایران می‌گذاشتند.

ضمنا متن کامل مصاحبه به پیوست ارسال می‌شود تا با چاپ آن رعایت عدل و انصاف و لااقل بی‌طرفی خود را ثابت نمائید.

والسلام.

۷۱/۱۲/۱۳

احمد منتظری

رونوشت به خبرگزاری جمهوری اسلامی و روزنامه‌های کثیرالانتشار کشور

پیوست شماره ۲۲۸: جوابیه دفتر معظمه به نوشته‌های هفتنامه کیهان هوایی
بسمه تعالی

جریده محترم کیهان هوایی

پس از سلام پیرو تکذیبیه مورخ ۷۱/۱۲/۱۳ و جوابیه مورخ ۷۱/۱۲/۲۶ آن جریده خواهشمند است طبق قانون مطبوعات این توضیحات را در اولین شماره خود درج فرمائید:

۱- نوشته‌های: هیچگونه توضیحی در باره دلایل کذب و خلاف واقع بودن خبر کیهان هوایی ارائه نشده است. قابل ذکر است که آن جریده مطالبی را به حضرت آیت‌الله العظمی منتظری نسبت داده است و من منکر ابراز چنین مطالبی از سوی ایشان شدم. کمترین آشنائی با موازین فقهی و حقوقی نشان می‌دهد که شما مدعی هستید و من منکر و اقامه بینه و دلیل بر عهده مدعی است که نه ارائه کرده‌اید و نه توان ارائه آن را دارید. مقایسه گزارش کیهان هوایی با متن کامل مصاحبه بهترین دلیل برخلاف واقع بودن گزارش آن جریده است. متن کامل مصاحبه را چاپ کنید و قضاوت را به مردم واگذارید.

۲- نوشته‌های: متن مصاحبه در دفتر نشریه موجود بوده و نیازی به ارسال آن نبوده است. جای بسی تأسف است که علیرغم علم به واقع خلاف واقع نوشته‌های: اگر حقیقت را نمی‌دانستید چهل داشتید و کارتان شاید قابل توجیه بود اما اینکه با دانستن حقیقت خلاف آن را نوشته‌اید به هیچوجه قابل توجیه نیست.

۳- نوشته‌های: تکذیبیه در آخرین ساعات روز شنبه ۷۱/۱۲/۱۵ واصل شد. حال آنکه تکذیبیه مذکور بعد از ظهر ۷۱/۱۲/۱۳ به دفتر شما فاکس گردید، حال از این اتاق به آن اتاق دو روز طول کشیده است. مسئله داخلی خودتان است.

۴- نوشته‌های: هجوم در کار نبوده بلکه ورود به محوطه دفتر توسط نیروهای دادگاه ویژه روحانیت و با حکم رسمی از این نهاد قضایی صورت گرفت.

اولا: اگر حکم داشتند چرا ارائه نکردند؟

ثانیا: آیا ورود رسمی نیاز به محاصره شبانه دفتر و انسداد خیابانهای اطراف و قطع تلفن منطقه وسیعی از شهر قم و بکارگیری بیش از هزار نفر مأمور رسمی اطلاعاتی و نظامی و انتظامی دارد؟ ثالثا: اگر حکم داشتند چرا برای توقیف وسائل و اموال دفتر با حضور مسئولین دفتر صورت جلسه تشکیل ندادند؟

رابعا: ورود رسمی با ارائه حکم و گرفتن کلید به سادگی میسر بود اما شکستن درها و قفلها با لگد و دیلم و دلسر با هجوم سازگار است. فقط اینقدر بدانید که تعداد چهار درب را طوری شکستند که آنها را با خود بردند و تکه‌های آن در دفتر موجود است. خامسا: قباحات تعرض به بیت مرجعیت در قم به حدی بوده است که تاکنون هیچیک از نهادهای قسانونی مملکت مسئولیت آن را رسماً بعهده نگرفته است.

خوشحالیم که بالاخره یکی از مطبوعات دولتی مسئول حوادث اخیر قم را معرفی کرد هرچند برای فارسی‌زبانان خارج از کشور. آیا شهروندان ایرانی برای شنیدن رخدادهای کشورشان نامحرمند؟

بار دیگر بر رسالت مطبوعات یعنی انعکاس صحیح اخبار تاکید می‌کنم و این توصیه خیرخواهانه را می‌نمایم که شایسته بود به جای پرآشفتن و اشکال به این و آن، اشکال خود را برطرف می‌کردید.

آیینیه چون نقش تو بنمود راست خود شکن آیینیه شکستن خطاست

۷۲/۱/۴

احمد منتظری

رونوشت: خبرگزاری جمهوری اسلامی و روزنامه‌های کثیرالانتشار کشور

پیوست شماره ۲۲۹: جوابیه دفتر معظمه به نوشته‌های هفتنامه کیهان هوایی
بسمه تعالی

جریده کیهان هوایی

با سلام، ضمن ابراز تأسف و اعتراض به عدم درج تکذیبیه مورخ ۷۲/۱/۴ اینجانب که خلاف نص قانون مطبوعات است، پیرو مطالب مندرج در صفحه شماره ۱۲۰۵ مورخ ۷۲/۱/۱۸ آن جریده طبق قانون مطبوعات تکذیبیه ذیل را در اولین شماره خود درج نمائید:

۱- مدعی شده‌اید که: "از سوی سازمان خبرگزاری جمهوری اسلامی تایید شد که مصاحبه با شخص آقای منتظری به مدت

جلود نیمساعت و در منزل ایشان صورت گرفته و اسنادی مانند نوار مصاحبه و عکسهای مربوط به آن در آرشیو خبرگزاری موجود است.

مطلب فوق کذب محض است. حضرت آیتالله العظمی منتظری مصاحبه با خبرگزاری جمهوری اسلامی را نپذیرفتند و با اصرار آنها مصاحبه با اینجانب احمد منتظری فرزند ایشان انجام شد. نوار مصاحبه موجود است و به پیوست ارسال می شود. گرچه ممکن است در جواب بنویسید که نوار در دفتر نشریه موجود بوده و نیاز به ارسال مجدد نبوده است. شما در شماره ۱۰۲۴ مورخ ۷۱/۱۲/۲۶ جرسیده خودتان نوشتید: "اگرچه آقای احمد منتظری متن کامل مصاحبه خود با خبرگزاری جمهوری اسلامی را برای کیهان هوانی ارسال داشتند اما به دلیل موجود بودن آن در نشریه این کار لزومی نداشته". از آنجا که دروغگو که حافظه است فراموش کرده‌اید که قبلاً اقرار نموده بودید که مصاحبه خبرگزاری با اینجانب را در اختیار دارید. در انتهای همین مصاحبه که متن پیاده شده آن در اختیار بسیاری از جمله شما و تمامی مطبوعات کشور است ذکر شده که حضرت آیتالله العظمی منتظری حاضر به مصاحبه نشده‌اند و فقط خبرنگاران چند دقیقی با ایشان ملاقات داشتند و حتی ایشان اجازه ندادند عکسی گرفته شود. پس از این ملاقات خبرنگاران در جلسه درس ایشان (بحث اصول کافی) حاضر شدند و چند عکس از ایشان در جلسه درس گرفتند و پس از آن هم در نماز جماعت مغرب و عشا چند عکس گرفته شد. جای بسی تاسف است که روزنامه‌های دولتی نسبت به خبرگزاری رسمی کشور چنین ادعای کذبی را می‌کند و توسط سازمان خبرگزاری جوابی داده نمی‌شود. حال چنانچه صلاح نمی‌دانید و یا اجازه ندارید که متن مصاحبه را چاپ کنید لااقل متن ۲۶ سوال مطرح شده توسط خبرگزاری را بنویسید تا معلوم شود خطاب به اینجانب و یا خطاب به والد معظم بوده است. اگر باز هم اصرار دارید که مصاحبه با ایشان بوده است هر چه زودتر نوار آن را پخش نمایید.

۲ از قول آقای حسینیان مدعی شده‌اید که: "برخلاف ادعای آقای احمد منتظری حکم مزبور به ایشان ارانه شد اما وی با توهین و..."

این مطالب هم مشتمل بر چند کذب است:

اولاً: در آن شب حادثه همین که اینجانب از آن مطلع شدم در کوچه حاضر شدم اولین چیزی که مشاهده کردم آتش دستگاه برش بود که از زیر درب سر کوچه به داخل می‌آمد، نه قبل از آن و نه بعد از آن توسط هیچکس نه حکمی ارانه شد و نه مطالبه کلید گردید. ثانیا: هیچیک از اعضا دفتر معظمه نیز در آن ساعت شب در دفتر حضور نداشتند تا بخواهند برخورد مودبانه یا غیر مودبانه داشته باشند.

ثالثاً: در مورد دو منزلی که ادعا شده اعضا دفتر از آنها به عنوان خانه امن استفاده می‌کردند فقط اینقدر بگویم که دو منزلی یکی از آنها در اجاره دفتر است و روزانه صدها نفر مراجعه کننده جهت انجام امور شرعیه دارد و دیگری آسایشگاه پاسداران می‌باشد، و قسمتی از آن هم محل آرشیو نامه‌ها و بولتن‌هاست. معنی خانه امن هم معلوم شد.

رابعاً: در مورد این ادعا که تعداد پنج کامیونت اطلاعاتیه کشف شده است باید این نکته را یاد آور شوم که آرشیو دفتر مانند بسیاری آرشیوهای شامل نامه‌ها، تلگرافات، بولتن‌ها، مجلات، روزنامه‌ها، و اطلاعاتیه‌های است که ظرف ۱۴ سال پس از پیروزی انقلاب جمع‌آوری شده است و همچنین نوارهای سخنرانی و نوشته‌های مرحوم شهید محمد منتظری و چنین آرشیوی به خودی خود گنجینه ارزشمندی برای کشور و انقلاب محسوب می‌شد که آقایان با شکستن دربها و قفلها آنها را مانند سنگ و آجر بار کرده‌اند و با خود برده‌اند و نه تنها این مجموعه ارزشمند را متلاشی کرده‌اند بلکه از آن وسیله‌ای ساخته‌اند برای تهمت و افترا که چون کاغذ و نوشته‌جات است پس اطلاعاتیه است و توهین آمیز به ساحت حضرت امام (ره) هم هست.

اینجانب با اطمینان کامل خاطر نشان می‌سازم که چنانچه طبع آرشیو همین است که ممکن است در آن از هر بولتن و نشریه و اطلاعاتیه یکبرگ وجود داشته باشد اما به صورت متعدد هرگز نبوده است. البته بر خلاف سیره عقلاً هیچگونه صورت جلسهای در این مورد تنظیم نشد و بنابراین زمینه جعل و تهمت و افترا موجود است که نه تنها ۵ کامیونت بلکه ۵ تریلی و یا ۵ کشتی و امثال ذلک هم گفته شود. در ضمن لیست کامل اموال غارت شده به پیوست ارسال می‌شود. این نکته هم لازم به تذکر است که برخلاف ادعای آقایان منزل آقای سعید منتظری اصلاً بازرسی نشد و تنها محلی که با ارانه حکم و تنظیم صورت جلسه بازرسی شد منزل آقای سید هادی هاشمی بود که صورت جلسه امضا شده آن موجود است و تمام اشیا ضبط شده داخل یک کارتن برده شده است نه کامیونت.

خامساً: تمام این عملیات و هجوم به دفتر و حسینیه را آقای حسینیان یک بازرسی خوانده است. این چه نوع بازرسی است که نیاز به قطع تلفن منطقه وسیعی از شهر قم داشت و بیش از هزار عدد نیرو در آن دخالت داشتند؟ این چه نوع بازرسی است که چنان رعب و وحشت در بین اهالی منطقه ایجاد کرد که به عنوان مثال همسر مرحوم آیتالله ربانی‌املشی همین که به خشونت مامورین اعتراض کرد چنان مورد تعرض قرار گرفت که غش کرد و بیهوش شد و به دلیل قطع تلفن امکان استمداد از اورژانس وجود نداشت و تا ساعت ۲/۵ بعد از نیمه شب هم اجازه ندادند او را از منزل بیرون ببریم؟

در پایان دوستانه به شما عرض می‌کنم که برای سعادت دنیا و آخرت همیشه این ندای ملکوتی و جان فرای قرآن کریم "ان الله لا یهدی من یر کاذب کفار" و همچنین این سخن عارفانه و حکیمانه امام ارحم الراحمین سرالشریف را که "عالم محضر خداست در محضر خدا معصیت نکنید" مد نظر داشته باشید والسلام.

۷۲/۱/۱۸

احمد منتظری

پیوست شماره ۲۳۰: جوابیه دفتر معظمه به نوشته‌جات خبرنگار سازمان تبلیغات

بسمه تعالی

مسئولین محترم خبرنامه فرهنگی اجتماعی سازمان تبلیغات اسلامی
پس از سلام، با توجه به درج مطالب سرتا پا کذب در شماره ۱۲۸ آن خبرنامه، خواهشمند است طبق قانون مطبوعات جوییه
ذیل را در اولین شماره خود درج نمایند.

۱ نوشتن شما که یک مقام آگاه در واکنش به شایعات اخیر در باره برخورد با آقای منتظری گفت: در این ماجرا حتی
یک پاسدار شرکت نداشت و هیچیک از علما و اعضا جامعه مدرسین حوزه علمیه قم از وی حمایت نکردند. اولاً خود
پاسداران حمله کننده بهترین شاهد هستند، گرجی هم ممکن است در شرایط موجود جرئت تکذیب گفته‌های مقام آگاه شما را نداشته
باشند اما وجدان بیدار آنها را به شهادت می‌گیرم و انتظار دارم که لااقل هر کدام که شخصا در این حمله شرکت داشتند با
نامهای با امضا محفوظ خبرنامه شما را در جریان بگذارند و جهت رضای خدا کتمان حقیقت نکنند.

به علاوه مقصداری از اثناسیبه غارت شده دو روز بعد از ماجرا از طرف سپاه عودت داده شد و رسیدنهای آن موجود است. در
همین رابطه یکی از مسئولین سپاه قم اظهار می‌داشت که اگر آن شب ما نمی‌پریدیم اطلاعات می‌پرد و...، ثانیا اینکه علما و
اعضا جامعه مدرسین از ایشان حمایت کردند یا نکردند امر واضحی است که بهترین شاهد آن شاگردان حاضر در جلسات
درس آن بزرگواران هستند ضمن اینکه از خود آنان انتظار می‌رود چنانچه صلاح بدانند حقیقت را روشن‌تر نمایند.

۲ از قول مقام آگاه ادعا کرده‌اید که از طرف معظمه راهپیمایی ۲۲ بهمن به مسخره گرفته شده و اینکه گفتن راهپیمایی
ورزش هم هست.

اولاً چنانچه به خودتان زحمت می‌دادید و نوار سخنرانی ایشان را تهیه می‌کردید و مستقیماً در جریان قرار می‌گرفتید قضاوت
شما فرق می‌کرد و ای کاش چنین می‌کردید و تنها به اظهارات مقام آگاه استناد نمی‌کردید. آیا در محکمه عدل الهی هم می‌توانید
این عذر را بیاورید که مقام آگاه گفت و فقط ما نقل قول کردیم؟ الان هم رسم جوانمردی و آزادگی و انصاف و دینداری این است
که متن کامل بیانات ایشان را در خبرنامه بیاورید و قضاوت را بر عهده مردم بگذارید. اختیار با شما است.

ثانیاً این را که راهپیمایی ورزش هم هست چه کسی منکر است؟ و چنین تعبیری به هیچ وجه مسخره کردن راهپیمایی نیست.
اگر عین جملات ایشان و قبل و بعد آن را می‌آوردید مسئله کاملاً متفاوت می‌گردد. اگر کسی چنین تعبیری را مسخره کردن راهپیمایی
به حساب آورد باید این کلام رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه را که فرمود: "صوموا تصحوا" مسخره کردن روزه به حساب
آورد و....

مطلبی را که در همین رابطه لازم به ذکر می‌دانم و امیدوارم باعث عبرت ما و شما و همه مسئولین و
دستانداران قرار گیرد اینکه چنین تعبیری را که راهپیمایی ورزش هم هست فقیه عالیقدر در هنگام تصدی قائم مقامی رهبری
فرمودند و هرگز چنین برداشتی نشد، اما الان سرهمان تعبیر اینقدر معرکه گرفته‌اند.

۳ در مورد اینکه چند و انت و کامیون اطلاعاتیه و شبنامه آماده توزیع کشف شده است جواب مشروح را اینجانب در
تکذیب اکاذیب کیهان‌هوانی و رسالت نوشتم ولی متأسفانه چون این دو نشریه خود را ملزم به رعایت قانون مطبوعات
نمی‌دانند اقدام به چاپ آن کردند و خلاصه آن اینکه اینها اطلاعاتیه و شبنامه نبوده بلکه آرشیو دفتر بوده است که طی ۱۴ سال پس
از انقلاب از انواع روزنامه، بولتن، مجله، نامه‌ها تلگرافات و غیره تشکیل شده بود و مهاجمین با متلاشی کردن و غارت این
مجموعه ارزشمند زمینه چنین تهمتی را درست کرده‌اند و چون هیچگونه صورت جلسهای تنظیم نکردند ممکن است در آینده صلاح
را در این بینند که چیزهای دیگری را هم بر آن اضافه کنند و انت و کامیون تبدیل به تریلی و کشتی و... شود. اینجانب به عنوان
مسئول دفتر حضرت آیت الله العظمی منتظری اطمینان کامل دارم که هیچگاه دفتر ایشان اطلاعاتیه علیه حضرت امام
خمینی قدس سره شریف تکثیر نشده است، حتی اطلاعاتیه که در ظاهر به طرفداری فقیه عالیقدر و تعرض نسبت به بعضی
مسئولین مملکتی منتشر شده بود وقتی متن آن را معظمه مطالعه کردند از آن اظهار تنفر شدید نمودند چه رسد به حضرت
امام (ره) که استاد و مری ایشان بوده‌اند. هنوز فقیه عالیقدر در جلسه درس خود به هنگام نقل نظریات فقهی از
امام خمینی (ره) به عنوان الاستاذ الامام طاب ثراه نام می‌برند، آیا ممکن است چنین شاگرد با وفائی اجازه جسارت به چنان
استاد فرزانه‌ای را بدهند؟

۴ نوشتن شما که از اموال دفتر ایشان فقط وسایل تکثیر اعلامیه‌های ضد امام توقیف شدند. کاملاً مشخص است که همه این
لاطانات برای توجیه عمل ناشایستی است که انجام داده‌اند و مورد تقبیح همه قرار گرفتند و گرنه نه اطلاعاتیه ضدامام وجود داشته و
نه اموال توقیف شده‌ها به وسایل تکثیر بوده است، بلکه وسایل مورد بحث ۶۴ مورد از قبیل دوربین، جاروبرقی،
موتورسیکلت، منبع آب، ساعت دیواری، وضوخانه، پارچه و کاغذ سفید، لامپ چراغانی، ماشین اصلاح، گوشی تلفن،
نوارهای سخنرانی شهید محمد منتظری و پاسپورت و دفتر جفت‌فون و عکسها و وسایل شخصی آن شهید بزرگوار که مقداری
از آن هم ملک صغیر است، از جمله آن‌هاست که لیست کامل آن به پیوسته ارسال می‌گردد. لازم به ذکر است که ۱۵ مورد آن دو روز
بعد عودت داده شد ولی ۴۹ مورد دیگر آن که از جمله اموال آن شهید می‌باشد بدون هیچ مجوزی هنوز در دست مهاجمین است و
اصولاً توقیف در کار نبوده بلکه غارت شبانه و بدون ارائه حکم و تشکیل صورت جلسه انجام گرفته است و آن تعداد دستگاه
غارت شده حتی برای تکثیر اوراق درسی و آثار علمی معظمه کافی نبود چه رسد به اینکه خدای ناکرده اعلامیه‌های مورد ادعای
مقام آگاه هم تکثیر شود.

۵ نوشتن شما که بیت آقای منتظری از مردم و بازار نجف آباد می‌خواهد که دست به اعتصاب و اعتراض بزنند که با پاسخ منفی
مواجه می‌شوند.

این ادعا کذب محض بوده و قضیه کاملاً برعکس است. خبرهای متواتری از نجف آباد می‌رسد که مردم قصد اعتصاب دارند که هم
از طرف فقیه عالیقدر و هم از طرف دفتر معظمه و هم از طرف حضرت حجة الاسلام والمسلمین ایزدی نماینده ایشان در نجف آباد

پیوست شماره ۲۲۲: شکوائیه آقای مهندس فتح‌الله ربانی‌املشی فرزند مرحوم آیت‌الله ربانی‌املشی در اعتراض به حمله شبانه به بیست و دو دفتر فقیه‌عالیقدر، مورخه ۷۱/۱۲/۲۹

بسمه تعالی

محضر مبارک رهبر معظم جمهوری اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
سلام علیکم

ضمن اظهار ارادت و آرزوی سلامتی و موفقیت جنابعالی و نصرت اسلام و مسلمین حسب وظیفه مطالبی را به عرض می‌رسانم. قبلاً از بذل توجه شما تشکر می‌کنم.

نقش روحانیت و مرجعیت شیعه در هدایت امت اسلامی نقشی بسیار موثر و غیر قابل انکار می‌باشد. به خصوص در مواقعی که اسلام و مسلمین از جانب دشمنان تهدید می‌شود این نقش آشکارا خود را نشان می‌دهد که با بسیج توده‌های مردم مسلمان و مبارزه با ستمگران خطر را دفع نموده‌اند. در مقاطع مختلف تاریخ این موضوع به وضوح و مکرر دیده می‌شود و این از امتیازات مخصوص شیعه است که دیگر فرق اسلامی و دیگر مذاهب از آن بی‌بهره هستند. یکی از علل برخورداری روحانیت از این موهبت الهی، تقدس روحانیت و به تبع آن احترام و اعتماد مردم به آنها می‌باشد و از آن مهمتر حساسیتی که مردم به حفظ این حرمت و تقدس دارند و چه بسیار اتفاق افتاده است که مردم مسلمان با ایشار جان خود در مواقع خطر از آن دفاع کرده‌اند. در انقلاب مقدس جمهوری اسلامی که به رهبری روحانیت و در رأس آن حضرت امام (ره) آغاز شد مشاهده می‌شود که نقاط عطف و اوج‌گیری انقلاب چیزی جز دفاع از حریم مرجعیت نبوده است. با شنیدن خبر دستگیری حضرت امام در پانزده خرداد ۴۲ مردم به خیابانها ریختند و با نثار جان خود از حریم مرجعیت شیعه دفاع کردند و با آفریدن حماسه‌های جاودانه آن رژیم منفسور را رسوا نمودند و ماهیت پلیدش را بر همگان آشکار کردند. در نوزده دی‌ماه ۵۶ به دنبال اهانتی کدر یکی از روزنامه‌ها به ساخت مقدس حضرت امام مرجع تقلید مردم شده بود مردم به خیابانها ریختند و با ایشار جان خود از حریم مرجعیت دفاع کردند و به دنبال آن مردم دیگر شهرها یکی پس از دیگری قیام کردند تا بالاخره آن رژیم خونخواری که توسط همه جهان‌خواران حمایت می‌شد از پای درآمد. اگر نبود حرمت مراجع و علما و حساسیت مردم به حفظ این حرمت این انقلاب به ثمر نمی‌رسید. این موضوع را دشمن دیر زمانی استدریافته لذا با طرح نقشه‌های مختلف درصددتک حرمت علما و روحانیت در بین مردم بوده است ولی بعمدالله به علت آشکاربودن چهره‌پلید دشمن و هوشیاری مردم موفقیت چندان بی‌دست نیآورده است.

متأسفانه اخیراً عده‌ای از خودیها این نقش را به عهده گرفته‌اند و فارغ از تمام مشکلات مملکت، تمام هم و غم خود را مصروف آن می‌کنند و آن هدفی را که دشمن از نیل به آن ناکام مانده است تعقیب می‌کنند و خطر اینجاست که به اسم دفاع از اسلام و انقلاب عمل می‌کنند و همین‌امر ممکن است باعث مشتبه‌شدن مردم گردد و اگر خدای نکرده کوچکترین موفقیتی در این زمینه بدست آورند سرمایه بزرگی را از دست‌دادیم که جبران‌ناپذیر است.

منظور از ذکر این مطالب اتفاقات ناگواری است که حدود یک ماه پیش در قم اتفاق افتاده است. حضرت آیت‌الله العظمی منتظری در روز ۲۱ بهمن سخنانی را بعد از درس در جمع محدود طلاب ايسراد فرمودند. بعد همانهایی که چندین سال است هدف شومی را دنبال می‌کنند بنون آنکه به عواقب خطرناک آن توجه داشته باشند وارد عمل شدند. ابتدا با تحریف سخنان معظمله در جمع عده‌ای از علاقمندان به انقلاب باعث شدند بعد از نماز جمعه عده‌ای در جلو دفتر جمع شده و پس از مدتی اسانه ادب و اهانت متفرق شدند. شب بعد عده زیادی از نیروهای اطلاعات و سپاه و انتظامی پس از قطع تلفن های منطقه به محاصره کوچهای اطراف دفتر پرداختند سپس با طرز بسیار زشتی با شکستن قفلها و درهای دفتر و حسینیه شهنا هر چه را دیدند بردند. وقتی به روش کار و اقدام اجناس برده شدتوجه شود مشخص می‌شود طراحان این عملیات هدفی جز تک حرمت و اسانه ادب به یک مرجع تقلید بسا آن همه سوابق درخشان در انقلاب نداشتند. کاری کردند که در تاریخ کسابقه یا بی‌سابقه است. بدعتی گذاشتند که معلوم نیست به کجا بینجامد.

همزمان با عملیاتی که در دفتر و حسینیه انجام می‌گرفت برای همسایگان هم مزاحمت‌هایی صورت می‌گرفت. منزل ما با دفتر یک کوچفاصله دارد. مادرم در شروع عملیات در منزل همسایره که حدود بیست متر با منزل ما فاصله دارد رفته بود بعد از ساعتی جهت استراحت قصد مراجعت به منزل را داشتند ولی مامورین مانع شده بودند و بعد به واسطه خشونتها و اهانت‌های بعضی مامورین که از ذکر بعضی از آنها شر دارم، حالشان بهم خورده بود و غش کردند. هرچه همسایره تلاش و التماس کرده بود که اجازه بدهند از منزلمان دارو بیاورند مورد قبول واقع نشده بود. تلفن هم قطع بود و نمی‌توانستند از اورژانس کمک بگیرند. مادرم به همین حال مانده بود تا بعد از مدتی به هوش آمد. ساعت ۲/۳۰ که عملیات تمام شده بود ایشان توانستند به خانه بیایند و این گروشی از حرکات آقایان در آن شب بود برخوردی که بسا یک خانم مریض‌داشتند. خانمی که تا آنجا که من از کودکی خودم یاد دارم یا پشت در زندانها برای ملاقات پدرم بود، یا در تبعیدگاهها همراه پدرم.

راستی این برخوردها چه نتیجه‌ای دارد. شکستن حریم مرجعیت برای اسلام و مسلمین چه نفعی دارد که آقایان با دروغ و افترا و اعمال خلاف شرع این کار را با جدیت تعقیب می‌کنند. استفاده از نیروهای نظامی و انتظامی و شکستن قفلها و درهای حسینیه و دفتر در تاریکی شب و بردن وسایل و لوازم موجود در آنجا نشانه چیست؟ آیا این کارها باعث تقویت نظام و استحکام وحدت مردم می‌شود؟ هر شخص منصفی از واقعیت این برخوردها آگاه شود چه می‌گوید؟ چرا دست آقایان اینقدر باید باز باشد تا به اسم اسلام و انقلاب و استفاده از امکانات دولت اسلامی هرکاری دلشان می‌خواهد بکنند و متأسفانه منعکس کنند که دستورات حضرت‌تعالی را اجرا می‌کنند. آقایانی که طراحان این قضایا هستند توجه ندارند که مسئولیت قائم مقام رهبری باری بود بر دوش حضرت آیت‌الله العظمی منتظری که با تفضل خداوند منان این بار از دوش ایشان برداشته شد. ظاهراً استنباط آقایان از مسئولیت در جمهوری اسلامی غیر از این است که اینگونه عمل می‌کنند. ایشان به اندازه سن اکثر این آقایان

سابقه اجتهاد و سابقه مبارزاتی درخشان دارند. شخصیت ایشان ناشی از مسئولیت ظاهری که چند صباحی علیرغم میل باطنی ایشان بر عهدشان گذاشته بود نمی‌باشد. نمی‌توان فضایل و ارزشهای والای اسلامی ایشان را نادیده گرفت و هرگونه تلاشی در این جهت ظلمی است که نتیجه‌ای جز خسارت دنیا و آخرت برای عاملین آن در پی ندارد.

از این که با ذکر این مطالب مصدع اوقات شریف جنابعالی شدم عذر می‌خواهم ولی واقعیت این است که بنده به عنوان مقلد و مرید حضرت آیتالله العظمی منتظری در این چند سال از این برخوردها بسیار زجر کشیده‌ام زیرا همان حساسیتی که نسبت به حفظ ساحت مقدس حضرت امام (ره) داشتم برای ایشان نیز به عنوان مرجع تقلیدم قائم و نمی‌توانم بینم عده‌ای بی‌توجه هر روز به بهانه‌های قصه‌شکستن این‌حرم را دارند و به عنوان یک فرد علاقمند به انقلاب وظیفه‌ای جز شاهد این ماجراها بودن و زجر کشیدن نداشته‌ام هرچند معتقدم این اعمال ناشایست خللی به عظمت و اعتبار ایشان وارد نمی‌کند.

آنچه مسلم است ظلم بزرگی به معظله روا داشته می‌شود هم از ناحیه عاملین و هم از ناحیه ناظرین که به ظلم‌پودن این برخوردها معتقدند اقدامی جهت رفع آن نمی‌کنند. معلوم نیست کی و کجا آثار این ظلم در جامعه آشکار می‌شود و همین موضوع جای نگرانی بسیار دارد. "واتقوا فتنه لا تصیبین اللین ظلموا منکم خاصه"

از خداوند مستعال توفیق روزافزون حضرتعالی و تمام خدمتگزاران به اسلام و مملکت اسلامی را خواهیم.

با تشکر ارادت‌مند
فتح‌الله ربانی‌املشی
۷۱/۱۲/۲۹

پیوست شماره ۲۳۳: تلفنگرام معظله به امام خمینی در مورد دادگاه ویژه روحانیت، مورخه ۶۵/۷/۱۱
بسمه تعالی

محضر مبارک آیتالله العظمی امام خمینی مدظله‌العالی
پس از سلام، در مورد دادگاه ویژه در حوزه علمیه قم از قرار مسروح حضرتعالی موافق با تشکیل مجدد آن می‌باشید مناسب دانستم به اطلاع پرسنم شورای عالی مدیریت اخیراً پنج نفر از فضلا که عبارتند از آقایان حاج شیخ علی میانجی، بدلا، محفوظی، دیباجی و حاج شیخ حسین کریمی مسئول دادگستری شهرستان قم را جهت رسیدگی به مسائل اخلاقی و فکری و نظارت بر اعمال طلاب حوزه و حرکت‌های افراد ضدانقلاب تعیین و به تایید آیتالله العظمی گلپایگانی و اینجانب نیز رساندم و قرار شده است با حفظ شئون مورد نظر مراتب لازم از قبیل تذکر و تهدید به قطع شهریه و محرومیت از دیگر مزایای حوزه و اخراج از مدارس و یا حوزه و یا خلع لباس، با افراد مربوطه برخورد شود و اگر درموردی این مراتب موثر واقع نشد به دادگاه‌های مربوطه شهرستان قم اعم از انقلاب و عمومی و حقوقی معرفی تا طبق ضوابط قانونی و اسلامی با آن فرد عمل گردد، با توجه به آنچه عرض شد و اینکه اکثریت قاطع فضلا و طلاب و بسیاری از مدرسین نظرشان همین است و به‌علاوه درگذشته دادگاه ویژه تجربه خوبی نداشت و کارهای بی‌رویه و خارج از شئون روحانیت و اهل علم در حوزه زیاد انجام شد و اینکه در دستگاه قضایی شهرستان قم قضات شرع روحانی زیادی بکار مشغولند علیهذا به نظر اینجانب نیازی به تشکیل مجدد دادگاه ویژه نیست مستهملی الامر باید به دادگاه انقلاب شهرستان قم سفارش شود در مواردی که به حرکات ضدانقلابی مربوط می‌شود قاطعانه و بدون محافظه‌کاری برخورد نماید معذک امر، امر مبارک است. سلامت کامل و طول عمر حضرتعالی را از خدای متعال مسئلت دارم. ا.د.الله
ظلمکم علی رؤس المسلمین.

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۳۴: پاسخ آقای سید احمد خمینی از قول حضرت امام به معظله
بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آیتالله العظمی آقای منتظری دام تبرکاته
پس از عرض سلام، حضرت امام مدظله فرمودند:
من صلاح آقایان میانجی، بدلا، محفوظی، دیباجی و کریمی را نمی‌دانم که هر روز یک و یا چند روحانی نما را خلع لباس و یا تبعید و زندان نمایند. آقایان محترم در حد تذکر و حداکثر تهدید بسنده کنند ولی آنچه به نظرشان میرسد را به فردی که برای این موضوع انتخاب می‌شود که باید قاطع و محکم باشد و تحت تاثیر تلفن‌ها و فشارها قرار نگیرد، معرفی نمایند تا او برخوردی حساب شده در حد روحانی نمای معرفی شده از طرف آقایان بنماید، و هم چنین فرد مذکور می‌تواند با گزارشاتی که در این زمینه دریافت می‌نماید بدون واسطه آقایان اقدام نماید. این به هیچ وجه با آنچه حضرت آیتالله آقای گلپایگانی و شما موافقت کرده‌اید منافات ندارد. راقم این سطور به حضرتعالی و سایر دوستان سلام دارد.

۶۵/۷/۱۲

احمد خمینی

پیوست شماره ۲۳۵: نامه معظله به آیتالله العظمی گلپایگانی در ارتباط با ضرورت حفظ استقلال حوزه‌های
علمیه مورخه ۱۳۷۱/۱۲/۴

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیتالله العظمی آقای گلپایگانی دام تبرکاته
پس از سلام و تحیت به عرض می‌رساند: حوزه علمیه قم "صانه الله تعالی عن الحدثان" با وسعتی که پیدا کرده و از هر جهت

۶۱۱

مورد توجه عالم‌تشیع و دوست و دشمن قرار گرفته، اینک زعامت و حفظ استقلال و عظمت آن عملاً به عهد حضرت‌تعالی گذاشته شده و قهراً تحمل زحمت‌در این راه موجب خوشنودی خدا و اجر عظیم خواهد بود. خاطر شریف مستحضر است که عظمت حوزه‌های علمیه شیعه همیشه مرهون استقلال آنها و جدائی از مراکز قدرت بوده است. معیار فضیلت‌ها در حوزه‌های علمیه باید درجات علمی و تقوی و جنبه‌های معنوی و بزرگمنشی اشخاص باشد. اداره شئون حوزه باید در داخل آن به دستور زعیم حوزه و به تصدی منصوبین از قبیل او انجام شود. در چنین حوزه‌ای است که ممکن است امثال شیخ‌انصاری و میرزای شیرازی قدس‌سرهما تربیت شوند که علاوه بر درجات علمی و معنوی دارای استقلال فکری و قاطعیت بودند و تحت تاثیر قدرتهای مادی و سیاسی جهان قرار نمی‌گرفتند. ولی متأسفانه مشاهده می‌شود که مسیر حوزه علمیه قهیه سمتی است که در آینده چیزی شبیه حوزه‌های دولتی اهل سنت خواهد شد که از خود استقلال ندارند و حقوق بگیران حکومتها هستند، و بالاجبار شناگوی دولتها و ابزاری در دست مراکز قدرت و ملعبه سیاستهای حاکم می‌باشند. دولتها و مراکز قدرت هر چند خوب و صالح باشند ولی بالاخره وابستگی به آنها استقلال فکری و قاطعیت را از علمای حوزه‌ها خواهد گرفت. این درست است که دین مقدس اسلام از سیاست جدا نیست، ولی این بدان معنی است که حوزه‌های علمی و دینی باید سیاست ممالک اسلامی و مسلمین را مورد توجه قرار دهند و حتی المقدور جلوی اشتباهات و انحرافات را بگیرند، نه اینکه حوزه و علمای اعلام ابزار سیاستهای حاکم باشند. شورای مدیریت حوزه علمیه هم هر چند صادقانه عمل کنند ولی وقتی می‌توانند عظمت حوزه را حفظ نمایند و حوزه را در مسیر صحیح قرار دهند که ارگانهای حاکم کشور، حوزه و افراد حوزه را به صورت عوامل سیاستهای خود قرار ندهند و روی همین اصل بود که مرحوم امام (ره) قدرتی که قدرت داشتند معذکچون در حوزه نبودند برای نظم حوزه و تشکیک شورای مدیریت نظر حضرت‌تعالی را مورد توجه قرار دادند و خودشان کمتر دخالت می‌کردند. سیاست بازی و قدرت زدگی در حوزه علمیه قم شدت رو به گسترش است و عملاً به جای رشد ارزشهای علمی و معنوی وابستگی به قدرت و سیاست و شئون دنیوی رشد پیدا می‌کنند. در حوزه علمیه پایگاه‌های احداث شده که طلاب و محصلین سادطوح را به صورت شناگو و زنده‌بادگودرمی آورد و بر اساس اهدافی که از خارج حوزه تعیین و شعارهایی که دیکته می‌شود طلاب و فضلاء حوزه را به این طرف و آن طرف می‌کشند. آیا با این وضع حضرت‌تعالی انتظار دارید در آینده فقهای اصیل و جامع‌الشرائط و علمای قاطع و خدمت‌گزار به عالم اسلام و تشیيع که مخالف هوی و مطیع لامرالله باشند داشته باشیم؟ من اطلاع دارم که بسیاری از علما و فضلاء حوزه علمیه از وضع موجود ناراحت هستند و نظرشان متوجه تصمیم حضرت‌تعالی است.

بجاست حضرت‌تعالی به وسیله شورای مدیریت جنید و یا به هر وسیله‌ای که صلاح می‌دانید جلوی دخالت‌های بیجا را بگیرید. احتیاج ارگانهای دولتی به اهل علم و روحانیین برای تصدی امر قضا و ارشاد و تبلیغ البته باید در حوزه علمیه مورد توجه قرار گیرد و در این جهت با آنها همکاری شود، ولی این امر مستلزم دخالت‌های بیجا در ارگانهای دولتی در حوزه و ملعبه قراردادن طلاب جوان و سادطوح و تحریک آنان در مسیر سیاست‌بازیهای آنان نیست. بالاخره اگر حضرت‌تعالی اقدام نکنید و چاره‌ای نیندیشید در آینده‌ای نه چندان دور حوزه علمیه قم هویت معنوی و استقلال و عظمت خود را از دست خواهد داد و در نتیجه ملت نیز از روحانیت منقطع خواهد شد. دولت حتی اگر بخواهد امکاناتی از قبیل بهداشت و بیمه و امثال اینها را در اختیار روحانیت و حوزه قرار دهد باید از مسیر ریاست حوزه و تحت نظارت او باشد. البته می‌دانیم که علما و طلاب معصوم نیستند و ممکن است از ناحیه بعضی از آنان اشتباهات و یا خلاف‌هایی بروز نماید ولی برای جلوگیری از آنها باید از طرف شورای مدیریت حوزه هیئتی مامور رسیدگی و تذکر دادن و توبیخ و تنبیه متهمین تعیین شود که خودشان مسائل را بررسی و حل نمایند و یا نهایتاً از طرف آنان به محاکم قضائی رسمی ارجاع شود. قدرتمندان معمولاً گرهائی را که از دست باز می‌شود با دندان باز می‌کنند و این امر صحیحی نیست. امید است حضرت‌تعالی به هر نحو صلاح می‌دانید اقدامات لازمه را مینویسید. والسلام علیکم ورحمات الله وبرکاته

۱ رمضان المبارک ۱۴۱۳ ۱۳۷۱/۱۲/۴

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۳۶: پیام تسلیت معظله به مناسبت ارتحال حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی
بسم الله الرحمن الرحیم

انا لله وانا الیه راجعون

اذا مات المؤمن الفقیه نلم فی الاسلام تلمه لایسدها شی (اصول کافی، ج ۱) رحلت اسفبار استوانه تقوی و فضیلت، فقیه بزرگوار و مرجع عالیقدر عالم تشیيع، زعیم حوزه‌های علمیه حضرت آیت‌الله العظمی آقای حاج‌سید محمد رضا گلپایگانی اعلی‌المقامه برای جهان اسلام و روحانیت شیعه ضایع‌ای بزرگ و تلمه جبران‌ناپذیری بود. فقیه متعهد و گرانقدری که بیش از نیم قرن به تدریس علوم اسلامی و تربیت علما و فضلاء اشتغال داشتند و با ذهن وقاد و حسن سلیقه و پشتکار مسائل عمیق فقهی را بررسی و تحقیق می‌کردند و در این زمینه هزاران نفر شاگردان خوب تحویل حوزه‌های علمیه و بلاد اسلامی دادند. فقیه والامقامی که بیش از سی سال متصدی مرجعیت شیعه بودند و همواره در تقویت منهب اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم جمعین و دفاع از ارزشهای اسلامی سعی و کوشا بودند، و در مبارزات با طاغوت و به تشر رساندن انقلاب اسلامی ایران از یاران صدیق رهبر فقید انقلاب و پشتیبان محکمی برای ایشان بودند، و در حملات رژیم طاغوت بر حوزه علمیه قم مورد هجوم واقع شدند و مستحاصل فشارهای طاقت‌فرسائی گردیدند، و پس از بازداشت و تبعید امام راحل رضوان الله تعالی علیه عهددار اداره حوزه مقنسه قم بودند. و بالاخره با دلی پرخون از تعدیات و تجاوزات و گرفتاریهای مسلمین در مناطق بحرانی جهان اسلام دعوت حق را لبیک گفتند و جزا الله تعالی عن الاسلام و اهله خیر الجزا و حشره مع اجداده الکرام. اینجانب این مصیبت بزرگ را به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و حضرات آیات و حجج اسلام و حوزه‌های علمیه شیعه و مجامع علمی بخصوص حوزه علمیه قم، و به شیعیان جهان بخصوص شاگردان و علاقمندان و مقلبین، و به بیت

شریف و معظم ایشان بخصوص آیات و حجج اسلام آقایان آیت‌الله‌زادگان و اصهار و احفاد معظمه دامت‌افاضاتهم تسلیت می‌گویم، و از خداوند قادر متعال علو درجات و حشر با اجداد طاهریین برای آن بزرگوار و صبر جمیل و اجر جزیل و سلامت و توفیق بیشتر خدمت به اسلام عزیز برای همه منسوبین و علاقه‌مندان ایشان، و حفظ قداسست و حرمت حوزه‌های علمیه و روحانیت متعهد را تحت حمایت و توجه حضرت ولی‌عصر ارواحنا لعلنا الفنا و همت و فداکاری مردم شریف و مبارز ایران مسئلت می‌نمایم. والسلام علی جمیع اخواننا المسلمین و رحمة الله و برکاته

۱۳۷۲/۹/۱۹

قم، حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۳۷: پیام تسلیت معظمه به مناسبت ارتحال حضرت آیت‌الله العظمی سبزواری
بسم الله الرحمن الرحیم

انا لله و انا الیه راجعون

اذا مات المؤمن الفقیه تلم فی الاسلام تلمه لا یسدها شی (اصول کافی)

رحلت فقیه بزرگوار و مرجع عالی مقدار استاد حوزه علمیه نجف اشرف حضرت آیت‌الله العظمی آقای حاج سید عبدالاعلی موسوی سبزواری علی‌الله مقامه ضایعای بزرگ و تلمه جبران ناپذیری بود برای عالم تشیع، عالم جلیل القدری که در علوم اسلامی از قبیل تفسیر و فقه و اصول محقق و مستبحر و مولف و در زهد و تقوی مشارک‌البنان بودند و آخر الامر با خشونت‌های بعثیان ظالم و یورشهای آنان به حوزه علمیه نجف اشرف و اعتاب مقدسه و مردم مسلمان عراق مواجه شدند و در این راه متحمل رنج و فشارهای طاقت فرسا شدند و بالاخره با دلی پر خون نسبت به جنایات و حملات شدید علیه اسلام و تشیع به دار بقا شتافتند، فجزاه الله تعالی خیر الجزا، اینجانب این مصیبت بزرگ را به حضرت ولی‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه الشریف و حضرات آیات عظام و علما اعلام و حوزه‌های علمیه و شیعیان جهان بالاخص حضرات حجج اسلام آیت‌الله‌زادگان محترم ایشان و همه منسوبین و مقلدین معظمه تسلیت می‌گویم، و از خداوند قادر متعال علو درجات و حشر با اجداد طاهریین برای آن بزرگوار و صبر جمیل و اجر جزیل برای همه منسوبین و علاقه‌مندان و رفع شر ظالمین و طواغیت زمان، و عظمت اسلام و مسلمین و حفظ حوزه‌های علمیه را در پناه حضرت ولی‌عصر عجل‌الله فرجه مسالت می‌نمایم، والسلام علی جمیع اخواننا المسلمین و رحمة الله و برکاته

۲۸ صفر ۱۴۱۴ ۱۳۷۲/۵/۲۶

قم المقدسه حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۳۸: پیام تسلیت معظمه به مناسبت ارتحال حضرت آیت‌الله العظمی اراکی
بسم الله الرحمن الرحیم

انا لله و انا الیه راجعون

اذا مات المؤمن الفقیه تلم فی الاسلام تلمه لا یسدها شی (اصول کافی)

رحلت عالم بزرگوار و مجتهد عالی مقدار استوانه تقوی و فضیلت مرجع عالیقدر تشیع شیخ الفقها و المجتهدین آیت‌الله العظمی آقای حاج شیخ محمدعلی اراکی طاب ثراه برای عالم اسلام و روحانیت شیعه تلمه‌ای بود جبران ناپذیری که بیش از نیم قرن بر مسندتدریس علوم عالییه اسلامی تکیه زدند و شاگردان عالم و متهمدی تربیت کردند. معظمه آخرین مجتهد مبارز از شاگردان و تربیتشدگان موسس و پایه‌گذار حوزه علمیه قم مرحوم آیت‌الله العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس سره و از یاران و علاقه‌مندان رهبر فقید انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی قدس سره بودند، و مرحوم امام برای ایشان احترام خاصی قائل بودند.

اینجانب این مصیبت بزرگ را به حضرت ولی‌عصر امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف و حضرات آیات و علما اعلام و حوزه‌های علمیه بخصوص حوزه علمیه قم حرم انماطهار سلام الله علیهم اجمعین و مدفن پاک حضرت معصوم سلام الله علیها و به خدمتگزاران اسلام و تشیع و جمهوری اسلامی ایران پایگاه تشیع و به همه شیعیان جهان و علاقه‌مندان و مقلدین معظمه و به بیت شریف معظمه و هم‌فرزندان و بازماندگان محترم بخصوص دو عالم متهمد حضرات حجج اسلام و المسلمین آقایان مصلحی و الهی فرزند و داماد معظمه دامت‌افاضاتهم تسلیت می‌گویم، و از خداوند قادر متعال علو درجات و حشر با انماطهار سلام الله علیهم اجمعین برای آن بزرگوار و صبر جمیل و اجر جزیل برای همه فرزندان و منسوبین و علاقه‌مندان آن مرحوم و دفع شر همه ظالمین و طواغیت زمان و عظمت و قدرت اسلام و مسلمین جهان و توفیق جهاد و کوشش برای حضرات آیات و علما اعلام در نشر علوم و معارف اسلامی و حفظ حوزه‌های علمیه در پناه حضرت ولی‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه الشریف مسئلت می‌نمایم، والسلام علی جمیع اخواننا المسلمین و رحمة الله و برکاته

۲۶ جمادی‌الثانیه ۱۴۱۵ ۱۳۷۳/۹/۹

قم، حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۳۹: نامه معظمه به آقای دکتر فضل‌الله صلواتی پس از حادثه اهانت و سو قصد به ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم

اصفهان جناب مستطاب آقای دکتر فضل‌الله صلواتی استاد محترم دانشگاه دامعه و توفیق پس از سلام و تحیت حادثه

اخیر ایذا و تهدید و اهانت به جنابعالی که به شکل سو قصد اتفاق افتاد موجب تاسف و تاسف شد، مراتب علم و فضل و سوابق مبارزاتی و انقلابی جنابعالی در رژیم گذشته بر کسی پوشیده نیست شما یک چهره شناخته شده‌ای هستید که توسط ساراگشاه کرارا یا زندانی و شکنجه و تبعید می‌شدید و یا به اشکال دیگر مورد اینها و آزار قرار می‌گرفتید، با این حال در تمام مراحل با استقامت و تحمل شداند هم جنابعالی و هم خانواده محترمتان به راه حق که حمایت از نهضت اسلامی مردم به رهبری مرحوم امام راحل (قده) بود ادامه می‌دادید، و به علاوه نسبت به بسیاری از فارغ التحصیلان این کشور حق استادی و تربیت اسلامی دارید. جای تاسف است که در جمهوری اسلامی که امثال جنابعالی برای تشکیل آن تاکنون آن همه سختیها را متحمل شده‌اید به جای استفاده از فضل و درایت و تجربیات ارزنده شما این‌گونه با امثال شما برخورد می‌شود.

اینجانب حرکات اخیر در اصفهان مخصوصاً نسبت به جنابعالی و در مشهد مقدس نسبت به بعضی از جوانهای متعهد و انقلابی را سیاست غلط جدید و زنگ خطری می‌دانم برای نظام اسلامی کشور که جناح قدرت طلب شکست خورده در انتخابات ریاست جمهوری برای قلع و قمع و جمع مخالفین سیاسی خود شروع کرده‌اند، و آثار سو آن نسبت به اصل انقلاب و نظام و در جهت تامین اهداف دشمنان خارجی بر کسی پوشیده نیست. سیاست حذف فیزیکی و یا ترور شخصیتی نیروهای اصیل انقلاب و نظام یکی از برنامه‌های قدیمی آمریکا و اسرائیل و ایادی آنان بوده و هست. این سیاست شیطانی یک روز توسط گروههای الحادی و منافق صورت می‌گرفت، و امروز توسط عناصر سادطرح و فریب‌خورده دیگری که تاسف‌ناکانه با نامهای مقدس، آنان را مأمور اجرای این سیاستهای شیطانی نموده‌اند.

امیدوارم مسئولین کشور به خطر این‌گونه برخوردها توجه نمایند و تا دیر نشده درصدد اصلاح امور و تغییر این سیاست برآیند. از خداوند قادر متعال سلامت و توفیق جنابعالی را در راه خدمت به اسلام عزیز و انقلاب و کشور مسألت می‌نمایم والسلام علیکم و علی جمیع اخواننا المؤمنین و رحمات الله و برکاته

قم المکرّمه ۱۳۷۶/۸/۲۳

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۴۰: نامه معظمله به آیتالله پسندیده در مورد رکسالت حجبالاسلام سید احمد خمینی

بسم الله الرحمن الرحيم

جماران آیتالله آقای حاج سید مرتضی پسندیده دامعزّه و بقانه

پس از سلام و تحیت، استماع خبر ناگوار کسالت ناگهانی و سخت یادگار حضرت امام طاب‌ثراه جناب مستطاب حجبالاسلام آقای حاج سید احمد خمینی حفظه الله موجب تاسف و تأثر شد. امید است خداوند قادر متعال به لطف خود و به برکت اجداد طاهرین ایشان سلام الله علیهم جمعین به ایشان و به همه بیماران اسلام شفای عاجل عنایت فرماید.

مستدعی است مراتب تأثر و تفقد اینجانب را به مخیره مجلله والده محترمه ایشان و به خانواده محترمه و آقازادگان ایشان مخصوصاً جناب‌عصام الاعلام آقای حاج سید حسن آقا و به همه علاقمندان محترم ابلاغ فرمایید. انتظار می‌رود آنان در همه گرفتاریها صابر و بردبار باشند که: "انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب". والسلام علیکم و رحمات الله.

۱۳ شوال ۱۴۱۵ ۱۳۷۳/۱۲/۲۳

قم، حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۴۱: پیام تسلیت معظمله به مناسبت درگذشت حجبالاسلام حاج سید احمد خمینی

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا الیه راجعون

جماران جناب مستطاب آیتالله آقای حاج سید مرتضی پسندیده دامعزّه و توفیق پس از سلام و تحیت، مصیبت ناگوار ارتحال نابهنگام مرحوم مغفور یادگار حضرت امام طاب‌ثراه جناب مستطاب حجبالاسلام آقای حاج سید احمد خمینی رحمه الله علیه که عمر خود را در راه انقلاب و اهداف حضرت امام قدس سره صرف نمود موجب تاسف و تأثر شد.

اینجانب این مصیبت بزرگ را به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و به حضرات علما اعلام و خدمتگزاران به اسلام و کشور و به همه علاقمندان و به بیوت شریفه و محترمه حضرات امام خمینی (ره) طباطبائی و تقفسی مخصوصاً به حضرت تعالی و والده مجلله مکرمایشان و خانواده و فرزندان بخصوص جناب مستطاب ثقه الاسلام آقای حاج سید حسن آقا دامتوفیقاته و به جناب مستطاب آیتالله سلطانی دامتبرکاته تسلیت می‌گویم و از خداوند قادر متعال برای آن مرحوم غفران و حشر با اجداد طاهرین سلام الله علیهم جمعین، و برای همه بازماندگان و علاقمندان صبر جمیل و اجر جزیل و برای فرزندان و یادگاران آن مرحوم سلامت و سعادت و توفیق بیشتر مسئلت می‌نمایم.

در خاتمه به منظور تسلی خاطر والده مجلله ایشان که سابقاً داغ فرزند عزیز و ارزنده خود مرحوم حجبالاسلام والمسلمین آقای حاج آقامصطفی طاب‌ثراه و فعلاً داغ حجبالاسلام آقای حاج سید احمد را دیدنند حدیث با ارزش و تسلی دهنده‌ای از امام صادق علیه السلام را یاد آور می‌شوم باشد موجب صبر و بردباری ایشان گردد:

فی الکافی (ج ۳، ص ۲۱۸) بسنده عن ابی عبد الله (ع) قال: "تولد یقده الرجل افضل من سبعین ولدا یخلفهم بعده کلهم قد ركبوا الخیل وجاهدوا فی سبیل الله."

"انسان یک فرزند را از پیش بفرستد و داغ او را ببیند برای او افضل است از هفتاد اولاد که بعد از او بمانند و در راه خدا جهاد نمایند." والسلام علیکم و رحمات الله و برکاته. ۱۷ شوال المکرّمه ۱۴۱۵ ۱۳۷۳/۱۲/۲۷

قم، حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۲۴۲: فرازهایی از نصایح پدرا نه معظمه به اعضای دفتر پس از درگذشت آیت‌الله العظمی اراکی، مورخه ۱۳۷۳/۹/۱۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

... بارها گفتام من امتیازی بر دیگران ندارم، من یک طلبی‌ام هستم مثل شما... از همه شما آقایان خواهش می‌کنم اگر کسانی نسبت به من اهانت می‌کنند چه به زبان یا در روزنامه و یا شبنامه عکس‌العمل نشان ندهید زیرا عکس‌العمل باعث اختلاف و نزاع می‌شود، ما نیاز به آرامش داریم، باید حوزه آرام باشد، باید برای حفظ حوزه، حفظ کشور، حفظ اسلام و مسلمین وحدت کلمه داشته باشیم، درگیری به مصلحت اسلام نیست، اختلاف و تفرقه به مصلحت کشور و حوزه علمیه نیست، حالا یک انسانی چیزهایی می‌گوید بگوید، یا می‌نویسد بنویسد، اینها جواب دادن ندارد و بالاخره روز قیامت باید چیزهایی باشد که جبران گناهانمان را بکند، بنابراین من تاکید می‌کنم و خواهش می‌کنم در مقابل اهانت‌هایی که به شخص من می‌شود عکس‌العمل نشان ندهید و به دیگران هم بگویید...

وحدت کلمه را در برابر دشمنان بیگانه و خارجی حفظ کنیم، باید با هم باشیم تا بتوانیم حریم اسلام و مسلمین را حفظ نماییم، و قتل‌عام را صرف منازعات جزئی و درگیری‌های داخلی نماییم، چون امروز جهان اسلام گرفتار است، امروز در افغانستان می‌بینید چه می‌گذرد، امروز در یوسوسی و هرزگوین می‌بینید چه جنایاتی می‌شود چگونه صربها دارند مسلمانان را قتل‌عام می‌کنند و دنیا ساکت است، این مصیبت نیست کارویاها برای یک سگ یا یک گربه‌شان راه‌پیمایی می‌کنند به اسم حمایت از حیوانات، اما این همه مسلمان را دارند می‌کشند هیچ حرفی نمی‌زنند و سازمان ملل هم دفع‌الوقت می‌کند و برای آن که پرستی‌شان حفظ شود گاهی یک چیزی می‌گوید ولی امتیاز بیشتر را به صربها می‌دهد، آیا این درد نیست برای ما مسلمانها. این مساله فلسطین مگر کم مهم است که یک روز با اسرائیل می‌جنگیدند و امروز خود فلسطینیها به جان هم افتادند، در روایت است نهضتی از قم شروع می‌شود و قدس عزیز را از دست یهود و اسرائیل نجات می‌دهد، امیدواریم شاهد آن روز باشیم، علی‌ای حال با توجه به این مشکلات و دردهایی که عالم اسلام به آن گرفتار است استکبار و دشمنان اسلام در کمین‌ناپودی ما و همه مسلمانان نشستند، باید بیدار باشیم و تشنه و تفرقه در میانمان نباشد و از منازعات جزئی و درگیری‌ها اجتناب نماییم، لذا من تاکید می‌کنم کسی چیزی برای من می‌گوید یا می‌نویسد که موجب وهن من می‌شود اعتنا نکنید و از آن بگذرید، چیز مهمی نیست....

واقعا اگر گناه نبود و احساس مسئولیت شرعی نمی‌کردم می‌رفتم در گوشه‌ای مشغول مطالعه و عبادت و دعا می‌شدم و از همین کار جزئی هم که مراجعات مردم هست کنار می‌کشیدم، اما می‌ترسم اگر کنار بروم روز قیامت مسئول باشم... به همه آقایان عرض می‌کنم که اگر شما مرید و علاقه‌مند به یک آقای هستی احترام شما به او مستلزم این نیست که به دیگران اهانت کنید یا نسبت به دیگری جسارت نمایید، سعی کنید به هیچ یک از علما، بزرگان، فضلا، مدرسین و حتی به یک مسلمان ساده بی‌احترامی نشود، در حدیث است: "من اهان لی ولیا فقد بازونی بالمحاربه، هرکس به یکی از مومنین اهانت کند با خدا سر جنگ دارد." پس توهین به کسی نکنید، که اینها جواب دارد، بازخواست دارد، شخصی خدمت رسول اکرم (ص) آمد گفت: "یا رسول الله اوصنی، ای رسول خدا وصیت کن مرا" حضرت فرمود: "احفظ لسانک" تا سه مرتبه فرمود زبانت را حفظ کن، و در آخر فرمود: "هل یکب الناس فی النار علی منازعهم الا حصائد السنتهم، آیا چیزی مردم را در آتش خواهد انداخت مگر دروغ‌های زبانتان"، ما خیال نکنیم هرچه گفتیم یا نوشتیم تمام شد، این طور نیست، هر حرفی می‌زنیم عواقب دارد، دنباله دارد، و تمام آثارش در نامه عمل ما نوشته می‌شود که چرا این حرف را زدیم، لذا در حرف‌هایمان و گفتارمان مراقب باشید....

هر حرفی را انسان نباید بزند، تازه این هم به نفع دیگری، آیا عقلایی است آدم برای دیگری به جهنم برود. بنابراین سعی کنید که به کسی اهانت نکنید، به علما، بزرگان، خدمتگزاران و مسلمانها احترام بگذارید، کاری نکنید دشمنان اسلام از ما سو استفاده کنند... بارها گفتام که بیت ما مربوط به امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) است، این امکانات جزئی که هست مربوط به ایشان و بیت‌المال است و این دفتر برای امور شرعی و مسائل دینی و مباحث علمی و اعتقادی باز می‌باشد، و شما هرکاری می‌کنید برای خدا و امام زمان باشد، از خداوند می‌خواهیم به همه ما توفیق دهد که به اسلام و مسلمین خدمت کنیم. خداوند درجات حضرات امام خمینی و آیت‌الله العظمی گلپایگانی و آیت‌الله العظمی اراکی قدس سرهم را متعالی فرماید. والسلام علیکم ورحمات الله وبرکاته

پیوست شماره ۲۴۳: نامه جمعی از شاگردان معظمه به حضرات آقایان علما و مراجع درباره اخلاگری در درس فقه ایشان مورخه ۱۳۷۳/۱۰/۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرات آیات و علما اعلام و مسئولین محترم حوزه علمیه قم "وفقه‌الله لمرضاته" ضمن عرض سلام، بسه اطلاع آقایان می‌رسانیم که در تاریخ ۱۳۷۳/۱۰/۳ و در پایان درس فقیه‌القیصر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری (حفظه‌الله تعالی) جمعی تحریک شده حدود ۳۰ تا ۴۰ نفر از طلاب مبتدی و جوان اقدام به شکستن و تخریب وسائل در حسینیه شهدا (محل درس) نمودند و با شعارهای بسیار زننده که حاوی توهین نسبت به استاد گرامی حوزه و نیز حمایت از رهبری بود به ایجاد ناامنی پرداختند و بعد هم با تهدید طلاب و فضلا (به اینکه از فردا درس تعطیل است و اگر کسی در درس حاضر شود به عنوان ضدانقلاب با او برخورد خواهد شد) سعی در به تعطیل کشاندن درس نمودند، البته هیچکس به آنها پاسخی نداد و طبق سفارشات مکرر فقیه‌القیصر و همانند معظمه سکوت نمودیم.

حالا جای سؤال است که این افراد با چه مجوزی این اقدامات غیرقانونی و غیرشرعی را انجام می‌دهند؟ چرا از سوی

مسئولین امر اقدامی برای رعایت امنیت و قانون صورت نمی‌گیرد؟ اگر ادعا می‌شود که اینها مردمند، آیا شاگردان ایشان جز مردم نیستند؟ یا عده‌ای از مردم حق دارند حق دیگر مردمان را نادیده بگیرند؟ آیا این عده که روز قبل هم (بعد از نماز جمعه) اقدام به هتاک کرده و روز قبل از آن اطلاعیه داده بودند و هیچ گونه مانعی برای حرکات تغییرقانونی خویش نیافتند از دیدگاه مسئولین و آقایان علما کاری پسندیده انجام دادند و این‌گونه اعمال را حمایت از رهبری می‌دانند؟ اگر این اعمال را ناروا می‌دانند، پس چرا اقدام صریحی برای توقف این حرکات نابخردانه انجام نمی‌گیرد؟ آیا اگر حضرت امام خمینی (قدس سره الشریف) به جای سفارش به استفاده مردم و نظام از درس ایشان نعوذ بالله سفارش به آزار و اذیت می‌نمودند این افراد زشتتر از این عمل می‌کردند؟ آیا مسئولین توان جلوگیری از این ناامنی‌ها را ندارند؟ گمان ما بر این است که هم توان جلوگیری از ناامنی را دارند و هم موظف به پیشگیری هستند، وگرنه موجبات وهن و خسارات غیر قابل جبران برای حوزه‌های علمیه و نظام جمهوری اسلامی فراهم آمده و سستی عقیده و ایمان عمومی مردم را در پی خواهد داشت، و در آینده‌ای نه چندان دور همه شخصیتها و درسهای حوزه دچار ناامنی گردیده و در نهایت خدای ناکرده ضمه‌حلال حوزه را شاهد خواهیم بود. والسلام علیکم و علی عباد الله الصالحین

شاگردان درس حضرت آیت الله العظمی منتظری

پیوست شماره ۲۴۴: نامه جمعی از اساتید و مدرسین دانشگاه به حج‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی در مورد حمله به حسینیه و درس فقیه‌عالیقدر

بسمه تعالی

جناب حج‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی

ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران

سلام علیکم

همانگونه که استحضار دارید، روز جمعه دوم دی ماه ۱۳۷۳ گروهی با اعلام قبلی در مقابل بیت آیت الله العظمی منتظری در قم اجتماع کرده و شعارهای موهن و تهدیدآمیز نسبت به ایشان روا داشتند. همچنین گروه مذکور علاوه بر پخش اعلامیه‌های توهین‌آمیز در سطح شهر، روزشنبه مجدداً با حمله به درس خارج فقه ایشان و به منظور تعطیل کردن درس اقدام به تعرض و تخریب در محل کردند که با تاکید آیت الله منتظری بر سکوت و خودداری حاضران از عکس‌العمل، از یک نزاع بی‌حاصل جلوگیری شد. بسا توجه به اینکه این قبیل اقدامات ناقض حقوق فردی مشروع و مصرح در قانون اساسی است و همچنین عوارض سونی را در جامعه دنیال دارد، از آن جناب به عنوان حافظ قانون اساسی خواهانیم که از تکرار این‌گونه اعمال جلوگیری فرمایند تا حاکمیت قانون و اصول انقلاب تضمین گردد. والسلام ۱۳۷۳/۱۰/۶

جمعی از اعضای هیئت علمی، اساتید و مدرسین دانشگاه‌های تهران و محققین و نویسندگان علمی مدرسی: لو ترک القطن لنام سید هاشم آقاچری: اقدام ضداسلامی، ضدانقلابی و ضدقانونی تجاوز به حریم استوانه انقلاب حضرت آیت الله العظمی منتظری را محکوم می‌کنم عباس عبدی حسین قاضیان محمد ترکان حاتم قادری علی رضاقلی سعید سبزیان مجتبی بدیعی حسین اعتمادی قاسم میقانی: حداقل انتظار اجرای قانون اساسی به عنوان خونهای شهدای انقلاب است تا موجب دوام سایر نهادهای انقلاب گردد حمید حقانی علیرضا علوی تبار سید مسجبتی شبیری سید محمود حسینی محمود صارمی سید عبدالحسین حجتزاده جلیل رضایی مهدی باقی مهدی آریاسین عمادالدین باقی: تجاوز، توهین و ارباب، نسبت به هر شهروندی محکوم است چه رسد به یک مرجع بزرگ دینی. چهره خشونت همیشه زشت است پایه‌گذاری این سنتها جز بی‌اعتمادی و از هم‌گسیختگی در پی نخواهد داشت. این روشها چون تسیخ دو دم است و قریبانیان بعدی‌اش مرتکبین و مویدین آن خواهند بود. فرهنگ خشونت‌همه سرمایه‌ها و استعدادهای کشور را می‌بلعد حسین واله تحسین طبیعت‌شناس محمود دهقانی اکبر گنجی محمد رحمانی محمدعلی زکریایی محمدرضا قزوینی محمدنقی شهیدی احمد جعفرنژاد طهرمورت حسنقلی پور محمدرضا نیکبخت هادی اسفندیاری منصور مومنی عبدالرضا افتخاری بهروز دری داود سلیمانی رضا تهرانی کاظم میقانی اسماعیل بلوری.

رونوشت: مدیریت محترم حوزه علمیه

مطبوعات

پیوست شماره ۲۴۵: نامه آقای سعید منتظری به آیت الله خامنه‌ای، مورخه ۱۳۷۳/۱۰/۲۴

بسمه تعالی

حضور محترم مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای حفظه الله

بسا عرض سلام و درود خالصانه و تبریک صمیمانه ایام مبارک شعبان المعظم و با امید به سرفرازی جمهوری اسلامی و برقرارای عدل و تحقق نظرات بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی (ره) و خوشنودی حضرت بقیه الله الاعظم امام زمان (عج) که بنا به وظیفه شرعی و برادری اسلامی، پس از سالها فراق لحظاتی مصدع اوقات شریفتان می‌گردم. چندی سال است که فضای مسموم ایجاد شده باب گفتگو را با شما و سایر دوستان و یاران دیروز بسته است، در حالی که "گفتگو" کلید دریافت حقایق و حتی به طور کلی رمز تفاهم ملی و مذهبی هر اجتماعی است.

پس از حملات زشت و نابخردانه روزهای جمعه و شنبه ۲ و ۳ و ۴ به حسینیه شهدا، گرچه مانند هر آزاده‌ای آزاده خاطر شدم اما آن را به‌غافل نیک گرفته و با خود اندیشیدم که گوشه‌هایی از این آزارهای چندساله را در نامه‌ای به عنوان درد دل برای شما بنویسم (و اگر فرصتی دستداد تفصیل آن را در مجالی دیگر برایتان بگویم) اما چند بار فزانه‌ای از آن را نوشته و پاره کردم. می‌نوشتم اما انبوهی از سئوالات بر من هجوم می‌آورد و مایوس می‌شدم و فکر می‌کردم آیا کسانی که احیاناً از این

نامه مطلع می‌شوند آن را حمل بر سو نیت نخواهند کرد؟ آیادستخوش تحلیلهائی که در مخیله من هم خطسور نکرده قرار نخواهد گرفت؟ و آیا و آیا... اما سرانجام در این جدال حس اعتماد پیروز شد و تصمیم گرفتم با تداعی آن روزهای خدایی و به یادماندنی انقلاب و جنگ و آن گذشته پر از وفا و صمیمیت و یکدلی قلم به دست بگیرم و باشما در آن فضای ملکوتی گفتگو کنم، و چون در هفته جانباز بسر می‌پریم و عبارات زیبای شما را در مورد جانبازان دیدم خود انگیزه‌های مضاعف شد که نه فقط به عنوان سعید منتظری بلکه به عنوان جانباز کوچکی از انقلاب نیز علاوه بر اینکه هیچ منتی ندارم تاسف می‌خورم از اینکه چرا مانند بسیاری دوستان همه وجود رهین منت شهادت نشد با شما سخن بگویم.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای عقاید و نظرات پدر من که دوست و دشمن بر سابقه طولانی و درخشان مبارزه و ققاهتش اعتراف دارند بر کسی پوشیده نیست که هر روز عنای می‌خواهند چیزی را به ایشان نسبت دهند. پدرم همواره معتقد بود که در ایران با توجه به خصوصیات خاصی که از نظر انسانی جغرافیائی، فکری، مذهبی، زبانی و... وجود دارد باید همه کسانی که اسلام، ایران و انقلاب را قبول دارند (حتی اگر من و شما را قبول ندارند) زیر یک پرچم واحد جمع شوند و در فضائی آزاد به سازندگی پرداخته و در گردش امور مشارکت کنند، وگرنه این کشور همیشه دچار بی‌ثباتی و... خواهد بود و هیچ وقت فرصت پیشرفت پیدا نخواهد کرد و بقای حکومت اسلامی و ولایت‌فقیه را هم در گرو عمل به این مهم می‌دیدند.

ایشان آزادی و گرایش به وفاق ملی را آرمان مهم انقلاب اسلامی دیده که استقلال کشور را هم تضمین خواهد کرد، و این نظریه هیچ وقت دلاله بر نفی دوستان و یاران او در انقلاب و ترجیح مخالفان آنها نمی‌کرد، و با وجود آنکه ایشان از پایه‌گذاران انقلاب و نظام مقدس جمهوری اسلامی بوده و از همه نزدیکتر به کارگزاران نظام می‌باشند اما همواره عناصری کوشیده‌اند نظام و دست اندرکاران آن را در جبهه دشمنی با ایشان قرار دهند و بالعکس، شما و همه کسانی که از سالها پیش که من کودکی بیش نبودم ایشان را می‌شناسید و به روحیه خاص و صراحت‌لهجه ایشان بخوبی واقفید، اما هر بار که کلامی بر زبان جاری نمودند بدون اینکه روحیه معروف ایشان را در نظر بگیرند حمل بر غرض کردندو به همین بهانه‌های واهی طی چند سال گذشته یکسره و یکطرفه به ایشان تاخت‌ناهند و دهها هزار جلد کتاب و جزوه و صدها مطلب و مقاله در روزنامه‌های کثیرالانتشار با امضاهای معلوم و مجهول و یا مجهول علیه ایشان منتشر شده و می‌شود و در هر کوی و برزن و شهر و روستا توزیع کرده و می‌کنند، و اگرچه حجم آنچه به عنوان دفاع در آمده در مقایسه با آنها بی‌مقدار و غیر قابل ذکر است و با آنکه در مقابل آن همه گفته‌ها و نوشته‌های کاملاً یکطرفه جواب و سند و دلیل کافی وجود داشت اما ایشان سکوت کردند، زیرا آنان را هم عضو خانواده خود دانسته و دفاع کردند از موجب تشدید تضاد خانوادگی و داخلی و به زیان نظام و انقلاب می‌دانند و لذا سکوت برایشان گوارتر بوده و هست، و به همین خاطر من همین‌ها را از این مقوله‌ها حرف بزنم که این قبیل مجادله‌ها پنجه در روی برادر افکنند است، بلکه می‌خواهم بر اساس "کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة" از ظلمهایی که در این راستا به کسانی دیگر شده و از عوارضی که ایجاد کرده و می‌کند سخن بگویم.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در طی چند سال گذشته به عناوین مختلف دهها نفر دستگیر شده‌اند و مسائل مختلفی بر ما گذشته است که فقط به مواردی از آن پرداخته توضیحاتی مختصر پیرامون آنها نگاشته که امید است مضمح نظر قرار گیرد. البته اینجانب در حلی نیستم که خواسته باشم در مقام قضاوت‌تقرار گیرم ولی آنچه مهم و باعث ذکر این مورد گشت اتفاق نظر راجع به عدم تناسب جرم و احکام صادره نسبت به برادران و سروران عزیز است که جملگی از مخلصین و محبین امام و انقلاب اسلامی بوده و در این راه افتخار آفرین لحظه‌ای تردید به خود راه نداده‌اند و همین بس که جملگی از پیش کسوتان انقلاب و جبهه و جنگ و از خانواده‌های محترم و گرانقدر شهدا می‌باشند و به همین جهت است که این مورد را مقدم بر بقیه موارد و به جهت مراعات مصالح عالی و حقوق شرعی مسلم این عزیزان، تقاضا نمودم مورد توجه و امعان نظر حضرت‌تعالی قرار گیرد.

الف افراد و احکام صادره:

۱- حجه‌الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ غلامحسین ایزدی: اینجانب کوچکتر از آنم که خواسته باشم در مورد فضائل و مناقب و مراتب بلند زهد و تقوا و... ایشان توضیح دهم و خود حضرت‌تعالی یقیناً نسبت به ایشان و سوابق و لواحقشان شناخت کامل دارید. به هنگام دستگیری ایشان نماینده فقیه‌عالیقدر در نجف‌آباد و سرپرست و مدرس حوزه علمیه با افتخار این شهر شهید داده بودند که بازداشت ایشان منجر به بروز مسائل ناهنجاری از جمله حمله به زنان محترمی شد که برای آزادی ایشان تحصن آرام برگزار نموده و مشغول خواندن دعا بودند، و نهایتاً با عنوان نمودن اتهامهای موهوم و بی‌اساسی ایشان را مظلومانه به ۵ سال تبعید در خرم‌آباد محکوم کردند.

۲- روحانی خدوم و بسیجی حجه‌الاسلام آقای زمانیان: که به جرم حمایت از آقای ایزدی به ۶ سال زندان محکوم گردیده است و هیچ اتهام دیگری ندارد.

۳- مهندس محمود دردکشان: از دوستان و یاران برادر شهیدم از قبل از انقلاب و بعد آن و از فعالین جبهه و جنگ و قرارگاه رمضان و در زمان دستگیری، مدیر کل تخلفات اداری وزارت پست و تلگراف و تلفن و استاد دانشکده مخابرات و سرپرست دو خانواده شهید گرانقدر جنگ‌تحمیلی (جرم ایشان حداکثر تکثیر و توزیع جوابیه‌هایی بر تهنه‌های مطروح شده نسبت به فقیه‌عالیقدر و محکومیت ایشان ۴ سال زندان کتا به حال دو سال آن را گذرانده است.)

۴- برادر جانباز حجه‌الاسلام شیخ حسنعلی نوریها: گوینده و نویسنده توانائی که اوایل انقلاب در کنار برادر شهیدم و بعد از آن همواره در جبهه‌های جنگ حضور داشت و به اتهام ترویج فقیه‌عالیقدر به ۲ سال زندان محکوم گردیده و حدود یک سال از آن را گذرانده است.

۵- کارگر زحمتکش و مخلص آقای خیراللهی: که به جرم فروش رساله فقیه‌عالیقدر در نماز جمعه اصفهان به سه ماه تبعید در یزد و پس از گذراندن این دوران نظر به اینکه باز به فروش کتاب ادامه دادند به ۷۰ ضربه شلاق و ۹ سال زندان محکوم گردیده و بیش از یک سال است کدر زندان بسر می‌برد (بسیار جای تاسف است که این جرم و حکم صادره بر آن را روزنامه کیهان هم

چاپ کرده بود. (قابل توجه است که ایشان علاوه بر سوابق حضور مکرر در جبهه و مجروحیت، چند تن از اعضای خانواده‌اش به شهادت رسیده‌اند و او تنها سرپرست مادر سالخورده خود می‌باشد.

۶ روحانی مخلص و برادر عزیزم حجی‌الاسلام حاج شیخ غلامرضا حجتی: که حدود سه‌ماه است دستگیر شده و با آنکه طی تلفنی که زده‌اند ناراحتی کلیه شکایت داشته ولی با این حال در تمام این مدت در سلول انفرادی بوده و با کمال تأسف خبر از بی‌خوابی دادنه‌های مداوم و...؟ نسبت به ایشان وجود دارد و تأسف انگیزتر اینکه تنها جرمی که نسبت به وی سراغ دارم حدود ۱۲ سال هم بحث بودن با اینجانب در دروس حوزوی می‌باشد. لازم به ذکر است که برادر ایشان اولین شهید جهاد سازندگی نجف‌آباد بوده است.

۷ برادر عزیز حجی‌الاسلام حاج سید ناصر موسوی: که از زندانیان قبل از انقلاب و از علمداران قیام ۱۵ خرداد ۱۳۵۶ در مدرسه مبارک‌فیه و بعد از انقلاب هم در خدمت سپاه پاسداران انقلاب و دفتر فقیه‌عالیقدر که حدود ۲ ماه زندان انفرادی و...؟ را متحمل و اینک موقتا تا زمان دادگاه آزاد گردیده است. (جرم ایشان فتوایی کردن چند نسخه از جوابیه تهمت‌های وارده بر فقیه‌عالیقدر بوده است.) قابل ذکر است که ایشان هم برادرش شهید مفقود الجسد می‌باشد.

۸ روحانی مخلص و جانباز حجی‌الاسلام آقای سید ابراهیم حجازی: که به جرم نوشته‌وزینی که در جیواب اتهام‌های وارده بر فقیه‌عالیقدر در جزوهای موسوم به "قضاوت‌نامه" تهیه کرده بود به ۲۰ ماه حبس محکوم و تا حال اکثر آن را گذرانده است. هر کس که این جوابیه به جزو قضاوت‌نامه را می‌خواند و از این محکومیت مطلع می‌شود انگشت حیرت بر دهان می‌گیرد.

۹ دانشجو و روحانی بسیجی حجی‌الاسلام آقای رضا احمدی: که حدود سه ماه است دستگیر و در تمام این مدت در سلول انفرادی و با کمال تأسف در طی این مدت متحمل فشارهای روحی و جسمی؟ گردیده است. این برادر عزیز قبلا هم یک سال تمام در زندان بسر برده و در دوران جنگ نیز داوطلبانه مدت مدیدی در جبهه حضور داشته است.

لازم به ذکر است که دهه‌ها دیگر هم طی این مدت دستگیر و با گذراندن محکومیت‌های خود آزاد گردیده‌اند و همچنین برای اکثر آنان زندان‌های تعلیقی و... در نظر گرفته‌اند.

ب عزل و برکناری افراد لایق و مخلص و باصلاحیتی که غیر از خدمت‌گزاری نظام هیچ داعیه‌ای نداشته‌اند که در این مورد حرف فراوان است و تنها دو مورد آن را متذکر می‌شوم: ۱- برادر عزیزم آقای جلالی، معاونت دادستان انقلاب مشهد را به خاطر اینکه پدرم در مسافرت به مشهد مقدس در منزل ایشان مهمان شده بود از کار برکنار نمودند و حتما حضرت‌عالی ایشان را خوب می‌شناسید. سوابق مبارزاتی ایشان نیاز به توضیح ندارد.

۲ عزل چند تن از حضرات آقایان ائمه محترم جمعه تنها به دلیل علاقه‌مندی به آیت‌الله منتظری.

ج تصاحب منزلی که در اختیار خانواده برادر شهید و گرانقدرم بود که البته اصل آن مهم نیست بلکه برخوردهای زشت و ناپسندی که در هنگام تصاحب مرتکب شدند مورد نظر است. لازم به ذکر است که این منزل در دوران جنگ به عنوان پناهگاه ساخته شده بود و در آن به منزل پدرم و منزل برادر شهیدیم باز می‌شد که بدون اطلاع قبلی و با ایجاد رعب و وحشت و... در روز عید مبعث پارسال قفل آن را شکسته و وارد شدند و آنجا را به یکی از شعبات وزارت اطلاعات تبدیل کردند. آیا اگر خود شما بدانید که در خانه دیوار به دیوارتان عده‌ای بهانه‌جو و افراد غریبه و نامحرم با وسایلی گفتم‌گویی عادی خانوادگی تان را گوش می‌کنند چه احساسی پیدا خواهید کرد؟ (مشروح این ماجرا در نام‌های بریاست محترم جمهوری نوشته شده بود که جهت اطلاع ضمیمه می‌گردد.)

د اموال و اسباب و اثاثیه و آرشینو دفتر بعد از قضایای بهمن ۱۳۷۱ که منجر به غارت و توقیف اموال و اسباب و اثاثیه دفتر و حسینه گردیدند شده بود که نسبت به عودت آنها اقدام شود و اکنون بعد از گذشت دو سال هنوز قسمت اعظم آن را عودت نداده‌اند. بد نیست در این مورد مطلبی را نقل نمایم، دفعه آخری که برای تحویل گرفتن مختصری از اثاثیه به اداره اطلاعات قم رفته بودم مسئول آن اداره چنین گفت: "دیدید که جوسازی و پیش‌این و آن رفتن اثر ندارد، ما همان جور که اثاثیه را بردیم هر وقت هم خودمان خواستیم پس می‌دهیم." اینجانب گفتم این حرف خوبی نیست که می‌زنید زیرا آیت‌الله مومن گفتند که آیت‌الله خامنه‌ای فرموده‌اند کلیه اموال و اثاثیه که برده شده بازگردانده شود و حالا شما می‌گوئید هر وقت خواستیم پس می‌دهیم. وی گفت که: "ایشان چنین نفرموده و آقای مومن خودشان چنین برداشتی فرموده‌اند" و من هم در جواب گفتم اگر امر دایر شود بین اینکه بگویند آیت‌الله مومن راست می‌گویند یا اطلاعات و دادگاه ویژه همه خواهند گفت آیت‌الله مومن، که ایشان ناراحت شد و دیگر بحثی نشد.

تا این ساعت اکثر اسباب و اثاثیه و کل آرشینو دفتر در اختیار آنهاست و بر حسب ظاهر آن را فراموش شده تلقی می‌نمایند.

ه در تمام سنوات گذشته با لطف‌الحیل سعی شده که حالت ترس و خودگریزی نسبت به دفتر و بیت فقیه‌عالیقدر ایجاد شود و به منظور اخلال در درس فقیه‌عالیقدر به طرق مختلف عده‌ای از فضلا را تهدید و مرعوب کرده‌اند که البته توفیقی هم نیافتند.

و اما آخرین قضیه: در روز جمعه ۷۳/۱۰/۲ (پس از پخش اعلامیه‌های اهانت آمیز در سطح شهر قم) حدود ۲۰۰ نفر با اجتماع در مقابل حسینه شهدا شعارهای زشت و زنده‌ای سر دادند و سپس بر درب ورودی حسینه (که زمانی نه چندان دور محل برگزاری سمینارهای ائمه‌جمعه و تجمع نهضت‌های آزادیبخش سراسر جهان و محل درس فقیه‌عالیقدر است و ایشان در تمام دوران جنگ تحمیلی از این حسینه مشوق رزمندگان عزیز و... بودند) پلاکاردی با عنوان "مسجد ضرار" نصب نمودند.

بد نیست بدانید که از اول ماجرا تا آخر نیروهای انتظامی و اطلاعاتی شاهد ماجرا بودند و هیچ‌گونه عکس‌العملی از خود نشان ندادند، گرچه باید بر حسب قوانین و مقررات بایستی برگزار کنندگان چنین اجتماعاتی ولو محدود مشخص و مجوز لازمه را از وزارت کشور و فرمانداری محل کسب نمایند. یکی از سرکردگان این اجتماع چیزی شبیه قطعنامه ایراد و در آن خواستار برکناری آیت‌الله مومن و تعطیلی درس فقیه‌عالیقدر شد و به مسئولین یک هفته مهلت داد تا نسبت به تعطیلی